www.Booknama.com

انسان شناسی

کشف تفاوت های انسانی

کُنرادفیلیپ کُتاک

ترجمه: محسن ثلاثی

www.Booknama.com

سرشناسه	: کاتک، کنراد فیلیپ، Kottak, Conrad Phillip
عنوان و پدیدآور	: انسانشناسی، کشف تفاوتهای انسانی / نوشته کنراد فیلیپ کتاک؛ ترجمه‌ی محسن ثلاثی.
مشخصات نشر	: تهران: علمی، ۱۳۸۶
مشخصات ظاهری	: ۸۷۰ ص.: مصور، جدول.
شابک	: 964 - 404 - 125 - 9
یادداشت	: فیپا
یادداشت	: عنوان اصلی: Anthropology: the exploration of haman diversity, 9 th ed. c 2002
یادداشت	: واژه‌نامه.
موضوع	: انسان‌شناسی.
شناسه افزوده	: ثلاثی، محسن، ۱۳۲۴ - ، مترجم.
رده‌بندی کنگره	:۱۳۸۶ ۸ الف ۲ ک / GN ۲۵
رده‌بندی دیویی	: ۳۰۱
شماره کتابخانه ملی	: م۸۵-۳۵۸۶۵

www.Booknama.com

انسان‌شناسی

کشف تفاوت‌های انسانی

نوشته‌ی
کُنراد فیلیپ کُتاک
عضو هیات علمی دانشگاه میشیگان

ترجمه‌ی
محسن ثلاثی
عضو هیات علمی دانشگاه تهران

علمی
انتشارات

www.Booknama.com

این اثر ترجمه‌ای است از کتاب:

Conrad Phillip Kottak

Anthropology

The Exploration of Human Diversity

Published by: McGraw-Hill, 2002.

انسانشناسی

کشف تفاوتهای انسانی

نوشته: کُنراد فیلیپ کُتاک

ترجمه: محسن ثلاثی

چاپ اوّل: ۱۳۸۶

تیراژ: ۳۳۰۰ نسخه

حروف‌نگاری و صفحه‌آرایی: نشر گل‌آذین

لیتوگرافی: صدف

چاپ: گلرنگ یکتا

شابک ۹ ـ ۱۲۵ ـ ۴۰۴ ـ ۹۶۴ ISBN 964 - 404 - 125 - 9

انتشارات علمی: تهران ـ خ انقلاب ـ مقابل دانشگاه ـ ۱۳۵۸ ـ تلفن: ۶۶۴۶۵۹۷۰ ـ ۶۶۴۶۰۶۶۷

www.Booknama.com

فهرست

پیشگفتار مترجم ۹
درباره‌ی نویسنده ۱۰
فصل اول ـ انسان‌شناسی چیست؟ ۱۱
تطبیق‌پذیری انسان ۱۱ / تطبیق، تنوع و دگرگونی ۱۳ / انسان‌شناسی عمومی ۱۵ / خُرد رشته‌های انسان‌شناسی ۲۴ / انسان‌شناسی باستان‌شناختی ۲۹ / انسان‌شناسی زیست‌شناختی یا جسمانی ۳۲ / انسان‌شناسی زبان‌شناختی ۳۴ / انسان‌شناسی کاربردی ۳۵ انسان‌شناسی و رشته‌های دانشگاهی دیگر ۳۸ / انسان‌شناسی فرهنگی و جامعه‌شناسی ۴۰ / انسان‌شناسی و علم سیاسی و اقتصاد ۴۲ / انسان‌شناسی و علوم انسانی ۴۳ / انسان‌شناسی و روان‌شناسی ۴۴ / انسان‌شناسی و تاریخ ۴۵ / پرسش‌های اساسی ۴۷
فصل دوم ـ انسان‌شناسی در میدان تحقیق ۴۹
مردم‌نگاری ۴۹ / فنون مردم‌نگاری ۵۰ / مشاهده و مشاهده مشارکت‌آمیز ۵۱ / گفتگو، مصاحبه و برگه‌های مصاحبه ۵۴ / روش شجره‌شناسی ۵۶ / مشاوران فرهنگی اصلی ۵۷ / سرگذشت‌ها ۵۷ / باورداشت‌ها و برداشت‌های مردم محل و خود مردم‌نگار ۵۸ / تکامل مردم‌نگاری ۶۱ / مردم‌نگاری دربارهٔ مسائل خاص ۶۵ / تحقیق دراز مدت ۶۶ / تحقیق گروهی ۶۷ / کار میدانی در انسان‌شناسی باستان‌شناختی ۶۹ / بررسی نظام‌دار ۷۰ / کاوش باستان‌شناختی ۷۱ / راه‌های تأمین اعتبار طرح‌های تحقیقاتی ۷۴ / چرا باید یک محقق موضوع مورد بررسی را تحقیق کند؟ ۷۵ / اخلاق در انسان‌شناسی ۷۶ / تحقیق پیمایشی ۷۹ / پرسش‌های اساسی ۸۸
فصل سوم ۹۱
داستان آفرینش و تکامل ۹۲ / ژنتیک ۹۶ / تجربه‌های مِندِل ۹۶ / دسته‌بندی مستقل و نو ترکیبی ۱۰۱ / ژنتیک جمعیتی ۱۰۳ / مکانیسم‌های تکامل ژنتیکی ۱۰۳ / تطبیق زیست‌شناختی انسان ۱۱۳ / ژن‌ها و بیماری ۱۱۵ / ویژگی‌های چهره ۱۲۱ / اندازه و ساخت بدن ۱۲۲ / تحمل لاکتوز ۱۲۳ / پرسش‌های اساسی ۱۲۷
فصل چهارم ـ نخستی‌ها ۱۲۹
جای ما در میان نخستی‌ها ۱۲۹ / هم‌ریختی‌ها و همانندی‌ها ۱۳۱ / گرایش‌های نخستی‌ها ۱۳۳ / میمونک‌ها ۱۳۷ / انسان گونه‌ها ۱۳۷ / میمون‌ها ۱۴۰ / میمون‌های بزرگ ۱۴۵ / پرخاشگری و منابع ۱۶۱ / تفاوت‌های نخستی‌ها با انسان‌ها ۱۶۲ / زیست‌شناسی اجتماعی و اصلحیت ۱۶۵ / پرسش‌های اسلسی ۱۶۷
فصل پنجم ـ تکامل نخستی‌ها ۱۶۹
مدارک سنگواره‌ای ۱۶۹ / تاریخگذاری گذشته ۱۷۱ / تاریخگذاری نسبی ۱۷۱ / تاریخگذاری قطعی ۱۷۶ / نخستی‌های آغازین ۱۸۰ / انسان‌گونه‌های زمانهٔ اولیگوسن ۱۸۶ / انسان‌نماهای

www.Booknama.com

زمانهٔ میوسن ۱۸۹ / حلقهٔ مفقوده ۱۹۷ / پرسش‌های اساسی ۲۰۰
فصل ششم ـ انسانواره‌های آغازین ۲۰۱
انواع آسترالوپتیه کوس ۲۰۳ / آسترالوپیته کوس درشت و ظریف ۲۱۶ / پایان دورهٔ آسترالوپیته کوس‌ها و آغاز پیدایش انسان ۲۲۰ / ابزارها ۲۲۴ / پرسش‌های اساسی ۲۲۷
فصل هفتم ـ انسان‌های نوین ۲۲۹
انسان آغازین ۲۲۹ / دگرگونی تدریجی و سریع ۲۳۱ / تکامل و گسترش انسان راست قامت ۲۴۱ / نئاندرتال‌های تطبیق‌یافته با هوای سرد ۲۴۸ / نئاندرتال‌ها و انسان‌های نوین ۲۴۹ / دربارهٔ حوا ۲۵۳ /عقب‌نشینی یخچال‌ها۲۶۲ / هنر غار۲۶۴ /دورهٔ میانه‌سنگی ۲۶۶/ پرسش‌های اساسی ۲۶۹
فصل هشتم ـ تنوع انسان و «نژاد» ۲۷۱
نژاد: یک مفهوم بی‌اعتبار شده در زیست‌شناسی ۲۷۱ / نژادها از جهت زیست‌شناختی جدا از هم نیستند ۲۷۴ / تبیین رنگ پوست ۲۷۷ / نژاد اجتماعی ۲۸۱ / تبار پست ـ نژاد در ایالات متحد ۲۸۲ / نژاد در ژاپن ۲۸۴
فصل نهم ـ نخستین کشاورزان ۲۹۵
نخستین کشاورزان و شبانان در خاورمیانه ۲۹۸ / تولید خوراک و دولت ۳۰۶ / نخستین کشاورزان در نقاط دیگر جهان ۳۰۷ / نخستین کشاورزان آمریکایی ۳۱۲ / نخستین مهاجران به قارهٔ آمریکا ۳۱۳ / نخستین کشاورزی در بلندی‌های مکزیک ۳۱۷ / از کشاورزی اولیه تا دولت ۳۲۰ / هزینه‌ها و فایده‌ها ۳۲۳ / پرسش‌های اساسی ۳۲۷
فصل دهم ـ نخستین شهرها و دولت‌ها ۳۲۹
ویژگی‌های اساسی ۳۲۹ / شکل‌گیری دولت در خاورمیانه ۳۳۰ / زندگی شهری ۳۳۰ / سطح نخبگان ۳۳۴ / رتبه‌بندی اجتماعی و ریاست‌ها ۳۳۵ / ریاست‌های پیشرفته ۳۳۹ / پیدایش دولت ۳۴۰ / شکل‌گیری دولت در آمریکای مرکزی ۳۴۸ / دولت‌ها در درهٔ مکزیکو ۳۵۰ / خاستگاه دولت ۳۵۳ / نظام‌های آبی ۳۵۴ / راه‌های بازرگانی در فواصل دور ۳۵۴ / جمعیت، جنگ و مرزبندی ۳۵۵/چرا دولت‌ها فرو می‌پاشند ۳۵۸ / زوال دولت مایا ۳۶۰ / پرسش‌های اساسی ۳۶۳
فصل یازدهم ـ فرهنگ ۳۶۵
فرهنگ چیست؟ ۳۶۵ / فرهنگ یادگرفتنی است ۳۶۵ / فرهنگ امری مشترک است ۳۶۷ / فرهنگ پدیده‌ای نمادین است ۳۶۹ / فرهنگ و طبیعت ۳۷۱ / فرهنگ پدیده‌ای فراگیر است ۳۷۲ / فرهنگ پدیده‌ای یکپارچه است ۳۷۳ / سطح‌های فرهنگ ۳۷۷ / قوم‌مداری، نسبی اندیشی فرهنگی و حقوق بشر ۳۸۰ / ویژگی‌های جهانی ۳۸۳ / ویژگی‌های‌غالب۳۸۴/ فرهنگ‌پذیری ۳۸۷/ جهانی‌شدن ۳۸۸/ پرسش‌های‌اساسی ۳۹۰
فصل دوازدهم ـ قومیت ۳۹۱
گروه‌های قومی و قومیت ۳۹۱ / قومیت و نژاد ۳۹۲ / نشانه‌های قومی، هویت‌ها و منزلت‌ها ۳۹۳ / جابه جایی منزلت ۳۹۶ / گروه‌های قومی، ملت‌ها، و ملیت‌ها ۳۹۷ / ملیت‌ها و اجتماع‌های خیالی ۳۹۹ / همزیستی مسالمت‌آمیز ۴۱۹ / همرنگ‌سازی ۴۲۰ / جامعهٔ تکثرگرا ۴۲۲ / چند

www.Booknama.com

فرهنگ گرایی ۴۲۴ / ریشه‌های درگیری قومی ۴۲۹ / پیشداوری و تبعیض ۴۲۹ / پیامدهای سرکوب ۴۳۵ / پرسش‌های اساسی ۴۳۹

فصل سیزدهم ـ زبان و ارتباط ۴۴۱

ارتباط جانوری ۴۴۲ / نظام‌های ندایی ۴۴۲ / زبان نشانه‌ای ۴۴۲ / خاستگاه زبان ۴۴۷ / ساختار زبان ۴۵۰ / آواهای گفتاری ۴۵۱ / زبان، اندیشه و فرهنگ ۴۵۲ / واژگان کانونی ۴۵۴ / زبان‌شناسی اجتماعی ۴۵۷ / زبان‌شناسی تاریخی ۴۶۲ / پرسش‌های اساسی ۴۶۷

فصل چهاردهم ـ امرار معاش ۴۶۹

راهبردهای تطبیقی ۴۶۹ / گشت‌زنی ۴۷۰ / همپیوندهای گشت‌زنی ۴۷۳ / کشت گیاهان ۴۷۶ / کشاورزی سطحی ۴۷۷ / کشاورزی عمیق ۴۷۹ / کشت عمیق! انسان‌ها و محیط زیست شبانی ۴۸۳ / شبانی ۴۸۶ / شیوه‌های تولید ۴۸۹ / تولید در جوامع غیرصنعتی ۴۹۰ / وسایل تولید ۴۹۱ / کار، ابزار و تخصص ۴۹۲ / تعقیب بیشترین منافع اقتصادی ۴۹۶ / هدف‌های دیگر ۴۹۷ / همزیستی اصول مبادله ۵۰۳ / مبادله پوتلاچ ۵۰۴ / پرسش‌های اساسی ۵۰۹

فصل پانزدهم ـ خانواده، خویشاوندی و تبار خانواده ۵۱۱

خانواده ۵۱۱ / خانواده‌های هسته‌ای و گسترده ۵۱۲ / زندگی صنعتی و سازمان خانواده ۵۱۵ / دگرگونی در خویشاوندی مردم آمریکایی شمالی ۵۱۷ / خانواده در میان گشت‌زنان ۵۲۲ / تبار ۵۲۳ / گروه‌های همتبار ۵۲۴ / دودمان‌ها، کلان‌ها و قواعد اقامت ۵۲۶ / محاسبهٔ خویشاوندی ۵۲۹ / اصطلاح‌های خویشاوندی ۵۳۴ / اصطلاح‌شناسی نسلی ۵۳۹ / پرسش‌های اساسی ۵۴۳

فصل شانزدهم ـ زناشویی ۵۴۵

زناشویی میان دو جنس ۵۴۷ / زنا و برون همسری ۵۴۸ / تبیین امر حرام ۵۵۴ / میل و کراهت ۵۵۷ / درون همسری ۵۵۸ / کاست ۵۵۹ / زنای سلطنتی ۵۶۰ / کارکردهای آشکار و پنهان زنای سلطنتی ۵۶۱ / اتحادهای پادوام ۵۶۷ / پرسش‌های اساسی ۵۷۹

فصل هفدهم ـ نظام‌های سیاسی ۵۸۱

گونه‌ها و روندها ۵۸۳ / دسته‌ها و قبایل ۵۸۴ / دسته‌های گشت زن ۵۸۴ / کشتکاران قبیله‌ای ۵۸۷ / سرکردهٔ دهکده ۵۸۸ / سازمان دودمان انشعابی ۵۹۳ / اخوت‌های سراسر قبیله‌ای ۵۹۷ / سیاست در میان اقوام کوچنده ۶۰۱ / ریاست ۶۰۳ / نظام‌های سیاسی و اقتصادی در جوامع ریاستی ۶۰۵ / دولت ۶۱۲ / نظارت بر جمعیت ۶۱۲ / دستگاه قضایی ۶۱۴ / نظام‌های مالی ۶۱۶ / پرسش‌های اساسی ۶۱۸ / جنسیت در میان گشت‌زنان ۶۲۲ / کاهش قشربندی جنسی در جوامع مادرمدار ۶۳۱ / افزایش قشربندی جنسی در جوامع پدر تبار و پدر مکان ۶۳۳ / پدرسالاری و خشونت ۶۳۹ / جنسیت و جامعهٔ صنعتی ۶۴۱ / زنانه‌شدن فقر ۶۴۶ / پرسش‌های اساسی ۶۴۹

فصل هجدهم ـ جنسیت ۶۱۹

جنسیت در میان گشت‌زنان ۶۲۲ / جنسیت در میان کشاورزان سطحی ۶۲۷ / کاهش قشربندی جنسی در جوامع مادرتبار مادرمکان ۶۲۷ / کاهش قشربندی جنسی در جوامع مادرمدار ۶۳۱ / افزایش قشربندی جنسی در جوامع پدرتبار و پدرمکان ۶۳۳ / جنسیت در میان کشاورزان عمیق

www.Booknama.com

۶۳۴ / پدرسالاری و خشونت ۶۳۹ / جنسیت و جامعهٔ صنعتی ۶۴۱ / زنانه شدن فقر ۶۴۶ / چه چیز است که تفاوت جنسی را تعیین می‌کند ۶۴۸ / پرسش‌های اساسی ۶۴۹

فصل نوزدهم ـ دین ۶۵۱

سرچشمه‌ها، کارکردها و نمودهای دین ۶۵۲ / جاندارانگاری ۶۵۲ / مانا و تابو ۶۵۳ / جادو و دین ۶۵۶ / اضطراب، نظارت، تسکین ۶۵۷ / مناسک ۶۵۸ / مناسک گذر ۶۵۸ / توتمیسم ۶۶۳ / دین و بوم‌شناسی فرهنگی ۶۶۵ / نظارت اجتماعی ۶۶۸ / انواع دین ۶۷۲ / دین در دولت‌ها ۶۷۴ / دین و دگرگونی ۶۷۸ / مناسک دنیوی ۶۸۵ / تشخیص دین ۶۹۱ / پرسش‌های اساسی ۶۹۲

فصل بیستم ـ هنرها ۶۹۵

هنر و دین ۶۹۷ / مکان نمایش هنر ۶۹۹ / هنر و فردیت ۷۰۳ / اثر هنری ۷۰۵ / هنر، جامعه و فرهنگ ۷۰۷ / انتقال فرهنگی هنر ۷۱۲ / شغل هنرمندانه ۷۱۷ / تداوم و دگرگونی ۷۱۹ / پرسش‌های اساسی ۷۲۱

فصل بیست و یکم ـ نظام جهانی مدرن ۷۲۳

پیدایش نظام جهانی ۷۲۴ / صنعتی شدن ۷۲۷ / علت‌های انقلاب صنعتی ۷۲۸ / قشربندی ۷۳۰ / قشربندی صنعتی ۷۳۲ / فقر در میان ملت‌های پیرامونی ۷۳۶ / زنان کارگر در کارخانجات مالزی ۷۳۷ / نظام‌های طبقاتی باز و بسته ۷۴۰ / نظام جهانی امروز ۷۴۴ / تباهی صنعتی ۷۴۷ / پرسش‌های اساسی ۷۵۱

فصل بیست و دوم ـ استعمار و توسعه ۷۵۳

امپریالیسیم ۷۵۳ / استعمار بریتانیا ۷۵۴ / استعمار فرانسوی ۷۵۶ / استعمار و هویت ۷۵۸ / بررسی‌های پسااستعماری ۷۵۹ / توسعه ۷۶۱ / طرح کشت الیاف کنف در برزیل ۷۶۷ / انقلاب سبز در جاوه ۷۷۰ / عدالت ۷۷۶ / انتقادهای انسان‌شناسان جهان سوم ۷۷۷ / راهبردهایی برای نوآوری ۷۷۹ / نوآوری افراطی ۷۸۰ / همانند پنداری ۷۸۱ / الگوهای جهان سوم ۷۸۴ / پرسش‌های اساسی ۷۸۹

فصل بیست و سوم ـ تبادل فرهنگی و بقا ۷۹۱

تماس و تسلط ۷۹۱ / توسعه و محیط زیست‌گرایی ۷۹۳ / دگرگونی مذهبی ۷۹۶ / مقاومت و بقا ۷۹۹ / سلاح‌های ضعیفان ۸۰۰ / امپریالیسیم فرهنگی ۸۱۹ / ساخت و بازساخت فرهنگ ۸۲۲ / فرهنگ مردم‌پسند ۸۲۳ / بومی‌سازی فرهنگ مردم‌پسند ۸۲۳ / نظام جهانی تصاویر ۸۲۵ / فرهنگ مصرفی فراملی ۸۲۸ / پیوندها ۸۲۹ / آدم‌های متحرک ۸۳۰ / موقعیت‌های پسامدرن ۸۳۱ / پرسش‌های اساسی ۸۳۴

فصل بیست و چهارم ـ انسان‌شناسی کاربردی، دانشگاهی و کاربردی ۸۴۰

نظریه و عمل ۸۴۱ / انسان‌شناسی کاربردی و شاخه‌های انسان‌شناسی ۸۴۲ / انسان‌شناسی و آموزش ۸۴۳ / انسان‌شناسی شهری ۸۴۷ / شهری در برابر روستایی ۸۴۷ / انسان‌شناسی پزشکی ۸۵۱ / انسان‌شناسی و شرکت‌های تولیدی ۸۶۱ / کار حرفه‌ای در انسان‌شناسی ۸۶۲ / تداوم دگرگونی ۸۶۷ / پرسش‌های اساسی ۸۶۷ / واژه‌نامه ۸۶۹

www.Booknama.com

پیش‌گفتار مترجم

کتابی که پیش رو دارید، یکی از شناخته‌شده‌ترین و پذیرفته‌شده‌ترین کتاب‌های درسی در رشتهٔ انسان‌شناسی است که از سوی یک معلم و محقق حرفه‌ای و سرشناس دانشگاه میشیگان آمریکا نوشته شده و انتشارات متخصص در کتاب‌های درسی به نام انتشارات مک‌گراوهیل چندین بار آن را به چاپ رسانده است.

مزیت مهم و عمدهٔ این کتاب آن است که یک معلم حرفه‌ای و متخصص تدریس انسان‌شناسی آن را به زبانی ساده و روشن و برای مخاطبان دانشجو نوشته است. مترجم هم تا آن‌جا که در توان داشته کوشیده است این روانی و رسایی متن را در ترجمه نیز حفظ کند و کتابی به زبان فارسی برای دانشجویان این رشته به جای گذارد که به سادگی قابل فهم باشد و بیشتر مباحث و موضوعهای مربوط به انسان‌شناسی را در برداشته باشد و در ضمن از آن به عنوان یک کتاب مرجع نیز استفاده شود. همهٔ کسانی که به شناخت انسان و فرهنگ علاقمندند نیز می‌توانند از این کتاب سود جویند.

در این جا باید از همکاران عزیز دانشگاهی‌ام جناب آقای دکتر جلال‌الدین رفیع‌فر که فصل دیرینه‌شناسی (هفت) را بازخوانی و ویرایش انتقادی کرده و جناب آقای دکتر فرهاد امینی که فصل ژنتیک (سه) را بازخوانی و تنقیح کرده است، سپاسگزاری ویژه‌ای نمایم.

آخرین کتاب این نویسنده که با همکاری کاترین کوزای تبس از دانشگاه جورجیا تهیه شده با عنوان *دربارهٔ متفاوت بودن: تنوع و چندفرهنگ‌گرایی در آمریکای شمالی* از سوی انتشارات مک‌گراوهیل در سال ۱۹۹۹ انتشار یافت.

محسن ثلاثی

www.Booknama.com

دربارهٔ نویسنده

کُنراد فیلیپ کُتاک که از دانشگاه کلمبیا در سال ۱۹۶۳ در رشتهٔ انسان‌شناسی دکترا گرفت، هم اکنون عضو و رییس گروه انسان‌شناسی در دانشگاه میشیگان ایالات متحد است. او که در این دانشگاه از سال ۱۹۶۸ سرگرم تدریس بوده است، در سال ۱۹۹۱ و ۱۹۹۲ جایزه تدریس برتر را گرفت و از سوی انجمن انسان‌شناسی ایالات متحد نیز جایزهٔ ویژه‌ای جهت تدریس انسان‌شناسی در سطح کارشناسی را به خود اختصاص داد.

استاد کُتاک در کشور برزیل به تحقیق میدانی در زمینهٔ انسان‌شناسی فرهنگی پرداخت و نتیجه کارش را با عنوان ***تاخت و تاز به بهشت: دگرگونی اجتماعی در یک دهکدهٔ برزیل*** در سال ۱۹۹۹ توسط انتشارات مک گراوهیل به چاپ رسانید. تحقیق میدانی دیگر او در ماداگاسکار بود که با عنوان ***جای پای گذشته در زمان حال: تاریخ، بوم‌شناسی و دگرگونی فرهنگی در بلندی‌های ماداگاسکار*** از سوی انتشارات دانشگاه میشیگان در سال ۱۹۸۰ منتشر شد. تحقیق میدانی کتاک دربارهٔ فرهنگ آمریکایی نیز با عنوان ***بررسی فرهنگ آمریکایی: راهنمایی برای دانشجوی انسان‌شناسی*** نیز از سوی همین انتشارات به چاپ رسید.

www.Booknama.com

فصل ۱

انسان‌شناسی چیست؟

تطبیق‌پذیری انسان

انسان‌ها تطبیق‌پذیرترین نوع در میان انواع دیگرند. برای نمونه، در رشته کوه‌های آند آمریکای جنوبی، آدم‌ها در دهکده‌هایی بلندتر از سه هزار متر از سطح دریا از خواب بیدار می‌شوند و سپس حدود پانصد متر بالاتر می‌روند تا در معادن قلع کار کنند. قبایل ساکن در صحرای استرالیا جانوران را پرستش می‌کنند و از فلسفهٔ زندگی سخن می‌گویند. انسان‌ها در مناطق استوایی از مالاریا جان سالم به‌در می‌برند. آدم‌ها بر سطح ماه پیاده‌روی کردند و آرزو می‌کنند که در سیاره‌های دیگر «زندگی و تمدن‌های نوپدیدی را بیابند و به جاهایی دسترسی پیدا کنند که پیش از این پای هیچ کس به آنها نرسیده است.» همهٔ انسان‌ها آرزومندند نادانسته‌ها را بدانند، بر امور نظارت‌ناپذیر نظارت پیدا کنند و بی‌سامانی را به سامان کشند. تطبیق‌پذیری و گوناگونی بشری موضوع اصلی انسان‌شناسی است.

پهنهٔ گستردهٔ انسان‌شناسی که به بررسی نوع بشر و نیاکان نزدیکش در قلمرو جانوری می‌پردازد، غالباً دانشجویان را به شگفتی می‌اندازد. انسان‌شناسی نوع علم بی‌همتای تطبیقی و کُل‌گرایانه است. کُل‌گرایی همان بررسی کل وضعیت بشری است که گذشته، حال و آینده و نیز زیست‌شناسی، جامعه، زبان و فرهنگ را در بر می‌گیرد. بیشتر آدم‌ها می‌پندارند که انسان‌شناسان تنها سنگواره‌ها و فرهنگ‌های غیرصنعتی و غیرغربی را بررسی می‌کنند. هرچند که بسیاری از انسان‌شناسان چنین کاری را انجام می‌دهند،

www.Booknama.com

ولی انسان‌شناسی به هیچ روی محدود به بررسی اقوام غیرصنعتی نیست. این یک رشتهٔ تطبیقی است که همه نوع جامعه از باستانی و نوین گرفته تا ساده و پیچیده را به بررسی می‌کشد. علوم اجتماعی دیگر به تأکید بر یک جامعهٔ مشخص که معمولاً یک ملت صنعتی مانند ایالات متحد یا کانادا است، گرایش دارند. ولی انسان‌شناسی با مقایسهٔ بی‌وقفهٔ رسوم یک جامعه با رسوم جوامع دیگر، چشم‌انداز میان فرهنگی بی‌همتایی را به دست می‌دهد.

انسان‌ها از جهت زندگی اجتماعی و یا زندگی گروهیِ سازمان‌یافته با جانورانی چون بَبون‌ها، گرگ‌ها و حتی مورچه‌ها اشتراک دارند. ولی فرهنگ تنها از آنِ انسان‌ها است. فرهنگ همان سنت‌ها و رسم‌هایی است که از طریق آموزش از نسلی به نسلی دیگر انتقال داده می‌شوند و باورداشت‌ها و رفتار آدم‌های تحت تأثیر خود را شکل می‌بخشد. کودکان از طریق پرورش یافتن در یک جامعهٔ خاص و در فراگرد فرهنگ‌آموزی، یک چنین سنتی را فرا می‌گیرند. سنت‌های فرهنگی رسوم و عقاید تحول‌یافته در میان نسل‌های پی در پی دربارهٔ رفتار شایسته و ناشایسته را در بر دارند. این سنت‌ها به چنین پرسش‌هایی پاسخ می‌گویند: کارها را چگونه باید انجام داد؟ جهان را چگونه باید دریافت کرد؟ چگونه باید راست را از دروغ بازشناخت؟ چه چیز درست و چه چیز نادرست است؟ هر فرهنگی نوعی همسازی میان رفتار و اندیشه را در میان مردمی که در جامعهٔ خاصی زندگی می‌کنند، تا حدی به‌بار می‌آورد.

تعیین‌کننده‌ترین عنصر سنت‌های فرهنگی، همان انتقال آنها از طریق آموزش و نه از راه وراثت زیست‌شناختی است. فرهنگ هر چند که خود پدیده‌ای زیست‌شناختی نیست ولی بر برخی از ویژگی‌های زیست‌شناختی انسان استوار است. انسان‌ها طی بیش از یک میلیون سال دست‌کم دارای برخی از قابلیت‌های زیست‌شناختی بوده‌اند که فرهنگ وابسته به آنها است. این قابلیت‌ها عبارتند از: توانایی یادگیری، تفکر نمادین، کاربرد زبان و ابزارها و فرآورده‌های دیگری که زندگی انسان‌ها را سازمان می‌دهند و آنها را با محیط‌های‌شان سازگار می‌کنند.

انسان‌شناسی در راستای بررسی گوناگونی فرهنگی و زیست‌شناختی انسان، با پرسش‌های عمده‌ای دربارهٔ وجود بشر روبرو می‌شود و به آنها می‌اندیشد. برای نمونه،

www.Booknama.com

ما از راه بررسی استخوان‌ها و ابزارهای باستانی، از رازهای خاستگاه‌های بشر سر درمی‌آوریم. نیاکان دور ما در چه زمانی از عمه‌بزرگ‌ها و عموبزرگ‌های میمونی‌شانی جدا شدند؟ انسان اندیشه‌گر کی و از کجا پیدا شد؟ نوع ما چگونه دگرگون شده است؟ هم‌اکنون ما چه هستیم و ره به کجا می‌بریم؟ دگرگونی‌های فرهنگی و اجتماعی چه تأثیر دگرگون‌کننده‌ای بر ساختمان زیست‌شناختی ما گذاشته‌اند؟ نوع ما، یا همان انسان، بیش از یک میلیون سال دستخوش تغییر بوده است. انسان‌ها از جهت زیست‌شناختی و نیز فرهنگی همچنان خود را تطبیق می‌دهند و دگرگون می‌سازند.

تطبیق، تنوع و دگرگونی

تطبیق، همان فراگردهایی است که ارگانیسم‌ها از طریق آنها از پس نیروها و فشارهای زیست‌محیطی برمی‌آیند. ارگانیسم‌ها چگونه خود را تغییر می‌دهند تا با محیط‌های‌شان سازگار شوند؟ انسان‌ها نیز مانند جانوران دیگر از ابزارهای تطبیق زیست‌شناختی سود می‌جویند. ولی انسان‌ها تنها نوعی‌اند که از ابزارهای تطبیق فرهنگی نیز برخوردارند. برای مثال، چهار شیوه (یکی فرهنگی و سه دیگر زیست‌شناختی) را در نظر آورید که انسان‌ها با آنها می‌توانند با فشار کمبود اکسیژن در ارتفاع‌های بلند سازگار شوند. نمونهٔ تطبیق فرهنگی (تکنولژیک) می‌تواند اطاقک تحت فشار هواپیما باشد که با ماسک‌های اکسیژن مجهز است. سه شیوهٔ تطبیق زیست‌شناختی با ارتفاع بلند عبارتند از: تطبیق ژنتیکی، تطبیق جسمانی بلندمدت و کوتاه‌مدت. جمعیت‌های بومی که در مناطق بلندی چون بلندی‌های آندز در پرو و تبت و نپال در هیمالیا زندگی می‌کنند، از برخی مزایای ژنتیکی مناسب برای زندگی در ارتفاع‌های بسیار بلند برخوردار شده‌اند. برای مثال، آنها معمولاً از سینه‌ها و ریه‌های بزرگی برخوردارند که احتمالاً مبنای ژنتیکی دارند. دوم، آدم‌هایی که در ارتفاع بلند پرورش یافته‌اند، گذشته از ژن‌های‌شان، از جهت جسمانی برای زندگی در این وضعیت کارآمدتر از انسان‌هایی‌اند که با ساختار ژنتیکی همسان در سطح دریا بزرگ شده‌اند. این قضیه تطبیق جسمانی بلندمدت را طی رشد و تحول بدنی انسان نشان می‌دهد. سوم، انسان‌ها برای تطبیق جسمانی فوری و کوتاه‌مدت نیز قابلیت دارند. بدین‌سان که، ساکنان سرزمین‌های پست وقتی به سرزمین‌های بلند پا

www.Booknama.com

می‌گذارند، بی‌درنگ درجهٔ نفس کشیدن و ضربان قلب‌شان را افزایش می‌دهند. تنفس شدید حجم اکسیژن را در ریه و سرخرگ‌ها افزایش می‌دهد. با افزایش ضربان قلب، خون به بافتها سریع‌تر می‌رسد. همهٔ این واکنش‌های گوناگون تطبیقی، از زیست‌شناختی گرفته تا فرهنگی، یک هدف دارند که همان حفظ اکسیژن کافی برای بدن است. جدول ۱ـ۱ ابزارهای فرهنگی و زیست‌شناختی را که انسان‌ها برای تطبیق با ارتفاع‌های بلند به‌کار می‌برند نشان می‌دهد.

جدول ۱ ــ ۱

صورت‌های تطبیق فرهنگی و زیست‌شناختی با ارتفاع بلند

صورتهای تطبیق	نوع تطبیق	مثال
تکنولوژی	فرهنگی	اطاقک تحت فشار هواپیما مجهز به ماسک‌های اکسیژن
تطبیق ژنتیکی (که با گذشت نسل‌ها رخ می‌دهد)	زیست‌شناختی	سینه‌های پهن در میان بومیان
تطبیق جسمانی بلندمدت (که طی رشد و تحول ارگانیسم فردی رخ می‌دهد)	زیست‌شناختی	نظام تنفسی کارآمدتر برای جذب اکسیژن در هوای رقیق
تطبیق جسمانی کوتاه‌مدت (که در زمان ورود ارگانیسم فردی به محیط تازه به گونه‌ای خود به‌خودی رخ می‌دهد)	زیست‌شناختی	افزایش ضربان قلب و تنفس شدید

www.Booknama.com

با گسترش تاریخ بشر، وسایل اجتماعی و فرهنگیِ تطبیق اهمیت بیشتری یافته‌اند. در این فراگرد، انسان‌ها شیوه‌های گوناگونی را برای سازگاری با محیط‌های متفاوتی که در زمان‌ها و مکان‌های متفاوت به آنها دست یافته‌اند، طراحی کرده‌اند. درجهٔ تطبیق و دگرگونی فرهنگی به‌ویژه در ده هزار سال گذشته شدت یافته است. میلیونها سال بود که شیوهٔ شکار و گردآوریِ فرآورده‌های طبیعی و خودرو ـگشت‌زنی ـ، تنها پایهٔ معیشت انسان‌ها به‌شمار می‌رفت. ولی تنها چندهزار سال است که به مرحلهٔ تولید خوراک (کشت گیاهان و اهلی کردن جانوران) رسیده‌ایم. همین ده تا دوازده سال پیش بود که در بیشتر نقاط جهان گشت‌زنی جایش را به نظام تولید خوراک داد.

شش هزار تا پنج هزار سال پیش نخستین تمدن‌ها در تاریخ بشر پدیدار شدند. این تمدن‌ها مانند تمدن مصر جوامع پهناور و پیچیده‌ای بودند که مناطق جغرافیایی وسیعی را فتح کرده و تحت چیرگی داشتند. ولی در دوره‌ای بسیار اخیرتر، گسترش تولید صنعتی زندگی بشر را سخت تحت تأثیر قرار داده است. در سراسر تاریخ بشری، نوآوری‌های عمده به زیان نوآوری‌های پیشین گسترش یافته‌اند. هر انقلاب اقتصادی بازتاب‌های اجتماعی و فرهنگی فراوانی داشته است. امروزه، اقتصاد و ارتباطات جهانی همهٔ مردم معاصر را مستقیم یا غیرمستقیم در نظام جهانی مدرن به هم پیوند زده‌اند. آدم‌ها باید خودشان را با نیروهای ناشی از نظام‌های گسترده‌تر منطقه‌ای، ملی و جهانی تطبیق دهند. بررسی یک چنین تطبیق‌های معاصر، چالش‌های نوپدیدی را برای انسان‌شناسی فراهم آورده است. «فرهنگ‌های اقوام جهانی به موازات بازاختراع این فرهنگ‌ها در شرایط تاریخی متغیر از سوی خود این اقوام، پیوسته باید دوباره کشف شوند» (مارکوس و فیشر، ۱۹۸۶، ص ۲۴).

انسان‌شناسی عمومی

رشتهٔ دانشگاهی انسان‌شناسی، که انسان‌شناسی عمومی یا انسان‌شناسی «چهارشاخه‌ای» نیز نامیده می‌شود، چهار خُرد رشته را در بر می‌گیرد. این چهار شاخه عبارت‌اند از: انسان‌شناسی اجتماعی ـ فرهنگی، باستان‌شناختی، زیست‌شناختی و زبان‌شناختی. (از این پس، اصطلاح کوتاه‌تر انسان‌شناسی فرهنگی را به‌جای اصطلاح

www.Booknama.com

انسان‌شناسی اجتماعی ـ فرهنگی به‌کار می‌بریم). از این چهار خردرشته، انسان‌شناسی فرهنگی بیشترین طرفدار را دارد. بیشتر گروه‌های آموزشی انسان‌شناسی درس‌هایی را در هر یک از این چهار شاخه ارائه می‌کنند.

برای گنجاندن چهار رشتهٔ یاد شده در یک رشتهٔ واحد، دلایلی تاریخی در دست داریم. انسان‌شناسی آمریکا بیش از یک سدهٔ پیش از رهگذر نگرانی برای تاریخ و فرهنگ‌های اقوام بومی آمریکای شمالی پدید آمد. علاقه به خاستگاه‌ها و گوناگونی بومیان آمریکا، بررسی‌های رسوم، زندگی اجتماعی، زبان و ویژگی‌های جسمانی آنها را یک‌کاسه کرد. انسان‌شناسان آمریکایی هنوز با چنین پرسش‌هایی سر و کار دارند: بومیان آمریکا از کجا آمدند؟ چند موج مهاجرت آنها را به این قارهٔ نو آورد؟ پیوندهای زبان‌شناختی، فرهنگی و زیست‌شناختی که بومیان آمریکا را به هم و نیز به آسیا پیوند می‌دهند، کدام‌اند؟ دلیل دیگر گنجاندن این چهار خردرشته در رشتهٔ واحد انسان‌شناسی، علاقه به رابطهٔ میان زیست‌شناسی (یعنی همان نژاد) و فرهنگ بوده است. بیش از پنجاه سال پیش، روث بِندیکتِ انسان‌شناس این نکته را تشخیص داده بود که «در تاریخ جهان، آنهایی که به ساختن یک فرهنگ واحد کمک کرده‌اند لزوماً به یک نژاد تعلق نداشته‌اند و آنهایی که از یک نژاد بوده‌اند نیز همگی در یک فرهنگ جداگانه مشارکت نداشته‌اند» (بندیکت، ۱۹۴۰، فصل ۲). (توجه داشته باشید که انسان‌شناسی واحدِ چهارشاخه‌ای در اروپا تحول نیافت و در این جا هنوز این شاخه‌ها گرایش به جدا بودن دارند.)

دلایل منطقی نیز برای وحدت انسان‌شناسی در آمریکا وجود دارند. هر یک از چهار خردرشتهٔ یاد شده تنوع زمانی و مکانی (یعنی در مناطق جغرافیایی متفاوت) را در نظر می‌گیرد. انسان‌شناسان فرهنگی و باستان‌شناختی گذشته از بسیاری از موضوع‌های دیگر، دگرگونی در زندگی اجتماعی و رسوم را نیز بررسی می‌کنند. باستان‌شناسان از بررسی‌های جوامع زنده[1] و الگوهای رفتاری آنها سود جسته‌اند تا دریابند که زندگی در گذشته به چیز می‌توانست شباهت داشته باشد. انسان‌شناسان زیست‌شناس دگرگونی‌های تکاملی را در شکل جسمانی، مانند دگرگونی‌های کالبدشناختی که ممکن

۱. منظور نویسنده جوامع ابتدایی معاصر است. ـ م.

www.Booknama.com

است با خاستگاه زبان مرتبط بوده باشند، بررسی می‌کنند. انسان‌شناسان زبان‌شناس می‌توانند از طریق بررسی زبان‌های امروزی مبانی زبان‌های باستانی را بازسازی کنند.

همچنان که انسان‌شناسان بحث می‌کنند، کتاب و مجله می‌خوانند و در سازمان‌های حرفه‌ای گرد هم می‌آیند، این خردرشته‌ها بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. انسان‌شناسی عمومی پایه‌های زیست‌شناسی، جامعه و فرهنگ انسانی را بررسی می‌کند و به روابط متقابل آنها نظر دارد. انسان‌شناسان در برخی مفروضات اساسی اشتراک دارند. شاید مهمترین آنها این فکر است که نتیجه‌گیری‌های درست دربارهٔ «سرشت بشری» نمی‌توانند از بررسی تنها یک ملت یا یک سنت فرهنگی به‌دست آیند. رهیافت تطبیقی و میان‌فرهنگی برای انسان‌شناسی ضروری است.

ما غالباً از «طبیعت در برابر تربیت» و «ژنتیک در برابر محیط» بحث‌هایی را می‌شنویم. برای نمونه، تفاوت‌های جنسی را در نظر آورید. آیا قابلیت‌ها، رویکردها و رفتار مردانه و زنانه تفاوت زیست‌شناختی یا فرهنگی را بازتاب می‌دهند؟ آیا در سراسر جهان میان دو جنس تضادهای عقلی و عاطفی وجود دارند؟ آیا زن‌ها کمتر از مردها پرخاشگرند؟ آیا تسلط مردانه یک پدیدهٔ انسانیِ جهانی است؟ انسان‌شناسی با بررسی فرهنگ‌های گوناگون نشان می‌دهد که میان مردها و زنان تضادهای بسیاری در کارند که بیشتر منعکس‌کنندهٔ تربیت فرهنگی‌اند تا زیست‌شناسی.

نیروهای فرهنگی به زیست‌شناسی انسانی شکل می‌بخشند

نیروهای فرهنگی زیست‌شناسی انسانی را پیوسته قالب‌بندی می‌کنند. برای نمونه، فرهنگ یک نیروی زیست‌محیطی اساسی است که تعیین می‌کند بدن‌های انسانی چگونه رشد می‌کنند و تحول می‌یابند. سنت‌های فرهنگی‌اند که برخی فعالیت‌ها و قابلیت‌ها را تقویت و برخی دیگر را تضعیف می‌کنند و معیارهایی را برای خوبی جسمانی و جذابیت به‌دست می‌دهند. فعالیت‌های جسمانی از جمله ورزش‌ها که از فرهنگ تأثیر می‌پذیرند، به ساخت بدن کمک می‌کنند. برای نمونه، دختران در آمریکای شمالی تشویق می‌شوند در ورزش‌های رقابت‌آمیز دوومیدانی، شنا، شیرجه و بسیاری از ورزش‌های دیگر شرکت کنند و در نتیجه از بدن‌های‌شان مراقبت کنند. ولی برعکس،

www.Booknama.com

دختران برزیلی در رقابت‌های ورزشیِ فردی بین‌المللی به اندازهٔ همگنان آمریکای و کانادایی‌شان موفق نبوده‌اند. چرا دختران در میان برخی ملت‌ها به برتری‌جویی در ورزش تشویق می‌شوند ولی در برخی ملت‌های دیگر از فعالیت‌های جسمانی منع می‌شوند؟ چرا زنان برزیلی و عموماً زنان کشورهای آمریکای لاتین در بسیاری از ورزش‌ها توفیق چندانی ندارند؟ آیا این امر به تفاوت‌های زیست‌شناختی ارتباط دارد یا تربیت فرهنگی؟

معیارهای فرهنگیِ جذابیت و شایستگی، بر مشارکت و دستاورد زنان در ورزش‌ها تأثیر می‌گذارند. زنان آمریکایی نه‌تنها برای رقابت با دیگران بلکه برای حفظ ظرافت و خوش‌اندامی می‌دوند یا شنا می‌کنند. معیار زیبایی در برزیل، چاقی بیشتر به‌ویژه در باسن و سرین را در زنان می‌پسندد. مردان برزیلی توفیق‌هایی در ورزش‌های شنا و دو داشته‌اند ولی به‌ندرت پیش آمده است که این کشور شناگران یا دوندگان زن را به المپیک‌ها بفرستد. یکی از دلایل پرهیز زنان برزیلی از شنای قهرمانی، این واقعیت است که ورزش پیامدهایی برای بدن دارد. شنا کردن در سال‌های پی در پی جسم متمایزی را ساخته و پرداخته می‌کند: بالاتنهٔ وسیع‌تر، گردن حجیم و شانه‌ها و پشت نیرومند. شناگران زن موفق معمولاً گنده، نیرومند و تنومنداند. کشورهایی که چنین زنانی را پیوسته به‌بار می‌آورند، عبارت‌اند از ایالات متحد، کانادا، استرالیا، آلمان، اسکاندیناویا، هلند و اتحاد شوروی سابق که در آنها برخلاف کشورهای آمریکای لاتین این نوع بدن زشت به‌شمار نمی‌آید. شنا بدن‌های سفتی را می‌پروراند، حال آن که فرهنگ برزیلی می‌گوید که زنان باید بدن نرمی داشته باشند و به‌جای شانه‌های بزرگ از باسن‌ها و سرین‌های بزرگی برخوردار باشند. بسیاری از شناگران زن جوان در آمریکای لاتین ترجیح می‌دهند که ورزش را رها کنند تا اندام شایستهٔ «زنانهٔ»شان را حفظ نمایند.

فرهنگ، و نه «نژاد»، همچنین به ما کمک می‌کند تا بسیاری از اختلاف‌ها در موفقیت‌های ورزشی سیاهپوستان و سفیدپوستان را دریابیم. عوامل فرهنگی به تبیین این نکته کمک می‌کنند که چرا سیاهپوستان در برخی ورزش‌ها و سفیدپوستان در برخی دیگر برتری دارند. در این جا عامل اساسی درجهٔ دسترسی همگانی به تسهیلات

www.Booknama.com

بسیاری از اختلاف‌های میان دو جنس نه از زیست‌شناسی بلکه از تربیت فرهنگی یا ضرورت اقتصادی برمی‌خیزند، همچنان که این دو صحنه از کشور هند نشان می‌دهند. در تصویر بالا رختشویان مرد سرگرم شستن لباس کنار یکی از چشمه‌های شهر بمبئی هستند. در تصویر پایین، زنان پاره‌سنگ‌ها را در یک کارگاه جاده‌سازی پخش می‌کنند.

www.Booknama.com

ورزشی است. در مدارس و پارک‌های عمومی، مسابقات و محیط‌های ورزشی شهری ما، آمریکاییان آفریقایی‌تبار به محوطه‌های بیسبال، زمین‌های بسکتبال و فوتبال آمریکایی و دوومیدانی دسترسی دارند. ولی به خاطر امکانات محدود اقتصادی، بسیاری از خانواده‌های سیاهپوست توانایی خرید چوب هاکی یا تجهیزات هاکی، برخورداری از تعطیلات برای اسکی کردن، پول لازم برای آموزش تنیس و یا عضویت در باشگاه‌هایی را که زمین‌های تنیس، استخر یا زمین‌های گلف دارند، ندارند. در ایالات متحد، بیشتر پسران (و به تازگی دختران) سفیدپوست حومه‌نشین هستند که فوتبال بازی می‌کنند، ورزشی که محبوب‌ترین ورزش جهان است. ولی در برزیل، فوتبال یک راه وقت‌گذرانی ملی برای همهٔ مردان از سیاه و سفید و غنی و فقیر است. در این کشور فوتبال برای همه دسترسی‌پذیر است. برزیلیان در کنار دریا، خیابان‌ها، میدان‌ها و پارک‌ها و زمین‌های ورزشی فوتبال بازی می‌کنند. بسیاری از بهترین بازیکنان فوتبال، از جمله پلهٔ معروف، پوست سیاه دارند. هرگاه که سیاهپوستان امکانات این را داشته باشند که در فوتبال، تنیس، گلف یا هر ورزش دیگر خوب بازی کنند، از جهت جسمانی مانند سفیدپوستان توانایی خوب بازی کردن را دارند.

چرا ایالات متحد این‌همه بازیکنان سفیدپوست در فوتبال آمریکایی و بسکتبال دارد ولی شناگران و چوگان‌بازان سیاهپوست بسیار کم در این کشور پیدا می‌شوند؟ پاسخ این پرسش را باید در عوامل فرهنگی، از جمله امکانات و دسترسی‌های متفاوت، جستجو کرد. بسیاری از برزیلیان به این امید تمرین فوتبال می‌کنند که در یک باشگاه حرفه‌ای پول بگیرند بازی کنند. به همین‌سان، سیاهان آمریکا می‌دانند که برخی از ورزش‌ها فرصت‌های حرفه‌ای بسیار خوبی را برای آمریکاییان آفریقایی‌تبار فراهم آورده‌اند. از همین روی، آنها از همان کودکی آغاز به پرورش مهارت‌ها در این ورزش‌ها می‌کنند. هرچه که آنها بهتر کار کنند، احتمال بیشتر دارد که در این رشته‌ها دوام آورند و این الگو همچنان ادامه دارد. پس، فرهنگ و به‌ویژه دسترسی متفاوت به تسهیلات ورزشی، در توفیق ورزشی بیشتر از «نژاد» مؤثر است.

حوزهٔ دیگری که با چشم‌اندازهای فرهنگی و زیست‌شناختی در انسان‌شناسی سر و کار دارد، بررسی رابطهٔ ادعا شده میان نژاد و بهرهٔ هوشی است. ما هیچ گواهی دال

www.Booknama.com

بر این قضیه نداریم که اختلاف درجه هوش میان نژادها، طبقات و یا زن و مرد، مبنایی زیست‌شناختی دارد. متغیرهای زیست‌محیطی مانند زمینه‌های آموزشی، اقتصادی و اجتماعی تبیین‌های بسیار بهتری را برای اختلاف نمرهٔ آزمون‌های هوشی در میان این گروه‌ها به دست می‌دهند. آزمون‌های معیاری که در این موارد به‌کار بسته می‌شوند، در واقع زمینه‌های کسانی را منعکس می‌کنند که این آزمون‌ها را ساخته و پرداخته‌اند. همهٔ این آزمون‌ها تا اندازه‌ای محدودیت فرهنگی دارند و غرض‌ورزانه‌اند.

پیشداوری و جهل این باورداشت اشتباه را تقویت می‌کنند که بدبختی و نداری از عدم قابلیت فطری سرچشمه می‌گیرند. گهگاه، آموزه‌های برتری مادرزادی حتی از سوی دانشمندان نیز مطرح می‌شوند، یعنی همان کسانی که به هر روی غالباً از زمینه‌های ممتازی برخوردارند. یکی از نمونه‌های این آموزه‌ها ینسنیسم[1] است که از نام روانشناس آموزشی، آرتور ینسن (متولد ۱۹۶۹)، گرفته شده است. ینسنیسم تفسیر بسیار تردیدآمیز از مشاهدهٔ این واقعیت است که آمریکاییان آفریقایی‌تبار روی‌هم‌رفته در آزمون‌های هوشی نمره‌ای کمتر از آمریکاییان اروپایی‌تبار می‌گیرند. ینسنیسم می‌گوید که سیاهپوستان از جهت ارثی این توانایی را ندارند که به‌خوبی سفیدپوستان کارها را انجام دهند. ریچارد هرنشتاین[2] در کتاب منحنی ناقوسی[3] که در ۱۹۹۴ با دستیاری چارلز موری به چاپ رساند، مشابه همین برهان را مطرح می‌سازد که به همین سان در خور انتقاد است. باید یادآور شد که ینسن، هرنشتاین و موری هیچ دورهٔ آموزشی یا تخصصی در ژنتیک یا تکامل انسان را ندیده‌اند.

تبیین‌های زیست‌محیطی دربارهٔ نمرات آزمون هوشی، بسیار قانع‌کننده‌تر از برهان‌های ژنتیکیِ ینسن، هرنشتاین و موری‌اند. یک تفسیر زیست‌محیطی انکار نمی‌کند که برخی آدم‌ها ممکن است از آدم‌های دیگر باهوش‌تر باشند. در هر جامعه‌ای، به دلایل ژنتیکی و زیست‌محیطی، استعدادهای افراد تفاوت می‌پذیرند. ولی تبیین زیست‌محیطی قبول ندارد که این تفاوت‌ها را می‌توان به کل جمعیت‌ها یا گروه‌های اجتماعی تعمیم داد. همچنین، در هنگام بحث دربارهٔ افراد، باید تعیین کرد که کدامیک از قابلیت‌های گوناگون

1 . Jensenism
2 . Hernnstein
3 . The Bell Curve

www.Booknama.com

انسان می‌تواند بهترین معیار هوش باشد.

روانشناسان انواع گوناگون آزمون‌ها را برای اندازه‌گیری هوش ابداع کرده‌اند که هیچ‌کدام‌شان بدون مسأله نیست. نخستین آزمون‌های هوش، مهارت در بازی با کلمات را معیار اندازه‌گیری هوش قرار داده بودند. چنین آزمونی به دلایل گوناگون نمی‌تواند درجهٔ توانایی یادگیری را به‌درستی اندازه‌گیری کند. برای مثال، افرادی که دو زبان را در کودکی آموخته و دوزبانه‌اند، روی هم‌رفته نمی‌توانند به اندازهٔ کسانی که تنها یک زبان را فراگرفته‌اند در آزمون‌های هوش کلامی خوب عمل کنند. نابخردانه است اگر تصور کنیم کودکانی که بر دو زبان تسلط دارند از هوش کمتری برخوردارند. به نظر می‌رسد که این تبیین درست باشد که چون دوزبانه‌ها از واژگان، مفاهیم و مهارت‌های کلامی در دو زبان برخوردارند، توانایی آنها در ساخت کلمات در هر یک از این زبان‌ها قدری کمتر است. ولی مزیت تکلم روان در دو زبان، می‌تواند این کاستی را جبران کند.

آزمون‌ها منعکس‌کنندهٔ تجربهٔ کسانی‌اند که آنها را ابداع می‌کنند، یعنی همان کسانی که معمولاً در اروپا و آمریکای شمالی دانش آموخته‌اند. شگفت‌آور نیست که کودکان طبقهٔ متوسط و بالای این کشورها در این نوع آزمون‌ها نمرهٔ بهتری می‌گیرند، زیرا آنها به احتمال زیاد از همان چشمداشت‌ها و معیارهای آموزشی سازندگان این آزمون‌ها برخوردارند. بررسی‌های متعددی نشان داده‌اند که اگر آزمون‌شوندگان راهنمایی شوند و آمادگی بیشتری پیدا کنند، نمرهٔ بهتری در آزمون‌های دستاورد آموزشی خواهند گرفت. والدینی که صدها دلار برای دورهٔ آمادگی جهت این آزمون خرج می‌کنند، بخت دستیابی به نمره‌های بهتر را برای کودکان‌شان افزایش می‌دهند. امتحان‌های معیار برای ورود به دانشگاه با آزمون‌های بهرهٔ هوشی همانندی دارند، زیرا آنها نیز مدعی اندازه‌گیری استعداد هوشی‌اند. این کافی نیست، زیرا آنها باید نوع و کیفیت آموزش دبیرستانی، زمینه‌های زبان‌شناختی و فرهنگی و ثروت والدین را نیز اندازه‌گیری کنند. هیچ آزمونی فارغ از جهت‌گیری مبتنی بر طبقه یا فرهنگ نیست.

پیوندهای میان محیط اجتماعی، اقتصادی و آموزشی و نمره‌های آزمون هوشی، در مقایسه‌های میان سیاهپوستان و سفیدپوستان آمریکا آشکار می‌شوند. در آغاز جنگ جهانی نخست، آزمون‌های هوش به تقریباً یک میلیون عضو ارتش آمریکا داده شدند.

www.Booknama.com

سیاهپوستان برخی از ایالت‌های شمالی از سفیدپوستان برخی از ایالت‌های جنوبی، به‌طور متوسط نمرهٔ بالاتری را گرفته بودند. در آن زمان، سیاهان شمال از بسیاری از سفیدپوستان جنوبی آموزش همگانی بهتری گرفته بودند و از همین روی، برتری آنها در آزمون‌های هوشی شگفت‌آور نبود. این واقعیت که سفیدپوستان جنوب روی هم‌رفته از سیاهپوستان همین منطقه نمرهٔ بهتری گرفته بودند، نیز قابل انتظار بود، زیرا سفیدها و سیاهان در جنوب از نظام‌های آموزشی نابرابری برخوردار بودند.

نژادپرستان کوشیدند با طرح مهاجرت دستچین شده، تبیین زیست‌محیطی برای نمرهٔ برتر سیاهپوستان شمالی در برابر سیاهپوستان جنوبی را بی‌اعتبار کنند، بدین‌سان که گفتند سیاهپوستان باهوش‌تر به شمال مهاجرت کرده بودند. به‌هر روی، آزمودن این تصور نیز امکان‌پذیر بود که نتیجه‌اش نادرست بودن آن بود. اگر تنها سیاهپوستان باهوش‌تر به شمال مهاجرت کرده بودند، می‌بایست هنگامی که هنوز در جنوب زندگی می‌کردند نمره‌های بهتری در مدرسه کسب کرده باشند. ولی واقعیت بدین‌سان نبود. از این گذشته، بررسی‌های وضعیت سیاهپوستان در نیویورک، واشینگتن و فیلادلفیا نشان دادند که هرچه طول اقامت آنها در این شهرها افزایش یافت نمرات آزمون‌شان نیز بالاتر رفت.

بررسی‌های دوقلوهایی که در نقاط متفاوت بزرگ شده‌اند، نیز تأثیر محیط بر وراثتِ یکسان را نشان می‌دهد. در یک بررسی از ۱۹ جفت دوقلو، نشان داده شد که نمره‌های بهرهٔ هوشی آنها ارتباط مستقیم دارد با تعداد سال‌هایی که در مدرسه گذرانده بودند. تفاوت میانگین بهرهٔ هوشی در میان هشت جفت دوقلویی که مقدار آموزش مدرسه‌ای آنها یکسان بود، ۱/۵ نمره بود. ولی یازده جفت دوقلوهایی که پنج سال تفاوت در آموزش مدرسه‌ای داشتند، ۱۰ نمره تفاوت در بهرهٔ هوشی نشان دادند. یکی از آزمون‌شوندگان که ۱۴ سال آموزش بیشتر از همزاد خود دیده بود، ۲۴ نمره بالاتر گرفته بود.

اینها و بررسی‌های همسان‌شان گواه قاطعی بر این واقعیت را به دست می‌دهند که نمره‌های آزمون‌های هوش بیشتر زمینه‌های اجتماعی و آموزشی را اندازه‌گیری می‌کنند تا هوشی که وضعیت ژنتیکی آن را تعیین کرده باشد. سده‌های پی در پی است که

www.Booknama.com

اروپاییان و اخلاف‌شان نظارت سیاسی و اقتصادی‌شان را بر بیشتر نقاط جهان گسترش داده‌اند. آنها جاهایی را که با کشتی‌ها و جنگ‌افزارهای‌شان دست یافته بودند، تسخیر کرده و تحت استعمار خود درآورده بودند. حتی امروزه، بیشتر آدم‌هایی که در نیرومندترین و متنعم‌ترین ملت‌های جهان زندگی می‌کنند، رنگ پوست روشنی دارند. برخی از آدم‌هایی که در این کشورهای اخیراً نیرومند زندگی می‌کنند، ممکن است به غلط باور داشته باشند که وضعیت ممتاز آنها بر برتری زیست‌شناختی و فطری‌شان استوار است.

ما اکنون در زمانهٔ خاصی زندگی می‌کنیم و در همین زمانه جهان را تفسیر می‌کنیم. باستان‌شناسی و تاریخ به ما یادآور می‌شوند که در گذشته میان کانون‌های قدرت و ویژگی‌های جسمانی همبستگی‌های بسیار متفاوتی برقرار بود. زمانی که اروپاییان کشاورزان ساده و شبان بودند، تمدن پیشرفته‌ای در خاورمیانه جریان داشت. هنگامی که اروپا در دوران تاریک قرون وسطی می‌زیست، در غرب آفریقا، در کرانهٔ شرقی آفریقا، مکزیک و آسیا تمدن‌هایی وجود داشتند. پیش از انقلاب صنعتی، نیاکان بسیاری از اروپاییان و آمریکاییان شمالی سفیدپوست، بیشتر مانند آفریقاییان ماقبل استعمار زندگی می‌کردند تا اعضای کنونی طبقه متوسط آمریکا. آیا فکر می‌کنید که اروپاییان دورهٔ ماقبل صنعتی در آزمون‌های بهرهٔ هوشی طراحی شده در سدهٔ بیستم نمرهٔ بالایی می‌گرفتند؟

خُردرشته‌های انسان‌شناسی

انسان‌شناسی فرهنگی

انسان‌شناسی فرهنگی به بررسی جامعه و فرهنگ بشری می‌پردازد. این شاخه از انسان‌شناسی همانندی‌ها و تفاوت‌های اجتماعی و فرهنگی را توصیف، تحلیل، تفسیر و تبیین می‌کند. انسان‌شناسان فرهنگی برای بررسی و تفسیر گوناگونی فرهنگی، دو نوع فعالیت را انجام می‌دهند که یکی مردم‌نگاری (برپایهٔ تحقیق میدانی) و دیگری قوم‌شناسی (برپایهٔ مقایسهٔ میان فرهنگی) است. مردم‌نگاری شرحی از یک اجتماع، جامعه یا فرهنگ خاص را به دست می‌دهد. مردم‌نگار در هنگام کار میدانی داده‌هایی را

www.Booknama.com

گردآوری می‌کند که خودش آنها را تنظیم، توصیف، تحلیل و تفسیر می‌کند تا گزارشی از جامعهٔ مورد بررسی را فراهم نماید، گزارشی که می‌تواند به صورت یک کتاب، مقاله یا فیلم منتشر شود. رسم بر این است که مردم‌نگاران در اجتماع‌های کوچک مورد بررسی‌شان زندگی کنند و در آنجا، رفتار، باورداشت‌ها، رسوم، زندگی اجتماعی، فعالیت‌های اقتصادی، سیاست و دین محلی را از نزدیک بررسی کنند.

چشم‌انداز انسان‌شناختی که از تحقیق میدانی مردم‌نگارانه سرچشمه می‌گیرد، غالباً با چشم‌انداز علم اقتصاد یا سیاست تفاوتی بنیادی دارد. این رشته‌های علمی بر سازمان‌ها و سیاست‌های ملی و رسمی و غالباً بر نخبگان جامعه تأکید دارند. ولی گروه‌هایی که انسان‌شناسان معمولاً بررسی می‌کنند، غالباً مردمانی فقیر و بی‌قدرت‌اند که در جهان امروزی از همه بیشترند. مردم‌نگاران غالباً عملکردهای تبعیض‌آمیز در مورد این مردم را به مشاهده می‌کشند، مردمی که از کمبود خوراک، نارسایی‌های رژیم غذایی و جنبه‌های دیگر فقر رنج می‌برند. دانشمندان سیاسی معمولاً برنامه‌هایی را بررسی می‌کنند که برنامه‌ریزان ملی طرح می‌کنند، حال آن که انسان‌شناسان به دنبال کشف این قضیه‌اند که چنین برنامه‌هایی در سطح محلی چگونه به‌کار می‌روند.

فرهنگ‌ها بی‌ارتباط با هم نیستند. همچنان که فرانتز بواس (۱۹۶۶ و ۱۹۴۰) سال‌ها پیش از این یادآور شده بود، تماس میان قبایل همسایه در نواحی وسیعی همیشه برقرار بوده است. «جمعیت‌های انسانی فرهنگ‌های‌شان را در همکنش با یکدیگر و نه جدا از هم می‌سازند» (وولف، ۱۹۸۲، ص ۹ مقدمه). دهکده‌نشینان در رویدادهای منطقه‌ای، ملی و جهانی بیش از پیش مشارکت می‌کنند. برخورد با نیروهای خارجی از طریق رسانه‌های همگانی، مهاجرت و جابه‌جایی‌های امروزی پیش می‌آید. شهرهای بزرگ و عوامل ملی از طریق گردشگران، عاملان توسعه، مأموران حکومتی و مذهبی و نیز نامزدهای سیاسی، بیش از پیش به اجتماع‌های محلی یورش می‌برند. چنین پیوندهایی عناصر سازنده و برجستهٔ نظام‌های سیاسی، اقتصادی و اطلاعاتی را در سطح منطقه‌ای، ملی و بین‌المللی تشکیل می‌دهند. این نظام‌های گسترده‌تر بر مردمان و محیط‌هایی که معمولاً مورد بررسی انسان‌شناسان می‌باشند، بیش از پیش تأثیر می‌گذارند. بررسی همین پیوندها و نظام‌ها بخشی از موضوع مورد بررسی

www.Booknama.com

انسان‌شناسی نوین است.

قوم‌شناسی داده‌های گردآوری شده در بررسی‌های مردم‌نگارانه از جوامع گوناگون را تفسیر، تحلیل و مقایسه می‌کند. قوم‌شناسی چنین داده‌هایی را برای مقایسه و تقابل عناصر فرهنگی و به دست دادن تعمیم‌هایی دربارهٔ جامعه و فرهنگ بشری به‌کار می‌برد. قوم‌شناسان با فراتر نگریستن از امور جزئی به امور کلی‌تر، می‌کوشند تفاوت‌ها و همسانی‌های فرهنگی را شناسایی و تبیین کنند، فرضیه‌آزمایی به‌عمل آورند و نظریه‌هایی را برای پیشبرد فهم ما از چگونگی عملکرد نظام‌های اجتماعی و فرهنگی ساخته و پرداخته کنند. قوم‌شناسی داده‌های مقایسه‌اش را نه‌تنها از مردم‌نگاری بلکه از خُردرشته‌های دیگر به‌ویژه از انسان‌شناسیِ باستان‌شناختی که نظام‌های اجتماعی دوران گذشته را بازسازی می‌کند، به‌دست می‌آورد. (جدول ۲ـ۱) (تفاوت‌های اصلی میان مردم‌نگاری و قوم‌شناسی را نمودار می‌سازد)

مردم‌نگاری و قوم‌شناسی، به عنوان دو بعد انسان‌شناسی فرهنگی

مردم‌نگاری	قوم‌شناسی
به‌کار میدانی نیاز دارد تا داده‌های غالباً توصیفی از ویژگی‌های خاص گروه یا اجتماع مورد بررسی را به‌دست دهد	از داده‌های گردآوری شده از سوی محققان مردم‌نگار استفاده می‌کند و غالباً خصلتی ترکیبی، مقایسه‌ای و میان‌فرهنگی دارد

حتی انسان‌شناسان نیز دچار سردرگمی فرهنگی می‌شوند

نخستین بار اجتماع آرمبپ[1] (برزیل) را در تابستان ۱۹۶۲ دیدم. این اتفاق زمانی پیش آمد که در دانشگاه کلمبیای نیویورک سرگرم تحصیل در رشتهٔ انسان‌شناسی بودم. من برای شرکت در برنامه‌ای به آنجا رفته بودم که اکنون از بین رفته ولی در آن زمان برای کسب تجربهٔ عملی دانشجویان در مردم‌نگاری طراحی شده بود تا آنها بتوانند

1 . Arembepe

www.Booknama.com

دربارهٔ یک فرهنگ خارجی و زندگی اجتماعی آن بررسی دست اولی را انجام دهند.

انسان‌شناسان با آن که دربارهٔ فرهنگ‌های دیگر به‌شدت کنجکاوند، ولی از آنجا که در فرهنگ خاصی پرورش یافته‌اند، در نخستین سفر میدانی‌شان به یک اجتماع فرهنگی دیگر سردرگمی فرهنگی را تجربه می‌کنند. سردرگمی فرهنگی به مجموعهٔ احساس‌هایی اطلاق می‌شود که زندگی کردن در یک محیط بیگانه و واکنش‌های ناشی از آن پدید می‌آورد. این یک احساس گَزنده و چندش‌آورِ ازخودبیگانگی است که جدایی از سرنخ‌های بسیار معمولی و جزئی از فرهنگ خودی به‌بار می‌آورد، (سرنخ‌هایی که اتفاقاً به خاطر پیش‌پا افتاده بودن‌شان اهمیت بنیادی دارند).

زمانی که برای این سفر برنامه‌ریزی می‌کردم، نمی‌توانستم بدانم که بدون پوشش زبان و فرهنگ خودی چقدر احساس بی‌پناهی خواهم کرد. سفر من به آرمبپ، نخستین سفر من به خارج از ایالات متحد بود. من یک پسر شهری بودم که در شهر اتلانتا از ایالت جورجیا و نیویورک بزرگ شده بودم. من حتی از زندگی روستایی در کشور خودم چندان تجربه‌ای نداشتم تا چه رسد به آمریکای لاتین و تنها اندکی آموزش در زبان پرتغال دیده بودم.

از نیویورک یک‌راست به شهر سالوادور در ایالت باهیای برزیل رفتیم و تنها توقف کوتاهی در شهر ریودوژانیرو داشتیم؛ اقامت طولانی‌تر را به عنوان پاداش پایان کار میدانی کنار گذاشته بودیم. هواپیمای ملخی ما وقتی به سالوادور استوایی نزدیک شد، سفیدی شن‌ها را نمی‌توانستم باور کنم. در همین زمان به همکار بغل دستی خود گفتم که «این که شن نباید باشد، مگر نه؟»

نخستین تأثیرهایی که از باهیا پذیرفته بودم، تأثیر بوها بود ــ بوهای غریبهٔ مانگوها، موزها و میوه‌های پخته و رو به فساد ــ و پشه‌میوه‌های همه‌جا حاضری که هرچند دربارهٔ رفتار تولید مثل آنها در کلاس‌های ژنتیک زیاد خوانده بودم، ولی هرگز آنها را ندیده بودم. در آنجا با ترکیب عجیبی از برنج، لوبیاسیاه، و تکه‌های ژله‌مانند از گوشت‌های نامشخص و تکه‌پوست‌های شناور برخورد کرده بودم. قهوه بسیار تند و شکر فرآوری نشده بود و روی میز ظرف‌هایی برای خلال دندان و آرد مانیوک جهت پاشیدن روی غذا به چشم می‌خوردند. سوپ بلغور و بریده‌های زبان پختهٔ گوساله

www.Booknama.com

همراه با گوجه‌فرنگی را خوب به یاد دارم. یک بار کله‌ماهی درسته‌ای را که چشم‌هایش در کاسهٔ سر به من زل می‌زدند برایم آوردند که بقیهٔ بدنش در کاسه‌ای از روغن نخل براق و نارنجی‌رنگ شناور بود.

نخستین روز اقامتم را در آرمبپ به سختی به یاد دارم. برخلاف مردم‌نگارانی که قبایل دوردست در جنگل‌های استوایی درون آمریکای جنوبی و یا سرزمین‌های بلند پاپوای گینهٔ نو را بررسی کردند، مجبور نبودم برای رسیدن به میدان بررسی کوهنوردی یا قایق‌رانی کنم. به نسبت این مناطق، آرمبپ در مقایسه با هر نقطهٔ دیگری چندان دورافتاده نبود.

خوب به یاد می‌آورم که در هنگام ورود به آنجا چه اتفاقی برایم افتاد. هیچ راه درست و حسابی به این دهکده وجود نداشت. وسایل نقلیه برای وارد شدن به جنوب آرمبپ می‌بایست راه‌شان را از میان درختان نارگیل باز می‌کردند و از میان ردهایی که اتومبیل‌های دیگر جا گذاشته بودند می‌گذشتند. یک دسته بچه که آمدن ما را شنیده بودند، اتومبیل ما را تا خیابان‌های دهکده و رسیدن به محل توقف جلوِ خانهٔ محل اقامت‌مان نزدیک میدان دهکده تعقیب می‌کردند. روزهای نخست هر جا که می‌رفتیم این بچه‌ها دنبال‌مان می‌کردند. آنها هفته‌های پی در پی ما را به حال خود نمی‌گذاشتند و از لای پنجرهٔ اطاق نشیمن‌مان ما را زل می‌زدند و هر حرکت ما را زیر نظر داشتند. گهگاه حرف‌هایی می‌زدند که ما از آنها سر درنمی‌آوردیم ولی معمولاً تنها همان جا می‌ایستادند و ما را زل می‌زدند.

اندک اندک، صداها، احساسات، مناظر، بوها و مزه‌های زندگی در جنوب شرقی برزیل و آرمبپ برایم آشنا شدند. به‌تدریج با زندگی کردن در این جا بدون کاغذ بهداشتی عادت کردم، جایی که تا هوا سرد می‌شد آب لزجی از بینی بچه‌های ده سرازیر می‌شد. در این جا، زنان ظاهراً بدون هیچ تقلایی بشکه‌های هجده لیتری آب را روی سر حمل می‌کردند و کودکان بادبادک هوا می‌کردند و در گرفتن مگس با دست‌های‌شان با هم مسابقه می‌گذاشتند، زن‌های سالمند چپق دود می‌کردند، بقال‌ها ساعت نه صبح مشروب می‌فروختند، مردها در بعدازظهرهایی که کار ماهیگیری نداشتند دومینو بازی می‌کردند. من از جهانی دیدن می‌کردم که در آن زندگی انسان به

www.Booknama.com

دریا وابسته بود؛ مردها در دریا ماهی می‌گرفتند و زن‌ها لباس‌ها، ظرف‌ها و بدن‌های‌شان را در تالاب‌ها می‌شستند.

این توصیف از کتاب مردمنگاری نویسنده با عنوان یورش به بهشت: دگرگونی اجتماعی در یک دهکدهٔ برزیلی، چاپ سوم (نیویورک، مک گراوهیل، ۱۹۹۹) گرفته شده است.

انسان‌شناسی باستان‌شناختی

انسان‌شناسی باستان‌شناختی رفتار و الگوهای فرهنگی گذشتهٔ بشر را از طریق بقایای مادی آنها بازسازی، توصیف و تفسیر می‌کند. باستان‌شناسان در مکان‌هایی که انسان‌ها در گذشته زندگی می‌کردند مصنوعات و چیزهایی مادی را پیدا می‌کنند که آنها ساخته و پرداخته کرده بودند، مانند ابزارها، جنگ‌افزارها، اردوگاه‌ها و ساختمان‌ها. حتی بقایای گیاهی و جانوری و زباله‌های باستانی نیز حقایقی از نوع مصرف و فعالیت‌های جوامع باستانی را بازگو می‌کنند. دانه‌های خودرو و اهلی شده ویژگی‌های متفاوتی دارند که به باستان‌شناسان اجازه می‌دهند تا میان گردآوری و کشاورزی تفاوت قائل شوند. بررسی استخوان‌های جانوری، دوران کشتار این جانوران را مشخص می‌سازد و اطلاعات دیگری به دست می‌دهد که معین می‌کنند این انواع جانوری وحشی بودند یا اهلی.

باستان‌شناسان با بررسی این داده‌ها به پرسش‌های گوناگونی دربارهٔ اقتصادهای باستانی پاسخ می‌گویند. آیا گروه مورد اکتشاف گوشت خوردنی‌اش را از راه شکار به‌دست می‌آورد یا از طریق اهلی کردن و پرورش حیوانات و حیوانات را در چه سن و با چه جنسیتی می‌کشتند؟ آیا خوراک گیاهی آنها از گیاهان خودرو به‌دست می‌آمد و یا از طریق بذرپاشی و داشت و سرانجام، درو کردن محصول؟ آیا ساکنان مکان مورد بررسی داد و ستد می‌کردند و در این صورت چه چیزهایی را خرید و فروش می‌کردند؟ آیا مواد خام آنها در محل در دسترس بود؟ و اگر نبود از کجا وارد می‌شد؟ باستان‌شناسان با تکیه بر همین اطلاعات الگوهای تولید، داد و ستد و مصرف را بازسازی می‌کنند.

باستان‌شناسان وقت بسیاری را صرف بررسی کوزه‌های شکسته و تکه‌پاره‌های

www.Booknama.com

سفالین می‌کنند. کوزه شکسته‌ها از بسیاری از مصنوعات دیگری چون منسوجات، بادوام‌ترند. کمیت سفال‌پاره‌ها به باستان‌شناسان اجازه می‌دهد تا حجم و تراکم جمعیت مکان مورد بررسی را گمانه‌زنی کنند. کشف این واقعیت که کوزه‌گران از موادی استفاده می‌کردند که در محل در دسترس‌شان نبود، نشان می‌دهد که نظام‌هایی برای داد و ستد وجود داشتند. همسانی در ساخت و تزیین مصنوعات در مکانهای متفاوتِ اکتشاف باستان‌شناختی، ممکن است گواه بر ارتباطات فرهنگی مردم در این مکان‌ها باشد. گروه‌هایی که ظروف مشابهی داشتند، ممکن بود از جهت تاریخی مرتبط با هم بوده باشند. شاید که آنها نیاکان فرهنگی مشترکی داشتند، با هم داد و ستد می‌کردند و به یک نظام سیاسی تعلق داشتند.

بسیاری از باستان‌شناسان دیرین بوم‌شناسی را بررسی می‌کنند. بوم‌شناسی همان بررسی روابط متقابل میان چیزهای زنده در یک محیط زیست است. ارگانیسم‌ها و محیط زیست با هم یک اکوسیستم را می‌سازند که همان تنظیم الگودار جریان‌های انرژی و تبادل آن است. بوم‌شناسی انسانی اکوسیستم‌هایی را بررسی می‌کند که آدم‌ها را در بر می‌گیرند و بر شیوه‌هایی تأکید دارد که انسان از طریق آنها «از طبیعت تأثیر می‌پذیرد و در ضمن تحت تأثیر سازمان اجتماعی و ارزش‌های فرهنگی قرار می‌گیرد» (بِنِت، ۱۹۶۹، ص ۱۱ ـ ۱۰). دیرین بوم‌شناسی اکوسیستم‌ها را در گذشته مشاهده می‌کند.

باستان‌شناسان گذشته از بازسازی الگوهای بوم‌شناختی، ممکن است به دگردیسی‌های فرهنگی نیز بپردازند؛ برای نمونه، از طریق مشاهدهٔ دگرگونی در حجم و نوع مکان‌های باستان‌شناختی و فاصلهٔ میان آنها، این‌گونه دگردیسی‌ها را بررسی می‌کنند. یک شهر ممکن است در ناحیه‌ای رشد یابد که چند سدهٔ پیش تنها شهرک‌ها، دهکده‌ها و آبادی‌ها در آن وجود داشتند. تعداد اقامتگاه‌ها در سطوح گوناگون (شهر، شهرک، دهکده، آبادی) معیاری است که پیچیدگی اجتماعی را بازمی‌نماید. ساختمان‌ها قرینه‌هایی دربارهٔ ویژگی‌های سیاسی و مذهبی را به دست می‌دهند. معابد و هرمها نشان می‌دهند که یک جامعهٔ باستانی ساختار اقتداری داشت که می‌توانست کار مورد نیاز برای چنین بناهای یادبودی را تنظیم کند. وجود یا عدم ساختارهای معینی چون هرمهای مصر و مکزیک باستان، تفاوتهای کارکردی میان اقامتگاه‌ها را آشکار می‌سازد. برای

www.Booknama.com

مثال، برخی از شهرک‌ها جایگاه‌هایی بودند که آدم‌ها برای شرکت در مراسم به آنجاها می‌آمدند. برخی دیگر جایگاه‌های تدفین و باز برخی دیگر اجتماع‌های کشاورزی بودند.

باستان‌شناسان از طریق حفاری، الگوهای رفتاری و سبک‌های زندگی در گذشته را نیز بازسازی می‌کنند. این کار حفاری یک رشته لایه‌های پی در پی در یک مکان خاص را نیز در بر می‌گیرد. در یک منطقهٔ معین، اقامتگاه‌ها و نیز ارتباط‌های میان آنها ممکن است با گذشت زمان از جهت شکل و کارکرد دگرگون شوند. حفاری می‌تواند دگرگونی در فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را به گونه‌ای مستند نشان دهد.

هرچند باستان‌شناسان بیشتر از همه به خاطر بررسی دوران پیش از تاریخ یا پیش از اختراع خط معروف‌اند، ولی آنها همچنین می‌توانند فرهنگ‌های مردم در دوران تاریخی و حتی دورهٔ امروزی را نیز بررسی کنند. باستان‌شناسان متخصص در زیر دریا، با بررسی کشتی‌های غرق شده در ساحل فلوریدا، توانسته‌اند شرایط زندگی را در کشتی‌هایی که نیاکان آمریکاییان آفریقایی‌تبار را به عنوان برده به آمریکا آورده بودند، به بررسی کشند. نمونهٔ حتی اخیرتر یک چنین فعالیت‌های باستان‌شناختی، طرحی تحقیقی است که از سال ۱۹۷۳ در تاکسون آریزونا آغاز شد. ویلیام راتجهٔ[1] باستان‌شناس با بررسی زباله‌های امروزی چیزهایی را دربارهٔ زندگی معاصر کشف کرده است. ارزش «زباله‌شناسی» که راتجه مصطلح کرده است، این است که «شواهدی از آنچه مردم در عمل انجام می‌دهند و نه آنچه که تصور می‌کنند انجام می‌دهند و یا فکر می‌کنند که می‌بایست انجام داده باشند و یا مصاحبه‌کننده فکر می‌کند که آنها می‌بایست انجام داده باشند، را فراهم می‌سازد (هَریسون، راتجه و هیوز، ۱۹۹۹، ص ۱۰۸). همچنین، زباله‌شناسی آشکار ساخته است آنچه را که مردم گزارش می‌دهند ممکن است با رفتار واقعی‌شان تفاوت چشمگیری داشته باشد. برای نمونه، زباله‌شناسان کشف کرده‌اند که سه محله در تاکسون که کمترین مصرف آبجو از آنجاها گزارش شده بود، بیشترین قوطی خالی آبجو برحسب خانوار را از خود باقی گذاشته بودند (پودولفسکی و براون، ۱۹۹۲، ص ۱۰۰).

1 . William Rathje

www.Booknama.com

انسان‌شناسی زیست‌شناختی یا جسمانی

موضوع بررسی انسان‌شناسی زیست‌شناختی یا جسمانی، تنوع زیست‌شناختی انسان در راستای زمان و مکان است. تأکید بر این گوناگونی زیست‌شناختی پنج گرایش خاص را در چهارچوب انسان‌شناسی زیست‌شناختی به‌هم پیوند می‌دهد:

۱. تکامل انسان به همان سان که شواهد سنگواره‌ای آشکار ساخته‌اند (دیرین انسان‌شناسی).

۲. ژنتیک انسانی.

۳. رشد و توسعهٔ انسان.

۴. انعطاف‌پذیری زیست‌شناختی انسان (توانایی دگرگونی بدن انسان در هنگام تطبیق با فشارهایی چون گرما، سرما و ارتفاع).

۵. زیست‌شناسی، تکامل، رفتار و زندگی اجتماعی میمون‌ها، بوزینه‌ها و دیگر نخستی‌های غیرانسانی.

این گرایش‌ها انسان‌شناسی جسمانی را با رشته‌های دیگر نیز مرتبط می‌سازند؛ مانند زیست‌شناسی، جانورشناسی، زمین‌شناسی، کالبدشناسی، فیزیولوژی، پزشکی و بهداشت همگانی. استخوان‌شناسی یا همان بررسی استخوان، به دیرین انسان‌شناسانی که جمجمه‌ها، دندان‌ها و استخوان‌ها را مطالعه می‌کنند کمک می‌کند تا نیاکان انسان را ردیابی کنند و دگرگونی‌های پیش آمده در اندام انسان را در راستای زمان ترسیم سازند. یک دیرین‌شناس، دانشمندی است که سنگواره‌ها را بررسی می‌کند. یک دیرین انسان‌شناس، نوعی دیرین‌شناس است که مدارک سنگواره‌ای از تکامل انسانی را بررسی می‌کند. دیرین انسان‌شناسان برای بازسازی جنبه‌های زیست‌شناختی و فرهنگی تکامل انسان، غالباً با باستان‌شناسانی که مصنوعات مادی را بررسی می‌کنند، همکاری دارند. سنگواره‌ها و ابزارها غالباً با هم پیدا می‌شوند. انواع متفاوتی از ابزارها اطلاعاتی را دربارهٔ عادات، رسوم و سبک‌های زندگی نیاکان ما که این ابزارها را به‌کار می‌بردند، به‌دست می‌دهند.

بیش از صد سال پیش، چارلز داروین یادآور شده بود که هر نوعی به برخی از

www.Booknama.com

افرادش (یعنی آنهایی که ویژگی‌های مطلوب‌تر و تطبیقی‌تری دارند) اجازه می‌دهد تا در امر بقا و تولیدمثل بهتر از افراد دیگر عمل کنند. علم ژنتیک که بعدها تحول یافت، علتها و چگونگی انتقال این ویژگی‌های برتر را برای ما روشن می‌سازد. به هر روی، تنها ژن‌ها نیستند که این ویژگی‌ها را به‌بار می‌آورند. در زمان حیات هر فرد، محیط نیز همراه با وراثت در کار است تا ویژگی‌های زیست‌شناختی‌اش را تعیین کند. برای نمونه، آدم‌هایی که استعداد ژنتیکی برای بلندقامت شدن دارند، اگر در هنگام کودکی بد تغذیه شوند، کوتاهتر از کار درمی‌آیند. برای همین است که انسان‌شناسی زیست‌شناختی تأثیر محیط بر بدن را در هنگام رشد و بلوغ نیز بررسی می‌کند. از جمله عوامل زیست‌محیطی که

دیرین انسان‌شناسان شواهد سنگواره‌ای راجع به تکامل انسان را بررسی می‌کنند. این تصویر یکی از این انسان‌شناسان را با سنگواره‌های جمجمه‌ای که از جاوهٔ اندونزی به‌دست آمده‌اند، نشان می‌دهد.

www.Booknama.com

بربدن در هنگام رشد تأثیر می‌گذارند، عبارت‌اند از تغذیه، ارتفاع محیط، درجه حرارت، بیماری و نیز عوامل فرهنگی همچون معیارهای جذابیت که پیش از این درباره‌اش بحث کردیم.

انسان‌شناسی زیست‌شناختی (همراه با جانورشناسی) نخستی‌شناسی را نیز در بر می‌گیرد. نخستی‌ها نزدیکترین خویشاوندان جانوری ما، یعنی بوزینه‌ها و میمون‌ها، هستند. نخستی‌شناسان زیست‌شناسی، تکامل، رفتار و زندگی اجتماعی نخستی‌ها را غالباً در محیط زیست طبیعی‌شان بررسی می‌کنند. نخستی‌شناسی به دیرین‌شناسی یاری می‌رساند، زیرا رفتار نخستی‌ها ممکن است به روشن شدن رفتار انسان اولیه و سرشت بشری کمک کند.

انسان‌شناسی زبان‌شناختی

ما نمی‌دانیم و شاید هرگز ندانیم که نیاکان ما چه زمانی توانایی سخن گفتن را پیدا کردند، با آن که انسان‌شناسان زیست‌شناس به کالبدشناسیِ صورت و جمجمهٔ انسان‌های اولیه برای تأمل دربارهٔ خاستگاه زبان توجه کرده‌اند. نخستی‌شناسان نظام‌های ارتباطی میمون‌ها و بوزینه‌ها را توصیف کرده‌اند. ما خوب می‌دانیم که زبان‌های به‌خوبی تحول یافته و از جهت دستوری پیچیده، هزاران سال است که وجود داشته‌اند. انسان‌شناسی زبان‌شناختی نمونهٔ دیگری از علاقهٔ انسان‌شناسی را به مقایسه، تنوع و دگرگونی ارائه می‌کند. انسان‌شناسی زبان‌شناختی زبان را در زمینهٔ فرهنگی و اجتماعی‌اش و در راستای زمان و مکان بررسی می‌کند، برخی از انسان‌شناسان زبان‌شناس استنباط‌هایی را دربارهٔ ویژگی‌های جهانی زبان به دست می‌دهند و شاید آنها را به یکنواختی‌های مغز انسان مرتبط می‌دانند. برخی دیگر از طریق مقایسهٔ زبان‌های معاصر با زبان‌های باستانی، این زبان‌های دیرین را بازسازی می‌کنند و بدین‌سان به کشف‌هایی دربارهٔ تاریخ می‌رسند. برخی دیگر از این انسان‌شناسان تفاوت‌های زبانی را برای کشف ادراک‌ها و الگوهای متفاوت فکری در فرهنگ‌های گوناگون، بررسی می‌کنند.

زبان‌شناسان تاریخی دگرگونی‌های زبان را در راستای زمان بررسی می‌کنند، مانند دگرگونی در آواها، دستور و واژگان که در زبان انگلیسی قرون وسطایی (که در

www.Booknama.com

سال‌های حدود ۱۰۵۰ تا ۱۵۵۰ صحبت می‌شد) رخ داد و مقایسهٔ آن با انگلیسی نوین. زبان‌شناسی اجتماعی روابط میان تنوع اجتماع و زبان را بررسی می‌کند. هیچ زبانی نظام همگونی نیست که در آن هر کس کاملاً مانند دیگری سخن گوید. متکلمان متفاوت چگونه از یک زبان معین استفاده می‌کنند؟ ویژگی‌های زبانی چه نوع همبستگی با عوامل اجتماعی چون تفاوت‌های طبقاتی و جنسی دارند؟ یکی از دلایل تنوع زبانی موقعیت جغرافیایی است که در لهجه‌ها و لحن‌های منطقه‌ای نمایان است. تنوع زبانی در دوزبانگی گروه‌های قومی نیز بیان می‌شود. انسان‌شناسانِ زبان‌شناختی و فرهنگی در بررسی پیوندهای میان زبان و بسیاری از جنبه‌های دیگر فرهنگ مانند این که مردم چگونه خویشاوندی را تشخیص می‌دهند و یا چگونه رنگ‌ها را ادراک و طبقه‌بندی می‌کنند، با یکدیگر همکاری دارند.

انسان‌شناسی کاربردی

انسان‌شناسی علم عجیب و غریبی نیست که پژوهندگانی شگفت‌انگیز در برج‌های عاج‌شان انجام دهند، بلکه رشته‌ای کُل‌گرا، مقایسه‌ای و زیستی ـ فرهنگی است که چیزهای زیادی را می‌تواند برای عامهٔ مردم بازگو کند. سازمان بسیار حرفه‌ای انسان‌شناسی، یعنی انجمن انسان‌شناسی آمریکا، با تشخیص دو بُعد برای انسان‌شناسی، که یکی نظری و دانشگاهی و دیگری عملی یا کاربردی است، نقش انسان‌شناسی را در خدمت همگانی به مردم به‌رسمیت شناخته است. انسان‌شناسی کاربردی به کاربرد داده‌ها، چشم‌اندازها، نظریه و روش‌ها جهت بازشناخت، ارزیابی و حل مسایل اجتماعی معاصر، می‌پردازد. انسان‌شناسانِ وابسته به چهار شاخهٔ انسان‌شناسی، بیش از پیش در حوزه‌هایی «کاربردی» چون بهداشت همگانی، تنظیم خانواده و توسعهٔ اقتصادی کار می‌کنند.

انسان‌شناسی کاربردی، به عام‌ترین معنای آن، هرگونه استفاده از دانش یا شگردهای چهار شاخهٔ انسان‌شناسی را برای شناخت، ارزیابی و حل مسایل معاصر در بر می‌گیرد. انسان‌شناسی به خاطر گستردگی آن، کاربردهای بسیاری دارد. برای مثال، رشتهٔ رو به رشد انسان‌شناسی پزشکی زمینهٔ اجتماعی ـ فرهنگی و دلالت‌های ضمنی

www.Booknama.com

مرض و رنجوری را در نظر می‌گیرد. برداشت‌های راجع به تندرستی و رنجوری در کنار تهدیدها و مسایل عملی بهداشتی، در فرهنگ‌های متفاوت تفاوت می‌پذیرند. جوامع گوناگون و گروه‌های قومی متفاوت بیماری‌ها، عوارض و علت‌های متفاوتی را تشخیص می‌دهند و نظام‌های مراقبت بهداشتی و راه چاره‌های درمانی گوناگونی را تحول بخشیده‌اند. انسان‌شناسی پزشکی هم از بعد زیست‌شناختی و هم از بعد فرهنگی برخوردار است و هردو جنبهٔ نظری و کاربردی را دارا می‌باشد. برای مثال، انسان‌شناسان پزشکی کاربردی به عنوان تفسیرگر فرهنگی در برنامه‌های بهداشت همگانی خدمت می‌کنند، برنامه‌هایی که باید با فرهنگ محلی سازگاری داشته باشند و از سوی مردم محلی پذیرفته شوند.

انسان‌شناسان کاربردیِ دیگر برای مؤسسات توسعهٔ بین‌المللی مانند بانک جهانی و مؤسسهٔ آمریکایی توسعهٔ بین‌المللی کار می‌کنند. کار این انسان‌شناسان توسعه، ارزیابی ابعاد اجتماعی و فرهنگی توسعهٔ اقتصادی است. انسان‌شناسان، متخصص در فرهنگ‌های محلی‌اند. آنها با تکیه بر دانش مردم محلی و کارکردن با آنها، می‌توانند شرایط اجتماعی خاص و نیازهای این مردم را درک کنند، یعنی همان عواملی که در شکست یا توفیق طرح‌های توسعه بسیار تأثیرگذارند و باید آنها را در نظر داشت. برای مثال، برنامه‌ریزانی که در واشینگتن یا پاریس زندگی می‌کنند، غالباً کمتر چیزی را دربارهٔ کار لازم برای کشت محصول در مناطق روستایی آفریقا می‌دانند. اگر از انسان‌شناسان خواسته نشود که برای شناخت نیازها، درخواست‌ها، اولویت‌ها و تنگناهای محلی با مردم محلی همکاری کنند، اعتبارهای مربوط به توسعه هدر می‌روند.

طرح‌های توسعه معمولاً وقتی با شکست روبرو می‌شوند که برنامه‌ریزان بُعد فرهنگی توسعه را نادیده بگیرند. مسایل هم وقتی پدید می‌آیند که به شرایط اجتماعی ـ فرهنگی موجود توجه نشود و در نتیجه با این شرایط ناسازگاری پیدا کند. یکی از نمونه‌های این ناکامی طرح توسعهٔ بسیار خام و ناسازگار با وضعیت فرهنگی در آفریقای شرقی است. خطای عمدهٔ این طرح این بوده است که شبانان کوچنده با کشاورزان اشتباه گرفته شده بودند. برنامه‌ریزان هیچ گواهی در دست نداشتند که نشان دهد این شبانانی که طرح می‌بایست در زمین آنها پیاده شود، علاقه‌مند بودند که

www.Booknama.com

اقتصادشان را تغییر دهند. در طرح قرار بر این گذاشته شده بود که زمین این شبانان به مزارع تجاری نوین تبدیل شود و آنها به مزرعه‌داران کوچک یا سهمبر تغییر شکل دهند. این طرح که هیچ انسان‌شناسی در برنامه‌ریزی آن شرکت نداشت، قضایای اجتماعی را بکسره نادیده گرفته بود. موانع اجرایی این طرح برای هر انسان‌شناسی آشکار بودند. در این طرح از شبانان یاد شده توقع می‌رفت که شیوهٔ زندگی جاافتاده‌شان را به آسانی رها کنند و به کار چندبرابر سخت‌تر کشت برنج و پنبه روی آورند. چه چیز می‌توانست آنها را برانگیزد تا آزادی و تحرک‌شان را وانهند و به کشاورزان سهم‌بر در مزارع تجاری تبدیل شوند؟ بی‌گمان درآمد ناچیزی که برنامه‌ریزان طرح برای این شبانان برآورد کرده بودند، یعنی درآمد متوسط سالیانه ۳۰۰ دلار در برابر ۱۰،۰۰۰ دلار درآمد سالیانه برای رؤسای جدیدشان که همان کشاورزان تجاری باشند، نمی‌توانست چنین انگیزه‌ای را برای آنها فراهم سازد.

برای برهیز از این طرح‌های غیرواقع‌بینانه و برای طراحی طرح‌های توسعه‌ای که به بعد اجتماعی توجه بیشتری داشته و از جهت فرهنگی مناسب‌تر باشند، سازمان‌های توسعه امروزه در گروه‌های برنامه‌ریزشان معمولاً انسان‌شناسان را نیز می‌گنجانند. در این گروه‌ها ممکن است متخصصان کشاورزی، اقتصاددانان، گیاه‌شناسان، زمین‌شناسان، مهندسان و متخصصان بهداشت شرکت داشته باشند. انسان‌شناسان کاربردی مهارت‌های‌شان را در بررسی بُعد انسانی تباهی زیست‌محیطی (مانند جنگل‌زدایی و آلودگی محیط) نیز به‌کار می‌برند. انسان‌شناسان این قضیه را بررسی می‌کنند که چگونه محیط زیست بر انسان‌ها تأثیر می‌گذارند و فعالیت‌های بشری چگونه می‌توانند بر پهنهٔ زیست و خود زمین تأثیرگذار باشند.

انسان‌شناسان کاربردی در آمریکای شمالی نیز کار می‌کنند. زباله‌شناسان به مؤسسهٔ حمایت از محیط زیست، صنعت کاغذسازی، بسته‌بندی و انجمن‌های بازرگانی کمک می‌کنند. اکنون بسیاری از باستان‌شناسان در مدیریت منابع فرهنگی نیز کار می‌کنند. آنها از دانش و مهارت‌های‌شان برای تفسیر، صورت‌برداری و حفظ منابع تاریخی برای حکومت‌های محلی، ایالتی و فدرال، استفاده می‌کنند. انسان‌شناسان (جسمانی) متخصص در پزشکی قانونی با پلیس، پزشکان قانونی، دادگاه‌ها و

www.Booknama.com

سازمان‌های بین‌المللی همکاری می‌کنند تا قربانیان جنایات، حوادث، جنگ‌ها و تروریسم را تشخیص دهند. آنها از روی بقایای استخوان‌بندی می‌توانند سن، جنس، اندازه، نژاد و تعداد قربانیان را تعیین کند. انسان‌شناسان جسمانیِ کاربردی می‌توانند الگوهای صدمهٔ بدنی را به نقص‌های طراحی در هواپیما و اتومبیل‌ها مرتبط سازند.

برخلاف تصور پیشین که سازمان اجتماعیِ محلات شهری را «تکه‌پاره» و «آسیب‌شناختی» در نظر می‌گرفت، مردم‌نگاران نشان داده‌اند که در این محلات پیوندهای خویشاوندی نیرومندی وجود دارند. مردم‌نگاران برپایهٔ بررسی‌های خود دربارهٔ کلاس‌های درس و اجتماع‌های پیرامون‌شان، پیشنهادهایی را برای بهبود آموزش ارائه می‌کنند. انسان‌شناسان زبان‌شناس تأثیر تفاوت‌های لهجه‌ای را در آموزش درسی نشان می‌دهند. روی هم‌رفته، هدف انسان‌شناسی کاربردی یافتن شیوه‌های انسانی و کارآمد برای کمک به آدم‌هایی است که معمولاً انسان‌شناسان آنها را بررسی می‌کنند. جدول ۳ـ۱ چهارشاخه و دو بُعد انسان‌شناسی را نشان می‌دهد.

جدول ۳ـ۱

چهار شاخه و دو بُعد انسان‌شناسی

خُردرشته‌های انسان‌شناسی (انسان‌شناسی عمومی)	نمونه‌های کاربرد (انسان‌شناسی کاربردی)
انسان‌شناسی فرهنگی	انسان‌شناسی توسعه
انسان‌شناسی باستان‌شناختی	مدیریت منابع فرهنگی
انسان‌شناسی زیست‌شناختی یا جسمانی	انسان‌شناسی جنایی
انسان‌شناسی زبان‌شناختی	بررسی تنوع زبانی در کلاس‌های درس

انسان‌شناسی و رشته‌های دانشگاهی دیگر

همچنان که پیش از این یادآور شدیم، یکی از تفاوت‌های اصلی میان

www.Booknama.com

انسان‌شناسی و رشته‌های دیگری که انسان‌ها را بررسی می‌کنند، کُل‌گرایی و با همان ترکیب بی‌همتایی است که انسان‌شناسی از درآمیختن چشم‌اندازهای زیست‌شناختی، اجتماعی، فرهنگی، زبان‌شناختی، تاریخی و امروزی به‌دست می‌دهد. همین گستردگی انسان‌شناسی آن را به بسیاری از رشته‌های دانشگاهی دیگر پیوند می‌دهد. برای نمونه، فنونی که برای تعیین قدمت سنگواره‌ها و دست‌ساخته‌ها در انسان‌شناسی به‌کار می‌روند، از فیزیک، شیمی و زمین‌شناسی گرفته شده‌اند. از آنجا که بقایای گیاهی و جانوری غالباً همراه با اسنخوان‌ها و دست‌ساخته‌های انسانی کشف می‌شوند، انسان‌شناسان باید با گیاه‌شناسان، جانورشناسان و دیرین‌شناسان همکاری کنند.

انسان‌شناسی از آنجا که رشته‌ای هم علمی و هم انسانی است، با رشته‌های دانشگاهی دیگر نیز پیوند دارد. انسان‌شناسی از این جهت یک علم است که «یک رشتهٔ تحقیقی نظامدار و در برگیرندهٔ مجموعهٔ دانشی است که هدفش آن است تا از طریق آزمایشگری، مشاهده و استنتاج، تبیین‌های موثقی از پدیده‌های جهان مادی و فیزیکی به‌دست دهد» (دایرةالمعارف وبسترز نیوورلد، ۱۹۹۳، ص ۹۳۷). کلاید کلاکهون (۱۹۴۴، ص ۹) انسان‌شناسی را «علم شباهت‌ها و تفاوت‌های انسانی» نامیده است. گفتهٔ او دربارهٔ نیاز به چنین علمی هنوز به قوت خود باقی است؛ «انسان‌شناسی مبنایی علمی برای رویارویی با مسألهٔ حیاتی جهان امروز به‌دست می‌دهد: انسان‌هایی که قیافه‌های متفاوتی دارند و زبان‌های همدیگر را نمی‌فهمند و شیوه‌های زندگی متفاوتی دارند، چگونه می‌توانند به گونه‌ای صلح‌آمیز با هم کنار بیایند؟» انسان‌شناسی مجموعهٔ دانش مؤثری است که این کتاب می‌کوشد فشرده‌ای از آن را به‌دست دهد.

انسان‌شناسی با علوم انسانی نیز پیوندهای نیرومندی دارد. علوم انسانی عبارت است از ادبیات انگلیسی (فارسی)، ادبیات تطبیقی، ادبیات باستان، فرهنگ عامه، فلسفه و هنرها. این رشته‌ها زبان‌ها، متون، فلسفه‌ها، هنرها، موسیقی، تئاتر و صورت‌های دیگر بیان خلاقانه را بررسی می‌کنند. موسیقی‌شناسی قومی که صورت‌های بیان موسیقایی را در یک پهنهٔ جهانی بررسی می‌کند، با انسان‌شناسی رابطهٔ نزدیک و ویژه‌ای دارد. فرهنگ عامه که به بررسی نظامدار قصه‌ها، اسطوره‌ها و افسانه‌های فرهنگ‌های گوناگون می‌پردازد، نیز با انسان‌شناسی پیوند دارد. به‌خوبی می‌توان گفت که انسان‌شناسی از همهٔ

www.Booknama.com

رشته‌های دانشگاهی انسانی‌تر است، زیرا به گوناگونی انسانی احترام ویژه‌ای می‌گذارد. انسان‌شناسان به صداهای انواع ملت‌ها و فرهنگ‌ها گوش می‌دهند، ثبت‌شان می‌کنند و خودشان را نمایندهٔ آنها می‌دانند. انسان‌شناسی دانش محلی، جهان‌بینی‌های گوناگون و فلسفه‌های متفاوت را ارزشمند می‌داند. انسان‌شناسی فرهنگی و زبان‌شناختی به صورت‌های بیان‌خلاقانه مانند زبان، هنر، روایت‌ها، موسیقی و رقص، چشم‌انداز تطبیقی و غیرنخبه‌گرایانه‌ای می‌بخشند و آنها را در بافت فرهنگی و اجتماعی‌شان در نظر می‌گیرند.

بسیاری از انسان‌شناسان هنرها را در چشم‌انداز میان فرهنگی و در قالب زمینه‌های اجتماعی هنرمندان و آثارشان بررسی کرده‌اند (به فصل هنر همین کتاب نگاه کنید). گذشته از موسیقی‌شناسی قومی، فرهنگ عامه و مطالعهٔ تطبیقی هنرها، چه پیوندهای دیگری میان انسان‌شناسی و علوم انسانی برقرارند؟ انسان‌شناسی تفسیری به فرهنگ‌ها به عنوان متن‌هایی برخورد می‌کند که صورت‌ها و به‌ویژه معناهای‌شان را باید در بافت‌های فرهنگی و تاریخی خاص‌شان کشف کرد. تاریخ قومی که حوزهٔ دیگری از تحقیق در انسان‌شناسی است، به بررسی روایت‌های آدم‌ها از تاریخ‌های خودشان می‌پردازد. تحقیق تاریخ قومی همچنین می‌تواند بر اسناد باستان‌شناختی راجع به تاریخ مورد بررسی‌اش نیز اتکا داشته باشد. تاریخ‌نگاران قومی مانند تاریخ‌نگاران معمولی می‌توانند روایت‌های تاریخی را به عنوان متون در نظر گیرند و به معنای فرهنگی و زمینهٔ اجتماعی آفرینش این روایت‌ها توجه نشان دهند.

انسان‌شناسی فرهنگی و جامعه‌شناسی

انسان‌شناسی فرهنگی و جامعه‌شناسی در علاقه به روابط اجتماعی، سازمان و رفتار انسان‌ها وجه مشترک دارند. ولی مهمترین تفاوت‌های میان این دو رشته از نوع جوامعی که هرکدام معمولاً آنها را بررسی می‌کنند، برمی‌خیزند. در آغاز، جامعه‌شناسان بر جهان صنعتی غرب تأکید داشتند و انسان‌شناسان بر جوامع غیرصنعتی. روش‌های متفاوت گردآوری و تحلیل داده‌ها، برای بررسی این دو نوع جامعهٔ متفاوت پدید آمدند. جامعه‌شناسان برای بررسی ملت‌های پهناور و پیچیده، ناگزیر به اتکا بر پرسشنامه‌ها و

www.Booknama.com

وسایل دیگر گردآوری انبوهی از داده‌های کمیت‌پذیر شدند. سال‌ها است که نمونه‌گیری و فنون آماری برای جامعه‌شناسی اهمیت بنیادی داشته‌اند، در حالی که آموزش‌های آماری در انسان‌شناسی رواج کمتری داشته‌اند (هرچند در پی آن که انسان‌شناسان بیش از پیش درگیر کار در جوامع نوین شدند، این وضعیت دستخوش تغییر شده است).

مردم‌نگاران سنتی معمولاً جمعیت‌های کوچک و نانویسا را بررسی می‌کردند و بر روش‌هایی تأکید داشتند که برای مطالعهٔ این نوع محیط‌ها مناسب‌اند. «مردم‌نگاری یک فراگرد تحقیقی است که در آن انسان‌شناسان زندگی روزانهٔ یک فرهنگ دیگر را از نزدیک مشاهده و ثبت می‌کنند و در این نوع زندگی درگیر می‌شوند، همان تجربه‌ای که روش تحقیق میدانی نام گرفته است، و سپس با تأکید بر ریزه‌کاری‌های توصیفی گزارش مشروحی از فرهنگ مورد بررسی‌شان را به‌دست می‌دهند.» (مارکوس و فیشر، ۱۹۸۶، ص ۱۸). یک روش تحقیق اساسی که در این عبارت توصیف شده است، مشاهدهٔ مشارکت‌آمیز است، که همان شرکت کردن در رویدادهای مورد مشاهده، توصیف و تحلیل مردم‌نگار است.

امروزه همکاری میان‌رشته‌ای مشخصهٔ زندگی دانشگاهی است و هر رشتهٔ دانشگاهی این آمادگی را دارد که مفاهیم و روش‌های رشته‌های دیگر را وام گیرد (گِرتز، ۱۹۸۰). انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی در بسیاری از حوزه‌ها و مباحث همگرایی دارند. بر اثر رشد نظام‌های نوین جهانی، جامعه‌شناسان اکنون به تحقیق در کشورهای رو به توسعه و جاهای دیگری می‌پردازند که در گذشته ملک طلق انسان‌شناسی بود. از سوی دیگر، با گسترش فراگرد صنعتی شدن، بسیاری از انسان‌شناسان روی ملت‌های صنعتی کار می‌کنند و در این جاها به بررسی موضوع‌های گوناگونی چون زوال زندگی روستایی، زندگیِ درون‌شهری و نقش رسانه‌ها در ایجاد الگوهای فرهنگیِ ملی می‌پردازند. انسان‌شناسان و جامعه‌شناسان در علاقه به قضایای مربوط به نژاد، قومیت، طبقهٔ اجتماعی، جنسیت و روابط قدرت در ملت‌های نوین، از جمله ایالات متحد و کانادا، اشتراک دارند.

www.Booknama.com

انسان‌شناسی، علم سیاسی و اقتصاد

علم سیاسی و اقتصاد برای این ساخته و پرداخته شده‌اند تا دربارهٔ پهنه‌های خاصی از رفتار انسانی تحقیق کنند. دانشمندان سیاسی و اقتصاددانان، مانند جامعه‌شناسان، بیشتر گرایش به این داشته‌اند که روی ملت‌های نوین کار کنند. برخلاف جوامع نوین، در جوامع کوچکی که مردم‌نگاری در آنجاها پرورش یافت، سیاست و اقتصاد معمولاً فعالیت‌های تمایزیافته‌ای نیستند که به تحلیل جداگانه‌ای نیاز داشته باشند، بلکه اقتصاد و سیاست در سازمان اجتماعی عمومی درهم آمیخته و درهم تنیده‌اند. به همین دلیل، در این جوامع کوچک معاملات اقتصادی متمایز یا صورت‌های اقتدار رسمی ممکن است وجود خارجی نداشته باشند. در چنین جوامعی، آدم‌ها به‌جای کار کردن برای رهبران یا رییسان رسمی و اطاعت از فرمان‌های آنها، برای گروه خویشاوندی‌شان کار می‌کنند و از دستورهای آن تبعیت می‌کنند. انسان‌شناسان با بررسی میان‌فرهنگی سازمان‌های سیاسی، دانش ما را دربارهٔ وسعت و گوناگونی نظام‌های سیاسی و حقوقی افزایش داده‌اند. مقررات حقوقی و مفاهیم راجع به جرم و مجازات، از فرهنگی به فرهنگ دیگر اساساً تفاوت می‌پذیرند. از این گذشته، انسان‌شناسان شیوه‌هایی را بررسی کرده‌اند که برحسب آنها کشمکش‌ها در محیط‌های فرهنگی متفاوت بیان و رفع می‌شوند، به‌ویژه جوامعی که حکومت‌های رسمی ندارند.

موضوع بررسی اقتصاد به عنوان فعالیت‌های صرفه‌جویانه تعریف شده است که همان تخصیص و توزیع عقلانی منابع یا وسایل کمیاب برای هدف‌ها یا کاربردهای متفاوت است. چگونه می‌توان منابع محدود را خردمندانه به‌کار بست؟ تصمیم‌های راجع به معاملات اقتصادی تحت تأثیر چه عوامل راهنمایی صورت می‌گیرند؟ در جهان غرب تصور بر این است که هدف دستیابی به بیشترین سود، یعنی همان انگیزهٔ سود، راهنمای تصمیم‌گیری اقتصادی است. به‌هر روی، انسان‌شناسان می‌دانند که انگیزش‌ها از فرهنگی به فرهنگ دیگر تفاوت می‌پذیرند. انگیزه‌هایی به‌جز نفع شخصی، دست‌کم برخی از تصمیم‌های اقتصادی را در فرهنگ‌های گوناگون (و نیز فرهنگ خودمان) هدایت می‌کنند. انسان‌شناسان با نشان دادن این واقعیت که اصولی به‌جز انگیزهٔ سود

www.Booknama.com

محرک فعالیت اقتصادی در فرهنگ‌های دیگرند، به بررسی تطبیقی اقتصاد کمک کرده‌اند. از طریق مردم‌نگاری و مقایسهٔ میان‌فرهنگی، یافته‌های اقتصاددانان و دانشمندان سیاسی را که معمولاً بر تحقیق در ملت‌های غربی استوارند، می‌توان در چشم‌انداز گسترده‌تری در نظر گرفت.

انسان‌شناسی و علوم انسانی

علوم انسانی معمولاً بر «هنرهای زیبا»ی «سطح بالا»یی تأکید داشت که اطلاع از آنها برای یک شخص «بافرهنگ» ضروری دانسته می‌شد. انسان‌شناسی تعریف مفهوم «باقرهنگ» را به فراسوی معنای نخبه‌گرایانهٔ فرهیخته، پیچیده، تحصیل‌کرده، آدم حسابی و باذوق، گسترش داده است. به نظر یک انسان‌شناس، فرهنگ محدود به نخبگان یا بخش اجتماعی خاصی نیست. هر کسی از طریق فرهنگ‌آموزی فرهنگ به‌دست می‌آورد؛ فرهنگ‌آموزی به فراگردی اجتماعی گفته می‌شود که فرهنگ از طریق آن یاد گرفته شده و به نسل‌های بعدی انتقال می‌یابد. پس هر بیان خلاقانه‌ای را می‌توان به عنوان یک فرآورده و سند فرهنگی در نظر گرفت. پذیرش بیش از پیشِ این نظر، به گسترش حوزهٔ بررسی علوم انسانی از هنرهای زیبا و نخبه‌گرایانه به هنر مردمی و عامیانه و بیان خلاقانهٔ توده‌ها و از آنِ فرهنگ‌های دیگر، کمک کرده است.

انسان‌شناسی بر علوم انسانی تأثیر گذاشته و از آن نیز تأثیر پذیرفته است، که نمونهٔ آن، ارتباط و همکاری میان رشته‌ای است که پیش از این یادآور شدیم. رهیافتهای کنونی در علوم انسانی به‌سوی تأکید بر تودهٔ «سطح پایین»تر و فرهنگ مردم‌پسندتر و تجلی‌های خلاقانهٔ محلی تغییر جهت داده است (جیسان ۱۹۸۴، ۱۹۸۸). حوزهٔ دیگر همگرایی میان انسان‌شناسی و علوم انسانی، توجه به بیان‌های فرهنگی به عنوان متن‌های الگودار است (گِرتز، ۱۹۷۳؛ ریکور، ۱۹۷۱). بدین سان، «رفتار، گفتار، باورداشت‌ها، سنت شفاهی و مناسکِ نانوشته» (کلیفورد، ۱۹۸۸، ص ۹۳) در رابطه با معنای‌شان در چهارچوب یک محیط فرهنگی خاص، به تفسیر کشیده می‌شوند. آخرین پیوند میان انسان‌شناسی و علوم انسانی، بررسی گزارش‌های مردم‌نگارانه به عنوان یک سبک نوشتاری است (کلیفورد، ۱۹۸۸؛ مارکوس و فیشر، ۱۹۸۶).

www.Booknama.com

انسان‌شناسی و روان‌شناسی

بیشتر روان‌شناسان، مانند جامعه‌شناسان و اقتصاددانان تنها جامعهٔ خودشان را بررسی می‌کنند. در این جا نیز انسان‌شناسی با فراهم ساختن داده‌های میان‌فرهنگی نقش خود را بازی می‌کند. تحلیل‌های راجع به روان‌شناسی «انسانی» نمی‌توانند تنها بر مشاهدات از یک جامعه یا یک نوع جامعه استوار باشند. یکی از حوزه‌های انسان‌شناسی فرهنگی که انسان‌شناسی روان‌شناختی نام گرفته است، تنوع میان‌فرهنگی در ویژگی‌های روان‌شناختی، را به بررسی می‌کشد. مارگارت مید در بسیاری از کتاب‌هایش (۱۹۲۸، ۱۹۳۰ و ۱۹۶۱)، کوشید تا نشان دهد که ویژگی‌های روان‌شناختی در میان فرهنگ‌ها بسیار تفاوت می‌پذیرند، جوامع متفاوت از طریق آموزش دادن متفاوت به کودکان‌شان، ارزش‌های متفاوتی را در آنها القاء می‌کنند. شخصیت در بزرگسالی، عملکردهای پرورش بچه را در یک فرهنگ منعکس می‌سازد.

علاوه بر مید انسان‌شناس دیگری را نیز باید به عنوان بنیانگذار بررسی میان‌فرهنگی راجع به روانشناسی بشری در نظر گرفت. برانیسلاو مالینوفسکی به خاطر کار میدانی‌اش دربارهٔ جزیره‌نشینان تروبریاند در جنوب اقیانوس آرام، بلندآوازه شده است. این جزیره‌نشینان خویشاوندی را از طریق مادرتباری محاسبه می‌کنند. آنها خود را به مادر و خویشاوندان مادری‌شان وابسته می‌دانند، نه پدر و خویشاوندان پدری. خویشاوندی که بچه را تربیت می‌کند، نه پدر بلکه برادر مادر یا دایی است. در این اجتماع، افراد از دایی ارث می‌برند، نه از پدر. یک فرد تروبریاندی احترام نمایانی به دایی‌اش نشان می‌دهد و یک پسر معمولاً رابطه‌ای سرد و با فاصله با دایی‌اش دارد. برعکس، رابطهٔ پدر-فرزندی رابطه‌ای دوستانه و محبت‌آمیز است.

نتیجهٔ کارهای مالینوفسکی در میان مردم تروبریاند تعدیل‌هایی را در نظریهٔ مشهور فروید راجع به جهانی بودن عقدهٔ ادیپ پدید آورد (مالینوفسکی، ۱۹۲۷). به نظر فروید (۱۹۵۰ و ۱۹۱۸)، پسران از پنج سالگی به مادرشان تمایل جنسی پیدا می‌کنند. به عقیدهٔ او، این عقدهٔ ادیپ وقتی رفع می‌شود که پسر بر حسادت جنسی‌اش غلبه می‌کند و خودش را با پدر همذات می‌سازد. فروید در اطریش پدرسالار در اواخر سدهٔ نوزدهم و

www.Booknama.com

اوایل سدهٔ بیستم زندگی می‌کرد، آن هم در میان قشری اجتماعی که پدر شخصیت اقتدارگرا و نیرومندی داشت. در آن زمان، پدر اطریشی شخصیت مقتدر اصلی برای پسر و شریک جنسی مادر به‌شمار می‌آمد. اما در تروبریاند، پدر تنها نقش جنسی بر عهده داشت و از اقتدار پدرانه برخوردار نبود.

اگر همچنان که فروید ادعا می‌کرد، عقدهٔ ادیپ به خاطر حسادت پسر نسبت به شریک جنسی مادر همیشه فاصلهٔ اجتماعی میان پسر و پدر به‌بار می‌آورد، پس این عقده می‌بایست در جامعهٔ تروبریاند نیز مشاهده شود. ولی چنین چیزی در این جامعه به‌چشم نخورد. در نتیجه، مالینوفسکی به این برداشت رسید که ساختار اقتدار در رابطهٔ پدر و پسر از حسادت جنسی مؤثرتر است. مالینوفسکی نیز مانند انسان‌شناسان بعدی نشان داده بود که روان‌شناسی فردی به زمینهٔ فرهنگی آن وابسته است. انسان‌شناسان همچنان به فراهم ساختن چشم‌اندازهای میان‌فرهنگی در ارتباط با قضایای روانکاوانه ادامه می‌دهند (پاول، ۱۹۸۹) و نیز از این چشم‌اندازها برای بررسی قضایای مربوط به روانشناسی رشد و شناخت سود می‌جویند.

انسان‌شناسی و تاریخ

پیش از این در بحث مختصر راجع به تاریخ قومی، از پیوندهای میان تاریخ و انسان‌شناسی سخن گفته‌ایم. تاریخ‌نگاران بیش از پیش اسناد و شرح‌های تاریخی را به عنوان متونی در نظر می‌گیرند که باید مکان آنها مشخص شده و در چهارچوب محیط‌های فرهنگی خاص به تفسیر کشیده شوند. انسان‌شناسان و تاریخ‌نگاران در بررسی قضایایی چون استعمار و تحول نظام‌های نوین جهانی همکاری می‌کنند (کوپر و استولر، ۱۹۹۷).

تفکیک نهادن میان دگرگونی در افراد و تغییر در ساختار، به عنوان دو نوع دگرگونی تاریخیِ تأثیرگذار بر مردم و جامعه، سودمند است. آدم‌ها از طریق ولادت و مهاجرت وارد جامعهٔ خاصی می‌شوند و بر اثر مرگ و مهاجرت، از آن خارج می‌شوند. این‌گونه دگرگونی‌ها در افراد، ممکن است بدون هر گونهٔ دگرگونی تعیین کننده در صورت یا ساختار بنیادی نظام رخ دهند. در دومین نوع دگرگونی تاریخی، نظام اجتماعی

www.Booknama.com

ساختار یا شکل خود را دگرگون می‌سازد. این دگرگونی می‌تواند بر اثر یک رویداد ناگهانی، ریشه‌ای یا انقلابی پیش آید؛ و یا ممکن است بر اثر انباشته شدن دگرگونی‌های کوچکتر در میان نسل‌های پی در پی، افراد از خود خلاقیت و نوآوری نشان دهند، چندان که به‌تدریج دگرگونی در شکل پدید آید.

خود من هنگام تحقیق میدانی عمده‌ام در برزیل و ماداگاسکار، این دو گونه دگرگونی تاریخی را شاهد بوده‌ام. در ماداگاسکار، در دهکدهٔ بتسیلئو از ناحیهٔ ایواتو، که در آغاز سال‌های ۱۹۶۶ و ۱۹۶۷ آنجا را بررسی کرده و بعدها در سال ۱۹۸۱ دوباره از آنجا دیدن کردم، دگرگونی در افراد را بدون هرگونه دگرگونی در ساختار، مشاهده کردم. در مدت چهارده سالی که در آنجا نبودم، افرادی متولد شده و مرده بودند و افراد دیگری به آنجا وارد شده یا از آن خارج شده بودند، ولی اقتصاد و ویژگی‌های اجتماعی بنیادی این دهکده دگرگون نشده بودند. برعکس، آرمبپ برزیل که از ۱۹۶۲ سرگرم بررسی آن بوده‌ام، دستخوش یک دگرگونی عمده در ساختار شده بود. طی یک نسل، آرمبپ از یک دهکدهٔ ماهیگیری و عاری از طبقات اجتماعی و دارای دینی نه‌چندان سازمان یافته، به شهرکی دارای طبقات اجتماعی، دین سازمان‌یافته، تنوع مذهبی، اقتصاد مبتنی بر گردشگری و افزایش چشمگیر در فرصت‌های اقتصادیِ دسترسی‌پذیر برای زنان و مردان، تبدیل شده بود. آرمبپ هم دگرگونی در افراد و هم دگرگونی در شکل یا ساختار را تجربه کرده بود.

هنوز هم تاریخ‌نگارانی هستند که بر نام‌ها و زمان وقوع رخدادها تأکید دارند، بدون آن که علاقه‌ای به فراگرد یا محیط اجتماعی از خود نشان دهند. ولی شمار فزاینده‌ای از تاریخ‌نگاران نیز به بررسی دگرگونی در ساختار اجتماعی و یا همان تبدیل شکل‌های اجتماعی می‌پردازند. تاریخ‌نگاران و انسان‌شناسانِ تاریخ‌گرا به هر دو نوع دگرگونی تنگ‌دامنه و پهن‌دامنه علاقه‌مندند. همکاری رو به رشد تاریخ‌نگاران و انسان‌شناسان، در برنامه‌های مشترک درسی رشته‌های تاریخ و انسان‌شناسی در دانشگاه‌های مختلف، نهادمند شده است.

www.Booknama.com

پرسش‌های اساسی

۱. آیا فکر می‌کنید که از میان این دو مفهوم، کل‌گرایی یا چشم‌انداز مقایسه‌ای، کدام یک بیشتر ویژهٔ انسان‌شناسی است؟ آیا رشته‌های دیگری را می‌توانید پیدا کنید که مانند انسان‌شناسی کُل‌گرا و مقایسه‌ای باشند؟

۲. گذشته از نژاد و جنسیت، حوزه‌های دیگری که در آنها رهیافت زیستی ـ فرهنگی و چهار شاخه‌ای انسان‌شناسی می‌تواند در مورد قضایا و بحث‌های امروزی روشنگری کند، کدام‌اند؟

۳. نویسندهٔ این کتاب یادآور شده است که بسیاری از رشته‌های دیگر به خاطر تأکیدشان بر آدم‌های قدرتمند و نخبگان، دچار محدودیت شده‌اند. آیا استادان شما در کلاس‌های دیگر تلاش کرده‌اند تا یک چنین محدودیت‌هایی را توجیه یا جبران کنند؟

۴. علاوه بر مثال‌هایی که در این فصل آورده شده‌اند، آیا می‌توانید مسایل یا قضایای دیگری از جهان نوین را نشان دهید که انسان‌شناسی کاربردی می‌تواند در آنها مشارکت کند؟

www.Booknama.com

فصل ۲

انسان‌شناسی در میدان تحقیق

انسان‌شناسی به خاطر مقایسه‌ای بودن، کُل‌گرا و جهانی بودن، با رشته‌های دیگری که انسان را بررسی می‌کنند، متفاوت است. انسان‌شناسان زیست‌شناسی، زبان و فرهنگ را در گذشته و حال و در جوامع باستانی و کنونی بررسی می‌کنند. در این فصل روش‌های تحقیق میدانی انسان‌شناسی را با روش‌های علوم اجتماعی دیگر مقایسه می‌کنیم و همچنین جنبه‌های قومی تحقیق انسان‌شناختی را نشان می‌دهیم.

انسان‌شناسی در آغاز سدهٔ بیستم آغاز به جدا شدن از جامعه‌شناسی کرد. پژوهشگران اولیهٔ جامعه، مانند جامعه‌شناس فرانسوی امیل دورکیم، از بنیانگذاران هردو رشتهٔ جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی بودند. دورکیم در نظریه‌پردازی دربارهٔ سازمان جامعه‌های ساده و پیچیده، به گزارش‌های مکتوب دربارهٔ دین‌های بومیان استرالیا (دورکیم، ۱۹۱۲، ۱۹۶۱) اتکا داشت و نیز پدیده‌های همگانی چون میزان خودکشی را در جوامع نوین (دورکیم، ۱۸۹۷، ۱۹۵۱) به بررسی کشید. سرانجام، کار انسان‌شناسی به بررسی جوامع ابتدایی و کار جامعه‌شناسی به بررسی جوامع نوین اختصاص یافت.

مردم‌نگاری

پس از آن که پژوهشگران اولیه به بررسی اقامتگاه‌های محصور شدهٔ بومیان

www.Booknama.com

سرخپوست آمریکا پرداختند و برای بررسی گروه‌های کوچک گشت‌زننده و کشاورز به سرزمین‌های دور سفر کردند، انسان‌شناسی به یک رشتهٔ جداگانه تحول یافت. این نوع بررسی شخصی و دست اول دربارهٔ محیط‌های محلی، مردم‌نگاری نام گرفته است. معمولاً برای آن که شخصی تخصص در انسان‌شناسی فرهنگی پیدا کند، از او خواسته می‌شد که نوعی تجربهٔ میدانی از جامعه‌ای دیگر را به‌دست آورد. نخستین مردم‌نگاران در جوامع کوچک و به نسبت پرت‌افتاده‌ای که اقتصادها و تکنولوژی‌های ساده‌ای داشتند، زندگی می‌کردند.

بدین سان، مردم‌نگاری به عنوان یک راهبرد تحقیقی در جوامعی شکل گرفت که یکنواختی فرهنگی بیشتری داشتند و تمایز اجتماعی‌شان در مقایسه با همین تمایز در ملت‌های صنعتی نوین و بزرگ، کمتر بود. در یک چنین محیط‌های غیرصنعتی، مردم‌نگاران برای فهم زندگی اجتماعی می‌بایست راه‌های معدودتر فرهنگ‌آموزی را بررسی کنند. مردم‌نگاران معمولاً می‌کوشند تا تمامی ابعاد یک فرهنگ خاص را بازشناسند (و یا با توجه به محدودیت‌های زمانی و ادراکی، تا آنجا که ممکن است این دیدگاه را در نظر داشته باشند.) مردم‌نگاران برای پیگیری این هدف کُل‌گرایانه، روش به نسبت نامحدود و بازی را برای گردآوری اطلاعات به‌کار گرفتند. آنها در بررسی یک جامعه یا اجتماع معین، از صحنه‌ای به صحنهٔ دیگر، از جایی به جای دیگر و از موضوعی به موضوع دیگر می‌روند تا کلیت و درهم تنیدگی زندگی اجتماعی را بازشناسند.

مردم‌نگاری با گسترش دانشِ ما از دامنهٔ گوناگونی نوع بشر، بنیادی را برای تعمیم‌های راجع به رفتار انسانی و زندگی اجتماعی فراهم می‌سازد. مردم‌نگاران انواع فن‌ها را به‌کار می‌برند تا تصویری از سبک‌های زندگی را به‌دست دهند که تاکنون برای ما بیگانه بوده‌اند. انسان‌شناسانِ مردم‌نگار معمولاً بسیاری از (و به‌ندرت همهٔ) فن‌های زیر را به‌کار می‌برند.

فنون مردم‌نگاری

فنون میدانی خاص مردم‌نگاران عبارت‌اند از:

www.Booknama.com

۱. مشاهدهٔ دست اول و مستقیم رفتار روزانه، از جمله مشاهدهٔ مشارکت‌آمیز.
۲. گفتگو با درجات گوناگونی از رسمیت، از گپ روزانه گرفته که به نزدیکی با مردم مورد بررسی و اطلاع از وقایع روزانه کمک می‌کند تا مصاحبه‌هایی که می‌توانند ساختارمند یا بدون ساختار باشند. برگه‌های مصاحبهٔ رسمی و چاپ شده یا پرسشنامه‌ها را نیز می‌توان به کار برد تا اطلاعات کامل و مقایسه‌پذیری برای یکایک افراد مورد بررسی به‌دست آید.
۳. روش شجره‌شناختی.
۴. کار مفصل با مشاوران اصلی راجع به حوزه‌های خاصی از زندگی اجتماعی.
۵. مصاحبهٔ عمیق که غالباً به گردآوری سرگذشت‌های آدم‌های خاص (راویان) منجر می‌شود.
۶. کشف باورداشت‌ها و برداشت‌های محلی که می‌توان آنها را با مشاهدات و نتیجه‌گیری‌های خود مردم‌نگار مقایسه کرد.
۷. تحقیق در مورد مسایل گوناگونی که برای مردم‌نگار مطرح می‌شوند.
۸. تحقیق درازمدت یا بررسی مدام یا تکرارشونده در یک پهنهٔ زمانی طولانی از یک ناحیه یا محل مورد بررسی.
۹. تحقیق گروهی یا بررسی هماهنگ از سوی مردم‌نگاران مختلف.

مشاهده و مشاهدهٔ مشارکت آمیز

مردم‌نگاران باید میزبانان‌شان را بشناسند و معمولاً به همهٔ ابعاد زندگی آنها علاقه‌مندند. آنها باید به صدها مورد جزئی از زندگی روزانه، رویدادهای فصلی و رخدادهای استثنایی، توجه نشان دهند. مردم‌نگاران باید رفتار فردی و جمعی مردم مورد بررسی‌شان را در صحنه‌های گوناگون مشاهده کنند. آنها باید هر آنچه را که می‌بینند ثبت کنند. امور مورد مشاهده، هرگز مانند روزها و هفته‌های نخست اقامت در میدان تحقیق، غریب و غیرمنتظره باقی نخواهند ماند. مردم‌نگار سرانجام با الگوهای فرهنگی که در آغاز برایش بیگانه بودند، آشنا و مأنوس می‌شود و آنها را به عنوان الگوهای عادی می‌پذیرد. مردم‌نگاران معمولاً بیش از یک سال در میدان تحقیق

www.Booknama.com

می‌مانند. این اقامت به نسبت طولانی به آنها اجازه می‌دهد تا تمامی چرخهٔ زندگی سالیانه را مشاهده کنند. اقامتِ کمی بیشتر از یک سال، این فرصت را به مردم‌نگار می‌دهد تا فصل ورودش به میدان را تکرار کند، چراکه ممکن است برخی از رخدادها و فراگردها را به خاطر ناآشنایی اولیه و سردرگمی فرهنگی، در آغاز ندیده گرفته باشد.

بسیاری از مردم‌نگاران دریافت‌های‌شان را در یک خاطرات روزانهٔ شخصی ثبت می‌کنند. آنها این خاطرات را جدا از یادداشت‌های میدانیِ رسمی‌تر نگهداری می‌کنند. بعدها، همین ثبت دریافت‌های اولیه، برخی از مهمترین جنبه‌های گوناگونی فرهنگی را به مردم‌نگار نشان خواهد داد. این جنبه‌ها عبارت‌اند از، بوهای خاص، صداهایی که آدم‌ها از خود درمی‌آورند، در هنگام خوردن چگونه دهن‌های‌شان را باز و بسته می‌کنند و چگونه به دیگران زل می‌زنند. همین الگوها که با وجود اساسی بودن در ظاهر پیش پا افتاده می‌نمایند، بخشی از همان چیزی‌اند که مالینوفسکی «جنبه‌های وصف‌ناپذیر زندگی بومی و رفتار معمول» نامیده است (مالینوفسکی، ۱۹۹۲، ۱۹۶۱، ص ۲۰). این ویژگی‌های فرهنگی چندان اساسی‌اند که مردم محلی آنها را بدیهی می‌انگارند. اینها جا افتاده‌تر از آن‌اند که بومیان درباره‌شان صحبت کنند، ولی چشمِ خو نکردهٔ انسان‌شناسِ نورسیده متوجه آنها می‌شود. پس از چندی که این صحنه‌ها برای مردم‌نگار عادی می‌شوند، به حاشیهٔ آگاهی‌اش رانده می‌شوند. دریافت‌های آغازین ارزشمندند و باید ثبت شوند. مردم‌نگاران از همه بیشتر باید مشاهده‌گران، ثبت‌کنندگان و گزارشگران دقیق آن چیزهایی باشند که در میدان تحقیق به چشم می‌بینند.

مردم‌نگاران حیوانات در قفس‌های آزمایشگاهی را بررسی نمی‌کنند. آزمایشگری‌هایی که روان‌شناسان با کبوترها، جوجه‌ها، خوکچه‌ها و موش‌ها انجام می‌دهند، با طرز کار مردم‌نگارانه بسیار تفاوت دارند. انسان‌شناسان نمی‌توانند یاداش‌ها و تنبیه‌های موضوع‌های بررسی‌شان را به گونه‌ای منظم تحت نظارت داشته باشند و یا آنها را در معرض محرک‌های معینی قرار دهند. موضوع‌های بررسی ما نه حیوانات زبان‌بسته بلکه انسان‌ها هستند. دستکاری در زندگی انسان‌ها، اعمال نظارت بر محیط زیست‌شان و یا ترغیب آزمایشگرانهٔ رفتارهای خاص در آنها، جزءِ برنامهٔ کار مردم‌نگاران نیست.

www.Booknama.com

مردم‌نگاران می‌کوشند رابطهٔ نزدیکی با مردم مورد بررسی برقرار کنند و رابطهٔ کاریِ دوستانه و مبتنی بر تماس شخصی با میزبانان‌شان، جزء برنامهٔ کارشان است. یکی از شاخص‌ترین طرز کارهای مردم‌نگاری، مشاهدهٔ مشارکت‌آمیز است، به این معنا که ضمن بررسی زندگی اجتماعی در آن شرکت می‌کنند. مردم‌نگاران به عنوان انسان‌هایی که در میان دیگران زندگی می‌کنند، نمی‌توانند شاهد یکسره بی‌طرف و برکناری باشند. آنها باید در بسیاری از رویدادها و فراگردهایی که مشاهده می‌کنند و می‌کوشند درک‌شان کنند، باید درگیر شوند. مردم‌نگاران با مشارکت در زندگی جوامع مورد بررسی، درمی‌یابند که چرا مردم بومی این رویدادها را معنی‌دار می‌انگارند و چگونه آنها را سازمان داده و هدایت می‌کنند.

برای نشان دادن نمونه‌ای از مشاهدهٔ مشارکت‌آمیز، بگذارید جنبه‌هایی از کارمیدانی مردم‌نگارانه‌ام را در ماداگاسکار و در جزیرهٔ بزرگی از ساحل جنوب شرقی آفریقا و نیز در برزیل، توصیف کنم. در مدت چهارده ماهی که در دهکدهٔ بتسیلئوی ماداگاسکار در سال‌های ۱۹۶۶ و ۱۹۶۷ گذراندم، در بسیاری از موارد زندگی اجتماعی مردم محلی مشارکت کردم. به آنها در زمان خرمن‌برداری و جمع‌آوری ساقه‌های دسته شدهٔ برنج کمک کردم. در یکی از روزها برای شرکت در مراسم تجدید دفن، یک کفن ابریشمی برای یکی از نیاکان دهکده خریداری کردم. در آن روز وارد گورستان دهکده شدم و دیدم که مردم محلی استخوان‌ها و خاکستر رو به زوال نیاکان‌شان را دوباره ملافه‌پیچ می‌کنند. به همراه کشاورزان بتسیلئو به شهرک و بازار نزدیک دهکده رفتم. رفتار آنها را با خارجی‌ها مشاهده کردم و هرگاه که مسأله‌ای پیش می‌آمد به آنها کمک می‌کردم.

در آرمیپ برزیل، با ماهیگیری در اقیانوس اطلس با قایق‌های ساده آشنا شدم و در این قایق‌ها با ماهیگیران محلی همسفر شدم. بچه‌های دچار سوءتغذیه، مادران آبستن و یک بار هم دخترکی را که یک روح تسخیرش کرده بود، با جیپ خودم به پایتخت بردم. همهٔ این آدم‌ها به مشورت با متخصصانی نیاز داشتند که خارج از دهکده بودند. من با آنها در جشن‌های دهکده رقصیدم و در نوش‌خواری مراسم تجدید تولد با آنها همراهی کردم و یک بار هم پدرخواندهٔ یکی از دختران دهکده شدم. بیشتر انسان‌شناسان

www.Booknama.com

تجربه‌های میدانی مشابهی دارند. انسان بودنِ مشترک محقق و موضوع تحقیق، یا همان مردم‌نگار و مردم مورد بررسی، مشاهدهٔ مشارکت‌آمیز را گریزناپذیر می‌سازد.

گفتگو، مصاحبه و برگه‌های مصاحبه

مشارکت در زندگی محلی به این معنا است که مردم‌نگار باید پیوسته با مردم صحبت کند و دربارهٔ مشاهداتش از آنها پرسش‌هایی را انجام دهد. هر چه که دانش مردم‌نگار دربارهٔ زبان محلی افزایش یابد، درک بیشتری از زندگی مردم محلی پیدا می‌کند. مراحل گوناگونی در یادگیری زبان محلی وجود دارند. نخستین مرحله یادگیری نام‌ها است؛ در این مرحله، او باید نام‌های یکایک چیزهایی را که در پیرامون خود می‌بیند، از مردم محلی پرس و جو کند. در مرحلهٔ بعدی، مردم‌نگار می‌تواند پرسش‌های پیچیده‌تری را پیش کشد و پاسخ‌های آنها را دریابد. او باید کارش را از درک گفتگوهای ساده میان دو تن از افراد محلی آغاز کند. پس از این که مردم‌نگار به اندازهٔ کافی در زبان محلی مهارت پیدا کرد، سرانجام خواهد توانست بحث‌های سریع و داغ همگانی و گفتگوهای گروهی را ادراک کند.

یکی از فن‌های گردآوری داده‌ها که در آرمبپ و ماداگاسکار به‌کار بردم، یک نظرسنجی مردم‌نگارانه بود که با برگه مصاحبه انجام شده بود. در ۱۹۶۴، من و محققان میدانی همکارم سعی کردیم برگهٔ مصاحبه‌ای را در هر یک از ۱۶۰ خانوار آرمبپ تکمیل کنیم. ما تقریباً وارد همهٔ خانوارهای دهکده شدیم (البته کمتر از پنج درصد خانوارها از همکاری با ما دریغ کردند) تا پاسخ یک رشته پرسش‌های درج شده در برگهٔ چاپ شده را از آنها به‌دست آوریم.

همین مصاحبهٔ کتبی اطلاعات و آمار اساسی دربارهٔ دهکده را در اختیار ما گذاشت. ما از این طریق، نام، سن و جنسیت هر عضو خانواری را ثبت کردیم. از همین طریق، توانستیم دربارهٔ نوع خانواده، حزب سیاسی، دین، مشاغل کنونی و پیشین، درآمد، هزینه‌ها، برنامهٔ غذایی، اموال و بسیاری از اقلام دیگر، در یک برگهٔ هشت‌صفحه‌ای، داده‌هایی را گردآوری کنیم.

هرچند که ما بررسی اجتماعی آماری انجام می‌دادیم، ولی رهیافت ما از

www.Booknama.com

بررسی‌هایی که معمولاً جامعه‌شناسان و دانشمندان اجتماعی دیگر روی ملت‌های بزرگ صنعتی انجام می‌دهند، متفاوت بود. بررسی آماری آنها دربرگیرندهٔ نمونه‌گیری (انتخاب یک گروه کوچک و قابل نظارت از میان یک جمعیت بزرگتر) و گردآوری داده‌های غیرشخصی است. ولی ما نمونه‌ای کوچک از کل جمعیت را انتخاب نکردیم. به‌جای آن، سعی کردیم با همهٔ خانوارهای جامعهٔ مورد بررسی‌مان مصاحبه کنیم (یعنی نمونهٔ ما سراسری بود). ما به‌جای پرسشنامه از برگهٔ مصاحبه استفاده کردیم. مردم‌نگار با یک برگهٔ مصاحبه با آدم‌ها چهره به چهره صحبت می‌کند، پرسش‌هایی را برای آنها مطرح می‌کند و پاسخ‌های‌شان را در برگه یادداشت می‌کند. ولی برگهٔ پرسشنامه غیرمستقیم‌تر و غیرشخصی‌تر است و پاسخگو غالباً خودش آن را پر می‌کند.

همین نمونهٔ سراسری به ما اجازه می‌دهد که تقریباً یکایک آدم‌های دهکده را ببینیم و به ما در نزدیکی به آنها کمک می‌کند. دهه‌ها بعد از شروع تحقیق ما در آرمبپ، هنوز مردم محل به‌گرمی از این صحبت می‌کنند که ما چقدر به آنها علاقه‌مند بودیم که در خانه‌های‌شان از آنها دیدن کردیم و پرس و جو نمودیم. ما با خارجی‌های دیگری که آنها دیده بودند بسیار تفاوت داشتیم، زیرا برخلاف آنها که مردم دهکده را عقب‌مانده و فقیر و قابل جدی گرفته شدن نمی‌دانستند، ما آنها را جدی گرفته بودیم.

مانند هرگونه تحقیق آماری دیگر، ما هم توانستیم از طریق برگهٔ مصاحبه اطلاعات کمیت‌پذیر و قابل مقایسه‌ای را دربارهٔ آنها به‌دست آوریم. همین بررسی مبنایی را در اختیارمان گذاشت تا الگوها و استثناءها را در زندگی دهکده بازشناسیم. برگه‌های ما در برگیرندهٔ یک رشته پرسش‌های اساسی بود که برای هریک از آنها مطرح کردیم. به هر روی، قضایای حاشیه‌ای بسیار جالبی نیز غالباً در مصاحبه مطرح می‌شد که بعدها درباره‌اش صحبت خواهیم کرد.

ما از همین آشنایی اولیه برای شناخت بسیاری از ابعاد زندگی دهکده سود جستیم. برای مثال، یک زن مامای بومی به یکی از مشاوران فرهنگی برجستهٔ ما تبدیل شده بود که بعدها هرگاه می‌خواستیم اطلاعات مشروحی از زایمان در محل به‌دست آوریم، به سراغ او می‌رفتیم. زن دیگری دربارهٔ یکی از کیش‌های آفریقایی ـ برزیلی به نام

www.Booknama.com

کاندوم بله[1] در شهر تجربه کرده بود. او هنوز هم به‌طور منظم به شهر می‌رود تا در آنجا آموزش گیرد، برقصد و تسخیر روح شود. او به متخصص ما در این کیش تبدیل شده بود.

بدین سان، بررسی آماریِ مصاحبه‌ای، ساختاری را برای ما فراهم ساخت که راهنمای ما شد ولی محدودمان نساخت. همین بررسی باعث شد که گزارش مردم‌نگاری ما هم کمّی و هم کیفی باشد. بخش کمّی تحقیق ما همان اطلاعات بنیادی بود که از طریق مصاحبهٔ برگه‌ای گردآوری کرده و بعد آنها را تحلیل آماری کردیم. بخش کیفی بررسی ما از پرسش‌های دنباله‌دار، مباحثات نامحدود، اختلاط‌های خودمانی و کار با مشاوران اصلی، سرچشمه می‌گرفت.

روش شجره‌شناختی

بسیاری از ماها مانند آدم‌های عادی دیگر چیزهایی را دربارهٔ نیاکان و خویشاوندان‌مان از طریق ردگیری شجره‌های‌مان می‌دانیم. روش شجره‌شناختی یک فن به‌خوبی جا افتاده در مردم‌نگاری است. مردم‌نگاران اولیه نشانه‌گذاری و نمادهایی را برای ترسیم خویشاوندی، تبار و زناشویی ساخته بودند (به فصل خانواده‌ها، خویشاوندی و تبار در همین کتاب مراجعه کنید). شجره‌شناسی سنگ بنای برجسته‌ای در سازماندهی اجتماعی جوامع غیرصنعتی به‌شمار می‌آید که در آنها، مردم هر روزه با خویشاوندان نزدیک‌شان کار و زندگی می‌کنند. انسان‌شناسان برای شناخت روابط اجتماعی موجود و بازسازی تاریخ، به گردآوری داده‌های شجره‌شناختی نیاز دارند. در بسیاری از جوامع غیرصنعتی، پیوندهای خویشاوندی برای زندگی اجتماعی نقش اساسی دارند. انسان‌شناسان یک چنین فرهنگ‌هایی را «جوامع مبتنی بر نَسَب» می‌نامند. در این جوامع، هر کسی با دیگری رابطهٔ خویشاوندی دارد و بیشتر وقتش را با خویشاوندانش می‌گذراند. قواعد رفتاری که وابسته به روابط خویشاوندی‌اند، در زندگی روزانه اهمیت بنیادی دارند. زناشویی نیز در سازماندهی جوامع غیرصنعتی نقش تعیین کننده‌ای دارد، زیرا زناشویی‌های حساب شده میان دهکده‌ها، قبیله‌ها و کلان‌ها، باعث اتحادهای سیاسی می‌شوند.

---

1 . candomble

www.Booknama.com

مشاوران فرهنگی اصلی

هر اجتماعی آدم‌هایی را دارد که بر حسب تصادف، تجربه، استعداد یا آموزش، می‌توانند کامل‌ترین یا سودمندترین اطلاعات را دربارهٔ جنبه‌های خاصی از زندگی به‌دست دهند. این آدم‌ها را مشاوران فرهنگی اصلی می‌نامند. در دهکدهٔ بنسیلئوی ایواتا، بیشتر وقتم را با مردی به نام راکوتو گذراندم که به‌ویژه دربارهٔ تاریخ دهکده بسیار مطلع بود. به هر روی، وقتی از او خواستم که دربارهٔ شجرهٔ ۵۰ تا ۶۰ آدمی که در گورستان دهکده دفن شده بودند با من همکاری کند، مرا به عموزاده‌اش معرفی کرد که دربارهٔ این موضوع بیشتر می‌دانست. عموزادهٔ او از شیوع آنفلولانزایی جان به‌در برده بود که در سال ۱۹۱۹ ماداگاسکار را همراه با بیشتر نقاط جهان آلوده ساخته بود. او که خودش در برابر این بیماری مصونیت داشت، وظیفهٔ ناگوار دفن خویشاوندان مرده‌اش را عهده‌دار شده بود. او نشانی همهٔ کسانی را که دفن شده بودند، نگهداشته بود. او در ترسیم شجره‌شناسی مردگان در گورستان دهکده، بسیار به من کمک کرد. راکوتو در دادن جزئیات شخصی راجع به مردگان دهکده، با او همراه می‌شد.

سرگذشت‌ها

در جوامع غیرصنعتی نیز مانند جوامع خودمان، شخصیت‌ها، علایق و توانایی‌های فردی آدم‌ها با هم تفاوت دارند. برخی از دهکده‌نشینان به کار مردم‌نگار علاقهٔ بیشتری نشان می‌دهند و یاری‌کننده‌تر، سودمندتر، جالب‌تر و مطبوع‌تر از دیگران‌اند. انسان‌شناسان نیز در میدان تحقیق مانند خودشان در کشورهای‌شان، از بعضی‌ها خوش‌شان می‌آید و برخی دیگر را خوش ندارند. غالباً وقتی با کسی روبرو می‌شویم که برای ما بسیار جالب‌اند، سعی می‌کنیم سرگذشت او را ثبت کنیم. همین یادآوری تجارب زندگی آدم‌ها، نوعی تصویر فرهنگی صمیمانه و شخصی به‌دست می‌دهد که از هر تصویر ممکن دیگری روشنگرانه‌تر است. سرگذشت‌ها، که می‌توان آنها را برای بازبینی و تحلیل بعدی یادداشت یا ثبت ویدیوئی کرد، آشکار می‌سازند که آدم‌های خاص چگونه در برابر دگرگونی‌هایی که بر زندگی‌شان تأثیر می‌گذارند واکنش

www.Booknama.com

نشان می‌دهند و آنها را چگونه ادراک می‌کنند. یک چنین شرح‌حال‌ها می‌توانند گوناگونی را که در چهارچوب هر اجتماعی وجود دارد نشان دهند، زیرا در این جا تأکید بر این است که آدم‌های متفاوت چگونه با برخی مسایل واحد برخورد می‌کنند و آنها را به تفسیر می‌کشند.

انسان‌شناسانی چون کریستی کیفر معمولاً روابط شخصی با مشاوران فرهنگی بومی‌شان برقرار می‌کنند، مانند رابطهٔ او با یک بافندهٔ گواتمالایی که در این تصویر می‌بینید.

باورداشت‌ها و برداشت‌های مردم محل و خود مردم‌نگار

یکی از هدف‌های مردم‌نگاری کشف دیدگاه‌ها، باورداشت‌ها و برداشت‌های محلی است که می‌توان آنها را با ملاحظات و نتیجه‌گیری‌های خود مردم‌نگار مقایسه کرد. در میدان تحقیق، مردم‌نگاران دو راهبرد تحقیقی را با هم ترکیب می‌کنند که یکی

www.Booknama.com

اِمیک[1] (دیدگاه محلی) و دیگری اِتیک[2] (دیدگاه محقق) است. این دو اصطلاح که از زبان‌شناسی گرفته شده‌اند، از سوی بسیاری از انسان‌شناسان در مردم‌نگاری به‌کار برده شده‌اند. ماروین هَریس (۱۹۶۹) معناهای زیر را برای این دو اصطلاح جا انداخته است. رهیافت اِمیک این را بررسی می‌کند که مردم محلی چگونه می‌اندیشند؛ چگونه جهان را ادراک و دسته‌بندی می‌کنند، چه قواعدی برای رفتار دارند؛ چه چیزی برای آنها معنی‌دار است و چیزها را چگونه تصور و تبیین می‌کنند؟ مردم‌نگار وقتی به گونه‌ای اِمیک عمل می‌کند، در واقع به دنبال شناخت «دیدگاه محلی» است و برای تبیین امور و تعیین اهمیت‌یابی یا بی‌اهمیتی آنها، به مردم محلی اتکا می‌کند. اصطلاح مشاوران فرهنگی به افرادی راجع است که مردم‌نگاران با آنها در میدان تحقیق آشنا می‌شوند، همان‌هایی که دربارهٔ فرهنگ بومی به او آموزش می‌دهند و چشم‌انداز اِمیک را برایش فراهم می‌سازند.

رهیافت اِتیک یا (دیدگاه محقق) تأکید را از مقولات، تعبیرها، تبیین‌ها و تفسیرهای محلی برمی‌دارد و به‌جای آن بر نقطه‌نظرهای خود انسان‌شناس تأکید می‌گذارد. رهیافت اِتیک این واقعیت را تشخیص می‌دهد که اعضای وابسته به فرهنگ مورد بررسی غالباً چندان درگیر کارهایی که انجام می‌دهند هستند که نمی‌توانند فرهنگ‌شان را بی‌طرفانه تفسیر کنند. مردم‌نگار در هنگام عمل کردن با دیدگاه اتیک، بر آنچه که خود مشاهده می‌کند و مهم می‌انگارد، تأکید می‌گذارد. مردم‌نگار به عنوان یک دانشمند آموزش دیده، باید بکوشد در بررسی فرهنگ‌های دیگر دیدگاه عینی و جامعی داشته باشد. البته خود مردم‌نگار نیز مانند هر دانشمند دیگر یک آدم با چشم‌بندهای فرهنگی است که از عینیت تام او جلوگیری می‌کند. در انسان‌شناسی نیز مانند علوم دیگر، آموزش درست می‌تواند موضع‌گیری مشاهده‌گر را کاهش دهد، ولی هرگز نمی‌تواند آن را یکسره از میان بردارد. به هر روی، انسان‌شناسان آموزش‌های ویژه‌ای را دیده‌اند که می‌توانند رفتار آدم‌ها را در جوامع گوناگون به مقایسه کشند.

در این جا می‌خواهیم نمونه‌هایی از چشم‌انداز امیک را در برابر دیدگاه اتیک نشان دهیم. همین تعطیلات خودمان را در نظر آورید. برای مردم آمریکای شمالی، روز

1 . emic

2 . etic

www.Booknama.com

شکرگزاری از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. از دیدگاه ما (امیک)، این یک جشن فرهنگی بی‌همتا است که مضامین تاریخی خاصی را به یادمان می‌آورد. ولی یک چشم‌انداز گسترده‌تر اتیک، روز شکرگزاری را یکی از مصادیق جشنواره‌های پس از خرمن‌برداری می‌داند که در بسیاری از جوامع برگزار می‌شود. نمونهٔ دیگر: آدم‌های غیرمتخصص (از جمله بسیاری از آمریکاییان) بر این باورند که سوز و کوران هوا باعث سرماخوردگی می‌شود، ولی دانشمندان می‌دانند که میکروبها عامل آن هستند. فرهنگ‌هایی که از نظریهٔ میکروبی در مورد بیماری‌ها برخورداری ندارند، بیماری‌ها را با عوامل گوناگون، از تسخیر ارواح و نیاکان گرفته تا جادوگران، به گونه‌ای امیکی تبیین می‌کنند. از یک دیدگاه امیک، بیماری به ادراک و تبیین فرهنگی از ناخوشی برمی‌گردد، ولی از یک دیدگاه اتیک، بر پایهٔ تبیین علمیِ عدم تندرستی، بیماری‌ها به دخالت عواملی مانند میکروب‌های شناخته شده، نسبت داده می‌شوند.

مردم‌نگاران معمولاً با موضوع خاصی برای بررسی وارد میدان می‌شوند. این تصویر که از عمان در سال ۱۹۹۲ گرفته شده است، جولی نایت را نشان می‌دهد که با یک شیخ محلی که مشاور فرهنگی اصلی او در بررسی‌اش از سیاست و تاریخ هست، سرگرم کار است.

www.Booknama.com

نمونهٔ دیگر برداشت امیک و اتیک در تحلیل واژگان مربوط به رنگ است. برخی از فرهنگ‌ها تنها دو اصطلاح بنیادیِ روشن و تیره برای رنگ‌ها دارند، حال آن که فرهنگ‌های دیگری هستند که یازده اصطلاح عمده برای رنگ‌ها دارند، به‌اضافهٔ یک رشته اصطلاح‌های دیگر که تمایزهای سایه‌ها و ته‌رنگ‌ها را به‌خوبی نشان می‌دهند. از جهت اتیکی، طیف رنگ همه جا وجود دارد، ولی از نظر امیکی، آدم‌ها در جوامع گوناگون این طیف را به گونه‌ای متفاوت تفسیر و دسته‌بندی می‌کنند.

مردم‌نگاران در تحقیق میدانی‌شان معمولاً هردو راهبرد امیکی و اتیکی را با هم تلفیق می‌کنند. عبارت‌ها، ادراک‌ها، مقولات و عقاید محلی به مردم‌نگاران کمک می‌کنند تا طرز کار فرهنگ‌ها را دریابند. از این گذشته، باورداشت‌های محلی به‌خودی خود نیز جالب و ارزشمندند. به هر روی، مردم محلی غالباً برخی از علت‌ها و پیامدهای رفتارشان را نمی‌پذیرند و یا حتی تشخیص نمی‌دهند. این قضیه هم در مورد مردم آمریکای شمالی مصداق دارد و هم در مورد آدم‌ها در جوامع دیگر. یک مردم‌نگار برای توصیف و تفسیر فرهنگ مورد بررسی‌اش باید هم موضع‌گیری‌های ناشی از فرهنگ خودش را در نظر داشته باشد و هم موضع‌گیری‌های مردم مورد بررسی.

تکامل مردم‌نگاری

انسان‌شناس لهستانی، برانیسلاو مالینوفسکی (۱۹۴۲-۱۸۸۴) را، که بیشتر زندگی حرفه‌ای‌اش را در انگلستان گذرانده بود، عموماً پدر مردم‌نگاری می‌دانند. مالینوفسکی نیز مانند بیشتر انسان‌شناسان زمانه‌اش، با این اعتقاد که وظیفهٔ مردم‌نگاران بررسی و ثبت تنوع فرهنگی است که جریان غربی شدن آن را تهدید به نابودی می‌کند، در واقع شیوهٔ مردم‌نگاری نجات‌بخش را انتخاب کرد. گزارش‌های مردم‌نگارانهٔ اولیه (مردم‌نگاری‌ها)، مانند کار اصیل مالینوفسکی با عنوان دریانوردان اقیانوس آرام (۱۹۲۲ و ۱۹۶۱)، از جهت توصیف و کشف آدم‌ها و مکان‌های ناشناخته با نوشته‌های سیاحان و کاشفان، شباهت داشتند. ولی هدف‌های علمی گزارش‌های مردم‌نگارانه، آنها را از سفرنامه‌های کاشفان و آدم‌های غیرحرفه‌ای متمایز می‌سازد.

سبکی که بر مردم‌نگاری‌های قدیم تسلط داشت، واقع‌گرایی مردم‌نگارانه بود.

www.Booknama.com

هدف نویسندگان این مردم‌نگاری‌ها به دست دادن یک شرح علمی، عینی و دقیق از یک شیوهٔ زندگی بود؛ این نوع مردم‌نگاری را کسی می‌نوشت که از آن نوع زندگی شناخت دست‌اولی داشت. این شناخت از «ماجرایی مردم‌نگارانه» سرچشمه می‌گرفت که دربرگیرندهٔ استغراق در یک زبان و فرهنگ بیگانه بود. مردم‌نگاران مرجعیت‌شان را به عنوان دانشمند و سخنگوی «بومیان» یا «دیگری»، از همین تجربهٔ تحقیقی شخصی داشتند.

مردم‌نگاری‌های مالینوفسکی تحت تأثیر این فرض نوشته می‌شدند که جنبه‌های مختلف فرهنگ با هم پیوسته و درهم تنیده‌اند. او کارش را با توصیف یک سفر دریایی در تروبریاند آغاز می‌کند و سپس پیوندهایی را دنبال می‌کند که این مرحلهٔ آغازین با حوزه‌های دیگر فرهنگ مانند جادو، دین، اسطوره‌ها، خویشاوندی و داد و ستد دارد. در مقایسه با مالینوفسکی، امروزه مردم‌نگاری‌ها جامعیت و کلیت کمتری دارند و بیشتر بر موضوع‌های ویژه‌ای چون خویشاوندی یا دین تأکید دارند.

به نظر مالینوفسکی، وظیفهٔ اصلی یک مردم‌نگار، «شناخت دیدگاه بومی، رابطه‌اش با زندگی و تشخیص بینش او از جهانش» است (۱۹۲۲، ۱۹۶۱، ص ۲۵). این عبارت مالینوفسکی نیاز به چشم‌انداز اِمیک را که پیش از این درباره‌اش بحث کردیم، به‌خوبی نشان می‌دهد. از دههٔ ۱۹۷۰، انسان‌شناسی تفسیری وظیفهٔ توصیف و تفسیر آن چیزی را که برای بومیان معنی‌دار است، در نظر داشته است. تفسیرگرایانی چون کلیفورد گیرتز (۱۹۷۳) فرهنگ‌ها را به صورت متن‌های معنی‌داری در نظر می‌گیرند که بومیان پیوسته آنها را «می‌خوانند» و مردم‌نگاران باید از معانی‌شان سر درآورند. به نظر گیرتز، انسان‌شناسان می‌توانند هر چیز فرهنگی که توجهشان را جلب می‌کند، انتخاب کنند و جزئیاتش را ثبت کنند و به تفصیل شرح دهند تا خوانندگان از معانی موجود در فرهنگ مورد بررسی اطلاع پیدا کنند. معانی با صورت‌های نمادین همگانی، مانند واژه‌ها، مناسک و رسوم خود را نشان می‌دهند.

روند کنونی در مردم‌نگاری‌نویسی، در جهت مخالفت با هدف‌ها، روش‌ها و سبک‌های سنتی از جمله واقع‌گرایی مردم‌نگارانه و مردم‌نگاری نجات‌بخش، سیر می‌کند (کلیفورد، ۱۹۸۲، ۱۹۸۸؛ مارکوس و کاشمَن، ۱۹۸۲). مارکوس و فیشر استدلال

www.Booknama.com

می‌کنند که آزمایشگری در مردم‌نگاری‌نویسی ضروری است، زیرا همهٔ اقوام و فرهنگ‌های جهان اکنون دیگر کشف شده‌اند و حال «در این شرایط متغیر تاریخی... آنها را باید باز کشف[1] کرد» (۱۹۸۶، ص ۲۴).

در این تصویر، برانسیلاو مالینوفسکی (۱۹۴۲ ـ ۱۸۸۴) با دهکده‌نشینان جزایر تروبریاند نشسته است. او را که یک لهستانی است ولی بیشتر عمر حرفه‌ای‌اش را در انگلستان گذرانده بود، عموماً پدر مردم‌نگاری می‌نامند.

در مجموع، انسان‌شناسان تجربی مردم‌نگاری‌ها را هم کار هنری می‌دانند و هم کار علمی. متن‌های مردم‌نگارانه را می‌توان به عنوان آفرینش‌های ادبی در نظر گرفت که در آنها مردم‌نگار به عنوان یک میانجی، اطلاعات را از «بومیان» می‌گیرد و به خوانندگان انتقال می‌دهد. برخی از مردم‌نگاری‌های تجربی اخیر ویژگی «گفتگو» را دارند و مردم‌نگاری را گفتگویی میان انسان‌شناسان و یک یا چند اطلاع دهندهٔ بومی می‌دانند

1 rediscovered

www.Booknama.com

(دوبِر، ۱۹۸۲؛ بِهار، ۱۹۹۳). در این مردم‌نگاری‌ها به شیوه‌هایی توجه می‌شود که مردم‌نگاران و به معنای وسیع حتی خوانندگان، با فرهنگ‌های دیگر ارتباط برقرار می‌کنند. به هر روی، به برخی از این نوع مردم‌نگاری‌ها این انتقاد وارد شده است که وقت بسیاری را صرف صحبت کردن دربارهٔ انسان‌شناس می‌کنند و وقت بسیار اندکی را به توصیف یومیان و فرهنگ‌شان اختصاص می‌دهند.

مردم‌نگاریِ گفتگویی نوعی مردم‌نگاری در چهارچوب یک مقولهٔ تجربیِ گسترده‌تر، یا همان مردم‌نگاری بازاندیشانه، است. در اینجا، نویسندهٔ مردم‌نگار احساسات و واکنش‌های شخصی‌اش را در برابر موقعیت میدان تحقیق، یک‌راست در متن قرار می‌دهد. تمهیدهای نگارش تجربی در گزارش‌های بازاندیشانه نقش برجسته‌ای دارند. این‌گونه مردم‌نگاران ممکن است برخی از آداب داستان‌نویسی، مانند روایت از زبان اول شخص، محاوره‌ها، گفتگو و شوخی‌ها، را اقتباس کنند. مردم‌نگاران تجربی با استفاده از شیوه‌های نوینِ نشان دادن هویت بومیان، می‌توانند فهم غنی‌تر و پیچیده‌تری از تجربهٔ انسانی را به خواننده انتقال دهند.

نویسندگان مردم‌نگار اخیر همچنین کوشیده‌اند نقص ابدیت احساساتی را در کار بسیاری از مردم‌نگاران قدیم اصلاح کنند. مردم‌نگاری نجات‌بخش با مفهوم اکنونِ مردم‌نگارانه، یعنی دورهٔ پیش از غربی شدن و زمانی که فرهنگ «راستین» بومی رونق داشت، پیوند خورده است. این مفهوم به مردم‌نگاری‌های قدیمی کیفیتی ابدی و جاودانه می‌دهد. چیزی که این تصویر آرمانی را مخدوش می‌سازد، اظهارنظرهای گهگاهی مردم‌نگاری‌های قدیمی دربارهٔ بازرگانان یا مبلغان مذهبی است، که خود همین واقعیت نشان می‌دهد که بومیان مورد بررسی در همان زمان نیز بخشی از نظام جهانی بودند.

انسان‌شناسان اکنون این نکته را تشخیص می‌دهند که اکنونِ مردم‌نگارانه برساخته‌ای بیشتر غیرواقع‌بینانه است. فرهنگ‌ها در سراسر تاریخ بشر پیوسته در تماس و تغییر بوده‌اند. بیشتر فرهنگ‌های بومی پیش از آن که انسان‌شناسی سر راه آنها سبز شده باشد، دست‌کم یک برخورد عمده با عوامل خارجی داشتند. بیشتر این فرهنگ‌ها در همان زمان مورد بررسی به نوعی در دولت‌های ملی یا نظام‌های استعماری جای گرفته بودند.

www.Booknama.com

مردم‌نگاری‌های کنونی معمولاً این را می‌پذیرند که فرهنگ‌ها پیوسته دگرگون می‌شوند و یک گزارش مردم‌نگارانه تنها یک زمان خاص را شرح می‌دهد. یکی از روندهای کنونی در مردم‌نگاری، تأکید بر شیوه‌هایی دارد که افکار فرهنگی با آن شیوه‌ها به منافع سیاسی و اقتصادی خدمت می‌کنند. روند دیگر در جهت توصیف این قضیه سیر می‌کند که چگونه برخی از «بومیان» وابسته به فرهنگ‌های گوناگون در فراگردهای گسترده‌تر تاریخی، سیاسی و اقتصادی مشارکت می‌کنند (شوستاک، ۱۹۸۱).

مردم‌نگاری دربارهٔ مسایل خاص

از این پس می‌پردازیم به گرایش مردم‌نگاری در جهت رویگردانی از گزارش‌های کُل‌گرایانه و روی آوردن به مردم‌نگاری‌های تجربی‌تر و معطوف به مسایل خاص. هرچند انسان‌شناسان به زمینهٔ کلی رفتار بشری علاقه‌مندند، ولی بررسی همهٔ ابعاد یک فرهنگ امکان‌پذیر نیست و تحقیق میدانی به مسایل خاصی از یک فرهنگ توجه دارد. اکنون بیشتر مردم‌نگاران برای بررسی مسألهٔ خاصی وارد میدان تحقیق می‌شوند و به گردآوری داده‌ها دربارهٔ متغیرهایی می‌پردازند که به آن مسأله مربوط باشند. در این نوع تحقیق‌های میدانی تنها منبع داده‌ها پاسخ‌های مردم محلی به پرسش‌های مردم‌نگار نیست. انسان‌شناسان در این مردم‌نگاری‌ها اطلاعاتی نیز دربارهٔ عواملی چون تراکم جمعیت، کیفیت محیط زیست، آب و هوا، جغرافیای مادی، برنامهٔ غذایی و نحوهٔ استفاده از زمین، گردآوری می‌کنند. این کار گهگاه اندازه‌گیری مستقیم نزول باران، درجه حرارت، مزارع، محصولات کشاورزی، کمیت‌های غذایی یا تخصیص زمان، را در بر می‌گیرد (بِیلی، ۱۹۹۰؛ جانسون، ۱۹۷۸). این کار غالباً به استفاده از آمارها و مدارک دولتی منجر می‌شود.

اطلاعات مورد علاقهٔ مردم‌نگاران محدود به آنچه که مردم محلی می‌توانند انجام دهند و به ما بگویند، نیست. در یک جهانِ بیش از پیش به‌هم پیوسته و پیچیده، مردم محلی دربارهٔ بسیاری از عواملی که بر زندگی‌شان تأثیرگذارند، دانش چندانی ندارند. اعمال قدرت از سوی کانون‌های منطقه‌ای، ملی و بین‌المللی، ممکن است مشاوران محلی ما را نیز مانند خودمان دچار سردرگمی کند.

www.Booknama.com

تحقیق درازمدت

امروزه محدودیت‌های جغرافیایی از گذشته کمترند و دیگر مانند قدیم نیست که رسیدن به یک میدان تحقیق ماه‌ها وقت می‌گرفت و بازدید دوباره از میدان به‌ندرت امکان‌پذیر بود. نظام‌های نوین ترابری به انسان‌شناسان اجازه می‌دهند که حوزهٔ تحقیق‌شان را گسترش دهند و بارها به میدان تحقیق برگردند.

امروزه گزارش‌های مردم‌نگارانه معمولاً داده‌هایی از چند بار اقامت در میدان تحقیق را در بر می‌گیرند. تحقیق درازآهنگ به بررسی درازمدت یک اجتماع، منطقه، جامعه، فرهنگ یا واحدهای دیگر از طریق بازدیدهای مکرر، گفته می‌شود. نمونهٔ این نوع تحقیق، بررسی درازآهنگ ناحیهٔ گوامبهٔ زامبیا است. این بررسی به عنوان یک طرح درازآهنگ از سوی الیزابت کالسون و تایر اسکودر در ۱۹۵۶ برنامه‌ریزی شد که بعدها از سوی آنها و دستیاران‌شان که از ملیت‌های گوناگون بودند، پیگیری شد. همچنان که غالباً در تحقیق‌های درازآهنگ دیده می‌شود، این بررسی نیز تحقیق گروهی، یا همان بررسی هماهنگ از سوی مردم‌نگاران گوناگون، را نمودار می‌سازد. طرح تحقیق گوامبه هم درازآهنگ (چندزمانه) و هم چندمکانه (شامل میدان‌های تحقیقی گوناگون) است (کالسون و اسکودر، ۱۹۷۵؛ اسکودر و کالسون، ۱۹۸۰). در این تحقیق، چهار دهکده از چهار ناحیهٔ متفاوت طی پنج دهه مورد بررسی قرار گرفت. آمارگیری دوره‌ای از این دهکده‌ها، داده‌هایی اساسی دربارهٔ جمعیت، اقتصاد، خویشاوندی و رفتار مذهبی را به‌دست می‌دهد. مردم‌نگاران رد آدم‌های آمارگیری شده‌ای را که از دهکده‌های‌شان نقل‌مکان کردند، پیدا کرده و با آنها مصاحبه کردند تا دریابند که زندگی آنها در مقایسه با آدم‌هایی که در دهکده‌های‌شان ماندند، چه تفاوت‌هایی دارد.

در این تحقیق، دستیاران زامبیایی رویدادهای محلی و یادداشت‌های روزانه دربارهٔ خرید و مصرف خوراک را انجام می‌دهند. تغییرات دربارهٔ اولویت‌های محصولات مصرفی از طریق بررسی فهرست‌های خرید مردم دهکده، مستند شده است. یادداشت‌برداری‌های میدانی حضور در دادگاه‌ها، گردهمایی‌ها، خدمات کلیسایی، تدفین‌ها و مراسم را توصیف می‌کنند. این اطلاعات با مصاحبه با رهبران سیاسی، مأموران دولتی، بازرگانان، کارگران فنی و بیگانگانی که برای مبلغان مذهبی و

www.Booknama.com

سازمان‌های غیردولتی (ان. جی. او) کار می‌کنند، تکمیل می‌شود. انسان‌شناسان از بایگانی‌های دولتی و مدارک دیگر نیز استفاده می‌کنند. دانشمندان اجتماعی زامبیایی که در منطقه کار می‌کنند، بینش‌هایی را دربارهٔ دگرگونی‌هایی که در دهکده‌های مورد بررسی رخ می‌دهند، به‌دست می‌دهند.

در این بررسی درازآهنگ، به موازات تداوم گردآوری داده‌های بنیادی دربارهٔ اجتماعات و افراد، یک رشته پرسش‌های تحقیقی متفاوت نیز مطرح می‌شوند. نخستین تأکید این بررسی، تأثیر یک سد بزرگ برق آبی بود که مردم گوامبه را وادار به اقامت در جای دیگر کرده بود. از سوی دیگر، همین سد باعث جاده‌سازی و فعالیت‌های دیگری شده بود که مردم گوامبه را در تماس نزدیکتری با دیگر نقاط زامبیا قرار داده بودند (کالسون، ۱۹۷۱؛ اسکودر، ۱۹۸۲؛ اسکودر و هباراد، ۱۹۹۱).

در اواخر دههٔ ۱۹۶۰، مسألهٔ آموزش مورد تأکید مجریان طرح قرار گرفته بود. اسکودر و کالسون (۱۹۸۰) این قضیه را بررسی کردند که چگونه آموزش، دسترسی به فرصت‌های تازه را فراهم ساخته و باعث گسترده‌تر شدن شکاف اجتماعی میان آدم‌های برخوردار از سطوح آموزشی متفاوت شد. سومین بررسی عمده، دگرگونی در الگوهای باده‌نوشی از جمله افزایش در میزان اعتیاد به الکل در رابطه با بازارهای تغییر یافته، حمل و نقل و قرار گرفتن در معرض ارزش‌های شهری، را هدف خود ساخته بود (کالسون و اسکودر، ۱۹۸۸).

تحقیق گروهی

همچنان که یادآور شدیم، تحقیق درازآهنگ غالباً یک تحقیق گروهی است. برای مثال، میدان تحقیق خودم در آرمبپ برزیل، نخستین بار به عنوان یک دهکدهٔ مختص تحقیق میدانی گروهی، وارد جهان انسان‌شناسی شده بود. این دهکده، یکی از چهار جایگاه تحقیقی بود که برای برنامهٔ تحقیق میدانی تابستانی دانشگاه‌های کولومبیا، کورنل، هاروارد و ایلی نویز انتخاب شده بود، برنامه‌ای که اکنون دیگر وجود ندارد. این برنامه دست‌کم طی سه سال پی در پی حدود ۲۰ دانشجوی دورهٔ کارشناسی را سالیانه به اینجا فرستاد، از جمله خود من که یک تحقیق کوتاه تابستانی را در آن دوره انجام داده

www.Booknama.com

بودم. ما را در اجتماع‌های روستایی در چهار کشور برزیل، اکوادور، مکزیک و پرو جای داده بودند. از آنجا که من و همسرم ایزابل کُنک، همین جا را دوباره در سال ۱۹۶۲ بررسی کردیم، آرمبپ برای ما تبدیل به یک میدان تحقیق درازآهنگ شده بود. در این جا نسل‌های گوناگونی از محققان جنبه‌های گوناگونی از دگرگونی و تحول را زیر نظر گرفتند. این اجتماع از یک دهکده به یک شهرک تبدیل شد و اقتصاد، دین و زندگی اجتماعی آن تغییر شکل داده بود.

محققان برزیلی و آمریکایی در دههٔ ۱۹۸۰ (در مورد تأثیر تلویزیون) و در دههٔ ۱۹۹۰ (دربارهٔ هشیاری بوم‌شناختی و ادراک مخاطرهٔ زیست‌محیطی)، در طرح‌های تحقیق گروهی با ما همکاری کردند. دانشجویان دورهٔ کارشناسی ارشد دانشگاه میشیگان در بررسی موضوع‌های گوناگون در آرمبپ، بر اطلاعات پایه‌ای ما که در دههٔ ۱۹۶۰ به‌دست آورده بودیم، متکی بوده‌اند. در ۱۹۹۰، دوگ جوتز، دانشجوی میشیگانی که تحقیق زیستی ـ فرهنگی را انجام می‌داد، آرمبپ را به عنوان میدانی برای بررسی معیارهای جاذبهٔ جسمانی، انتخاب کرد. در سال‌های ۱۹۹۶ و ۹۷، جَنِت دان در همین جا دربارهٔ تنظیم خانواده و تغییر راهبردهای تولید مثل از سوی زنان، تحقیق کرد. کِریس اولری که نخستین بار در تابستان ۱۹۹۷ از آرمبپ دیدن کرد، دربارهٔ یکی از جنبه‌های شگفت‌آور تغییر دین در آرمبپ، یعنی ورود مذهب پروتستانی، بررسی کرد.

بدین سان، آرمبپ جایگاهی است که انواع پژوهشگران درازآهنگ میدانی به عنوان اعضای یک گروه تحقیقی در آن کار کرده‌اند. آخرین محققانی که در این جا کار کرده‌اند، کوشیده‌اند تا بر مبنای تماس‌ها و یافته‌های پیشین، در این باره اطلاع کسب کنند که مردم محلی چگونه با شرایط جدید برخورد می‌کنند و با آن کنار می‌آیند. من فکر می‌کنم که پژوهشگری باید یک کار اجتماعی باشد. اطلاعاتی که ما در گذشته گردآوری کردیم، اکنون در دسترس نسل‌های جدید است تا از آنها استفاده کنند. جَنِت دان برای بررسی رویکردهای متغیر و درک رابطهٔ میان تلویزیون و تنظیم خانواده، با بسیاری از همان زن‌هایی که ما در دههٔ ۱۹۸۰ مصاحبه کرده بودیم، مصاحبه کرد. به همین سان، کریس اولری که اکنون عادت‌های خوراکی و وضعیت تغذیه را در آرمبپ و شهرک برزیلی دیگر مقایسه می‌کند، به اطلاعات راجع به برنامه غذایی که ما در مصاحبه‌های

www.Booknama.com

خودمان در ۱۹۶۴ به‌دست آورده بودیم، دسترسی دارد.

نیروهای متغیر در جهان کنونی، فراگیرتر و پیچیده‌تر از آن‌اند که یک «انسان‌شناسِ تنها» بتواند آنها را کاملاً دریابد، انسان‌شناسی که کارش را از صفر و به‌تنهایی آغاز می‌کند و دورهٔ محدودی را در آن می‌گذراند و میدان تحقیق خود را مجزا و جدا افتاده می‌انگارد. دیگر هیچ انسان‌شناسی نمی‌تواند تصور کند که میدان تحقیق‌اش یک نوع موجودیت بکر یا خودمختار را بازمی‌نماید. همچنین هیچ مردم‌نگاری نباید فرض را بر این گیرد که در مورد میدان تحقیق‌اش حقوق منحصر به فرد و مالکانه‌ای دارد و حتی این حق را در مورد داده‌های گردآوری شده از سوی خودش را نیز ندارد. گذشته از هر چیز دیگر، این اطلاعات در یک رابطهٔ دوستانه و همکاری و مشورت با مردم محلی به‌دست آمده‌اند. میدان‌های تحقیق انسان‌شناختی از جمله جزایر تروبریاند مالینوفسکی، بیش از پیش مورد بررسی دوباره قرار گرفته‌اند. مطلوب‌ترین وضع این است که انسان‌شناسان اخیرتر با انسان‌شناسان قدیمی‌تر همکاری کنند و بر پایهٔ کار پیشینیان‌شان بررسی‌های‌شان را انجام دهند. در مقایسه با الگوی مردم‌نگارِ تنها، کار گروهی در راستای زمان (مانند کار ما در آرمبپ) و مکان (مانند بررسی‌های مقایسه‌ای ما در چندین شهرک برزیلی)، شناخت بهتری از دگرگونی فرهنگی و پیچیدگی اجتماعی را به‌دست می‌دهد.

کار میدانی در انسان‌شناسی باستان‌شناختی

انسان‌شناسان باستان‌شناس نیز گروهی و در راستای زمان و مکان کار می‌کنند. باستان‌شناسان معمولاً چشم‌انداز محلی (کاوش) را با چشم‌انداز منطقه‌ای (بررسی نظام‌دار) تلفیق می‌کنند. آنها نیز مانند مردم‌نگاران نوین این نکته را تشخیص می‌دهند که جایگاه‌های کاوش بکر و جدا افتاده نیستند، بلکه بخشی از نظام‌های اجتماعی گسترده‌ترند. بیایید در این جا برخی از فنون عمده‌ای را بازشناسیم که باستان‌شناسان برای بررسی الگوهای رفتاری فرهنگ‌های گذشته بر پایهٔ بقایای مادی، به‌کار می‌برند. باستان‌شناسان برای کشف بقایای مادی از یک رشته محیط‌هایی مانند گودال‌ها، جایگاه‌ها و مناطق، روش‌های گوناگونی به‌کار می‌برند. آنها نیز اطلاعات راجع

www.Booknama.com

به سطوح اجتماعی متفاوت دوران گذشته، مانند خانوار و دهکده را در نظام منطقه‌ای را تلفیق می‌کنند.

بررسی نظام‌دار

باستان‌شناسان دو راهبرد میدانی بنیادی را به‌کار می‌برند که یکی بررسی نظام‌دار و دیگری کاوش‌های باستان‌شناختی است. بررسی نظام‌دار از طریق گردآوری اطلاعاتی راجع به الگوهای استقرار در یک ناحیهٔ وسیع، چشم‌اندازی منطقه‌ای را بر پایهٔ مدارک باستان‌شناختی به‌دست می‌دهد. الگوی استقرار، به توزیع جایگاه‌های تحقیق درون یک منطقهٔ معین، راجع است. بررسی‌های منطقه‌ای با مطرح کردن پرسش‌های گوناگون، الگوهای استقرار را بازسازی می‌کنند. این پرسش‌ها عبارت‌اند از: جایگاه‌های کاوش در کجا جای گرفته بودند؟ این جایگاه‌ها چقدر وسعت داشتند؟ چه نوع ساختارهایی در این جایگاه‌ها ساخته شده بودند؟ قدمت این جایگاه‌ها چقدر است؟ یک بررسی نظام‌دارِ آرمانی، سراسر ناحیهٔ مورد بررسی را از نزدیک مطالعه می‌کند و محل و حجم جایگاه‌ها را ثبت می‌کند. بر مبنای بقایای باستان‌شناختی در سطح جایگاه، مدت زمان اشغال هر جایگاه نیز برآورد می‌شود. یک بررسی کامل و همه‌جانبه، همیشه امکان‌پذیر نیست. پوشش زمینی ممکن است رخنه‌ناپذیر باشد (مانند جنگل‌های متراکم) و یا برخی از بخش‌های ناحیهٔ مورد بررسی ممکن است دسترسی‌ناپذیر باشند. از سوی دیگر، مالکان این جایگاه‌ها ممکن است به بررسی‌کنندگان اجازهٔ بررسی ندهند. گروه بررسی برای تعیین محل و نقشه‌برداری از جایگاه‌ها، ممکن است ناچار شوند از روش‌های شناسایی از راه دور مانند عکس‌های هوایی یا تصاویر ماهواره‌ای کمک گیرند.

باستان‌شناسان برپایهٔ داده‌های منطقه‌ای می‌توانند به بسیاری از پرسش‌ها دربارهٔ اجتماع‌های پیش از تاریخی که در یک ناحیهٔ معین زندگی می‌کردند، پاسخ دهند. آنها از اطلاعات راجع به الگوی استقرار، می‌توانند برآوردهای جمعیتی انجام دهند و سطوح پیچیدگی اجتماعی را ارزیابی کنند. در اجتماع‌های شکارگر-گردآورنده، و کشاورزی ساده، معمولاً شمار اندکی از مردم در اردوگاه‌ها یا دهکده‌های کوچک با تنوع بسیار

www.Booknama.com

اندک در معماری، زندگی می‌کنند. جایگاه‌های زندگی آنها به گونه‌ای بسیار یکدست در یک چشم‌انداز گسترده پراکنده‌اند. با افزایش پیچیدگی اجتماعی، الگوهای استقرار یکدستی پیشین‌شان را از دست می‌دهند. سطوح جمعیتی افزایش می‌یابد. عوامل اجتماعی چون داد و ستد و جنگ نقش مهمی در تعیین محل جایگاه‌ها (روی تپه‌ها، راه‌های آبی و راه‌های بازرگانی) داشته‌اند. در جوامع پیچیده، سلسله‌مراتبی از استقرار جایگاه‌ها پدید می‌آید. برخی از جایگاه‌ها وسیع‌ترند و بیشتر از جاهای دیگر تمایز معماری دارند. جایگاه‌های وسیع با معماری تخصصی (اقامتگاه‌های نخبگان، پرستشگاه‌ها، ساختمانهای اداری و مناطق گردهمایی) را باید به عنوان کانون‌های منطقه‌ای در نظر آورد که بر جایگاه‌های کوچکتر و با تمایز معماری کمتر، اعمال نظارت می‌کردند.

کاوش باستان‌شناختی

باستان‌شناسان نیز مانند دیرین‌شناسان و دیرین انسان‌شناسان، از طریق کاوش در جایگاه‌های خاص، اطلاعاتی را دربارهٔ گذشته به‌دست می‌آورند. دانشمندان باستان‌شناس از طریق حفاری لایه‌هایی از ذخایر فرهنگی و طبیعی در یک جایگاه باستان‌شناختی، بقایایی از زندگی در گذشته را کشف می‌کنند. از این لایه‌ها یا قشرها برای تعیین قدمت نسبی بقایای حفاری شده استفاده می‌کنند. این تاریخگذاری نسبی بر پایهٔ اصل روی هم بودگی استوار است، به این معنا که در یک وضعیت دست‌نخوردهٔ لایه‌ها، قدیمی‌ترین لایه در ته جایگاه قرار دارد. هر یک از لایه‌های بالاتر از لایه‌های پایین‌تر جدیدتر است. بدین‌سان، مصنوعات لایه‌های پایین‌تر از دست‌ساخته‌های لایه‌های بالاتر در یک جایگاه باستان‌شناختی کهن‌ترند. این سیاق زمانی نسبیِ بقایای باستان‌شناختی، در همهٔ بررسی‌های این رشته نقش اساسی دارد.

مدارک باستان‌شناختی و دیرین‌شناختی چندان غنی‌اند و کاوش‌ها چندان وقت‌گیر و گران‌اند که هیچ کسی بدون دلیل کافی جایگاهی را کاوش نمی‌کند.

جایگاه‌ها برای این کاوش می‌شوند که در خطر نابودی‌اند و یا منافع تحقیقی خاصی را در بر دارند. مدیریت منابع فرهنگی یا باستان‌شناسی پیمانکاری بر کاوش

www.Booknama.com

جایگاه‌هایی تأکید دارند که از سوی توسعهٔ نوین تهدید می‌شوند. بسیاری از کشورها پیش از انجام دادن کارهای عمرانی، باید تأثیرهای آنها را بر جایگاه‌های باستان‌شناختی بررسی کنند. اگر جایگاهی در خطر باشد و طرح توسعه را نیز نتوان متوقف کرد، از باستان‌شناس‌های پیمانکار دعوت می‌شود تا هر اطلاعی را که می‌توان از آن جایگاه به‌دست آورد از خطر نابودی نجات دهند. دلیل دیگر انتخاب یک جایگاه برای حفاری، این است که آن جایگاه برای پاسخ دادن به پرسش‌های تحقیقی خاص کاملاً مناسب است. (در طرح پیشنهادی برای تأمین اعتبار یک تحقیق میدانی، این دلایل باید ذکر شوند). برای نمونه، باستان‌شناسی که علاقه‌مند به خاستگاه‌های کشاورزی است، نباید خواستار کاوش در شهری بزرگ بر بالای یک تپهٔ مستحکم و دارای بناهایی شود که به دورهٔ پیش از پیدایش اجتماع‌های کشاورزی تعلق دارند. بلکه او باید دهکدهٔ کوچکی را جستجو کند که نزدیک یک زمین زراعی خوب و یک منبع آب باشد. یک چنین جایگاهی باید شواهدی از یک دورهٔ اشغال اولیه را در بر داشته باشد که طی آن، اجتماع‌های زراعی نخستین بار در آن منطقه پیدا شده باشند.

پیش از کاوش در یک جایگاه، نخست باید از آن نقشه‌برداری کرد و از سطح آن نمونه‌برداری نمود تا باستان‌شناسان بتوانند تصمیم دقیقی در مورد جای حفاری به‌عمل آورند. گردآوری بقایای سطحی در یک جایگاه، با همان کاری که در یک ناحیهٔ بسیار وسیع‌تر در یک بررسی منطقه‌ای می‌شود، همسان است. با یک نوع شبکه‌بندی می‌توان جایگاه و تقسیم‌بندی‌های آن را مشخص کرد. سپس واحدهای حفاری که بخش‌های مساوی این شبکه را تشکیل می‌دهند، در سطح جایگاه عملی تعیین و مشخص می‌شوند. این شبکه کاوشگران را قادر می‌سازد تا محل دقیق هر مصنوع یا شیء متمایزی را که در جایگاه پیدا می‌شود، ثبت کنند. باستان‌شناسان با مطالعهٔ همهٔ موادی که در سطح یک جایگاه پیدا می‌شوند، می‌توانند کاوش‌های‌شان را متوجه نقاطی از آن جایگاه سازند که از همه بیشتر اطلاعات راجع به علایق تحقیقی‌شان را در بر دارند. پس از آن که یک منطقه برای حفاری انتخاب شد، کار کاوش یک متر یک متر و بر وفق لایه‌نگاری طبیعی یا سطوح دلبخواه به پیش می‌رود. محل استقرار هر مصنوع یا شکل خاص به گونه‌ای سه‌بعدی ثبت می‌شود.

www.Booknama.com

حفاری ممکن است بر وفق سطوح دلبخواه انجام گیرد. بدین‌سان که مقدار ثابت ده یا بیست سانتیمتر خاک از سطح واحد حفاری برداشته می‌شود تا هر سطحی حجم یکسانی داشته باشد. این نوع فن حفاری شیوهٔ حفر سریعی به‌شمار می‌آید، زیرا هر چیزی در یک عمق معین یکباره برداشته می‌شود. حفاری از طریق سطوح دلبخواه معمولاً در گودال‌های آزمایشی انجام می‌گیرد؛ باستان‌شناسان از این گودال‌ها استفاده می‌کنند تا ببینند عمق ذخایر یک جایگاه چه‌قدر می‌تواند باشد و به گونه‌ای سردستی در مورد آن تاریخگذاری کنند.

روش وقت‌گیرتر و ظریف‌تر در کاوش‌های باستان‌شناختی، حفر از طریق لایه‌نگاری هریک از لایه‌ها است. لایه‌ها با تفاوت در رنگ و بافت از هم جدا می‌شوند. لایه‌ها یکی پس از دیگری کنده می‌شوند. این فن اطلاعات بیشتری دربارهٔ محیط مصنوعات، سنگواره‌ها و اشکال خاص به‌دست می‌دهد، زیرا با این روش باستان‌شناسان کندتر و در لایه‌های مشخص‌تری کار می‌کنند. هر سطح ده سانتیمتری معینی از ذخایر ممکن است در داخل خود یک رشتهٔ پی در پی از کف خانه‌ها را در بر گیرد که روی هر یک از آنها مصنوعاتی قرار گرفته باشند. اگر این ذخایر بر وفق روش سطوح دلبخواه حفاری شوند، همهٔ مصنوعات با هم درآمیخته می‌شوند. ولی اگر جایگاه بر وفق لایه‌نگاری طبیعی کاوش شود، هر کف خانه‌ای جداگانه حفاری می‌شود و نتیجه‌اش دقیق‌تر است. در اینجا دستور عمل باستان‌شناس این است که همهٔ مصنوعات واقع در یک کف خانه، پیش از جلو رفتن در یک سطح پایین‌تر، برداشته و بسته‌بندی شوند.

در هر کاوش باستان‌شناختی، بقایای مادی گوناگون از سفالینه و ساخته‌های سنگی گرفته تا استخوان‌های انسان‌ها و جانوران و بقایای گیاهی کشف می‌شوند. این بقایا ممکن است کوچک و تکه‌پاره باشند. برای آن که این احتمال افزایش یابد که همهٔ بقایای کوچک کشف شده‌اند، باید همهٔ خاک حفاری شده به دقت وارسی شود. باستان‌شناسان برای کشف بقایای بسیار کوچکی چون استخوان‌های ماهی و بقایای گیاهی ذغال شده، از فنی به نام شناورسازی استفاده می‌کنند. در این فن، نمونه‌های خاک برداشته و به آب آغشته می‌شوند و از صافی‌های ظریفی رد می‌شوند. وقتی که آب

www.Booknama.com

آغشته از صافی رد می‌شود، بقایای گیاهی ذغال شده در سطح صافی باقی می‌ماند. شناورسازی به مقدار قابل توجهی از وقت و کار نیاز دارد. برای همین کاربرد آن در مورد هر نوع خاکی که در یک جایگاه حفر می‌شود، مناسب نیست. نمونه‌های شناور شده را تنها در مورد تعداد محدودی از ذخایر، مانند کف اطاق‌ها، گودال‌های زباله و اجاق‌ها می‌توان به‌کار بست.

راه‌های تأمین اعتبار طرح‌های تحقیقاتی

انسان‌شناسان برای تأمین مالی تحقیق‌شان و رسیدن به میدان تحقیق، به اعتبارهای تحقیقاتی یا کمک مالی نیاز دارند. مؤسسات گوناگونی هستند که به تحقیق در خُردرشته‌های گوناگون کمک مالی می‌کنند. بنیاد ملی علم[1] به تحقیق در همهٔ این شاخه‌ها کمک می‌کند. مؤسسات ملی بهداشتی[2] تنها به انسان‌شناسی زیست‌شناختی کمک مالی می‌کنند. شورای تحقیقی علوم اجتماعی طرح‌های تحقیق در انسان‌شناسی فرهنگی را تأمین اعتبار می‌کند. بنیاد وِنر-گِرِن برای تحقیق انسان‌شناختی[3]، به همهٔ شاخه‌های انسان‌شناختی کمک مالی می‌کند. برنامه‌های دولتی فولبرایت-هِیز ایالات متحد بیشتر به تحقیق در انسان‌شناسی فرهنگی اعتبار می‌دهد.

چگونه می‌توان پیشنهاد برای گرفتن اعتبار را تنظیم کرد؟ خوانندهٔ یک پیشنهاد باید از چیزهای معینی در خلاصهٔ طرح و طی چند صفحه اطلاع به‌دست آورد. موضوع یا مسألهٔ مورد بررسی چیست؟ طرح تحقیقاتی چیست؟ چه چیز در این تحقیق آزمایش خواهد شد و چگونه؟ چرا این تحقیق مهم است؟ این تحقیق در کجا و در چه زمانی انجام خواهد شد؟ آیا شخص پیشنهاد دهنده برای انجام دادن تحقیق واجد شرایط است؟ او این کار را چگونه انجام خواهد داد؟ به هر روی، از آنجا که به‌دست آوردن اعتبار اصولاً محدودیت‌هایی دارد، هر پیشنهاد استفاده از کمک مالی باید به چهار پرسش زیر پاسخ گوید.

---

1 . The National Science Foundation

2 . The National Institutes of Health

3 . Wenner-Gren Foundation for Anthropological Research

www.Booknama.com

چرا موضوع و یا مسألهٔ مورد تحقیق مهم است؟ بررسی کنندگان پیشنهادها باید بدانند که کدامیک از طرح‌های تحقیقی ارزش اعتبار دادن را دارند. نویسندگان این پیشنهادها باید بررسان را مجاب سازند که موضوع تحقیق‌شان مهم است و یا از موضوع‌های دیگری که برای تأمین اعتبار در همان زمان پیشنهاد شده‌اند، مهمتر است.

چرا این مکان برای تحقیق برگزیده شده است؟ موضوع تحقیق ممکن است مهم باشد ولی چرا باید در محل پیشنهادی مورد بررسی قرار گیرد. بررسی برخی از موضوع‌ها در برخی از مکان‌ها منطقی و در برخی دیگر غیرمنطقی می‌نماید؛ نویسندهٔ طرح باید ارتباط منطقی بین موضوع و محل مورد بررسی را نشان دهد. در بخش پیشین در این‌باره بحث کردیم که یک باستان‌شناس چگونه باید جایگاه بررسی‌اش را راجع به کشاورزی اولیه، انتخاب کند. مثال دیگر را می‌توان در انسان‌شناسی فرهنگی به‌دست داد. برای مثال، توجیه تحقیق من راجع به تأثیر فرهنگی تلویزیون در برزیل برایم آسان بود، زیرا این کشور بیشترین بینندهٔ شبکه‌های تلویزیون تجاری را در سطح ملی دارد. ولی بررسی تأثیر تلویزیون در ماداگاسکار، چندان موجه نبود، زیرا در اینجا تنها مخاطبان محدودی که بیشتر در شهرها زندگی می‌کردند به تلویزیون و ارتباطات تلویزیونی دسترسی داشتند.

چرا باید یک محقق موضوع مورد بررسی را تحقیق کند؟

با توجه به این که شمار انسان‌شناسان بیش از پیش افزایش می‌یابد، بعید نیست که دو انسان‌شناس بخواهند موضوع‌های مشابهی را در یک کشور بررسی کنند. در چنین شرایطی و نیز در هر موردی، واجد شرایط بودن کسی که پیشنهاد تحقیق دربارهٔ موضوع معینی در یک مکان خاص را می‌دهد، اهمیت دارد. عوامل زمینه‌ای چون سابقهٔ اقامت در کشور مورد تحقیق، احاطه به زبان مردم آن، انجام دادن تحقیق مقدماتی یا آزمایشی در زمینهٔ طرح پیشنهادی در محل تحقیق یا داشتن تجربهٔ تحقیق دربارهٔ موضوع و روش تحقیق مورد پیشنهاد در جاهای دیگر، مهم‌اند.

بررسی چگونه انجام خواهد شد؟ توجیه روش‌ها و فرضیه‌های مورد آزمایش در

www.Booknama.com

تحقیق، اهمیت دارد. کتاب‌هایی چون تحقیق انسان‌شناختی: ساختار تحقیق[1] نوشتهٔ پرتی و گِرتل پلتو (۱۹۷۸) و به‌ویژه کتاب راسل برنارد به نام روش‌های تحقیق در انسان‌شناسی فرهنگی[2] (۱۹۹۴) باعث شده‌اند که درس‌های روش‌های تحقیق انسان‌شناختی در دانشگاه‌ها رونق گیرند. منبع اخیر دیگر، راهنمای روش‌های تحقیق در انسان‌شناسی فرهنگی[3] (برنارد، ۱۹۹۸) است. برای روش‌های باستان‌شناختی، کتاب باستان‌شناسی: نظریه‌ها، روش‌ها و عملکرد[4] اثر کالین رِنفرو و پاول بان را (۱۹۹۶) مطالعه کنید.

اخلاق در انسان‌شناسی

در نوشتن پیشنهاد کسب اعتبار و هنگام تحقیق و زمینه‌های حرفه‌ای دیگر، قضایای اخلاقی خواه ناخواه مطرح می‌شوند. همهٔ مؤسسات اعتباری پیش از پذیرفتن پیشنهاد تحقیق «ملاحظات جنبه‌های انسانی» طرح را در نظر می‌گیرند. هیأت‌های دانشگاهی وجود دارند که کارشان نوشتن این ملاحظات پیش از تسلیم پیشنهاد کسب اعتبار برای طرح تحقیقاتی است. هدف از این کار تضمین این قضیه است که انسان‌های مورد بررسی از طرح تحقیقاتی آسیب نبینند.

انجمن انسان‌شناسی آمریکا در آخرین آیین‌نامهٔ اخلاقی‌اش یادآور می‌شود که انسان‌شناسان در برابر اجتماع مورد تحقیق‌شان، جامعه و فرهنگ گسترده‌تر، نوع بشر و انواع حیوانی دیگر و نیز محیط زیست الزام‌هایی بر گردن دارند. هدف از این آیین‌نامه، ارائهٔ راهنماها و پیشبرد بحث در این باره و آموزش انسان‌شناسان است. انجمن یاد شده دربارهٔ ادعاهای راجع به رفتار غیراخلاقی داوری نمی‌کند.

این آیین‌نامه محیط‌های گوناگونی را که انسان‌شناسان در آنها کار می‌کنند، در نظر دارد. نکات عمدهٔ این آیین‌نامه در مورد ابعاد اخلاقی طرح تحقیقاتی را می‌توان خلاصه کرد.

---

1 . Pertti and Gretel Pelto, *Anthropological Research: The Structure of Inquiry.*
این کتاب با عنوان *روش تحقیق در انسان‌شناسی* توسط همین مترجم ترجمه و منتشر شد.

2 . H. Russell Bernard, *Research Methods in Cultural Anthropology.*

3 . *The Handbook of Methods in Cultural Anthropology.*

4 . Colin Renfrew and Paul Bahn, *Archaeology: Theories, Methods and Practice.*

www.Booknama.com

برابر با این آیین‌نامه، انسان‌شناسان در پیشنهاد انجام تحقیقات باید مقاصد، تأثیرهای احتمالیِ بررسی و منابع تأمین مالی‌شان، را به گونه‌ای شفاف روشن سازند.

الف . مسئولیت در برابر آدم‌ها و حیوانات

۱ . الزام اخلاقی اصلی انسان‌شناس، در برابر مردم، حیوانات و مواد مورد بررسی است. نقض بالقوهٔ این الزام، می‌تواند به تصمیم‌گیری در انجام ندادن یا عدم ادامهٔ تحقیق منجر گردد. این الزام اخلاقی اصلی موارد زیر را در بر می‌گیرد:

پرهیز از آسیب رساندن به موضوع یا بی‌عدالتی نسبت به آن.

احترام گذاشتن به رفاه انسان‌ها و نخستی‌های غیرانسانی.

حفاظت از مدارک باستان‌شناختی، سنگواره‌ها و شواهد تاریخی.

ایجاد یک رابطهٔ کاری که برای همهٔ طرف‌های مورد بررسی سودمند باشد.

۲ . محققان باید به امنیت، منزلت و حریم آدم‌های مورد بررسی احترام گذارند. همچنین، آنها باید از آسیب رساندن به امنیت، سلامت روانی و بقای حیوانات یا انواع مورد بررسی پرهیز کنند.

۳ . پژوهشگران از پیش باید بدانند که آیا میزبانان‌شان می‌خواهند گمنام بمانند و یا مورد شناسایی قرار گیرند. آنها باید هر کوششی را به‌کار گیرند تا خواست‌های موضوع‌های مورد بررسی‌شان برآورده شوند.

۴ . محققان باید از رضایت آدم‌های مورد بررسی و کسانی که منافع‌شان ممکن است تحت تأثیر تحقیق قرار گیرد، دقیقاً اطلاع یابند؛ به این معنا که انسان‌شناس باید مردم را در جریان هدف‌ها و دستورالعمل‌های تحقیقش قرار دهد و رضایت آنها را از مشارکت در طرح به‌دست آورد.

۵ . انسان‌شناسانی که روابط نزدیکی با افراد (یعنی با مشاوران فرهنگی‌شان) برقرار می‌کنند، باید به الزام شفافیت در کار و آگاهی از رضایت آنها، پایبند باشند. آنها همچنین باید محدودیت‌های روابط‌شان را نیز به دقت و احترام، با آنها در میان بگذارند.

۶ . انسان‌شناسان ممکن است از کارشان نفع شخصی برند، ولی برای این کار نباید از

www.Booknama.com

افراد، گروه‌ها، حیوانات یا بقایای فرهنگی و مادی سوءاستفاده کنند. آنها باید خود را مدیون جوامع مورد بررسی بدانند. آنها ملزم‌اند خدمات آدم‌های مورد بررسی‌شان را به شیوه‌های متناسب جبران کنند.

ب . مسئولیت در برابر پژوهش و علم

۱ . انسان‌شناسان باید انتظار داشته باشند که در هنگام بررسی با تنگناهای اخلاقی روبرو شوند.

۲ . انسان‌شناسان باید نسبت به شرف و آبروی رشتهٔ دانشگاهی، پژوهشگری و علم، احساس مسئولیت کنند. آنها نباید خوانندگان‌شان را فریب دهند و یا دانسته حقایق را تحریف کنند. آنها نباید شواهد را جعل یا دستکاری کنند و یا فکر دیگری را بدزدند. آنها نباید از گزارش تخلف محققان دیگر امتناع کنند و همچنین نباید در تحقیق دیگران اخلال ایجاد کنند.

۳ . محققان باید برای حفاظت از فرصت‌های کار برای محققان میدانی آینده، از هیچ کوششی دریغ نکنند.

۴ . محققان باید تا آنجا که ممکن است، یافته‌های‌شان را برای اجتماع علمی و تحقیقی منتشر کنند.

۵ . انسان‌شناسان باید به درخواست‌های معقول برای دسترسی به داده‌های‌شان جهت مقاصد تحقیقی، پاسخ مثبت دهند. آنها باید از داده‌های تحقیقی میدانی‌شان برای استفادهٔ نسل‌های بعدی حفاظت کنند.

ج . مسئولیت در برابر عامهٔ مردم

۱ . محققان باید نتایج تحقیقی‌شان را در دسترس حامیان مالی، دانشجویان، تصمیم‌گیران و انسان‌شناسان دیگر قرار دهند. انسان‌شناسان باید دلالت‌های اجتماعی و سیاسی کارشان را در نظر گیرند. آنها باید بکوشند تا تضمین کنند که کارشان به درستی درک و تفهیم شده و مسئولانه به‌کار برده شوند. آنها باید راجع به صلاحیت‌ها و موضع‌گیری‌های فلسفی یا سیاسی‌شان روراست باشند.

www.Booknama.com

۲ . انسان‌شناسان می‌توانند فراتر از انتشار نتایج تحقیق پیش‌روند و در مقام یک طرفدار عمل کنند. به هر روی، این یک تصمیم فردی است، نه یک مسئولیت اخلاقی.

تحقیق پیمایشی

انسان‌شناسان با درگیر شدن بیش از پیش در تحقیق جوامع پهن‌دامنه، به شیوه‌های مبتکرانه‌ای مردم‌نگاری را با تحقیق پیمایشی درآمیخته‌اند (فِریک، ۱۹۹۴). پیش از پرداختن به چنین ترکیب‌هایی از روش‌های میدانی، نخست باید تحقیق پیمایشی را توصیف کنم و تفاوت‌های مرسوم تحقیق پیمایشی و مردم‌نگاری را نشان دهم. جامعه‌شناسان، دانشمندان سیاسی و اقتصاددانان که بیشتر روی ملت‌های بزرگ و پرجمعیت کار می‌کنند، طرح تحقیق پیمایشی را ساخته و پرداخته‌اند، تحقیقی که در بر گیرندهٔ نمونه‌گیری، گردآوری داده‌های غیرشخصی و تحلیل آماری است. تحقیق پیمایشی معمولاً نمونه‌ای (یک گروه بررسی قابل نظارت) از یک جمعیت بسیار بزرگتر را مبنای کارش قرار می‌دهد. دانشمندان اجتماعی از طریق بررسی یک نمونهٔ به‌درستی دستچین شده و بازنما، می‌توانند استنباط‌های دقیقی را دربارهٔ جمعیت بزرگتر به‌دست دهند.

مردم‌نگاران که معمولاً جوامع کوچکتر را بررسی می‌کنند، باید دربارهٔ بیشتر آدم‌های مورد بررسی اطلاع به‌دست آورند، ولی محققان پیمایشی که با حجم و پیچیدگی بزرگتر واحدهای ملی سر و کار دارند، چاره‌ای جز ارتباط غیرشخصی‌تر با موضوع بررسی‌شان ندارند. این محققان آدم‌های مورد بررسی‌شان را پاسخگو می‌نامند. اینها کسانی‌اند که به پرسش‌های محققان در زمان تحقیق پاسخ می‌گویند. محققان پیمایشی در برخی موارد پس از نخستین ملاقات با پاسخگویان، از آنها می‌خواهند که پرسشنامه‌ای را برایشان پر کنند. در موارد دیگر، محققان پرسشنامه‌های چاپ شده را برای نمونهٔ تصادفاً انتخاب شده‌ای از پاسخگویان ارسال می‌کنند و یا از دستیاران دانشجوی‌شان می‌خواهند که با آنها مصاحبه کرده و یا تماس تلفنی برقرار کنند. (در یک نمونهٔ تصادفی، همهٔ افراد مورد بررسی بخت آماری برابری برای انتخاب شدن در نمونه دارند. یک چنین نمونه‌ای با روش‌های خاص انتخاب تصادفی، مانند جداول شماره‌های

www.Booknama.com

تصادفی، انتخاب می‌شود که در بسیاری از کتاب‌های درسی آمار می‌توان آنها را پیدا کرد). جدول ۱ـ۲ تفاوت‌های اصلی میان مردم‌نگاری و تحقیق پیمایشی را نشان می‌دهد.

جدول ۱ــ۲

تفاوت مردم‌نگاری با تحقیق پیمایشی

مردم‌نگاری	تحقیق پیمایشی
کل اجتماع‌های واجد کارکرد را بررسی می‌کند. معمولاً مبتنی بر کار میدانی دست‌اول است. مردم‌نگار در هنگام تحقیق میدانی پس از برقراری رابطهٔ نزدیک که مبتنی بر تماس شخصی میان محقق و میزبانان است، اطلاعاتی را گردآوری می‌کند. عموماً به همهٔ جنبه‌های زندگی محلی علاقه‌مند است، یعنی «کُل‌گرا است.» این نوع بررسی معمولاً در جوامع غیرصنعتی که مردم آن غالباً سواد خواندن و نوشتن ندارند انجام می‌گیرد. مردم‌نگار از آمار کم استفاده می‌کند، زیرا اجتماع‌های مورد بررسی او عموماً کوچک و کم‌تنوع‌اند؛ اندک تنوع و تمایز در این اجتماع‌ها، بر پایهٔ سن، جنسیت و شخصیت فردی شکل گرفته است.	بر پایهٔ بررسی نمونهٔ کوچکی از یک جمعیت بزرگتر عمل می‌کند. این تحقیق غالباً با تماس شخصی اندک و یا بدون هرگونه تماس شخصی میان موضوع‌های مورد بررسی و محققان انجام می‌گیرد. مصاحبه‌ها از سوی دستیاران از طریق ارتباط تلفنی و برگه‌های چاپ شده انجام می‌شوند. معمولاً بر تعداد اندکی از متغیرها و یا شاخص‌هایی تأکید دارد که بر آرای مردم تأثیر می‌گذارند و نه بر کلیت زندگی مردم. عموماً در میان ملت‌های بزرگی که بیشتر مردم‌شان باسوادند، انجام می‌گیرد و به همین خاطر به پاسخگویان اجازه می‌دهند که پرسشنامه‌های‌شان را خودشان پر کنند. بسیار به تحلیل‌های آماری وابسته است، تا بتواند دربارهٔ جمعیت‌های بزرگ و متنوع نتیجه‌گیری‌هایی را به‌عمل آورد.

www.Booknama.com

هر کسی که به تازگی در ایالات متحد یا کانادا بزرگ شده باشد، از نمونه‌گیری باید چیزهایی شنیده باشد. شاید آشناترین مثال نمونه‌گیری، نظرسنجی‌هایی است که برای پیش‌بینی رقابت‌های سیاسی به‌کار برده می‌شوند. رسانه‌های همگانی پس از انتخابات عواملی را استخدام می‌کنند تا نتایج انتخابات را ارزیابی کرده و از رأی‌دهندگان نظرسنجی کنند. آنها از این طریق می‌خواهند دریابند که چه نوع آدم‌هایی به کدامیک از نامزدها رأی داده‌اند. محققان در هنگام نمونه‌گیری، اطلاعاتی را دربارهٔ سن، جنسیت، دین، شغل، درآمد و ترجیح حزبی مردم گردآوری می‌کنند. می‌دانیم که این متغیرها، یعنی همان صفاتی که در میان افراد یک نمونه یا جمعیت تفاوت دارند، بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی تأثیر می‌گذارند.

تعداد متغیرهای تأثیرگذار بر هویت و رفتار اجتماعی، با پیچیدگی اجتماعی افزایش می‌یابد و خود، معیار همین پیچیدگی است. در مقایسه با اجتماع‌های کوچکی که مردم‌نگاری در میان آنها رشد کرد، در میان ملت‌های نوین متغیرهای بسیار متعددتری بر هویت‌ها، تجربه‌ها و فعالیت‌های اجتماعی تأثیر می‌گذارند. در آمریکای شمالی کنونی، صدها عامل بر رفتار و رویکردهای اجتماعی‌مان تأثیر می‌گذارند. این عوامل اجتماعیِ پیشگو، دین، سرزمینی که در آن بزرگ شده‌ایم، زادگاه شهری یا روستایی، مشاغل والدین، خاستگاه‌های قومی و سطوح درآمد را در بر می‌گیرند. از آنجا که تحقیق پیمایشی با گروه‌های بزرگ و متنوع و با نمونه‌ها و احتمالات سر و کار دارد، نتایج آن را باید تحلیل آماری کرد.

مردم‌نگاری را می‌توان برای تکمیل و تدقیق تحقیقِ پیمایشی به‌کار بست. انسان‌شناسان‌می‌توانند فنون‌شخصی و دست‌اول‌مردم‌نگاری را به هر محیطی که‌انسان‌ها در آن زندگی می‌کنند انتقال دهند. ترکیب تحقیق پیمایشی با مردم‌نگاری می‌تواند چشم‌اندازهای تازه‌ای را به روی زندگی در جوامع پیچیده (جوامع بزرگ و پرجمعیت با قشربندی اجتماعی و حکومت‌های متمرکز) بگشاید. مردم‌نگاری مقدماتی همچنین می‌تواند پرسش‌های بجا و مناسب فرهنگی را برای تحقیق‌های پیمایشی فراهم سازد.

در درس‌هایم در دانشگاه آن آربُر میشیگان، دانشجویان دورهٔ کارشناسی تحقیق‌هایی مردم‌نگارانه دربارهٔ انجمن‌های دختران و پسران دانشجو، تیم‌های ورزشی،

www.Booknama.com

سازمان‌های دانشگاهی و جمعیت بی‌خانمان محلی انجام داده‌اند. دانشجویان دیگر رفتار افراد را در مکان‌های عمومی به گونه‌ای نظام‌دار مشاهده کرده‌اند. این مکان‌ها عبارت‌اند از محوطه‌های بازی، رستوران‌ها، بارها، استودیوم‌های فوتبال، بازارهای کوچک و بزرگ و کلاس‌های درس. طرح‌های دیگر «انسان‌شناسی نوین»، از فنون مردم‌نگاری برای تفسیر و تحلیل رسانه‌های همگانی استفاده می‌کنند. دهه‌ها است که انسان‌شناسان سرگرم بررسی فرهنگ‌های خودشان‌اند و امروزه تحقیق انسان‌شناختی در ایالات متحد و کانادا رونق دارد.

در هر جامعهٔ پیچیده‌ای بسیاری از متغیرهای پیشگو (شاخص‌های اجتماعی) بر رفتار و عقاید تأثیر می‌گذارند. از آنجا که ما باید بتوانیم تأثیر شاخص‌های اجتماعی را شناسایی، اندازه‌گیری و مقایسه کنیم، بسیاری از بررسی‌های مردم‌نگارانه پایه‌ای آماری دارند. حتی در میدان‌های تحقیق روستایی نیز اکنون انسان‌شناسان بیشتری به نمونه‌گیری و گردآوری داده‌های کمی می‌پردازند و از آمار برای تفسیر آنها سود می‌جویند. (نگاه کنید به برنارد، ۱۹۹۴). اطلاعات کمیت‌پذیر می‌توانند ارزیابی دقیق‌تری از مشابهت‌ها و اختلاف‌های میان اجتماعات به‌دست دهند. تحلیل آماری می‌تواند پشتوانه‌ای برای یک گزارش مردم‌نگارانه دربارهٔ زندگی اجتماعی محلی باشد و صورت آراسته‌تری به آن دهد.

ولی به‌هر روی، در بهترین بررسی‌ها، شاخص کار مردم‌نگاری همچنان به قوت خود باقی است و انسان‌شناسان همچنان وارد اجتماع مورد بررسی می‌شوند و آدم‌ها را مورد شناسایی دقیق قرار می‌دهند. آنها در فعالیت‌ها، شبکه‌ها و انجمن‌های محلی در شهر و روستا مشارکت می‌کنند. آنها پیامدهای سیاست‌ها و برنامه‌های ملی را بر زندگی محلی زیر نظر می‌گیرند. به اعتقاد من، روش مردم‌نگارانه و تأکید بر روابط شخصی در تحقیق اجتماعی، هدیه‌های ارزشمندی است که انسان‌شناسی فرهنگی به بررسی جوامع پیچیده می‌دهد.

www.Booknama.com

در این تصویر یک پسربچهٔ برزیلی در یک کانال فاضلاب واقع در پیاده‌روِ کنار یکی از رستوران‌های ساحل کوپاکاباناى ریودوژانیرو به دنبال چیزهای باارزش می‌گردد. انسان‌شناسان بچه‌های خیابانی را در برزیل و جاهای دیگر بررسی کرده‌اند.

علم، تبیین و فرضیه آزمایی

در این فصل تاکنون بر انواع گوناگون تحقیق میدانی، از مردم‌نگاری و کاوش‌های باستان‌شناختی تا تحقیق پیمایشی، در یک جامعهٔ خاص تأکید داشته‌ایم. ولی به یاد داشته باشیم که انسان‌شناسی از یک بعد تطبیقی و میان‌فرهنگی نیز برخوردار است. همچنان که در فصل ۱ دیدیم، قوم‌شناسی می‌خواهد با تکیه بر داده‌های مردم‌نگارانه و قوم‌شناختی، جوامع و فرهنگ‌ها را با هم مقایسه و مقابله کند و تعمیم‌هایی را دربارهٔ آنها به‌دست دهد. قوم‌شناسی به عنوان یک جستجوی علمی، می‌کوشد تا همسانی‌ها و ناهمسانی‌های فرهنگی را بازشناخته و تبیین کند، فرضیه‌ها را به آزمون کشد و برای بالا

www.Booknama.com

بردن سطح دانش ما از چگونگی کارکرد نظام‌های اجتماعی و فرهنگی، نظریه‌هایی را ساخته و پرداخته کند.

مِلوین اِمبِر و کارول. ار. امبر در مقالهٔ سال ۱۹۹۶شان با عنوان «علم در انسان‌شناسی»، بر ویژگی اساسی علم به منزله شیوهٔ خاصی از دیدن تأکید می‌گذارند: علم جنبهٔ آزمایشی و عدم قطعیت دانش و فهم ما را به رسمیت می‌شناسد. دانشمندان می‌کوشند از طریق آزمودن فرضیه‌هایی که تبیین‌هایی را دربارهٔ چیزها و رویدادها به‌دست می‌دهند، سطح فهم ما را بالا برند. در علم، فهم به معنای تبیین یا نشان دادن این قضیه است که چرا و چگونه چیزی که باید فهمیده شود با چیزهای دیگر به شیوه‌ای شناخته شده ارتباط دارد. تبیین‌ها بر پیوستگی‌ها و نظریه‌ها مبتنی‌اند. پیوستگی همان رابطهٔ مشاهده شده میان دو یا چند متغیرِ اندازه‌گیری شده است. نظریه، عام‌تر است. دلالت‌کننده و بیانگر پیوستگی‌ها است و می‌کوشد تا این پیوستگی‌ها را تبیین کند. (اِمبرها، ۱۹۹۶).

برای مثال، در صورتی که یک چیز یا رویداد، مانند یخ بستن آب، یک اصل عام یا پیوستگی را نمودار سازد، می‌توان گفت که تبیین شده است. این عبارت که آب در درجه‌حرارت زیر صفر یخ می‌بندد، بیان یک پیوستگی میان دو متغیر وضعیت آب (مایع در برابر جامد) و درجهٔ حرارت هوا است. حقیقت این اصل با مشاهدات مکرر تأیید می‌شود. (در علوم طبیعی، چنین رابطه‌ای را «قانون» می‌نامند). تبیین‌های مبتنی بر پیوستگی‌های مدام، به ما اجازه می‌دهند گذشته را بفهمیم و آینده را پیش‌بینی کنیم.

در علوم اجتماعی، پیوستگی‌ها معمولاً به صورت احتمالی بیان می‌شوند، بدین‌سان که دو یا چند متغیر گرایش به رابطه داشتن با هم به شیوه‌ای پیش‌بینی‌پذیرند، ولی در این رابطه استثناها را نیز باید در نظر داشت (اِمبرها، ۱۹۹۶). برای مثال، جان وایتینگ انسان‌شناس (۱۹۶۴) در یک نمونهٔ جهانی از جوامع بشری، میان رژیم غذایی کم‌پروتئین و ممنوعیت تماس جنسی میان زن و شوهر در یک یا چند سال پس از تولد بچه، نوعی پیوستگی قوی (البته نه صد در صد) را پیدا کرده است.

قوانین و پیوستگی‌های آماری رابطهٔ میان امر مورد تبیین (یا همان ممنوعیت تماس جنسی پس از زایمان) و متغیر یا متغیرهای دیگر (مانند رژیم غذایی کم‌پروتئین) را

www.Booknama.com

تبیین می‌کند. ما همچنین می‌خواهیم بدانیم که چرا چنین پیوستگی‌هایی وجود دارند؟ چرا جوامعی که رژیم غذایی کم‌پروتئین دارند، به ممنوعیت تماس جنسی طولانی پس از زایمان گرایش دارند؟ دانشمندان نظریه‌هایی را برای این پیوستگی‌های مشاهده شده صورت‌بندی می‌کنند.

نظریه، چهارچوبی تبیینی است که به ما کمک می‌کند تا بفهمیم که چرا یک چیز وجود دارد. در ارجاع به همان ممنوعیت تماس جنسی پس از زایمان، چرا جوامعی که رژیم غذایی کم‌پروتئین دارند، چنین ممنوعیتی را ایجاد می‌کنند. نظریهٔ وایتینگ می‌گوید که این ممنوعیت جنبهٔ تطبیقی دارد و به آدم‌ها کمک می‌کند تا در محیط‌های خاصی ادامهٔ حیات دهند و تولیدمثل کنند. در جوامعی که پروتئین بسیار کمی در رژیم غذایی‌شان دارند، نوزادان ممکن است دچار مرض نارسایی پروتئین شوند. اما اگر مادر آبستنی بعدی‌اش را به تأخیر اندازد، بچهٔ کنونی‌اش با دورهٔ شیرخوارگی طولانی‌تر، بخت بیشتری برای زنده ماندن پیدا می‌کند. وایتینگ می‌گوید که والدین ممکن است آگاهانه یا ناآگاهانه پی برده باشند که داشتن نوزادی دیگر در یک فاصلهٔ زمانی بسیار کوتاه، ممکن است بقای بچهٔ نخستین را به خطر اندازد. به همین دلیل، آنها تصمیم می‌گیرند بیش از یک سال پس از نخستین زایمان، از نزدیکی جنسی با یکدیگر خودداری کنند.

نظریه که از یک پیوستگی پیچیده‌تر است، چهارچوبی تبیینی را به دست می‌دهد که یک رشته گزاره‌ها را در بر می‌گیرد. هر نوع پیوستگی تنها یک رابطهٔ مشاهده شده میان دو یا چند متغیر شناخته شده را بیان می‌کند. برخلاف آن، مشاهده یا شناخت مستقیم بخش‌هایی از یک نظریه، ممکن است دشوار یا امکان‌ناپذیر باشد. برای مثال، بر پایهٔ نظریهٔ وایتینگ، به‌سختی می‌توان دقیقاً گفت که مردم چون تشخیص داده بودند که ممنوعیت تماس جنسی پس از زایمان، به بچه‌ها بخت بیشتری برای زنده ماندن می‌دهد، این ممنوعیت را ساخته و پرداخته‌اند. معمولاً برخی از عناصر هر نظریه، (دست‌کم در زمان حال) مشاهده‌ناپذیرند. برخلاف نظریه، پیوستگی‌های آماری یکسره بر مشاهدات استوارند (امبرها، ۱۹۹۶).

در صورتی که یک پیوستگی آزمایش شده و چندین بار تکرار شود، می‌توان گفت

www.Booknama.com

که آن پیوستگی اثبات شده است. برخلاف آن، نظریه‌ها اثبات‌ناپذیرند. هرچند شواهد زیادی ممکن است نظریه‌ها را تأیید کنند، ولی حقیقت آنها با قطعیت تعیین نمی‌شود. بسیاری از مفاهیم و تصورات یک نظریه مستقیماً مشاهده‌پذیر یا تصدیق‌پذیر نیستند. برای مثال، دانشمندان ممکن است چگونگی رفتار نور را با این فرض تبیین کنند که در برگیرندهٔ «فوتون‌ها» است، حال آن‌که فوتون‌ها را حتی با نیرومندترین تلسکوپ‌ها نیز نمی‌توان مشاهده کرد. فوتون یک «برساختهٔ نظری» است که نمی‌توان آن را مستقیماً دید یا تصدیق کرد (امبرها، ۱۹۹۶).

حال که نظریه‌ها را نمی‌توان اثبات کرد، چرا باید به آنها توجه کرد؟ اِمبرها می‌گویند که ارزش اصلی یک نظریه این است که شناخت تازه‌ای را مطرح می‌سازد. یک نظریه می‌تواند الگوها، پیوستگی‌ها یا روابطی را مطرح سازد که ممکن است در تحقیق‌های جدید تصدیق شوند. برای مثال، نظریهٔ وایتینگ فرضیه‌هایی را برای آزمودن محققان آینده فراهم می‌سازد. از آنجا که ممنوعیت تماس جنسی پس از زایمان تحت یک شرایط معین فایدهٔ تطبیقی دارد، می‌توان این فرضیه را به پیش کشید که با برخی تغییرها این ممنوعیت ممکن است از میان برداشته شود. برای مثال، با استفاده از وسایل جلوگیری از زایمان، خانواده‌ها می‌توانند بدون پرهیز از نزدیکی جنسی میان تولدها فاصله اندازند. همچنین، اگر به بچه‌ها بتوان مکمل‌های پروتئینی داد و درنتیجه خطر نارسایی پروتئینی کاهش یابد، این ممنوعیت باز از بین می‌رود.

هرچند که نظریه‌ها را نمی‌توان اثبات کرد، ولی ابطال آنها امکان‌پذیر است. روش ابطال (یعنی نشان دادن نادرستی یک نظریه) شیوهٔ اصلی ما در ارزیابی نظریه‌ها است. اگر یک نظریه درست باشد، برخی از پیش‌بینی‌های آن در برابر آزمون‌هایی که برای ابطال آنها طراحی شده است، همچنان پابرجا باقی می‌مانند. نظریه‌هایی که ابطال نشده‌اند، (دست‌کم در زمان حال) پذیرفته می‌شوند، زیرا به نظر می‌رسد که شواهد موجود آنها را تأیید می‌کند.

شواهد قابل قبولِ دال بر درستی احتمالی یک نظریه، کدام‌اند؟ مواردی که خود محقق آنها را دستچین کرده باشد (که انتخاب جهت‌گیری شدهٔ محقق را نشان می‌دهند)، نمی‌توانند آزمون قابل قبولی را برای تأیید یک فرضیه یا نظریه فراهم کنند. (تصور کنید

www.Booknama.com

شکم بادکردهٔ این بچه به خاطر کمبود پروتئین است. این امر به خاطر این عملکرد در برخی جوامع است که به محض زاده شدن بچهٔ دوم، بچهٔ اول ناگهان از شیر مادر محروم می‌شود. بچهٔ نخست که از شیر مادر گرفته می‌شود، از هرگونه پروتئینی محروم می‌شود.

که وایتینگ همهٔ آثار مردم‌نگارانه را زیر و رو کرده و به گونه‌ای دستچین شده تنها از جوامعی نقل کند که نظریه‌اش را تأیید می‌کنند.) در مطلوب‌ترین حالت، فرضیه‌آزمایی را باید با نمونه‌ای از مواردی انجام داد که از میان داده‌های آماری به گونه‌ای تصادفی انتخاب شده باشند. (وایتینگ در انتخاب نمونهٔ میان فرهنگی‌اش چنین کاری را انجام داد.) متغیرهای مربوط را باید به گونه‌ای قابل اعتماد اندازه‌گیری کرد و با کاربرد روش‌های درست آماری، باید قدرت و اعتبار نتایج بررسی را ارزیابی کرد.

www.Booknama.com

پرسش‌های اساسی

۱. به نظر شما چه نوع مسایلی، از مسایل عملی و شخصی گرفته تا اخلاقی، در هنگام کار میدانی برای مردم‌نگار پیش می‌آیند؟

۲. فرض کنید که به عنوان یک مردم‌نگار در یک سرزمین بیگانه آغاز به تحقیق میدانی کرده‌اید. کجا اقامت می‌کنید؟ در نخستین هفته‌های تحقیق به چه چیزهایی در زندگی معمولی‌تان برخورد می‌کنید که قبلاً فکرش را نکرده باشید؟

۳. فرض کنید انسان‌شناسی هستید که می‌خواهید برای یک سفر میدانی برنامه‌ریزی کنید، چه نوع تدارکاتی را پیش از سفر و بعد از تأمین اعتبار باید فراهم کنید؟ تدارکات شما برای کار در یک جامعهٔ صنعتی با تدارکات در یک جامعهٔ غیرصنعتی چه تفاوت‌هایی دارد؟

۴. چگونه از روش شجره‌شناختی در شاخه‌های دیگر انسان‌شناسی بجز انسان‌شناسی فرهنگی می‌توان استفاده کرد؟

۵. اگر برنامه‌ریزی کرده باشید که از روش تهیه سرگذشت در مردم‌نگاری استفاده کنید و یک سال وقت برای گذراندن در میدان تحقیق در اختیار داشته باشید، فکر می‌کنید به چند تن مشاور فرهنگی بومی برای مصاحبه نیاز دارید و چرا؟ چه نوع آدم‌هایی را می‌توان به عنوان مشاور فرهنگی انتخاب کرد؟

۶. چه مثال‌هایی را می‌توانید از تمایز امیک ـ اتیک در جامعهٔ خودتان پیدا کنید؟

۷. باورداشت‌های عامیانه‌ای را نشان دهید که علم توانسته باشد تبیین‌های قانع‌کننده‌تری دربارهٔ آنها ارایه کرده باشد. چرا با آن که علم به این خوبی امور را می‌تواند تبیین کند، باز هم باورداشت‌های عامیانه ادامه دارند؟

۸. خُردرشته‌های انسان‌شناسی در ارتباط با تحقیق میدانی چه تفاوت‌هایی با هم دارند؟ آیا برخی از این خردرشته‌ها احتمالاً بیشتر از خردرشته‌های دیگر از کار گروهی استفاده می‌کنند؟ نیازهای تجهیزاتی این خردرشته‌های متفاوت کدام‌اند؟

۹. قوت‌ها و ضعف‌های مردم‌نگاری در مقایسه با تحقیق پیمایشی چیستند؟ کدامیک از این دو داده‌های دقیق‌تری را به دست می‌دهند؟ آیا می‌توان گفت که یکی در پرسش‌یابی بهتر است و

www.Booknama.com

دیگری در پاسخ‌یابی؟ و یا این قضیه به زمینهٔ تحقیق بستگی دارد؟

۱۰. قضایا و نگرانی‌های اخلاقی چه تأثیر متفاوتی بر انسان‌شناسان فرهنگی، زیست‌شناختی و باستان‌شناختی می‌گذارند؟

۱۱. معیارهای نوشتن پیشنهاد دریافت اعتبار در انسان‌شناسی زیست‌شناختی و باستان‌شناختی، چه تفاوت‌هایی با همین معیارها در انسان‌شناسی فرهنگی دارند؟ کدامیک از خرد رشته‌های انسان‌شناسی معمولاً بیشترین بودجهٔ تحقیقی را به خود اختصاص می‌دهد و چرا؟

۱۲. راهنماهای پیشنهاد دریافت اعتبار در این فصل، چگونه می‌توانند به شما در برنامه‌ریزی تحقیق میدانی‌تان در محیط دانشگاه و نزدیکی‌های آن کمک کنند؟

۱۳. برخی از نظریه‌هایی که شما معمولاً برای شناخت جهان به کار می‌برید، کدام‌اند؟

www.Booknama.com

فصل ۳

تکامل و ژنتیک

انسان‌ها شیوه‌های متفاوت فرهنگی و زیست‌شناختی بی‌همتایی برای تطبیق با فشارهای زیست‌محیطی دارند. از جهت تطبیق فرهنگی، مصنوعات و رفتارمان را طوری ساخته و پرداخته می‌کنیم که به بهترین نحوی پاسخگوی شرایط زیست‌محیطی باشند. در فصل سرما محیط زندگی‌مان را با وسایل گرم کننده گرم می‌کنیم و در فصل گرما با وسایل سرد کننده سرد. از شیر آتش‌نشانی برای خاموش کردن آتش استفاده می‌کنیم و برای خنک شدن در فصل گرما به شنا می‌رویم. هرچند یک چنین اتکا به فرهنگ طی تکامل بشر افزایش یافته است، ولی انسان‌ها از جهت زیست‌شناختی نیز همچنان خود را با محیط زیست تطبیق می‌دهند. جمعیت‌های انسانی نیز مانند انواع دیگر، خود را از جهت ژنتیکی در برابر نیروهای زیست‌محیطی تطبیق می‌دهند و افراد انسانی نیز در برابر فشارهای زیست‌محیطی واکنش جسمانی از خود نشان می‌دهند. برای مثال، وقتی در آفتاب سوزان وسط روز کار می‌کنیم، به‌خودی خود عرق می‌کنیم، درنتیجه پوست ما خنک می‌شود و درجهٔ حرارت سطح رگ‌ها پایین می‌آید.

از این پس به تفصیل می‌پردازیم به اصولی که تطبیق، تنوع و دگرگونی زیست‌شناختی انسان را تعیین می‌کنند.

www.Booknama.com

داستان آفرینش و تکامل

در سدهٔ هجدهم میلادی بسیاری از پژوهشگران به موضوع خاستگاه‌های انسان، گوناگونی زیست‌شناختی و جایگاه انسان در رده‌بندی گیاهان و جانوران علاقه‌مند شدند. در آن زمان، تبیین عموماً پذیرفته شده برای خاستگاه انواع، از صِفر آفرینش، نخستین فصل کتاب مقدس، سرچشمه می‌گرفت که در آن، خداوند همهٔ انواع زندگی را در شش روز آفرینش می‌آفریند. برابر با **داستان آفرینش**، همانندی‌ها و ناهمانندی‌های زیست‌شناختی در زمان آفرینش پدید آمده‌اند. ویژگی‌های صورت‌های حیات، ثابت و دگرگونی‌ناپذیر تصور می‌شدند. پژوهشگران توراتی، جیمز آشِر و جان لایت فوت، بر اساس محاسبات شجره‌شناختیِ مبتنی بر کتاب مقدس، حتی توانستند آغاز آفرینش را در یک زمان خاص پیدا کنند: ۹ صبح روز ۲۳ اکتبر ۴۰۰۴ پیش از میلاد.

کارولوس لینائوس (۱۷۷۸-۱۷۰۷) که شرح توراتی آفرینش را پذیرفته بود، نخستین طبقه‌بندی یا علم رده‌بندی فراگیر گیاهان و جانوران را ساخته و پرداخته کرد که هنوز هم نفوذ خود را از دست نداده است. او صورت‌های حیاتی را بر پایهٔ همانندی‌ها و ناهمانندی‌های‌شان از جهت ویژگی‌های جسمانی گروه‌بندی کرد. او از عناصری چون ستون فقرات استفاده کرد تا مهره‌داران را از بی‌مهرگان جدا سازد و از غدد شیری سود جست تا پستانداران را از پرندگان تفکیک کند. لینائوس این تفاوت‌های میان صورت‌های حیاتی را به عنوان بخشی از طرح سامان‌مند آفریدگار در نظر می‌گرفت. به نظر او، مشابهت‌ها و تفاوت‌های زیست‌شناختی، در هنگام آفرینش پدید آمده و دیگر دگرگون نشده‌اند.

کشف‌های سنگواره‌ای در سده‌های هجدهم و نوزدهم تردیدهایی را دربارهٔ آفرینش پدید آوردند. سنگواره‌ها نشان دادند که زمانی انواع گوناگونی از حیات وجود داشتند که اکنون وجود ندارند. اگر همهٔ صورت‌های حیات در زمان واحدی پیدا شده و استمرار یافته‌اند، چرا انواع باستانی اکنون وجود ندارند؟ چرا گیاهان و جانوران دورهٔ کنونی در مدارک سنگواره‌ای پیدا نشده‌اند. با ترکیب داستان آفرینش و نزول مصایب، تبیین تعدیل یافته‌ای به‌دست آمد که جایگزین آموزهٔ اولیه شد. بنابراین نظر، مصایبی

www.Booknama.com

چون آتش‌سوزی و طوفان و سیل، از جمله طوفان نوح در تورات، انواع باستانی را نابود کرده بودند. بعد از هر رویداد نابودکننده، خداوند دوباره دست به آفرینش زد تا آن که انواع کنونی پدید آمدند. ولی این نظریه‌پردازان چگونه می‌توانستند برخی از همانندی‌های آشکار میان سنگواره‌ها و جانوران جدید را تبیین کنند؟ آنها چنین استدلال کردند که برخی از انواع باستانی توانستند در نواحی پرت‌افتاده‌ای باقی بمانند. برای مثال، پس از طوفان نوح، بازماندگان جانورانی که در کشتی نوح نجات یافته بودند، در سراسر جهان تکثیر شدند.

شق دیگر آفرینش‌گرایی و مصایب‌گرایی، دگردیسی‌گرایی است که **تکامل** نیز نامیده می‌شود. تکامل‌گرایان معتقد بودند که انواع گوناگون از طریق فراگرد تدریجی و درازآهنگ دگردیسی یا اصلاح تبار، از بطن یکدیگر پدید آمدند. چارلز داروین در میان تکامل‌گرایان از همه بلندآوازه‌تر است. ولی به هر روی، او هم تحت تأثیر پژوهشگران پیش از خود، از جمله پدربزرگش بود. اِراسموس داروین در کتاب جانورشناسی که در ۱۷۹۴ منتشر شده بود، نیای مشترکی را برای همهٔ انواع جانوران اعلام کرده بود.

چارلز داروین همچنین تحت تأثیر چارلز لایل، بنیانگذار زمین‌شناسی، نیز قرار گرفته بود. او طی سفر معروفش به آمریکای جنوبی، در عرشهٔ کشتی کتاب بانفوذ اصول زمین‌شناسی (۱۹۶۹ و ۱۸۳۷) لایل را مطالعه کرده بود. این کتاب داروین را با اصل **همنواخت‌گرایی** آشنا ساخت. این اصل می‌گوید که زمان حال کلیدی برای بازشناخت گذشته است. تبیین رویدادهای گذشته را باید در عملکرد درازمدت نیروهای معمولی جست که هم‌اکنون نیز کارکرد دارند. از همین طریق، نیروهای طبیعی، مانند بارش باران، رسوب خاک، زلزله و آتش‌نشانی‌ها، به‌تدریج صورت‌های زمین‌شناختی چون رشته‌کوه‌ها را ساخته و تغییر داده‌اند. ساختار زمین به‌تدریج و از طریق عملکرد نیروهای طبیعی طی میلیون‌ها سال، تغییر شکل داده است (در این باره نگاه کنید به وِینر، ۱۹۹۴).

همنواخت‌گرایی یکی از سنگ‌بناهای ضروری برای نظریهٔ تکاملی بود. این اصل، اعتقاد به این که جهان تنها ۶۰۰۰ سال عمر دارد، را مورد تردید جدی قرار داد. زیرا برای نیروهایی عادی چون باد و باران، زمان بسیار طولانی‌تری طول می‌کشد تا بتوانند دگرگونی‌های زمین‌شناختی عمده‌ای را پدید آورند. همچنین، برای دگرگونی‌های

www.Booknama.com

زیست‌شناختی که کشف‌های سنگواره‌ای آشکار می‌سازند، به پهنهٔ زمانی طولانی‌تری نیاز است. داروین اندیشه‌های همنواخت‌گرایی و دگردیسی درازمدت از طریق نیروهای طبیعی را برای موجودات زنده به‌کار بست. او همانند تکامل‌گرایان دیگر، چنین استدلال کرد که همهٔ صورت‌های حیاتی در تحلیل نهایی به هم وابسته‌اند. داروین در مخالفت با آفرینش‌گرایان، استدلال کرد که تعداد انواع، ثابت نیستند بلکه با گذشت زمان افزایش یافته‌اند. (برای اطلاع بیشتر دربارهٔ علم، تکامل و آفرینش‌گرایی، به کتاب فوتویما، ۱۹۹۵ و گولد ۱۹۹۹ نگاه کنید.)

داروین مفهوم بهگزینی (انتخاب) طبیعی را به عنوان اصلی ارایه کرد که می‌تواند خاستگاه انواع، گوناگونی زیست‌شناختی و همانندی‌های میان صورت‌های حیاتی همبسته را تبیین کند. برخلاف باور بسیاری از مردم، کشف عمدهٔ او نظریهٔ تکامل نبود، بلکه این اندیشه بود که نظریهٔ بهگزینی (انتخاب) طبیعی می‌تواند دگرگونی تکاملی را تبیین کند. نظریهٔ بهگزینی (انتخاب) طبیعی کشف منحصر به فرد داروین نبود. دانشمند طبیعی، آلفرد راسل والاس، مستقل از داروین، به نتیجهٔ مشابهی رسیده بود. داروین و والاس در ۱۸۵۸ در انجمن لینائوس لندن، در یک مقالهٔ مشترک کشف‌شان را اعلان کردند. کتاب دربارهٔ خاستگاه انواع داروین مدارک کامل‌تری را در این زمینه به‌دست داد ولی بحث و جدل بیشتری را نیز برانگیخت.

بهگزینی (انتخاب) **طبیعی** فراگردی است که از طریق آن طبیعت، صورت‌هایی را که برای بقا و تولیدمثل در یک محیط معین از همه بیشتر شایستگی دارند، برمی‌گزیند. برای آن که بهگزینی (انتخاب) طبیعی بتواند کارش را در یک جمعیت خاص انجام دهد، باید در میان آن جمعیت تنوع وجود داشته باشد که همیشه نیز چنین است. بهگزینی (انتخاب) طبیعی در صورتی عملکرد دارد که میان اعضای یک جمعیت برای دستیابی به منابع اساسی (که برای زندگی ضروری‌اند) مانند خوراک و فضا، رقابتی وجود داشته باشد. ارگانیسم‌هایی که صفات‌شان آنها را برای بقا و تولیدمثل در محیط‌شان شایسته‌تر از دیگران بار می‌آورند، با تعدادی بیشتر از ارگانیسم‌های دیگر باقی می‌مانند و تولیدمثل می‌کنند. پس از گذشت سال‌های دراز، ارگانیسم‌های ناشایسته‌تر به‌تدریج از میان می‌روند و گونه‌های ممتازتر باقی می‌مانند.

www.Booknama.com

گردن زرافه‌ها می‌تواند نشان دهد که بهگزینی (انتخاب) طبیعی چگونه در چهارچوب یک جمعیت حیوانی عمل می‌کند. در هر گروهی از زرافه‌ها، همیشه تنوع‌هایی از جهت طول گردن به‌چشم می‌خورند. هرگاه خوراک به اندازهٔ کافی باشد، زرافه‌ها مسأله‌ای در تغذیه‌شان از سر شاخه‌های درختان ندارند. اما در زمان‌هایی که منابع اساسی محدود می‌شوند، و سر شاخه‌ها دیگر مانند گذشته فراوان نیستند، زرافه‌هایی که گردن بلندتری دارند از امتیاز برخوردار می‌شوند. آنها می‌توانند از شاخه‌های بلندتر خودشان را تغذیه کنند. اگر همین امتیاز در تغذیه اجازه دهد که زرافه‌های گردن بلندتر باقی بمانند و حتی اندکی بیشتر از گردن کوتاه‌ها تولیدمثل کنند، این ویژگی گردن‌بلندی با بهگزینی (انتخاب) طبیعی حمایت می‌شود. احتمال بیشتر می‌رود که در آینده زرافه‌های گردن‌بلند بیشتر از زرافه‌های گردن کوتاه ویژگی ژنتیک‌شان را به نسل‌های آینده انتقال دهند.

نظریهٔ نادرست دیگری که در برابر این تبیین داروینی ارایه شده، نظریهٔ وراثت ویژگی‌های اکتسابی است. این نظر مبتنی بر این اندیشه است که تک‌تک زرافه‌ها در هر نسلی به گردن‌های‌شان فشار می‌آورند تا به یک کمی بالاتر دسترسی پیدا کنند. همین فشار آوردن، به نوعی مادهٔ ژنتیکی آنها را دگرگون می‌سازد، بدین‌سان که پس از گذشت نسل‌ها گردن به بالا کشیدن، گردن زرافه‌ها از طریق انباشت مقدار ناچیزی از افزایش طول گردن طی نسل‌های پی در پی به‌تدریج بلندتر می‌شود. ولی تکامل بدین شیوه عمل نمی‌کند. اگر این جریان بدین‌سان عمل می‌کرد، وزنه‌برداران می‌بایست بچه‌های عضلانی‌تری به‌دنیا آورند. ورزش‌هایی که بدون تحمل فشار دستاوردی ندارند، در تحول جسمانی افراد تأثیر دارند ولی در تکامل انواع بی‌تأثیرند. تکامل، طی فراگرد حمایت از یکی از گونه‌هایی که درون یک جمعیت حیوانی وجود دارد، از طریق بهگزینی (انتخاب) طبیعی عمل می‌کند. به همین شیوه است که گردن زرافه بلندتر از جانوران دیگر می‌شود.

فراگرد بهگزینی (انتخاب) طبیعی تا زمانی که رابطهٔ میان یک جمعیت حیوانی و محیطش ثابت باقی می‌ماند، همچنان ادامه می‌یابد. ولی اگر مهاجرت پیش آید و یا دگرگونی دیگری در محیط زیست رخ دهد، بهگزینی (انتخاب) طبیعی آغاز به حمایت

www.Booknama.com

از آن گونه‌هایی می‌کند که احتمال بیشتری برای زنده ماندن و تولیدمثل در محیط تازه دارند. این بهگزینی (انتخاب) جدید همچنان ادامه می‌یابد تا موازنهٔ جدیدی به‌دست آید. دگرگونی زیست‌محیطی یا مهاجرت، ممکن است دوباره اتفاق افتد. از طریق همین فراگردِ انشعاب تدریجی که مستلزم سازگاری با هزاران محیط زیست متفاوت است که بهگزینی (انتخاب) طبیعی توانسته انواع گیاهان و جانورانی را تولید کند که هم‌اکنون در جهان یافت می‌شوند.

ژنتیک

داروین این نکته را تشخیص داد که بهگزینی (انتخاب) طبیعی در صورتی عمل می‌کند که در میان یک جمعیت تنوع وجود داشته باشد. گردآوری شواهد دال بر گوناگونی انسانی و تبیین آن، یکی از کارهای عمدهٔ انسان‌شناس زیست‌شناختی نوین است. علم ژنتیک که پس از داروین پدید آمد، به ما کمک می‌کند تا علت‌های گوناگونی زیست‌شناختی را دریابیم. ما اکنون می‌دانیم که مولکول‌های DNA، ژن‌ها و کروموزم‌ها یا همان واحدهای بنیادی وراثت را می‌سازند. دگرگونی‌های بیوشیمیایی (جهش) در DNA، بیشتر گونه‌هایی را که انتخاب طبیعی روی آنها عمل می‌کند، فراهم می‌سازند. نوترکیبیِ ویژگی‌های ژنتیک پدر و مادر در هر نسل از طریق تولیدمثل، باعث آرایش‌های تازهٔ واحدهای وراثتیِ دریافت شده از والدین می‌شود. همین نوترکیبی ژنتیکی، گونه‌های مورد عمل انتخاب طبیعی را افزایش می‌دهد.

ژنتیک مِندِلی شیوه‌هایی را بررسی می‌کند که کروموزوم‌ها از طریق آنها ژن‌ها را از نسلی به نسلی دیگر انتقال می‌دهند. ژنتیک بیوشیمیایی ساختار، کارکرد و دگرگونی‌های DNA را بررسی می‌کند. **ژنتیک جمعیتی** دربارهٔ بهگزینی (انتخاب) طبیعی و علت‌های دیگر گوناگونی ژنتیکی، پایداری و دگرگونی در جمعیت‌های دارای تولیدمثل، تحقیق می‌کند.

تجربه‌های مِندِل

در ۱۸۵۶، در باغ یکی از دیرها، گِرِگور مندل که یک راهب اطریشی بود،

www.Booknama.com

یک‌رشته تجربه‌هایی را انجام داد که بعدها اصول بنیادی ژنتیک را آشکار ساختند. مندل وراثت هفت ویژگی متضاد را در قلمه‌های نخودفرنگی مورد بررسی قرار داد. هریک از این ویژگی‌ها تنها دو صورت داشت. برای مثال، قلمه‌ها یا بلند (حدود دو متر) و یا کوتاه (بیست و دو تا ۴۵ سانتیمتر) بودند بدون آن که صورت‌های حد واسطی میان آنها وجود داشته باشند. به همین‌سان، دانه‌ها یا صاف بودند یا چروکیده و رنگ نخود نیز یا زرد بود یا سبز.

مندل کشف کرد که وراثت به وسیلهٔ ذرات یا واحدهای مجزا تعیین می‌شود. هرچند که ویژگی‌ها می‌توانستند در یک نسل ناپدید شوند، ولی به همان صورت اولیه‌شان در نسل بعدی پدیدار می‌شدند. برای مثال، مندل قلمه‌های خالص بلند و کوتاه را به هم پیوند زد. از این ترکیب تنها فرزندان بلند به‌دست آمد. این نخستین نسل از تبار به‌دست آمده از این پیوند بود که با علامت F1 مشخص می‌شود. مندل سپس قلمه‌های نسل F1 را با هم جفت کرد تا نسل نوه‌ها یا F2 را تولید کند (به شکل ۱ـ۳ نگاه کنید) در این نسل، قلمه‌های کوتاه دوباره پدیدار شدند. در میان هزاران قلمه از نسل F2، نسبت قلمه‌های بلند به قلمه‌های کوتاه تقریباً سه به یک بود.

مندل از نتایج مشابهی که روی شش ویژگی دیگر به‌دست آورد، به این نتیجه رسید که هرچند صورت **غالب** می‌تواند صورت دیگر را در افراد دورگه یا ترکیبی استتار کند، ولی ویژگی تحت تسلط یا همان **ویژگی مغلوب**، نابود نشده و حتی دگرگون هم نمی‌شود. ویژگی‌های مغلوب به صورتی تغییر نیافته در نسل‌های بعدی پدیدار می‌شوند، زیرا ویژگی‌های ژنتیکی به صورت واحدهای مجزا به ارث می‌رسند.

این واحدهای ژنتیکی بنیادی که مندل توصیف‌شان کرد، عواملی‌اند که در **کروموزوم‌ها** جای گرفته‌اند؛ این عوامل را اکنون ژن یا آلل می‌نامند. کروموزوم‌ها در جفت‌های همتا و مشابه ردیف شده‌اند. انسان‌ها ۴۶ کروموزوم دارند که در ۲۳ جفت ردیف شده‌اند، که در هر جفتی یک کروموزوم از پدر و کروموزوم دیگر از مادر است.

www.Booknama.com

شکل ۱ـ۳

دومین دسته از تجربه‌های مندل در مورد قلمه‌های نخود

ویژگی نمایش داده شده با دورگه‌های F1	نسل F2 تولید شده به وسیلهٔ پیوند دورگه‌های F1	
	نمایش شکل صفت غالب	نمایش شکل صفت مغلوب
شکل دانهٔ صاف	صاف ۳	چروکیده ۱
مغز دانهٔ زرد	زرد ۳	سبز ۱
لفاف دانهٔ خاکستری	خاکستری ۳	سفید ۱
غلاف برجسته	غلاف برجسته ۳	غلاف فرو رفته ۱
غلاف سبز	سبز ۳	زرد ۱
غلاف محوری	محوری ۳	غلاف انتهایی ۱
ساقهٔ بلند	بلند ۳	کوتاه ۱

ویژگی‌های غالب و مغلوب در اولاد، به نسبت سه به یک است

www.Booknama.com

برای تفهیم مطلب، یک کروموزوم را می‌توان در یک سطح تصویر کرد با جایگاه‌های متفاوت که هریک از آنها با یک حرف خاص مشخص می‌شود. هریک از این جایگاه‌ها درواقع یک **ژن** است. هر ژن یک صفت زیست‌شناختی خالص را به گونه‌ای کلی یا جزیی تعیین می‌کند مانند گروه‌های خونی A، B و O (برای مثال، b^1 و b^2 در شکل ۲-۳) صورت‌های بیوشیمیایی متفاوت یک ژن معین‌اند. در انسان‌ها، گروه‌های خونی A، B، AB و O بازتاب ترکیب‌های متفاوتی از آلل‌های یک ژن خاص‌اند.

در تجارب مندل، هفت ویژگی متضاد که ژن‌ها تعیین‌شان کرده بودند، در هفت

شکل ۲-۳

بازنمایی ساده شده یک جفت کروموزوم معمولی

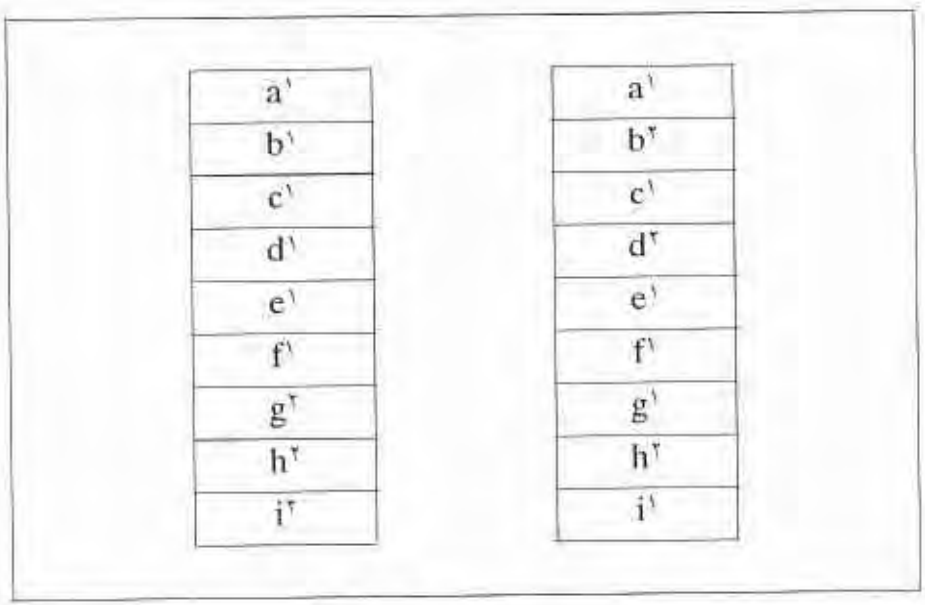

حرف‌ها ژن‌ها را نشان می‌دهند و عددها آلل‌ها

www.Booknama.com

جفت کروموزوم متفاوت قرار داشتند. ژن قد در یکی از این هفت جفت قرار داشت. وقتی مندل قلمه‌های بلند و کوتاه خالص را با هم پیوند زد تا نسل F^1 خود را تولید کند، هر یک از فرزندان یک آلِل بلندی (T) را از یکی از والدین و یک آلل کوتاهی (t) را از یک والد دیگر گرفته بود. این فرزندان از جهت بلندی مختلط یا **ناخالص** و دارای دو آلل متفاوت از یک ژن بودند. ولی برخلاف آنها، والدین این فرزندان **خالص** بوده و دارای دو آلل یکسان از یک ژن بودند.

در نسل دوم (F^2)، پس از آمیزش قلمه‌های مختلط، قلمه‌های کوتاه، به نسبت یک کوتاه به سه بلند، دوباره پدیدار شدند. با توجه به این که مندل می‌دانست که کوتاه‌ها تنها می‌توانستند قلمه‌های کوتاه تولید کنند، فرض را بر این گرفته بود که آنها از جهت ژنتیکی خالص بودند. یک‌چهارم دیگر از قلمه‌های F^2، تنها قلمه‌های بلند تولید کرده بودند. نیمهٔ باقی‌مانده، مانند نسل F^1، مختلط بوده و وقتی با هم آمیزش داده شدند، سه بلند در برابر یک کوتاه تولید کرده بودند (به شکل ۳ـ۳ نگاه کنید).

شکل ۳ـ۳

مربع‌های پانت برای یک آمیزش خالص و یک آمیزش ناخالص

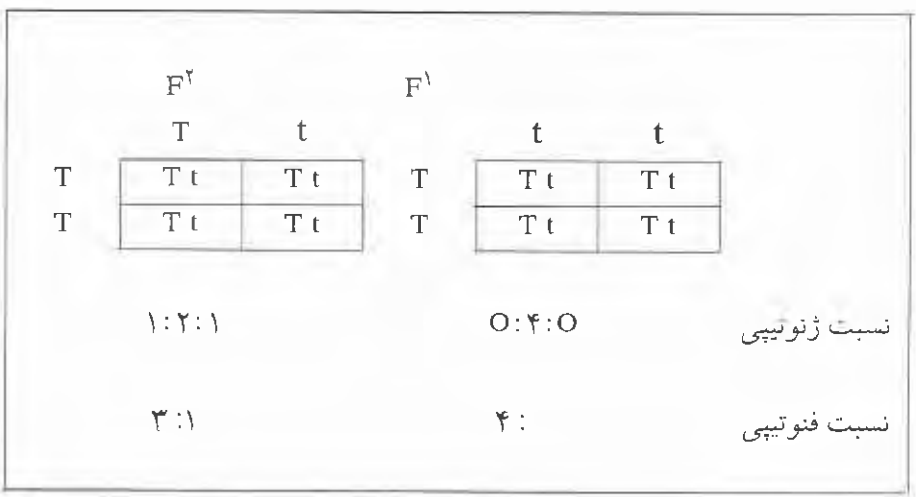

این مربع‌ها نشان می‌دهند که چگونه نسبت‌های فنوتیپی نسل F۱ و F۲ ایجاد می‌شوند. رنگ‌ها ژنوتیپ‌ها را نشان می‌دهند.

www.Booknama.com

غالب بودن باعث ایجاد تفاوت میان **ژنوتیپ** یا ترکیب وراثتی و فنوتیپ یا ویژگی‌های عیان فیزیکی می‌شود. **ژنوتیپ** نشان می‌دهد که شما از جهت ژنتیکی واقعاً چه هستید و **فنوتیپ** شما را به همان صورتی که می‌نمایید نشان می‌دهد. نخودهای مندل سه **ژنوتیپ** TT، Tt و tt داشتند، ولی تنها از دو فنوتیپ بلند و کوتاه برخوردار بودند. به خاطر دخالت عنصر غالب، قلمه‌های ناخالص درست به اندازهٔ قلمه‌های بلند و خالص از جهت ژنتیکی، بلند بودند. حال چگونه می‌توان کشف مندل را در مورد انسان‌ها به‌کار بست. هرچند برخی از ویژگی‌های ژنتیکی ما از قوانین مندل پیروی می‌کنند و صورت غالب و مغلوب دارند، اما ویژگی‌های دیگر ما به صورت متفاوتی تعیین می‌شوند. برای مثال، سه آلل تعیین می‌کنند که آیا گروه خون ما A، B، AB یا O است. آدم‌هایی که دو آلل برای گروه O دارند، از این نوع گروه خون برخوردارند. ولی اگر آنها ژنی را برای A یا B از یکی از والدین بگیرند و یک ژن برای O را از والد دیگر دریافت کنند، گروه خون A یا B خواهند داشت. به عبارت دیگر A یا B هردو بر O غلبه دارند. به گروه‌های A و B **همبارز** می‌گویند. اگر شخصی ژنی برای A را از یک والد و ژنی برای B را از والد دیگر به ارث برد، گروه خون AB خواهد داشت که از جهت شیمیایی از گروه‌های دیگر A، B و O متفاوت است.

این سه آلِل چهار فنوتیپ A، B، AB، O و شش ژنوتیپ OO، AO، BO، AA، BB و AB را تولید می‌کنند (به شکل ۴ـ۳ نگاه کنید).

دسته‌بندی مستقل و نوترکیبی

مندل از طریق تجربه‌های دیگر، قانون **دسته‌بندی مستقل** خود را نیز صورت‌بندی کرد. او کشف کرد که ویژگی‌ها به گونه‌ای مستقل از یکدیگر به ارث می‌رسند. برای مثال، او نخودهای زرد و صاف خالص را با نخودهای سبز چروکیدهٔ خالص آمیزش داد. همه نخودهای نسل F^1 صاف و زرد یا صورت‌های غالب شدند. اما وقتی مندل نخودهای نسل F^1 را برای تولید نسل F^2 آمیزش داد، چهار **فنوتیپ** پدیدار شدند. درنتیجه، نخودهای سبز صاف و زرد چروکیده به نخودهای زرد صاف و سبز چروکیدهٔ اولیه اضافه شدند.

www.Booknama.com

شکل ۴ ـ ۳

تعیین‌کننده‌های فنوتیپ‌ها (گروههای خون) در نظام ABO

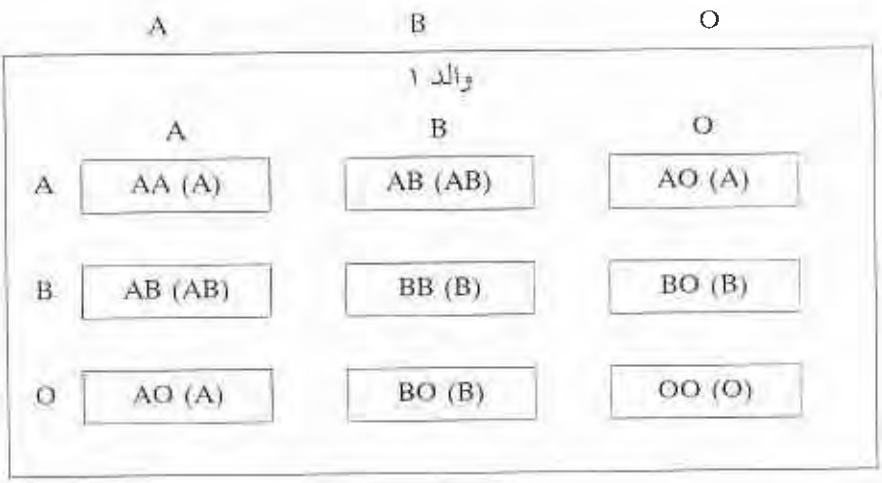

چهار فنوتایپ A، B، AB، و O در میان پرانتزها و با رنگ‌های متفاوت نشان داده شده‌اند.

دسته‌بندی مستقل و نوترکیبی ویژگی‌های ژنتیکی، یکی از شیوه‌های عمدهٔ تولید تنوع را در هر جمعیتی به‌دست می‌دهند. **نوترکیبی** در تکامل زیست‌شناختی اهمیت دارد، زیرا گونه‌های جدیدی را می‌آفریند که اصل بهگزینی (انتخاب) طبیعی می‌تواند روی آنها عمل کند.

هر ارگانیسمی از یک تخم بارور شده یا **زیگوت** پرورده می‌شود، که اتصال دو سلول جنسی، یکی از پدر و دیگری از مادر، آن را به‌وجود می‌آورد. زیگوت از طریق **میتوز** با تقسیم عادی سلول، به‌سرعت رشد می‌کند. این نوع تقسیم به‌موازات رشد ارگانیسم ادامه می‌یابد. فراگرد خاصی که از طریق آن سلول‌های جنسی تولید می‌شوند، میوز نامیده می‌شود. برخلاف تقسیم عادی سلول که طی آن دو سلول از یک سلول پدید می‌آید، در میوز، چهار سلول از یک سلول تولید می‌شوند. هر سلولی نیمی از مادهٔ ژنتیکی سلول اصلی را دارا است. در میوز انسانی، چهار سلول هرکدام با ۲۳ کروموزوم

www.Booknama.com

تکی از یک سلول اصلی با ۲۳ جفت کروموزوم، تولید می‌شوند.

در نتیجهٔ بارور شدن تخم به وسیلهٔ اسپرم، ۲۳ کروموزوم پدر با ۲۳ کروموزوم مادر ترکیب می‌شوند تا جفت‌های کروموزوم را در هر نسلی باز ایجاد کنند. ولی کروموزوم‌ها مستقل از یکدیگر دسته‌بندی می‌شوند، به صورتی که ژنوتیپ فرزند ترکیبی تصادفی است از DNAی چهار پدر و مادربزرگش. با این‌همه، یک پدربزرگ یا یک مادربزرگ در وراثت نوه‌شان سهم اندکی دارند. دسته‌بندی مستقل کروموزوم‌ها، یکی از عوامل عمدهٔ گوناگونی در انسان‌ها است، زیرا ژنوتیپ‌های والدین ممکن است به نسبت $۲^{۲۳}$ و یا به بیش از هشت میلیون شیوهٔ متفاوت، دسته‌بندی شوند.

ژنتیک جمعیتی

ژنتیک جمعیتی جمعیت‌های پایدار و متغیری را بررسی می‌کند که در آنها بیشتر جفت‌گیری‌ها به صورت طبیعی اتفاق می‌افتند. اصطلاح **خزانهٔ ژنی** راجع است به همهٔ آلل‌ها یا ژنوتیپ‌های درون یک جمعیت جفت‌گیری کننده یا مجموعهٔ موارد ژنتیکی موجود. وقتی متخصصان ژنتیک جمعیتی اصطلاح تکامل را به‌کار می‌برند، تعریف خاصی از تکامل در ذهن دارند که با آنچه پیش از این گفتیم (پیدا شدن تبارهای جدید از طریق تغییر در نسل‌های گوناگون) متفاوت است. به نظر متخصصان ژنتیک، **تکامل ژنتیکی** با دگرگونی در فراوانی ژن، یا همان فراوانی آلل‌ها در یک جمعیت جفت‌گیری کننده، از نسلی به نسل دیگر مشخص می‌شود. هر عاملی را که در یک چنین دگرگونی نقش دارد، می‌توان به عنوان یکی از مکانیسم‌های تکامل ژنتیکی به‌شمار آورد. این مکانیسم‌ها عبارت‌اند از بهگزینی (انتخاب) طبیعی، جهش، پیشامد ژنتیکی و جریان ژنی.

مکانیسم‌های تکامل ژنتیکی

بهگزینی (انتخاب) طبیعی

نخستین مکانیسم تکامل ژنتیکی بهگزینی (انتخاب) طبیعی است که همچنان

www.Booknama.com

بهترین تبیین برای تکامل به‌شمار می‌آید. برای شناخت تکامل از طریق بهگزینی (انتخاب) طبیعی، تفکیک میان ژنوتیپ و فنوتیپ ضروری است. ژنوتیپ تنها به عوامل وراثتی، یعنی ژن‌ها و کروموزوم‌ها، مربوط است. فنوتیپ، یا همان ویژگی‌های جسمانی آشکار موجود زنده طی سال‌ها تأثیرپذیری ارگانیسم از نیروهای زیست‌محیطی، شکل می‌گیرد. برای مثال، دوقلوهای شبیه هم دقیقاً از ژنوتیپ یکسانی برخوردارند، ولی ریخت جسمانی یا همان فنوتیپ‌های آنها، بر اثر گوناگونی در محیط‌هایی که دوقلوها در آنها پرورش می‌یابند، ممکن است تفاوت پیدا کنند. همچنین به خاطر دخالت عامل غلبه، افراد دارای ژنوتیپ‌های متفاوت ممکن است فنوتیپ‌های یکسان داشته باشند (مانند قلمه‌های نخود بلند مورد تجربهٔ مندل). بهگزینی (انتخاب) طبیعی تنها می‌تواند روی فنوتیپ‌ها یا ویژگی‌های آشکار عمل کند و نه روی ویژگی‌های پنه ان. برای نمونه، یک ژن مغلوب مضر اگر با یک ژن مطلوبِ غالب استتار شود، ممکن است از خزانهٔ ژنی حذف شود.

فنوتیپ نه‌تنها ظاهر جسمانی بیرونی بلکه اندام‌های داخلی، بافت‌ها، سلول‌ها و فراگردهای فیزیولوژیک و دستگاه‌ها را نیز در بر می‌گیرد. بسیاری از واکنش‌های زیست‌شناختی در برابر خوراک‌ها، بیماری، گرما، سرما، نور خورشید و عوامل دیگر زیست‌محیطی، واکنش‌های خود به‌خودی و از جهت ژنتیکی برنامه‌ریزی شده نیستند، بلکه محصول سال‌ها قرار گرفتن در معرض فشارهای خاص زیست‌محیطی‌اند. زیست‌شناسی انسان در هنگام تولد تعیین نمی‌شود، بلکه از توان انعطاف‌پذیری چشمگیری برخوردار است. این به آن معنا است که زیست‌شناسی انسان دگرگونی‌پذیر است و تحت تأثیر نیروهای زیست‌محیطی همچون رژیم غذایی و سطح ارتفاعی قرار می‌گیرد که در هنگام رشد آنها را تجربه می‌کنیم.

محیط زیست روی ژنوتیپ عمل می‌کند تا فنوتیپ را بسازد و برخی از فنوتیپ‌ها در برخی از محیط‌ها بهتر از فنوتیپ‌های دیگر عمل می‌کنند. به‌هر روی این را به یاد داشته باشید که فنوتیپ‌های ممتاز می‌توانند با ژنوتیپ‌های متفاوت تولید شوند. از آنجا که اصل بهگزینی (انتخاب) طبیعی تنها روی ژن‌هایی عمل می‌کند که نمود دارند، ژن‌های مغلوب ناسازگار تنها زمانی از میان می‌روند که به صورت خالص نمایان شوند.

www.Booknama.com

وقتی یک صورت ناخالص یک ژن مغلوب ناسازگار را حمل می‌کند، تأثیرهای آن به وسیلهٔ ژن غالب ممتاز استتار می‌شوند. فراگرد تکمیل سازگاری میان موجودات زنده و محیط زیست‌شان، فراگردی تدریجی است.

بهگزینی (انتخاب) جهت‌دار

پس از چندین نسل بهگزینی، فراوانی‌های ژن دگرگون می‌شوند. در اینجا، سازگاری از طریق بهگزینی (انتخاب) طبیعی اتفاق می‌افتد. همین که این سازگاری رخ می‌دهد، آن ویژگی‌هایی که ثابت کرده‌اند در یک محیط از همه سازگارترند (با بهگزینی (انتخاب) طبیعی حمایت شده‌اند)، نسل اندر نسل دوباره بهگزینی می‌شوند. بر اثر یک چنین بهگزینی جهت‌دار، یا بهگزینی درازمدتِ یک‌رشته ویژگی‌ها، آلل‌های مغلوب ناسازگار از خزانهٔ ارثی حذف می‌شوند.

بهگزینی جهت‌دار تا زمانی که نیروهای زیست‌محیطی ثابت باقی مانند، همچنان ادامه خواهند یافت. ولی اگر محیط دگرگون شود، نیروهای انتخابی جدید کارشان را آغاز می‌کنند و از فنوتیپ‌های دیگری حمایت می‌نمایند. این اتفاق همچنین زمانی پیش می‌آید که بخشی از یک جمعیت محیط تازه‌ای را برای زندگی انتخاب کند. جریان بهگزینی در یک محیط تازه یا دگرگون شده، تا زمان برقرار شدن یک تعادل جدید، همچنان ادامه خواهد یافت. سپس دوباره بهگزینی جهت‌دار پیش می‌آید تا آن که دگرگونی محیطی یا مهاجرت دیگری اتفاق افتد. طی میلیون‌ها سال، این نوع فراگرد سازگاری متوالی با مجموعه‌ای از محیط‌ها، به تغییر زیست‌شناختی و انشعاب انواع منجر می‌شود. همین فراگرد بهگزینی (انتخاب) طبیعی است که انواع بی‌شمار صورت‌های گیاهی و جانوری را که امروزه در جهان پیدا می‌شوند، پدید آورده است.

این نکته را نیز باید یادآور شد که بهگزینی (انتخاب) طبیعی تنها روی ویژگی‌هایی عمل می‌کند که در میان یک جمعیت وجود داشته باشند. هرچند که جهش مطلوب ممکن است رخ دهد، ولی یک جمعیت معمولاً تنها به دلیل نیاز، یک ژنوتیپ یا فنوتیپ تازه را پدیدار نمی‌سازد. بسیاری از انواع به دلیل این که در آنها تنوع کافی وجود نداشته تا آنها را با دگرگونی‌های زیست‌محیطی سازگار کند، از بین رفته‌اند.

www.Booknama.com

همچنین در میزان فشار زیست‌محیطی که توان ژنتیکی ارگانیسم‌ها می‌تواند آن را تحمل کند، نیز تفاوت‌هایی وجود دارد. برخی از انواع با طیف محدودی از محیط‌ها سازگاری داشته‌اند. این انواع بر اثر نوسان زیست‌محیطی به سرعت در معرض خطر قرار می‌گیرند. انواع دیگر، از جمله انسان هوشمند، می‌توانند تنوع محیطی بیشتری را تحمل کنند، زیرا توانایی‌های ژنتیک‌شان به آنها امکان سازگاری با انواع محیط‌ها را بخشیده است. انسان‌ها از طریق تغییر واکنش‌های زیست‌شناختی و نیز رفتار اکتسابی، به سرعت می‌توانند خودشان را با شرایط متغیر سازگار سازند. ما ناچار نیستیم سازگاری‌مان را به تأخیر اندازیم تا جهش مطلوب پیش آید.

کم‌خونی داسی‌شکل

می‌دانیم که بهگزینی (انتخاب) طبیعی می‌تواند گوناگونی در یک جمعیت را از طریق انتخاب جهت‌دار یا حمایت از یک آلل یا ویژگی در برابر آلل‌های دیگر، کاهش دهد. نیروهای بهگزینی (انتخابی) همچنین می‌توانند در جهت ابقای گوناگونی ژنتیک عمل کنند، بدین‌سان که از موقعیتی حمایت کنند که در آن موفعیت، فراوانی‌های دو یا چند آلل از یک ژن، از نسلی به نسل دیگر ثابت باقی بمانند. این ممکن است به خاطر آن باشد که فنوتیپ‌هایی که این نیروها تولید می‌کنند حالتی خنثی دارند و نیروهای بهگزینی به گونه‌ای برابر می‌توانند هم از آنها حمایت کنند و هم با آنها مخالفت نمایند. گهگاه نیروی بهگزینی خاصی از یک آلل حمایت می‌کند (یا با آن مخالفت می‌نماید) در حالی که ممکن است نیروی دیگری که به همان اندازه مؤثر است از آلل دیگری حمایت کرده یا مخالفت نماید.

نمونهٔ به‌خوبی بررسی شدهٔ این قضیه، شامل دو آلل Hb^A و Hb^S می‌شود که بر تولید گونهٔ بتای (Hb) هموگلوبین انسان تأثیر می‌گذارند. هموگلوبین که در سلول‌های گلبول‌های قرمز ما قرار گرفته، از طریق نظام گردش خون اکسیژن را از شش‌های ما به بقیهٔ بدن می‌رساند. آللی که هموگلوبین عادی را تولید می‌کند، همان Hb^A است. ولی آلل دیگر یا همان Hb^S، هموگلوبین متفاوتی را تولید می‌کند. افرادی که دارای Hb^S خالص‌اند، از کم‌خونی داسی‌شکل رنج می‌برند. این نوع کم‌خونی که در آن سلول‌های

www.Booknama.com

گلبول قرمز شکل هلال یا داس را دارند، با نوعی بیماری همراه است که معمولاً کشنده می‌باشد. این وضعیت باعث اختلال در توانایی خون برای ذخیره‌سازی اکسیژن می‌شود و با مسدود کردن رگ‌های خونی کوچک، بار قلب را افزایش می‌دهد.

با توجه به مرگبار بودن بیماری مرتبط با Hb^S، متخصصان ژنتیک از این کشف که برخی از جمعیت‌های آفریقا، هند و مدیترانه فراوانی‌های Hb^S بالایی داشته‌اند، شگفت‌زده شدند. در برخی از جمعیت‌های آفریقای غربی، این فراوانی به حدود ۲۰ درصد می‌رسد. محققان سرانجام کشف کردند که هم Hb^A و هم Hb^S به خاطر این ابقا شده‌اند که نیروهای بهگزینی (انتخابی) در برخی از محیط‌ها از افراد ناخالص در برابر افراد خالص حمایت می‌کنند.

در آغاز دانشمندان این پرسش را پیش کشیدند که اگر بیشتر افراد دارای ژن‌های خالص برای Hb^S پیش از رسیدن به سن تولیدمثل مرده بودند، پس چرا آلل مضر از بین نرفته بود. چرا فراوانی این آلل این‌قدر بالا بود؟ پاسخ این پرسش در بالاتر بودن شایستگی بقای افراد دارای ژن ناخالص، نهفته است. تنها آدم‌های دارای ژن خالص برای Hb^S، از کم‌خونی سلول داسی‌شکل مرده بودند. افراد واجد ژن ناخالص در صورت ابتلا، از کم‌خونی بسیار اندکی رنج می‌بردند. از سوی دیگر، افرادی که ژن خالص برای Hb^A داشتند از کم‌خونی رنج نمی‌بردند، ولی بسیار مستعد ابتلا به مالاریا بودند، یعنی همان بیماری کشنده‌ای که همچنان در مناطق استوایی جان انسان‌ها را می‌گیرد.

افراد دارای ژن ناخالص که واجد یک آلل داسی‌شکل و یک آلل عادی بودند، از شایسته‌ترین فنوتیپ در یک محیط مالاریاخیز برخوردار بودند. این افراد از هموگلوبین غیرعادی که انگل مالاریا نمی‌تواند در آن ادامهٔ حیات دهد، به اندازهٔ کافی برخوردارند. آنها همچنین برای مقابله با کم‌خونی داسی‌شکل، هموگلوبین عادی نیز به اندازهٔ کافی دارند. آلل Hb^S در این جمعیت‌ها برای این ابقا شده است که افراد واجد ژن ناخالص زنده باقی ماندند و توانستند بسیار بیشتر از فنوتیپ‌های دیگر تولیدمثل کنند.

آلل داسی‌شکل در نتیجهٔ دگرگونی‌های اقتصادی و فرهنگی خاص، به‌ویژه دگرگونی از شکار و گردآوری به کشاورزی، در مناطق استوایی گسترش می‌یابد (لیونیگستون، ۱۹۵۸). بسیاری از جوامع غرب آفریقا نوعی کشاورزی به نام بِر و بسوز را

www.Booknama.com

اتخاذ کردند. در این نظام، درختان بریده و سوزانده می‌شوند و از خاکستر آن برای کود دادن خاک استفاده می‌شود. پس از یکی دو سال کشاورزی در این نوع زمین، برداشت محصول اُفت می‌کند و کشاورزان ناچارند نقطهٔ دیگری را برای بریدن و سوختن انتخاب کنند.

کشاورزی ببر و بسوز مناطقی را برای تولید پشهٔ آنوفل مستعد می‌سازد، همان پشه‌ای که انگل مالاریا را حمل می‌کند و آن را به انسان‌ها انتقال می‌دهد. این نوع کشاورزی باعث فرسایش و سفت شدن سطح خاک می‌شود و سرریز جریان آب باران را به برکه‌های راکد افزایش می‌دهد. نابودی جنگل باعث افزایش پشهٔ مالاریا می‌شود و این نوع پشه در آب آفتابگیر بیشتر از مناطق سایه‌دار تولیدمثل می‌کند. پشه‌هایی که در جنگل کمیابند، در این محیط تازه فراوان شدند.

در همین زمان، اقتصاد جدید توانست خوراکی بیشتر از اقتصاد پیشین را تولید کند. این امر موجب رشد جمعیت شد. دهکده‌ها بزرگتر و نزدیکتر به هم شدند. تراکم جمعیت شدت یافت و آدم‌های مستعد برای پذیرش انگل مالاریا را افزایش داد. در این محیط تغییریافته، آلل داسی‌شکل شروع به ایفای یک نقش تطبیقی کرد.

مثال آلل داسی‌شکل، نسبیت تکامل از طریق بهگزینی (انتخاب) طبیعی را ثابت می‌کند. تطبیق و شایستگی بقا در ارتباط با محیط‌های خاص معنا دارند. ویژگی‌های جسمانی در همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها سازگار یا ناسازگار نیستند. حتی آلل‌های مضر نیز می‌توانند انتخاب شوند، اگر که آدم‌های دارای ژن‌های خالص در آنها امتیازی ببینند. از این گذشته، با دگرگون شدن محیط، فنوتیپ‌های ممتاز و فراوانی‌های ژن‌ها نیز می‌توانند دگرگون شوند. در محیط‌های عاری از مالاریا، افراد دارای ژن‌های خالص و گلوبین عادی بیشتر از افراد واجد ژن‌های ناخالص تولیدمثل می‌کنند. در صورت نبودِ مالاریا، فراوانی Hb^s کاهش می‌یابد، زیرا افراد واجد ژن‌های خالص و Hb^s نمی‌توانند در امر بقا و تولیدمثل با گونه‌های دیگر رقابت کنند. این امر در مناطقی از آفریقای غربی که مالاریا از طریق برنامه‌های زهکشی آب و کاربرد حشره‌کش‌ها کاهش یافته بود، اتفاق افتاد. بهگزینی برضد Hb^s، در ایالات متحد و در میان آمریکاییانی که تبارشان از آفریقای غربی بود، نیز رخ داد.

www.Booknama.com

جهش

دومین مکانیسم ژنتیکی، جهش است. جهش‌ها که به گونه‌ای خودجوش و به‌کرات رخ می‌دهند، صورت‌ها و انواع بیوشیمیایی تازه‌ای را پدید می‌آورند که بهگزینی (انتخاب) طبیعی بر اساس آن می‌تواند عمل کند. **جهش‌ها** به دگرگونی‌های درون ملکول‌های DNA اطلاق می‌شوند که ژن‌ها و کروموزوم‌ها از آنها ساخته می‌شوند. اگر یک سلول جنسی با سلول جنسی دیگر ترکیب شده و یک تخم بارور را به‌وجود آورد و درنتیجه جهشی رخ دهد، ارگانیسم جدید این جهش را به هر یک از سلول‌های دیگر انتقال خواهد داد. این امر ممکن است به یک تفاوت بیوشیمیایی میان بچهٔ جهش یافته و والدین منجر شود. همین تفاوت در یک آلل واحد میان افراد عادی و اشخاص بیمار، باعث ایجاد پروتئین غیرعادی در کم‌خونی داسی‌شکل شده است.

جهش‌ها در حدود ۵ درصد از سلول‌های جنسی رخ می‌دهند. این میزان از ژنی به ژن دیگر تفاوت می‌پذیرد. بسیاری از متخصصان ژنتیک بر این باورند که بیشتر جهش‌ها خنثی‌اند و هیچ مزیت یا عدم مزیتی را ایجاد نمی‌کنند. متخصصان دیگر می‌گویند که بیشتر جهش‌ها آسیب‌رسان‌اند و در آینده حذف می‌شوند، زیرا با گونه‌هایی که طی نسل‌های متوالی بهگزینی (انتخاب) شده‌اند، تفاوت دارند. ولی اگر نیروهای بهگزینی باعث یک دگرگونی جمعیتی شوند، جهش‌ها در خزانهٔ ژنی این جمعیت می‌توانند امتیازی تطبیقی را کسب کنند که در محیط پیشین از آن برخوردار نبودند.

یک چنین دگرگونی‌های شیمیایی ممکن است به یک جمعیت فنوتیپ‌های کاملاً جدیدی را ارایه دهند که از نوعی امتیاز برخوردارند. اگر در نیروهای بهگزینی دگرگونی رخ دهد،گونه‌های‌تولیدشده ازطریق جهش‌می‌توانندااهمیت ویژه‌ای پیداکنند. این گونه‌ها می‌توانند ثابت کنند که در محیط تازه از امتیازی‌برخوردارند که در محیط پیشین نداشتند. گسترش Hb^S در نتیجهٔ رواج کشاورزی، نمونهٔ دیگری از این قضیه را به‌دست می‌دهد.

پیشامد ژنتیکی تصادفی

سومین مکانیسم تکامل ژنتیک، **پیشامد ژنتیکی تصادفی** است. این نوع

www.Booknama.com

دگرگونی در فراوانی آلل است که نه از بهگزینی (انتخاب) طبیعی بلکه برحسب تصادف پیش می‌آید. از آنجا که پیشامد ژنتیکی تصادفی بیشتر در جمعیت‌های کوچک رواج دارد، شاید در تکامل انسان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است، زیرا انسان‌ها در بیشتر دوران تاریخ زندگی‌شان در گروه‌های کوچک زندگی می‌کردند. در یک جمعیت کوچک، آلل‌ها احتمالاً به گونه‌ای تصادفی از بین می‌روند.

برای آن که دریابید چرا این اتفاق می‌افتد، دسته‌بندی آلل‌ها را با یک بازی مقایسه کنید که با کیسه‌ای انجام می‌شود که در برگیرنده ۱۲ سنگ مرمر است؛ از این دوازده سنگ، شش سنگ قرمز و شش سنگ دیگر آبی است. در قدم اول، شما شش سنگ را از کیسه بیرون می‌کشید. از جهت آماری، احتمال بیرون کشیدن سه سنگ قرمز و سه سنگ آبی از احتمال بیرون کشیدن چهار سنگ یک‌رنگ و دو سنگ از یک رنگ دیگر، کمتر است. در گام دوم، بر مبنای نسبت سنگ‌هایی که در مرحلهٔ اول بیرون کشیدید، کیسهٔ جدیدی را با ۱۲ سنگ پر کنید. فرض را بر این گیرید که در مرحلهٔ اول چهار سنگ قرمز و دو سنگ آبی را بیرون کشیدید. بر مبنای این فرض، کیسهٔ جدید هشت سنگ قرمز و چهار سنگ آبی خواهد داشت. در مرحلهٔ سوم، شش سنگ را از کیسهٔ جدید بیرون می‌کشید. در مرحلهٔ سوم احتمال بیرون کشیدن سنگ‌های آبی از همین احتمال در مرحلهٔ اول کمتر است و احتمال بیرون کشیدن همهٔ سنگ‌های قرمز افزایش می‌یابد. اگر شما همهٔ سنگ‌های قرمز را بیرون بکشید، کیسهٔ بعدی (مرحله چهارم) تنها سنگ‌های قرمز خواهد داشت.

این بازی با پیشامد ژنتیکی تصادفی که روی نسل‌ها عمل می‌کند، مشابه است. سنگ‌های آبی تنها برحسب تصادف گم می‌شوند. آلل‌ها نیز تنها برحسب تصادف و نه به خاطر هرگونه عدم مزیت، از دست می‌روند. آلل‌های از دست رفته تنها از طریق جهش می‌توانند دوباره در یک خزانهٔ ژنی پدیدار شوند.

جریان ژنی

چهارمین مکانیسم تکامل ژنتیک، **جریان ژنی** یا همان تبادل مادهٔ ژنتیکی میان جمعیت‌های درون یک نوع است. جریان ژنی نیز مانند جهش، با فراهم ساختن

www.Booknama.com

گونه‌هایی که بهگزینی (انتخاب) طبیعی می‌تواند روی آنها عمل کند، با اصل بهگزینی طبیعی همراهی می‌کند. جریان ژنی ممکن است شامل جفت‌گیری مستقیم میان جمعیت‌هایی باشد که پیشتر از یک نوع مشترک جدا شده بودند (مانند اروپاییان، آفریقاییان و بومیان آمریکایی در ایالات متحد) و یا ممکن است غیرمستقیم باشد.

حال این مورد فرضی را در نظر بگیرید (شکل ۶-۳). فرض کنید که در نقطهٔ خاصی از جهان شش جمعیت محلی از یک نوع معین زندگی می‌کنند. P_1 غربی‌ترین جمعیت از این شش جمعیت است. P_2 که با P_1 آمیزش می‌کند، در هشتاد کیلومتری به طرف شرق قرار گرفته است. P_2 نیز با P_3 که در هشتاد کیلومتری شرق P_2 قرار گرفته است، آمیزش می‌کند. فرض را بر این گیرید که هر جمعیتی تنها با جمعیت‌های نزدیک خود آمیزش دارد. با این فرض، P_6 که در فاصلهٔ ۴۰۰ کیلومتری P_1 قرار گرفته است، گرچه مستقیماً نمی‌تواند با P_1 آمیزش کند ولی از طریق زنجیرهٔ آمیزش‌هایی که سرانجام همهٔ این شش جمعیت را به هم پیوند می‌دهند، با P_1 پیوند می‌یابد.

حال این فرض را در نظر گیرید که یک آلل در P_1 وجود دارد که از مزیت خاصی در محیط خود برخوردار نیست. بر اثر جریان ژنی، این آلل ممکن است به P_2 و از آنجا به P_3 تا P_6 انتقال یابد. این آلل در P_6 و یا در سر راهش تا آنجا، ممکن است با محیطی روبرو شود که در آن از مزیت بهگزینی برخوردار است. اگر چنین اتفاق افتد، همین آلل می‌تواند مانند یک جهش تازه عمل کند و مادهٔ خامی را برای عملکرد بهگزینی (انتخاب) طبیعی فراهم سازد.

آلل‌ها حتی زمانی که بهگزینی طبیعی روی آنها عمل نمی‌کند، نیز می‌توانند از طریق جریان ژنی گسترش یابند. به هر روی، بهگزینی (انتخاب) طبیعی کارش را با هر منبعی، از جهش و پیشامد گرفته تا جریان ژنی، انجام می‌دهد. بهگزینی طبیعی و جریان ژنی دست به دست هم داده‌اند تا آلل Hb^S را در آفریقای مرکزی گسترش دهند. فراوانی‌های Hb^S در آفریقا، نه‌تنها شدت مالاریا بلکه طول زمانی جریان ژنی را در این قاره منعکس می‌سازند.

P_1 تا P_6 شش جمعیت محلی از یک گونه‌اند. هر یک از این جمعیت‌ها تنها با همسایگانش آمیزش (=) می‌کند. گرچه اعضای P_6 با اعضای P_1 هرگز آمیزش نمی‌کنند،

www.Booknama.com

ولی P_6 و P_1 از طریق جریان ژنی به هم پیوند می‌خورند. مادهٔ ژنتیکی که در P_1 ایجاد می‌شود، سرانجام به P_6 خواهد رسید و برعکس، بدین سان که از یک جمعیت همسایه به جمعیت بعدی می‌رسد. از آنجا که P_1 تا P_6 بدین‌سان از مادهٔ ژنتیکی مشترکی برخوردارند، درواقع اعضای یک نوع به‌شمار می‌آیند. در بسیاری از انواع، جمعیت‌های محلی که حتی در فاصله‌ای طولانی‌تر از ۴۰۰ کیلومتر توزیع شده‌اند، از طریق جریان ژنی به‌هم پیوند می‌خورند.

در بررسی خاستگاه انواع، جریان ژنی مهم است. یک **نوع**، گروهی از ارگانیسم‌های همبسته است که اعضای آن می‌توانند برای تولیدمثل با هم آمیزش کنند و بچه‌های آنها نیز می‌توانند زنده بمانند و تولیدمثل کنند. یک نوع باید بتواند خودش را در

شکل ۶ـ۳

جریان ژنی در میان جمعیت‌های محلی

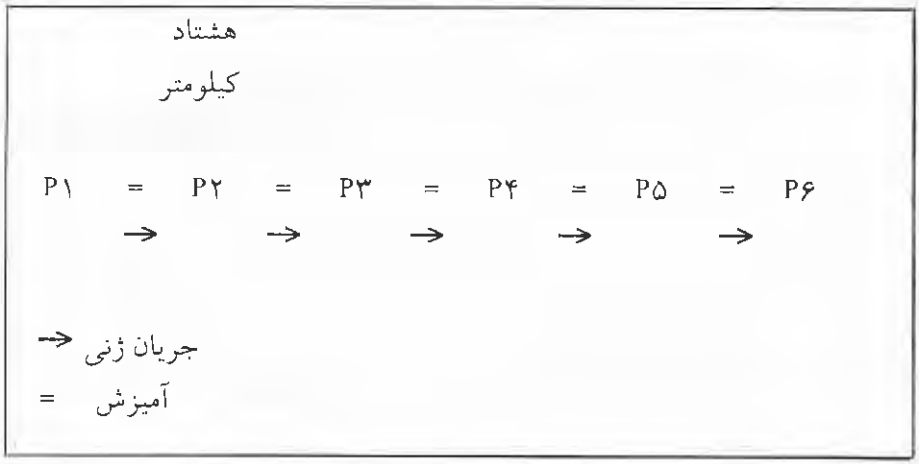

راستای زمان تکثیر کند. می‌دانیم که اسب‌ها و خرها به دو نوع متفاوت تعلق دارند، زیرا بچه‌های آنها نمی‌توانند از آزمون بقای درازمدت موفق بیرون آیند. یک اسب و یک خر می‌توانند برای تولید قاطر جفت‌گیری کنند، ولی قاطرها خودشان نازا هستند. بچه‌های شیرها و ببرها نیز چنین وضعی را دارند. جریان ژنی گرایش به جلوگیری از شکل‌گیری

www.Booknama.com

انواع جدید دارد، مگر آن‌که زیرگروه‌های یک نوع برای مدت زمان کافی از هم جدا شده باشند.

هرگاه جریان ژنی مختل شود و زیرگروه‌ها جدا از هم باقی مانند، ممکن است نوع تازه‌ای پدیدار شود. فرض کنید که یک مانع زیست‌محیطی میان P_3 و P_4 پدیدار شود و درنتیجه این‌دو نتوانند با هم آمیزش کنند. با گذشت زمان و در نتیجهٔ جدایی، بدیهی است که P_1 و P_2 و P_3 دیگر قادر به آمیزش با سه جمعیت دیگر نخواهند بود؛ در این صورت امکان شکل‌گیری نوع تازه پدید خواهد آمد.

تطبیق زیست‌شناختی انسان

در این بخش به چند نمونه از گوناگونی زیست‌شناختی انسان می‌پردازیم که تطبیق انسان با فشارهای زیست‌محیطی همچون بیماری، رژیم غذایی و آب و هوا را منعکس می‌سازند. گواهان فراوانی دال بر تطبیق ژنتیکی انسان و تکامل (مانند دگرگونی در فراوانی ژنتیک) از طریق عملکرد انتخابی در محیط‌های خاص، در دست داریم. یکی از نمونه‌های این نوع تطبیق، ارزش تطبیقی ژن ناخالص Hb^S و گسترش آن در محیط‌های مالاریاخیز است. تطبیق و تکامل در محیط‌های خاص رخ می‌دهند. در این فراگرد هیچ‌گونه آلل تطبیقی عام یا آرمانی و نیز هرگونه فنوتیپ کامل وجود ندارد. همچنین نمی‌توان گفت که هیچ آللی برای همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها خصلت عدم تطبیق دارد. دیده‌ایم که حتی Hb^S که کم‌خونی کشنده‌ای را به‌بار می‌آورد، به صورت ژن ناخالص در محیط‌های مالاریاخیز از نوعی مزیت انتخابی برخوردار است.

همچنین، در صورت تغییر محیط، آلل‌هایی که زمانی خصلت عدم تطبیق داشتند، جنبهٔ زیانبارشان را از دست می‌دهند. کوررنگی (که برای شکارگران و جنگل‌نشینان زیانبار است) و مرض قندهایی که علت ژنتیکی دارند، نمونه‌هایی از این قضیه‌اند. امروزه روش‌هایی پزشکی وجود دارند که به آدم‌هایی که چنین شرایطی دارند اجازه می‌دهند تا زندگی معمول‌شان را به‌خوبی ادامه دهند. بدین‌سان، آلل‌هایی که پیش از این خصلت عدم تطبیق داشتند، در ارتباط با بهگزینی (انتخاب) طبیعی خنثی گشته‌اند. گذشته از هزاران ژن انسانی که تاکنون شناخته شده‌اند، تقریباً هر روزه ویژگی‌های

www.Booknama.com

ژنتیکی تازه‌ای نیز کشف می‌شوند. چنین بررسی‌هایی گرایش به تأکید بر ناهنجاری‌های ژنتیک دارند، زیرا این نوع ناهنجاری‌ها کاربردهای پزشکی و درمانی دارند.

در ژوئن سال ۲۰۰۰، دانشمندان تکمیل نخستین طرح نقشه‌ای از ژنوم انسانی (همهٔ ژن‌ها و کروموزوم‌های انسان) را اعلام کردند و سه میلیارد حرف را در DNA انسان کشف کردند. یکی از دو گروه اصلی که روی این کشف کار کردند، طرح ژنوم انسانی وابسته به مؤسسهٔ ملی تندرستی است که وب‌سایت آن http:www.ornl.gov,hgmis است؛ بد نیست سری به این وب‌سایت بزنید.

با توجه به دانشی که اکنون دربارهٔ بیماری‌های ژنتیکی انتقال یافته داریم، آدم‌هایی که از جهت خانوادگی سابقهٔ یک چنین بیماری را دارند می‌توانند در مورد میزان احتمال ابتلای فرزندان‌شان اطلاعاتی را از متخصصان دریافت کنند. بسیاری از بیماری‌های موروثی که امروز درمان‌ناپذیرند، در محیط پزشکی فردا به ویژگی‌های خنثی تبدیل خواهند شد. به هر روی، آزمایش ژنتیکی بسیاری از مسایل اخلاقی را نیز مطرح می‌سازد. با توجه به احتمال تبعیض در استخدام و دستیابی به بیمهٔ سلامتی، برخی از اعضای جامعهٔ پزشکی به افراد توصیه کرده‌اند که از آزمایش‌هایی که از جهت ژنتیکی گرایش به بیماری آلزایمر را در انسان‌ها نشان می‌دهند، خودداری کنند. قوانین منع کنندهٔ تبعیض ژنتیکی هنوز کاملاً جا نیفتاده‌اند. بیماری آلزایمر در آینده احتمالاً گسترش بیشتری خواهد یافت و به عنوان یک مسأله مربوط به سلامت همگانی، هزینهٔ سنگینی را در بر خواهد داشت.

تبعیض ژنتیکی مسأله تازه‌ای نیست. یکی از زهرآگین‌ترین نمودهای این تبعیض در رایش سوم آدولف هیتلر پیش آمد. از این شگفت‌انگیزتر، در سال ۱۹۹۷ آشکار شد که در دههٔ ۱۹۷۰ حدود ۶۰،۰۰۰ تن در سوئد و ۱۱۰،۰۰۰ انسان در فنلاند، به عنوان بخشی از خط‌مشی دولت برای ریشه‌کن کردن مواردی چون ضعف بینایی و ویژگی‌های جسمانی کولی‌ها، عقیم شده بودند (وید، ۱۹۹۷). این نمونه‌ای از **بهداشت ژنتیک** را نشان می‌دهد که جنبشی بسیار بحث‌برانگیز است که هدفش بهبود ژنتیکی آدم‌ها از طریق تشویق تولیدمثل افراد دارای ویژگی‌های مطلوب و جلوگیری از تولیدمثل افراد واجد ویژگی‌های نامطلوب است. آیا فکر می‌کنید جنایت‌هایی که در گذشته با عنوان

www.Booknama.com

بهداشت ژنتیک انجام گرفته‌اند، آدم‌ها را از استفاده از مزایایی که مهندسی ژنتیک ممکن است در آینده ارائه کند، بازخواهند داشت؟ همسانه‌سازی (شبیه‌سازی) انسان‌ها با چه مسایل اخلاقی روبرو است؟

ژن‌ها و بیماری

برابر با گزارش بهداشت جهانی که از سوی سازمان بهداشت جهانی در ژنو سوئیس منتشر شده است، بیماری‌های استوایی بر بیش از ده درصد مردم جهان تأثیر گذاشته‌اند. مالاریا که گسترده‌ترین نوع از این بیماری‌ها است، سالانه بیش از ۴۰۰ میلیون انسان را مبتلا می‌کند. شیستوسومیاسیس (تب حلزونی) که یک بیماری انگلی آبی است، بیش از ۲۰۰ میلیون تن را مبتلا کرده است. فیلاریاسیس که عامل بیماری داءالفیل است، همان بیماری که غدد لنفاوی را مختل می‌کند و به بزرگ شدن بیش از اندازهٔ اعضای بدن به‌ویژه پاها و بیضه‌ها می‌انجامد، ۱۲۰ میلیون تن را مبتلا ساخته است.

تهدید مالاریا در حال گسترش است. برزیل در ۱۹۸۸، ۵۶۰،۰۰۰ مورد ابتلاء به این بیماری داشته است، در حالی که این رقم در سال ۱۹۷۷، ۱۰۰،۰۰۰ تن بود. در سراسر جهان، تعداد موارد مالاریا که در سال ۱۹۹۰، ۲۷۰ میلیون بود، در سال ۱۹۹۵ به ۴۰۰ میلیون رسید (نیویورک‌تایمز ۱۹۹۰، سازمان بهداشت جهانی ۱۹۹۵). یکی از عوامل تأثیرگذار در افزایش بیماری مالاریا، مقاومت بیش از پیش انگل‌ها در برابر داروهای ضدمالاریا است. به هر روی، صدها میلیون انسان از جهت ژنتیکی در برابر این بیماری مقاوم‌اند. هموگلوبین داسی‌شکل، شناخته شده‌ترین مادهٔ ژنتیکی ضدمالاریا است (دایموند، ۱۹۹۷).

میکروب‌ها به‌ویژه پیش از فرا رسیدن پزشکی نوین، عوامل انتخابی عمده برای انسان‌ها بوده‌اند. برخی انسان‌ها از جهت ژنتیکی در برابر برخی بیماری‌ها از انسان‌های دیگر مستعدترند و توزیع گروه خون‌های انسانی در واکنش به بهگزینی (انتخاب) طبیعی، همچنان دگرگون می‌شود.

پس از پیدا شدن تولید خوراک حدود ۱۰،۰۰۰ سال پیش، خطر بیماری‌های

www.Booknama.com

عفونی بیش از پیش افزایش یافت و سرانجام به بیشترین عامل مرگ و میر انسان‌ها تبدیل شد. تولید خوراک به چند دلیل عفونت را افزایش می‌دهد. کشاورزی جمعیت‌های وسیع‌تر و متراکم‌تر و سبک زندگی یکجانشین‌تر از شکار و گردآوری را به‌بار می‌آورد. در این نظام، انسان‌ها نزدیکتر به هم و به فضولات‌شان زندگی می‌کنند و در این وضعیت، میکروب‌ها آسانتر می‌توانند ادامهٔ حیات دهند و در بدن انسان‌ها بهتر می‌توانند لانه کنند. حیوانات اهلی شده نیز به انتقال بیماری‌ها به انسان‌ها کمک می‌کنند.

تا سال ۱۹۷۷ که آخرین مورد آبله گزارش شده بود، این بیماری یکی از تهدیدهای عمدهٔ سلامتی انسان‌ها و یکی از تعیین‌کننده‌های فراوانی‌های گروه خون به‌شمار می‌آمد (دایموند، ۱۹۹۰، ۱۹۹۷). ویروس آبله نوع جهش یافته از یکی از ویروس‌هاس سیفلیس است که حیواناتی اهلی چون گاو، گوسفند، بز، اسب و خوک را مبتلا می‌سازد. آبله زمانی در میان انسان‌ها پیدا شد که آدم‌ها و حیوان‌ها آغاز به آن کردند که با هم زندگی کنند. شیوع بیماری آبله که غالباً یک‌چهارم تا یک‌دوم آدم‌های مبتلا را نابود می‌کند، در تاریخ جهان نقش مهمی داشته است. همین بیماری در شکست مردم اسپارت به‌وسیلهٔ آتنی‌ها در ۴۳۰ پیش از میلاد و نیز در زوال امپراطوری رم پس از سال ۱۶۰ میلادی، نقش داشت.

گروه‌های خون ABO در نحوهٔ مقاومت انسان در برابر آبله نقش داشته‌اند. خون بر اساس ترکیب‌های پروتئینی و قندی در سطح گلبول‌های قرمز گروه‌بندی می‌شود. مواد یا ترکیب‌های متفاوت، گروه خون A را از B متمایز می‌سازند. گلبول‌های گروه A تولید پادتن‌ها را در گروه B افزایش می‌دهند، چندان که گلبول‌های A در گروه B لخته می‌شوند. مواد متفاوت مانند اسم رمزهای شیمیایی عمل می‌کنند و به ما کمک می‌کنند تا گلبول‌های خودمان را از گلبول‌های مهاجم، از جمله میکروب‌هایی که باید آنها را از بین بریم، تشخیص دهیم. در سطوح برخی از میکروب‌ها موادی وجود دارند که با مواد گروه خون ABO شبیه‌اند. بدن ما در برابر مواد مشابه با مواد موجود در سطح گلبول‌های خون‌مان، پادتن تولید نمی‌کند. می‌توان گفت که این امر ناشی از یک حقهٔ تکاملی هوشمندانه از سوی میکروب‌ها برای فریب دادن میزبانان‌شان است، زیرا ما معمولاً برضد ترکیب بیوشیمیایی خودمان پادتن تولید نمی‌کنیم.

www.Booknama.com

آدم‌های دارای گروه خون A یا AB بیشتر از افراد واجد گروه خون B یا O استعداد دچار شدن به آبله را دارند. شاید این به خاطر آن است که ماده‌ای در سطح ویروس آبله از مادهٔ گروه خون A تقلید می‌کند و اجازه می‌دهد که این ویروس از سطوح دفاعی فردِ دارای گروه خون A به آسانی عبور کند. برخلاف آن، افراد دارای گروه خون B و O برضد آبله پادتن تولید می‌کنند، زیرا آن را به عنوان یک مادهٔ بیگانه تشخیص می‌دهند.

رابطهٔ میان گروه خون A و استعداد دچار شدن به آبله، نخستین بار با کشف فراوانی‌های پایین آلل A در هند و آفریقا که در آنها آبله شیوع داشت، مطرح شد. یک بررسی مقایسه‌ای که در سال‌های ۱۹۶۵ و ۱۹۶۶ در یک منطقه روستایی هند در زمان شیوع شدید بیماری آبله انجام شد، این رابطه را تأیید کرد. دکتر اف. فوگل و ام. ار. چاکراوارتی نمونه‌های خون را از قربانیان آبله و خواهربرادرهای مبتلا نشدهٔ آنها مورد تحلیل قرار دادند. این محققان ۴۱۵ بچهٔ مبتلا شده را پیدا کردند که هیچ کدام‌شان علیه آبله واکسینه نشده بودند. همهٔ این افراد به‌جز هشت تن آنها برادرخواهرهای مبتلا نشده (همچنین واکسینه نشده) داشتند.

نتایج این بررسی آشکار بودند. استعداد ابتلا به آبله در افراد دارای گروه خون ABO، متغیر بود. از میان ۴۱۵ بچهٔ مبتلا شده، ۲۶۱ تن آلل A داشتند و ۱۵۴ تن این آلل را نداشتند. این نسبت در میان ۴۰۷ خواهربرادر مبتلا نشده، معکوس بود. تنها ۸۰ تن از اینان آلل A داشتند و ۳۲۷ تن فاقد این آلل بودند. محققان به این نتیجه رسیده بودند که افراد دارای گروه خون A یا AB هفت برابر بیشتر از شخص واجد گروه خون O یا B، مستعد ابتلا به آبله بودند.

در بیشتر جوامع بشری، گروه خون O رایج‌تر از گروه خون AB است. گروه خون A در اروپا بیشتر از گروه‌های دیگر رواج دارد و فراوانی گروه خون B در آسیا بالا است. از آنجا که آبله زمانی در خارج از آمریکا رواج داشت، جای شگفتی است که چرا بهگزینی (انتخاب) طبیعی آلل A را کاملاً حذف نکرد. پاسخ این پرسش چنین باید باشد: بیماری‌های دیگر به آدم‌های دارای گروه خون A کاری نداشتند، و در عوض بلای جان گروه‌های خونی دیگر شدند.

برای مثال، آدم‌های دارای گروه خون O استعداد خاصی برای ابتلا به ورم غدهٔ

www.Booknama.com

لنفاوی یا همان «مرگ سیاه» دارند که یک‌سوم جمعیت اروپا را در قرون وسطی به کشتن داد. آدم‌های دارای گروه خون O بیشتر از گروه‌های دیگر وبا می‌گیرند که به اندازهٔ آبله در هند کشتار کرد. ولی از سوی دیگر، گروه خون O می‌تواند مقاومت در برابر سیفلیس را افزایش دهد. آسیب‌های بیماری مقاربتی که ممکن است از قارهٔ آمریکا سرچشمه گرفته باشند، می‌توانند فراوانی بالای گروه خون O را در میان بومیان آمریکای مرکزی و جنوبی تبیین کند. به نظر می‌رسد که توزیع گروه‌های خون انسانی، بیانگر تعادلی میان تأثیرهای بهگزینی (انتخاب) بسیاری از بیماری‌ها است.

میان گروه خون ABO و اختلال‌های غیرعفونی، نیز ارتباط‌هایی کشف شده‌اند. افراد دارای گروه خون O استعداد خاصی برای ابتلا به زخم معده و اثنی‌عشر دارند. افراد دارای گروه خون A از همه بیشتر آمادگی برای سرطان معده و رحم و غده‌های تخمدان دارند. ولی از آنجا که این اختلال‌های غیرعفونی معمولاً پس از پایان تولیدمثل رخ می‌دهند، در مورد ربط آنها به قضیهٔ تطبیق و تکامل از طریق بهگزینی (انتخاب) طبیعی، چندان اطمینانی وجود ندارد (ویس، ۱۹۹۳).

در مورد بیماری‌هایی که برای‌شان داروهای مؤثری وجود ندارند، مقاومت ژنتیکی همچنان اهمیت دارد. برای مثال، انسان‌ها از جهت آمادگی ژنتیکی برای ابتلا به ویروس HIV، تفاوت‌هایی با هم دارند. ما اکنون می‌دانیم افرادی که در معرض HIV قرار دارند، از جهت خطر ابتلا به بیماری ایدز و درجهٔ پیشرفت این بیماری، با هم تفاوت دارند. ایدز در بسیاری از ملت‌های آفریقایی (و نیز ایالات متحد، فرانسه و برزیل) رواج دارد. به‌ویژه در آفریقا که به روش‌های درمانی رایج در کشورهای صنعتی دسترسی چندانی ندارد، میزان مرگ و میر ناشی از ایدز ممکن است سرانجام از همین میزان بر اثر شیوع آبله و طاعون درگذشته، بالاتر رود (که امیدواریم این‌چنین نشود). اگر چنین شود، ایدز ممکن است دگرگونی‌های بزرگی را در فراوانی‌های ژن انسانی به‌بار آورد، که در اینجا هم با عملکرد بهگزینی (انتخاب) طبیعی سر و کار داریم.

همسانه‌سازی (شبیه‌سازی) انسان: دیروز هرگز، ولی امروز چرا نه؟

با توجه به بی‌همتایی و عزیز بودن زندگی، همسانه‌سازی چه نوع مسایلی را مطرح

www.Booknama.com

می‌کند؟ در سال ۱۹۹۷، جهان نخستین‌بار از وجود دالی، بره‌ای که از سلول یک حیوان بزرگسال همسانه‌سازی شده بود، آگاه شد. نخستین انسان همسانه‌سازی شده چه زمانی پیدا خواهد شد؟ مسألهٔ قانونی شدن همسانه‌سازی انسان در بیشتر دولت‌های کنونی هنوز حل نشده است. گذشته از مسألهٔ قانونی شدن، همسانه‌سازی انسان چه مسایل اخلاقی را مطرح خواهد ساخت؟ چه کسانی باید انسان‌ها را همسانه‌سازی کنند: دانشمندان یا خانواده‌ها؟ جایگاه قانونی این آفریده‌های دانشمندان چه خواهد بود؟ آیا آنها انسان‌های آزادی خواهند بود یا موجوداتی که برای برآوردن آرزوها، هوس‌ها و نیازهای پزشکی دیگران ساخته می‌شوند؟ آیا آنها ارزشی کمتر یا بیشتر از انسان‌های معمولی خواهند داشت؟ چنین پرسش‌هایی که زمانی در حوزهٔ داستان‌های علمی تخیلی مطرح می‌شدند، امروزه به عنوان قضایای مربوط به واقعیت علمی طرح می‌شوند. در گزارش زیر به جنبهٔ اخلاقی همسانه‌سازی توجه کنید.

برهٔ دالی نخستین حیوانی بود که از روی سلول گرفته شده از یک حیوان بزرگسال همسانه‌سازی شد. در بحث‌های جنجالی پس از این واقعه، دانشمندان و علمای اخلاق یکی پس از دیگری اعلام کردند که دالی نباید مایهٔ وحشت دنیای شجاع نوین شود. آنها گفتند که علاقه‌ای برای کاربرد این تکنولوژی جهت همسانه‌سازی انسان‌ها در کار نیست.

گفته‌های آنها هم‌اکنون نادرست از کار درآمده‌اند. چند ماهی از پدیدهٔ دالی نگذشته بود که در رویکرد محافل علمی نسبت به این قضیه دگرگونی‌های مشترکی رخ دادند؛ دانشمندان در مورد فکر همسانه‌سازی به‌ویژه همسانه‌سازی انسان اظهار خوش‌بینی کرده‌اند.

تعدادی مراکز باروری هم‌اکنون سرگرم تجربه‌هایی در مورد تخمک‌های انسانی‌اند که زمینه را برای همسانه‌سازی انسان فراهم می‌سازد. از این گذشته، دولت فدرال آمریکا از تحقیق‌های تازه در مورد همسانه‌سازی میمون حمایت می‌کند که این خود دانشمندان را تشویق به تکمیل روش‌هایی می‌کند که به آسانی می‌توان آنها را در مورد انسان‌ها به کار بست.

سرانجام، دانشمندان انتظار دارند که همسانه‌سازی را با بهبود ژنتیکی همراه سازند و به ژن‌ها ویژگی‌های مطلوبی بخشند، هدفی که دلیل اصلی همسانه‌سازی در تحقیقات حیوانی بود.

www.Booknama.com

دکتر اِستین ویلادسِن، همسانه‌ساز پیشگامی که روش‌های بنیادی همسانه‌سازی حیوانی را ساخته و پرداخته کرد، می‌گوید «به نظر من، همسانه‌سازیِ نخستین انسان فقط به کمی زمان نیاز دارد».

همسانه‌سازی با تولیدمثل عادی تفاوتی بنیادی دارد. برای این کار، باید سلولی را از یک آدم زنده گرفت و به سلول تخمدانی انتقال داد که مادهٔ ژنتیک آن برداشته شده باشد و اجازه دهد که مادهٔ ژنتیک سلول بزرگسال رشد نطفه و بعد جنین را هدایت کند؛ سرانجام این‌چنین آدم، دوقلوی همشکل کسی خواهد شد که سلول اولیه را فراهم کرد. این کار به آدم زنده اجازه می‌دهد تا در آینده دوباره زاییده شود.

دانشمندان و متخصصان باروری شرایط خاصی را در نظر دارند که در آن شرایط همسانه‌سازی انسان ممکن است پذیرفتنی شود. والدین غصه‌دار ممکن است خواسته باشند بچه مریض لاعلاجی را دوباره تولیدمثل کنند. یا زنی خواسته باشد که با وجود عقیم بودن بچه‌دار شود. آیا این کار بدتر از گرفتن نطفهٔ اهدایی از دیگران است که بسیاری از درمانگاه‌های باروری هم‌اکنون به زن‌های عقیم ارایه می‌کنند؟

اما متخصصان می‌گویند که دستاورد واقعی همسانه‌سازی این است که برای نخستین بار اندیشیدن جدی به بهبود ژنتیکی انسان را امکان‌پذیر ساخته است. دانشمندان می‌توانند سلول‌های یک شخص را در جوف ورقه‌هایی در آزمایشگاه رشد دهند و بعد این سلول‌ها را با ژن‌ها آغشته کنند. تنها چند سلول ممکن است این ژن‌ها را بگیرند و به‌کار برند، ولی برای دانشمندان پیدا کردن این سلول‌ها و بیرون کشیدن‌شان کار سختی نیست.

اگر آنها سپس این سلول‌ها را برای همسانه‌سازی به‌کار برند، آدم‌های همسانه‌سازی شده در هریک از سلول‌های بدن‌شان ژن‌های افزوده شده را خواهند داشت. هم‌اکنون دو تجربه از این دست در مورد حیوانات تکمیل شده‌اند، که در این موارد سلول‌ها از جنین گرفته می‌شود، نه از سلول‌های افراد بالغ.

دکتر لی سیلور، زیست‌شناس مولکولی در دانشگاه پرینستون، پیش‌بینی کرده است که نخستین اصلاح‌های ژنتیکی باید تولید ژن‌ها برای حفاظت در برابر بیماری‌ها باشد، مانند ژن‌های مقاوم در برابر ایدز یا ژنی که از انسان در برابر بیماری آلزایمر محافظت

www.Booknama.com

می‌کند، هردو این ژن‌ها هم‌اکنون شناخته شده‌اند. سیلور گفت که این کار از جهت اخلاقی نباید با واکسینه کردن یک کودک در برابر یک بیماری متفاوت باشد...

ولی برخی از متخصصان می‌گویند مسأله واقعی این نیست که آیا همسانه‌سازی یک کار اخلاقی است، بلکه بیشتر قضیه بر سر این است که آیا این کار قانونی است یا نه.

ویلادسن می‌گوید که «واقعیت این است که در آمریکا همسانه‌سازی ممکن است بد باشد، ولی به مردم گفتن این که چگونه باید تولیدمثل کنند، از آن هم بدتر است.

سرانجام، ویلادسن می‌گوید که «آمریکا با اخلاقیات اداره نمی‌شود، بلکه به حکم قانون می‌گردد».

منبع: نیویورک‌تایمز، دوم دسامبر ۱۹۹۷

ویژگی‌های چهره

بهگزینی (انتخاب) طبیعی بر ویژگی‌های چهره نیز تأثیر می‌گذارد. برای مثال، به نظر می‌رسد که بینی بلند در مناطق خشک، امتیاز تطبیقی دارد (بِریس، ۱۹۶۴؛ ویتر، ۱۹۵۴)، زیرا پوسته‌ها و رگ‌های خونی درون بینی به هنگام تنفس از راه بینی هوا را مرطوب می‌کنند. بینی بلند در محیط‌های سرد نیز مزیت تطبیقی دارد، زیرا رگ‌ها هنگام تنفس از طریق بینی هوا را گرم می‌سازند. این شکل بینی مغز را که به سرمای سخت حساسیت دارد، از هوای سرد خارجی به‌دور نگه می‌دارد. بینی بلند از ویژگی‌های زیست‌شناختی تطبیقی انسان‌هایی بود که پیش از اختراع دستگاه حرارت مرکزی در آب و هوای سرد زندگی می‌کردند.

پیوند میان شکل بینی و درجهٔ حرارت، به عنوان **قاعدهٔ بینی تامسون** شناخته شده است که این رابطه را به گونهٔ آماری نشان می‌دهد (تامسون و باکستون، ۱۹۲۳). در پیوستار توزیع جغرافیایی بلندی بینی در میان جمعیت‌های بشری، اندازهٔ بینی آدم‌ها در مناطقی که درجهٔ حرارت آنها پایین‌تر از حد متوسط است، به‌طور متوسط بلندتر است.

ویژگی‌های چهره‌ای دیگری نیز وجود دارند که تطبیق زیست‌شناختی انسان را با نیروهای بهگزینی (انتخابی) نمایش می‌دهند. برای مثال، در میان انسان‌های معاصر، شکارگران و گردآورندگان بومی استرالیا به‌طور متوسط دندان‌های بزرگتر از انسان‌های

www.Booknama.com

نقاط دیگر دارند، زیرا با توجه به رژیم غذایی آنهاکه مبتنی بر خوراک‌های آغشته به شن و ماسه است، این نوع دندان برای آنها مزیت تطبیقی دارد. آدم‌های دارای دندان‌های کوچک، در محیط‌هایی که دندان‌های مصنوعی و خوراک‌های عاری از شن در دسترس نیستند، نمی‌توانند به اندازهٔ آدم‌های برخوردار از دندان‌های درشت تغذیهٔ مناسبی داشته باشند.

اندازه و ساخت بدن

برخی از ساخت‌های بدنی در بعضی از محیط‌های خاص، مزیت‌های تطبیقی دارند. رابطهٔ میان وزن بدن و درجهٔ حرارت، در **قاعدهٔ برگمن** نشان داده شده است. از دو بدن هم‌شکل، بدنی که کم‌حجم‌تر است به نسبت وزن از سطح بیشتری برخوردار است. از همین روی، این نوع بدن حرارت را بیشتر از دست می‌دهد. (افت حرارت در سطح بدن رخ می‌دهد و پوست تنفس می‌کند). حجم متوسط بدن در مناطق سردسیر افزایش می‌یابد و در مناطق گرمسیر کم می‌شود، زیرا بدن‌های بزرگ بهتر از بدن‌های کوچک حرارت را نگه می‌دارند. به بیان دقیق‌تر، در یک نمونهٔ وسیع از جمعیت‌های بومی، وزن متوسط مردان بزرگسال با یک درجهٔ فارنهایت افت در دمای متوسط سالیانه، سه‌دهم کیلوگرم افزایش داشته است (رابرتس ۱۹۵۲؛ استیگمن ۱۹۷۵). پیگمی‌ها و قوم سان که در آب و هوای داغ زندگی می‌کنند و تنها حدود ۴۵ کیلو وزن دارند، عکس این رابطه را نشان می‌دهند.

تفاوت‌های شکل بدن نیز قدرت تطبیق بدن با درجهٔ حرارت را از طریق بهگزینی (انتخاب) طبیعی نشان می‌دهند. رابطهٔ میان دما و شکل بدن در حیوانات و پرندگان، نخستین بار در سال ۱۹۷۷ از سوی جانورشناسی به نام ژی. ای. آلن تشخیص داده شده است. قاعدهٔ آلن می‌گوید که اندازهٔ نسبی اجزای بیرون‌زدهٔ بدن، مانند گوش، دم، منقار، انگشتان دست، پنجهٔ پا، بال‌ها و نظایر آن، با افزایش دما افزایش می‌یابد. در میان انسان‌ها، بدن‌های لاغر و انگشتان بلند دست و پا در آب و هوای استوایی از مزیت برخوردارند. یک‌چنین بدن‌هایی سطح بدن را نسبت به جثه افزایش می‌دهند و حرارت را به گونهٔ مؤثرتری از دست می‌دهند. ولی در میان اسکیموهایی که در مناطق سردسیر

www.Booknama.com

زندگی می‌کنند، این رابطهٔ معکوس می‌شود. دست و پاهای کوتاه و بدن‌های پرحجم باعث می‌شوند که حرارت ذخیره گردد. جمعیت‌هایی که در مناطق سردسیر زندگی می‌کنند، سر و سینه‌های پهن‌تر و دست و پاهایی کوتاه‌تر از جمعیت‌های ساکن در گرمسیر دارند.

این نوع رابطه‌های تطبیقی میان آب و هوا و اندازه و شکل بدن، نشان می‌دهند که بهگزینی (انتخاب) طبیعی می‌تواند یک تأثیر واحد را به شیوه‌های متفاوت اعمال کند. آفریقایی‌های شرقی ساکن در درهٔ نیل که در یک ناحیهٔ گرم زندگی می‌کنند، بدن‌ها و دست و پاهای بلند و کشیده دارند که باعث افزایش سطح بدن نسبت به جثه می‌شوند و در نتیجه بیشترین حرارت را از دست می‌دهند (که این خود قاعدهٔ آلن را نشان می‌دهد). در میان پیگمی‌ها، کاهش اندازهٔ بدن همین نتیجه را به‌دست می‌دهد (که همین واقعیت قاعدهٔ برگمن را اثبات می‌کند). به همین‌سان، بدن‌های تنومند اروپاییان شمالی و فشردگی و توپری بدن‌های اسکیموها، هردو این کارکرد را دارند که حرارت را ذخیره کنند.

تحمل لاکتوز

بسیاری از ویژگی‌های زیست‌شناختی که تطبیق انسان را نمایش می‌دهند، تحت نظارت سادهٔ ژنتیکی نیستند. احتمال دارد که این نوع ویژگی‌ها را ژنتیک تعیین کند، ولی این نوع تعیین هنوز اثبات نشده است. این نیز احتمال دارد که ژن‌های گوناگون از طریق برهمکنش، بر ویژگی یاد شده تأثیر گذارند. گهگاه در این قضیه یک عنصر ژنتیکی دخیل است، ولی یک ویژگی زیست‌شناختی در برابر فشارهایی که در دورهٔ رشد با آنها روبرو می‌شود، واکنش نیز نشان می‌دهد.

تطبیق فنوتیپی وقتی مطرح می‌شود که دگرگونی‌هایی تطبیقی در زمان حیات فرد رخ می‌دهند. این نوع تطبیق بر اثر انعطاف‌پذیری زیست‌شناختی انسان رخ می‌دهد؛ انسان این توانایی را دارد که در هنگام واکنش به محیط‌هایی که در زمان رشد با آنها روبرو می‌شود، خود را تغییر دهد (نگاه کنید به فریسانچو، ۱۹۹۳). به بحث تطبیق جسمانی با محیط‌های مرتفع در فصل ۱ بازگردید.

www.Booknama.com

جمعیت‌های ساکن در مناطق سردسیر سینه‌های بزرگتر و دست و پاهایی کوتاه‌تر از مردم گرمسیر دارند. در میان قوم اینوایت که در سردسیر زندگی می‌کنند، مانند این زن آلاسکایی، دست و پاهای کوتاه و بدن‌های توپر به آنها این امکان را می‌دهد که حرارت را ذخیره کنند. امروزه زیست‌شناسی در تطبیق با هوای سرد چقدر اهمیت دارد؟

زن‌ها و تطبیق فنوتیپی دست به دست هم می‌دهند تا تفاوتی بیوشیمیایی در میان گروه‌های انسانی، از جهت قابلیت هضم مقادیر زیاد شیر، را به‌بار آورند؛ این قابلیت در زمانی که خوراک‌های دیگر کمیاب‌اند و شیر فراوان است، به‌ویژه در میان جوامعی که

www.Booknama.com

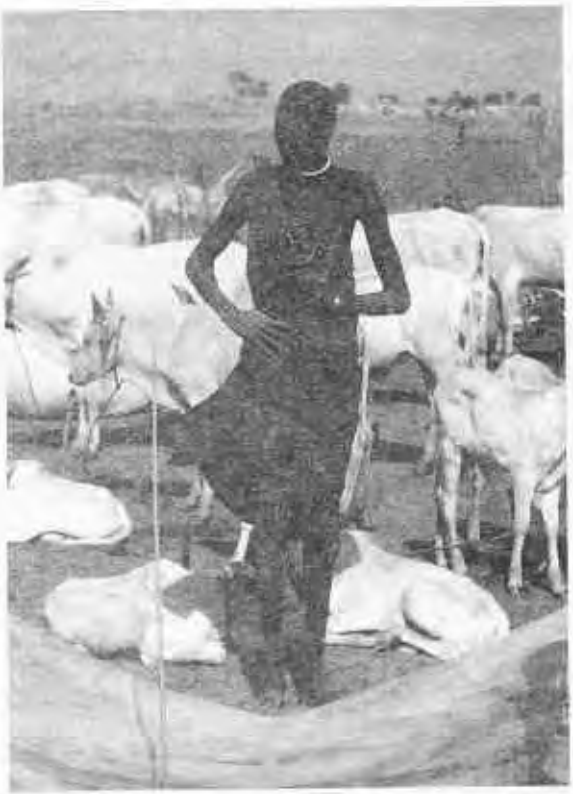

این مرد ساکن در درهٔ نیل که یک شبان نوئر در کشور سودان است، بدن و پنجه‌های بلند و کشیده‌ای دارد (به انگشتانش توجه کنید). یک‌چنین ابعادی سطح بدن را نسبت به جثه افزایش می‌دهد و باعث افت حرارت می‌شود (قاعدهٔ آلن) چه نوع صورت بدنی دیگری می‌تواند همین نتیجه را به‌بار آورد؟

رژیم غذایی لبنیاتی دارند، یک نوع مزیت تطبیقی به‌شمار می‌آید. هر نوع شیری دارای یک قند ترکیبی به نام لاکتوز است. هضم شیر بستگی به آنزیمی موسوم به لاکتاز دارد که در رودهٔ کوچک عمل می‌کند. در میان همهٔ پستانداران به‌جز انسان‌ها و برخی از جانوران دست‌آموز آنها، تولید لاکتاز پس از قطع شیردهی کاهش می‌یابد، به گونه‌ای که این جانوران دیگر نمی‌توانند شیر را هضم کنند.

www.Booknama.com

تولید لاکتاز و قابلیت تحمل شیر، میان جمعیت‌های انسانی تفاوت می‌پذیرد. حدود ۹۰ درصد اروپاییان شمالی و بازماندگان‌شان توانایی تحمل شیر را دارند و می‌توانند چندین لیوان شیر را بدون هرگونه مشکلی هضم کنند. به همین سان، حدود ۸۰ درصد از دو قوم آفریقایی، یعنی تولستی‌های رواندا و بوروندی در شرق آفریقا و فولانی‌های نیجریه در غرب آفریقا، لاکتاز تولید می‌کنند و به آسانی شیر را هضم می‌کنند. هردو این گروه‌ها معمولاً شبان بوده‌اند. ولی اقوام غیرشبانی چون یوروباها و ایگبوها در نیجریه، باگانداها در اوگاندا، ژاپنی‌ها و آسیایی‌های دیگر، اسکیموها، سرخپوستان آمریکای جنوبی و بسیاری از اسراییلی‌ها نمی‌توانند لاکتوز را هضم کنند (کِرچمِر، ۱۹۷۲، ۱۹۷۵).

به‌هر روی، به نظر می‌رسد که تفاوت قابلیت انسان‌ها از جهت هضم شیر، تفاوت در درجه است. برخی از جمعیت‌های انسانی یا نمی‌توانند شیر را تحمل کنند و یا تحمل اندکی در برابر آن دارند، ولی جمعیت‌های دیگری هستند که مقادیر بسیار بیشتری از شیر را می‌توانند هضم کنند. بررسی‌ها نشان می‌دهند آدم‌هایی که از رژیم‌های بدون شیر و کم‌شیر به رژیم‌های پرشیر انتقال می‌یابند، درجهٔ تحمل لاکتوزشان افزایش می‌یابد؛ این واقعیت نوعی تطبیق فنوتیپی را نشان می‌دهد. می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که هیچ نوع ویژگی ژنتیکی ساده‌ای این توانایی برای هضم شیر را تبیین نمی‌کند. به نظر می‌رسد که تحمل لاکتوز یکی از آن جنبه‌های زیست‌شناسی انسانی است که هم ژن‌ها و هم تطبیق فنوتیپی با شرایط محیطی، آن را تعیین می‌کند.

زیست‌شناسی انسانی ذاتاً انعطاف‌پذیر است و حتی بدون تغییر ژنتیکی، پیوسته می‌تواند تغییر کند. تا این‌جا شیوه‌هایی را در نظر داشته‌ایم که انسان‌ها با آنها خودشان را با محیط زیست‌شان تطبیق می‌دهند و همچنین به تأثیرهای این تطبیق بر گوناگونی زیست‌شناختی بشر توجه کرده‌ایم. انسان‌شناسی زیست‌شناختیِ نوین در پی آن است که جنبه‌های خاص تنوع زیست‌شناختی انسانی را تبیین کند. این چهارچوب تبیینی در برگیرندهٔ مکانیسم‌هایی همچون بهگزینی، جهش، پیشامد، جریان یافتن ژن و انعطاف‌پذیری است که تعیین کنندهٔ تطبیق، تنوع و تکامل در میان صورت‌های دیگر حیات‌اند (نگاه‌کنید به فوتوپما، ۱۹۹۸).

www.Booknama.com

این زنان ژاپنی دارند در توکیو با لذت بستنی قیفی می‌خورند. با وجود عدم تحمل لاکتوز در میان بسیاری از جمعیت‌های بشری، از جمله ژاپنی‌ها، مصرف فرآورده‌های شیری بر اثر جهانی شدن گسترش یافته است. تنها بخشی از تحمل لاکتوز به عوامل ژنتیک ارتباط دارد؛ این تحمل می‌تواند با آشنایی با فرآورده‌های شیری افزایش یابد.

پرسش‌های اساسی

۱. اگر شما یک آفرینش‌گرا بودید (یا تظاهر می‌کردید که هستید)، چه چیز را به عنوان مجاب‌کننده‌ترین گواه بر تکامل در نظر می‌گرفتید؟

۲. اگر شما یک تکاملگرا بودید (یا تظاهر می‌کردید که هستید)، چه چیز را به عنوان ضعیف‌ترین گواه بر تکامل در نظر می‌گرفتید؟

۳. کدامیک از مثال‌های بهگزینی (انتخاب) طبیعی که در این کتاب آورده شده‌اند، شما را از همه

www.Booknama.com

بیشتر به شگفتی انداخته است؟ آیا مثال‌های دیگری علاوه بر مثال‌های یاد شده در کتاب، برای بهگزینی (انتخاب) طبیعی می‌توانید پیدا کنید؟

۴. پنج تن از همکلاسی‌های تان را انتخاب کنید که طیفی از تنوع فنوتیپی را نمودار می‌سازند. کدامیک از ویژگی‌های آنها از همه بیشتر آشکارا تنوع دارد؟ برای این تنوع چه تبیینی را می‌توانید ارائه کنید؟ آیا برخی از این گوناگونی بیشتر به فرهنگ ارتباط دارد یا زیست‌شناسی؟

۵. فرض کنید که برخی از هفت ویژگی بررسی شده توسط مندل در قلمه‌های نخود، توسط ژن‌های یک کروموزوم تعیین شده باشند. در این صورت، نتایج مندل چه تفاوت‌هایی پیدا می‌کرد؟

۶. با سه مثال نشان دهید که چرا و چگونه ژنوتیپ‌های یکسان می‌توانند فنوتیپ‌های متفاوت پدید آورند (دوقلوها و همسانه‌های یکسان ژنوتیپ‌های یکسان دارند).

۷. آیا انسان هوشمند از انواع دیگر تطبیق‌پذیری بیشتری دارد یا کمتر؟ چه عواملی ما را تطبیق‌پذیر می‌سازند؟ آیا انواع دیگری را سراغ دارید که از ما تطبیق‌پذیرتر باشند؟

۸. از مورد آلل داسی‌شکل (Hb^S) چه چیزهای مهمی را می‌توان یاد گرفت؟

۹. کدامیک از مکانیسم‌های تکامل ژنتیکی از شکل‌گیری نوع جدید جلوگیری می‌کنند؟

۱۰. آیا چیزهایی که در این فصل دربارهٔ گروه خون ABO شما گفتیم، دلیلی برای هشدار به دست می‌دهد؟ چرا؟

۱۱. بدن آرمانی برای یک آب و هوای بسیار سرد، چه نوع بدنی می‌تواند باشد؟ برای یک آب و هوای داغ، بدن آرمانی چه نوع بدنی می‌تواند باشد؟

www.Booknama.com

فصل ۴

نخستی‌ها

نخستی‌شناسی همان بررسی نخستی‌ها است که میمون‌های بزرگ زنده و سنگواره‌ای، میمون‌ها و میمونک‌ها و رفتار و زندگی اجتماعی آنها را مطالعه می‌کند. نخستی‌شناسی به‌خودی خود جذاب است، ولی همچنین به انسان‌شناسان کمک می‌کند تا به استنباط‌هایی دربارهٔ سازمان اجتماعی دیرین انسانواره‌ها (اعضای خانواده‌ای جانورشناختی که انسان‌های سنگواره‌ای و نیز زنده را در بر می‌گیرد) دست یابند و از قضایای مربوط به سرشت بشر و خاستگاه‌های فرهنگ سر درآورند. دو نوع نخستی هستند که ربط خاصی به انسان‌ها دارند:

۱. نخستی‌هایی که تطبیق‌های بوم‌شناختی‌شان با تطبیق‌های ما همسانی دارند، یعنی میمون‌ها و میمون‌های بزرگ **زمین‌زی** که نه بر شاخهٔ درختان بلکه بیشتر بر روی زمین زندگی می‌کنند.

۲. نخستی‌هایی که بیشترین نزدیکی را با انسان‌ها دارند، یعنی میمون‌های بزرگ به‌ویژه شامپانزه‌ها و گوریل‌ها.

جای ما در میان نخستی‌ها

شباهت انسان‌ها و میمون‌ها از جهت کالبدشناسی، ساختمان مغز، ویژگی‌های ژنتیکی و بیوشیمیایی، آشکار است. شباهت‌های جسمانی میمون‌ها و انسان‌ها در

www.Booknama.com

رده‌بندی جانورشناختی، یا همان تخصیص ارگانیسم‌ها به رده‌های گوناگون برحسب رابطه و شباهت‌شان، به‌رسمیت شناخته شده است. بسیاری از همانندی‌های میان ارگانیسم‌ها، تبار مشترک و یا همان خویشاوندی ژنتیکی آنها راکه مبتنی بر نیای مشترک است، منعکس می‌سازند. به عبارت دیگر، ارگانیسم‌ها در ویژگی‌هایی که از یک نیای واحد به ارث برده‌اند، اشتراک دارند. انسان‌ها و میمون‌های بزرگ در رده‌بندی جانورشناختی به یک فراخانواده به نام انسان‌نماها تعلق دارند. انسان‌ها و میمون‌های بزرگ به همدیگر بیشتر نزدیک‌اند تا با میمون‌های معمولی. در واقع میمون‌های معمولی به دو فراخانوادهٔ جانورشناختی دیگر (سِبویدی‌ها و سِرکوپیتکویدی‌ها) تعلق دارند.

شکل ۱-۴ سطح‌های گوناگون طبقه‌بندی راکه در رده‌بندی جانورشناختی به‌کار می‌روند، نشان می‌دهد. هر واحد از سطح پایین‌تر به واحد سطح بالاتر از خود تعلق دارد. بدین‌سان، از پایین تا بالای شکل ۱-۴، انواع مشابه به یک جنس تعلق دارند، جنس‌های همسان خانوادهٔ واحدی را می‌سازند و به همین سیاق می‌رسیم تا سطح بالای این شکل، که در آن سلسله‌های همسان در یک قلمرو جانوری جای می‌گیرند.

در این جا می‌بینیم که بالاترین و بازترین سطح رده‌بندی ما قلمرو است. در این سطح، جانوران از گیاهان جدا می‌شوند. در پایین‌ترین سطح‌های این رده‌بندی نوع و زیرنوع قرار دارند. یک نوع، گروهی از ارگانیسم‌ها را در بر می‌گیرد که می‌توانند با هم جفتگیری کنند و بچه‌های زنده ماندنی (قابل زنده ماندن) و باروری (قابل تولیدمثل) را تولید کنند که بچه‌های آنها نیز مانند خودشان زنده ماندنی و بارورند. پیدایش نوع (شکل‌گیری یک نوع تازه) زمانی رخ می‌دهد که گروه‌هایی که زمانی به یک نوع تعلق داشتند، دیگر نتوانند با هم جفتگیری کنند. پس از یک دورهٔ دراز دوری از تولیدمثل، دو نوع بسیار نزدیک به هم که به یک جنس تعلق دارند، از بطن یک نوع واحد تکامل یافته و پدیدار می‌شوند.

در پایین‌ترین سطح این رده‌بندی، یک نوع ممکن است چند زیرنوع داشته باشد. این زیرنوع‌ها زیرگروه‌های کم و بیش و نه یکسره جدا از یک نوع‌اند. زیرنوع‌ها می‌توانند در زمان و مکان با هم همزیستی کنند. برای مثال، نئاندرتال‌ها که از ۱۳۰،۰۰۰ تا ۳۵،۰۰۰ سال پیش زندگی می‌کردند، نه به انواع جداگانه بلکه تنها به زیرنوع‌های انسان هوشمند

www.Booknama.com

تعلق دارند. امروزه تنها یکی از زیرنوع‌های انسان هوشمند باقی مانده است.

همانندی‌هایی که برای تخصیص ارگانیسم‌ها به یک رده به‌کار می‌روند، **هم‌ریختی** نامیده می‌شوند، که همان شباهت‌هایی‌اند که این ارگانیسم‌ها مشترکاً از یک نیای مشترک به ارث برده‌اند. جدول ۱-۴ جای انسان‌ها را در رده‌بندی جانورشناختی مشخص می‌سازد. در این جدول می‌بینیم که ما انسان‌ها از پستانداران هستیم و به اعضای طبقهٔ پستانداران وابسته‌ایم. این نخستین انشعاب عمده در قلمرو جانوران است. پستانداران در برخی از ویژگی‌ها مانند غدد شیری با یکدیگر اشتراک دارند و همین ویژگی‌ها هستند که آنها را از پرندگان، خزندگان، دوزیستان و حشرات متمایز می‌سازند. هم‌ریختی‌های پستانداران نشان می‌دهند که همهٔ پستانداران از نیای مشترکی برخوردارند که پرندگان، خزندگان و حشرات آن را ندارند و همین امر این دو طبقه را از هم متمایز می‌سازد.

انسان‌ها پستاندارانی‌اند که در یک سطح رده‌بندی پایین‌تر به ردهٔ نخستی‌ها تعلق دارند. ردهٔ دیگر از پستانداران گوشت‌خواران‌اند؛ ردهٔ گوشت‌خواران سگ‌ها، گربه‌ها، روباه‌ها، گرگ‌ها، گورکن‌ها و خزها را در بر می‌گیرد. جوندگان، یعنی موش‌ها، بیدَستَرها و سنجاب‌ها، ردهٔ دیگری از پستانداران‌اند. نخستی‌ها در نوعی هم‌ریختی‌های ساختاری و بیوشیمیایی اشتراک دارند که آنها را از پستانداران دیگر متمایز می‌سازند. آنها این شباهت‌ها را از نیاکان نخستی اولیه و مشترک‌شان به ارث برده‌اند، پس از آن که این نخستی‌های اولیه از جهت تولیدمثل از نیاکان پستانداران دیگر جدا شدند.

هم‌ریختی‌ها و همانندی‌ها

ارگانیسم‌ها را باید بر پایهٔ هم‌ریختی‌ها به یک رده اختصاص داد. هم‌ریختی‌های بیوشیمیایی گسترده میان انسان‌ها و میمون‌ها، نیای مشترک ما را تأیید می‌کنند و طبقه‌بندی مشترک مرسوم ما را به عنوان انسان‌ریخت‌ها، تصدیق می‌نمایند. برای نمونه، برآورد می‌شود که انسان‌ها، شامپانزه‌ها و گوریل‌ها در DNAیشان بیش از ۹۸ درصد اشتراک دارند.

www.Booknama.com

شکل ۱ ـ ۴

واحدهای طبقه‌بندی اصلی در رده‌بندی جانورشناختی

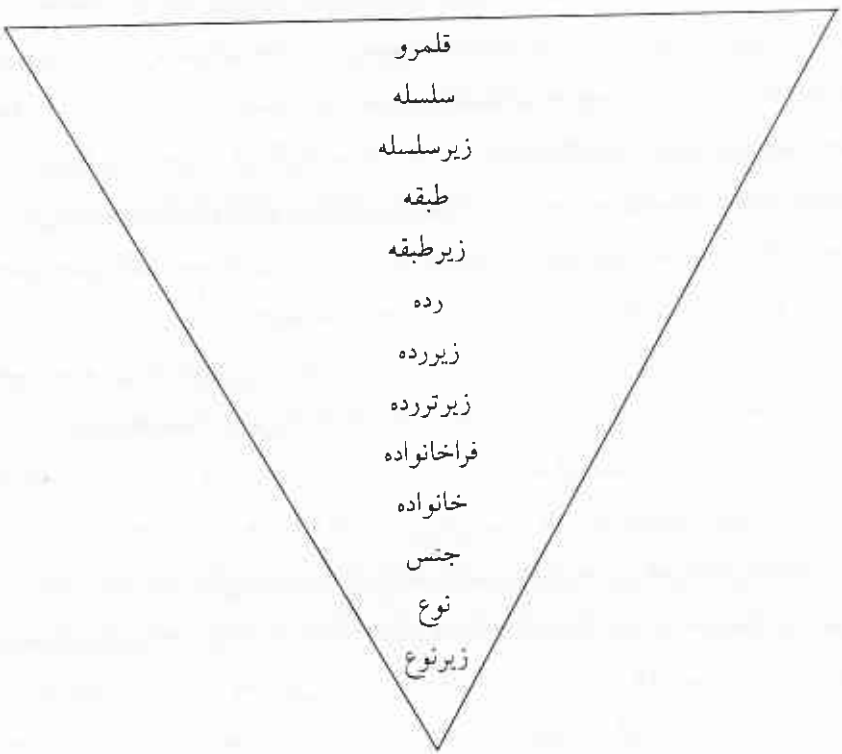

هرچه که از بالا به پایین برسیم، واحدهای طبقه‌بندی بسته‌تر می‌شوند، به گونه‌ای که واحد «قلمرو» در تارک از همه بازتر و «زیرنوع» در پایین از همه بسته‌تر است.

با این‌همه، نیای مشترک تنها دلیل همانندی‌ها میان انواع نیست. ویژگی‌های همانند به این دلیل نیز می‌توانند پدید آیند اگر که انواع متفاوت نیروهای بهگزینی (انتخابی) همانندی را تجربه کنند و به شیوه‌های مشابهی خودشان را با این نیروها تطبیق دهند. ما این نوع مشابهت‌ها را **همانندی‌ها** می‌نامیم. فراگردی که از طریق آن همانندی‌ها پدید می‌آیند، **تکامل همگرا** نامیده می‌شوند. برای مثال، ماهی و خوک‌ماهی در بسیاری

www.Booknama.com

از همانندی‌های ناشی از تکامل همگرا در آب، اشتراک دارند. ماهی‌ها نیز مانند خوک‌ماهی‌ها که پستاندارند، باله دارند. هردو این آبزیان به خاطر برخورداری از قدرت تحرک مؤثر در آب، بی‌مو و دوکی‌شکل‌اند. همانندی‌های میان پرندگان و خفاش‌ها (بال‌ها، اندازهٔ کوچک و استخوان‌های سبک)، تکامل همگرای آنها را در پرواز کردن نشان می‌دهند (آنژیه، ۱۹۹۸).

به گونه‌ای نظری، تنها هم‌ریختی‌ها را می‌توان در رده‌بندی جانوران به‌کار برد. در مورد انسان‌نماها باید گفت شکی نیست که انسان‌ها، گوریل‌ها و شامپانزه‌ها به همدیگر نزدیکی بیشتری دارند تا به اورانگ‌اوتان‌ها که میمون‌های آسیایی‌اند (سیوچون، ۱۹۸۳). انسان‌ها، شامپانزه‌ها و گوریل‌ها نسبت به همدیگر نیای اخیرتری دارند تا نسبت به اورانگ‌اوتان‌ها. خانوادهٔ جانورشناختی **انسان‌نماها**، انسان‌های سنگواره‌ای و زنده را در بر می‌گیرد. امروزه بسیاری از دانشمندان گوریل‌ها و شامپانزه‌ها را نیز در همین خانواده جای می‌دهند، ولی اورانگ‌اوتان‌ها را در این خانواده قرار نمی‌دهند.

گرایش‌های نخستی‌ها

نخستی‌ها از آنجا که خودشان را با جایگاه‌های بوم‌شناختی متفاوتی تطبیق داده‌اند، نسبت به یکدیگر تفاوت دارند. برخی از نخستی‌ها در هنگام روز فعال‌اند و برخی دیگر در هنگام شب. برخی از آنها حشرات را می‌خورند و برخی دیگر میوه‌ها، جوانه‌ها، برگ‌ها و گیاهان درسته و نیز دانه‌ها و ریشه‌ها. برخی از نخستی‌ها روی زمین زندگی می‌کنند و برخی دیگر روی درختان و تطبیق‌های بینابینی نیز در میان آنها رواج دارند. به هر روی، از آنجا که نخستین نخستی‌ها درخت‌زی بودند، نخستی‌های امروزی درهم ریختی‌هایی اشتراک دارند که میراث **درخت‌نشینی** مشترک‌شان را منعکس می‌سازند.

انسان‌گونه‌ها، یعنی میمون‌ها، میمون‌های بزرگ و انسان‌ها بسیاری از روندهای تکاملی در نخستی‌ها را به بهترین شکل نمودار می‌سازند. گروه دیگری از نخستی‌ها میمونک‌ها هستند که لِمورها، لوریسها و تارسیه‌ها را در بر می‌گیرند. میمونک‌ها در مقایسه با میمون‌ها و میمون‌های بزرگ، با انسان‌ها خویشاوندی دورتری دارند.

www.Booknama.com

روندهای نخستی‌ها را که بیشتر از همه در انسان‌گونه‌ها تحول یافته‌اند، می‌توان به اختصار برشمرد. این روندها در مجموع میراث انسان‌گونه‌ای را می‌سازند که انسان‌ها در آن با میمون‌ها و میمون‌های بزرگ اشتراک دارند.

۱. **پنجه‌گیری.** نخستی‌ها پنجه‌های دست و پای پنج‌انگشتی دارند که برای محکم گرفتن چیزها مناسب‌اند. برخی از ویژگی‌های دست و پا که در اصل برای زندگی درخت‌نشینی خاصیت تطبیقی داشتند، طی نسل‌های پی در پی به نخستی‌های امروزی انتقال یافته‌اند. دست‌ها و پاهای انعطاف‌پذیری که می‌توانستند بر شاخه‌های درختان حلقه زنند، ویژگی‌های مهمی برای زندگی درخت‌نشینی اولیهٔ نخستی‌ها به‌شمار می‌آمدند. شکل متقابل شصت دست و پا، پس از قرار گرفتن حشرات در رژیم غذایی نخستی‌های اولیه، می‌بایست برای آنها نقش مثبتی داشته باشد. چابکی دست، گرفتن حشراتی را که به گل‌ها و میوه‌های درختی می‌چسبیدند، آسان‌تر می‌سازد. انسان‌ها و بسیاری از نخستی‌های دیگر **شصت‌های متقابل** دارند، بدین‌سان که شصت می‌تواند با انگشتان دیگر تماس داشته باشد. برخی از نخستی‌ها پاهای پنجه‌گیر نیز دارند. به هر روی، انسان‌ها برای تطبیق خودشان با تحرک **دوپایی**، بسیاری از قابلیت‌های پنجه‌گیری‌شان را از دست دادند.

۲. **انتقال قدرت بویایی به بینایی.** چندین دگرگونی کالبدشناختی، انتقال قدرت چشایی به بینایی را به عنوان مهمترین وسیلهٔ کسب اطلاع، نشان می‌دهند. میمون‌ها، میمون‌های بزرگ و انسان‌ها از دید سه‌بعدی (توانایی عمیق دیدن) و دید رنگی درخشانی برخوردارند. آن بخش از مغز که به بینایی اختصاص دارد، در این گونه‌ها گسترش یافته، در حالی که بخش مربوط به بویایی در مغز آنها کوچکتر شده است.

۳. **انتقال حس لامسه از بینی به دست.** اندام‌های حس لامسه اطلاعات را نیز به دست می‌دهند. قشای لامسه در داخل بینی سگ یا گربه، اطلاعات را به آنها انتقال می‌دهد. موهای لامسه یا ریش و سبیل گربه‌ها نیز همین کارکرد را انجام می‌دهند. ولی در نخستی‌ها، اندام اصلی تماس دست است، به‌ویژه خطوط حساسی که روی انگشتان دست قرار دارند.

۴. **پیچیدگی مغز.** حجم بافت مغزی مربوط به حافظه، اندیشه و تداعی معانی،

www.Booknama.com

نسبت به کل مغز، در نخستی‌ها افزایش یافته است. در میان نخستی‌ها مقدار نسبی حجم مغز به حجم بدن، از همهٔ پستانداران دیگر بیشتر است.

۵. **توجه والدین به فرزندان**. بیشتر نخستی‌ها به جای چند بچه تنها یک بچه به‌دنیا می‌آورند. به همین دلیل، بچه‌های نخستی‌ها توجه بیشتری از والدین‌شان دریافت می‌کنند و بیشتر از پستانداران دیگر فرصت‌های آموزشی به‌دست می‌آورند. رفتار اکتسابی در تطبیق نخستی‌ها نقش مهمی دارد.

شکل ۲ـ۴

درخت خانوادگی نخستی‌ها

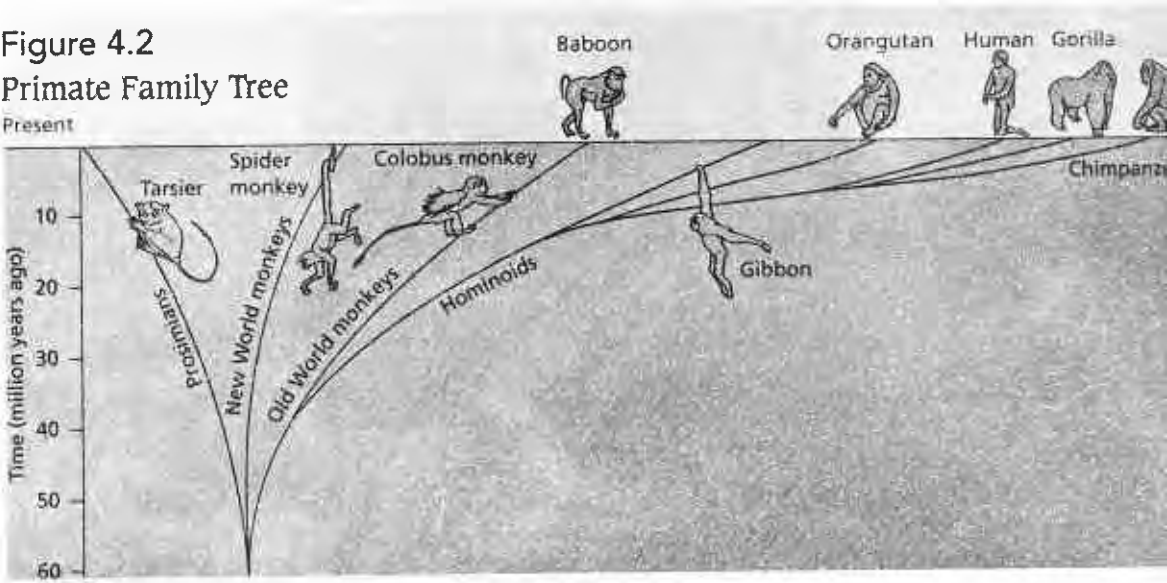

منبع: راجر لِوین، تکامل انسان، مقدمهٔ تصویری، چاپ سوم (بوستون، انتشارات علمی بلک‌ول، ۱۹۹۳ ص ۴۴).

www.Booknama.com

۶. **اجتماعی بودن**. نخستی‌ها گرایش به اجتماعی بودن دارند و دوست دارند با افراد دیگر نوع‌شان همزیستی کنند. نیاز به مراقبت طولانی‌تر و بیشتر فرزندان، ارزش بهگزینی (انتخابی) ویژه‌ای به حمایت از سوی گروه اجتماعی می‌بخشد.

نخستی‌ها پنجه‌های دست و پای پنج‌انگشتی دارند که برای محکم گرفتن چیزها مناسب‌اند. دست‌ها و پاهای انعطاف‌پذیری که می‌توانستند بر شاخه‌های درختان حلقه زنند، ویژگی‌های مهمی برای زندگی درخت‌نشینی اولیهٔ نخستی‌ها به‌شمار می‌آمدند. انسان‌ها برای تطبیق خودشان با تحرک دوپایی، بسیاری از قابلیت‌های پنجه‌گیری نخستی‌ها را که در این شامپانزه نمایان‌اند، از دست داده‌اند.

www.Booknama.com

میمونک‌ها

ردهٔ نخستی‌ها دو زیررده دارد که یکی میمونک‌ها و دیگری انسان‌گونه‌ها است. همچنان که از مدارک سنگواره‌ای برمی‌آید، در آغاز نخستی‌ها محدود به جانوران میمونک‌وار بودند. نخستین انسان‌گونه‌هایی که نیاکان میمون‌ها، میمون‌های بزرگ و انسان‌ها بودند، بیش از ۴۰ میلیون سال پیش پدیدار شدند. برخی از میمونک‌ها در آفریقا و آسیا باقی ماندند، زیرا خودشان را با زندگی شبانه تطبیق داده بودند. بدین‌سان، این میمونک‌ها با انسان‌گونه‌هایی که در هنگام روز فعال‌اند، رقابتی نداشتند. میمونک‌ها (لمورها)ی ماداگاسکار رقیبان انسان‌گونه‌ای نداشتند تا آن که انسان‌ها در حدود ۱۵۰۰ سال پیش در این جزیره سکونت گزیدند.

لمورهای ماداگاسکار که ۳۳ نوع دارند، در رفتار و زیست‌شناسی‌شان با انواع محیط‌ها یا جایگاه‌های بوم‌شناختی تطبیق از خود نشان می‌دهند. رژیم‌های غذایی و زمان‌های فعالیت‌شان تفاوت دارند. انواع این لمورها میوه‌ها، خوراک‌های گیاهی، تخم‌ها و حشرات را می‌خورند. برخی از این میمونک‌ها شب بیدارند و برخی دیگر در روز فعال‌اند. برخی‌ها یکسره درخت‌نشین‌اند و برخی دیگر زمانی را بر روی درختان و زمانی دیگر را روی زمین به‌سر می‌برند. نوع دیگر این نوع میمونک تارسیه‌ها هستند که امروزه تنها در اندونزی و فیلیپین زندگی می‌کنند. از روی مدارک سنگواره‌ای می‌دانیم که ۵۰ میلیون سال پیش انواع گوناگون میمونک‌های تارسیه‌مانند در آمریکای شمالی و اروپا زندگی می‌کردند که در آن زمان از امروز بسیار گرمتر بودند (بوآز، ۱۹۹۷). یکی از این انواع که تاکنون باقی مانده است، یکسره شب بیدار است. تارسیه‌ها که شبکاراند با انسان‌گونه‌های روزکار رقابت مستقیمی ندارند. لوریسه‌ها میمونک‌های شب‌بیدار دیگری‌اند که در آفریقا و آسیا پیدا می‌شوند.

انسان‌گونه‌ها

همهٔ انسان‌گونه‌ها در شباهت‌هایی اشتراک دارند که می‌توان آنها را روندهایی در سیر تکامل نخستی‌ها به‌شمار آورد، زیرا این شباهت‌ها نه در سنگواره‌های نخستی‌هایی

www.Booknama.com

که پیش از ۴۵ میلیون سال پیش زندگی می‌کردند تحول کامل یافته‌اند و نه در میان میمونک‌های امروزی.

همهٔ انسان‌گونه‌ها میدان دید همپوشی دارند که به آنها اجازه می‌دهد تا چیزها را به گونه‌ای عمیق ببینند. با کوچک شدن پوزهٔ انسان‌گونه‌ها، چشم‌های آنها در جمجمه جلوتر کشیده شد و در نتیجه می‌توانند روبروی‌شان را مستقیماً ببینند. میدان دید چشم‌های ما همپوشی دارند. ادراک عمق که بدون میدان دیدِ همپوش امکان‌ناپذیر است، خاصیت تطبیقی‌اش را برای زندگی بر روی درختان نشان داد. نخستی‌های درخت‌نشینی که به خاطر برخورداری از ادراک عمق بهتر می‌توانستند فاصله را تشخیص دهند، باقی ماندند و بیشتر از نخستی‌های دیگری که از این نعمت بی‌بهره بودند، توانستند تولیدمثل کنند.

در این تصویر یک لمور را می‌بینید. از آنجا که این میمونک‌ها تنها در ماداگاسکار می‌زیستند، رقیب انسان‌گونه‌ای نداشتند، تا آن که انسان‌ها حدود ۱۵۰۰ سال پیش در این جزیره ساکن شدند. امروزه بیشتر انواع لمور به خاطر تجاوز انسان‌ها به زیستگاه جنگلی آنها، در خطر نابودی‌اند.

www.Booknama.com

قابلیت‌های عمیق دیدن و رنگی دیدن، ممکن است با هم تحول یافته باشند. هردو این قابلیت‌ها به انسان‌گونه‌های اولیه کمک کرد تا جهان درختی‌شان را بهتر بشناسند. دید برتر، تشخیص حشرات، میوه‌ها، دانه‌ها و برگ‌های خوردنی را برای آنها آسانتر ساخته است. از این گذشته، برخورداری از دید عمیق و رنگی، پیدا کردن و جدا کردن کنه‌ها، حشرات و چیزهای کوچک دیگری را که به موهای آنها می‌چسبیدند، آسانتر می‌سازد. جوریدن یکی از شیوه‌های شکل‌گیری و ابقای پیوندهای اجتماعی میان انسان‌گونه‌ها است.

دگرگونی در دید و حس لامسه، ارتباط متقابل با هم داشته‌اند. میمون‌ها، میمون‌های بزرگ و انسان‌ها نه پوزهٔ لمس کنندهٔ سگ‌ها را دارند و نه سبیل لامسهٔ گربه‌ها. در عوض، انگشتان اندام اصلی لامسهٔ آنها هستند. نوک انگشتان و شصت‌های آنها حساس‌ترین جزء لامسهٔ آنها هستند. جلو بودن چشم‌ها و دید عمیق به انسان‌گونه‌ها اجازه می‌دهد تا چیزهای کوچک را بگیرند و جلوِ چشم‌های‌شان نگه دارند و آنها را ارزیابی کنند. توانایی ما در سوزن نخ کردن، منعکس کنندهٔ همکاری ظریف چشم‌ها و دست‌ها است که میلیون‌ها سال طول کشید تا به آن دست یابیم. چابک‌دستی به اضافهٔ شصتی که می‌تواند در جهات متقابل حرکت کند، مزیت سترکی را در وارسی و ساخت اشیاء به انسان‌ها بخشیده است و در ابزارسازی که یک قابلیت تطبیقی عمدهٔ انسانی است، نقشی اساسی را بر عهده داشته است. توانایی حرکت متقابل شصت برای تغذیه و جوریدن حشرات در میان میمون‌ها، ضروری است.

روند دیگر، افزایش حجم جمجمه برای جا دادن مغز بزرگتر است. نسبت حجم مغز به بدن، در میان انسان‌گونه‌ها بیشتر از میمونک‌ها است. از این مهمتر، لایهٔ بیرونی مغز که با حافظه، تداعی معانی و قدرت تلفیق تصورات سر و کار دارد، در انسان‌گونه‌ها بزرگتر است. میمون‌ها، میمون‌های بزرگ و انسان‌ها می‌توانند انواع تصویرهای بصری را در حافظه‌های‌شان ذخیره کنند که همین امر به آنها اجازه می‌دهد تا بیشتر یاد بگیرند. توانایی یاد گرفتن از تجربهٔ شخصی و از اعضای دیگر گروه، دلیل عمدهٔ موفقیت انسان‌گونه‌ها در مقایسه با بیشتر پستانداران دیگر است.

www.Booknama.com

میمون‌ها

زیر ردهٔ انسانگونه دو زیرتر رده دارد که یکی شامل میمون‌های آمریکایی و دیگری میمون‌های نیمکرهٔ شرقی، میمون‌های بزرگ و انسان‌ها را در بر می‌گیرد. انسانگونه‌های گروه دوم بینی نوک‌تیز و انسانگونه‌های گروه نخست بینی یخ دارند (به‌شکل ۳ـ۴ نگاه کنید). میمون‌های شرقی، میمون‌های بزرگ و انسان‌ها همگی در یک

شکل ۳ـ۴

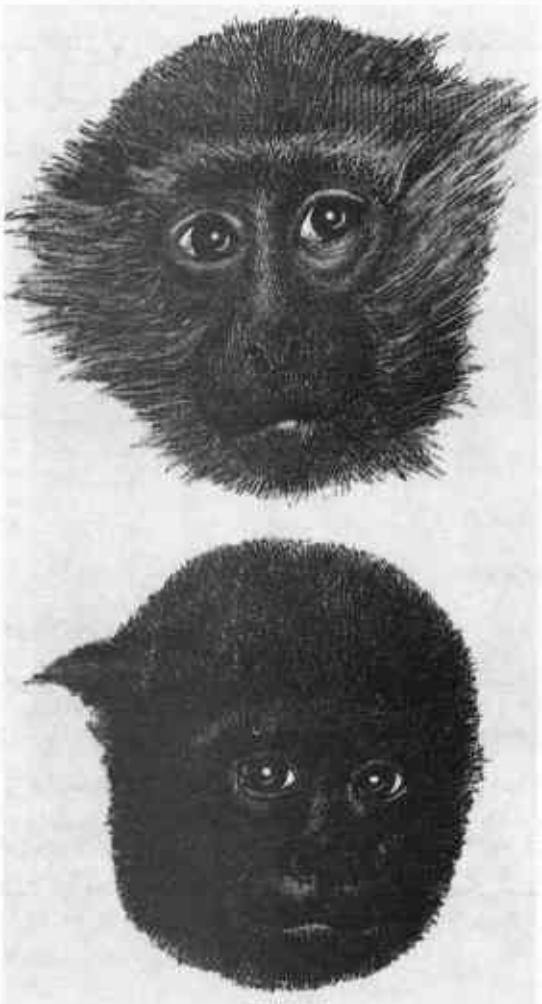

در میمون بالایی شما بینی نوک‌تیز با شکاف‌های باریک یک میمون شرقی را می‌بینید. در میمون پایینی، شکاف‌های پهن و صافی بینی یک میمون آمریکایی را می‌بینید. کدام‌یک از این بینی‌ها به بینی شما شبیه‌تر است؟ این شباهت چه چیز را مطرح می‌سازد؟

www.Booknama.com

رده جای می‌گیرند. قرار گرفتن در یک ردهٔ واحد نشان می‌دهد که میمون‌های شرقی، میمون‌های بزرگ و انسان‌ها با همدیگر رابطهٔ نزدیک‌تری دارند تا با میمون‌های قارهٔ‌آمریکا. به عبارت دیگر، یک نوع میمون (میمون شرقی) به انسان بیشتر شباهت دارد تا به یک نوع دیگر میمون (میمون آمریکایی). میمون‌های آمریکایی پیش از منشعب شدن از میمون‌های شرقی، میمون‌های بزرگ و انسان‌ها، از جهت تولیدمثل با آنها قطع رابطه کرده بودند. به همین دلیل است که میمون‌های آمریکا، به یک زیرترددهٔ متفاوت اختصاص یافته‌اند.

همهٔ میمون‌های آمریکا و بسیاری از میمون‌های شرقی درخت‌نشین‌اند. به هر روی، میمون‌های کوچک چه بر روی درخت و چه روی زمین، به گونه‌ای متفاوت از میمون‌های بزرگ و انسان‌ها حرکت می‌کنند. بازوها و پاهای آنها، مانند دست و پای سگ‌ها، به موازات هم حرکت می‌کنند. این نوع حرکت آنها با گرایش میمون‌های بزرگ و انسان‌ها به راست‌قامت حرکت کردن، تضاد دارد. برخلاف میمون‌های بزرگ که دستانی بلندتر از پاها دارند و انسان‌ها که پاهایی بلندتر از دست‌های‌شان دارند، بلندی دست و پای میمون‌های کوچک یکی است. بیشتر این میمون‌ها دم نیز دارند که به آنها کمک می‌کند تا تعادل‌شان را در میان درختان حفظ کنند. میمون‌های بزرگ و انسان‌ها دم ندارند. گرایش میمون‌های بزرگ به راست‌اندامی، بیشتر از همه در زمان نشستن‌شان آشکار است. ولی در هنگام حرکت، شامپانزه‌ها، گوریل‌ها و اورانگ‌اوتان‌ها معمولاً از هر چهار دست و پای‌شان استفاده می‌کنند.

میمون‌های آمریکا

میمون‌های آمریکا در جنگل‌های آمریکای مرکزی و جنوبی زندگی می‌کنند. میان میمون‌های آمریکا و برخی از میمون‌های درخت‌نشین شرقی شباهت‌های جالبی به‌چشم می‌خورند. این شباهت‌ها تکامل همگرا را نمایش می‌دهند؛ به این معنا که این شباهت‌ها در نتیجهٔ تطبیق با جایگاه همسان درخت‌نشینی تحول یافته‌اند. برخی از میمون‌های آمریکا، مانند گیبون که یک میمون کوچک شرقی است، می‌توانند از شاخه‌ها آویزان شوند. بیشتر میمون‌ها می‌توانند از شاخه‌ای به شاخهٔ دیگر جست و خیز کنند،

www.Booknama.com

ولی گیبون‌ها و برخی از میمون‌های آمریکا با استفاده از دست‌های‌شان به صورت چنگک، می‌توانند از درخت‌ها آویزان شوند و تاب خورند. آنها دست به دست شاخه‌ها را می‌گیرند و با پرتاب کردن بدن‌های‌شان به جلو حرکت می‌کنند.

شکل ۴ـ۴

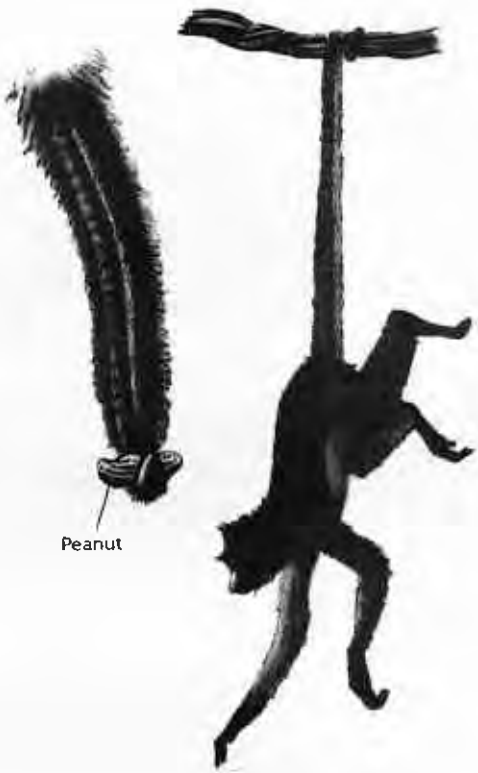

این نوع دم این میمون را قادر می‌سازد که با دمش از شاخهٔ درخت آویزان شود و چیزهای کوچکی مانند میوهٔ بادام را بگیرد. آیا هیچیک از میمون‌های بزرگ چنین دم پیچنده‌ای را دارند؟

www.Booknama.com

برخلاف میمون‌های شرقی، میمون‌های آمریکا دم‌های پیچنده دارند. (به شکل ۴-۴ نگاه کنید). در برخی موارد، دم پیچندهٔ این میمون‌ها پوست لمس کننده‌ای دارد که در هنگام انتقال غذا به دهان می‌تواند کار دست را انجام دهد. به هر روی، میمون‌های شرقی نیز تخصص‌های کالبدشناختی ویژهٔ خودشان را تحول بخشیده‌اند. برای نمونه، آنها پوست سختی روی نشیمنگاه‌شان دارند که برای نشستن روی زمین صخره‌ای و شاخه‌های ناهموار مناسب است.

میمون‌های شرقی

میمون‌های شرقی هم انواع زمین‌زی دارند و هم انواع درخت‌زی. بَبون‌ها و بسیاری از میمون‌های دُمدار معمولی از نوع زمین‌زی‌اند. ویژگی‌های معینی نخستی‌های زمین‌زی را از انواع درخت‌زی متفاوت می‌سازند. نخستی‌های درخت‌نشین معمولاً کوچکترند. جانوران کوچکتر می‌توانند به انواع خوراک‌ها روی درختان و بوته‌ها که معمولاً در سر شاخه‌ها جای دارند دسترسی داشته باشند. وزن کم برای دسترسی و تغذیه از سر شاخه‌ها مناسب است. میمون‌های درخت‌نشین نوعاً چابک و چالاک‌اند. آنها با هوشیاری و سرعت می‌توانند از دست شکارگران محیط‌شان، مانند مارها و عقاب‌های میمون‌خوار، فرار کنند. در نقطهٔ مقابل آن، جثهٔ بزرگ برای نخستی‌های زمین‌زی در برخورد با شکارگرانی که تعدادشان روی زمین بیشتر است، امتیاز به‌شمار می‌آید.

تضاد دیگری که میان نخستی‌های زمین‌زی و درخت‌زی وجود دارد، تفاوت اندازه‌های اندام و خلق و خو در میان دو جنس مذکر و مؤنث است. این تفاوت در انواع زمین‌زی شاخص‌تر از انواع درخت‌زی است. ببون‌ها و میمون‌های دمدار معمولیِ تر از ماده‌های‌شان بزرگتر و خشن‌ترند ولی تشخیص جنسیت میمون درخت‌زی تنها با نگاه از نزدیک امکان‌پذیر است.

از میان میمون‌های زمین‌زی، دربارهٔ ببون‌های آفریقا و میمون‌های دمدار معمولی آسیا بررسی‌های زیادی انجام گرفته‌اند. میمون‌های زمین‌زی از جهت کالبدشناختی، روان‌شناسی و رفتار اجتماعی ویژگی‌هایی دارند که آنها را قادر می‌سازند تا خودشان را

www.Booknama.com

با زندگی زمینی تطبیق دهند. برای مثال، ببون‌های نر بزرگسال که حداکثر ۴۵ کیلو وزن دارند، جانوران غضبناکی به نظر می‌آیند. آنها برای ترساندن حیوانات شکارگر و در مقابله با ببون‌های دیگر دندان‌های نیش بلندشان را نمایش می‌دهند. یک ببون نر وقتی که با حیوان شکارگر روبرو می‌شود، یال پرپشت و پرموی شانه‌اش را سیخ می‌کند تا حیوان متجاوز تصور کند که او حیوان بزرگتری است.

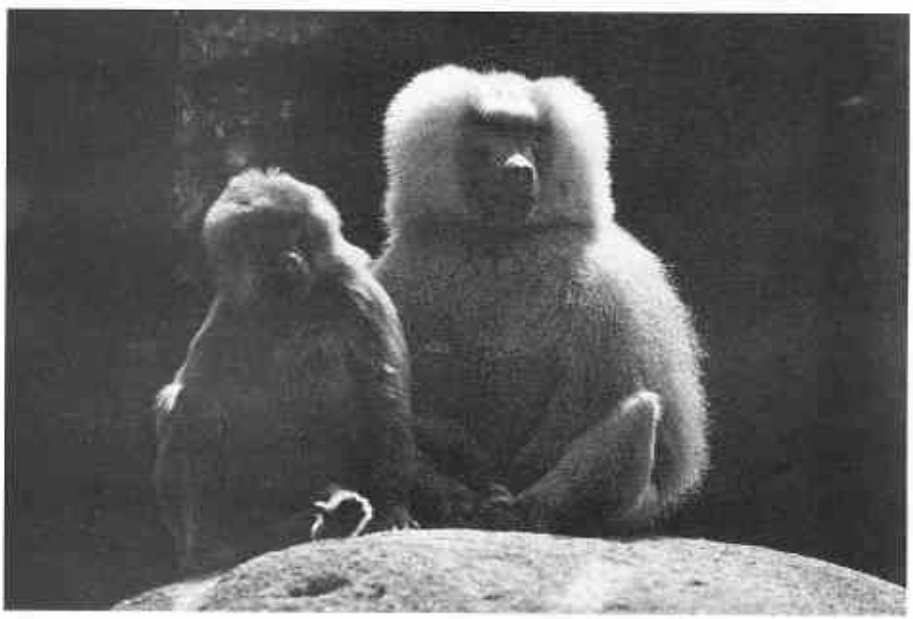

در این تصویر یک جفت ببون را در یکی از باغ‌وحش‌های آلمان می‌بینید. چگونه می‌توانید تفاوت جثهٔ نر و ماده را که در این تصویر نشان داده شده است، توضیح دهید.

بررسی میدانی درازآهنگ روی ببون‌ها نشان می‌دهد که نرهای آنها و میمون‌های دم‌کوتاه شرقی، نزدیک بلوغ معمولاً گروه خانگی‌شان را ترک می‌گویند و به گروه دیگری می‌پیوندند. از آنجاکه نرها پیوسته از گروهی به گروه دیگر جا به‌جا می‌شوند، این ماده‌ها هستند که هستهٔ ثابت گروه‌های میمونی کوچک زمین‌زی را می‌سازند (چِنی و سیفارث، ۱۹۹۰؛ هیند، ۱۹۸۳). برخلاف آنها، در میان شامپانزه‌ها و گوریل‌ها، ماده‌ها بیشتر از نرها

www.Booknama.com

مهاجرت می‌کنند و خارج از گروه‌های اجتماعی مادرزادی‌شان جفت می‌جویند (رُدِست و دیگران، ۱۹۹۱؛ فان شایک و فان هوف، ۱۹۸۳؛ رانگهام، ۱۹۸۰). پس در میان میمون‌های کوچک زمین‌زی، هستهٔ گروه را ماده‌ها می‌سازند ولی در میان میمون‌های بزرگ این هسته را نرها تشکیل می‌دهند.

میمون‌های بزرگ

میمون‌های کوچک شرقی فراخانوادهٔ خاص خود را دارند، در حالی که انسان‌ها و میمون‌های بزرگ هردو به فراخانوادهٔ انسان‌گونه تعلق دارند. در میان انسان‌گونه‌ها، میمون‌های بزرگ عبارت‌اند از اورانگ‌اوتان‌ها، گوریل‌ها و شامپانزه‌ها. میمون‌های کوچکتر عبارت‌اند از گیبون‌ها و سیامانگ‌های آسیای جنوب شرقی و اندونزی.

میمون‌های بزرگ در جنگل‌ها و بیشه‌زارها زندگی می‌کنند. گیبون‌های سبک و چالاک که تخصص در جست و خیز از این شاخه به آن شاخه دارند، یکسره درخت‌نشین‌اند. گوریل‌ها، شامپانزه‌ها و اورانگ‌اوتان‌های نرِ بزرگسال که جثه‌ای سنگین‌تر دارند، بیشتر وقت‌شان را روی زمین می‌گذرانند. با این‌همه، رفتار و کالبدشناسی میمون‌های بزرگ تطبیق‌هایی را با زندگی درخت‌نشینی در گذشته و حال، آشکار می‌سازند. برای نمونه، میمون‌های بزرگ هنوز هم آشیانه‌هایی را برای خوابیدن روی درختان می‌سازند. میمون‌های بزرگ دست‌هایی بلندتر از پاهای‌شان دارند که این خود برای درخت‌نوردی مناسب است (به شکل ۵-۴ نگاه کنید). ساختار شانه و استخوان ترقوه میمون‌های بزرگ و انسان‌ها نشان می‌دهند که ما و آنها نیای شاخه‌نورد واحدی داشتیم. در واقع، میمون‌های بزرگِ کم‌سن و سال هنوز شاخه‌نوردی می‌کنند. ولی میمون‌های بزرگِ بزرگسال سنگین‌تر از آن‌اند که به سلامت شاخه‌نوردی کنند. وزن آنها را بیشتر شاخه‌ها نمی‌توانند تحمل کنند. گوریل‌ها و شامپانزه‌ها امروزه از دست‌های بلندی که از نیاکان درخت‌نشین‌شان به ارث برده‌اند برای زندگی روی زمین استفاده می‌کنند. تحرک زمینی شامپانزه‌ها و گوریل‌ها را پنجه‌نوردی می‌گویند. دست‌های بلند و انگشتان کلفت آنها در هنگام جلو رفتن ستون بالاتنه‌شان می‌شوند.

www.Booknama.com

شکل ۵ـ۴

نسبت اندازهٔ دست و پای گیبون درخت‌نشین و انسان زمین‌زی

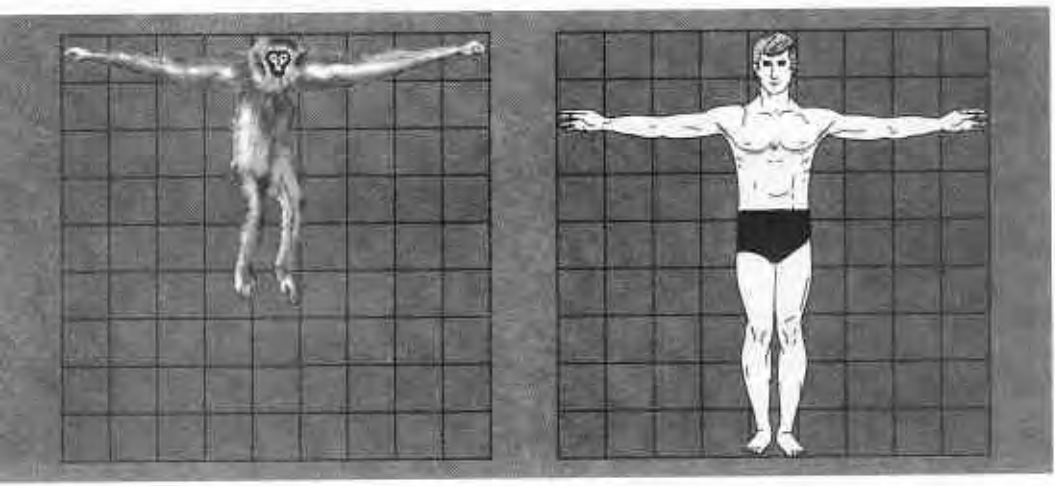

این تفاوت کالبدشناختی چگونه شیوه‌های تحرک گیبون‌ها و انسان‌ها را تعیین می‌کند؟

www.Booknama.com

گیبون‌ها

گیبون‌ها در جنگل‌های آسیای جنوب شرقی، به‌ویژه مالزی، فراوان‌اند. نرها و ماده‌های گیبون‌ها که از میمون‌های بزرگ بسیار کوچکترند، قد (۱ متر) و وزن (۵ تا ۱۰ کیلوگرم) متوسط یکسانی دارند. گیبون‌ها بیشتر وقت‌شان را پیرامون سر شاخه‌های درختان می‌گذرانند. آنها برای این که به‌خوبی شاخه‌نوردی کنند، دست‌ها و انگشتان بلند با شصت‌های کوتاه دارند. گیبون‌ها که ساختمان ظریفی دارند، از همهٔ میمون‌های دیگر چالاک‌ترند. برخلاف پنجه‌نوردان، آنها وقتی که گهگاه روی زمین می‌ایستند و یا روی شاخه‌ای قد بلند می‌کنند، از دست‌های بلندشان برای تعادل استفاده می‌کنند. گیبون‌ها بیشتر از همهٔ میمون‌های دیگر در درخت‌نشینی تخصص دارند. آنها با میوهٔ درختان امرار معاش می‌کنند. گیبون‌ها و سیامانک‌ها که خویشاوندان کمی بزرگتر آنها هستند، معمولاً در گروه‌های نخستین زندگی می‌کنند که از یک ماده و نرِ همیشه به‌هم وابسته و فرزندان نابالغ آنها تشکیل می‌شوند. تعداد و دامنهٔ محیط زیست گیبون‌ها موفقیت تکاملی آنها را تأیید می‌کند. صدهاهزار گیبون در حوزهٔ پهناوری از آسیای جنوب شرقی پراکنده‌اند.

اورانگ‌اوتان‌ها

گسترهٔ محیط زیست این میمون بزرگ آسیایی زمانی تا چین امتداد داشت، ولی امروزه اورانگ‌اوتان‌ها تنها در دو جزیره از مجمع‌الجزایر اندونزی زندگی می‌کنند. تفاوت جثه در میان جنس نر و مادهٔ اورانگ‌اوتان‌ها آشکار است، به گونه‌ای که یک نر بزرگسال بیشتر از دو برابر ماده‌اش وزن دارد. یک اورانگ‌اوتان نر، مانند المثنای انسانی‌اش، از جهت جثه در حد وسط شامپانزه‌ها و گوریل‌ها قرار دارد. برخی از اورانگ‌اوتان‌های نر بیش از ۹۰ کیلو وزن دارند. اورانگ‌اوتان‌های نر که تنها نصف جثهٔ گوریل‌ها را دارند، می‌توانند درخت‌نشین‌تر باشند؛ آنها هرچند که معمولاً از درخت بالا می‌روند ولی نمی‌توانند از این شاخه به آن شاخه تاب خورند. جثهٔ کوچکتر اورانگ‌اوتان‌های ماده و کم‌سن و سال به آنها اجازه می‌دهد تا از درختان استفادهٔ بیشتری ببرند. اورانگ‌اوتان‌ها رژیم غذایی متنوعی دارند و از میوه، پوست و برگ درختان و نیز

www.Booknama.com

از حشرات تغذیه می‌کنند. از آنجا که آنها در میان جنگل‌ها زندگی کرده و از درختان تغذیه می‌کنند، بررسی‌شان بسیار دشوار است. با این‌همه، گزارش‌های میدانی دربارهٔ اورانگ‌اوتان‌ها در محیط طبیعی زندگی‌شان، (مَکینان، ۱۹۷۴) رفتار و سازمان اجتماعی آنها را روشن ساخته‌اند. اورانگ‌اوتان‌ها جانورانی تنهازی‌اند. استوارترین پیوندهای اجتماعی آنها، تنها میان ماده‌ها و فرزندان نابالغ‌شان به‌چشم می‌خورند. اورانگ‌های نر تنها گشت‌زنی می‌کنند.

در این تصویر یک گیبون دست سفید را می‌بینید که در عمق جنگل راه می‌رود. گیبون که دست‌ها و انگشتان بلند دارد، چالاک‌ترین میمون به‌شمار می‌آید. وقتی که این میمون گهگاه روی زمین ایستاده راه می‌رود، از دست‌های بلندش برای تعادل سود می‌جوید.

www.Booknama.com

گوریل‌ها

گوریل‌ها به سه دسته تقسیم می‌شوند. نوع گوریلی که در سرزمین‌های پست غرب آفریقا زندگی می‌کند، همان جانوری است که شما معمولاً در باغ‌وحش می‌بینید. این نوع گوریل که کوچکترین آن به‌شمار می‌آید، بیشتر در جنگل‌های جمهوری آفریقای مرکزی، کنگو، کامرون، گابون و گینهٔ استوایی و نیجریه زندگی می‌کند. نوع دیگری که در سرزمین‌های پست شرق آفریقا زندگی می‌کند و تنها چهار قلاده از آن در باغ‌وحش‌ها محبوس‌اند، کمی بزرگتر است و در شرق کنگو زندگی می‌کند. گوریل‌های کوهستانی که نوع سوم گوریل‌ها را تشکیل می‌دهند، در هیچ باغ‌وحشی پیدا نشده‌اند و برآورد شده که تنها ۶۵۰ قلاده از آنها در جهان باقی مانده‌اند. این گوریل‌ها بزرگترین نوع گوریل هستند و از بلندترین مو برخوردارند (تا آنها را در هوای سرد کوهستانی گرم نگه دارد). این نوع گوریل که نادرترین نوع هستند، از سوی دایان فوسی و دانشمندان دیگر در رواندا، اوگاندا و شرق کنگو مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

گوریل‌های بزرگسال نری که به اندازهٔ کافی رشد کرده باشند، ممکن است تا ۱۸۰ کیلوگرم وزن و ۱۸۳ سانتیمتر قد داشته باشند. گوریل‌ها نیز مانند بیشتر نخستی‌های زمین‌زی از نظر جنسی تفاوت جثه دارند. وزن متوسط گوریل‌های مادهٔ بزرگسال نصف وزن گوریل‌های نر است. گوریل‌ها وقت اندکی را روی درختان می‌گذرانند. به‌ویژه برای یک گوریل نر بزرگسال بسیار دشوار است که جثهٔ بزرگش را روی درختان حرکت دهد. گوریل‌ها هرگاه که روی درختان می‌خوابند، آشیانه‌هایی می‌سازند که معمولاً بیش از ۳ متر با زمین فاصله ندارند. برخلاف آنها، آشیانه‌های شامپانزه‌ها و اورانگ‌اوتان‌های ماده ممکن است تا ۳۰ متر بالاتر از زمین باشند.

بیشتر وقت روز گوریل‌ها صرف تغذیه‌شان می‌شود. گوریل‌ها در میان بوته‌های جنگلی حرکت می‌کنند و گیاهان زمینی، برگ‌ها، پوست و میوهٔ درختان و سبزی‌های دیگر را می‌خورند. گوریل‌ها نیز مانند بیشتر انواع نخستی‌ها در گروه‌های اجتماعی زندگی می‌کنند. گروهه واحد مشترک سازمان اجتماعی نخستی‌ها به‌شمار می‌آید که از چندین جفت ماده و نر و بچه‌های‌شان تشکیل می‌شود. هرچند گروهه‌های متشکل از ۳۰ گوریل نیز پیدا شده‌اند، ولی بیشتر گوریل‌ها در گروهه‌های ۱۰ تا ۲۰ نفره زندگی

www.Booknama.com

می‌کنند. گروه‌های گوریل‌ها معمولاً اعضای ثابتی دارند و جابه‌جایی در آنها بسیار اندک است (فوسی، ۱۹۸۳). هر گروه‌ای یک نر پشت نقره‌ای دارد که این اسم برای آن رویش گذاشته شده که نواری از موی سفید بر پشت خود دارد که تا پایین تنه‌اش ادامه می‌یابد. این نوار سفید نشانهٔ جسمانی بلوغ کامل در میان گوریل‌های نر است. گوریل پشت نقره‌ای معمولاً تنها فرد تولیدمثل کننده در یک گروه است و به همین دلیل است که گروه‌های گوریل‌ها گهگاه «گروه‌های تک‌نره» نامیده می‌شوند. به هر روی، چند گوریل نر جوانتر و تابع ممکن است به یک چنین گروه تک‌نره بپیوندند (هارکورت و همکاران، ۱۹۸۱؛ شالِر، ۱۹۶۳).

شامپانزه‌ها

شامپانزه‌ها دو نوع دارند؛ شامپانزه‌های معمولی و شامپانزه‌های قدکوتاه. شامپانزه‌ها نیز مانند انسان‌ها با گوریل‌ها خویشاوندی دارند، هرچند که تفاوت‌های آشکاری نیز با آنها دارند. آنها نیز مانند گوریل‌ها در آفریقای استوایی زندگی می‌کنند، ولی محیط زیست آنها از گوریل‌ها گسترده‌تر و متنوع‌تر است. شامپانزه‌های معمولی در غرب آفریقای مرکزی (گابون، کنگو و کامرون) و نیز در آفریقای غربی (سیرالئون، لیبریا و تانزانیا) زندگی می‌کنند. شامپانزه‌های کوتاه‌قد تنها در جنگل‌های پرت و متراکم جمهوری دموکراتیک کنگو زندگی می‌کنند. شامپانزه‌های معمولی کمتر در بیشه‌زارها و مناطق مرتعی و بیشه‌ای و بیشتر در جنگل‌های بارانی استوایی مانند پارک ملی تانزانیا به‌سر می‌برند؛ در همین منطقه بود که جین گودال (۱۹۹۶) و پژوهشگران دیگر آنها را بررسی کردند.

رژیم غذایی شامپانزه‌ها با گوریل‌ها تفاوت دارد. گوریل‌ها سبزی‌های درشت را به مقدار زیاد می‌خورند، حال آن که شامپانزه‌ها مانند اورانگ‌اوتان‌ها و گیبون‌ها میوه‌های درختان را ترجیح می‌دهند. شامپانزه‌ها عملاً همه چیزخوارند و با شکار پستانداران کوچک، تخم پرندگان و حشرات، پروتئین حیوانی را نیز به رژیم غذایی‌شان می‌افزایند.

شامپانزه‌ها از گوریل‌ها سبکتر و درخت‌نشین‌ترند. وزن یک شامپانزهٔ نر بزرگسال که ۴۵ تا ۹۰کیلوگرم است، حدود یک‌سوم وزن یک گوریل نر است. تفاوت جثه در میان

www.Booknama.com

نر و مادهٔ آنها از همین تفاوت در میان گوریل‌ها بسیار کمتر است. قد متوسط شامپانزه‌های ماده برابر است با ۸۸ درصد قد شامپانزه‌های نر. نسبت این تفاوت جثه در میان نر و ماده با نسبت تفاوت جنسی جثه در میان انسان‌های هوشمند، چندان فرقی ندارد.

چندین دانشمند شامپانزه را در محیط طبیعی‌شان بررسی کرده‌اند که در نتیجه، ما اکنون دربارهٔ رفتار و سازمان اجتماعی آنها اطلاعاتی به مراتب بیشتر از میمون‌های دیگر داریم. تحقیق درازآهنگ جین گودال و همکاران در پارک ملی تانزانیا، اطلاعات سودمندی دربارهٔ شامپانزه‌ها در اختیارمان گذاشته است. حدود ۱۵۰ شامپانزه در ۸۰ کیلومتر مربع از این پارک زندگی می‌کنند. گودال (۱۹۸۶، ۱۹۹۶) اجتماع‌هایی ۵۰ نفره از این شامپانزه‌ها را توصیف کرده است که با یکدیگر همکنش و آشنایی دارند. این اجتماع‌ها معمولاً به گروه‌های کوچکتری تقسیم می‌شوند مانند گروه متشکل از یک مادر و بچه‌هایش، گروه متشکل از چند تا نر، گروه متشکل از چند جفت نفر و ماده و بچه‌های‌شان و گهگاه شامپانزه‌های تنها. اجتماع‌های شامپانزه‌ها معمولاً نیمه‌بسته‌اند. شبکه‌های اجتماعی نرها بسته‌تر از شبکه‌های ماده‌هایند که بیشتر از نرها مهاجرت می‌کنند و خارج از گروه مادرزادی‌شان جفت می‌جویند (رانگهام، ۱۹۹۴).

شامپانزه‌ها که بسیار پرسر و صدا هستند وقتی همدیگر را می‌بینند، با اداها و حالت‌های صورت و نداها از همدیگر استقبال می‌کنند. آنها با جیغ کشیدن، تماس‌های روزانه‌شان را حفظ می‌کنند. شامپانزه‌ها نیز مانند بَبون‌ها با حمله و جابه‌جایی، روابط تسلط‌آمیزشان را نشان می‌دهند. برخی از ماده‌های بزرگسال بر نرهای بزرگسال جوانتر برتری می‌جویند، گرچه ماده‌ها برخلاف نرها در میان خودشان روابط قوی تسلط‌آمیز را نشان نمی‌دهند. شامپانزه‌های نر گهگاه در دسته‌های شکار همکاری می‌کنند.

نخستی‌های در معرض خطر

بیش از نیمی از همهٔ انواع گیاهی و جانوری روی زمین در جنگل‌های استوایی زندگی می‌کنند که سالیانه با نرخ سریع ۱۰ تا ۲۰ میلیون هکتار از بین می‌روند (یعنی به اندازهٔ ایالت نیویورک). این یک مسألهٔ جدی است زیرا بسیاری از آدم‌ها برای زندگی

www.Booknama.com

کردن به همین جنگل‌ها وابسته‌اند. جنگل‌زدایی همچنین تنوع زیست‌شناختی را نیز به‌شدت کاهش می‌دهد، زیرا زیستگاه طبیعی بسیاری از انواع را از بین می‌برد.

در اینجا اعضای یک گروهه از گوریل‌های کوهستانی را در کنار داین فوسیِ نخستی‌شناس می‌بینید. گوریل‌ها، شامپانزه‌ها و اورانگ‌اوتان‌های نر بیشتر وقت‌شان را روی زمین می‌گذرانند. بیشتر گوریل‌ها گیاهان زمینی، برگ‌ها، پوست و میوهٔ درختان و سبزی‌های دیگر را می‌خورند.

www.Booknama.com

برای نمونه، جمهوری دموکراتیک کنگو را در نظر بگیرید، کشوری که از جهت فراوانی تنوع زیستی رتبهٔ چهارم را در جهان دارد. انواع در معرض خطر این کشور آفریقایی گوریل‌های کوهستانی و دشتی و نیز شامپانزه‌های کوتاه‌قد را در بر می‌گیرند. خطر اصلی که این نوع شامپانزه‌ها را تهدید می‌کند، جنگل‌کاری و از بین رفتن جنگل‌های سخت چوب است که بیشتر این حیوان‌ها در آنها زندگی می‌کنند (إسترن، ۲۰۰۰).

جنگل‌زدایی خطر ویژه‌ای برای حیات نخستی‌ها دارد، زیرا ۹۰ درصد از ۱۹۰ نوع نخستی‌های موجود در جنگل‌های استوایی زندگی می‌کنند، یعنی در آفریقا، آسیا، آمریکای جنوبی و آمریکای مرکزی. به‌موازات بالا رفتن جمعیت انسانی، جمعیت نخستی‌های غیرانسان کاهش می‌یابد. بنا بر داده‌های **مجمع تجارت جهانیِ انواع در معرض خطر** (که در ۱۹۷۳ تشکیل شد)، همهٔ نخستی‌های غیرانسانی اکنون در معرض خطرند و یا به‌زودی در معرض خطر قرار می‌گیرند. میمون‌های بزرگ (گیبون‌ها، گوریل‌ها، اورانگ‌اوتان‌ها و شامپانزه‌ها) بیشتر از هر دسته دیگری در معرض خطرند. گوریل‌های کوهستانی که زمانی در کوهستان‌های جنگلی آفریقای شرقی در منطقهٔ وسیعی زندگی می‌کردند، اکنون زیستگاه‌شان به ناحیهٔ کوچکی در مرزهای جنگ‌زدهٔ رواندا، کنگو و اوگاندا محدود شده است. انواع دیگری که به‌شدت در معرض خطرند عبارتند از: میمون‌های طلایی‌رنگ جنوب شرقی برزیل، میمون‌های دست و پا سیاه کلمبیا، میمون‌های دُم‌شیری جنوب هند، میمون‌های پشمالوی آمازون و اورانگ‌اوتان‌های جنوب شرق آسیا.

جنگل‌کاری و آتش‌سوزی‌های جنگلی برای اورانگ‌اوتان‌های سوماترا و بورنئو در اندونزی مرگبار بوده‌اند. سوماترا که سالیانه ۱۰۰۰ اورانگ‌اوتان را از دست می‌دهد، تقریباً تنها ۶۰۰۰ رأس دیگر را در خود دارد. کشیدن جاده برای چوب‌برها و معدن‌کاران که به محدودهٔ زندگی اورانگ‌اوتان‌ها در سوماترا رخنه کرده است، باعث تماس آنها با انسان‌ها شده که برای بسیاری از انواع جانوری مرگبار بوده است. بورنئو که با آتش‌سوزی‌های سال‌های ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ تخریب شده است، اکنون زیستگاه تنها ۱۰،۰۰۰ تا ۱۵،۰۰۰ اورانگ‌اوتان است، در حالی که سال ۱۹۸۰، ۶۰،۰۰۰ اورانگ‌اوتان

www.Booknama.com

داشت. تخریب زیستگاه و تکه‌پاره شدن آن می‌تواند گروه‌های کوچک جانوری را منزوی کند و آنها را به خاطر عدم برخورداری از تنوع زیستی در معرض نابودی قرار دهد. جمعیت‌های نخستی به سختی می‌توانند در برابر چنین تهدیدهایی جان به‌در برند؛ به‌ویژه با توجه به این واقعیت که انواع میمونی کم‌اولادند و در طول زندگی به‌ندرت بیش از سه یا چهار فرزند تولید می‌کنند (استرن، ۲۰۰۰).

هرچند که نابودی زیستگاه‌های جنگلی نخستی‌ها دلیل اصلی از بین رفتن آنها است، ولی تنها دلیل نیست. تهدید دیگر، شکار آنها به‌وسیله انسان‌ها برای تأمین گوشت است. در آمازون، آفریقای غربی و آفریقای مرکزی، نخستی‌ها منبع اصلی خوراک به‌شمار می‌آیند. انسان‌ها هرساله هزاران میمون را می‌کشند. در آسیا، شکار نخستی‌ها چندان خطری برای آنها به‌شمار نمی‌آید. در هند، هندوها از خوردن گوشت میمون پرهیز می‌کنند، زیرا حیوان مقدسی محسوب می‌شود، و مسلمانان نیز از خوردن آن اکراه دارند زیرا آن را نجس و شایستهٔ مصرف انسان نمی‌انگارند.

انسان‌ها به خاطر استفاده از پوست میمون‌ها نیز آنها را شکار می‌کنند؛ شکارچیان قاچاق اعضای بدن میمون‌ها را برای هدیه و تزیین به‌فروش می‌رسانند. آفریقاییان پوست میمون‌های سیاه و سفیدرنگ را برای ساختن بالاپوش و سرپوش استفاده می‌کنند و توریست‌های آمریکایی و اروپایی پالتوها و قالیچه‌های ساخته شده از پوست این میمون‌ها را می‌خرند. در جنگل‌های آمازون شکارچیان پلنگ میمون‌ها را می‌کشند تا از گوشت آنها برای دامگذاری این حیوان‌ها استفاده کنند.

شکارچیان غیرقانونی بزرگترین خطر برای گوریل‌های کوهستانی‌اند که تنها ۲۵۰ رأس از آنها در حیات وحش باقی مانده است، البته زمانی که فوسی در سال‌های ۱۹۸۱ و ۱۹۸۳ آنها را بررسی کرد. این شکارچیان با تفنگ‌های قوی گوریل‌ها را شکار می‌کنند و پس از سر بریدن دست‌های‌شان را قطع می‌کنند. آنها سر این حیوان را به عنوان یادگاری می‌فروشند و از دست‌های آنها برای ساختن زیرسیگاری‌های عجیب و غریب استفاده می‌کنند. دام‌ها و دامچاله‌هایی که برای غزال‌ها و بوقالوها می‌گذارند، نیز گوریل‌ها را تهدید می‌کنند زیرا آنها گهگاه در این دام‌ها می‌افتند. حتی اگر گوریل‌ها از این دام‌ها جان به‌در برند، غالباً از زخم‌های عفونی ناشی از آنها می‌میرند. سرنوشت غمبار (قتل و سر

www.Booknama.com

بریده شدن) گوریل‌های مورد علاقه فوسی، برای کسانی که فیلم گوریل‌ها در مه را دیده‌اند آشنا است، فیلمی که داستان زندگی فوسی و کارش با گوریل‌های کوهستانی و کوشش‌هایش را برای نجات آنها نمایش می‌دهد. خود فوسی در اطاقکش در میدان تحقیقی‌اش در رواندا به سال ۱۹۸۵ به قتل رسید. راز قتل او همچنان سربسته باقی مانده است. او در آخرین برگ یادداشت‌های روزانه‌اش چنین نوشته است: «وقتی شما ارزش هر نوع زندگی را تشخیص می‌دهید، کمتر به گذشته کاری دارید و در عوض توجه‌تان را به حفاظت از آنها در آینده معطوف می‌کنید.» بر اثر اقدام‌هایی که بنیاد فوسی انجام داد، اکنون تعداد گوریل‌های کوهستانی افزایش یافته است.

شامپانزه‌ها نیز در برابر شکارچیان آسیب‌پذیرند. شامپانزهٔ معروف به نام لوسی که یک خانوادهٔ آمریکایی بزرگش کرده و زبان نشانه‌ها را به او آموخته بود، وقتی به آفریقا برگردانده شد تا در حیات وحش زندگی کند، به سرنوشت تلخی دچار شد. در سال ۱۹۸۶، کمی پس از آن که او به یک مجتمع شامپانزه‌ها در یکی از جزایر گامبیا ملحق شد، جنازهٔ قطعه قطعه شده‌اش پیدا شد، در حالی که پوست، مو و دست و پایش قطع شده بود. «ما تنها می‌توانیم حدس بزنیم که لوسی کشته شده بود، احتمالاً با اسلحهٔ گرم و پوستش کنده شده بود. از آنجا که او به انسان‌ها اعتماد داشت، همیشه نخستین شامپانزه‌ای بود که با انسان‌های تازه‌وارد به جزیره روبرو می‌شد. او می‌بایست از سوی یک تازه‌وارد غافلگیر شده و به پیامد مرگبار آن دچار شده باشد» (کارتر، ۱۹۸۸، ص ۴۷).

شامپانزه‌ها از این جهت نیز کشته می‌شوند که آفتی برای محصولات کشاورزی به‌شمار می‌آیند. در برخی از مناطق آفریقا و آسیا، ببون‌ها و میمون‌های دم‌کوتاه به محصولاتی که مایهٔ زیست مردم هستند حمله می‌کنند. در سال‌های ۱۹۴۷ تا ۱۹۶۲، حکومت سیرالئون هرساله کشاورزان را تشویق می‌کرد تا خودشان را از شر میمون‌ها خلاص کنند و از همین رهگذر ۱۵،۰۰۰ تا ۲۰،۰۰۰ نخستی هر ساله از بین رفتند.

آخرین علت مرگ و میر نخستی‌ها گرفتن این جانوران برای آزمایشگاه‌ها و نگهداری آنها به عنوان جانوران دست‌آموز است. هرچند که این کار در مقایسه با جنگل‌زدایی و شکار خطر کوچکی برای نخستی‌ها به‌شمار می‌آید، ولی در مواقع بالا بودن تقاضا همین خطر کوچک برخی از انواع در معرض خطر را به‌شدت در مخاطره

www.Booknama.com

می‌اندازد. یکی از انواعی که بیشتر از همه از این نوع تجارت آسیب دیده شامپانزه است که در تحقیق‌های زیست‌پزشکی استفادهٔ گسترده‌ای از آن می‌شود. یکی از شیوه‌های نابودکنندهٔ گرفتن نخستی‌های جوان، کشتن مادرها و به‌دست آوردن بچه‌های وابسته به آنها است.

همانندی‌های انسان‌ها و نخستی‌ها

میان جامعهٔ نخستی‌ها و فرهنگ توسعه یافته بشری فاصله‌ای اساسی برقرار است. با این‌همه، بررسی‌های نخستی‌ها بسیاری از همانندی‌های آنها با انسان‌ها را آشکار ساخته است. پژوهشگران عادت به این کرده‌اند که بگویند رفتار آموخته (در برابر رفتار غریزی) انسان‌ها را از جانوران جدا می‌سازد. ولی ما اکنون می‌دانیم که میمون‌ها و بوزینه‌ها نیز به یادگیری وابسته‌اند. بسیاری از تفاوت‌های میان انسان‌ها و نخستی‌ها، نوعی نیستند بلکه مبتنی بر اختلاف درجه‌اند. برای نمونه، میمون‌ها نیز یادگیری تجربی دارند، ولی انسان‌ها بسیار بیشتر از آنها به آموزش تجربی وابسته‌اند. مثال دیگر: شامپانزه‌ها و اورانگ‌اوتان‌ها برای کارهای خاصی از ابزار سود می‌جویند، ولی اتکای انسان‌ها به ابزار، بسیار شدیدتر است.

یادگیری

عامل مشترک میان میمون‌ها، بوزینه‌ها و انسان‌ها، این واقعیت است که ژن‌ها رفتار و زندگی اجتماعی آنها را چندان برنامه‌ریزی نمی‌کنند. همهٔ این جانوران در سراسر زندگی‌شان یادگیری می‌کنند. در بسیاری از موارد، تمامی یک گروه میمون از تجربه‌های برخی از اعضای‌شان یادگیری می‌کنند. در یکی از گروه‌های میمون‌های دم کوتاه ژاپنی، یک میمون مادهٔ سه ساله شروع کرد به این که پیش از خوردن سیب‌زمینی شیرین گرد و خاک آن را پاک کند. پس از او، نخست مادرش، سپس همسالانش و سرانجام همهٔ اعضای گروه یاد گرفتند که سیب‌زمینی را قبل از خوردن پاک کنند. مسیر یادگیری برای خوردن گندم، در یکی دیگر از گروه‌های میمونی، معکوس شده بود. در این گروه، پس از آن که نرهای مسلط آغاز به آزمودن این خوراک تازه کردند، عملکرد آنها در سراسر گروه

www.Booknama.com

رواج یافت. به نظر می‌رسد که دگرگونی‌ها در رفتار آموخته، از بالا به پایین سریع‌تر از پایین به بالا رواج می‌یابند.

توانایی یادگیری و سود بردن از تجربه، به میمون‌ها نیز مانند انسان‌ها امتیاز تطبیقی شگرفی می‌بخشد و به آنها اجازه می‌دهد تا از خطاهای مرگبار پرهیز کنند. نخستی‌ها نیز در رویارویی با دگرگونی‌های محیطی، نیاز به این ندارند که منتظر یک واکنش ژنتیکی یا جسمانی بمانند. برخلاف رفتار ژنتیکی، رفتار آموخته و الگوهای اجتماعی را می‌توان برحسب اقتضا تغییر داد.

در آفریقا، شکارچیان با تفنگ‌های قوی میمون‌ها را شکار می‌کنند و سپس سر و دست‌های‌شان را قطع می‌کنند. آنها سر گوریل‌ها را برای یادگاری می‌فروشند و از دست‌های‌شان برای ساختن زیرسیگاری‌های عجیب و غریب استفاده می‌کنند.

www.Booknama.com

ابزارها

انسان‌شناسان ابزارسازی را معمولاً به عنوان یکی از شاخص‌های تمایز انسان‌ها از جانوران دیگر می‌انگارند. هرچند که بی‌گمان انسان‌ها بسیار بیشتر از جانوران دیگر از ابزار استفاده می‌کنند، ولی کاربرد ابزار در میان چندین نوع غیرانسانی نیز دیده شده است. برای مثال، در جزایر گالاپاگوس آفریقای جنوب غربی، دارکوب‌هایی هستند که برای بیرون کشیدن حشرات و کرم‌ها از پوستهٔ درختان، از ترکه‌های خاصی استفاده می‌کنند. سمورهای دریایی برای شکستن پوستهٔ نرم‌تنان که مادهٔ مهمی در برنامهٔ غذایی‌شان به‌شمار می‌آید، از پاره‌سنگ‌ها سود می‌جویند. بیدسترها در سدسازی معروف‌اند.

وقتی آشکار شد که انسان‌ها تنها نوع ابزارساز نیستند، انسان‌شناسان آغاز به این کردند که بگویند تنها انسان‌ها هستند که با پیش‌نگری ابزار می‌سازند، یعنی با مقصود خاصی که در ذهن دارند ابزارسازی می‌کنند. شامپانزه‌ها نشان داده‌اند که حتی این ادعا نیز قابل بحث است. بسیاری از محققان، به‌ویژه جین گودال (۱۹۹۶)، بر دانش ما دربارهٔ رفتار شامپانزه‌ها در محیط‌های طبیعی افزوده‌اند. در ۱۹۶۰، گودال مشاهدهٔ رفتار شامپانزه‌ها را در پارک ملی تانزانیا در آفریقای شرقی آغاز کرد. شامپانزه‌ها بیشتر از هر نخستی دیگر از حیث قابلیت ابزارسازیِ حساب شده با انسان‌ها اشتراک دارند، گرچه این قابلیت در میان شامپانزه‌ها در سطح ابتدایی باقی مانده است. شامپانزه‌های وحشی به گونه‌ای منظم ابزار می‌سازند. شامپانزه‌های تشنه برای رسیدن به آب از جاهایی که با دهان‌شان فاصله‌ای دور از دسترس دارد، شاخه برگ‌هایی را برمی‌دارند و پس از جویدن و نرم کردن برگ‌ها آنها را در آب می‌اندازند و آغشته به آب می‌کنند و سپس آن را از آب بیرون می‌آورند و میک می‌زنند. بدین‌سان، شامپانزه‌ها با مقصود خاصی در ذهن، نوعی «اسفنج» ابتدایی را ابداع می‌کنند.

از این جالب‌تر، کار آنها در شکار موریانه است. شامپانزه‌ها برای کند و کاو تپه‌های موریانه‌ها ابزارهایی را به‌کار می‌برند. آنها شاخه برگ‌هایی را انتخاب می‌کنند و پس از تغییر شکل دادن آنها از طریق کندن برگ‌ها و صاف کردن شاخه، این وسیله را در زیر سطح سفت زمین فرو می‌برند تا لانه‌های موریانه‌ها را کشف کنند. آنها این

www.Booknama.com

شاخه‌های صاف و پرداخت شده را به تپه‌های موریانه می‌برند و پس از کندن سوراخ‌هایی با انگشتان‌شان آنها را داخل این سوراخ‌ها می‌گذارند. سرانجام، آنها این ترکه‌ها را از سوراخ‌ها بیرون می‌کشند و موریانه‌هایی را که به سطح آنها چسبیده‌اند می‌خورند.

شکار موریانه به این آسانی هم نیست. یادگیری این شکار وقت می‌گیرد و بسیاری از شامپانزه‌های بررسی شده هرگز بر این کار تسلط نمی‌یابند. شاخه‌برگ‌هایی باید انتخاب شوند که ویژگی‌های خاصی داشته باشند. از این گذشته، زمانی که ترکه در داخل سوراخ است و شامپانزه احساس می‌کند که موریانه‌ها به سطح آن جذب شده‌اند، شامپانزه باید به سرعت و زمانی آن را از سوراخ بیرون کشد که موریانه‌ها در نوک ترکه جاگرفته باشند. در غیر این صورت، وقت بیرون کشیدن ترکه موریانه‌ها از سطح آن پایین می‌افتند. این یک نوع مهارت کامل است که بسیاری از شامپانزه‌ها و شاهدان انسانی آنها هرگز نتوانسته‌اند از عهده آن برآیند.

شامپانزه‌ها توانایی‌های دیگری نیز دارند که برای فرهنگ ضروری‌اند. هرگاه که آنها به دست انسان‌ها تربیت می‌شوند، مهارت‌های‌شان شکوفا می‌شود. شامپانزه‌های وحشی و اورانگ‌اوتان‌ها می‌توانند چیزهایی را هدف‌گیری کرده و با چیزهای دیگر به‌سوی آنها پرتاب کنند. گوریل‌ها که یکی دیگر از نزدیکترین خویشاوندان تکاملی ما هستند، هرچند که استعداد ابزارسازی شامپانزه‌ها را ندارند، ولی می‌توانند آشیانه‌سازی کنند و شاخه‌ها، پیچک‌ها و چیزهای دیگر را به‌سوی هدف‌های مورد نظرشان پرتاب کنند. انسان‌واره‌ها این قابلیت هدف‌گیری و پرتاب را تکمیل کردند که خود این نوعی همگونی است که از نیای مشترک انسان‌ها و میمون‌ها به آنها رسیده است. بدون این قابلیت، ما هرگز نمی‌توانستیم تکنولوژی و تسلیحات پرتابی یا بیس‌بال را تکامل بخشیم.

شکاریگری و شکار

شکار نیز مانند ابزارسازی و زبان، به عنوان فعالیت متمایز انسانی در نظر گرفته شده، به گونه‌ای که در این فعالیت با خویشاوندان میمونی خود هیچ اشتراکی نداریم. ولی باز تحقیق‌های راجع به نخستی‌ها نشان می‌دهند که آنچه که پیشتر به عنوان تفاوت

www.Booknama.com

نوعی در نظر گرفته می‌شد، در واقع تفاوت در درجه است. برخلاف آنچه که زمانی تصور می‌شد، رژیم‌های غذایی نخستی‌های زمین‌زی یکسره گیاهی نیستند. ببون‌ها بچه‌غزال‌ها را می‌کشند و می‌خورند و محققان بارها شاهد شکار شامپانزه‌ها بوده‌اند.

جان میتانی، دِیوید واتز و محققان دیگر هفت سال را صرف مشاهدهٔ شامپانزه‌ها در یکی از پارک‌های ملی اوگاندا کرده‌اند. این بزرگترین اجتماع شامپانزه است که تاکنون در حیات وحش توصیف شده است. در سال ۱۹۹۸، این اجتماع در بر گیرنده ۲۶ شامپانزهٔ بزرگسال نر، ۴۰ مادهٔ بزرگسال، ۱۶ نر نوبالغ، ۵ نوبالغ ماده، و ۳۰ کودک و نوجوان بود (میتانی و واتز، ۱۹۹۹). (به خاطر داشته باشید که اجتماع‌های شامپانزه‌ها عضویت نرینه‌شان پایدارتر از عضویت مادینه‌شان است، زیرا نرهای بزرگسال گرایش دارند که در گروه باقی مانند، حال آن که ماده‌های بزرگسال گرایش به ترک گروه و پیوستن به گروه‌های دیگر دارند.) این اجتماع بزرگ باعث می‌شود که دسته‌های بزرگ شکار که در موفقیت شکار مؤثرند، شکل گیرند. دسته‌های شکار در این اجتماع به‌طور متوسط از ۲۶ نر بزرگسال و نوجوان تشکیل می‌شوند. میانگین وقت اختصاص یافته به هر شکار، ۱۹ دقیقه بود که از ۲ تا ۹۱ دقیقه در شکارهای مشاهده شده در نوسان بود. بیشتر شکارها (۷۸ درصد) به دست‌کم یک فقره حیوان شکار شده منجر می‌شدند، که توفیقی بسیار بیشتر از شکار در میان شیرها (۲۶ درصد)، کفتارها (۳۴ درصد) و یا یوزپلنگ‌ها (۳۰ درصد) به‌شمار می‌آید. در بیشتر شکارها، (۸۱ درصد) این شامپانزه‌ها توانسته بودند چند حیوان را شکار کنند (میانگین ۳ حیوان). حیوان شکار مورد علاقه این شامپانزه‌ها مانند شامپانزه‌های اجتماع‌های دیگر، میمون‌های قرمز بدون شصت بودند.

همچنان که میتانی و واتز (۱۹۹۹) توصیف کرده‌اند، شکار کردن شامپانزه‌ها هم فرصت‌طلبانه و هم برنامه‌ریزی شده است. شکار فرصت‌طلبانه زمانی رخ می‌دهد که شامپانزه‌ها هنگام پرسه‌زدن‌های روزانه‌شان ناگهان با حیوان شکار روبرو شوند. ولی شکار برنامه‌ریزی شده مبتنی بر گشت‌زنی‌های برنامه‌ریزی شده است و در آنها شامپانزه‌ها ساکت می‌شوند و دسته‌جمعی در یک صف واحد حرکت می‌کنند. در این نوع شکارها، آنها بارها می‌ایستند و لابه‌لای درختان را وارسی می‌کنند و به گونه‌ای حساب شده تغییر جهت می‌دهند. آنها هرگونه حرکت درخت‌زیان را زیر نظر می‌گیرند و

www.Booknama.com

هرگاه حرکتی را احساس کرده باشند، می‌ایستند و محیط را بررسی می‌کنند. کار شکار با ردگیری حیوان شکار آغاز می‌شود. شامپانزه‌ها اگر به شکاری برنخورند، گشت‌شان را همچنان ادامه می‌دهند، که این کار گهگاه چندین ساعت طول می‌کشد. شامپانزه‌های این اجتماع در محاصرهٔ گروه‌های حیوان مورد شکار با یکدیگر همکاری می‌کنند، بدین‌سان که راه‌های فرار احتمالی شکارها را می‌بندند و آنها را از بالای تپه به پایین و از درختان بلندتر به درخت‌های کوتاه‌تر می‌رانند. شامپانزه‌ها ممکن است در آغاز ندای خاص شکار سر دهند و بدین‌سان شکارگران را برای شکار بسیج کنند. گهگاه شامپانزه‌های جداافتاده‌ای که با حیوان شکار روبرو می‌شوند، همین ندا را سر می‌دهند تا شامپانزه‌های دیگر برای همکاری در شکار به محل دیده شدن حیوان بیایند. همچنان که در جای دیگر یادآور شدیم، سهیم شدن متقابل در گوشت شکار، در میان شامپانزه‌های این اجتماع رواج دارد.

پرخاشگری و منابع

استعداد شکارگری و پرخاشگری ممکن است در میان میمون‌ها و بوزینه‌ها عمومیت داشته باشد، ولی به نظر می‌رسد که تجلی آنها بستگی به محیط زیست‌شان دارد. جین گودال پرخاشگری و شکارگری شامپانزه‌ها را به تجاوز انسان‌ها به زیستگاه طبیعی آنها ربط داده است. شامپانزه‌های مورد بررسی او به دو گروه شمالی و گروه کوچکتر جنوبی تقسیم می‌شوند. شامپانزه‌های شمالی به سرزمین جنوب تجاوز کرده و شامپانزه‌های جنوبی را کشتند. حمله کنندگان برخی از قربانیان کودک را خوردند (گودال، ۱۹۸۶).

تحقیق مَکینسون (۱۹۷۴) دربارهٔ اورانگ‌اوتان‌های بورنئو و سوماترای اندونزی نشان داده است که اورانگ‌اوتان‌ها نیز در نتیجهٔ تجاوز انسان‌ها به‌ویژه کشاورزی و چوب‌بری آنها، آسیب دیده‌اند. در بورنئو، اورانگ‌اوتان‌ها در واکنش به فعالیت‌های انسانی در نزدیکی‌های‌شان، الگویی از مخالفت شدید با فعالیت جنسی را در پیش گرفته‌اند که ممکن است بقای آنها را در خطر اندازد. در زمان تحقیق میدانی مک کینسون، اورانگ‌اوتان‌های بورنئو به‌ندرت فعالیت جنسی داشتند و این فعالیت همیشه محدود به

www.Booknama.com

تجاوزهای عنف گهگاهی بود که غالباً با فریادهای کودکانی که به مادرهای‌شان چسبیده بودند، همراه بود.

زمانی که مک کینسون تحقیق میدانی‌اش را انجام می‌داد، عملیات چوب‌بری اورانگ‌اوتان‌هایی را که سرزمین‌شان از این طریق نابود شده بود وادار ساخته بود به حوزهٔ تحقیق او وارد شوند و در نتیجه جمعیت میدان تحقیق او بیش از اندازه افزایش یافته بود. واکنش به این افزایش جمعیت ناگهانی، پایین آمدن شدید نرخ زاد و ولد در میان اورانگ‌اوتان‌های محل بود. نخستی‌ها در برابر تجاوز و فشار جمعیتی به شیوه‌های گوناگون واکنش نشان می‌دهند. دگرگونی در روابط جنسی به‌نحوی که نرخ زاد و والد را کاهش دهد، یکی از شیوه‌های تخفیف فشار جمعیت بر منابع از سوی نخستی‌ها به‌شمار می‌آید.

می‌دانیم که همهٔ رفتار نخستی‌ها از سوی ژن‌ها تعیین نمی‌شود. این رفتار شکل‌پذیر و انعطاف‌پذیر است و با دگرگونی عوامل زیست‌محیطی می‌تواند به‌شدت دگرگون شود. در میان انسان‌ها نیز اگر منابع تهدید شود و یا کمیاب گردد، پرخاشگری افزایش می‌یابد. دانشی که ما اکنون دربارهٔ نخستی‌های دیگر داریم، این فرض را قوت می‌بخشد که انسانواره‌های آغازین همگی پرخاشگر یا نرمخو نبودند. پرخاشگری و شکارگری آنها تنوع زیست‌محیطی‌شان را منعکس می‌ساخته است (سیلور برگ و گِری، ۱۹۹۲؛ رانگ هام و پیترسون، ۱۹۹۶).

تفاوت‌های نخستی‌ها با انسان‌ها

در بخش‌های پیشین بر همانندی‌های میان انسان‌ها و نخستی‌های دیگر تأکید داشتیم. انسان بر اساس برخی از گرایش‌های مشترک با میمون‌ها شکل گرفته است. ولی تمرکز و ترکیب بی‌همتای برخی از ویژگی‌ها است که انسان‌ها را متمایز می‌سازد. به هر روی، دشت‌های بازی که انسان‌های آغازین در آنجاها تکامل یافته‌اند، عناصر خاص دستچین شده‌ای را در بر می‌گیرند که میمون‌های بزرگ با آنها چندان آشنا نبوده‌اند.

www.Booknama.com

سهیم شدن و همکاری

انسان‌های آغازین در گروه‌های کوچکی به نام دسته زندگی می‌کردند که اقتصادشان بر پایهٔ شکار و گردآوری (گشت‌زنی) استوار بود. تا همین اواخر (۱۲,۰۰۰ تا ۱۰,۰۰۰ سال پیش) همهٔ انسان‌ها زیستمایه‌شان را از راه شکار و گردآوری فراهم کرده و در دسته‌ها زندگی می‌کردند. برخی از این جوامع توانسته‌اند تا دورهٔ کنونی باقی مانند و مردم‌نگاران آنها را به بررسی کشیده‌اند. از این بررسی‌ها می‌توانیم نتیجه گیریم که در چنین جوامعی برخلاف گروه‌های میمونی زمین‌زی، نیرومندترین و پرخاشگرترین اعضاء چیرگی ندارند. سهیم شدن و جلوگیری از پرخاشگری، برای این انسان‌هایی که از جهت فن‌شناسی ساده‌اند، به همان اندازه اهمیت بنیادی دارد که چیرگی و تهدید برای اجتماع بیون‌ها.

میمون‌های بزرگ گرایش به این دارند که در جستجوی خوراک هر کس تنها برای خودش فعالیت کند. اما در میان انسان‌های گشت‌زن، معمولاً مردها شکار و زن‌ها گردآوری می‌کنند. پس از انجام کار، مردها و زن‌ها منابع به‌دست آمده را به اردوگاه می‌آورند و آنها را تقسیم می‌کنند. آدم‌های پیرتری که در جستجوی غذا شرکت ندارند، خوراک‌شان را از بزرگسالان جوان‌تر به‌دست می‌آورند. از گوشت یک حیوان شکار شدهٔ بزرگ همهٔ اعضای دسته سهم می‌برند. کهنسالان که از سوی اعضای جوان‌تر دسته محافظت و مراقبت می‌شوند، با آن که سن تولیدی را پشت سر گذاشته‌اند به خاطر دانش و تجربه‌ای که دارند مورد احترام قرار می‌گیرند. حجم اطلاعاتی که در یک دستهٔ بشری ذخیره می‌شود، بسیار بیشتر از همین حجم در جوامع نخستی دیگر است. سهیم شدن، همکاری و زبان، برای ذخیره کردن اطلاعات اهمیتی بنیادی دارند.

در میان همهٔ نخستی‌ها به‌جز انسان، بیشتر خوراک از گشت‌زنی فردی به‌دست می‌آید که معمولاً خوراک گیاهی است. نادر بودن گوشتخواری و تمرکز بر خوراک گیاهی، یک تفاوت بنیادی میان بیشتر میمون‌ها و انسان‌ها به‌بار می‌آورد. انسانواره‌ها پس از میلیون‌ها سال تطبیق با یک برنامهٔ خوراکی چندگانه، به اینجا رسیده‌اند که بر شکار، گوشتخواری، سهیم شدن در خوراک و رفتار همکاری‌آمیز اتکا دارند. این ویژگی‌ها در واقع راهبردهای تطبیقی انسان‌اند که میان این نوع عمومیت دارند.

www.Booknama.com

جفتگیری و زناشویی

تفاوت دیگر انسان‌ها با نخستی‌ها دیگر، به عمل جفتگیری ارتباط دارد. در میان بَبون‌ها و شامپانزه‌ها، بیشتر آمیزش‌های جنسی زمانی رخ می‌دهند که ماده‌ها وارد دورهٔ آمادگی و پذیرش جنسی می‌شوند. این دوره با باد کردن و رنگین شدن پوست آلت جنسی مشخص می‌شود. ماده‌های مستعد این عمل، پیوندهای موقتی با نرها برقرار می‌کنند. ولی در میان انسان‌ها، فعالیت جنسی در سراسر سال رخ می‌دهد. با توجه به این فعالیت جنسیِ پایدارتر، بیشتر جوامع انسانی نوعی زناشویی برای خود دارند. زناشویی به عمل جفتگیری یک مبنای اعتمادپذیر می‌بخشد و به هریک از طرفین نوعی حقوق جنسی در مورد طرف دیگر می‌دهد که البته همیشه کامل نیست.

زناشویی تضاد بنیادی دیگری نیز میان انسان‌ها و غیرانسان‌ها به‌بار می‌آورد که در نتیجهٔ برون‌همسری و نظام‌های خویشاوندی پدید می‌آید. بیشتر فرهنگ‌ها قواعدی برون‌همسری دارند که زناشویی را محدود به خارج از دایرهٔ خویشاوندی فرد یا گروه محلی‌اش می‌سازند. برون‌همسری فزون بر به‌رسمیت شناختن خویشاوندی، مزایای تطبیقی نیز به انسان می‌بخشد. این قاعده، میان گروه‌های خویشاوندی زن و شوهر پیوندهایی را برقرار می‌کند. از این رهگذر، فرزندان یک زوج به‌جای آن که تنها در یک گروه خویشاوندی قوم و خویش داشته باشند دو دسته خویشاوند پدری و مادری پیدا می‌کنند و از همین طریق متحدانی نیز برای خود می‌یابند. نکتهٔ اساسی این است که این نوع پیوندهای محبت و حمایت متقابل میان اعضای گروه‌های نَسَبی متفاوت، در میان نخستی‌های دیگر وجود ندارند. در میان نخستی‌ها این گرایش به‌چشم می‌خورد که در هنگام بلوغ از یکدیگر جدا شوند. شامپانزه‌ها و گوریل‌های ماده گرایش به این دارند که پس از بلوغ از محل تولد و گروه‌شان مهاجرت کنند و از میان گروه‌های دیگر برای خود جفت بجویند. هم گیبون‌های ماده و هم نر وقتی از نظر جنسی بالغ می‌شوند خانه‌شان را ترک می‌گویند. آنها همین که جفت‌های‌شان را پیدا می‌کنند و در سرزمین‌های تازه‌شان جایگیر می‌شوند، پیوندهای‌شان را با گروه‌های مادرزادی‌شان قطع می‌کنند. نرهای میمون‌های زمین‌زی در هنگام بلوغ گروه‌شان را رها می‌کنند و در جایی دیگر مکانی

www.Booknama.com

برای زندگی خود پیدا می‌کنند. در میان آنها، اعضای هسته‌ای گروه ماده‌ها هستند. آنها گهگاه گروه‌های مادرمدار تشکیل می‌دهند که از مادران، خواهران، دختران و پسرانِ هنوز مهاجرت نکرده ساخته می‌شوند. این پراکندگی نرها امکان رخداد جفتگیری‌های زناکارانه را کاهش می‌دهد. در این موقعیت، ماده‌های گروه با نرهایی جفتگیری می‌کنند که جای دیگر زاده شده‌اند و در زمان بلوغ به این گروه پیوسته‌اند. گرچه پیوندهای خویشاوندی میان میمون‌های ماده برقرار می‌مانند، ولی هیچ پیوند نزدیک و عمرانه‌ای از طریق مردها باقی نمی‌ماند.

انسان‌ها جفت‌های‌شان را از خارج از گروه مادرزادی‌شان برمی‌گزینند و معمولاً دست‌کم یکی از دو طرف از گروه خود خارج می‌شود. به هر روی، انسان‌ها پیوندهای عمرانه‌ای را با پسران و دختران‌شان برقرار می‌کنند. نظام‌های خویشاوندی و زناشویی که این بستگی‌ها را در میان گروه‌های انسانی برقرار نگه می‌دارند، تضاد عمده‌ای را میان انسان‌ها و نخستی‌های دیگر به‌بار می‌آورند.

زیست‌شناسی اجتماعی و اصلحیت

برابر با نظریهٔ تکامل، وقتی محیط زیست دگرگون می‌شود، بهگزینی (انتخاب) طبیعی آغاز به تعدیل خزانهٔ مواد ژنتیکی یک جمعیت می‌کند. بهگزینی (انتخاب) طبیعی عنصر اساسی دیگری نیز دارد که همان تفاوت در موفقیت تولیدمثل افراد در داخل یک جمعیت است. زیست‌شناسی اجتماعی پایهٔ تکاملی رفتار اجتماعی را بررسی می‌کند. این علم فرض را بر این می‌گیرد که ویژگی‌های ژنتیکی هر نوعی بازتابندهٔ سابقهٔ دراز تفاوت در موفقیت تولیدمثل است (یا همان بهگزینی طبیعی). به دیگر سخن، ویژگی‌های زیست‌شناختی ارگانیسم‌های معاصر از رهگذر نسل‌های پی در پی به نسل کنونی انتقال یافته‌اند، زیرا همین ویژگی‌ها نیاکان ما را قادر ساخته بودند تا ادامهٔ حیات دهند و به گونه‌ای مؤثرتر از رقیبان‌شان تولیدمثل کنند.

بهگزینی (انتخاب) طبیعی بر پایهٔ تولیدمثل متفاوت استوار است. اعضای یک نوع ممکن است برای به حداکثر رساندن اصلحیت‌شان در تولیدمثل یا همان تأثیرگذاری ژنتیک بر نسل‌های آینده، با یکدیگر رقابت کنند. اصلحیت فرد با تعداد بازماندگان

www.Booknama.com

بلاواسطه‌اش اندازه‌گیری می‌شود. راهبرد نخستی‌ها در بالا بردن سطح اصلحیت فردی، در این موارد نشان داده می‌شود که میمون‌های نر پس از ورود به یک گروه تازه بچه‌های میمون‌های دیگر را می‌کشند. آنها با نابود کردن بچه‌های میمون‌های دیگر برای فرزندان خود جا باز می‌کنند (هاس فاتِر و هردی، ۱۹۸۴).

علاوه بر رقابت، از راه‌های همکاری، سهیم شدن و رفتار آشکارا غیرخودخواهانهٔ دیگر، نیز می‌توان تأثیر ژنتیک بر نسل‌های آینده را تشدید کرد. این امر به خاطر اصلحیت فراگیر است که بر پایهٔ آن، موفقیت در تولیدمثل با ژن‌هایی اندازه‌گیری می‌شود که در آنها یک فرد با خویشاوندانش شریک است. افراد یک گروه با از خودگذشتگی به خاطر نسب‌شان، حتی اگر این کار به معنای محدود کردن تولیدمثل مستقیم خودشان باشد، در عمل می‌توانند نقش ژنتیک (ژن‌های مشترک)شان را در آینده افزایش دهند. همین اصلحیت فراگیر به ما کمک می‌کند تا دریابیم که چرا یک زن روی فرزندان خواهرش سرمایه‌گذاری می‌کند و چرا یک مرد زندگی‌اش را برای دفاع از برادرانش به خطر می‌اندازد. حال که از خودگذشتگی بهتر از تولیدمثل ژن‌های انسان‌ها را ابقاء می‌کند، پس از جهت زیست‌شناسی اجتماعی معقولانه‌تر است. همین نظر است که به ما کمک می‌کند تا جنبه‌هایی از رفتار نخستی‌ها و سازمان اجتماعی را بهتر دریابیم.

مراقبت مادرانه از جهت اصلحیت در تولیدمثل همیشه معقولانه است، زیرا زنان به‌خوبی می‌دانند که بچه‌هاشان به آنها تعلق دارند. ولی برای مردها دشوارتر از زن‌ها است که دربارهٔ رابطهٔ پدری‌شان اطمینان حاصل کنند. نظریهٔ اصلحیت فراگیر فرض را بر این می‌گیرد که پدرها اگر کاملاً مطمئن باشند که بچه‌ها مال آنها هستند، بیشتر روی آنها سرمایه‌گذاری می‌کنند. برای نمونه، همبستگی زوج مؤنث و مذکر در میان گیبون‌ها بسیار نیرومند است، زیرا این بستگی تنگاتنگ تقریباً اطمینان ایجاد می‌کند که بچه‌ها متعلق به هردو زوج و زوجه‌اند. برای همین است که می‌توان انتظار داشت گیبون‌های مرد به بچه‌های‌شان رسیدگی کنند و در عمل هم همین‌طور است. ولی در موقعیت‌هایی که نرهای یک نوع نمی‌توانند دربارهٔ رابطهٔ پدری‌شان اطمینان داشته باشند، معقول‌تر این است که در مورد بچه‌های خواهران‌شان بیشتر از بچه‌های زوجه‌شان سرمایه‌گذاری کنند، زیرا خواهرزاده‌ها به گونه‌ای قطعی در برخی از ژن‌های آنها اشتراک دارند.

www.Booknama.com

پرسش‌های اساسی

۱. سه نمونه از همریختی میان انسان‌ها و میمون‌ها را به دست دهید. آیا علاوه بر همریختی زیست‌شناختی به همریختی رفتاری نیز می‌توان اندیشید؟

۲. نمونه‌ای از همگونی ایجاد شده از طریق تکامل همگرا را به دست دهید. آیا همگونی انسان‌ها با حیواناتی به‌جز نخستی‌ها را نیز می‌توان پیدا کرد؟

۳. روندهای اصلی در تکامل نخستی‌ها چیستند؟ یک گربه یا سگ را با یک میمون یا انسان مقایسه کنید. تفاوت‌های اصلی آنها در اندام‌های حسی کدام‌اند؛ برای مثال در بینایی، بویایی و لامسه.

۴. از میان سازمان‌های اجتماعی بَبون‌ها، گوریل‌ها و شامپانزه‌ها، کدامیک به سازمان اجتماعی انسان‌ها از همه شبیه‌تر است؟

۵. نمونه‌هایی از شیوه‌هایی را به دست دهید که نخستی‌های غیرانسانی برای یادگیری به منظور تطبیق با محیط زیست‌شان به آنها اتکا می‌کنند.

۶. ابزارهای انسان‌ها چه تفاوت‌هایی با ابزارهای جانوران دیگر دارند؟

۷. چه شرایط محیطی می‌تواند رفتار شکارگرانه را در نخستی‌ها تشدید کند؟ این شرایط در مورد انسان‌ها چیست؟

۸. سه نمونه از تفاوت‌های رفتاری عمده میان انسان‌ها و نخستی‌های دیگر را به‌دست دهید.

۹. چرا این نکته اهمیت دارد که در میان نخستی‌ها تنها انسان‌ها هستند که پیوندهای محبت و حمایت متقابل را میان گروه‌های محلی متفاوت حفظ می‌کنند؟

۱۰. چگونه زیست‌شناسی اجتماعی و نظریهٔ اصلحیت به ما کمک می‌کنند تا تفاوت‌های میان راهبردهای سرمایه‌گذاری پدرانه و مادرانه در مورد فرزندان، را بهتر درک کنیم؟

www.Booknama.com

فصل ۵

تکامل نخستی‌ها

مدارک سنگواره‌ای

مدارک سنگواره‌ای نمونه‌های بازنمای همهٔ انواعی که روی زمین زندگی کرده‌اند، نیستند. به دلایل گوناگون، برخی از انواع و اجزای بدن آنها بهتر بازنمایی شده‌اند. اجزای سخت مانند استخوان و دندان بهتر از اجزای نرم مانند گوشت و پوست باقی می‌مانند. احتمال سنگواره شدن بقایا افزایش می‌یابد اگر که آنها در رسوباتی تازه شکل گرفته مانند گل و لای، سنگریزه و یا شن دفن شده باشند. بهترین جاها برای دفن استخوان‌ها در رسوبات، مرداب‌ها، دشت‌های سیل‌خیز، مصب‌های رودخانه، دریاچه‌ها و غارها هستند. انواعی که در چنین جاهایی سکونت دارند، بیشتر از حیواناتی که در زیستگاه‌های دیگر زندگی می‌کنند، بخت سالم باقی ماندن دارند. همچنین نواحی پوشیده از خاکستر آتش‌فشان و یا شیب‌های صخره‌ای که از بلندی‌ها به‌سوی پایین فرسایش دارند و این فرسایش‌ها در دره‌ها یا در بستر دریاچه‌ها انباشته می‌شوند، برای سنگواره شدن مساعدند. همین که بقایا دفن می‌شوند، اوضاع شیمیایی نیز باید برای تحقق سنگواره شدن مناسب باشند. اگر رسوبات بسیار اسیدی باشند، حتی استخوان‌ها و دندان‌ها نیز متلاشی می‌شوند. بررسی فراگردهایی که بر بقایای جانوران مرده تأثیر می‌گذارند، **تافونومی**[1] نام دارد که از بُن‌واژهٔ تافوس یونانی گرفته شده که به معنای «گور»

---

1 . Taphonomy

www.Booknama.com

است. این فراگردها عبارتند از، پراکنده شدن اجساد مردگان به وسیله جانوران گوشتخوار یا لاشخور، متلاشی شدن بر اثر عوامل گوناگون و احتمال سنگواره شدن آنها.

سنگواره‌ها تنها نمونهٔ بسیار کوچکی از همهٔ حیواناتی را در بر می‌گیرند که تاکنون روی زمین زندگی می‌کرده‌اند. این نمونه در همه جا یکدست نیست، زیرا در برخی مناطق و زمان‌ها بسیار بهتر از مناطق و زمان‌های دیگر بازنمایی می‌کند. شرایط مساعد برای سنگواره شدن، «پنجره‌های زمانی» خاصی را برای برخی مکان‌ها و زمان‌ها می‌گشایند، مانند غرب کنیا در فاصلهٔ زمانی ۱۸ تا ۱۴ میلیون سال پیش. از آنجاکه غرب کنیا در آن زمان از جهت زمین‌شناختی فعال بود، مدارک سنگواره‌ای قابل توجهی از این ناحیه در دست است. در فاصلهٔ ۱۲ و ۸ میلیون سال پیش، چون این ناحیه از جهت زمین‌شناختی آرام‌تر بود، سنگواره‌های کمتری در اینجا پیدا شده است. از ۸ میلیون سال پیش به بعد، پنجره‌های زمانی دیگری در ناحیهٔ درهٔ رسوبی شرق کنیا گشوده شدند. در این دوره، بلندی‌های آفریقای شرقی سر بلند می‌کردند، آتشفشان‌ها فعال شده بودند و حوضه‌های دریاچه‌ای شکل گرفته و پر از رسوبات می‌شدند. این پنجره‌های زمانی تا زمان حال ادامه داشته و بسیاری از سنگواره‌های انسانواره را در بر می‌گیرد. در مقایسه با آفریقای شرقی، آفریقای غربی از جهت زمین‌شناختی استوارتر بوده و پنجره‌های زمانی اندکی را می‌گشاید. (جولی و وایت، ۱۹۹۵).

شرایط مکانی سنگواره‌ها نیز بر مدارک سنگواره‌ای تأثیر می‌گذارد. برای مثال، احتمال کشف سنگواره‌ها از طریق فرسایش، در مناطق خشک بیشتر از مناطق مرطوب است. پوشش گیاهی پراکنده باعث می‌شود که باد زمین را جارو کند و سنگواره‌ها را بیرون دهد. مدارک سنگواره‌ای در اروپا انباشت و وسعتی بیشتر از آفریقا داشته است، زیرا طرح‌های مهندسی شهری و جستجوی سنگواره‌ها در اروپا زمانی طولانی‌تر از آفریقا در جریان بوده‌اند. نقشه‌ای جهانی که جاهای کشف سنگواره‌ها را نشان می‌دهد، گسترهٔ واقعی جانوران باستانی را نمودار نمی‌کند. یک چنین نقشه‌ای بیشتر دربارهٔ فعالیت زمین‌شناختی دورهٔ باستان، فرسایش‌های خاک در عصر جدید یا فعالیت بشری در دورهٔ اخیر مانند تحقیق‌های دیرین‌شناختی و یا جاده‌سازی، اطلاع می‌دهد. در مورد

www.Booknama.com

سنگواره‌های نخستی‌ها می‌بینیم که مناطق معینی در دوره‌های زمانی خاص مدارک سنگواره‌ای فراوان‌تری را به‌دست می‌دهند. این لزوماً بدان معنا نیست که نخستی‌ها در همان زمان در جاهای دیگری زندگی نمی‌کردند. برای نمونه، در مورد سنگواره‌های انسانواره‌ها، این واقعیت که بیشتر قدیمی‌ترین انواع این سنگواره‌ها در آفریقای شرقی پیدا شده‌اند، ضرورتاً به آن معنا نیست که انسانواره‌های شبیه آنها در آن دوره در آفریقای جنوبی زندگی نمی‌کردند.

از آنجا که مدارک سنگواره‌ای در مورد تکامل نخستی‌ها و انسان‌ها «بسیار محدود و پراکنده‌اند»، بحث‌های راجع به آن نمی‌توانند چندان قطعی باشند. «برای همین است که در این زمینه هر یافتهٔ مهمی موج تازه‌ای از گمانه‌زنی‌ها را برمی‌انگیزاند و غالباً همراه است با انواع حملات تازه به مواضعی که پیش از این جا افتاده و استوار انگاشته می‌شدند» (فیشر، ۱۹۸۸، ص ۲۳). با افزایش دانش، بسیاری از مواضع دستخوش تغییر می‌شوند. پیش از پرداختن به بحث سنگواره‌های نیاکانی، نیاز به این داریم که برخی از فنون تعیین زمان زندگی آنها را توضیح دهیم.

تاریخگذاری گذشته

دیرین‌شناسی به بررسی زندگی در دورهٔ باستان بر پایهٔ مدارک سنگواره‌ای اطلاق می‌شود و **دیرین‌انسان‌شناسی** همان بررسی انسان‌های دورهٔ باستان و نزدیکترین نیاکان‌شان است. این رشته‌ها چهارچوبی زمانی یا گاه‌شماری را برای تکامل حیات، از جمله حیات نخستی‌ها و انسان‌ها، به‌دست داده‌اند. دانشمندان برای تاریخگذاری سنگواره‌ها فنون گوناگونی را به‌کار می‌برند. درجهٔ دقت این روش‌ها متفاوت است و در مورد دوران گوناگون گذشته کاربردپذیرند.

تاریخگذاری نسبی

هر گاه‌شماری، تاریخ دقیق لایه‌های زمین‌شناختی و بقایای مادی مانند سنگواره‌ها و دست‌ساخته‌های هر دوره را مشخص می‌کند. تاریخگذاری می‌تواند نسبی یا قطعی باشد. **تاریخگذاری نسبی** یک چهارچوب زمانی را در ارتباط با لایه‌ها یا مواد

www.Booknama.com

دیگر مشخص می‌کند، بدون آن که تاریخ دقیق آن را به‌دست دهد. بسیاری از روش‌های تاریخگذاری بر پایهٔ بررسی‌های زمین‌شناختی **لایه‌نگاری** استوارند؛ این علم شیوه‌های انباشته شدن رسوبات زمین در لایه‌ها را بررسی می‌کند. در یک توالی دست نخوردهٔ لایه‌ها، سن هر لایه به‌موازات عمق آن افزایش می‌یابد. خاکی که از تپه‌های بالادست به دره می‌ریزد و تازه‌تر است، روی خاکی را که پیش از آن ذخیره شده بود، می‌پوشاند. لایه‌نگاری باعث می‌شود که تاریخگذاری نسبی امکان‌پذیر گردد. از این طریق می‌دانیم که سنگواره‌های یک لایهٔ معین از لایه‌های زیرین تازه‌تر و از لایه‌های بالایی قدیمی‌ترند. ولی تاریخ‌های دقیق و قطعی این سنگواره‌ها را نمی‌توانیم بدانیم، بلکه تنها می‌توانیم توالی زمانی آنها را در ارتباط با بقایای لایه‌های دیگر مشخص کنیم. تغییر عوامل

یک باتلاق جای مناسبی برای دفن استخوان‌ها در رسوبات است. در اینجا سنگواره یک ماموت ماده را می‌بینید که در یکی از باتلاق‌های اطراف لوس‌آنجلس کشف شده است. چه مکان‌ها و شرایط دیگری برای سنگواره شدن مناسب‌اند؟

www.Booknama.com

زیست‌محیطی مانند سرریز گدازه‌ها یا جابه‌جایی زمین و دریا، باعث می‌شود که مواد متفاوت در یک توالی معین لایه‌ها ذخیره شوند که همین خود به دانشمندان اجازه می‌دهد تا لایه‌ها را از یکدیگر تفکیک کنند.

بقایای جانوران و گیاهانی که در یک دورهٔ زمانی زندگی می‌کردند، در یک لایه پیدا می‌شوند. بر پایهٔ سنگواره‌هایی که در توالی‌های لایه‌نگارانه به‌دست آمده‌اند، تاریخ زندگی مهره‌داران به سه دورهٔ عمده تقسیم شده است. دورهٔ پالئوزیک، عصر حیات باستان بود که در آن ماهی‌ها، دوزیست‌ها و خزندگان ابتدایی زندگی می‌کردند. دوره مِسوزوئیک عصر میانی را در بر می‌گیرد که در آن خزندگان و دایناسورها زندگی می‌کردند. دورهٔ سِنوزوئیک به زندگی در عصر اخیر اطلاق می‌شود که پرندگان و پستانداران در آن زندگی می‌کنند. هر یک از این دوره‌ها و اعصار نیز به دوره‌ها و عصرهای کوچکتر تقسیم می‌شوند. به جدول ۱ـ۵ نگاه کنید.

انسان‌شناسان به عصر سنوزوئیک توجه دارند که دو دورهٔ تِرتیاری و کواتِرناری را در بر می‌گیرد. هر یک از این‌دو دوره نیز به زمانه‌هایی تقسیم می‌شوند. دورهٔ ترتیاری پنج زمانه دارد که عبارتند از: پالئوسِن، اِئوسن، اولیگوسن، میوسن و پلیوسن. دورهٔ کواترناری دو زمانهٔ عمده را در بر می‌گیرد، یکی پلئیستوسن و دیگری هولوسِن یا اخیر. جدول ۱ـ۵ تاریخ‌های تقریبی این دوره‌ها را به‌دست می‌دهد. رسوبات زمانهٔ پالئوسن (۶۵ تا ۵۴ میلیون سال پیش) بقایای سنگواره‌ای انواع پستانداران کوچک را به‌دست داده است که برخی‌شان شاید نیاکان نخستی‌ها باشند. سنگواره‌های میمونک‌واره در لایه‌های زمانهٔ ائوسن (۵۴ تا ۳۶ میلیون سال پیش) فراوان‌اند. نخستین سنگواره‌های انسان‌گونه‌ها در ائوسن میانه و پایانی و آغاز اولیگوسن پیدا می‌شوند (۳۶ تا ۲۳ میلیون سال پیش). انسان‌گونه‌ها در زمانهٔ میوسن (۲۳ تا ۵ میلیون سال پیش) و انسانواره‌ها در زمانهٔ پلیوسن (۵ تا ۲ میلیون سال پیش) پدیدار شدند.

www.Booknama.com

شکل ۱ ـ ۵

مقیاس‌های زمانی زمین‌شناختی

	دوره	عصر
۱/۸ میلیون سال پیش	کواترناری	سنوزوئیک
۶۵ میلیون سال پیش	تِرتیاری	
۱۴۶ میلیون سال پیش	کرتاسه اوس	مسوزوئیک
۲۰۸ میلیون سال پیش	ژوراسیک	
۲۴۵ میلیون سال پیش	تِریاسیک	
۲۸۶ میلیون سال پیش	پِرمیان	پالئوزوئیک
۳۶۰ میلیون سال پیش	کَربونیفروس	
۴۱۰ میلیون سال پیش	دِنوویان	
۴۴۰ میلیون سال پیش	سیلوریان	
۵۰۵ میلیون سال پیش	اُردوویسیان	
۵۴۴ میلیون سال پیش	کامبریان	
۹۰۰ میلیون سال پیش	پروتروزوئیک جدید	پروتروزوئیک
۱۶۰۰ میلیون سال پیش	پروتروزوئیک میانه	
۲۵۰۰ میلیون سال پیش	پروتروزوئیک دیرین	
۳۸۰۰ میلیون سال پیش		آرکاییان
۴۵۰۰ میلیون سال پیش		هادئان

مقیاس‌های زمانی زمین‌شناختی مبتنی بر لایه‌نگاری است. هر عصری به سه دوره و هر دوره‌ای به چند زمانه تقسیم می‌شود. نوع انسان در کدام عصر، دوره و زمانه پدیدار شد؟

www.Booknama.com

دنبالهٔ شکل مقیاس‌های زمانی ـ دوران پایانی

آب و هوا و صورت‌های حیاتی	زمانه	دوره	عصر
گذر به کشاورزی، پیدایش دولت‌ها	هولوسن ۱۱/۰۰۰ پیش از میلاد	کواترنازی	
نوسان آب و هوا، یخبندان. پیدایش انسان بواسیه	پلئیوسن ۱/۸ میلیون سال پیش		
انسان راست‌قامت، آفریکانوس، آفارنسیسن، آنامنسیس، آردیپتیکوس رامیدوس	پلیوسن ۵ میلیون سال پیش		
مرغزارهای خنک‌تر و خشک‌تر در ارتفاعات میانه گسترش می‌یابند. آفریقا با اوراسیا برخورد می‌کند (۱۶ میلیون سال پیش) انسان آفروپیتکوس، راماپیتکوس و سیواپیتکوس پدید می‌آید.	میوسن ۲۳ میلیون سال پیش		سنوزوئیک
شمال زمین خنک‌تر و خشک‌تر می‌شود. انسان‌گونه‌ها در آفریقا پدید می‌آیند. جانوران کاتارین از پلاتیرینها جدا می‌شوند؛ و هیلوباتیدها از پونجیدها و انسانواره‌ها جدا می‌افتند.	الیگوسن ۳۸ میلیون سال پیش		
آب و هوای استوایی گرم گسترش می‌یابد؛ پستانداران جدید پدیدار می‌شوند. نخستی‌های میمونک‌واره پدید می‌آیند؛ انسان‌گونه‌ها در اواخر این دوره پیدا می‌شوند.	ائوسن ۵۴ میلیون سال پیش		
نخستین دورهٔ پراکنش عمدهٔ پستانداران	پالئوسن ۶۵ میلیون سال پیش		

www.Booknama.com

هرگاه سنگواره‌هایی در چهارچوب یک توالی لایه‌نگارانه پیدا می‌شوند، دانشمندان بر اساس رابطهٔ آنها با سنگواره‌های موجود در لایه‌های دیگر، تاریخ نسبی آنها را تعیین می‌کنند؛ این همان تاریخگذاری نسبی است. پس از پیدا شدن سنگواره‌هایی در یک لایهٔ خاص، ویژگی‌های زمین‌شناختی وابسته به آنها (مانند الگوی یخبندی) و بقایای گیاهان و جانوران خاص، قراینی را دربارهٔ آب و هوای زمان ذخیره شدن این بقایا به‌دست می‌دهند.

علاوه بر روش تعیین مکان لایه‌نگارانه، فن دیگر تاریخگذاری نسبی، روش تحلیل جذب فلوراین است. استخوان‌هایی که در یک مکان و پهنهٔ زمانی واحد سنگواره می‌شوند، به یک اندازه از آب‌های زیرزمینی محل فلوراین جذب می‌کنند. روش تحلیل فلوراین حقهٔ مشهوری را آشکار ساخت که به ماجرای انسان معروف به پیلت داون ارتباط دارد، انسانی که زمانی نیای غیرمعمول و حیرت‌انگیز انسان تصور می‌شد. این انسان که در انگلستان کشف شد، معلوم شد که فک یک اورانگ‌اوتان جوان است که به جمجمهٔ یک انسان هوشمند چسبیده شده بود. روش تحلیل فلوراین نشان داد که این دو جزء هیچ ربطی به هم ندارند، زیرا جمجمهٔ این انسان فلوراینی بیشتر از آروارهٔ آن جذب کرده بود، که اگر این دو جزء متعلق به یک فرد بوده باشد و در زمان و مکان واحدی ذخیره شده باشد، این اختلاف در جذب فلوراین امکان‌ناپذیر است. معلوم شد که یکی انسان پیلت داون را جعل کرده بود تا در تفسیر مدارک سنگواره‌ای اختلال ایجاد کند (کاری که تا اندازه‌ای موفقیت‌آمیز بود، زیرا برخی از دانشمندان را گمراه ساخته بود).

تاریخگذاری قطعی

در بخش پیش، تاریخگذاری نسبی بر پایهٔ لایه‌نگاری و روش تحلیل جذب فلوراین را بررسی کردیم. ولی به گونه‌ای دقیق‌تر نیز می‌توان با روش‌های گوناگون تاریخ دقیق سنگواره‌ها را تعیین کرد، که در واقع همان **تاریخگذاری قطعی** است. برای مثال، روش کربن ۱۴ برای تاریخگذاری بقایای مواد آلی به‌کار برده می‌شود. این یک نوع فن رادیومتریک است، زیرا فروپاشی رادیواکتیو را اندازه‌گیری می‌کند. کربن ۱۴ در واقع یک نوع ایزوتوپ رادیواکتیو ناپدار کربن معمولی یا همان کربن ۱۲ است. تشعشع کیهانی

www.Booknama.com

که وارد جو زمین می‌شود، کربن ۱۴ تولید می‌کند و گیاهان هنگام جذب کربن دیوکسید این کربن ۱۴ را نیز جذب می‌کنند. زمانی که جانوران گیاهان را می‌خورند و نیز حیوانات شکاری جانداران دیگر را می‌خورند، کربن ۱۴ از زنجیرهٔ خوراکی بالا می‌برد.

جذب کربن ۱۴ با مرگ متوقف می‌شود. در این مرحله، این ایزوتوپ ناپایدار آغاز به شکستن و تبدیل شدن به نیتروژن یا (N14) می‌کند. برای آن که نیمی از کربن ۱۴ به نیتروژن تبدیل شود، به ۵۷۳۰ سال زمان نیاز دارد؛ این در واقع نیمی از حیات کربن ۱۴ است. پس از گذشت یک دورهٔ ۵۷۳۰ سالهٔ دیگر، تنها یک‌چهارم کربن ۱۴ اصلی باقی می‌ماند. و باز با گذشت یک دوره ۵۷۳۰ سالهٔ دیگر یک‌هشتم آن به‌جا می‌ماند. با اندازه‌گیری نسبت کربن ۱۴ در مواد آلی، دانشمندان می‌توانند تاریخ مرگ یا تاریخ برپایی آتش مرکزی یک اردوگاه باستانی را مشخص کنند. به هر روی، از آنجا که نیمی از حیات کربن ۱۴ کوتاه است، این نوع تاریخگذاری برای نمونه‌های قدیمی‌تر از ۴۰۰۰۰ سال پیش چندان به‌کار نمی‌آید، ولی برای بقایای نمونه‌های اخیرتر می‌توان به صحت آن اطمینان کرد.

خوشبختانه برای تاریخگذاری دوره‌های قدیمی‌تر، فنون رادیومتریک دیگری را می‌توان به‌کار بست. یکی از این فنون که بسیار به‌کار برده می‌شود، فن پتاسیم-آرگون (K/A) است. K^{40} یک ایزوتوپ رادیواکتیو پتاسیم است که پس از شکستن تبدیل به یک گاز به نام آرگون ^{40} می‌شود. نیم-حیات K^{40} بسیار درازتر از نیم-حیات کربن ۱۴ است و ۱/۳ میلیارد سال طول می‌کشد. با این روش، یک نمونه هرچه قدیمی‌تر باشد، تاریخگذاری آن قابل اعتمادتر است. از این گذشته، در حالی که تاریخگذاری کربن ۱۴ را تنها می‌توان در مورد بقایای آلی به‌کار بست، تاریخگذاری K/A را می‌توان در مورد مواد غیرآلی، مانند تخته‌سنگ‌ها و مواد معدنی، نیز به‌کار برد.

K^{40} در تخته‌سنگ‌ها شکسته شده و تبدیل به آرگون ۴۰ می‌شود. این گاز در تخته‌سنگ گیر می‌کند تا زمانی که به علت گرم شدن شدید (از جمله به خاطر فعالیت آتش‌فشان) از آن رها می‌شود. وقتی تخته‌سنگ سرد می‌شود، جریان شکست پتاسیم و تبدیل آن به آرگون از سر گرفته می‌شود. این نوع تاریخگذاری با گرم کردن مجدد تخته‌سنگ و اندازه‌گیری گاز رها شدهٔ آن انجام می‌گیرد.

www.Booknama.com

در این تصویر درهٔ بزرگ آفریقا را که در اتیوپی، کنیا و تانزانیا کشیده شده است، می‌بینیم. در این منطقهٔ آتش‌فشانی کدام فن تاریخگذاری را می‌توان به‌کار بست.

در درهٔ بزرگ آفریقا که در آفریقای شرقی کشیده شده و پر از سنگواره‌های انسانواره‌های آغازین است، فعالیت آتش‌فشانی در گذشته، تاریخگذاری K/A را امکان‌پذیر می‌سازد. در بررسی لایه‌های سنگواره‌های موجود در این مکان، دانشمندان

www.Booknama.com

کشف کرده‌اند که در آخرین آتش‌فشان چقدر گاز آرگون در صخره‌های آن انباشته شده است. آنها سپس بر پایهٔ میزان از دست رفتن ^{40}K، تاریخ دقیق وقوع آن آتش‌فشان را تعیین کردند. این دانشمندان با توجه به تخته‌سنگ‌های آتش‌فشانی در نوک لایه‌ای که بقایای سنگواره‌ای در آنجا پیدا شده‌اند، تعیین کرده‌اند که این سنگواره‌ها قدیمی‌تر از ۱/۸ میلیون سال پیش‌اند. آنها مشخص کرده‌اند که این سنگواره‌ها عمری کمتر از ۲ میلیون سال دارند. بدین سان، عمر این سنگواره‌ها و مواد وابسته به آنها، بین ۲ میلیون و ۱/۸ میلیون سال تعیین شده است. به یاد داشته باشیم که تاریخگذاری قطعی تنها اسماً قطعی است، زیرا به‌جای تاریخ‌های دقیق طیف‌های زمانی را نشان می‌دهد.

بسیاری از سنگواره‌ها پیش از پیدا شدن لایه‌نگاری جدید کشف شده‌اند. جایگاه لایه‌نگارانهٔ اصلی این سنگواره‌ها را غالباً نمی‌توان تعیین کرد. وانگهی، سنگواره‌ها همیشه در لایه‌های آتشفشانی کشف نمی‌شوند. فن K/A نیز مانند تاریخگذاری کربن ۱۴، تنها در مورد دورهٔ محدودی از مدارک سنگواره‌ای کاربردپذیر است. از آنجا که نیم ـ حیات ^{40}K بسیار طولانی است، این فن را در مورد موادی کمتر از ۵۰۰،۰۰۰ سال سن نمی‌توان به‌کار بست.

فنون دیگر تاریخگذاری رادیومتریک را می‌توان برای بازبینی تاریخ‌های K/A به‌کار بست، که در اینجا نیز از مواد معدنی اطراف سنگواره‌ها می‌توان استفاده کرد. یکی از این روش‌ها که تاریخگذاری رشته‌های اورانیوم نام دارد، خط سیرهای شکافتی را که در زمان فروپاشی اورانیوم رادیواکتیو (U ۲۳۸) و تبدیل آن به سرب پدید می‌آیند، اندازه‌گیری می‌کند. دو فن دیگر رادیومتریک به‌ویژه برای سنگواره‌هایی سودمندند که نمی‌توان آنها را با کربن ۱۴ (که تا ۴۰،۰۰۰ سال پیش از میلاد اعتبار دارد) و ^{40}K (که تا ۵۰۰،۰۰۰ سال پیش از میلاد معتبر است) تاریخگذاری کرد. این روش‌ها ترمولومینه‌سنز (TL) و چرخش انعکاس الکترون (ESR) نام دارند. هردو این روش‌ها الکترون‌هایی را اندازه‌گیری می‌کنند که پیوسته در تخته‌سنگ‌ها و مواد معدنی گیر می‌کنند (شِریو، ۱۹۹۲). همین که تاریخی برای یک تخته‌سنگ وابسته به یک سنگواره به‌دست می‌آید، همان تاریخ را برای خود این سنگواره نیز می‌توان به‌کار برد. پهنه‌های زمانی موردکاربرد در فنون گوناگون تاریخگذاری قطعی، در جدول ۱ـ۵ ترسیم شده‌اند.

www.Booknama.com

جدول ۱ـ۵

فنون تاریخگذاری قطعی

فن	مواد مورد تاریخگذاری	علامت اختصاری	پهنهٔ زمانی مؤثر
کربن ۱۴	مواد آلی	^{14}C	تا ۴۰,۰۰۰ سال
پتاسیم ـ آرگون	تـــختهسنگهای آتشفشانی	K/A و ^{40}K	کهنتر از ۵۰۰,۰۰۰ سال
رشتههای اورانیوم	مواد معدنی	^{238}U	بـــین ۱,۰۰۰ و ۱,۰۰۰,۰۰۰ سال
ترمولومینه سِنز	تـــختهسنگها و مواد معدنی	TL	بـــین ۵,۰۰۰ و ۱,۰۰۰,۰۰۰ سال
چرخش انعکاس الکترون	تـــختهسنگها و مواد معدنی	ESR	بـــین ۱,۰۰۰ و ۱,۰۰۰,۰۰۰ سال

نخستیهای آغازین

نـخستیها در ۶۵ مـیلیون سـال گـذشته، یـعنی در عـصر سِـنوزوئیک، زنـدگی میکردهاند که خود این عصر به هفت زمانه تقسیم میشود (نگاه کنید به شکـل ۱ـ۵) زمانی که عصر مِسوزوئیک به پایان رسید و عصر سنوزوئیک آغاز شد، یعنی حدود ۶۵ میلیون سال پیش، آمریکای شمالی به اروپا متصل بود ولی به آمریکای جنوبی اتـصال نداشت. (آمریکای شمالی و جنوبی حدود ۲۰ میلیون سال پـیش بـه هـمدیگر مـتصل شدند). دو قارهٔ آمـریکا و اروپـا طـی مـیلیونها سـال و از طـریق جـابهجایی تـدریجی صفحههای سطح زمین، از همدیگر شکاف بـرداشـته و در جـای کـنونیشان اسـتقرار یافتهاند (به شکل ۲ـ۵ نگاه کنید)

www.Booknama.com

شکل ۲ـ۵

جایگاه قاره‌ها در اواخر عصر مسوزوئیک

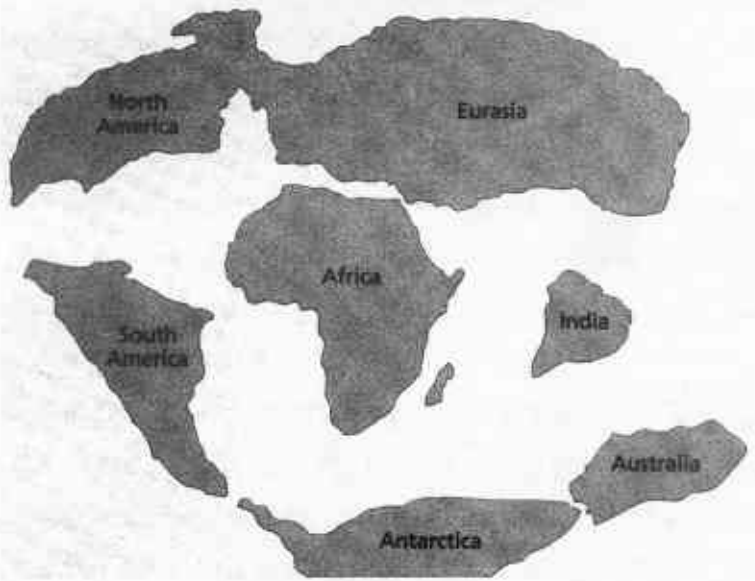

وقتی عصر مزوزوئیک پایان گرفت و عصر سنوزوئیک آغاز شد، یعنی حدود ۶۵ میلیون سال پیش، آمریکای شمالی به اروپا وصل بود و به آمریکای جنوبی اتصال نداشت.

در عصر سنوزوئیک، بیشتر پُشته‌های سطح زمین آب و هوایی استوایی یا شبه‌استوایی داشتند. عصر مسوزوئیک با یک انهدام عظیم و جهانی گیاهان و جانوران، از جمله دایناسورها، به پایان رسید. از آن پس، پستانداران به عنوان جانوران زمینی بزرگ و مسلط، جایگزین خزندگان شدند. در این عصر، درخت‌ها و درخت‌های گلدار به سرعت فراوان شدند و برای نخستی‌هایی که سرانجام می‌بایست جایگاه‌های جدید را پر سازند،

www.Booknama.com

خوراک‌های سردرختی فراهم ساختند.

طبق **نظریهٔ درخت‌زی**، نخستی‌ها از طریق تطبیق با زندگی درخت‌زی به نخستی تبدیل شدند. ویژگی‌ها و روندهای نخستی که در فصل پیشین از آنها بحث شد، به عنوان تطبیق‌هایی با زندگی در بالای درختان تحول یافته‌اند. ویژگی اساسی آنها اهمیت بیشتر بینایی در مقایسه با بویایی بوده است. دگرگونی در دستگاه بینایی در جهت تطبیق با درخت‌ها بوده که ادراک عمق ناشی از آن، پرش نخستی‌ها را آسان‌تر ساخته است. دست‌ها و پاهای پنجه‌گیر آنها برای جزیدن روی شاخه‌های نازک به‌کار می‌روند. پاهای پنجه‌گیر آنها در هنگام رسیدن به مواد غذایی در سر شاخه‌ها، لنگر بدن‌شان می‌شود. نخستی‌های آغازین احتمالاً برنامهٔ غذایی چندگانه داشتند که بر خوراک موجود بر درخت‌ها، مانند گل‌ها، میوه‌ها، توت‌ها، صمغ‌ها، برگ‌ها و حشرات، مبتنی بود. دورهٔ آغازین عصر سنوزوئیک شاهد فراوانی درخت‌های گلدار بود که حشرات را به خود جذب می‌کردند؛ این حشرات نقش مهمی در بسیاری از برنامه‌های غذایی نخستی‌ها داشتند.

مَت کارت میل (۱۹۹۲، ۱۹۷۴) یادآور می‌شود که گرچه ویژگی‌های نخستی‌ها روی درختان به‌خوبی عمل می‌کنند، ولی این ویژگی‌ها تنها ویژگی ممکن در تطبیق با زندگی درخت‌زی نیستند. برای مثال، سنجاب‌ها نیز با پنجه‌ها و بینی‌های‌شان خوب عمل می‌کنند، بی آن که از دید دو چشمی برخوردار باشند. چیز دیگری می‌بایست در تکامل نخستی‌ها رخ داده باشد که کارت میل آن را با **فرضیهٔ شکاریگری بصری** تبیین می‌کند. بر پایهٔ این فرضیه، دست‌ها و پاهای پنجه‌گیر و پنجه‌های کوتاه شده در نخستی‌ها از آن جهت تحول یافته‌اند که گرفتن حشرات را که برای برنامهٔ غذایی نخستی‌های آغازین اهمیت درجهٔ یک داشت، آسان می‌ساختند. طبق این نظریه، نخستی‌های آغازین در آغاز خود را با بیشه‌های جنگلی با درخت‌های پاکوتاه تطبیق داده بودند و در این بیشه‌ها به دنبال میوه‌ها و حشرات می‌گشتند. نخستی‌های آغازین، به‌ویژه برای جستجوی حشرات، می‌بایست به دیدشان بسیار اتکا داشته باشند. چشم‌های نزدیک به هم، دید دوچشمی و ادراک عمیق را برای آنها امکان‌پذیر ساخته بودند. یک چنین دستگاه بصری به نخستی‌های آغازین اجازه می‌داد تا شکارشان را از فاصلهٔ دور

www.Booknama.com

تشخیص دهند بدون آن که سرهای‌شان را تکان دهند. آنها می‌بایست مانند گربه‌ها و بازها شکار کرده باشند. با نزدیک شدن چشم‌ها به هم، بینی‌های آنها می‌بایست کوتاه شده و در نتیجه، حس بویایی‌شان ضعیف‌تر شده باشد. نخستی‌های آغازین در هنگام شکار کردن حشرات با دست‌های‌شان، می‌بایست با پنجه‌های پا به شاخه‌ها آویزان شده باشند. بسیاری از میمونک‌های زنده هنوز جثه‌های کوچک و برنامهٔ غذایی حشره‌خوارشان را حفظ کرده‌اند، یعنی همان ویژگی‌هایی که مختص نخستی‌های آغازین بوده‌اند. جورمین (۱۹۹۷) بر این نظر است که گرچه ویژگی‌های اساسی نخستی‌ها در آغاز برای زندگی در شاخه‌های کوتاه تکامل یافته بودند، ولی خاصیت تطبیقی این ویژگی‌ها زمانی که حشره‌گیری در شاخه‌های بلند انجام می‌گرفت، بیشتر هم شده بود.

نخستی‌های دورهٔ آغازین عصر سنوزوئیک

شواهد سنگواره‌ای قابل توجهی در دست‌اند که نشان می‌دهد گروه‌های نخستی متنوعی در دومین زمانهٔ عصر سنوزوئیک یا اِئوسن، به‌ویژه در اروپا و شمال آمریکا، زندگی می‌کردند. بر این اساس، بعید نیست که نخستین نخستی‌ها در نخستین زمانهٔ این عصر، یعنی زمانهٔ پالئوسن (۶۵ تا ۵۴ میلیون سال پیش) زندگی می‌کردند. در این باره که آیا این سنگواره‌ها به زمانهٔ پالئوسن تعلق دارند، اجماعی در میان دانشمندان وجود ندارد و برای همین در اینجا دربارهٔ آنها بحث نمی‌کنیم.

نخستین صورت‌های سنگواره‌ای که آشکارا متعلق به نخستی‌ها تشخیص داده شده‌اند، در زمانهٔ اِئوسن (۵۴ تا ۳۸ میلیون سال پیش) در شمال آمریکا، اروپا، آفریقا و آسیا زندگی می‌کردند. در اواخر این زمانه، آنها از آفریقا به ماداگاسکار رسیدند. نیاکان لِمورها می‌بایست از روی فرش ضخیمی از پوشش گیاهی سراسر تنگهٔ ماداگاسکار را که در آن زمان تنگ‌تر از امروز بود، درنوردیده باشند. این «صفحه‌های» شناور که به‌گونه‌ای طبیعی شکل می‌گیرند و در رودخانه‌های آفریقای شرقی مشاهده شده‌اند، در آن زمان به‌سوی دریا شناور شده بودند.

در جریان تکامل نخستی‌ها، زمانهٔ ائوسن دورهٔ زندگی میمونک‌ها بود که

www.Booknama.com

دست‌کم ۶۰ نوع را در دو خانوادهٔ اصلی (آداپید[1] و اومومید[2]) تشکیل می‌دادند. خانوادهٔ گستردهٔ اومومیدها در آمریکای شمالی، اروپا و آسیا زندگی می‌کردند. اعضای این خانواده به اندازهٔ سنجاب‌ها بودند، ولی برخلاف سنجاب‌ها دست‌ها و پاهای پنجه‌گیر داشتند تا چیزهایی را با دست بگیرند و از شاخه‌های کوچک تو در تو بالا روند. نخستین اعضای این خانواده ممکن است نیاکان همهٔ انسان‌گونه‌ها باشند. اعضای اخیرتر این خانواده ممکن است نیاکان تارسیه‌ها باشند.

برابر با یک نظریه، دید دوچشمی و دست‌های انعطاف‌پذیر برای این در میان نخستی‌ها تکامل یافته است که گرفتن حشرات را آسان‌تر سازند. نام این نظریه چیست؟ در این تصویر یک میمون سنجاب جثهٔ کلمبیایی را می‌بینید که از دست‌ها و چشمانش برای خوردن یک نوع ملخ استفاده می‌کند.

1 . Adapid　　2 . Omomyid

www.Booknama.com

این تصویر بازسازی شدهٔ شوشونیوس راکه از خانواده اومومیدهای زمانهٔ ائوسن است، با یک تارسیهٔ امروزی که در میندانائوی فیلیپین زندگی می‌کند، مقایسه کنید. در این مقایسه، چه همانندی‌ها و ناهمانندی‌هایی را می‌بینید؟

خانوادهٔ **آداپید** شاید نیاکان رده لِمور-لوریس[1] بوده باشند. تنها تفاوت عمدهٔ آداپیدهای زمانهٔ اِئوسن، مانند اِسمیلودِکت‌ها[2] که در تصویر نشان داده شده‌اند و لمورها و لوریس‌های کنونی، این است که این لمورها و لوریس‌ها شانهٔ دندانی (به شکل ۳-۵ نگاه کنید) دارند و اسمیلودکت‌ها ندارند. این ساختار تشکیل شده است از دندان‌های پیشین و نیش در فک پایینی.

1 . Lemur-Lorise

2 . Smilodectes

www.Booknama.com

در مقطعی از زمانهٔ ائوسن، نیاکان انسانگونه‌ها از طریق روزکارتر شدن و یا فعال‌تر شدن در روز و برتری یافتن حس بینایی بر بویایی، از میمونک‌ها انشعاب یافتند. برخی از میمونک‌های این زمانه مغزها و چشم‌های بزرگتر و بینی‌هایی کوچکتر از میمونک‌های دیگر داشتند. این میمونک‌های متفاوت، نیاکان انسانگونه‌ها بودند. چشم‌های انسانگونه‌ها در مقایسه با لمورها و لوریس‌ها، به سمت جلوتر چرخیده‌اند. انسانگونه‌ها همچنین حدقهٔ چشمی استخوانی و کاملاً محصور دارند که لمورها و لوریس‌ها ندارند. انسانگونه‌ها برخلاف لمورها و لوریس‌ها، بینی مرطوب منتهی به لب بالایی را ندارند. انسانگونه‌ها بینی خشک و جدا از لب بالایی دارند. ویژگی متفاوت دیگر انسانگونه‌ها به بلندی‌های دندان‌های آسیا ارتباط دارد. تعداد ابتدایی بلندی‌های دندان‌های آسیاییِ پایین پستانداران، شش تا است. ولی انسانگونه‌ها یک یا دو بلندی را در همین دندان‌ها از دست داده‌اند و در نتیجه بیشتر از چهار یا پنج بلندی در این ردیف از دندان‌ها ندارند.

قدیمی‌ترین انسانگونهٔ احتمالی که تاکنون کشف شده، اِئوسیمیا[1] است که در چینِ زمانهٔ ائوسن پیدا شده است. ولی قدیمی‌ترین انسانگونهٔ قطعی کاتوپیتکوس[2] است که در عصر اواخر ائوسن کشف شده است. با سپری شدن زمانهٔ ائوسن، بسیاری از انواع میمونک‌ها نابود گشتند که همین خود منعکس کنندهٔ رقابت نخستین انسانگونه‌ها با آنها در عرصهٔ بقا است.

انسانگونه‌های زمانهٔ اولیگوسن

در زمانهٔ اولیگوسن (۳۸ تا ۲۳ میلیون سال پیش) انسانگونه‌ها پرجمعیت‌ترین نخستی‌ها شده بودند. بیشتر اطلاعاتی که از انسانگونه‌های آغازین داریم از سنگواره‌های ذخایر فَیوم مصر به‌دست آمده‌اند. این ناحیه اکنون بیابان است، ولی ۳۶ تا ۳۱ میلیون سال پیش این منطقه یک جنگل بارانی استوایی بود.

انسانگونه‌های فیوم روی درختان زندگی می‌کردند و میوه‌ها و دانه‌های درختی را می‌خوردند. آنها در مقایسه با میمونک‌ها دندان‌های کمتر، بینی‌های کوتاه‌تر و مغزهای

1 . Eosimias
2 . Catopithecus

www.Booknama.com

بزرگتری داشتند و چشم‌های‌شان دید عمیق‌تر و جلوتری داشت. از میان سنگواره‌های انسان‌گونهٔ فیوم، خانوادهٔ پاراپیته‌سید[1] از همه ابتدایی‌تر و شاید نیاکان میمون‌های قارهٔ آمریکا باشند. پاراپیته‌سیدها بسیار کوچک (دارای دو کیلو وزن) بودند و با مارموست‌ها[2]، تامارین‌ها[3] و میمون‌های آمریکای جنوبی همانندی‌هایی داشتند. یکی از انواع این گروه، آپیدیوم‌ها[4]، یکی از رایج‌ترین سنگواره‌های مِترفیوم به‌شمار می‌آید.

شکل ۳ ـ ۵

یک شانهٔ دندانی

یک شانهٔ دندانی عنصری است که لمورها و لوریس‌های کنونی دارند ولی آداپیدهایی چون اسمیلودکت‌های متعلق به زمانهٔ ائوسن از این عنصر برخوردار نبودند.

1 . Parapithecid
2 . Marmosets
3 . Tamarins
4 . Apidiums

www.Booknama.com

اسمیلودکت‌ها عضوی از خانوادهٔ میمونک‌های لمور مانند آداپید بودند که در زمانهٔ ائوسن زندگی می‌کردند. شکل بازسازی شدهٔ اسمیلودکت‌های بالایی را با لمورهای دم حلقه‌ای موجود در ماداگاسکار که در پایین می‌بینید، مقایسه کنید.

www.Booknama.com

به نظر می‌رسد خانوادهٔ پروپلیوپیته‌سیدها[1] نیاکان کارتانی‌ها ــ میمون‌های قارهٔ آمریکا، میمون‌های بزرگ و انسان‌ها ــ هستند. این خانواده نوع اجیپتوپیته‌کوس[2] را در بر می‌گیرد که با ۷ تا ۸ کیلو وزن، به اندازهٔ یک گربهٔ بزرگ خانگی بود. این انسان‌گونه‌ها از جهت دندان‌ها با کاتارین‌های جدیدتر یکی‌اند، زیرا هردو آنها در یک‌چهارم دهان، دو دندان پیشین، یک دندان نیش، دو دندان پیش آسیا و سه دندان آسیا دارند. تعداد یک‌چهارم دندان‌های نخستی‌های ابتدایی‌تر، ۹ تا است و یک دندان پیش آسیا بیشتر دارند. بیشتر نخستی‌های دیگر، از جمله میمونک‌ها و میمون‌های قارهٔ آمریکا، همین‌قدر دندان دارند. علاوه بر فیوم، ذخایر الیگوسن با استخوان‌های نخستی در شمال و غرب آفریقا، عربستان جنوبی، چین، آسیای جنوب شرقی و آمریکای شمالی و جنوبی نیز پیدا شده‌اند.

زمانهٔ اولیگوسن دورهٔ دگرگونی عمدهٔ زمین‌شناختی و آب و هوایی بود. در همین دوره بود که آمریکای شمالی و اروپا از هم جدا شدند و به قاره‌های جداگانه تبدیل گشتند. نظام انشقاق درهٔ بزرگ شرق آفریقا در همین دوره شکل گرفت و هندوستان وارد قارهٔ آسیا شد. در این زمان، روندی از سرد شدن زمین، به‌ویژه در نیمکرهٔ شمالی، آغاز شد که بر اثر آن نخستی‌ها در این بخش از زمین ناپدید شدند.

انسان‌نماهای زمانهٔ میوسن

نخستین سنگواره‌های انسان‌نماها به زمانهٔ میوسن (۲۳ تا ۵ میلیون سال پیش) تعلق دارند؛ این زمانه به سه بخش فروتر، میانین و فراتر یا اخیر تقسیم می‌شود. در نخستین بخش این زمانه (۲۳ تا ۱۶ میلیون سال پیش) هوا گرم و مرطوب بود و جنگل‌ها آفریقای شرقی را پوشانده بودند. به یاد داشته باشید که انسان‌نماها فراخانواده‌ای‌اند که میمون‌های بزرگِ سنگواره‌ای و موجود و نیز انسان‌ها را در بر می‌گیرد. برای آسان‌تر شدن موضوع، نخستین انسان‌نماها در اینجا پیش‌نمونهٔ میمونِ بزرگ[3] و یا فقط میمون‌های بزرگ نامیده می‌شوند. هرچند که برخی از این میمون‌های بزرگ ممکن است

1 . Propliopithecides
2 . Aegytopithecus
3 . Proto-ape

www.Booknama.com

نیاکان میمون‌های بزرگ کنونی باشند، ولی هیچکدام با این میمون‌های زنده یکسان و غالباً حتی همسان هم نیستند.

پروکنسول[1]

فراخانوادهٔ معروف به پلیوپیته‌سیدها انواعی گوناگونی از جنس پروکنسول‌ها را در بر می‌گیرد. گروه پروکنسول‌ها فراوان‌ترین و موفق‌ترین انسان‌گونه‌های بخش نخست زمانهٔ میوسن بودند. این گروه که در آفریقا زندگی می‌کرد، سه نوع موسوم به آفریکانوس، نیانزا[2] و ماژور[3] دارد. این پیش‌میمون‌بزرگ‌های اوایل زمانهٔ میوسن که احتمالاً از اخلاف پروپلیوپیته‌سیدهای زمانهٔ الیگوسن هستند، دندان‌هایی شبیه به دندان‌های میمون‌های بزرگ کنونی داشتند. برخی از انواع پروکنسول به اندازهٔ یک میمون کوچک بودند و انواع دیگر آن به بزرگی شامپانزه و معمولاً از جهت جنسی آشکارا دوریختی بودند. وضعیت دندان‌های‌شان نشان می‌دهد که از میوه‌ها و برگ‌ها تغذیه می‌کردند.

جمجمهٔ پروکنسول‌ها از جمجمهٔ میمون‌های بزرگ امروزی ظریف‌تر بود و مانند بیشتر میمون‌ها پاهای آنها از دست‌های‌شان بلندتر بودند. پروکنسول‌ها نیز مانند میمون‌ها با چهار دست و پای‌شان لابه‌لای درخت‌ها حرکت می‌کردند و برخلاف میمون‌های بزرگ کنونی، آنها این قابلیت را نداشتند که خود را از درخت معلق نگه دارند و دست به دست از این شاخه به آن شاخه بپرند. پروکنسول‌ها شاید آخرین نیای مشترک میمون‌های قارهٔ آمریکا و میمون‌های بزرگ باشند. در اواسط زمانهٔ میوسن، پروکنسول‌ها جای‌شان را به میمون‌های قارهٔ آمریکا و میمون‌های بزرگ دادند.

برخلاف سنگواره‌های میمون‌ها و میمونک‌های زمانهٔ میوسن که کمیاب‌اند، سنگواره‌های میمون‌های بزرگ کمیاب نیستند. میمون‌های این زمانه نیز مانند بسیاری از میمون‌های بزرگ کنونی جنگل‌نشین و میوه‌خوار بودند. آنها در مناطقی زندگی می‌کردند که پس از عقب‌نشستن جنگل‌ها، سرانجام توانسته بودند در جای دیگری مجتمع گردند.

---

1 . Proconsul
2 . nyanzae
3 . P. major

www.Booknama.com

در اواخر زمانهٔ میوسن، میمون‌ها فراوان‌ترین انسان‌گونه در قارهٔ آمریکا بودند (به‌جز انسان‌ها که سرانجام جای آنها را گرفتند).

به چه دلیل پس از آن که میمون‌های زمانهٔ میوسن ناپدید شدند، میمون‌های قارهٔ آمریکا جای آنها را گرفتند؟ پاسخ احتمالی به این پرسش شاید این باشد که میمون‌های این قاره از این توانایی برتر برخوردار بودند که می‌توانستند برگ‌ها را بخورند. برگ‌ها دسترسی‌پذیرتر از میوه‌ها هستند که خوراک معمول میمون‌های بزرگ‌اند. با عقب‌نشینی جنگل‌ها در پایان زمانهٔ میوسن، بیشتر میمون‌های بزرگ ناچار شدند که به جنگل‌های بارانی استوایی در آفریقای غربی و آسیای جنوب شرقی که هنوز پابرجا بودند، پناه آورند. میمون‌های دیگر در پهنهٔ گسترده‌تری باقی ماندند، زیرا به‌خوبی می‌توانستند برگ‌ها را به عنوان مواد غذایی فرآوری کنند. دندان‌های آسیای این میمون‌ها به گونه‌ای بود که می‌توانستند با چرخاندن برگ‌ها از سمت راست به چپ و بالعکس و غلتاندن آنها روی برجستگی‌های دندان آسیا، برگ‌ها را مانند قیچی تکه‌تکه و ریزریز کنند و سپس آنها را هضم کنند.

برخی از انواع پروکنسول ممکن است نیاکان میمون‌های زندهٔ آفریقایی بوده باشند. پروکنسول ممکن است نیای میمون‌های قارهٔ آمریکا نیز بوده باشد. پروکنسول‌ها همهٔ عناصر ابتدایی مشترک در میان میمون‌های بزرگ و میمون‌های قارهٔ آمریکا را دارند، ولی هیچیک از ویژگی‌های انشعاب یافتهٔ هردو را ندارند. عناصر ابتدایی همان‌هایی‌اند که بدون تغییر از یک نیای مشترک به نسل‌های بعدی انتقال می‌یابند، مانند پنج دندان آسیای نوک‌دار میمون‌های بزرگ که از یک نیای انسان‌گونهٔ قدیمی به آنها ارث رسیده‌اند. ولی ویژگی‌های انشعاب یافته، آنهایی‌اند که پس از انشعاب از یک نیای مشترک و بعد از انتقال از یک ردهٔ جانوری به ردهٔ دیگر، در یک ردهٔ خاص تحول می‌یابند. نمونهٔ این ویژگی‌ها دندان‌های آسیای دودندانه‌اند که در میان میمون‌های قارهٔ آمریکا رواج دارند. میمون‌های قارهٔ آمریکا دندان‌های آسیای دودندانه و انشعاب یافته دارند همراه با بدن‌های چهاردست و پایِ ابتدایی. ولی میمون‌های بزرگ دندان‌های آسیایی ابتدایی و بدن‌های انشعاب‌یافته‌ای دارند که می‌توانند دست به دست روی شاخه‌ها حرکت کنند. پروکنسول‌ها هم دندان‌های ابتدایی و هم بدن‌های چهاردست و پایی داشتند.

www.Booknama.com

آفروپیته‌کوس[1] و کنیاپیته‌کوس[2]

در آغاز زمانهٔ میوسن، آفریقا با شکاف آبی از اروپا و آسیا جدا شد. ولی در میانهٔ این زمانه عربستان آفریقایی به اوراسیا رانده شد و سرزمینی را به‌وجود آورد که سه قاره را به هم مرتبط می‌ساخت. شانزده میلیون سال پیش، جانوران گوناگون از جمله انسان‌نماها، از داخل آفریقا به بیرون و از بیرون به درون آفریقا مهاجرت کردند. پیش‌نمونه‌های میمون‌های بزرگ فراوان‌ترین نخستی‌ها در میانهٔ زمانهٔ میوسن (۱۶ تا ۱۰ میلیون سال پیش) بودند. بیش از ۲۰ نوع از این میمون‌ها تاکنون کشف شده‌اند. دندان‌های آنها الگوی ابتدایی پنج دندان آسیای دندانه‌دار انسان‌گونه‌ها را حفظ کرده‌اند.

در میانهٔ زمانهٔ میوسن، انسان‌نماها در اروپا، آسیا و آفریقا به گونه‌ای گسترده پراکنده شدند. میمون‌های بزرگ آفریقای شرقی در این دوره عبارتند از، دو ردهٔ آفریکوپیته کوس و اکواتوریوس و دو نوع قدیمی‌تر و جدیدتر کنیاپیته کوس. آفریکوپیته کوس یک‌انسان‌نمای بزرگ زمانهٔ میوسن است که ۱۸ تا ۱۶ میلیون سال پیش در شمال کنیا زندگی می‌کرد (لیکی، لیکی و واکر، ۱۹۸۸). بقایای آفریکوپیته کوس شامل یک جمجمه، آرواره و اجزایی از بدنه می‌باشد. به نظر می‌رسد که آفریکوپیته کوس یک میمون بزرگ درخت‌زیِ کندرو بود با دندان‌های پیشین بزرگ و جلوزده (شبیه به دندان‌های میمون‌های بزرگ موجود در آفریقا).

میان رده اکواتوریوس و نوع قدیمی‌تر کنیاپیته کوس شباهت‌های نمایانی به‌چشم می‌خورند. بر پایهٔ این همانندی‌ها، کاشفان آنها بر این عقیده بودند که نوع قدیمی‌تر کنیاپیته کوس را باید دوباره به عنوان اکواتوریوس رده‌بندی کرد. دو نوع کنیاپیته کوس که به گونهٔ سنتی تشخیص داده شده‌اند، با عنوانی کی. آفریکانوس (قدیمی‌تر) و کی. ویکری[3] (جدیدتر) رده‌بندی شده‌اند. اکواتوریوس و کی. آفریکانوس الگوی قدیمی‌تر را باز می‌نمایند. کی. ویکری یک الگوی جدیدتر است و به میمون‌های بزرگ امروزی همانندتر است. الگوی دندانی کی. ویکری در دهان میمون نامگذاری نشده‌ای در یکی

1 . Africopithecus
2 . Kenyapithecus
3 . K. *Wickeri*

www.Booknama.com

از جایگاه‌های دوران میانهٔ میوسن در ترکیه پیدا شده است (وارد و همکاران، ۱۹۹۹).

اکواتوریوس و آفریکوپیته کوس احتمالاً انسان‌نماهای ریشه‌ای[1] اند، یعنی انواعی که در خط تکاملی، نزدیک خاستگاه گروه میمون‌های بزرگ جدید جای می‌گیرند. این انسان‌نماها چندان ابتدایی‌اند که می‌توان آنها را نیاکان مستقیم میمون‌های بزرگ موجود و انسان‌ها دانست.

سیواپیته کوس[2]

میمون‌های بزرگ دوران میانی و آخر میوسن، غالباً به دو خانواده گروه‌بندی می‌شوند، یکی راماپیته‌سید[3] و دیگری دِریوپیته‌سید[4]. راماپیته‌سیدها در میانه و آخر میوسن در اروپا، آسیا و آفریقا زندگی می‌کردند. دست‌کم دو نوع راماپیته‌سید وجود دارند که عبارت‌اند از سیواپیته کوس و جایگنتوپیته کوس[5].

سنگواره‌های **سیواپیته کوس** نخستین بار در تپه‌های سیوالیک پاکستان پیدا شده بودند. این سنگواره‌ها نمونه‌هایی‌اند که سابقاً «راماپیته کوس» نامیده می‌شدند که از اسم محلِ کشف گرفته شده بود و نیز سنگواره‌های میمونی ترکیه، چین و کنیا. نخستین صورت‌های سیواپیته کوس که در دورهٔ میانهٔ میوسن در آسیا زندگی می‌کردند، می‌توانند نیای مشترک اورانگ‌اوتان و میمون‌های بزرگ آفریقایی را بازنمایی کنند. سنگوارهٔ متعلق به آخر زمانهٔ میوسن که در فلات پوت‌وار پاکستان کشف شده و تقریباً صورت کاملی دارد، همانندی‌های بسیاری با صورت اورانگ‌اوتان کنونی دارد. به خاطر این شباهت‌های دندانی و چهره‌ای، سیواپیته کوسِ اواخر میوسن را نیای اورانگ‌اوتان کنونی می‌دانند. به نظر می‌رسد که اورانگ‌اوتان‌ها بیش از ۱۳ میلیون سال پیش، از تبار دیگری که منتهی به میمون‌های آفریقایی و انسان‌ها شده بود، جدا گشته بودند.

انسان‌واره‌ها بی‌گمان از یک نوع میمون زمانهٔ میوسن برخاسته‌اند، که معلوم نیست کدام نوع است. زمانی تصور می‌شد که سنگواره‌های راماپیته کوس کشف شده در

---

1 . *stem hominids*
2 . Sivapithecus
3 . Ramapithecidae
4 . Dryopithecidae
5 . Gigantopithecus

www.Booknama.com

آسیا و آفریقا احتمالاً نیای انسانواره‌ها بودند، زیرا دندان‌های آنها با دندان‌های نخستین انسانواره‌ها شباهت دارند: مینای ضخیم دندان، دندان‌های آسیای پهن و آرواره‌های قوی. ولی امروزه دانشمندان دیگر هیچ پیوند نزدیکی میان راماپیته کوس یا سیواپیته کوس و انسانواره‌ها نمی‌بینند. ویژگی‌های دندانی و آروارهٔ این سنگواره‌ها با بسیاری از انسانواره‌های دیگر دوران میانی و پایانی میوسن، از جمله جایگنتوپیته کوس، نیز بسیار اشتراک دارند.

جایگنتوپیته کوس

جایگنتوپیته کوس بی‌گمان بزرگترین نخستی است که روی زمین زندگی می‌کرد. این نوع که تنها در آسیا زندگی می‌کرد، میلیون‌ها سال، یعنی از زمانهٔ میوسن تا ۴۰۰,۰۰۰ سال پیش، پابرجا بود و زمانی با اعضای نوع ما، یعنی هوموارکتوس[1]، همزیستی داشت. برخی تصور می‌کنند که این نوع هنوز نابود نشده است و امروزه آن را به صورت غول برفی و پابزرگ می‌شناسیم.

جایگنتوپیته کوس در یک مکان بعید کشف شده بود. در چین، داروسازان سنتی سنگواره‌هایی را که دندان‌ها و استخوان‌های «اژدها» نام دارند می‌فروشند؛ اینها سپس آسیاب شده و به مصرف‌های دارویی می‌رسند. در ۱۹۳۵، فون کونیگزوالد[2] تشخیص داد که دندان‌های اژدهایی که یک داروساز هنگ‌کنگی می‌فروخت، در واقع دندان‌های یک میمون نابود شده است. از آن پس، سه استخوان آرواره و بیش از ۳۰۰ دندان به‌دست آمده‌اند که برخی‌شان از فروشگاه‌های دارویی و برخی دیگر از جایگاه‌های زمین‌شناختی در چین و ویتنام گردآوری شده‌اند. در برخی از این جایگاه‌ها، بقایای جایگنتوپیته‌کوس با بازمانده‌های هوموارکتوس همراه بوده‌اند، یعنی با همان‌هایی که ممکن است این نوع میمون را شکار و نابود کرده باشند.

بر پایه یک مدرک سنگواره‌ای که چیزی بیشتر از استخوان‌های آرواره و دندان نیست، بسیار دشوار است که با قاطعیت بتوان گفت که جایگنتوپیته‌کوس چقدر بزرگ بود. بر مبنای نسبت بزرگی آرواره و دندان با اندازهٔ بدن در میمون‌های بزرگ دیگر،

1 . Homoerectus

2 . Von Koenigswald

www.Booknama.com

بـازسازی‌های گـوناگـونی از ایـن نـوع انـجام شـده‌انـد. در یکـی از ایـن بـازسازی‌ها، جایگنتوپیته کوس حدود سه متر قد و ۴۰۰ کیلو وزن دارد (سیوچون و همکاران، ۱۹۹۰). در بازسازی دیگر، این حیوان قدش حدود دو متر و ۷۰ سانتیمتر و ۲۰۰ کیلو وزن دارد (سیمسونز و اِتِل، ۱۹۷۰). به هر روی، همگی بر این توافق دارند که این حیوان بزرگترین میمونی بوده که روی زمین زندگی می‌کرده است. دست‌کـم سـنگوارهٔ دو گـونه از ایـن حیوان در دست است که یکی جی. بلکی[1] نام دارد که همراه با هوموارکتوس در چین و ویـتنام زنـدگی مـی‌کرد و دیگـری کـه قـدیمی‌تر است (پنج مـیلیون سـال پـیش) جـی جایگنته‌اوس[2] نامیده می‌شود که در شمال کنیا زندگی می‌کرد.

با توجه به اندازهٔ بدن جایگنتوپیته کوس، این حیوان می‌بایست میمونی زمین‌زی بوده باشد و نه درخت‌زی. برپایهٔ الگوهای دندان و آروارهٔ او، می‌توان گفت که این میمون احتمالاً علوفه، میوه‌جات، دانه‌ها و به‌ویژه نی خیزران را می‌خورد. جانوران بسیار بزرگ مانند خرس پاندای درشت‌اندام چین، نیز به یک منبع خوراکی فـراوان مـانند نـی نـیاز دارند. دندان‌های آسیاب جایگنتوپیته کوس برای تطبیق با یک نـظام خـوراکـی سـاخته شده‌اند که احتیاج به بریدن، خرد کردن و آسیاب کردن یک مادهٔ سخت و فیبردار دارد. دندان‌های آسیاب این میمون، بزرگ و صاف با تاج‌های کوتاه و مینای ضـخیم بـودند. دندان‌های پیش آسیاب او نیز پهن و صاف مانند دندان‌های آسیاب بودند.

آیا می‌توان گفت که جایگنتوپیته کوس نـابود نشـده بـلکه بـه صـورت جـانوران ترسناکی چون غول برفی در ارتفاعات هیمالیا و یا غول بزرگ (که می‌گویند در شـمال غرب اقیانوس آرام دیده شده است)، باقی مانده است؟ احتمالاً خیر. این موجودات بر پایهٔ افسانه وجود دارند، نه واقعیت. بقای یک نوع به یک جمعیت به اندازهٔ کافی بزرگ نیاز دارد که با هم تولیدمثل کنند. با توجه به نیازهای خوراکی جایگنتوپیته کوس، این نوع میمون می‌بایست قابل تشخیص بوده و پیامد زیست‌محیطی مشاهده‌پذیری داشته باشد. در نیمکرهٔ غربی هیچ نوع سنگواره یا دندانی از این میمون کشف نشده است. مناطقی که می‌گویند غول برفی پابزرگ در آنجا پیدا شده‌اند، مناطقی نیستند که ایـن نـوع مـیمون بتواند خود را با آنها تطبیق دهد.

1 . G. Blacki

2 . G. Giganteus

www.Booknama.com

دریوپیته‌کوس

دریوپیته‌کوس‌ها در اواسط و اواخر زمانهٔ میوسن در اروپا زندگی می‌کردند. این گروه شاید نیای مشترک میمون‌های کوچکتر (مانند گیبون‌ها و سیامانگ‌ها[1]) و میمون‌های بزرگ را در خود جای داده باشد. نخستین سنگوارهٔ گروه دریوپیته‌کوس (دریوپیته‌کوس فونتانی) در ۱۸۵۶ در فرانسه پیدا شد. الگوی پنج دندانه‌ای و قیچی‌مانند دندان‌های آسیاب، که به ایگرگ ۵[2] معروف است، مختص **دریوپیته‌کوس‌ها** و انسان‌نماها به‌طور عام است. انواع دیگر دریوپیته‌کوس در مجارستان، اسپانیا و چین پیدا شده‌اند.

همان رانش قاره‌ای که پل زمینی میان آفریقا و اوراسیا را در آغاز دورهٔ میانی میوسن پدید آورده بود، شکل‌گیری کوه‌ها و دگرگونی آب و هوایی را نیز تشدید کرده بود. با سردتر و خشک‌تر شدن آب و هوا، قطعات جنگلی، بیشه‌زارهای خشک و چمنزارها جای جنگل‌های استوایی گسترده را در آفریقای شرقی و آسیای جنوبی گرفتند. روند سرد شدن تا اواخر زمانهٔ میوسن (۱۰ تا ۵ میلیون سال پیش) ادامه داشت. با گسترش یافتن مرغزارها، زمینه برای انشعاب تبارهای منتهی به انسان‌ها، گوریل‌ها و شامپانزه‌ها فراهم شده بود.

اوریوپیته‌کوس[3]

آیا حرکت دوپایی راست‌قامت، منحصر به انسانواره‌ها است؟ تحلیلی اخیر دربارهٔ یک میمون ایتالیایی باستانی چیز دیگری را می‌گوید. اوریوپیته‌کوس بامبولی[4] که هفت تا نه میلیون سال پیش زندگی می‌کرد، بیشتر وقتش را آشکارا راست‌قامت می‌ایستاد و برای گردآوری میوه و خوراک‌های دیگر مسافت‌های کوتاه را پاکشان می‌پیمود. این شیوهٔ حرکت کردن با شیوه‌های تکاپوی میمون‌های سنگواره‌ای و زندهٔ دیگر تضاد دارد، زیرا این میمون‌ها از شاخ و برگ بالا می‌روند و دست به دست از

---

1 . Siamangs
2 . Y-5
3 . Oreopithecus
4 . Bambolii

www.Booknama.com

شاخه‌ای به شاخه‌ای دیگر می‌جهند و روی پنجه راه می‌روند. نخستین سنگواره‌های اوریوپیته کوس بیش از ۱۰۰ سال پیش در مرکز ایتالیا کشف شدند. دهه‌ها است که دربارهٔ جایگاه رده‌بندی و اهمیت تکاملی اوریوپیته کوس‌ها بحث می‌شود. میان این میمون ایتالیایی و راماپیته‌کوس‌ها و دریوپیته‌کوس‌ها شباهت‌هایی دیده شده است.

مایک کوهلِر و سالوادور مویا سولا (۱۹۹۷) به تازگی بقایای اوریوپیته کوس را در موزهٔ تاریخ طبیعی بازل سویس دوباره تحلیل کرده‌اند. این تکه‌های اسکلت، سنگواره‌های اندام تحتانی، لگن خاصره و پاها را بازمی‌نمایند. دانشمندان کشف کردند که اندام تحتانی این موجود باید حد واسط اندام تحتانی میمون‌های بزرگ و انسانواره‌های آغازین باشد. اوریوپیته کوس‌ها هم مانند انسانواره‌های آغازین اندامی تحتانی داشتند که قوسی رو به جلو داشت و مفصل زانوی‌شان به‌طور افقی همتراز بود و لگن خاصره‌شان نیز مانند آنها بود. همهٔ این ویژگی‌ها برای راست راه رفتن مهم‌اند. ولی به هر روی، اوریوپیته کوس پای منحصر به‌فردی داشت. شصت بزرگ پای او ۹۰ درجه از انگشتان دیگر باز می‌شد و همهٔ انگشتان پایش از انگشتان پای میمون‌های بزرگ کنونی کوتاه‌تر و راست‌تر بودند. پاهای پرنده‌وار و سه‌پایه‌ای این میمون احتمالاً با گام‌های کوتاه و پاکشان همراه بود. با توجه به اندام کامل از گردن به پایینِ اوریوپیته کوس‌ها و دریوپیته کوس‌ها، می‌توان گفت که میان آنها و میمون‌های بزرگ کنونی و انسانواره‌ها شباهت‌هایی اساسی وجود دارد.

حلقهٔ مفقوده

تصور «حلقهٔ مفقوده» به مفهومی قدیمی به نام «زنجیرهٔ بزرگ هستی» بازمی‌گردد. این یک باورداشت عقیدتی بود که موجودات گوناگون در یک زنجیره پیش‌رونده جای می‌گیرند. برابر با این باورداشت، در میان صورت‌های حیاتی، انسان‌ها در تارک این زنجیره جای دارند و بالای آنها تنها فرشتگان و خدایان قرار دارند. در پایین انسان‌ها، میمون‌های بزرگ و آشکارتر از همه، میمون‌های آفریقایی جای گرفته‌اند. ولی انسان‌ها چندان متعالی‌تر و متفاوت‌تر هستند که نمی‌توان آنها را یکراست به این میمون‌ها پیوند داد. بر همین اساس، باید نوعی پیشرفته‌تر از این میمون‌ها پیش از انسان‌ها وجود داشته

www.Booknama.com

باشد که نوعی حلقهٔ مفقوده را در این زنجیرهٔ بزرگ هستی می‌سازد. هرچند علم نوین مفهوم زنجیرهٔ بزرگ هستی را تأیید نمی‌کند، ولی این نکته را می‌پذیرد که نیاکان ما صورتی حیاتی به‌شمار می‌آیند که از گوریل‌ها و شامپانزه‌های کنونی متفاوت‌تر بودند. انسان‌ها از تبار گوریل‌ها و شامپانزه‌ها نیستند، ولی انسان‌ها و میمون‌های بزرگ آفریقایی نیای مشترکی دارند که از برخی جهات مانند میمون‌های آفریقایی و از برخی جهات دیگر مانند انسان‌ها بود. با گذشت زمان، این هرسه نوع تکامل یافته و از یکدیگر انشعاب پذیرفته‌اند.

نیاکان انسان بی‌گمان از نیاکان شامپانزه‌ها و گوریل‌ها در اواخر زمانهٔ میوسن، یعنی بین هشت تا پنج میلیون سال پیش، انشعاب یافتند. حدود ۱۳ میلیون سال پیش، خط تکاملی منتهی به اورانگ‌اوتان‌ها از خط دیگری که منتهی به انسان‌ها، شامپانزه‌ها و گوریل‌ها می‌شد، احتمالاً جدا شد. بر پایهٔ نام‌های نوعیِ هومو، گوریل و پان[1] یا شامپانزه‌ها، عنوان «هوگوپان‌ها»[2] را ساخته‌ام که به جمعیت نیاکانی انسان‌نماهایی اطلاق می‌شود که سرانجام به سه صورت از هم جدا شدند تا انسان‌ها، گوریل‌ها و شامپانزه‌ها به‌وجود آیند. هوگوپان یک اصطلاح علمی نیست، بلکه تنها یک عنوان مناسب است برای نیاکان مشترک انسان‌ها و میمون‌های بزرگ آفریقایی.

حدود هشت میلیون سال پیش، هوگوپان‌ها به سه گروه انشعاب یافتند (فیشر، ۱۹۸۸). آنها از طریق اشغال سکونت‌گاه‌های متفاوت، از یکدیگر جدا شدند. با جدا شدن مکانی از یکدیگر، آنها از جهت تولیدمثل نیز از هم جدا شدند و در نتیجه انواع تازه‌ای پدید آمدند. گوریل‌های نیاکانی سرانجام مناطق جنگلی کوهستانی و سرزمین‌های پست آفریقای استوایی را اشغال کردند. آنها برنامه‌ای غذایی برای خود تدارک دیدند که بر برگ‌ها، سرشاخه‌ها و رستنی‌های درشت برگ مبتنی بود. شامپانزه‌ها به جانوران میوه‌خوار تبدیل شدند و در جنگل‌ها و بیشه‌زارهای آفریقای مرکزی جای گرفتند. انسانواره‌های نیاکانی ما بیشتر وقت‌شان را در مرغزارهای باز آفریقای شرقی و جنوبی می‌گذراندند.

سنگواره‌های هوگوپان‌ها کجا هستند؟ همچنان که دیده‌ایم، ذخایر میوسن در

1 . Pans

2 . Hogopans

www.Booknama.com

آفریقا، آسیا و اروپا انواع گوناگون سنگواره‌های انسان‌نماها را به‌دست داده‌اند. برخی از اینها ممکن است به میمون‌های بزرگ کنونی و انسان‌ها تکامل یافته باشند، ولی انواع دیگر نابود شدند. هویت هوگوپان همچنان در پردهٔ راز پنهان مانده است. آیا بقایای سنگواره‌ای هوگوپان را در آینده باید پیدا کرد؟ شاید هم این بقایا هم‌اکنون کشف شده باشند، ولی هنوز عموماً به عنوان هوگوپان تشخیص داده نشده‌اند.

همچنان که یادآور شدیم، پیش از این برخی از سنگواره‌های آسیایی مانند سیواپیته کوس و راماپیته کوس به عنوان هوگوپان‌های احتمالی تشخیص داده می‌شدند. ولی اکنون بیشتر دانشمندان این انسان‌نماهای زمانهٔ میوسن را از درخت خانوادگی انسان‌ها، شامپانزه‌ها و گوریل‌ها خارج ساخته‌اند و سیواپیته کوس را نیای احتمالی اورانگ‌اوتان‌ها تشخیص داده‌اند. میمون کشف شده در یونان به سال ۱۹۸۹ که به اواسط تا اواخر زمانه میوسن تعلق دارد و نامش اورانوپیته کوس[1] است، ۹ تا ۱۰ میلیون سال پیش در اروپا زندگی می‌کرد. این سنگوارهٔ تازه کشف شده را می‌توان به میمون‌های آفریقایی موجود و حتی به انسانواره‌ها نیز ربط داد. یکی از ویژگی‌های اورانوپیته کوس که میمون‌های آفریقایی موجود نیز از آن برخوردارند، سینوس‌های پیشانی است.

برخی از دانشمندان بر پایهٔ تحلیل یافته‌های دههٔ اخیر، بر آن شده‌اند که سناریوی تازه‌ای را برای تکامل میمون‌ها و انسان‌ها بنویسند. همچنان که یادآور شدیم، در میانهٔ میوسن، بعد از پیدایش یک پل زمینی که آفریقا را به اوراسیا پیوند داد، انسان‌نماها از آفریقا به آسیا و اروپا رفتند و در آنجاها به گروه‌های بحث شده در بالا منشعب شدند. در همان زمان، سکونتگاه جنگلی میمون‌ها در آفریقای شرقی کوچک شد و تعداد انواع میمون‌های ساکن در آن نیز کمتر شد. به نظر می‌رسد که در میانه و آخر زمانهٔ میوسن، اروپا و آسیا بسیار بیشتر از آفریقا شاهد تنوع نسل میمون بودند. در پایان زمانهٔ میوسن، میمون‌های قارهٔ آمریکا بسیاری از مناطقی را که میمون‌های رو به کاهش آفریقایی زمانی در آنجا زندگی می‌کردند، اشغال کرده بودند. سناریوی جدید تکاملی راجع به انسان‌نماها، که مطرح شده ولی هنوز جا نیفتاده است، این است که خطی که به میمون‌های آفریقایی و انسانواره‌ها منتهی می‌شود، ممکن است از اروپا و از

1. Ouranopithecus

www.Booknama.com

انسان‌نماهایی چون اورانوپیته‌کوس سرچشمه گرفته باشد. برابر با این سناریو، می‌بایست مهاجرتی در جهت بازگشت به آفریقا رخ داده باشد و در آنجا هوگوپان‌ها، در زمانی میان هشت تا پنج میلیون سال پیش، شکل گرفته باشند. کارهای بعدی شکارچیان سنگواره، تحلیلگران و متخصصان رده‌بندی، ممکن است سرانجام توافق دربارهٔ قضایای راجع به میمون‌های میوسن در ارتباط با اخلاف زنده‌شان، را به ارمغان آورد؛ موضوعی که در فصل بعد به آن می‌پردازیم.

پرسش‌های اساسی

۱. نقاط قوت و ضعف اتکا بر مدارک سنگواره‌ای برای بازسازی تکامل، کدام‌اند؟ گذشته از سنگواره‌ها چه شواهد دیگری برای تکامل نخستی‌ها و انسان‌ها وجود دارند؟

۲. نقاط قوت و محدودیت‌های تاریخگذاری نسبی و قطعی کدام‌اند؟

۳. پرسش‌های بی‌پاسخ مانده دربارهٔ تکامل آغازین نخستی‌ها چیستند؟ چه نوع اطلاعاتی می‌تواند به پیداکردن پاسخ در این باره کمک کند؟

۴. به حرکات یک سنجاب نگاه کنید و بگویید که چگونه حرکات او را می‌توان با حرکات یک میمون، گربه و انسان مقایسه کرد. این مشاهدات دربارهٔ زیستگاه نیاکانی این حیوان چه قراینی به‌دست می‌دهند؟

۵. مزایای نظریهٔ درخت‌زی در مقایسه با نظریهٔ شکارگری بصری در مورد خاستگاه‌های نخستی‌ها، چیست؟

۶. گزارش شده که «غول پابزرگ» در سواحل شمال غرب اقیانوس آرام در آمریکای شمالی و «غول برفی» در هیمالیا دیده شده است. چه واقعیت‌هایی از زندگی میمون‌های بزرگ امروزی شما را به شک کردن دربارهٔ این گزارش‌ها سوق می‌دهند؟

۷. هوگوپان‌ها کی بودند و در چه زمان و مکانی احتمالاً زندگی می‌کردند و چه مدارک سنگواره‌ای دال بر وجود آنها در دست‌اند؟

www.Booknama.com

فصل ٦

انسانواره‌های آغازین

با توجه به تاریخ زمین، انسان‌ها زمان چندان درازی روی زمین نبوده‌اند. اگر تاریخ زمین را با یک شبانه‌روز بیست و چهار ساعته مقایسه کرده (که هر ثانیهٔ آن ۵۰,۰۰۰ سال می‌شود) و آن را از ساعت دوازده شب آغاز کنیم؛

زمین در ساعت دوازده شب پدید آمد.

نخستین سنگواره‌ها در ساعت ۵/۴۵ دقیقهٔ صبح ذخیره شدند.

نخستین جانوران مهره‌دار ساعت ۹/۰۲ ثانیهٔ شب پدیدار شدند.

نخستین پستانداران در ساعت ۱۰/۴۵ دقیقهٔ شب پیدا شدند.

نخستین نخستی‌ها در ساعت ۱۱/۴۳ دقیقهٔ شب به‌وجود آمدند.

نخستین انسانواره‌ها (آسترالوپیته‌کوس‌ها) در ساعت ۱۱/۵۸ دقیقهٔ شب پدید آمدند. و انسان اندیشه گر در ۳۶ ثانیه پیش از نیمه‌شب وارد زمین می‌شود (وُلپوف، ۱۹۹۹، ص ۱۰).

در بررسی تکامل انسانواره‌ها، زمانه‌های پلیوسن[1] (۵ تا ۲ میلیون سال پیش)، پلیستوسن[2] (۲ میلیون سال پیش تا ۱۰,۰۰۰ سال پیش) و زمانهٔ اخیر (۱۰,۰۰۰ سال پیش تاکنون)، از همه مهمترند. تا پایان زمانهٔ پلیوسن، تنها نوع انسانواره، آسترالوپیته کوس بود که در آفریقای حاشیهٔ صحرا زندگی می‌کرد. با آغاز زمانهٔ پلیستوسن، آسترالوپیته کوس

1 . Pliocene

2 . Pleistocene

www.Booknama.com

به انسان آغازین[1] تکامل یافت.

زمانهٔ پلیستوسن رسماً و به‌درستی زمانهٔ زندگی انسان دانسته شده است. این زمانه خود به سه دوره فرودین (۲ تا ۱ میلیون سال پیش)، میانی (یک میلیون سال تا ۱۳۰,۰۰۰ سال پیش) و فرازین (از ۱۳۰,۰۰۰ تا ۱۰,۰۰۰ سال پیش) تقسیم می‌شود. این تقسیم‌بندی‌ها منطبق‌اند با جایگاه لایه‌های زمین‌شناختی که از زیر به ترتیب سنگواره‌های قدیمی‌تر، متوسط‌تر و اخیرتر را در بر دارند. دورهٔ فرودینِ پلیستوسن از آغاز پلیستوسن تا پیدایش عصرهای یخبندان در نیمکرهٔ شمالی حدود یک میلیون سال پیش، کشیده می‌شود.

هریک از دوره‌های پلیستوسن با گروه خاصی از انسانواره‌ها همراه است. آسترالوپیته کوس‌های اخیرتر و انسان‌های آغازین در دورهٔ فرودین زندگی می‌کردند. انسان‌های راست‌قامت بیشترِ دورهٔ میانی را به خود اختصاص داده بودند. انسان‌های اندیشه گر در اواخر دورهٔ میانی پدیدار شدند و تنها انسانواره‌ای بودند که در دورهٔ فرازین پلیستوسن زندگی می‌کردند. در فصل بعدی دربارهٔ انسانواره‌های دوره‌های میانی و فرازین پلیستوسن صحبت خواهیم کرد.

طی دومین میلیون سال دورهٔ پلیستوسن، عصرهای گوناگون یخبندان پدید آمدند و پهنه‌های یخی قاره‌ای در اروپا و آمریکای شمالی بسیار پیشرفت کرده بودند. در میان این عصرهای یخبندان بزرگ، دوره‌های واسط طولانی و گرمی نیز پدیدار شده بودند که به آنها دوران **میان‌یخبندان** می‌گویند. (دانشمندان پیوسته فکر می‌کرده‌اند که چهار دورهٔ عمدهٔ پیشرفت یخبندان روی زمین وجود داشته است، ولی تصویر واقعی پیچیده‌تر از این است. با هر پیشرفتی آب و هوای جهان سرد می‌شد و پهنه‌های یخی قاره‌ای یا همان یخچال‌های طبیعی پهناور، بخش‌های شمالی اروپا و آمریکای شمالی را می‌پوشاندند. آب و هواهای معتدل امروزی در عصرهای یخبندان حالتی قطبی داشتند.

در دوران میان‌یخبندان هوا گرم می‌شد و دشت‌های سرد و بی‌درخت همراه با پهنه‌های یخی به شمال عقب می‌نشستند. بر اثر این گرما، جنگل‌ها به مناطقی چون جنوب غرب فرانسه که پوشش گیاهی سردسیری داشت، بازگشتند. پهنه‌های یخی طی

1 . Homo

www.Booknama.com

آخرین یخبندان (۷۵,۰۰۰ تا ۱۲,۰۰۰ سال پیش) بارها پیشرفت و پسرفت داشتند. دوران کوتاه گرمای نسبی در آخرین یخبندان، (و یخبندان‌های دیگر) وجود داشتند که با میان‌یخبندان‌های طولانی‌تر در تضاد بودند. سنگواره‌های انسانواره‌هایی که همراه با جانورانی کشف شده‌اند که می‌دانیم در آب و هوای سرد یا گرم زندگی می‌کردند، به ما اجازه می‌دهند تا تاریخ به نسبت دقیق زندگی آنها را در ارتباط با دوران یخبندان و میان‌یخبندان تعیین کنیم.

انواع آسترالوپیته‌کوس

هرچند که اکنون هویت نیاکان خود را در دورهٔ میوسن هنوز نمی‌شناسیم، ولی این را می‌دانیم که آنها در گروه‌های متنوعی از انسانواره‌های پلیوسن-پلیستوسن، معروف به **آسترالوپیته‌کوس**، تکامل یافتند؛ در مورد این انسانواره‌ها مدارک سنگواره‌ای فراوانی در دست داریم. این اصطلاح، رده‌بندی پیشین این انسانواره‌ها را به عنوان اعضای یک شاخهٔ جانبی منعکس می‌سازد. امروزه تمایز میان آسترالوپیته‌کوس‌ها و انسانواره‌های جدیدتر، از جهت نوعی تعیین می‌شود. این انسانواره‌ها به سه نوع آسترالوپیته‌کوس، انسان‌های راست‌قامت و انسان اندیشه‌گر تقسیم می‌شوند.

کشف‌های اخیر سنگواره‌ها و ابزارها، دانش‌مان را دربارهٔ تکامل آغازین انسان افزایش داده‌اند. برخی از مهمترین یافته‌ها از آفریقای شرقی، یعنی کنیا، تانزانیا و اتیوپی، به‌دست آمده‌اند. گمانه‌زنی دربارهٔ این یافته‌ها فراوان‌اند. یکی این که آنها از مناطق گوناگونی به‌دست آمده‌اند و ممکن است بقایای افرادی باشند که صدها هزار سال پیش جدا از هم زندگی می‌کردند. دیگر این که فراگردهای زمین‌شناختی که طی هزاران و حتی میلیون‌ها سال عملکرد داشته‌اند، خواه ناخواه این بقایای سنگواره‌ای را تغییر شکل داده‌اند. جدول ۱-۶ مراحل عمدهٔ تکامل انسانواره‌ها را به اختصار نشان می‌دهد. شما می‌توانید از این جدول در سراسر این فصل و فصل بعدی استفاده کنید.

یکی از یافته‌های همین اواخر (۱۹۹۲) که به نام نوعی خودش، آردی‌پیته‌کوس رامیدوس[1] معروف شده، نیای آسترالوپیته‌کوس آغازین و در نهایت، انسان آغازین

1 . Ardipithecus Ramidus

www.Booknama.com

جدول ۱ ـ ۶

تاریخ‌ها و توزیع جغرافیایی گروه‌های سنگواره‌ای عمدهٔ انسان‌نماها و انسانواره‌ها

گروه سنگواره‌ای	تاریخ‌ها، میلیون سال پیش	توزیع جغرافیایی شناخته شده
انسان‌نماها:		
آفروپیته‌کوس	۱۶ ـ ۱۸	آفریقای شرقی
هوگوپان‌ها	۵ ـ ۸	آفریقای شرقی
انسانواره‌ها:		
آردی‌پیتکه‌کوس رامیدوس	۴/۴	اتیوپی
آسترالوپیته‌کوس‌ها:		
آنامنسی‌ها	۴/۲	کنیا
آنافارنسی‌ها	۳ ـ ۳/۸	آفریقای شرقی
آسترالوپیته‌کوس درشت‌اندام	۲ ـ ۲/۶	جنوب آفریقا
آسترالوپیته‌کوس ظریف	۱/۲ ـ ۲/۶	شرق آفریقا
آ. آفریکانوس	۲/۵ ـ ۳	جنوب آفریقا
انسان‌های آغازین:		
هوموهابیلیس	۱/۶ ـ ۲	شرق آفریقا
انسان راست‌قامت	۰/۳ ـ ۱/۶	آفریقا، آسیا، اروپا
انسان اندیشه‌گر	زمان حال تا ۰/۳	آفریقا، آسیا، اروپا
انسان اندیشه‌گر عتیق	۳۰۰,۰۰۰ سال تا ۳۵۰,۰۰۰ سال پیش	اروپا، خاورمیانه
انسان اندیشه‌گر نئاندرتال	۱۳۰,۰۰۰تا۳۵,۰۰۰سال پیش	در سراسر جهان (پس از ۲۵,۰۰۰ سال پیش)
انسان اندیشه‌گر اندیشه‌گر	۱۰۰,۰۰۰سال‌پیش تا زمان حال	

www.Booknama.com

تشخیص داده شده است. این آسترالوپیته کوس که در اتیوپی کشف شده است، ۴/۴ میلیون سال قدمت دارد. این مجموعهٔ سنگواره‌ها که بقایای ۱۷ فرد را در بر می‌گیرد، هنوز تحلیل استخوان‌های جمجمه، صورت، دندان و رانش تمام نشده است. تا این زمان آردی پیته کوس رامیدوس به عنوان نخستین انسانواره شناخته شده است. این آردی پیته کوس باید به آسترالوپیته کوس آنامِنسی[1]، تکامل یافته باشد که بقایای سنگواره‌ای‌اش در آرامیس کنیا به‌وسیلهٔ لیکی و آلان واکِر در ۱۹۹۵ کشف شده است. این آسترالوپیته کوس نیز سپس به آسترالوپیته کوس آفارِنسی تکامل یافت که معمولاً او را نیای همهٔ آسترالوپیته کوس‌های بعدی (آفریکانوس، آسترالوپیته کوسِ درشت و ظریف) و نیز انسان آغازین می‌دانند (به شکل ۱ـ۶ نگاه کنید)

در طرح زیر، آسترالوپیته کوس‌ها پنج نوع دارند:

۱ . آسترالوپیته کوس آنامنسی[2] (۴ تا ۲ میلیون سال پیش)

۲ . آسترالوپیته کوس آفارنسی[3] (۳/۸ تا ۳ میلیون سال پیش)

۳ . آسترالوپیته کوس آفریکانوس (۳ تا ۲/۵ میلیون سال پیش)

۴ . آسترالوپیته کوس درشت‌اندام (۲/۶ تا ۲ میلیون سال پیش)

۵ . آسترالوپیته کوس بواسی[4] (۲/۶ تا ۱/۲ میلیون سال پیش)

آسترالوپیته کوس آنامنسی و آسترالوپیته کوس آفارنسی احتمالاً نیای همهٔ انواع دیگر آسترالوپیته کوس‌ها و نیز انسان‌های آغازین‌اند که به صورت هوموهابیلیس (انسان ماهر) حدود ۲ میلیون سال پیش پدیدار شدند. انسان‌های آغازین حدود یک میلیون سال با آسترالوپیته کوس‌های بواسی که حدود ۱/۲ میلیون سال پیش نابود شدند، همزیستی داشتند. پس از هوموهابیلیس‌ها، انسان‌های راست‌قامت، یا همان نیاکان مستقیم ما که سازندگان ابزارهای پیچیده و شکارگران و گردآورندگان تعاونی بودند، تکثیر شده و گسترش یافتند تا این که سرانجام در سراسر جهان پراکنده شدند.

---

1 . Anamensi
2 . A. anamensi
3 . A. afarensi
4 . A. boisei

www.Booknama.com

شکل ۱ ـ ۶

درخت تکاملی میمون‌های بزرگ آفریقایی و انسانواره‌ها

زمان حال	خط میمون آفریقایی	خط انسانوارهٔ درشت‌اندام (نابود شده)	خط انسانوارهٔ بسیار درشت‌اندام آفریقایی (نابود شده)	خط انسان نوین انسان اندیشه‌گر
یک میلیون سال پیش				انسان راست قامت
دو میلیون سال پیش	تبود	آ. آبواسی		انسان راست قامت
سه میلیون سال پیش	مدارک سنگواره‌ای	آ. آتیوپیلوس (حمجمه مشکی)	آ درشت‌اندام آ آفریکانوس	هوموهابیلیس
چهار میلیون سال پیش				آ. آفارنسیس (لوسی) آسترالوپیته‌کوس آنامنسیس = آ.آنامنسیس
پنج میلیون سال پیش				آردی پیته‌کوس رامیدوس
شش میلیون سال پیش		نیای «هوگویان» مشترک		

تاریخ‌هایی که برای هریک از این انواع تعیین شده‌اند، تقریبی و تا اندازه‌ای خودساخته‌اند، زیرا یک ارگانیسم نمی‌تواند یک روز عضو یک نوع و روز دیگر عضو نوع دیگری باشد. وانگهی، تاریخگذاری دقیق ممکن است امکان‌ناپذیر باشد. این قضیه به‌ویژه در مورد آسترالوپیته‌کوس‌های جنوب آفریقا (آسترالوپیته‌کوس آفریکانوس و

www.Booknama.com

آسترالوپیته‌کوس درشت‌اندام) صادق است که در یک ناحیهٔ غیر آتش‌فشانی کشف شده‌اند و به همین علت نمی‌توان دربارهٔ آنها تاریخگذاری رادیومتری کرد. ولی سنگواره‌های انسانواره‌هایی که در مناطق آتش‌فشانی شرق آفریقا پیدا شده‌اند (یعنی، آسترالوپیته‌کوس آفارنسی، آسترالوپیته‌کوس بواسی، و انسان راست‌قامت) معمولاً تاریخگذاری رادیومتریک دارند.

آسترالوپیته‌کوس آفارنسیس

از نوع انسانوارهٔ دیرین به نام آسترالوپیته‌کوس آفارنسیس دو سنگواره در دست داریم که در دو جایگاه لائه‌تولی در شمال تانزانیا و هَدار در منطقهٔ آفارِ اتیوپی کشف شده‌اند. سنگوارهٔ لائه‌تولی قدیمی‌تر است (۳/۸ تا ۳/۶ میلیون سال پیش) و سنگوارهٔ هدار شاید متعلق به ۳/۳ تا ۳ میلیون سال پیش باشد. پس، بر پایهٔ مدارک کنونی، این آسترالوپیته‌کوس حدود ۳/۸ تا سه میلیون سال پیش زندگی می‌کرد. یافته‌های لائه‌تولی را یک گروه تحقیقی به سرپرستی مِری لیکی کشف کرد. کشفیات هدار در نتیجهٔ کار یک گروه تحقیقی اعزامی به منطقه به سرپرستی دی. سی. یوهانِس و ام. تایِب به‌دست آمد. این دو جایگاه نمونه‌های مهمی از سنگواره‌های انسانواره‌ای را به‌دست داده‌اند. ۲۴ نمونه لائه‌تولی به‌دست آمد و در هدار نیز بقایایی از ۳۵ تا ۶۵ فرد پیدا شد. بازمانده‌های سنگواره‌ای لائه‌تولی بیشتر دندان‌ها و بخش‌هایی از آرواره‌اند، همراه با برخی جای پاهای سنگواره شده‌ای که اطلاعات مهمی را به‌دست می‌دهند. نمونهٔ هدار بخش‌هایی از جمجمه و بدنه و از همه مهمتر، ۴۰ درصد از استخوانبندی کامل یک انسانوارهٔ کوچک‌اندامی را در بر می‌گیرد که «لوسی» نام گرفته و حدود ۳ میلیون سال پیش زندگی می‌کرد.

هرچند که بقایای لائه‌تولی و هدار نیم میلیون سال از یکدیگر فاصله دارند ولی همانندی‌های فراوان‌شان باعث شده است که هردو آنها را در یک نوع واحد به نام آسترالوپیته‌کوس آفارنسیس جای دهند. این سنگواره‌ها به همراه سنگواره‌های جدیدتر کشف شده به نام‌های آردی پیته‌کوس رامیدوس و آسترالوپیته‌کوس آنامنسیس، موجب شده‌اند که از مدارک سنگواره‌ای انسانواره‌ها تفسیر تازه‌ای به‌عمل آید. آسترالوپیته‌کوس

www.Booknama.com

آفارنسیس، گرچه آشکارا یک انسانواره است ولی از بسیاری جهات چندان به شامپانزه‌ها و گوریل‌ها شباهت دارد که می‌توان گفت جد مشترک ما و میمون‌های بزرگ آفریقایی بی‌گمان نباید قدیمی‌تر از ۸ میلیون سال پیش باشد. آردی پیته کوس رامیدوس و آسترالوپیته کوس آنامنسیس حتی از آفارنسیس نیز میمون‌وارترند. این کشف‌ها نشان می‌دهند که انسانواره‌ها بسیار بیشتر از آنچه که مدارک سنگواره‌ای پیشین نشان می‌دهند، به میمون‌های بزرگ نزدیک‌اند. بررسی‌های راجع به قابلیت‌های یادگیری و خواص بیوشیمیایی شامپانزه‌ها و گوریل‌ها، اطلاعات ارزشمندی را دربارهٔ همریختی‌هایی به‌دست می‌دهند که امروزه مدارک سنگواره‌ای آنها را تأیید می‌کنند.

یافته‌های راجع به آسترالوپیته کوس آفارنسیس که به گونه‌ای کامل‌تر از آردی پیته کوس رامیدوس و آسترالوپیته کوس آنامنسیس توصیف شده‌اند، قضیهٔ یاد شده را آشکار می‌سازند. بسیاری از ویژگی‌های میمون‌وارانه در انسانواره‌های مشخصی که در ۳ میلیون سال پیش زندگی می‌کردند، حیرت‌انگیزند. بحث دربارهٔ سنگواره‌های انسانواره به بازنگری مختصر شکل و ردیف دندان‌های آنها نیاز دارد. با مشاهدهٔ دندان‌ها از ردیف جلو به عقب در هر دو فک پایین و بالا، می‌بینیم که انسان‌ها (و میمون‌های بزرگ) دو دندان پیشین، یک دندان نیش، دو دندان پیش آسیاب و سه دندان آسیاب دارند. فرمول دندان‌های ما ۳-۲-۱-۲ است که در مجموع هشت دندان بالا و پایین در هر دو سمت دهان می‌شود و اگر همهٔ «دندان‌های عقل»مان را حساب کنیم، در کل ۳۲ دندان می‌شود. حال برگردیم به دندان‌های آسترالوپیته کوس‌ها. آسترالوپیته کوس آفارنسیس، مانند میمون‌های بزرگ و برخلاف انسان‌های نوین، دندان‌های نیش تیزی داشت که از دندان‌های دیگر جلو زده بودند. و باز مانند میمون‌های بزرگ، آخرین دندان پیش آسیاب او نوک‌تیز و جلوزده بود تا دندان نیش بالایی‌اش تیزتر شود.

شواهدی در دست‌اند که نشان می‌دهند جویدن قوی که برای خرد کردن گیاهان دشتی لازم است، وارد الگوی تغذیهٔ آسترالوپیته کوس آفارنسیس شده بود. وقتی گیاهان زبر، شن‌آلود و فیبردار مرغزارها و شبه‌صحرایی وارد نظام خوراکی آنها شدند، دندان‌های عقبی‌شان تغییر یافتند تا با فشارهای سنگین جویدن سازگاری پیدا کنند.

www.Booknama.com

دندان‌های عقبی درشت و ساختارهای فک‌ها، صورت و جمجمه این آسترالوپیته‌کوس نشان‌دهندهٔ نظامی خوراکی است که به آسیاب کردن و خرد کردن نیاز شدید دارد. دندان‌های آسیاب آفارنسیس پهن‌اند (به شکل ۲ـ۶ نگاه کنید). فک پایینی او کلفت است و با یک پل استخوانی در پشت دندان‌های جلویی تقویت می‌شود. استخوان‌های گونهٔ این نوع، پهن و متمایل به پهلواند تا به عضله‌های نیرومند جویدن اتصال داشته باشند.

شکل ۲ ـ ۶

مقایسهٔ نحوه قرارگرفتن دندان‌ها در سقف دهان میمون‌های بزرگ، آسترالوپیته‌کوس آفارنسیس و انسان‌ها

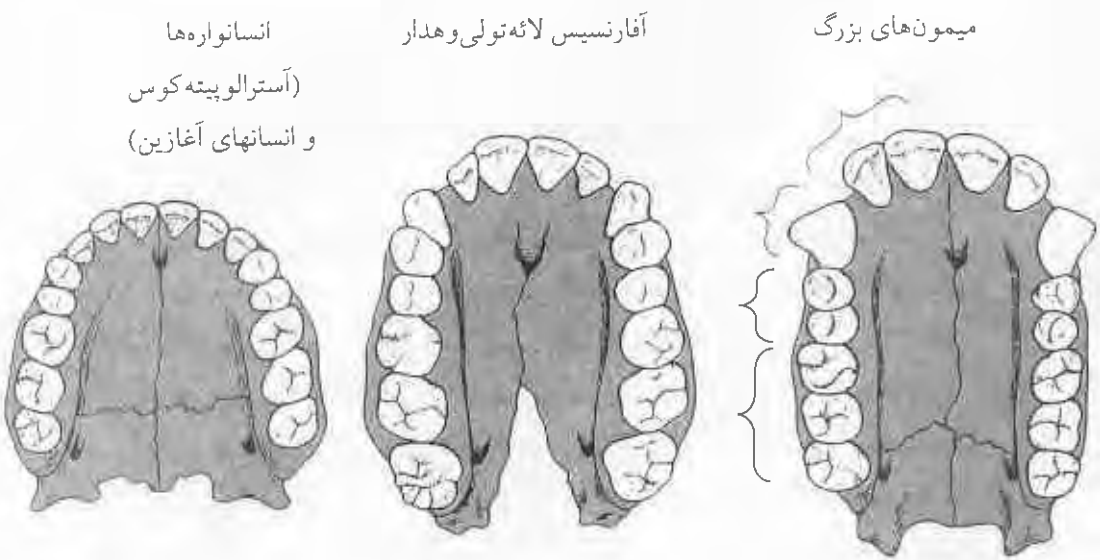

www.Booknama.com

جمجمهٔ آسترالوپیته‌کوس آفارنسیس با جمجمهٔ انسانواره‌های بعدی متفاوت است. کاسهٔ مغز او بسیار کوچک است. حجم کاسهٔ مغز او ۴۳۰ سانتیمتر مکعب است که از متوسط همین حجم در میان شامپانزه‌ها (۳۹۰ سانتیمتر مکعب) چندان زیادتر نیست. شکل جمجمهٔ این آسترالوپیته‌کوس مانند شکل جمجمهٔ شامپانزه است، ولی نسبت اندازهٔ مغز به بدن او، شاید از شامپانزه بیشتر بوده باشد.

ولی از گردن به پایین، به‌ویژه از جهت حرکت کردن، آسترالوپیته‌کوس آفارنسیس بی‌گمان یک انسان بود. نخستین شواهد مربوط به قدم برداشتن دوپایی از لائه‌تولی به‌دست آمد که در آنجا خاکستر آتش‌فشانی که با آزمایش رادیومتری (K/A) می‌توان تاریخ آن را مستقیماً تخمین زد، رد پای دو یا سه انسانواره را نشان می‌دهد که به‌سوی یک حفرهٔ آب گام می‌زدند. این رد پاها هیچ شکّی به‌جا نمی‌گذارند که یک انسانواره که دوپایی گام برمی‌داشت حدود ۳/۶ میلیون سال پیش در تانزانیا زندگی می‌کرد. ساختار لگن خاصره، کفل، ران و استخوان‌های پای آسترالوپیته‌کوس آفارنسیس نیز تأیید می‌کند که دوپایی و راست‌قامت راه رفتن شیوهٔ حرکت کردن او بود.

یافته‌های اخیرتر نشان می‌دهند که دوپایی راه رفتن حتی پیش از آسترالوپیته‌کوس آفارنسیس نیز معمول بود. آسترالوپیته‌کوس آنامنسیس که ۴/۲ میلیون سال پیش زندگی می‌کرد، نیز دوپایی راه می‌رفت. بخش‌هایی از بدنهٔ آردی‌پیته‌کوس رامیدوس (۴/۴ میلیون سال پیش) که حتی از آنامنسیس هم قدیمی‌تر است، نیز قابلیت حرکت دوپایی و راست‌قامت را مطرح می‌سازد. در واقع، همین گذار به‌سوی این نوع حرکت کردن است که به شیوهٔ زندگی مختص انسانواره‌ها منجر شد.

با این‌همه، آسترالوپیته‌کوس آفارنسیس هنوز از بسیاری جهات با انسانواره‌های بعدی تفاوت دارد. به‌ویژه در شکل اندام زن و مرد، این تفاوت بارزتر است. تفاوت حجم آروارهٔ زن و مرد در این نوع آسترالوپیته‌کوس، از اورانگ‌اوتان‌ها نمایان‌تر است. از نظر حجم بدن نیز این دو نوع با هم تفاوت دارند. آفارنسیس مؤنث، مانند لوسی، حدود ۹۱ تا ۱۲۰ سانتیمتر قد داشت، ولی آفارنسیس مذکر قدش حتی به ۱۵۲ سانتیمتر نیز می‌رسید. وزن آفارنسیس مرد احتمالاً دوبرابر وزن آفارنسیس زن بود (ولپوف، ۱۹۹۹). جدول ۲ـ۶ داده‌هایی را راجع به انواع آسترالوپیته‌کوس‌ها از جمله وزن متوسط بدن و

www.Booknama.com

حجم مغز آنها را نشان می‌دهد.

جدول ۲ ـ ۶

داده‌های راجع به آسترلوپیته‌کوس‌ها

نوع	تاریخ (میلیون سال پیش)	توزیع جغرافیایی شناخته شده	جایگاه‌های مهم	وزن بدن	حجم مغز (سانتی‌متر مکعب)
انسان اندیشه‌گر	۱۰۰،۰۰۰ سال پیش تاکنون			۶۰ کیلوگرم	۱/۳۵۰
اندیشه‌گر شامپانزه	امروزی			۴۲ کیلوگرم	۳۹۰
آسترالو،بوازی	۲/۶ تا ۱/۲	شرق آفریقا	اولدووای و شرق تورکانا	۳۹ کیلوگرم	۴۹۰
آسترالو، درشت‌اندام	۲/۶ تا ۲	جنوب آفریقا	کروم‌درای و سوارتس کران	۳۷ کیلوگرم	۵۴۰
آسترالوآفریکانوس	۳ تا ۲/۵	جنوب آفریقا	تااونگ، استرک فونتین	۳۶ کیلوگرم	۴۹۰
آسترالو،آفارنسیس	۳/۸ تا ۳	شرق آفریقا	هدار، لاتئولی	۳۵ کیلوگرم	۴۳۰
آسترالو،آنامنسیس	۴/۲	شرق آفریقا	آرامیس	داده‌ها کافی نیستند	اطلاع منتشر شده‌ای در این‌باره وجود ندارد
آدری‌پیته‌کوس، رامیدوس	۴/۴	شرق آفریقا	کاناپوی	داده‌ها کافی نیستند	اطلاع منتشر شده‌ای در این‌باره وجود ندارد

www.Booknama.com

لوسی و نوعش به‌هیچ روی ظریف نبودند. استخوان‌های لوسی که نشانی از عضلات بر روی آنها حک شده است، از استخوان‌های ما بسیار درشت‌ترند. انسانواره‌های آغازین که از ابزارها و سلاح‌های ابتدایی استفاده می‌کردند، به استخوان‌ها و عضلات نیرومند و مقاوم‌تری نیاز داشتند. دست‌های لوسی به نسبت پاهایش، از دست‌های انسانواره‌های بعدی بلندتر بودند. ابعاد بدن او از ابعاد بدن ما میمون‌وارتر بود. گرچه لوسی دست به دست و با زانو و آرنج حرکت نمی‌کرد، ولی احتمالاً بسیار بهتر از انسان‌های جدید از درخت بالا می‌رفت و بخشی از روز را روی درختان صرف می‌کرد.

سنگواره‌های آسترالوپیته کوس آفارنسیس نشان می‌دهند که ۳/۸ تا ۳ میلیون سال پیش، نیاکان ما ویژگی‌های مختلط میمون‌وارانه و انسانوارانه داشتند. دندان‌های نیش، پیش آسیاب و جمجمهٔ این نوع بسیار میمون‌وارتر از آنی است که پژوهشگران تصور می‌کردند یک چنین نیای به نسبت اخیر باید داشته باشد. از سوی دیگر، دندان‌های آسیاب، دستگاه جویدن و استخوان‌های گونهٔ او حکایت از روندهای انسانواره‌های بعدی می‌کند و استخوان‌های لگن خاصره و دست و پای او، بی‌چون و چرا انسانوارند (به شکل ۳ـ۶ نگاه کنید). در این زمان، الگوی انسانواره تازه داشت از آغاز ساخته می‌شد.

انسانواره‌ها با شلنگ‌اندازی راه می‌روند، به گونه‌ای که یکی از پاها را تاب می‌دهند و پای دیگر را روی زمین ثابت نگه می‌دارند. همین که یک پا با شصت بزرگ به حرکت تاب‌وار می‌افتد، پاشنهٔ پای دیگر زمین را لمس می‌کند و ثابت می‌ماند. چهاردست و پا حرکت‌کنندگان، مانند میمون‌های قارهٔ آمریکا، همیشه در حال حرکت از هر چهاردست و پا استفاده می‌کنند، در حالی که انسانواره‌های دوپا در حال حرکت و در هر گام تنها یک دست و پا را حرکت می‌دهند.

www.Booknama.com

شکل ۳ ـ ۶

مقایسهٔ انسان اندیشه‌گر با شامپانزه

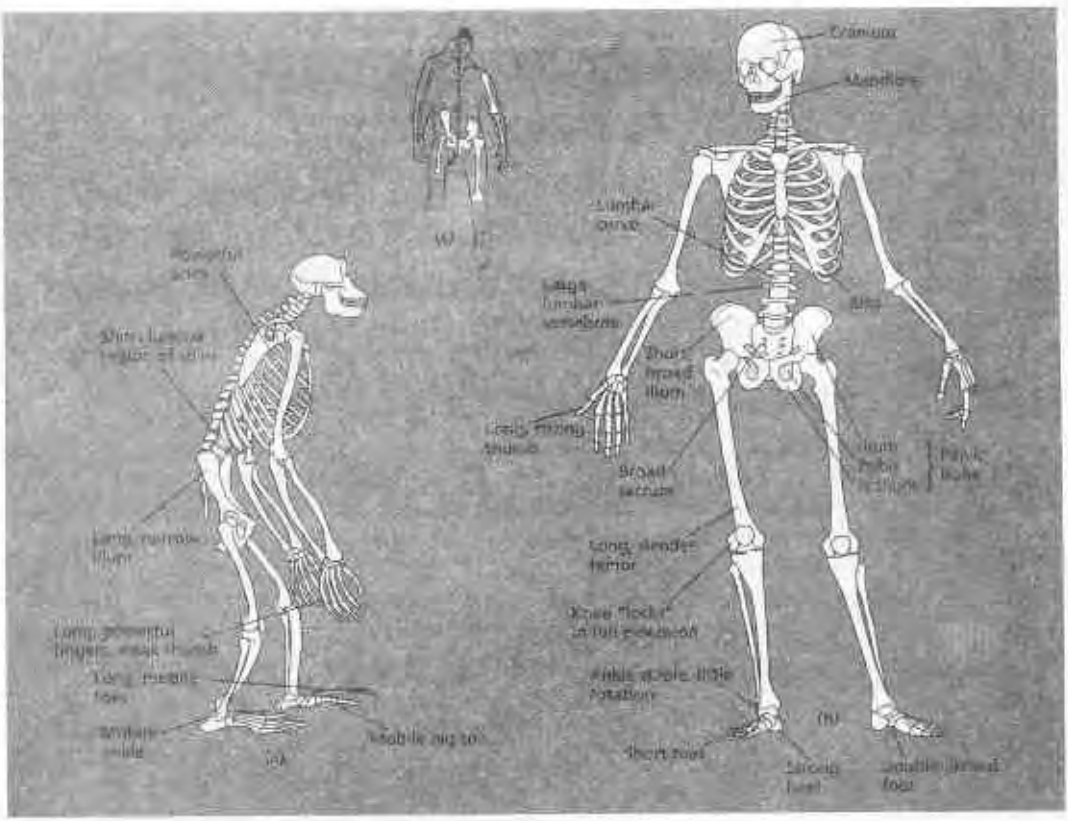

لگن خاصره، ستون فقرات پایینی، مفصل کفل و استخوان ران، دگرگون می‌شوند تا خود را با فشارهای حرکت دوپایی تطبیق دهند. لگن آسترالوپیته‌کوس‌ها به لگن انسان‌های دیرین بسیار شبیه‌تر است تا به لگن میمون‌های بزرگ و بدین‌سان خود را با حرکت دوپایی تطبیق می‌دهند (نگاه کنید به شکل ۴ـ۶). استخوان‌های کتف آسترالوپیته‌کوس‌ها کوتاه‌تر و پهن‌تر از همین استخوان‌ها در میان میمون‌ها است.

www.Booknama.com

شکل ۴ ـ ۶

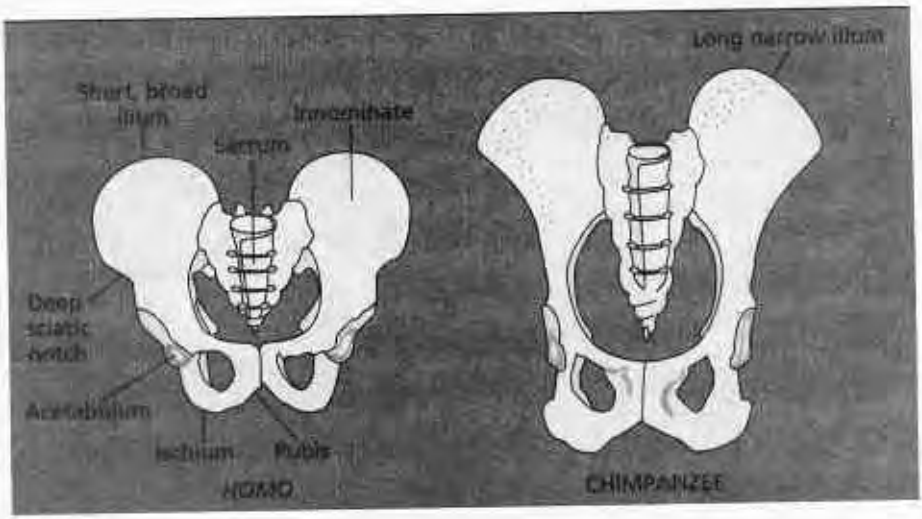

لگن خاصرهٔ انسان به گونه‌ای تغییر یافته که نیازهای حرکت دوپایی راست‌قامت را برآورده سازد. تیغه‌های لگن انسان کوتاه‌تر و پهن‌تر از آنِ میمون‌ها هستند. استخوان خاجی که پشتیبان استخوان‌های پهلویی است، پهن‌تر می‌باشد. لگن آسترالوپیته‌کوس به لگن انسان بسیار شبیه‌تر از لگن میمون است و از نوعی که راست‌قامت و دوپایی گام برمی‌دارد، همین انتظار را باید داشت.

استخوان خاجی آنها که پشتیبان استخوان‌های دو طرف لگن خاصره است، مانند همین استخوان در میان انسان‌ها، بزرگتر از میمون‌ها است. در حرکت دوپایی، لگن خاصره

www.Booknama.com

شکل یک نوع سبد را پیدا می‌کند تا وزن بالاتنه را متعادل ساخته و فشار آن را به بدن کمتر سازد. استخوان‌های سنگواره شدهٔ ستون فقرات نشان می‌دهند که این ستون فقرات یک نوع مهره منحنی در پایین داشت که ویژگی انسان‌ها به‌شمار می‌آید. این نوع خمیدگی باعث می‌شود که وزن بالاتنه به لگن و پاها انتقال داده شود. در مقایسه با میمون‌ها، جای سوراخ استخوان پس‌سری (یا همان «حفرهٔ بزرگ») که نخاع شوکی را به مغز متصل می‌سازد) در میان آسترالوپیته‌کوس‌ها و انسان‌ها جلوتر می‌رود تا آنها بتوانند خود را با حرکت دوپایی و راست‌قامت تطبیق دهند (نگاه کنید به شکل ۵ـ۶)

توضیح شکل ۵ ـ ۶

مقایسهٔ جمجمه و ترتیب دندان‌های فک بالایی انسان‌ها و شامپانزه‌ها

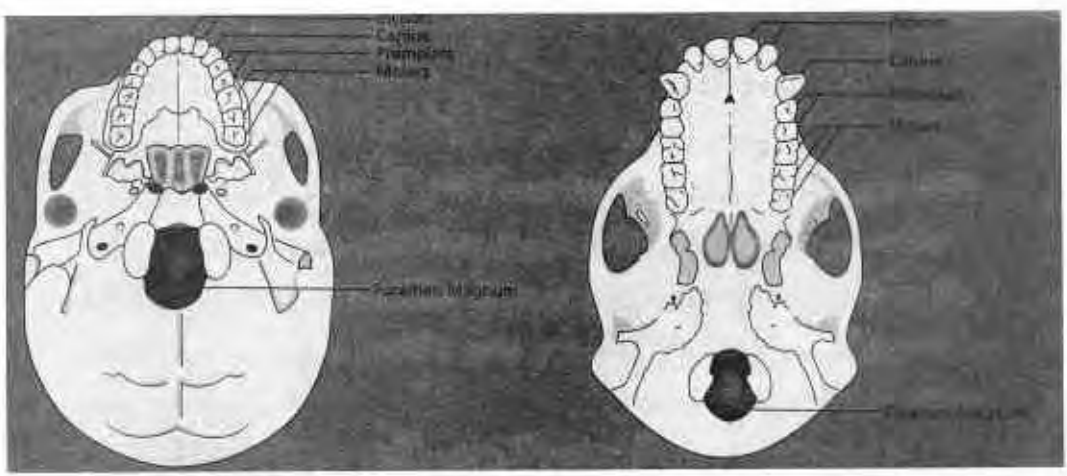

سوراخ استخوان پس‌سری که نخاع شوکی را به مغز پیوند می‌دهد، در انسان‌ها کمی جلوتر از میمون‌ها قرار می‌گیرد. همین موقعیت به انسان‌ها اجازه می‌دهد که در هنگام گام برداشتن با قامت راست، سرشان بالای ستون فقرات تعادل داشته باشد. دندان‌های آسیاب و پیش آسیاب شامپانزه در دو ردیف موازی قر ار می‌گیرند، حال آن که برخلاف شامپانزه، دندان‌های انسان شکل نیم‌دایره دارد. در این تصویر می‌بینید که دندان‌های نیش میمون وانسان با هم تفاوت دارند. کوچک شدن دندان نیش در تکامل انسان‌گونه‌ها، روند مهمی بوده است.

www.Booknama.com

در میان میمون‌های بزرگ، استخوان ران مستقیم از کفل به زانو کشیده می‌شود. ولی در میان آسترالوپیته‌کوس‌ها و انسان‌ها، استخوان ران به طرف کفل زاویه پیدا می‌کند و باعث می‌شود که در هنگام راه رفتن فاصلهٔ میان زانوها باریکتر از کفل باشد. استخوان‌های لگن آسترالوپیته‌کوس‌ها شبیه همین استخوان‌ها در میان انسان‌ها هستند ولی با آنها یکی نیستند. مهمترین تفاوت آنها این است که کانال زایمان[1] آسترالوپیته‌کوس‌ها باریکتر از آنِ انسان‌ها است (تاگ و لاوجوی، ۱۹۸۶).

گسترش کانال زایمان، روندی در تکامل انسانواره‌ها به‌شمار می‌آید. پهنای کانال زایمان با حجم جمجمه و مغز رابطه دارد. آسترالوپیته‌کوس آفارنسیس حجم جمجمهٔ کوچکی داشت، حتی در میان آسترالوپیته‌کوس‌های بعدی نیز متوسط حجم مغز از ۶۰۰ سانتیمتر مکعب تجاوز نمی‌کرد. بی‌گمان، جمجمهٔ آسترالوپیته‌کوس‌ها بعد از تولد رشد پیدا کرد تا با یک مغز رشد یابنده سازگاری داشته باشد، همچنان که همین قضیه در مورد انسان‌ها با شدت بسیار بیشتر اتفاق افتاد. به هر روی، مغز آسترالوپیته‌کوس‌ها بسیار کمتر از مغز انسان‌ها گسترش یافت. در میان آسترالوپیته‌کوس‌ها، نسبت‌های جمجمه‌ای (یعنی همان خطوطی که طی آن استخوان‌های جمجمه دز نهایت به هم می‌رسند) در اوایل زندگی و به نسبت زودتر از انسان‌ها به هم جوش می‌خورند.

الگوهای نیش زدن دندان‌های آسیاب آسترالوپیته‌کوس‌ها نشان می‌دهند که کودکان این نوع مانند کودکان خودمان، کندتر از میمون‌ها به بلوغ می‌رسیدند. بچه‌های این نوع می‌بایست برای بزرگ شدن و محافظت، به والدین‌شان وابسته باشند. این سال‌های وابستگی کودکی، می‌بایست زمان کافی برای مشاهده، آموزش و یادگیری را فراهم ساخته باشد.

آسترالوپیته‌کوس درشت و ظریف

سنگواره‌های آسترالوپیته‌کوس، آفریکانوس و آسترالوپیته‌کوسِ درشت از آفریقای جنوبی به‌دست آمده‌اند. در ۱۹۲۴، ریموند دارتِ کالبدشناس اصطلاح آسترالوپیته‌کوس آفریکانوس را برای توصیف نخستین نمایندهٔ سنگواره‌ای این نوع به‌کار

1 . birth canal

www.Booknama.com

برد که از جمجمهٔ جوانی تشکیل شده که به گونه‌ای تصادفی در کاوشی در تااونگ آفریقای جنوبی به‌دست آمد. تاریخگذاری رادیومتریک در مورد این سنگواره در دست نیست، زیرا در منطقه‌ای غیر آتش‌فشانی کشف شده است، ولی انسانواره‌های سنگواره‌ای که در پنج جایگاه اصلی آفریقای جنوبی پیدا شده‌اند، به نظر می‌رسد (بر پایهٔ لایه‌نگاری) که بین ۳ تا ۲ میلیون سال پیش زندگی می‌کردند.

آسترالوپیته‌کوس‌های آفریقای جنوبی به دو گروه تقسیم شده‌اند، یکی آسترالوپیته کوس‌های ظریف (آفریکانوس) و دیگری آسترالوپیته کوس‌های درشت. «ظریف» بر این دلالت دارد که اعضای گروه آفریکانوس کوچکتر، ظریف‌تر و ریزاندام‌تر از اعضای آسترالوپیته کوس درشت بودند. همچنین آسترالوپیته‌کوس‌های بسیار درشت نیز در شرق آفریقا پیدا شده‌اند. در طرح رده‌بندی ما، آسترالوپیته‌کوس‌های بسیار درشت، بوازی، نام گرفته‌اند. به هر روی، برخی از پژوهشگران آسترالوپیته کوس درشت و بوازی را انواع منطقه‌ای یک نوع می‌دانند که هردو آنها معمولاً درشت نامیده می‌شوند.

دربارهٔ رابطهٔ میان آسترالوپیته‌کوس‌های درشت و ظریف، سال‌ها بحث شده ولی هنوز به نتیجهٔ خاصی نرسیده است. این هردو نوع آسترالوپیته‌کوس احتمالاً از تبار آسترالوپیته کوس آفارنسیس یا آفارنسیس از نوع آفریقای جنوبی‌اند. برخی از پژوهشگران گفته‌اند که ظریف‌ها پیش از ۳ تا ۲/۵ میلیون سال پیش زندگی می‌کردند و نیاکان درشت‌ها بودند که ۲/۶ تا ۲ میلیون سال پیش در قید حیات بودند. برخی دیگر مدعی‌اند که این دو گونه آسترالوپیته‌کوس انواع جدا از هم بودند که در راستای زمان تداخل پیدا کردند. (رده‌بندی آنها به عنوان اعضای دو نوع متفاوت، بر این دلالت می‌کند که آنها از جهت تولیدمثل به گونه‌ای زمانی و مکانی جدا از هم بودند). برخی از دیرین انسان‌شناسان این دو نوع آسترالوپیته‌کوس را در دو سر یک پیوستار و در یک نوع واحدِ چندگونه‌ای با تنوع چشمگیر ژنتیکی جای می‌دهند.

روندی را که در جهت رشد دندان‌های پسین، عضلات جویدن و تقویت صورت در آسترالوپیته کوس آفارنسیس می‌بینیم، در آسترالوپیته‌کوس‌های آفریقای جنوبی نیز ادامه می‌یابد. ولی دندان‌های نیش این آسترالوپیته‌کوس‌های آخری کوچکتر شده و دندان‌های پیش آسیاب آنها دو برآمدگی نوک‌تیز دارد. همین که نیازهای خوراکی از

www.Booknama.com

بریدن و قطعه‌قطعه کردن به جویدن و آسیاب کردن تغییر یافتند، شکل و کارکرد دندان نیز دگرگون شد. مهمترین مادهٔ خوراکی در میان آسترالوپیته‌کوس‌ها، گیاهان دشتی بود.

این انسانواره‌های دیرین می‌بایست حیوانات کوچک و کندرو را نیز شکار کرده باشند. تحلیل باستان‌شناختی بقایای حیوانی موجود در اردوگاه‌های آسترالوپیته‌کوس‌ها، نشان می‌دهد که این انسان‌گونه‌ها لاشخوری می‌کردند و تکه‌هایی از کشته‌های گربه‌سان‌های بزرگ و گوشتخواران دیگر را به پناهگاه‌های‌شان می‌بردند. در جایگاه‌های انسانواره‌های آغازین در آفریقای شرقی، بقایایی از جانوران کوچک و اجزای لاشخوردهٔ کشته‌های حیوانات گوشتخوار پیدا شده‌اند. ولی قابلیت شکار جانوران بزرگ، دستاورد انسان است که بعدها درباره‌اش بحث خواهیم کرد.

جمجمه، آرواره و دندان‌های آسترالوپیته‌کوس‌ها شکی به‌جای نمی‌گذارند که رژیم غذایی آنها بیشتر گیاهخواری بود. اصل بهگزینی (انتخاب) طبیعی دندان‌های آنها را به گونه‌ای تغییر داد که با فشارهای مرتبط با این رژیم غذایی خاص تطبیق داده شوند. دندان‌های پسینِ درشت، آرواره‌ها و ساختارهای صورت و جمجمه ثابت می‌کند که رژیم غذایی آسترالوپیته‌کوس‌ها به آسیاب کردن و خرد کردن نیاز شدید داشت.

دندان‌های عقل و آسیاب و پیش آسیاب آسترالوپیته‌کوس‌های آفریقای جنوبی، درشت و چند دندانه‌اند. آسترالوپیته‌کوس‌های اخیرتر دندان‌های پسین بزرگتر از آسترالوپیته‌کوس‌های قدیمی‌تر داشتند. به هر روی، این روند تکاملی با پیدایش انسان‌های آغازین پایان گرفت، زیرا آنها دندان‌های پسین کوچکتری داشتند که این خود منعکس‌کنندهٔ تغییر در رژیم غذایی است؛ موضوعی که بعد درباره‌اش بحث خواهیم کرد.

تفاوت دندان‌های پیشین آسترالوپیته‌کوس‌ها با انسان‌های آغازین چندان نمایان نیست، ولی همین تفاوت در شناخت تفاوت‌های جنسی اهمیت دارد. دندان‌های نیش آسترالوآفریکانوس‌ها تیزتر از آنِ انسان‌ها بودند و ریشه‌های بزرگتری داشتند. با این‌همه، دندان‌های نیش آفریکانوس‌ها تنها ۷۵ درصد درشتی همین دندان‌ها در میان آسترالوآفارنسیس‌ها بود. با وجود کوچکتر شدن دندان‌های نیش، تفاوت شکل این دندان‌ها در میان دو جنس مذکر و مؤنث آفریکانوس به اندازهٔ همین تفاوت در میان

www.Booknama.com

آسترالو.آفارنسیس‌ها است (ولپوف، ۱۹۹۹). تفاوت اندامیِ دو جنس مذکر و مؤنث در میان انسانواره‌های آغازین بارزتر از همین تفاوت در میان انسان‌های هوشمند است. زنان آسترالو آفریکانوس ۱۲۰ سانتیمتر قد داشتند، حال آن‌که قد مردهای آنها ۱۵۰ سانتیمتر بود. در میان این نوع، یک زن با وزن متوسط تنها ۶۰ درصد وزن یک مرد متوسط را داشت (ولپوف، ۱۹۸۰). (این رقم با نسبت وزن زن‌های امروزی با مردها، که حدود ۸۸ درصد است، بسیار تفاوت دارد)

دندان‌ها، آرواره، صورت و جمجمه آسترالوپیته‌کوس‌ها دگرگون شدند تا با رژیم غذایی مبتنی بر گیاهان زبر، شن‌آلود و فیبردار دشت‌ها سازگاری یابند. صورتی بزرگ دندان‌های درشت بالایی را در خود جای داد و پایه‌ای را فراهم ساخت برای اتصال عضلات قوی جویدن. استخوان‌های گونهٔ آسترالوپیته‌کوس‌ها درازتر شدند و ساختارهای درشتی که تقویت‌کنندهٔ عضلات جویدن‌اند، تا آرواره کشیده شده‌اند. یک رشتهٔ دیگر از عضلات جویدن قوی نیز از پشت فک به دو طرف جمجمه، گسترش یافته بودند.

در بیشتر آسترالوپیته‌کوس‌های درشت (آسترالوپیته‌کوس در آفریقای جنوبی و بوازی در شرق آفریقا) عضلات جویدن چندان قوی بودند که یک گُردهٔ استخوانی در نوک جمجمه پدید می‌آوردند. این گرده با رشد استخوان شکل می‌گیرد، بدین‌سان که با کش آمدن عضلات جویدن هنگام برخورد با خط میانی جمجمه رشد می‌کند.

در میان آسترالوپیته‌کوس‌های درشت، درشت شدن اعضای بدن به‌ویژه دستگاه جویدن، با گذشت زمان بیشتر شد. این روند در آسترالوبوازی که ۱/۲ میلیون سال پیش در آفریقای شرقی زندگی می‌کرد، از همه چشمگیرتر است. آسترالوپیته‌کوس‌های اخیرتر، برخلاف پیشینیان‌شان، اندام، جمجمه و دندان‌های پسین بزرگتری داشتند. آنها صورت قطورتر، تاج سر برجسته‌تر و عضلات درهم پیچیده‌تری داشتند، ولی دندان‌های پیشین‌شان به همان اندازه دندان‌های میمون‌ها باقی ماندند.

حجم مغز انسان‌گونه‌ها، از آسترالو آفارنسیس (۴۳۰ سانتیمتر مکعب) تا آسترالو آفریکانوس (۴۹۰) و سپس آسترالوپیته‌کوس درشت (۵۴۰ سانتیمتر مکعب)، تنها قدری افزایش یافت. حال این اندازه‌ها را با حجم مغز انسان هوشمند مقایسه کنید که ۱۳۵۰

www.Booknama.com

سانتیمتر مکعب است. در انسان‌های بزرگسال و معمولی امروزی، حجم مغز از ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ سانتیمتر مکعب در نوسان است، ولی همین حجم در میان شامپانزه‌ها به‌طور متوسط ۳۹۰ سانتیمتر مکعب است (به جدول ۲ـ۶ نگاه کنید). میانگین حجم مغز گوریل‌ها حدود ۵۰۰ سانتیمتر مکعب است که حدود همین میانگین در میان آسترالوپیته‌کوس‌ها است، ولی اندازهٔ بدن گوریل‌ها بسیار بزرگتر است.

قالب‌بندی جمجمه اطلاعاتی را دربارهٔ حجم مغز، نسبت‌های اجزای جمجمه و شکل و حوزه‌های اختصاص یافته به کارکردهای خاص، مانند فعالیت‌های حرکتی، گفتار، حافظه، انسجام حسی و بینایی، به دست می‌دهد. قالب‌بندی جمجمهٔ آسترالوپیته‌کوس‌ها بیشتر به انسان‌ها نزدیک است تا میمون‌ها، زیرا باید با اندامی تناسب داشته باشد که اتکای بیشتری بر یادگیری، حافظه و تداعی عقلی دارد. آسترالوپیته‌کوس‌ها به وسایل ابتدایی تطبیق فرهنگی اتکا داشتند. استخوان‌های حیوانیِ تیز و صاف شده که می‌بایست برای کندن ساخته شده باشند، در یک جایگاه آسترالوپیته‌کوس در آفریقای جنوبی پیدا شده‌اند. کهن‌ترین ابزار سنگی شناخته شده از شرق آفریقا به‌دست آمده است که تاریخگذاری رادیومتریک قدمت آن را ۲ تا ۲/۵ میلیون سال پیش تعیین کرده است (جولی و وایت، ۱۹۹۵). مدارک بیشتر راجع به ابزارسازی اولیه و کاربرد آن را در مبحث بعدی می‌توانید پیدا کنید.

پایان دورهٔ آسترالوپیته‌کوس‌ها و آغاز پیدایش انسان

زمانی در فاصله بین ۳ و ۲ میلیون سال پیش، نیاکان انسان‌های آغازین انشعاب یافتند و از جهت تولیدمثل از آسترالوپیته‌کوس‌های بعدی، مانند آسترالو بوازی که تا حدود ۱/۲ میلیون سال پیش با انسان‌ها همزیستی داشتند، جدا شدند. نخستین گواه بر این انشعاب، شکل و اندازهٔ دندان‌ها است. نمونهٔ سنگواره‌ای دندان‌های انسانواره که تا دو میلیون سال پیش تاریخگذاری شده است، دو رشته دندان با اندازه‌های آشکارا متفاوت را در بر می‌گیرد. یک رشته از این دندان‌ها درشت است و بزرگترین دندان پیش آسیاب و آسیاب در تکامل انسانواره‌ها را به خود اختصاص می‌دهد، مانند دندان‌های متعلق به آسترالو بوازی. رشتهٔ دیگر که کوچکتر است به نیای ما، انسان ماهر تعلق دارد

www.Booknama.com

که نخستین نمونه از نوع انسان به‌شمار می‌آید.

در ۱/۶ میلیون سال پیش، این تفاوت حتی آشکارتر هم شد. در این زمان، دو گروه انسانواره دو جایگاه متفاوت زیست‌محیطی را در آفریقا اشغال کرده بودند. یکی از این دو گروه انسان یا به عبارت درست‌تر انسان راست‌قامت بود که مغزی بزرگتر و جمجمه‌ای با ابعاد جدید داشت؛ در این نوع اخیر، مساحت مغز که کارکردهای ذهنی عالی‌تر را تنظیم می‌کند، افزایش یافت. این گروه که در واقع نیاکان ما بودند، از جملهٔ انسانواره‌هایی به‌شمار می‌آیند که بیشتر از آسترالوپیته‌کوس‌ها ظرفیت فرهنگی داشتند. انسان راست‌قامت شکار و گردآوری می‌کرد و ابزارهای به نسبت پیچیده می‌ساخت و سرانجام، جانشین تنها عموزادهٔ باقی مانده‌اش، آسترالوبوازی، شد.

آسترالوبوازی بسیار درشت شرق آفریقا دندان‌های پسین عظیمی داشت. آسترابوازی‌های مؤنث از آسترالوپیته‌کوس‌های مذکر قبلی دندان‌های پسین درشت‌تری داشتند. آسترالوبوازی از جهت بخشی از رژیم غذایی مرسوم آسترالوپیته‌کوس‌ها، تخصص بیشتری یافت و بر گیاهان زبر و بسیار خاک‌آلود تمرکز یافته بود.

جدایی منجر به انشعاب نوعی میان آسترالوبوازی و انسان دیرین، وقت زیادی گرفت. حال، اگر دو نوع جدید در حال شکل‌گیری بودند، چرا تنها یکی از آنها به صورت نوع تازهٔ انسان شکل گرفت؟ این دسته‌بندی با نگاه به گذشته انجام گرفته است، زیرا می‌دانیم که یکی از دو نوع یاد شده باقی ماند و به صورت انسان امروزی تکامل یافت، در حالی که نوع دوم نابود شد. ضمن بازاندیشی دربارهٔ موقعیت این دو نوع، تفاوت‌های بسیار چشمگیری را در شیوهٔ زندگی آنها می‌یابیم که قرارگرفتن آنها را در دو نوع متفاوت توجیه می‌کند.

ما هنوز نمی‌دانیم که چرا، چگونه و دقیقاً چه زمانی شکاف میان آسترالوپیته‌کوس‌ها و انسان‌ها رخ داد. پژوهشگران از الگوهای متفاوت یا طرح‌های نظری گوناگونی برای تفسیر مدارک سنگواره‌های انسانواره‌های اولیه دفاع می‌کنند. ولی از آنجا که یافته‌های تازه غالباً ارزیابی‌های تازه‌ای را ایجاب می‌کنند، بیشتر دانشمندان این آمادگی را دارند که با دسترسی به مدارک تازه تفسیرهای‌شان را تغییر دهند.

الگوی یوهانس و وایت (۱۹۷۹) که‌اصطلاح آسترالوآفارنسیس را بدعت گذاشتند،

www.Booknama.com

می‌گوید که این آسترالوپیته‌کوس به دو گروه تقسیم می‌شود. یک گروه که نیاکان انسان بودند، در فاصلهٔ میان ۳ تا ۲ میلیون سال پیش، از جهت تولیدمثل از انسانواره‌های دیگر جدا شده بودند. این گروه که هوموهابیلیس نام گرفته است، نخستین رده از نوع انسان و نیاکان انسان راست‌قامت بود. هوموهابیلیس در فاصله ۲ تا ۱/۶ میلیون سال پیش زندگی می‌کرد که در همین‌زمان به‌انسان راست‌قامت تکامل یافت. اعضای دیگر آسترالوآفارنسیس به انواع گوناگون آسترالوپیته‌کوس‌ها، مانند آسترالوآفریکانوس، آسترالوپیته کوس درشت و آسترالوپیته‌کوس بسیار درشت که دیرتر از همه ناپدید شد، تکامل یافتند.

در سال ۱۹۸۵، یک دیرین انسان‌شناس به نام آلن واکِر یافتهٔ مهمی را در ساحل دریاچهٔ تورکانای شمال کنیا پیدا کرد. این یافته «جمجمهٔ مشکی» نام گرفت، زیرا به خاطر مواد معدنی اطراف آن رنگ سرمه‌ای براق پیدا کرده بود. این جمجمه «ترکیب شگفت‌انگیزی از ویژگی‌های گوناگون» را دارد. آرواره‌اش میمون‌وار است و مغز کوچکی (به اندازهٔ آسترالوآفارنسیس) دارد، ولی تاج استخوانی درشتی بر تارک سرش دیده می‌شود (مانند آسترالوبوازی). واکر و ریچارد لیکی (که در سفر اکتشافی ۱۹۸۵ همراه واکر بود)، این جمجمهٔ مشکی را که متعلق به ۲/۶ میلیون سال پیش است، به عنوان آسترالوبوازی بسیار درشت اولیه در نظر می‌گیرند. ولی دیگران (مانند جولی و وایت، ۱۹۹۵) این جمجمه را متعلق به نوع خاص خودش می‌دانند و به آن عنوان آسترالواتیوپی‌کوس می‌دهند. جمجمهٔ مشکی نشان می‌دهد که برخی از ویژگی‌های کالبدشناختی آسترالوپیته‌کوس‌های بسیار درشت (در ۲/۶ تا ۱/۲ میلیون سال پیش) حتی طی بیش از یک میلیون سال چندان تغییری نکرده بودند.

بگذریم از زمان وقوع انشعاب در میان انسان‌های آغازین و آسترالوپیته‌کوس‌ها، مدارک گویای سنگواره‌ای در دست داریم که نشان می‌دهند انسان‌های دیرین و آسترالوبوازی‌ها در شرق آفریقا همزیستی داشتند. به نظر می‌رسد که آسترالوبوازی‌ها در مناطق بسیار خشک زندگی می‌کردند و گیاهانی را می‌خوردند که جویدن آنها از گیاهان خوردنی انسانواره‌های پیشین سخت‌تر بود. همین رژیم غذایی است که دندان‌های پسین و آرواره‌های درشت و نقاط متصل صورت و جمجمهٔ این آسترالوپیته‌کوس‌ها را تبیین می‌کند.

www.Booknama.com

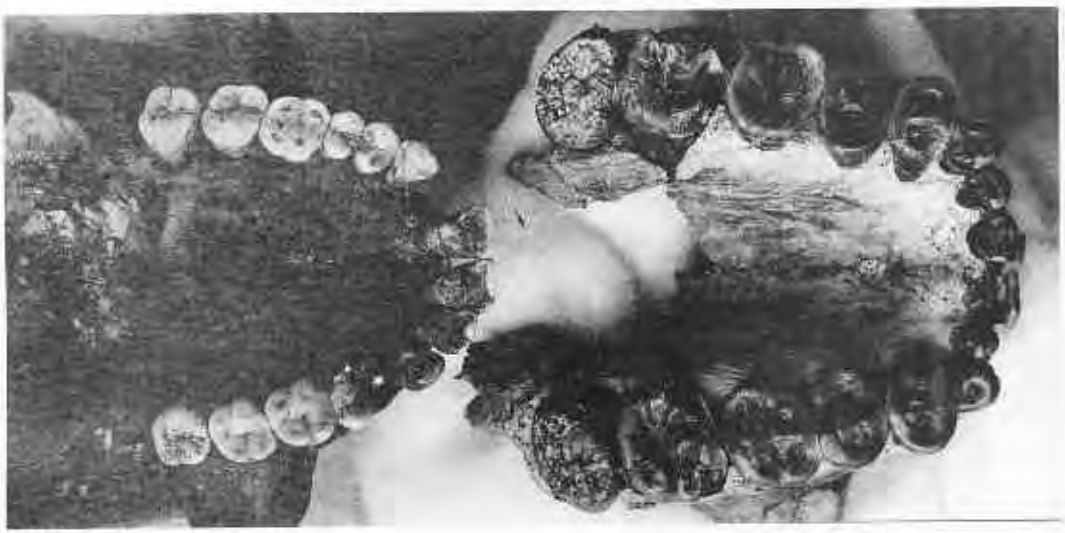

در ایـن تـصویر، سـقف دهـان انسـان انـدیشه‌گـر (در سـمت چـپ) و آسـترالوبـوازی یـا استرالوپیته‌کوس اخیرتر و بسیار درشت (در سمت راست) را می‌بینید، در مقایسهٔ این دو، به دندان‌های پیش‌آسیاب و آسیاب آسترالوپیته‌کوس توجه کنید کـه بسـیار درشت‌انـد. چـه تفاوت‌های دیگری را در این تصویر می‌بینید؟ دندان‌های پسین بزرگ، تطبیق شدید بـا یک رژیم غذایی مبتنی بر گیاهان زبر و خاک‌آلود دشتی را باز می‌نمایند. کاهش حجم دندان‌ها طی تکامل انسان، بیشتر در مورد دندان‌های پسین رخ داد تا دندان‌های پیشین.

www.Booknama.com

ابزارها

ممکن است که مهارت روزافزون انسان‌های دیرین در شکار، باعث شده باشد که آسترالوبوازی‌ها بیش از پیش به گیاهخواری روی آورده باشند. ابزارسازی نیز می‌بایست در این شکاف نقش داشته باشد. ساده‌ترین ابزارهای آشکارا ساخته شده، در ۱۹۳۱ به‌وسیلهٔ لیکی‌ها در تنگهٔ اولدووا کشف شدند. این ابزارها برپایهٔ نام جایگاه کشف‌شان، **ابزارهای سنگی اُلدووا** نام گرفته‌اند. این ابزارها که کهن‌ترین ابزارها به‌شمار می‌آیند، حدود ۱/۸ میلیون سال پیش ساخته شده بودند. ریچارد لیکی ابزارهایی به همین قدمت را در ایست تورکانا نیز پیدا کرد. ابزارهای دیگری (با قدمت ۲/۵ تا ۲ میلیون سال) در اتیوپی، زئیر و مالاوی نیز کشف شده‌اند.

ابزارهای سنگی اُلدووایی (نگاه کنید به شکل ۸ ـ ۶) تکه‌هایی از سنگ به اندازهٔ حدود یک توپ تنیس‌اند. ورقه‌های سطحی این سنگ‌ها برداشته شدند تا یک تیغهٔ برنده شکل گیرد. سنگ از استخوان، شاخ و چوب بادوام‌تر است. هرچند که ابزارهای قدیمی ساخته شده از این مواد احتمالاً وجود داشتند، ولی احتمال بقای این مواد کمتر از سنگ است. انسانواره‌های آغازین همچنین ابزارهایی را به‌کار می‌بردند که خود نمی‌ساختند، مانند پاره‌سنگ‌ها یا ورقه‌های سنگی که به‌طور طبیعی بریده شده بودند. می‌توان گفت که ابزارهای سنگی آغازین دست‌ساخته‌اند، زیرا تیغه‌های برندهٔ آنها از هردو طرف تراش خورده‌اند، حال آن که پاره‌سنگ‌های شکسته شده به وسیلهٔ عوامل طبیعی معمولاً تنها از یک طرف فاقد ورقه‌اند. گواه دیگر برساخته شدن، این است که برخی از این ابزارها از پاره‌سنگ‌هایی ساخته شده بودند که در محل در دسترس نبودند. این سنگ‌ها را می‌بایست از جای دیگر به این جایگاه آورده باشند (ایساک، ۱۹۷۸).

پژوهشگران هنوز سرگرم بحث دربارهٔ هویت نخستین ابزارسازان‌اند. برخی از پژوهشگران انسان‌های آغازین را نخستین ابزارساز می‌دانند و برخی دیگر آسترالوپیته‌کوس‌ها را. انسان ماهری که به تازگی کشف شده و با یک تخمین سردستی قدمت آن به ۲/۴ میلیون سال پیش می‌رسد، انسان‌ها را به خاستگاه ابزارسازی نزدیک می‌سازد. به هر روی، این احتمال وجود دارد که آسترالوپیته‌کوس‌ها نیز می‌توانستند

www.Booknama.com

شکل ۸ ـ ۶

تکامل ابزارسازی

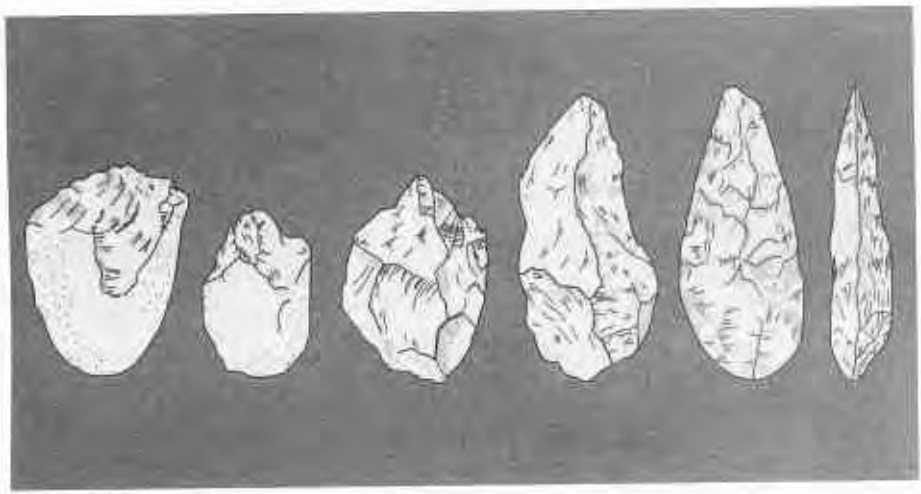

یافته‌های اولدووا و جاهای دیگر نشان می‌دهند که چگونه ابزارهای سنگی (نخستین ابزار در سمت چپ) به تبرِ دستی انسان راست‌قامت تکامل یافتند. این تصویر از سمت چپ با یک ابزار سنگی سادهٔ اولدووا شروع می‌شود و پس از نشان دادن تبرهای دستی ساده، در منتهی‌الیه سمت راست به ابزارهای کاملاً تحول یافته می‌رسد. قدیمی‌ترین ابزار به ۲/۵ میلیون سال پیش برمی‌گردد. با شکاف افتادن میان انسان‌های دیرین (انسان ماهر و سپس راست‌قامت) و آسترالوبوازی، ساخت ابزار سنگی بیش از پیش پیچیده‌تر شد.

ابزارهای ابتدایی بسازند. یک رشته ویژگی‌های اندام‌شناختی از وجود فرهنگ در میان آسترالوپیته‌کوس‌ها به‌وضوح حکایت می‌کند. این ویژگی‌ها عبارت‌اند از حرکت راست‌قامت و مدارکی دال بر دورهٔ بلندی از وابستگی کودکان به والدین. گام برداشتن دوپایی و راست‌قامت، می‌بایست به آسترالوپیته‌کوس‌ها اجازه داده باشد که ابزارها و سلاح‌هایی را در مقابله با حیوانات شکارگر و جانوران رقیب در یک زیستگاه بازِ

www.Booknama.com

مرغزاری به‌کار برند. همچنین، همین حرکت دوپایی به انسانواره‌های آغازین اجازه می‌داد تا چیزهایی، مانند اجزای نیم‌خوردهٔ کشته‌های گوشتخواران، را با دست‌ها حمل کنند. ما می‌دانیم که نخستی‌ها عموماً قابلیت تطبیق از طریق یادگیری را دارند. جای شگفتی خواهد بود اگر که، آسترالوپیته‌کوس‌ها که با ما رابطهٔ نزدیکتری دارند تا با میمون‌ها، از قابلیت‌های فرهنگیِ بیشتر از میمون‌های امروزی برخوردار نبوده باشند.

موضعی که در اینجا اتخاذ کرده‌ایم این است که آسترالوپیته‌کوس‌ها احتمالاً قابلیتی ابتدایی برای فرهنگ داشتند و می‌توانستند ابزارهای سنگی را بسازند. ولی با پیدایش و تکامل انسان، این قابلیت‌های فرهنگی افزایشی تصاعدی یافتند. انسان راست‌قامت با تکیهٔ روزافزون بر شکار، ابزارسازی و توانایی‌های فرهنگی دیگر، سرانجام به کارآمدترین استفاده کنندهٔ زیستگاه دشتی تبدیل شد. آخرین بازماندگان آسترالوبوازی، ممکن است به‌ناچار به مناطق پرت‌تری روی آورده باشند. این نوع سرانجام نابود شد.

در ۱ میلیون سال پیش، نوع واحدی از انسانواره‌ها، یا همان انسان راست‌قامت، نه‌تنها انواع دیگر انسانواره را نابود کرد، بلکه پهنهٔ انسانوارهٔ خاص خود را به آسیا و اروپا نیز گسترش داد. در این زمان، یک راهبرد تطبیقیِ اساساً انسانی، که گوشت شکار را به عنوان یک مادهٔ غذایی بنیادی در یک اقتصاد عموماً گشت‌زنی مطرح ساخته بود، پدیدار شده بود. با وجود گوناگونی‌های منطقه‌ای، این راهبرد تا ۱۱۰۰۰ سال پیش همچنان راهبرد اقتصادی بنیادی نوع ما بود. از این پس می‌پردازیم به سنگواره‌ها، ابزارها و الگوهای زندگی انواع گوناگون انسان‌ها.

www.Booknama.com

پرسش‌های اساسی

۱ . برخی از پرسش‌هایی را که دربارهٔ تکامل انسانوارهٔ آغازین بی‌پاسخ مانده‌اند، یاد کنید. چه نوع اطلاعاتی می‌توانند در پیداکردن این پاسخ‌ها به ما کمک کند؟

۲ . اگر به سنگوارهٔ تازه انسانواره‌ای در آفریقای شرقی دست یابید که پنج میلیون سال قدمت داشته باشد، آیا این سنگواره می‌تواند به نیاکان میمون‌های بزرگ تعلق داشته باشد یا به نیاکان انسان‌ها؟

۳ . نخستین نوع آسترالوپیته کوس چه بود؟ این نوع در چه زمانی و در کجا زندگی می‌کرد؟

۴ . برخی از شیوه‌های متفاوت تفسیر روابط میان انسانواره‌های آغازین، از آسترالوپیته کوس گرفته تا انسان آغازین، را توضیح دهید. کدامیک از این انسانواره‌ها نیاکان انسان آغازین بودند و کدامیک از آنها در تکامل بشری نقشی فرعی و غیراصلی داشتند؟

۵ . اهمیت جمجمهٔ مشکی در چیست؟

۶ . به نظر شما، نخستین بار آسترالوپیته کوس ابزارسازی کرد یا انسان آغازین؟ عقیدهٔ شما بر چه اساسی استوار است؟

www.Booknama.com

فصل ۷

انسان‌های نوین

همچنان که در فصل ۶ دیدیم، از دو میلیون سال پیش مدارکی دال بر وجود دو گروه متمایز از انسانواره‌ها را در دست داریم؛ یکی انسان‌های دیرین و دیگری آسترالوبوازی و آسترالوپیته‌کوس‌های بسیار درشت که حدود ۱/۲ میلیون سال پیش از بین رفتند. آسترالوبوازی‌ها بیش از پیش به گیاهان دشتیِ سخت، زبر و خاک‌آلود وابسته شده بودند. روند قوت یافتن دندان‌ها، صورت و جمجمهٔ آسترالوپیته‌کوس‌ها، در میان آسترالوبوازی‌ها نیز همچنان ادامه داشت. ولی این ساختارها به‌موازات تکامل یافتن آخرین هوموهابیلیس‌ها به انسان راست‌قامت، حدود ۱/۸ تا ۱/۶ میلیون سال پیش، کوچکتر شدند. انسان راست‌قامت سرانجام زیستمایهٔ گوشت شکار جانوران بزرگ را به عنوان مکمل گردآوری گیاهان و لاشخواری، در بین نوع انسان عمومیت بخشید.

انسان آغازین

خانم و آقای لیکی نام هوموهابیلیس را به نخستین اعضای نوع ما دادند که نخستین بار در اولداووای تانزانیا پیدا شدند. قدیمی‌ترین لایهٔ اولدووا، یا بستر یکم، ۱/۸ میلیون سال قدمت دارد. در این لایه دو سنگوارهٔ آسترالوبوازی با مغز کوچک (به‌طور متوسط ۴۹۰ سانتیمتر مکعب) و جمجمه‌های هوموهابیلیس با ظرفیت‌های مغزی ۶۰۰ تا ۷۰۰ سانتیمتر مکعب، پیدا شدند. ریچارد لیکی جمجمهٔ هوموهابیلیس دیگری را نیز

www.Booknama.com

در ایست تورکانای کنیا کشف کرد که همسن جمجمهٔ بالایی‌اند. این جمجمهٔ سنگواره‌ای ظرفیت مغزی بین ۷۵۰ تا ۸۰۰ سانتیمتر مکعب دارد که فراتر از ظرفیت انواع آسترالوپیته کوس‌ها است.

کشف مهم یک هابیلیس دیگر، در ۱۹۸۶ به دست تیم وایت از دانشگاه برکلی کالیفرنیا رخ داد. این سنگواره در واقع بخشی از استخوانبندی یک هوموهابیلیس مؤنث است که از بستر یکم اولدووا به‌دست آمد و قدمتش ۱/۸ میلیون سال پیش است. این هابیلیس در برگیرندهٔ اجزای جمجمه، بازوی راست و دوپا است. این سنگواره مایهٔ شگفتی پژوهشگران شد، زیرا اندامی کوچک دارد و استخوان‌های دست و پایش میمون‌وارند. دانشمندان فرض را بر این گرفته بودند که هوموهابیلیس باید بلندتر از لوسی (آسترالوآفارنسیس) بوده و به‌تدریج در جهت انسان راست‌قامت حرکت کرده باشد. برابر با این چشمداشت‌ها، حتی یک هوموهابیلیس مؤنث می‌بایست در حد واسط قد حدود نود و چند سانتیمتری لوسی و حدود ۱۵۰ تا ۱۶۰ سانتیمتری انسان راست‌قامت قد داشته باشد. ولی این هابیلیس نه‌تنها به ریزاندامی لوسی بود، بلکه بازوهایش نیز بلندتر و میمون‌وارتر از حد انتظار بودند. نسبت‌های دست و پای این هابیلیس نشان می‌دهند که او از انسانواره‌های بعدی قابلیت بیشتری در بالا رفتن از درخت داشت. بر پایهٔ این واقعیت، می‌توان گفت که در این زمان هوموهابیلیس‌ها هنوز گهگاه به بالای درختان پناه می‌بردند.

اندام کوچک و ابعاد ابتدایی هوموهابیلیس، با توجه به آنچه که در مورد انسان راست‌قامت آغازین شناخته شده بود، برخلاف انتظار بودند. ریچارد لیکی در ذخایر نزدیک دریاچهٔ تورکانا دو جمجمهٔ انسان راست‌قامت را کشف کرد که ۱/۶ میلیون سال پیش زندگی می‌کردند. در این تاریخ، این نوع انسان ظرفیت مغزی ۹۰۰ سانتیمتر مکعب را دارا بود و شکل بدن و قد آنها نیز با الگوی انسان نوین مطابقت داشت. در ۱۹۸۴ یکی از همکاران لیکی‌ها سنگوارهٔ کامل یک انسان راست‌قامت جوان را در غرب تورکانا کشف کرد که نکتهٔ بالا را تأیید می‌کند. این سنگواره که ناریوکوتوم پسر نام گرفته، متعلق به پسر ۱۲ ساله‌ای است که بلندی قدش به ۱۶۸ سانتیمتر رسیده بود. اگر او زنده می‌ماند قدش می‌توانست به ۱۸۰ سانتیمتر نیز برسد.

www.Booknama.com

تضاد شدید میان هوموهابیلیس (۱/۸ میلیون سال پیش) و نخستین انسان راست‌قامت (۱/۶ میلیون سال پیش)، نشان می‌دهد که در این فاصلهٔ ۲۰۰۰۰۰ ساله، جریان تکامل نوع انسانواره شدت گرفته بود. به نظر می‌رسد که این مدارک سنگواره‌ای الگوی توازن گسسته را در مورد مدارک سنگواره‌ای اولیه، تأیید می‌کند. برابر با این الگو، پس از دوران درازی از توازن که طی آن هر نوعی دگرگونی اندکی دارد، این رشتهٔ توازن یکباره با دگرگونی‌های ناگهانی و یا جهش‌های تکاملی قطع یا از هم گسیخته می‌شود. آشکار است که انسانواره‌ها از فاصلهٔ حیات لوسی (آسترالوآفارنسیس) تا هوموهابیلیس، دگرگونی اندکی از گردن به پایین داشتند. ولی پس از آن، در فاصلهٔ ۱/۸ تا ۱/۶ میلیون سال پیش، یک دگرگونی ژرف یا جهش تکاملی رخ داد. انسان راست‌قامت به‌مراتب بیشتر از هوموهابیلیس به انسان نوین می‌ماند.

دگرگونی تدریجی و سریع

چارلز داروین بر این عقیده بود که صورت‌های حیاتی به‌تدریج و با یک سیاق کند و بسامان، از صورت‌های حیاتی دیگر پدید می‌آیند. دگرگونی‌های کوچکی که طی نسل‌های پی در پی انباشته می‌شوند، پس از هزاران سال به دگرگونی‌های بزرگی می‌انجامند. تدریج‌گرایانی چون داروین، سنگواره‌های میانجی یا ترکیبی را گواه بر درستی موضع‌شان می‌دانند. آنها مدعی‌اند که اگر مدارک سنگواره‌ای کافی در دست داشتیم، حتی شاهد صورت‌های انتقالی فراوان‌تری بودیم.

ولی هواداران الگوی توازن گسسته (گولد، ۱۹۹۹) بر این باورند که دوران دراز ایستایی (استواری) که با دگرگونی اندکی همراه است، با جهش‌های تکاملی گسسته می‌شود. یکی از دلایل وجود این نوع جهش‌ها در مدارک سنگواره‌ای، نابودی یک نوع بر اثر هجوم یک نوع بسیار نزدیک به او است. برای نمونه، یک نوع دریایی که در آب‌های کم‌عمق زندگی می‌کند، ممکن است با خشک شدن این آب‌ها از بین برود، ولی یک نوع بسیار نزدیک به او می‌تواند در آب‌های عمیق‌تر به حیات خود ادامه دهد. در مرحلهٔ بعد، وقتی که آب به محل نخستین برمی‌گردد، نوع حفاظت شده در آب‌های عمیق پهنه‌اش را به این محل گسترش می‌دهد. امکان دیگر این است که وقتی موانع

www.Booknama.com

برداشته می‌شوند، یک گروه ممکن است جای یک گروه خویشاوند را بگیرد، زیرا از یک نوع ویژگی برخوردار است که او را برای تطبیق با محیط مشترک با آن گروه، شایسته‌تر می‌سازد.

هرگاه که یک دگرگونی زیست‌محیطی یکباره رخ می‌دهد، امکان شتاب گرفتن فراگرد تکاملی افزایش می‌یابد. امکان دیگر، نابودی است. کرهٔ زمین انواع نابودی‌های دسته‌جمعی را شاهد بوده است؛ بلاهای جهانی بر انواع گوناگون تأثیر می‌گذارند. بزرگترین بلا همانی است که عصر «حیات دیرین» (پالئوزوئیک) را از عصر «حیات میانی» (مزوزوئیک) جدا ساخت. این نابودی سترگ در ۲۴۵ میلیون سال پیش رخ داد که در آن، ۴/۵ میلیون از ۵ میلیون نوع (بیشتر از جانوران بی‌مهره) تخمینیِ روی زمین ناپدید شدند. دومین نابودی بزرگ ۶۵ میلیون سال پیش رخ داد که بر اثر آن دایناسورها از بین رفتند. یکی از تبیین‌های نابودی دایناسورها، این است که ابر گاز و غبار ماندگاری که بر اثر برخورد یک شهاب سنگ عظیم با زمین پدید آمد، آنها را از بین برد. این گرد و غبار جلو تشعشع خورشید و در نتیجه عمل فتوسنتز را گرفت و سرانجام، بیشتر گیاهان و زنجیرهٔ جانورانی را که از این گیاهان تغذیه می‌کردند، نابود ساخت.

مدارک سنگواره‌ای انسانواره‌ها بر هر دو نوع دگرگونی تدریجی و سریع گواهی می‌دهند. تکامل می‌تواند بر وفق میزان دگرگونی زیست‌محیطی، سرعت پیش آمدن و از بین رفتن موانع جغرافیایی و کارآمدی واکنش تطبیقی گروه، سریع یا کند باشد. دندان‌ها و جمجمه‌های انسان‌گونه‌های آغازین برخی گذارهای تدریجی را نشان می‌دهند. برای نمونه، برخی از سنگواره‌های هوموهابیلیس ترکیبی از مغز بزرگتر (ویژگی انسان) و دندان‌های پسین بزرگ و ساختارهای تقویت کنندهٔ آنها (ویژگی آسترالوپیته‌کوس‌ها) را به نمایش می‌گذارند. به هر روی، هیچ شکی نیست که شتاب تکامل انسانواره‌ها حدود ۱/۸ میلیون سال به شدت افزایش یافته بود. همین شتاب به پیدایش انسان راست‌قامت (طی ۲۰۰,۰۰۰ سال) انجامید. پس از این دورهٔ به نسبت کوتاهِ شتاب و دگرگونی، یک دورهٔ درازاستواری نسبی پیش آمد. یکی از دلایل اصلی پیدایش سریع انسان راست‌قامت، نوعی دگرگونی بزرگ در راهبرد تطبیقی بود که چیزی جز اتکای بیشتر به شکار به کمک اندام بزرگتر، همراه با بهبود ابزارها و وسایل دیگر تطبیق فرهنگی، نبوده است.

www.Booknama.com

دگرگونی‌های مهم در تکنولوژی طی ۲۰۰,۰۰۰ سال جهش تکاملی میان بستر یکم (۱/۸ میلیون سال پیش) و پایین بستر دوم (۱/۶ میلیون سال پیش)، در جایگاه سنگواره‌ای اولدووا رخ دادند. با پیدایش انسان راست‌قامت، ابزارسازی پیچیده‌تر شد. برپایهٔ ابزارهای سادهٔ بستر یکم، ابزارهایی با ساخت بهتر و متنوع‌تر تکامل یافتند. تیغه‌ها صاف‌تر شدند و تفاوت‌های شکل ابزارها از تمایز کارکردی حکایت می‌کنند، چندان که می‌توان گفت این ابزارها برای کارهای متفاوتی چون خرد کردن استخوان‌ها یا کندن پیازهای غذایی ساخته شده بودند.

این ابزارهای پیچیده‌تر به شکار و گردآوری کمک می‌کردند. با این ابزارهای تازه، انسان‌های دیرین می‌توانستند گوشت را به گونه‌ای منظم‌تر به‌دست آورند و پیازها، ریشه‌ها، گیاهان مغزدار و دانه‌های غذایی را به گونهٔ مؤثرتری کنده و به مصرف رسانند. ابزارهایی که اکنون می‌توانستند گیاهان سفت را شکسته، خرد کرده و خمیر کنند، نیازهای جویدن را نیز کاهش داده بودند.

با دگرگونی در گونه‌های خوراک مصرفی، فشار بر دستگاه جویدن نیز کاهش یافته بود. عضلات جویدن کمتر شدند و ساختارهای تقویت‌کننده‌ای چون آرواره‌ها و تاج‌های جمجمه کاهش یافتند. با کمتر شدن جویدن، آرواره‌ها کوچکتر شدند، به گونه‌ای که دیگر جایی برای دندان‌های بزرگ باقی نمانده بود. اندازهٔ دندان‌ها که پیش از نیش زدن شکل می‌گیرند، بیشتر از حجم آرواره و استخوان تحت نظارت ژنتیک قرار دارند. اصل بهگزینی (انتخاب) طبیعی آغاز به عمل کردن علیه ژن‌هایی کرده بود که دندان‌های بزرگ را تولید می‌کردند. در آرواره‌های کوچکتر، دندان‌های بزرگ باعث تراکم دندان، فشار آوردن دندان‌ها به یکدیگر، درد، بیماری، تب و گهگاه مرگ می‌شدند (توجه داشته باشیم که در آن زمان دندانپزشکی در کار نبود).

برخی از تفاوت‌های بنیادی میان آسترالوپیته‌کوس‌ها و انسان‌های دیرین، مربوط به دندان‌ها هستند. دندان‌های پسین انسان راست‌قامت کوچکترند و دندان‌های پیشین آنها به نسبت بزرگتر از همین دندان‌ها در میان آسترالوپیته‌کوس‌ها هستند. انسان راست‌قامت از دندان‌های پیشین خود برای کشیدن، پیچاندن و نگه داشتن چیزها استفاده می‌کرد. برجستگی بزرگ روی ابروان، دندان‌ها را در برابر فشارهای ناشی از این

www.Booknama.com

فعالیت‌ها حمایت می‌کرد.

با مهمتر شدن شکار برای انسان راست‌قامت، رویارویی با جانوران بزرگ نیز افزایش یافت. افرادی که جمجمه‌های نیرومندتر داشتند، از مغزهای‌شان بهتر محافظت می‌شد و درنتیجه بهتر می‌توانستند باقی بمانند. با توجه به خطرهای رویارویی با شکارهای بزرگتر و بدون دسترسی به تکنولوژی پیچیده‌تر نیزه یا کمان که بعدها تحول یافت، اصل بهگزینی (انتخاب) طبیعی در جهت کلفت‌تر شدن برخی از حوزه‌های بدن جهت محافظت بهتر، عمل کرده بود. پایهٔ جمجمه بسیار گسترش یافته بود و یک برجستگی استخوانی اسفنجی پشت کله برای اتصال عضلات درشت گردن پدید آمده بود. حوزه‌های جلویی و کناری جمجمه نیز افزایش یافته بود که خود نشانگر گسترش حوزه‌های مغز بود. سرانجام، میانگین ظرفیت جمجمه از ۵۰۰ سانتیمتر مکعب در میان آسترالوپیته‌کوس‌ها به ۱۰۰۰ سانتیمتر مکعب در میان انسان‌های راست‌قامت افزایش یافت که حدود همین میانگین در میان انسان‌های مدرن است.

خارج از آفریقا

دگرگونی‌های زیست‌شناختی و فرهنگی انسان راست‌قامت را قادر ساختند تا از یک راهبرد تطبیقی تازه که همان گردآوری و شکار است، استفاده کند. انسان راست‌قامت پهنهٔ حیات انسانواره‌ها را به فراسوی آفریقا، آسیا و اروپا گسترش داد. گروه‌های کوچک از گروه‌های بزرگتر جدا شدند و چند کیلومتر جلوتر را برای زندگی برگزیدند. آنها مسیرهای گشت‌زنی تازه‌ای را برای گیاهان خوردنی پیدا کردند و به مناطق جدیدی برای شکار کردن دسترسی یافتند. انسان راست‌قامت بر اثر رشد جمعیت و پراکندگی، به‌تدریج گسترش یافت و دگرگون شد. در ۵۰۰,۰۰۰ سال پیش، انسانواره‌ها یک سبک زندگی اساساً انسانی را در پیش گرفته بودند که مبتنی بر شکار و گردآوری بود. این الگوی بنیادی که اکنون با شتاب در شرف نابود شدن است، تا همین اواخر در برخی مناطق حاشیه‌ای جهان باقی مانده بود.

این فصل از حدود دو میلیون سال پیش و با گذار به زندگی انسانی آغاز می‌شود. مباحث این فصل در گذشته‌ای نزدیکتر پایان می‌گیرد، یعنی زمانی که انسان از جهت

www.Booknama.com

کالبدشناختی نوین سرگرم نقاشی شاهکارهای هنری در دیواره‌های غارهای فرانسه و اسپانیا بود. در این فصل بر دگرگونی‌هایی زیست‌شناختی و فرهنگی تأکید داریم که باعث شدند انسان‌های دیرین با گذار از صورت‌های حد وسط، از جهت کالبدشناختی به انسان نوین، یا انسان هوشمند تبدیل شوند.

ابزارهای دیرینه‌سنگی

فنون ابزارسازی سنگی که در خارج از اولدووا تکامل یافتند، یعنی همان سنتی که تا ۱۵،۰۰۰ سال پیش برقرار بود، با اصطلاح دیرینه‌سنگی توصیف می‌شود (که از ریشهٔ یونانی «کهن» و «سنگ» برگرفته شده است). عصر دیرینه‌سنگی یا سنگ کهن، به سه دورهٔ فرودین (قدیمی) میانین و فرازین (اخیر) تقسیم می‌شود. هر یک از این دوره‌ها با مرحلهٔ خاصی در تکامل بشری همراه است. دیرینه‌سنگی فرودین با انسان راست‌قامت، دیرینه‌سنگی میانین با انسان اندیشه گر دیرین از جمله نئاندرتال‌های اروپای غربی و خاورمیانه و دیرینه‌سنگی فرازین با نخستین اعضای نوع خاص خودمان یا همان انسان اندیشه گر که از جهت کالبدشناختی انسان نوین به‌شمار می‌آید، مشخص می‌شود.

بهترین ابزارهای سنگی از قلوه‌سنگ‌های آتشزنه ساخته می‌شوند که با دقت شکسته شده و به شیوه‌های پیش‌بینی‌پذیر چکش‌کاری می‌شوند. سنگ‌های کوارتز و اُبسیدین و سنگ‌های آهکی مستحکم نیز برای این کار مناسب‌اند. هر یک از دوره‌های عصر دیرینه‌سنگی سنت‌های ابزارسازی خاص خود را داشت که بر الگوهای منسجم ابزارسازی مبتنی بود. سنت ابزارسازی عمدهٔ دورهٔ دیرینه‌سنگی فرودین که انسان راست‌قامت به‌کار می‌برد، سنت آشولی بود که از غار سَنت آشول در فرانسه نام گرفته است، جایی که این ابزارها نخستین بار در آن کشف شده‌اند.

تبر دستی که ویژگی ابزار آشولی است، مانند ابزارهای اُلدووایی، از یک سنگِ مادر و تغییر شکل آن ساخته می‌شد. تراشه‌هایی که به وسیلهٔ چکش سنگی از سنگ مادر جدا می‌شدند، نیز به صورت ابزار سنگی به‌کار می‌رفتند. این تراشه‌ها که ابزارهای کوچکتر با تیغه‌های بهتر از آنها ساخته می‌شدند، در مراحل بعدی تکامل بشری، به‌ویژه در دوره‌های میانین و فرازین دیرینه‌سنگی، اهمیت بیشتری یافتند.

www.Booknama.com

ابزارهای سنگی آشولی از ابزارهای قلوه‌سنگی پیشرفته‌تر بودند. انسانواره‌های دیرین با انتخاب قلوه‌سنگ‌هایی به درشتی توپ تنیس و تراشیدن ورقه‌های یک سمت آن، تیغه‌هایی ساده و نامنظم می‌ساختند. آنها این ابزارهای قلوه‌سنگی (و شاید برخی از تراشه‌ها) را برای انواع مقاصد، همچون شکستن استخوان‌های جانوران و یا برای بیرون کشیدن مغز آنها، به‌کار می‌بردند. ولی با سنت آشولی، انسان می‌توانست تمام قسمت‌های یک سنگ مادر را تراش دهد و تنها به یک طرف آن اکتفا نکند. این سنگ مادر از یک قلوه‌سنگ گرد به یک تبر دستی صاف و بیضی‌شکل به طول ۱۵ سانتیمتر تبدیل شد. کارآیی تیغهٔ این تبر سنگی از تیغهٔ ابزار قلوه‌سنگی بسیار برتر بود.

تبرهای دستی همواره با درفش‌های استخوانیِ ساخته شده از استخوان، شاخ و چوب برای بیرون آوردن ریشه‌های غذایی و خوراک‌های دیگر از زمین، به‌کار می‌رفتند. شکارگران از تیغه‌های برندهٔ تیزتری برای پوست کندن و بریدن شکارشان استفاده می‌کردند. ساطورهایی با تیغه‌های از هر دو طرف تخت، برای قطعه‌قطعه کردن و بریدن عضلات جانوران بزرگتر به‌کار می‌رفتند. از تراشه‌های سنگی برای بریدن و کارهای ظریف‌تر استفاده می‌کردند. سنت آشولی روندهایی را در تکامل تکنولوژی به نمایش می‌گذارد که عبارت‌اند از: کارآیی بیشتر، ساخت ابزارهایی برای کارهای خاص و یک تکنولوژی بیش از پیش پیچیده‌تر. با پیدایش انسان اندیشه‌گر، این روندها آشکارتر از پیش شدند.

راهبردهای تطبیقی انسان راست‌قامت

دگرگونی‌های به‌هم پیوسته در زیست‌شناسی و فرهنگ، توانایی تطبیق انسان را افزایش داده‌اند که از میان آنها می‌توان از قابلیت زندگی در محیط‌های گسترده‌تر و دگرگونی در آنها یاد کرد. ابزارهای آشولی به انسان راست‌قامت کمک کرد تا پهنهٔ زندگی‌اش را گسترش دهد. دگرگونی‌های زیست‌شناختی نیز کارآیی انسان را افزایش داده بودند. انسان راست‌قامت استخوانبندی خشن ولی اساساً نوینی داشت که به او اجازه می‌داد مسافتی طولانی را با گام‌هایش طی کند و طاقت بیشتری را هنگام شکار از

www.Booknama.com

خود نشان دهد. بدن انسان راست‌قامت درشت‌تر و پاهایش درازتر از انسانواره‌های پیشین بودند و همین آنها را قادر می‌ساخت تا برای شکار جانوران بزرگ مسافت بیشتری را بپیمایند. از موفقیت انسان راست‌قامت در شکار فیل، اسب، کرگدن و بَبون‌های عظیم‌الجثه، مدارکی باستان‌شناختی در دست داریم.

روند افزایش ظرفیت جمجمه، پیوسته در تکامل بشری در کار بوده است. میانگین حجم مغز انسان راست‌قامت، (حدود ۱۰۰۰ سانتیمتر مکعب)، یعنی دوبرابر همین میانگین در آسترالوپیته‌کوس‌ها بود. ظرفیت جمجمهٔ انسان راست‌قامت از ۸۰۰ تا ۱۲۵۰ سانتیمتر مکعب در نوسان بود، که از حداقل همین ظرفیت در میان انسان‌های هوشمند بیشتر بوده است.

همچنان که در فصل ۶ یادآور شده بودیم، جمجمه‌های بزرگتر کانال‌های زایمان بزرگتری را ایجاب می‌کردند. ولی الزام‌های حرکت راست‌قامت و دوپایی، محدودیت‌هایی را برگسترش دهانهٔ لگن خاصره تحمیل می‌کردند. اگر این دهانه بیش از حد گشاده شود، لگن نمی‌تواند پشتوانهٔ کافی برای بالاتنه فراهم سازد؛ در نتیجه، حرکت مشکل می‌شود و مشکلاتی برای ایستادن پدید می‌آید. اگر برعکس، کانال زایمان بیش از حد تنگ باشد، مادر و نوزاد هردو ممکن است بمیرند (با توجه به این واقعیت که در آن زمان عمل سزارینی در کار نبود). اصل بهگزینی (انتخاب) طبیعی تعادلی را میان مقتضیات ساختاری راست ایستادن و گرایش به افزایش حجم مغز، برقرار کرده و باعث تولد بچه‌های نارس و وابسته‌ای شد که مغز و جمجمه‌شان پس از ولادت بسیار رشد می‌کند.

وابستگی متقابل میان ولادت نارس و وابستگی در کودکی و پرورش اجتماعی، در مورد انسان راست‌قامت مصداق بیشتری دارد تا آسترالوپیته‌کوس‌ها. کودکان در دورهٔ طولانی وابستگی، رشد تا بالغ شدن، می‌توانند سنت‌ها و راهنماهایی فرهنگی والدین و اعضای دیگر گروه را جذب کنند. فرهنگ‌آموزی طولانی‌تر، به تبیین پیچیدگی روزافزون در ابزارسازی و هماهنگی هرچه بیشتر در هنگام شکار در میان انسان‌های راست‌قامت، کمک می‌کند.

استخوانبندی انسان راست‌قامت گرچه بسیار درشت ولی اساساً نوین بود، با مغز

www.Booknama.com

و بدنی که اندازه‌اش به انسان اندیشه گر نزدیکتر بود تا به آسترالوپیته کوس. با این‌همه، تفاوت‌های گوناگون کالبدشناختی، به‌ویژه در جمجمه، او را از انسان هوشمند متمایز می‌سازند. انسان راست‌قامت در مقایسه با انسان‌های نوین، پیشانی کوتاه‌تر و شیب‌دارتری داشت که با یک برآمدگی بزرگ ابرو در بالای چشمان تقویت می‌شد. استخوان‌های جمجمهٔ او ضخیم‌تر بودند ولی میانگین حجم جمجمهٔ او کوچکتر بود. کاسهٔ سر این انسان کوتاه‌تر و تخت‌تر از آن انسان اندیشه گر بود و در قسمت پایین پشت جمجمه‌اش یک پیشرفتگی استخوانی اسفنجی داشت. اگر به جمجمهٔ او از پشت نگاه کنیم، شکل زاویه‌دار پهنی داشت که به یک توپ فوتبال نیمه بادکرده شبیه بود (به شکل ۱ـ۷ نگاه کنید). صورت، دندان‌ها و آرواره‌های این انسان، بزرگتر از آنِ انسان‌های معاصر ولی کوچکتر از آنِ آسترالوپیته‌کوس‌ها بودند. دندان‌های پیشین او بسیار بزرگ ولی اندازهٔ دندان‌های پیش آسیاب او از میانگین اندازهٔ همین دندان‌ها در میان آسترالوپیته‌کوس‌ها کوچکتر بود. کوچک شدن این دندان‌ها احتمالاً منعکس کنندهٔ دگرگونی‌هایی در رژیم غذایی یا فرآوری خوراک است.

روی هم‌رفته، استخوانبندی و دستگاه جویدن انسان راست‌قامت، گواهی زیست‌شناختی بر پایبندی بیشتر به شکار و گردآوری را به‌دست می‌دهد، که تا پیدایش کشاورزی و اهلی کردن جانوران در ۱۱ تا ۱۲ هزار سال پیش، تنها راهبرد تطبیقی انسان به‌شمار می‌آمد. باستان‌شناسان انواع جایگاه‌های فعالیت انسان‌های راست‌قامت را کشف و بررسی کردند، از جمله فعالیت شکار آنها را که مبتنی بر همکاری بود. در یکی از این جایگاه‌ها یا همان تِراآماتا که مشرف به شهر نیس در جنوب فرانسه است، باستان‌شناسان فعالیت‌های جمعیت‌هایی از انسان‌های راست‌قامت جدیدتر (یا شاید نخستین انسان‌های اندیشه‌گر دیرین) را در حدود ۳۰۰,۰۰۰ هزار سال پیش مستند ساخته‌اند. دسته‌های کوچک شکارگر و گردآورنده که از ۱۵ تا ۲۰ تن بیشتر نبودند، در اواخر بهار و اوایل تابستان، در تِراآماتا که ساحلی شنی بر کرانهٔ مدیترانه بود، با یکدیگر به گونه‌ای مرتب ملاقات می‌کردند.

www.Booknama.com

شکل ۱ ـ ۷

شکل پشت سر جمجمه‌های انسان راست‌قامت و انسان هوشمند دیرین (نئاندرتال)

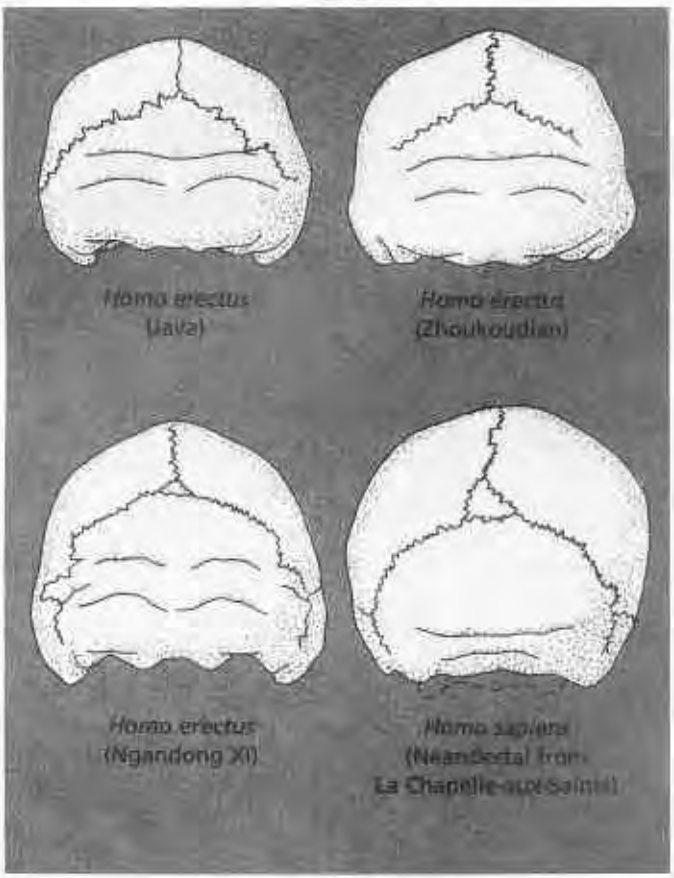

به شکل زاویه‌دارتر جمجمه‌های انسان راست‌قامت توجه کنید که در قسمت پایینی و نزدیک پایه حداکثر عرض را دارد.

باستان‌شناسان از طریق آزمایش مدفوع انسانی سنگواره شده‌ای که حاوی گرده گل‌هایی است که در اواخر بهار در این محل می‌روید، فصل فعالیت آنها را در محل تعیین کردند. شواهدی دال بر ۲۱ بار گردهمایی این دسته‌ها در دست‌اند. چهار گروه در یک

www.Booknama.com

باریکهٔ شنی، شش گروه در ساحل و یازده گروه در یک تپهٔ شنی اردو زده بودند. باستان‌شناسان حدس می‌زنند که ۱۱ جایگاه واقع در تپهٔ شنی، تعداد گردهمایی‌های سالیانهٔ هر دسته را نشان می‌دهد.

این انسان‌ها از فراز یک تپهٔ شنی می‌توانستند بستر رودخانه‌ای را در ته دره نگاه کنند که سرشار از جانوران گوناگون بود. استخوان‌های پیدا شده در تراآماتا نشان می‌دهند که رژیم غذایی آنها، گوزن‌های قرمز، فیل‌های کوچک، گرازهای وحشی، بزهای کوهی وحشی و انواع کرگدن‌ها و گاوهای وحشی را در بر می‌گرفت. مردم تراآماتا لاک‌پشت‌ها و پرندگان را نیز شکار می‌کردند و انواع صدف‌ها را گردآوری می‌کردند. استخوان‌های ماهی نیز در این جایگاه پیدا شده‌اند.

ترتیب حفره‌های نصب پایهٔ کلبه نشان می‌دهد که این انسان‌ها برای تحکیم کلبه‌های موقتی‌شان از ساقه‌های درخت استفاده می‌کردند. درون پناهگاه‌های آنها از اجاق‌هایی استفاده می‌شد که از چاله‌ها و بخاری‌های سنگی تشکیل می‌شدند. تراشه‌های سنگ در داخل و اطراف کلبه‌ها نشان می‌دهند که آنها ابزارها را از پاره‌سنگ‌ها و قلوه‌سنگ‌های ساحلی و در دسترس محلی می‌ساختند. بدین‌سان، صدها هزار سال پیش، انسان‌ها در تِراآماتا سبک زندگی اساساً انسانی را در پیش گرفته بودند، سبکی که در برخی از مناطق ساحلی تا سدهٔ بیستم دوام آورده بود.

از اجاق‌های تراآماتا و جایگاه‌های دیگر، این نکته تأیید می‌شود که در این زمان، آتش به بخشی از دستگاه تطبیقی انسان تبدیل شده بود. آتش از انسان‌ها در برابر خرس‌های غار و ببرهای دندان‌شمشیری محافظت می‌کرد. همین آتش به انسان‌های راست‌قامت اجازه داد که جایگاه‌های غاری را اشغال کنند، مانند غارهای شوکوتین نزدیک پکن که بقایای بیش از چهل نمونهٔ انسان راست‌قامت را در خود جای داده‌اند. آتش، پهنهٔ آب و هوایی مورد استفادهٔ انسان را گسترش داد. گرمای آن انسان‌ها را قادر ساخته بود تا از سرمای زمستان در مناطق معتدل جان سالم به در برند. تسلط انسان بر آتش مزایای دیگری را نیز به ارمغان آورد، مانند پختن که فیبرهای گیاهی و گوشت را نرم و خوردنی می‌سازد. عمل پخت انگل‌ها را می‌کشد و گوشت را قابل هضم‌تر می‌سازد و در نتیجه، فشار بر دستگاه جویدن را کاهش می‌دهد.

www.Booknama.com

آیا می‌توان گفت که انسان‌های راست‌قامت به مزیت زبان (شاید همان گپ‌های کنار آتش) نیز دسترسی پیدا کرده بودند؟ شواهد باستان‌شناختی، شکار جانوران بزرگ را به صورت گروهی و ساخت ابزارهای پیچیده را از سوی این انسان‌ها تأیید می‌کنند. این فعالیت‌ها پیچیده‌تر از آن‌اند که بدون نوعی زبان انجام گرفته باشند. گفتار می‌بایست به هماهنگی، همکاری، یادگیری سنت‌ها و نیز ابزارسازی کمک کرده باشد. البته می‌دانیم که تا پیدایش نوشتار هیچ واژه‌ای ضبط و حفظ نشده بود. ولی با توجه به استعداد ارتباط مبتنی بر زبان، که حتی شامپانزه‌ها و گوریل‌ها نیز مانند انسان‌های هوشمند از آن برخوردارند، و با در نظر گرفتن حجم مغز انسان‌های هوشمند اولیه، این فرض را موجه می‌نماید که انسان‌های راست‌قامت از یک گفتار ابتدایی برخوردار بودند.

تکامل و گسترش انسان راست‌قامت

مدارک باستان‌شناختیِ فعالیت‌های انسان راست‌قامت در ترکیب با شواهد سنگواره‌ای، تصویر کامل‌تری از نیاکان ما را در دورهٔ فرودین دیرینه‌سنگی به‌دست می‌دهند. ما اکنون از این گونه انسان داده‌های سنگواره‌ای در دست داریم که توزیع جغرافیایی آن در شکل ۲ـ۷ نشان داده شده است. از انسان راست‌قامت اولیه بقایایی در دست داریم که گروه تحقیقاتی لیکی در شرق و غرب تورکانا و کنیا کشف کرده‌اند و قدمت آن به حدود ۱/۶ میلیون سال پیش می‌رسد، مانند ناریکوتوم پسر که پیش از این درباره‌اش بحث کردیم.

دو جمجمهٔ ناقص، یکی متعلق به یک مرد جوان (۷۸۰ سانتیمتر مکعب) و دیگری از آن یک زن بزرگسال (۶۵۰ سانتیمتر مکعب)، به‌تازگی در جایگاه دامانیسی[1] در جمهوری گرجستان پیدا شده‌اند. قدمت آنها را تا ۱/۷ میلیون سال پیش تعیین کرده‌اند. میان این جمجمه‌ها و جمجمهٔ ناریکوتوم پسر (۱/۶ میلیون سال پیش) که در دریاچهٔ تورکانای کنیا کشف شده است، شباهت‌های چشمگیری به‌چشم می‌خورند. ابزارهای ساخته شده در یک زمان به نسبت مشابه که با سنگواره‌های کنیایی و گرجی

1. Dmanisi

www.Booknama.com

شکل ۲ ـ ۷

جایگاه‌های کشف انسان راست‌قامت و دامنهٔ احتمالی پهنهٔ توزیع آن

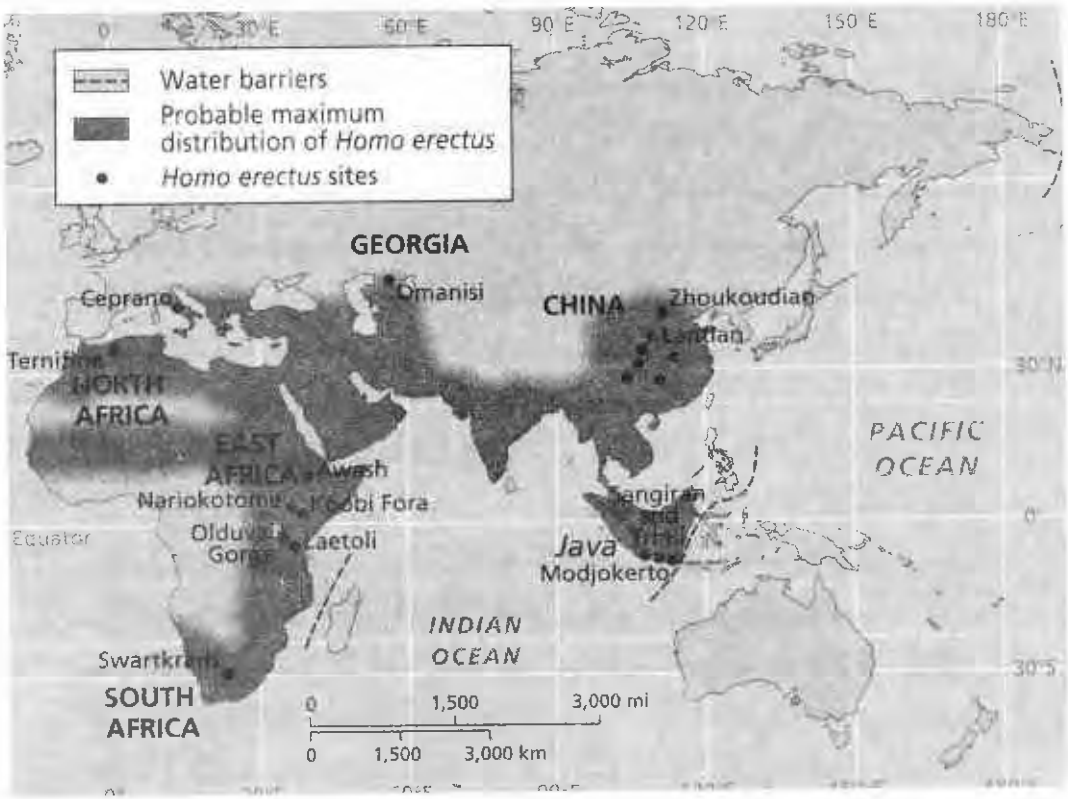

پیدا شده‌اند، نیز به هم شباهت دارند. برخی از دیرین انسان‌شناسان یافته‌های ناریکوتوم و دامانیسی را یک نوع تازه به نام هوموارگاستر[1] می‌دانند که در حد فاصل هوموهابیلیس و

1 ـ home ergaster

www.Booknama.com

انسان راست‌قامت جای می‌گیرد. برخی دیگر آنها را فقط انسان‌های راست‌قامت اولیه می‌انگارند. یافته‌های دامانیسی گسترش سریع انسان‌های اولیهٔ ۱/۷ میلیون سال پیش را از آفریقا به اروپا و سرانجام آسیا، نشان می‌دهند.

بقایای انسان‌های راست‌قامت اخیرتر، از بستر دوم دورهٔ اولدووای تانزانیا به‌دست آمده‌اند. این سنگواره‌ها که حدود یک میلیون سال قدمت دارند، با ابزارهای آشولی همراه بوده‌اند. سنگواره‌های انسان راست‌قامت علاوه برکنیا، در اتیوپی، اریتره، تانزانیا و آفریقای جنوبی نیز پیدا شده‌اند. پهنهٔ زمانی حضور انسان راست‌قامت در آفریقا، طولانی بود. در بستر چهارم اولدووا نیز سنگواره‌هایی از انسان راست‌قامت پیدا شده‌اند که قدمت‌شان به ۵۰۰,۰۰۰ سال پیش می‌رسد.

در ۱۸۹۱، در جزیرهٔ جاوهٔ اندونزی نخستین سنگوارهٔ انسان راست‌قامت کشف شد که به «انسان جاوه» معروف شده است. اوژن دوبوا، جراح ارتش هلند، به جاوه رفته بود تا شکل انتقالی میان میمون‌ها و انسان‌ها را کشف کند. البته ما اکنون می‌دانیم که این انتقال بسیار زودتر از دورهٔ انسان راست‌قامت، در آفریقا انجام گرفته بود. به هر روی، بخت مساعد با دوبوا یار بود که او را به کشف دیرین‌ترین سنگواره‌های انسانی در آن زمان، سوق داده بود. او با کاوش در نزدیکی‌های دهکدهٔ تِری نیل، اجزایی از جمجمهٔ یک انسان راست‌قامت و یک استخوان ران او را پیدا کرد. در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰، کاوش‌های انجام شده در جاوه، بقایای دیگری را نیز به ارمغان آورد.

سنگواره‌های انسان راست‌قامت اندونزی دست‌کم ۷۰۰,۰۰۰ سال و دست بالایش بیش از یک میلیون سال قدمت دارند. تکه‌هایی از یک جمجمه و فک پایین که در لانتین در چین شمالی پیدا شده‌اند، ممکن است حدود همین‌قدر سن داشته باشند. بقایای دیگری از انسان راست‌قامت که تاریخگذاری دقیقی ندارند، در الجزیره و مراکش در آفریقای شمالی نیز کشف شده‌اند.

بزرگترین گروه از سنگواره‌های انسان راست‌قامت در غار شوکوتین چین پیدا شده‌اند. غار شوکوتین (انسان پکن) که از اواخر دههٔ ۱۹۲۰ تا اواخر دههٔ ۱۹۳۰ دستخوش حفاری بود، کشف عمده‌ای در مدارک سنگواره‌ای انسان به‌شمار می‌آید. از این جایگاه، بقایای ابزار، اجاق، استخوان‌های جانوران و بیش از ۴۰ انسانواره، از جمله

www.Booknama.com

پنج جمجمه، به‌دست آمده‌اند. از تحلیل این بقایا چنین نتیجه‌گیری شد که سنگواره‌های شوکوتین، نمونه‌هایی از یک مرحلهٔ گسترده در تکامل انسان به‌شمار می‌آیند. امروزه همهٔ این سنگواره‌ها با عنوان مشترک انسان راست‌قامت رده‌بندی می‌شوند.

انسان‌های شوکوتین در تاریخی اخیرتر از انسان جاوه و در فاصله ۵۰۰,۰۰۰ تا ۳۵۰,۰۰۰ سال پیش زندگی می‌کردند، زمانی که آب و هوای چین سردتر و مرطوب‌تر از امروز بود. این استنباط از آب و هوای آن زمان، بر مبنای بقایای جانورانی که با این سنگواره‌ها پیدا شده‌اند، انجام گرفته است. این انسان‌ها گوشت گوزن می‌خوردند و از بقایای دانه و گیاهی که در این جایگاه به‌جا مانده‌اند می‌توان چنین برداشت کرد که آنها هم شکارگر و هم گردآورنده بودند.

در اروپا چه خبر؟ قطعه‌ای از یک جمجمه که در سِپرانو ایتالیا به سال ۱۹۹۴ کشف شد، قدمتش به ۹۰۰,۰۰۰ سال پیش می‌رسد. بقایای احتمالی دیگر انسان راست‌قامت نیز در اروپا کشف شده‌اند، ولی تاریخ‌شان مشخص نیست. همهٔ این بقایا جدیدتر از جمجمهٔ سِپرانواند و معمولاً به عنوان انسان‌های راست‌قامت اخیر و یا مرحله‌ای انتقالی میان انسان راست‌قامت و انسان هوشمند دیرین، رده‌بندی می‌شوند. به‌تازگی سنگواره‌هایی در دو جایگاه واقع در کوه‌های شمال اسپانیا کشف شده‌اند. در یکی از این جایگاه‌ها که نامش گران دولینا است، بازمانده‌هایی از انسان‌گونه‌های ۸۰۰,۰۰۰ ساله به‌دست آمد که پژوهشگران اسپانیایی آنها را نیاکان مشترک احتمالی انسان‌های هوشمند و نئاندرتال‌ها می‌انگارند. در یکی از غارهای نزدیک سیمادوس هوئه‌سوس، یک گروه تحقیقی به سرپرستی خوان لوییس آرسواگا، هزاران سنگواره پیدا کردند که دست‌کم ۳۳ انسانواره را در سنین گوناگون باز می‌نمایند. این سنگواره‌ها که تقریباً ۳۰۰,۰۰۰ سال سن دارند، به نظر می‌رسد که نخستین مرحله از تکامل نئاندرتال‌ها را بازمی‌نمایند. یک آروارهٔ سنگواره شده که در معدن شن نزدیک هایدلبرگ آلمان کشف شد، از ۴۵۰,۰۰۰ تا ۲۵۰,۰۰۰ سال پیش تاریخگذاری شده است. مدارک باستان‌شناختی بر حضور انسان راست‌قامت در اروپا نیز حکایت می‌کند. بدین‌سان، می‌بینیم که انسان راست‌قامت پهنهٔ حضورش را از مناطق استوایی به نواحی نیمه‌استوایی و معتدل آسیا و اروپا گسترش داده بود. ابزارهای سنگی مورد استفادهٔ این

www.Booknama.com

انسان‌ها بسیار گسترده‌تر از سنگواره‌هایند. ترکیبی از شواهد سنگواره‌ای و باستان‌شناختی، قدرت تطبیق انسان‌های راست‌قامت را تصدیق می‌کند.

انسان‌های اندیشه‌گر دیرین

آفریقا که در دورهٔ حیات آسترالوپیته‌کوس‌ها در کانون صحنه جای داشت، در دوران تکامل انسان‌های راست‌قامت و انسان‌های اندیشه گر، به آسیا و اروپا ملحق شده بود. سنگواره‌ها و ابزارهای اروپایی به درک ما از انسان اندیشه گر اولیه (دیرین) بسیار کمک کرده‌اند. البته این به آن معنا نیست که انسان هوشمند در اروپا تکامل یافت و یا دگرگونی‌های مشابه در زیست‌شناسی و فرهنگ در جاهای دیگر اتفاق نیفتادند. در واقع، مدارک سنگواره‌ای بیانگر این واقعیت‌اند که دگرگونی‌های جسمانی و پیشرفت‌های فرهنگی متقارنی در آسیا و به‌ویژه آفریقا در جریان بودند (وُلپوف، ۱۹۹۹). احتمالاً در عصرهای یخبندان، جمعیت بسیار بیشتری در مناطق استوایی زندگی می‌کردند تا در اروپا. ما به این دلیل از تکامل اخیرتر بشر در اروپا اطلاع بیشتری داریم که کاوش‌های باستان‌شناختی و سنگواره‌یابی ــ نه تکامل انسان ــ در اروپا بیشتر از آفریقا و آسیا انجام گرفته‌اند.

کشف‌های اخیر همراه با بازتفسیر تاریخگذاری و وضعیت کالبدشناختی برخی از یافته‌های پیشین، باعث شده‌اند که خلأ میان انسان راست‌قامت و انسان اندیشه گر دیرین به‌تدریج پر شود. انسان اندیشه گر دیرین (۳۰۰,۰۰۰ تا ۲۸,۰۰۰ سال پیش) نخستین اعضای نوع ما را همراه با نئاندرتال‌ها (انسان اندیشه گر نئاندرتال در اروپا، خاورمیانه و معاصران نئاندرتال‌گونه در آفریقا و آسیا ۱۳۰,۰۰۰ تا ۲۸,۰۰۰ سال پیش) در بر می‌گیرد. حجم مغز انسان اندیشه گر دیرین حدود همین حجم در میان انسان‌های نوین است. (میانگین حجم مغز انسان نوین، حدود ۱۳۵۰ سانتیمتر مکعب است (به جدول ۱ ـ ۷ نگاه کنید). به پایان رسیدن رشد کاسهٔ مغز با افزایش حجم مغز همراه بود. به گفتهٔ جولی و وایت (۱۹۹۵)، جریان تکامل، مغز بیشتری را به درون جمجمهٔ انسان اندیشه‌گر وارد می‌کرد؛ درست مانند باد کردن توپ فوتبال.

www.Booknama.com

جدول ۱ ـ ۷

چکیده‌ای از داده‌های راجع به گروه‌های سنگواره‌ای انسان‌ها

نوع	جایگاه‌های مهم	پراکندگی جغرافیایی	تاریخ‌ها	حجم مغز (سانتی‌مترمکعب)
انسان اندیشه‌گرِ نوین	چین، نیویورک، پاریس، نایروبی	سراسر جهان	۱۰۰,۰۰۰ سال پیش تاکنون	۱۳۵۰
انسان اندیشه‌گرِ نئاندرتالی	لاشاپله اوسان	اروپا، آسیای جنوب‌شرقی	۱۳۰,۰۰۰ تا ۲۸,۰۰۰ سال پیش	۱۴۳۰
انسان اندیشه‌گرِ دیرین	کابوه، آراگو، دالی، غارهای کوه کارمل	آفریقا، اروپا، آسیا	۳۰۰,۰۰۰ تا ۲۸,۰۰۰ سال پیش	۱۱۳۵
انسان راست قامت	تورکانای شرقی و غربی، اولدووا، شوکوتین، جاوه، سپرانو	آفریقا، آسیا، اروپا	۱/۷ تا ۳۰۰,۰۰۰ سال پیش	۹۰۰
شامپانزه	کومب، ماهال	آفریقای مرکزی	معاصر	۳۹۰

انسان اندیشه‌گر دیرین در آخرین دورهٔ پلیستوسن ـ یعنی در عصر یخبندان دوم، میانی و سوم ـ زندگی می‌کرد. پراکندگی جغرافیایی سنگواره‌ها و ابزارهای انسان‌های اندیشه گرِ دیرین که در اروپا، آفریقا و آسیا پیدا شده‌اند، نشان می‌دهد که تحمل انسان در برابر گوناگونی زیست‌محیطی افزایش یافته بود. برای نمونه، نئاندرتال‌ها و نیاکان مستقیم‌شان توانسته بودند در سرمای شدید اروپا ادامهٔ حیات دهند. آنها غار آراگو در جنوب شرقی فرانسه را زمانی اشغال کرده بودند که اروپا به‌شدت سرد بود. تنها جایگاه

www.Booknama.com

یخبندان سوم که در برگیرندهٔ موادی از سر و صورت انسان است، یعنی همان آراگو، در ۱۹۷۱ کشف شده بود. در این جایگاه، یک جمجمهٔ تقریباً سالم، دو استخوان آرواره و دندان‌هایی از افراد گوناگون پیدا شده‌اند. سنگواره‌های آراگو که قدمت‌شان به ۲۰۰,۰۰۰ سال پیش می‌رسد، با عناصری همراه بوده‌اند که به نظر می‌رسد در مرحلهٔ انتقالی میان انسان راست‌قامت و نئاندرتال‌ها جای می‌گیرند.

نئاندرتال‌ها

نئاندرتال‌ها نخستین بار در اروپای غربی کشف شده بودند. نخستین نئاندرتال در ۱۸۵۶ در دره‌ای در آلمان به نام نئاندر پیدا شد ـ تال در آلمانی معادل دره است. دانشمندان در تفسیر این کشف مشکل داشتند. این موجود، آشکارا انسان بود و با اروپاییان نوین از بسیاری جهات همانند بود، ولی با این‌همه چندان متفاوت بود که عجیب و غیرمتعارف جلوه می‌کرد. این کشف ۳۵ سال پیش از پیدا کردن نخستین سنگواره‌های انسان راست‌قامت در جاوه توسط دوبوا و تقریباً ۷۰ سال پیش از کشف آسترالوپیته‌کوس‌ها در آفریقای جنوبی انجام گرفته بود. کتاب منشأ انواع داروین که در ۱۸۵۹ منتشر شده بود، هنوز انتشار نیافته بود تا نظریهٔ تکامل از راه بهگزینی (انتخاب) طبیعی را عرضه کند. درآن زمان، هیچ چهارچوبی برای فهم تکامل انسان وجود نداشت. کشف‌های بعدی نئاندرتال‌ها در اروپا، خاورمیانه و سنگواره‌های انسان‌های دیرین با ویژگی‌های قابل مقایسه در آفریقا و آسیا، ثابت کردند که این مرحله از تکامل انسان از جهت جغرافیایی گسترده بود. با کشف سنگواره‌های انسانواره‌های قدیمی‌تر و جدیدتر، همانندی‌ها و ناهمانندی‌های میان نئاندرتال‌ها و اعضای دیگر انسان هوشمند آشکارتر شدند.

سنگواره‌هایی که نئاندرتال نیستند ولی ویژگی‌های مشابه آنها را دارند (مانند صورت‌های بزرگ و برجستگی‌های ابرو)، در آفریقا و آسیا نیز پیدا شده‌اند. جمجمهٔ کابوِهٔ زامبیا (متعلق به ۱۳۰,۰۰۰ سال پیش) تعلق به انسان اندیشه گر دیرینی دارد که مانند نئاندرتال‌ها قوس ابرویی برجسته دارد. سنگواره‌های انسان‌های دیرین چینی که ویژگی‌های نئاندرتال دارند، در مابا و دالی چین پیدا شده‌اند. نئاندرتال‌ها در اروپای

www.Booknama.com

مرکزی و خاورمیانه نیز کشف شده‌اند. برای مثال، سنگواره‌های نئاندرتالی که در غارشانی دره در شمال عراق پیدا شده‌اند، حدود ۶۰,۰۰۰ سال قدمت دارند، درست مانند استخوانبندی نئاندرتالی که در غار کِباره اسراییل پیدا شده است. در جایگاه باستان‌شناختی تابون واقع در کوه کارمل اسراییل، استخوانبندی یک زن نئاندرتال در سال ۱۹۳۲ کشف شد. او معاصر نئاندرتال‌های شانی‌درهٔ عراق بود و برجستگی‌های ابرو، صورت و دندان‌هایش، قوی بودن انسان نئاندرتال را نشان می‌دهند.

نئاندرتال‌های تطبیق یافته با هوای سرد

در ۷۵,۰۰۰ سال پیش، پس از یک دوره فاصل میان یخبندان، انسانواره‌های اروپا (نئاندرتال‌ها) با آغاز یخبندانی دیگر، دوباره با هوای بسیار سرد روبرو شده بودند. آنها برای تحمل این محیط سرد، لباس‌های ساخته شده با ابزارهای کامل‌تر پوشیدند و گوزن و ماموت و کرگدن‌های پشمالو را شکار می‌کردند.

نئاندرتال‌ها کوتاه و قوی بودند و بالاتنهٔ آنها نسبت به طول پای‌شان بزرگ‌تر بود، تا سطح اتکا کمتر شده و در نتیجه گرمای بدن‌شان حفظ شود. ویژگی تطبیقی دیگر نئاندرتال‌ها با هوای سرد، شکل صورت آنها بود که مانند صورت یک انسان راست‌قامت بود، به اضافهٔ بینی جلو کشیده. این بینی جلو کشیده، فاصلهٔ میان هوای بیرون و سرخرگ‌های ناقل خون به مغز را افزایش می‌داد، که این امر برای آب و هوای سرد خاصیت تطبیقی داشت. مغز نسبت به تغییر درجه حرارت حساس است و باید گرم نگه داشته شود. سوراخ‌های بزرگ بینی سنگواره‌های نئاندرتال، از بینی‌های بلند و پهن حکایت می‌کنند. این امر باعث می‌شود که حوزهٔ گرم ماندن و هوای مرطوب در کلهٔ انسان، گسترش یابد.

دندان‌های پیشین درشت، صورت‌های پهن، برجستگی‌های بزرگ ابرو، درشتی استخوانبندی و عضلات، نیز از ویژگی‌های نئاندرتال‌اند. چه فعالیت‌هایی را می‌توان به این ویژگی‌های کالبدشناختی نسبت داد؟ دندان‌های نئاندرتال‌ها شاید بسیاری از کارهایی را که بعدها ابزارها انجام دادند، انجام می‌دادند (بِریس، ۱۹۹۵؛ راک، ۱۹۸۶). دندان‌های پیشین آنها مینای محکمی داشت که این خود حاکی از آن است که برای

www.Booknama.com

مقاصد مختلف به‌کار می‌رفتند، مانند جویدن پوست حیوانات تا برای ساختن لباس زمستانی نرم شود. صورت بزرگ نئاندرتال‌ها فشارهای کاربرد مداوم دندان‌های پیشین برای نگه داشتن و کشیدن، را نشان می‌دهد.

مقایسهٔ نئاندرتال‌های نخستین و بعدی، روندی را در جهت کوچک شدن درشتی اندام نشان می‌دهد. تکنولوژی نئاندرتال، یا همان سنتی که به پلیستوسن میانه تعلق دارد و موستِری نام گرفته است، طی یخبندان دوم به گونهٔ چشمگیری بهبود یافت. ابزارها بسیاری از فشارهایی را که پیش از آن بر اندام انسان وارد می‌شدند، از میان برداشتند. برای مثال، ابزارها کارهایی را که زمانی با دندان‌ها انجام می‌شدند، بر عهده گرفتند. از طریق مکانیسمی که هنوز به‌درستی شناخته نشده است، عضلات صورت و ساختارهای تقویت کنندهٔ آن کوچکتر شدند. دندان‌های پیشین کوچکتر ــ شاید به خاطر تراکم دندان‌ها ــ و مطلوب‌تر شدند. صورت جلو کشیده کوچکتر شد و برجستگی‌های بالای ابروان نیز به همین سان، زیرا این برجستگی‌ها برای آن پدید آمده بودند که انسان فشارهای ناشی از دندان‌های بزرگ پیشین را، که برای تطبیق‌های گوناگون با محیط به‌کار می‌رفتند، تحمل کند.

نئاندرتال‌ها و انسان‌های نوین

دانشمندان در این باره توافق ندارند که نئاندرتال‌ها نیاکان اروپاییان نوین غربی بودند. نظر غالب کنونی که این وابستگی نیاکانی را رد می‌کند، بر این عقیده است که انسان‌های راست‌قامت، به دو گروه جداگانه تقسیم شدند که یکی نیاکان نئاندرتال‌ها بودند و دیگری نیاکان انسان هوشمند، یا همان انسان‌هایی که از جهت کالبدشناختی نوین‌اند و از ۴۰،۰۰۰ سال پیش در اروپای غربی پدیدار شدند. برپایهٔ برداشت‌های گوناگون از این نظر، انسان‌های نوین در آفریقا، آسیا، اروپای مرکزی و یا حتی خاورمیانه تکامل یافتند. آنها سرانجام در اروپای غربی ساکن شدند و جای نئاندرتال‌ها را در آنجا گرفتند. بر پایهٔ این تفسیر، نئاندرتال‌هایی که در عصر یخ در اروپای غربی می‌زیستند، از جهت کالبدشناختی کاملاً آمادگی این را داشتند که به اروپاییان نوین تکامل یابند.

تفاوت‌های میان نئاندرتال‌ها و انسان‌های نوین چیستند؟ نئاندرتال‌ها نیز مانند

www.Booknama.com

انسان‌های راست‌قامت پیش از خود، برجستگی‌های درشت ابرو و پیشانی شیب‌داری داشتند. ولی ظرفیت جمجمهٔ نئاندرتال‌ها (بیش از ۱۴۰۰ سانتیمتر مکعب) از میانگین همین ظرفیت در میان انسان‌های نوین بیشتر بود. آرواره‌های نئاندرتال‌ها بزرگ بودند و دندان‌های پیشین درشت‌شان را تقویت می‌کردند و همچنین صورت‌های بزرگی داشتند. استخوان‌ها و جمجمهٔ آنها عموماً درشت‌تر بودند و کمتر از آنچه که در میان انسان‌های نوین دیده شد، در میان زن و مرد ــ به‌ویژه از جهت صورت و جمجمه ــ تفاوت داشتند. در برخی از سنگواره‌های اروپای غربی، این تفاوت اندامی میان زن و مرد نئاندرتال در مقایسه با انسان‌های نوین، شدیدتر است و به آنها ظاهر یک نئاندرتال کلاسیک یا نمونه می‌دهد.

برخی از دانشمندان بر این باورند که تنها نئاندرتال‌های کلاسیک بودند که به‌خاطر تفاوت‌های شدید با انسان‌های نوین نمی‌توانستند نیاکان آنها باشند. آنها مدعی‌اند که خارج از اروپای غربی، تفاوت‌های اندامی میان نئاندرتال‌ها کمتر بودند و به همین دلیل آدم‌هایی که در جاهای دیگر زندگی می‌کردند نئاندرتال نبودند، بلکه از برخی جهات نئاندرتال‌وار بودند. نئاندرتال‌های اروپایی در واقع متنوع بودند و بسیاری از آنها مجموعه ویژگی‌های نئاندرتال «کلاسیک» را نداشتند.

تردید دربارهٔ نیاکان نئاندرتال اروپاییان غربی، قدری به‌خاطر تاریخ کشف سنگواره‌ها نیز است. همچنان که یادآور شدیم، نخستین بقایای نئاندرتال‌ها در ۱۸۵۶ و نخستین انسان راست‌قامت (انسان جاوه) در ۱۸۹۱ کشف شدند. دربارهٔ قرار گرفتن «انسان جاوه» در درخت تکاملی انسان، دهه‌ها بحث شد. نخستین جمجمه آسترالوپیته‌کوس‌ها که در ۱۹۲۴ کشف شد، نیز بی‌درنگ به عنوان انسانواره پذیرفته نشد. بدون در دست داشتن این انسانواره‌های قدیمی‌تر که در مقایسه با نئاندرتال‌ها بسیار متفاوت‌تر از انسان‌های نوین بودند، تفاوت‌های میان نئاندرتال‌ها و انسان‌های نوین بسیار بیشتر به‌چشم می‌خوردند و مورد تأکید قرار می‌گرفتند.

تفسیر یکی از سنگواره‌های نئاندرتال، در رد علمی نیاکان نئاندرتالی، از همه بیشتر نقش داشت. این سنگواره استخوانبندی کامل انسانی بود که در ۱۹۰۸ در شاپُل اُوسان واقع در جنوب فرانسه کشف شد؛ این سنگواره در لایه‌ای پیدا شد که در برگیرندهٔ

www.Booknama.com

ابزارهای سنت موستری و دست‌ساختهٔ نئاندرتال‌ها بود. این نخستین نئاندرتالی بود که با جمجمه و صورت کامل کشف شده بود.

این استخوانبندی برای بررسی به دیرین انسان‌شناس فرانسوی، مارسلین بول، سپرده شد. تحلیل او از این سنگواره، کمک کرد تا تصور قالبی نئاندرتال‌ها به عنوان جانورانی که در راست راه رفتن مشکل داشتند، پدید آید. بول چنین استدلال کرد که مغز انسان شاپل گرچه بزرگتر از میانگین مغز انسان نوین بود، ولی در ضمن کیفیتی پست‌تر از آن داشت. وانگهی، او این نظر را داده بود که کلهٔ این نئاندرتال مانند سر میمون جلو افتاده بود. او این تصویر ابتدایی را چنین تکمیل کرد که ادعا کرد نئاندرتال‌ها قادر نبودند پاهای‌شان را راست کنند و برای همین نمی‌توانستند حرکت کامل راست‌قامت داشته باشند. به هر روی، یافته‌های سنگواره‌ای بعدی نشان می‌دهند که سنگوارهٔ شاپل نه یک نئاندرتال معمولی بلکه از نوع نامتعارف آن بود. همچنین، این نئاندرتال که بسیار «کلاسیک» معرفی شده بود، در واقع یک انسان مسن بود که استخوانبندی‌اش به خاطر التهاب مفاصل تغییر شکل داده بود. از این گذشته، انسانواره‌ها میلیون‌ها سال بود که دوپایی و راست‌قامت راه می‌رفتند. نئاندرتال‌های اروپایی جمعیت بسیار متنوعی داشتند. نئاندرتال‌های دیگری که پیدا شدند، فاقد ویژگی‌های نامتعارف انسان شاپل بودند و برای نیاکان انسان نوین بودن واجد شرایط‌تر بودند.

هواداران نیاکان نئاندرتالی اروپاییان نوین، برای تأیید نظرشان به برخی از سنگواره‌ها اشاره می‌کنند. برای نمونه، جایگاه مِلادیچ و اروپای مرکزی (۳۱,۰۰۰ تا ۳۳,۰۰۰ سال پیش) بقایایی از انسانواره‌های گوناگون را به‌دست داد که درشتی اندام نئاندرتال‌ها را همراه با ویژگی‌های اندامی انسان نوین داشتند. ولپوف (۱۹۹۹) نیز ویژگی‌های نوینی را در نئاندرتال‌های متأخری که در لورتوس فرانسه و ویندیجای کرواسی کشف شدند، پیدا می‌کند. یافتهٔ دیگری که از آن یک پسر چهارساله است و در ۱۹۹۹ در پرتغال کشف شده است، قدمتی ۲۴,۰۰۰ ساله دارد و باز مانند نمونهٔ بالا، ترکیبی از ویژگی‌های انسان نئاندرتال و نوین را نشان می‌دهد.

سنگواره‌های جایگاه اِشکول در کوه کارمل اسراییل، نیز ترکیبی از ویژگی‌های دیرین و نوین را به‌دست می‌دهد، ولی بیشتر تحلیل‌ها بر «نوین بودن»این سنگواره‌ها که

www.Booknama.com

در این تصویر جمجمهٔ یک نئاندرتال کلاسیک را می‌بینید که در ۱۹۰۸ در شاپل اوسان کشف شده است. این نخستین نئاندرتالی است که با جمجمهٔ کامل و از جمله صورت، باقی مانده است. یافته‌های بعدی نشان می‌دهند که انسان شاپل نه یک نئاندرتال معمولی بلکه یک نئاندرتال نامتعارف بود. چه چیز غیرمتعارفی را در این سنگواره می‌یابید؟

۱۰۰,۰۰۰ سال قدمت دارند، تأکید می‌کنند. گروه‌های دیگری از جمجمه‌های نوین‌نما و با قدمت مشابه (۹۲,۰۰۰ سال پیش)، از جایگاه دیگر اسراییلی به نام قَفجه نیز به‌دست آمده‌اند. سنگواره‌های اشکول و قفجه، نیاکان نئاندرتالی انسان نوین اروپا و خاورمیانه را با تردید جدی مواجه می‌سازند. جمجمه‌های موجود در اشکول (به شکل ۳ـ۷ نگاه کنید) و قفجه شکل بیشتر نوین دارند تا نئاندرتال و برای همین به عنوان انسان‌های نوین رده‌بندی شده‌اند. کاسه‌های مغز آنها بلندتر و گردتر از جمجمه‌های نئاندرتال‌اند. ناحیهٔ پیشانی آنها پرتر و در بالای ابرو عمودی‌تر است. با این‌همه، این انسان‌های نوین اولیه

www.Booknama.com

برجستگی‌های شاخص ابرو را همچنان حفظ کرده‌اند، هرچند این برجستگی‌ها از برجستگی‌های ابروان نیاکان‌شان، یا همان انسان اندیشه گر دیرین، کوچکتر است.

یافته‌های اشکول و قفجه که به ترتیب ۱۰۰,۰۰۰ و ۹۰,۰۰۰ سال قدمت دارند، نشان می‌دهند که انسان‌های اندیشه گر دیرین در خاورمیانه بیش از ۵۰,۰۰۰ سال پیش از نابودی نئاندرتال‌های اروپای غربی، یکراست به انسان‌های نوین تکامل یافته بودند. بدین سان، نئاندرتال‌ها و انسان‌های نوین تداخل زمانی داشتند، نه آن که یکی نیاکان دیگری باشد. حتی ممکن است که انسان‌های نوین پیش از نئاندرتال‌ها در خاورمیانه سکونت گزیده باشند. باریوسف (۱۹۸۷) می‌گوید که در آخرین دورهٔ یخبندان که حدود ۷۵,۰۰۰ سال پیش آغاز شده بود، نئاندرتال‌های اروپای غربی به‌موازات هجوم جانوران سازگار با هوای سرد به سمت جنوب، در شرق و جنوب گسترش یافتند. انسان‌های نوین نیز به نوبهٔ خود، در تعقیب جانوران گرمسیری به طرف جنوب و آفریقا رفتند و با پایان گرفتن آخرین عصر یخبندان به خاورمیانه برگشتند.

تفسیرهای کنونیِ مدارک سنگواره‌ای و تاریخگذاری آنها، به نظر می‌رسد که از فرضیهٔ جایگزینی و انکار نیاکان نئاندرتالی انسان‌های نوین در اروپای غربی و خاورمیانه، حمایت می‌کنند. چنین می‌نماید که انسان‌های نوین احتمالاً از یک نیای آفریقایی که از ردهٔ انسان اندیشه گر دیرین بود، تکامل یافته‌اند. در آفریقا و نیز خاورمیانه و آسیا، سنگواره‌های انسان اندیشه گر دیرین، عموماً صورت‌های تخت‌تر و کم جلو افتاده‌تر از صورت نئاندرتال‌ها داشتند. سرانجام، انسان‌های اندیشه گر به نواحی دیگر، از جمله اروپای غربی، گسترش یافتند و ویژگی‌های اندامی درشت آنها سرانجام از میان رفتند؛ در اروپا، این انسان‌ها جای نئاندرتال‌ها را گرفتند و یا با آنها درآمیختند.

دربارهٔ حوا

به سال ۱۹۸۷، گروهی از متخصصان ژنتیک مولکولی در دانشگاه برکلی کالیفرنیا، از این فکر حمایت کردند که انسان اندیشه گر (یا همان انسان نوین از جهت اندام‌شناختی) در تاریخی جدیدتر در آفریقا پیدا شد و سپس گسترش یافت و سرانجام، سراسر زمین را به اشغال خود درآورد. رِبکا کان، مارک استون کینگ و آلن سی، ویلسون

www.Booknama.com

چه تصویری از انسان «نئاندرتال» در ذهن دارید؟ نئاندرتال‌های اروپایی جمعیت متنوعی بودند ولی با یک تصویر قالبی همگی یک جانور نیمه‌انسان انگاشته می‌شدند. موزهٔ نئاندرتال اِرکرات آلمان، نزدیک جایگاه کشف سنگوارهٔ اصیل، انواع بازنمایی‌های نئاندرتال را از یک جانور گرفته تا «انسانی با کت و شلوار»، به نمایش می‌گذارد.

شاخص‌های ژنتیک تخمک‌های اهدا شده از سوی ۱۴۷ زن را که نیاکان‌شان از آفریقا، اروپا، خاورمیانه، آسیا، گینهٔ نو و استرالیا آمده بودند، مورد تحلیل قرار دادند.

تأکید این محققان بر DNAی میتوکوندریا[1] بود. این مادهٔ ژنتیک در سیتوپلاسم (بخش خارجی و نه هستهٔ) سلول‌ها جای دارد. DNAی معمولی که ژن‌های تعیین‌کنندهٔ بیشتر ویژگی‌های جسمانی را می‌سازند، در هستهٔ سلول پیدا می‌شوند و از هردو والدین سرچشمه می‌گیرند. ولی تنها مادر است که DNAی میتوکوندریا را به تخمک بارور شده می‌دهد (این DNA از DNAی میتوکوندریای خود مادر مشابه‌سازی می‌شود). پدر در انتقال این نوع DNA هیچ نقشی ندارد، درست همچنان که مادر نیز در انتقال کروموزوم Y

1 _ mitochondrial DNA

www.Booknama.com

که از پدر سرچشمه می‌گیرد و جنسیت نوزاد را مشخص می‌کند، سهمی ندارد. از آنجا که DNAی میتوکوندریا همسانه‌سازی (شبیه‌سازی) می‌شود، الگوی ژنتیک آن معمولاً رونوشتی از الگوی ژنتیک مادر است، مگر آن که جهش‌هایی رخ دهند.

محققان دانشگاه برکلی برای ساخت یک «ساعت ژنتیکی»، تفاوت‌های DNAی میتوکوندریا را در ۱۴۷ نمونهٔ نسجی که در اختیار داشتند، اندازه‌گیری کردند. آنها هر نمونه را به قسمت‌هایی تقسیم کردند تا بتوانند آنها را با نمونه‌های دیگر مقایسه کنند. این پژوهشگران با برآورد تعداد جهش‌های رخ داده در هر نمونه، از زمان منشأ مشترک آن با ۱۴۶ نمونهٔ دیگر، درختی تکاملی را با کمک کامپیوتر ترسیم کردند.

این درخت از آفریقا سرچشمه گرفت و سپس به دو شاخه منشعب شد. یک گروه در آفریقا ماندگار شد، ولی گروه دیگر انشعاب پیداکرد و DNAی میتوکوندریای خود را به بقیهٔ نقاط جهان حمل کرد. تنوع DNAی میتوکوندریا در میان آفریقاییان از همه بیشتر بود. این خود نشان می‌دهد که آنها طولانی‌ترین فراگرد تکاملی را طی کرده بودند. در واقع، برخی از قدیمی‌ترین سنگواره‌های انسان‌های نوین در قارهٔ آفریقا پیدا شده‌اند. همچنان که پیش از این یادآور شدیم، سنگواره‌های انسان‌های نوین و ابزارهای همراه آنها، که تا ۱۰۰,۰۰۰ سال قدمت دارند، در جایگاه‌های غاری آفریقای جنوبی و نیز در جایگاه‌های اشکول و قفجهٔ اسراییل پیدا شده‌اند.

پژوهشگران برکلی چنین نتیجه گرفتند که همهٔ انسان‌های امروزی از یک زن (که «حوا» نام گرفته است) که حدود ۲۰۰,۰۰۰ سال پیش در ناحیهٔ نیمه‌صحرایی آفریقا زندگی می‌کرد، سرچشمه گرفته‌اند. این حوا تنها زنی نبود که در آن زمان زندگی می‌کرد، ولی تنها زنی بود که بازماندگانش، در هر نسلی از گذشته تاکنون، یک دختر داشتند. از آنجا که DNAی میتوکوندریا تنها از طریق زنان انتقال می‌یابد، هرگاه که زنی فرزند نداشته و یا تنها پسر داشته باشد، این خط انتقال از بین می‌رود. جزییات نظریهٔ حوا، نشان می‌دهد که بازماندگان این زن حدود ۱۳۵,۰۰۰ سال پیش از آفریقا بیرون زدند. آنها سرانجام جای نئاندرتال‌ها را در اروپای غربی گرفتند و به‌تدریج بقیهٔ نقاط دیگر جهان را به اشغال‌شان درآوردند.

www.Booknama.com

شکل ۴ ـ ۷

توزیع جغرافیایی شناخته شدهٔ جمعیت‌های انسانی در تاریخ حدود ۱۳۰,۰۰۰ تا ۲۸,۰۰۰ سال پیش

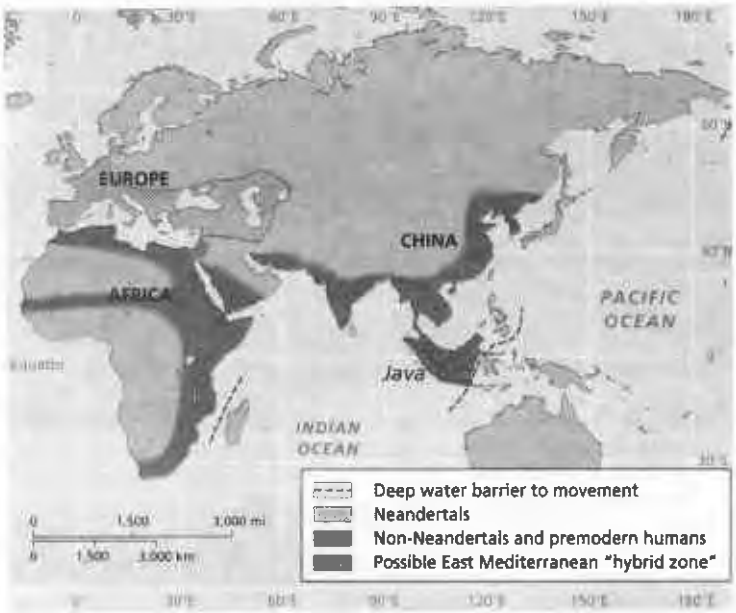

مدارک اخیر مبتنی بر DNA

مدارک اخیر مبتنی بر DNA این نظر را تقویت می‌کنند که نئاندرتال‌ها و انسان‌های نوین دو گروه متمایز بودند و یکی نیاکان دیگری نبود. در ۱۹۹۷، از یکی از استخوان‌های نئاندرتالی که در دورهٔ نئاندر آلمان در سال ۱۸۵۶ کشف شده بود، DNA گرفته شد. این DNA که از استخوان بازو گرفته شد با DNAی انسان‌های نوین مقایسه شده است. انواع قرینه‌هایی که ما در انسان‌های خویشاوند نزدیک می‌یابیم، در DNAی مورد بررسی دیده نشدند. میان DNAی این نئاندرتال و نمونهٔ مورد ارجاع DNAی انسان نوین، ۲۷ تفاوت دیده شد. ولی نمونه‌های DNAی جمعیت‌های نوین در سراسر جهان، تنها ۵ تا ۸ تفاوت با نمونهٔ مورد ارجاع داشتند. این تفاوت‌های میان DNAی

www.Booknama.com

نئاندرتال مورد بررسی و DNAی انسان نوین، نشان می‌دهند که این دو گروه حدود ۵۵۰,۰۰۰ تا ۶۹۰,۰۰۰ سال پیش از هم جدا شدند.

این نخستین بار بود که DNAی یک انسان پیشامدرن بازیابی شد. نخستین تحلیل از سوی اسوانته پاآبو[1] در دانشگاه مونیخ انجام شد. یافته‌های او سپس به وسیلهٔ مارک استون کینگ و آن استون در دانشگاه ایالتی پنسیلوانیا تکرار شدند. این محققان دوباره بر DNAی میتوکوندریا تأکید کردند.

این را می‌دانیم که نئاندرتال‌ها در خاورمیانه هزاران سال با انسان‌های نوین همزیستی داشتند. در برخی از جایگاه‌های واقع در اسراییل، انسان‌های نوین تا ۱۰۰,۰۰۰ سال پیش زندگی می‌کردند. نئاندرتال‌ها در خاورمیانه ۴۰,۰۰۰ تا ۶۰,۰۰۰ سال پیش زندگی می‌کردند. ولی در اروپای غربی، نئاندرتال‌ها شاید تا ۲۸,۰۰۰ سال پیش باقی بودند. همکنش نئاندرتال‌ها و انسان‌های نوین تا چه اندازه بود؟ آیا آنها با هم رفت و آمد و آمیزش می‌کردند؟ آیا انسان‌های نوین نئاندرتال‌ها را از صحنه بیرون راندند و یا کشتند؟ آیا آنها در جمعیت انسان‌های نوین تحلیل رفتند و از جهت ژنتیکی تحت شعاع قرار گرفتند؟

اگر نئاندرتال‌ها از جهت ژنتیکی در جمعیت‌های نوین نقشی می‌داشتند، پس می‌بایست میان DNAی نئاندرتال‌ها و DNAی انسان‌های نوین اروپا که در آنجا نئاندرتال‌ها از هر جای دیگر بیشتر دوام آورده بودند، شباهت‌های آشکاری به‌چشم خورده باشد. اسوانته پاآبو و همکارانش DNAی نئاندرتال خود را با DNAی پنج جمعیت نوین مقایسه کردند. DNAی نئاندرتال به اروپاییان نوین نزدیکتر از چهار گروه دیگر نبود. هرچند که این بررسی امکان آمیزش نئاندرتال‌ها و انسان‌های نوین را یکسره رد نمی‌کند، ولی می‌توان گفت که اگر هم نئاندرتال‌ها در خزانهٔ ژنی انسان‌های نوین سهمی داشته باشند، این سهم بسیار اندک بود (راس، ۱۹۹۷).

پیشرفت‌هایی در تکنولوژی

انسان‌های اندیشه‌گر دیرین با انواع سنت‌هایی که عموماً معروف به **دیرینه‌سنگی**

1 . Svante Pääbo

www.Booknama.com

فرازیناند، ابزارسازی می‌کردند؛ این عنوان به خاطر جایگیری این ابزارها در لایه‌های بالایی یا اخیرتر ذخایر رسوبی، به آنها داده شده است. در برخی از ذخایر غاری، ابزارهای موستری (ساخته شده به‌وسیلهٔ نئاندرتال‌ها) در لایه‌های پایین‌تر پیدا شده‌اند، حال آن‌که بیشتر ابزارهای دیرینه‌سنگی فرازین در لایه‌های بالاتر کشف شده‌اند.

گرچه بیشتر از جثهٔ نئاندرتال‌ها صحبت می‌شود تا از قابلیت‌های ساخت و سازشان، ولی مجموعهٔ ابزارهای آنها پیچیده است. تکنولوژی موستریان دست‌کم ۱۴

شکل ۵ ـ ۷

سنت ابزارسازی موستری متعلق به دورهٔ میانی دیرینه‌سنگی

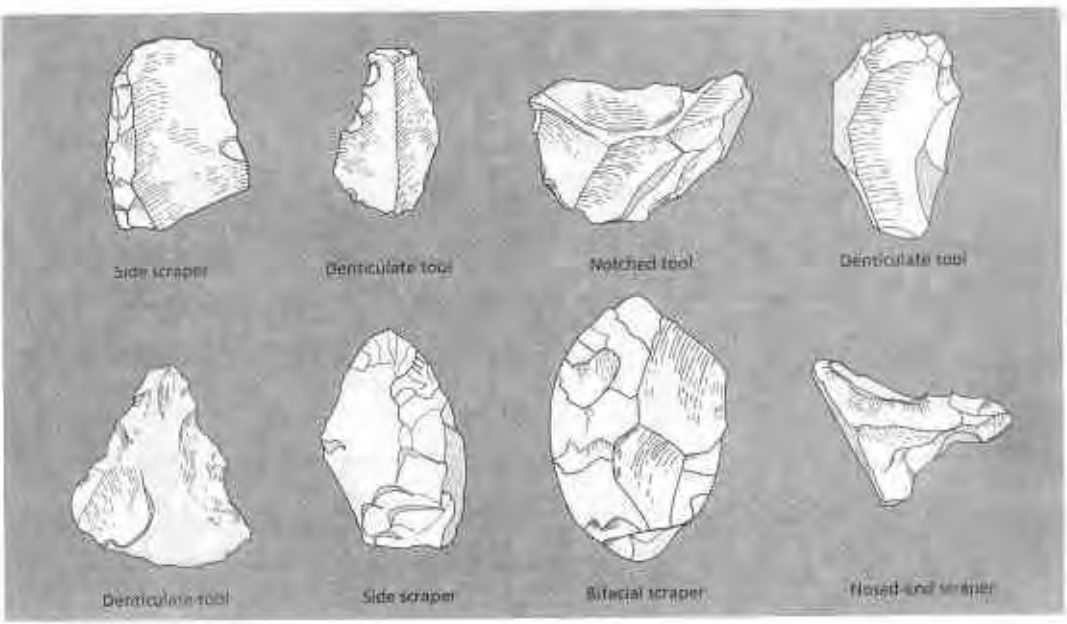

www.Booknama.com

دسته از ابزارها را در بر می‌گیرد که برای کارهای گوناگون طراحی شده‌اند. حدود ۲۰۰,۰۰۰ سال پیش، نئاندرتال‌ها فن انقلابی ساخت ابزار از ورقه‌های سنگ را که در آفریقای جنوبی اختراع شده بود تکمیل کردند، فنی که در سراسر اروپا گسترش یافته بود. تراشه‌های یک شکل از سنگ مادر که به شیوهٔ خاصی آماده می‌شد، برداشته می‌شدند. با کارهای تکمیلی روی این تراشه‌ها، ابزارهایی برای مقاصد خاص تولید می‌شدند، همچنان که در شکل ۵-۷ نشان داده شد. کاردک‌هایی برای دباغی پوست حیوانات جهت پوشاک به‌کار می‌رفتند. ابزارهای خاص نیز برای دوختن، سوراخ کردن و بریدن طراحی شده بودند.

سنت‌های دیرینه‌سنگیِ فرازینِ متعلق به انسان‌های اندیشه گر دیرین، همه بر ابزارهای تیغه‌دار تأکید داشتند. این تیغه‌ها با چکش‌کاری روی سنگ مادر آماده شده به‌دست می‌آمدند، همچنان که در تکنولوژی موستری دیدیم، ولی یک تیغه از یک تراشه بلندتر است و طولش دوبرابر عرض آن است. تیغه‌ها از سنگ‌های مادری حدود ۱۶ سانتیمتر طول گرفته می‌شدند، بدین سان که با یک سُمبهٔ ساخته شده از استخوان یا شاخ گوزن و با کمک یک چکش سنگی، تیغه‌ها را از سنگ بیرون می‌کشیدند. به شکل ۶-۷ نگاه کنید. آنها سپس این تیغه‌ها را دستکاری می‌کردند تا از آنها انواع وسایل برای مقاصد گوناگون تولید کنند. برخی از این ابزارها ترکیبی بودند، بدین‌سان که از اتصال تیغه‌های پرداخته شده با مواد دیگر ساخته می‌شدند.

روش ساخت تیغه از سنگ مادر، سریع‌تر از روش موستری بود و از یک مادهٔ خام ۱۵ برابر بیشتر تیغهٔ برنده تولید می‌کرد. تولید ابزارهای کارآمدتر، برای آدم‌هایی که اقتصادشان به شکار همکاری‌آمیز ماموت، کرگدن پشمالو، گاومیش، اسب وحشی، خرس، گاو وحشی، گراز وحشی و به‌ویژه گوزن وابسته بود، بسیار ارزش داشتند. برآورد شده است که نزدیک به ۹۰ درصد گوشتی که اروپاییان غربی در ۲۵,۰۰۰ تا ۱۵,۰۰۰ سال پیش می‌خوردند، از گوزن بود.

روندهای قابل مشاهده در مدارک باستان‌شناختی سراسر جهان، بیانگر انتقال از سنت موستری به دورهٔ دیرینه‌سنگی فرازین‌اند. نخست این که تعداد انواع ابزارها افزایش یافته بود. همین روند، منعکس کنندهٔ تخصص کارکردی یا ساخت ابزارهای ویژه

www.Booknama.com

شکل ۶ ـ ۷

ابزارسازی تیغه‌ای دورهٔ دیرینه‌سنگی فرازین

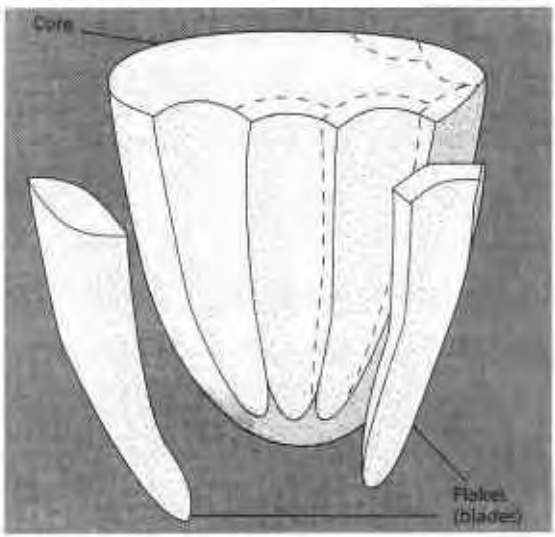

تیغه‌ها ورقه‌هایی‌اند که از سنگ مادرهایی که برای این کار آماده شده‌اند، گرفته می‌شوند. برای آن که تیغه‌ای را از سنگ مادر جدا کنند، از یک سمبهٔ ساخته شده از استخوان یا شاخ گوزن و یک چکش سنگی استفاده می‌کردند.

برای کارهای خاص است. روند دوم یکدست‌سازی روزافزون در ابزارسازی است. شکل و مجموعهٔ ابزارها، عوامل گوناگونی را بازتاب می‌کنند که عبارتند از: کارهایی که باید با این ابزارها انجام گیرند، خواص فیزیکی مواد خامی که ابزارها از آنها ساخته می‌شوند و سنت‌های فرهنگی خاصی که دربارهٔ چگونگی ساخت ابزارها وجود دارند. از این گذشته، عوامل تصادفی نیز بر شکل و ابعاد انواع ابزارهای خاص تأثیر می‌گذاشتند (آیساک، ۱۹۷۲). به هر روی، ابزارهای موستری و دورهٔ دیرینه‌سنگیِ فرازین،

www.Booknama.com

یکدست‌تر از ابزارهای انسان‌های راست‌قامت بودند.

روندهای دیگری نیز درکار بودند، مانند رشد جمعیت کلی انسان‌ها و پهنهٔ توزیع جغرافیایی آنها و گوناگونی فرهنگی محلی به‌موازات متخصص شدن آدم‌ها در فعالیت‌های خاص اقتصادی. انواع ابزارهایی که جمعیت‌های دورهٔ دیرینه‌سنگی فرازین برای مقاصد خاصی به‌کار می‌بردند، نشان‌دهندهٔ تنوع اقتصادی روزافزون‌اند. برای سوراخ کردن چوب و استخوان، دباغی پوست حیوانات و کندن پوستهٔ درختان، از انواع کاردک‌ها استفاده می‌کردند. گزلیک‌ها، یا همان نخستین اسکنه‌ها، برای ایجاد شکاف در استخوان و چوب و حک کردن طرح‌هایی بر استخوان، به‌کار می‌رفتند. از درفش که متهٔ نوک‌تیزی بود، برای ایجاد سوراخ در چوب، استخوان، صدف و پوست استفاده می‌شد.

ابزارهای استخوانی دورهٔ دیرینه‌سنگی فرازین، مانند چاقو، سنجاق، سوزن و قلاب ماهیگیری، باقی مانده‌اند. سوزن‌های سوراخ‌دار نشان می‌دهند که لباس‌ها از نخی که از رودهٔ جانوران به‌دست می‌آمد دوخته شده و سپس پوشیده می‌شدند. قلاب‌های ماهی و نیزه‌اندازها، تأکید روزافزون بر ماهیگیری را تأیید می‌کنند.

انواع گوناگون ابزارها نشانگر جمعیت‌های متمایزی‌اند که با سنت‌های فرهنگی متفاوت نیاکانی ابزارهای‌شان را می‌ساختند. همچنین جایگاه‌های باستان‌شناختی فعالیت‌های متفاوتی را بازمی‌نمایند که یک جمعیت واحد در فصول گوناگون سال انجام می‌دادند. برای نمونه، برخی از جایگاه‌ها آشکارا کشتارگاه بودند که در آنها انسان‌های پیش از تاریخ شکارهای‌شان را می‌کشتند و سپس آنها را سلاخی می‌کردند. جایگاه‌های دیگر سکونتگاه‌هایی بودند که در آنها انواع گسترده‌ای از فعالیت‌ها انجام می‌شدند. سنگواره‌های عمده و نمونه‌های انسانواره‌ای که دورهٔ فرازین دیرینه‌سنگی در قارهٔ اروپا پیدا شده‌اند، در شکل ۷-۷ به گونه‌ای فشرده نشان داده شده‌اند.

روندهای تکاملی انسان‌گونه را می‌توان بدین‌سان مختصر کرد که با افزایش تمایز تکنولوژیک، تخصص و کارآیی، انسان‌ها بیش از پیش تطبیق‌پذیر شدند. انسان‌های دیرین بر اثر اتکای روزافزون به ابزارهای تطبیق فرهنگی، (از جهت کمیت و تهیه) به موفق‌ترین نخستی تبدیل شده بودند. با اشغال دو قارهٔ تازه، یعنی آفریقای شمالی و آمریکای جنوبی، پهنهٔ انسان‌گونه‌ها در دورهٔ فرازین دیرینه‌سنگی گسترش یافته بود،

www.Booknama.com

موضوعی که در فصل ۹ به آن خواهیم پرداخت. (استرالیا دست‌کم ۴۰,۰۰۰ سال پیش توسط انسان‌ها اشغال شد).

شکل ۷ ـ ۷

تقویم زمانی تکامل زیست‌شناختی و ابزارسازی طی ۴ میلیون سال گذشته

انسانواره‌ها	←	جایگاه‌های	سنگواره‌های	انسانواره	زمان
نئاندرتالهای	اروپا	آسیا	آفریقا	←	میلیون
کرومانیون	آراگو،	مابا (چین)	اُموم	سنت‌های	سال پیش
انسانهای	اشتاین‌هایم	سولو(جاوه)	بروکن هیل	عمدهٔ	
اندیشه‌گر	سوانس	شوکوتین	بسترهای ۴	ابزارسازی	۰/۵
دیرین	کامب	(چین)	تنگ ۳	موستری در	
↑	سِپرانو	تری‌نیل	اولدووا ۲	دورهٔ	۱ میلیون
انسان		(جاوه)	(تانزانیا) ۱	فرازین	سال پیش
راست‌قامت			تورکانا	دیرینهٔ	
↑ ↓			(کنیا)	سنگی	۲
هرموهابیلیس			لائه‌تولی	↑	
آسترالوپیته			(تانزانیا)	آشولیان	۳
کوس‌ها			هَدار(اتیوپی)	↑	
				اولدووای	۴

عقب‌نشینی یخچال‌ها

حال با توجه به یک مثال منطقه‌ای که همان اروپای غربی است، پیامدهای عقب‌نشینی یخچال‌ها را بررسی می‌کنیم. یخبندان وورم[1] در فاصلهٔ ۱۷,۰۰۰ تا ۱۲,۰۰۰

1 . Würm

www.Booknama.com

سال پیش، با آب شدن صفحهٔ یخی در اروپای شمالی (اسکاتلند، اسکاندیناویا، آلمان شمالی و روسیه) پایان گرفت. با عقب‌نشینی یخ، گیاهان دشت‌های شمالی که گوزن‌ها و گیاهخواران بزرگ دیگر از آن تغذیه می‌کردند، به‌تدریج به‌سوی مناطق شمالی‌تر گسترش یافتند. برخی از آدم‌ها نیز به دنبال شکار به‌سوی این مناطق حرکت کردند.

بوته‌ها، جنگل‌ها و جانوران منزوی‌تر در جنوب غرب اروپا پدیدار شدند. انسان‌های ساکن در اروپای غربی، با رفتن شکارهای بزرگ، ناچار شده بودند که از انواع خوراک‌ها استفاده کنند. طی پنج هزار سال عقب‌نشینی یخ، تطبیق‌های عام‌تری جانشین اقتصادهای تخصصیِ مبتنی بر شکار شدند.

با راه افتادن یخ‌های آب شده، سطح آب دریاها در سراسر جهان بالا رفت. امروزه، در فواصل نزدیک به بیشتر سواحل، منطقه‌ای از آب‌های سطحی وجود دارد که فلات قاره نامیده می‌شود که دریا به‌تدریج از آنجا به بعد عمیق می‌شود تا جایی که ناگهان به آب عمیق می‌افتد که به آنجا شیب قاره می‌گویند. طی عصرهای یخبندان، آب‌های بسیار زیادی در یخچال‌هایی که بیشتر فلات‌های قاره را می‌پوشاند، یخ می‌زدند. زمین خشک تا حاشیهٔ شیب قاره گسترش می‌یافت. آب‌های نزدیک ساحل، عمیق، سرد و سیاه بودند. کمتر موجود آبزی می‌توانست در این محیط ادامهٔ حیات دهد.

چگونه انسان‌ها توانستند خود را با محیط بعد از یخبندان تطبیق دهند؟ با بالا آمدن سطح دریاها، شرایط برای رشد موجودات دریایی در آب‌های سطحی‌تر و گرمتر نزدیک سواحل، مساعدتر شد. کیفیت و تنوع انواع آبزیان خوردنی در آب‌های فلات قاره، بسیار افزایش یافت. وانگهی، از آنجا که در این زمان رودخانه‌ها آرامتر وارد اقیانوس‌ها می‌شدند، ماهیانی چون آزاد می‌توانستند در مصب این رودخانه‌ها تخم‌ریزی کنند. آن دسته از پرندگانی که در مرداب‌های ساحلی لانه می‌کردند، در زمستان به سراسر اروپا مهاجرت می‌کردند. حتی اروپاییان غیرساحل‌نشین نیز می‌توانستند از مزایای منابع جدید، مانند پرندگان مهاجر و هجوم ماهی‌ها در فصل بهار که رودخانه‌های جنوب غرب فرانسه را پر می‌کردند، برخوردار شوند.

در این زمان، گرچه هنوز هم شکار اهمیت خود را از دست نداده بود، ولی

www.Booknama.com

اقتصادهای اروپای غربی به گوشت شکار کمتر وابسته بودند. انواع گسترده‌تری از حیات گیاهی و جانوری در این هنگام گردآوری، شکار، به دام افتاده و یا با قلاب گرفته می‌شدند. این در واقع آغاز همان چیزی بود که کِن فلانِری انسان‌شناس (۱۹۶۹) آن را انقلاب طیف گسترده نامیده است. این جریان برای آن انقلابی بود که در خاورمیانه سرانجام به تولید خوراک و یا همان نظارت انسان بر بازتولید گیاهان و جانوران، تنها ۱۰,۰۰۰ سال است ــ پس از بیش از یک میلیون سال که انسان‌ها با گشت‌زنی برای دستیابی به منابع طبیعی امرار معاش می‌کردند ــ که تولید خوراکِ مبتنی بر کشت گیاهان خوردنی و اهلی کردن جانوران، جایگزین شکار و گردآوری در بیشتر نقاط جهان شده است.

هنر غار

ما مردم دورهٔ فرازین دیرینه‌سنگی را بیشتر به خاطر هنر آنها می‌شناسیم تا ابزارها یا استخوانبندی‌های‌شان. نقاشی‌های غار از همه شگفت‌انگیزترند. نخستین نقاشی غار به حدود ۳۰,۰۰۰ سال پیش برمی‌گردد. ما اکنون بیش از صد جایگاه نقاشی غار را می‌شناسیم که بیشتر آنها از نقطهٔ محدودی در جنوب غرب فرانسه و شمال غرب اسپانیا به‌دست آمده‌اند. مشهورترین جایگاه این نوع نقاشی، غار لاسکو، است که در ۱۹۴۰ در جنوب غرب فرانسه به وسیلهٔ یک سگ و همراهان جوانش پیدا شده است.

این نقاشی‌ها دیواره‌های سنگ آهکی غارهای واقعی را که در عمق زمین جای دارند، تزیین می‌کنند. با گذشت زمان، این نقاشی‌ها جذب سنگ آهک شدند و بدین‌سان حفظ شده‌اند. شکارگرانِ جانوران بزرگ در دورهٔ پیش از تاریخ شکارهای‌شان را بر این دیوارها نقاشی کردند، از جمله ماموت‌های پشمالو، گاو و اسب وحشی، آهو، گوزن و گوزن شمالی. بزرگترین تصویر این جانوران حدود ۶ متر بلندی دارد.

بیشتر تفسیرها نقاشی غار را به جادو و مناسک مربوط به شکار نسبت می‌دهند. برای مثال، از آنجا که جانوران گهگاه با نیزه‌هایی در بدن نمایش داده شده‌اند، ممکن است این نقاشی‌ها کوشش‌هایی بوده باشند برای تضمین موفقیت در شکار. این هنرمندان نقاش ممکن است بر این اعتقاد بوده باشند که با تسخیر تصویر یک جانور از

www.Booknama.com

طریق نقاشی و پیشگویی کشتن آن، می‌توانند بر نتیجهٔ شکار تأثیر گذارند.

یک تفسیر دیگر، نقاشی غار را به عنوان کوشش جادویی انسان برای نظارت بر بازتولید جانوران می‌انگارد. کاری همانند این را شکارگران و گردآورندگان بومی استرالیا نیز انجام می‌دادند، بدین‌سان که برای حرمت گذاشتن و بالا بردن سطح باروری گیاهان و جانوران سرزمین‌شان به طریق جادویی، سالیانه مراسمی را با عنوان تشریفات افزایش برگزار می‌کردند. آنها بر این اعتقاد بودند که این مراسم برای ابقای انواع جانورانی که انسان‌ها به آنها وابسته بودند، ضروری بود. به همین‌سان، نقاشی‌های غار ممکن است بخشی از تشریفات افزایش بوده باشند. برخی از جانوران نقاشی‌های دیواری غار آبستن‌اند و برخی دیگر در حال جفتگیری‌اند. آیا مردم دورهٔ فرازین دیرینه‌سنگی معتقد بودند که با نقاشی جانوران شکار می‌توانند بر رفتار جنسی یا بازتولید آنها نظارت کنند؟ و یا شاید این گونه فکر می‌کردند که جانوران هرساله به همان محلی برمی‌گردند که ارواح‌شان به گونه‌ای تصویری تسخیر شده بودند.

نقاشی‌ها غالباً به صورت خوشه‌ای پیدا شده‌اند. در برخی از غارها سه نقاشی بالای یک نقاشی اصلی کشیده شده، در حالی که دیواره‌های اطراف آنها خالی گذاشته شده‌اند. این تصور معقول به نظر می‌رسد که رویدادی در بیرون غار و در جهان واقعی، گهگاه گزینش نقطهٔ خاصی را بر نقاش تحمیل کرده است. شاید که کمی پس از انجام گرفتن نقاشی، شکار موفقیت‌آمیز خاصی اتفاق افتاده بود. شاید که یک گروه اجتماعی مهم در جامعهٔ دیرینه‌سنگی فرازین، معمولاً از قسمت معینی از دیوار برای نقاشی‌هایش استفاده می‌کرد.

نقاشی‌های غار شاید نوعی از تاریخ تصویری بوده باشند. همچنان که شکارگران صحرای کالاهاری در آفریقای جنوبی هنوز هم انجام می‌دهند، شاید انسان‌های دورهٔ دیرینه‌سنگی فرازین از طریق نقاشی‌های‌شان عمل شکار را بعد از انجام دادن آن به نمایش می‌گذاشتند. طرح‌ها و علایم حک شده بر استخوان‌های جانوران ممکن است نشانگر این واقعیت باشند که انسان‌های دورهٔ دیرینه‌سنگی فرازین تقویمی را بر اساس مراحل شکل‌گیری ماه ساخته بودند. (مارشاک، ۱۹۷۲). اگر این‌گونه باشد، می‌تواند این امکان وجود داشته باشد که شکارگران اواخر عصر سنگ، که بی‌گمان به اندازهٔ ما

www.Booknama.com

هوشمند بودند، به ثبت رویدادهای مهم زندگی‌شان علاقه‌مند بودند.

باید یادآور شد که اواخر دورهٔ دیرینه‌سنگی فرازین، یعنی زمانی که بسیاری از تماشایی‌ترین نقاشی‌های رنگی غارها انجام گرفته بودند و فنون هنری دورهٔ دیرینه‌سنگی کامل شده بودند، با دورهٔ عقب‌نشینی یخچال‌ها مصادف بوده است. تشدید نقاشی غار به هریک از دلایل مرتبط با جادوی شکار، می‌تواند به این دلیل بوده باشد که بر اثر جایگزینی جنگل‌ها به‌جای دشت‌های باز جنوب غرب اروپا، نگرانی‌هایی راجع به کاهش رمه‌های شکار مطرح شده بودند.

دورهٔ میانه‌سنگی

انقلاب پهن‌دامنه‌ای که در اروپا رخ داد، دورهٔ فرازین دیرینه‌سنگی و دورهٔ

نقاشی‌های دیواری در وَلون پون دارک جنوب فرانسه، به ۲۰,۰۰۰ سال پیش تعلق دارند. چگونه می‌توان موضوع‌ها و جاهای نقاشی‌های غار را تبیین و تعیین کرد؟

www.Booknama.com

میانه‌سنگی پس از آن را در بر می‌گیرد. در اینجا نیز به خاطر سابقهٔ دراز باستان‌شناسی در اروپا، دانش ما دربارهٔ دورهٔ میانه‌سنگی (به‌ویژه در جنوب غرب اروپا و جزایر بریتانیا) ابعاد گسترده‌ای دارد. برابر با یک نوع گونه‌شناسی سنتی که عصرهای کهن، میانه و نوینِ سنگ را از هم جدا می‌سازد، عصر سنگ میانه و یا همان میانه‌سنگی نوعی ابزار مختص به خود را داشت که به آن ریزابزار می‌گویند. آنچه که در این جا برای ما مهم است این واقعیت است که انواع فراوان ابزارهای سنگی کوچک و ظریف این دوره، اطلاعات گوناگونی را راجع به اقتصاد کلی و شیوهٔ زندگی سازندگان این ابزارها به‌دست می‌دهند.

در ۱۲,۰۰۰ سال پیش، دیگر هیچ‌گونه جانور قطبی در جنوب غرب اروپا باقی نمانده بود. در ۱۰,۰۰۰ سال پیش، یخچال‌ها چندان عقب‌نشینی کرده بودند که پهنهٔ جمعیت‌های مبتنی بر شکار، گردآوری و ماهیگیری در اروپا، حتی به جزایر پیش از این یخ بسته بریتانیا و اسکاندیناوی نیز گسترش یافته بود. رمه‌های گوزن‌های شمالی به‌تدریج به نواحی شمالی‌تر عقب نشستند، ضمن آن که برخی از گروه‌های انسانی به دنبال‌شان رفتند و سرانجام، آنها را اهلی کردند. حدود ۱۰,۰۰۰ سال پیش، اروپا به‌جای دشت‌های بدون درخت، پوشیده از جنگل شده بود. اروپاییان در این زمان از انواع منابع استفاده می‌کردند و زندگی‌شان به پیدایش فصلی گیاهان و جانوران خاص وابسته شده بود.

انسان‌ها در این زمان هنوز هم شکار می‌کردند، ولی شکارشان محدود به جانوران تک‌افتادهٔ جنگلی همچون گوزن کوچک، گاو نر وحشی و خوک وحشی بود و نه انواع گله‌ای. این امر باعث ایجاد فنون شکار خاصی شده بود، مانند تنها دنبال کردن شکار و دامگذاری که با عملکردهای اخیرتر بسیاری از گروه‌های سرخپوست آمریکایی شباهت دارد. در سواحل و دریاچه‌های اروپا و خاورمیانه، فراوان ماهیگیری می‌شد. یکی از جایگاه‌های مهم میانه‌سنگی، تپه‌های صدفی اسکاندیناوی است که در واقع مخازن دفن زبالهٔ گردآورندگان صدف در دورهٔ پیش از تاریخ می‌باشند. در این دوره، از سنگ‌های کوچک برای ساختن قلاب ماهی و نیزه‌های پرتابی استفاده می‌شد. از قایق‌های چوبی شکم خالی نیز برای ماهیگیری و مسافرت استفاده می‌شد. فراگرد ذخیره‌سازی گوشت و ماهی از راه دود دادن و نمک‌سود کردن، بسیار رشد کرده و

www.Booknama.com

اهمیت یافته بود (ذخیره‌سازی گوشت در یک محیط قطبی مسألهٔ مهمی به‌شمار نمی‌آمد، زیرا برف و یخ که غالباً نه ماه از سال روی زمین می‌ماند، برای منجمد نگه داشتن آن کفایت می‌کرد). تیر و کمان برای شکار پرندگان دریایی در باطلاق‌ها و مرداب‌ها ضروری شده بود. انسان‌های دورهٔ میانه‌سنگی سگ‌ها را برای همراهی در شکار اهلی کرده بودند (شامپیون و گَمبِل، ۱۹۸۴). در محیط جنگلی اروپای شمالی و غربی، کار بر روی چوب اهمیت یافته بود. ابزارهای به‌کار رفته به‌وسیلهٔ درودگران دورهٔ میانه، در میان مدارک باستان‌شناختی پیدا می‌شوند، از جمله انواع تبرها و اسکنه‌های جدید.

شکار جانوران بزرگ و پس از آن، شکار در دورهٔ میانه‌سنگی و ماهیگیری، در اروپا اهمیت داشتند، ولی انسان‌های پیش از تاریخ راهبردهای گشتزنی دیگری را نیز در آفریقا و آسیا به‌کار می‌بستند. در میان گشتزنان معاصر در مناطق استوایی، گردآوری، مادهٔ غذایی اصلی را فراهم می‌سازد (لی، ۱۹۶۸، ۱۹۷۴). هرچند گله‌های حیوانات بزرگ شکار در دورهٔ پیش از تاریخ در مناطق استوایی فراوان‌تر از امروز بودند، ولی برای گشتزنان مناطق استوایی، گردآوری همیشه دست‌کم به اندازهٔ شکار اهمیت داشت.

اقتصادهای پهن‌دامنه و متنوع، در اروپا ۵,۰۰۰ سال دیرتر از خاورمیانه باقی ماندند. در حالی که مردم خاورمیانه در ۱۰,۰۰۰ سال پیش آغاز به کشت گیاهان و اهلی کردن حیوانات کردند، تولید خوراک در اروپای غربی تنها ۵,۰۰۰ سال پیش و در اروپای شمالی حتی ۵۰۰ سال پس از این تاریخ آغاز شد. در فصل ۹، بر خاورمیانه تأکید خواهیم کرد که تولید خوراک نخستین بار در آن جا پیش آمد.

www.Booknama.com

پرسش‌های اساسی

۱ . تفاوت‌های اساسی میان نخستین گونه‌های انسان، کدام بودند؟ آیا انسان ماهر بیشتر به انسان راست‌قامت شبیه بود یا به آسترالوپیته کوس؟

۲ . مدارک دال بر وجود الگوی توازن گسسته را در تکامل انسانواره، چگونه تبیین می‌کنید؟

۳ . مدارک دال بر وجود الگوی تدریجی تکامل انسانواره را چگونه تبیین می‌کنید؟

۴ . روندهای اصلی در تکامل تکنولوژی در دورهٔ دیرینه‌سنگی، کدام‌اند؟ آیا این روندها هنوز هم ادامه دارند؟

۵ . توزیع جغرافیایی انسان‌های راست‌قامت چه تفاوتی با همین توزیع در میان آسترالوپیته کوس‌ها دارد؟ فرهنگ چه نقشی در این تفاوت داشت؟

۶ . آیا انسان راست‌قامت به انسان ماهر بیشتر شبیه بود یا به انسان اندیشه‌گر نوین؟ چه مدارکی را دال بر عقیدهٔ خودتان می‌توانید ارایه کنید؟

۷ . آیا شما فکر می‌کنید که انسان راست‌قامت از زبان برخوردار بود؟ چرا آری و چرا نه؟ آیا نئاندرتال‌ها زبان داشتند؟

۸ . آیا به نظر شما نئاندرتال‌ها نیاکان انسان‌های اندیشه‌گر بودند؟ چرا؟ به نظر شما، آیا نظریه‌های متفاوت راجع به خاستگاه انسان اندیشه‌گر را می‌توان با هم تلفیق کرد؟

۹ . عقب‌نشینی یخچال‌ها در دورهٔ فرازین دیرینه‌سنگی و عصر مزولیتیک، با چه نوع دگرگونی‌های فرهنگی همراه بود؟ آیا هیچ رخدادی در زمان حال می‌تواند یادآور پیامدهای عقب‌نشینی یخچال‌ها در آن دوران باشد؟

www.Booknama.com

فصل ۸

تنوع انسان و «نژاد»

نژاد: یک مفهوم بی‌اعتبار شده در زیست‌شناسی

از جهت تاریخی، دانشمندان از دو جهت اصلی تنوع زیست‌شناختی انسان را بررسی کرده‌اند: (۱) طبقه‌بندی نژادی، رهیافتی که رد شده است و (۲) رهیافت تبیینی کنونی که بر فهم تفاوت‌های خاص تأکید می‌کند. در این جا هر یک از این رهیافت‌ها را به گونه‌ای فشرده بازنگری می‌کنیم. نخست می‌پردازیم به مسایل طبقه‌بندی نژادی و سپس نمونه‌ای از رهیافت تبیینی به‌گوناگونی زیست‌شناختی انسان، را به‌دست می‌دهیم. به هر روی، اقرار به بی‌اعتباری مفهوم نژاد، به معنای انکار وجود تنوع زیست‌شناختی انسان نیست. تفاوت‌های زیست‌شناختی وجود دارند و برای همهٔ ما آشکارند. ولی رهیافت علمی کنونی، تبیین این تفاوت‌ها است و به معنای این نیست که بخواهیم انسانیت را به مقولات مجزایی به نام نژاد دسته‌بندی کنیم.

از جهت زیست‌شناختی، نژاد باید نوعی دسته‌بندی نوع بشر به جمعیت‌هایی انسانی باشد که از نظر جغرافیایی جدا از هم باشند. یک چنین شاخه‌های نوعی باید بتوانند با دسته‌های دیگر نوع خود آمیزش جنسی داشته باشند، ولی به خاطر جدایی جغرافیایی در عمل نباید بتوانند چنین کاری را انجام دهند. اگر این شاخه‌های نوعی به اندازهٔ کافی از هم جدا مانده باشند، سرانجام می‌بایست به نوع‌های متفاوتی تحول یافته باشند. برخی از زیست‌شناسان واژهٔ «نژاد» را برای اشاره به گونه‌های نژادی سگ‌ها یا

www.Booknama.com

گل‌ها به‌کار می‌برند. برای مثال یک سگ بولداگ و یک سگ گرگی باید از گونه‌های متفاوت باشند. این «گونه‌های نژادی» اهلی شده نسل‌ها است که به وسیلهٔ انسان‌ها به گونه‌ای جداگانه و با دقت تخم‌کشی شده‌اند. ولی جمعیت‌های انسانی چندان از همدیگر جدا نبوده‌اند که سرانجام به نژادهای متفاوت تحول یافته باشند. همچنین، انسان‌ها آن نوع تخم‌کشی نظارت شده را که باعث ایجاد انواع سگ‌ها و گل‌های جداگانه شده است، تجربه نکرده‌اند. انسان‌ها گرچه از جهت زیست‌شناختی متفاوت‌اند و صفات ژنتیکی جداگانه‌ای دارند، ولی میان جمعیت‌های بشری چندان شکاف‌های عمیقی پیش نیامده است که آنها را شاخه‌های نوعی یا نژادهای مجزا بدانیم. دگرگونی‌هایی در فراوانی ژن میان جمعیت‌های انسانی همسایه مشاهده شده‌اند، ولی این دگرگونی‌ها تدریجی بوده و صورت حاد و شدیدی نداشته‌اند. به این دگرگونی‌های تدریجی «زنجیرهٔ» تفاوت‌های ژنتیک می‌گویند. به هر روی، در میان انسان‌ها آن تغییرهای حاد در ژن‌ها و ویژگی‌های زیست‌شناختی دیگر را نمی‌یابیم که بتوانیم آنها را به نژادهای جداگانه تقسیم کنیم.

امروزه طبقه‌بندی نژادی به دلایل گوناگون دیگر نیز در زیست‌شناسی مطرح نمی‌شود. مهمترین دلیل این است که دانشمندان در گروهبندی انسان‌ها به واحدهای نژادی مجزا، با مشکل روبروی‌اند. فرض بر این است که یک نژاد باید مادهٔ ژنتیکی مشترکی را (به وراثت از یک نیای مشترک) منعکس سازد، ولی نخستین پژوهشگران نژادی از ویژگی‌های **عارضی**[1] (معمولاً رنگ پوست) برای طبقه‌بندی نژادی استفاده کردند. این نوع ویژگی عارضی به مختصات آشکار یک ارگانیسم و یا «زیست‌شناسی هویدا»ی آن، مانند ساخت اندامی و فیزیولوژی اطلاق می‌شود. در اندام انسان هزاران ویژگی جسمانی آشکار و قابل تشخیص به‌چشم می‌خورند، از رنگ پوست و شکل موی قابل دید گرفته تا نوع خون، کوررنگی و تولید آنزیم که تنها از طریق آزمایش آشکار می‌شوند.

1 . Phenotypical

www.Booknama.com

در این فصل عکس‌هایی را می‌بینید که تنها بخش کوچکی از تنوع زیست‌شناختی گستردهٔ انسان را نمایش می‌دهند. در این جا تصویر یک زن وابسته به اقلیت بایی را می‌بینید که در ایالت یون نان چین زندگی می‌کند.

برداشت نژادی مبتنی بر ویژگی‌های عارضی، اشکال‌های گوناگون دارد. نخست این که در تقسیم‌بندی انسان‌ها به نژادهای متفاوت، کدامیک از این ویژگی‌ها را باید ویژگی‌های اصلی دانست. آیا نژادها را باید با قد، وزن، شکل بدن، ویژگی‌های صورت، دندان‌ها، شکل جمجمه یا رنگ پوست، مشخص کرد؟ دانشمندان اولیهٔ اروپایی و آمریکایی، مانند دیگر هموطنان‌شان، اولویت را به رنگ پوست داده بودند. آن ویژگی‌های عارضی، مانند رنگ پوست، که برای دانشمندان اولیه از همه آشکارتر بودند، درست همان ویژگی‌هایی بودند که با یک نوع ارزش فرهنگی من‌درآوردی برای مقاصد تبعیض نژادی، نیز متناسب بودند. در طبقه‌بندی نژادی اولیه، از تنوع‌های ژنتیکی (مانند تفاوت در نوع خون) که مستقیماً مشاهده‌پذیر نبودند، استفاده نمی‌شد.

بسیاری از کتاب‌های مدرسه‌ای و فرهنگنامه‌ها، هنوز ادعا می‌کنند که سه نژاد

www.Booknama.com

بزرگ وجود دارند که یکی سفید، دیگری سیاه و آن دیگری زرد است. این طبقه‌بندی ساده‌انگارانه با استفادهٔ سیاسی از نژاد در دورهٔ استعماری اواخر سدهٔ نوزدهم و اوایل سدهٔ بیستم، سازگار بود. این طرح سه‌بخشی اروپاییان سفیدپوست را از رعایای آفریقایی، آسیایی و سرخ‌پوست آمریکایی‌شان به‌خوبی جدا می‌ساخت. ولی امپراطوری‌های استعماری آغاز به فروپاشی کردند و دانشمندان نیز پس از جنگ جهانی دوم آغاز به این کردند که مقولات نژادی جا افتاده را مورد تردید قرار دهند.

نژادها از جهت زیست‌شناختی جدا از هم نیستند

بگذریم از تاریخ و سیاست، مسألهٔ آشکار برچسب‌های نژادیِ «مبتنی بر رنگ»، این است که این برچسب‌ها دقیقاً رنگ پوست را توصیف نمی‌کنند. آدم‌های «سفید»، رنگ پوست‌شان بیشتر گلگون، بژ یا خرمایی است و نه سفید. رنگ پوست آدم‌های «سیاه» نیز به انواع گوناگون قهوه‌ای است و رنگ انسان‌های «زرد» نیز بیشتر خرمایی یا بژ است. این اصطلاح‌ها با معادل‌های به‌ظاهر علمی‌تر صورت آراسته‌تری به خود گرفته‌اند؛ بدین‌سان که اصطلاح‌های قفقازی، سیه‌فام و مغولی جای برچسب‌های سفید، سیاه و زرد را گرفته‌اند.

اشکال دیگر طرح سه‌بخشی، این است که بسیاری از جمعیت‌ها در هیچیک از این سه «نژاد بزرگ» به‌خوبی نمی‌گنجند. برای مثال، یک آدم پولینزیایی در کدامیک از این مقولات قرار می‌گیرد؟ پولینزیا به مثلثی از جزایر اقیانوس آرام اطلاق می‌شود که در شمال به هاوایی، در شرق به ایسترآیلند و در جنوب غرب به زلاندنو می‌خورد. آیا رنگ پوست «برنزهٔ» مردم پولینزی آنها را به قفقازی‌ها مرتبط می‌سازد یا به مغولی‌ها؟ برخی از دانشمندانی که این مسأله را تشخیص دادند، طرح سه‌بخشی اولیه را گسترش دادند و «نژاد» پولینزیایی را به نژاد قبلی اضافه کردند. بومیان آمریکایی نیز مسألهٔ مشابهی را مطرح کردند. آیا آنها قرمز بودند یا زرد؟ برخی از دانشمندان یک نژاد پنجم را هم به گروه‌های نژادی پیشین افزودند که همان نژاد «سرخ» یا سرخپوستان آمریکایی‌اند.

بسیاری از مردم جنوب هند پوست‌های سیاه دارند، ولی دانشمندان اکراه داشته‌اند که آنها را با آفریقاییان «سیاه» طبقه‌بندی کنند، زیرا از ویژگی‌های سیمایی و

www.Booknama.com

شکل موی «قفقازی» برخوردارند. به همین دلیل، برخی از متخصصان نژادی نژاد جداگانه‌ای را برای این مردم ابداع کردند. تکلیف بومیان استرالیایی، یا همان شکارگران و گردآورندگانی که در پرت‌افتاده‌ترین قارهٔ زمین زندگی می‌کنند، چه می‌شود؟ اگر رنگ پوست را معیار قرار دهیم، برخی از بومیان استرالیا را می‌توان در همان نژاد آفریقاییان استوایی جای داد. ولی همسانی‌های آنها با اروپاییان از جهت رنگ مو (روشن یا سرخ) و ویژگی‌های سیمایی، برخی از دانشمندان را واداشت تا آنها را قفقازی طبقه‌بندی کنند. ولی هیچ گواهی در دست نیست که برپایهٔ آن بگوییم که بومیان استرالیایی از جهت ژنتیکی یا تاریخی به هریک از گروه‌های یاد شده نزدیکترند تا به آسیاییان.

دانشمندان با توجه به این مسأله، بومیان استرالیا را غالباً به عنوان یک نژاد جداگانه در نظر می‌گیرند.

در آخرین مثال، قوم سان (بوشمن) را در صحرای کالاهاری جنوب آفریقا در نظر می‌گیریم. دانشمندان رنگ پوست آنها را از قهوه‌ای تا زرد تشخیص داده‌اند. آنهایی که پوست سان‌ها را «زرد» در نظر می‌گیرند، این قوم را در همان مقولهٔ آسیایی‌ها جای می‌دهند. از جهت نظری، آدم‌های وابسته به یک نژاد در مقایسه با انسان‌های نژادهای دیگر، در یک نیای مشترک اخیر اشتراک بیشتری دارند. ولی هیچ گواهی بر وجود نیای مشترک اخیر میان قوم سان و آسیایی‌ها، در دست نیست. برخی از پژوهشگران به گونهٔ تا اندازه‌ای معقولانه‌تر، قوم سان را نژاد دماغه‌ای (برگرفته شده از دماغهٔ امیدنیک) می‌نامند و بدین‌سان، آنها را از گروه‌های دیگر واقع در مناطق استوایی آفریقا جدا می‌سازند.

هرگاه که ویژگی واحدی پایهٔ طبقه‌بندی نژادی قرار می‌گیرد، مسایل مشابهی پیش می‌آیند. هر کوششی در جهت کاربرد ویژگی‌های سیمایی، قد، وزن و یا هرگونه ویژگی عارضی دیگر، با اشکال‌های گوناگونی همراه است. برای نمونه، مردم کرانه‌های نیل، یا بومیان منطقهٔ نیل علیا در اوگاندا و سودان را در نظر گیرید؛ این مردم بیشترشان قدبلنداند و بینی‌های تنگ بلند دارند. برخی از اسکاندیناویایی‌ها نیز قد بلنداند و بینی‌های مشابهی دارند. با توجه به فاصلهٔ طولانی سرزمین‌های این دو قوم از یکدیگر، طبقه‌بندی آنها به عنوان اعضای یک نژاد، چندان معقولانه نیست. دلیلی بر این فرض در دست

www.Booknama.com

نداریم که بگوییم مردم کرانهٔ نیل و اسکاندیناوی به یکدیگر نزدیکترند تا به جمعیت‌های نزدیکتری که بینی‌های متفاوتی دارند.

آیا بهتر است که طبقه‌بندی‌های نژادی را برپایهٔ ترکیبی از ویژگی‌های جسمانی قرار دهیم؟ این کار گرچه برخی از مسایل ذکر شده در بالا را حذف می‌کند، ولی مسایل تازهٔ دیگری را نیز ایجاد می‌کند. نخست این که، رنگ پوست، قد، شکل جمجمه و ویژگی‌های سیمایی مانند شکل بینی و چشم و یا کلفتی لب، همه با هم یکجا جمع نمی‌شوند. برای نمونه، آدم‌هایی با پوست تیره ممکن است بلند یا کوتاه‌قامت باشند و موهای صاف یا بسیار مجعد داشته باشند. جمعیت‌های موسیاه ممکن است پوست سیاه یا روشن داشته باشند و شکل جمجمه، ویژگی‌های سیمایی، حجم و شکل بدن آنها نیز متفاوت باشند. تعداد این ترکیب‌ها بسیار زیاد است و نقشی که وراثت (در برابر محیط) در این ویژگی‌های عارضی ایفا می‌کند، غالباً مشخص نیست.

آخرین اعتراض به طبقه‌بندی نژادی، مبتنی بر ویژگی‌های عارضی است. فرض بر این است که ویژگی‌های عارضی که مبنای نژاد قرار می‌گیرند، بازتاب کننده مادهٔ مشترک ژنتیکی‌اند که طی دورانی دراز ثابت باقی می‌ماند. ولی همانندی‌ها و ناهمانندی‌های عارضی لزوماً یک مبنای ژنتیک ندارند. بر اثر دگرگونی‌های محیطی که طی رشد و تحول بر افراد تأثیر می‌گذارند، طیف ویژگی عارضی یک جمعیت ممکن است دگرگون شود، بی آن که تغییری ژنتیکی پیش آید. نمونه‌های گوناگونی از این دگرگونی را در دست داریم. برای مثال، در آغاز سدهٔ بیستم، فرانتس بواس انسان‌شناس (۱۹۶۶، ۱۹۶۰) دگرگونی‌هایی را در شکل جمجمه (در جهت کله‌های گردتر) میان کودکان اروپاییانی که به آمریکای شمالی مهاجرت کرده بودند، مشاهده و توصیف کرد. دلیل این دگرگونی ژن‌ها نبودند، زیرا مهاجران اروپایی گرایش به زناشویی در میان خودشان داشتند. وانگهی، برخی از این کودکان در اروپا زاده شده ولی در ایالات متحد بزرگ شده بودند. یک چیزی در محیط و شاید در رژیم غذایی آنها بود که این دگرگونی را پدید آورده بود. ما اکنون خوب می‌دانیم که دگرگونی در میانگین قد و وزن طی چند نسل بر اثر تفاوت‌های رژیم غذایی، نمونه‌های فراوان دارد و به نژاد یا ژنتیک هیچ ربطی ندارد.

www.Booknama.com

تبیین رنگ پوست

طبقه‌بندی نژادی سنتی بر این فرض استوار بود که ویژگی‌های زیست‌شناختی با وراثت تعیین می‌شوند و این ویژگی‌ها طی دوره‌های زمانی طولانی ثابت و دگرگونی‌ناپذیر باقی می‌مانند. ولی اکنون می‌دانیم که همانندی زیست‌شناختی لزوماً بر یک نیاکان مشترک اخیر دلالت نمی‌کند. برای مثال، رنگ پوست تیره می‌تواند به دلایلی جدا از نیاکان مشترک، ویژگی مشترک آفریقاییان استوایی و بومیان استرالیایی باشد. تعریف نژادها از جهت زیست‌شناختی، امکان‌پذیر نیست. ولی با این‌همه، دانشمندان در تبیین گوناگونی انسان‌ها از جهت رنگ پوست و بسیاری از جلوه‌های دیگر تنوع زیست‌شناختی انسان، بسیار پیشرفت کرده‌اند. از این پس از طبقه‌بندی به تبیین روی می‌آوریم، که بهگزینی (انتخاب) طبیعی نقشی اساسی در آن دارد.

همچنان که چارلز داروین و آلفرد والاس تشخیص داده بودند، **بهگزینی (انتخاب) طبیعی** فراگردی است که طی آن طبیعت شایسته‌ترین افراد را برای بقا انتخاب می‌کند و در یک محیط معین، مانند مناطق استوایی، تکثیرشان می‌کند. با گذشت سال‌ها، ارگانیسم‌هایی که شایستگی کمتری دارند از بین می‌روند ولی گونه‌های مطلوب‌تر با تولید فرزندان بیشتر باقی می‌مانند. نقش بهگزینی طبیعی در ایجاد گوناگونی در رنگ پوست، رهیافت تبیینی به تنوع زیست‌شناختی انسان را نمایش می‌دهد. تبیین‌های قابل مقایسهٔ دیگری برای توضیح بسیاری از جنبه‌های دیگر تنوع زیست‌شناختی انسان، نیز به‌دست داده شده‌اند.

رنگ پوست یک ویژگی زیست‌شناختی پیچیده است، به این معنا که ژن‌های گوناگونی بر آن تأثیر می‌گذارند. هنوز نمی‌دانیم که این ژن‌ها چه تعدادی دارند. **ملانین**، یا همان تعیین کنندهٔ اصلی رنگ پوست، یک مادهٔ شیمیایی است که در اپیدرمیس یا لایهٔ بیرونی پوست ساخته می‌شود. سلول‌های ملانینِ آدم‌های تیره‌پوست گرانول‌های ملانین بیشتر و بزرگتر از گرانول‌های آدم‌های روشن‌پوست تولید می‌کنند. ملانین با جلوگیری از اشعهٔ ماورای بنفش خورشید، بدن انسان را در برابر انواع بیماری‌ها، از جمله آفتاب‌سوختگی و سرطان پوست محافظت می‌کند.

پیش از سدهٔ شانزدهم، بیشتر مردم بسیار تیره‌پوست جهان در مناطق استوایی

www.Booknama.com

زندگی می‌کردند، یعنی در کمربندی که حدود ۲۳ درجه در شمال و جنوب خط استوا کشیده شده و میان مدار رأس‌السرطان و مدار رأس جدی قرار گرفته است. پیوند میان رنگ پوست تیره و زیستگاه استوایی، در آسیا و آفریقا وجود داشته است؛ در این قاره‌ها، انسان‌ها و نیاکان‌شان میلیون‌ها سال زندگی کرده‌اند. تیره‌پوست‌ترین جمعیت‌های آفریقا نه در جنگل‌های پرسایهٔ استوایی بلکه در مرغزارهای باز آفتابی یا سرزمین‌های صحرایی تکامل یافته‌اند.

خارج از مناطق استوایی، رنگ پوست مردم روشن‌تر است. برای مثال، با حرکت به‌سوی شمال آفریقا، شاهد انتقال تدریجی از رنگ قهوه‌ای تیره به رنگ قهوه‌ای نه‌چندان تیره می‌شویم. با حرکت به خاورمیانه و از آنجا به اروپایی جنوبی و سپس به اروپای مرکزی و شمالی، میانگین رنگ پوست همچنان روشن‌تر می‌شود. در جنوب مناطق استوایی نیز رنگ پوست روشن‌تر است (به شکل ۱ـ۸ نگاه کنید). ولی در قارهٔ آمریکا، جمعیت‌های استوایی پوست بسیار تیره‌ای ندارند. این به خاطر استقرار نیاکان آسیایی و روشن‌پوست بومیان آمریکا در این قاره، در یک تاریخ به نسبت اخیر، حدود ۲۰,۰۰۰ سال پیش، بوده است.

بدون در نظر گرفتن عامل مهاجرت چگونه می‌توان توزیع جغرافیایی رنگ پوست را تبیین کرد؟ بهگزینی (انتخاب) طبیعی به این پرسش پاسخ می‌دهد. در مناطق استوایی، اشعهٔ تند ماورای بنفش خورشید در کار است. در این جا، انسان‌های محافظت نشده با خطر آفتاب‌سوختگی شدید روبرو‌ی‌اند که آسیب‌پذیری انسان را در برابر بیماری‌ها افزایش می‌دهد. این وضعیت نوعی نقطه‌ضعف بهگزینی (انتخابی) (یا همان توفیق کمتر در بقا و تولیدمثل) را برای روشن‌پوستان ساکن در مناطق استوایی به‌بار می‌آورد (مگر آن که در داخل خانه بمانند یا از محصولاتی فرهنگی چون چتر و کرم‌های ضدآفتاب برای محافظت در برابر نور خورشید استفاده کنند). آفتاب‌سوختگی توان عرق کردن بدن را نیز کاهش می‌دهد. به همین دلیل است که رنگ پوست روشن در حرارت مناطق استوایی، می‌تواند قابلیت انسان را برای زندگی در این نوع آب و هوا، کاهش دهد. نقطه‌ضعف سوم پوست روشن در مناطق استوایی، این است که قرارگرفتن در معرض اشعهٔ ماورای بنفش می‌تواند باعث سرطان پوست شود (بلومر، ۱۹۶۱).

www.Booknama.com

شکل ۱ ـ ۸

توزیع رنگ پوست انسان پیش از ۱۴۰۰ میلادی

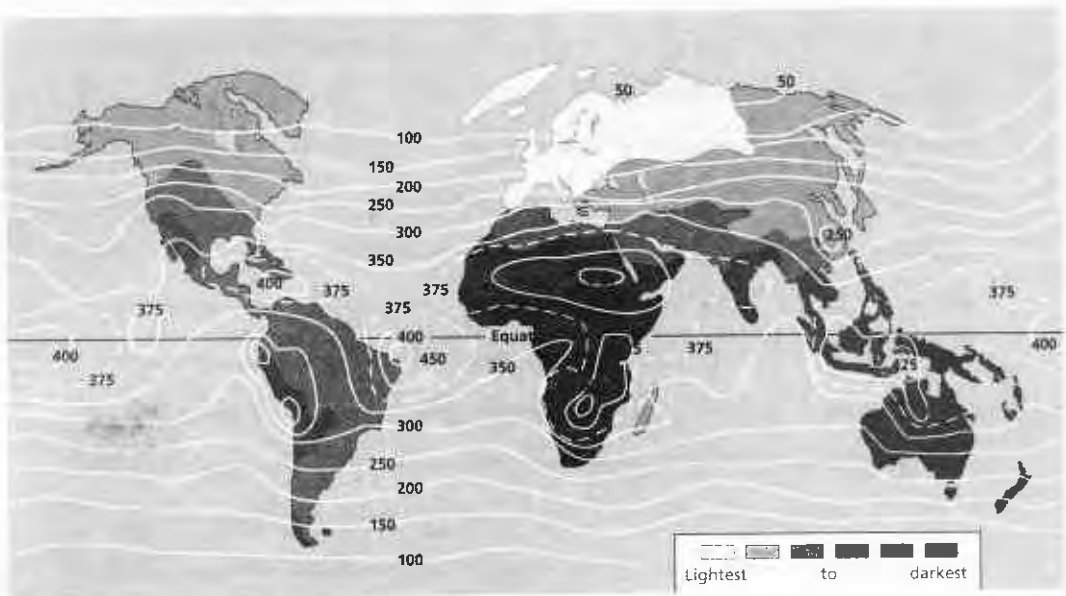

در این شکل، میانگین مقدار اشعهٔ ماورای بنفش برحسب ثانیه وات در هر سانتیمتر مربع نیز نشان داده شده است.

www.Booknama.com

چهارمین عامل تأثیرگذار بر توزیع جغرافیایی رنگ پوست، تولید ویتامین D به وسیلهٔ بدن است. دبلیو. اف. لومیس (۱۹۶۷) بر نقش اشعهٔ ماورای بنفش در تحریک ساخت ویتامین D به وسیلهٔ بدن، تأکید کرد. بدن برهنهٔ انسان در صورت قرارگرفتن در معرض نور خورشید، به اندازهٔ کافی می‌تواند ویتامین D خود را تولید کند. اما در یک محیط ابری و بسیار سرد که مردم بیشتر سال باید خود را در لباس بپیچند (مانند اروپای شمالی که در آن جا مردم بسیار روشن‌پوست تکامل یافته‌اند)، همین پوشیدن، در ساخت ویتامین D بدن اختلال ایجاد می‌کند. کمبود ویتامین D جذب کلسیم در روده را کاهش می‌دهد. در نتیجه، یک بیماری تغذیه‌ای به نام ریکت[1] ممکن است پدید آید که استخوان‌ها را نرم و کج و کوله می‌کند. از شکل افتادن استخوان‌های لگن خاصره بر اثر ریکت، می‌تواند در زایمان زنان اختلال ایجاد کند. در زمستان‌های مناطق شمالی، رنگ پوست روشن جذب اشعهٔ ماورای بنفش و ساخت ویتامین D را به وسیلهٔ اعضایی از بدن که در معرض نور خورشیدند، به حداکثر می‌رساند. در مناطق شمالی، بهگزینی (انتخاب) طبیعی علیه رنگ پوست تیره عمل کرده است، زیرا ملانین موجود در این رنگ اشعهٔ ماورای بنفش را دفع می‌کند.

با در نظر گرفتن تولید ویتامین D، پوست روشن در شمالِ ابری یک مزیت و در مناطق آفتابی یک نقطه‌ضعف به‌شمار می‌آید. لومیز یادآور شده است که در مناطق استوایی، پوست تیره از طریق دفع اشعهٔ ماورای بنفش، از بدن در برابر تولید بیش از اندازهٔ ویتامین D محافظت می‌کند. ویتامین D بیش از حد می‌تواند وضعیت مرگباری را به‌بار آورد که طی آن رسوب‌های کلسیوم در نسج‌های نرم بدن جمع می‌شوند. در این شرایط، کلیه‌ها ممکن است از کار بیفتند. گالستون، مسایل مفصلی و اشکال‌های گردش خون، نشان‌های دیگر تولید بیش از حد ویتامین D هستند.

بحثی که دربارهٔ رنگ پوست کرده‌ایم، نشان می‌دهد که نیای مشترک یا همان مبنای فرضی نژاد، تنها دلیل همسانی‌های زیست‌شناختی نیست. می‌بینیم که مفهوم بهگزینی طبیعی در فهم ما از تفاوت‌ها و مشابهت‌های زیست‌شناختی انسان، نقش عمده‌ای داشته است.

---

1 . rickets

www.Booknama.com

نژاد اجتماعی

بررسی‌های پزشکی غالباً دربارهٔ مخاطرات گوناگون تندرستی و شرایط سیاهان و سفیدها، گزارش می‌دهند. اما تصور کنید اگر که آدم‌های تیره‌پوست و روشن‌پوست، به‌جای این که صرفاً سیاه و سفید طبقه‌بندی شده باشند، در پیوستاری از رنگ سیاه و سفید ارزیابی و گروه‌بندی می‌شدند، نتایج این بررسی‌ها چقدر متفاوت از کار درمی‌آمدند. آیا شما تصور می‌کنید که آدم‌های چشم آبی و چشم قهوه‌ای در معرض مخاطرات متفاوت تندرستی و شرایط جداگانهٔ پزشکی‌اند؟ آیا آنها به دو نژاد متفاوت تعلق دارند؟

دیده‌ایم که تعریف زیست‌شناختی نژادها امکان‌ناپذیر است. تنها برساخته‌های فرهنگیِ نژاد امکان‌پذیرند، هرچند که آدم‌های معمولی «نژاد» را برحسب زیست‌شناختی مفهوم‌بندی می‌کنند. این باورداشت که نژادها وجود دارند و اهمیت دارند، بیشتر در میان عامهٔ مردم رواج دارد تا در میان زیست‌شناسان و انسان‌شناسان. برای مثال، آمریکاییان بر این باورند که جمعیت آنها از «نژادها»ی زیست‌شناختی متفاوتی ترکیب شده است و برای آنها برچسب‌های گوناگونی به‌کار می‌برند، مانند «سفید»، «سیاه»، «زرد»، «قفقازی»، «سیه‌فام»، «مغولی»، «سرخ‌پوست آمریکایی»، «آمریکایی آفریقایی‌تبار»، «آمریکایی اروپایی‌تبار» و «آمریکایی بومی».

نژادهایی که ما هر روزه درباره‌شان می‌شنویم، مقولات ساخته شدهٔ فرهنگی‌اند که ممکن است هیچ ربطی به تفاوت‌های واقعی زیست‌شناختی نداشته باشند. به تعبیر چارلز وَگلی (۱۹۶۸ و ۱۹۵۹)، این برچسب‌ها در واقع مبین **گروه‌های اجتماعی**‌اند (گروه‌هایی که به فرض باید مبنای زیست‌شناختی داشته باشند، ولی در عمل تعریف فرهنگی خودسرانه‌ای دارند و هیچ توجیه علمی ندارند). برای مثال، بسیاری از آمریکاییان می‌پندارند که «سیاه‌ها» و «سفیدها» از جهت زیست‌شناختی جدا از هم‌اند و به دو نژاد جداگانه تعلق دارند. ولی این برچسب‌ها مانند اصطلاح‌های نژادی که در جوامع دیگر نیز به‌کار می‌روند، در واقع گروه‌هایی را مشخص می‌سازند که به گونه‌ای فرهنگی تعریف و ادراک می‌شوند و هیچ مبنای زیست‌شناختی ندارند.

www.Booknama.com

تبارپست:

نژاد در ایالات متحد

چگونه نژاد به گونهٔ فرهنگی در ایالات متحد ساخته شده است؟ در فرهنگ آمریکایی هر کسی هویت نژادی‌اش را در آغاز تولد به‌دست می‌آورد، ولی در این جا نیز نژاد بر پایهٔ زیست‌شناسی یا نیاکان استوار نیست. حال یک کودک را در نظر آورید که از یک زناشویی «درآمیختهٔ نژادی» متشکل از یک پدر سیاه و یک مادر سفید، به دنیا آمده است. ما می‌دانیم که ۵۰ درصد ژن‌های این کودک از مادر و ۵۰ درصد دیگر از پدر به‌دست می‌آید. با این‌همه، فرهنگ آمریکایی وراثت را نادیده می‌گیرد و کودک را به عنوان یک سیاه طبقه‌بندی می‌کند. قاعدهٔ این طبقه‌بندی خودسرانه است. از جهت ترکیب ژنتیکی، طبقه‌بندی این کودک به عنوان یک بچهٔ سفید نیز به همان اندازه باید منطقی باشد.

قواعد آمریکاییِ حاکم بر منزلت نژادی، می‌تواند حتی از این هم خودسرانه‌تر باشد. در برخی از ایالات، هر کسی که دارای یک نیای سیاه شناخته شود، به عنوان یکی از اعضای نژاد سیاه طبقه‌بندی می‌شود. این یک نوع قاعدهٔ **تباری** است (و هویت اجتماعی را بر پایهٔ نیاکان تعیین می‌کند)، ولی از آن نوع قواعدی که بیرون از جامعهٔ معاصر ایالات متحد به‌ندرت پیدا می‌شود. به این نوع طبقه‌بندی تباری، **تبارپست** می‌گویند (هَریس و کُتک، ۱۹۶۳)، زیرا فرزندان یک پیوند یا همخوابگی میان اعضای دو گروه متفاوت را خود به‌خود در یک گروه اقلیت جای می‌دهد. مفهوم تبارپست به تقسیم جامعهٔ آمریکایی به گروه‌های نابرابر، از جهت دسترسی به ثروت، قدرت و حیثیت، کمک می‌کند.

میلیون‌ها آمریکایی با تبعیض روبرو شده‌اند، به خاطر آن که یکی دو تن از نیاکان‌شان اتفاقاً به یک گروه اقلیت وابسته بوده‌اند. مورد زیر که در ایالت لوییزیانا پیش آمد، خودسرانگی قاعدهٔ تبارپست را به‌خوبی نشان می‌دهد. این مورد همچنین نقش حکومت‌ها (از فدرال گرفته تا ایالتی) را در قانونی کردن، بدعت‌گذاری و یا ریشه‌کن کردن نژاد و قومیت، نیز آشکار می‌سازد (ویلیامز، ۱۹۸۹). سوزی گلوری فیپس، یک زن

www.Booknama.com

سفیدپوست با ویژگی‌های «قفقازی» و موی سیاه و صاف، در بزرگسالی یکباره بی برد که یک «سیاه» به‌شمار می‌آید. هنگامی که خواست از گواهی تولد خود یک رونوشت بردارد، دریافت که نژادش «رنگین‌پوست» فهرست شده است. از آنجا که او «سفید تربیت شده و دوباره با سفیدپوستان ازدواج کرده بود»، با این قانون مصوب ۱۹۷۰ ایالت لوییزیانا مقابله کرد که می‌گفت هر کسی که در خونش تا ۳۲ نسل یک «خون سیاه» داشته باشد، قانوناً سیاه به‌شمار می‌آید. برای مثال، اگر یکی از نیاکان شخص در ۳۲ نسل پیش سیاه بوده باشد، کافی است تا سیاه به‌حساب آید. گرچه حقوقدان این ایالت پذیرفته بود که او «مثل یک شخص سفید به‌نظر می‌رسد»، ولی ایالت لوییزیانا بر این پا می‌فشرد که طبقه‌بندی نژادی او به عنوان یک زن سیاه درست بود.

یک چنین مواردی نادر است، زیرا هویت‌های قومی و «نژادی» معمولاً در آغاز تولد به افراد نسبت داده می‌شوند و معمولاً هم دگرگون نمی‌شوند. قاعدهٔ تبارپست بر سیاهان، آسیایی‌تباران، آمریکاییان بومی و اسپانیایی‌تباران به صورت‌های متفاوت تأثیر می‌گذارد. هویت سرخپوستی و اسپانیایی را آسان‌تر می‌توان از سر واکرد تا هویت سیاه. قاعدهٔ انتساب تبار نیز چندان مشخص نیست و فرض مبنای زیست‌شناختی آن هم چندان قوی نیست.

برای آن که کسی «بومی آمریکایی» شناخته شود، باید یکی از هشت جدش یا چهار پدر و مادربزرگش آمریکایی باشند. این شناسایی بستگی به آن دارد که این نسبت را قانون فدرال تعیین کند یا قانون ایالتی و یا یک شورای قبیله‌ای سرخپوست. بچهٔ یک اسپانیایی‌تبار می‌تواند (یا نمی‌تواند، که این امر بستگی به محیط دارد) ادعای هویت اسپانیایی بکند. بسیاری از آمریکاییانی که یک پدربزرگ سرخپوست یا لاتینی‌تبار دارند، خودشان را «سفید» اعلام می‌کنند و هیچ نوع ادعای وابستگی به گروه‌های اقلیت را اعلام نمی‌کنند.

شمار زناشویی‌ها و فرزندان دوتباره، طبق آمار سال ۱۹۹۰، ۲/۷ درصد بود، ولی فرزندان دوتباره اکنون ۳/۲ درصد ولادت‌های سالیانهٔ آمریکا را تشکیل می‌دهند.

حدود ۶ درصد مردان سیاه و تنها ۲ درصد زنان سیاه، خارج از مقولهٔ نژادی‌شان زناشویی می‌کنند. آسیایی‌تبارها و اسپانیایی‌تبارها (به‌ویژه کوبایی‌ان) بیشترین مقدار

www.Booknama.com

زناشویی با سفیدپوستان آمریکایی را در میان اقلیت‌ها دارند. میزان زناشویی‌های میان‌قومی و میان‌نژادی، با افزایش سطح درآمد و تحصیلات بالا می‌رود (مار، ۱۹۹۷).

نژاد در ژاپن

فرهنگ آمریکایی در ساخت اجتماعی نژاد در داخل ایالات متحد، تنوع چشمگیر انسان‌ها را از جهت زیست‌شناختی، زبان و خاستگاه جغرافیایی نادیده می‌گیرد. آمریکاییان شمالی همچنین با در نظر گرفتن ژاپن به عنوان ملتی همگون از جهت نژاد، قومیت، زبان و فرهنگ، تنوع را در میان این ملت نادیده می‌گیرند؛ این همان تصوری است که خود ژاپنی‌ها رواج می‌دهند. در ۱۹۸۶، نخست‌وزیر پیشین ژاپن، ناکاسونه، با متضاد انگاشتن همگونی مفروض کشورش (که خود او آن را باعث توفیق کشورش در بازرگانی بین‌المللی می‌داند) با اختلاط قومی ایالات متحد، یک جنجال بین‌المللی به‌پا کرد. او جامعهٔ ژاپنی را یک گروه نژادی ـ قومی واحد به‌شمار آورد.

ولی هویت یکپارچه‌ای را که ناکاسونه به ژاپن نسبت داده است، به‌سختی می‌توان اثبات کرد. برخی از لهجه‌های زبان ژاپنی برای گویندگان‌شان متقابلاً غیرقابل فهم‌اند. پژوهشگران برآورد می‌کنند که ۱۰ درصد جمعیت ژاپن از انواع اقلیت‌ها تشکیل شده‌اند. اینها قوم بومی اینو، مردم جزایر اُکیناوا، بورکومین‌های مطرود، بچه‌های زناشویی‌های مختلط و ملیت‌های مهاجر، به‌ویژه کره‌ای‌ها را که تعدادشان بیش از ۷۰۰,۰۰۰ تن است، در بر می‌گیرند.

آمریکایی‌ها، ژاپنی‌ها و کره‌ای‌ها را همسان می‌انگارند، حال آن که ژاپنی‌ها بر تفاوت خودشان با کره‌ای‌ها تأکید می‌گذارند. جنیفر رابرتسون (۱۹۹۲) اصطلاح نژادپرستی ذاتی را برای رویکردهای نژادی در ژاپن به‌کار می‌برد، برپایهٔ این اعتقاد که به‌نظر ژاپنی‌ها تفاوت نژادی (تصور شده) دلیلی کافی است بر این که یک شخص کمتر از دیگری ارزیابی شود.

در ژاپن اکثریت یا همان ژاپنی‌های «ناب» که تصور می‌شود از «خون واحدی» برخوردارند، گروه باارزش جامعه به‌شمار می‌آیند. برای همین است که می‌بینیم در شرح زیر تصویر یک مدل آمریکایی ژاپنی‌تبار، چنین آمده است که «او در ژاپن زاده شده ولی

www.Booknama.com

در هاوایی بزرگ شده است. ملیت او آمریکایی است، ولی خون اصیل ژاپنی در رگ‌هایش گردش دارد» (رابرتسون، ۱۹۹۲، ص ۵). چیزی شبیه مفهوم نژاد پست در ژاپن نیز رواج دارد، ولی به همان شدت ایالات متحد نیست که هر فرزند دوتباره به‌خودی خود تبدیل به یکی از اعضای گروه اقلیت شود. فرزندان زناشویی‌های مختلط میان اکثریت ژاپنی و اقلیت‌های دیگر (از جمله آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها)، ممکن است همان برچسب «نژادی» والدین اقلیت‌شان را نگیرند، ولی باز به خاطر نیاکان غیرژاپنی‌شان داغ ننگ می‌خورند (دووس و واگاتسوسا، ۱۹۶۶).

نژاد در ژاپن چگونه از جهت فرهنگی برساخته می‌شود؟ «اکثریت» ژاپنی خودشان را در تقابل با دیگران، از گروه‌های اقلیت در ملت خودشان گرفته تا خارجیان و یا کسانی که «از ما نیستند» مشخص می‌کنند. آنها ویژگی‌های عارضی‌شان (یا همان ویژگی‌های قابل تشخیص مانند رایحهٔ تصوری بدن) را جزئی از وجودی می‌انگارند که از جهت نژادی مغایر و متفاوت از دیگران است. بوی نژادهای دیگر مانند بوی «ما» نیست. ژاپنی‌ها با این گفته که کره‌ای‌ها (و نیز اروپاییان) بوی دیگری می‌دهند، بر آنها داغ ننگ می‌زنند. ژاپنی‌ها اقلیت‌ها را نیز با ویژگی‌های رفتاری و روانشناختی قالب‌بندی می‌کنند. در ژاپن، کره‌ای‌تبارها را به گونهٔ قالبی تنبل، مستعد بزهکاری و طبقهٔ کارگر می‌انگارند. آنها اقلیت‌های کشورشان را در تقابل با ژاپنی‌های غالب قرار می‌دهند و با تصورات مثبتِ قالبی دربارهٔ خودشان مانند همگون، سختکوش و طبقهٔ متوسط، اقلیت‌ها را از خودشان جدا می‌سازند (رابرتسون، ۱۹۹۲).

«غیرخودی‌ها» نیز می‌گویند که در اجتماع ژاپن همرنگی عموماً تشویق نمی‌شود. مکانیسم‌های فرهنگی، به‌ویژه جدایی در سکونتگاه و منع و نهی زناشویی «میان نژادی»، باعث می‌شوند که اقلیت‌ها «از جای‌شان» تکان نخورند. (هرچند که با این‌همه، بسیاری از زناشویی‌ها میان اقلیت‌ها و اکثریت ژاپنی رخ می‌دهند). به هر روی، از آدم‌ها (برای مثال کره‌ای‌ها)یی که شهروند ژاپنی می‌شوند، انتظار می‌رود که نام‌های ژاپنی روی خود گذارند تا به‌ظاهر با اکثریت ژاپنی همگون شوند (رابرتسون، ۱۹۹۲).

فرهنگ ژاپنی برای ساخت نژاد خود، این‌گونه تلقی می‌کند که برخی از گروه‌های قومی مبنایی زیست‌شناختی دارند، هرچند که هیچ شاهدی دال بر این تصور در دست

www.Booknama.com

نیست. برای مثال بوراکومین‌های ژاپن را در نظر آورید که دست‌کم از چهار میلیون مطرود اجتماعی ترکیب شده‌اند. گهگاه آنها را با نجس‌های اجتماع هند مقایسه می‌کنند. واقعیت این است که بوراکومین‌ها از نظر جسمانی و ژنتیکی متمایز از ژاپنی‌های دیگر نیستند. بسیاری از آنها خود را اکثریت ژاپنی «جا می‌زنند» (و با آنها ازدواج می‌کنند)، ولی اگر هویت بوراکومین‌شان آشکار گردد، این ازدواج‌های فریبکارانه به طلاق خواهد انجامید (آاوکی و داردِس، ۱۹۸۱).

تصور می‌شود که بوراکومین‌ها تباری جدا از اکثریت ژاپنی دارند. بیشتر ژاپنی‌ها تصور می‌کنند که بوراکومین‌ها از جهت نیاکانی و تباری «از آنها» نیستند. اکثریت ژاپنی می‌کوشد با جلوگیری از درآمیختگی قومی تبارش را خالص نگه دارد. بوراکومین‌ها (چه در شهرها و چه در روستاها) در محلاتی به نام بوراکو سکونت دارند که نام آنها از برچسب نژادی‌شان برگرفته شده است. آنها در مقایسه با اکثریت ژاپنی، کمتر به دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی راه می‌یابند. هرگاه که بوراکومین‌ها با اکثریت ژاپنی هم‌مدرسه می‌شوند، با تبعیض روبرو می‌گردند. شاگردان و معلمان اکثریت ممکن است از هم‌غذایی با شاگردان بوراکومین خودداری کنند، چراکه آنها را کثیف می‌انگارند.

ژاپنی‌ها هنگام درخواست پذیرش برای دانشگاه یا مشاغل و یا در برخورد با مؤسسات دولتی، باید نشانی محل زندگی‌شان را ثبت کنند که اگر این محل بوراکو باشد، بدین ترتیب سکونتگاه و منزلت اجتماعی‌شان فاش می‌شود. مدارس و شرکت‌ها از این اطلاعات برای اعمال تبعیض استفاده می‌کنند. (بهترین راه برای در رفتن از این مهلکه این است که آن‌قدر تغییر جا دهند که نشانی بوراکوی‌شان سرانجام ناپدید شود). اکثریت ژاپنی برای جلوگیری از اختلاط «نژادی»، دلال‌هایی را استخدام می‌کنند تا سوابق خانوادگی عروس و دامادهای آینده را بررسی کنند. این دلال‌ها به‌ویژه مراقب‌اند که رد نیاکان بوراکومین را پیدا کنند (دووُس و همکاران، ۱۹۸۳).

خاستگاه واقعی بوراکومین در یک نظام قشربندی تاریخی (از دورهٔ توکوگاوا، ۱۶۰۳ تا ۱۸۶۸) نهفته است. این نظام از چهار رتبه اجتماعی ترکیب شده است که عبارت‌اند از: مدیران جنگ‌آور (سامورایی‌ها)، کشاورزان، پیشه‌وران و بازرگانان. نیاکان بوراکومین‌ها در این سلسله‌مراتب اجتماعی جایی نداشتند. آنها به عنوان یک گروه

www.Booknama.com

مطرود می‌بایست کارهای مکروهی چون کشتار حیوانات و کفن و دفن مردگان را انجام دهند. بوراکومین‌ها هنوز هم کارهای مشابهی چون دباغی پوست را انجام می‌دهند. بوراکومین‌ها بیشتر از اکثریت ژاپنی کارهای دستی (از جمله کار در مزرعه) انجام می‌دهند و به طبقهٔ پایین ملت ژاپن تعلق دارند. بوراکومین‌ها و اقلیت‌های دیگر بیشتر از اعضای اکثریت در بزهکاری، فحشاء، ورزش حرفه‌ای و فعالیت‌های نمایشی اشتغال دارند (دووُس و همکاران، ۱۹۸۳).

بوراکومین‌ها نیز مانند سیاهان در ایالات متحد، از جهت طبقاتی قشربندی شده‌اند. از آنجاکه برخی از مشاغل برای بوراکومین‌ها حفظ می‌شوند، آنهایی که در این مشاغل توفیق می‌یابند (مانند مالکان کارگاه‌های کفشدوزی) می‌توانند ثروتمند شوند. همچنین، آنها توانسته‌اند به عنوان کارمند دولت مشاغلی به‌دست آورند. بوراکومین‌هایی که از جهت مالی موفق بوده‌اند، از طریق مسافرت به‌ویژه مسافرت به خارج از کشور، می‌توانند به گونه‌ای موقتی از منزلت داغ‌خورده‌شان رهایی یابند.

امروزه بیشتر تبعیض‌ها به گونه‌ای عملی علیه بوراکومین‌ها اعمال می‌شود، نه به صورت قانونی؛ درست به همان صورتی که سیاهان در ایالات متحد با آن روبروی‌اند. بوراکومین‌ها غالباً در روستاها و محلاتی زندگی می‌کنند که مسکن و بهداشت خوبی ندارند. آنها دسترسی محدودی به آموزش، مشاغل، تسهیلات رفاهی و بهداشتی دارند. دولت ژاپن در واکنش به تحرک سیاسی بوراکومین‌ها ساختار قانونی تبعیض علیه آنها را لغو کرده و کوشیده است تا اوضاع بوراکومین‌ها را بهبود بخشد. ولی ژاپن هنوز برنامه‌های مثبت و عملیِ سبک آمریکایی در جهت دسترسی اقلیت‌ها به آموزش و مشاغل، را نهادمند نکرده است. تبعیض علیه اقلیت‌های ژاپنی، هنوز هم قاعدهٔ حاکم بر شرکت‌ها است. برخی از کارفرمایان ژاپنی می‌گویند که استخدام بوراکومین‌ها چهرهٔ شرکت‌شان را ملوث می‌سازد و در نتیجه قدرت رقابت آنها را با شرکت‌های دیگر تضعیف می‌کند (دووس و همکاران، ۱۹۸۳).

بوراکومین‌ها اکنون شهروندان ژاپن به‌شمار می‌آیند، ولی ژاپنی‌های کره‌ای تبارکه بزرگترین اقلیت کشور (حدود ۷۵۰،۰۰۰ تن) را تشکیل می‌دهند، شهروند محسوب نمی‌شوند. کره‌ای‌ها به عنوان بیگانگان مقیم ژاپن، در آموزش و مشاغل با تبعیض

www.Booknama.com

روبروی‌اند. آنها از مراقبت‌های بهداشتی و مزایای خدمات اجتماعی شهروندی محروم‌اند. مشاغل دولتی و شرکتی معمولاً به غیرژاپنی‌ها نمی‌رسد.

پس از آن که ژاپن کره را در ۱۹۱۰ تسخیر کرد و تا ۱۹۴۵ بر آن حکومت کرد، کره‌ای‌ها بیشتر به عنوان کارگران دستی وارد ژاپن شدند. در سال‌های جنگ جهانی دوم، بیش از دو میلیون کره‌ای در ژاپن بودند. آنها جای کارگران کشاورزی را گرفته بودند که زمین‌های‌شان را برای پیوستن به ارتش امپراطوری ژاپن ترک کرده بودند. بسیاری از زنان کره‌ای (از ۷۰,۰۰۰ تا ۲۰۰,۰۰۰ تن) ناچار شده بودند که برای سربازان ژاپنی نقش روسپی را بازی کنند. در ۱۹۵۲، بیشتر کره‌ای‌های ساکن ژاپن به کرهٔ تقسیم شده برگشت داده شدند. آنهایی هم که در ژاپن ماندگار شدند، از شهروندی محروم ماندند. آنها تبدیل به «بیگانگان مقیم» شدند و مانند بزهکاران ژاپنی مجبور شده بودند که کارت هویت‌شان را همراه داشته باشند، همان کارتی که کره‌ای‌های ناخشنود آن را «برچسب سگ» می‌نامند. برخلاف بیشتر ملت‌های جهان، ژاپن به آدم‌هایی که در کشور زاده شده‌اند، حق شهروندی مادرزادی نمی‌دهد. تنها کسی می‌تواند ژاپنی بشود که یکی از والدینش در ژاپن به‌دنیا آمده باشد و سه سال پی در پی در این کشور زندگی کرده باشد (رابرتسون، ۱۹۹۲).

بسیاری از کره‌ای‌ها (که اکنون سه تا چهار نسل است که در ژاپن زندگی می‌کنند)، مانند بوراکومین‌ها، از نظر جسمانی و زبانی با جمعیت ژاپنی تفاوتی ندارند. بیشتر کره‌ای‌ها به زبان ژاپنی به عنوان زبان اصلی‌شان صحبت می‌کنند. بسیاری از آنها می‌توانند خودشان را به عنوان اکثریت ژاپنی جا بزنند. با این‌همه، آنها گرایش به این دارند که سکونتگاهی جدا از اکثریت داشته باشند. کره‌ای‌ها نیز مانند بوراکومین‌ها غالباً در یک محلهٔ جداگانه زندگی می‌کنند و گهگاه با بوراکومین‌ها زناشویی نیز می‌کنند. کره‌ای‌های ژاپن، به‌ویژه در محلات خاص‌شان، پیوندهای خویشاوندی خودشان را به‌شدت حفظ می‌کنند و با کره‌ای‌های دیگر در ادراکی از هویت قومی اشتراک دارند. کره‌ای‌هایی که برای شهروندی ژاپن واجد شرایط‌اند، به خاطر سیاست همرنگ‌سازی اجباری ژاپن، ترجیح می‌دهند که از خیر حق شهروندی بگذرند. هر کسی که شهروند ژاپن می‌شود، باید نام ژاپنی برای خود بگیرد. بسیاری از کره‌ای‌ها احساس می‌کنند که

www.Booknama.com

این تغییر نام آنها را از خویشاوندان و هویت قومی‌شان جدا می‌سازد. آنها با علم به این که هرگز نمی‌توانند تبدیل به اکثریت ژاپنی شوند، می‌ترسند که هم از این جا رانده و هم از آن جا مانده شوند.

ویژگی عارضی و سیّالیّت:

نژاد در برزیل

شیوه‌های انعطاف‌پذیرتر و سهلگیرانه‌تر از آنچه که در ژاپن و ایالات متحد به‌کار

بوراکومین‌داغ خوردهٔ ژاپن از نظر جسمانی و ژنتیکی تفاوتی با ژاپنی‌های دیگر ندارند. در واکنش به تحرک سیاسی بوراکومین‌ها، دولت ژاپن ساختار حقوقی تبعیض علیه آنها را برانداخته است. در این تصویر کودکان بوراکومین را در روز ورزش می‌بینید که خود نوعی تحرک سیاسی از سوی آنها به‌شمار می‌آید.

www.Booknama.com

می‌روند، نیز برای ساخت نژاد وجود دارند. برزیل نیز مانند بقیهٔ کشورهای آمریکای لاتین، مقولات نژادی سهلگیرانه‌تری دارد که به افراد اجازه می‌دهد تا طبقه‌بندی نژادی‌شان را دگرگون کنند. برزیل نیز مانند ایالات متحد سابقهٔ برده‌داری دارد، ولی قاعدهٔ تبار پست ندارد. آن نوع بیزاری نژادی که در ژاپن پیدا می‌شود، نیز در برزیل به‌چشم نمی‌خورد. سابقهٔ برده‌داری برزیل برمی‌گردد به سدهٔ شانزدهم که از آفریقا برده به این کشور وارد می‌شد تا در مزارع نیشکر در جنوب شرق آن کار کنند. بعدها، برزیلی‌ها از کار بردگان در مزارع قهوه و معادن نیز سود جستند. سهم آفریقاییان در فرهنگ برزیل، به همان اندازهٔ سهم آنها در فرهنگ آمریکای شمالی اهمیت داشته است. امروزه، به‌ویژه در مناطقی از برزیل که بردگان در آن جاها بیشتر وجود داشتند، نیاکان آفریقایی آشکار است.

نظامی که برزیلی‌ها برای طبقه‌بندی تفاوت‌های جسمانی به‌کار می‌برند، با همین نظام در ایالات متحد و ژاپن متفاوت است. نخست این که برزیلی‌ها برچسب‌های نژادی بسیار بیشتر (بیش از ۵۰۰ برچسب گزارش شده است، هَریس، ۱۹۷۰) از آمریکای شمالی و ژاپن به‌کار می‌برند. در شمال شرق برزیل، تنها در یک دهکده با جمعیت ۷۵۰ تن، خود من توانسته‌ام ۴۰ اصطلاح متفاوت نژادی را پیدا کنم. برزیلی‌ها از طریق نظام طبقه‌بندی‌شان تنوع جسمانی موجود در میان جمعیت‌شان را تشخیص می‌دهند و می‌کوشند آن را توصیف کنند. ولی نظامی که در ایالات متحد به‌کار برده می‌شود، با تشخیص تنها سه یا چهار نژاد، آمریکاییان شمالی را از تشخیص طیف مشابهی از تفاوت‌های آشکار جسمانی در میان مردم خودشان محروم می‌سازد. به یاد داشته باشیم که نژادهای ژاپنی حتی بر تفاوت‌های جسمانی هم مبتنی نیستند. بوراکومین‌ها از جهت جسمانی قابل تمایز از ژاپنی‌های دیگر نیستند، ولی از جهت زیست‌شناختی متفاوت از اکثریت شناخته می‌شوند.

نظامی که برزیلی‌ها برای ساختن نژاد اجتماعی به‌کار می‌برند، ویژگی‌های خاص دیگری نیز دارد. در ایالات متحد، نژاد هر کس از طریق قاعدهٔ تبارپست در بدو تولد به او داده می‌شود و معمولاً هم تغییر نمی‌کند. در ژاپن نیز نژاد در بدو تولد به شخص نسبت داده می‌شود، ولی می‌تواند از طریق جا افتادن در اکثریت ژاپنی و پذیرش شهروندی

www.Booknama.com

ژاپن، دگرگون شود. در برزیل، هویت نژادی کمتر مادرزادی و بیشتر انعطاف‌پذیر است. طبقه‌بندی نژادی برزیلی به ویژگی‌های عارضی توجه می‌کند. برچسب نژادی آنها که مبتنی بر ویژگی‌های عارضی است، می‌تواند تحت تأثیر عوامل محیطی، مانند آفتاب‌سوختگی، عوض شود.

به دلایل تاریخی، برزیلی‌های تیره‌پوست‌تر معمولاً از برزیلی‌های روشن‌پوست‌تر فقیرترند. زمانی که برده‌داری در برزیل به سال ۱۸۸۹ لغو شد، زنان و مردان آزاد شده زمین یا نوع دیگری از جبران خسارت را به‌دست نیاورده بودند. آنها هر شغلی را که در دسترس بود قبول کردند. برای مثال، در دهکدهٔ آرمبه، که از ۱۹۶۲ سرگرم بررسی آن می‌باشم، بردگان آزاد شده به ماهیگیری روی آوردند. بسیاری از برزیلی‌ها (از جمله بازماندگان بردگان) چون که سابقهٔ خانوادگی دسترسی به زمین یا ثروت بازرگانی را ندارند و نیز به خاطر آن که تحرک اجتماعی عمودی در برزیل دشوار است، فقیر مانده‌اند. حتی تا امروز هم، به‌ویژه در شهرهای برزیل، این تیره‌پوستان فقیر هستند که با شدیدترین تبعیض روبروی‌اند.

با توجه به همبستگی میان فقر و پوست تیره در برزیل، منزلت طبقاتی یک فرد بر طبقه‌بندی نژادی‌اش تأثیر می‌گذارد. در نتیجه، کسی که پوست روشن دارد ولی فقیر است، تیره‌تر از رنگین‌پوستی که ثروتمند است انگاشته و طبقه‌بندی می‌شود. اصطلاح نژادی که برای یک شخص تیره‌پوست ثروتمند به‌کار برده می‌شود، معمولاً رنگ پوست او را «روشن می‌سازد». این قضیه باعث پیدایش اصطلاح «سفید شده‌های پول» شده است. برخلاف این، در ایالات متحد، نژاد و طبقه هرچند به هم وابسته‌اند، ولی طبقه‌بندی نژادی با تغییر طبقه دگرگون نمی‌شود. به خاطر قاعدهٔ تبارپست، هویت نژادی در ایالات متحد تثبیت شده و عمرانه است، بدون آن که به ویژگی‌های عارضی یا منزلت اقتصادی توجه شود. یکی از شواهد وجود نداشتن قاعدهٔ تبارپست در برزیل، این واقعیت است که (برخلاف ایالات متحد) خواهربرادرها ممکن است به دو نژاد متفاوت تعلق داشته باشند (اگر که از نظر ویژگی عارضی متفاوت از هم باشند).

دهکدهٔ آرمبه جمعیتی مختلط با قیافه‌های متفاوتی دارد که منعکس کنندهٔ نسل‌ها مهاجرت و زناشویی میان بنیانگذاران این دهکده و خارجیان است. برخی از ساکنان این

www.Booknama.com

دهکده پوستی تیره و برخی دیگر رنگ پوستی روشن دارند. ویژگی‌های سیمایی، رنگ چشم و مو و نوع موی‌شان نیز با هم تفاوت دارند. ولی با همهٔ این ناهمگونی‌ها، این دهکده تا همین اواخر از جهت اقتصادی همگون بود: ساکنان محلی آن از طبقهٔ پایین برزیل برنخاسته‌اند. با توجه به این یکنواختی اقتصادی، تفاوت در ثروت بر طبقه‌بندی نژادی تأثیر ندارد، زیرا این طبقه‌بندی بر تفاوت‌هایی جسمانی استوار است که افراد دهکده میان خودشان تصور می‌کنند. با دگرگونی ویژگی‌های جسمانی (مانند تغییر رنگ پوست بر اثر آفتاب‌سوختگی و یا تأثیر رطوبت بر شکل مو)، اصطلاح‌های نژادی نیز دگرگون می‌شوند. وانگهی، تفاوت‌های نژادی در ساختاربندی حیات اجتماعی این مردم چندان بی‌اهمیت بوده‌اند که آنها غالباً فراموش می‌کنند که این اصطلاح‌ها را در مورد دیگران به‌کار برده‌اند. گهگاه حتی اصطلاح‌هایی را که برای خودشان به‌کار برده‌اند، هم فراموش می‌کنند. به همین دلیل، عادت کرده بودم که از یک شخص در روزهای مختلف بخواهم که نژادهای دیگران (و خودم) را برایم بازگو کند. در ایالات متحد، من همیشه «سفید» یا «آمریکاییِ اروپایی» هستم، ولی در آرمبه به‌جز «سفید» انواع اصطلاح‌های دیگر را در مورد من به‌کار می‌بستند، مانند «روشن»، «موبور»، «کله‌سرخ روشن‌پوست» و یا «دورگهٔ روشن». آنها اصطلاح نژادی را که برای توصیف من یا شخص دیگر به‌کار می‌بستند، از شخصی به شخص دیگر، از هفته‌ای به هفتهٔ دیگر و حتی از روزی به روز دیگر، تغییر می‌دادند. بهترین دوست محلی من که مردی بسیار تیره‌پوست بود، دایماً اصطلاحی را که برای خودش به‌کار می‌بست تغییر می‌داد و از اصطلاح «تیره» گرفته تا «سیاه» و «قهوه‌ای تیره» استفاده می‌کرد.

نظام‌های نژادی آمریکای شمالی و ژاپن آفریده‌های فرهنگ‌های ویژه‌اند. این نظام‌ها توصیف علمی و یا حتی دقیق تفاوت‌های زیست‌شناختی انسان نیستند. طبقه‌بندی نژادی برزیلی نیز یک برساختهٔ فرهنگی است. ولی برزیلی‌ها شیوه‌ای برای توصیف تنوع زیست‌شناختی انسان‌ها طراحی کرده‌اند که جزئی‌تر، سیال‌تر و انعطاف‌پذیرتر از نظام‌های به‌کار رفته در بیشتر فرهنگ‌ها است. برزیل فاقد بیزاری نژادی موجود در ژاپن است. همچنین برزیل آن قاعدهٔ تباری که منزلت نژادی را در ایالات متحد تعیین می‌کند، ندارد (دِگلِر، ۱۹۷۰؛ هَریس، ۱۹۶۴).

www.Booknama.com

عملکرد قاعدهٔ تبارپست به ما کمک می‌کند تا دریابیم که چرا جمعیت‌هایی که در ایالات متحد برچسب «سیاه» و «سرخ‌پوست» خورده‌اند، در برزیل روز به روز کمتر می‌شوند. فرهنگ آمریکای شمالی همهٔ فرزندان «دورگه» را در مقولهٔ اقلیت جای می‌دهد و در نتیجه باعث می‌شود که تعداد اقلیت‌ها افزایش یابد. ولی در برزیل، فرزندان زناشویی‌های مختلط در مقولات میانی قرار می‌گیرند و از یک رشته برچسب‌های قومی و نژادی وسیع‌تری استفاده می‌شود. برای مثال، یک کودک برزیلی که از مادر «سفید» و از پدر «سیاه» زاده شده باشد، هرگز سفید یا سیاه نامیده نمی‌شود، بلکه برای او از نوعی اصطلاح میانی استفاده می‌شود (که فراوان در دسترس است). ایالات متحد از این مقولات میانی که کارکردهای کاملی دارند یکسره بی‌بهره است، ولی این مقولات در برزیل تا حد اشباع وجود دارند. سرخپوستان همرنگ شدهٔ برزیل نام خاصی دارند که با نام سرخ‌پوست یا نام قبایل خاص دیگری مانند کایاپویا یا نومامو تفاوت دارد. ولی بر اساس قاعدهٔ اولویت تبارپست، شخصی ممکن است یکی از اجدادش در چند نسل پیش سرخ‌پوست باشد، ولی هنوز «احساس سرخ‌پوست بودن» کند و همین‌گونه هم طبقه‌بندی شود و یا حتی یک هویت قبیله‌ای داشته باشد.

در ایالات متحد و برزیل، قرن‌ها است که جمعیت‌های دورگه با نیاکانی از بومیان آمریکا، اروپا، آفریقا و آسیا، زندگی می‌کرده‌اند. با آن که این جمعیت‌ها در هر دو کشور مختلط بوده‌اند، ولی فرهنگ‌های آمریکای شمالی و برزیل به گونهٔ متفاوتی با آنها برخورد کرده‌اند. دلایل تاریخی برای این اختلاف برخورد را باید در ویژگی‌های متفاوت ساکنان این‌دو کشور پیدا کرد. نخستین ساکنان ایالات متحد که بیشترشان انگلیسی بودند، از زنان، مردان و خانواده‌ها ترکیب می‌شدند. ولی در نقطهٔ مقابل، بیشتر استعمارگران پرتغالی برزیل از مردان بازرگان و ماجراجو تشکیل می‌شدند. بسیاری از این مردان پرتغالی با زنان بومی آمریکایی ازدواج کرده و فرزندان «دورگه»شان را وارثان خود به‌شمار آورده بودند. مالکان کشتزارهای برزیل نیز مانند همگنان آمریکای شمالی‌شان با بردگان‌شان رابطهٔ جنسی برقرار می‌کردند. ولی ارباب‌های برزیلی، به دلایل جمعیت‌شناختی و اقتصادی، غالباً بچه‌های مولود این رابطه را آزاد می‌کردند (گهگاه آنها تنها فرزندان‌شان بودند). بچه‌های آزاد شدهٔ خدایگان و برده، پیشکار و ناظر

www.Booknama.com

کشتزارها می‌شدند و بسیاری از پایگاه‌های میانی را در اقتصاد نوظهور برزیل اشغال می‌کردند. آنها با بردگان طبقه‌بندی نمی‌شدند و اجازه داشتند به یک مقولهٔ میانی تازه بپیوندند. هیچ قاعدهٔ مبتنی بر اولویت تبارپست در برزیل نبوده است که جدا ماندن سیاهان از سفیدان را تضمین کند (هَریس، ۱۹۶۴).

پرسش‌های اساسی

۱. حال که اصطلاح نژاد در زیست‌شناسی بی‌اعتبار شده است، چه اصطلاح دیگری جای آن را گرفته است؟

۲. طبقه‌بندی نژادی مبتنی بر ویژگی‌های عارضی چه اشکال اساسی دارد؟

۳. علاوه بر دلایل آورده شده در متن، چه دلیل دیگری را می‌توانید برای مسأله‌دار بودن اصطلاح نژاد ذکر کنید؟

۴. با توجه به نبود مبنای زیست‌شناختی برای نژاد، نژادگرایی چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟

۵. قاعدهٔ اولویت تبارپست در ایالات متحد چگونه عمل می‌کند؟

۶. بوراکومین‌ها با اکثریت ژاپنی چه تفاوت عمده‌ای از جهت جسمانی دارند؟

۷. چه نوع نظام طبقه‌بندی نژادی در اجتماع شما عمل می‌کند؟ آیا این نظام با نظام طبقه‌بندی نژادی در فرهنگ آمریکایی تفاوت دارد؟

۸. تفاوت میان نژاد و رنگ پوست در فرهنگ معاصر آمریکایی چیست؟ آیا هویت‌های اجتماعی آمریکاییان و تبعیض علیه برخی از آمریکایی‌ها مبتنی بر نژاد است یا رنگ پوست و یا هر دو آنها؟

۹. تفاوت‌های میان سیاه‌پوستان و سفیدپوستان که در بررسی‌های پزشکی پیدا می‌شوند، آیا با عوامل اجتماعی ـ فرهنگی بهتر تبیین می‌شوند یا با عوامل زیست‌شناختی؟ اگر این بررسی‌ها برچسب‌های «سیاه» و «سفید» را رها کنند و به‌جای آن از معیارهای دیگری برای توجیه تنوع زیست‌شناختی، مانند رنگ پوست و چربی بدن، استفاده کنند، دقیق‌تر از کار درنمی‌آیند؟

www.Booknama.com

فصل ۹

نخستین کشاورزان

در فصل ۷ دربارهٔ پایان عصر یخ در اروپا و پیامدهای آن صحبت کردیم. با عقب‌نشینی یخ، جمعیت‌های گشت‌زن و گردآورنده اقتصاد عام‌تری را دنبال کردند و اتکای کمتری به شکار جانوران بزرگ پیدا کردند. این در واقع آغاز همان چیزی بود که کِنت فلانِری (۱۹۶۹) **انقلاب طیف وسیع** نامید. این انقلاب راجع است به دوره‌ای که حدود ۱۵,۰۰۰ سال پیش در خاورمیانه و ۱۲,۰۰۰ سال پیش در اروپا آغاز شد. در این دوره، طیف وسیعی از حیات حیوانی و گیاهی به‌وسیلهٔ انسان‌ها شکار و گردآوری و یا ماهیگیری می‌شد. این دوره از این‌روی انقلابی بود که در خاورمیانه به **تولید خوراک**، و یا همان نظارت انسان بر تولیدمثل گیاهان و حیوانات، منجر شد.

از ۱۵,۰۰۰ سال پیش به بعد، بر اثر کاسته شدن دامنهٔ شکار حیوانات بزرگ در سراسر جهان مسکونی، گشت‌زنان می‌بایست منابع تازه‌ای را برای خود جستجو کنند. از آن زمان به بعد، توجه انسان‌ها از انواع حیوانیِ بزرگ‌جثه و کم‌زاد و ولدی چون ماموت‌ها به انواع کوچک‌جثه‌تری چون ماهی‌ها و نرم‌تنان و خرگوش‌ها جلب شد که سریع و پرزاد و ولد تولیدمثل می‌کنند (هایدن، ۱۹۸۱).

برای مثال، دیوید لوبِل باستان‌شناس و همکارانش الگویی از گردآورندگان حلزون را در منطقهٔ کِف زورای[1] شرق الجزایر بازسازی کردند. در فاصلهٔ میان ۱۰,۰۰۰

1 . Kef Zoura

www.Booknama.com

تا ۷۰۰۰ سال پیش، ده‌ها جایگاه در درون و پیرامون کِف زورا به وسیلهٔ اعضای وابسته به فرهنگ کَپسی[1] اشغال شده بودند. کپسی‌ها مردمی در دورهٔ میانه‌سنگی بودند که زیستمایه‌شان را از حلزون‌ها تأمین می‌کردند. در کف زورا میلیون‌ها غلاف حلزون کشف شده است. مردم کپسی کوچنده بودند و بعد از تهی ساختن عرضهٔ حلزون در یک محل، اردگاه‌های‌شان را به جای دیگری انتقال می‌دادند. آنها گیاهانی چون انواع علف‌ها، بلوط‌ها، میوهٔ کاج و مغز پسته را نیز می‌خوردند (باور و لوبل، ۱۹۸۸).

در اسپریت کِیو[2] در شمال غرب تایلند، قدیمی‌ترین بقایای گیاهی آسیای جنوب شرقی به‌دست آمده‌اند (گورمَن، ۱۹۶۹). در فاصلهٔ میان ۹۲۰۰ و ۸۶۰۰ سال پیش، مردم اسپریت کیو، نوع خودروی آجیل، کدو قلیانی، شاه‌بلوط، فلفل سیاه و خیار را می‌خوردند. هرچند که این گیاهان هنوز اهلی نشده بودند، ولی جمع شدن آنها در یک جایگاه، حاکی از تنوع رژیم غذایی و الگوی طیف وسیع است که سرانجام به تولید خوراک منجر شد.

جایگاه نیتانو در ژاپن واقع بر خوری نزدیک توکیو، مدارک دیگری دال بر اهمیت گستردهٔ گشت‌زنی در یک طیف وسیع را به‌دست می‌دهد. نیتانو در فاصلهٔ ۶۰۰۰ و ۵۰۰۰ سال پیش بارها به وسیلهٔ اعضای وابسته به فرهنگ جومون اشغال شده بود؛ ۳۰۰۰ جایگاه متعلق به این فرهنگ در ژاپن پیدا شده‌اند. مردم جومون گوزن، خوک، خرس و آنتلوپ را که شبیه گوزن است، شکار می‌کردند. در جایگاه‌های زندگی جومون‌ها ۳۰۰ نوع جانور صدف‌دار و ۱۸۰ نوع گیاه خوردنی (مانند توت، بادام و غده‌ها) به‌دست آمده‌اند (آکازاوا، ۱۹۸۶).

تجربه‌های اولیهٔ تولید خوراک، مهمترین صورت دیگر کاربرد منابع متنوع را در جهان پس از عصر یخ به‌دست می‌دهند. در ۱۰،۰۰۰ سال پیش، دگرگونی اقتصادی عمده‌ای در خاورمیانه (ترکیه، عراق، ایران، سوریه، اردن و اسراییل) رخ داده بود. در این منطقه، آدم‌ها آغاز به دخالت در چرخه‌های تولید گیاهان و جانوران کرده بودند، در حالی که نیاکان‌شان نسل‌ها بود که گشت‌زنی می‌کردند. سرانجام، مردم خاورمیانه به نخستین کشاورزان و شبانان تبدیل شده بودند (مور، ۱۹۸۵). آنها دیگر به صِرف

1 . Capsians

2 . Spirit Cave

www.Booknama.com

برداشت از ذخایر طبیعت اکتفا نکردند، بلکه خوراک‌شان را به دست خودشان کشف کردند و ویژگی‌های زیست‌شناختی گیاهان و جانوران را در رژیم غذایی‌شان تغییر دادند. از ۱۰،۰۰۰ سال پیش، گیاهان و جانوران اهلی شده به بخشی از طیف وسیع منابع برای مردم خاورمیانه تبدیل شده بودند. در ۷۵۰۰ سال پیش، بیشتر مردم خاورمیانه از الگوی گشت‌زنی در طیف وسیع دست برداشتند و به اقتصادهای تخصصی‌تری که بر چند نوع اهلی شده استوار بودند، روی آوردند.

کِنت فِلانری (۱۹۶۹) چند دوره را مطرح کرده است که طی آنها، گذار به اقتصادهای کشاورزی و شبانی در خاورمیانه رخ داده بود (به جدول ۱ـ۹ نگاه کنید). دورهٔ شکار و گردآوریِ نیمه‌شبانی (۱۲۰۰۰ تا ۱۰،۰۰۰ سال پیش) نخستین مراحل گشت‌زنی در طیف وسیع را در بر می‌گیرد. این دوره درست پیش از زمانی قرار می‌گیرد که نخستین گیاهان (گندم و جو) و جانوران (بز و گوسفند) اهلی شده به رژیم غذایی انسان افزوده شده بودند. در دورهٔ بعدی (۱۰،۰۰۰ تا ۷۵۰۰ سال پیش)، کشاورزی دیم (گندم و جو) و اهلی شدن بز و گوسفند اتفاق افتاد. کشاورزی دیم، بدون نظام آبیاری و وابسته به باران است.

در دورهٔ تخصص روزافزون در تولید خوراک (۷۵۰۰ سال تا ۵۵۰۰ سال پیش)، گذشته از انواع پرمحصول‌تر گندم و جو، محصولات دیگری نیز به رژیم غذایی انسان افزوده شده بودند. در این دوره، گاو و خوک نیز اهلی شده بودند. در ۵۵۰۰ سال پیش، کشاورزی به دشت آبرفتی میان رودخانه‌های دجله و فرات نیز گسترش یافته بود؛ در این جا مردم اولیهٔ بین‌النهرین در شهرک‌های محصور زندگی می‌کردند که برخی از آنها به شهرهای بزرگ تبدیل شده بودند. در همین دوره، فلزکاری و چرخ اختراع شده بودند. انسان‌های هوشمند پس از دو میلیون سال ابزارسازی با سنگ، به عصر مفرغ وارد شده بودند.

گوردون چایلدِ (۱۹۵۱) باستان‌شناس برای توصیف خاستگاه و تأثیر **تولید خوراک**، یا همان کشت گیاهان و اهلی کردن جانوران، اصطلاح انقلاب نوسنگی را به‌کار برد. اصطلاح **نوسنگی** که به معنای «عصر سنگ نو» است، برای ارجاع به فنون بریدن و پرداخت ابزارهای سنگی، ساخته شده بود. به هر روی، دلالت اصلی اصطلاح نوسنگی

www.Booknama.com

راجع به یک اقتصاد کلی نوپدید بود و تنها به فنون ابزارسازی اشاره نمی‌کند. امروزه اصطلاح نوسنگی به نخستین دورهٔ فرهنگی در یک منطقهٔ معین اطلاق می‌شود که در آن، نخستین نشانه‌های اهلی کردن پیدا شدند. اقتصاد نوسنگی که مبتنی بر تولید خوراک بود، دگرگونی‌هایی اساسی در سبک‌های زندگی انسان پدید آورد. در این زمان، شتاب دگرگونی اجتماعی و فرهنگی بسیار افزایش یافته بود.

جدول ۱ ـ ۹

گذار به دورهٔ تولید خوراک در خاورمیانه

دوره	تاریخ
پیدایش دولت (سومر)	۵۵۰۰ سال پیش
تخصص روزافزون در تولید خوراک	۵۵۰۰ تا ۷۵۰۰ سال پیش
نخستین کشاورزی دیم و اهلی کردن گوسفند و بز	۷۵۰۰ تا ۱۰۰۰۰ سال پیش
شکار و گردآوری نیمه‌شبانی	۱۰۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰ سال پیش

نخستین کشاورزان و شبانان در خاورمیانه

تولید خوراک در خاورمیانه در چهار منطقهٔ زیست‌محیطی پدید آمد. این چهار منطقه از بلندترین تا پست‌ترین آن عبارت‌اند از: فلات (۱۵۰۰ متر ارتفاع)، تپه‌ماهورها، دشت (بی‌درخت) و دشت آبرفتی میان رودخانه‌های دجله و فرات (۳۰ تا ۱۵۰ متر ارتفاع). **تپه‌ماهورها** یک منطقهٔ نیمه‌استوایی بیشه‌زاری است که از رودخانه‌های یاد شده به سوی شمال کشیده می‌شود.

در گذشته تصور می‌شد که تولید خوراک در واحه‌های دشت آبرفتی یاد شده آغاز شد. این منطقهٔ کم‌باران همان جایی است که تمدن بین‌النهرین بعدها در آن پیدا شد. امروزه گرچه می‌دانیم نخستین تمدن جهان (بین‌النهرینی) به‌راستی در این منطقه شکل گرفت، ولی اختراع آبیاری که برای کشاورزی در دشت آبرفتیِ بیابانی ضرورت داشت،

www.Booknama.com

در تاریخی اخیرتر (۷۰۰۰ سال پیش) رخ داده بود. کشت گیاهان و اهلی کردن جانوران، نه در منطقهٔ خشک رودخانه‌ای بلکه در نواحی پرباران آغاز شده بود.

رابرت بِرید وود باستان‌شناس (۱۹۷۵) این نظر را مطرح کرد که تولید خوراک در منطقهٔ تپه‌ماهوری یا ناحیهٔ بیشه‌زاری نیمه‌استوایی آغاز شده بود که در آن جاگندم و جو خودرو می‌بایست فراوان بوده باشند. در سال ۱۹۴۸، یک گروه تحقیقاتی به سرپرستی برید وود در یارمو[1] حفاری‌هایی را آغاز کرد؛ در این دهکده که در منطقهٔ تپه‌ماهوری بود، در میان سال‌های ۹۰۰۰ و ۸۵۰۰ سال پیش، نخستین بار تولید خوراک انجام گرفته بود. ما اکنون می‌دانیم به‌جز یارمو، در نواحی نزدیک منطقهٔ تپه‌ماهوری، دهکده‌های کشاورزی دیگری نیز وجود داشتند. یک نمونه از این دهکده‌ها، عالی کُش[2] در دامنه‌های رشته‌جبال زاگرس بود. در ۹۰۰۰ سال پیش، مردم عالی کُش بز پرورش می‌دادند، گیاهان خودرو گوناگون را گردآوری می‌کردند و در اواخر زمستان و آغاز بهار گندم درو می‌کردند (هول، فلانری و نیلی، ۱۹۶۹).

دگرگونی آب و هوا در پیدایش تولید خوراک نقش داشت (اسمیت، ۱۹۹۵). پایان عصر یخ تنوع منطقه‌ای و محلی بیشتری را در شرایط آب و هوایی به‌بار آورده بود. لوییس بینفورد (۱۹۶۸) این نکته را مطرح کرد که در برخی مناطق خاورمیانه (مانند منطقهٔ تپه‌ماهوری) محیط‌های محلی چنان غنی از منابع بودند که گشت‌زنان می‌توانستند به **یکجانشینی** روی آورند، یعنی زندگی ثابتی را در دهکده‌ها آغاز کنند. مثال اصلی بینفورد، گسترش فرهنگ **ناطوفیان**[3] (در ۱۲,۵۰۰ تا ۱۰,۵۰۰ سال پیش) است که مبتنی بر گشت‌زنی در طیف وسیع بود. مردم وابسته به فرهنگ **ناطوفیان** که غلات خودرو را گردآوری و آهوان را شکار می‌کردند، سراسر سال را در دهکده‌ها زندگی می‌کردند. آنها به خاطر آن که می‌توانستند شش ماه از سال غلات خودرو را در نزدیکی‌ها درو کنند، قادر بودند که در یک نقطه (دهکده‌های اولیه) زندگی کنند.

دانِلد هِنری (۱۹۹۵ و ۱۹۸۹) یک نوع تغییر آب و هوایی در جهت شرایط گرم‌تر و مرطوب‌تر را درست قبل از دورهٔ ناطوفیان، به گونه‌ای مستند اثبات کرد. این تغییر آب و

1 . Jarmo
2 . Ali Kosh
3 . Natufian

www.Booknama.com

هوا طیف گندم و جو خودرو را در نواحی بلندتر گسترش داد و بدین‌سان، منطقهٔ گشتزنی دسترسی‌پذیر را وسیع‌تر ساخت و فصل برداشت طولانی‌تری را امکان‌پذیر ساخت. در نتیجه، گندم و جو در بهار در نواحی پست، در تابستان در ارتفاع متوسط و در پاییز در مناطق مرتفع، به‌دست می‌آمد. مردم وابسته به فرهنگ ناطوفیان محل‌هایی را برای دهکده‌های‌شان برمی‌گزیدند که در آنجاها بتوانند غلات خودرو را در هر سه ناحیهٔ یاد شده برداشت کنند.

حدود ۱۱،۰۰۰ سال پیش، این الگوی مطلوب گشت‌زنی بر اثر تغییر دیگری در آب و هوا، این بار در جهت خشک‌تر شدن، در خطر افتاده بود. با خشک شدن بسیاری از زیستگاه‌های غلات خودرو، منطقهٔ مساعد برای گشت‌زنی محدود شد. در این زمان، دهکده‌های ناطوفیان محدود به مناطقی شدند که آب دایمی داشتند. با رشد روزافزون جمعیت، برخی از این مردم کوشیدند تا با انتقال غلات خودرو به نواحی پرآب‌تر، قدرت تولیدشان را حفظ کنند؛ در همین راستا بود که آغاز به کشت زمین کردند.

به نظر بسیاری از پژوهشگران، بیشتر از همه، مردمی یک راهبرد جدید معیشتی مانند تولید خوراک را می‌پذیرند که در دنبال کردن راهبرد معیشتی مرسوم‌شان بیشترین دشواری را داشته باشند (بینفورد، ۱۹۶۸؛ فلانری، ۱۹۷۳؛ ونکِه، ۱۹۹۶). با این حساب، آن دسته از مردم خاورمیانهٔ دوران باستان که خارج از ناحیه‌ای می‌زیستند که خوراک خودرو در آن جا فراوان‌تر بود، بیشتر از همه می‌بایست به دنبال تجربه و پذیرش راهبردهای معیشتی نوپدید بوده باشند. این قضیه می‌بایست با خشک شدن آب و هوا مصداق بیشتری یافته باشد. یافته‌های باستان‌شناختی اخیر این فرضیه را تأیید می‌کنند که تولید خوراک در مناطق حاشیه‌ای مانند دشت‌های کوهپایه‌ای آغاز شد و نه در مناطق مساعدی چون تپه‌ماهورها که در آن خوراک سنتی فراوان‌تر از هر جای دیگر بود.

حتی امروز هم گندم خودرو به گونه‌ای متراکم در منطقهٔ تپه‌ماهورها می‌روید، چنان که حتی با ابزارهای نوسنگی به آسانی می‌توان با یک ساعت کار یک کیلوگرم گندم را برداشت کرد (هارلان و زوهَری، ۱۹۲۶). وقتی غلهٔ خودرو برای خوردن فراوان بود، آدم‌ها دلیلی برای اختراع کشاورزی نداشتند. گندم خودرو به سرعت خوشه می‌بندد و طی یک دورهٔ سه‌هفته‌ای می‌توان آن را درو کرد. به گفتهٔ فلانری، در همین دورهٔ زمانی،

www.Booknama.com

یک خانوادهٔ گردآورندهٔ باتجربه می‌توانست به اندازهٔ کافی (۱۰۰۰ کیلوگرم) غله برداشت کند تا با آن یک سال شکم اعضای خانواده را سیر نگه دارد. تازه بعد از درو این‌همه گندم، نیاز به جایی برای نگهداری آن بود. آنها دیگر نمی‌توانستند سبک زندگی کوچنده را حفظ کنند، زیرا می‌بایست نزدیک انبار غله‌شان باقی بمانند.

بدین‌سان، زندگی یکجانشینی در دهکده، پیش از کشاورزی و شبانی در خاورمیانه تحول یافته بود. ناطوفیان‌ها و گشت‌زنان دیگر منطقهٔ تپه‌ماهوری جز ساختن دهکده در نزدیکی متراکم‌ترین جایگاه‌های غلهٔ خودرو چارهٔ دیگری نداشتند. آنها به جایی برای نگهداری غله‌شان نیاز داشتند. وانگهی، گوسفندها و بزها می‌توانستند از ته‌ساقه‌ای که بعد از درو غلات باقی می‌ماند تعلیف کنند. این واقعیت که گیاهان و جانوران اساسی در یک منطقه در دسترس بودند، نیز به سود دهکده‌نشینی عمل می‌کرد. گشت‌زنان تپه‌ماهورنشین خانه‌هایی برای خود ساختند، گودال‌هایی برای ذخیرهٔ غلات کندند و اجاق‌هایی را برای بو دادن آنها فراهم کردند.

سکونتگاه‌های ناطوفیان که سراسر سال از آنها استفاده می‌شد، ویژگی‌های معماری دایمی و شواهدی دال بر فرآوری و ذخیره‌سازی غلات خودرو را به‌دست می‌دهند. یکی از این سکونتگاه‌ها جایگاه ابوهُریره در سوریه است که ناطوفیان‌ها نخستین بار در حدود ۱۱,۰۰۰ تا ۱۰,۵۰۰ سال پیش اشغال کرده بودند. این جایگاه سپس رها شد ولی بعدها در فاصلهٔ سال‌های ۹۵۰۰ تا ۸۰۰۰ سال پیش دوباره از سوی تولیدکنندگان خوراک اشغال شد. جایگاه ابوهریره بقایایی از سنگ‌های آسیاب، گیاهان خودرو و دست‌کم ۵۰,۰۰۰ استخوان غزال را از دورهٔ ناطوفیان به‌دست داده است.

پیش از اهلی کردن، منطقهٔ مساعد تپه‌ماهوری متراکم‌ترین جمعیت انسانی را داشت. سرانجام، جمعیت سرریز این منطقه آغاز به روی آوردن به نواحی نزدیک کرد. مهاجرانی که از منطقهٔ تپه‌ماهوری به مناطق نزدیک رفته بودند، کوشیدند تا شیوهٔ مرسوم گشت‌زنی در طیف وسیع را در این مناطق حاشیه‌ای نیز ادامه دهند. ولی پس از برخورد با منابع موجود پراکنده‌تر، ناگزیر شده بودند راهبردهای معیشتی تازه‌ای را تجربه کنند. سرانجام، فشار جمعیت بر منابع محدودتر، آدم‌های ساکن در مناطق حاشیه‌ای را وادار کرد که به نخستین تولیدکنندگان خوراک تبدیل شوند (بینفورد، ۱۹۶۸؛ فلانِری، ۱۹۶۹).

www.Booknama.com

کشاورزی اولیه کوششی بود در جهت نسخه‌برداری از قطعات متراکم گندم و جو که در منطقهٔ تپه‌ماهوری به گونه‌ای خودرو به‌دست می‌آمد، در یک محیط نامساعدتر.

خاورمیانه و نیز برخی از مناطق دیگر جهان که تولید خوراک از آن جاها سرچشمه گرفته است، مناطقی‌اند که هزاران سال از یک اقتصاد عمودی برخوردار بودند (مناطق دیگر عبارت‌اند از: پرو، مکزیک و گواتمالا). اقتصاد عمودی از مناطقی زیست‌محیطی بهره‌برداری می‌کند که گرچه از جهت جغرافیایی به هم نزدیک‌اند، ولی از جهت ارتفاع، بارندگی و آب و هوای کلی و پوشش گیاهی با یکدیگر تفاوت دارند. یک چنین همجواری نزدیک میان محیط‌های متفاوت، به گشت‌زنان طیف وسیع اجازه می‌داد که در فصل‌های گوناگون منابع متفاوتی را به‌کار برند.

حدود ۱۲۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ سال پیش مردم خاورمیانهٔ باستان کوچ فصلی می‌کردند. آنها به دنبال گیاهان و جانوران مورد نیاز، از مناطق پست به نواحی بلند کوچ می‌کردند. این الگو به گله‌داری کوچنده (شبانی) تکامل یافت. گله‌داران معاصر خاورمیانه، مانند این پسر بادیه‌نشین اردنی، هنوز رمه‌های‌شان را برای تعلیف به ارتفاعات مختلف می‌برند.

www.Booknama.com

گشت‌زنانِ نیمه کوچندهٔ اولیه در خاورمیانه، به دنبال شکار از منطقه‌ای به منطقهٔ دیگر می‌رفتند. در زمستان، آنها در منطقهٔ دشت‌های کوهپایه‌ای شکار می‌کردند که بیشتر باران‌خیز بود تا برفگیر و علف زمستانی را برای حیوانات شکار در ۱۲,۰۰۰ سال پیش فراهم می‌کرد (حتی امروزه هم از این منطقه برای چرای زمستانی دام‌ها استفاده می‌شود). وقتی زمستان پایان می‌گرفت، این دشت‌ها خشک می‌شدند. حیوانات شکار هم در هنگام آب شدن برف در بلندی‌ها، به مناطق بلندتر تپه‌ماهوری و فلات می‌رفتند. در این فصل، چراگاه در مناطق بلندتر در دسترس بود. گشت‌زنان در هنگام صعود به بلندی‌ها، غله‌های خودرو رسیده‌ای را که در زمانی دیرتر از مناطق پست در بلندی‌ها می‌رویید، برداشت می‌کردند. پس از درو گندم و جو، گوسفندها و بزهای مردم از ته‌ساقه‌های آنها تعلیف می‌کردند.

چهار منطقهٔ زیست‌محیطی یاد شده در خاورمیانه از راه داد و ستد نیز به یکدیگر وابسته بودند. برخی منابع محدود به مناطق خاصی بودند. قیر که به عنوان مادهٔ چسبنده در ساخت داس به‌کار می‌رفت، از منطقهٔ دشت به‌دست می‌آمد. معادن مس و فیروزه در فلات بلند جای داشتند. بدین‌سان، محیط‌های متضاد با دو شیوه به هم پیوند می‌خوردند: کوچ فصلی گشت‌زنان و داد و ستد.

جا به جایی انسان‌ها و جانوران و محصولات به اضافهٔ افزایش جمعیت ناشی از گشت‌زنی پربار در یک طیف وسیع، پیش‌شرط تولید خوراک بودند. انسان‌ها با جابه‌جایی از یک منطقه به مناطق دیگر، بذرهای گیاهی را نیز به زیستگاه‌های تازه می‌بردند. جهش‌ها، بازترکیب‌های ژنتیک و گزینش انسانی، باعث پیدایش گونه‌های نوپدید گندم و جو شدند. برخی از این گونه‌ها بیشتر از گونه‌های خودرو با محیط دشت و بعدها دشت آبرفتی سازگار بودند.

دگرگونی‌های ژنتیک و اهلی کردن

گیاهان خودرو چه تفاوت‌های مهمی با گیاهان اهلی شده دارند؟ بذرهای غلات اهلی شده و غالباً تمامی این نوع گیاهان، بزرگتر از غلات خودرواند. برداشت محصول از غلات اهلی شده در سطح واحد، بسیار بیشتر از غلات خودرو است. گیاهان اهلی

www.Booknama.com

شده مکانیسم‌های طبیعی پراکنش تخم‌شان را نیز از دست می‌دهند. برای مثال، لوبیاهای اهلی شده غلاف‌های به‌هم چسبیده‌ای دارند که مانند غلاف‌های لوبیاهای خودرو خرد نمی‌شوند. غلات اهلی شده بافت پیوندی سخت‌تری دارند که نمی‌گذارد خوشه‌ها از ساقه به‌سادگی جدا شوند.

دانه‌های گندم، جو و غلات دیگر در بالای ساقه خوشه می‌بندند (به شکل ۳ـ۹ نگاه کنید). این دانه‌ها به‌وسیلهٔ یک محور به ساقه می‌چسبند. در غلات خودرو، این محور شکننده است، به گونه‌ای که قسمت‌هایی از این محور یکی پس از دیگری می‌شکنند و در نتیجه دانهٔ چسبنده به هر قسمت روی زمین می‌افتد. بدین‌سان است که غلات خودرو دانه‌های‌شان را می‌پراکنند و نوع‌شان را تکثیر می‌کنند. همین شکننده بودن محور، برای انسان‌ها مشکل ایجاد می‌کند. تصور کنید که یک گشت‌زنی که در گشتِ طیف وسیع کارکشته است، چقدر ناراحت می‌شود وقتی مجبور می‌شود که به‌جای خوشه‌برداری، تنها دانه‌های به زمین افتاده و یا با باد پخش شده را برداشت کند.

در آب و هوای بسیار خشک، گندم و جو طی سه روز می‌رسند و محورهای آنها کاملاً متلاشی می‌شوند (فلانِری، ۱۹۷۳). همین محور شکننده، برای آدم‌هایی که تخم‌ها را می‌کارند و در انتظار برداشت می‌مانند، باید حتی از این هم ناراحت‌کننده‌تر باشد. ولی خوشبختانه، برخی از ساقه‌های گندم و جو وحشی اتفاقاً می‌بایست محورهای سخت‌تری داشته باشند. این گونه‌ها همان‌هایی بودند که بذرهای‌شان را برای کشت در سال دیگر حفظ می‌کردند.

مسألهٔ دیگر غلات خودرو، این است که قسمت خوردنی آنها در جوف سبوس سختی جای گرفته است. این سبوس چندان سفت بود که با کوبیدن سنگ از دانه جدا نمی‌شد. گشت‌زنان اولیه می‌بایست غله را برشته کنند تا سبوس از دانه جدا شود. برخی از گیاهان خودرو، برحسب اتفاق ژن‌هایی برای سبوس ترد دارند. انسان‌ها بذرهای این گیاهان را (که می‌بایست پیش از موعد در طبیعت سبز شده باشند) انتخاب می‌کردند، زیرا بهتر می‌شد برای خوردن از آن استفاده کرد.

انسان‌ها در حیوانات نیز ویژگی‌های معینی را برگزیدند (اسمیت، ۱۹۹۵). زمانی پس از اهلی شدن گوسفندان، ویژگی‌های عارضی تازه و مطلوبی پدید آمدند. گوسفندان

www.Booknama.com

وحشی پشمالو نیستند؛ پوست‌های پشمالو محصولات اهلی شدن‌اند. پوست پشمالو بدن گوسفند را در برابر گرمای شدید محافظت می‌کند. درجهٔ حرارت پوست گوسفندانی که در مناطق بسیار گرم زندگی می‌کنند، بسیار پایین‌تر از درجهٔ حرارت سطح پشم‌شان است. بدین‌سان، گوسفندان پشمالو و نه نیاکان وحشی‌شان، می‌توانستند در سرزمین‌های پست گرم، خشک و آبرفتی دوام آورند. پشم مزیت دیگری نیز داشت که همانا کاربرد آن در پوشاک است.

شکل ۳ ـ ۹

یک خوشهٔ گندم یا جو

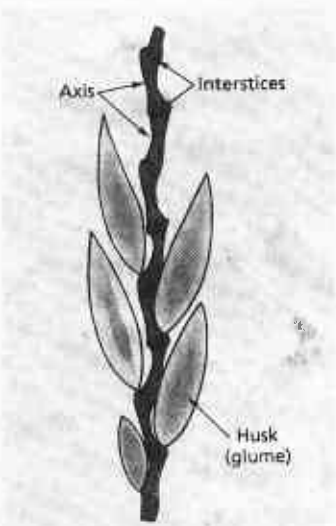

در یک خوشهٔ خودرو، محور با افتادن اجزایش تکه تکه می‌شود، ولی در غلات اهلی شده، اجزای اتصال دهنده (درزها) سفت‌اند و تکه‌پاره نمی‌شوند. در غلات خودرو، سبوس‌ها سفت‌اند، ولی در گیاهان اهلی شده ترد و شکننده‌اند و همین امر باعث می‌شود که دستیابی به غله آسان باشد. پیش از اهلی شدن گیاهان، آدم‌ها با سبوس‌های سفت چه می‌کردند؟

جانوران اهلی شده چه تفاوت‌هایی با حیوانات اهلی شده دارند؟ در حالی که گیاهان اهلی شده بزرگترند ولی حیوانات اهلی شده کوچکترند، شاید به این خاطر که جانوران کوچکتر را بهتر می‌توان تحت نظارت درآورد. جایگاه‌های خاورمیانه

www.Booknama.com

دگرگونی‌هایی را در شاخ بزهای اهلی شده نشان می‌دهند. این دگرگونی شاید با ویژگی مطلوب دیگری که شاهدی از خود باقی نگذاشته است، از جهت ژنتیکی پیوند داشته باشد.

تولید خوراک و دولت

انتقال از مرحلهٔ گشت‌زنی به مرحلهٔ تولید خوراک، تدریجی بود. دستیابی به دانش تولید محصولات کشاورزی و پرورش دام، مردم خاورمیانه را یکباره به کشاورزان و گله‌داران تمام‌وقت تبدیل نساخته بود. استفاده از گیاهان و جانوران اهلی شده به عنوان بخشی جزئی از اقتصاد گشت‌زنی در طیف وسیع، آغاز شده بود. گشت‌زنی برای گردآوری میوه‌جات، خشکبار، علف‌ها و غلات خودرو، حلزون‌ها و حشرات، در آغاز اهلی شدن همچنان ادامه داشت.

با گذشت زمان، اقتصادهای مردم خاورمیانه بیش از پیش تخصصی شدند و بیشتر از پیش منحصر به محصولات کشاورزی و دام گشتند. مناطق حاشیه‌ای پیشین به کانون‌های اقتصاد نوین، افزایش جمعیت و مهاجرت تبدیل شده بودند. برخی از این جمعیت اضافی به منطقهٔ تپه‌ماهوری سرریز شدند که در این جا، سرانجام ناچار شده بودند تولید کشاورزی را تشدید کنند. در این منطقه، برداشت محصولات اهلی شده بیشتر از برداشت غلات خودرو شده بود. بدین‌سان، کشاورزی در منطقهٔ تپه‌ماهوری، سرانجام جایگزین گشت‌زنی شد و به اقتصاد غالب تبدیل گشت.

به‌تدریج، جمعیت‌های کشاورز به مناطق خشک‌تر و پست‌تر گسترش یافتند. در ۷۰۰۰ سال پیش، نظام‌های سادهٔ آبیاری شکل گرفتند که بر اثر آنها آب چشمه‌ها در دسترس کوهپایه‌ها قرار گرفتند. در ۶۰۰۰ سال پیش، فنون آبیاری پیچیده‌تر، کشاورزی را در سرزمین‌های پست و خشک بین‌النهرین جنوبی امکان‌پذیر ساخته بود. در دشت بیابانی و آبرفتی میان رودخانه‌های دجله و فرات، اقتصاد جدیدی بر پایهٔ آبیاری و تجارت باعث رشد یک نوع جامعهٔ یکسره نوپدید شد. این جامعه همان **دولت** بود که به عنوان یک واحد اجتماعی و سیاسی بر پایهٔ یک حکومت مرکزی و تضاد شدید ثروت و طبقات اجتماعی پدید آمده بود.

www.Booknama.com

ما اکنون می‌دانیم که چرا نخستین کشاورزان نه در سرزمین‌های پستِ آبرفتی، یعنی در همان جایی که دولت بین‌النهرینی حدود ۵۵۰۰ سال پیش برپا شده بود، زندگی می‌کردند و نه در مناطق تپه‌ماهوری که در آن جا گیاهان و جانوران خودرو و وحشی فراوان بودند. تولید خوراک در مناطق حاشیه‌ای همچون دشت‌های کوهپایه‌ای آغاز شده بود؛ در این جا مردم باز تولید مصنوعی قطعات متراکم غله را که در مناطق تپه‌ماهوری به گونه‌ای خودرو می‌رویدند، تجربه کردند. به‌موازات برده شدن بذر به محیط‌های تازه، گونه‌های گیاهی تازه‌ای از ترکیب انتخاب طبیعی و انسانی به‌دست آمدند. گسترش غلات به فراسوی زیستگاه‌های طبیعی آن، بخشی به خاطر نظامی از مهاجرت و داد و ستد میان مناطق بود که در دورهٔ گشت‌زنی در طیف وسیع، در خاورمیانه تحول یافته بود. گذشته از این، تولید خوراک از نیاز به تشدید تولید برای تغذیهٔ جمعیت روزافزون نیز سرچشمه گرفته بود که این خود میراث هزاران سال گشت‌زنی پربار بود.

نخستین کشاورزان در نقاط دیگر جهان

راه انتقال از گشت‌زنی به کشاورزی، راهی بود که آدم‌ها در دست‌کم هفت منطقهٔ جهان مستقل از یکدیگر دنبال کردند. همچنان که بعدها خواهیم دید، از این مناطق سه منطقه در قارهٔ آمریکا قرار داشتند. چهار منطقهٔ دیگر در قارهٔ آسیا جای داشتند، از جمله نخستین کشاورزان و گله‌داران که در خاورمیانه پدیدار شده بودند. در هر یک از این هفت کانون، انسان‌ها مستقل از یکدیگر به اختراع اهلی کردن رسیده بودند، البته با محصولات و جانوران متفاوت. همچنین، تولید خوراک از خاورمیانه و دیگر کانون‌های اهلی کردن به نقاط دیگر جهان گسترش یافته بود. این امر از طریق داد و ستد، اشاعهٔ محصولات و اطلاعات و نیز مهاجرت کشاورزانی انجام گرفته بود که در برخی موارد گشت‌زنان بومی را بیرون رانده بودند. گرچه داد و ستد و تبادل افکار در گسترش محصولات کشاورزی و دام، شاید نقشی بیشتر از مهاجرت عملی تولیدکنندگان خوراک داشته باشد. محصولات کشاورزی و دام که در اصل در خاورمیانه اهلی شده بود، از غرب به شمال آفریقا، از جمله درهٔ نیل مصر و نیز اروپا گسترش یافته بودند (پرایس، ۲۰۰۰). از سمت شرق نیز داد و ستد خاورمیانه به هند و پاکستان کشیده شده بود. در مصر، اقتصاد کشاورزی مبتنی

www.Booknama.com

در ۷۰۰۰ سال پیش، نظام‌های سادهٔ آبیاری در خاورمیانه به‌کار می‌رفتند. ۶۰۰۰ سال پیش، فنون پیچیدهٔ آبیاری کشاورزی را در سرزمین‌های پست و خشک بین‌النهرین جنوبی امکان‌پذیر ساخته بودند. در این تصویر، یک نظام بسیار سادهٔ آبیاری را در سودان می‌بینید که با نیروی گاو کار می‌کند.

برگیاهان و جانورانی که در اصل در خاورمیانه اهلی شده بودند، به تمدن فراعنه انجامیده بود. تمدن اولیهٔ دیگری سرانجام در پاکستان غربی برپا شد. حدود ۸۰۰۰ سال پیش، اجتماع‌هایی در کرانه‌های مدیترانه‌ای اروپا، یعنی یونان، ایتالیا و فرانسه، آغاز به انتقال از گشت‌زنی به کشاورزی کرده بودند و از انواع وارداتی استفاده می‌کردند. ۷۰۰۰ سال پیش، دهکده‌های کشاورزِ کاملاً یکجانشین در ایتالیا و یونان وجود داشتند. در

www.Booknama.com

۶۰۰۰ سال پیش، هزاران دهکدهٔ کشاورز در روسیه و شمال فرانسه برپا بودند. برحسب اتفاق، امروزه حتی می‌توانیم آدمی را که ساکن یکی از این دهکده‌های نوسنگی بود، با چشم خود ببینیم. «آدم یخی» که در استرالیا به سال ۱۹۹۱ کشف شد، ساکن دهکده‌ای کشاورز بود که در آن گندم، جو، گوسفند و بز پرورش داده می‌شدند.

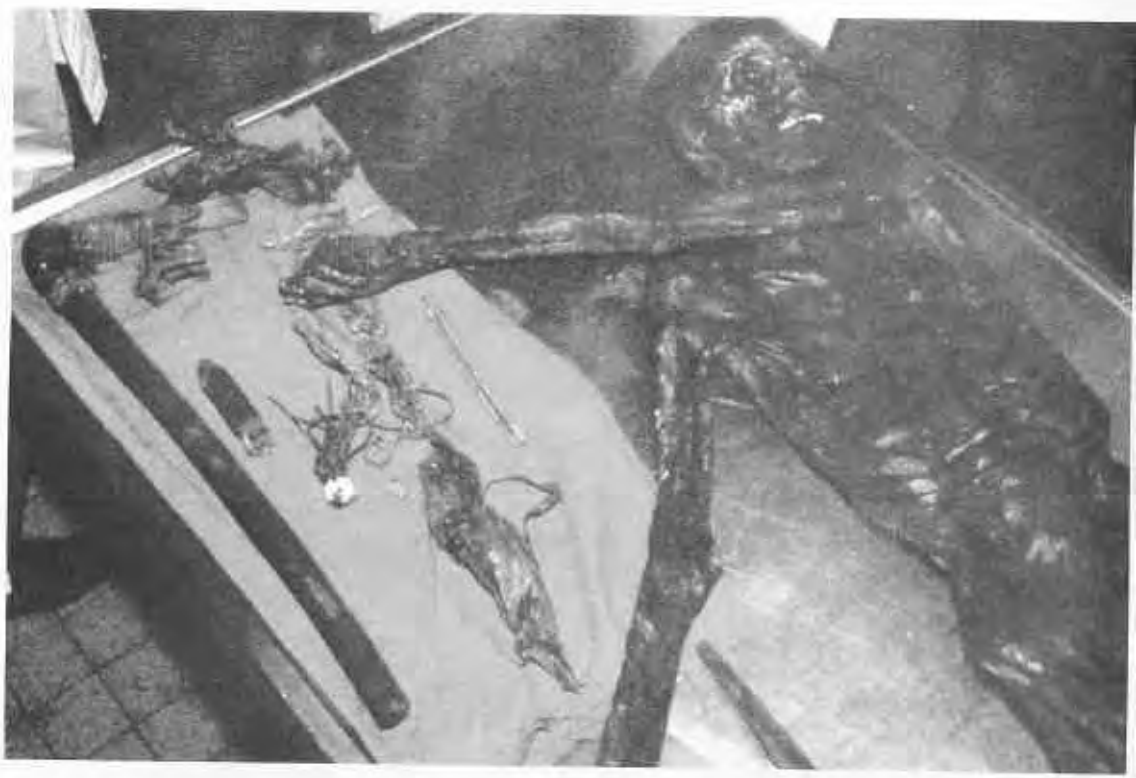

در این تصویر سنگوارهٔ یک آدم یخی را می‌بینید که در ۱۹۹۱ در یکی از یخچال‌های آلپ در ایتالیا کشف شده است. دانشمندان معتقدند که این آدم واقعی‌ترین شخص از دورهٔ عصر سنگ به شمار می‌آید.

در مقایسه با خاورمیانه، دربارهٔ نخستین کشاورزان در مناطقی مانند آفریقای نیمه‌صحرایی، آسیای جنوب و جنوب شرقی و چین، چندان اطلاعی نداریم. بخشی از

www.Booknama.com

این بی‌اطلاعی به خاطر حفظ کمتر بقایای باستان‌شناختی در زیستگاه‌های گرم و مرطوب است. در این مناطق، بیشتر از همه به تحقیق‌های باستان‌شناختی بیشتر نیاز داریم. در درهٔ رودخانهٔ سند پاکستان، شهرهای باستانی (هارایا و موهِن جودارو) کمی دیرتر از نخستین دولت ـ شهرهای بین‌النهرین پدیدار شدند. اهلی کردن و شکل‌گیری دولت در درهٔ سند، شاید تحت تأثیر تحولات در خاورمیانه و داد و ستد با آن منطقه انجام گرفته باشند. تحقیق باستان‌شناختی حضور بز، گوسفند، گاو، گندم و جو اهلی شده را در پاکستانِ ۸۰۰۰ سال پیش تصدیق می‌کند (مِدو، ۱۹۹۱).

ارزن که در این تصویر خرمن‌برداری از آن را در فلات چین می‌بینید، در درهٔ رودخانهٔ زرد در ۷۰۰۰ سال پیش کشت می‌شد. این غله نخستین اجتماع‌های کشاورز را در شمال چین تغذیه می‌کرد. در همین زمان، در جنوب چین چه چیز کشت می‌شد؟

www.Booknama.com

چین نیز یکی از نخستین مناطق جهان بود که کشاورزیِ مبتنی بر اَرزن و برنج را شکل بخشیده بود. ارزن گیاه بلند و غله‌دار زبری است که هنوز هم در جنوب چین کشت می‌شود. این غله که امروزه یک‌سوم جمعیت جهان را تغذیه می‌کند، اکنون در آمریکای شمالی از آن بیشتر به عنوان دانه جهت تغذیه پرندگان استفاده می‌شود. ۷۵۰۰ سال پیش، دوگونه از ارزن نخستین اجتماع‌های کشاورز را در شمال چین و کرانهٔ رودخانهٔ زرد تغذیه می‌کردند. کشت ارزن راه را برای گسترش زندگی دهکده‌نشینی و سرانجام، تمدن دودمان شانگ در ۳۶۰۰ تا ۳۱۰۰ سال پیش، که مبتنی بر کشاورزی آبیاری شده بود، هموار ساخت. مردم شمال چین سگ، خوک و شاید گاو، بز و گوسفند را نیز در ۷۰۰۰ سال پیش اهلی کرده بودند (چانگ، ۱۹۷۷).

کشف‌های اخیر از سوی باستان‌شناسان چینی نشان می‌دهند که ۸۴۰۰ سال پیش، برنج در کرانه‌های رود زرد در جنوب چین اهلی شده بود (اسمیت، ۱۹۸۵). جای دیگر، در جایگاه ۷۰۰۰ سالهٔ هِمودو در کرانهٔ دریاچهٔ دونگ تینگ، نیز شواهدی دال بر نخستین کشت برنج پیدا شده است. مردم همودو هم از برنج خودرو استفاده می‌کردند و هم از برنج اهلی شده؛ آنها همچنین گاومیش آسیایی، سگ و خوک را نیز اهلی کرده بودند.

به نظر می‌رسد که چین صحنهٔ دو انتقال جداگانه به مرحلهٔ تولید خوراک بود که بر دو محصول متفاوت در دو آب و هوای به‌شدت متضاد مبتنی بودند. در جنوب چین، برنج در زمین‌های باتلاقی و غنیِ نیمه‌استوایی کشت می‌شد. زمستان در جنوب ملایم بود و در تابستان باران به اندازهٔ کافی می‌بارید. برخلاف آن، شمال چین زمستان سختی داشت و در فصل تابستان باران چندانی نداشت. این منطقه مرغزاری بود و جنگل‌های معتدلی داشت. در ۷۵۰۰ سال پیش، در هردو منطقهٔ یاد شده، تولید خوراک دهکده‌های بزرگ و پایداری را تأمین می‌کرد. بر پایهٔ شواهد باستان‌شناختی، دهکده‌نشینان چینی در معماری مهارت داشتند. آنها در خانه‌های محکمی زندگی می‌کردند، از ظرف‌های سفالین دست‌ساخت‌شان استفاده می‌کردند و تدفین‌های پرهزینه‌ای داشتند.

۵۰۰۰ سال پیش، در نوک نوک تای[1] تایلند مرکزی، روی ظروف سفالی

1. Nok Nok Tha

www.Booknama.com

نقش‌هایی از سبوس و دانه‌های برنج اهلی شده را نقاشی می‌کردند (سولهایم، ۱۹۷۲، ۱۹۷۶). استخوان‌های جانوران کشف شده در نوک نوک تای نشان می‌دهند که مردم این محل گاوهای کوهانه‌داری شبیه گاوهای کنونی هند را اهلی کرده بودند. در همین زمان، برنج در درهٔ سند پاکستان و نزدیک هند غربی می‌بایست کشت شده باشد.

چنین می‌نماید که تولید خوراک هفت بار در مناطق مختلف جهان به گونه‌ای جداگانه پدیدار شده بود. این هفت منطقه عبارت‌اند از: خاورمیانه، شمال چین، جنوب چین، آفریقای نیمه‌صحرایی، مرکز مکزیک، جنوب کوه‌های مرکزی آند و شرق ایالات متحد. همچنان که در جدول شمارهٔ ۲ـ۹ نشان داده شده است، انواع گوناگونی از خوراک‌های اصلی در هر یک از این مناطق در زمان‌های متفاوت اهلی شده بودند. برخی از غلات مانند ارزن و برنج بیش از یک بار اهلی شده بودند. ارزن به گونه‌ای خودرو در چین و آفریقا می‌رویند؛ ارزن در این منطقه محصول کشاورزی مهمی شده بود ولی در مکزیک این اهمیت را پیدا نکرد. برنج بومی آفریقایی که تنها در غرب آفریقا می‌روید، از همان جنس برنج آسیایی است. خوک و گاو به گونه‌ای جداگانه در خاورمیانه، چین و آفریقای نیمه‌صحرایی اهلی شده بودند. اهلی کردن جداگانهٔ سگ، تقریباً یک پدیدهٔ جهانی بود و این شامل نیمکرهٔ غربی نیز می‌شود. از این پس می‌پردازیم به کشف‌های باستان‌شناختی در قارهٔ آمریکا.

نخستین کشاورزان آمریکایی

انسان آغازین البته از نیمکرهٔ غربی برنخاست. هیچ‌گونه سنگواره از نئاندرتال‌ها یا انسانواره‌های قدیمی‌تر در شمال یا جنوب آمریکا پیدا نشده است. استقرار در آمریکا، یکی از بزرگترین دستاوردهای انسان اندیشه گر بود. مهاجرت به آمریکا در واقع تداوم روندهایی بود در جهت افزایش جمعیت و توسعهٔ گسترهٔ جغرافیایی که شاخص عمومی تکامل انسان بوده است.

www.Booknama.com

جدول ۲ ـ ۹

هفت منطقه در جهان که تولید خوراک در آنها به گونه‌ای جداگانه اختراع شده بود

منطقه	گیاهان و جانوران اهلی شدهٔ عمده	قدیمی‌ترین تاریخ (پیش از این)
خاورمیانه	گندم و جو	۱۰۰۰۰
	گوسفند، بز، گاو و خوک	
جنوب چین	برنج	۶۵۰۰ ـ ۸۵۰۰
(کرانهٔ یانگ‌تسه)	گاومیش، سگ، خوک	
شمال چین	ارزن	
(رودخانهٔ زرد)	سگ، خوک و مرغ	۷۵۰۰
آفریقای نیمه صحرایی	ذرت خوشه‌ای، ارزن سفید،	۴۰۰۰
	برنج آفریقایی	
مرکز مکزیک	ذرت، حبوبات، کدو	۴۷۰۰
	سگ و بوقلمون	
جنوب آند مرکزی	سیب‌زمینی، کوانیو[1]، حبوبات	۴۵۰۰
	لاما، نوعی شتر و خوک گینه‌ای	
شرق ایالات متحد	گوس‌فوت[2]، مارش‌الدر[3]،	۴۵۰۰
	آفتاب‌گردان و کدو	۴۵۰۰

نخستین مهاجران به قارهٔ آمریکا

نخستین مهاجران به آمریکا، از آسیای شمال شرقی آمده بودند. آنها نیاکان سرخپوستان آمریکایی بودند. آنان از پل زمینی بِرینگ که در عصر یخ آمریکای شمالی

1 . Quinoa
2 . goosefoot
3 . marsh elder

www.Booknama.com

را چندین بار به سیبری وصل کرده بود، به آمریکای شمالی پا گذاشته بودند. این پل زمینی که امروزه زیردریای برینگ قرار دارد، یک زمین خشک بود که چندصد مایل عرض داشت و در زمان پیشرفت یخ خود را نشان می‌داد.

نیاکان بومیان آمریکایی که چندهزار سال پیش در پل برینگ زندگی می‌کردند، نمی‌دانستند که در یک قارهٔ جدید سکونت گزیده‌اند. آنها تنها شکارگران شکارهای بزرگ بودند که طی چند نسل به دنبال شکار ماموت‌های پشمالو و گیاهخواران دیگر دشت‌های قطبی، به سمت غرب حرکت کردند و در آن جا اردو زدند. شکارگران دیگر دورهٔ باستان، با قایق به سواحل آمریکا رسیدند و در آنجا به شکار و ماهیگیری جانوران دریایی پرداختند.

این قاره برای این مهاجرنشین‌های باستانی، به همان اندازهٔ مسافران اروپایی که هزاران سال بعد دوباره آن را کشف کردند، به‌راستی که «جهان نو» به‌شمار می‌آمد. منابع طبیعی این قاره، به‌ویژه شکارهای بزرگ آن، هرگز قبلاً مورد استفادهٔ انسان‌ها قرار نگرفته بودند. نخستین دسته‌های انسانی به دنبال شکار به‌سوی جنوب رفتند. با آن که صفحه‌های یخی بیشتر کانادای امروزی را پوشانده بودند، مهاجران به‌تدریج توانسته بودند به ناحیهٔ مرکزی ایالات متحد کنونی رخنه کنند. نسل‌های متوالی شکارگران شکارشان را از راه دالان‌های یخ نبسته تعقیب کردند و بدین‌سان، صفحه‌های یخی این قاره را درنوردیدند. شکارگران دیگر با قایق در کرانهٔ اقیانوس آرام پیاده شدند.

در مرغزارهای پرفراز و نشیب شمال آمریکا، نخستین سرخپوستان آمریکایی یا همان سرخپوستان دیرینه‌سنگی، اسب، شتر، گاومیش، فیل، ماموت و نوعی پستاندار عظیم‌جثه را شکار می‌کردند. **سنت کلاویس** ــ یک نوع تکنولوژی سنگی پیچیده مبتنی بر پیکانی که به انتهای نیزهٔ شکار وصل می‌شد ــ در فاصلهٔ میان ۱۲۰۰۰ تا ۱۱۰۰۰ سال پیش در حواشی غربی دشت‌های مرکزی و در منطقهٔ وسیعی که اکنون ایالت متحد شرقی است، شکوفا شده بود (به شکل ۶ـ۹ نگاه کنید). جایگاه باستان‌شناختی مونت وِرد در جنوب مرکز شیلی، به گونه‌ای قطعی بر ۱۲۰۰۰ سال پیش تعلق دارد. این شاهدِ دال بر اشغال اولیهٔ منطقهٔ جنوبی آمریکایی جنوبی، نشان می‌دهد که نخستین مهاجرت انسان‌ها به قارهٔ آمریکا، به ۱۵۰۰۰ تا ۲۰،۰۰۰ سال پیش برمی‌گردد.

www.Booknama.com

شکل ۶ ـ ۹

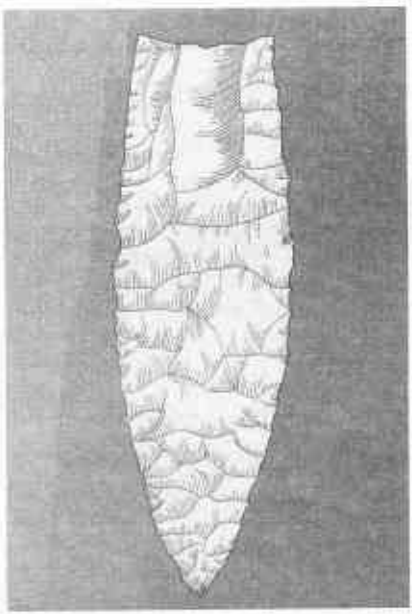

یک پیکان نیزهٔ کلاویس
این نوع پیکان‌ها که به نوک نیزه بسته می‌شدند، در میان ۱۲۰۰۰ تا ۱۱۰۰۰ سال پیش، توسط سرخپوستان دیرینه‌سنگی در دشت‌های شمال آمریکا به‌کار می‌رفتند. آیا جایگاه‌های دیگری با همین قدمت در آمریکای جنوبی پیدا می‌شوند؟

پایه‌های تولید خوراک

دسته‌هایی از گشت‌زنان شکارگر که از فراوانی شکار بزرگ برخوردار شده بودند، به‌تدریج در قارهٔ آمریکا گسترش یافتند. این آمریکاییان دیرین در هنگام حرکت، سازگاری با انواع محیط‌ها را یادگرفته بودند. هزاران سال بعد، بازماندگان آنها به‌گونه‌ای مستقل از دیگران تولید خوراک را اختراع کردند و راه را برای پیدایش دولت‌های مبتنی بر کشاورزی و داد و ستد، در مکزیک و پرو، هموار ساختند. تولید خوراک و همچنین نخستین دولت‌ها در قارهٔ آمریکا، ۳ تا ۴ هزار سال دیرتر از خاورمیانه پدیدار شده بودند.

مهمترین تفاوت میان قاره‌های آمریکا و آسیا، این بود که اهلی کردن حیوانات در قارهٔ آسیا بسیار مهمتر از قارهٔ آمریکا بود. جانورانی که در سنت اولیهٔ شکار بزرگ آمریکا شکار می‌شدند، یا پیش از اهلی شدن نابود شده بودند و یا قابلیت اهلی شدن را نداشتند. بزرگترین جانوری که در قارهٔ آمریکا (در پرو، حدود ۴۵۰۰ سال پیش) اهلی شده است، لاما بود. مردم اولیهٔ پرو و بولیوی گوشت لاما را می‌خوردند و از او به عنوان

www.Booknama.com

حیوان بارکش استفاده می‌کردند (فلانری، مارکوزه و رِینولدز، ۱۹۸۹). آنها حیوان دیگری از همین خانواده به نام آلپاکا را برای پشم آن پرورش می‌دادند. مردم پرو با پرورش و خوردن خوکچهٔ هندی و مرغابی، پروتئین حیوانی را به رژیم غذایی‌شان افزوده بودند.

در آمریکای مرکزی و جنوب غرب ایالات متحد، بوقلمون اهلی شده بود. مردم سرزمین‌های پست آمریکای جنوبی یک نوع اردک را اهلی کرده بودند. سگ تنها حیوانی است که در سراسر قارهٔ آمریکا اهلی شده بود. در مناطقی از آمریکا که تولید خوراک از آن جاها برخاسته بود، هیچ‌گونه گوسفند، بز و گاوی وجود نداشت. در نتیجه، گله‌داری و نیز آن نوع روابطی که میان گله‌داران و کشاورزان در بسیاری از نقاط خاورمیانه، اروپا، آسیا و آفریقا پدیدار شده بود، در آمریکای پیش از استعمار پدید نیامده بود. محصولات کشاورزی قارهٔ آمریکا متفاوت بودند، هر چند که اقلامی که به اندازهٔ اقلام کشاورزی قارهٔ آسیا مغذی بودند، از اهلی کردن گیاهان خودروی بومی پدید آمده بودند.

سه نوع محصول پرکالری که منابع اصلی کربوهیدرات‌ها به‌شمار می‌آیند، به‌وسیلهٔ کشاورزان بومی آمریکا اهلی شده بودند. **ذرت** که نخستین بار در بلندی‌های مکزیک اهلی شده بود، به یک محصول کالری‌زا در آمریکای مرکزی تبدیل شده بود و سرانجام به ساحل پرو گسترش یافت. دو محصول دیگر گیاهان ریشه‌دار بودند؛ یکی سیب‌زمینی سفید (ایرلندی) که نخستین بار در منطقهٔ آندز اهلی شده بود و دیگری **مانیوک** یا کاساوا که یک نوع گیاه غده‌دار است؛ این گیاه نخستین بار در سرزمین‌های پست آمریکای جنوبی اهلی شده بود. محصولات دیگری نیز بودند که باعث تنوع و مغذی شدن رژیم‌های غذایی در قارهٔ آمریکا شده بودند. برای مثال، حبوبات و کدو، پروتئین‌ها، ویتامین‌ها و مواد معدنی ضروری را برای رژیم غذایی آنها فراهم می‌ساختند. سه محصول ذرت، حبوبات و کدو پایهٔ رژیم غذایی آمریکای مرکزی را می‌ساختند.

تولید خوراک در سه منطقهٔ آمریکا به گونه‌ای جداگانه اختراع شد. این سه منطقه عبارت‌اند از: آمریکای مرکزی، شرق ایالات متحد و جنوب آندز مرکزی. دربارهٔ آمریکای مرکزی در بخش بعدی مفصل بحث خواهیم کرد. ۴۵۰۰ سال پیش، گیاهان

www.Booknama.com

خوراکی به نام گوس فوت و مارش اِلدِر، همراه با آفتاب‌گردان و یک نوع کدو، به‌وسیلهٔ بومیان آمریکا در شرق ایالات متحد اهلی شده بودند. این محصولات، رژیم غذایی مبتنی بر شکار و گردآوری را تکمیل می‌کردند. آنها هرگز تبدیل به اقلام کالری‌زایی چون ذرت، گندم، برنج، ارزن، مانیوک و سیب‌زمینی نشده بودند. سرانجام، ذرت از آمریکای مرکزی به سرزمینی که اکنون ایالات متحد نامیده می‌شود اشاعه یافت و در هر دو منطقهٔ جنوب غرب و شرق آن رواج یافت. ذرت محصول کالری‌زای پایدارتری را برای کشاورزان بومی آمریکای شمالی فراهم ساخت. در پرو و بولیوی کنونی، شش گونهٔ گیاهی و جانوری کم و بیش با هم در دره‌ها و بادیه‌های بلند جنوب آندز مرکزی در فاصلهٔ ۵۰۰۰ و ۴۰۰۰ سال پیش اهلی شده بودند. این گیاهان اهلی شده عبارت بودند از، سیب‌زمینی، کوانیوا (یک نوع غله)، حبوبات، لاما، آلپاکا و خوکچهٔ هندی (اسمیت، ۱۹۹۵).

نخستین کشاورزی در بلندی‌های مکزیک

مردم بلندی‌های مکزیک دیری بیش از دستیابی به ذرت، حبوبات و کدو، به عنوان بخشی از الگوی گشت‌زنی در طیف وسیع، شکار می‌کردند. بقایای ماموت متعلق به ۱۱۰۰۰ سال پیش، همراه با پیکان‌های نیزه، در بادیه‌ای که دور مکزیکوسیتی را پوشانده است، کشف شده‌اند. به هر روی، در این زمان جانوران کوچک از شکارهای بزرگ مهمتر بودند، همچنان که غلات، لوبیا، میوه‌جات و برگ‌های گیاهان خودرو نیز اهمیت داشتند.

در درهٔ اوکزاکا واقع در بلندی‌های جنوبی مکزیک، در فاصلهٔ ۱۰،۰۰۰ و ۴۰۰۰ سال پیش، گشت‌زنان به برخی از حیوانات وحشی، مانند گوزن و خرگوش، و گیاهانی خودرو چون برگ و میوهٔ کاکتوس و پوستهٔ درختان متکی بودند (فلانری، ۱۹۸۶). مردم اولیهٔ این منطقه برای شکار و گردآوری در پاییز و زمستان پراکنده می‌شدند، ولی در اواخر بهار و تابستان به‌هم می‌پیوستند و گروه‌های بزرگی را برای برداشت گیاهان فصلی موجود تشکیل می‌دادند. میوهٔ کاکتوس در بهار پدیدار می‌شد. از آنجا که باران‌های تابستانی میوه‌های کاکتوس را له می‌کرد و پرندگان، خفاش‌ها و جوندگان بر سر آنها با

www.Booknama.com

انسان‌ها رقابت می‌کردند، گردآوری کاکتوس به کار شدید گروه‌های بزرگی از انسان‌ها نیاز داشت. پوسته‌های خوردنی درختان که در ماه ژوئن در دسترس بودند، نیز به گردآوری پرزحمت نیاز داشتند.

در پابز، این گشت‌زنان اولیهٔ اوکزاکایی گیاه خودرویی به نام تئوسینت[1] گردآوری می‌کردند که نیای ذرت بود. در فاصلهٔ هفت‌هزار تا چهارهزار سال پیش، ذرت از نژاد تئوسینت دستخوش یک رشته دگرگونی‌های ژنتیک شد که پیش از این در مورد گندم و جو خاورمیانه توصیف کردیم. این دگرگونی‌ها شامل افزایش‌هایی در تعداد دانه در هر چوب بلال، حجم چوب بلال و تعداد چوب‌های بلال در هر ساقه بود (فلانری، ۱۹۷۳). این گام‌هایی که در جهت اهلی کردن ذرت برداشته شده بود، گردآوری ذرت خودرو و سرانجام کاشت آن را بیش از پیش سودمند ساخته بود.

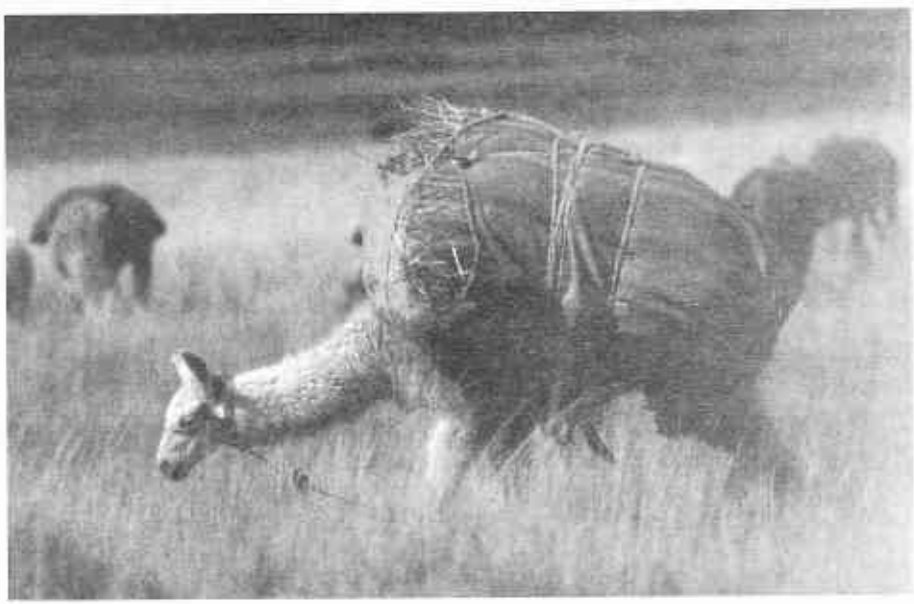

مردم اولیهٔ پرو و بولیوی گوشت لاما، حیوانی که در تصویر می‌بینید، را می‌خوردند و از آن برای بارکشی استفاده می‌کردند و مدفوع آن را برای کود دادن زمین‌های‌شان به‌کار می‌بردند.

1 . Teosinte

www.Booknama.com

مانیوک یا کاساوا که نخستین بار در مناطق پست آمریکای جنوبی اهلی شده بود، به یک محصول کالری‌زا در سراسر مناطق استوایی جهان تبدیل شده است. در این تصویر، یک کشاورز تایلندی را می‌بینید که محصول مانیوک خود را نشان می‌دهد.

بی‌گمان، برخی از این جهش‌های ضروری برای اهلی کردن ذرت پیش از آغاز کاشت آن، در مورد تئوسینت خودرو رخ داده بودند. ولی از آن جاکه تئوسینت خود را با محیط طبیعی‌اش به‌خوبی وفق داده بود، این جهش‌ها مزیتی به‌شمار نمی‌آمدند و نمی‌توانستند گسترش یابند. از زمانی که انسان‌ها آغاز به برداشت متراکم ذرت خودرو کردند، تبدیل به عاملان بهگزینی (انتخابی) آن شدند. از آن جاکه گشت‌زنان طی سال کوچ می‌کردند، تئوسینت را به محیط‌هایی انتقال داده بودند که متفاوت با زیستگاه طبیعی آن بود.

وانگهی، انسان‌ها بعد از برداشت تئوسینت بخش بیشتری از گیاهان واجد محورها و ساقه‌های سفت را به اردوی‌شان می‌بردند. اینها همان گیاهانی بودند که به احتمال زیاد در هنگام درو سالم باقی می‌ماندند و در هنگام بازگشت به اردو کمتر از گیاهان دیگر متلاشی می‌شدند. از این پس، تئوسینت‌ها برای بقای‌شان به انسان‌ها

www.Booknama.com

وابسته شده بودند، زیرا دیگر از ابزارهای طبیعی برای پراکنش (محور و ساقهٔ شکننده) برخوردار نبودند. اگر هم انسان‌ها گیاهان سخت محور را سهوی انتخاب کرده باشند، انتخاب گیاهان دارای سبوس نرم از سوی آنها بی‌گمان عمدی بود. انتخاب خوشه‌هایی با چوب بلال‌های بزرگتر، چوب‌های پردانه‌تر و ساقه‌های پرچوب‌تر، نیز با نیت قبلی بود.

سرانجام، انسان‌ها آغاز به کشت ذرت در خاک‌های آبرفتی کف دره کردند. این همان منطقه‌ای بود که گشت‌زنان برای برداشت تابستانی لوبیای خودرو، به گونه‌ای مرسوم گرد هم می‌آمدند. در ۴۰۰۰ سال پیش، نوعی ذرت به‌دست آمد که خوراکی بیشتر از لوبیای خودرو برای انسان‌ها فراهم می‌ساخت. پس از این اتفاق، انسان‌ها آغاز به بریدن بوته‌های خودرو لوبیا کردند و به‌جای آنها ذرت کاشتند.

کشاورزی به نوعی انفجار جمعیت و رواج یک نوع ابتکار تطبیقی در سراسر آمریکای میانه دامن زد. ولی در این جا نیز دگرگونی‌ها تدریجی بودند. در خاورمیانه، میان نخستین تجربه‌های اهلی کردن و پیدایش دولت هزاران سال فاصله افتاده بود. همین قضیه در مورد آمریکای مرکزی نیز مصداق داشت.

از کشاورزی اولیه تا دولت

سرانجام، تولید خوراک به اجتماع کشاورز در دهکدهٔ اولیه منجر شد. دهکده‌های دایمی که با کشاورزی تأمین می‌شدند، در سراسر سال در اشغال مردم بودند. نخستین سکونتگاه‌های این چنینی در آمریکای مرکزی حدود ۳۵۰۰ سال پیش در دونوع محیط شکل گرفتند. یکی ازاین محیط‌ها سرزمین‌های پست مرطوب درساحل خلیج مکزیک و کرانهٔ مکزیک وگواتمالای اقیانوس آرام بود. در این جا کشت ذرت در خاک‌های بازور با گردآوری و شکار انواع گونه‌های گیاهی خودرو و جانوران همراه شده بود.

اجتماع‌های کشاورز و دهکده‌نشین اولیه در یکی از بخش‌های بلندی‌های مکزیک نیز پدیدار شده بودند. در درهٔ اُکزاکای جنوب مکزیک، یخبندان وجود نداشت و آبیاری ساده استقرار نخستین دهکده‌های دایمیِ مبتنی بر کشت ذرت را امکان‌پذیر ساخته بود. آب نزدیک به سطح زمین به نخستین کشاورزان اجازه می‌داد تا در مزارع

www.Booknama.com

ذرت‌شان چاه‌هایی را حفر کنند. آنها با استفاده از سطل آب را از چاه بیرون می‌کشیدند و مزارع ذرت را با آن آبیاری می‌کردند؛ به این نوع فن سادهٔ آبیاری، آبیاری سطلی می‌گویند. نخستین کشاورزی سالیانه در آمریکای مرکزی، به آب بارانِ قابل اتکاء، آبیاری سطلی یا زمین‌های مرطوب بستر رودخانه وابسته بود.

گسترش بعدی کشت ذرت به دگرگونی‌های بیشتر ژنتیک، برداشت‌های بیشتر، جمعیت‌های انسانی انبوه‌تر و کشاورزی عمیق‌تر انجامیده بود. فشارهایی که در جهت تشدید کشاورزی عمل می‌کردند، به بهبودهایی در نظام‌های اولیهٔ مهار آب منجر شده بودند. سرانجام، گونه‌های نویدید ذرت با رشد سریع پدیدار شدند و دامنهٔ حوزه‌های قابل کشت ذرت گسترش یافتند. جمعیت روزافزون و آبیاری نیز به گسترش کشت ذرت کمک کردند.

تبدیل تدریجی گشت‌زنی در طیف وسیع به کشاورزی عمیق، پایهٔ پیدایش دولت را در آمریکای مرکزی، حدود سه هزار سال دیرتر از خاورمیانه، فراهم ساخت (به جدول ۳ـ۹ نگاه کنید). دولت به یک نوع سازمان اجتماعی و سیاسی اطلاق می‌شود که از یک نوع حکومت رسمی و مرکزی و تقسیم جامعه به طبقات مختلف، برخوردار است. ریاست، پیشدارمد دولت است. رییسان رهبران ممتاز و تأثیرگذاری‌اند، ولی از آن تقسیم طبقاتی عمیق که ویژگی دولت است، برخوردار نیستند. شواهد دال بر آن چه که باستان‌شناسان سطح نخبگان می‌نامند که بیانگر ریاست و دولت است، حدود ۳۵۰۰ سال پیش پدیدار شد. یک نمونه از این سطح در ساحل خلیج مکزیک پیدا شده است. در این جا، در فاصلهٔ سال‌های ۳۲۰۰ تا ۲۵۰۰ سال پیش، سازمان ریاستی اُلمِکس[1] چندین کانون اجرای مناسک برپا ساخته بود. پُشته‌های گلی بزرگ که می‌بایست به مذهب اختصاص داشته باشند، توانایی نخبگان اُلمکس را در بسیج نیروی کار اثبات می‌کنند. در این جا سرهای حجاری شدهٔ عظیمی پیدا شده‌اند که می‌توان آنها را تمثال‌های رییسان به‌شمار آورد.

در ۲۵۰۰ سال پیش، فرهنگ اُلمِکس از رونق افتاد، ولی سطح نخبگان در سراسر آمریکای مرکزی گسترش یافت. در ۲۰۰۰ سال پیش، بلندی‌های مکزیک به‌ویژه

1. Olmecs

www.Booknama.com

پیدایش تولید خوراک و دولت در آمریکای میانه

جدول ۳ ـ ۹

دوره	تاریخ	حوزه و جایگاه‌ها	نوع سکونت	نظام رتبه‌بندی و قشربندی
فتح (کورتز)	۱۵۲۱ میلادی	مکزیکو	مستعمرهٔ اسپانیا	تسلط اسپانیا، نظام‌جهانی
پساکلاسیک	۵۰۰ تا ۱۱۵۰	تولتک	شهرها،ناآرامی	دولت
	سال پیش		اجتماعی،افزایش	امپراطوری
		آزتک	نظامیگری،حکومت	
			دنیوی‌تر، گسترش	
			داد و ستد	
کلاسیک	۱۱۵۰ تا ۱۷۵۰	تئوتی هواکان	شهرها،دادوستد	قشربندی،دولتها
	سال‌پیش	اکزاکا	و گسترش پیشه‌ها	
		مایا		
پیش از	۱۷۵۰ تا ۳۵۰۰	اولمکس	کانون‌های‌اجرای	رتبه‌بندی اجتماعی،
کلاسیک	سال‌پیش	اکزاکا	مراسم،نوشتن	ریاست‌ها و قشربندی
		اکزاکا		
تولیدخوراک	۳۵۰۰تا ۴۰۰۰	کرانهٔاقیانوس	اجتماع‌کشاورزودهکده‌نشین	رتبه‌بندی
اولیه	سال پیش	آرام،خلیج مکزیک		
نخستین اهلی	۵۰۰۰ سال	ته‌هواکان	دسته‌های‌نیمه‌کوچنده	برابربگرا
کردن	پیش	اکزاکا		

تحولات مربوط به اهلی کردن اولیهٔ ذرت تا سقوط دولت آزتک، در این جا برحسب دوره‌های زمانی مختلف تنظیم شده‌اند. جوامع مبتنی بر سطح نخبگان که با فرهنگ اُلمِکس آغاز می‌شود و تا فتح آزتک به‌وسیلهٔ اسپانیا ادامه می‌یابد، دورهٔ پیش از کلاسیک (اُلمکس و اُکزاکا) نامیده شده است. بعد دورهٔ کلاسیک (ادامهٔ اکزاکا همراه با حوزهٔ تئوتی هواکان و مایا) و پساکلاسیک (تولتِکس و آزتک‌ها) پیش می‌آید.

www.Booknama.com

درهٔ مکزیکو، به کانون صحنهٔ استحالهٔ آمریکای مرکزی تبدیل شده بود. در همین درهٔ مکزیک بود که شهر و دولت تئوتی‌هواکان[1] در ۱۹۰۰ تا ۱۳۰۰ سال پیش رونق گرفت. دولت آزتک که تا فتح منطقه به وسیلهٔ اسپانیایی‌ها دوام داشت، در همین دره به سال ۱۳۲۵ میلادی پدیدار شده‌بود.(دولت‌کلاسیک‌مایادر شبه‌جزیرهٔیوکاتان‌مکزیک‌ونواحی همسایهٔ آن که امروزه گواتمالا و بلیز نامیده می‌شوند، از ۲۰۰ تا ۹۰۰ میلادی برپا بود).

هزینه‌ها و فایده‌ها

تولید خوراک مزایا و عدم مزایایی را در بر داشت. کشف‌ها و اختراعات از جملهٔ مزایا بودند. انسان‌ها یادگرفته بودند که ریسندگی و بافندگی کنند؛ ظروف، آجر و بناهای طاقدار بسازند و فلزات را ذوب و قالب‌ریزی کنند. آنها به داد و ستد دریایی و زمینی شکل بخشیدند. در ۵۵۰۰ سال پیش، مردم خاورمیانه در شهرهای پرجنب و جوش و دارای بازارها، خیابان‌ها، معابد و قصرها زندگی می‌کردند. آنها پیکرتراشی، هنرهای تزیینی، نظام‌های کتابت، توزین و اندازه‌گیری، ریاضیات و صورت‌های نوپدید سازماندهی سیاسی و اجتماعی را ایجاد کردند (جولی و وایت، ۱۹۹۵).

از آنجا که تولید خوراک تولید اقتصادی را افزایش داد و باعث پیدایش صورت‌های جدید اجتماعی، عملی و ابتکاری شد، آن را غالباً یک پیشرفت تکاملی به‌شمار می‌آورند. ولی این اقتصاد نوین دشواری‌هایی را نیز به همراه آورد. برای مثال، تولیدکنندگان خوراک معمولاً شدیدتر از گشت‌زنان کار می‌کنند، آن هم برای یک رژیم غذایی ناکافی‌تر. گشت‌زنان به خاطر برخورداری از اوقات فراغت کافی، انسان‌هایی محسوب می‌شوند که در «جامعهٔ مرفه اولیه» زندگی می‌کنند (ساهلین‌ها، ۱۹۷۲). همچنان که در فصل ۱۴ خواهیم دید، برخی از گشت‌زنان تا زمان‌های اخیر دوام آورده و انسان‌شناسان آنها را بررسی کرده‌اند. در میان گشت‌زنانی که در صحرای کالاهاری جنوب آفریقا زندگی می‌کنند، تنها بخشی از گروه نیاز به شکار و گردآوری دارند و آنهایی هم که کار می‌کنند، می‌توانند با بیست ساعت کار در هفته غذای کافی برای همهٔ گروه را فراهم آورند. در این گروه، زنان گردآوری و مردان شکار می‌کنند. کار آنها

1 . Teotihuacan

www.Booknama.com

مسن‌ترها و کودکان را نیز تأمین می‌کند. بازنشستگی زودهنگام از کارِ جستجوی غذا، امکان‌پذیر است و کار اجباری کودکان در میان آنها ناشناخته است.

با دسترسی به تولید خوراک، برداشت محصول قابل اتکاتر می‌شود، ولی مردم باید کار سخت‌تری را انجام دهند. گله، مزارع و نظام‌های آبیاری به مراقبت نیاز دارند. وجین کردن به ساعت‌ها کار سخت همراه با خم شدن نیاز دارد. لازم نیست نگران جایی برای نگهداری زرافه یا آهو بود، ولی برای نگهداری دام باید آغل و اصطبل ساخت. داد و ستد، مردها و گاه زن‌ها را از خانه دور نگه می‌دارد و بار نگهداری خانه و کاشانه را به دوش کسانی می‌اندازد که در خانه می‌مانند. به دلایل گوناگون، تولیدکنندگان خوراک بچه‌هایی بیشتر از گشت‌زنان دارند. در این وضعیت، مراقبت از کودکان بیشتر مورد نیاز است، ولی در این شرایط، به کار کودکان بیشتر از همین کار در میان گشت‌زنان نیاز است و ارزش آن نیز بیشتر است. بسیاری از کارها در کشاورزی و گله‌داری را می‌توان به کودکان واگذار کرد. در تولید خوراک، تقسیم کار اقتصادی پیچیده‌تر می‌شود، چندان که به کودکان و افراد سالمندتر نقش‌هایی اقتصادی داده می‌شود.

این اقتصاد جدید نه‌تنها به کار شدیدتری نیاز دارد، بلکه نظام‌های اجتماعی و سیاسی مربوط به تولید خوراک نیز کار سخت‌تری را اقتضا می‌کنند (به فصل ۱۰ نگاه کنید). دولت‌ها به خدمت ریاضیدان‌ها، هنرمندان، ستاره‌شناسان، روحانیان و شاهان نیاز دارند، ولی این مردم عادی هستند که باید برای نخبگان و متخصصان با عرق جبین خوراک تولید کنند. برخلاف گشت‌زنان، تولیدکنندگان خوراک آقابالاسر دارند. نخبگان برای ساختن پرستشگاه‌ها و اهرام و جا به جا کردن سنگ‌های بزرگ برای بنای یادگارهای پایدار، به بسیج نیروی کار نیاز دارند. در دولت‌ها، مردم باید مالیات بپردازند و برای کارهای عمومی یا جنگ باید در خدمت دولت درآیند. این یک افسانه است که اوقات فراغت با تمدن افزایش می‌یابد. البته برای برخی از مردم فراغت و امتیازی هست، ولی تنها کار و بیگاری نصیب اکثریت می‌شود.

در نظام تولید خوراک، سطح بهداشت عمومی پایین می‌آید. رژیم‌های غذاییِ مبتنی بر محصولات کشاورزی و لبنی، از رژیم‌های غذایی گشت‌زنان که معمولاً از پروتئین‌های بیشتری برخوردارند و چربی و کربوهیدرات‌های کمتری دارند، از جهت

www.Booknama.com

تنوع، مقوی و سالم بودن نازل‌ترند. با انتقال به تولید خوراک، رفاه جسمانی مردم غالباً کاهش می‌یابد. **بیماری‌های واگیرنده**، نارسایی پروتئین و پوسیدگی دندان افزایش می‌یابد (کوهِن و آرمِلاگو، ۱۹۸۴). با تولید خوراک، انسان‌ها بیشتر در معرض عوامل بیماری‌زا قرار می‌گیرند.

تولیدکنندگان خوراک در مقایسه با یک دستهٔ گشت‌زنِ نیمه‌کوچنده، گرایش به یکجانشینی دارند. آنها جمعیت‌های متراکم‌تری دارند که همین خود انتقال و تداوم بیماری‌ها را آسان‌تر می‌سازد. در فصل ۳ دیدیم که مالاریا و کم‌خونی با تولید خوراک گسترش می‌یابد. تراکم جمعیت به‌ویژه در شهرها، زمینه‌های مساعدی را برای بیماری‌های واگیرنده فراهم می‌سازد. در این وضعیت، آدم‌ها و حیوانات و فضولات آنها به هم نزدیک‌ترند که همین خود بر بهداشت عمومی تأثیر منفی می‌گذارد (دایموند، ۱۹۹۷). گشت‌زنان در مقایسه با گله‌داران و ساکنان شهرها، به نسبت مصونیت بیشتری در برابر بیماری و فشار روحی دارند و بهتر تغذیه می‌شوند.

دشواری‌ها و فشارهای دیگری نیز با تولید خوراک و دولت همراه‌اند. نابرابری اجتماعی و فقر افزایش می‌یابد. نظام‌های قشربندی اجتماعی پیچیده جای برابریگرایی پیشین را می‌گیرند. منابع موجود، دیگر مانند دورهٔ گشت‌زنی، به عموم مردم تعلق ندارند. تمایزهای مبتنی بردارایی بیش‌از پیش افزایش می‌یابند. بردگی و صورت‌های دیگر اسارت انسان اختراع می‌شوند. جنایت، جنگ و قربانی کردن انسان گسترش می‌یابد.

میزان تباه‌سازی محیط زیست از سوی انسان‌ها، نیز در تولید خوراک افزایش می‌یابد. تباه‌سازی محیط زیست در جهان امروزی، از جمله آلودگی هوا و آب و جنگل‌زدایی، در مقایسه با روستاها و شهرهای پیشین، در سطح بسیار گسترده‌تری انجام می‌گیرد، ولی این روندهای کنونی مسبوق به سابقه‌اند. پس از تولید خوراک، افزایش جمعیت و نیاز به گسترش کشاورزی باعث جنگل‌زدایی در خاورمیانه شد. حتی امروزه، بسیاری از کشاورزان درختان را علف‌های هرز بزرگ می‌انگارند که باید ریشه‌کن شوند تا راه برای گسترش مزارع تولیدی باز شود. پیش از این یادآور شدیم که چگونه کشاورزان اولیهٔ آمریکای مرکزی درختان خودرو را در درهٔ اُکزاکا می‌بریدند تا زمین برای کشت ذرت آماده گردد.

www.Booknama.com

تولید خوراک به کاری بسیار بیشتر از کار درگشت‌زنی نیاز دارد. در این جا زنان هندی در ایالت آندراپرادش را می‌بینید که سرگرم آرد کردن غله‌اند. یک چنین فرآوری خوراک تنها یک مرحله از استحصال غله از زمین و آماده ساختن آن برای تغذیهٔ انسان‌ها است. مراحل دیگر کدام‌اند؟

www.Booknama.com

بسیاری از کشاورزان و گله‌داران درختان را می‌سوزانند، پاک‌تراش می‌کنند و خوراک دام‌شان می‌سازند. کشاورزان برای از بین بردن علف‌ها زمین را پس از برداشت می‌سوزانند و از خاکستر آن به‌جای کود استفاده می‌کنند. گله‌داران نیز برای تشدید رشد علف‌های تازه جهت تعلیف دام‌شان، زمین را می‌سوزانند. ولی این عملکردها هزینه‌های زیست‌محیطی مانند آلودگی هوا نیز دارند. عمل ذوب فلزات و فراگردهای دیگر شیمیایی که برای ساخت ابزارهای فلزی ضروری‌اند، نیز هزینه‌های زیست‌محیطی دارند. همچنان که آلودگی صنعتی کنونی پیامدهای زیانباری دارد، فراگردهای شیمیایی در گذشته نیز عوارضی جنبی داشتند که هوا، خاک و آب را آلوده می‌ساختند. نمک، مواد شیمیایی و میکروب‌ها، در زمین‌های آبیاری شده انباشته می‌شوند. این عوامل بیماری‌زا و آلوده‌کننده که در عصر دیرینه‌سنگی به هیچ وجه وجود نداشتند، جمعیت رو به رشد انسان‌ها را تهدید می‌کنند. بی‌گمان، تولید خوراک مزایایی نیز داشت. ولی هزینه‌هایش نیز به همین اندازه آشکارند. می‌بینیم که واژهٔ پیشرفت برای توصیف تولید خوراک، دولت و بسیاری از جنبه‌های دیگر تکامل جامعه، بسیار خوشبینانه است.

پرسش‌های اساسی

۱. پیدایش تولید خوراک را در خاورمیانه تبیین کنید. آیا همین تبیین در مورد آمریکای مرکزی نیز صادق است؟

۲. چه عوامل محیطی و جمعیتی در پیدایش تولید خوراک در خاورمیانه نقش داشتند؟ آیا همین عوامل در آمریکای مرکزی نیز دخیل بودند؟

۳. آیا رژیم غذایی شما به رژیم گشت‌زنان بیشتر شباهت دارد یا به رژیم کشاورزان اولیه؟

۴. چه شباهت‌ها و تفاوت‌های عمده میان تولید خوراک اولیه در خاورمیانه و آمریکای مرکزی وجود دارند؟

www.Booknama.com

۵ . چهار محصول پرکالری را در قارهٔ آسیا نام برید. سه محصول کالری‌زا را نیز در قارهٔ آمریکا نام برید. هر یک از این محصولات در کجا اهلی شده‌اند؟ آیا این محصولات بخشی از رژیم غذایی شما به‌شمار می‌آیند؟ مهمترین مادهٔ کالری‌زا در رژیم غذایی‌تان چیست؟

۶ . چه شواهدی این گفته را تأیید می‌کند که انتقال به تولید خوراک روندی تدریجی و تکاملی داشت؟

۷ . آیا این احتمال وجود دارد که تولید خوراک در شمال و جنوب چین مستقل از هم پدیدار شده باشد؟ اگر آری، چرا؟

۸ . آیا پیدایش تولید خوراک بد بود یا خوب؟ در هر صورت، چرا؟

www.Booknama.com

انسان شناسی

کشف تفاوت های انسانی

کُنرادفیلیپ کُتاک

ترجمه: محسن ثلاثی

www.Booknama.com

فصل ۱۰

نخستین شهرها و دولت‌ها

ویژگی‌های اساسی

دولت جامعه‌ای است با یک حکومت رسمی و مرکزی که در آن عامهٔ مردم به طبقات گوناگون تقسیم می‌شوند. ویژگی‌های زیر دولتها را از صورت‌های پیشین جامعه متمایز می‌سازند:

۱ . دولت بر یک سرزمین منطقه‌ای خاص نظارت دارد، مانند درهٔ نیل یا درهٔ مکزیک. گسترهٔ منطقه‌ای دولت با سرزمین‌های بسیار کوچکتری که گروه‌های خویشاوندی و دهکده‌ها در جوامع پیش از دولت تحت نظارت داشتند، متفاوت است.

۲ . نخستین دولت‌ها اقتصادهای مبتنی بر تولید کشاورزی داشتند که جمعیت‌های متراکمی را غالباً در شهرها تغذیه می‌کردند. اقتصادهای کشاورزی در دولت‌های اولیه معمولاً در برگیرندهٔ نوعی مهار آب یا آبیاری بودند.

۳ . دولت‌های اولیه خراج و مالیات را در یک مکان مرکزی می‌انباشتند و با این منابع صدها یا هزاران متخصص را تأمین می‌کردند.

۴ . دولت‌ها به طبقات اجتماعی قشربندی شده‌اند. در نخستین دولت‌ها، جمعیت غیرتولیدکنندهٔ خوراک از یک قشر نخبهٔ کوچک به اضافهٔ هنرمندان، کارمندان، روحانیان و متخصصان دیگر تشکیل می‌شد. بیشتر مردم از عوام بودند. بردگان و اسیران در پایین‌ترین پلهٔ نردبان اجتماعی جای داشتند. فرمانروایان با ترکیبی از قابلیت شخصی،

www.Booknama.com

اقتدار مذهبی، نظارت اقتصادی و زور، در رأس قدرت بودند.

۵ . نخستین دولت‌ها ساختن بناهای عمومی و باشکوهی مانند پرستشگاه‌ها، کاخ‌ها و انبارها را بر مردم تحمیل می‌کردند.

۶ . دولت‌های اولیه نوعی نظام ثبت مدارک را تحول بخشیدند که معمولاً به صورت کتبی بود.

شکل‌گیری دولت در خاورمیانه

در فصل گذشته دیدیم که تولید خوراک در خاورمیانهٔ باستان حدود ۱۰,۰۰۰ سال پیش پدیدار شده بود. در فرایند دگرگونیِ پس از این تحول، کانون رشد جمعیت از منطقهٔ رویش جو و گندم خودرو (منطقهٔ تپه‌ماهوری) به مناطق نزدیک آن (منطقهٔ دشتی) انتقال یافت که در آن غلات برای نخستین بار اهلی شده بودند. در ۶۰۰۰ سال پیش، جمعیت در دشت آبرفتی بین‌النهرین جنوبی به‌شدت افزایش یافته بود. (بین‌النهرین به حوزهٔ میان رودخانه‌های دجله و فرات گفته می‌شود که اکنون عراق نامیده می‌شود). این جمعیت رو به رشد از راه آبیاری و کشاورزی در درهٔ رودخانه تأمین می‌شد. در ۵۵۰۰ سال پیش، شهرک‌ها در این منطقه به شهرها تبدیل شده بودند. نخستین دولتشهرها سومر (عراق جنوبی) و ایلام (جنوب غرب ایران) به پایتختی اوروک (وَرکه) و شوش بودند.

زندگی شهری

نخستین شهرک‌ها حدود ۱۰,۰۰۰ سال پیش در خاورمیانه پیدا شدند. طی چند نسل، خانه‌های خشتیِ یکی پس از دیگری در این محل ساخته می‌شدند. از خرابه‌های به‌جای مانده از خانه‌های خشتی ساخته شده به وسیلهٔ نسل‌های پی در پی، پشته‌های عظیمی شکل گرفته که تَل نامیده می‌شوند. خاورمیانه و آسیا صدها و یا هزارها از این پشته‌ها دارد که تنها شمار اندکی از آنها کشف شده‌اند. این جایگاه‌ها که بقایایی از زندگی اجتماعی در دورهٔ باستان را به‌دست می‌دهند، خیابان‌ها، ساختمان‌ها، ردیف‌های خانه، حیاط‌ها، چاه‌ها و دست‌ساخته‌های دیگر را در بر می‌گیرند.

www.Booknama.com

نخستین شهرک شناخته شده، اِریکو بود که اکنون در اسراییل جای دارد. این منطقه که پست‌تر از سطح دریا بود و در واحهٔ پرآبی قرار داشت، چند کیلومتر بیشتر با بحرالمیت فاصله نداشت. بر مبنای دستاوردهای پایین‌ترین (کهن‌ترین) لایهٔ این جایگاه، می‌دانیم که حدود ۱۱,۰۰۰ سال پیش گشت‌زنانِ موسوم به ناطوفیان نخستین بار در اریکو سکونت گزیده بودند. اشغال این منطقه بعدها در دوران تورات و پس از آن نیز ادامه یافت، زمانی که «یوشع خود را برای نبرد اریکو آماده ساخت و دیوارهای شهر فرو ریخته بودند».

در این مرحله و درست پس از ناطوفیان، نخستین شهرک شناخته شده پدیدار شد. این شهرک سکونتگاه طراحی نشده و پرجمعیتی بود که خانه‌های مدور داشت و ۲۰۰۰ تن را در خود جای می‌داد. در این زمان و بسیار پیش از اختراع سفالگری، اریکو با یک دیوار محکم و یک برج عظیم محصور می‌شد. احتمال دارد که این دیوار در آغاز نه برای دفاع بلکه به عنوان سدی در برابر سیل ساخته شده بود. حدود ۹۰۰۰ سال پیش اریکو ویران و بعد دوباره ساخته شد. ساکنان جدید در خانه‌های مدور با کف‌های گچیِ پرداخت شده زندگی می‌کردند. آنها مردگان‌شان را زیر خانه‌های‌شان دفن می‌کردند؛ این الگوی تدفین در جایگاه‌های دیگری مانند چَتل هویوک[1] در ترکیه نیز دیده شده است. سفالگری حدود ۸۰۰۰ سال پیش در اریکو پدیدار شد.

داد و ستد راه دور به‌ویژه شیشهٔ آتش‌فشانی اوبسیدی که برای ساخت ابزار و تزیینات به‌کار می‌رفت، در فاصله ۹۵۰۰ تا ۷۰۰۰ سال پیش در خاورمیانه اهمیت یافته بود. یکی از شهرک‌هایی که از این داد و ستد رونق گرفت، چتل هویوک در آناطولی ترکیه بود (دِمارکو، ۱۹۹۷). یک پشتهٔ پوشیده از علف که ۲۲ متر ارتفاع دارد، بقایای این شهرک ۹۰۰۰ ساله را که شاید بزرگترین سکونتگاه عصر نوسنگی بود، در دل خود جای داده است. چتل هویوک که بر کرانهٔ یک رودخانه جای گرفته بود و خاکی حاصلخیز داشت، محیط پربرکتی را برای دام فراهم ساخته بود و در ۷۰۰۰ سال پیش از آب رودخانه برای آبیاری آن استفاده می‌شد. روی این پشتهٔ ۱۳ هکتاری، زمانی بیش از ۱۰,۰۰۰ تن در خانه‌های خشتی شلوغ زندگی می‌کردند؛ این خانه‌ها چندان تنگ هم چیده شده بودند

1 . Çatal Hüyük

www.Booknama.com

که ساکنان آن از پشت‌بام‌ها وارد خانه‌های‌شان می‌شدند.

چتل هویوک که با یک دیوار دفاعی محصور شده بود، در سال‌های میان ۸۰۰۰ تا ۷۰۰۰ سال پیش رونق گرفته بود. اقامتگاه‌های خشتی خصوصی این شهرک که از یک اطاق خواب خانه‌های حومه‌های آمریکا بزرگتر نبودند، سه جای جداگانه برای اجرای مناسک و فعالیت‌های دنیوی داشتند. در یک خانهٔ مشخص، تصویرهای آیینی روی دیوارهایی قرار داشتند که رو به سوی شمال، شرق یا غرب داشتند ولی هرگز رو به جنوب نبودند. از جایگاه جنوبی برای آشپزی و کارهای دیگر خانگی استفاده می‌شد. از محوطهٔ آیینی در اصل به عنوان مزار استفاده می‌شد ولی اکنون به نظر می‌رسید که مناسک در سطح خانوار سازمان داده می‌شد و نه توسط متخصصان روحانی. روحانیان در تاریخ خاورمیانه بعدها پدیدار شدند.

فضاهای اجرای مناسک با نقاشی‌های دیواری، پیکره‌های سر گاو، شاخ گاو و نقش برجسته‌های گاو و قوچ تزیین شده بودند. این نقاشی‌ها گاوهایی را نشان می‌دادند که به‌وسیلهٔ آدمک‌هایی محاصره شده بودند؛ این آدمک‌ها در حال فرار، رقص و گهگاه پرتاب کردن سنگ نقاشی می‌شدند. در این نقاشی‌ها، لاشخورها به انسان‌های بی‌سر حمله می‌کردند. در یکی از کتیبه‌ها اثر انگشت انسان‌ها زیر شاخ‌های گاو دیده می‌شود. این تصویرها و جای‌شان، یادآور هنر غار در عصر دیرینه‌سنگی‌اند. راه ورودی به سکونتگاه‌های چتل هویوک از طریق پشت‌بام بود؛ آدم‌ها برای رفتن از یک اطاق به اطاق دیگر می‌بایست مانند غارنوردان خزیده می‌رفتند. در این خانه‌ها هر چه به لایه‌های پایین‌تر برویم، با هنر غنی‌تری روبرو می‌شویم. به نظر می‌رسد که حیات روحی این شهرک بر حول اشتغال ذهنی به جانوران، خطر و مرگ دور می‌زد و شاید با گذشتهٔ نزدیک شکار و گردآوری در این جایگاه ارتباط داشته باشد.

دو تا سه نسل از یک خانواده زیر خانه‌های‌شان دفن می‌شدند. در یکی از خانه‌ها، باستان‌شناسان بقایای ۱۷ آدم را پیدا کرده‌اند که بیشترشان کودک‌اند. پس از چند نسل تدفین خانوادگی، هنر آیینی را برمی‌داشتند و خانه را آتش می‌زدند و کف خانه را برای یک اقامتگاه تازه آماده می‌کردند.

www.Booknama.com

شکل ۱ ـ ۱۰
جایگاه‌های شکل‌گیری دولت در خاورمیانه

ساکنان چتل هویوک با آن که در یک شهرک زندگی می‌کردند، ولی به گونه‌ای مستقل از هم در گروه‌های خانوادگی عمل می‌کردند، بی آن که تحت نظارت آشکار نخبگان مذهبی یا سیاسی باشند. این شهرک هرگز تبدیل به یک شهر تمام‌عیار با سازماندهی متمرکز نشد. چتل هویوک همچنان که فاقد روحانیان بود، هرگز دارای رهبرانی نشده بود که داد و ستد یا تولید را تحت نظارت یا مدیریت‌شان داشته باشند

www.Booknama.com

(فاگان، ۱۹۹۶). در این جا خوراک انبار نمی‌شد و نیز به‌گونه‌ای جمعی فرآوری نمی‌شد، بلکه در یک سطح کوچکتر و خانگی‌تر به‌عمل آورده می‌شد (مارکو، ۱۹۹۷).

سطح نخبگان

نخستین سفالینه (ظروف سفالی) به کمی بیش از ۸۰۰۰ سال پیش برمی‌گردد، زمانی که نخستین بار در اریکو پیدا شد. پیش از این تاریخ، عصر نوسنگی را نوسنگیِ پیش از سفالینه می‌نامند. در ۷۰۰۰ سال پیش، سفالگری در خاورمیانه گسترش یافت. باستان‌شناسان شکل، پرداخت، تزیین و نوع گل سفالینه را به عنوان ویژگی‌هایی در نظر می‌گیرند که مبنای این تاریخگذاری را تشکیل می‌دهند. توزیع جغرافیاییِ یک سبک مشخص سفالگری، ممکن است نشانگر داد و ستد یا اتحادی باشد که حوزهٔ پهناوری را در یک زمان خاص در بر می‌گرفت.

سبک سفالگری دیرین و گستردهٔ حَلَفی، نخستین بار در تپهٔ حَلَف در کوهستان‌های شمال سوریه پیدا شد. سفالینهٔ حلفی (۷۵۰۰ تا ۶۵۰۰ سال پیش) به یک سبک سفالگری ظریف اطلاق می‌شود. این سبک همچنین دوره‌ای را نشان می‌دهد که طی آن، سطح نخبگان و نخستین ریاست‌ها پدیدار شدند. شمار اندک سفالینه‌های حلفی نشان می‌دهد که اینها کالاهای تجملی بودند و به یک اشرافیت اجتماعی تعلق داشتند.

در ۷۰۰۰ سال پیش، ریاست‌های رتبه‌بندی شده در خاورمیانه پدیدار شده بودند. دورهٔ عُبید (۷۰۰۰ تا ۶۰۰۰ سال پیش) نام نوعی گونهٔ سفالی بین‌النهرین جنوبی است که نخستین بار در یک جایگاه کوچک به نام تپه عُبید پیدا شده که نزدیک شهر بزرگ اور در عراق جنوبی قرار گرفته است. سفالینه‌های همانندی در سطوح عمیق شهرهای بین‌النهرینی اور، اوروک و اِریدو نیز پیدا شده‌اند. سفالینهٔ عبیدی به ریاست‌های پیشرفته و شاید نخستین دولت‌ها تعلق دارد. این گونهٔ سفالین به سرعت در یک گسترهٔ پهناور اشاعه یافت و از سبک‌های سفالین پیشین مانند سبک حلفی رایج‌تر شد.

www.Booknama.com

رتبه‌بندی اجتماعی و ریاست‌ها

بازشناخت نخستین دولت‌ها برای باستان‌شناسان کاری ساده است. معماری بناهای عظیم، انبارهای مرکزی، نظام آبیاری و مدارک مکتوب، شواهدی دال بر سازماندهی دولت به‌شمار می‌آیند. در آمریکای مرکزی، حتی تشخیص ریاست‌ها نیز از جهت باستان‌شناختی کار ساده‌ای است. ریاست‌های مکزیک باستانی پشت کارهای سنگی چون مجتمع‌های معابد و سرهای عظیم سنگ‌بری شدهٔ اولمِکس پنهان شده‌اند. مردم باستانی آمریکای مرکزی علاقهٔ خاصی به بازنمایی نخبگان‌شان با زیورهای بادوام و کالاهای حیثیتی داشتند، به‌ویژه آن چیزهایی که با رییسان و خانواده‌های‌شان دفن می‌شدند. ولی رییسان خاورمیانهٔ دیرین در کاربرد موادی که نشانگر حیثیت بودند کمتر خودنمایی می‌کردند و از همین روی باستان‌شناسان به همان سادگی نمی‌توانند آنها را از طریق اکتشاف باستان‌شناختی تشخیص دهند.

مورتون فِرایدِ انسان‌شناس (۱۹۵۹) جامعه‌های انسانی را، بر مبنای انواع تمایزهای منزلتی، به سه گونهٔ برابریگرا، رتبه‌بندی شده و قشربندی شده تقسیم کرد (به جدول ۱ـ۱۰ نگاه کنید) **جامعهٔ برابریگرا** بیشتر در میان گشت‌زنان پیدا می‌شود که فاقد تمایزهای اجتماعی‌اند، مگر تمایزهایی که بر سن، جنسیت، کیفیت‌های فردی، استعدادها و دستاوردها استوارند. در این جوامع، مردان بزرگسال، زنان سالمند، موسیقی‌دانان بااستعداد و متخصصان مناسک ممکن است به خاطر فعالیت‌ها و یا دانش‌شان از احترام خاصی برخوردار شوند. در جوامع برابریگرا، تمایزهای منزلتی معمولاً به ارث نمی‌رسند. فرزند یک شخص محترم به خاطر پدر یا مادرش اعتبار ویژه‌ای به‌دست نمی‌آورد، بلکه خود باید چنین احترامی را به‌دست آورد.

جوامع رتبه‌بندی شده، برخلاف جوامع یاد شده، دارای نابرابری موروثی‌اند. ولی این جوامع هنوز از **قشربندی** برخوردار نیستند، یعنی فاقد تقسیم‌بندی اجتماعی شدید و قشرهای مبتنی بر دسترسی نابرابر به ثروت و قدرت‌اند و به طبقات نجیب‌زاده و عوام تقسیم نشده‌اند. در جوامع رتبه‌بندی شده، افراد برحسب دوری یا نزدیکی خانوادگی به رییس رتبه‌بندی می‌شوند. خویشاوندان نزدیکتر رییس رتبه یا منزلت اجتماعی بالاتر از خویشاوندان دور به‌دست می‌آورند. ولی در این میان، پیوستاری از

www.Booknama.com

منزلت برقرار است که در آن، بسیاری از افراد و گروه‌های خویشاوندی تقریباً یکسان رتبه‌بندی می‌شوند؛ همین امر ممکن است رقابت برای دستیابی به جایگاه‌های رهبری را برانگیزد.

جدول ۱ ـ ۱۰

جوامع برابریگرا، رتبه‌بندی شده و قشربندی شده

نوع تمایز منزلتی	ماهیت منزلت	نوع رایج اقتصاد معیشتی	اشکال رایج سازمان اجتماعی	نمونه‌ها
برابریگرا	تفاوت‌های منزلتی موروثی نیستند. منزلت مبتنی است بر سن، جنسیت و کیفیت‌ها، استعدادها و دستاورد‌های فردی	گشت‌زنی	دسته‌ها و قبیله‌ها	اینوایت‌ها، هوآنسی‌سان و یانومامی
رتبه‌بندی شده	تفاوت‌های منزلتی موروثی‌اند و در پیوستاری از بلندرتبه‌ترین عضو (رییس) تا فروپایه‌ترین عضو قرار گرفته‌اند، بدون آن که تمایز روشنی در رده‌های زیردست رییس به چشم خورد	کشاورزی سطحی، شبانی و برخی‌از گروه‌های گشت‌زن	ریاست‌ها و برخی از قبایل	گروه‌های بومی آمریکایی در شمال غرب اقیانوس آرام (مانند سالیش و کواکیوتیل)، ناچزها، جوامع سیاسی حَلَفی و عبیدی و اولمِکس
قشربندی شده	تفاوت‌های منزلتی موروثی‌اند و و جامعه به دو طبقهٔ متمایز نجیب‌زاده و عوام کاملاً تقسیم شده است	کشاورزی	دولت‌ها	تئوتی هواکان، دولت‌های دورهٔ اوروک، اینکاها، دودمان شانگ، دولت رم، ایالات متحد و بریتانیا

www.Booknama.com

همهٔ جوامع رتبه‌بندی شده بر ریاست مبتنی نیستند. رابرت کارنیرو (۱۹۹۱) دو نوع جامعهٔ رتبه‌بندی شده را تشخیص داده است که تنها نوع دوم آن مبتنی بر ریاست است. در نوع نخست که نمونهٔ آن برخی از جوامع سرخپوست شمال غرب اقیانوس آرام در آمریکای شمالی است، اختلاف‌های موروثی در رتبه وجود داشتند، ولی دهکده‌ها مستقل از یکدیگر بودند. نمونهٔ نوع دوم جوامع کااوکا در کلمبیا و ناچزها در شرق ایالات متحداند. در این جوامع رتبه‌بندی شده که ریاستی شده بودند، روابط میان دهکده‌ها و افراد، نابرابر بود. دهکده‌های کوچکتر خودمختاری‌شان را از دست داده و تحت اقتدار رهبرانی قرار گرفته بودند که در دهکده‌های بزرگتر زندگی می‌کردند. به نظر کِنِت فِلانری (۱۹۹۹)، تنها آن جوامع رتبه‌بندی شده‌ای را که این‌چنین خودمختاری دهکده‌شان را از دست داده باشند، می‌توان جوامع ریاستی خواند. در ریاست‌ها، همیشه نابرابری یا همان تفاوت در رتبه، میان افراد و نیز اجتماع‌ها برقرار است.

در بین‌النهرین، آمریکای مرکزی و پِرو، ریاست‌ها پیشدرامدهایی بر **دولت‌های ابتدایی** بودند، دولت‌هایی که از درون جوامع‌شان برخاسته بودند و بر اثر تماس با جوامع دولتی دیگر پدید نیامده بودند؛ نگاه کنید به کتاب رایت، ۱۹۹۴. دولت‌های ابتدایی از رهگذر رقابت میان ریاست‌ها و قصد یک رییس برای تصرف جوامع همسایه و درآوردن آنها تحت یک واحد سیاسی بزرگتر پیدا شده بودند (فلانری، ۱۹۹۵).

شواهد باستان‌شناختیِ دال بر وجود جامعهٔ ریاستی در آمریکای مرکزی، که در فاصلهٔ سال ۲۵۰۰ تا ۱۶۰۰ سال پیش دولت‌های گوناگونی در آن پدیدار شده بودند، بیش از ۳۰۰۰ سال سابقه دارند. پیدا کردن جوامع ریاستی در آمریکای مرکزی از طریق باستان‌شناسی کار ساده‌ای است، زیرا رییسان این جوامع در نشان دادن اشرافیت‌شان بسیار متظاهر بودند. خانواده‌های بلندمنزلت سرهای کودکان مرده‌شان را تغییر شکل می‌دادند و با نمادها و اشیاءِ خاص دفن‌شان می‌کردند. در گورستان‌های آنها، گورهایی یافت می‌شوند که بیشترین تا کمترین اشیاءِ گرانبهایی چون یشم و فیروزه را در خود جای داده‌اند (فلانری، ۱۹۹۹).

نخستین دولت‌های خاورمیانه در فاصلهٔ سال‌های ۶۰۰۰ تا ۵۵۰۰ سال پیش شکل گرفته بودند. نخستین جوامع مبتنی بر رتبه، از جمله نخستین جوامع ریاستی، در

www.Booknama.com

۱۵۰۰ سال پیش از این تاریخ پدیدار شده بودند. در خاورمیانه، شواهد باستان‌شناختی دورهٔ پس از ۷۳۰۰ سال پیش، رفتار نوعی جوامع ریاستی، از جمله اشیاءِ خارجی که نشانگر منزلت بودند، و نیز تاخت و تازها و بی‌ثباتی سیاسی را آشکار می‌سازند. نخستین جوامع ریاستی خاورمیانه، هم فرهنگ حَلَفی عراق شمالی و هم فرهنگ عُبیدی عراق جنوبی را در بر می‌گیرند که این دومی سرانجام به شمال عراق گسترش یافت.

همانند آمریکای مرکزی، جوامع ریاستیِ باستانی خاورمیانه گورستان‌هایی داشتند که در آنها خویشاوندان نزدیک رییس همراه با اشیاءِ متمایزی چون مجسمه‌های کوچک، ظروف، گردنبند و سفالینه‌های باکیفیت دفن می‌شدند. این نوع اشیاءِ حیثیتی حتی در گورهای کودکانی پیدا شده‌اند که جوان‌تر از آن بودند که خود چنین حیثیتی را به‌دست آورده باشند، ولی اتفاقاً در خانواده‌های نخبه به‌دنیا آمده بودند. در دهکدهٔ باستانی تپهٔ الصَفوان، گورهای کودکان از شش مجسمهٔ کوچک گرفته تا سه مجسمه، یک مجسمه و هیچ مجسمه را در بر دارند. یک چنین درجه‌بندی‌های جزئی در منزلت اجتماعی، درست همان چیزی‌اند که در یک جامعهٔ رتبه‌بندی شده باید انتظارش را داشت (فلانری، ۱۹۹۹).

این‌گونه خاکسپاری فلانری (۱۹۹۹) را متقاعد ساخته است که تفاوت‌های منزلتی حتی پیش از ۷۰۰۰ سال پیش در خاورمیانه وجود داشتند. ولی آیا رهبران دهکده‌های بزرگ در این منطقه توانسته بودند اقتدارشان را به دهکده‌های کوچکتر نزدیک گسترش دهند؟ آیا شاهدی دال بر از دست دادن خودمختاری دهکده، که جوامع رتبه‌بندی شدهٔ ساده را به جوامع ریاستی تبدیل می‌کند، در این منطقه پیدا شده است؟ یک قرینهٔ دال بر پیوستگی دهکده‌ها در یک واحد سیاسی بزرگتر، کاربرد یک کانال آبیاری مشترک میان چندین دهکده است. این امر مستلزم حل دعاوی کشاورزان بر سر حق استفاده از آب، توسط یک رهبر مقتدر است. در دوران اخیرتر فرهنگ حلفی، شاهدی دال بر اتحاد چندین دهکده در دست است (فِلانری، ۱۹۹۹). قرینهٔ دیگرِ دال بر از دست رفتن خودمختاری دهکده، وجود اقامتگاه دورتبه‌ای است، بدین‌سان که دهکده‌های کوچک پیرامون یک دهکدهٔ بزرگ و دارای ساختمان‌های عمومی چیده شده‌اند. شواهدی دال بر این نوع اقامتگاه، در فرهنگ حلفی شمال بین‌النهرین نیز پیدا شده‌اند (واتسون، ۱۹۸۳).

www.Booknama.com

ریاست‌های پیشرفته

در شمال شرق سوریه، نزدیک مرز عراق، باستان‌شناسان اقامتگاهی باستانی را کشف کرده‌اند که زمانی سر یک راه تجارتی بزرگ قرار داشت. این جایگاه بزرگ به نام تپهٔ حَموکار، به ۵۵۰۰ سال پیش تعلق دارد (ویلفورد، ۲۰۰۰). بقایای این اقامتگاه نشانگر ریاست پیشرفته‌ای است که در نواحی شمالی خاورمیانه، مستقل از دولتشهرهای شناخته‌شده‌تر جنوب بین‌النهرین و عراق، پدید آمده بود (ویلفورد، ۲۰۰۰).

قدیمی‌ترین لایه‌ای که در تپهٔ حموکار کشف شده است بقایایی از دهکده‌هایی را در بر دارد که ۶۰۰۰ سال پیش وجود داشتند. در ۵۷۰۰ سال پیش، این اقامتگاه شهر پررونقی بود که ۱۶ هکتار مساحت داشت و یک حصار دفاعی به بلندی سه و نیم متر و به پهنای چهار و نیم متر از آن محافظت می‌کرد. این جایگاه سفالینه‌های ظریف و اجاق‌های بزرگی را در خود جای داده است که بر تدارک خوراک در یک سطح نهادمند گواهی می‌دهند. در این جایگاه تکه‌هایی از پاتیل‌های بزرگ آشپزی، استخوان‌های جانوران، بقایایی از گندم، جو و جو دوسر برای پختن و آبجوکشی پیدا شده‌اند. گیبسون، یکی از باستان‌شناسانی که در این کاوش شرکت داشت، معتقد است که تدارک خوراک در این سطح، بر جامعهٔ رتبه‌بندی شده‌ای گواهی می‌دهد که در آن نخبگان، مردم و منابع را سازمان می‌دادند (ویلفورد، ۲۰۰۰). به احتمال زیاد، رییسان در این جایگاه به شیوه‌ای ریاستمدارانه از مهمانان‌شان پذیرایی می‌کردند و وسایل سرگرمی‌شان را فراهم می‌ساختند.

یکی از شواهد دیگر برای رتبه‌بندی اجتماعی، مُهرهایی است که روی صندوق‌های خوراک و کالاهای دیگر می‌زدند. برخی از این مهرها کوچک‌اند و طرح‌های ساده یا هاشورهایی روی آنها حک شده‌اند. مهرهای دیگر بزرگتر و پیچیده‌ترند که احتمالاً بلندپایگان جامعه از آنها برای مهر زدن کالاهای باارزش استفاده می‌کردند. گیبسون بر این گمان است که مهرهای بزرگتری که نقش‌های شکیل‌تری دارند، در دست چند آدمی بود که از اقتدار بیشتری برخوردار بودند. ولی مهرهای کوچکتر را بسیاری از آدم‌هایی که اقتدار کمتری داشتند، به‌کار می‌بردند.

www.Booknama.com

پیدایش دولت

بین‌النهرین جنوبی در این دوره (۵۷۰۰ سال پیش) جمعیت رو به گسترشی داشت و با آبیاری تولید خوراک می‌کرد؛ در این جا، فضای اجتماعی حتی شدیدتر از منطقهٔ شمالی دستخوش تغییر بود. آبیاری به اجتماع‌های عُبیدی اجازه داده بود که در کرانهٔ رودخانهٔ فرات گسترش یابند. داد و ستد رونق گرفته بود و از رودخانه به عنوان یک شاهراه استفاده می‌شد. مواد خامی چون چوب سخت و سنگ که در بین‌النهرین جنوبی نبودند، از طریق رودخانه وارد می‌شدند. با پیدا شدن اقامتگاه‌های تازه، تراکم جمعیت افزایش یافته بود. در این زمان، شبکه‌های اجتماعی و اقتصادی اجتماع‌های سر راه رودخانه‌ها در جنوب و تپه‌ماهورهای سمت شمال را به هم متصل کرده بودند. اقامتگاه‌ها به سوی شمال و جایی که اکنون سوریه است، گسترش یافته بودند. تفاوت‌های اجتماعی نیز افزایش یافته بودند. کاهنان و رهبران سیاسی به سفالگران متخصص و دیگر متخصصان افزوده شده بودند. خوراک این آدم‌های غیرمولد را جمعیت وسیع‌تر کشاورزان و شبانان فراهم می‌کردند.

امور اقتصادی را رهبری مرکزی اداره می‌کرد. دهکده‌های کشاورزی رشد کرده و به شهر تبدیل شدند؛ بر برخی از این شهرها شاهان محلی فرمان می‌راندند. دورهٔ اوروک (۶۰۰۰ تا ۵۲۰۰ سال پیش) که به دنبال دورهٔ عبید آمد، نامش را از دولتشهر بزرگی در جنوب بین‌النهرین دارد که در حدود ۴۰۰ مایلی جنوب تپهٔ حموکار جای گرفته بود (به جدول ۲ ـ ۱۰ نگاه کنید). در دورهٔ اوروک، بین‌النهرین همچون «گهوارهٔ تمدن» تجلی یافت.

هیچ شاهدی دال بر تأثیر اوروک بر تپهٔ حموکار تا ۵۲۰۰ سال پیش، در دست نیست؛ ولی در این تپه، برخی سفال‌های اوروک متعلق به همین تاریخ پیدا شده‌اند. زمانی که مردم بین‌النهرین جنوبی راهی شمال شدند، با ریاست‌های پیشرفته‌ای برخورده بودند که هنوز به پایهٔ دولت نرسیده بودند. این واقعیت که کتابت از سومر در جنوب بین‌النهرین سرچشمه گرفته است، نشان می‌دهد که این منطقه پیشرفته‌تر بود و جامعه‌ای بود که دولت آن را سازمان می‌داد. نخستین نوشته‌ها احتمالاً برای این شکل گرفته بودند که مدارک مورد نیاز برای یک اقتصاد متمرکز ثبت شوند.

www.Booknama.com

جدول ۲ ـ ۱۰

دوره‌های باستان‌شناختی در جریان شکل‌گیری دولت در خاورمیانه

عصر	دوره	تاریخ
عصر آهن	نوبابلی	۳۰۰۰ تا ۲۵۳۹ سال پیش
	کاسی	۳۶۰۰ تا ۳۰۰۰ سال پیش
عصر مفرغ	بابلی کهن	۴۰۰۰ تا ۳۶۰۰ سال پیش
	سومین دودمان اور	۴۱۵۰ تا ۴۰۰۰ سال پیش
	آکَدی	۴۳۵۰ تا ۴۱۵۰ سال پیش
	اوایل دودمان سوم	۴۶۰۰ تا ۴۳۵۰ سال پیش
	اوایل دودمان دوم	۴۷۵۰ تا ۴۶۰۰ سال پیش
	اوایل دودمان اول	۵۰۰۰ تا ۴۷۵۰ سال پیش
	مدت نصر	۵۲۰۰ تا ۵۰۰۰ سال پیش
عصر مس	اوروک	۶۰۰۰ تا ۵۲۰۰ سال پیش
	عبید (بین‌النهرین جنوبی)	۷۵۰۰ تا ۶۰۰۰ سال پیش
	حلف (بین‌النهرین شمالی)	
عصر نوسنگی		۱۰۰۰۰ تا ۷۰۰۰ سال پیش

نوشتن در آغاز برای نگهداری حساب‌ها به‌کار می‌رفت که این خود منعکس‌کنندهٔ نیازهای داد و ستد بود. فرمانروایان، نجیب‌زادگان، کاهنان و بازرگانان از نوشتن سود می‌بردند. ۵۰۰۰ سال پیش، نوشتن از بین‌النهرین به مصر گسترش یافت. نخستین نوشته‌ها تصویرنگارانه بودند و برای مثال، از نمادهای تصویری اسب‌ها برای نشان دادن آنها استفاده می‌شد.

www.Booknama.com

در این لوح که به دورهٔ شهری اولیهٔ بین‌النهرین پایین تعلق دارد، نوشتن تصویرنگارانه را می‌بینید. این نوشتهٔ سومری نام‌های خاص را ثبت می‌کند، از جمله نام زمینداری که نمادش دست است و این لوحه را سفارش داده است.

در نوشته‌های اولیهٔ بین‌النهرین، از یک قلم سوزنی برای حک نمادهایی بر گِل خام استفاده می‌شد. این نوع نوشتن که میخی نام دارد، شکاف‌های گوه‌مانندی بر گل ایجاد می‌کرد. در چه زبان‌هایی از این خط استفاده می‌شد؟

www.Booknama.com

در نخستین نوشته‌های بین‌النهرین، از یک قلم سوزنی برای حک نمادها بر گِل خام استفاده می‌شد. این نوع نوشتن که خط میخی نام دارد، شکاف‌های گُوه‌مانندی بر گِل به‌جای می‌گذاشت؛ این اصطلاح از واژهٔ لاتین گوِه گرفته شده است. هردو زبان سومری (بین‌النهرین جنوبی) و اَکدی (بین‌النهرین شمالی) با خط میخی نوشته می‌شدند (گوولت، ۱۹۹۳).

کتابت و پرستشگاه‌ها در اقتصاد بین‌النهرین نقشی اساسی داشتند. در دورهٔ تاریخی پس از ۶۵۰۰ سال پیش، که نوشتن اختراع شده بود، مدارکی از فعالیت‌های پرستشگاه‌ها ثبت شده‌اند. دولت‌ها می‌توانند بدون کتابت باقی مانند، ولی نوشتن گردش و انباشت اطلاعات را برای آنها آسان می‌سازد. ما اکنون می‌دانیم که کاهنان بین‌النهرین امور گله‌داری، مزرعه‌داری، پیشه‌وری و بازرگانی را اداره می‌کردند. کارکنان پرستشگاه‌ها علوفه و مرتع را برای تعلیف گاو و خر اختصاص می‌دادند؛ از این جانوران برای شخم و باربری استفاده می‌شد. باگسترش دامنهٔ فعالیت‌های اقتصادی، داد و ستد، ساخت کالا و ذخیره‌سازی غله از مرکز اداره می‌شدند. پرستشگاه‌ها گوشت، مواد شیری، محصولات کشاورزی، ماهی، پوشاک، ابزارها و اقلام بازرگانی را گردآوری و توزیع می‌کردند. سفالگران، فلزکاران، بافندگان، مجسمه‌سازان و پیشه‌وران دیگر حرفه‌های‌شان را کامل کرده بودند.

پیش از اختراع **فلزکاری** (دانش دربارهٔ خواص فلزات و نیز استخراج، فرآوری و ساخت ابزارهای فلزی)، مس خام را با چکش‌کاری شکل می‌دادند. اگر مس را زیاد چکش‌کاری کنیم، سفت و خشک می‌شود و ممکن است زیر چکش خرد شود. ولی اگر آن را در آتش داغ کنیم، دوباره چکش‌خور می‌شود. یک چنین شیوهٔ استحکام‌بخشی به فلز، نخستین صورت فلزکاری به‌شمار می‌آید. گام تعیین کننده در فلزکاری، کشف **ذوب فلز** بود که طی آن، از طریق فرآوری فلز در درجهٔ حرارت بالا، آهن خالص از سنگ آهن به‌دست می‌آید. سنگ آهن و نیز سنگ مس پراکندگی بسیار گسترده‌تر از منابع محلی داشتند؛ و از آنجا که کمیاب بودند، در آغاز به عنوان کالاهای تجملی داد و ستد می‌شدند (گوولت، ۱۹۹۳).

زمان و چگونگی کشف ذوب فلز، ناشناخته است. ولی پس از ۵۰۰۰ سال پیش،

www.Booknama.com

فلزکاری با شتاب تکامل یافت. عصر مفرغ زمانی آغاز شد که ترکیبی از آرسنیک و مس یا قلع و مس (که به هردو مفرغ می‌گویند) متداول شد و کاربرد فلزات را بسیار گسترش داد. در درجهٔ حرارت یکسان، مفرغ از مس آسان‌تر ترکیب می‌شود و از همین روی برای ریخته‌گری فلزات مناسب‌تر است نخستین قالب‌ها در سنگ کنده می‌شدند و شکاف آنها با فلز مذاب پر می‌شدند. نخستین قالب‌گیری تبر مسی از چنین قالبی، در شمال بین‌النهرین و متعلق به پیش از ۵۰۰۰ سال پیش پیدا شده است. از آن پس، فلزات دیگر کاربرد عمومی پیدا کردند. در ۴۵۰۰ سال پیش، اشیاءِ طلایی نیز در گورهای سلطنتی اور به‌کار می‌رفتند.

سنگ آهن فراوان‌تر از سنگ مس است. آهن را پس از ذوب شدن به تنهایی می‌توان به‌کار برد، بدون آن‌که به قلع یا آرسنیک نیاز باشد. عصر آهن زمانی آغاز شد که ذوب در درجهٔ حرارت بالا امکان‌پذیر شد. از ۳۲۰۰ سال پیش، آهن به سرعت در آسیا گسترش یافت آهن که بیشتر به اندازهٔ طلا ارزش داشت، پس از فراوان شدن ارزش آن کاهش یافت (گوولت، ۱۹۹۳)

اقتصاد بین‌النهرین که بر پایهٔ پیشه‌وری، بازرگانی و کشاورزی عمیق استوار بود، باعث رشد جمعیت و افزایشی در شهرنشینی شد. شهرهای سومر با حصار دفاعی محافظت می‌شدند و دور آنها را منطقه کشاورزی گرفته بود. در ۴۸۰۰ سال پیش، اوروک که بزرگترین شهر اولیهٔ بین‌النهرین بود، ۵۰،۰۰۰ تن جمعیت داشت. با گسترش آبیاری و جمعیت، جنگ بر سر آب در میان اجتماع‌های گوناگون رواج یافت. مردم این مناطق برای دفاع از خودشان در برابر تهدید همسایگان یا غارتگران، به شهرهای حصاربندی‌شده روی آورده بودند.

در ۴۶۰۰ سال پیش، اقتدار دنیوی جای فرمانروایی معابد را گرفت. سِمت هماهنگ کنندهٔ نظامی به شاهی تبدیل شد. این دگرگونی را می‌توان در کاخ‌ها و گورهای سلطنتی آن دوران به چشم دید. کاخ شاهی ارتش‌هایی را بسیج می‌کرد و آنها را به جنگ‌افزار، ارابهٔ جنگی و تسلیحات فلزی مجهز می‌ساخت. در گورستان سلطنتی اور، متعلق به ۴۶۰۰ سال پیش، شاهان با سربازان، ارابه‌رانان و زنان پیشخدمت‌شان دفن می‌شدند. این زیردستان پیش از خاکسپاری شاهان کشته می‌شدند تا شاه را در جهان دیگر همراهی کنند.

www.Booknama.com

این زیگورات (یا برج معبد) که متعلق به اور باستان و عراق کنونی است، به ۴۱۰۰ سال پیش تعلق دارد. پرستشگاه‌ها و کارکنان‌شان در اقتصاد بین‌النهرین نقش اساسی داشتند. در جامعهٔ خودمان چه کسانی چنین وظایفی را بر عهده دارند؟

کشاورزی عمیق این امکان را فراهم ساخته بود که شمار افراد غیر مولّد در یک ناحیه افزایش یابد. فشار جمعیتی بر زمین‌های آبیاری شده باعث شده بود که یک جامعهٔ قشربندی شده ایجاد شود. زمین دارایی خصوصی کمیابی شده بود که خرید و فروش می‌شد. برخی از آدم‌ها املاک پهناوری را به انحصارشان درآوردند و ثروت‌شان آنها را از کشاورزان معمولی جدا ساخته بود. این زمینداران به نخبگان شهری پیوسته بودند، حال آن که کشاورزان سهم‌بَر و کارگران کشاورزِ وابسته به زمین روی زمین زحمت می‌کشیدند. در ۴۶۰۰ سال پیش، بین‌النهرین ساختار طبقاتی مشخص داشت با یک قشربندی پیچیدهٔ متشکل از نجیب‌زادگان، عوام و بردگان.

www.Booknama.com

عصر مفرغ زمانی آغاز شد که آمیزه‌ای از آرسنیک و مس یا قلع و مس رواج یافت. این قوری متعلق به عصر مفرغ ایران در موزهٔ اشمولیان آکسفورد انگلستان به نمایش گذاشته شده است.

نخستین دولت‌های دیگر

در شمال غرب هند و پاکستان، در درهٔ رودخانهٔ سند (یا هاراپان) دولتی وجود داشت با شهرهای بزرگ در هاراپا و موهنجوداروء که نامش را از رودخانه‌ای گرفته است که این دولت در کرانه‌اش جای دارد. (شکل ۲-۱۲ نقشهٔ چهار دولت بزرگ واقع در دره‌های رودخانه‌های آسیا را ترسیم می‌کند، که عبارت‌اند از دولت‌های بین‌النهرین، مصر، هند و پاکستان و چین شمالی). داد و ستد و گسترش کتابت در پیدایش دولت هاراپان حدود ۴۶۰۰ سال پیش نقش داشتند. خرابه‌های هاراپا را که در ایالت پنجاب پاکستان جای گرفته‌اند، باید به عنوان بخشی از تمدن درهٔ رودخانهٔ سند بازشناخت. دولت درهٔ رودخانهٔ سند، در اوج رونق خود، ۱۰۰۰ شهر، شهرک و دهکده را در مساحتی معادل ۷۲۵,۰۰۰ مترمربع در بر می‌گرفت. این دولت در فاصلهٔ سال‌های

www.Booknama.com

۴۶۰۰ و ۳۹۰۰ سال پیش رونق گرفته بود. این دولت ویژگی‌های سازمان دولتی، از برنامه‌ریزی شهری و قشربندی اجتماعی گرفته تا نظامی نوشتاری را نشان می‌دهد که هنوز رمزگشایی نشده است. دولت هاراپان از نظام یکنواخت اندازه‌گیری اوزان برخوردار بود و شهرهایش دارای نواحی مسکونیِ به دقت برنامه‌ریزی شده و نظام فاضلاب بودند. انواع محصولات صنایع دستی پیچیده، از جمله ظروف سفالی ساخته شده با چرخ‌های سفالگری، در این شهرها تولید می‌شدند (مِدو و کِنویر، ۲۰۰۰).

این دولت حدود ۳۹۰۰ سال پیش بر اثر جنگ‌افروزی فرو پاشید. بر اثر این جنگ‌ها، شهرهای هاراپا خالی از جمعیت شدند. اسکلت‌های قربانیان کشتارهای گوناگون در خیابان‌های موهنجودارو پیدا شده‌اند. سرزمین هاراپا بعدها خالی از جمعیت نماند، ولی در سطحی بسیار کم‌شمارتر از دوران پیشین باقی ماند (مدو و کنویر، ۲۰۰۰).

نخستین دولت چینی که در ۳۷۵۰ سال پیش پا گرفت، دولت دودمان شانگ است. این دولت بر کرانهٔ رودخانه زرد در شمال چین پدیدار شد، جایی که گندم و نه برنج خوراک اصلی مردم به‌شمار می‌آمد. ویژگی این دولت، شهرنشینی، معماری کاخی (و نیز خانگی)، قربانی انسانی و تقسیم‌بندی شدید میان طبقات اجتماعی بود. در این دولت، اشراف به گونه‌ای متمایز از دیگران، با آرایه‌هایی از سنگ، از جمله یشم، دفن می‌شدند. دولت شانگ از فلزکاری مفرغ و نظام کتابتی کامل برخوردار بود. در جنگ‌های این دولت از ارابه استفاده می‌شد و سربازان شکست خورده به اسارت گرفته می‌شدند (گوولت، ۱۹۹۳).

بسیاری از تمدن‌های اولیهٔ دیگر، همانند تمدن‌های بین‌النهرین و چین، بر فلزکاری اتکا داشتند. در نوک نوک تای تایلند، فلزکاری ۶۰۰۰ سال پیشینه دارد. در بلندی‌های آندز پرو، فلزکاری حدود ۴۰۰۰ سال پیش پیدا شده بود. ساکنان باستانی آندز فلزکاران ورزیدهٔ طلا، مس و مفرغ بودند. آنها با فنون ساخت سفال نیز مشهور شده‌اند. هنرها، پیشه‌ها و دانش کشاورزی این مردم با همین‌ها در اوج تمدن آمریکای مرکزی به‌خوبی قابل مقایسه‌اند. به یاد داشته باشیم که بسیاری از بقایای شکل‌گیری دولت آندز و آمریکای مرکزی با غلبهٔ اسپانیایی‌ها نکه‌باره شده‌اند. دولت آزتک مکزیک در ۱۵۱۹ میلادی و اینکای پرو در ۱۵۳۲ میلادی به دست اسپانیا فتح شدند.

www.Booknama.com

شکل‌گیری دولت در آمریکای مرکزی

در فصل پیش از اختراع جداگانه کشاورزی در خاورمیانه و آمریکای مرکزی سخن گفتیم. فراگردهای شکل‌گیری دولت در این دو منطقه نیز با هم قابل مقایسه‌اند، زیرا هردو با جوامع رتبه‌بندی شده و ریاستی آغاز می‌شوند و با شکل‌گیری کامل دولت‌ها و امپراطوری‌ها پایان می‌گیرند.

نخستین بناهای ماندگار (مجتمع‌های پرستشگاهی) در نیمکرهٔ غربی، از سوی رییسان آمریکای مرکزی در سه ناحیهٔ زمین‌های پست اولمِک، درهٔ اوکزاکا (جنوب مکزیک) و درهٔ مکزیکو در سرزمین‌های بلند ساخته شدند. این جوامع ریاستی از راه داد و ستد مواد خامی چون اوبسیدین، صدف و سفالینه بر یکدیگر نفوذ می‌گذاشتند (شکل ۳ـ۱۰ جایگاه‌های عمدهٔ پیدایش تولید خوراک، ریاست و دولت‌ها را در آمریکای مرکزی نشان می‌دهد).

اولمک‌ها یک رشته ساختمان ویژهٔ اجرای مناسک را در کرانهٔ جنوبی خلیج مکزیک، در فاصله ۳۲۰۰ تا ۲۵۰۰ سال پیش، برپا کردند. سه تا از این ساختمان‌ها که هر یک به سدهٔ جداگانه‌ای تعلق دارد، به‌خوبی کاوش شده‌اند. تپه‌های خاکی کاوش شده در واقع مجتمع‌های مرکزی بودند که به احتمال زیاد کاربرد مذهبی داشتند. این مراکز اجتماع مردم نشان می‌دهند که رییسان اولمک می‌توانستند برای ساخت بناهای ماندگار نیروی کار بزرگی را بسیج کنند. اولمک‌ها مجسمه‌سازان ورزیده‌ای نیز بودند؛ آنها سرهای بزرگ سنگی را می‌تراشیدند که احتمالاً به شکل رییسان‌شان بودند.

شواهدی در دست است که نشان می‌دهند راه‌های بازرگانی اولمک‌ها را به دیگر نقاط آمریکای مرکزی، مانند درهٔ اوکزاکا در بلندی‌های جنوبی و درهٔ مکزیکو، وصل می‌کردند. ۳۰۰۰ سال پیش، نخبگانی فرمانروا در اوکزاکا پیدا شده بودند. کالاهایی که در این زمان میان اوکزاکا و اولمک داد و ستد می‌شدند، برای مصرف نخبگان به‌کار می‌آمدند. اوکزاکایی‌های بلندپایه آرایه‌هایی به خود می‌بستند که از صدف‌های سیاه صادره از اولمک ساخته می‌شدند. در عوض، نخبگان اولمک آینه‌هایی را وارد می‌کردند که صنعتگران اوکزاکا می‌ساختند.

www.Booknama.com

شکل ۲ ـ ۱۰

چهار دولت بزرگ اولیه قارهٔ آسیا در دره‌های رودخانه‌ها

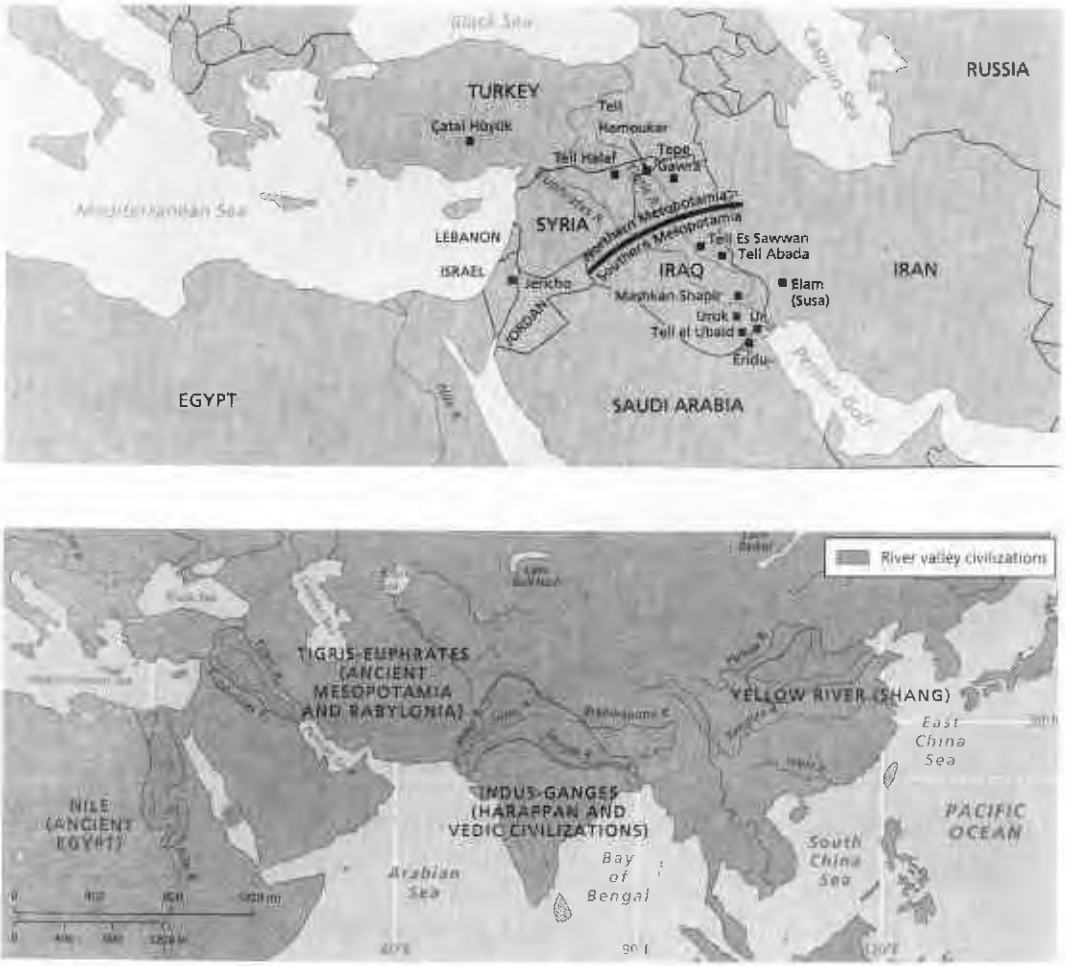

حدود ۴۰۰۰ سال پیش، زندگی شهری در کرانه‌های دجله و فرات بین‌النهرین، نیل در مصر، سند و گنگ در هند و پاکستان و رودخانهٔ زرد در چین، استقرار یافت.

www.Booknama.com

۲۵۰۰ سال پیش، نفوذ اولمک کاهش یافته بود. در این زمان، دولت اوکزاکا دیگر نواحی بلند منطقهٔ اولمک و سرزمین‌های پست را عموماً تحت شعاع قرار داده بود. در این دوره، اوکزاکا یک نوع سبک هنری متمایز را تحول بخشیده بود که در شهر مونت آلبان به کمال رسیده بود. تا زمان فتح منطقه به وسیلهٔ اسپانیا، اوکزاکا جایگاه دولت عمدهٔ آمریکای مرکزی بود (بالتون، ۱۹۹۹).

در هنگام زوال جوامع ریاستیِ اولمک، سطح نخبه در سراسر آمریکای مرکزی رو به گسترش بود. در ۲۰۰۰ سال پیش، درهٔ مکزیکو که در بلندی‌هایی قرار گرفته بود که اکنون مکزیکو سیتی در آن جای دارد، در شکل‌گیری دولت در آمریکای مرکزی سرآمد بود. در این درهٔ پهناور، دولت **تئوتی هواکان**، در سال‌های ۱۹۰۰ تا ۱۳۰۰ سال پیش، رونق داشت.

دولت‌ها در درهٔ مکزیکو

درهٔ مکزیکو حوضهٔ پهناوری است که کوه‌ها دورش را پوشانده‌اند. این دره سرشار از خاک‌های آتش‌فشانی است ولی به بارش باران در آن همیشه نمی‌توان اعتماد کرد. بخش شمالی این دره که شهر عظیم و دولت تئوتی هواکان در آن برپا شده بود، سردتر و خشک‌تر از بخش جنوبی است. پیش از آن که انواع ذرتِ دارای رشد سریع رواج یابند، بخبندان در این ناحیه از گسترش کشاورزی جلوگیری می‌کرد. تا ۲۵۰۰ سال پیش، بیشتر مردم در بخش گرم‌تر و مرطوب‌تر جنوب دره زندگی می‌کردند که در آن بارش باران کشاورزی را امکان‌پذیر می‌ساخت. ولی پس از این تاریخ، گونه‌های نوین ذرت و آبیاری در سطح محدود پدیدار شدند. در نتیجه، جمعیت افزایش یافت و آغاز به حرکت به‌سوی شمال کرد.

در نخستین سال میلادی، تئوتی هواکان شهری با جمعیت ۱۰،۰۰۰ تن بود. در این زمان، دولت تئوتی هواکان بر ناحیه‌ای به مساحت چندهزار کیلومترمربع و شاید بر ۵۰،۰۰۰ تن حکومت می‌کرد (پارسونز، ۱۹۷۴). رشد این دولتشهر بر استعداد کشاورزی این ناحیه حکایت می‌کند. بهارهای بادوام، آبیاری یک دشت آبرفتی بزرگ را امکان‌پذیر می‌ساختند. کشاورزان روستانشین خوراک جمعیت روبه‌رشد شهری را فراهم می‌ساختند.

www.Booknama.com

شکل ۳ ـ ۱۰

جایگاه‌های عمدهٔ پیدایش تولید خوراک و دولت در آمریکای مرکزی

www.Booknama.com

در این تاریخ، یک نوع **سلسله‌مراتب سکونتی** به‌روشنی پدیدار شده بود. این سلسله‌مراتب از اجتماع‌های رتبه‌بندی شده‌ای ساخته می‌شد که از جهت وسعت، کارکرد و نوع ساختمان‌ها متفاوت از یکدیگر بودند. سکونتگاهِ واقع در تارک این سلسله‌مراتب، کانون سیاسی و مذهبی بود. سکونتگاه پایین از دهکده‌های روستایی تشکیل می‌شد. یک چنین سلسله‌مراتب سکونتیِ سه‌پایه‌ای (متشکل از حاکم‌نشین، کانون‌های کوچکتر شهری و دهکده‌های روستایی) گواهی باستان‌شناختی بر وجود سازمان دولتی به‌شمار می‌آید. (رایت و جانسون، ۱۹۷۵).

سازمان دولتی با آبیاری در سطح وسیع، تمایز منزلتی و معماری پیچیده همراه بود. دولت تئوتی هواکان در فاصلهٔ سال‌های ۱۰۰ و ۷۰۰ میلادی رونق گرفت. این دولت به صورت یک شهر برنامه‌ریزی شده و ساخته شده بر پایهٔ یک الگوی شبکه‌ای بود که هرم خورشید در کانون آن جای داشت. در سال ۵۰۰ میلادی، جمعیت تئوتی هواکان به ۱۳۰،۰۰۰ تن رسیده بود که آن را از رم امپراطوری بزرگتر نشان می‌دهد. کشاورزان، استادکاران، بازرگانان و کارکنان سیاسی، مذهبی و نظامی دولت، گروه‌های تخصصی گوناگون این دولت به‌شمار می‌آمدند.

از سال ۷۰۰ میلادی از حجم و قدرت دولت تئوتی هواکان کاسته شد. در سال ۹۰۰ میلادی، جمعیت این دولت به ۳۰،۰۰۰ تن کاهش یافته بود. در فاصلهٔ سال‌های ۹۰۰ و ۱۲۰۰ میلادی و در دورهٔ تولتِک، جمعیت پراکنده شد و شهرهای کوچک و شهرک‌ها در سراسر درهٔ ته هواکان پدیدار شدند. مردم همچنین درهٔ مکزیکو را به قصد زندگی در شهرهای بزرگتری چون تولا و حاکم‌نشین تولنک در حول و حوش این دره، ترک کردند (نگاه کنید به شکل ۳ـ۱۰).

در سال‌های ۱۲۰۰ تا ۱۵۲۰ میلادی، افزایش جمعیت (از جمله مهاجرت نیاکان آزتک‌ها) و رشد شهری به درهٔ مکزیکو بازگشت. در دورهٔ آزتک‌ها (۱۳۲۵ تا ۱۵۲۰) شهرهای بزرگ متعددی پدیدار شده بودند که بزرگترین‌شان به نام **تنوکتیتلان**، حتی ممکن است از شهر تئوتی هواکان در اوج آن برتری یافته باشد. بسیاری از شهرک‌های آزتک بیش از ۱۰،۰۰۰ تن جمعیت داشتند. محرک این رشد جمعیت، تعمیق کشاورزی به‌ویژه در بخش جنوبی دره بود، جایی که با خشک کردن بستر دریاچه و مرداب‌ها، زمین

www.Booknama.com

قابل کشت تازه‌ای به زمین‌های قبلی افزوده شده بود.

عامل دیگر نوزایش درهٔ مکزیکو، بازرگانی بود. کالاهای ساخت محل به بازارهای گوناگون منطقه فرستاده می‌شدند. شهرک‌ها و بازارهای عمده در کرانه‌های دریاچه جای داشتند که همین امر دسترسی آنها را به رفت و آمدِ با قایق آسان ساخته بود. حاکم‌نشین آزتک در جزیره‌ای در دریاچه جای داشت. در شهر تنوکتیتلان، تولید کالاهای تجملی، حیثیتی‌تر و سازمان یافته‌تر از تولید سفالینه، زنبیل‌بافی و بافندگی بود. تولیدکنندگان کالاهای تجملی، همچون سنگ‌کاران، پَرکاران و استادکاران طلا و نقره، جایگاه ویژه‌ای در جامعهٔ آزتک داشتند. ساخت کالاهای تجملی برای صادرات، بخش مهمی از اقتصاد حاکم‌نشین آزتک را تشکیل می‌داد. (هاسیگ، ۱۹۸۵؛ استَنلی، ۱۹۸۵).

خاستگاه دولت

چگونه و چرا دولت‌ها پدیدار شدند. دولت برای تنظیم مسایل ناشی از رشد جمعیت و افزایش حجم و تنوع امور اقتصادی شکل می‌گیرد. انسان‌شناسان و تاریخ‌نگاران عوامل شکل‌گیری دولت را بازشناخته‌اند و پیدایش دولت‌های گوناگون را بازسازی کرده‌اند. همیشه عوامل بسیاری در شکل‌گیری دولت نقش دارند که پیامدهای هر عاملی باعث تقویت پیامدهای عوامل دیگر می‌شوند. گرچه برخی از این عوامل بارها پدیدار می‌شوند، ولی هیچ عاملی نیست که همیشه و در همه جا نقش داشته باشد. به سخن دیگر، شکل‌گیری دولت با علت‌های مشخص و یکنواخت در سراسر جهان، رخ نمی‌دهد.

وانگهی، از آن جا که شکل‌گیری دولت ممکن است سده‌ها طول کشد، مردمی که این فراگرد شکل‌گیری را تجربه می‌کنند، به‌ندرت می‌توانند دلالت گوناگونی‌های درازمدت ناشی از آن را دریابند. نسل‌های بعدی می‌بینند که به نهادهایی حکومتی وابسته شده‌اند که شکل‌گیری آنها نسل‌ها طول کشید.

www.Booknama.com

نظام‌های آبی

یکی از علت‌های مطرح شده برای شکل‌گیری دولت، نیاز به تنظیم اقتصادهای کشاورزی آبی (مبتنی بر آب) است (ویتفوگل، ۱۹۵۷). در برخی مناطق کم‌آب، دولت‌ها برای ادارهٔ نظام‌های آبیاری، زه‌کشی و نظارت بر سیل پدید آمده‌اند. به هر روی، کشاورزی آبی شرط کافی و ضروری پیدایش دولت نیست. چرا که بسیاری از جوامع دارای آبیاری هرگز شکل‌گیری دولت را تجربه نکرده‌اند و دولت‌هایی نیز بوده‌اند که بدون نظام آبی تحول یافته‌اند.

ولی به هر روی، کشاورزی آبی تأثیرهای خاصی بر شکل‌گیری دولت دارد. مهار آب حجم تولید را در زمین‌های خشکی چون بین‌النهرین و مصر افزایش می‌دهد. کشاورزی مبتنی بر آبیاری، به‌خاطر نیاز به نیروی کار و توانایی تغذیهٔ جمعیت بیشتر، به رشد جمعیت دامن می‌زند. این امر به نوبهٔ خود باعث گسترده‌تر شدن نظام حکومتی می‌شود. نظام آبی گسترش یابنده تراکم‌های بزرگتر و فشرده‌تری از مردم را تقویت می‌کند. در نتیجه، مسایل میان اشخاص افزایش می‌یابد و درگیری بر سر دسترسی به آب و زمین آبیاری شده فراوانتر می‌شود. در این شرایط، نظام‌های سیاسی می‌توانند برای تنظیم روابط میان اشخاص و وسایل تولید پدید آیند.

کارهای آبی بزرگ برای بقای شهرک‌ها و شهرهای بزرگ اهمیت دارند و برای معیشت‌شان ضروری‌اند. نظام دولتی با تنظیم منابع آب از طریق به خدمت گرفتن دسته‌هایی از مردم برای حفظ و تعمیر نظام آبیاری، از اقتصاد جامعه محافظت می‌کند. این کارکردهای حیاتی اقتدار کارکنان دولت را افزایش می‌دهند. برای همین است که رشد نظام‌های آبی غالباً (همچنان که در بین‌النهرین، مصر و درهٔ مکزیکو دیده‌ایم) ولی نه همیشه، با شکل‌گیری دولت همراه بوده است.

راه‌های بازرگانی در فواصل دور

نظریهٔ دیگر این است که دولت‌ها در جاهای استراتژیک شبکه‌های بازرگانی شکل می‌گیرند. این جایگاه‌ها نقاط عرضه یا مبادلهٔ کالاها، همچون تقاطع‌های راه‌های کاروان‌رو و مکان‌هایی را که برای تهدید یا بند آوردن بازرگانی میان مراکز تولیدی

www.Booknama.com

مناسب‌اند، در بر می‌گیرند. به هر روی، در این جا نیز علت کافی و ضروری را نمی‌توانیم به‌دست آوریم. بازرگانی راه دور در تکامل بسیاری از دولت‌ها مهم بوده‌اند، از جمله دولت‌های بین‌النهرین و آمریکای مرکزی. مبادلهٔ بازرگانی سرانجام در همهٔ دولت‌ها گسترش می‌یابد، ولی این تحول می‌تواند پس از شکل‌گیری دولت نیز رخ دهد و نه پیش از آن. وانگهی، بازرگانی راه دور در جوامعی چون پاپوای گینهٔ نو نیز اتفاق می‌افتد، جایی که هیچ دولتی در آن شکل نگرفته است.

جمعیت، جنگ و مرزبندی

کارنیرو[1] (۱۹۷۰) نظریه‌ای را مطرح ساخت که به‌جای علت واحد برای شکل‌گیری دولت از ترکیب سه عامل استفاده می‌کند (ما این نظریه را که بر چند عامل یا متغیر استوار است، **نظریهٔ چندعاملی** می‌نامیم. به گفتهٔ کارنیرو، هر جا و هرگاه مرزبندی‌محیطی (یا تمرکز منابع)، جمعیت روزافزون و جنگ وجود داشته باشند، شکل‌گیری دولت آغاز می‌شود. مرزبندی محیطی ممکن است جغرافیایی یا اجتماعی باشد. محیط‌های مرزبندی شدهٔ جغرافیایی، جزیره‌های کوچک و یا در مناطق خشک، حوزه‌های کرانهٔ رودخانه، واحه‌ها و دره‌های مسیر نهرها را شامل می‌شوند. مرزبندی اجتماعی زمانی ایجاد می‌شود که جوامع همسایه از توسعه‌طلبی، مهاجرت و دسترسی به منابع، متقابلاً جلوگیری کنند. هرگاه منابع حیاتی در نواحی محدودی تمرکز داشته باشند، حتی وقتی که موانعی سر راه مهاجرت نیز وجود نداشته باشند، پیامدهای آن با پیامدهای مرزبندی همسان‌اند.

ناحیهٔ ساحلی پرو، که یکی از خشک‌ترین مناطق جهان است، همکنش مرزبندی محیطی، جنگ و افزایش جمعیت را نشان می‌دهد. در این جا، کشاورزی اولیه محدود به دره‌های چشمه‌دار بود. در این ناحیه، هر دره‌ای با کوه‌های آندز در شرق، اقیانوس آرام در غرب و مناطق بیابانی در شمال و جنوب، مرزبندی شده بود. گذار از گشت‌زنی به مرحلهٔ تولید خوراک، افزایش جمعیت را تشدید کرده بود (نگاه کنید به شکل ۴ـ۱۰). دهکده‌ها در هریک از این دره‌ها بزرگتر شده بودند. مردم از دهکده‌های قدیمی

1. Carneiro

www.Booknama.com

مهاجرت کردند و دهکده‌های تازه‌ای را بنیان گذاشتند. رقابت و تاخت و تاز میان دهکده‌های درون هر یک از دره‌ها افزایش یافت. بر اثر افزایش دهکده‌ها و رشد جمعیت دره، کمیابی زمین پیش آمد.

یک نظریه برای شکل‌گیری دولت، این است که دولت‌ها در مکان‌های حساسِ شبکه‌های بازرگانی منطقه‌ای، مانند تقاطع‌ها، تحول می‌یابند. در این تصویر یکی از این راه‌های باستانی را می‌بینید که تا سمرقند اوزبکستان گسترش یافته است و بازرگانان کاروانی و شترهای‌شان در آن رفت و آمد دارند. بازرگانی امروزه چه تأثیری بر سیاست دارد؟

فشار جمعیت و کمبود زمین در همهٔ دره‌ها افزایش یافت. از آنجا که دره‌ها مرزبندی شده بودند، هرگاه دهکده‌ای از سوی دهکدهٔ دیگر فتح می‌شد، شکست‌خوردگان می‌بایست تسلیم فاتحان شوند، زیرا جای دیگری نداشتند که بروند. دهکده‌های فتح شده تنها در صورتی می‌توانستند زمین‌های‌شان را نگه دارند که موافقت کنند به فاتحان باج دهند. آنها برای آن که این باج اضافی را بدهند، می‌بایست تولیدشان را بالا برند و از فنون تازه‌ای برای تولید خوراک بیشتر استفاده کنند. آنها می‌بایست سخت‌تر کار کنند تا بتوانند هم باج را بپردازند و هم نیازهای معیشتی‌شان را برآورده

www.Booknama.com

سازند. دهکده‌نشینان با استفاده از آبیاری و سوار کردن پلکانی آب روی زمین، مناطق تازه‌ای را به زیر کشت بردند.

ساکنان اولیهٔ آندز به میل خودشان سخت‌تر کار نمی‌کردند. آنها ناچار به پرداخت باج، قبول سلطهٔ سیاسی و تشدید تولید به وسیلهٔ عواملی شده بودند که خارج از نظارت‌شان بودند. همهٔ این روندها به محض استقرار، شدت گرفته بودند. جمعیت افزایش یافت، جنگ شدت گرفت و دهکده‌ها سرانجام تحت ریاست‌هایی یکپارچه

واحه‌ای چون این واحه در سودان آفریقا، مرزبندی شده است. دور این واحه را بیابان گرفته است. وقتی چنین جایی فتح شود، شکست‌خوردگان غالباً جای دیگری برای رفتن ندارند. آنها ناچارند تسلیم شوند و برای پرداخت باج به فاتح بیشتر کار کنند. نمونه‌های دیگر مرزبندی محیطی را پیدا کنید.

www.Booknama.com

شده بودند. نخستین دولت‌ها زمانی شکل گرفتند که یک رییس در یک دره ریاست‌های دیگر را فتح کرده بود (کارنیرو، ۱۹۹۰). سرانجام، دره‌های مختلف جنگ با هم را آغاز کردند. فاتحان شکست‌خوردگان را وارد دولت‌های رو به رشد و امپراطوری‌ها کردند، امپراطوری‌هایی که سرانجام از ساحل تا زمین‌های بلند گسترش یافتند. در سدهٔ شانزدهم، اینکاها از پایتخت‌شان، کوزکو، بر یکی از امپراطوری‌های بزرگ این منطقهٔ استوایی فرمان می‌راندند.

نظریهٔ کارنیرو بسیار مفید است، ولی همبستگی میان تراکم جمعیت و سازمان دولت، در این جا نیز مانند موارد دیگر همه‌جایی نیست. دولت‌ها گرایش به جمعیت زیاد و متراکم دارند (استیونسون، ۱۹۶۸). ولی به هر روی، افزایش جمعیت و جنگ در یک محیط مرزبندی شده، باعث تشکیل دولت در بلندی‌های گینهٔ نو پاپوا نشد. برخی از دره‌های این منطقه از جهت اجتماعی و جغرافیایی مرزبندی شده‌اند و تراکم جمعیت آنها همانند همین تراکم در بسیاری از دولت‌ها است. در این دره‌ها جنگ نیز وجود داشت، ولی هیچ دولتی پدید نیامد. در این جا نیز با نظریهٔ مهمی سر و کار داریم که هرچند بسیاری از علت‌های شکل‌گیری دولت را تبیین می‌کند، ولی همهٔ علت‌های آن را توضیح نمی‌دهد.

نخستین دولت‌ها در مناطق گوناگون به دلایل متفاوت پدید آمدند. در هر یک از این موارد، علت‌های متقابلاً مؤثر (و غالباً قابل مقایسه) پیامدهای هم را تشدید کردند. برای تبیین هر یک از نمونه‌های شکل‌گیری دولت، باید دگرگونی‌های خاصی را دنبال کرد که در دسترسی به منابع و مسایل مربوط به تنظیم آن پیش آمدند، همان مسایلی که قشربندی و دستگاه دولتی را تقویت کردند. در نقطهٔ مقابل شکل‌گیری دولت، زوال دولت قرار دارد.

چرا دولت‌ها فرو می‌پاشند

نخستین دولت‌ها در برابر بیگانگانی که دلیلی برای احترام به نظم و ثبات نداشتند، آسیب‌پذیر بودند. عوامل گوناگونی می‌توانستند اقتصاد و نهادهای سیاسی این دولت‌ها را تهدید کنند. هجوم، بیماری، قحطی یا خشکسالی دیرپا، می‌توانستند توازن

www.Booknama.com

دولت‌ها را به‌هم ریزند. شهروندان دولت ممکن بود به محیط زیست آسیب رسانند و زیان‌های اقتصادی فراوانی را به‌بار آورند. برای نمونه، کشاورزان و ریخته‌گران ممکن بود درخت‌ها را بیش از اندازه قطع کنند. این نوع جنگل‌زدایی فرسایش خاک را تشدید می‌کند و باعث کاهش ذخایر آبی می‌شود. استفادهٔ بیش از اندازه از زمین ممکن است خاک حاصلخیز مورد نیاز برای تولید محصولات را تهی سازد.

پیش از این دربارهٔ نظریه‌های راجع به خاستگاه دولت صحبت کردیم. اگر عواملی چون آبیاری به ایجاد دولت کمک می‌کند، آیا زوال یا از بین رفتن آن می‌تواند سقوط دولت را تبیین کند؟ آبیاری هم زیان‌ها و هم سودهایی را در بر دارد. در بین‌النهرین باستان، آب آبیاری از رودهای دجله و فرات گرفته می‌شد. از آن جاکه رسوبات در این رودخانه‌ها انباشته می‌شدند، بستر آنها بلندتر از دشت پرفتی و مزارعی بود که از این رودخانه‌ها آبیاری می‌شدند. کانال‌هایی آب رودخانه را به‌سوی مزارع پست‌تر روان می‌ساختند. بر اثر تبخیر آب نمک‌های آن در مزارع باقی می‌ماندند و در نهایت محیط مسمومی را برای رشد گیاهان فراهم می‌ساختند.

یکی از بدترین خشکسالی‌های ۱۰،۰۰۰ سال گذشته که احتمالاً پهنه‌ای جهانی داشت، حدود ۴۳۰۰ سال پیش رخ داد و سه سده ادامه داشت. به عقیدهٔ ریچارد کِر (۱۹۹۸)، این دورهٔ درازآهنگ خشکسالی در سقوط دولت بین‌النهرین شمالی، یا همان امپراطوری اَکَد، نقش داشت. در ۴۲۰۰ سال پیش، تولید کلی کشاورزی در بین‌النهرین به بخش کوچکی از تولید پیشین کاهش یافته بود. بسیاری از مزارع بدون استفاده رها شده بودند. خشکسالی هرچند که در این قضیه تأثیری داشت، ولی نمکی شدن زمین در مزارع آبیاری شده نیز بی‌تأثیر نبود.

مَشکان شاپیر شهری در بین‌النهرین بود که حدود بیست مایل با دجله فاصله داشت و از طریق شبکه‌ای از مجاری آب به این رودخانه وصل شده بود. این شهر، تازه بیست سال پس از استقرار متروکه شده بود. چنین می‌نماید که نابودی مزارع این شهر بر اثر نمکی شدن خاک‌شان، عامل اصلی سقوط این شهر بود.

یکی از نقش‌های اساسی دولت تنظیم امور اقتصادی و تنظیم روابط میان افراد و گروه‌ها است. نیازهای معیشتی می‌بایست برآورده شوند و ریاست‌ها و دولت‌ها بیشتر از

www.Booknama.com

صورت‌های اجتماعیِ کمتر تمرکز یافته، می‌توانند امنیت غذایی را فراهم کنند. رهبران سیاسی غالباً انبارهای مرکزی برای ذخیرهٔ مواد خوراکی و کالاهای دیگر دارند که در هنگام نیاز می‌توانند آنها را میان مردم توزیع کنند. برای نمونه، خراجی که فرمانروایان آزتک مکزیک از مردم می‌گرفتند، برای منظورهای گوناگونی به‌کار می‌رفت: (۱) برای فرو نشاندن نجیب‌زادگان دردسرآفرین و پاداش دادن به نخبگان مطیع، (۲) تأمین استادکاران درباری، و (۳) ذخیره‌سازی مواد خوراکی در سیلوهای سلطنتی جهت توزیع آن در میان جمعیت شهری هنگام روبرو شدن با تنگنای شدید غذایی (سانتلی، ۱۹۸۵).

دولت‌ها اگر از عهدهٔ کارهایی که می‌بایست انجام دهند برنیایند، مانند حفظ نظم اجتماعی، حفاظت از جامعه در برابر بیگانگان و فراهم ساختن امکانات برآورده شدن نیازهای معیشتی مردم، فرو می‌ریزند. با سقوط اقتصادی نیز ممکن است ساختار سیاسی متلاشی شود. پس از زوال دولت‌ها، مهارت‌های اساسی نوعاً باقی می‌مانند، ولی سطوح ظریف‌تری از دانش که آدم‌های کمی از آنها برخوردارند، معمولاً از دست می‌روند (گوولت، ۱۹۹۳).

زوال دولت مایا

نسل‌هایی از پژوهشگران دربارهٔ سقوط تمدن کلاسیک مایا (۱۷۰۰ تا ۱۱۰۰ سال پیش) در حدود سال ۹۰۰ میلادی، بحث کرده‌اند. بیشتر آنها بر این اندیشه‌اند که ساختار این دولت به خاطر آن فرو پاشیده بود که دیگر نتوانسته بود جمعیت‌اش را که به دو طبقهٔ عوام و نخبگان تقسیم شده بود، تأمین کند. فرهنگ کلاسیک مایا که از چندین دولت رقیب تشکیل می‌شد، در فاصلهٔ سال‌های ۳۰۰ تا ۹۰۰ میلادی، در بخش‌هایی که اکنون مکزیک، هندوراس، السالوادور، گواتمالا و بِلیز می‌باشند، رونق گرفته بود. مایای باستانی به خاطر بناهای ماندگار (پرستشگاه‌ها و اهرام)، تقویم‌ها، ریاضیات و خط تصویرنگارانهٔ آن شهرت دارد.

نشانه‌های باستان‌شناختی زوال مایا در کوپان واقع در غرب هندوراس پیدا شده‌اند. این پایتخت سلطنتی متعلق به مایای کلاسیک، که بزرگترین جایگاه در بخش جنوبی حوزهٔ مایا به‌شمار می‌آید، ۱۲۰,۰۰۰ مترمربع را در بر می‌گرفت. این شهر بر یک

www.Booknama.com

شکل ۴ ـ ۱۰

رهیافت چند عاملی کار نیرو به خاستگاه دولت، در مورد دولت ساحلی پرو

فاتحان امپراطوری‌های بزرگ می‌آفرینند

↑

دولت‌های دره‌های مختلف با هم جنگ می‌کنند

↑

دولت‌های دره‌نشین بر اثر فتح ریاست‌های مختلف به دست یک رییس شکل می‌گیرند

↑

بین رییسان جنگ درمی‌گیرد

↑

واحدهای سیاسی بزرگتر (ریاست‌ها) شکل می‌گیرند

↑

جنگ شدت می‌گیرد

↑

افزایش جمعیت ادامه می‌یابد

↑

فنون کشاورزی عمیق‌تری پدید می‌آیند

↑

برخی از دهکده‌ها فتح می‌شوند و باج می‌پردازند

↑

بین دره‌ها بر سرزمین درگیری پیش می‌آید

↑

افزایش جمعیت هرچه بیشتر

↑

جنگ میان دره‌ها و دهکده‌ها

↑

سکونتگاه‌های تازه‌ای برپا می‌شوند

↑

جمعیت افزایش می‌یابد

↑

کشاورزی در دره‌های رودخانه آغاز می‌شود

در این ناحیهٔ بسیار خشک، تولید خوراک در دره‌های تنگ رودخانه‌ها تحول می‌یابد، که در آنها آب برای کشاورزی در دسترس است (تمرکز منبع). بر اثر کشاورزی جمعیت افزایش می‌یابد. فشار جمعیت بر زمین، منجر به جنگ می‌شود و برخی از دهکده‌ها دهکده‌های دیگر را فتح می‌کنند. شکست‌خوردگان به خاطر مرزبندی جغرافیایی جایی برای گریز ندارند. با رشد جمعیت و تشدید جنگ و کشاورزی، این فراگرد شدت می‌گیرد. ریاست‌ها، دولت‌ها و امپراطوری‌ها، سرانجام شکل می‌گیرند.

www.Booknama.com

نقطهٔ پلکانی و مشرف بر رود کوپان بنا شده بود. فرمانروایان این دولت بر بناهای ماندگارشان شرح تاجگذاری، تاریخ اجدادی و گزارش مهمترین نبردهای‌شان را نگاشته بودند. مایاها بناهای یادبودشان را با نام‌های شاهان و دورهٔ سلطنت‌شان تاریخگذاری می‌کردند. یکی از این بناها در کوپان برای این ساخته شده بود که تختگاه فرمانروا باشد. ولی تنها یک قسمت این بنا پایان گرفته بود. بر این بنا، تاریخ ۸۲۲ میلادی در بخشی از یک متن تمام نشده حک شده است. در کوپان بناهای متأخرتر از این تاریخ وجود ندارند.

چنین می‌نماید که سقوط کوپان با فرسایش زمین و بی‌خاصیت شدن خاک بر اثر جمعیت زیادی و کشتِ بیش از اندازه، ارتباط داشته است. امروزه مردمان بسیاری (۲۵۰۰۰ تن) در درهٔ کوپان زندگی می‌کنند، درست به اندازهٔ سال ۸۲۲ میلادی. معیشت این مردم، مانند مردم مایای باستان، بر کشت ذرت استوار است. کشاورزان امروزی همه‌ساله زمین را به زیر کشت می‌برند، بدون آن که آیش یا دورهٔ ترمیم به آن دهند، و از کمبود محصول گله دارند. این کاهش بازدهی نشان می‌دهد که زمین این نقطه باید به آیش گذاشته شود تا قوت مورد نیاز برای کشت موفق را بازیابد.

تنگنای غذایی و سوء تغذیه در کوپان بیداد می‌کرد، زیرا ۸۰ درصد اسکلت‌های دفن شدهٔ آن نشانه‌هایی از کم‌خونی به خاطر کمبود آهن را نشان می‌دهند. یکی از این اسکلت‌ها چندان کم‌خونی نشان می‌دهد که همین امر می‌بایست علت مرگ بوده باشد. حتی نجیب‌زادگان نیز تغذیهٔ مناسبی نداشتند. جمجمهٔ یکی از این نجیب‌زادگان که نجیبزادگی‌اش را دندان‌های کنده‌کاری شده و دستکاری‌های زیباکاری در اندامش نشان می‌دهد، نشانه‌های گویایی از کم‌خونی را به‌دست می‌دهد که یکی از آنها اسفنجی شدن پشت کله است.

در زمان سقوط پایتخت، کشاورزی برای امرار معاش در درهٔ کوپان پایان نگرفته بود و سده‌ها پس از آن ادامه یافت. در ۱۲۵۰ میلادی (همچنان که گردهٔ درخت ماهونی گواهی می‌دهد) پوشش جنگلی دوباره از سر گرفته شد که این امر می‌بایست در نتیجهٔ کشاورزیِ کم‌شدت‌تر تحقق یافته باشد. پیش از آن، کشت بیش از حد باعث جنگل‌زدایی و فرسایش خاک شده بود. خانه‌های کشاورزان به‌ویژه در شیب تپه‌ها، رسوباتی از این فرسایش را در خود دارد که احتمالاً بر اثر کشت بیش از اندازه در این منطقه پدید آمده

www.Booknama.com

بود. این فرسایش حدود ۷۵۰ میلادی آغاز شد و چندین نسل ادامه یافت تا این که کشتزارها متروکه شدند و برخی از آنها سرانجام زیر خروارها رسوبات مدفون گشتند.

مردم کوپان برای قطع کردن تیغه‌های برندهٔ گوناگونی داشتند که از اوبسیدین ساخته می‌شدند؛ این تیغه‌ها از ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ میلادی تاریخگذاری شده‌اند. از این تاریخ به بعد، تعداد تیغه‌ها کاهش می‌یابد که این خود کاهش جمعیت را نشان می‌دهد، کاهشی که به جنگل اجازه داده بود تا دوباره خودی نشان دهد. ویلیام ساندرز (۱۹۷۲، ۱۹۷۳) کشت بیش از اندازه را که باعث تباهی زیست‌محیطی بر اثر هجوم علف‌های هرز و فرسایش شده بود، باعث زوال دولت کلاسیک مایا می‌داند. خود کشت بیش از اندازه به خاطر رشد جمعیت بود. تباهی اجتماعی، بحران و فروپاشی دولت مایا، نتیجهٔ فشار بر زمین، خوراک و منابع دیگر بود.

درست همچنان که خاستگاه‌های دولت‌ها و علت‌های آن گوناگون‌اند، دلایل زوال آنها نیز متفاوت‌اند.

پرسش‌های اساسی

۱. شباهت‌ها و تفاوت‌های فراگردهای شکل‌گیری دولت در خاورمیانه و آمریکای مرکزی، چه بودند؟

۲. نتیجهٔ پیدایش دولت مثبت یا منفی بود؟ در هر صورت چرا؟

۳. آیا می‌توانید سه دلیل را برای حصارسازی دور یک شهر پیدا کنید؟ کدام یک از این دلایل از همه مهمتر است؟ آیا غار چَتَل هویوک شما را به یاد یک جایگاه غار در عصر دیرینه‌سنگی فرازین می‌اندازد؟ چرا آری و چرا نه؟

۴. فرض کنید که در راستای زمان به عقب بازگشتید و این اختیار را داشتید که یکی از جوامع ریاستی اولیه را برای زندگی انتخاب کنید. در آن صورت، آیا خاورمیانه را انتخاب می‌کردید یا آمریکای مرکزی؟ در هر صورت، چرا؟

۵. مزایا و عدم مزایای ریاست دیرین در خاورمیانه، چه می‌توانند باشند؟ شما ترجیح می‌دهید که یک رییس باشید یا خویشاوند نزدیک او؟

www.Booknama.com

۶ . فرض کنید باستان‌شناسی هستید که پس از کاوش جایگاه‌های ریاستی آمریکای مرکزی، می‌خواهید ریاست‌های باستانی درخاورمیانه را نیز تشخیص دهید. در دو نیمکرهٔ غربی و شرقی، چه خطوط تشابه و تفاوت را می‌توانید در مورد رتبه‌بندی و اتحاد سیاسی پیدا کنید؟

۷ . فرض کنید که به‌گذشته و به یک دولت اولیهٔ مورد انتخاب‌تان بازگشتید. این دولت در کجا می‌تواند قرار داشته باشد و دلیل آن چیست؟

۸ . شما در یک ریاست باستانی بیشتر احساس امنیت می‌کنید یا در یک دولت باستانی؟ هر دو این جوامع چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با جوامع برابریگراتر عصر ماقبل تاریخی شکار وگردآوری دارند؟

۹ . صحبت کردن از تفاوت میان ریاست و دولت، درخاورمیانهٔ باستان دشوارتر است یا در آمریکای مرکزی؟ چرا؟

۱۰ . در مقایسه با جوامع قدیمی‌تر مبتنی بر تولید خوراک، چه نوع نقش‌های اقتصادی در دسترس نخستین دولت‌ها بودند؟

۱۱ . به نظر شما، چرانخستین دولت‌ها در آمریکای مرکزی حدود ۳۰۰۰ سال دیرتر از همین دولت‌ها درخاورمیانه شکل گرفتند؟ تصور کنید که چه اتفاقی می‌افتاد، اگر که نخستین دولت‌ها در آمریکای مرکزی در همان زمان شکل‌گیری‌شان درخاورمیانه شکل می‌گرفتند؟

www.Booknama.com

فصل ۱۱

فرهنگ

مفهوم فرهنگ دیری است که برای رشتهٔ انسان‌شناسی اهمیت بنیادی داشته است. بیش از یک سدهٔ پیش، انسان‌شناس بریتانیایی ادوارد تایلر در کتاب فرهنگ ابتدایی‌اش، فرهنگ را به عنوان یک نظام رفتار و اندیشهٔ بشری مطرح کرده بود که چون از قوانین طبیعی پیروی می‌کند می‌توان آن را به گونهٔ علمی بررسی کرد. تعریف تایلر از فرهنگ، همچنان خطوط کلی موضوع تحقیق انسان‌شناسی را ارایه می‌کند و در نوشته‌های انسان‌شناختی هنوز از آن نقل می‌شود.

«فرهنگ... مجموعه‌ای کلی است که دانش، باورداشت‌ها، هنرها، اخلاقیات، قوانین، رسوم و نیز هرگونه قابلیت‌ها و عادت‌های دیگری را دربر می‌گیرد که انسان به عنوان عضو یک جامعه آنها را کسب می‌کند» (تایلر، ۱۸۷۱، ۱۹۵۸، ص ۱). عبارت تعیین‌کننده در این جمله، «انسان به عنوان عضو یک جامعه آنها را کسب می‌کند» است. تعریف تایلر از فرهنگ بر ویژگی‌هایی تأکید می‌کند که انسان نه از طریق وراثت زیست‌شناختی بلکه با بزرگ شدن در یک جامعهٔ خاص و از راه تأثیرپذیری از یک سنت فرهنگی معین، به دست می‌آورد. **فرهنگ‌آموزی** فراگردی است که یک کودک از طریق آن فرهنگ‌اش را یاد می‌گیرد.

فرهنگ چیست؟

فرهنگ یادگرفتنی است

این که کودکان به آسانی یک سنت فرهنگی را جذب می‌کنند، برای این است که

www.Booknama.com

انسان از قابلیت بی‌همتایی برای یادگیری برخوردار است. جانوران دیگر نیز می‌توانند به گونه‌ای تجربی چیزهایی را یاد بگیرند؛ برای نمونه، آنها پس از این که پی می‌برند که آتش سوزنده است، از آن پرهیز می‌کنند. جانوران اجتماعی از اعضای دیگر گروه‌شان نیز چیزهایی را یاد می‌گیرند. برای نمونه، گرگها راهکارهای شکار را از اعضای دیگر دسته‌شان یاد می‌گیرند. این یادگیری اجتماعی به ویژه در میان میمون‌ها و میمون‌های بزرگ که نزدیکترین خویشاوندان زیست‌شناختی ما به شمار می‌آیند، اهمیت ویژه‌ای دارد. ولی یادگیری فرهنگی انسان به ظرفیت بی‌همتا و تکامل یافتهٔ انسان برای کاربرد نمادها، بستگی دارد؛ نمادها نشانه‌هایی‌اند که پیوند ضروری یا طبیعی با چیزهایی ندارند که به گونه‌ای نمادین برآنها دلالت می‌کنند.

آدمها بر پایهٔ یادگیری فرهنگی، مفاهیمی را می‌آفرینند، به یاد می‌آورند و به کارشان می‌برند. آنها نظام‌های خاصی از معنای نمادین را جذب می‌کنند و به کار می‌برند. کلیفورد گیرتز انسان‌شناس فرهنگ را به عنوان مفاهیمی تعریف می‌کند که بر یادگیری فرهنگی و نمادها استوارند. فرهنگ به عنوان یک رشته «ساز و کارهای نظارتی متشکل از برنامه‌ها، دستورعمل‌ها، قواعد و دستورهایی نیز تعریف شده است که مهندسان کامپیوتر آنها را برنامه‌هایی برای تسلط بر رفتار می‌خوانند» (گیرتز، ۱۹۷۳، ص ۴۴). انسان‌ها این برنامه‌ها را از راه فرهنگ‌آموزی در سنت‌های خاص فرهنگی، جذب می‌کنند. آدم‌ها نظام معانی و نمادهای پیشتر جا افتاده را به تدریج ملکهٔ ذهن‌شان می‌سازند. آنها این نظام فرهنگی را برای شناسایی جهان‌شان، بیان احساس‌های‌شان و انجام داوری‌های‌شان به کار می‌برند. این نظام به آنها کمک می‌کند تا رفتار و دریافت‌های‌شان را در طول زندگی در مسیر خاصی هدایت کنند.

هر آدمی از طریق فراگرد یادگیری آگاهانه و ناآگاهانه و همکنش با دیگران، آغاز به ملکهٔ ذهن‌سازی یا درون ذهنی کردن یک سنت فرهنگی از طریق فراگرد فرهنگ‌آموزی، می‌کند. در برخی موارد، فرهنگ مستقیماً به کودکان یاد داده می‌شود، مانند زمانی که والدین به کودکان‌شان یاد می‌دهند که در هنگام گرفتن چیزی از دیگران و یا اظهار محبت آنها، «متشکرم» بگویند.

فرهنگ از راه مشاهده نیز انتقال داده می‌شود. کودکان به چیزهایی که در

www.Booknama.com

اطراف‌شان اتفاق می‌افتند، توجه می‌کنند. آنها نه تنها به خاطر تذکرهای دیگران بلکه همچنین بدین‌خاطر رفتارشان را تصحیح می‌کنند که در نتیجهٔ مشاهدات شخصی‌شان و آگاهی روزافزون به آنچه که در فرهنگ‌شان شایسته و ناشایسته انگاشته می‌شود، رفتار درست را یاد می‌گیرند. فرهنگ به گونه‌ای ناآگاهانه نیز جذب می‌شود. مردم آمریکای شمالی یاد می‌گیرند که در هنگام صحبت کردن با دیگران، فرهنگ‌شان چه فاصله‌ای را تجویز می‌کند؛ به آنها مستقیماً گفته نشده است که در این هنگام چقدر از دیگران باید فاصله بگیرند، بلکه از طریق فراگرد تدریجی مشاهده، تجربه و تصحیح آگاهانه و ناآگاهانهٔ رفتارشان، این نوع فاصلهٔ مقرر فرهنگی را رعایت می‌کنند. هیچ کس به مردم لاتینی‌زبان نگفته است که در هنگام صحبت کردن با آدم‌ها نزدیکتر از آمریکاییان شمالی بایستند، بلکه این فاصله گرفتنِ نزدیکتر را در نتیجهٔ مشاهدهٔ یک سنت فرهنگی در اجتماع‌شان یاد می‌گیرند.

انسان‌شناسان فرهنگی بر این توافق دارند که یادگیری فرهنگی تنها در میان انسان‌ها رواج دارد و همهٔ انسان‌ها فرهنگ دارند. انسان‌شناسان این عقیدهٔ سدهٔ نوزدهمی را که «وحدت روحی انسان» نامیده شده است، نیز قبول دارند. این عقیده به معنای آن است که گرچه افراد بشر از جهت گرایش‌ها و گنجایش‌های عاطفی و فکری تفاوت دارند، ولی همه اقوام بشری از ظرفیت‌های یکسانی برای فرهنگ برخوردارند. انسان‌ها با هر ژن و قیافهٔ ظاهری، می‌توانند هرگونه سنت فرهنگی را بیاموزند.

برای درک این نکته، در نظر داشته باشید که آمریکاییان و کانادایان امروزی آمیزه‌ای ژنتیکی از آدم‌های سراسر جهان را نشان می‌دهند. نیاکان ما از جهت ژنتیکی متنوع بودند، درکشورها و قاره‌های مختلفی زندگی می‌کردند و در صدها سنت فرهنگی مشارکت داشتند. ولی به هر روی، بازماندگان همین نیاکانِ از جهت ژنتیکی متفاوت، همگی تبدیل به شرکت‌کنندگان فعال در زندگی آمریکایی و کانادایی شده‌اند. همهٔ آنها اکنون در یک فرهنگ ملی آمریکایی یا کانادایی سهیم‌اند.

فرهنگ امری مشترک است

فرهنگ نه صفت تک‌تک افراد بلکه ویژگی افراد به عنوان اعضای وابسته به

www.Booknama.com

گروه‌ها است. فرهنگ در جامعه انتقال می‌یابد. ما از طریق مشاهده، گوش دادن، صحبت کردن و همکنش با بسیاری از آدم‌های دیگر، فرهنگ‌مان را یاد می‌گیریم. باورداشت‌ها، ارزش‌ها، خاطره‌ها و چشم‌داشت‌های مشترک، انسان‌هایی را که در یک فرهنگ بزرگ می‌شوند، به هم مرتبط می‌سازند. فرهنگ‌آموزی با فراهم کردن تجربه‌های مشترک، به انسان‌ها وحدت می‌بخشد.

در ایالات متحد، آدم‌ها گهگاه در فهم قدرت فرهنگ دچار اشکال می‌شوند، زیرا فرهنگ آمریکایی برای مفهوم فرد ارزش قایل می‌شود. آمریکاییان بسیار اشتیاق دارند که بگویند هر کسی موجود بی‌همتایی است و شخصیت ویژه‌ای دارد، ولی به هر روی، در همین فرهنگ آمریکایی، خودِ فردگرایی یک ارزش مشترک خاص است. فردگرایی از طریق صدها اظهارنظر و زمینه‌های زندگی روزمره، انتقال می‌یابد. وسایل ارتباط‌جمعی، والدین، پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها، معلمان و عوامل فرهنگ‌آموز دیگر، بر این پافشاری می‌کنند که ما همگی «موجود خاصی» هستیم.

والدین امروزی بچه‌های دیروزی بودند. کسانی که در آمریکای شمالی بزرگ شده‌اند، ارزش‌ها و باورداشت‌های ویژه‌ای را جذب کرده‌اند که طی نسل‌های پی‌درپی به آنها انتقال داده شده‌اند. آدم‌های امروزی عوامل فرهنگ‌آموزی کودکان‌شان می‌شوند، درست همچنان که والدین‌شان برای آنها بوده‌اند. هر چند که یک فرهنگ پیوسته دگرگون می‌شود، ولی برخی از باورداشت‌ها، ارزش‌ها، جهان‌بینی‌ها و عملکردهای بنیادیِ بچه بزرگ کردن، همچنان دوام می‌آورند. کافی است که به یک آمریکایی امروزی نگاه کنید تا دوام فرهنگ‌آموزی مشترک را دریابید. وقتی بچه بودیم و غذای‌مان را نیمه‌خورده می‌گذاشتیم، والدین ما به ما یادآور می‌شدند که بچه‌های بسیاری در برخی از کشورهای خارج گرسنگی می‌کشند، همچنان که والدین در یک نسل پیشتر نیز همین کار را می‌کردند. فرهنگ آمریکایی همچنان این فکر را انتقال می‌دهد که ما با خوردن تمامی غذای بشقاب‌مان، می‌توانیم بخت مساعدمان را در مقایسه با یک بچهٔ گرسنه در جهان سوم، توجیه کنیم. با وجود برداشت‌های خاص آمریکایی که می‌گویند انسان‌ها باید «خودشان تصمیم بگیرند»، و «حق داشتن عقیدهٔ شخصی را دارند»، بیشتر فکرهایی که ما داریم اصیل یا بی‌همتا نیستند. ما در عقاید و باورداشت‌های‌مان، با بسیاری از

www.Booknama.com

آدم‌های دیگر اشتراک داریم. این واقعیت که ما به احتمال زیاد با آدم‌هایی توافق داریم و راحت هستیم که از جهت اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی همانند ما هستند، نشان‌دهندهٔ قدرت زمینهٔ فرهنگی مشترک است. به همین دلیل است که آمریکاییانی که در خارج از کشور زندگی می‌کنند، گرایش به معاشرت با یکدیگر دارند، درست همچنان که بریتانیایی‌ها و فرانسوی‌ها نیز در امپراطوری‌های فراسوی مرزهای‌شان نیز چنین گرایشی داشتند. پرندگانی که از یک نوع بال و پر استفاده می‌کنند با هم به پرواز درمی‌آیند، ولی در مورد انسان‌ها باید گفت که پر و بال‌شان همان فرهنگ است.

فرهنگ پدیده‌ای نمادین است

اندیشهٔ نمادین ویژه انسان‌ها است و برای آنها و یادگیری فرهنگ نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. لِزلی وایتِ انسان‌شناس فرهنگ را این گونه تعریف می‌کند:

> فرهنگ وابسته به نمادسازی است... و دربرگیرندهٔ ابزارها، وسایل، پوشاک، آرایه‌ها، رسوم، نهادها، باورداشت‌ها، مناسک، بازی‌ها، کارهای هنری، زبان و نظایر آن است (وایت، ۱۹۵۹، ص ۳).

به نظر وایت، فرهنگ زمانی آغاز گرفت که نیاکان‌مان توانایی کاربرد نمادها را به دست آوردند، یعنی توانستند به یک چیز یا رویداد معنایی نسبت دهند و این معنا را از طریق نماد خاصی درک و فهم کنند (وایت، ۱۹۵۹، ص ۳).

نماد، چیزی گفتاری یا غیرگفتاری در یک زبان یا فرهنگ خاص است که به جای چیزی دیگر می‌نشیند. میان نماد و چیزی که بیانگر نمادین آن است، هیچ‌گونه پیوند آشکار، طبیعی یا ضروری وجود ندارد. حیوان دست‌آموزی که ما سگ می‌نامیم و با نام خاصی از آن یاد می‌کنیم، با همین سگ که در زبان‌های دیگر با واژه‌ها یا نمادهای دیگری معرفی می‌شوند، از جهت طبیعی هیچ فرقی ندارد. زبان یکی از ویژگی‌های متمایز انسان اندیشه گر است. هیچ حیوان دیگری چیزی نزدیک به پیچیدگی زبان بشری را تحول نبخشیده است.

نمادها معمولاً زبانی‌اند. ولی نمادهای غیرگفتاری، مانند پرچم که نشانهٔ کشورها است و علامت‌های مخصوص کالاهای تجارتی، نیز وجود دارند. آب مقدس در مذهب

www.Booknama.com

کاتولیک، نماد قدرتمندی به شمار می‌آید. همچنان که در مورد همهٔ نهادها درست است، همبستگی میان یک نماد (آب) و چیزی که بیانگر نمادین آن است (تقدس) یک همبستگی اختیاری و قراردادی است. آب مقدس ذاتاً با شیر، خون یا مایعات طبیعی دیگر تفاوتی ندارد و از جهت شیمیایی نیز فرقی با آب معمولی ندارد. آب مقدس، نمادی در مذهب کاتولیک است و بخشی از یک نظام فرهنگی بین‌المللی به شمار می‌آید. در این مورد، کاتولیک‌های جهان که باورداشت‌ها و تجارب مشترکی دارند که بر یادگیری استوارند و از طریق نسل‌های پی‌درپی انتقال یافته‌اند، به یک چیز طبیعی به گونه‌ای اختیاری معنای خاصی را نسبت داده‌اند.

فرهنگ‌ها معیارهای بسیار متفاوتی را در فاصله‌گذاری آدم‌ها در هنگام معاشرت باهم، دارند. در این تصویر، فاصلهٔ متفاوت دو تاجر آمریکایی و دو خاخام یهودی را در هنگام صحبت کردن می‌بینید که فاصلهٔ دومی بسیار نزدیک‌تر از فاصلهٔ اولی است.

www.Booknama.com

صدها هزار سال است که انسان‌ها از توانایی‌های مشترکی برخوردار شده‌اند که فرهنگ بر آنها استوار است. این توانایی‌ها عبارت‌اند از یادگیری، تفکر نمادین، ساخت زبان، کاربرد ابزارها و فرآورده‌های فرهنگی دیگری که در سازماندهی زندگی‌مان و تطبیق با محیط زیست به آنها نیاز داریم. هر یک از اجتماع‌های انسانی معاصر از توانایی کاربرد نمادها برخوردار است و در نتیجه، می‌تواند فرهنگی را بیافریند و آن را حفظ کند. نزدیک‌ترین خویشاوندان زیست‌شناختی‌مان، یعنی شامپانزه‌ها و گوریل‌ها، از توانایی‌های فرهنگی ابتدایی برخوردارند. ولی به هر روی، هیچ حیوان دیگری نیست که به اندازهٔ انسان اندیشه‌گر از قابلیت‌های کامل فرهنگی، مانند یادگیری، استعداد برقراری ارتباط، ذخیره‌سازی و فرآوری و کاربرد اطلاعات، برخوردار باشد.

فرهنگ و طبیعت

فرهنگ، آن نیازهای زیست‌شناختی را که ما نیز چون جانوران دیگر داریم می‌پذیرد، ولی به ما یاد می‌دهد که چگونه و به چه شیوه‌های خاصی آنها را برآورده سازیم. آدم‌ها باید بخورند، ولی فرهنگ به ما یاد می‌دهد که چه چیز را در چه وقت و چگونه باید بخوریم. در بسیاری از فرهنگ‌ها آدم‌ها وقت ظهر غذای اصلی‌شان را می‌خورند، ولی بیشتر آمریکاییان شمالی ترجیح می‌دهند که غروب غذای مفصل بخورند. انگلیسی‌ها صبحانه ماهی می‌خورند، ولی آمریکاییان شمالی کیک داغ و غلات سرد را ترجیح می‌دهند. برزیلی‌ها شیرداغ در قهوه غلیظ‌شان می‌ریزند و می‌نوشند، حال آن که آمریکاییان شیر سرد در قهوهٔ رقیق را بیشتر دوست دارند. بیشتر آمریکاییان ساعت ۵ یا ۶ بعدازظهر شام می‌خورند، ولی اسپانیایی‌ها ساعت ۱۰ شب.

عادت‌های فرهنگی، برداشت‌ها و ابتکارها، «سرشت انسانی» را از بسیاری جهات قالب‌ریزی می‌کند. انسان‌ها باید ضایعات را از بدن‌شان خالی کنند. ولی برخی از فرهنگ‌ها به آدم‌ها یاد می‌دهند که سرپا ادرار کنند، ولی برخی دیگر به آنها می‌گویند که این کار را نشسته انجام دهند. همین یک نسل پیش، در پاریس و شهرهای دیگر فرانسه، مرسوم بود که مردها در ملأعام و بدون هرگونه وسواس در آبریزگاه‌های نه‌چندان محصور شده ادرار کنند. عادت‌های «نظافت»، از جمله حمام کردن و دفع ضایعات بدن

www.Booknama.com

و مراقبت از دندان‌ها، بخش‌هایی از سنت‌های فرهنگی‌اند که کنش‌های طبیعی ما را به رسوم فرهنگی تبدیل کرده‌اند.

فرهنگ و دگرگونی‌های فرهنگی بر آن شیوه‌هایی که ما با آنها طبیعت، سرشت بشری و امور طبیعی را درک می‌کنیم، تأثیر می‌گذارند. پیشرفت‌های فرهنگی از طریق علم، اختراع و کشف، بسیاری از محدودیت‌های «طبیعی» را از میان برداشته‌اند. ما از بیماری‌هایی چون فلج اطفال و آبله که نیاکان ما را از پای درمی‌آوردند، جلوگیری کرده و آنها را درمان می‌کنیم. دانشمندان از طریق همسانه‌سازی (شبیه سازی)، شیوهٔ تفکر ما را دربارهٔ هویت زیست‌شناختی و معنای زندگی، دگرگون ساخته‌اند. البته فرهنگ هنوز نتوانسته است ما را از تهدیدهای طبیعی رها سازد. گردباد، سیل، زلزله و نیروهای طبیعی دیگر آرزوهای ما را برای تغییر محیط از طریق ساختن، توسعه و گسترش، گاه و بیگاه به چالش می‌کشند. طبیعت از این طریق با انسان‌ها و فرآورده‌های‌شان رویارویی می‌کند.

فرهنگ پدیده‌ای فراگیر است

از دیدگاه انسان‌شناسان، فرهنگ چیزهایی بسیار بیشتر از ادب، ذوق، پیچیدگی، آموزش و ارج نهادن به هنرهای زیبا را دربر می‌گیرد. به نظر آنها، نه تنها دانش‌آموختگان بلکه همهٔ آدم‌ها «فرهنگ دارند». جالب‌ترین و مهم‌ترین نیروهای فرهنگی آنهایی‌اند که بر زندگی روزمرهٔ مردم تأثیر دارند، به ویژه آنهایی که بر کودکان در دورهٔ فرهنگ‌آموزی نفوذ می‌گذارند. فرهنگ با تعریف انسان‌شناختی آن، عناصری را دربر می‌گیرد که گهگاه پیش‌پا افتاده در نظر گرفته شده و آنها را قابل یک بررسی جدی نمی‌دانند، مانند فرهنگ «عامیانه». ولی برای شناخت فرهنگ کنونی مردم آمریکای شمالی، باید تلویزیون، رستوران‌های خوراک سریع، ورزش‌ها و بازی‌ها را نیز در نظر بگیریم. به عنوان یک جلوهٔ فرهنگی، یک خوانندهٔ عامه‌پسند ممکن است به اندازهٔ یک رهبر ارکستر سمفونی و یک کتاب خنده‌دار به اندازهٔ یک کتاب برندهٔ جایزهٔ ادبی ارزش داشته باشد.

www.Booknama.com

در این تصویر برندگان دوِ سرعت ۱۰۰ متر المپیک ۲۰۰۰ سیدنی را می‌بینید. در میانهٔ تصویر، آمریکایی برندهٔ مدال طلا و در سمت چپ برندهٔ ترینیدادی مدال نقره و در سمت راست برندهٔ باربادوسی مدال برنز نشان داده شده‌اند. نمادها را در این تصویر نشان دهید.

فرهنگ پدیده‌ای یکپارچه است

فرهنگ‌ها مجموعهٔ سرهم‌بندی شده‌ای از رسوم و باورداشت‌ها نیستند. فرهنگ‌ها نظام‌های الگودار و یکپارچه‌اند. اگر بخشی از این نظام (مانند اقتصاد) دگرگون شود، بخش‌های دیگر نیز تغییر می‌یابند. برای نمونه، بیشتر زن‌های آمریکایی در دههٔ ۱۹۵۰ خود را برای کارهای خانگی مانند خانه‌داری و مادری آماده می‌کردند. ولی امروزه برعکس، بیشتر زنان دانشگاهی انتظار دارند که پس از فارغ‌التحصیل شدن کار دستمزدی به دست آورند.

www.Booknama.com

فرهنگ‌ها نظام‌های یکپارچه‌اند. هرگاه یک الگوی رفتار دگرگون می‌شود، الگوهای دیگر نیز تغییر می‌کنند. در سال‌های دهۀ ۱۹۵۰، از بیشتر زنان آمریکایی انتظار می‌رفت که به زندگی خانگی اکتفا کنند. ولی با وارد شدن بیش از پیش زنان به نیروی کار، رویکردها نسبت به کار و خانواده دگرگون شده‌اند. «مادرِ دهۀ پنجاه» را با یک زن شاغل امروزی مقایسه کنید. در تصویر سمت چپ، سناتور ایالت واشینگتن، پنی‌موری را می‌بینید که دارد ادای سوگند می‌کند. او نمونۀ یک مادر متجدد امروزی است.

www.Booknama.com

بازتاب‌های اجتماعی این دگرگونی اقتصادی کدام‌اند؟ بر اثر این دگرگونی، رویکردها و رفتار زنان در مورد زناشویی، خانواده و کودکان، دگرگون شده‌اند. دیر ازدواج کردن، «زندگی مشترک بدون ازدواج» و طلاق، رایج‌تر شده‌اند. میانگین سنِ نخستین ازدواج برای زنان آمریکایی از ۲۰ سال در ۱۹۵۵ به تقریباً ۲۵ سال در ۱۹۹۶ بالا رفته است (سَلوتِر، ۱۹۶۶). میانگین همین سن برای مردان به ترتیب ۲۳ و ۲۷ بوده است (لوگایلا، ۱۹۹۸). تعداد طلاق آمریکاییان از ۴ میلیون در ۱۹۷۰ به ۱۹ میلیون در ۱۹۹۸ افزایش یافت (لوگایلا، ۱۹۹۸). مسئولیت‌های کاری با مسئولیت‌های زناشویی و خانوادگی مقابله کرده و در نتیجه، زمان لازم برای مایه گذاشتن جهت مراقبت از کودکان کاهش یافته است.

فرهنگ‌ها نه تنها بر اثر فعالیت‌های غالب اقتصادی و الگوهای اجتماعیِ مرتبط با آنها بلکه با یک رشته ارزشها، افکار، نهادها و داوری‌ها نیز یکپارچه می‌شوند. فرهنگ‌ها به یکایک اعضای وابسته‌شان یاد می‌دهند که در برخی از ویژگی‌های شخصیتی با اعضای دیگر اشتراک داشته باشند. یک رشته از ارزش‌های کانونی یا اساسی، هر فرهنگی را یکپارچه می‌کنند و آنها را از فرهنگ‌های دیگر متمایز می‌سازند. برای نمونه، اخلاق کاری و فردگرایی، ارزش‌هایی اساسی‌اند که نسل‌ها است فرهنگ آمریکایی را یکپارچه ساخته‌اند. رشته‌های متفاوتی از ارزش‌های غالب، بر الگوهای فرهنگ‌های دیگر تأثیر می‌گذارند.

انسان‌ها فرهنگ را فعالانه به‌کار می‌برند

هر چند قواعد فرهنگی به ما می‌گویند که چه باید بکنیم و چگونه باید کار کنیم، ولی انسان‌ها همیشه همان کاری را که این قواعد می‌گویند باید انجام داد، انجام نمی‌دهند. آدم‌ها فرهنگ‌شان را خلاقانه و فعالانه به‌کار می‌برند و از اطاعت کورکورانه از اوامر فرهنگی سرباز می‌زنند. ما موجودات منفعلی نیستیم، که مانند روبات‌های برنامه‌ریزی شده، ناچار باشیم از سنت‌های فرهنگی‌مان پیروی کنیم. انسان‌ها می‌توانند یک قاعدهٔ فرهنگی را به شیوه‌های متفاوت یادگیرند، تفسیر کنند و در آن دخل و تصرف نمایند. فرهنگ همچنین با مخالفت نیز روبرو می‌شود. این به آن معنا است که گروه‌های

www.Booknama.com

متفاوت در یک جامعه بر سر این که افکار، ارزش‌ها و باورداشت‌های کدام گروه باید بر جامعه غلبه داشته باشد، با همدیگر کشمکش دارند. حتی نمادهای مشترک ممکن است برای آدم‌ها و گروه‌های متفاوت یک جامعه معانی بسیار متفاوتی داشته باشند. برای نمونه، پرچم آمریکا هر چند که نماد ملی ایالات متحد است، ولی ممکن است همین نماد معناهای بسیار متفاوتی برای آمریکاییان داشته باشد.

حتی اگر آدم‌ها بر سر چه باید کرد و چه نباید کرد توافق هم داشته باشند، باز هم همیشه همان کاری را انجام نمی‌دهند که فرهنگ‌شان می‌گوید و آدم‌های دیگر از آنها انتظار دارند. بسیاری از قواعد زیر پا گذاشته می‌شوند و برخی از این قواعد مانند سرعت مجاز اتومبیل‌ها، غالباً ندیده گرفته می‌شوند. برخی از انسان‌شناسان تفاوت نهادن میان فرهنگ واقعی و فرهنگ آرمانی را سودمند می‌دانند. فرهنگ آرمانی همان است که مردم می‌گویند باید انجام دهند و می‌گویند که انجام می‌دهند. ولی فرهنگ واقعی به رفتار عملی انسان‌ها راجع است که انسان‌شناسان آن را در عمل مشاهده می‌کنند.

فرهنگ، در جهان و ذهن انسان‌ها، هم همگانی است و هم فردی. انسان‌شناسان نه تنها به رفتار همگانی با دسته‌جمعی علاقه‌مندند، بلکه این را نیز می‌خواهند بدانند که افراد چگونه می‌اندیشند، احساس می‌کنند و کنش از خود نشان می‌دهند. فرد و فرهنگ به هم پیوسته‌اند، زیرا زندگی اجتماعی انسان فراگردی است که آدم‌ها طی آن معانی پیام‌های همگانی یا فرهنگی را ملکهٔ ذهن می‌سازند. انسان‌ها از طریق تبدیل ادراک‌های خصوصی‌شان به نمودهای همگانی، چه به تنهایی و چه به صورت گروهی، بر فرهنگ تأثیر می‌گذارند (داندراد، ۱۹۸۴).

فرهنگ می‌تواند جنبهٔ تطبیقی مثبت و منفی داشته باشد

همچنان که در فصل ۱ یادآور شدیم، انسان‌ها برای تطبیق با فشارهای زیست‌محیطی، هم از روش‌های زیست‌شناختی و هم از شیوه‌های فرهنگی می‌توانند استفاده کنند. ما علاوه بر وسایل تطبیق زیست‌شناختی، از ابزارهای تطبیق فرهنگی نیز استفاده می‌کنیم که همان فعالیت‌ها و ابزارهای مرسوم‌اند. هر چند انسان‌ها همچنان به

www.Booknama.com

تطبیق زیست‌شناختی ادامه می‌دهند، ولی اتکا به وسایل تطبیق اجتماعی و فرهنگی، طی تکامل انسان بسیار افزایش یافته است.

گهگاه، آن رفتار تطبیقی که در کوتاه‌مدت به سود افراد خاصی تمام می‌شود، ممکن است به محیط و بقای درازمدت گروه آسیب رساند. رشد اقتصادی شاید به سود برخی از آدم‌ها باشد، ولی ممکن است منابعی را به اتمام رساند که کل جامعه و نیز نسل‌های آینده به آنها نیاز دارند (بِنِت، ۱۹۶۹، ص ۱۹). با وجود نقش تعیین‌کنندهٔ تطبیق فرهنگی در تکامل بشر، عناصر، الگوها و ابداع‌های فرهنگی ممکن است تطبیق منفی داشته باشند و تداوم حیات گروه (بقا و بازتولید) را تهدید کنند. دستگاه‌های سردکننده ممکن است در برابر گرما به ما کمک کنند، همچنان که آتش و بخاری ما را در برابر سرما گرم نگه می‌دارد. خودروها به ما اجازه می‌دهند که با رفتن به سرکار از خانه، امرار معاش کنیم. ولی پیامدهای ثانوی همین تکنولوژی «سودمند»، غالباً مسایل تازه‌ای را به بار می‌آورند. انتشار مواد شیمیایی آلودگی هوا را افزایش می‌دهد، لایهٔ اوزون را کم می‌کند و در گرمای جهانی نقش دارد. بسیاری از الگوهای فرهنگی، مانند مصرف بیش از اندازه و آلوده‌سازی محیط، در درازمدت تطبیق منفی دارند.

سطح‌های فرهنگ

موضوعی که امروزه بیش از پیش اهمیت یافته است، تمایز میان سطح‌های فرهنگ، یا فرهنگ در سطح ملی، بین‌المللی و خرده فرهنگی، است. **فرهنگ ملی** همان باورداشت‌ها، الگوهای رفتاری آموخته، ارزش‌ها و نهادهایی است که شهروندان یک ملت در آنها سهیم‌اند. **فرهنگ بین‌المللی** اصطلاحی است برای آن دسته از سنت‌های فرهنگی که به فراسوی مرزهای ملی گسترش دارند. از آن جا که فرهنگ نه از راه ژنتیکی بلکه از طریق یادگیری انتقال داده می‌شود، عناصر فرهنگی از طریق **وام‌گیری یا اشاعه** از یک گروه به گروه دیگر، نیز می‌توانند گسترش یابند.

بسیاری از عناصر و الگوهای فرهنگی، بر اثر وام‌گیری، مهاجرت و سازمان‌های چند ملیتی، پهنه‌ای بین‌المللی دارند. برای نمونه، کاتولیک‌های جهان در بسیاری از کشورهای گوناگون در باورداشت‌ها، نمادها، تجربه‌ها و ارزش‌هایی سهیم‌اند که

www.Booknama.com

کلیسای‌شان انتقال داده است. ایالات متحد، کانادا، بریتانیا و استرالیا عناصر فرهنگی مشترکی دارند که از زبان و نیاکان فرهنگی مشترک‌شان، یعنی زبان انگلیسی و بریتانیای کبیر، به ارث برده‌اند. جام جهانی فوتبال به یک رخداد فرهنگی بین‌المللی تبدیل شده است، زیرا مردم بسیاری از کشورها قواعد آن را می‌دانند و در آن بازی می‌کنند و یا جریان فوتبال آن را دنبال می‌کنند.

فرهنگ‌ها همچنین می‌توانند کوچکتر از ملت‌ها باشند. هر چند مردمی که در یک کشور زندگی می‌کنند در یک سنت فرهنگی ملی سهیم‌اند، ولی همهٔ فرهنگ‌ها در داخل‌شان تنوع دارند. افراد، خانواده‌ها، اجتماع‌ها، مناطق، طبقات و گروه‌های دیگر درون یک فرهنگ، تجارب آموزشی متفاوت و مشترکی دارند. خرده فرهنگ‌ها الگوهای نمادین و سنت‌های متفاوتی‌اند که به گروه‌های خاص در یک جامعهٔ پیچیده تعلق دارند. در ملت‌های بزرگی چون ایالات متحده و کانادا، خرده فرهنگ‌ها از تفاوت منطقه‌ای، قومیت، زبان، طبقه و دین سرچشمه می‌گیرند. زمینه‌های مذهبی کلیمیان، باپتیست‌ها و کاتولیک‌ها، باعث ایجاد تفاوت‌های خرده فرهنگی میان آنها می‌شوند. مردمان شمالی و جنوبی آمریکا با وجود اشتراک در یک فرهنگ مشترک ملی، در نتیجهٔ زندگی کردن در مناطق متفاوت، در برخی از جنبه‌های باورداشت‌ها، ارزش‌ها و رفتار مرسوم، با هم تفاوت دارند. کانادایی‌هایی که به زبان فرانسوی سخن می‌گویند با کانادایی‌های انگلیسی‌زبان تفاوت دارند. آمریکاییان ایتالیایی‌تبار از سنت‌هایی قومی برخوردارند که از سنت‌های ایرلندی، لهستانی و آفریقایی‌تبار متفاوت‌اند. هر یک از این قومیت‌ها بازی‌ها و خوراک‌های ویژهٔ خود را دارند.

امروزه بسیاری از انسان‌شناسان از کاربرد اصطلاح خرده فرهنگ اکراه دارند، زیرا احساس می‌کنند که این اصطلاح به خاطر دلالت «کهتریِ» آن، برای صاحبان خرده فرهنگ‌ها اهانت‌آمیز است. از این اصطلاح می‌توان چنین استنباط کرد که خرده فرهنگ‌ها تا اندازه‌ای پست‌تر از فرهنگ غالب و نخبهٔ ملی‌اند. در این بحث از سطح‌های فرهنگ، چنین دلالتی را در نظر ندارم، بلکه تنها می‌خواهم بگویم که ملت‌ها می‌توانند گروه‌های فرهنگی متفاوتی را درون خود داشته باشند. همچنان که پیش از این یادآور شدم، فرهنگ عرصهٔ تعارض نیز است. گروه‌های گوناگون هر جامعه ممکن

www.Booknama.com

است در صدد آن باشند که درستی و ارزش عملکردها، ارزش‌ها و باورداشت‌های خاص‌شان را بیشتر از عملکردها، ارزش‌ها و باورداشت‌های گروه‌های دیگر و یا کل ملت، جلوه دهند.

به عنوان نمونه‌ای از سطح بین‌المللی فرهنگ، پیروان مذهب کاتولیک در دانش، نمادها باورداشت‌ها، و ارزش‌هایی سهیم‌اند که کلیسای‌شان به آنها انتقال داده است. در این تصویر مراسم دعای احیای کاتولیکی را در سئول کره می‌بینید. علاوه بر اعتقاد مذهبی، چه نیروهای دیگری در گسترش فرهنگ بین‌المللی مؤثراند؟

www.Booknama.com

قوم‌مداری، نسبی‌اندیشی فرهنگی و حقوق بشر

قوم‌مداری، به گرایشی گفته می‌شود که فرهنگ خودی را برتر از فرهنگ‌های غیرخودی می‌انگارد و هنگام داوری درباره‌ی رفتار و باورداشت‌های آدم‌های بزرگ شده در فرهنگ‌های دیگر، از ارزش‌های فرهنگی خودی استفاده می‌کند. قوم‌مداری یک گرایش فرهنگی همه‌جایی است. همین گرایش است که همبستگی اجتماعی، حس اشتراک در یک اجتماع فرهنگی و ارزش قایل شدن برای آن را در میان آدم‌های سهیم در یک سنت فرهنگی، تقویت می‌کند. آدم‌ها در هر کجای جهان فکر می‌کنند که تبیین‌ها، عقاید و رسوم آشنای خودشان، درست، برحق، شایسته و اخلاقی‌اند. آنها رفتارهای متفاوت با رفتار خودشان را عجیب، غیراخلاقی یا وحشیانه می‌انگارند. بیشتر قبایل ابتدایی تنها اعضای قبیلهٔ خودشان را آدم کامل می‌انگارند و انسان‌های نه چندان آدم قبایل همسایه را به نام‌هایی می‌شناسند که به گونه‌ای نمادین انسانیت پست‌تر آنها را بیان می‌کند. آنها قبایل همسایه را به خاطر رسوم و ترجیح‌های متفاوت‌شان تمسخر و اهانت می‌کنند. آنها مردم قبایل همسایه را به عنوان آدمخوار، دزد و کسانی که مردگان‌شان را دفن نمی‌کنند، نکوهش می‌کنند.

در نقطهٔ مقابل قوم‌مداری، نسبی‌اندیشی فرهنگی قرار می‌گیرد که می‌گوید رفتار مردم در هر فرهنگی را نباید با معیارهای یک فرهنگ دیگر داوری کرد. این دیدگاه نیز می‌تواند مسایل خاص خود را داشته باشد. نسبی‌اندیشی فرهنگی در شدیدترین وجه آن، می‌گوید که هیچ نوع اخلاق برتر بین‌المللی یا جهانی وجود ندارد و قواعد و اصول اخلاقی همهٔ فرهنگ‌ها به یکسان سزاوار احترام‌اند. از این دیدگاه افراطی، برای آلمان نازی و یونان دولت شهر آتن به یکسان باید ارزش قایل شد.

در جهان امروز، هواداران حقوق بشر بسیاری از اصول نسبی‌اندیشی فرهنگی را به چالش می‌کشند. برای نمونه، فرهنگ‌های گوناگونی در آفریقا و خاورمیانه سنت دستکاری در آلت تناسلی زنان را دارند. برداشتن بخشی از آلت تناسلی زنان یکی از شیوه‌های اِعمال این سنت است. روش دیگر دوختن دو لب آلت تناسلی برای جلوگیری از باز شدن واژن است. هر دو این عملکرد، از لذت جنسی زنان می‌کاهد و برخی از فرهنگ‌ها بر این باورند که این اعمال احتمال عمل جنسی غیرمشروع را کاهش می‌دهند.

www.Booknama.com

در بسیاری از جوامع یکی از این عمل‌ها یا هر دو آنها مرسوم است، ولی چنین اعمالی با مخالفت هواداران حقوق بشر به ویژه گروه‌های طرفدار زنان روبرو بوده است. عقیدهٔ آنها براین است که این سنت به حق بنیادی انسان که همان داشتن اختیار در مورد بدن و جنسیت است، تجاوز می‌کند. هر چند که این نوع اعمال در برخی از مناطق همچنان ادامه دارند، ولی در نتیجهٔ توجه جهانی به این مسأله و تغییر نقش‌های جنسیتی، به تدریج دارند حذف می‌شوند. برخی از کشورهای آفریقایی این اعمال را ممنوع کرده و یا مردم را تشویق به خودداری از آنها کرده‌اند و ملت‌های غربی که از این کشورها مهاجر دارند نیز همین کار را کرده‌اند. ختنه و دستکاری‌های دیگر در آلت تناسلی مردان نیز مسایلی را مطرح ساخته است. آیا درست است که یک پسربچه را بدون اطلاع و اجازهٔ او ختنه کرد، عملی که پیوسته در ایالات متحد رخ می‌دهد؟ آیا درست است که از پسران نوبالغ بخواهیم برای انجام یک سنت فرهنگی، دسته‌جمعی ختنه شوند، همچنان که در بخش‌هایی از آفریقا و استرالیا مرسوم است؟

فکر حقوق بشر با در نظر گرفتن قلمروی از عدالت و اخلاق که فراسو و برتر از کشورها، فرهنگ‌ها و مذاهب خاص است، نسبی‌اندیشی فرهنگی را به چالش می‌کشد. حقوق بشر که معمولاً به افراد داده می‌شود، حق آزادی بیان، انجام آزادانه و بدون سرکوب فرایض مذهبی و ممنوعیت قتل، جرح و بردگی یا زندانی کردن بدون انهام افراد بشر، را دربر می‌گیرد. این‌ها حقوق عادی نیستند که حکومت‌های خاص بتوانند آنها را اعمال کنند. حقوق بشر جدایی‌ناپذیر (یعنی ملت‌ها نمی‌توانند آنها را نادیده گیرند یا از بین ببرند) و بین‌المللی‌اند (یعنی وسیع‌تر و فراتر از ملت‌ها و فرهنگ‌های خاص‌اند). چهار سند سازمان ملل تقریباً همهٔ حقوق بشری را که جامعهٔ بین‌المللی به رسمیت شناخته است، توصیف می‌کند. این اسناد عبارتنداز: منشور سازمان ملل؛ اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر؛ میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی؛ و پیمان حقوق مدنی و سیاسی.

به موازات این، جنبش حقوق بشر توجه به نیاز به حفظ حقوق فرهنگی را نیز افزایش داده است. حقوق فرهنگی برخلاف حقوق بشر، نه به افراد بلکه به گروه‌هایی مانند اقلیت‌های مذهبی و قومی و جوامع بومی تعلق دارند. حقوق فرهنگی به توانایی

www.Booknama.com

یک گروه برای حفظ فرهنگ خود و پرورش فرزندان به شیوه‌های نیاکانی و تداوم زبان بومی و عدم محرومیت یک اقلیت قومی از مبنای اقتصادی‌اش، راجع است. بسیاری از کشورها معاهداتی را امضا کرده‌اند که براساس آنها حقوقی چون حق تعیین سرنوشت، قدری حکومت محلی و حق عمل کردن بر وفق دین، فرهنگ و زبان، را برای اقلیت‌های فرهنگی درون ملت‌ها به رسمیت شناخته‌اند. مفهوم حق تملک فرهنگی برای تلاش در جهت حفظ مبنای فرهنگی هر جامعه و یا باورداشت‌ها و اصول اساس آن، مطرح شده است. این حق فرهنگی به گروه‌های بومی اجازه می‌دهد تا در مورد کسانی که می‌خواهند دانش جمعی‌شان و کاربردهایش را یاد بگیرند و به کار برند، اعمال نظارت کنند. بسیاری از دانش‌های فرهنگی ارزش تجارتی دارند. نمونه‌های این دانش عبارتند از، دارو پزشکی قومی (مانند دانش و شگردهای پزشکی سنتی)، لوازم آرایش و زیبایی، گیاهان سنتی، خوراک، فرهنگ عامه، هنرها، صنایع‌دستی، آوازها، رقص‌ها، لباس‌ها و مناسک. بنابر مفهوم تملک فرهنگی، یک گروه خاص بومی باید تعیین کنند که دانش و فرآورده‌های بومی‌شان چگونه باید به کار بسته و توزیع شوند و در عوض، چه چیزهایی باید به آن گروه داده شوند.

مفهوم حقوق فرهنگی با اندیشهٔ نسبی‌اندیشی فرهنگی مرتبط است و همان مسایل را نیز دارد. با آن حقوق فرهنگی که با حقوق بشر ناسازگارند، چه باید کرد؟ به اعتقاد من، کار اصلی انسان‌شناسی ارایهٔ توضیح‌ها و تبیین‌های دقیق دربارهٔ پدیده‌های فرهنگی است. یک انسان‌شناس ناچار به تأیید رسم‌هایی مانند بچه‌کشی، آدمخواری و شکنجه نیست، هر چند که وجود آنها را ثبت می‌کند و علت‌های‌شان را مشخص می‌کند. به هر روی، یک انسان‌شناس می‌تواند میدان تحقیق‌اش را خودش انتخاب کند. برخی از انسان‌شناسان از بررسی فرهنگ خاصی سر باز می‌زنند، زیرا از قبل با در اوایل کار درمی‌یابند عملکردی را که از جهت اخلاقی ناخوشایند می‌انگارند، در این فرهنگ به کار بسته می‌شود. انسان‌شناسان تنوع انسانی را گرامی می‌دارند. بیشتر مردم‌نگاران می‌کوشند که توضیح‌های عینی، دقیق و حساسی را دربارهٔ فرهنگ‌های دیگر به دست دهند. ولی به هر روی، عینیت، حساسیت و چشم‌انداز میان فرهنگی نباید انسان‌شناسان را وادار کند که معیارهای بین‌المللی عدالت و اخلاق را ندیده گیرند. نظر شما چیست؟

www.Booknama.com

ویژگی‌های فرهنگی جهانی، غالب و خاص

انسان‌شناسان هنگام بررسی تنوع بشری در راستای زمان و مکان، میان ویژگی‌های جهانی، غالب و خاص تمایز می‌نهند. برخی از ویژگی‌های زیست‌شناختی، روان‌شناختی و فرهنگی، خصلت جهانی دارند و در هر فرهنگی یافت می‌شوند. ویژگی‌های دیگری نیز هستند که جنبهٔ غالب دارند و هر چند که در بسیاری از فرهنگ‌ها رواج دارند ولی در همهٔ گروه‌های بشری به چشم نمی‌خورند. ویژگی‌های دیگری نیز وجود دارند که تنها در برخی از سنت‌های فرهنگی خاص به چشم می‌خورند.

ویژگی‌های جهانی

ویژگی‌های جهانی آنهایی‌اند که کم و بیش انسان اندیشه گر را از جانوران دیگر متمایز می‌سازند. ویژگی‌های جهانیِ مبتنی بر زیست‌شناسی انسان عبارت‌اند از، دورهٔ دراز وابستگی کودک به والدین، آمادگی برای عمل جنسی در طول سال (و نه در فصول خاص) و یک مغز پیچیده که ما را قادر می‌سازد تا نمادها، زبان‌ها و ابزارها را به کار بریم. ویژگی‌های روان‌شناختی جهانی، شیوه‌های مشترک تفکر، احساس و پردازش اطلاعات را دربر می‌گیرند. بیشتر این ویژگی‌های جهانی منعکس کنندهٔ عناصر زیست‌شناختی مشترک انسان‌ها هستند، مانند ساختار مغز انسان، یا برخی تفاوت‌های جسمانی میان زنان و مردان، یا کودکان و بزرگسالان.

از جملهٔ این ویژگی‌ها، زندگی در گروه و یک نوع خانواده را می‌توان برشمرد. در همهٔ جوامع بشری، فرهنگ زندگی اجتماعی را سازمان می‌دهد و فرهنگ برای تجلی و تداوم خود به همکنش‌های اجتماعی نیاز دارد. زندگی خانوادگی و سهیم شدن اعضای خانواده در خوراک، ویژگی‌های فرهنگی جهانی‌اند. برون‌همسری و منع زنا با محارم (یا همان ممنوعیت ازدواج یا هم‌بستری با خویشاوندان نزدیک)، از مهم‌ترین ویژگی‌های فرهنگی جهانی به شمار می‌آیند. همهٔ فرهنگ‌ها برخی از آدم‌ها را چندان خویشاوند نزدیک می‌انگارند که نشاید با آنها ازدواج کرد یا همبستر شد (فرهنگ‌های مختلف آدم‌های متفاوتی را محرم می‌انگارند). ندیده گرفتن این نهی که همان زنا است، در

www.Booknama.com

فرهنگ‌های گوناگون به شیوه‌های متفاوت مورد نکوهش یا مجازات قرار می‌گیرد. حال که زنا ممنوع است، برون‌همسری یا همان قاعدهٔ ازدواج با افراد خارج از گروه، گریزناپذیر می‌شود. قاعدهٔ برون‌همسری چون که گروه‌های انسانی را به هم پیوند می‌دهد، در تکامل بشر نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است. گرایش‌های برون‌همسری در میان نخستی‌های دیگر نیز دیده شده است. بررسی‌های اخیر دربارهٔ میمون‌ها و میمون‌های بزرگ، نشان می‌دهند که این جانوران نیز از جفت‌گیری با خویشاوندان نزدیک پرهیز می‌کنند و غالباً با افراد خارج از گروه خودی جفت‌گیری می‌کنند.

ویژگی‌های غالب

میان ویژگی‌های جهانی و ویژگی‌های خاص، حد وسطی وجود دارد که ویژگی‌های غالب در آن جای می‌گیرند. این ویژگی‌های غالب در زمان‌ها و مکان‌های متفاوت رخ می‌دهند ولی در همهٔ فرهنگ‌های بشری پیدا نمی‌شوند. یکی از دلایل این ویژگی‌های غالب، اشاعه است. جوامع متفاوت از طریق وام‌گیری یا وراثت فرهنگی از یک نیای فرهنگی مشترک، باورداشت‌ها و رسوم مشترکی پیدا می‌کنند. صحبت کردن به زبان انگلیسی در میان آمریکاییان شمالی و استرالیایی‌ها معمول است، زیرا هر دو آنها مهاجران انگلیسی داشتند. همچنین زبان انگلیسی از طریق اشاعه به بسیاری از کشورها راه یافته است و امروزه به زبان بین‌المللی برای کسب و کار و مسافرت تبدیل شده است. ویژگی‌های فرهنگی غالب همچنین از طریق ابداع جداگانهٔ یک عنصر یا الگوی فرهنگی در دو یا چند فرهنگ متفاوت نیز پیدا می‌شوند. برای نمونه، کشاورزی از طریق ابداع جداگانه در نیمکرهٔ شرقی (خاورمیانه) و نیمکرهٔ غربی (مکزیکو) پیدا شده است. نیازها و شرایط یکسان، آدم‌ها را در سرزمین‌های متفاوت به ابداع همسان سوق داده‌اند. آنها به گونه‌ای جداگانه به راه حل‌های فرهنگی یکسان در مورد مسایل مشترک‌شان رسیده‌اند.

یکی از ویژگی‌های غالب که در بسیاری از جوامع و نه در همهٔ جوامع بشری مشاهده شده، خانوادهٔ هسته‌ای است. این خانواده یک گروه خویشاوندی متشکل از والدین و فرزندان‌شان است. هر چند که بسیاری از آمریکاییان طبقهٔ متوسط به گونه‌ای

www.Booknama.com

قوم‌مدارانه خانوادهٔ هسته‌ای را یک گروه شایسته و «طبیعی» می‌انگارند، ولی این شکل از خانواده همه‌جایی نیست. برای نمونه، خانوادهٔ هسته‌ای در میان قوم نایارکه در ساحل مالابار هند زندگی می‌کنند، وجود ندارد. نایارها در خانوارهایی با سرپرستی زنان زندگی می‌کنند و شوهران و همسران با هم زندگی نمی‌کنند. در بسیاری از جوامع دیگر، خانوادهٔ هسته‌ای تحت‌شعاع گروه‌های خویشاوندی وسیع‌تری چون خانواده‌های گسترده، دودمان‌ها و کلان‌ها، قرار گرفته است. خانوادهٔ هسته‌ای در میان بسیاری از جوامعی که از جهت تکنولوژیک ساده‌اند و با شکار و گردآوری زندگی می‌کنند، رواج دارد. این شکل از خانواده در میان آمریکاییان طبقهٔ متوسط و اروپاییان غربی نیز گروه خویشاوندی مسلط است. بعدها در همین کتاب، دربارهٔ خانوادهٔ هسته‌ای به عنوان یک واحد خویشاوندی بنیادی در بسیاری از جوامع بشری، توضیح خواهیم داد.

ویژگی‌های خاص

بسیاری از عناصر فرهنگی بر اثر اشاعه و ابداع جداگانه، به عنوان ویژگی‌های فرهنگی جهانی رواج وسیع یافته‌اند. با این همه، فرهنگ‌های متفاوت بر چیزهای متفاوت تأکید دارند. فرهنگ‌ها به گونه‌ای متفاوت از هم انسجام و شکل می‌گیرند و تنوع و گوناگونی چشمگیری را از خودشان می‌دهند. ویژگی خاص در نقطهٔ مقابل ویژگی عام قرار می‌گیرد.

باورداشت‌ها و عملکردهای غیرمعمولی و شگفت‌انگیز به سنت‌های فرهنگی خاص تمایز می‌بخشند. بسیاری از فرهنگ‌ها ویژگی‌های جهانی در چرخهٔ زندگی، همچون زایش، بلوغ، زناشویی، بچه‌دار شدن و مرگ را با مناسک خاصی در نظر می‌گیرند. ولی در این مورد که کدام یک از این رخدادها شایستهٔ جشن خاص است، فرهنگ‌ها با یکدیگر اختلاف دارند. آمریکاییان عروسی‌های پر هزینه را از نظر اجتماعی مناسب‌تر از خاکسپاریِ پرخرج می‌دانند. ولی قوم بِتسیلِئو ماداگاسکار نظری مخالف با نظر یاد شده دارد. مراسم زناشویی آنها رخداد کوچکی است که در آن، تنها عروس و داماد و چند خویشاوند نزدیک حضور دارند. ولی خاکسپاری معیار پایگاه اجتماعی فرد مرده و دستاورد زندگی او به شمار می‌آید و هزار تن ممکن است در آن

www.Booknama.com

شرکت کنند. یک بتسیلئو می‌گوید چرا باید پولم را خرج خانه کنم، در حالی که می‌توان آن را خرج گوری کنم که برای ابد در کنار خویشاوندان مرده‌ام در آن به سر خواهم برد. این نظر با گرایش رو به رشد آمریکاییان امروزی در جهت تدفین ارزان‌تر و مرده‌سوزی، که باعث وحشت بنسیلئویی‌ها می‌شود چقدر تفاوت دارد، زیرا که آنها برای استخوان‌ها و بقایای نیاکان‌شان اهمیت زیادی قایل می‌شوند.

حال بپردازیم به برخی از ویژگی‌های فرهنگ نوین آمریکایی. هر چند که رسانه‌ها و فرهنگ مصرفی در سراسر جهان اشاعه یافته‌اند، ولی این روندها از همه بیشتر در آمریکای شمالی کنونی به چشم می‌خورند. این دو عنصر در همهٔ جنبه‌های فرهنگ آمریکایی رخنه کرده‌اند. این واقعیت که تلویزیون‌ها در خانوارهای آمریکایی حتی از توالت‌ها هم بیشتر شده‌اند، امری است که انسان‌شناسان نمی‌توانند نادیده‌اش گیرند. بررسی من راجع به دانشجویان دانشگاه میشیگان، شاید به دیگر جوانان آمریکایی نیز تعمیم‌پذیر باشد. آنها به رستوران‌های خوراک سریع بیشتر از عبادتگاه‌ها سر می‌زنند. تقریباً همهٔ آنها یک فیلم والت‌دیزنی را تماشا کرده‌اند و در کنسرت‌های موسیقی راک و بازی‌های فوتبال آمریکایی حضور داشته‌اند. یک چنین تجربه‌های مشترک، ویژگی‌های عمدهٔ الگوهای فرهنگ‌آموزی آمریکایی‌اند. بی‌گمان هر انسان‌شناس غیرآمریکایی که تحقیق میدانی در ایالات متحد انجام دهد، بر این ویژگی‌ها به عنوان الگوهای غالب فرهنگ ملی و امروزی آمریکا تأکید خواهد داشت.

فرهنگ‌ها از جهت باورداشت‌ها، عملکردها، یکپارچگی و الگوسازی، بسیار با یکدیگر تفاوت دارند. انسان‌شناسی با تأکید بر رسوم متفاوت و تبیین آنها، وادارمان می‌سازد که شیوه‌های تفکر مرسوم خودمان را دوباره ارزیابی کنیم. در جهانی که پر از گوناگونی فرهنگی است، فرهنگ معاصر آمریکایی تنها می‌تواند یک نوع فرهنگ باشد؛ فرهنگی که شاید نیرومندتر باشد، ولی به هیچ روی طبیعی‌تر از فرهنگ‌های دیگر نیست.

ساز و کارهای دگرگونی فرهنگی

فرهنگ‌ها چگونه و چرا دگرگون می‌شوند؟ یکی از راه‌های تغییر، اشاعه یا وام‌گیری عناصر فرهنگی از فرهنگ‌های دیگر است. یک چنین داد و ستد اطلاعات و

www.Booknama.com

برساخته‌ها، در سراسر تاریخ بشری برقرار بوده است، زیرا فرهنگ‌ها هرگز کاملاً جدا از هم نبوده‌اند. تماس میان گروه‌های همسایه، همیشه برقرار بوده و پهنهٔ گسترده‌ای داشته است (بوآس، ۱۹۴۰، ۱۹۶۶). هرگاه دو فرهنگ با یکدیگر داد و ستد، ازدواج و جنگ داشته باشند، اشاعه به گونه‌ای مستقیم رخ می‌دهد.

زمانی که فرهنگی فرهنگ دیگر را به انقیاد در می‌آورد و رسوم خود را بر گروه تحت سلطه تحمیل می‌کند، اشاعه امری تحمیلی است. اشاعه زمانی غیرمستقیم است که اقلام فرهنگی از گروه الف به گروه جیم از طریق گروه ب انتقال یابند، بدون آن که میان دو گروه اول تماس مستقیمی وجود داشته باشد. در یک چنین مورد، گروه ب می‌تواند از بازرگانانی تشکیل شده باشد که کالاهایی را از مکان‌های گوناگون به بازارهای جدید حمل می‌کنند. یا گروه ب می‌تواند از جهت جغرافیایی در میان گروه‌های الف و جیم قرار گرفته باشد که در نتیجه، هر چه که از گروه الف می‌گیرد سرانجام به گروه جیم می‌رساند و برعکس. در جهان امروز، به خاطر گسترش رسانه‌ها و تکنولوژی پیشرفتهٔ اطلاعاتی، اشاعهٔ وسیعی را در سطح فراملی مشاهده می‌کنیم.

فرهنگ‌پذیری

سازوکار دیگر دگرگونی فرهنگی، تبادل عناصر فرهنگی در میان گروه‌هایی است که پیوسته تماس دست اول با هم دارند. براثر این تماس، هر دو فرهنگ یا یکی از این فرهنگ‌ها ممکن است دگرگون شود. در جریان فرهنگ‌پذیری، بخش‌هایی از یک فرهنگ دگرگون می‌شوند، ولی گروهِ در معرض تغییر همچنان متمایز باقی می‌ماند. یکی از مصداق‌های فرهنگ‌پذیری زبان پی‌جین[1] است، زبانی مختلط که برای تسهیل ارتباط میان اعضای فرهنگ‌های گوناگونی که در تماس با یکدیگرند، ساخته و پرداخته شده است. این امر معمولاً در موقعیت‌های داد و ستد یا استعمار رخ می‌دهد. انگلیسی نوع پی‌جین، یک نوع انگلیسی ساده شده است. پی‌جین دستورزبان انگلیسی را با دستور زبان بومی ترکیب می‌کند. این نوع زبان نخستین بار در جریان تجارت میان بنادر چین به کار برده شد. پی‌جین‌های مشابه دیگری نیز بعدها در گینهٔ نو پاپوا و آفریقای غربی نیز

1 . Pidgin

www.Booknama.com

شکل گرفتند. در موقعیت‌های تماس مداوم، فرهنگ‌ها خوراک‌ها، دستورعمل‌های آشپزی، موسیقی‌ها، رقص‌ها، پوشاک‌ها، ابزارها و تکنولوژی‌ها را نیز تبادل کرده یا درهم آمیخته‌اند.

ابداع جداگانه، فراگردی است که طی آن، انسان‌ها ابتکار از خود نشان می‌دهند و راه حل‌های خلاقانه‌ای برای مسایل‌شان پیدا می‌کنند؛ این نوع ابداع، سازوکار سوم دگرگونی فرهنگی است. انسان‌ها در جوامع گوناگون، در رویارویی با مسایل و چالش‌های مشابه ابتکارها و دگرگونی‌های مشابهی را می‌پذیرند؛ یکی از دلایل وجود ویژگی‌های فرهنگی غالب، همین امر است. نمونهٔ این امر، ابداع جداگانهٔ کشاورزی در خاورمیانه و مکزیک است. در طول تاریخ بشر، ابداع‌های عمده‌ای به زیان ابداع‌های پیشین رواج یافته‌اند. یک ابداع عمده مانند کشاورزی، غالباً با یک رشته دگرگونی‌های مرتبط بعدی همراه می‌شود. این نوع انقلاب‌های اقتصادی بازتاب‌های اجتماعی و فرهنگی دارند.برای همین است که می‌بینیم در مکزیک و خاورمیانه، کشاورزی به بسیاری از دگرگونی‌های اجتماعی، سیاسی و حقوقی انجامید، از جمله مفهوم مالکیت و تمایزهایی در ثروت، طبقه و قدرت.

جهانی شدن

اصطلاح جهانی شدن یک رشته از فراگردها مانند اشاعه و فرهنگ‌پذیری را دربر می‌گیرد؛ این فراگردها باعث دگرگونی در جهانی می‌شوند که ملت‌ها و انسان‌ها بیش از پیش به هم پیوسته و وابسته شده‌اند. نیروهایی که این پیوندها را تقویت می‌کنند، هم اقتصادی و هم سیاسی‌اند و نظام‌های نوین حمل و نقل و ارتباطات نیز در این جریان نقش دارند. نیروهای جهانی‌سازی عبارت‌اند از، بازرگانی بین‌المللی، مسافرت، گردشگری، مهاجرت فراملی، رسانه‌ها و رواج تکنولوژی پیشرفتهٔ اطلاعاتی. در دورهٔ جنگ سرد که با فروپاشی اتحاد شوروی پایان گرفت، پایهٔ اتحادهای بین‌المللی، سیاسی، عقیدتی و نظامی بود. امروزه، پیمان‌های بین‌المللی گرایش به تأکید بر بازرگانی و امور اقتصادی دارند. وقوع اتحادیه‌های چندملیتی را هر روزه در اخبار می‌شنویم. نفتا (توافق‌نامهٔ بازرگانی آزاد در آمریکای شمالی) گات (توافق‌نامه عمومی دربارهٔ تجارت و

www.Booknama.com

تعرفه‌ها) *EEC* (اتحادیهٔ اقتصادی اروپا) از همین نوع اتحادیه‌ها به‌شمار می‌آیند.

ارتباط راه دور، ساده‌تر، سریع‌تر و ارزان‌تر از همیشه شده است و دورترین مناطق را دربر می‌گیرد. رسانه‌های همگانی گسترش جهانی فرهنگ مصرفی را تقویت می‌کنند و مشارکت در اقتصاد پولی جهانی را برمی‌انگیزند. رسانه‌ها در داخل و فراسوی ملت‌ها و مرزهای‌شان، اطلاعات دربارهٔ محصولات، خدمات، حقوق، نهادها و سبک‌های زندگی را پخش می‌کنند. مهاجران که پیوندهای‌شان را با کشورهای‌شان از طریق تلفن، دورنگار، پست‌الکترونیک، بازدید از کشور و فرستادن پول به آن حفظ می‌کنند، اطلاعات و منابعی را به گونه‌ای فراملی انتقال می‌دهند. به معنای دیگر، آدم‌های مهاجر چند محلی‌اند، یعنی در آن واحد در فرهنگ‌ها و مکان‌های متفاوت به سر می‌برند. آنها در کشورهای مقصد یاد می‌گیرند که نقش‌های اجتماعی گوناگونی را ایفا کنند و برحسب موقعیت رفتار و هویت‌شان را تغییر دهند.

انسان‌های محلی بیش از پیش باید خود را با نیروهایی سازگار کنند که نظام‌های گسترده‌تری مانند دین، ملت و جهان، آنها را ایجاد کرده‌اند. امروزه در هر جایی سپاهی از کنشگران و کارگزاران بیگانه بر آدم‌ها تأثیر می‌گذارند. گردشگری به صنعت شمارهٔ یک جهان تبدیل شده است. عوامل توسعهٔ اقتصادی و رسانه‌ها این فکر را تقویت می‌کنند که کار باید برای پول نقد انجام گیرد و نه صرفاً برای معیشت. اقوام بومی و فرهنگ‌های سنتی انواع راهبردها را برای مقابله با تهدیدهایی که به خودمختاری، هویت و معیشت آنها می‌شوند، پیدا کرده‌اند. امروزه، صورت‌های تازهٔ بسیج سیاسی و عرض‌اندام فرهنگی، مانند جنبش‌های حقوقی که پیش از این درباره‌اش صحبت کردیم، از خلال همکنش نیروهای فرهنگیِ محلی، منطقه‌ای، ملی و بین‌المللی پدیدار شده‌اند.

www.Booknama.com

پرسش‌های اساسی

۱ . یادگیری بشر با یادگیری جانوری چه تفاوتی دارد؟ چگونه و چه چیز را می‌توانید بـه یک سگ، گربه، میمون و یک بچهٔ انسانی بیاموزید؟

۲ . کدام یک از نمادهای فرهنگی برای شما، خانوادهٔ شما و ملت‌تان، از همه پرمعناتر است؟

۳ . برخی از ویژگی‌های فرهنگی که شما با اعضای شهرتان در آنها سهیم هستید، کدام‌اند؟

۴ . نمادها و ارزش‌های اساسی که شما را به گروه مذهبی‌تان یا سازمان دیگری که به آن تعلق دارید پیوند می‌دهند، کدام‌اند؟

۵ . نمونه‌هایی از عملکردهای فرهنگی را نام برید که در کوتاه‌مدت تطبیق مثبت ولی در درازمدت تطبیق منفی دارند.

۶ . شما به چند فرهنگ تعلق دارید؟ آیا علاوه بر فرهنگ ملی در یک فرهنگ بین‌المللی و یا خرده فرهنگ نیز مشارکت دارید؟

۷ . آیا احساس می‌کنید که هویت فرهنگی چندگانه‌ای دارید؟ اگر چنین است، چگـونه بـا آن سـر می‌کنید؟

۸ . فکر می‌کنید در مورد چه‌قضایایی نمی‌توانید بانسبی‌اندیشی فرهنگی برخورد کنید؟

۹ . در مورد کدام یک از قضایا به آسانی می‌توانید بانسبی‌اندیشی فرهنگی برخورد کنید؟

۱۰ . علاوه بر مثال‌های آورده شده در کتاب، برخی از ویژگی‌های فرهنگی جهانی دیگـر را نشـان دهید.

۱۱ . سه روش جهانی شدن در این روزها چه تأثیر بر شما گذاشته است؟

www.Booknama.com

فصل ۱۲

قومیت

از فصل گذشته می‌دانیم که فرهنگ امری آموخته، مشترک، نمادین، یکپارچه و فراگیر است و در ضمن می‌تواند تطبیق مثبت یا منفی داشته باشد. حال می‌پردازیم به رابطهٔ میان فرهنگ و قومیت. قومیت مبتنی است بر همانندی‌ها و تفاوت‌های فرهنگی در میان یک ملت یا در یک منطقه. همانندی‌ها میان اعضای یک گروه قومی برقرارند و تفاوت‌ها میان یک گروه و گروه‌های دیگر.

گروه‌های قومی و قومیت

یک گروه قومی چگونه از یک فرهنگ تفاوت می‌یابد؟ یک گروه قومی تقریباً معادل با یک فرهنگ است. ما اصطلاح «گروه قومی» را وقتی به کار می‌بریم که خواسته باشیم فرهنگ خاصی را در داخل ملت یا منطقه‌ای که فرهنگ‌های دیگر را نیز دربر می‌گیرد، توصیف کنیم. گفتن این که گروه‌های قومی متفاوتی در داخل یک ملت وجود دارند. به معنای آن است که بگوییم فرهنگ‌ها یا سنت‌های فرهنگی متفاوتی درون آن جامعه وجود دارند. گروه‌های قومی باید با گروه‌های قومی دیگر درون یک ملت یا منطقه سروکار داشته باشند و به همین علت، روابط میان قومی در بررسی آن ملت یا منطقه اهمیت دارد.

www.Booknama.com

قومیت و نژاد

اعضای یک گروه قومی به خاطر زبان، دین، منطقهٔ جغرافیایی، تاریخ، نیاکان یا ویژگی‌های جسمانیِ خاص‌شان، (و همچنین به تشخیص گروه‌های دیگر) ممکن است خودشان را متفاوت از گروه‌های دیگر در نظر گیرند. هرگاه تصور شود که یک گروه قومی مبنای زیست‌شناختی دارد (در «خون» یا عناصر ژنتیکی، اشتراک دارند)، آن گروه یک نژاد خوانده می‌شود.

هر چند که ما واژه‌های قومیت و نژاد را غالباً می‌شنویم، ولی فرهنگ آمریکایی میان این دو تفاوت آشکاری قایل نمی‌شود. برای جلوگیری از هرگونه خلط مبحث، بهتر است برای توصیف گروه‌هایی اجتماعی چون آمریکاییان آفریقایی‌تبار، آسیایی‌تبار، ایرلندی‌تبار، انگلیسی‌تبار و اسپانیایی‌زبان، از اصطلاح گروه قومی به جای «نژاد» استفاده کنیم. (جدول ۱-۱۲ گروه‌های قومی آمریکایی را براساس سرشماری سال ۲۰۰۰ فهرست می‌کند).

جدول ۱ ـ ۱۲

هویتهای نژادی ـ قومی در ایالات متحد، براساس سرشماری سال ۲۰۰۰

هویت اعلام شده	جمعیت میلیونی
آمریکاییان آفریقایی‌تبار	۳۴/۷
آسیایی‌تباران و مهاجران جزایر اقیانوس آرام	۱۰/۶
سرخپوستان، اسکیموها و آلئوتها	۲/۵
اسپانیایی زبان‌ها (از هر نژاد)	۳۵/۳
دو یا چند نژادی	۶/۸
سفیدپوستان غیراسپانیایی‌زبان	۱۷۶/۱
دیگران	۱۵/۴
کل جمعیت	۲۸۱/۴

www.Booknama.com

برخی تصور می‌کنند که اصطلاح‌های «گروه قومی» و «قومیّت»، تعبیرهای سیاسی درست برای صحبت کردن دربارهٔ نژاد است. ولی این تصوّر درست نیست. قومیّت برخلاف نژاد که مبتنی بر ویژگی‌های زیست‌شناختی است، بر پایهٔ ویژگی‌های مشترک فرهنگی استوار است. دربارهٔ قضیهٔ پیچیدهٔ نژاد، در فصل راجع به تنوع بشری و نژاد، بحث مفصل‌تری کرده‌ایم.

نشانه‌های قومی، هویت‌ها و منزلت‌ها

اعضای یک گروه قومی، مانند هر فرهنگ دیگر، به خاطر زمینهٔ مشترک‌شان، در باورداشت‌ها، ارزش‌ها، رسوم و هنجارهای خاصی اشتراک دارند. آنها به خاطر ویژگی‌های فرهنگی‌شان، خودشان را مجزا و متفاوت از گروه‌های دیگر می‌دانند. اعضای یک گروه قومی خاص می‌توانند به یک زبان مشترک صحبت کنند و دین واحد و تجربهٔ تاریخی مشترکی دارند. نشانه‌های یک گروه قومی عبارت‌انداز، داشتن یک نام جمعی، اعتقاد به نیاکان مشترک، حس همبستگی و تعلق به یک سرزمین خاص به عنوان سرزمین مادری، که ممکن است گروه آن را در اختیار داشته یا نداشته باشد.

قومیت به معنای احساس و ادراک تعلق به یک گروه قومی است. قومیت همچنین می‌تواند به معنای خارج از گروه‌های دیگر بودن به خاطر احساس هویت خاص قومی، نیز باشد. احساس قومی از جهت شدت، در میان گروه‌های قومی و کشورهای مختلف وزمان‌های متفاوت، تفاوت می‌پذیرد، اهمیتی که یک هویت قومی پیدا می‌کند، ممکن است منعکس‌کنندهٔ یک دگرگونی سیاسی باشد. برای مثال، پس از فروپاشی اتحاد شوروی، احساس قومی در بسیاری از مناطق اتحاد جماهیر شوروی پیشین که در آن از عرض‌اندام قومی جلوگیری می‌شد، سربلند کرد. همچنین اهمیت یک هویت قومی ممکن است طی چرخهٔ زندگی فردی نیز دگرگون شود. برای نمونه، آدم‌های جوان ممکن است زمینهٔ قومی‌شان را رها کنند، ولی در سنین بالاتر دوباره خواستار آن شوند.

تفاوت‌های قومی از دیرباز وجود داشته‌اند. باستان‌شناسان شواهدی را یافته‌اند دال بر این که هزاران سال پیش گروه‌های قومی متفاوت در نظام اجتماعی واحدی مشارکت داشتند. برای مثال، ۱/۵۰۰ سال پیش، بازرگانان از مناطق و گروه‌های قومی

www.Booknama.com

متفاوت به گونه‌ای منظم از جایگاه بناهای یادبود مکزیکی در تئوتی هواکان بازدید می‌کردند تا کالاهای‌شان را در بازارهای این جایگاه به فروش رسانند. تفاوت‌های موجود در بقایای مادی چون سفالینه‌ها، آرایه‌ها، مجسمه‌ها و سبک‌های معماری، می‌توانند بیانگر تفاوت‌های قومی در یک شهر باستانی باشند.

ما در فصل گذشته دیدیم که انسان‌ها در انواع سطح‌های فرهنگی مشارکت دارند. گروه‌های درون یک جامعه (از جمله گروه‌های قومی در چهارچوب یک ملت) تجربه‌های آموزشی متفاوت و نیز مشترکی دارند. خرده فرهنگ‌ها ممکن است از قومیت، طبقه، دین، یا منطقه سرچشمه گیرند. افراد غالباً بیشتر از یک هویت قومی دارند. آدم‌ها بسته به شرایط ممکن است خود را به محله، مدرسه، شهر، ایالت یا ولایت، منطقه، ملت، قاره، دین، گروه قومی، جنسیت، حرفه یا گروه ذینفع متعلق بدانند. در جامعه پیچیده‌ای مانند ایالات متحد و کانادا، آدم‌ها پیوسته هویت‌های اجتماعی شان را جا به جا می‌کنند. هر یک از ما «کلاه‌های متفاوتی به سر می‌گذاریم» و خودمان را گاه از این هویت و گاه از آن هویت می‌شناسانیم.

در صحبت‌های روزانه، می‌شنویم که اصطلاح «منزلت» به عنوان معادل حیثیت به کار برده می‌شود. این عبارت «او خیلی منزلت به دست آورد»، به معنای این است که او بسیار حیثیت کسب کرد. اما در میان دانشمندان اجتماعی، معنای اصلی «منزلت» این نیست. دانشمندان اجتماعی این اصطلاح را به گونه‌ای خنثی‌تر و برای هر جایگاهی به کار می‌برند که کسی با هر حیثیتی در جامعه به دست می‌آورد. «منزلت» بدین‌معنا، انواع جایگاه‌هایی را که آدم‌ها در جامعه اشغال می‌کنند، دربر می‌گیرد، منزلت والدین یک جایگاه اجتماعی است، مانند استاد، دانشجو، کارگر کارخانه، دموکرات، فروشندهٔ کفش، آدم بی‌خانمان، رهبر کارگری، عضو گروه قومی و هزاران جایگاه دیگر. آدم‌ها همیشه چندین منزلت را اشغال می‌کنند (در یک آن، اسپانیایی‌زبان، کاتولیک، بچه و برادرند). در میان جایگاه‌هایی که ما اشغال می‌کنیم، برخی از جایگاه‌ها در برخی از محیط‌ها تسلط دارند، مانند دختر و پسر در خانه و دانشجو در کلاس درس.

برخی از منزلت‌ها انتسابی‌اند و انسان‌ها در اشغال آنها چندان اختیار یا هیچ اختیاری ندارند. سن، یک منزلت انتسابی است؛ ما نمی‌توانیم سن‌مان را انتخاب کنیم.

www.Booknama.com

نژاد و قومیت نیز معمولاً انتسابی‌اند؛ آدم‌ها به عنوان اعضای یک گروه خاص به دنیا می‌آیند و در سراسر زندگی‌شان در همان گروه می‌مانند. ولی برعکس، **منزلت‌های اکتسابی** خودبه‌خودی نیستند و در نتیجهٔ استعدادها، انتخاب‌ها، کنش‌ها، تلاش‌ها و موفقیت‌ها به دست می‌آیند (به شکل ۱-۱۲ نگاه کنید). نمونه‌های منزلت‌های اکتسابی،پزشکان، سناتورها، فروشندگان، اعضای اتحادیه‌های کارگری، پدرها و دانشجویان‌اند. منزلت‌های خویشاوندی‌مان بخشی انتسابی و بخشی دیگر اکتسابی‌اند. همچنان که در فصل «خانواده‌ها، خویشاوندی و تبار» خواهیم دید، بیشتر ماها در

شکل ۱-۱۲

منزلتهای اجتماعی

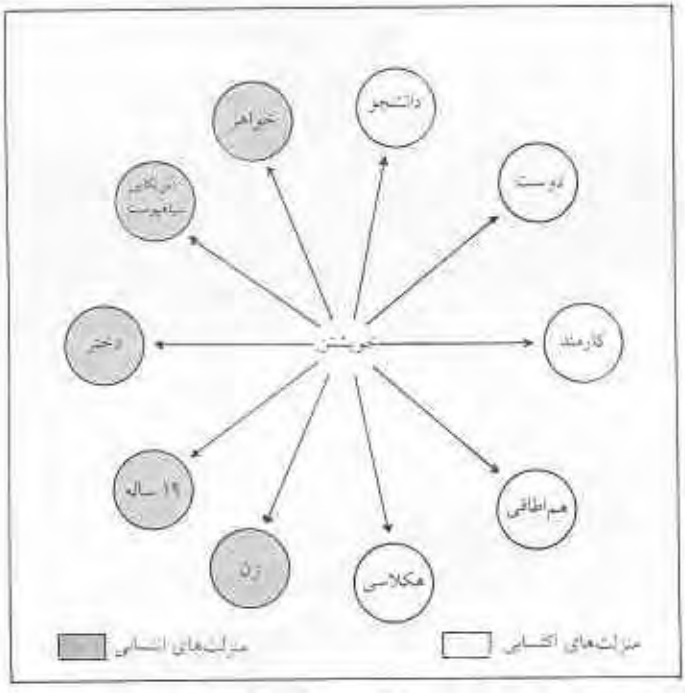

در این شکل، «خویشتن» یا «من» منزلت‌های اجتماعی گوناگونی دارد. دایره‌های سبز یا پررنگ منزلت‌های انتسابی را نشان می‌دهند و دایره‌های زرد یاکم‌رنگ منزلت‌های اکتسابی را نمایش می‌دهند.

www.Booknama.com

خانوادهٔ پیش از ازدواج به دنیا می‌آییم که از والدین و برادران و خواهران ما تشکیل می‌شود. آن خویشاوندانی که پیش از ما بوده‌اند، برای همیشه خویشاوند ما باقی می‌مانند. رابطهٔ ما با آنها، خود یک نوع منزلت انتسابی است. ولی ما به انتخاب خود می‌توانیم ازدواج بکنیم یا نکنیم، بچه داشته یا نداشته باشیم؛ به همین دلیل منزلت ما به عنوان همسر یا والد، اکتسابی است.

یک منزلت انتسابی ممکن است به جایگاهی در سلسله مراتب اجتماعی یا سیاسی وابسته باشد. برخی از گروه‌ها که گروه‌های اقلیت نامیده می‌شوند، گروه‌های تابع‌اند، به این معنا که در مقایسه با گروه‌های اکثریت (که بلندپایه‌تر یا مسلط‌ترند) قدرت کمتر و تأمین کمتری در دسترسی به منابع دارند. لازم نیست که اقلیت‌ها اعضایی کمتر از گروه اکثریت داشته باشند. زنان در ایالات متحد و سیاهان در آفریقای جنوبی دورهٔ آپارتاید، از جهت عددی در اکثریت بوده‌اند، ولی از جهت درآمد، اقتدار، و قدرت، در اقلیت بوده‌اند.

جابه‌جایی منزلت

گهگاه منزلت‌ها، به ویژه منزلت‌های انتسابی، همدیگر را دفع می‌کنند و با هم جمع نمی‌شوند. برداشتن شکاف میان سیاه و سفید و مذکر و مؤنث، بسیار دشوار است (هرچند برخی از ستاره‌های موسیقی راک، به نظر می‌رسد که می‌کوشند چنین کاری را انجام دهند). گهگاه، پذیرفتن یک منزلت یا پیوستن به یک گروه، به تجربهٔ تغییر عقیده نیاز دارد. همجنس‌باز شدن و مسیحی شدن، به یک تغییر هویت تازه و معنی‌دار نیاز دارد.

منزلت‌های دیگری هستند که دافع هم نیستند و در یک زمینه جای می‌گیرند. آدم‌ها هم می‌توانند سیاه باشند و هم اسپانیایی‌زبان، یا هم مادر باشند و هم یک سناتور. یک هویت ممکن است در یک محیط خاص به کار رود و هویتی دیگر در محیط دیگر. چنین موقعیتی را جابه‌جایی موقعیتیِ هویت اجتماعی می‌نامند. هرگاه هویت قومی انعطاف‌پذیر و موقعیتی باشد، تبدیل به یک منزلت اکتسابی می‌شود.

برای نمونه، اسپانیایی‌زبان‌ها (هسپانیک‌ها) همچنان که می‌توانند

www.Booknama.com

هویت‌های‌شان را جابه‌جا کنند، وابستگی‌های قومی‌شان را نیز می‌توانند تغییر دهند. «هیسپانیک» یک مقولهٔ قومی است که تنها مبتنی بر زبان است. این مقوله، سیاهان، سفیدها و اسپانیایی زبان‌های از جهت «نژادی» دورگه و اخلاف آنها را که به قومیت‌شان آگاهی دارند، دربر می‌گیرد. (ما اسپانیایی‌زبان‌های سرخپوست و حتی آسیایی‌تبار هم داریم). «هیسپانیک» میلیون‌ها انسان را که منشأ جغرافیایی متفاوتی دارند، دربر می‌گیرد. مردم پوئرتوریکو، مکزیک، کوبا، السالوادور، گواتمالا، جمهوری دومینیکن و کشورهای اسپانیایی‌زبان دیگر آمریکایی جنوبی و مرکزی و جزایر کارائیب، همگی «هیسپانیک» هستند. «لاتینو» مقولهٔ گسترده‌تری است که می‌تواند برزیلی‌ها را که به زبان پرتغالی صحبت می‌کنند، نیز دربر گیرد.

آمریکایی‌های مکزیکی تبار (چیکانو)، کوبایی‌تبار و پوئرتوریکی‌تبار ممکن است که برای تأمین حقوق عمومی مردم اسپانیایی‌زبان (اقدام علیه قوانینی که تنها به نفع انگلیسی‌تبارها عمل می‌کنند) دست به دست هم بدهند ولی در زمینه‌های دیگر به عنوان سه گروه ذینفع، متفاوت عمل می‌کنند. آمریکایی‌های کوبایی‌تبار به طور متوسط از مکزیکی‌تبارها ثروتمندتر و منافع طبقاتی و الگوهای رأی دادن آنها با مکزیکی‌ها تفاوت دارند. کوبایی‌تبارها غالباً به جمهوریخواهان رأی می‌دهند، ولی مکزیکی‌تبارها و پوئرتوریکویی‌تبارها معمولاً به دموکرات‌ها رأی می‌دهند. برخی از آمریکایی‌های مکزیکی‌تبار که خانواده‌های‌شان نسل‌ها در ایالات متحد زندگی کرده‌اند، چندان علایق مشترکی با مهاجران تازه‌وارد اسپانیایی‌زبان مانند کسانی که از آمریکای مرکزی مهاجرت کرده‌اند، ندارند. بسیاری از آمریکاییانی که به انگلیسی فصیح صحبت می‌کنند، در برخی از موقعیت‌ها قومیت هیسپانیک از خود نشان می‌دهند، ولی در برخی از موقعیت‌های دیگر، با هویت «آمریکایی» ظاهر می‌شوند. همچنان که در فصل «زبان و ارتباطات» گفته‌ایم، مردم دوزبانه ممکن است هویت قومی خاصی از خود نشان دهند، ولی در فرهنگ ملی نیز مشارکت داشته باشند.

گروه‌های قومی، ملت‌ها و ملیت‌ها

چه رابطه‌ای میان یک گروه قومی و یک ملت وجود دارد؟ اصطلاح ملت زمانی

www.Booknama.com

معادل با «قبیله» یا «گروه قومی» بود، که امروزه ما آن را یک فرهنگ می‌نامیم. همهٔ این اصطلاح‌ها برای ارجاع به فرهنگ خاصی که از زبان، دین، تاریخ، سرزمین، نیاکان و دودمان مشترکی برخوردار است، به کار می‌روند. برای همین است که هر یک از اصطلاح‌های ملت، قبیله، گروه قومی یا فرهنگ را می‌توان برای یک قبیلهٔ سرخپوست آمریکایی به کار برد. در زبان امروزی ما، ملت معنای دولت یا حکومت را که یک واحد سیاسی مستقل و متمرکز است، به خود گرفته است. ملت و دولت معادل هم شده‌اند. اصطلاح ترکیبی این دو، دولت ملی است که به یک موجودیت سیاسی خودمختار، یا یک کشور مانند ایالات متحد به عنوان یک ملت تقسیم‌ناپذیر، اطلاق می‌شود.

جنگ جهانی نخست کردها را چند پاره کرده است؛ آنها در هیچ دولتی اکثریت تشکیل نمی‌دهند. کردها در ترکیه، ایران، عراق و سوریه، گروه اقلیت‌اند. در این عکس که در ۱۹۹۱ گرفته شد، یک زن کرد و بچه‌اش رانزدیک مرز ایران و عراق می‌بینید. در زمان جنگ اول آمریکا با عراق، موجی از مهاجران کرد به مرزهای ایران سرازیر شده بود.

www.Booknama.com

بیشتر دولت‌های ملی، براثر مهاجرت، فتح و استعمار، از جهت قومی همگون نیستند. کونور (۱۹۷۲) کشف کرده است که از ۱۳۲ دولت ملی موجود تنها ۱۲ دولت (۹ درصد) از جهت قومی همگون‌اند. در ۲۵ دولت (۱۹ درصد)، یک گروه قومی ۹۰ درصد جمعیت آنها را تشکیل می‌دهد. چهل درصد این دولت‌ها بیش از پنج گروه قومی داشته‌اند. در یک بررسی بعدی، نیلسون (۱۹۸۵) پی برده است که تنها در ۴۵ دولت از ۱۶۴ دولت جهان (۲۷ درصد)یک گروه قومی واحد بیش از ۹۵ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهد.

ملیت‌ها و اجتماع‌های خیالی

گروه‌های قومی که زمانی منزلت سیاسی مستقل داشته‌اند، یا آرزومندند که کشورشان را داشته باشند یا باز یابند، ملیت‌ها نامیده می‌شوند. به تعبیر بِنِدیکت آندرسون (۱۹۹۱)، ملیت‌ها «اجتماع‌های خیالی»اند. این ملیت‌ها تنها تصور می‌کنند که در یک گروه واحد مشارکت دارند. حتی زمانی که اینها به دولت‌های ملی تبدیل می‌شوند، همچنان به گونهٔ اجتماع‌های خیالی باقی می‌مانند، زیرا بیشتر اعضای آنها هر چند که به شدت احساس اخوت می‌کنند، ولی به ندرت با یکدیگر ملاقات می‌کنند. (اندرسون، ۱۹۹۱، ص ۶ تا ۱۰).

اندرسون ملیت‌گرایی کشورهای اروپای غربی را که از قدرت‌های سلطنتی انگلستان، فرانسه و اسپانیا برخاسته است، تا سدهٔ هجدهم ردیابی می‌کند. او تأکید می‌کند که زبان و فن چاپ در رشد آگاهی ملی در کشورهای اروپایی نقش تعیین‌کننده‌ای داشته‌اند. رمان و روزنامه «دو صورت از اجتماع خیالی» بوده‌اند که در سدهٔ هجدهم رونق گرفته بودند (اندرسون، ۱۹۹۱، ص ۲۴ تا ۲۵). این چنین اجتماع‌ها از آدم‌هایی تشکیل می‌شوند که منابع مکتوب واحدی را می‌خوانند و در نتیجه، شاهد رخدادهای واحدی بوده‌اند.

تِری ایگلتون (۱۹۸۳، ص ۲۵) ضمن تأکید بر نکته‌ای مشابه، نقش رمان را در تقویت آگاهی و هویت ملی انگلیسی، توصیف می‌کند. رمان به انگلیسی‌ها «احساس افتخار به زبان و ادبیات ملی داده است؛ هر چند آموزش ضعیف و ساعات کار طولانی به

www.Booknama.com

اکثریت انگلیسی‌ها اجازه نداده است که خودشان شاهکارهای ادبی بیافرینند، ولی آنها می‌توانستند از این فکر به خود ببالند که همزبان‌های دیگرشان چنین کاری را انجام داده‌اند».

با گذشت زمان، خیزش‌های سیاسی و جنگ‌ها بسیاری از اجتماع‌های ملی خیالی را چند پاره کرده‌اند. پس از جنگ جهانی دوم، سرزمین‌های مادری آلمان و کره بر مبنای ایدئولوژی‌های سوسیالیستی و سرمایه‌داری به دو دولت تقسیم شدند. جنگ جهانی نخست کردهایی را که اکنون تنها به عنوان یک اجتماعی خیالی باقی مانده‌اند، چند پاره کرد. کردها در هیچ دولتی اکثریت نیستند. آنها در ترکیه، ایران، عراق و سوریه، یک اقلیت قومی‌اند. کلیمیان قرن بیستم دولت نوین اسراییل را دیری پیش از تأسیس آن در خیال داشتند.

مهاجرت دلیل دیگری است بر وجود گروه‌های قومی خاص در دولت‌های گوناگون ملی. مهاجرت انبوه در دهه‌های پیش و پس از سال ۱۹۰۰، بسیاری از آلمانی‌ها، لهستانی‌ها و ایتالیایی‌ها را به برزیل، کانادا و ایالات متحد آورد. چینی‌ها، سنگالی‌ها، لبنانی‌ها و کلیمی‌ها، در سراسر جهان پراکنده‌اند. برخی از این آدم‌ها (مانند بازماندگان آلمانی‌ها در برزیل و ایالات متحد) با ملت‌های میزبان‌شان همرنگ شدند و دیگر احساس نمی‌کنند بخشی از اجتماع خیالی آلمانی‌اند. این جمعیت‌های پراکنده که خواسته یا ناخواسته از یک کانون یا سرزمین پراکنده شده‌اند، اقوام آواره (دیازپورا) نامیده می‌شوند. برای مثال، دیازپورای آفریقایی بازماندگان آفریقایی‌های پراکنده در سراسر جهان، از جمله ایالات متحد، جزایر کارائیب و برزیل، را دربر می‌گیرد.

قدرت‌های استعماری پیشین، مانند فرانسه و انگلیس، ضمن آفریدن دولت‌های چند قومی، مرزهایی را بر کشیده‌اند که با تقسیم‌بندی‌های فرهنگی موجود چندان تطابقی ندارند. استعمار، به تسلط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بر یک سرزمین و مردم آن توسط یک قدرت خارجی در یک زمان طولانی، اطلاق می‌شود. قدرت‌های استعماری غالباً از سیاست «تفرقه‌بینداز و حکومت‌کن» پیروی کردند. آنها یک گروه قومی را میان چند مستعمره تقسیم می‌کردند تا قدرت عددی آن را تضعیف کنند، و یا به رقابت‌های موجود میان گروه‌های قومی متفاوت در یک مستعمره دامن

www.Booknama.com

در این تصویر سنگوارهٔ یک پروکنسول آفریقایی را می‌بینید که در موزهٔ ملی کنیا جای دارد. چرا این نکته اهمیت دارد که پروکنسولها همهٔ ویژگیهای مشترک در میان میمونهای بزرگ و میمون‌های قارهٔ آمریکا را دارند، ولی از هیچیک از ویژگی‌های انشعاب‌یافتهٔ آنها برخوردار نیستند؟

این سنگوارهٔ سیواپتیه‌کوس را با یک اورانگ‌اوتان مادهٔ کنونی مقایسه کنید.

www.Booknama.com

در این تصویر یکی از بازسازی‌های جایگنتو پیته‌کوس ساختهٔ راسل سیوچون و بیل مونز را می‌بیند که خود مونز در جلویش ایستاده است. پیامدهای زیست‌محیطی احتمالیِ جمعیتی از چنین میمون‌های بزرگ، چه می‌توانند باشند؟

در این تصویر یک ردیف ردپای انسانواره‌های دیرین را می‌بینید که در خاکستر آتش‌فشانی سنگواره شده است. این ردیف رد پای ۷۰ متری رامِری لیکی در لائه‌تولی تانزانیا در سال ۱۹۷۹ کشف کرد. قدمت این ردپا به ۳/۶ میلیون سال پیش می‌رسد و اثبات می‌کند که آسترالوپیته‌کوس آفارنسیس دوپایی گام برمی‌داشت.

www.Booknama.com

در این تصویر بازسازی شده، اعضای یک دسته از آسترالوپیته‌کوس‌های درشت را می‌بینید که با یک تکه شاخه درخت از سرزمین‌شان دفاع می‌کنند. این تصویر زمانی را تصور می‌کند که زمین رو به خشکی گذاشته و جنگل‌ها به مرغزارها تبدیل می‌شدند. پایهٔ رژیم غذایی آسترالوپیته‌کوس‌های درشت چه بود؟ این تصویر چه نوع سازمان اجتماعی را به ذهن القا می‌کند؟

مقایسهٔ عضلات جویدن در میان آسترالوپیته‌کوس‌های درشت و ظریف

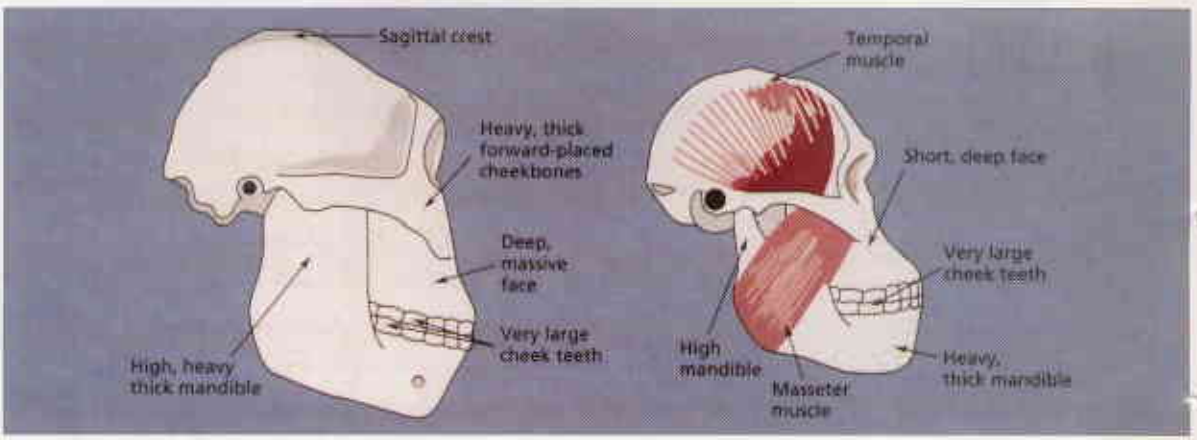

فک زیرین بلند، سنگین و ضخیم

www.Booknama.com

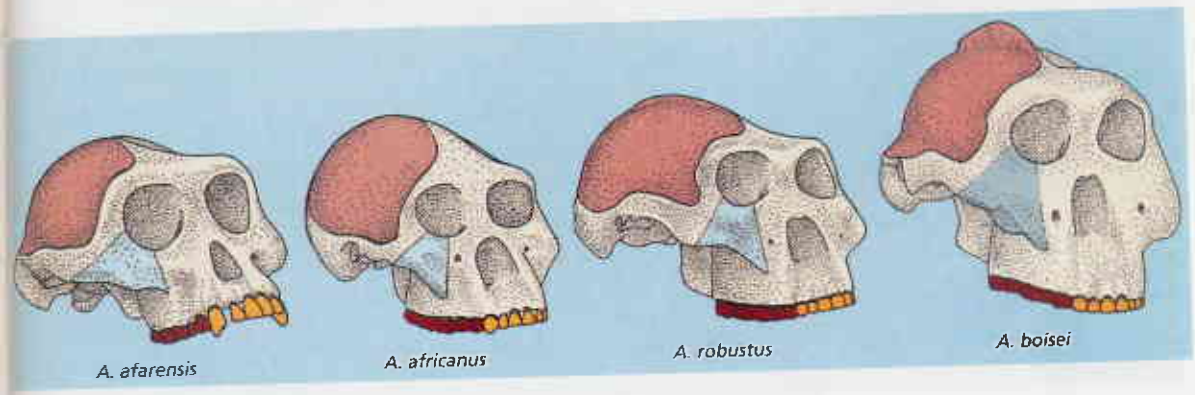

آسترالوبوازی　　آسترالو درشت　　آسترالو آفریکانوس　　آسترالوآفارنسیس

در این تصویر از چپ به راست، آسترالوآفارنسیس، آفریکانوس، درشت و بوازی را می‌بینید. تفاوت‌های اصلی میان این چهار انسانوارهٔ آغازین را برشمارید.

این جمجمهٔ مشکی که ۲/۶ میلیون سال قدمت دارد، به وسیلهٔ آلن واکر در ۱۹۸۵ در نزدیک لیک تورکانا کشف شد. جمجمه این نام را از درخشش براق سورمه‌ای مواد معدنی اطراف خود گرفت. آروارهٔ این جمجمه میمون‌وار و مغزش کوچک است و مانند جمجمهٔ آسترالوبوازی یک تاج درشت بالای سرش دارد. برخی معتقدند که این جمجمه باید متعلق به یک نوع آسترولوبوازی بسیار درشت اولیه باشد. دیگران آن را متعلق به نوع خاص خودش، آسترالو اتیوپی‌کوس، می‌دانند.

www.Booknama.com

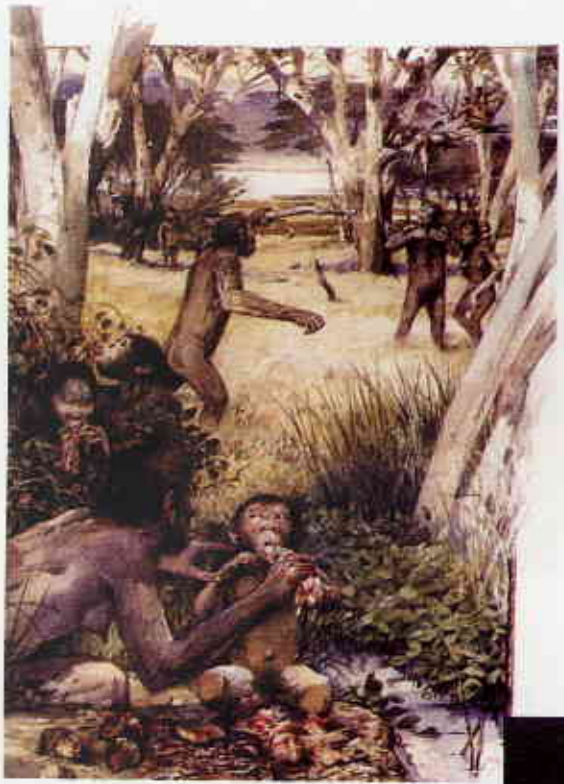

در این تصویر بازسازی شده یک دسته از هوموهابیلیس را می‌بینید که می‌بایست حدود دو میلیون سال پیش زندگی کرده باشند. انسان‌های دیرین گذشته از شکار جانوران کوچک و کندرو، احتمالاً بازماندهٔ شکار گوشت‌خواران نیرومندتر و سریع‌تری چون پلنگ را نیز به دندان می‌کشیدند. در این تصویر چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ آیا هیچ گواهی دال بر یک فرهنگ آغازین را در این تصویر می‌توان پیدا کرد؟

این عکس انسان راست قامت دیرین (۱/۶ میلیون سال پیش) یا همان ناریکوتوم پسر را نشان می‌دهد که در ۱۹۸۴ نزدیک لیک تورکانای کنیا کشف شد. این کامل‌ترین انسان راست‌قامتی است که تا کنون پیدا شده است.

www.Booknama.com

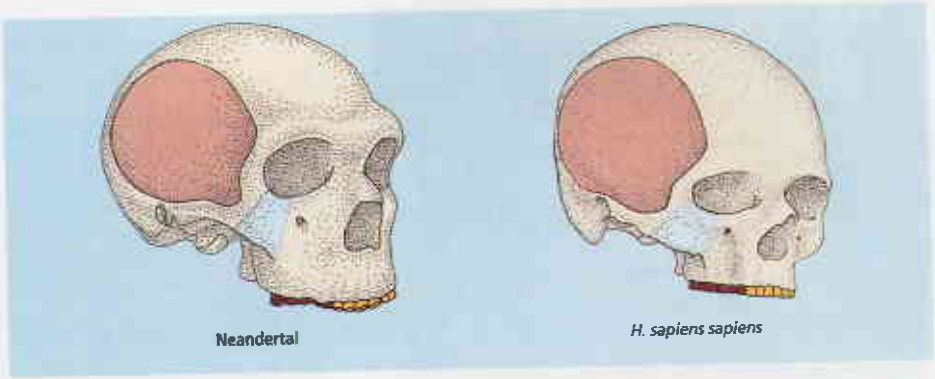

انسان اندیشه‌گر نئاندرتال انسان اندیشه‌گر دیرین انسان راست قامت انسان ماهر

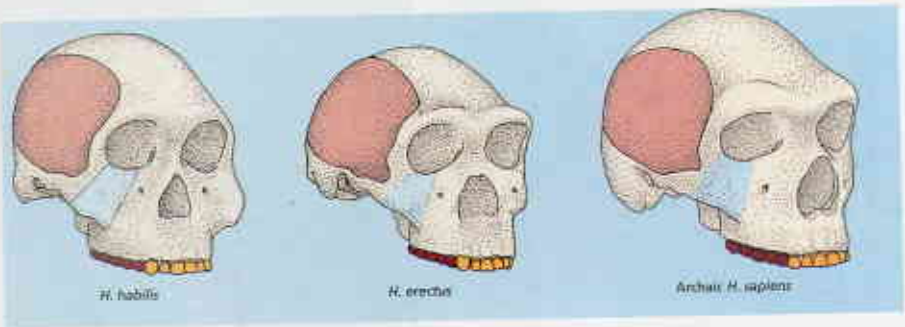

این تصویرهای بازسازی شده را که از چپ به راست انسان ماهر، انسان راست قامت، انسان اندیشه‌گر دیرین، نئاندرتال و انسان اندیشه‌گر تعلق دارند، با یکدیگر مقایسه کنید. چه تفاوت‌های عمده در میان آنها می‌یابید؟ آیا انسان نئاندرتال به انسان راست قامت بیشتر شباهت دارد یا به انسان اندیشه‌گر؟

www.Booknama.com

تبرهای دستی آشولی از کنیا را در این تصویر می‌بیند، این ابزارها به همراه سنگواره‌های انسان راست قامت با قدمت ۱ میلیون سال پیش، پیدا شده‌اند. ابزار اساسی آشولی، یا همان تبردستی، از تغییر شکل سنگ مادر ساخته می‌شد. از تراشه‌های سنگی به دست آمده نیز به صورت ابزار استفاده می‌شد.

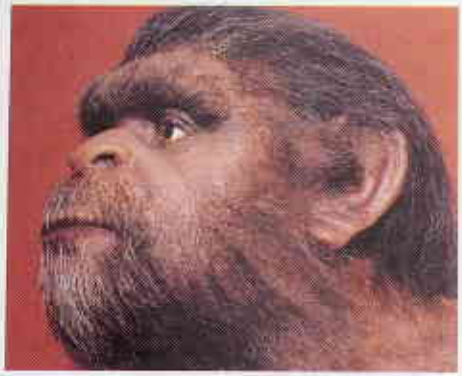

در سمت چپ، جمجمهٔ انسان راست قامت در شوکوتین چین، را به صورتی بازسازی شده می‌بینید. در سمت راست، کوشش شده که این جمجمه با گوشت و پوست نشان داده شود.

www.Booknama.com

در قسمت بالا تصویر مایکل اَگویره را می‌بینید که چاقویی را از یک سنگ آتش‌زنه می‌سازد. این چاقو که تیغهٔ تیزی دارد و در چهار دقیقه ساخته می‌شود، برای قصابی یک بز به‌کار خواهد رفت. تکنولوژی موستری نئاندرتال‌ها در عصر یخبندان چهارم بسیار بهبود یافت. در پایین چیزهایی را که از جایگاه‌هایی در پناهگاه‌های صخره‌ای فرانسه به دست آمده‌اند، نشان داده می‌شوند؛ از جمله ابزارهای سنگی پیچیده‌ای که برای گرفتن با انگشت اشاره طراحی شده‌اند و تزئینات شخصی مانند دندان گرگ و گوزن.

www.Booknama.com

شکل ۳ـ۷ مربوط به ص ۱۷۵ متن

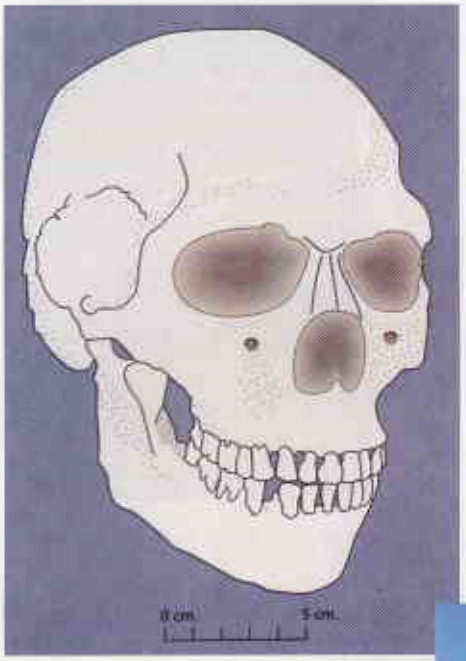

این انسان که از جهت کالبدشناختی نوین است ولی برخی از ویژگی‌های دیرین را نیز دارد، سن آن در گذشته ۳۲,۰۰۰ سال برآورد شده بود ولی اخیراً قدمت آن را به ۱۰۰,۰۰۰ سال پیش رسانده‌اند. این یکی از چندین سنگواره‌ای است که در اشکول اسراییل کشف شده است. این گروه از سنگواره‌ها، را زمانی در حد فاصل نئاندرتال‌ها و انسان‌های نوین جای می‌دادند.

در این تصویر یک زن استرالیایی بومی صحرای سیمپسون را می‌بینید که روی صخره‌نگاره‌ها نشسته است. این زن استرالیایی به‌گروه آرنته شرقی تعلق دارد. این صخره‌نگاره‌های باستانی را مردم او حک کرده‌اند.

www.Booknama.com

در این تصویر یک بومی آمریکایی را می‌بینید که در قبیلهٔ چیکیتانوس بولیوی زندگی می‌کند.

در این جا تصویر یک بومی استرالیایی را می‌بینید.

در این تصویر یک مرد هندی را می‌بینید که در جایپور زندگی می‌کند.

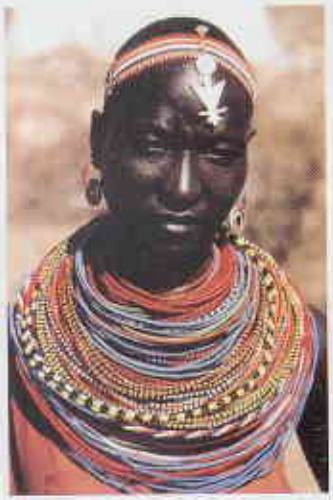

پیش از سدهٔ شانزدهم، تقریباً همهٔ جمعیت‌های سیاهپوست جهان، مانند این زن کنیایی وابسته به قبیلهٔ سامبورو، در مناطق استوایی زندگی می‌کردند.

www.Booknama.com

رنگ پوست بسیار روشن که در عکس این ماهیگیر آلمانی مو بور و چشم آبی دریای شمال می‌بینید، جذب اشعهٔ ماورای‌بنفش را به وسیلهٔ آن اعضایی از بدن که زمستان‌ها در معرض مستقیم نور خورشیدند، به حداکثر می‌رساند. این عمل از بیماری ریکت جلوگیری می‌کند.

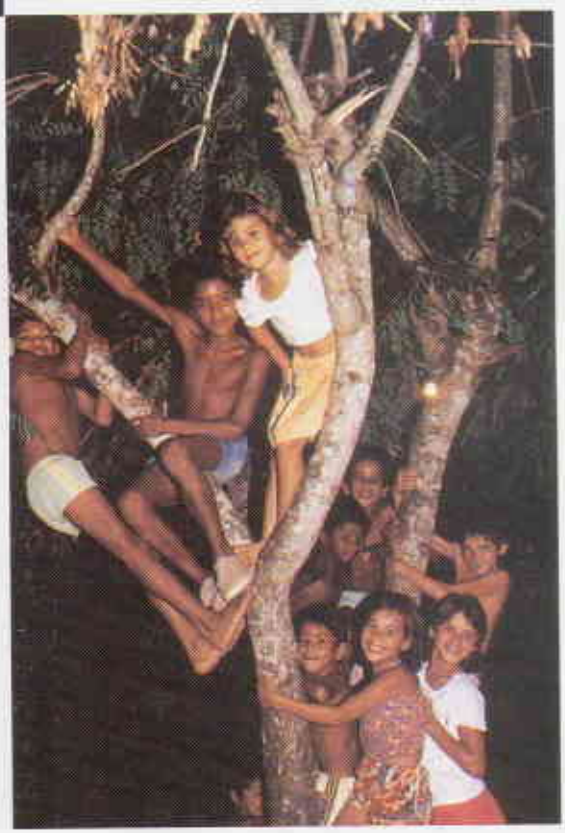

خانواده‌ها از بسیاری از نقاط برزیل به آمازون مهاجرت می‌کنند. به تنوع عارضی این کودکان برزیلی توجه کنید. چگونه می‌توان از این تنوع به عنوان پایهٔ طبقه‌بندی نژادی استفاده کرد؟

www.Booknama.com

عصر «نوسنگی» به فنون بریدن و پرداخت ابزارهای سنگی اطلاق می‌شود، مانند تبرها و چکش‌هایی که در این تصویر می‌بینید و از استرالیا، مجارستان و جمهوری چک به دست آمده‌اند. آیا این سبک نوین ابزارسازی مهم‌ترین پدیدهٔ نوسنگی بود؟

با گسترش کشت ذرت، دگرگونی‌های ژنتیک باعث برداشت بیشتر و کشت پر محصول‌تر شدند. فشار در جهت تشدید کشاورزی به بهبود نظام‌های مهار آب کمک کرد، همچون این کانال آبیاری که در این تصویر می‌بینید.

www.Booknama.com

نخستین شهرک شناخته شده اریکو بود که در اسراییل کنونی جای داشت. اریکو نخستین بار در ۱۱,۰۰۰ سال پیش از سوی ناطوفیانِ گشت‌زن سکونت گزیده شده بود. این برج مدور در ۸,۰۰۰ سال پیش ساخته شد.

در این گور واقع در سیپان پِرو، طلاجات، کوزه و دست‌ساخته‌های دیگر پیدا شده‌اند. در این جامعه، خانواده‌های بلندمنزلت مردگان‌شان را غالباً با نمادها و اشیاء متمایز دفن می‌کنند.

www.Booknama.com

در ساخت این مجسمه که سازنده‌اش به آن عنوان «رام گرفتار در بیشه‌زار» داده بود، از طلا، نقره، لاجورد، مس، صدف، سنگ‌آهک سرخ و قیر استفاده شده است. این یکی از گنجینه‌های گورستان سلطنتی اور است.

این ظرف مفرغی به سفارش دودمان شانگ ساخته شده بود. از فیل کوچک بالای فیل بزرگ به عنوان دستهٔ سرپوش ظرف استفاده می‌شد. شراب از لولهٔ خرطوم فیل بزرگ ریخته می‌شد. ویژگی‌های چشم‌گیر دودمان شانگ، کاربرد مفرغ، کتابت و قشربندی اجتماعی بودند.

www.Booknama.com

در این تصویر یک کلهٔ اولمِکی از جایگاه سان لورنزو مکزیک را مـــی‌بینید. یک چـــنین دست‌ساختهٔ عظیم چه اهمیتی دارد؟

در این تصویر میمونی را می‌بینید که در کوپان، یکی از کانون‌های سلطنتی مایای کلاسیک در غرب هندوراس، گام برمی‌دارد.

www.Booknama.com

در بالای این تصویر، هرم خورشید، بزرگترین بنای تئوتی هواکان نشان داده شده است. تئوتی هواکان در زمان اوج خود در حدود ۵۰۰ میلادی، از شهر رم امپراطوری بزرگتر بود. بسیج نیروی کار برای ساختن چنین بناها، یکی از هزینه‌های سازمان دولتی به شمار می‌آمد.

آزتک‌ها نوعی بازی تخته به نام پاتولی داشتند که در این تصویر نشان داده شده است.

www.Booknama.com

می‌زدند تا وفاداری به قدرت استعماری را تقویت کنند. برخوردهای میان قومی که برانگیختهٔ نهادهای استعماری‌اند، هنوز هم به ایجاد «اجتماع‌های خیالی» تازه در فراسوی مرزهای ملی کمک می‌کنند. یک نمونهٔ آن، فکر همبستگی سیاهان است. این مفهوم را روشنفکران سیاه‌پوست فرانسوی‌زبان در مستعمرات آفریقای غربی و جزایر کارائیب، ساخته و پرداخته‌اند.

ملیت‌گرایی افراطی قومی

جمهوری سوسیالیستی و فدرالی یوگوسلاوی، یک کشور غیر متعهد در خارج از اتحاد جماهیر شوروی پیشین بود. یوگوسلاوی، مانند اتحاد جماهیر شوروی، در اوایل دههٔ ۱۹۹۰ عمدتاً بر حول محورهای قومی و مذهبی، از هم پاشیده شد. گروه‌های قومی یوگوسلاوی عبارت بودند از، کروات‌های کاتولیک، صرب‌های ارتودوکس‌مذهب، اسلاوهای مسلمان و اقلیت قومی آلبانی‌تبار. در سال‌های ۱۹۹۱ و ۱۹۹۲، از دلِ تفاوت‌های قومی و مذهبی، چندین جمهوری از یوگوسلاوی جدا شدند و تنها صربستان و مونته‌نگرو[1] باقی ماندند که جمهوری جدید صربستان و مونته‌نگرو را تشکیل می‌دهند. این جمهوری‌ها عبارت‌اند از اسلوونی، کرواسی و بوسنی هرزگوین. در کوزوو که ایالتی در صربستان است، ۹۰ درصد مردم آلبانیایی‌تبارند. این مردم جنبش نیرومندی را برای استقلال از یوگوسلاوی سابق به وجود آوردند که ارتش رهایی کوزوو آن را هدایت می‌کند.[2]

بیشتر تمایزهای قومی در یوگوسلاوی بر پایهٔ دین، فرهنگ، تاریخ سیاسی و نظامی استوارند و برخی از تفاوت‌ها مبتنی بر زبان‌اند. زبان کرواسی - صربی زبانی اسلاوی است که صرب‌ها، کروات‌ها و اسلاوهای مسلمان با تفاوت‌های لهجه‌ای به آن سخن می‌گویند. آلبانیایی خود یک زبان جداگانه است. کروات‌ها و صرب‌ها الفبای متفاوتی را به کار می‌برند. کروات‌ها الفبای رُمی ما را اقتباس کرده‌اند ولی صرب‌ها مانند

۱. در حال حاضر مونته‌نگرو نیز از صربستان استقلال یافته است. - م

۲. در این زمان، منطقهٔ کوزوو از سلطهٔ صربستان رهایی یافته و تحت نظر نیروهای سازمان ملل اداره می‌شود. - م

www.Booknama.com

روس‌ها و بلغارها، از الفبای سیریلیک استفاده می‌کنند. خود همین دو نوع الفباء به تحریک تمایز قومی و ملیت‌گرایی کمک می‌کنند. صرب‌ها و کروات‌ها که به یک زبان صحبت می‌کنند، به خاطر دو خط متفاوت و به طبع، ادبیات و روزنامه‌ها و بیانیه‌های سیاسی متفاوت، از هم جدا شده‌اند.

پس از رأی دادن مردم به استقلال بوسنی هرزگوین مسلمان‌نشین با یک سوم جمعیت صرب، در سال ۱۹۹۲، صرب‌های یوگوسلاوی واکنش خشنی به آن نشان دادند. صرب‌ها در بوسنی سیاست تبعید اجباری یا «پاک‌سازی قومی» را به گونه‌ای ضعیف‌تر علیه کراوت‌ها ولی بیشتر بر ضد اسلاوهای مسلمان، به اجرا گذاشتند. صرب‌های داخل یوگوسلاوی که بر ارتش ملی تسلط داشتند، از صرب‌های بوسنی حمایت کردند و در مبارزه برای «پاک‌سازی قومی» به آنها کمک کردند.

شبه‌نظامیان صرب‌بوسنی با پشتیبانی ارتش یوگوسلاوی به مسلمانان بوسنی یورش بردند، گروه‌هایی از آنها را کشتند و خانه‌های مردم را سوزانده یا غارت کردند. هزاران مسلمان از منطقه گریختند. صدها هزار مسلمان به گونه‌ای ناخواسته در اردوگاه‌ها، ورزشگاه‌ها و پارک‌ها پناهنده شدند.

صرب‌ها برای همزیستی قومی که حکومت سوسیالیست پیشین آن را تشویق می‌کرد، فایده‌ای نمی‌دیدند. آنها همچنین می‌خواستند از اهانت‌های تاریخی که مسلمانان و کروات‌ها در گذشته‌های دور بر آنها روا داشته بودند، انتقام گیرند. در سدهٔ پانزدهم، ترک‌های مسلمان فرمانروایی صرب‌ها را برانداخته و آنها را تحت آزار قرار داده و طی قرن‌ها فرمانروایی بر این منطقه، سرانجام، بسیاری از مردم محلی را به پذیرش اسلام وادار ساخته بودند. صرب‌های بوسنی هنوز هم به خاطر فتح منطقه به دست ترک‌ها، از مسلمانان و بازماندگان آنها بیزارند.

صرب‌های بوسنی ادعا می‌کردند که برای مقاومت در برابر حاکمیت مسلمانان بر بوسنی و هرزگوین می‌جنگند. آنها از این می‌ترسیدند که سیاست بنیادگرایی اسلامی ممکن است سربلند کند و کلیسای ارتودوکس صرب و نمودهای دیگر هویت صربی را تهدید کند. هدف صرب‌ها مرزبندی قومی بوسنی و به دست گرفتن دو سوم خاک این کشور بود. هدف اعلام شدهٔ پاکسازی قومی بوسنی، اطمینان از این بود که صرب‌ها بار

www.Booknama.com

دیگر تحت حاکمیت گروه قومی دیگری قرار نگیرند.

هر چند که کراوت‌ها و اسلاوهای مسلمان نیز بیرون راندن اجباری مردم را در بخش‌های دیگر یوگوسلاوی پیشین انجام داده بودند، ولی نبرد قومی صرب‌ها در بوسنی گسترده‌ترین و منظم‌ترین نوع آن بود. در درگیری‌های بوسنی، بیش از ۲۰۰/۰۰۰ تن کشته شدند. این درگیری که با محاصرهٔ پایتخت چندقومی سارایوو همراه بود، بعد از قرارداد ترک مخاصمهٔ دسامبر ۱۹۹۵ در دِیتونِ اوهایو، معلق ماند.

در بهار ۱۹۹۹، نیروهای ناتو بمباران ۷۸ روزه علیه یوگوسلاوی را به تلافی بیرحمی‌های صرب‌ها در برابر آلبانیایی‌تبارهای ایالت جدایی‌خواه کوزوو، آغاز کردند. در ماه مه ۱۹۹۹، رئیس جمهور آن زمان یوگوسلاوی، اسلوبودان میلوشویچ از سوی دادگاه لاهه به خاطر بدرفتاری علیه جمعیت آلبانیایی‌تبار کوزوو محکوم شد. در ژوئن ۱۹۹۹ پس از ۷۸ روز بمباران ناتو، کوزوو تحت نظارت بین‌المللی درآمد، وضعیتی که تاکنون هم ادامه دارد. در سال ۲۰۰۰، خود یوگوسلاوی گام‌هایی به سوی دموکراسی برداشت. در سپتامبر همین سال، میلوشویچ از کار برکنار شد و جایش را به یک رئیس‌جمهور تازه به نام واجیسلاو کوشتینیا داد. انتخابات پارلمانی سال ۲۰۰۰ آخرین بقایای عملکرد میلوشویچ در دههٔ پیشین را از میان برداشت.

چگونه می‌توان درگیری قومی در یوگوسلاوی را تبیین کرد؟ به نظر فِردریک بارت، همزیستی مسالمت‌آمیز اقوام متفاوت بیشتر از همه در میان گروه‌هایی پایدار باقی می‌ماند که جایگاه‌های بوم‌شناختی متفاوتی را اشغال کرده باشند؛ در این صورت، آنها به شیوه‌های متفاوت و در مکان‌های متفاوت امرار معاش می‌کنند، با یکدیگر رقابت نمی‌کنند و به هم وابسته‌اند. ولی در بوسنی، صرب‌ها، کروات‌ها و اسلاوهای مسلمان، در مقایسه با نقاط دیگر یوگوسلاوی پیشین، درآمیخته‌تر بودند. آیا می‌توان گفت که مرزهای میان این سه گروه به اندازهٔ کافی مشخص نبود، تا با جدا نگه‌داشتن آنها از هم، از درگیری میان آنها جلوگیری کرد؟

همزیستی مسالمت‌آمیز

تنوع قومی می‌تواند هم با نوعی همکنش گروهی و همزیستی مثبت همراه باشد

www.Booknama.com

و هم با کشمکش. در میان بسیاری از ملت‌ها، گروه‌های قومی متفاوت در یک هماهنگی معقول با هم زندگی می‌کنند. سه راه عمدهٔ تحقق یک چنین همزیستی مسالمت‌آمیز، همرنگ‌سازی، جامعهٔ تکثرگرا و چندفرهنگ‌گرایی است.

همرنگ‌سازی

همرنگ‌سازی به آن فراگرد دگرگونی می‌گویند که یک گروه قومی اقلیت می‌تواند پس از ورود به کشوری با فرهنگ مسلط دیگر، تجربه کند. در این فراگرد، گروه قومی اقلیت الگوها و هنجارهای فرهنگ میزبان را می‌پذیرد. این اقلیت چندان در فرهنگ مسلط ادغام می‌شود که دیگر به عنوان یک واحد فرهنگی مستقل وجود ندارد. این همان

در سال ۱۹۹۹ هزاران پناهنده به کوزووی تخریب شده بازگشتند. در این عکس که در ۱۶ ژوئن ۱۹۹۹ برداشته شده، دو زن کوزوویی را نشان می‌دهد که به سر خانهٔ ویران شدهٔشان که در آنجا خانوادهٔشان کشته شده بود، بازگشتند.

www.Booknama.com

الگوی «پاتیل‌ذوب» است، که در چهارچوب آن، گروه‌های قومی در هنگام درآمیختن با فرهنگ مشترک ملی، سنت‌های فرهنگی ویژهٔشان را رها می‌کنند. برخی از کشورها، مانند برزیل، همرنگی‌گراتر از کشورهای دیگرند. آلمانی‌ها، ایتالیایی‌ها، ژاپنی‌ها، خاورمیانه‌ای‌ها و اروپاییان شرقی در اواخر سدهٔ نوزدهم آغاز به مهاجرت به برزیل کردند این مهاجران با فرهنگ مشترک برزیلی که ریشه‌های پرتغالی، آفریقایی و بومی آمریکایی دارد، همرنگ شده‌اند. بازماندگان این مهاجران به زبان ملی پرتغالی سخن می‌گویند و در فرهنگ ملی مشارکت دارند (در جنگ جهانی دوم که برزیل در جبههٔ

مهاجران آلمانی، ایتالیایی، ژاپنی، خاورمیانه‌ای و اروپای شرقی برزیل، از جهت فرهنگی و زبانی با فرهنگ مشترک برزیلی همرنگ شده‌اند. در این تصویر یک زن برزیلی ژاپنی‌تبار را می‌بینید که با یاد دادن خط ژاپنی به نوه‌اش، میراث ژاپنی‌اش را به او آموزش می‌دهد. این تصویر، همرنگ‌سازی را القا می‌کند یا چندفرهنگ‌گرایی؟

www.Booknama.com

متفقین بود، با ممنوعیت آموزش زبان‌های متفاوت از زبان پرتغالی، همرنگ‌سازی را تحمیل کرده بود).

برزیل بیشتر از ایالات متحد و کانادا، پاتیل‌ذوب بوده است، زیرا برخلاف برزیل، در این کشورها گروه‌های قومی می‌توانند تمایز و هویت قومی‌شان را حفظ کنند. (نگاه کنید به جدل ۲ـ۱۲). نخستین سفرم به شهر پورتوآلگره در جنوب برزیل را اکنون خوب به یاد می‌آورم، شهری که کانون مهاجرت انبوه آلمانی‌ها، لهستانی‌ها و ایتالیایی‌ها است. من که چشمداشت مبتنی بر فرهنگ آمریکای شمالی را با خود به این شهر آورده بودم، از راهنمای سفرم خواسته بودم که محله‌های قومی شهر را به من نشان دهد. او نمی‌توانست بفهمد که منظور من چیست. به جز محلهٔ برزیلی‌های ژاپنی‌تبار در این شهر، مفهوم محلهٔ قومی برای برزیل بیگانه است.

جامعهٔ تکثرگرا

همرنگ‌سازی امری گریزناپذیر نیست و بدون آن نیز می‌توان هماهنگی قومی داشت. تمایزهای قومی را با وجود سده‌ها، یا حتی نسل‌ها همکنش قومی می‌توان نگهداشت. فردریک بارت (۱۹۵۸، ۱۹۶۸) برمبنای بررسی سه گروه قومی در سوآت پاکستان، این فکر قدیمی را که می‌گوید همکنش همیشه به همرنگی می‌انجامد، به چالش کشید. او نشان داد که گروه‌های قومی بدون همرنگ‌سازی می‌توانند نسل‌ها در تماس با یکدیگر باشند و به گونه‌ای مسالمت‌آمیز با هم زندگی کنند.

بارتز (همان کتاب، ص ۳۲۴) جامعهٔ تکثرگرا را به عنوان جامعه‌ای متشکل از اقوام متفاوت با منابع زیست‌محیطی متفاوت و دارای وابستگی متقابل اقتصادی، تعریف می‌کند. بنابر توصیف او از خاورمیانه: «محیط هر گروه قومی نه تنها با شرایط طبیعی بلکه با حضور و فعالیت گروه‌های قومی دیگری که به آنها وابستگی دارد، نیز مشخص می‌شود. در این محیط، هر گروه قومی تنها بخشی از کل محیط را بهره‌برداری می‌کند و در نتیجه بخش‌های وسیعی از آن را برای استفادهٔ گروه‌های دیگر به جا می‌گذارد».

به نظر بارتز، مرزهای قومی زمانی بیشترین استواری و دوام را دارند که گروه‌های قومی جایگاههای بوم‌شناختی متفاوتی را در اشغال‌شان داشته باشند؛ به این معنا که هر

www.Booknama.com

توضیح جدول ۲ـ۱۲

خاستگاه‌های قومی انتخاب شده ـ کانادا، کبک، اُنتاریو، ۱۹۹۱

	کانادا	کبک	اُنتاریو
جمعیت کل	۲۶/۹۹۴/۰۴۵	۶/۸۱۳/۰۰۰	۹/۹۷۷/۰۵۰
یک رگه	۱۹/۱۹۹/۷۹۰	۶/۲۳۷/۹۰۵	۶/۶۹۸/۹۹۵
فرانسوی	۶/۱۲۹/۶۸۰	۵/۰۶۸/۴۵۰	۵۲۷/۰۰۵
انگلیسی	۳/۹۵۸/۴۰۵	۱۵۹/۲۶۰	۱/۸۱۳/۱۰۵
آلمانی	۹۱۱/۵۶۰	۳۱/۳۴۵	۲۸۹/۴۲۰
اسکاتلندی	۸۹۳/۱۲۵	۴۲/۹۱۰	۳۹۰/۲۸۵
کانادایی	۷۶۵/۰۹۵	۲۰/۰۲۵	۵۲۵/۲۴۰
ایتالیایی	۷۵۰/۰۵۵	۷۴/۵۳۰	۴۸۶/۷۶۵
چینی	۵۸۶/۶۴۵	۳۶/۸۲۰	۲۷۳/۸۷۰
اوکراینی	۴۰۶/۶۴۵	۱۱/۴۵۰	۱۰۴/۹۹۵
سرخپوست	۳۶۵/۳۷۵	۴۹/۸۸۰	۶۵/۷۱۰
هلندی	۳۸۵/۱۸۰	۷/۱۰۰	۱۷۹/۷۶۰
هندشرقی	۳۲۴/۸۴۰	۱۷/۴۶۰	۱۷۲/۹۶۰
لهستانی	۲۷۲/۸۱۰	۲۳/۶۹۵	۱۵۴/۱۵۵
پرتغالی	۲۴۶/۸۹۰	۳۷/۱۶۵	۱۷۶/۳۰۰
کلیمی	۲۴۵/۸۴۰	۷۷/۶۰۰	۱۳۲/۱۰۰
سیاهپوست	۲۱۴/۲۶۵	۳۹/۰۶۵	۱۴۴/۷۲۰
فیلیپینی	۱۷۵/۲۵۰	۹/۹۲۰	۷۸/۵۵۰
یونانی	۱۵۱/۱۵۰	۴۹/۸۹۰	۸۳/۷۸۰
مجارستانی	۱۰۰/۷۲۵	۸/۹۹۰	۵۳/۰۵۵
ویتنامی	۸۴/۰۰۵	۱۹/۹۸۰	۳۴/۳۳۵
مِتی	۷۵/۱۵۰	۸/۶۷۰	۴/۶۸۰
اینوایت	۳۰/۰۸۵	۶/۸۵۰	۶۲۰
یک رگه‌های دیگر	۱/۴۴۶/۳۵۵	۲۵۴/۰۶۰	۶۸۸/۸۷۵
چند رگه	۷/۷۹۴/۲۵۰	۵۷۲/۳۹۵	۳/۲۷۸/۰۵۵

www.Booknama.com

کدام از آنها به شیوهٔ متفاوتی معیشت‌شان را تأمین نمایند و با هم رقابت نکنند. در شرایط آرمانی، آنها باید وابسته به فعالیت‌های همدیگر باشند و با هم داد و ستد داشته باشند. در چنین شرایطی، تنوع قومی را می‌توان حفظ کرد، هر چند که برخی از ویژگی‌های فرهنگی خاص گروه‌های قومی ممکن است در این راستا دگرگون شوند. بارتز با صرف‌نظر کردن از تحلیل ویژگی‌ها و ارزش‌های فرهنگی خاص و روی آوردن به روابط میان گروه‌های قومی، خدمت مهمی به بررسی‌های قومی کرده است.

چند فرهنگ‌گرایی

چند فرهنگ‌گرایی تنوع قومی را در یک کشور چیز دلخواهی می‌داند که باید آن را تشویق کرد. الگوی چند فرهنگ‌گرایی در نقطهٔ مقابل الگوی همرنگ‌سازی قرار دارد که در آن از، اقلیت‌ها انتظار می‌رود که سنت‌های‌شان را رها کنند و سنت‌های جمعیت اکثریت را جایگزین آنها سازند. چند فرهنگ‌گرایی کاربرد سنت‌های گوناگون قومی را تشویق می‌کند. یک جامعهٔ چند فرهنگی افراد را نه تنها با فرهنگ مسلط ملی بلکه با یک فرهنگ قومی نیز اجتماعی می‌کند. برای نمونه، در ایالات متحد میلیون‌ها تن هم به زبان انگلیسی صحبت می‌کنند و هم به یک زبان دیگر. آنها هم خوراک آمریکایی (پای‌سیب، استیک و همبرگر) می‌خورند و هم خوراک «قومی» چینی، کامبوجی و ارمنی و غیره. آنها هم مناسبت‌های ملی (روز استقلال و شکرگزاری) را جشن می‌گیرند و هم مناسبت‌های مذهبی قومی خاص خودشان. چند فرهنگ‌گرایی در جامعه‌ای خوب کار می‌کند که نظام سیاسی‌اش آزادی بیان را گرامی دارد و در آن، چندین گروه قومی متفاوت زندگی کنند.

در ایالات متحد و کانادا، چند فرهنگ‌گرایی اهمیت روزافزونی دارد. این امر بازتاب کنندهٔ این واقعیت است که آگاهی مردم از شمار و حجم گروه‌های قومی در سال‌های اخیر بسیار افزایش یافته است. اگر این روند همچنان ادامه یابد، ترکیب قومی ایالات متحد در آینده به گونهٔ چشمگیری دگرگون خواهد شد. (نگاه کنید به شکل ۱۲-۳).

به خاطر مهاجرت و رشد متفاوت جمعیت، اکنون در بسیاری از مناطق شهری ایالات متحد، جمعیت سفیدپوستان کمتر از جمعیت اقلیت‌ها شده است. برای نمونه، از

www.Booknama.com

۸/۰۰۸/۲۷۸ تن جمعیت ساکن شهر نیویورک در سال ۲۰۰۰، ۲۷ درصد سیاه، ۲۷ درصد اسپانیایی‌زبان، ۱۰ درصد آسیایی‌تبار و ۳۶ درصد دیگران از جمله سفیدپوستان غیر اسپانیایی‌زبان بودند. همین ارقام در مورد شهر لوس‌آنجلس با جمعیت ۳/۶۹۴/۸۲۰ تن، ۱۱ درصد سیاه، ۴۷ درصد اسپانیایی‌زبان، ۹ درصد آسیایی‌تبار و ۳۳ درصد دیگران، از جمله سفیدپوستان غیر اسپانیایی‌زبان در همین سال بودند.

یکی از واکنش‌ها در برابر گوناگونی قومی و آگاهی به آن از سوی سفیدپوستان، اظهار یا اظهار دوبارهٔ هویت‌های قومی اروپایی (ایتالیایی، آلبانیایی، لیتوانیایی و نظایر آن) و پیوستن به انجمن‌های قومی (باشگاه‌ها و دسته‌های ویژه) بوده است. برخی از این گروه‌ها تازه‌اند، ولی برخی دیگر دهه‌های پیش وجود داشتند، ولی در سال‌های همرنگ‌سازی دههٔ ۱۹۲۰ تا ۱۹۵۰ اعضای‌شان را از دست داده بودند. حتی «سفیدپوست بودن» نیز وارد عرصهٔ قومیت شده است. امروزه در محیط‌های سیاسی و دانشگاهی دربارهٔ جنبش‌های خاص قومی مانند جنبش‌های لاتینو بررسی می‌کنند. در همین زمینه، بحث‌های روزافزونی در این باره می‌شود که سفیدپوست بودن چه معنایی دارد، که البته هنوز به نتیجه‌ای نرسیده‌اند. پرسش‌های مهم در این بحث‌ها از این قرارند: در مقایسه با صد سال پیش، امروزه چه نوع آدم‌هایی را می‌توان سفیدپوست خواند؟ برچسب سادهٔ «سفیدپوست» چه نوع هویتی را به آدم‌ها می‌دهد؟ دامنهٔ تنوع در میان آدم‌هایی که «سفیدپوست» شمرده می‌شوند، چیست؟ این برچسب چه رابطه‌ای با عملکردهای فرهنگی دارد؟

چند فرهنگ‌گرایی بر آن است که برای آدم‌ها راه‌هایی پیدا کند تا نه بر مبنای یکی بودن بلکه بر پایهٔ احترام به گوناگونی قومی، همدیگر را درک کنند و با یکدیگر همکنش داشته باشند. چند فرهنگ‌گرایی فرض را براین می‌گیرد که هرگروه قومی چیزهایی برای ارایه به دیگران دارد و می‌تواند از گروه‌های دیگر چیزهایی را یاد گیرد. هر یک از ما شواهدی دال بر چند فرهنگ‌گرایی را در پیرامون‌مان می‌بینیم. در این کشور، در کلاس درس دانشجویانی را در کنار خود می‌بینید که والدین‌شان در کشورهای دیگر زاده شده‌اند. در شهرهای آمریکا، مسجدهای اسلامی در کنار کنیسه‌ها و کلیساها سربرافراشته‌اند. دانشگاه‌های کشور در هنگام برنامه‌ریزی برای امتحان‌ها، به استادان

www.Booknama.com

شکل ۳ـ۱۲

ترکیب قومی ایالات متحد

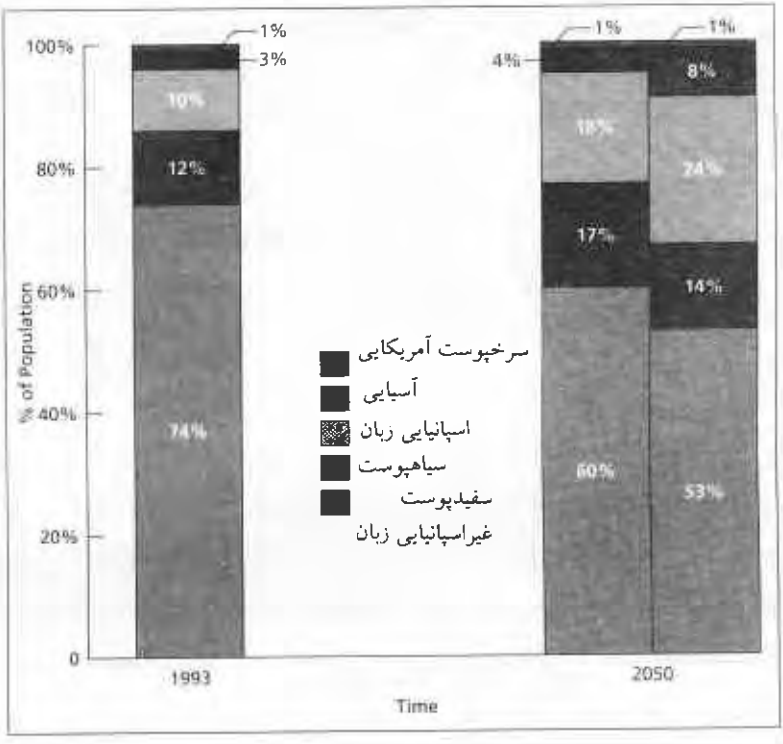

نسبت جمعیت سفیدپوست و غیراسپانیایی‌زبان در ایالات متحد، رو به کاهش است. در این نمودار دو پیش‌بینی از ترکیب قومی ایالات متحد در سال ۲۰۵۰ ترسیم شده است. در نخستین پیش‌بینی، میزان مهاجرت سالیانه به کشور، صفر فرض شده است و در دومی، ادامهٔ سطح کنونی مهاجرت در نظر گرفته شده است که حدود ۸۸۰/۰۰۰ مهاجر سالیانه است. در هر دو پیش‌بینی، نسبت جمعیت سفیدپوست و غیر اسپانیایی‌زبان به گونهٔ چشمگیری کاهش خواهد یافت.

www.Booknama.com

دربارهٔ تعطیلات اصلی بسیاری از ادیان آگاهی می‌دهند. شما می‌توانید در نمایشگاه‌ها و جشنواره‌های قومی شرکت کنید، رقصندگان اقوام دیگر را با لباس‌های سنتی خاص‌شان در تلویزیون ببینید، خوراک‌های قومی را بخورید و می‌توانید آنها را از سوپر مارکت‌ها بخرید. برخی از خوراک‌ها (مانند پاستای ایتالیایی و تاکوی مکزیکی) چنان برای ما آشنا گشته‌اند که خاستگاه قومی‌شان از ذهن ما پاک شده است. از دیدگاه کشورهای دیگر، ایالات متحد نیز خوراک‌های قومی ویژهٔ خود را دارد. همبرگر، هات‌داگز، جوجه‌سوخاری و پای‌سیب، خوراک‌هایی‌اند که نمونهٔ غذاهای آمریکایی به شمار می‌آیند. این نوع خوراک‌ها از طریق رستوران‌های بین‌المللی زنجیره‌ای مانند مک‌دونالدز و برگرکینگ، در سراسر جهان اشاعه یافته‌اند. در تفرج‌گاه‌های مردم‌پسند مانند دیزنی لند، اتحاد اقوام گوناگون و جهانی شدن را جشن می‌گیرند؛ در این مکان‌ها همسرایان عروسکی با لباس‌های اقوام گوناگون این سرود را می‌خوانند که، «از همه چیز گذشته، این جا یک جهان کوچک است».

نیروهای گوناگونی مردم شمال آمریکا را واداشته‌اند که از همرنگ‌سازی دست برداشته و به چند فرهنگ‌گرایی روی آورند. نخست این که چند فرهنگ‌گرایی واقعیت مهاجرت انبوه به ویژه از کشورهای «کم توسعه‌یافته» به ملت‌های «توسعه‌یافته‌تر» آمریکای شمالی و اروپای غربی، را در دهه‌های گذشته بازتاب می‌کند. این نوع مهاجرت در سطح جهانی، ملت‌های میزبان را با انواع بی‌سابقه‌ای از قومیت‌ها آشنا ساخته است. امروزه آدمها از وسایل جدید حمل و نقل برای مهاجرت به ملت‌هایی استفاده می‌کنند که از طریق رسانه‌ها و یا گردشگرانی که بیش از پیش از کشورهای‌شان بازدید می‌کنند، با سبک‌های زندگی آنها آشنا گشته‌اند.

رشد شتابان جمعیت، همراه با مشاغل ناکافی در کشورهای کم توسعه یافته، نیز به این نوع مهاجرت دامن زده است. با زوال یا مکانیزه شدن اقتصادهای سنتی روستایی، کشاورزان بیکار شده به شهرها روی می‌آورند که در آنجاها خودشان و فرزندان‌شان غالباً نمی‌توانند شغلی را پیدا کنند. همین که آدم‌ها در کشورهای کم توسعه‌یافته آموزش‌های بهتری را به دست می‌آورند، جویای اشتغال تخصصی‌تر می‌شوند. آنها آرزومندند که در فرهنگ مصرفی بین‌المللی که تسهیلات نوینی چون یخچال، تلویزیون

www.Booknama.com

و اتومبیل را عرضه می‌کند، سهمی داشته باشند.

برخلاف باور رایج، بسیاری از آدم‌هایی که به ایالات متحد و کاناد مهاجرت کرده‌اند، فقیر و غیرمتخصص نیستند، بلکه از طبقهٔ متوسط و به‌خوبی آموزش دیده‌اند. آدم‌های تحصیلکرده به دلایل گوناگون از کشورهای‌شان مهاجرت می‌کنند. آنها غالباً در کشورهای اصلی‌شان مشاغلی را نمی‌یابند که با مهارت‌های‌شان همخوانی داشته باشند. وانگهی، آنها آن قدر معلومات دارند که بتوانند خودشان را با قواعد و مقررات بین‌المللی تطبیق دهند. مهاجران پس از وارد شدن به آمریکای شمالی یا اروپای غربی، خودشان را در دموکراسی‌هایی می‌بینند که به شهروندان آنها اجازه داده می‌شود که «سهم منصفانه»ای از منابع را داشته باشند و از نفوذ سیاسی و احترام فرهنگی برخوردار باشند[1]. مهاجران تحصیلکرده غالباً سازمان‌دهندگان سیاسی و به ویژه هوادار مؤثر چند فرهنگ‌گرایی می‌شوند.

آدم‌ها غالباً به دلایل سیاسی و اقتصادی ادعای هویت قومی و ابراز آن را می‌کنند. مایکل لاگوئِر (۱۹۸۴) در بررسی خود از مهاجران هاییتی در شهر نیویورک، نشان می‌دهد که آنها برای آن بسیج می‌شوند که با تبعیض علیه سیاهانی چون خودشان در جامعهٔ آمریکایی، مقابله کنند. قومیت (زبان مشترک کِرئول و زمینهٔ فرهنگی هاییتیایی آنها) پایهٔ آشکاری برای بسیج آنها به شمار می‌آید. قومیت هاییتیایی به آنها کمک می‌کند تا خودشان را از آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار و گروه‌های قومی دیگری که ممکن است با آنها در تخصیص منابع رقابت کنند، متمایز سازند. در بررسی روابط قومی، تنها توجه کردن به عملکردهای فرهنگی و ارزش‌های گروه قومی مورد بررسی، کافی نیست. زمینهٔ سیاسی و اقتصادی که تنوع قومی بر پایهٔ آنها وجود دارد، نیز به همان اندازه اهمیت دارد.

بسیاری از نقاط جهان، نوعی «احیای قومی» را تجربه می‌کنند. یک نوع عرض اندام جدید در میان گروه‌های قومی که از دیرباز در کشورهایی ساکن بوده‌اند، مانند باسک‌ها و کاتالان‌ها در اسپانیا، برتون‌ها و کورسیکان‌ها در فرانسه، ولزی‌ها و اسکاتلندی‌ها در بریتانیا، به چشم می‌خورد. ایالات متحد و کانادا بیش از پیش چند فرهنگی گشته‌اند و بر تنوع داخلی‌شان تأکید می‌کنند. آنها دیگر «پاتیل‌های ذوب» نیستند

۱. البته برخورداری قانونی و حقوقی همیشه به معنای برخورداری واقعی و عملی نیست. ـ م.

www.Booknama.com

و بهتر است که آنها را به عنوان نوعی «سالاد قومی» توصیف کنیم (که هر یک از اجزای آن گرچه در یک کاسه جمع شده و با یک سُس آغشته شده‌اند، ولی تغییر ماهیت نداده‌اند).

یکی از اسناد برنامهٔ بررسی فرهنگ آمریکایی دانشگاه میشیگان، نمونهٔ خوبی از الگوی چند فرهنگی را به دست می‌دهد. این سند «چندگونگی فرهنگ‌های آمریکایی» را به رسمیت می‌شناسد و چند فرهنگی را به عنوان یک رهیافت تازه در برخورد با این پرسش اساسی در بررسی‌های آمریکایی، که «آمریکایی بودن چه معنایی دارد؟»، عرضه می‌کند. این سند پیشنهاد می‌کند که از بررسی اسطوره‌ها و ارزش‌های کانونی آمریکایی و روابط عامهٔ مردم آمریکا با آنها دست برداریم و این واقعیت را به رسمیت شناسیم که آمریکا آدم‌هایی را دربر می‌گیرد که به اجتماع‌ها و قومیت‌ها و تاریخ‌های فرهنگی متفاوتی تعلق دارند و از دیدگاه‌ها و درجه قدرت‌های متفاوتی برخوردارند. چنین چشم‌انداری بررسی‌ها را به گروه‌های قومی خاص سوق می‌دهد، نه به کشور به عنوان یک اجتماع کلی.

ریشه‌های درگیری قومی

قومیت می‌تواند با چند فرهنگ‌گرایی صلح‌آمیز بیان شود و با تبعیض و رویارویی قومی خشونت‌آمیز. فرهنگ همچنان که در فصل پیش یادآور شدیم، هم می‌توند با تطبیق مثبت همراه باشد و هم با تطبیق منفی. مفهوم تفاوت‌های فرهنگی می‌تواند پیامدهای مصیبت‌باری برای همکنش اجتماعی داشته باشد. ریشه‌های درگیری قومی می‌توانند سیاسی، اقتصادی، مذهبی، زبانی، فرهنگی یا «نژادی» باشند. چرا تفاوت‌های قومی غالباً به درگیری و خشونت می‌انجامند؟ علت‌های این امر عبارت‌اند از، احساس بی‌عدالتی به خاطر توزیع تبعیض‌آمیز منابع، رقابت اقتصادی و سیاسی و واکنش در برابر پیشداوری یا تبعیض.

پیشداوری و تبعیض

درگیری قومی ممکن است از زمینهٔ پیشداوری (رویکردها و داوری‌ها) و یا از

www.Booknama.com

تبعیض سرچشمه گیرد. **پیشداوری** به معنای کم‌ارزش انگاشتن (پست دانستن) یک گروه است، به خاطر این که فرض بر این گرفته می‌شود که آن گروه رفتار، ارزش‌ها، توانایی‌ها و یا صفات ناخوشایندی دارد. آدم‌ها زمانی به پیشداوری می‌پردازند که دربارهٔ گروه‌ها تصورات قالبی داشته باشند و آن تصورها را در مورد افراد آن گروه به کار برند (تصورهای قالبی افکار تثبیت شده و غالباً ناخوشایندی‌اند دربارهٔ اعضای یک گروه خاص.) آدم‌های پیشداوری‌کننده فرض را بر این می‌گیرند که اعضای یک گروه، به همان سان که فرض شده است، طبق تصور قالبی‌شان عمل خواهند کرد. آنها طیف وسیعی از رفتارهای فردی را به عنوان شواهد دال بر تصورهای قالبی تعبیر می‌کنند. آنها این رفتارها را برای تأیید تصورهای قالبی‌شان دربارهٔ آن گروه (و اعتقاد به کم‌ارزشی) آنها به کار می‌برند.

تبعیض به سیاست‌ها و عملکردهایی راجع است که به یک گروه و اعضایش آسیب می‌رسانند. تبعیض می‌تواند عملی (بدون تصویب قانونی، اعمال می‌شود) و یا قانونی (بخشی از قانون) باشد. نمونهٔ تبعیض عملی رفتار سخت‌تر پلیس و نظام قضایی آمریکا در برابر اقلیت‌ها است. چنین رفتاری قانونی نیست، ولی به هر روی اتفاق می‌افتد. جدایی نژادی در مناطق جنوبی ایالات متحد و نظام آپارتهاید در آفریقای جنوبی، نمونه‌های تبعیض قانونی‌اند که دیگر وجود ندارند. از سال ۱۹۶۰، جدایی نژادیِ قانونی غیرقانونی شده است. نظام آپارتهاید آفریقای جنوبی در سال ۱۹۹۱ لغو شده است. در هر دو نظام یاد شده، سیاهپوستان و سفیدپوستان حقوق و مزایای متفاوتی داشتند. همکنش اجتماعی (اختلاط) این دو گروه، قانوناً محدود بود. برده‌داری شدیدترین صورت نابرابری قانونی است؛ در این نظام، بردگان به عنوان دارایی برده‌داران در نظر گرفته می‌شوند.

میان تبعیض رویکردی و تبعیض نهادی نیز می‌توانیم نمایز قایل شویم. در تبعیض رویکردی، انسان‌ها به خاطر پیشداوری بر ضد یک گروه در مورد اعضای آن تبعیض قایل می‌شوند. برای نمونه، سازمان نژادپرست کوکلوس‌کلان در ایالات متحد، از طریق آزار زبانی، جسمانی و روانی، پیشداوری‌شان را علیه سیاهان، کلیمیان و کاتولیک‌ها بیان کرده‌اند.

www.Booknama.com

شدیدترین صورت تبعیض قومی، نسل‌کشی و یا از بین بردن عمدی یک گروه از طریق کشتار جمعی است. سازمان ملل متحد نسل‌کشی را به عنوان اعمالی تعریف می‌کند که «برای نابودی کلی یا جزئی یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی» به کار بسته می‌شوند. نسل‌کشی علیه مردمی به کار رفته است که تصور می‌شود «مانعی بر سر راه پیشرفت» به شمار می‌آیند (مانند سرخپوستان آمریکا) و یا مشاغلی را دارند که گروه مسلط خواستارشان است (مانند کلیمیان در آلمان نازی). در آفریقا، حتی تا همین دههٔ ۱۹۹۰، کشورهای رواندا و بوروندی شاهد درگیری و کشتار قومی میان گروه‌های توتسی و هوتو بوده‌اند. تفاوت میان توتسی‌ها (که از جهت عدد در اقلیت‌اند ولی از جهت اقتصادی ـ اجتماعی قشر ممتازی‌اند) و هوتوها، بیشتر تفاوت میان قشرهای اجتماعی مختلف است و نه تفاوت میان گروه‌هایی که از جهت زبان، «نژاد» یا فرهنگ تفاوت دارند. جنگ‌های داخلی رواندا و بوروندی را خانه‌خراب کرده‌اند، با آن که نسل‌ها ازدواج میان این دو گروه تفاوت‌های جسمانی میان توتسی‌ها (که بلندتر تصور می‌شوند) و هوتوها را غیرقابل تشخیص ساخته است.

تبعیض نهادی به قوانین، سیاست‌ها و مقرراتی اطلاق می‌شوند که حقوق برابر را از اعضای یک گروه خاص سلب می‌کند و به آنها آسیب می‌رسانند. نمونه‌های تاریخی این تبعیض را بیش از این یادآور شده‌ایم که عبارت‌اند از نظام آپارتهاید در آفریقای جنوبی و جدایی نژادی در مناطق جنوبی ایالات متحد. این دو صورت تبعیض نهادی سیاهان را به عنوان شهروندان درجهٔ دومی به شمار می‌آورند، با حقوق کمتر و حمایت قانونی ضعیف‌تر از آنچه که سفیدپوستان برخوردار بودند. نمونهٔ غیررسمی‌تر تبعیض نهادی همانی است که بونیان برایانت و پُل‌موهایی آن را نژادپرستی زیست‌محیطی می‌نامند: «کاربرد منظم قدرت نهادی... در جهت اتخاذ سیاست‌هایی که منجر به این می‌شوند که بار مخاطرات زیست‌محیطی بر دوش اجتماع‌های اقلیتی نهاده شوند». بدین‌سان، ضایعات سمی در مناطق رها می‌شوند که جمعیت‌های غیر سفیدپوست دارند.

نژادپرستی زیست محیطی تبعیض‌آمیز است، ولی همیشه از روی قصد نیست. گهگاه، ضایعات سمی در مناطقی تلنبار می‌شوند که تصور می‌شود ساکنان‌شان بعید

www.Booknama.com

است که به این امر اعتراض کنند، زیرا مردمی فقیر، غیرسازمان‌یافته و غیر تحصیلکرده‌اند. در موارد دیگر، ارزش ملکی مناطقی که ضایعات سمی در آنجا قرار گرفته‌اند، پایین می‌آید. آدم‌های ثروتمندتر از این مناطق بیرون می‌روند و مردم فقیرتر که غالباً از اقلیت‌ها هستند، به این مناطق نقل مکان می‌کنند و دچار پیامدهای زندگی در یک محیط خطرناک می‌شوند.

ترک‌هایی در ساختار ترکیبی چندفرهنگ‌گرایانه

گرچه چند فرهنگ‌گرایی بیش از پیش در آمریکای شمالی چیرگی می‌یابد، ولی رقابت و درگیری قومی نیز در آن آشکار است. میان تازه‌واردان به آمریکا، مانند مهاجران آمریکای مرکزی و کره‌ای، و گروه‌های قومی با سابقه و جا افتاده، مانند آمریکاییان آفریقایی‌تبار، ممکن است دشمنی پیش آید. در بهار سال ۱۹۹۲، درگیری قومی در جنوب مرکز لوس‌آنجلس شعله‌ور شد. شورش زمانی پیش آمد که چهار افسر پلیس سفیدپوستی که در یک نوار ویدیویی یک موتورسوار سیاهپوست به نام رادنی‌کینگ را زده بودند، آزاد شدند.

سیاهان خشمگین به سفیدها، کره‌ای‌ها و اسپانیایی‌زبان‌ها حمله‌ور شدند. این خشونت نومیدی آمریکاییان آفریقایی‌تبار را از آیندهٔشان در یک جامعهٔ بیش از پیش چندفرهنگی، بازتاب می‌کند. گزارش یک نظرخواهی که روزنامهٔ نیویورک تایمز پس از شورش‌های لوس‌آنجلس انجام داده بود، نشان می‌دهد که سیاهان نسبت به پیامدهای مهاجرت در زندگی‌شان، بیشتر از سفیدپوست‌ها بدبین بودند. تنها ۲۳ درصد سیاهان احساس می‌کردند که فرصت‌هایی بیشتر از مهاجران اخیر دارند، ولی این درصد در میان سفیدپوستان دو برابر سیاهان بود.

جنوب مرکز لوس‌آنجلس که شورش سال ۱۹۹۲ در آن رخ داد، یک ناحیهٔ مختلط قومی است. در گذشته، این ناحیه بیشتر سیاهپوست‌نشین بود. به موازات بیرون رفتن تدریجی سیاهان از این منطقه، مهاجران مکزیکی و آمریکای مرکزی سیل‌آسا وارد آن شدند. جمعیت اسپانیائی‌زبان این منطقه طی یک دهه ۱۱۹ درصد افزایش یافت، حال آن که شمار سیاهان آن ۱۷ درصد کاهش یافت. در سال ۱۹۹۲، این ناحیه ۴۵ درصد

www.Booknama.com

اسپانیایی زبان و ۴۸ درصد سیاهپوست داشت. وانگهی بسیاری از مغازه‌داران این منطقه، مهاجران کره‌ای بودند.

در شورش‌های سال ۱۹۹۲، مغازه‌داران کره‌ای از همه بیشتر لطمه خوردند و بیش از یک سوم مغازه‌های نابود شده متعلق به اسپانیایی‌زبان‌ها بود. این دو گروه مهاجر تازه‌وارد ریشه‌های عمیقی در این محله نداشتند و در تکلم زبان انگلیسی نیز مشکل داشتند.

«نژادپرستی زیست‌محیطی» به تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌هایی اطلاق می‌شود که سهم بیشتری از مخاطرات محیطی را به دوش اجتماع‌های اقلیتی می‌گذارند. در این تصویر که از نوکورلوئیزیانا برداشته شد، ساکنان محله را می‌بینید که در پارک مقابل یک پالایشگاه، بسکتبال بازی می‌کنند. به عقیدهٔ شما، چرا تمرکز مواد خطرناک در محلات فقیرتر بیشتر از محلات ثروتمند است؟

www.Booknama.com

کره‌ای‌های منطقه در مصاحبه‌ای در ۶ مِه ۱۹۹۲، پذیرفته بودند که سیاهان از آنها بیزارند و با آنها غیردوستانه برخورد می‌کنند. یک کره‌ای گفته بود که «لبخند زدن جزئی از فرهنگ ما نیست». سیاهپوستان نیز در همان برنامه از رفتار غیردوستانهٔ کره‌ای‌ها شکوه داشتند؛ «آنها به محلات ما می‌آیند و با ما مثل آشغال رفتار می‌کنند». این توضیحات بیانگر نوعی کاستی در چشم‌انداز چندفرهنگی است: گروه‌های قومی (در این جا، سیاهان) از گروه‌های دیگر همان ملت انتظار دارند که تا اندازه‌ای با فرهنگ مشترک (ملی) همرنگ شوند. اظهارنظرهای سیاهپوستان آمریکایی منعکس‌کنندهٔ نظام ارزشی عام آمریکایی است که رفتار دوستانه، سعهٔ صدر، احترام متقابل، مشارکت در اجتماع و «عمل منصفانه» را دربر می‌گیرد. سیاهان لوس‌آنجلس از همسایگان کره‌ای‌شان می‌خواستند که رفتاری همخوان‌تر با رفتار عامهٔ آمریکاییان از خود نشان دهند و همسایگان خوبی برای آنها باشند.

یکی از شیوه‌های موفقیت اقتصادی کره‌ای‌ها در شهرهایی چون نیویورک و لوس‌آنجلس، فعالیت اقتصادی خانوادگی است. اعضای خانواده‌های کره‌ای در خواربارفروشی‌های کوچک با هم کار می‌کنند. آنها کار و سرمایهٔ‌شان را روی هم می‌گذارند. در جامعهٔ مبتنی بر تکنولوژی پیشرفتهٔ آمریکا، دسترسی به مشاغل خوب به آموزش دانشگاهی نیاز دارد. «ارزش‌های خانوادگی» کره‌ای و نظام‌های حمایت متقابل آنها، فرزندان‌شان را تشویق می‌کنند که سخت‌تر درس بخوانند و کار کنند تا شغل مناسب‌تری را در آینده به دست آورند. این ارزش‌ها اتفاقاً با برخی از آرمان‌های عمومی آمریکایی سازگارند. کره‌ای‌های آمریکایی در همان مصاحبه، برای توجیه استفاده از نیروی کار خانوادگی به جای استخدام نیروی کار محلی، از ارزش‌های آمریکایی کار، دستاورد و نیاز به پس‌انداز برای تأمین مخارج آموزش دانشگاهی فرزندان، استفاده کردند. آنها می‌گفتند که اگر می‌خواستند از نیروی کاری به جز خویشاوندان‌شان استفاده کنند، از جهت مالی نمی‌توانستند موفق شوند. (همبستگی خانوادگی نیز یک ارزش عام آمریکایی است، ولی معنای خاص «خانواده» میان گروه‌ها تفاوت دارد[1].) به یاد داشته

---

۱. در این جا منظور نویسنده شاید این باشد که خانواده در فرهنگ کره‌ای، بسیار گسترده‌تر و پر جمعیت‌تر از خانوادهٔ هسته‌ای در میان آمریکاییان است. ـ م.

www.Booknama.com

باشید که هم سیاهپوستان آمریکایی و هم آمریکاییان کره‌ای برای توجیه رفتار و رویکردشان در برابر گروه‌های دیگر، از یک رشته ارزش‌های ملی استفاده کرده بودند.

پیامدهای سرکوب

همرنگ‌سازی اجباری، قوم‌کشی و استعمار فرهنگی، از جمله عواملی‌اند که به درگیری قومی دامن می‌زنند. یک گروه مسلط ممکن است بر آن شود که فرهنگ‌های برخی از گروه‌های قومی را نابود کند (سرکوب قومی) و یا وادارشان سازد که فرهنگ مسلط را بپذیرند (همرنگ‌سازی اجباری). بسیاری از کشورها زبان و رسوم یک گروه قومی (از جمله مناسک دینی آنها) را غیرقانونی یا ممنوع ساخته‌اند. یکی از نمونه‌های همرنگ سازی اجباری، مقابله با فرهنگ باسک از سوی فرانکو دیکتاتور اسپانیا بود (که از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۷۵ حکومت می‌کرد). فرانکو نوشتن کتابها، مجلات، روزنامه‌ها، نشانه‌ها، مواعظ و سنگ‌گورها را به زبان باسکی ممنوع کرده بود. او جریمه‌ای برای صحبت کردن به زبان باسکی در مدارس تعیین کرده بود. سیاست‌های او به شکل‌گیری یک گروه تروریستی باسکی و تحریک احساس ملیت‌گرایانه در منطقهٔ باسک انجامیده بود.

سیاست دفع قومی هدفش بیرون راندن گروه‌هایی از یک کشور است که از جهت فرهنگی با اکثریت تفاوت دارند. نمونه‌های اخیر این سیاست در دههٔ ۱۹۹۰ در بوسنی و هرزگوین و کوزوو پیاده شده‌اند. دولت اوگاندا ۷۴/۰۰۰ آسیایی را در سال ۱۹۷۲ از کشور بیرون راند. حزب‌های نوفاشیست امروزی اروپای غربی از بیرون راندن کارگران مهاجر (مهاجران هندغربی در انگلستان، الجزایری‌ها در فرانسه و ترک‌ها در آلمان) هوادارای می‌کنند. سیاست دفع قومی باعث پیدا شدن پناهندگان می‌شود، همان مردمی که برای گریز از آزار یا جنگ ناخواسته یا خودخواسته از یک کشور می‌گریزند.

استعمار، صورت دیگری از سرکوب است که همان تسلط بر یک سرزمین و مردمش توسط یک قدرت خارجی در یک زمان طولانی می‌باشد. امپراطوری‌های استعماری بریتانیا و فرانسه، نمونه‌هایی از استعمارند. ایالات متحد در برخورد با آمریکاییان بومی نیز مانند یک قدرت استعماری عمل کرده است. ما این اصطلاح را

www.Booknama.com

سیاست بیرون راندن اجباری باعث می‌شود که مردمی که به زور و ناخواسته بیرون رانده شده‌اند و یا کسانی که خود خواسته گریز از کشورشان را برای رهایی از آزار یا جنگ انتخاب می‌کنند، پناهنده شوند. در این تصویر که در سال ۱۹۹۶ گرفته شد، شماری از ۳۵۰/۰۰۰ پناهندهٔ هوتویی را می‌بینید که از کنگو به سرزمین اصلی‌شان رواندا باز می‌گردند.

می‌توانیم برای امپراطوری پیشین شوروی نیز به کار بریم.

کاربرد برچسب‌های «جهان نخست»، «جهان دوم» و «جهان سوم»، شیوهٔ رایج و آشکارا قوم‌مدارانهٔ دسته‌بندی ملت‌ها است. جهان نخست به دموکراسی‌های غربی اطلاق می‌شود که معمولاً در نقطهٔ مقابل «جهان دوم» تحت سلطهٔ کمونیسم در نظر گرفته می‌شوند. کانادا، ایالات متحد، اروپای غربی، ژاپن، استرالیا و نیوزیلند، جهان نخست به شمار می‌آیند. جهان دوم به ملت‌های پیمان ورشو اطلاق می‌شود و اتحاد جماهیر شوروی پیشین و کشورهای سوسیالیست یا پیش از این سوسیالیست اروپای شرقی و آسیا را دربر می‌گیرد. در این طبقه‌بندی، «کشورهای کم‌توسعه یافته» با «در حال توسعه»،

www.Booknama.com

جهان سوم را می‌سازند.

مرزهایی که تحمیل شدهٔ استعمارند، معمولاً بر پایهٔ واحدهای فرهنگی موجود استوار نیستند و غالباً این واحدها را منعکس نمی‌سازند. در بسیاری از کشورها پیامد ملت‌سازی استعماری، درگیری قومی بود. از همین رهگذر، میلیون‌ها هندو و مسلمان در خشونت‌های جریان تقسیم شبه‌قارهٔ هند به دو کشور پاکستان و هندوستان کشته شده‌اند. مسایل میان اعراب و کلیمیان در فلسطین، در دورهٔ قیمومیت بریتانیا و پیش از ایجاد دولت مستقل اسراییل، آغاز شده بود. از اوایل دههٔ ۱۹۶۰، زمانی که استعمار پایان گرفت و دولت‌های مستقل پیدا شدند، درگیری‌های قومی در کشورهای کم توسعه‌یافته اوج گرفتند. در کنگو، نیجریه، بنگلادش، سودان، هند، سریلانکا، اتیوپی، اوگاندا، لبنان و قبرس، درگیری‌های قومی شدیدی پیش آمدند. برای بسیاری از این کشمکش‌ها هنوز راه حلی پیدا نشده است.

چندفرهنگی ممکن است در ایالات متحد و کانادا همچنان در حال رشد باشد، ولی درجهان دوم متلاشی شده که گروه‌های قومی (ملیت‌ها) آن می‌خواهند دولت‌های ملی مستقلی داشته باشند، برعکس این قضیه رخ داده است. سربلند کردن احساس و درگیری قومی در امپراطوری فروپاشیدهٔ شوروی، نشان می‌دهد که سال‌ها سرکوب سیاسی و حاکمیت ایدئولوژی واحد نتوانسته است «زمینهٔ مشترک» کافی برای یک وحدت دیرپای را فراهم آورد.

استعمار فرهنگی به تسلط داخلی یک گروه و فرهنگ یا ایدئولوژی آن بر گروه‌های دیگر، اطلاق می‌شود. یکی از نمونه‌های این نوع استعمار، سلطهٔ مردم، زبان و فرهنگ روسی در امپراطوری پیشین شوروی از طریق یک ایدئولوژی سوسیالیستی است. فرهنگ مسلط خود را به فرهنگ رسمی تبدیل می‌کند. این فرهنگ رسمی در مدارس، رسانه‌ها و همکنش همگانی منعکس می‌شود. اقلیت‌های قومی تحت فرمانروایی شوروی، خودفرمانی محدودی در جمهوری‌ها و مناطق تحت نظارت مسکو داشتند. همهٔ این جمهوری‌ها و مردمان‌شان می‌بایست از طریق یکپارچگیِ «انترناسیونالیسم سوسیالیستی» وحدت یابند.

یکی از شگردهای استعمار فرهنگی، سرازیر کردن اعضای گروه قومی مسلط به

www.Booknama.com

نواحی قومی است. در اتحاد شوروی پیشین، استعمارگران قومی روس به مناطقی چون تاجیکستان فرستاده می‌شدند تا از انسجام و نفوذ مردم محلی کاسته شود. تاجیکستان یک دولت کوچک و فقیر (یکی از جمهوری‌های شوروی پیشین) در آسیای میانه و نزدیک افغانستان است که ۵/۱ میلیون جمعیت دارد. بیشتر مردم در تاجیکستان، مانند دیگر اقوام آسیای میانه، مسلمان‌اند. امروزه، اسلام به عنوان شیوهٔ دیگری برای سامان دادن زندگی معنوی و اجتماعی، جای ایدئولوژی سوسیالیستی را گرفته است. احیای اسلام پس از ۷۰ سال لامذهبی رسمی و سرکوب دین، شگفت‌انگیز است. شوروی‌ها مسجدها را نابود کرده و جوانان را از عمل مذهبی دور نگه می‌داشتند، در حالی که مردم مسن‌تر را در اجرای مناسک مذهبی آزاد می‌گذاشتند. با این همه، اسلام در خانه و سرمیز آشپزخانه آموزش داده می‌شد و به همین خاطر آن را «اسلام آشپزخانه‌ای» نامیده‌اند.

اکنون که روس‌ها تاجیکستان را ترک کردند، قدرت فرهنگ و زبان روسی کم شده و اسلام بیش از پیش نفوذ پیدا کرده است. زنان تاجیک دوباره به حجاب روی آورده‌اند. تاجیک‌ها بیش از پیش به زبان تاجیکی، که به زبان فارسی بسیار نزدیک است، صحبت و عبادت می‌کنند.

«دولت‌های مستقل مشترک‌المنافع»، آخرین بازماندهٔ اتحاد شوروی پیشین است. در این گروه از ملت‌ها، گروه‌های قومی (ملیت‌ها) چون تاجیک و چچن به دنبال برپایی دولت‌های ملی مستقل و قایم به ذات‌اند که بر پایهٔ مرزهای فرهنگی استوار باشند. این اشتیاق به خودمختاری قومی، واکنشی است در برابر دهه‌ها سرکوب تنوع تاریخی، ملی، زبانی، قومی فرهنگی و مذهبی در اتحاد شوروی پیشین. این بخشی از شکوفایی قومی است که مانند جهانی شدن، بی‌گمان یکی از روندهای هزارهٔ جدید به شمار می‌آید.

www.Booknama.com

پرسش‌های اساسی

۱ . میان یک فرهنگ و یک گروه قومی چه تفاوت‌هایی هست؟ شما در چه فرهنگی مشارکت دارید؟ شما به کدام گروه قومی تعلق دارید؟ مبنای هویت فرهنگی اصلی شما چیست؟

۲ . پنج منزلت اجتماعی را که امروزه در اختیار دارید نام ببرید. کدام یک از این منزلت‌ها انتسابی و کدام اکتسابی است؟

۳ . آیا منزلت‌های انتسابی برای شما مهم‌تراند یا منزلت‌های اکتسابی؟

۴ . آیا قومیت هرگز یک منزلت اکتسابی بوده است؟ اگر چنین است مثالی از آن را به دست دهید.

۵ . گروه اقلیت چیست؟ آیا این گروه تنها یک اقلیت عددی است؟ برخی از گروه‌های اقلیت را در کشورتان نام ببرید.

۶ . چه نیروهایی باعث تقویت و حفظ اجتماع‌های خیالی در جهان امروز می‌شوند؟

۷ . آیا شباهت‌های زبانی و فرهنگی میان گروه‌های قومی گرایش به ایجاد فرهنگی قومی دارند یا درگیری قومی؟

۸ . چند فرهنگ‌گرایی چه تفاوتی با همرنگ‌سازی دارد؟ کدامیک از این دو را برای کشورتان می‌پسندید؟

۹ . پیشداوری چه تفاوتی با تبعیض دارد؟ سه نمونه از هر دو مورد را به دست دهید.

۱۰ . نمونه‌هایی از «شکوفایی قومی» را در جهان امروز نشان دهید.

www.Booknama.com

فصل ۱۳

زبان و ارتباط

زبان گفتاری و نوشتاری که حدود ۶۰۰۰ سال سابقه دارد، وسیلهٔ اصلی ارتباط ما است. زبان مانند فرهنگ، که بخشی از آن است، از طریق یادگیری انتقال می‌یابد و بخشی از فرهنگ‌آموزی است. زبان مبتنی است بر پیوستگی‌های قراردادی و آموخته شده میان واژه‌ها و چیزهایی که این واژه‌ها به جای آنها می‌نشینند. برخلاف نظام‌های ارتباطی جانوران دیگر، زبان به ما اجازه می‌دهد تا از آینده و گذشته صحبت کنیم، در تجارب‌مان با دیگران سهیم شویم و از تجارب دیگران نیز بهره‌برداری کنیم.

انسان‌شناسان زبان را در زمینهٔ اجتماعی و فرهنگی آن بررسی می‌کنند. انسان‌شناسی زبان‌شناختی علاقهٔ ویژهٔ انسان‌شناسی را به مقایسه، تنوع و دگرگونی زبان‌های انسانی، نشان می‌دهد. برخی از انسان‌شناسان زبان‌شناس زبان‌های باستانی را با نمونه‌های امروزی آن مقایسه می‌کنند و از این طریق به کشف‌های تاریخی می‌رسند.

برخی دیگر از آنها به بررسی تفاوت‌های زبانی می‌پردازند تا جهان‌بینی‌های گوناگون و الگوهای اندیشه را در انواع فرهنگ‌های بشری کشف کنند. زبان‌شناسان اجتماعی لهجه‌ها و سبک‌ها را در یک زبان بررسی می‌کنند تا نشان دهند که گفتار چگونه تفاوت‌های اجتماعی را بازتاب می‌کند. انسان‌شناسان زبان‌شناس همچنین نقش زبان را در استعمار و گسترش اقتصاد جهانی بررسی می‌کنند.

www.Booknama.com

ارتباط جانوری

نظام‌های نِدایی

تنها انسان‌ها هستند که سخن می‌گویند. هیچ جانور دیگری نیست که به یک زبان پیچیده نزدیک شده باشد. نظام‌های ارتباط طبیعیِ نخستی‌های دیگر (میمون‌ها و میمون‌های بزرگ)، همگی نظام‌های ندایی‌اند. این نظام‌های صوتی شمار معدودی از اصوات یا نداها را دربر می‌گیرند که تنها در هنگام برخورد با محرک‌های محیطی خاص به زبان آورده می‌شوند. این نداها ممکن است از جهت شدت و دوام با هم تفاوت داشته باشند، ولی بسیار کمتر از یک زبان پیچیدگی دارند، زیرا خودبه‌خودی‌اند و نمی‌توان آنها را با هم ترکیب کرد. زمانی که نخستی‌ها به گونه‌ای همزمان با خوراک یا خطر روبرو می‌شوند، تنها می‌توانند یک ندا را به زبان آورند. آنها نمی‌توانند نداهای مخصوص خوراک و خطر را در یک بیان واحد ترکیب کنند و یادآور شوند که هر دو با هم وجود دارند. به هر روی، در مقطعی از تکامل بشری، نیاکان ما آغاز به ترکیب نداها و فهم این نوع ترکیب‌ها کردند. تعداد این نداها نیز افزایش یافتند و سرانجام چندان زیاد شدند که حتی جزئی از آنها را دیگر نمی‌شد به گونه‌ای ژنتیکی انتقال داد. در نتیجه، ارتباط انسانی تقریباً یکسره بر یادگیری استوار شد.

هر چند که نخستی‌های وحشی از نظام‌های ندایی استفاده می‌کنند، ولی دستگاه آوایی آنها برای گفتار مناسب نیست. کوشش‌هایی که برای یاد دادن زبان گفتاری به میمون‌های بزرگ تا دهۀ ۱۹۶۰ انجام گرفته بودند، نشان می‌دهند که آنها از توانایی زبانی برخوردار نیستند. در دهۀ ۱۹۵۰، یک زن و شوهر شامپانزه‌ای به نام میکی را به عنوان عضو خانوادۀشان پذیرفتند و کوشیدند تا به او صحبت کردن یاد دهند. سرانجام، میکی تنها چهار واژۀ «مادر»، «پدر»، «بالا» و «فنجان» را یاد گرفته بود.

زبان نشانه‌ای

تجربه‌های اخیرتر نشان داده‌اند، که میمون‌های بزرگ اگر نتوانند صحبت کنند، دست‌کم کاربرد زبان واقعی را می‌توانند یاد بگیرند (مایلز، ۱۹۸۳). چندین میمون‌یاد

www.Booknama.com

گرفته‌اند که از طریق وسایل خاص و نه از طریق گفتار، با انسان‌ها گفتگو کنند. یکی از این نظام‌های ارتباط، زبان نشانه‌ای آمریکایی است که در میان کر و لال‌های آمریکایی رواج دارد. این زبان نشانه‌ای از تعداد محدودی از واحدهای ایمایی بنیادی که قابل مقایسه با آواهای زبان گفتاری‌اند، استفاده می‌کند. این واحدها با هم ترکیب می‌شوند و واژه‌ها یا واحدهای معنایی بزرگتر را می‌سازند.

نخستین شامپانزه‌ای که زبان نشانه‌ای را یاد گرفت، یک شامپانزهٔ مؤنث به نام واشو بود. این میمون که از آفریقای غربی گرفته شده بود، در سال ۱۹۶۶ و در یک سالگی به دست آلِن و بئاتریس گاردنر، دانشمندانی در دانشگاه نوادا، سپرده شد. چهار سال بعد، واشو را به نورمان اوکلاهما و به مزرعه‌ای که به مؤسسهٔ بررسی‌های نخستی‌ها تبدیل شده بود، انتقال دادند. واشو انقلابی را در بحث راجع به قابلیت‌های آموزش زبان به میمون‌ها، پدید آورد. در آغاز، او در یک اطاق تریلی زندگی می‌کرده و هیچ زبان گفتاری را نشنیده بود. در مرحلهٔ بعد، محققان یاد شده در حضور او همیشه از زبان نشانه‌ای برای ارتباط با هم استفاده کردند. این شامپانزه به تدریج واژگانی متشکل از صد نشانه را که نمایانگر واژه‌های انگلیسی بودند، یاد گرفت. او در سن دو سالگی، آغاز به ترکیب پنج نشانه در جملاتی ابتدایی مانند «تو، من، بیرون بریم، عجله کن»، کرد.

دومین شامپانزه‌ای که زبان نشانه‌ای را یاد گرفت، لوسی بود که یک سال از واشو کوچکتر بود. لوسی در ۱۹۸۶ و پس از آن که به حیات وحش در آفریقا برگردانده شد، به دست شکارچیان کشته شد. او از روز دوم زندگی‌اش تا زمان برگردانده شدن به آفریقا، با خانواده‌ای در نورمان اوکلاهما زندگی می‌کرد. پژوهشگر مؤسسهٔ بررسی‌های نخستی‌ها، راجر فاوتز، دو روز در هفته به او سر می‌زد تا پیشرفت لوسی را در یادگیری زبان نشانه‌ای امتحان کند و آن را بهبود بخشد. در روزهای دیگر هفته، لوسی از زبان نشانه‌ای برای گفتگو با والدین انسانی‌اش استفاده می‌کرد. واشو و لوسی پس از یاد گرفتن زبان نشانه‌ای، انواع ویژگی‌های انسانی را از قسم خوردن و لطیفه گفتن گرفته تا دروغ گفتن و سعی در یاددادن زبان به دیگران، بیان کردند (فاوتز، ۱۹۹۷).

هرگاه واشو را میمون‌های دیگر عصبانی می‌کردند، آنها را «میمون‌های کثیف» می‌نامید. لوسی با عنوان «گربهٔ کثیف» به واشو توهین می‌کرد. فاوتز یک بار وقتی وارد

www.Booknama.com

محل لوسی شد، روی کف زمین مدفوع ریخته شده بود. وقتی از لوسی سؤال کرد که این چیست، جوابش داد «کثیف، کثیف». هنگامی که از او پرسید که این «کثیف، کثیف» مال کیست، جواب داد که مال کارگر فاوتز، سو، است. باز وقتی که فاوتز حرف لوسی را دربارهٔ سو باور نکرد، او گفت که مدفوع مال خود فاوتز است.

انتقال فرهنگیِ نظام ارتباطی از طریق یادگیری، صفت بنیادی زبان است. لوسی و شامپانزه‌های دیگر سعی کرده بودند زبان نشانه‌ای را به میمون‌های دیگر از جمله فرزندان‌شان یاد بدهند. واشو ایماهایش را به شامپانزه‌های دیگر، از جمله پسرش که در طفولیت مرده بود، یاد داده بود.

گوریل‌ها به خاطر جثهٔ بزرگ و نیروی زیادشان در بزرگسالی، احتمالاً باید کمتر از شامپانزه‌ها آمادگی برای چنین تجربه‌هایی را از خود نشان دهند. یک گوریل نر و لاغر بزرگسال در محیط طبیعی، ۱۸۰ کیلوگرم وزن دارد و ماده‌های کاملاً بالغ آنها به آسانی می‌توانند تا ۱۱۰ کیلو وزن پیدا کنند. به همین دلیل، پِنی پاترسون روان‌شناس که در مؤسسهٔ پژوهشی دانشگاه استنفورد با گوریل‌ها کار کرد، به نظر می‌رسد جسارت بیشتری از خود نشان داده است. پاترسون گوریل رشد کردهٔ ماده‌اش به نام کوکو را در یک واگن تریلی کنار موزهٔ استنفورد تربیت کرده است. مجموعهٔ واژگان کوکو از واژگان هر شامپانزه‌ای فراتر رفته است. او معمولاً ۴۰۰ نشانهٔ زبانی را به کار می‌برد و یک بار دست کم حدود ۷۰۰ نشانه را به کار برد.

کوکو و شامپانزه‌های یاد شده نشان داده‌اند که میمون‌های بزرگ در قابلیت زبانی دیگری نیز با انسان‌ها شریک‌اند که همان خلاقیت است. موجودات سخنگو از قواعد زبان‌شان برای تولید عبارت‌های تازه‌ای که برای هم‌صحبت‌های‌شان قابل درک‌اند، پیوسته استفاده می‌کنند. برای مثال، ما می‌توانیم با افزودن پیشوند و پسوند به اسم‌های مختلف، واژه‌های تازه با معانی متفاوت بسازیم. هر کسی که فارسی‌زبان باشد[1]، بی‌درنگ معنای این واژه‌های نوساخته را درک می‌کند. کوکو، واشو و لوسی نشان داده‌اند که میمون‌های بزرگ نیز می‌توانند از زبان استفادهٔ خلاقانه کنند. لوسی از ایماهایی که برایش آشنا بودند استفاده کرد تا برای هنداونه واژهٔ ترکیبی «میوهٔ آبکی» را

۱. در متن اصلی، انگلیسی‌زبان آورده شد. ـ م

www.Booknama.com

ابداع کند. واشو وقتی برای نخستین بار یک قو را دید، واژهٔ «پرندهٔ آبی» را برای او درست کرد. کوکو ایماهای مخصوص «انگشت» و «دستنبد» را می‌دانست، وقتی به او یک حلقه دادند، برای آن واژهٔ ترکیبی «دستنبد انگشتی» را ساخت.

شامپانزه‌ها و گوریل‌ها، ظرفیت ابتدایی برای یادگیری زبان را دارند. آنها اگر در محیط طبیعی‌شان قرار داشته باشند، ممکن است هرگز قادر نباشند که نظام ایمایی معنی‌داری را ابداع کنند. به هر روی، وقتی چنین نظامی به آنها داده شد، بسیاری از توانایی‌های انسانی را برای یادگیری و کاربرد آن از خود نشان دادند. البته باید گفت زبانی که میمون‌ها به کار می‌برند، محصول دخالت و آموزش انسانی است. تجربه‌هایی که در این جا از آنها یاد کرده‌ایم، به معنای آن نیستند که میمون‌ها می‌توانند زبان را اختراع کنند (همچنان که بچه‌های انسان‌ها نیز از عهدهٔ چنین کاری برنمی‌آیند.) به هر روی، میمون‌های نوجوان توانسته‌اند اصول زبان ایمایی را یادگیرند. آنها می‌توانند از این زبان استفادهٔ خلاقانه کنند، البته نه به آن پیچیدگی که به کار برندگان انسانی این نوع زبان از خود نشان می‌دهند.

میمون‌ها نیز مانند انسان‌ها می‌کوشند تا زبان‌شان را به دیگران بیاموزند. لوسی هر چند که تفاوت میان دست میمون و پنجهٔ گربه را کاملاً تشخیص نمی‌داد، یک بار سعی کرد که با زبان نشانه‌ای برای گربهٔ خانگی‌اش واژه‌ای برای پنجه بسازد. کوکو ایماهایی را به مایکل، گوریل نر دیگر که شش سال از او کوچک‌تر بود، یاد داده بود.

میمون‌های بزرگ جابه‌جایی زبانی نیز از خود نشان داده‌اند. این ویژگی که در نظام‌های ندایی وجود ندارد، عنصری تعیین‌کننده در زبان است. معمولاً هر ندایی به یک محرک محیطی مانند خوراک، وابسته است. نداها تنها زمانی به زبان آورده می‌شوند که محرک حاضر باشد. جابه‌جایی به این معنا است که انسان‌ها می‌توانند از چیزهایی صحبت کنند که اکنون حضور ندارند. ما برای آن که واژه‌هایی را به زبان آوریم، نیازی به آن نداریم که چیزهایی را که آن واژه‌ها معنا می‌دهند، ببینیم. صحبت‌های انسان‌ها محدودیت مکانی ندارند. ما می‌توانیم دربارهٔ گذشته و آینده صحبت کنیم و دیگران را در تجربه‌های خودمان سهیم سازیم و از تجربه‌های دیگران بهره‌برداری کنیم.

پاترسون چندین نمونه از ظرفیت کوکو برای جابه‌جایی را شرح داده است

www.Booknama.com

(پاترسون، ۱۹۷۸). این گوریل یک بار از این که گوریل دیگری را سه روز پیش زده بود، ابراز تأسف کرد. او از نشانهٔ «بعداً» استفاده کرد تا بگوید که دیگر از این کارها نخواهد کرد. جدول ۱ـ۱۳ تفاوت‌های میان زبان نشانه‌ای و گفتاری را با نظام‌های ندایی نخستی‌ها در محیط طبیعی، به گونه‌ای فشرده نشان می‌دهد.

جدول ۱ـ۱۳
زبان در نقطهٔ مقابل نظام‌های ندایی

زبان انسانی	نظامهای ندایی نخستی‌ها
این ظرفیت را دارد که از چیزها و رخدادهایی صحبت کند که حضور ندارند (جابه‌جایی).	وابسته به محرک‌ها است؛ ندای مخصوص خوراک تنها در حضور مادهٔ خوردنی به زبان آورده می‌شود؛ نمی‌تواند بدل آن را بسازد.
این استعداد را دارد که با ترکیب تعبیرهای دیگر، تعبیرهای تازه‌ای را بسازد (خلاقیت).	دارای تعداد محدودی از نداهایی است که نمی‌توان آنها را برای تولید نداهای تازه ترکیب کرد.
ویژگی گروهی دارد، زیرا هر چند همهٔ انسان‌ها از ظرفیت زبان برخوردارند، ولی هر اجتماع زبانی زبان ویژهٔ خود را دارد که از طریق فرهنگی آن را انتقال می‌دهد.	ویژگی نوعی دارد زیرا در میان همه اجتماع‌های یک نوع حیوانی، ندای کم و بیش واحدی برای پاسخ به یک محرک به زبان آورده می‌شود.

برخی از پژوهشگران هنوز دربارهٔ توانایی‌های زبانی شامپانزه‌ها و گوریل‌ها تردید دارند (سِبوک و همسر، ۱۹۸۰؛ تِراس، ۱۹۷۹). اینها مدعی‌اند که کوکو و شامپانزه‌ها به جانوران تربیت شده سیرک شباهت دارند و از توانایی واقعی زبانی برخوردار نیستند. به هر روی، در دفاع از پاترسون و پژوهشگران دیگر، باید گفت که تنها یکی از این منتقدان با میمون کار کرده است. این شخص هربرت تراس بود که آموزش زبان نشانه‌ای به یک

www.Booknama.com

شامپانزه را تجربه کرد، ولی از آن تداوم و درگیری شخصی که در توفیق پاترسون نقش زیادی داشت، برخوردار نبود.

البته هیچ کس تفاوت عظیم میان زبان انسانی و نشانه‌های مورد استفادهٔ گوریل‌ها را انکار نمی‌کند. میان توانایی نوشتن یک کتاب یا گفتن یک وعظ و چند صد ایمایی که یک شامپانزه خوب تربیت شده به کار می‌برد، شکاف عمده‌ای وجود دارد. میمون‌های تربیت شده، انسان نیستند ولی حیوانِ حیوان هم نیستند. کوکو خودش این وضعیت را به خوبی بیان می‌کند: وقتی گزارشگری از او پرسید که آیا یک انسان است یا حیوان،او در جواب هیچ‌کدام را انتخاب نکرد. در عوض، او با زبان نشانه‌ای گفت که «یک حیوان، گوریلی خوب». (پاترسون، ۱۹۷۸).

خاستگاه زبان

به نظر می‌رسد که ظرفیت یادآوری و ترکیب تعبیرهای زبانی، در میمون‌ها تنها به گونه‌ای بالقوه وجود دارد (مایلز، ۱۹۸۳). در تکامل انسان، همین توانایی در زبان شکوفا شد. به نظر نمی‌رسد که زبان در یک لحظهٔ مشخص در تاریخ بشر، به گونه‌ای معجزآسا پیدا شده باشد. صدها هزار سال طول کشید تا نیاکان ما توانستند نظام‌های ندایی‌شان را به تدریج تحول بخشند و آن را به زبان تغییر شکل دهند. زبان به نوع بشر امتیاز تطبیقی سترگی را ارایه کرد. زبان اجازه می‌دهد که اطلاعات ذخیره شده در یک جامعهٔ بشری چندان افزایش یابد که هیچ گروه غیرانسانی به گرد آن نرسد. زبان وسیلهٔ مؤثر و بی‌همتایی برای یاددادن است. از آن جا که ما می‌توانیم از چیزهایی صحبت کنیم که هرگز تجربه نکرده‌ایم، می‌توانیم پیش از برخورد با محرک‌ها واکنش‌ها را پیش‌بینی کنیم. تطبیق در میان انسان‌ها بسیار سریعتر از نخستی‌های دیگر رخ می‌دهد، زیرا وسایل تطبیقی ما انعطاف‌پذیرترند.

ارتباط غیرلفظی

زبان وسیلهٔ اصلی ارتباط برقرار کردن ما است، ولی تنها وسیله‌ای نیست که برای این کار از آن استفاده می‌کنیم. ما زمانی ارتباط برقرار می‌کنیم که خواسته باشیم اطلاعی

www.Booknama.com

دربارهٔ خودمان را به دیگران بدهیم و یا چنین اطلاعی را از دیگران دریافت کنیم. حالت‌های چهره، بدن، ایماها، حرکاتِ حتی ناآگاهانهٔ ما، اطلاعاتی را به دیگران انتقال می‌دهند و بخشی از شیوه‌های ارتباطی ما به شمار می‌آیند. دِبوراتَنِن (۱۹۹۰) در بحث از تفاوت‌ها در شیوه‌های ارتباطی زنان و مردان آمریکایی، اظهارنظرهایی می‌کند که به فراسوی زبان راه می‌برند. او یادآور می‌شود که دختران و زنان در هنگام صحبت کردن معمولاً مستقیماً همدیگر را نگاه می‌کنند، در حالی که پسران و مردان چنین کاری را انجام نمی‌دهند. مردها در تماس با دیگران، به ویژه مرده‌های دیگری که در کنارشان نشسته باشند، به جای روبرگرداندن و چشم در چشم دوختن، روبروی‌شان را نگاه می‌کنند. همچنین، در صحبت‌های گروهی، مردان بیشتر گرایش دارند که پاهای‌شان را دراز کنند و لم دهند. زنها هر چند که ممکن است در صحبت‌های گروهی با زنان دیگر همین نوع ژست لم دادن را بگیرند، ولی در هنگام صحبت کردن با مردان معمولاً دست و پای‌شان را جمع می‌کنند و شق و رق‌تر عمل می‌کنند.

حرکت‌شناسی به بررسی ارتباط از طریق حرکات، حالت‌های بدن، ایماها و حالت‌های چهره، اطلاق می‌شود. در ارتباط با حرکت‌شناسی، تفاوت‌های فرهنگی در فاصله‌گیری‌های شخصی و ابراز محبت‌ها، نیز بررسی می‌شود. زبان‌شناسان نه تنها به آنچه که گفته می‌شود، بلکه به چگونگی گفتن و ویژگی‌هایی توجه می‌کنند که به زبان ارتباطی ندارند ولی معنا را انتقال می‌دهند. ما برای تأکید گفته‌های مان از ایماهایی چون حرکات دست استفاده می‌کنیم. انسان در هنگام صحبت کردن شور و شوق خود را با حالت‌های چهره، حرکات بدن و نشانه‌های دیگر جوش و خروش، نشان می‌دهد. ما هم از شیوه‌های لفظی و هم از روش‌های غیرلفظی استفاده می‌کنیم تا حالت‌های ذهنی‌مان، شور و شوق، غم، شادی و افسوس، را به دیگری انتقال دهیم. ما آهنگ و دانگ یا بلندی صدای‌مان را کم و زیاد می‌کنیم. در هنگام ارتباط با دیگران، از وقفه‌های تعیین کننده و حتی سکوت استفاده می‌کنیم. یکی از کارآمدترین شگردهای ارتباطی، می‌تواند تغییر دانگ یا سطح صدا و صورت‌های دستوری باشد، مانند اعلامی صحبت کردن (من می‌گویم...) آمرانه حرف زدن (من به تو دستور می‌دهم) و پرسش‌گرانه صحبت کردن (آیا این طور است؟) که در همه این موارد آهنگ کلام تغییر می‌کند. فرهنگ به ما

www.Booknama.com

می‌آموزد که برخی از شیوه‌ها و سبک‌ها باید با انواع خاصی از گفتار همراه باشند. رفتار ما، از لفظی گرفته تا غیرلفظی، هنگامی که تیم محبوب ما می‌برد، برای مراسم تدفین و یا هنگام شنیدن یک موضوع متأثرکننده به هیچ وجه مناسب نیست.

برخی از حالت‌های چهرهٔ ما تجربهٔ دورهٔ زیست نخستی ما را منعکس می‌سازند. ما این حالت‌ها را در میمون‌ها و به ویژه میمون‌های بزرگ نیز می‌بینیم. معناهایی که با حالت‌های چهره انتقال داده می‌شوند، چه‌قدر «طبیعی» و همه‌جایی‌اند؟ در سراسر جهان، لبخند، خنده، اخم و اشک معمولاً معناهای یکسانی دارند، ولی فرهنگ در این جا نیز دخالت دارد. در برخی از فرهنگ‌ها، آدم‌ها کمتر از فرهنگ‌های دیگر لبخند می‌زنند. در یک فرهنگ دیگر، مردها و بزرگسالان ممکن است کمتر از زنان و کودکان لبخند زنند. لبخند و اخم در سراسر عمر، در چهره تأثیر می‌گذارد، چندان که شیارهای ناشی از لبخند و اخم را می‌توان روی صورت انسان‌ها مشاهده کرد. در آمریکای شمالی، شیارهای لبخند در زنان آشکارتر از همین شیارها در مردان است. مارگارت مید در بررسی مراقبت از کودکان در فرهنگ‌های گوناگون، بر حرکت‌شناسی بدن تأکید کرد. او یادآور شد که تفاوت‌هایی در همکنش‌های مادر و فرزند وجود دارد و کشف کرد که الگوهای نگهداری در خانه و رهاسازی کودکان و بازی‌های آنها، از فرهنگی به فرهنگی دیگر تفاوت می‌پذیرند. در برخی از فرهنگ‌ها، بچه‌ها امن‌تر از فرهنگ‌های دیگر نگهداری می‌شوند. مید می‌پنداشت که الگوهای مراقبت از کودکان در شکل‌گیری شخصیت آنها در بزرگسالی، نقش مهمی دارند.

فرهنگ در شکل‌گیری «امر طبیعی» همیشه نقش داشته است. جانوران از طریق بو و با استفاده از رایحه برای مشخص‌سازی حوزه‌های زیست طبیعی، از وسایل شیمیایی برای ارتباط استفاده می‌کنند. امروزه در میان مردم آمریکای شمالی، عطر، دهان‌شوی و انواع خوشبوکننده‌ها، با این تصور استفاده می‌شوند که حس بویایی در ارتباط و همکنش اجتماعی نقش دارد. ولی فرهنگ‌های گوناگون در برابر بوهای «طبیعی» بیشتر از ما تحمل دارند. سر تکان دادن همیشه و در همهٔ فرهنگ‌ها به معنای تصدیق نیست و تکان دادن سر به چپ و راست هم همیشه به معنای انکار نیست. برزیلی‌ها با تکان دادن انگشت می‌گویند نه، آمریکاییان با گفتن «اوهو» حرف دیگری را

www.Booknama.com

تأیید می‌کنند، حال آن که در ماداگاسکار همین گفته را برای انکار به کار می‌برند. آمریکایی‌ها با انگشتان‌شان چیزی را نشان می‌دهند، حال آن که مردم ماداگاسکار با لب‌های‌شان همین کار را می‌کنند. الگوهای «لمیدن» نیز در فرهنگ‌های مختلف تفاوت دارند. برخی از آدم‌ها در هنگام استراحت ممکن است روی زمین بنشینند یا دراز کشند؛ برخی دیگر سر پا می‌نشینند و باز برخی دیگر به درخت تکیه می‌دهند.

حرکت‌های بدن تفاوت‌های اجتماعی را نیز انتقال می‌دهند. برزیلی‌های طبقهٔ پایین، به ویژه زنان، با افراد از نظر اجتماعی بلندپایه‌تر از خودشان، شُل دست می‌دهند. در بسیاری از فرهنگ‌ها، مردها محکم‌تر از زنان دست می‌دهند. در ژاپن، سر خم کردن از اجزای معمول همکنش اجتماعی است، ولی بسته به منزلت اجتماعی آدم‌ها، تعظیم‌های متفاوتی به کار برده می‌شوند. در ماداگاسکار و جزایر پولینزی، آدم‌های دارای منزلت فروپایه‌تر نباید سرشان را بالاتر از مردمان بلند پایه‌تر گیرند. در این دو جامعه، وقتی آدم به شخص مسن‌تر یا بلند منزلت‌تری نزدیک می‌شود، زانویش را خم می‌کند و سرش را به نشانهٔ احترام پایین می‌آورد. در ماداگاسکار، آدم‌ها وقتی از میان دو آدم رد می‌شوند، به رعایت ادب همیشه این کار را می‌کنند. هر چند ایماها، حالت‌های چهره و بدن ما ریشه در میراث نخستی ما دارند، ولی نتوانسته‌اند از چنگ شکل‌گیری فرهنگی خلاصی داشته باشند. زبان که بسیار به کاربرد نمادها وابسته است، قلمرو ارتباطات است و در آن، فرهنگ قوی‌ترین نقش را بازی می‌کند.

ساختار زبان

بررسی علمی زبان گفتاری یا همان زبان‌شناسی توصیفی، حوزه‌های تحلیلی گوناگون و به هم‌بسته‌ای را دربر می‌گیرد. واج‌شناسی، به بررسی آواهای گفتار می‌پردازد و تعیین می‌کند که کدامیک از آواها در یک زبان معین حضور و اهمیت دارند. صَرف، بررسی می‌کند که آواها برای تشکیل تک واژه‌ها، یا همان واژه‌ها و اجزای معنی‌دارشان، به چه صورت‌هایی ترکیب می‌شوند. برای مثال، گربه‌ها از دو تک واژه گربه و ها که معنای جمع را می‌دهد، ساخته شده است. تک واژه‌نامه به واژه‌نامه‌ای می‌گویند که همهٔ تک‌واژه‌ها و معانی‌شان را در یک زبان خاص دربر داشته باشد. نحو به چگونگی و قواعد

www.Booknama.com

چیدمان و نظم واژه‌ها در عبارت‌ها و جمله‌ها گفته می‌شود. پرسش‌های نحوی از این قرارند: آیا اسم‌ها معمولاً بعد از فعل‌ها می‌آیند یا قبل از آن و یا صفت‌ها معمولاً قبل یا بعد از اسم‌ها می‌آیند.

آواهای گفتاری

ما از تلویزیون، سینما و بیگانگانی که از کشور بازدید می‌کنند، چیزهایی را دربارهٔ لهجه‌ها و تلفظ‌های غریب می‌دانیم. برای نمونه، می‌دانیم که کسی که لهجهٔ مشخص فرانسوی دارد، نمی‌تواند مانند آمریکاییان *r* را تلفظ کند. ولی یک فرانسوی دست کم می‌تواند میان «*Craw*» و «*claw*» تمایز قایل شود، در حالی که یک ژاپنی نمی‌تواند چنین کاری را انجام دهد. زیرا تفاوت میان *r* و *l* در زبان انگلیسی و فرانسوی وجود دارد، ولی در زبان ژاپنی وجود ندارد. در زبان‌شناسی، می‌گوییم که در انگلیسی و فرانسوی، میان *r* و *l* تفاوت واجی وجود دارد ولی در زبان ژاپنی این تفاوت وجود ندارند، زیرا واج‌های *r* و *l* در انگلیسی و فرانسوی وجود دارند ولی در ژاپنی وجود ندارند. واج یک شاخص صوتی است که معنای یک واژه را از واژه‌های دیگر متفاوت می‌سازد.

ما از طریق مقایسهٔ جفت‌های کمینه، یعنی واژه‌هایی که به جز در یک صدا در همهٔ صداهای دیگر شبیه هم هستند، واج‌های موجود در یک زبان معین را پیدا می‌کنیم. این جفت‌های کمینه به خاطر تفاوت در یک آوا معنای یکسره متفاوتی را پیدا می‌کنند. (مثال فارسی این جفت‌ها، واژه‌های فرار و قرار اند. ـ م.) این دو واژه تنها با تفاوت در ف و ق با هم تفاوت پیدا می‌کنند و معنای متفاوتی را انتقال می‌دهند. ف و ق واج‌های زبان فارسی‌اند.

زبان معیار انگلیسی که همان لهجهٔ «غیرمنطقه‌ای» گویندگان خبر شبکه‌های تلویزیونی است، حدود ۳۵ واج دارد که دست کم ۱۱ تای آن صدادار و ۲۴ تای دیگر بی‌صدا هستند. تعداد واج‌ها که از زبانی به زبانی دیگر تفاوت می‌پذیرد، در مجموع ۱۵ تا ۶۰ واج و به طور متوسط ۳۰ تا ۴۰ واج را دربر می‌گیرد. تعداد واج‌های یک زبان در لهجه‌های مختلف آن نیز تفاوت می‌پذیرد. برای نمونه، در زبان انگلیسی آمریکایی، واج‌های صدادار میان لهجه‌های مختلف آمریکایی آشکارا تفاوت دارند.

www.Booknama.com

آواشناسی همان بررسی کلی آواهای گفتاری است و می‌خواهد بداند که آدم‌هایی که زبان‌های متفاوتی دارند، در عمل چه می‌گویند و به قواعد دستوری تلفظ واژه‌ها در این زبان‌ها کاری ندارد. واج‌شناسی تنها به تفاوت‌های اساسی واج‌ها در یک زبان معین می‌پردازد. برای مثال، تفاوت V و b در زبان اسپانیایی معنای واژه‌ها را متفاوت نمی‌سازد و به همین دلیل ما این دو را واج‌های زبان اسپانیایی نمی‌دانیم.

زبان، اندیشه و فرهنگ

نوآم چامسکی (۱۹۵۵) زبان شناس سرشناس، استدلال کرده است که مغز یک رشته قواعد محدود برای سازماندهی زبان دارد و به همین خاطر، همهٔ زبان‌ها پایهٔ ساختاری مشترکی دارند؛ چامسکی این رشته قواعد را دستور جهانی نامیده است. این واقعیت که انسان‌ها می‌توانند زبان‌های خارجی را یاد گیرند و واژه‌ها و اندیشه‌ها را می‌توان از زبانی به زبان دیگر برگرداند، این موضع چامسکی را تأیید می‌کند که همهٔ انسان‌ها توانایی‌های زبانی و فراگردهای فکری همسانی دارند. زبان‌های کِرئول نیز این نظر را تأیید می‌کنند. این زبان‌ها از زبان‌های پی‌جین تحول یافته‌اند؛ این زبان‌ها در موقعیت‌های فرهنگ‌پذیری و زمانی پدید می‌آیند که جوامع متفاوت با یکدیگر تماس می‌یابند و باید نظامی را برای ارتباط‌شان بسازند. همچنان که در فصل «فرهنگ» یادآور شدیم، زبان‌های پی‌جین از ترکیب زبان انگلیسی و زبان‌های بومی، در محیط تجارت و استعمار، در چین، گینهٔ نو پاپوا و آفریقای غربی شکل گرفته‌اند. زبان‌های پی‌جین پس از چند نسل رواج یافتن، ممکن است به زبان‌های کرئول تحول یابند. این زبان‌ها از پی‌جین رشد یافته‌ترند و قواعد دستوری و گویندگان بومی دارند. (به این معنا که آدم‌ها این زبان‌ها را به عنوان وسیلهٔ اصلی ارتباط در دورهٔ فرهنگ‌آموزی یاد می‌گیرند). زبان‌های کرئول در بسیاری از جوامع کارائیب رواج دارند. زبان گولاه که به وسیلهٔ آمریکاییان آفریقایی‌تبار در جزیره‌های ساحلی در کارولینای جنوبی و جورجیا تکلم می‌شود، نیز یک زبان کرئول است. مؤید این نظر که زبان‌های کرئول بر پایهٔ قواعد جهانی استوارند، این واقعیت است که همهٔ این زبان‌ها در ویژگی‌های معینی اشتراک دارند. از جهت نحوی، همهٔ این زبان‌ها برای ساختن زمان‌های آینده و گذشته از ادات فعلی استفاده

www.Booknama.com

می‌کنند و برای نفی کردن دوبار علامت نفی را به کار می‌برند. همچنین، همهٔ آنها برای سؤالی کردن جمله به جای تغییر ساختار جمله، آهنگ آن را عوض می‌کنند؛ برای مثال، به جای گفتن «آیا تو این کار را کردی؟) که در انگلیسی جای فعل و فاعل را عوض می‌کنیم، آنها تنها آهنگ جمله را تغییر می‌دهند و بدون جابه‌جایی فعل و فاعل می‌گویند «این کار را کردی؟»

فرضیهٔ ساپیر و وُرف

زبان‌شناسان و انسان‌شناسان دیگر برداشت متفاوتی دربارهٔ رابطهٔ زبان و اندیشه دارند. آنها به جای جستجوی ساختارها و فراگردهای زبانی جهانی، بر این باورند که زبان‌های متفاوت شیوه‌های تفکر متفاوتی را به بار می‌آورند. این موضع را فرضیهٔ ساپیر و ورف می‌نامند، زیرا ادوارد ساپیر (۱۹۳۱) و شاگردش بنجامین لی ورف (۱۹۵۶) برجسته‌ترین هواداران این فرضیه بودند. این دو چنین استدلال کردند که مقولات دستوری زبان‌های متفاوت باعث می‌شوند که متکلمان این زبان‌ها به شیوه‌های متفاوتی دربارهٔ امور بیندیشند. برای نمونه، ضمیر سوم شخص مفرد در زبان انگلیسی *(her, him, she, he)* جنسیت آدم‌ها را مشخص می‌سازد، حال آن که زبان قبیلهٔ کوچکی در برمه به نام پالااونگ، چنین تمایزی را قایل نمی‌شود (بِرلینگ، ۱۹۷۰). جنسیت در زبان انگلیسی وجود دارد ولی زبان فرانسه از این هم فراتر می‌رود و برای همهٔ اسم‌ها از طریق اضافه کردن حرف تعریف *le* و *la* جنسیت قایل می‌شود و صفت‌ها را نیز برحسب جنسیت تغییر صورت می‌دهد (مانند *labelle fille* و *le beau fils*) (دختر زیبا، پسر جذاب). بر پایهٔ این نمونه‌ها، فرضیهٔ ساپیرو ورف چنین القا می‌کند که متکلمان انگلیسی به اندازهٔ مردم پالااونگ و فرانسوی‌ها، به تفاوت‌های میان دو جنس مذکر و مونث اهمیت نمی‌دهند.

زبان انگلیسی زمان را به گذشته، حال و آینده تقسیم می‌کند. ولی سرخپوستان قبیلهٔ هوپی که در جنوب غرب آمریکا زندگی می‌کنند، چنین کاری را انجام نمی‌دهند. وانگهی، هوپی‌ها میان رخدادهایی که اکنون وجود دارند و یا وجود داشته‌اند (همان چیزهایی که ما آنها را با زمان حال و گذشته مشخص می‌کنیم) و رخدادهایی که رخ

www.Booknama.com

نمی‌دهند و یا هنوز رخ نداده‌اند، (یعنی رخدادهای آینده را همراه با وقایعی در نظر می‌گیرند که خیالی و فرضی‌اند) تفاوت قایل می‌شوند. وُرف می‌گوید که این تفاوت باعث می‌شود که متکلمان هوپی دربارهٔ واقعیت و زمان به شیوه‌ای متفاوت از انگلیسی‌زبان‌ها بیندیشند. نمونهٔ مشابه دیگر را می‌توان از زبان پرتغالی گرفت که یک فعل آیندهٔ شرطی دارد که نوعی عدم قطعیت را به صبحت‌های مربوط به آینده وارد می‌کند. در زبان انگلیسی، ما معمولاً از زمان آینده برای صحبت دربارهٔ چیزهایی استفاده می‌کنیم که فکر می‌کنیم اتفاق خواهند افتاد. ما این نیاز را احساس نمی‌کنیم که حتی وقتی کاملاً مطمئن نیستیم که این امر اتفاق خواهد افتاد، با کمی تردید بگوییم که «سال آینده شما را خواهیم دید». ولی در زبان پرتغالی، فعل آیندهٔ شرطی رخداد آینده را مشروط می‌سازد، با این تشخیص که آینده نمی‌تواند قطعی باشد. شیوهٔ ما در بیان آینده به عنوان امری قطعی، چنان در ما عجین شده است که حتی دربارهٔ آن شک هم نمی‌کنیم، درست همچنان که هوپی‌ها نیازی نمی‌بینند که میان حال و گذشته تفاوت قایل شوند، با آن که هر دو آنها واقعی‌اند، ولی میان هر دو این زمان‌ها با زمان آیندهٔ تفاوت می‌نهند، در حالی که آینده‌امری‌فرضی‌است.به‌هر روی،به‌نظر می‌رسدکه زبان‌اندیشه راچندان‌مقیدنمی‌سازد، زیرا دگرگونی‌های فرهنگی می‌توانند تغییرهایی را در اندیشه و زبان ایجاد کنند.

واژگان کانونی

تک‌واژه‌نامه (یا واژگان)، فرهنگ لغات یک زبان است که نام‌های چیزها، رخدادها و اندیشه‌ها را در یک زبان معین در خود جای داده است. واژگان بر ادراک تأثیر می‌گذارند. برای همین است که می‌بینیم اسکیموها واژه‌های متمایز گوناگونی را برای انواع برف دارند، در حالی که زبان انگلیسی همهٔ آنها را با یک واژهٔ برف مشخص می‌سازد. بیشتر انگلیسی‌ها تفاوت میان این گونه‌های برف را هرگز متوجه نمی‌شوند و حتی اگر کسی این تفاوت‌ها را به آنها نشان هم دهد، باز در تشخیص آنها ممکن است دچار مشکل شوند. انگلیسی‌زبان‌ها برخلاف اسکیموها، برای آن تفاوت‌های انواع برف را تشخیص نمی‌دهند و به آن فکر نمی‌کنند، چون که در زبان انگلیسی تنها یک واژه برای انواع گوناگون برف وجود دارد.

www.Booknama.com

به همین سان، قوم نوئر سودان واژگان مفصلی برای توصیف گاو دارند. اسکیموها و نوئرها انواع واژه‌ها را برای برف و گاو دارند، چون اوضاع تاریخی، اقتصادی و محیطی آنها این واژه‌های گوناگون را ایجاب می‌کند. (براون، ۱۹۵۸؛ اپستمَن، ۱۹۷۵). هرگاه همین نیازها پدیدار شوند، انگلیسی‌زبان‌ها هم می‌توانند واژگان متنوعی برای برف و گاو داشته باشند. برای نمونه، اسکی‌بازها انواع برف را با واژه‌هایی نام‌گذاری می‌کنند که در لغت‌نامه‌های معمولی ما پیدا نمی‌شوند. به همین سان، واژگانی که مزرعه‌داران تگزاس برای گاو دارند، بسیار بیشتر از واژگان یک فروشنده در یکی از فروشگاه‌های نیویورک است. این رشته از اصطلاح‌ها و تمایزهای تخصصی که برای برخی از گروه‌ها اهمیت ویژه‌ای دارند، **واژگان کانونی** نامیده می‌شوند، زیرا در کانون تجربه یا فعالیت خاص آنها جای می‌گیرند.

واژگان حوزه‌ای از زبان‌اند که به آسانی دگرگون می‌شوند. هرگاه که نیاز باشد، واژه‌ها و تمایزهای تازه‌ای پیدا می‌شوند و رواج می‌یابند. برای نمونه، یک نسل پیش چه کسی چیزی را «فکس می‌کرد»؟ چیزهایی که رایج می‌شوند و اهمیت می‌یابند، نام‌های ساده‌تری پیدا می‌کنند. تلویزیون به تی‌وی، اتومبیل به *Car* و یک ضبط ویدیوکاست به *VCR* تغییر نام داده‌اند.

زبان، فرهنگ و اندیشه به هم وابسته‌اند. به هر روی، در مخالفت با فرضیهٔ ساپیر و ورف، درست‌تر است که بگوییم دگرگونی در فرهنگ است که دگرگونی در زبان و اندیشه را به بار می‌آورد، نه برعکس. حال به تفاوت‌های میان زنان و مردان آمریکایی در ارتباط با اصطلاح‌هایی که آنها برای رنگ‌ها به کار می‌برند، توجه کنید. اصطلاح‌های رنگ گل‌بهی، خرمایی، هلویی، بژ، آبی‌تیره، ارغوانی و نارنجی تیره در واژگان بیشتر مردان آمریکایی وجود ندارند. وانگهی، پنجاه سال پیش بسیاری از این رنگ واژه‌ها حتی در واژگان زنان آمریکایی نیز وجود نداشتند. این دگرگونی‌ها بازتابندهٔ دگرگونی‌های در اقتصاد، جامعه و فرهنگ آمریکایی‌اند. با رشد مُد و صنایع زیبایی، اصطلاح‌ها و تمایزهای رنگی افزایش یافته‌اند. همین تفاوت و رشد را در واژگان مربوط به فوتبال، بسکتبال و ورزش‌های دیگر نیز می‌توان یافت. دوستداران ورزش‌های گوناگون، به ویژه مردها، واژگان و تمایزهای خاصی را برای ورزش‌های مورد علاقه‌شان می‌سازند و به

www.Booknama.com

کار می‌برند. بدین‌سان، تفاوت‌ها و دگرگونی‌های فرهنگی بر تمایزهای واژگانی در حوزه‌های معنایی (مانند اصطلاح‌های رنگ) تأثیر می‌گذارند. معناشناسی به نظام معنایی یک زبان می‌پردازد.

معنا

گویندگان زبان‌های خاص یک رشته اصطلاح‌ها را برای سازماندهی و یا دسته‌بندی تجربه‌ها و ادراک‌های‌شان به کار می‌برند. اصطلاح‌ها و تمایزهای زبان‌شناختی تفاوت‌های معنایی راکه مردم ادراک می‌کنند، آشکار می‌سازند. **معناشناسی قومی** این نوع نظام‌های طبقه‌بندی را در زبان‌های گوناگون بررسی می‌کند. حوزه‌هایی (رشته‌هایی از چیزها، ادراک‌ها یا مفاهیم مرتبطی که در یک زبان نامگذاری شده‌اند) از معناشناسی قومی که به خوبی بررسی شده‌اند، عبارت‌اند از اصطلاح‌های خویشاوندی و اصطلاح‌های مربوط به رنگ. وقتی چنین حوزه‌هایی را بررسی می‌کنیم، در واقع این موضوع را تحقیق می‌کنیم که اقوام مختلف روابط خویشاوندی یا رنگ‌ها را چگونه ادراک می‌کنند و تشخیص می‌دهند. حوزه‌های مشابه دیگر عبارت‌اند از درمان‌پزشکیِ قومی، یا همان حوزهٔ بررسی علل، نشانه‌ها و درمان‌های بیماری در میان اقوام گوناگون؛ گیاه‌شناسی قومی یا بررسی چگونگی دسته‌بندی حیات گیاهی توسط مردم محلی و ستاره‌شناسی قومی.

شیوه‌های تقسیم‌بندی جهان توسط آدم‌ها، یعنی تمایزهایی که انسان‌ها آنها را معنی‌دار و مهم تشخیص می‌دهند، منعکس‌کنندهٔ تجربه‌های‌شان‌اند. انسان‌شناسان کشف کرده‌اند که برخی از حوزه‌های واژگانی و واژگان خاص، با نظم از پیش تعیین شده‌ای تکامل می‌یابند. برای نمونه، بِرلین و کِی (۱۹۹۱، ۱۹۹۹) پس از بررسی اصطلاح‌های خاص رنگ در بیش از ۱۰۰ زبان، ۱۰ اصطلاح بنیادی را برای رنگ کشف کرده‌اند که عبارت‌اند از، سفید، سیاه، سرخ، زرد، آبی، سبز، قهوه‌ای، صورتی، نارنجی و بنفش؛ این رنگ‌ها کم و بیش با یک نظم تکامل یافته‌اند. تعداد این اصطلاح‌ها برحسب پیچیدگی فرهنگی تفاوت می‌کند. شدیدترین نمونهٔ مصداق این قضیه، کشاورزان گینهٔ نو پاپوا و شکارگران و گردآورندگان استرالیایی‌اند که برای رنگ‌ها تنها دو اصطلاح بنیادی

www.Booknama.com

سفید و سیاه یا تیره و روشن دارند. در سر دیگر این پیوستار، زبان‌های اروپایی و آسیایی قرار می‌گیرند که برای بیشتر رنگ‌ها اصطلاح دارند. اصطلاح‌های مربوط به رنگ از همه بیشتر در مناطقی شکل گرفته‌اند که در رنگ‌سازی و رنگ‌آمیزی پیشینهٔ تاریخی دارند.

زبان‌شناسی اجتماعی

هیچ زبانی نظام یکپارچه‌ای نیست که همهٔ آدم‌هایی که به آن زبان صحبت می‌کنند، درست مثل هم صحبت کنند. زبان در اجرا (آنچه که آدم‌ها در عمل به زبان می‌آورند)، موضوع مورد علاقهٔ زبان‌شناسان اجتماعی است. رشتهٔ **زبان‌شناسی اجتماعی** روابط میان عوامل اجتماعی و زبان‌شناختی و یا زبان را در بافت اجتماعی آن، به بررسی می‌کشد. گویندگان گوناگون چگونه یک زبان خاص را به کار می‌برند؟ ویژگی‌های زبان‌شناختی چه رابطهٔ متقابلی با قشربندی اجتماعی، از جمله تفاوت‌های طبقاتی، قومی و جنسیتی دارند؟ چگونه از زبان برای بیان و تقویت قدرت و نیز مقاومت در برابر آن، استفاده می‌شود؟ (گِیس ۱۹۸۷؛ تامِس ۱۹۹۹).

زبان‌شناسان اجتماعی انکار نمی‌کنند که همهٔ آدم‌هایی که به یک زبان معین صحبت می‌کنند قواعد بنیادی آن را می‌دانند. یک چنین زبان مشترکی پایهٔ ارتباط متقابل و قابل فهم است. به هر روی، آنها بر ویژگی‌هایی زبانی تأکید می‌گذارند که بر وفق جایگاه و موقعیت اجتماعی به گونه‌ای نظامدار تفاوت می‌پذیرند. زبان‌شناسان اجتماعی برای بررسی این تفاوت‌ها، باید کار میدانی انجام دهند. آنها باید کاربرد متنوع زبان را در موقعیت‌های جهان واقعی مشاهده، توضیح و ارزیابی کنند. برای نشان دادن این امر که ویژگی‌های زبانی با تفاوت‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی همبستگی دارند، آنها باید مختصات اجتماعی گویندگان را تعیین کنند و این مختصات را به گفتارشان مرتبط سازند.

گوناگونی در چهارچوب زبان در یک زمان معین، پیوسته تابع دگرگونی تاریخی است. همان نیروهایی که به تدریج دگرگونی زبانی پهن دامنه‌ای را طی قرون پدید آورده‌اند، امروزه نیز در کارند. دگرگونی زبانی نه در یک خلأ بلکه در جامعه رخ می‌دهد. هرگاه شیوه‌های نوینی از سخن گفتن با عوامل اجتماعی همراه باشند، از آنها تقلید می‌شود و بدین سان گسترش می‌یابند. بدین شیوه، یک زبان دگرگون می‌شود.

www.Booknama.com

گوناگونی زبانی

اگر خواسته باشید نمونه‌ای از تنوع زبانی را که همهٔ ملت‌ها با آن روبروبند دریابید، می‌توانید به جامعهٔ کنونی ایالات متحد توجه کنید. گوناگونی قومی با این واقعیت آشکار می‌شود که میلیون‌ها آمریکایی به جای انگلیسی، نخست زبان بومی‌شان را فرا می‌گیرند. در این کشور، به جز انگلیسی، رایج‌ترین زبان اسپانیایی است. بیشتر این آدم‌هایی که سرانجام دوزبانه می‌شوند، انگلیسی را به عنوان زبان دوم‌شان یاد می‌گیرند. بسیاری از ملت‌های چند زبانه (از جمله ملت‌های استعمار شده) دو زبان را در دو موقعیت متفاوت به کار می‌برند، بدین سان که یکی را در خانه و دیگری را سرکار یا کوچه و بازار به کار می‌بندند.

همهٔ ما چه دو زبانه باشیم و چه نباشیم، در محیط‌های متفاوت گفتارمان را تغییر می‌دهیم، یعنی سبک صحبت کردن‌مان را تغییر می‌دهیم. در برخی از بخش‌های اروپا، آدم‌ها پیوسته تغییر لهجه می‌دهند. به این پدیده دوگویشی می‌گویند. برای نمونه، در زبان‌های آلمانی و فِلمِیش (که در بلژیک صحبت می‌شود) دو گونهٔ «والا» و «پست» از یک زبان وجود دارند. آدم‌ها گونهٔ «والا»ی یک زبان را در دانشگاه‌ها، نویسندگی، حرفه‌ها و رسانه‌ها به کار می‌برند، ولی در گفتگوی معمولی با اعضای خانواده و دوستان از گونهٔ «پست» استفاده می‌کنند.

تفاوت‌های جغرافیایی، فرهنگی و اقتصادی اجتماعی، نیز مانند موقعیت‌های اجتماعی بر گفتارمان تأثیر می‌گذارند. بسیاری از لهجه‌ها در ایالات متحد با انگلیسیِ معیار همزیستی دارند. انگلیسی معیار در آمریکا، خود یک لهجه است که با «انگلیسی بی‌بی‌سی) که لهجهٔ مرجع در بریتانیا است، تفاوت دارد. برابر با اصل نسبیت زبانی، همه لهجه‌ها به عنوان نظام‌هایی از ارتباط (که کار اصلی زبان است) به یکسان مؤثرند. گرایش ما به این که برخی از لهجه‌ها را خام‌تر و برخی دیگر را پیچیده‌تر از لهجه‌های دیگر می‌پنداریم، نوعی داوری اجتماعی است، نه زبان‌شناختی. ما برخی از الگوهای گفتاری را بهتر یا بدتر رده‌بندی می‌کنیم، زیرا چنین تشخیص می‌دهیم که آنها به وسیلهٔ گروه‌هایی به کار می‌روند که ما آنها را نیز رده‌بندی می‌کنیم. برای نمونه، در زبان فارسی

www.Booknama.com

داش‌مشدی‌ها و یا نوجوان‌های خلاف کمی خارج از فارسی معیار صحبت می‌کنند و همین گویش به شاخص رتبهٔ اجتماعی پایین آنها تبدیل شده است[۱].

تفاوت‌های گفتاری جنسیتی

تکلم زن‌ها و مردها از جهت آواشناسی، دستور، واژگان و نیز حالات و حرکات بدن آنها در حین سخن گفتن، با یکدیگر تفاوت دارد. زن‌ها معمولاً با لطافت و ظرافتی بیشتر از مردان صحبت می‌کنند و بیشتر مردها واژه‌ها را با خشونت و خشکی خاص به کار می‌برند؛ برای همین است که از شنیدن صحبت آدم‌ها درمی‌یابیم که آنها زن‌اند یا مرد، بدون آن که ریخت و قیافهٔ آنها را دیده باشیم؛ لهجهٔ مردانه و زنانه در بیشتر زبان‌ها به سادگی از هم تشخیص داده می‌شوند. زنان ژاپنی در محیط‌های عمومی، محض رعایت ادب و بر حسب فرهنگ سنتی‌شان، معمولاً به طور مصنوعی دانگ صدای‌شان را بالا می‌برند. در آمریکای شمالی و بریتانیا، زنان بیشتر از مردان سعی می‌کنند با زبان معیار انگلیسی صحبت کنند. در این مورد به داده‌های جدول ۳ـ۱۳ توجه کنید که در دِترویت گردآوری شده‌اند. در این جدول می‌بینید که مردان در همهٔ طبقات اجتماعی، به ویژه در طبقهٔ کارگر، بیشتر از زنان این آمادگی را دارند که، برخلاف زبان معیار انگلیسی، از نفی‌های دوگانه استفاده کنند، مانند (من نه احمق نیستم). زنان بیشتر از مردان مراقب این‌اند که مبادا مثل آدم‌های تحصیل نکرده صحبت کنند. این روند را هم در ایالات متحد و هم در انگلستان می‌بینیم. مردها ممکن است از گفتار کارگری استفاده کنند، برای آن که این لهجه را مردانه‌تر می‌پندارند. شاید زن‌ها به رسانه‌ها که در آنها لهجه‌های معیار به کار برده می‌شوند، بیشتر از مردان توجه نشان می‌دهند.

به عقیدهٔ رابین لِیکوف (۱۹۷۵)، کاربرد برخی از انواع واژه‌ها و تعبیرها در میان زنان آمریکایی، با قدرت معمولاً کمتر زنان در جامعهٔ آمریکایی ارتباط دارد. برای مثال، تعبیرهای اِ واه، چه حرف‌ها، از به درک و به جهنم، کمتر با تحکم آمیخته‌اند. کاربرد واژه‌های «تحکم‌آمیز» از سوی مردها، قدرت و حضور عمومی و سنتی آنها را منعکس می‌سازد. زنان در هنگام تماشای یک مسابقهٔ ورزشی، در مقایسه با مردان، برای بیان

۱ . در این جا از مثال فارسی برای ترجمه استفاده شد ـ م.

www.Booknama.com

احساسات‌شان از واژه‌های لطیف‌تر و محبت‌آمیزتری استفاده می‌کنند.

جدول ۳ـ۱۳

استفاده از نفی دوگانه طبق جنسیت و طبقه (به درصد)

	طبقه متوسط بالا	طبقه متوسط پایین	طبقهٔ کارگر بالا	طبقهٔ کارگر پایین
مرد	۶/۳	۳۲/۴	۴۰	۹۰/۱
زن	۰	۱/۴	۳۵/۶	۵۸/۹

حال دوباره برمی‌گردیم به بحث اصطلاح‌های حوزه‌های ورزش و رنگ‌ها تا مثال دیگری از تفاوت‌ها و تمایزهایی واژگانی را که زنان و مردان قایل می‌شوند، به دست دهیم. مردها معمولاً اصطلاح‌های مربوط به ورزش‌ها را بیشتر از زنان می‌دانند و میان آنها تمایزهای بیشتری قایل می‌شوند و می‌کوشند تا این اصطلاح‌ها را دقیق‌تر از زنان به کار برند. از سوی دیگر، زن‌ها که بیشتر از مردها تحت‌تأثیر مد و صنایع زیبایی قرار دارند، اصطلاح‌های بیشتری را برای رنگ‌ها به‌کار می‌برند و سعی می‌کنند با دقتی بیشتر از مردها این اصطلاح‌ها را به‌کار برند. یک بار وقتی که در کلاس داشتم بحثی را راجع به زبان‌شناسی اجتماعی مطرح می‌کردم، یک پیراهن بنفش روشن را با خود به کلاس آوردم. بعد آن پیراهن را سر دست بلند کردم و اول از خانم‌ها پرسیدم که آن چه رنگی است. خانم‌ها وقتی که می‌کوشند رنگ واقعی یک چیز را تشخیص دهند، به ندرت اتفاق می‌افتد که نظر واحدی در این باره بدهند؛ در نتیجه، آنها انواع رنگ‌های نزدیک به بنفش را برای آن پیراهن تشخیص دادند. ولی وقتی از مردها همین سؤال را کردم، آنها همگی به اتفاق گفتند «بنفش». کمتر مردی هست که تفاوت میان رنگ‌های نزدیک به هم را تشخیص دهد و آنها را از هم متمایز سازد.

دربارهٔ تفاوت‌های راهبردهای زبانی و رفتار مردها و زن‌ها، کتاب‌های گوناگونی را

www.Booknama.com

دِبورا تَنِن، زبان‌شناس اجتماعی بلندآوازه نوشته است (۱۹۹۰، ۱۹۹۳). تنن اصطلاح‌های «صحبت همدلانه» و «گزارش خشک» را برای نشان دادن تضاد سبک‌های زبانی زن‌ها با مردها، به کار می‌برد. به گفتهٔ او، زن‌ها معمولاً از زبان و حرکات بدنی با هم استفاده می‌کنند تا با دیگران پیوند اجتماعی برقرار کنند. ولی مردها گرایش به این دارند که بدون همدلی اطلاعاتی را گزارش دهند که جای آنها را در سلسله مراتب اجتماعی تثبیت کند و ضمن صحبت کردن می‌کوشند رتبه‌های نسبی همصحبت‌های‌شان را تعیین کنند.

قشربندی

ما گفتار را در زمینهٔ نیروهای فرازبانیِ اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به کار می‌بریم و ارزیابی می‌کنیم. آمریکایی‌های وابسته به فرهنگ غالب، گفتار گروه‌های فروپایه را با نگاهی منفی ارزیابی می‌کنند و این نوع گفتار را مال آدم‌های «تحصیل نکرده» می‌دانند. این به آن معنا نیست که این شیوهٔ صحبت کردن به خودی‌خود بد است، بلکه این نوع صحبت کردن به گونهٔ نمادین منزلت فروپایهٔ آنها را نشان می‌دهد. برای نمونه، به انواع تلفظ حرف *r* توجه کنید. در برخی از نقاط ایالات متحد، این حرف معمولاً تلفظ می‌شود و در برخی نقاط دیگر تلفظ نمی‌شود. در اصل، عدم تلفظ این حرف در زبان آمریکایی، از گفتار شیک انگلیسی الگوبرداری شده است. عدم تلفظ حرف *r* به خاطر وجهه‌اش، در بسیاری از مناطق آمریکا رواج یافت و امروزه همچنان در اطراف بوستون و جنوب آمریکا به عنوان هنجار تلفظ صحیح به کار می‌رود.

عادت‌های گفتاری ما دسترسی‌مان را به اشتغال و منابع مادی دیگر، آسان می‌سازند. به همین دلیل، خودِ «زبان مناسب» به یک منبع استراتژیک تبدیل شده و راهی است به سوی ثروت، حیثیت و قدرت. برای اثبات این امر، بسیاری از مردم‌نگاران به اهمیت مهارت لفظی و سخنوری در سیاست‌ها پرداخته‌اند (بیمَن ۱۹۸۶؛ بِلوچ ۱۹۷۵، بِرنیس ۱۹۸۸). رونالد ریگان که «سخنور بزرگ» نامیده شده است، دوبار توانسته است در دههٔ ۱۹۸۰ با عنوان رئیس جمهور بر جامعهٔ آمریکا تسلط یابد. بیل کلینتون، با وجود لهجهٔ جنوبی‌اش، به خاطر مهارت‌های لفظی‌اش در برخی از زمینه‌ها، مانند بحث‌های

www.Booknama.com

تلویزیونی، معروف است. عدم مهارت در سخنوری، شاید باعث عدم تجدید انتخاب جرالد فورد، جیمی کارتر و جورج بوش پدر به ریاست جمهوری شده باشد.

انسان‌شناس فرانسوی، پیر بوردیو، عملکردهای زبانی را سرمایه‌ای نمادین می‌داند که آدم‌های خوب تحصیلکرده می‌توانند آن را به سرمایهٔ اقتصادی و اجتماعی تبدیل کنند. ارزش یک لهجه، یا همان موقعیت آن در یک «بازار زبانی»، بستگی به این دارد که تا چه حد می‌تواند دسترسی به موقعیت‌های مطلوب را در بازار کار فراهم سازد. این امر خود منعکس کنندهٔ مشروعیت یک لهجه توسط نهادهای رسمی است. نهادهای آموزشی، دولت، کلیسا و رسانه‌های معتبر، حتی آدم‌هایی که لهجهٔ معتبر را به کار نمی‌برند، مرجعیت و صحت، یا «چیرگی نمادین» آن را می‌پذیرند (بوردیو، ۱۹۸۲، ۱۸۹۴). بدین سان، صورت‌های زبانی که به خودی خود قدرتی ندارند، قدرت گروه‌هایی را کسب می‌کنند که این صورت‌ها به گونه‌ای نمادین بیان‌شان می‌کنند. به هر روی، نظام آموزشی (که از ارزش خود دفاع می‌کند) این واقعیت را انکار می‌کند و با یک تعبیر غلط، گفتار معتبر را ذاتاً بهتر می‌انگارد. ناامنی زبانی که طبقهٔ پایین و اقلیت‌ها احساس می‌کنند، نتیجهٔ این چیرگی نمادین است.

زبان‌شناسی تاریخی

زبان‌شناسان اجتماعی گوناگونی گفتار و دگرگونی زبانی را در جهان کنونی بررسی می‌کنند. زبان‌شناسی تاریخی با دگرگونی‌های درازمدت‌تر سروکار دارد. زبان‌شناسان تاریخی با بررسی **زبان‌های همریشهٔ** کنونی، می‌توانند بسیاری از ویژگی‌های زبان‌های گذشته را بازسازی کنند. این زبان‌ها از یک خانوادهٔ زبانی سرچشمه می‌گیرند که صدها و حتی هزاران سال به گونه‌ای جدا از هم دگرگونی پذیرفته‌اند. آن زبان اصلی که زبان‌های همریشه از آن سرچشمه گرفته‌اند، **زبان مادر** نامیده می‌شود. برای نمونه، زبان‌های رومیایی همچون فرانسوی و اسپانیایی، زبان‌های همریشه‌ای‌اند که از زبان مادر و مشترک لاتینی سرچشمه گرفته‌اند. زبان‌های آلمانی، انگلیسی، هلندی، اسکاندیناویایی، زبان‌های همریشه از مادر زبان ژرمانی‌اند. زبان‌های رومیایی و ژرمانی، همگی به خانوادهٔ زبانی هندواروپایی تعلق دارند. زبان مادر و مشترک این زبان‌های

www.Booknama.com

اروپایی، مادر زبان هندواروپایی نامیده می‌شود. زبان‌شناسان تاریخی زبان‌ها را برحسب درجهٔ رابطهٔ‌شان طبقه‌بندی می‌کنند (نگاه کنید به شکل ۲ـ۱۳).

زبان با گذشت زمان دگرگون می‌شود. زبان تکامل می‌پذیرد، یعنی تغییر می‌پذیرد، گسترش می‌یابد و در خردهٔ گروه‌های زبانی (زبان‌هایی که در چهارچوب رده‌ای از زبان‌های بسیار نزدیک به هم قرار دارند) انشعاب می‌پذیرد. لهجه‌های یک خانوادهٔ زبانی به زبان‌های همریشهٔ متمایز تبدیل می‌شوند، به ویژه اگر از یکدیگر جدا شده باشند. برخی از این زبان‌ها از خانوادهٔ اصلی جدا می‌شوند و «زبان‌های همریشهٔ» تازه‌ای را پدید می‌آورند. حتی اگر مردم در سرزمین نیاکانی‌شان هم باقی بمانند، الگوهای گفتاری‌شان دگرگون می‌شوند. گفتاری را که در سرزمین نیاکانی تکامل می‌یابد، باید به عنوان یک زبان همریشه در کنار زبان‌های همریشهٔ دیگر در نظر گرفت.

رابطهٔ نزدیک میان زبان‌ها، لزوماً به معنای آن نیست که متکلمان به این زبان‌ها از جهت زیست‌شناختی یا فرهنگی رابطهٔ نزدیک با هم دارند، زیرا انسان‌ها می‌توانند زبان‌های تازه‌ای را بپذیرند. برای نمونه، در جنگل‌های استوایی آفریقا، شکارگران «پیگمی» زبان‌های نیاکانی‌شان را رها کردند و اکنون به زبان کشاورزانی سخن می‌گویند که به منطقهٔ آنها مهاجرت کرده‌اند. مهاجران به ایالات متحد در هنگام ورود به خاک آمریکا به زبان‌های بومی‌شان صحبت می‌کردند، ولی بازماندگان آنها اکنون به انگلیسی فصیح صحبت می‌کنند.

آگاهی از روابط زبانی برای انسان‌شناسانی که به تاریخ علاقه‌مندند، به ویژه رخدادهایی که در ۵/۰۰۰ سال گذشته رخ دادند، غالباً ارزش دارد. ویژگی‌های فرهنگی می‌توانند (یا نمی‌توانند) با توزیع خانواده‌های زبانی ارتباط داشته باشند. گروه‌هایی که به زبان‌های خویشاوند صحبت می‌کنند، بیشتر از گروه‌هایی که زبان‌های همریشه ندارند، می‌توانند (یا نمی‌توانند) شباهت فرهنگی با هم داشته باشند. البته، شباهت‌های فرهنگی محدود به گویندگان زبان‌های هم‌خانواده نیستند. حتی گروه‌هایی که اعضای‌شان به زبان‌های غیرخویشاوند صحبت می‌کنند، می‌توانند از طریق داد و ستد، زناشویی و جنگ، با هم تماس داشته باشند. اندیشه‌ها و اختراعات در میان گروه‌های بشری اشاعهٔ وسیع دارند. بسیاری از واژگان زبان انگلیسی کنونی از زبان فرانسوی گرفته

www.Booknama.com

شده‌اند. حتی بدون استفاده از اسناد مکتوب نفوذ فرانسه پس از فتح انگلستان به دست نورمان‌ها در سال ۱۰۶۶، شواهد زبان‌شناختی در زبان انگلیسی معاصر می‌توانند دورهٔ درازی از تماس دست اول و مهم با فرانسه را آشکار سازند. به همین سان، در غیاب تاریخ مکتوب، شواهد زبان‌شناختی می‌توانند تماس و اقتباس فرهنگی را اثبات کنند. با در نظر گرفتن این که کدام واژه‌ها از زبانی دیگر اقتباس شده‌اند، می‌توانیم دربارهٔ ماهیت این تماس فرهنگی استنباط‌هایی به عمل آوریم.

فضای اینترنتی، یک قلمرو ارتباطی نوین

جهانی که به وسیلهٔ کامپیوتر به هم ارتباط دارد، یا همان فضای اینترنتی، بخشی از محیط ارتباطی مبتنی بر تکنولوژی بالا است، که می‌توان آن را تکنولوژی اطلاعاتی پیشرفته یا *(AIT)* نامید. عناصر دیگر این محیط عبارت‌اند از، سخت‌افزار و نرم‌افزار کامپیوتر، مودم‌ها، نظام‌های پیشرفتهٔ تلفنی، تلویزیون کابلی، دیش‌های ماهواره‌ای و فکس. یکی از ویژگی‌های اساسی *AIT* پهنهٔ بین‌المللی آن است. *AIT* به همراه نظام‌های حمل و نقل نوین، در مرتبط ساختن انسان‌ها در سطح جهانی نقشی تعیین‌کننده دارند.

AIT انسان‌ها را هم در شبکه‌های محدود و مبتنی بر منفعت مشترک و هم در شبکه‌های وسیع (با پهنهٔ جهانی)، مرتبط می‌سازد. بسیاری از ما از طریق کامپیوتر با گروه‌ها ارتباط برقرار می‌کنیم و با آنها وارد بحث می‌شویم. گروه‌های اینترنتی را می‌توان بر مبنای کار، فعالیت یا مختصات مشترک برپا کرد. این گروه‌های همفکر آدم‌هایی را که علایق و یا ویژگی‌های مشترک دارند، به هم متصل می‌سازند. این گروه‌ها اعضای یک سازمان یا شاخه‌های آن و یا متخصصان یک رشته را دربر می‌گیرند، مانند متخصصان گوش و حلق و بینی در سراسر جهان. برخی از این شبکه‌های اینترنتی گروه‌هایی را که پیش از این به راحتی نمی‌توانستند ارتباط داشته باشند، مانند پزشکان و بیماران، در ارتباط مستقیم با هم قرار می‌دهند.

هر چند *AIT* جهان را به هم پیوند می‌دهد، ولی دسترسی به آن در میان گروه‌های درون یک ملت و یا میان ملت‌ها، برابرانه نیست. ملت‌های «رو به توسعه» کمتر از ملت‌های آمریکای شمالی، اروپای غربی، ژاپن، استرالیا و نیوزیلند، به کامپیوتر

www.Booknama.com

دسترسی دارند. حتی در داخل ملت «توسعه‌یافته»ای چون ایالات متحد و کانادا، عوامل اقتصادی ـ اجتماعی، جمعیت‌شناختی و فرهنگی، بر دسترسی و استفاده از فضای اینترنتی تأثیر می‌گذارند. طبقه، نژاد، قومیت، جنسیت، تحصیلات، حرفه، سن و زمینهٔ خانوادگی، در دسترسی افراد جامعه به تسهیلات کامپیوتری تفاوت ایجاد می‌کنند. جوان‌ترها معمولاً برخوردی راحت‌تر از مسن‌ترها با کامپیوتر دارند.

موقعیت طبقاتی نیز بر دسترسی و کاربرد *AIT* تاثیر می‌گذارد. خانواده‌های دارای درآمد بالاتر دسترسی بیشتری به انواع تکنولوژی پیشرفته دارند. اعضای چنین خانواده‌هایی آموزش بهتری دیده‌اند و در تخصص‌های فرآوری اطلاعات مشارکت بیشتری دارند و در محیط‌های اینترنتی فعال‌ترند. اقلیت‌ها، نداره‌ا، زنان، آدم‌های مسن‌تر و ملت‌های رو به توسعه، گروه‌هایی‌اند که دسترسی محدودتری به *AIT* دارند. کامپیوترها و تکنولوژی اطلاعاتی پیشرفته در مدارس مناطق مرفه تمرکز بیشتری دارند. شواهدی در دست‌اند که نشان می‌دهند ارتباط از طریق فضای اینترنتی می‌تواند موانع میان اعضای ممتاز و غیرممتاز در یک شهر یا جامعه را از میان بردارد. مایکلسون (۱۹۹۶) از شبکه‌های ارتباطی سخن می‌گوید که افراد بی‌خانمان را از طریق کاربرد کامپیوترهای کتابخانه‌ها با کاربران طبقه متوسط کامپیوتر در خانه‌ها و مشاغل و مدارس پیوند می‌دهند و نیز کودکان و سالمندان را به هم مرتبط می‌سازند.

ارتباط از طریق *AIT* با وجود انواع ویژگی‌های تسهیل کنندهٔ دموکراسی در ارتباط اینترنتی، نتوانسته است تعصب طبقاتی را از میان بردارد. یکی از ویژگی‌های برابرکنندهٔ گفتگوی اینترنتی (انواع سبک‌ها و آداب نوشتن پیام‌ها در فضای اینترنتی)، عدم رسمیت آن در مقایسه با چاپ است. عملکردهای ارتباطی و زبانی خاص در رسانه‌های متفاوت به کار می‌روند. زبان در فضای اینترنتی به اندازهٔ نوشتهٔ چاپی تثبیت شده و دقیق نیست. نویسندگان اینترنتی به اندازهٔ نویسندگان چاپی در مورد غلط‌های املایی وسواس ندارند. کاربرد انحصاری حروف بزرگ در نوشته‌های اینترنتی، صورت خوشی ندارد و برابر با «فریاد زدن» است. برخی از نویسندگان اینترنتی به هیچ وجه از این نوع حروف استفاده نمی‌کنند. برخی دیگر هستند که به اصول چاپ بیشتر توجه می‌کنند و این امر همراه با واژگان و نقطه‌گذاری، سطح آموزش و تحصیلات کاربران اینترنتی را آشکار می‌سازد. در

www.Booknama.com

فضای اینترنتی، عدم تمایز طبقاتی و نیز جنسیتی، کاملاً امکان‌پذیر نیست. استفاده از الفاظ بد و بیراه و شروع کردن پیام با خطاب‌های «مردیکه»، هویت مردانه را القا می‌کند. کاربران مؤنث اینترنتی نیز برخی از تمهیدات زبان‌شناسی اجتماعی را که در زمینه‌های دیگر یادآوری شده‌اند، به کار می‌برند، مانند این که زن‌ها پیام‌های‌شان را با عبارت‌های نرمی چون «ولی این تنها عقیدهٔ من است»، به پایان می‌برند.

دانشمندان اجتماعی هنوز در این باره بررسی می‌کنند که کاربرد فضای اینترنتی چه رابطه‌ای با کاربرد رسانه‌های دیگر و مشارکت در گروه‌ها و اجتماع‌های رودررو دارد. یکی از مسایلی که هنوز حل نشده این است که مشارکت در یک بحث آنلاین چه تأثیری بر مشارکت در گروه‌های رودررو برای حل یک مسألهٔ واحد، مانند ترک اعتیاد به الکل، دارد. هیچ دلیلی از پیش وجود ندارد که فرض را بر این گیریم که یک نوع مشارکت نوع دیگر را از میان خواهد برد. برای مثال، تحقیق خود من در برزیل نشان داد که دیدن تلویزیون در افزایش علاقه‌مندی به رسانه‌های دیگر نقش دارد. هر چه آدم‌ها بیشتر تلویزیون می‌دیدند، احتمال بیشتری داشت که از رسانه‌های در دسترس دیگر نیز استفاده کنند. شمار کسانی که شیفتهٔ رسانه‌ها هستند، در سراسر جهان رو به افزایش است. اگر هم در حال حاضر آدم‌ها به فضای اینترنتی جلب نشده‌اند، بی‌گمان در آینده به این فضا جلب خواهند شد. گروه‌های حمایت متقابل در زندگی واقعی، به موازات پیدایش آنها در رسانه‌های گوناگون (چاپی، رادیویی، تلویزیونی و اینترنتی) رشد داشته‌اند.

با وجود برخی دیدگاه‌های آرمانی دربارهٔ نقش بالقوهٔ شبکه‌های آینده در یکپارچه‌سازی اجتماع‌های شهری، بعید است که *AIT* نقش زیادی در تقویت این اجتماع‌ها داشته باشد. به احتمال بیشتر، *AIT* عمدتاً برای تسهیل ارتبط میان گروه‌های نزدیک به هم، مانند خویشاوندان، دوستان، آدم‌های دارای هویت، تجارب و علایق مشترک به ویژه در زمینه‌های شغلی و کسب و کار، به کار خواهد رفت. *AIT* به ویژه برای برقراری ارتباط فوری میان گروه‌های همکار و اعضای یک سازمان به کار خواهد رفت. به هر روی، نقش اصلی این تکنولوژی برقراری ارتباط میان آدم‌هایی است که از جهت جغرافیایی پراکنده‌اند ولی علایق مشترکی دارند.

www.Booknama.com

پرسش‌های اساسی

۱ . بر مبنای دانشی که از یک یا دو زبان دارید، آیا می‌توانید نمونه‌های دیگری را به دست دهید که زبان به چه شیوه می‌تواند بر ادراک و اندیشهٔ انسان تأثیر گذارد؟

۲ . مثال‌های دیگر از ارتباط غیرلفظی را به دست دهید. همکلاسی‌های خودتان را در هنگام یک بحث زیر نظر بگیرید و ببینید که با چه نمونه‌هایی از این نوع ارتباط روبرو می‌شوید.

۳ . در هنگام طرح یک بحث در کلاس درس، چه نمونه‌هایی از تنوع زبان‌شناختی اجتماعی، برای مثال میان مردها و زن‌ها، استاد و دانشجو و نظایر آن، را می‌توانید پیدا کنید.

۴ . برخی از تصورات قالبی را دربارهٔ انواع متفاوت صحبت کردن آدم‌ها، نشان دهید. آیا این‌ها تفاوت‌های واقعی‌اند یا تنها تصورات قالبی؟ آیا این تصورات مثبت‌اند یا منفی؟ فکر می‌کنید چرا این تصورات وجود دارند؟

۵ . بر پایهٔ تجارب و مشاهدات شخصی‌تان، پنج روش را نشان دهید که از طریق آنها بچه‌ها و بزرگسال‌ها شیوه‌های ارتباطی‌شان تفاوت می‌پذیرد. در مرحله بعد، این تفاوت‌ها را به انواع حرکتی، واج‌شناختی، دستوری و واژگانی دسته‌بندی کنید.

۶ . بر پایهٔ مشاهدات و تجربه‌های شخصی‌تان، پنج شیوه را نشان دهید که از طریق آنها زن‌ها و مردها استفادهٔ متفاوتی از یک زبان می‌کنند. در مرحلهٔ بعد، این تفاوت‌ها را به انواع حرکتی، واج‌شناختی، دستوری و واژگانی دسته‌بندی کنید.

۷ . زبان‌شناسی تاریخی چه چیزهایی را دربارهٔ تاریخ به ما می‌گوید؟

۸ . آیا شما با اصل نسبیت زبانی موافقید؟ اگر نیستید، به چه دلیل؟ شما با چه لهجه‌ها و زبان‌هایی صحبت می‌کنید؟ آیا گرایش به این دارید که در موقعیت‌های متفاوت از لهجه‌ها، زبان‌ها و یا سبک‌های گفتاری متفاوتی استفاده کنید؟

۹ . شما از فضای اینترنتی چه استفاده‌ای می‌کنید؟ دربارهٔ ارتباط‌های خود از طریق کامپیوتر طی یک هفته تأمل کنید. آیا احساس می‌کنید که استفاده از کامپیوتر شما را از آدم‌های دیگر منزوی‌تر کرده است؟

۱۰ . آیا تضاد میان هویت اینترنتی و هویت زندگی واقعی، هرگز مسأله‌ای را برای شما و یا آشنایان‌تان فراهم کرده است؟

www.Booknama.com

فصل ۱۴

امرار معاش

راهبردهای تطبیقی

در جهان امروزی، اجتماع‌ها و جوامع بشری با نرخی شتابنده در نظام‌های بزرگتر ادغام می‌شوند. پیدایش و گسترش تولید خوراک (کشت گیاهان و اهلی کردن جانوران) به شکل‌گیری نظام‌های سیاسی بزرگتری همچون دولت‌ها انجامید. تولید خوراک دگرگونی‌های عمده‌ای را در زندگی بشری پدید آورد. شتاب تغییر شکل فرهنگی به شدت افزایش یافت. در این فصل، چهارچوبی را برای درک انواع راهبردهای تطبیقی انسان و نظام‌های اقتصادی به دست می‌دهیم.

یِهودی کوهنِ انسان‌شناس (۱۹۷۴) اصطلاح راهبرد تطبیقی را برای توصیف نظام گروهی تولید اقتصادی به کار برد. او چنین استدلال کرد که مهم‌ترین دلیل همانندی میان دو یا چند جامعهٔ مجزا، داشتن یک راهبرد تطبیقی مشابه است. برای نمونه، میان جوامعی که راهبرد گشت‌زنی (شکار و گردآوری) را اتخاذ کرده‌اند، همانندی‌های آشکاری به چشم می‌خورند. کوهن جوامع بشری را بر پایهٔ همبستگی‌های میان اقتصاد و ویژگی‌های اجتماعی‌شان، به چند نوع دسته‌بندی کرد. دسته‌بندی او این پنج نوع راهبرد تطبیقی را دربر می‌گیرد: گشت‌زنی، کشاورزی سطحی، کشاورزی عمیق، شبانی و زندگی صنعتی. دربارهٔ صنعت‌گرایی در فصل «نظام جهانی مدرن» این کتاب بحث خواهیم کرد. در این فصل بر چهار راهبرد تطبیقی دیگر تأکید می‌کنیم.

www.Booknama.com

گشت زنی

تا ۱۰/۰۰۰ سال پیش، انسان‌ها در همه جا گشتزن یا شکارگر و گردآورنده بودند؛ تا این که تفاوت‌های زیست‌محیطی میان گشت‌زنان جهان تضادهایی را پدید آوردند. برخی از انسان‌ها، مانند آنهایی که در عصرهای یخبندان در اروپا می‌زیستند، شکارگران شکارهای بزرگ بودند. امروزه، شکارگران در مناطق قطبی هنوز هم به جانوران بزرگ و حیوانات گله‌ای وابسته‌اند؛ آنها در رژیم خوراکی‌شان سبزیجات و تنوع غذایی کمتر از گشت‌زنان استوایی دارند. عموماً، وقتی آدم‌ها از مناطق سردتر به نواحی گرمتر روی می‌آورند، با افزایشی در انواع گیاهی و جانوری روبرو می‌شوند. مناطق استوایی از گوناگونی زیستی بسیار بیشتری برخوردار است و در آن انواع گوناگون گیاهی و جانوری زندگی می‌کنند که بسیاری از آنها به مصرف گشت‌زنان انسانی می‌رسد. گشت‌زنان استوایی معمولاً انواع گسترده‌ای از گیاهان و حیوانات را گردآوری و شکار می‌کنند. همین قضیه در مورد مناطق معتدلی چون سواحل شمالی اقیانوس آرام در آمریکای شمالی نیز می‌تواند مصداق داشته باشد. در این مناطق، گشت‌زنان آمریکای شمالی می‌توانستند روی انواع منابع زمینی و دریایی حساب کنند، از جمله ماهی آزاد و انواع ماهی‌های دیگر، انواع توت، بز کوهی، سگ‌ماهی و پستانداران دریایی. با این همه، اقتصادهای گشت‌زنی با وجود تفاوت‌های‌شان به علت تنوع محیطی، همگی در یک ویژگی اساسی اشتراک دارند: در این اقتصادها، انسان‌ها برای امرار معاش به طبیعت اتکا دارند.

اهلی کردن حیوانات (در آغاز، گوسفند و بز) و کشت گیاهان (گندم و جو) ۱۰ تا ۱۲ هزار سال پیش در خاورمیانه آغاز شد. کشاورزیِ مبتنی بر کشت محصولات متفاوت مانند ذرت، مانیوک و سیب‌زمینی، ۳/۰۰۰ تا ۴/۰۰۰ بعد به‌گونه‌ای مستقل از خاورمیانه در آمریکا آغاز شد. در هر دو نیمکره، این اقتصاد نوپدید به سرعت گسترش یافت. بیشتر گشت‌زنان سرانجام به تولید خوراک روی آوردند. امروزه، تقریباً همهٔ گشت‌زنان جهان دست‌کم قدری وابستگی به تولید خوراک یا تولیدکنندگان خوراک دارند. (کِنت، ۱۹۹۲).

شیوه زندگی گشت‌زنی در برخی از محیط‌ها، از جمله در چند جزیره و جنگل،

www.Booknama.com

حواشی صحراها و نواحی بسیار سرد که در آنها تولید خوراک با تکنولوژی ساده عملی نیست، باقی مانده است (نگاه کنید به شکل ۱-۱۴). در بسیاری از نواحی، گشت‌زنان با «طرح» تولید خوراک آشنا شده بودند ولی هرگز آن را نپذیرفتند، زیرا اقتصاد خودشان رژیم غذایی کاملاً کافی و با کیفیت را با کار کمتر برای آنها فراهم می‌ساخت. در بیشتر مناطقی که شکارگران و گردآوردندگان باقی ماندند، گشت زنی را باید به صورت تحول‌یافتهٔ آن در نظر گرفت، نه به شکل اصیل. گشت‌زنان امروزی همگی در دولت‌های ملی زندگی می‌کنند و تا اندازه‌ای به کمک‌های دولتی وابسته‌اند و در همسایگی‌شان با تولیدکنندگان خوراک و نیز با مبلغان مذهبی و عوامل غیرخودی دیگر تماس‌هایی دارند. ما نمی‌توانیم گشت‌زنان امروزی را به عنوان بازماندگان جداافتاده و دست‌نخوردهٔ عصر سنگ در نظر گیریم. این گشت‌زنان تحت تأثیر عوامل منطقه‌ای (از جمله، تجارت و جنگ)، سیاست‌های ملی و بین‌المللی و نیز رخدادهای سیاسی و اقتصادی در نظام جهانی قرار گرفته‌اند.

هر چند گشت‌زنی به عنوان یک شیوهٔ زندگی رو به نابودی است، ولی ویژگی‌های اصلی این شیوه در دو نقطهٔ آفریقا هنوز پابرجا مانده‌اند. یکی از این دو نقطه، صحرای کالاهاری در جنوب آفریقا است. این جا سرزمین بوشمن‌های سان است که در دو قبیلهٔ ژو و هوآنسی متشکل شده‌اند. نقطهٔ دیگر گشت‌زنی در آفریقا، جنگل‌های استوایی در مرکز و شرق آفریقا است که سرزمین قبیله‌های مِبوتی، اِفِه و «پیگمی‌ها»ی دیگر است.

انسان‌ها در برخی از جنگل‌های دوردست در ماداگاسکار، آسیای جنوب‌شرقی، از جمله مالزی و فیلیپین و نیز در برخی از جزایر نزدیک سواحل هند، هنوز هم با گشت‌زنی گذران زندگی می‌کنند. برخی از شناخته‌ترین گشت‌زنان اخیر، بومی استرالیا هستند. این بومیان استرالیایی ۴۰/۰۰۰ سال بوده است که بدون دستیابی به تولید خوراک در این قاره زندگی می‌کرده‌اند.

نیمکرهٔ غربی نیز گشت‌زنان اخیر خود را داشت. اسکیموها یا اینوایت‌های آلاسکا و کانادا شکارگران شناخته شده‌ای‌اند. این گشت‌زنان شمالی اکنون تکنولوژی نوین مانند تفنگ و خودروهای برف‌رُوْ را در فعالیت‌های معیشی‌شان به کار می‌برند. جمعیت‌های بومی کالیفرنیا، اورِگون، واشینگتن، بریتیش کلمبیا و آلاسکا، مانند مردمان

www.Booknama.com

کانادای قطبی و منطقهٔ دریاچه‌های بزرگ، همگی گشت‌زن بودند. برای بسیاری از آمریکاییان بومی، ماهیگیری، شکار و گردآوری هنوز به عنوان یکی از فعالیت‌های مهم معیشی (و گهگاه تجاری) باقی مانده است.

گشت‌زنان ساحلی در پاتاگونیا نزدیک دماغهٔ جنوبی آمریکای جنوبی، نیز می‌زیستند. در دشت‌های مرغزاری آرژانتین، جنوب برزیل، اوروگوئه و پاراگوئه، شکارگران و گردآورندگان دیگری زندگی می‌کردند. مردمان آچِهٔ پاراگوئه نیز معمولاً شکارگر و گردآورنده نامیده می‌شوند، هر چند که تنها یک سوم معیشت‌شان را از گشت‌زنی به دست می‌آورند. آچه‌ها کشاورزی هم می‌کنند، جانوران اهلی شده دارند و نزدیک مراکز تبلیغ مسیحیت زندگی می‌کنند و از مبلغان مذهبی خوراک می‌گیرند.

در سراسر جهان، گشت‌زنی بیشتر در محیط‌هایی باقی مانده است که موانع عمده‌ای سر راه تولید خوراک ایجاد می‌کنند. (برخی از گشت‌زنان پس از پیدایش تولید خوراک، دولت، استعمار و یا نظام جهانی مدرن، به این نواحی پناه آورده‌اند.) دشواری‌های کشاورزی در قطب شمال آشکارا به چشم می‌خورند. جنوب آفریقا و منطقهٔ قوم سان که ریچاردلی آن را بررسی کرده است، با کمربندی از منطقهٔ فاقد آب به وسعت ۷۰ تا ۲۰۰ کیلومتر محاصره شده است. دسترسی به این ناحیه هنوز هم دشوار است و هیچ نشانهٔ باستان‌شناختی دال بر وجود جمعیت تولیدکنندهٔ خوراک تا پیش از سدهٔ بیستم، در آن به دست نیامده است. به هر روی، محدودیت‌های زیست‌محیطی بر سر راه راهبردهای تطبیقی دیگر، تنها دلیل بقای گشت‌زنی نبوده است. زیستگاه همهٔ گشت‌زنان جهان یک وجه مشترک دارد که همان در حاشیه قرار گرفتن است. محیط زیست این مردم برای گروه‌هایی که با راهبردهای تطبیقی دیگری زندگی می‌کنند، چندان جذابیتی نداشته است.

در برخی از مناطق که مستعد کشاورزی بودند، شیوهٔ زندگی شکار و گردآوری حتی پس از تماس با کشاورزان دوام آورد. این گشت‌زنان سرسخت، مانند بومیان گشت‌زن کالیفرنیای کنونی، به تولید خوراک رو نیاوردند زیرا می‌توانستند با شکار و گردآوری معیشت‌شان را به اندازهٔ کافی فراهم کنند. با گسترش نظام جهانی مدرن، شمار گشت‌زنان همچنان رو به کاهش است.

www.Booknama.com

همپیوندهای گشت‌زنی

سنخ‌بندی‌هایی چون راهبردهای تطبیقی کوهن، سودمنداند زیرا همپیوندهایی را مطرح می‌کنند که همان پیوند میان دو یا چند متغیر است. (متغیرهای همپیوند عواملی‌اند که مانند جیرهٔ خوراک و وزن بدن به هم پیوند دارند، به‌گونه‌ای که با کاهش یا افزایش یک عامل، عامل دوم نیز افزایش یا کاهش می‌یابد.) بررسی‌های مردم‌نگارانه درصدها جامعه، بسیاری از این همپیوندها را میان اقتصاد و زندگی اجتماعی آشکار ساخته‌اند. با هر راهبرد تطبیقی یک رشته ویژگی‌های خاص فرهنگی همپیوند است. این همپیوندی به ندرت کامل بوده است. برخی از گشت‌زنان ویژگی‌های فرهنگی را که معمولاً با گشت‌زنی همراه‌اند، دارا نیستند و بسیاری از این ویژگی‌ها در گروه‌هایی پیدا شده‌اند که راهبردهای تطبیقی دیگری دارند.

حال ببینیم همپیوندهای معمول گشت‌زنی کدام‌اند؟ آدم‌هایی که با شکار، گردآوری و ماهیگیری امرار معاش می‌کنند، غالباً در جوامع مبتنی بر دسته زندگی می‌کنند. واحد اجتماعی بنیادی دسته، گروه کوچکی کمتر از صد تن است که همگی از راه خویشاوندی یا زناشویی به هم وابسته‌اند. حجم دسته از فرهنگی به فرهنگی دیگر و غالباً از فصلی به فصلی دیگر در یک فرهنگ معین، تفاوت می‌پذیرد. در برخی از جوامعِ گشت‌زن، حجم دسته در طول سال تغییر نمی‌پذیرد. در جوامع دیگر، دسته در بخشی از سال انشعاب می‌یابد. خانواده‌ها در فصل‌هایی از سال برای گردآوری منابعی که تنها برای بهره‌برداری عدهٔ کمی مساعد است، از یکدیگر جدا می‌شوند. و باز در فصول دیگر، برای همکاری و انجام مراسم گرد هم می‌آیند.

نمونه‌های دیگری از انشعاب‌های فصلی و تجدید وحدت اقوام شکارگر و گردآورنده را می‌توان در گزارش‌های مردم‌نگاری و باستان‌شناسی پیدا کرد. برای نمونه، در جنوب آفریقا، برخی از دسته‌های قوم سان در فصل خشک دور حفره‌های آب گرد هم می‌آیند و در فصل بارانی از هم جدا می‌شوند، در حالی که دسته‌های دیگری نیز هستند که در فصل خشک انشعاب پیدا می‌کنند. این واقعیت منعکس‌کنندهٔ گوناگونی زیست‌محیطی است. سان‌هایی که منبع آب دایمی ندارند، باید پراکنده شوند و برای

www.Booknama.com

گردآوری گیاهان در جاهایی که رطوبت بیشتر است، به گشت‌زنی بپردازند. در اُکزاکای باستانی مکزیک، پیش از پیدایش کشت گیاهان حدود ۴/۰۰۰ سال پیش، گشت‌زنان در فصل تابستان در دسته‌های بزرگ گرد هم می‌آمدند. آنها به گونه‌ای دسته‌جمعی به گردآوری بوته‌های لوبیا و میوه‌های کاکتوس می‌پرداختند. سپس در پاییز، آنها به گروه‌های خانوادگی کوچک‌تری منشعب می‌شدند تا به شکارگوزن و گردآوری گیاهانی بپردازند که تنها با دسته‌های کوچک قابل گردآوری بودند.

در این تصویر یک گشت‌زن امروزی از شبه‌جزیرهٔ کیپ استرالیا سرگرم گردآوری تخم غاز از آشیانه‌ها است. این نوع شکارگران و گردآورندگان بازماندگان جدا افتادهٔ عصر سنگ نیستند، بلکه آدم‌های امروزی‌اند که در دولت‌های ملی زندگی می‌کنند و با خارجی‌ها تماس دارند.

www.Booknama.com

یکی از ویژگی‌های نوعی زندگی گشت‌زنی، تحرک آن است. در بسیاری از گروه‌های سان و نیز در میان مردم مِبوتی کنگو، آدم‌ها در طول زندگی‌شان چندین بار دسته‌های‌شان را تغییر می‌دهند. برای مثال، یکی ممکن است در دسته‌ای زاییده شده باشد که مادرش در آن خویشاوندی دارد. بعد، خانوادهٔ او ممکن است به دسته‌ای روی آورد که پدرش در آن خویشاوندانی دارد. از آنجا که دسته‌ها برون‌همسرند (یعنی آدم‌ها در خارج از دسته‌شان همسر می‌گزینند) والدین یک شخص از دو دستهٔ متفاوت‌اند و پدربزرگ و مادربزرگ‌هایش ممکن است از چهار دسته باشند. آدم‌ها می‌توانند به هر دسته‌ای ملحق شوند که در آن خویشاوند یا پیوندهای زناشویی دارند. یک زوج ممکن است در دستهٔ شوهر یا همسر زندگی کنند یا از دستهٔ شوهر به دستهٔ همسر نقل مکان کنند و برعکس.

یک شخص همچنین می‌تواند از طریق خویشاوندی ساختگی، یا روابط شخصیِ مبتنی بر خویشاوندی میان پدر و مادرخواندگان و فرزندخواندگان، به عضویت یک دسته درآید. مردم سان تعداد محدودی از نام‌های شخصی دارند. آدم‌هایی که همنام‌اند رابطهٔ ویژه‌ای با هم دارند و مانند فرزندان یک خانواده با یکدیگر برخورد می‌کنند. آنها انتظار دارند که از دسته‌هایی که همنام در آنها دارند، مانند دسته‌ای که در آن خواهر و برادر واقعی دارند، مهمان‌نوازی ببینند. آدم‌های همنام هویت مشترک نیرومندی دارند. آنها همدیگر را با اصطلاح‌های خویشاوندی رایج در دسته‌های خویشاوند صدا می‌زنند، به گونه‌ای که گویی خویشاوند واقعی هم‌اند. خویشاوندی، زناشویی و خویشاوندی ساختگی، به قوم سان اجازه می‌دهد که به دسته‌های گوناگونی بپیوندند. گشت‌زنان کوچنده (که به گونه‌ای منظم در حرکت‌اند) غالباً دسته‌های‌شان را تغییر می‌دهند. به همین دلیل، عضویت در دسته از سالی به سال دیگر دستخوش دگرگونی شدید می‌شود.

در همهٔ جوامع بشری نوعی تقسیم کار بر پایهٔ جنسیت، وجود دارد. در میان گشت‌زنان، مردها معمولاً شکار و ماهیگیری می‌کنند و زن‌ها به گردآوری مواد خوراکی خودرو می‌پردازند، ولی ماهیت کار آنها از فرهنگی به فرهنگی دیگر تفاوت می‌پذیرد. در برخی از فرهنگ‌ها، کار زنان بیشترین سهم را در رژیم خوراکی دارد، ولی در برخی از

www.Booknama.com

فرهنگ‌های دیگر، شکار و ماهیگیری سهم برتر را به خود اختصاص می‌دهد. در میان گشت‌زنان مناطق استوایی و نیمه استوایی، معمولاً گردآوری بیشتر از شکار و ماهیگیری در رژیم خوراکی سهم دارد، حتی با آن که گردآوری بسیار بیشتر از شکار و ماهیگیری نیاز به نیروی کار دارد.

همهٔ گشت‌زنان جهان تمایزهای اجتماعی مبتنی بر سن دارند. در میان آنها، سالمندان به عنوان پاسداران اسطوره‌ها، افسانه‌ها، داستان‌ها و سنت‌ها، از احترام ویژه‌ای برخوردارند. جوان‌ترها به دانش خاص مسن‌ترها دربارهٔ امور عملی و مناسکی، ارج می‌نهند. بیشتر جوامع گشت‌زن برابری‌گرایند. این به آن معنا است که تفاوت‌های حیثیتی در میان آنها در سطح حداقل و مبتنی بر سن و جنسیت است.

باید به یاد داشته باشیم که دستهٔ برابری‌گرا در بیشتر تاریخ حیات بشر، صورت بنیادی زندگی اجتماعی انسان بوده است. تولید خوراک کمتر از یک درصد حیات نوع انسان را بر کرهٔ زمین به خود اختصاص داده است، ولی همین دورهٔ کوتاه، تفاوت‌های اجتماعی فراوانی را پدید آورده است. از این پس می‌پردازیم به ویژگی‌های اقتصادی راهبردهای تولید خوراک.

کِشت گیاهان

در سنخ‌بندی کوهن، راهبردهای تطبیقیِ مبتنی بر تولید خوراک در جوامع غیرصنعتی، عبارت‌اند از، کشاورزی سطحی، کشاورزی عمیق، شبانی. در فرهنگ‌های غیر غربی، همچنان که در ملت‌های نوین نیز صادق است، آدم‌ها انواع فعالیت‌های اقتصادی را انجام می‌دهند. هر راهبرد تطبیقی به یک فعالیت اقتصادی اصلی راجع است. برای مثال، شبانان (گله‌پروران) شیر، کره، خون و گوشت دام‌های‌شان را به عنوان پایه‌های رژیم غذایی‌شان مصرف می‌کنند. ولی به هر روی، آنها با کمی کشاورزی و یا از طریق داد و ستد با همسایگان کشاورز، غلات را نیز به رژیم خوراکی‌شان اضافه می‌کنند. تولیدکنندگان خوراک همچنین ممکن است برای تکمیل رژیم غذاییِ مبتنی بر انواع گیاهی و جانوری اهلی شده، از شکار و گردآوری نیز استفاده کنند.

www.Booknama.com

کشاورزی سطحی

کشاورزی سطحی و عمیق دو نوع کشت‌اند که در جوامع غیرصنعتی پیدا می‌شوند. هر دو نوع یاد شده با نظام‌های مزرعه‌داری ملت‌های صنعتی، مانند ایالات متحد و کانادا، که از زمین‌های وسیع کشاورزی، ماشین‌آلات و مواد پتروشیمیایی استفاده می‌کنند، تفاوت دارند.

به نظر کوهن، کشاورزی سطحی کِشتی است که از عوامل تولیدی مانند زمین، کار، سرمایه و ماشین‌آلات، هیچ استفاده‌ای نمی‌کند. کشاورزان سطحی از ابزارهایی چون کج‌بیل و سیخک‌های حفر برای پرورش محصولات‌شان استفاده می‌کنند. زمین‌های آنها همیشه به زیر کشت نمی‌روند و در دوره‌های زمانی متفاوت زمین‌ها را به آیش می‌گذارند.

کشاورزی سطحی غالباً با روش‌های بِبُر و بسوز همراه است. کشاورزان سطحی با بریدن و سوزاندن جنگل یا بیشه و یا به آتش کشیدن پوشش گیاهی زمین مورد نیاز برای کشت، زمین را برای کشت هموار و آماده می‌کنند. بدین سان، شاخ و برگ‌ها زدوده می‌شوند، آفت‌ها کشته می‌شوند و خاکسترها برای بارورسازی زمین باقی می‌مانند. سپس بذرپاشی می‌شود و از زمین تا هنگام برداشت مراقبت می‌شود. کاربرد این قطعه زمین تداوم ندارد. غالباً از آن تنها برای یک سال استفاده می‌شود. البته این امر به باروری خاک وعلف‌های هرزبستگی داردکه برای تغذیهٔ خود باگیاهان کاشته شده رقابت می‌کنند.

وقتی کشاورزان سطحی به دلیل بی‌خاصیت شدن خاک یا پوشش ضخیم علف هرز یک نقطه کشت را رها می‌کنند، تکه زمین دیگری را برای کشت آماده می‌کنند و زمین قبلی را به جنگل می‌سپارند. پس از چندین سال آیش (مدت زمان آن در جوامع مختلف تفاوت می‌کند) کشاورز سطحی به کشت دوباره در قطعه زمین اولی روی می‌آورد. این جابه‌جایی از یک نقطه به نقطهٔ دیگر، به معنای آن نیست که کل جمعیت دهکده‌ها با رها شدن زمین‌ها به نقاط تازه حرکت می‌کنند. کشاورزی سطحی می‌تواند دهکده‌های ثابت و بزرگ را تأمین کند. برای نمونه، در میان قوم کوایکورو که در جنگل‌های استوایی جنوب آمریکا زندگی می‌کنند، یک دهکدهٔ ۱۵۰ نفره مدت ۹۰ سال

www.Booknama.com

در یک محل باقی مانده بود. خانه‌های این مردم بزرگ و خوب ساخته شده‌اند. از آن جا که کارِ خانه‌سازی آنها پر زحمت است، ترجیح می‌دهند که به جای ساخت یک دهکدهٔ تازه پای پیاده به سر مزارع‌شان بروند. آنها قطعه زمین‌های‌شان را جا به جا می‌کنند، نه اقامتگاه‌های‌شان. از سوی دیگر، کشاورزان سطحی در مونتانا، واقع در دامنه‌های کوه آندز در پرو، در دهکده‌های کوچک سی نفره زندگی می‌کنند. خانه‌های این مردم کوچک و ساده‌اند. آنها پس از گذراندن چند سال در یک محل، دهکده‌های تازه‌ای را نزدیک زمین بکر می‌سازند. از آن جا که خانه‌های آنها بسیار ساده‌اند، آنها به جای نیم مایل پیاده رفتن سرِ زمین‌های‌شان ترجیح می‌دهند خانه‌های تازه‌ای را سرِ زمین بسازند.

در کشاورزی سطحیِ ببر و بسوز، با قطع و سوزاندن درختان و بیشه‌ها، زمین برای کشت هموار و آماده می‌شود و در آن از تکنولوژی ساده‌ای استفاده می‌شود. در این تصویر زنی را می‌بینید که پس از آماده‌سازی زمین، با سیخک حفر برنج کوهی را در ماداگاسکار می‌کارد. این نوع کشت برای محیط زیست پیامدهایی نیز دارد.

www.Booknama.com

کشاورزی عمیق

کشاورزی عمیق یک نوع کشت است که بیشتر از کشاورزی سطحی به نیروی کار نیاز دارد، زیرا کشاورزان در این نوع کشاورزی از زمین به گونه‌ای عمیق و پیوسته استفاده می‌کنند. نیروی کار بیشتر که لازمهٔ این نوع کشاورزی است، به خاطر استفادهٔ همگانی از جانوران اهلی، آبیاری و کشت پله‌کانی است.

جانوارن اهلی

بسیاری از کشاورزان عمیق از حیوانات به عنوان وسایل تولید و برای حمل و نقل، شخم‌زدن و کود استفاده می‌کنند. کشاورزان آسیایی معمولاً از گاو یا گاومیش برای اقتصادهای کشاورزیِ مبتنی بر تولید برنج‌شان، استفاده می‌کنند. این کشاورزان از وجود گاو برای لگدمالی مزارع غرقابی و در نتیجه مخلوط کردن خاک و آب پیش از نشاکاری استفاده می‌کنند. بسیاری از کشاورزان جانوران را به خیش می‌بندند و زمین‌ها را پیش از بذرپاشی شخم می‌زنند. همچنین آنها تپالهٔ حیوانات‌شان را گردآوری می‌کنند و از آن برای کوددهی و بالا بردن بازدهی زمین‌های‌شان استفاده می‌کنند. این کشاورزان حیوانات را برای حمل و نقل و به عنوان تجهیزات کشت، نیز به کار می‌برند.

آبیاری

در حالی که کشاورزان سطحی باید در انتظار فصل بارانی بمانند، کشاورزان عمیق می‌توانند کشت‌شان را از پیش زمان‌بندی کنند، زیرا آب تحت نظارت آنها است. مردم ایفوگااو، مانند دیگر متخصصان آبیاری در فیلیپین، با آب‌گذرهای انشعاب یافته از رودخانه‌ها، نهرها، چشمه‌ها، و حوضچه‌ها، زمین‌های‌شان را آبیاری می‌کنند. آبیاری این را امکان‌پذیر می‌سازد که یک قطعه زمین هر ساله به زیر کشت رود. آبیاری زمین را غنی می‌سازد، زیرا زمین آبیاری شده اکوسیستم بی‌همتایی است که انواع گیاهان و جانوران را دربر می‌گیرد، از جمله بسیاری از ارگانیسم‌های ریز که فضولات‌شان زمین را بارور می‌سازد.

www.Booknama.com

حیوانات اهلی را می‌توان به عنوان «ابزارها»ی تولید کشاورزی به کار برد. این کشاورزان برمه‌ای برای شخم‌زدن زمین‌های برنج‌شان از گاوهای نر استفاده می‌کنند. در جامعهٔ شما، از جانوران اهلی چه استفادهٔ اصلی می‌شود؟

یک زمین آبیاری شده نوعی سرمایه‌گذاری است که معمولاً ارزش آن افزایش می‌یابد. در این نوع کشت، بهره‌برداری از یک زمین وقت می‌گیرد و تنها پس از چند سال کشت به بهره‌برداری کامل می‌رسد. مردم ایفوگااو، مانند آبیاران دیگر، نسل‌ها در یک مزرعه کشاورزی کرده‌اند. به هر روی، در برخی از مناطق کشاورزی مانند خاورمیانه، نمک همراه با آب آبیاری می‌تواند زمین‌های آبیاری شده را پس از ۵۰ یا ۶۰ سال غیرقابل استفاده سازد.

کِشت پلکانی

این نوع کشت فن کشاورزی دیگری است که مردم ایفوگااو بر آن تسلط دارند.

www.Booknama.com

سرزمین آنها دره‌های کوچکی دارد که با دامنه‌های تپه‌ای شیب‌دار از هم جدا می‌شوند. از آنجا که جمعیت آنها متراکم است، مردم نیاز به کشت تپه‌ها دارند. ولی اگر آنها بدون هرگونه تمهیدی روی تپه‌های شیب‌دار کشت می‌کردند، خاک حاصلخیز و محصول در فصل بارانی شسته و از بین می‌رفت. آنها برای جلوگیری از این فرسایش، تپه‌ها را برش می‌دهند و زمین‌هایی پله‌کانی را برفراز بستر رودخانه می‌سازند. چشمه‌ها از بالای این زمین‌های پله‌کانی آنها را آبیاری می‌کنند. برای ساختن و نگهداری نظام آبیاری پله‌کانی به نیروی کار عظیمی نیاز است. دیواره‌های این پله‌ها هر ساله می‌شکنند و باید تعمیر شوند. آب‌گذرهایی که آب را از طریق پله‌ها به پایین می‌رسانند، نیز به توجه نیاز دارند.

سود و زیان‌های کشاورزی عمیق

این نوع کشاورزی برای ساخت و نگهداری نظام‌های آبیاری، پله‌کان‌بندی و کارهای دیگر، به نیروی کار نیاز دارد. آدم‌ها باید به حیوان‌های‌شان غذا و آب بدهند و از آنها مراقبت کنند. زمین کشاورزی اگر به اندازهٔ کافی رویش کار و مدیریت شود، می‌تواند سالیانه یک یا چند محصول طی چند نسل به دست دهد. یک مزرعهٔ کشاورزی لزوماً محصول سالیانه‌ای بیشتر از یک قطعه زمین کشاورزی سطحی تولید نمی‌کند. نخستین محصول از کشاورزی سطحی در یک زمین به اندازهٔ کافی آیش شده، ممکن است بیشتر از محصول همان اندازه زمین در کشاورزی عمیق باشد. وانگهی، از آن جا که کشاورزان عمیق سخت‌تر از کشاورزان سطحی کار می‌کنند، بازدهی کشاورزی عمیق نسبت به کار، در سطح پایین‌تر است. امتیاز اصلی کشاورزی عمیق این است که محصول دراز مدت آن در سطح، بیشتر و قابل اتکاتر است. از آن جا که یک قطعه زمین کشاورزی عمیق هر ساله به مالکش محصول می‌دهد، دیگر نیازی نیست که مانند کشاورزی سطحی زمین کشت نشده‌ای به عنوان ذخیره نگهداشته شود. به همین دلیل است که جوامع کشاورزی عمیق جمعیتی متراکم‌تر از جوامع کشاورزی سطحی دارند.

پیوستار کِشت

از آن جا که اقتصادهای غیرصنعتی می‌توانند هر دو صورت کشاورزی سطحی و

www.Booknama.com

عمیق را داشته باشند، بهتر آن است که کشاورزی را در یک پیوستار کشت مورد بحث قرار دهیم. در این پیوستار، نظام‌های کشاورزی سطحی که با کار کمتر و جابه‌جایی زمین مشخص می‌شوند، در یک سر قرار می‌گیرند و کشاورزی عمیق که با کار شدیدتر و زمین ثابت مشخص می‌شود، در سر دیگر پیوستار جای می‌گیرد.

ما برای این از یک پیوستار صحبت می‌کنیم که امروزه اقتصادهای میانینی وجود دارند که ویژگی‌های هر دو نوع کشاورزی سطحی و عمیق را با هم دارند، بدین سان که از کشاورزی سطحیِ جابه‌جاشونده عمیق‌ترند، ولی به اندازهٔ کشاورزی عمیق عمق ندارند. این قضیه یادآور اقتصادهای میانینی است که در توالی‌های باستان‌شناختی از کشاورزی سطحی تا عمیق، در خاورمیانه، مکزیک و مناطق دیگر تولید خوراک اولیه پیدا شده‌اند. مردم کوئیکوروی آمریکای جنوبی، برخلاف کشاورزان سطحی که یک قطعه زمین را تنها یک بار کشت می‌کنند و سپس آن را به آیش می‌گذارند، پیش از رها کردن قطعه زمین‌های‌شان سه بار مانیوک در آنها می‌کارند. در برخی از نواحی پرجمعیت گینهٔ نو پاپوا، کشت حتی عمیق‌تر از این است، زیرا آنها زمین‌های‌شان را دو تا سه سال کشت می‌کنند و بعد، پس از سه تا پنج سال آیش، دوباره آنها را به زیر کشت می‌برند. بعد از گذشت چند دور کشت، زمین‌ها را برای یک دورهٔ درازتر رها می‌کنند. به این نوع الگو آیش محدود می‌گویند (وولف، ۱۹۶۶). گذشته از گینهٔ نو پاپوا، چنین نظام‌هایی در نقاط دوری چون آفریقای غربی و بلندی‌های مکزیک نیز برقرارند. آیش محدود در مقایسه با کشاورزی سطحی ساده، با جمعیت متراکم‌تری همراه است. در جنگل‌های استوایی که هجوم علف هرز و خاک نرم از کشت عمیق‌تر جلوگیری می‌کند، نظام ساده‌تر کشاورزی سطحی معمول است.

تفاوت اصلی میان کشاورزی سطحی و عمیق، این است که در کشاورزی سطحی همیشه زمین به آیش گذاشته می‌شود، حال آن که در کشاورزی عمیق نیازی به آیش نیست. نخستین کشتکاران خاورمیانه و مکزیک، کشاورزان سطحی دیم‌کار بودند. تا همین اواخر، کشاورزی سطحی صورت اصلی کشت در چندین ناحیه، از جمله بخش‌هایی از آفریقا، آسیای جنوب شرقی، جزایر اقیانوس آرام، مکزیک، آمریکای مرکزی و جنگل‌های استوایی آمریکای جنوبی، بوده است.

www.Booknama.com

کشاورزی عمیق بیشتر از نوع سطحی آن به نیروی کار نیاز دارد و از زمین به شیوه‌ای عمیق‌تر و پیوسته‌تر بهره‌برداری می‌کند. نیاز به کار بیشتر در کشاورزی عمیق، به خاطر کاربرد جانوران اهلی، آبیاری و کشت پله‌کانی است. در این تصویر برنج‌کاران لوزون در فیلیپین را می‌بینید که به خاطر زمین‌های آبیاری شده و پله‌کانی‌شان پر آوازه‌اند.

کشت عمیق: انسان‌ها و محیط زیست

با افزایش سطح نظارت انسان بر طبیعت، پهنهٔ محیط‌های قابل استفاده برای تولید خوراک گسترش یافته است. برای مثال، در مناطق کم‌باران کالیفرنیا که بومیان آمریکا زمانی در آن گشت‌زنی می‌کردند، امروزه تکنولوژی آبیاری زمین‌های کشاورزی

www.Booknama.com

حاصلخیزی را به بار آورده است. کشاورزان سطحی در مناطقی زندگی می‌کنند که برای کشاورزانی که به آبیاری دسترسی ندارند بسیار خشک‌اند و برای کشتکاران غیر پله‌کانی نیز شیب بسیار تندی دارند. بسیاری از تمدن‌های باستانی در زمین‌های خشک و بر پایهٔ کشاورزی عمیق برپا شدند. افزایش شدت کار و کاربرد زمین ثابت، پیامدهای عمدهٔ جمعیتی، اجتماعی، سیاسی و زیست‌محیطی دارد.

کشاورزان عمیق به خاطر زمین‌های ثابت‌شان یک‌جانشین‌اند. آدم‌های که در اجتماع‌های بزرگتر و ثابت‌تری زندگی می‌کنند، از جهت محلی به هم نزدیک‌ترند. رشد حجم و تراکم جمعیت، تماس میان افراد و گروه‌ها را افزایش می‌دهد. در چنین محیطی، نیاز به تنظیم روابط میان آدم‌ها از جمله برخورد منافع، بیشتر احساس می‌شود. اقتصادهایی که جمعیت بیشتری را تغذیه می‌کنند، در کاربرد زمین، کار و منابع دیگر، به هماهنگی بیشتری نیاز دارند.

کشاورزی عمیق پیامدهای زیست‌محیطی مهمی دارد. نهرهای آبیاری و شالیزارها به منبع ضایعات آلی، مواد شیمیایی (مانند نمک) و ارگانیسم‌های ریز و ناقل بیماری تبدیل می‌شوند. کشاورزی عمیق معمولاً به بهای درختان و جنگل‌هایی گسترش می‌یابد که بریده می‌شوند تا زمین کشاورزی به دست آید. یک چنین جنگل‌زدایی باعث فقدان تنوع زیست‌محیطی می‌شود. اقتصادهای کشاورزی بیش از پیش به کشت تخصصی روی می‌آورند، یعنی بر یک یا چند قلم محصول کالری‌زا مانند برنج اتکا پیدا می‌کنند و به جانورانی متکی می‌شوند که برای کمک به اقتصاد کشاورزی باید آنها را پرورش داد و نگهداری کرد. از آن جا که کشاورزان سطحی در مناطق استوایی انواع گیاهان را همزمان کشت می‌کنند، یک قطعه زمین زیرکشت آنها تنوع گیاهی موجود در یک جنگل استوایی را منعکس می‌سازد. ولی مزارع کشاورزی عمیق به خاطر بریدن درخت‌ها و تمرکز بر تنها چند قلم محصول غذایی، گوناگونی بوم‌شناختی را کاهش می‌دهند. یک چنین تخصص در محصول، هم در مورد کشاورزان عمیق در مناطق استوایی (برنج‌کاران اندونزیایی) دیده می‌شود و هم در مناطق غیراستوایی (کشاورزی مبتنی بر آبیاری در خاورمیانه).

دست‌کم در مناطق استوایی، رژیم غذاییِ هم‌گشت‌زنان و هم‌کشاورزان سطحی،

www.Booknama.com

معمولاً متنوع‌تر است، هر چند که کمتر از رژیم‌های خوراکی کشاورزان عمیق تحت نظارت انسان است. کشاورزان عمیق با ثابت نگهداشتن شکل خرمن‌برداریِ قابل اتکای سالیانه و تولید درازمدت، مخاطره در تولید را کاهش می‌دهند. برخلاف آنها، گشت‌زنان و کشاورزان سطحی در مناطق استوایی، از طریق اتکا به انواع محصولات و سود بردن از گوناگونی بوم‌شناختی، می‌کوشند این نوع مخاطره را کاهش دهند. راهبرد کشاورزی عمیق، نگهداشتن همهٔ تخم‌مرغ‌ها در یک سبد بزرگ و بسیار قابل اعتماد است. البته، حتی در این نوع کشاورزی نیز این امکان وجود دارد که محصول تولیدی منحصر به فرد به بار ننشیند و در نتیجه، قحطی پیش آید. راهبرد گشت‌زنان و کشاورزان سطحی در مناطق استوایی، نگهداشتن چندین سبد کوچک است که اگر چندتای آن هم از بین رود، معیشت آنها در خطر نمی‌افتد. راهبرد کشاورزی عمیق وقتی معقول است که بچه‌های زیادی را برای بزرگ کردن و بزرگسالان بسیاری را برای تغذیه کردن داشته باشیم. گشت‌زنی و کشاورزی سطحی معمولاً در میان جمعیت‌هایی معمول‌اند که کوچکتر، پراکنده‌تر و متحرک‌ترند.

اقتصادهای کشاورزی عمیق یک رشته مسایل مربوط به تنظیم روابط انسانی را نیز مطرح می‌کنند که حکومت‌های متمرکز غالباً برای حل این مسایل پدیدار می‌شوند. مدیریت منابع آب و مقررات مربوط به دسترسی و توزیع آن، یکی از عمده‌ترین مسایل این نوع اقتصادها به شمار می‌آیند. از آن جا که کشاورزان عمیق نزدیک‌تر به هم و روی زمین‌های با ارزش‌تری زندگی می‌کنند، احتمال کشمکش در میان آنها بیشتر از همین احتمال در میان گشت‌زنان و کشاورزان سطحی است. کشاورزی عمیق راه را برای پیدایش دولت هموار ساخت و بیشتر کشاورزان عمیق در چهارچوب دولت‌ها زندگی می‌کنند. دولت‌ها نظام‌های سیاسی و اجتماعی پیچیده‌ای‌اند که سرزمین و جمعیتی را اداره می‌کنند که از جهت اشتغال، ثروت، حیثیت و قدرت تضادهای اساسی دارند. در یک چنین جوامع، کشاورزان به عنوان بخشی از یک نظام سیاسی و اجتماعیِ تمایز یافته، با تخصص‌های کارکردی و بسیار یکپارچه، نقش بازی می‌کنند. دلالت‌های اجتماعی و سیاسی تولید خوراک و کشاورزی عمیق، در فصل «نظام‌های سیاسی» با تفصیل بیشتر بررسی خواهند شد.

www.Booknama.com

شبانی

شبانان در شمال آفریقا، خاورمیانه، اروپا، آسیا و مناطق نیمه صحرایی آفریقا زندگی می‌کنند. این گله‌داران مردمی‌اند که فعالیت‌های‌شان بر حیوانات اهلی شده‌ای چون گاو، گوسفند، بز و شتر تأکید دارند. شبانان غرب آفریقا مانند بسیاری از شبانان دیگر، در همزیستی و وابستگی متقابل با گله‌های‌شان زندگی می‌کنند. گله‌داران از دام‌های‌شان مراقبت می‌کنند و تولیدمثل‌شان را تضمین می‌کنند تا در عوض از آنها مواد گوشتی، لبنیات و پوست برای خودشان فراهم کنند. معمولاً از گوشت، شیر و حتی خون دام هم استفاده می‌شود. در مراسم گوناگونی که در سراسر سال برگزار می‌شوند، دام‌ها را می‌کشند تا سورسات این مراسم تهیه شود.

آدم‌ها از دام‌ها به صورت‌های گوناگون استفاده می‌کنند. برای مثال، بومیان دشت‌های بزرگ در شمال آمریکا از اسب‌های‌شان تنها سواری می‌گرفتند و گوشت آنها را نمی‌خوردند. برای این سرخپوستان دشت‌نشین، اسب‌ها «ابزارهای کار» و وسایل تولیدی بودند که برای شکار بوفالو که هدف اصلی اقتصادشان بود، به کار می‌رفتند. از همین روی، این سرخپوستان شبان‌های واقعی نبودند، بلکه شکارگرانی بودند که از اسب به عنوان وسیلهٔ تولید استفاده می‌کردند، همچنان که بسیاری از کشاورزان عمیق از حیوانات چنین استفاده‌ای می‌کنند.

شبانان، برخلاف کسانی که از جانوران به عنوان وسیلهٔ تولید استفاده می‌کنند، معمولاً از گله‌های‌شان مستقیماً برای تهیهٔ خوراک استفاده می‌کنند. آنها گوشت، خون و شیر دام‌ها را مصرف می‌کنند و از شیر، دوغ، کره و پنیر می‌گیرند. هر چند که برخی از شبانان بیشتر از شبانان دیگر اتکای کامل به گله‌های‌شان دارند، ولی بنای معیشت را صرفاً بر دام گذاشتن، امکان‌ناپذیر است. از همین روی است که می‌بینیم بیشتر شبانان برای تکمیل رژیم خوراکی‌شان از شکار، گردآوری، ماهیگیری و یا داد و ستد نیز استفاده می‌کنند. شبانان برای به دست آوردن محصولات کشاورزی، یا با کشاورزان داد و ستد می‌کنند و یا خودشان کمی کشت و گردآوری می‌کنند.

برخلاف گشت‌زنی و کشاورزی که پیش از انقلاب صنعتی در سراسر جهان وجود

www.Booknama.com

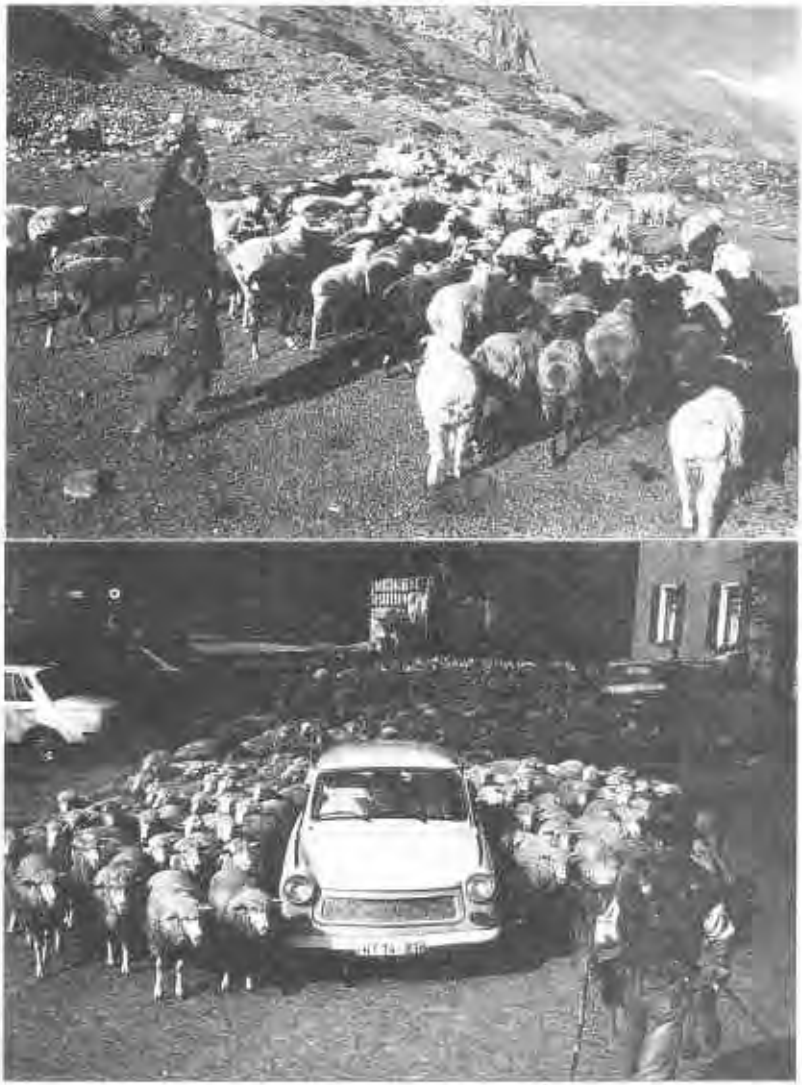

شبانان ممکن است کوچندهٔ عمودی یا افقی باشند، ولی معمولاً هرگز گله‌های‌شان را تنها نمی‌گذارند. آنها کمی کشاورزی و داد و ستد نیز می‌کنند. در تصویر بالا یک شبان زن را می‌بینید که یکی از اعضای گروه قومی قرقیز در ایالت سین کیانگ چین است. در تصویر پایین یک چوپان کوه‌نشین آلمانی را می‌بینید. این آدم هر ساله گله‌هایش را برای چرا به بلندی‌ها می‌برد.

www.Booknama.com

داشت، شبانی تقریباً به کلی منحصر به نیمکرهٔ شرقی بود. پیش از فتح قارهٔ آمریکا، تنها در منطقهٔ آند آمریکای جنوبی شبانان زندگی می‌کردند. آنها از دام‌های‌شان که همان لاما بود، برای تهیهٔ خوراک و پشم و نیز در کشاورزی و حمل و نقل استفاده می‌کردند. تا همین اواخر، سرخپوست‌های ناواهو در جنوب غرب ایالات متحد اقتصادی شبانی مبتنی بر گوسفند داشتند که به وسیلهٔ اروپاییان به شمال آمریکا آورده شده بود. هم اکنون قوم پر جمعیت ناواهو تنها جمعیت عمدهٔ شبان در نیمکرهٔ غربی به شمار می‌آیند.

شبانی دو الگوی حرکت دارد که یکی کوچ کامل و دیگری کوچ جزئی و عمودی است. هر دو این الگوها براین واقعیت مبتنی‌اند که گله‌ها را در فصول مختلف باید به مکان‌های خاصی برد که در آنها بتوانند چرا کنند. در کوچ کامل، سراسر گروه، از زنان و مردان گرفته تا کودکان به همراه دام‌های‌شان در سراسر سال حرکت می‌کنند. خاورمیانه و شمال آفریقا نمونه‌های متعددی از این گونه کوچ را به دست می‌دهند. برای نمونه، در ایران، ایل‌های باصری و قشقایی به گونه‌ای سنتی در یک مسیر تقریباً ۵۰۰ کیلومتری کوچ می‌کنند. آنها هر ساله دام‌های‌شان را از مناطق دشتی و قشلاقی برای چرا به مراتعی ییلاقی می‌برند که چند هزار متر از سطح دریا ارتفاع دارند.

در کوچ جزئی و عمودی، بخشی از گروه با دام‌ها حرکت می‌کنند، ولی بیشترشان در دهکده باقی می‌مانند. نمونه‌هایی از این نوع کوچ را می‌توان در اروپا و آفریقا مشاهده کرد. در کوه‌های آلپ اروپا، در فصل تابستان تنها چوپان‌ها و دام‌ها و نه کل دهکده، به چراگاه‌های کوهستانی می‌روند. در میان قوم تورکانای اوگاندا، مردان و پسران دام‌ها را به چراگاه‌های دور می‌برند، در حالی که بیشتر مردم در دهکده می‌مانند و مقداری کشت سطحی می‌کنند. این دهکده‌ها معمولاً در نواحی پر باران جای دارند و از طولانی‌ترین فصل چرا برخوردارند. همین امر به جمعیت دهکده اجازه می‌دهد که بیشتر روزهای سال در کنار هم باشند.

شبانان کوچندهٔ کلی در مسیر کوچ سالانه‌شان با گروه‌های یکجانشین داد و ستد می‌کنند و محصولات دامی‌شان را به آنها فروخته و محصولات کشاورزی آنها را می‌خرند. ولی کوچندگان جزئی و عمودی با کشاورزان داد و ستد نمی‌کنند، زیرا تنها بخشی از آنها همراه دام‌ها حرکت می‌کنند و بقیه می‌توانند در طول سال در دهکده باقی

www.Booknama.com

بمانند و محصولات مورد نیازشان را کشت کنند. جدول ۱ـ۱۴ ویژگی‌های اصلی راهبردهای تطبیقی کوهن را نشان می‌دهد.

جدول ۱ـ۱۴

راهبردهای تطبیقی (سنخ‌بندی اقتصادی) کوهن

راهبرد تطبیقی	نام شناخته شدهٔ دیگر	ویژگی‌های اساسی
گشت‌زنی	شکار و گردآوری	تحرک، استفاده از منابع طبیعی
کشاورزی سطحی	بیر و بسوز، کشت در مناطق متفاوت، مزرعه‌داری بدون آبیاری	دورهٔ آیش
کشاورزی عمیق	کشاورزی مبتنی بر آبیاری	استفادهٔ دایمی از زمین، کاربرد شدید نیروی کار
شبانی	گله‌داری	کوچ کلی و کوچ جزئی
صنعت‌گرایی	تولید صنعتی	تولید کارخانه‌ای، سرمایه‌داری، و تولید سوسیالیستی

شیوه‌های تولید

اقتصاد به نظام تولید، توزیع و مصرف منابع گفته می‌شود؛ علم اقتصاد چنین نظام‌هایی را بررسی می‌کند. اقتصاددانان گرایش به تأکید بر ملت‌های مدرن و نظام‌های سرمایه‌داری دارند، حال آن که انسان‌شناسان با گردآوری داده‌هایی دربارهٔ اقتصادهای غیرصنعتی، دامنهٔ فهم اصول اقتصادی را گسترش داده‌اند. انسان‌شناسان اقتصاددان اقتصاد را در یک چشم‌انداز تطبیقی بررسی می‌کنند.

شیوهٔ تولید که همان نحوهٔ سازمان دهی تولید است، به «یک رشته روابط اجتماعی اطلاق می‌شود که از طریق آن نیروی کار بسیج می‌شود تا با کمک ابزارها، مهارت‌ها، سازماندهی و دانش، انرژی از طبیعت استخراج شود» (وولف، ۱۹۸۲، ص ۷۵). در اقتصاد سرمایه‌داری نیروی کار با پول خریده می‌شود و میان آدم‌ها (رئیسان و کارکنان)ی که در فراگرد تولید دخالت دارند، شکافی اجتماعی به چشم می‌خورد.

www.Booknama.com

برخلاف اقتصاد باد شده، در جوامع غیرصنعتی نیروی کار معمولاً خریده نمی‌شود، بلکه به عنوان یک الزام اجتماعی در اختیار اقتصاد جامعه قرار می‌گیرد. در یک چنین شیوهٔ تولید مبتنی بر خویشاوندی، همیاری در تولید یکی از انواع نمودهای شبکهٔ گسترده‌تری از روابط اجتماعی به شمار می‌آید.

جوامعی که یکی از راهبردهای تطبیقی یاد شده را به کار می‌برند، معمولاً شیوهٔ تولید مشابهی دارند. تفاوت‌های موجود در چهارچوب یک راهبرد معین، ممکن است نتیجهٔ تفاوت‌ها در محیط زیست، منابع مورد هدف و یا سنت‌های فرهنگی باشند. برای نمونه، یک شیوهٔ تولید گشت‌زنی ممکن است مبتنی بر شکارگران فردی یا جمعی باشد که این امر خود بستگی به آن دارد که حیوان مورد شکار تنهایی حرکت می‌کند یا گله‌ای. کار گردآوری معمولاً فردی‌تر از شکار است، گرچه در هنگام فراوانی منابع خودروی رسیده و نیاز به گردآوری سریع آنها، گروه‌های گردآورنده ممکن است گردهم آیند. ماهیگیری ممکن است به تنهایی (مانند ماهیگیری در آبهای یخی و با تیزه‌های پرتابی) و یا گروهی (مانند ماهیگیری در آب‌های باز و شکار پستانداران دریایی) انجام گیرد.

تولید در جوامع غیرصنعتی

هر چند نوعی تقسیم کار اقتصادی مبتنی بر سن و جنسیت، یک پدیدهٔ فرهنگی جهانی است، ولی وظایفی که به آدم‌های مذکر و مؤنث و در سنین متفاوت واگذار می‌شوند، گوناگون‌اند. بسیاری از جوامع کشاورز سطحی نقش تولید عمده را به زنان واگذار می‌کنند، ولی برخی از این جوامع کار اصلی را به مردان می‌دهند. به همین سان، در میان شبانان، مردها معمولاً از دام‌های بزرگ مراقبت می‌کنند، ولی در برخی از فرهنگ‌ها زنان کار شیردوشی را انجام می‌دهند. کارهای دسته‌جمعی در برخی از جوامع کشاورز را گروه‌های کوچکتر یا افرادی انجام می‌دهند که بیشتر وقت‌شان را روی زمین‌های دیگران کار می‌کنند.

مردم بتسیلئوی ماداگاسکار دو مرحله کار گروهی در کشت برنج دارند: نشاکردن و خرمن‌برداری. حجم گروه کار متناسب با حجم زمین کشاورزی تغییر می‌کند. هر دو کار

www.Booknama.com

نشا و خرمن‌برداری با تقسیم کاری سنتی مبتنی بر سن و جنسیت همراه است که برای همهٔ مردم بتسیلئو شناخته شده است و نسل‌ها تکرار گشته است. نخستین مرحله از نشاکاری، لگدمال کردن زمین غرقابی آمادهٔ کشت به وسیلهٔ مردانی است که سوار برگاو این کار را انجام می‌دهند، تا پیش از نشا، آب و خاک در زمین به خوبی مخلوط شوند. مردان جوان سر گاو فریاد می‌کشند و به آن سیخ می‌زنند تا وادارش سازند که زمین را با قدرت هرچه تمام‌تر لگدمال کند. این لگدمالی کلوخ‌های زمین را می‌شکند و آب را چنان با خاک آغشته می‌سازد که گل نرمی به دست آید تا در آن زن‌ها جوانه‌ها را نشا کنند. همین که لگدمال‌کنندگان زمین را ترک می‌کنند، مردان مسن‌تر وارد آن می‌شوند. آنها با کج‌بیل‌های‌شان کلوخ‌هایی را که گاو نتوانست خرد کند، خرد می‌کنند. سپس مالک زمین و بزرگسالان دیگر جوانه‌های برنج را از خزانه می‌کنند و سر شالیزار می‌آورند.

در زمان خرمن‌برداری که چهار تا پنج ماه بعد است، مردان جوان خوشه‌ها را درو می‌کنند. زنان جوان این خوشه‌ها را به محل خرمن‌کوبی می‌برند. زن‌های مسن‌تر کار بافه‌بندی خوشه‌ها را انجام می‌دهند. سپس، سالمندترین مردان و زنان سر این بافه‌ها می‌ایستند و آنها را در یک جا کیه می‌کنند. سه روز بعد، مردان جوان بافه‌ها را باد می‌دهند و آنها را روی یک تخته سنگ می‌کوبند تا شالی از خوشه جدا شود. سپس، مردان مسن‌تر با چوبدستی خوشه‌ها را می‌کوبند تا مطمئن شوند که همهٔ شالی‌ها از آنها جدا شده‌اند.

بیشتر کارهای دیگری که در کشت برنج در این جا انجام می‌گیرند، مالکان فردی و خانوادهٔ مستقیم آنها انجام می‌دهند. همهٔ اعضای خانوار در وجین شالیزار همکاری می‌کنند. شخم‌زدن شالیزار یک کار مردانه است که با کج‌بیل و یا خیش انجام می‌گیرد. مردان خانواده نظام‌های آبیاری و تخلیهٔ آب‌های زاید را نگهداری می‌کنند و دیواره‌های حد فاصل زمین‌ها را تعمیر می‌کنند. ولی در میان کشاورزان دیگر، نگهداری و تعمیر نظام آبیاری وظیفه‌ای است که به کار گروهی و اجتماعی نیاز دارد.

وسایل تولید

در جوامع غیرصنعتی، میان کارگر و وسایل تولید رابطهٔ صمیمانه‌ای وجود دارد

www.Booknama.com

که در ملت‌های صنعتی کمتر به چشم می‌خورد. وسایل یا عوامل تولید عبارت‌اند از، زمین، کار و تکنولوژی.

در میان گشت‌زنان، روابط آدم‌ها و زمین ناپایدارتر از همین رابطه در میان تولیدکنندگان خوراک است. هر چند بسیاری از دسته‌های گشت‌زن قلمروهایی دارند، ولی مرز این قلمروها معمولاً چندان مشخص نیست و از هیچ طریقی نمی‌توان آن را به گروه‌های دیگر تحمیل کرد. سهم شکارگر از گوشت حیوان شکار شده‌اش، برایش مهم‌تر از جایگاه شکار است. یک شخص از طریق زاییده شدن در یک دستهٔ خاص و یا با پیوسته شدن به آن از راه یک پیوند خویشاوندی، زناشویی یا خویشاوندی ساختگی، حقی برای استفاده از قلمرو آن دسته را پیدا می‌کند. در بوتسوانای جنوب آفریقا، زنان قوم سان که با کارشان بیشتر از نیمی از خوراک دسته را فراهم می‌کنند، برحسب عادت از توتستان‌های یک منطقهٔ خاص استفاده می‌کنند. ولی وقتی که یک زن دسته‌اش را تغییر می‌دهد، بلافاصله ناحیهٔ تازه‌ای را برای گردآوری میوه‌های خودرو به دست می‌آورد.

در میان تولیدکنندگان خوراک نیز حق کاربرد وسایل تولید از طریق خویشاوندی و زناشویی به دست می‌آید. گروه‌های همتَبار (گروه‌هایی که اعضای‌شان خود را از یک نیای مشترک می‌دانند) در میان تولیدکنندگان غیرصنعتی خوراک رواج دارند و آنهایی که از یک نیای بنیانگذار سرچشمه می‌گیرند در منابع و قلمرو گروه سهیم‌اند. اگر راهبرد تطبیقی گروه کشاورزی سطحی باشد، ملک مورد اشتراک از بوستان‌ها و زمین‌های آیش شده‌ای تشکیل می‌شود که به تناوب به زیر کشت می‌روند. شبانان به عنوان اعضای یک گروه همتبار به دام‌ها، مراتع و وسایل دیگر تولید دسترسی دارند.

کار، ابزار و تخصص

کار نیز مانند زمین یک وسیلهٔ تولید است. در جوامع غیرصنعتی، دسترسی به زمین و نیز کار از طریق پیوندهای اجتماعیِ مبتنی بر خویشاوندی، زناشویی و تبار به دست می‌آید. همیاری در تولید، تنها یکی از جنبه‌های روابط اجتماعی است که در بسیاری از موقعیت‌های دیگر نیز نمودار می‌شود.

www.Booknama.com

کشت برنج که یکی از مهم‌ترین محصولات خوراکی انسان در جهان است، نوعی تقسیم کار مبتنی بر سن و جنسیت را نمودار می‌کند. در تصویر بالایی زن‌های جوان را در سولاوِزی اندونزی می‌بینید که سرگرم نشا کردن جوانه‌های برنج‌اند و در تصویر پایین مردان بنگلادشی را می‌بینید که سرگرم کوبیدن ساقه‌های برنج‌اند تا شالی از آنها جدا شود.

www.Booknama.com

جوامع غیرصنعتی در ارتباط با یک وسیلهٔ دیگر تولید که همان تکنولوژی است، نیز با ملت‌های صنعتی تفاوت دارند. در دسته‌ها و قبایل، تولید دستی غالباً به سن و جنسیت وابسته است، بدین‌سان که زن‌ها ممکن است بافندگی کنند و مردها سفالینه بسازند و برعکس. بیشتر آدم‌های همسن و هم‌جنس در دانشِ وابسته به سن و جنسیت‌شان اشتراک دارند. اگر رسم بر این باشد که زن‌های ازدواج کرده سبد بسازند، همه یا بیشتر این زنان می‌دانند که چگونه سبد بسازند. برخلاف جوامع دولتی، هم تکنولوژی و هم دانش فنی در این گروه‌ها تخصصی نیستند.

به هر روی، برخی از جوامع قبیله‌ای از سطحی از تخصص برخوردارند. برای مثال، در میان قبیلهٔ یانوماموی ونزوئلا و برزیل، برخی از دهکده‌ها ظروف گلی و برخی دیگر تَنو می‌سازند. به یک تعبیر، نمی‌توان گفت که آنها تخصص به کار می‌برند، چون که اتفاقاً برخی از مواد خام نزدیک برخی از دهکده‌ها به دست می‌آیند. گل مورد نیاز برای ساختن ظروف گلی در منطقه فراوان است و تقریباً هر کسی می‌داند که چگونه ظرف گلی بسازد، ولی همه این کار را نمی‌کنند. تخصص در پیشه، به جای آن که از محیط طبیعی سرچشمه گیرد، از محیط اجتماعی و سیاسی برمی‌خیزد. این گونه تخصص، داد و ستد را که نخستین گام به سوی ائتلاف با دهکده‌های دشمن است، افزایش می‌دهد (شانون، ۱۹۷۷). تخصص در حفظ صلح نقش دارد، هر چند که همیشه نمی‌تواند از جنگ میان دهکده‌ها جلوگیری کند.

از خودبیگانگی در اقتصادهای صنعتی

میان اقتصادهای صنعتی و غیرصنعتی تفاوت‌های مهمی به چشم می‌خورند. کارگران کارخانه که برای فروش و استفادهٔ کارفرما تولید می‌کنند، نه به خاطر استفادهٔ شخصی، ممکن است دچار از خودبیگانگی از چیزهایی شوند که خود می‌سازند. این از خودبیگانگی به این معنا است که به محصولات ساختهٔ خودشان چندان نمی‌بالند و خود را با آنها یکی نمی‌انگارند. آنها احساس می‌کنند که محصولات‌شان به شخص دیگری تعلق دارند، نه به آدمی که با کارش در واقع آنها را تولید می‌کند. برخلاف این جوامع، در جوامع غیرصنعتی آدم‌ها معمولاً کارشان را از آغاز تا پایان تولید می‌بینند و احساس

www.Booknama.com

می‌کنند که محصول تولید شده دستاورد خودشان است. در این جا، میوه‌های کار تولیدکنندگان از آن خودشان‌اند و به دیگری تعلق ندارند.

در جوامع غیرصنعتی، رابطهٔ اقتصادی میان همکاران، تنها یکی از جنبه‌های یک رابطهٔ اجتماعی عام‌تر به شمار می‌آید. آنها نه تنها همکار بلکه خویشاوندان نَسبَی و سببی هم‌اند و مناسک واحدی را برگزار می‌کنند. ولی در ملت‌های صنعتی، آدم‌ها معمولاً با خویشاوندان و همسایگان‌شان کار نمی‌کنند. حتی اگر همکاران دوست هم باشند، رابطهٔ شخصی آنها از اشتغال مشترک سرچشمه می‌گیرد و بر یک پیوند پیشین مبتنی نیست.

نه تنها کار کارخانه‌ای بلکه تولید کشاورزی نیز می‌تواند صنعتی شود، چندان که کارگران از تولیدشان احساس بیگانگی کنند. در این تصویر، نه یک مزرعهٔ خانوادگی بلکه صحنه‌ای از تولید انبوه برنج را در تایلند می‌بینید. آیا در کارِ شما هم از خودبیگانگی وجود دارد؟

www.Booknama.com

بدین سان، کارگران صنعتی با محصولات تولیدی، همکاران و کارفرمای‌شان روابط غیرشخصی دارند. آدم‌ها کارشان را برای پول می‌فروشند و پیهنهٔ اقتصادی از زندگی اجتماعی عادی جدا است. ولی در جوامع غیرصنعتی، روابط تولید، توزیع و مصرف، روابطی اجتماعی با جنبه‌های اقتصادی‌اند. اقتصاد موجودیت جداگانه‌ای ندارد و در بطن جامعه عجین شده است.

تعقیب بیشترین منافع اقتصادی

انسان‌شناسان اقتصاددان همیشه با این دو پرسش اصلی سروکار داشته‌اند:

۱. چگونه تولید، توزیع و مصرف در جوامع متفاوت سازمان داده می‌شوند؟ این پرسش بر نظام‌های رفتار بشری و سازماندهی آن تأکید دارد.

۲. آدم‌ها در فرهنگ‌های گوناگون با چه انگیزه‌ای تولید، توزیع یا مبادله و مصرف می‌کنند؟ در این جا نه بر نظام‌های رفتار بلکه بر انگیزه‌های افرادی تأکید می‌شود که در این نظام‌ها مشارکت دارند.

انسان‌شناسان هم نظام‌های اقتصادی و هم انگیزش‌ها را در یک چشم‌انداز میان فرهنگی می‌نگرند. انگیزش یکی از موضع‌های مورد علاقهٔ روان‌شناسان است، ولی به گونه‌ای ضمنی و آشکار، موضوع مورد علاقهٔ اقتصاددانان و انسان‌شناسان نیز به شمار می‌آید. اقتصاددانان معمولاً فرض را بر این می‌گیرند که تولیدکنندگان و توزیع‌کنندگان بر مبنای انگیزهٔ منفعت تصمیم عاقلانه می‌گیرند، همچنان که مصرف‌کنندگان نیز می‌کوشند کالاهایی را بخرند که بیشترین ارزش را داشته باشند. هرچند انسان‌شناسان می‌دانند که انگیزهٔ منفعت پدیده‌ای جهانی نیست، ولی این فرض که آدم‌ها می‌کوشند بیشترین منفعت را به دست آورند، در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری و بیشتر نظریه‌های اقتصادی غربی اهمیت بنیادی دارد. در واقع، موضوع بررسی علم اقتصاد، اقتصادی عمل کردن و با تخصیص عقلانی منابع یا وسایل کمیاب به هدف‌ها با استفاده‌های خاص است این به چه معنا است؟ نظریهٔ اقتصادی کلاسیک فرض را بر این می‌گیرد که خواست‌های ما نامحدود ولی منابع ما محدوداند. از آن جا که منابع محدودیت دارند، آدم‌ها باید در مورد چگونگی کاربرد منابع کمیاب‌شان که همان زمان، کار، پول و سرمایه‌اند،

www.Booknama.com

تصمیم‌گیری کنند. اقتصاددانان فرض را بر این می‌گیرند که آدم‌ها به هنگام گزینش و تصمیم‌گیری، معمولاً آن تصمیمی را می‌گیرند که برای آنها بیشترین منفعت را داشته باشد. آنها این نوع تصمیم‌گیری را خردمندانه‌ترین گزینش می‌انگارند.

این فکر که افراد معمولاً به دنبال بیشترین سود برای خودشان‌اند، فرض بنیادی اقتصاددانان کلاسیک سدهٔ نوزدهم بود و هنوز هم بسیاری از اقتصاددانان آن را قبول دارند. به هر روی، اکنون برخی از اقتصاددانان تشخیص می‌دهند که افراد در فرهنگ‌های غربی و نیز فرهنگ‌های دیگر ممکن است با بسیاری از هدف‌های دیگر نیز برانگیخته شوند. انسان‌ها در جوامع و موقعیت‌های گوناگون، ممکن است به جای سود به دنبال بیشترین حیثیت، لذت، آسایش و یا هماهنگی اجتماعی باشند. افراد ممکن است خواسته باشند آرزوهای شخصی، خانوادگی و یا آرزوهای گروه‌های دیگری را که بدان‌ها تعلق دارند، برآورده سازند.

هدف‌های دیگر

آدم‌ها در جوامع گوناگون منابع کمیاب‌شان را به چه مصرف‌هایی به کار می‌برند؟ در سراسر جهان، انسان‌ها بخشی از زمان و توان‌شان را برای تأمین معیشت‌شان به کار می‌برند. به بیان دیگر، آنها برای خوردن و بازیابی کالری‌هایی که در فعالیت روزانه‌شان از دست می‌دهند، باید کار کنند. آدم‌ها همچنین برای نگهداری و جایگزینی تکنولوژی و اقلام دیگر ضروری برای تولید، نیز باید سرمایه‌گذاری کنند. اگر یک کج‌بیل یا خیش بشکند، آنها باید آن را تعمیر یا تعویض کنند. انسان‌ها همچنین برای تعمیر و تعویض اقلامی که برای تولید ضروری نیستند ولی برای زندگی روزانه لازم‌اند، مانند پوشاک و سرپناه، نیز باید کار کنند.

انسان‌ها همچنین باید برای امور اجتماعی‌شان نیز مایه بگذارند. آنها باید به دوستان، خویشاوندان نَسَبی و سَبَبی و همسایگان‌شان کمک کنند. بهتر است که میان سرمایهٔ اجتماعی و سرمایهٔ تشریفاتی تمایز قایل شویم. سرمایهٔ تشریفاتی به هزینه‌های اجرای مراسم و مناسک اطلاق می‌شود. برای نمونه، تدارک یک جشنواره به افتخار نیاکان، به وقت و هزینه کردن ثروت نیاز است.

www.Booknama.com

شهروندان دولت‌های غیرصنعتی باید برخی از منابع کمیاب‌شان را به هزینه‌های اجاره‌داری اختصاص دهند. ما اجاره را تنها به صورت پرداخت در ازای تصرف یک ملک در نظر می‌گیریم، ولی اجاره معنای گسترده‌تری نیز دارد. اجاره به منابعی نیز گفته می‌شود که آدم‌ها به یک فرد یا عاملی که از جهت سیاسی و اقتصادی برتری دارد، اختصاص می‌دهند. برای مثال، کشاورزان اجاره‌دار و سهم بَر در دورهٔ فئودالیسم، یا به ارباب‌شان اجاره می‌پرداختند و یا بخشی از محصول‌شان را به او می‌دادند.

رعیت‌ها کشاورزان خرده‌پایی‌اند که در دولت‌های غیرصنعتی زندگی می‌کنند و ملزم به پرداخت اجاره‌اند. آنها برای تغذیهٔ خودشان، فروش محصولات‌شان و پرداخت اجاره، تولید می‌کنند. همهٔ این رعایا دو وجه مشترک دارند:

۱ - آنها در جوامع مبتنی بر دولت زندگی می‌کنند.

۲ - آنها بدون تکنولوژی پیچیده، مانند کودشیمیایی، تراکتور، هواپیماهای سمپاشی و نظایر آن که در کشاورزی مدرن صنعتی به کار می‌روند، خوراک تولید می‌کنند.

رعیت‌ها علاوه بر پرداخت اجاره به ارباب‌ها، هزینه‌های حکومتی مانند پرداخت خراج به صورت پول، جنس، یا کار، را نیز باید پرداخت کنند. پرداخت اجاره صرفاً یک الزام عادی برای رعایا نیست، بلکه غالباً به مهم‌ترین و گریزناپذیرترین وظیفهٔ آنها تبدیل می‌شود. گهگاه، آنها برای پرداخت اجاره باید از خورد و خوراک‌شان بزنند. تقاضاهای پرداخت اجاره ممکن است منابع را از اختصاص به معیشت، جایگزینی و هزینه‌های اجتماعی و تشریفاتی باز دارد.

انگیزش‌ها از یک جامعه به جامعهٔ دیگر تفاوت می‌پذیرند و آدم‌ها در تخصیص منابع غالباً از آزادی انتخاب برخوردار نیستند. رعیت‌ها به خاطر الزام به پرداخت اجاره، ممکن است وسایل کمیاب‌شان را برای هدف‌هایی به کار برند که هدف‌های خودشان نیستند بلکه هدف‌های کارگزاران حکومتی‌اند. بدین‌سان، حتی در جوامعی که انگیزهٔ سود در آن کارکرد دارد، انسان‌ها به خاطر دخالت عواملی خارج از نظارت‌شان غالباً از دنبال کردن عقلانی بیشترین نفع شخصی باز داشته می‌شوند.

www.Booknama.com

توزیع، مبادله

کارل پولانیِ اقتصاددان (۱۹۶۸) بررسی تطبیقی مبادله را آغاز کرد و بسیاری از انسان‌شناسان کار او را دنبال کردند. پولانی برای بررسی میان فرهنگی مبادله، سه اصل را برای مبادله تعیین کرد که عبارت‌اند از، اصل بازار، اصل باز توزیع و اصل همیاری. هر سه این اصول می‌توانند در یک جامعه وجود داشته باشند، ولی هر کدام بر معاملهٔ خاص و متفاوتی حاکم است. در هر جامعه‌ای، یکی از این اصول معمولاً چیرگی دارد. اصل مبادله‌ای که بر یک جامعه حاکم است، همانی است که وسایل تولید را تخصیص می‌دهد.

اصل بازار

در اقتصاد سرمایه‌داری جهان امروز، اصل بازار تسلط دارد. این اصل بر توزیع وسایل تولید، یعنی زمین، کار، منابع طبیعی، تکنولوژی و سرمایه، حاکم است. مبادلهٔ بازاری به فراگرد سازمان یافتهٔ خرید و فروش با پول اطلاق می‌شود. در این نوع مبادله، اقلامی با چشم‌داشت دستیابی به بیشترین نفع با پول خرید و فروش می‌شوند و ارزش آنها را قانون عرضه و تقاضا تعیین می‌کند (هر چه چیزها کمیاب‌تر باشند و خواستار بیشتری داشته باشند، قیمت بالاتری خواهند داشت).

چانه زدن ویژگی اصل مبادلهٔ بازاری است. خریدار و فروشنده می‌کوشند بیشترین نفع را ببرند و چیزی را به دست بیاورند که ارزش پول آنها را داشته باشد. در این چانه زدن، خریداران و فروشندگان نیازی به دیدار شخصی با یکدیگر ندارند. ولی پیشنهادهای متقابل آنها باید در یک زمان بسیار کوتاه مدت قابل مذاکره باشند.

بازتوزیع

بازتوزیع زمانی رخ می‌دهد که کالاها، خدمات یا معادل آنها از سطح محلی به یک مرکز انتقال داده شوند. این مرکز می‌تواند یک پایتخت، یک نقطهٔ محلی جمع‌آوری و یا انباری نزدیک اقامتگاه رییس باشد. محصولاتی که بازتوزیع می‌شوند غالباً از طریق سلسله مراتبی از کارگزاران برای انبار کردن به مرکز انتقال می‌یابند. سر راه این انتقال،

www.Booknama.com

کارگزاران و وابستگان‌شان ممکن است برخی از آنها را مصرف کنند، ولی به هر روی اصل مبادله در این جا بازتوزیع است. جریان کالاها سرانجام جهت معکوس به خود می‌گیرد، یعنی از طریق یک نوع سلسله مراتب، از مرکز برمی‌گردد و به سوی مردم عادی سرازیر می‌شود.

یکی از نمونه‌های نظام بازتوزیع را در میان قبیلهٔ سرخپوست چروکی می‌یابیم که مالکان اصلی درهٔ تِنسی بودند. چروکی‌ها که با تولید ذرت، حبوبات و کدو امرار معاش می‌کردند، رییس‌هایی داشتند. هر یک از دهکده‌های اصلی آنها یک میدان داشت که نشست‌های شورای رییس و جشن‌های مبتنی بر بازتوزیع در آن برگزار می‌شدند. برابر با رسم چروکی‌ها، هر مزرعهٔ خانوادگی جایی داشت که اگر خانواده می‌خواست می‌توانست بخشی از محصول سالیانه‌اش را در آن برای رییس کنار بگذارد. این ذرت‌های ذخیره شده برای تغذیهٔ نیازمندان و نیز مسافران و جنگجویان دوستِ رهگذر، عرضه می‌شدند. انبار خوراک که «متعلق به» رییس بود و با کرم او توزیع می‌شد، در دسترس هر کسی که نیازمند بود قرار داشت. رییس همچنین میزبانی جشن‌های بازتوزیعی را که در میدان اصلی دهکده برگزار می‌شدند، برعهده داشت (هَریس، ۱۹۷۸).

همیاری

همیاری، مبادله میان افرادی است که از جهت اجتماعی برابرند و معمولاً با خویشاوندی، زناشویی و پیوندهای نزدیک و شخصی دیگر با هم رابطه دارند. از آنجا که این نوع مبادله میان افراد اجتماعاً برابر رخ می‌دهد، این اصل بر جوامع برابریگراتر، مانند گشت‌زنان، کشاورزان و شبانان، حاکم است. همیاری سه درجه دارد، نامحدود، سر به سر و منفی. این سه درجه را می‌توان به عنوان نقاطی از یک پیوستار در نظر گرفت که بر پایهٔ پرسش‌های زیر شکل می‌گیرند:

۱ ـ طرف‌های مبادله چقدر رابطهٔ نزدیک با هم دارند؟

۲ ـ هدایا چقدر سریع و غیرخودخواهانه مبادله می‌شوند؟

همیاریِ نامحدود ناب‌ترین صورت همیاری و ویژگی مبادلات میان کسانی است

www.Booknama.com

که رابطهٔ نزدیک با هم دارند. در همیاری سر به سر، فاصلهٔ اجتماعی و نیز نیاز به همیاری افزایش می‌یابد. در همیاری منفی، فاصلهٔ اجتماعی به آخرین حد خود می‌رسد و همیاری کاملاً حساب شده است.

در همیاری نامحدود، یکی به شخص دیگر چیزی می‌دهد و در عوض هیچ چیز مشخص و یا فوری را از او انتظار ندارد. این نوع مبادلات (از جمله هدایایی که امروزه در آمریکای شمالی پدر و مادرها به فرزندان‌شان می‌دهند) در اصل معاملات اقتصادی به شمار نمی‌آیند بلکه بیانگر روابط شخصی در میان افراد نزدیک‌اند. بیشتر پدر و مادرها حساب پول‌هایی را که برای فرزندان‌شان خرج می‌کنند، نگه نمی‌دارند. آنها تنها امیدوارند که فرزندان‌شان به رسوم فرهنگی‌شان که شامل عشق، احترام، وفاداری و پایبندی‌های دیگر به والدین می‌باشند، احترام گذارند.

در میان گشت‌زنان، همیاری نامحدود معمولاً بر مبادلات حاکم است. در این اجتماع‌ها، آدم‌ها با اعضای دیگر دستهٔ‌شان غالباً سهیم می‌شوند. در یکی از بررسی‌های انجام شده دربارهٔ قوم سان، کشف شده است که ۴۰ درصد اعضای هر دسته در تولید خوراک نقشی ندارند (لی، ۱۹۶۸، ۱۹۷۴). کودکان، نوجوانان و آدم‌های بالای ۶۰ سال، از جهت خوراک وابسته به آدم‌های دیگر دسته‌اند. با وجود سهم جمعیتی بالای وابستگان، یک شکارگر و گردآورندهٔ فعال کمتر از نیمی از ساعات کار متوسط هفتگی آمریکاییان (۱۲ تا ۱۹ ساعت) کار می‌کند. با این همه، خوراک همیشه وجود دارد، زیرا آدم‌های مختلف در روزهای متفاوت کار می‌کنند.

اخلاق سهم‌بریِ همیارانه چنان در میان گشت‌زنان قوی است که بیشتر آنها عبارت «ممنونم» را ندارند. تشکر کردن در میان آنها بایستی بی‌ادبانه باشد، زیرا دلالت بر این دارد که عمل خاص سهم‌بری که سنگ بنای یک جامعهٔ برابری‌گرا است، معمول نیست. در میان قوم گشت‌زن سِمای در مرکز مالزی، قدردانی کردن بخشندگی و یا موفقیت یک شکارگر را ممکن است زیر سؤال ببرد (هَریس، ۱۹۷۴).

همیاری سر به سر به مبادلات میان کسانی اطلاق می‌شود که رابطه‌ای دورتر از اعضای یک دسته یا خانوار دارند. برای مثال، در یک جامعهٔ کشاورز سطحی یک شخص به کسی در دهکدهٔ دیگر هدیه‌ای می‌دهد. دریافت‌کنندهٔ هدیه می‌تواند یک

www.Booknama.com

خویشاوند، یک طرف معامله یا یک خویشاوند ساختگی باشد. هدیه‌دهنده انتظار دارد که چیزی را در عوض هدیه دریافت کند. این هدیهٔ متقابل ممکن است فوراً داده نشود، ولی اگر عمل متقابلی انجام نگیرد رابطهٔ اجتماعی میان دو طرف دچار خدشه خواهد شد.

مبادلات میان جوامع غیرصنعتی ممکن است به صورت همیاری منفی نیز باشند؛ این نوع همیاری با آدم‌های خارج از نظام اجتماعیِ خودی یا در حواشی آن انجام می‌گیرد. از دیدگاه مردمی که در جهانِ مبتنی بر روابط شخصیِ نزدیک زندگی می‌کنند، مبادله با افراد غیرخودی سرشار از ابهام و بی‌اعتمادی است. مبادله یکی از شیوه‌های برقراری روابط دوستانه میان غیرخودی‌ها است، ولی حتی اگر این داد و ستد برقرار هم شود، رابطهٔ دو طرف هنوز هم محتاطانه است. نخستین مبادلات میان این دو طرف، به یک مبادلهٔ صرفاً اقتصادی بسیار نزدیک‌اند. آدم‌ها در این مبادله می‌خواهند بی‌درنگ یک چیزی را در عوض چیز داده شده دریافت کنند. درست مانند اقتصادهای بازاری، آنها می‌کوشند بدون استفاده از پول فوری‌ترین بازده ممکن را برای سرمایه‌گذاری‌شان به دست آورند.

همیاری‌های نامحدود و سر به سر بر اعتماد و پیوند اجتماعی استوارند. ولی در همیاری منفی هر کس می‌کوشد در ازای چیزی که به دست می‌آورد کمترین چیز ممکن را بدهد، حتی اگر این کار با موذیگری و تقلب و گول زدن همراه باشد. اسب‌دزدی در میان سرخپوستان دشت‌های آمریکای شمالی در سدهٔ نوزدهم، یکی از شدیدترین و «منفی»ترین نمونه‌های همیاری منفی به شمار می‌آید. در این جا، مردها به اردوگاه‌ها و دهکده‌های قبایل همسایه دزدانه وارد می‌شدند تا اسب‌های آنان را بدزدند. الگوی مشابهی از گاودزدی حتی تا امروز هم در میان برخی از قبایل شرق آفریقا ادامه دارد (فلیشر، ۲۰۰۰). در همهٔ این موارد، طرفی که این سرقت را آغاز می‌کند، انتظار عمل متقابل یا دزدی طرف متقابل از دهکدهٔ خودش، و یا بدتر از آن را دارد. در یکی از این قبایل، کسانی به دنبال گله دزد می‌روند و اگر پیدایش کنند او را می‌کشند. در هر صورت، این عمل هنوز نوعی همیاری است که تحت این اصل انجام می‌گیرد: «همان کاری را با دیگران بکن که آنها در حق تو کرده‌اند».

www.Booknama.com

یکی از راه‌های کاهش تنش در موقعیت‌های همیاری منفیِ بالقوه، شرکت در یک «داد و ستد خاموش» است. نمونهٔ این داد و ستد، میان گشت‌زنان «پیگمی» در جنگل‌های استوایی آفریقا و دهکده‌های کشاورز سطحی در همسایگی‌شان، دیده شده است. این دو طرف در هنگام مبادله هیچ تماس شخصی با هم ندارند، به گونه‌ای که طرف شکارگر حیوان شکار شده، عسل یا محصولات جنگلی دیگر را در یک جای معهود باقی می‌گذارد. طرف کشاورز آن محصول را از روی زمین برمی‌دارد و محصول کشاورزی‌اش را به جای آن می‌گذارد و می‌رود. این معامله غالباً در سکوت انجام می‌گیرد. ولی اگر یک طرف احساس کند عوضی که دریافت می‌کند کافی نیست، آن را در همان جای نهاده شده می‌گذارد و می‌رود. اگر طرف دیگر خواستار آن باشد که این داد و ستد ادامه یابد، عوض خود را افزایش می‌دهد.

همزیستی اصول مبادله

در آمریکای شمالی کنونی، اصل بازار بر بیشتر مبادلات، از فروش وسایل تولید گرفته تا فروش کالاهای مصرفی، حاکم است. ولی ما باز توزیع نیز داریم. برخی از پول مالیات ما به حکومت اختصاص می‌یابد، ولی برخی دیگر از آن به صورت خدمات اجتماعی، آموزش، مراقبت‌های بهداشتی و جاده‌سازی، به ما برمی‌گردد. ما مبادلات همیارانه نیز داریم. همیاری نامحدود ویژگی رابطهٔ میان والدین و فرزندان ما است. به هر روی، حتی در این جا نیز ذهنیت مسلط بازاری در اظهارنظرهای راجع به هزینهٔ بالای بچه بزرگ کردن و در این نوع عبارت‌های قالبی والدین سرخورده که می‌گویند «من به تو هر چیزی را که پول می‌تواند بخرد، دادم»، نمایان است.

مبادلهٔ هدایا، کارت‌ها و دعوت‌ها، نمودار همیاری معمولاً سر به سراند. هر کس این نوع اظهارنظرها را شنیده است که می‌گویند «آنها ما را به عروسی دخترشان دعوت کردند، پس ما هم باید در هنگام عروسی بچه‌های‌مان آنها را دعوت کنیم»، «آنها سه بار شام به خانهٔ ما آمدند، ولی حتی یک بار هم ما را به خانهٔ‌شان دعوت نکردند. تا زمانی که آنها ما را دعوت نکردند، دیگر آنها را به خانهٔ خود دعوت نمی‌کنیم». در دسته‌های گشت‌زن که منابع‌شان به همه تعلق دارند و سهم‌بری روزانهٔ مبتنی بر همیاری نامحدود

www.Booknama.com

یکی از عناصر اصلی تشکیل‌دهندهٔ زندگی اجتماعی و بقای آنها است، این نوع همیاریِ دقیقاً سر به سر نمی‌تواند مطرح باشد.

مبادله پوتلاچ

یکی از عملکردهای فرهنگی که از طریق مردم‌نگاری به خوبی بررسی و شناخته شده است، مبادلهٔ پوتلاچ است. این یک نوع رخداد آیینی است که در چهارچوب یک نظام تبادل منطقه‌ای، میان قبایل ساکن ساحل شمال اقیانوس آرام در آمریکای شمالی، از جمله قبیلهٔ سالیش و کواکیوتل ایالت واشینگتن و بریتیش کلمبیا و نسبمشیان آلاسکا، اتفاق می‌افتد. برخی از این قبایل هنوز هم گهگاه به یادبود مردگان مبادلهٔ پوتلاچ می‌کنند (کان، ۱۹۸۶، ۱۹۸۹). در هر یک از این رخدادها که با کمک همهٔ اعضای اجتماع اتفاق می‌افتد، بانیان پوتلاچ به گونه‌ای سنتی خوراک، پتو و تکه‌های مس و یا چیزهای دیگر را برای پوتلاچ کنار می‌گذارند و در عوض، از حیثیت برخوردار می‌شوند. برگزاری پوتلاچ آبروی یک شخص را بالا می‌برد. حیثیت از طریق برگزاری دست و دلبازانهٔ پوتلاچ و به تناسب ارزش چیزهای داده شده در این مراسم، افزایش می‌یابد.

برگزارکنندگان پوتلاچ قبایل گشت‌زن بودند، ولی نه از نوع عادی آن. آنها در ضمن، یکجانشین بودند و رییس نیز داشتند. برخلاف محیط‌های بیشتر گشت‌زنان اخیر، محیط‌زیست این گشت‌زنان در حاشیه قرار نداشت. آنها به انواع گستردهٔ زمین و منابع دریایی دسترسی داشتند. مهم‌ترین غذاهای آنها، ماهی آزاد، ساردین، ماهی کوچک و بسیار چربی که از خشک شدهٔ آن می‌شود به جای شمع استفاده کرد، انواع توت، بزکوهی، سگ‌ماهی و خوک‌ماهی، بودند (پیدوک، ۱۹۶۹).

اگر این نظریهٔ اقتصادی کلاسیک درست باشد که انگیزهٔ منفعت پدیده‌ای جهانی است و هدف انسان‌ها در فعالیت اقتصادی دستیابی به بیشترین منافع اقتصادی است، پس چگونه می‌توان پوتلاچ را تبیین کرد که در آن ثروت از دست می‌رود؟ بسیاری از پژوهشگران زمانی از پوتلاچ به عنوان نمونهٔ برجستهٔ رفتارِ از جهت اقتصادی هدردهنده یاد می‌کردند. برابر با این نظر، مبادلهٔ پوتلاچ بر یک کششِ از نظر اقتصادی غیرعقلانی در جهت کسب حیثیت، استوار بود. این تفسیر بر دست و دل‌بازی و هدر دادن، به ویژه در

www.Booknama.com

مورد نمایش‌های قبیلهٔ کواکیوتل، تأکید داشت تا این ادعا را تأیید کند که در برخی جوامع آدم‌ها می‌کوشند به زیان رفاه مادی‌شان بیشترین حیثیت را به دست آورند. این تفسیر با چالش روبرو شده است.

انسان‌شناسی بوم‌شناختی که بومشناسی فرهنگی نیز نامیده می‌شود، مکتبی نظری در انسان‌شناسی است که می‌کوشد عملکردهای فرهنگی همچون پوتلاچ را تفسیر کند و بر نقش درازمدت آنها در کمک به تطبیق انسان‌ها با محیط‌زیست‌شان، تأکید دارد. وِین ساتِلز (۱۹۶۰) و انَدرو وایدا (۱۹۶۱، ۱۹۶۸) که انسان‌شناسان بوم‌شناس به شمار می‌آیند، تفسیر متفاوتی از پوتلاچ را به دست داده‌اند. این پژوهشگران پوتلاچ را به عنوان یک نوع هدر دادنِ آشکار در نظر نمی‌گیرند، بلکه بر نقش درازمدت آن به عنوان یک نوع ساز و کار تطبیق فرهنگی تأکید می‌کنند. این نظر نه تنها به ما در شناخت پوتلاچ کمک می‌کند، بلکه از آن جا که در فهم الگوهای مشابهی از جشن‌های دست و دلبازانهٔ دیگر در بسیاری از نقاط دیگر جهان به ما یاری می‌رساند، ارزش مقایسه‌ای نیز دارد. در این جا با نوعی تفسیر بوم‌شناختی روبرو می‌شویم که می‌گوید، رسم‌هایی چون پوتلاچ تطبیق‌هایی فرهنگی‌اند برای سازگاری با دوران متناوبی از فراوانی و کمبود محلی.

این نوع تطبیق چگونه عمل می‌کند؟ محیط طبیعی سراسر ساحل شمالی اقیانوس آرام مساعد است، ولی در این جا منابع از سالی به سالی دیگر و نیز از محلی به محل دیگر نوسان دارند. ماهی آزاد و ساردین همه ساله در یک محل معین فراوان نیستند. یک دهکده ممکن است در یک سال فراوانی داشته باشد، در حالی که دهکده‌ای دیگر در همان سال با کمبود این ماهی‌ها روبرو شود. در سال بعد، ممکن است بخت‌ها معکوس گردند. در یک چنین محیط، چرخهٔ پوتلاچ در قبایل کواکیوتل و سالیش ارزش تطبیقی داشت و رسم پوتلاچ یک نمایش رقابت‌آمیز بدون منفعت مادی نبود.

دهکده‌ای که از یک سال فراوانی برخوردار بود، اقلام معیشی اضافه بر نیاز پیدا می‌کرد که می‌توانست آنها را با اقلام بادوام‌تری چون پتو، کرجی یا تکه‌های مس مبادله کند. ولی در عوض، ثروتی که بدین سان و بدون چشمداشت متقابل توزیع می‌شد، می‌توانست مایهٔ حیثیت شود. اعضای دهکده‌های گوناگون به مراسم پوتلاچ دعوت می‌شدند و هر کدام با خود منابعی را که دور ریخته می‌شدند، به خانه می‌بردند.

www.Booknama.com

بدین‌سان، مبادلهٔ پوتلاچ دهکده‌ها را در یک اقتصاد منطقه‌ای به هم پیوند می‌داد و نوعی نظام اقتصادی بود که خوراک و ثروت را از اجتماع ثروتمند به اجتماع نیازمند توزیع می‌کرد. در عوض بانیان پوتلاچ و دهکده‌های‌شان حیثیت به دست می‌آوردند. تصمیم به برگزاری مراسم پوتلاچ، با انگیزهٔ سلامت اقتصاد محلی اتخاذ می‌شد. اگر بر اثر چندین سال فراوانی، یک دهکده بیشتر از نیازهای معیشتی خود به دست می‌آورد، توان این را پیدا می‌کرد که خوراک و ثروتش را مایهٔ حیثیت خویش سازد.

ارزش تطبیقی دراز مدت یک جشنِ میان اجتماعی مانند پوتلاچ، وقتی آشکار می‌شود که یک دهکدهٔ سابقاً مرفه با بداقبالی روبرو می‌شد. در این موقعیت، مردم این دهکده به دعوت‌های پوتلاچ دهکده‌هایی که اکنون وضع بهتری دارند پاسخ مثبت می‌دهند و در آنها شرکت می‌کنند. بدین‌سان، ورق برمی‌گردد و آن اجتماعی که به گونه‌ای موقت ثروتمند بود موقتاً فقیر می‌شود و برعکس. اجتماعی که تازه نیازمند شده بود، خوراک و اموال بخشیده شده در پوتلاچ را می‌پذیرد. این بار، آنها بیشتر آمادگی گرفتن هدایا را دارند تا دادن آنها و در نتیجه، برخی از حیثیت ذخیره شدهٔ‌شان را واگذار می‌کنند. آنها امیدوارند که بخت‌شان دوباره برگردد، چندان که بتوانند هزینهٔ پوتلاچ را تأمین کنند و حیثیت از دست رفتهٔ‌شان را دوباره به دست آورند.

رسم پوتلاچ، گروه‌های محلی سواحل شمال اقیانوس آرام را در یک اتحادیه و شبکهٔ مبادلهٔ منطقه‌ای به هم پیوند می‌داد. بگذریم از انگیزه‌های افراد شرکت‌کننده در پوتلاچ، این نوع مبادلهٔ میان دهکده‌ای کارکردهای تطبیقی نیز داشت. انسان‌شناسانی که بر رقابت برای کسب حیثیت تأکید می‌کردند، غلط فکر نمی‌کردند. ولی اشکال کارشان در این بود که تنها برانگیزه‌های فردی تأکید می‌کردند و از تحلیل نظام‌های اقتصادی و بوم‌شناختی خودداری می‌کردند.

استفاده از جشن‌ها برای بالا بردن وجاهت اجتماعی و فردی و باز توزیع ثروت، تنها به جمعیت‌های ساحل شمال اقیانوس آرام اختصاص ندارد. جشن‌های رقابت‌آمیز ویژگی بیشتر اقوام تولیدکنندهٔ غیرصنعتی خوراک است. ولی در میان اقوام گشت‌زن که در مناطق حاشیه‌ای زندگی می‌کنند، منابع آن‌قدر اندک است که نمی‌توان جشنی را در چنین سطحی برگزار کرد. در چنین جوامعی، سهیم کردن بیشتر از رقابت رواج دارد.

www.Booknama.com

مانند بسیاری از عملکردهای فرهنگی دیگری که توجه انسان‌شناسان را به خود جلب کرده است، مبادلهٔ پوتلاچ نیز جدا از رویدادهای جهانی بزرگتر نبوده است. برای نمونه، در چهارچوب اقتصاد سرمایه‌داری جهانی در سدهٔ نوزدهم، قبایلی که پیشتر مبادلهٔ پوتلاچ می‌کردند، مانند قبیلهٔ کواکیوتل، آغاز به داد و ستد (برای مثال، پوست خز در عوض پتو) با اروپاییان کردند. در نتیجهٔ این داد و ستد، ثروت آنها افزایش یافت. در همین زمان، بخش بزرگی از جمعیت کواکیوتل بر اثر بیماری‌های ناشناخته در آن زمان که اروپاییان به آنها داده بودند، از بین رفتند. در نتیجهٔ این وضع، ثروت افزایش یافته آنها از تجارت، به دست جمعیتی افتاد که به شدت کاهش یافته بود. پس از مرگ حامیان سنتی پوتلاچ (مانند رییسان و خانواده‌های‌شان) حق برگزاری این مراسم به سراسر قبیله گسترش یافت. همین امر رقابت شدیدی را برای کسب حیثیت پدید آورد. بر اثر افزایش ثروت از راه تجارت و کاهش جمعیت، مردم کواکیوتل آغاز به این کردند که با از بین بردن نشانه‌های ثروت مانند پتو، تکه‌های مس و خانه، کسب حیثیت کنند (وایدا، ۱۹۶۱، ۱۹۶۸). پتوها و خانه‌ها را می‌شد آتش زد و تکه‌های مس را به دریا انداخت. در این جا، بر اثر افزایش شدید ثروت و کاهش چشمگیر جمعیت، مبادلهٔ پوتلاچ کواکیوتل تغییر ماهیت داد. این مراسم در این قبیله، در مقایسه با قبایلی که کمتر تحت‌تأثیر تجارت و بیماری قرار گرفته بودند، خصلتی بسیار نابودکننده‌تر از سابق پیدا کرده بود.

به هر روی یادمان باشد که مراسم پوتلاچ در جلوگیری از رشد قشربندی اقتصادی ـ اجتماعی و عدم پیدایش نظام مبتنی بر طبقات اجتماعی، تأثیرگذار بود. ثروت رها شده یا نابوده شده، در این مراسم تبدیل به یک پدیدهٔ غیرمادی، یعنی حیثیت، می‌شد. در نظام سرمایه‌داری، ما (به جای سوزاندن پول نقدمان) سودهای‌مان را دوباره سرمایه‌گذاری می‌کنیم، به این امید که باز هم سود بیشتری ببریم. ولی قبایلی که مراسم پوتلاچ داشتند، به جای استفاده از مازاد تولید برای تشدید فاصلهٔ اجتماعی میان خودشان و افراد هم قبیلهٔ‌شان، ترجیح می‌دادند که آن را در این مراسم هبه کنند.

www.Booknama.com

تصویر تاریخی بالا اعضای کلانِ تلینگیت را نشان می‌دهد که در سال ۱۹۰۴ سرگرم برگزاری یک پوتلاچ در دهکدهٔ سینکای آلاسکا بودند. سربندهای نیاکانی آنها به تازگی از موزه‌ها به کلان یاد شده برگردانده شدند. تصویر پایین یک پوتلاچ امروزی را نشان می‌دهد که چهار روز طول می‌کشد و سرخپوستان قبیلهٔ تسیم‌شیای آلاسکا آن را برگزار می‌کنند. هدایایی که باید توزیع شوند، در وسط یک اطاق بزرگ که محل برگزاری پوتلاچ است کپه شده‌اند. آیا شما هرگز در مراسمی شبیه پوتلاچ شرکت داشته‌اید؟

www.Booknama.com

پرسش‌های اساسی

۱ . برخی از مزایا و معایب اصلی زندگی در یک جامعهٔ گشت‌زن را برشمارید. همچنین این کار را در مورد کشاورزی سطحی، عمیق و شبانی نیز انجام دهید. حال شما زندگی در کدام از این جوامع را ترجیح می‌دهید و چرا؟

۲ . اگر ناچار می‌شدید بقیهٔ عمرتان را در یک جامعهٔ گشت‌زن سر کنید، چگونه می‌توانستید عضو این جامعه بشوید؟

۳ . به نظر شما، تفاوت‌ها و شباهت‌های عمده میان شکارگران و گردآورندگان عصر باستان و کنونی کدام‌اند؟

۴ . سود و زیان‌های کشاورزی سطحی، از جمله زیان‌های زیست‌محیطی، را در مقایسه با کشاورزی مبتنی بر آبیاری برشمارید.

۵ . منابع کمیاب جامعهٔ شما کدام‌اند. چگونه تصمیم می‌گیرید که این منابع را اختصاص دهید؟

۶ . آیا چیزی در زندگی جوامع صنعتی را برای خود جذاب یافته‌اید؟

۷ . مثال‌هایی از اصول همیاری، باز توزیع و بازاری را در جامعهٔ خودتان به دست دهید.

۸ . مثال‌هایی از درجات متفاوت همیاری را در جامعهٔ خودتان به دست دهید.

www.Booknama.com

فصل ۱۵

خانواده، خویشاوندی و تبار

خانواده

انواع جوامعی که مورد بررسی خاص انسان‌شناسان قرار گرفته‌اند، باعث شده است که آنها به خانواده‌های گوناگون و نیز نظام‌های گسترده‌تر خویشاوندی، تبار و زناشویی علاقهٔ خاصی نشان دهند. خویشاوندی که همان قدر در زندگی روزمرهٔ جوامع غیرصنعتی اهمیت اساسی دارد که کار خارج از خانه در جوامع صنعتی، به یک بخش اساسی انسان‌شناسی تبدیل شده است، زیرا برای مردمی که ما مورد بررسی قرار می‌دهیم بسیار اهمیت دارد. ما اکنون آماده‌ایم که به نظام‌های خویشاوندی و تبار که در بیشتر تاریخ زندگی انسان حیات بشری را سازمان داده‌اند، نگاه نزدیک‌تری بیندازیم.

مردم‌نگاران تقسیم‌بندی‌های اجتماعی و گروه‌ها را در درون جامعهٔ مورد بررسی‌شان به سرعت تشخیص می‌دهند. آنها در هنگام تحقیق میدانی‌شان از طریق مشاهدهٔ فعالیت‌ها و ترکیب گروه‌های مهم مورد بررسی، دربارهٔ آنها آگاهی به دست می‌آورند. آدم‌ها غالباً برای این در یک دهکده یا محله زندگی می‌کنند و با هم کار و عبادت می‌کنند و جشن می‌گیرند، چون به نحوی با یکدیگر خویشاوندی دارند. یک مردم‌نگار برای شناخت ساختار اجتماعی جامعهٔ مورد بررسی‌اش باید یک چنین پیوندهای خویشاوندی را بررسی کند. برای مثال، مهم‌ترین گروه‌های محلی ممکن است متشکل از بازماندگان یک جد مشترک باشند. این آدم‌ها ممکن است در همسایگی هم

www.Booknama.com

زندگی کنند، در مزارع همجوار کشاورزی کنند و در فعالیت‌های روزانه به هم کمک نمایند. انواع گروه‌های دیگری که مبتنی بر پیوندهای خویشاوندی متفاوتی‌اند، غالباً کمتر با هم به سر می‌برند.

خانوادهٔ هسته‌ای یک نوع گروه خویشاوندی است که در جوامع بشری رواج دارد. گروه‌های خویشاوندی دیگر عبارت‌اند از خانوادهٔ گسترده (خانواده‌ای که سه نسل و حتی بیشتر از آن را دربر می‌گیرد) و گروه‌های همتبار متشکل از دودمان و کلان. گروه‌های همتبار که متشکل از آدم‌هایی است که خود را بازماندگان یک نیای مشترک می‌دانند، واحدهایی بنیادی در سازمان اجتماعی تولیدکنندگان غیرصنعتی خوراک به شمار می‌آیند.

خانواده‌های هسته‌ای و گسترده

خانوادهٔ هسته‌ای تا زمانی دوام دارد که والدین و فرزندان همچنان با هم زندگی کنند. بیشتر آدم‌ها در زمان‌های متفاوت زندگی‌شان دست‌کم به دو خانوادهٔ هسته‌ای تعلق دارند. آنها در خانواده‌ای شامل والدین و فرزندان دیگر زاده می‌شوند. هنگامی که به بزرگسالی می‌رسند، ممکن است ازدواج کنند و خانوادهٔ هسته‌ای دیگری را تشکیل دهند که همسر و فرزندان‌شان را دربر می‌گیرد. از آن جا که در بیشتر جوامع طلاق مجاز است، برخی از آدم‌ها ممکن است با تجدید ازدواج زندگی در بیشتر از یک خانواده را تجربه کنند.

انسان‌شناسان میان خانوادهٔ مادرزادی (خانواده‌ای که انسان در آن زاده و بزرگ می‌شود) و خانوادهٔ همسری (که پس از ازدواج و بچه‌دار شدن شکل می‌گیرد) تفاوت می‌نهند. از دیدگاه فردی، رابطه با والدین و برادر و خواهرها در خانوادهٔ مادرزادی، و رابطه با همسر و فرزندان در خانوادهٔ همسری، مهم‌ترین روابط به شمار می‌آیند.

خانوادهٔ هسته‌ای در سراسر جهان رواج دارد، ولی تنها نوع خانواده در جهان به شمار نمی‌آید. در برخی جوامع، خانوادهٔ هسته‌ای نادر است و یا وجود ندارد. در برخی از فرهنگ‌های دیگر، خانوادهٔ هسته‌ای نقش خاصی در زندگی اجتماعی ندارد، بلکه واحدهای اجتماعی دیگر، مانند گروه‌های همتبار و خانواده‌های گسترده، می‌توانند

www.Booknama.com

بیشتر یا همهٔ کارکردهایی راکه معمولاً به خانوادهٔ هسته‌ای تعلق دارند، برعهده گیرند. به بیان دیگر، گذشته از سازمان خانوادگی هسته‌ای، انواع دیگری از سازمان خانوادگی نیز در جهان وجود دارند.

برای مثال، نمونه‌ای از این نوع خانواده‌ها را در یکی از جمهوری‌های یوگوسلاوی پیشین در نظر آورید. در میان مسلمانان غرب بوسنی، خانوادهٔ هسته‌ای از

در بسیاری از فرهنگ‌ها، برادر و خواهرها در پرورش بچه‌ها نقش مهمی را بازی می‌کنند. در این تصویر خواهرهای یک خانوادهٔ مکزیکی را در یکی از آلونک‌نشین‌های مکزیکوسیتی می‌بینید که از نوزاد خانوادهٔشان مراقبت می‌کنند. آیا برادر و خواهرها بخشی از خانوادهٔ مادرزادی‌اند یا خانوادهٔ همسری؟

www.Booknama.com

خودمختاری برخوردار نبود (لاک‌وود، ۱۹۷۵). چندین خانوادهٔ هسته‌ای در خانواری از یک خانوادهٔ گسترده به نام زادروگا، زندگی می‌کردند. این زادروگا را یک رییس خانوار مرد و همسرش که بزرگ زن خانوار به شمار می‌آمد، اداره می‌کردند. در این خانوار، پسران ازدواج کرده و همسران و فرزندان‌شان و پسران و دختران ازدواج نکرده نیز زندگی می‌کردند. هر خانوادهٔ هسته‌ای اطاق خواب جداگانه‌ای در خانوار داشت که با جهیز عروس تزیین و فرش می‌شد. با این همه، اعضای زادروگا در وسایل زندگی و حتی پوشاک با هم شریک بودند. حتی از جهیز عروس برای کارهای دیگر و در جاهای دیگر نیز استفاده می‌شد. یک چنین واحد اقامتی را خانوادهٔ گستردهٔ پدرمکان می‌گویند، زیرا هر زوجی پس از ازدواج در خانوار پدرشوهر اقامت می‌گزینند.

خانوادهٔ گستردهٔ زادروگا بر واحدهای تشکیل‌دهنده‌اش برتری داشت. همکنش اجتماعی میان زنان، مردان یا فرزندان، بیشتر از همین همکنش میان زوج‌ها یا والدین و فرزندان بود. خانوارهای بزرگتر برای مردان، زنان و فرزندان سه سفرهٔ غذاخوری جداگانه پهن می‌کردند. معمولاً همهٔ فرزندان بالای ۱۲ سال در اطاق‌های مشترک و جداگانهٔ پسران و دختران با هم می‌خوابیدند. هرگاه که زنی می‌خواست از دهکدهٔ دیگری دیدن کند از مرد رییس زادروگا برای این کار اجازه می‌گرفت. هر چند که مردها معمولاً احساس نزدیکی بیشتری به فرزندان خود در مقایسه با فرزندان برادرهای‌شان می‌کردند، ولی مجبور بودند که با همهٔ آنها یکسان برخورد کنند. هر یک از بزرگسال‌های خانوار می‌توانست هر یک از کودکان زادروگا را تحت انضباط در آورد. هرگاه که یک خانوادهٔ هسته‌ای از هم می‌پاشید، بچه‌های زیر هفت سال به مادرشان واگذار می‌شدند. فرزندان بزرگتر می‌توانستند میان پدر و مادرشان یکی را برای زندگی کردن برگزینند. بچه‌ها بخشی از خانواری به شمار می‌آمدند که در آن به دنیا آمده بودند، حتی اگر مادر آن خانوار را ترک گفته باشد. بیوه‌زنی که دوباره ازدواج کرده بود، ناچار شده بود پنج بچهٔ بالای هفت سال‌اش را به زادروگای پدرشان واگذار کند که اکنون ریاست آن به عهدهٔ عمویش بود.

نمونه‌ای از شق دیگر خانوادهٔ هسته‌ای را می‌توان در کاشت بزرگ و قدرتمند نایار در ساحل مالابار جنوب هند پیدا کرد (شیواران، ۱۹۹۶). نظام خویشاوندی سنتی نایارها

www.Booknama.com

مادرتباری (احتساب نَسَب تنها از پشت زنان) بود. آنها در خانواده گستردهٔ مادرتبار موسوم به تاراواد زندگی می‌کردند. تاراواد یک مجتمع اقامتی با چندین بنا بود که معبد، انبار غله، چاه آب، باغ‌ها و زمین‌های کشاورزی خاص خود را داشت. هر تاراواد که یک زن سالمند با دستیاری برادرش بر آن ریاست می‌کرد، فرزندان، بچه‌های خواهران و خویشاوندان مادری دیگر او را در خود جای می‌داد.

زناشویی در میان نایارها به نظر نمی‌رسد که بیشتر از یک تشریفات و یا نوعی آیین رسیدن به بزرگسالی باشد. یک زن جوان از طریق مراسم ازدواج به یک مرد می‌پیوندد و پس از آن چند روزی را ممکن است با این مرد در همان تاراواد خودش به سر برد. در مرحلهٔ بعد، مرد به تاراواد خودش برمی‌گردد و در آن جا با خواهران، خاله‌ها و خویشاوندان دیگر مادری‌اش زندگی را از سر می‌گیرد. مردان نایار به طبقه‌ای جنگجو تعلق داشتند که غالباً برای مأموریت‌های جنگی خانهٔشان را ترک می‌کردند و در سن از کار افتادگی به تاراوادشان برای اقامت دایمی برمی‌گشتند. زنان نایار می‌توانستند چندین هم‌بستر داشته باشند. فرزندان، اعضای تاراواد مادرشان به شمار می‌آمدند و خویشاوندِ پدر خونی‌شان محسوب نمی‌شدند. در واقع، بسیاری از بچه‌های نایار حتی پدران‌شان را نمی‌شناختند. بدین‌سان، جامعهٔ نایار بدون هرگونه خانوادهٔ هسته‌ای، خود را از جهت زیست‌شناختی تولید مثل می‌کرد.

زندگی صنعتی و سازمان خانواده

برای بسیاری از آمریکایی‌ها و کانادایی‌ها، خانوادهٔ هسته‌ای تنها گروه خویشاوندی شناخته شده به شمار می‌آید. خانواده‌های جدا از هم، از تحرک جغرافیایی سرچشمه می‌گیرند که با زندگی صنعتی همراه است؛ برای همین است که تأکید بر خانوادهٔ هسته‌ای ویژگی بسیاری از ملت‌های نوین شده است. مردم آمریکای شمالی که در خانواده‌های مادرزادی به دنیا می‌آیند، برای کار یا تحصیل در دانشگاه خانهٔشان را ترک می‌گویند و بدین‌سان گسیختن از پدر و مادر را آغاز می‌کنند. سرانجام، بیشتر این مردم ازدواج می‌کنند و یک خانوادهٔ همسری را پی‌ریزی می‌کنند. از آن جا که اکنون کمتر از ۳ درصد جمعیت ایالات متحد کار کشاورزی می‌کنند، بیشتر آدم‌ها به زمین وابسته

www.Booknama.com

در میان شبانانی که در منطقهٔ استپی جمهوری مردمی مغولستان زندگی می‌کنند، خانوادهٔ گستردهٔ پدر مکان غالباً بیش از چهار نسل را دربر می‌گرفت. آیا خانواده‌ای که در این تصویر می‌بینید، به زادروگا بیشتر شباهت دارد یا تاراواد؟

نیستند. ما که نیروی کارمان را در بازار می‌فروشیم، غالباً به جاهایی روی می‌آوریم که به ما شغل عرضه می‌کنند.

در این کشور، بسیاری از زوج‌های ازدواج کرده صدها مایل دور از والدین‌شان زندگی می‌کنند. شغل‌های آنها مشخص می‌کند که باید در کجا زندگی کنند. به یک چنین الگوی اقامت پس از ازدواج، نومکانی نیز می‌گویند؛ در این چهارچوب، از زوج‌های ازدواج کرده انتظار می‌رود که اقامتگاه تازه‌ای برای خود بیابند و خانه‌ای از آن خود داشته باشند. در میان مردم طبقهٔ متوسط آمریکای شمالی، اقامت نومکانی از جهت فرهنگی ترجیح و رواج دارد. بیشتر این مردم سرانجام خانوادهٔ هسته‌ای ویژهٔ خودشان را برپا می‌سازند.

در میان ملت‌های قشربندی شده، نظام‌های ارزشی از طبقه‌ای به طبقهٔ دیگر تا

www.Booknama.com

اندازه‌ای تفاوت می‌پذیرند و این امر شامل خویشاوندی نیز می‌شود. برای همین است که میان مردم طبقهٔ متوسط و طبقهٔ پایین آمریکای شمالی تفاوت‌های چشمگیری به چشم می‌خورند. برای نمونه، خانوارهای متشکل از یک خانوادهٔ وسیع (که خویشاوندان غیرهسته‌ای را نیز دربر می‌گیرد) در طبقهٔ پایین بیشتر از طبقهٔ متوسط رواج دارد. اگر یک خانوار وسیع سه نسل یا بیشتر را دربر گیرد، به آن خانوادهٔ گسترده می‌گوییم. نوع دیگر خانوادهٔ وسیع خانوار دامن‌گستر است که از فرزندان و همسران و بچه‌های آنها تشکیل می‌شود.

برخی از پژوهشگران رواج خانوارهای متشکل از خانوادهٔ وسیع در میان آمریکاییان فقیرتر را به عنوان شیوه‌ای برای تطبیق با فقر تبیین کرده‌اند (استک، ۱۹۷۵). در میان این جمعیت که نمی‌توانند به عنوان واحدهای خانوادهٔ هسته‌ای از جهت اقتصادی دوام آورند، خویشاوندان در یک خانوار وسیع به هم می‌پیوندند و منابع‌شان را یک کاسه می‌کنند. این شیوهٔ تطبیق با فقر باعث می‌شود که ارزش‌ها و رویکردهای طبقهٔ فقیر با هنجارهای طبقهٔ متوسط تفاوت پیدا کنند. برای همین است که هرگاه یک آمریکایی بزرگ شده در فقر، توفیق مالی پیدا کند، غالباً خود را ملزم می‌بیند که به حلقهٔ گستردهٔ خویشاوندان ندارتر خود کمک مالی کند.

دگرگونی در خویشاوندی مردم آمریکای شمالی

هر چند خانوادهٔ هسته‌ای به عنوان یک آرمان فرهنگی برای بسیاری از آمریکاییان به قوت خود باقی مانده است، ولی جدول ۱ـ۱۵ نشان می‌دهد که در سال ۱۹۹۸ خانواده‌های هسته‌ای تنها در ۲۵ درصد خانوارهای آمریکایی وجود داشت. امروزه انواع خانواده‌های غیرهسته‌ای سه برابر خانوارهای «سنتی» هسته‌ای می‌باشند. دلایل گوناگونی برای این دگرگونی در ترکیب خانوار وجود دارند که در جدول یاد شده توضیح داده شده‌اند. آمریکایی‌ها خانه‌های‌شان را ترک می‌کنند و غالباً به اجتماع دیگری روی می‌آورند. زنان بیش از پیش به عنوان نیروی کار به مردان می‌پیوندند. این امر باعث می‌شود که آنها از خانوادهٔ مادرزادی‌شان جدا شوند و از جهت اقتصادی نیز بتوانند ازدواج‌شان را به تأخیر اندازند. از این گذشته، الزام‌های شغلی وابستگی‌های احساسی را تحت شعاع قرار می‌دهند. برابر با سرشماری سال ۱۹۹۸، سن متوسط

www.Booknama.com

نخستین ازدواج در میان زنان آمریکایی از ۲۰ سال در ۱۹۵۵ به ۲۵ در ۱۹۹۸ رسید. همین سن در میان مردان در همین تاریخ، از ۲۳ به ۲۷ سال رسید.

جدول ۱ـ ۱۵

دگرگونی در سازمان خانواده و خانوار در ایالات متحد از ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۸

۱۹۷۰	۱۹۹۸
زوج‌های ازدواج کردهٔ همراه با فرزندان، ۴۰ درصد خانوارها را دربر می‌گیرند.	زوج‌های ازدواج کردهٔ همراه با فرزندان ۲۵ درصد خانوارها را دربر می‌گیرند.
۳/۱ فرد در هر خانوار.	۲/۶ فرد در هر خانوار.
خانوارهای متشکل از ۵ تن یا بیشتر، ۲۰ درصد.	خانوارهای متشکل از ۵ تن یا بیشتر، ۱۰ درصد.
آدم‌هایی که تنها زندگی می‌کنند، ۱۷ درصد خانوارها را تشکیل می‌دهند.	آدم‌هایی که تنها زندگی می‌کنند، ۲۶ درصد خانوارها را تشکیل می‌دهند.
۵/۶ میلیون خانواده را زنان بدون حضور شوهر اداره می‌کنند.	۱۲/۷ میلیون خانواده را زنان بدون حضور شوهر اداره می‌کنند.
۱/۲ میلیون خانواده را مردان بدون حضور همسران‌شان اداره می‌کنند.	۳/۹ میلیون خانواده را مردان بدون حضور همسران‌شان اداره می‌کنند.
۴۴ درصد خانواده‌ها هیچ بچهٔ زیر ۱۸ سال در خانه ندارند.	۵۱ درصد خانواده‌ها هیچ بچهٔ زیر ۱۸ سال در خانه ندارند.

جدول ۲ـ ۱۵ دگرگونی در موقعیت زناشویی آمریکاییان و تنظیم‌های زندگی‌شان را در فاصلهٔ ۱۹۷۰ و ۱۹۹۸ نشان می‌دهد. ارقام این جدول نشان می‌دهد که زندگی برای بسیاری از مردم آمریکای شمالی بیش از پیش تنهاتر می‌شود. ناپدید شدن خانواده‌های گسترده، شدت تحرک در جامعهٔ صنعتی را بازتاب می‌کند. حتی خانواده‌های هسته‌ای نیز فرو می‌پاشند. میزان طلاق افزایش یافته است و تعداد آمریکاییان طلاق گرفته از

www.Booknama.com

۱۹۷۰ تا ۱۹۹۸ بیش از چهار برابر شده و از ۴/۳ میلیون به ۱۹/۴ میلیون رسیده است. خانواده‌های تک والد نیز افزایش یافته‌اند. در سال ۱۹۷۰، ۸۵ درصد بچه‌های آمریکایی با پدر و مادرشان زندگی می‌کردند، این رقم در سال ۱۹۸۸ به ۶۸ درصد کاهش یافته است. بچه‌هایی که در خانوارهای بی‌پدر زندگی می‌کنند از ۸ درصد ۱۹۷۰ به ۲۳ درصد در ۱۹۹۸ افزایش یافته است. درصد خانوارهای بی‌مادر از ۱ درصد در ۱۹۷۰ به ۴ درصد در ۱۹۹۸ رسید. تعداد بزرگسالانِ هم اکنون ازدواج نکرده از ۲۸ درصد در ۱۹۷۰ به ۴۰ درصد در ۱۹۹۸ رسید. جمعیت بزرگسالان هرگز ازدواج نکرده از ۲۱ میلیون به حدود ۴۷ میلیون رسید. بدون شک، آمریکاییان امروزی زندگی اجتماعی‌شان را از طریق کار، دوستی، دستجات ورزشی، باشگاه‌ها، دین و فعالیت‌های اجتماعیِ سازمان‌یافته پر می‌کنند. ولی به هر روی، جدایی از رابطهٔ خویشاوندی که این ارقام بازگو می‌کنند، در تاریخ آمریکا بی‌سابقه است.

جدول ۲ـ ۱۵

وضعیت زناشویی آمریکاییان و نحوهٔ زندگی انتخاب شدهٔشان

	۱۹۷۰	۱۹۸۸
طلاق گرفته (تعداد)	۴/۳ میلیون	۱۹/۴ میلیون
هرگز ازدواج نکرده (تعداد)	۲۱/۴ میلیون	۴۶/۶ میلیون
زنانی که تنها زندگی می‌کنند (تعداد)	۷/۳ میلیون	۱۵/۳ میلیون
مردانی که تنها زندگی می‌کنند (تعداد)	۳/۵ میلیون	۱۱ میلیون
درصد افراد ازدواج نکرده در کل خانوارها	۲۸	۴۰
درصد افراد ازدواج کرده در کل خانوارها	۷۲	۶۰
درصد بچه‌هایی که با تک‌والد زندگی می‌کنند	۱۲	۲۸
درصد بچه‌هایی که با والدین‌شان زندگی می‌کنند	۸۵	۶۸

www.Booknama.com

بسیاری از آمریکاییان سرخپوست در خانوارهای متشکل از خانوادهٔ وسیع زندگی می‌کنند. این امر ترکیبی از ارزش‌های فرهنگی و نیازهای اقتصادی را منعکس می‌سازد. خویشاوندان اگر ببینند که به صورت خانواده‌های هسته‌ای ادامهٔ حیات‌شان از جهت اقتصادی دشوار است، ممکن است منابع‌شان را در یک خانوار وسیع یک کاسه کنند. در این تصویر، سرخپوستان هوپی را می‌بینید که برای برگزاری مراسم نامگذاری یک نوزاد در چنین خانواری گردهم آمده‌اند.

جدول ۳ـ۱۵ دگرگونی‌های مشابهی را در حجم خانوار در ایالات متحد و کانادا در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۷۵ و ۱۹۹۸ نشان می‌دهد. ارقام این جدول روند عامی را در جهت خانواده‌ها واحدهای زندگی کوچک‌تر در شمال آمریکا تصدیق می‌کند. همین روند را در اروپای غربی و ملت‌های صنعتی دیگر نیز می‌توان پیدا کرد.

www.Booknama.com

جدول ۳ـ ۱۵

حجم خانواده و خانوار در ایالات متحد و کانادا در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۷۵ و ۱۹۸۸

	۱۹۷۵	۱۹۸۸
متوسط حجم خانواده در ایالات متحد	۳/۴	۳/۲
متوسط حجم خانواده در کانادا	۳/۵	۳/۱
متوسط حجم خانوار در ایالات متحد	۲/۹	۲/۶
متوسط حجم خانوار در کانادا	۲/۹	۲/۶

تعداد خانواده‌های مختلط (واحدهای خویشاوندی که پس از ازدواج مجدد والدین و به فرزندی پذیرفتن بچه‌ها در خانوار جدید شکل می‌گیرند) در ایالات متحد افزایش یافته است. سه چهارم آمریکایی‌های طلاق گرفته دوباره ازدواج می‌کنند. برنامه‌های تلویزیونی و رسانه‌های دیگر، دوستان هم‌خانه، هم‌اطاق، زوج‌های ازدواج نکرده، مادران و پدران از هم جدا شده، بازنشستگان غیرخویشاوند، پرستارهای بچه، خدمتکاران مرد و مادران شاغل را پیوسته نشان می‌دهند.

دامنهٔ پیوستگی‌های خویشاوندی در میان مردم آمریکای شمالی، به ویژه طبقهٔ متوسط آن، از همین دامنه در میان مردم غیرصنعتی محدودتر است. گرچه ما هنوز پیوندهایی را با پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها، خاله‌ها، عمه‌ها، عموها، دایی‌ها و عمو و دایی و خاله و عمه‌زاده‌ها احساس می‌کنیم، ولی در مقایسه با مردم در فرهنگ‌های دیگر، با این خویشاوندان تماس کمتری داریم. ما دربارهٔ این خویشاوندان و چگونگی و جای زندگی آنها چندان اطلاع دقیقی نداریم. این واقعیت نشان می‌دهد از اهمیت خویشاوندی در آمریکای شمالی کنونی کاسته شده است. بسیاری از مهاجران از پیوندهای ضعیف خویشاوندی و فقدان حرمت نهادن کامل به خانواده در آمریکای شمالی کنونی، شگفت‌زده می‌شوند. در واقع، بیشتر آدم‌هایی که اعضای طبقهٔ متوسط آمریکای شمالی با آنها رفت و آمد دارند، یا غیرخویشاوندند و یا اعضای یک خانوادهٔ هسته‌ای دیگراند. از سوی دیگر، بررسی اِستَک از خانواده‌های نیازمند در یک منطقهٔ فقیرنشین یکی از شهرهای غرب میانهٔ آمریکا، نشان می‌دهد که سهیم بودن با

www.Booknama.com

خویشاوندان غیرهسته‌ای یک راهبرد تطبیقی مهم است که فقیران شهری برای تطبیق با فقر به کار می‌برند.

یکی از بارزترین تضادها میان ایالات متحد و برزیل که پرجمعیت‌ترین ملت‌های نیمکرهٔ غربی به شمار می‌آیند، در ارتباط با معنا و نقش خانواده مشخص می‌شود. امروزه، آدم‌های بزرگسال در آمریکای شمالی، معمولاً خانوادهٔشان را شامل شوهر و همسر و فرزندان‌شان می‌دانند. ولی هرگاه یک عضو طبقهٔ متوسط برزیلی از خانواده سخن می‌گوید، منظورش ترکیبی از والدین، برادر و خواهرها، عمه‌ها و خاله‌ها، دایی‌ها و عموها، پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها و عمه، خاله، عمو و دایی‌زاده‌ها است و در مرحلهٔ بعد از فرزندان خودشان نیز یاد می‌کنند، ولی به ندرت شوهر و همسری را می‌توان پیدا کرد که خانواده‌ای منحصر به خودش داشته باشد. بچه‌ها را هر دو خانوادهٔ مادری و پدری سرپرستی می‌کنند. از آن جا که اعضای طبقهٔ متوسط آمریکای شمالی نظام حمایتی خانوادهٔ گسترده را ندارند، زناشویی در میان آنها اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. در میان آنها، رابطهٔ زن و شوهری بر رابطهٔ شوهر و همسر با والدین خودشان، برتری دارد و همین واقعیت بر زناشویی‌های مردم آمریکای شمالی فشار مهمی وارد می‌کند.

برزیلی‌ها که در جامعهٔ کم‌تحرک‌تری زندگی می‌کنند، بیشتر از مردم آمریکای شمالی با خویشاوندان وابسته به خانوادهٔ گستردهٔشان تماس نزدیک دارند. ساکنان ریو دوژانیرو و سائوپولو که بزرگ‌ترین شهرهای آمریکای جنوبی‌اند، از ترک کردن کانون‌های شهری‌شان و جدا زندگی کردن از خانواده و دوستان، اکراه دارند. تصور زندگی در جهان اجتماعی بدون خویشاوندان، برای آنها دشوار و ناخوشایند است. حال این را مقایسه کنید با ضرباهنگ خاص زندگی آمریکایی که یاد گرفته است با غریبه‌ها زندگی کند.

خانواده در میان گشت‌زنان

جمعیت‌های دارای اقتصاد مبتنی بر گشت‌زنی، از جهت پیچیدگی اجتماعی با جوامع صنعتی بسیار تفاوت دارند. جالب این است که در این جا نیز خانوادهٔ هسته‌ای غالباً مهم‌ترین گروه خویشاوندی به شمار می‌آید، هر چند که هیچ جامعهٔ گشت‌زنی

www.Booknama.com

وجود ندارد که در آن خانوادهٔ هسته‌ای تنها گروه مبتنی بر خویشاوندی باشد.

در جوامع گشت‌زن سنتی، دو واحد اجتماعی بنیادی وجود دارند که همان خانوادهٔ هسته‌ای و دسته‌اند.

برخلاف زوج‌های طبقهٔ متوسط در ملت‌های صنعتی، گشت‌زنان معمولاً به صورت نومکانی زندگی نمی‌کنند. به جای آن، آنها به دسته‌ای می‌پیوندند که شوهر یا همسر در آن خویشاوندانی دارد. به هر روی، زوج‌ها و خانواده‌ها چندین بار می‌توانند از یک دسته به دستهٔ دیگر بپیوندند. گرچه در تحلیل نهایی، خانوادهٔ هسته‌ای در میان گشت‌زنان نیز به اندازهٔ همین خانواده در هر جامعهٔ دیگر بی‌ثبات است، ولی معمولاً از دسته استوارتر است.

بسیاری از جوامع گشت‌زن سازمان دستهٔ با دوام در طول سال را ندارند. سرخپوست‌های شوشونِ ایالت‌های یوتا و نوادا نمونهٔ این نوع دسته را نشان می‌دهند. منابع در دسترس شوشون‌ها چندان ضعیف بودند که خانواده‌ها در بیشتر طول سال برای شکار و گردآوری به تنهایی تلاش می‌کردند. در برخی از فصول، خانواده‌ها برای شکار دسته‌جمعی به صورت دسته گرد هم می‌آیند و پس از چند ماه دوباره پراکنده می‌شوند.

اقتصادهای صنعتی و گشت‌زن وجوه مشترکی نیز دارند. در هیچ کدام از آنها، آدم‌ها پیوسته به زمین وابسته نیستند. تحرک و تأکید بر خانوادهٔ کوچک و از جهت اقتصادی خود بسنده، خانوادهٔ هسته‌ای را در هر دو جامعه به یک گروه خویشاوندی بنیادی تبدیل کرده است.

تبار

تا این جا دریافته‌ایم که خانوادهٔ هسته‌ای در میان ملت‌های صنعتی و اقوام گشت‌زن مهم بوده است. یکی از گروه‌های رایج در میان تولیدکنندگان غیرصنعتیِ خوراک، گروه همتبار است. یک گروه همتبار به واحد اجتماعی پایداری گفته می‌شود که اعضایش خودشان را وابسته به یک نیای مشترک می‌دانند. اعضای این گروه معتقدند که از یک نیای مشترک برخاسته‌اند و تبارشان به او می‌رسد. گروه همتبار حتی زمانی که

www.Booknama.com

اعضایش بر اثر زایش و مرگ و یا ورود اعضای نو و خروج برخی از اعضایش تغییر می‌کنند، همچنان پایدار باقی می‌ماند. عضویت در گروه همتبار غالباً از آغاز تولد تعیین می‌شود و تا پایان عمر ادامه دارد. در چنین موردی، عضویت گروه یک منزلت انتسابی است.

گروه‌های همتبار

گروه‌های همتبار غالباً برون همسرند (یعنی اعضای گروه باید همسران‌شان را از گروه‌های همتبار دیگر انتخاب کنند). دو قاعده عمومی است که برخی از آدم‌ها را به عضویت گروه همتبار در می‌آورند و برخی دیگر را خارج از گروه نگه می‌دارند. قاعدهٔ مادرتباری گروه وابسته به پشت مادری را از بدو تولد عضو گروه می‌سازد واین عضویت را تا پایان عمر حفظ می‌کند. برابر با این قاعده، تنها بچه‌های زن‌های گروه عضو گروه می‌شوند. ولی قاعدهٔ پدرتباری آدم‌ها را در سراسر عمر به گروه پشت‌پدری وابسته می‌سازد. طبق این قاعده، تنها بچه‌های مردهای گروه به عضویت گروه درمی‌آیند و بچه‌های زن‌ها از شمول گروه خارج می‌شوند. (شکل‌های شماره ۱ـ ۱۵ و ۲ـ ۱۵ به ترتیب گروه‌های مادرتبار و پدرتبار را نشان می‌دهند. شکل مخروط نشانگر مردها و شکل کره نشانگر زنان است). گروه‌های پدرتبار و مادرتبار دو نوع تبار تک‌خطی‌اند. این بدان معنا است که قاعدهٔ تباری تنها یک خط پدری یا مادری را به رسمیت می‌شناسد. در جهان، پدرتباری از مادرتباری رایج‌تر است. از ۳۳۱ جامعهٔ تباری تنها یک سوم مادرتبار و بقیه پدرتبار بوده‌اند. (مورداک، ۱۹۵۷).

گروه‌های همتبار ممکن است از دودمان‌ها یا کلان‌ها تشکیل شده باشند. اعضای هر دو گروه بر این باورند که تبار از یک سَرِنیا دارند. این سرنیا در تارک شجره‌شناسی گروه قرار می‌گیرد. برای مثال، آدم و حوا سرنیاهای ادیان سامی و همهٔ انسان‌ها به شمار می‌آیند. از آن جا که در تورات، حوا از دندهٔ آدم گرفته شده است، آدم در رأس شجره‌شناسی پدرتبارانهٔ تورات جای می‌گیرد.

دودمان چه تفاوتی با کلان دارد؟ یک دودمان از تبار اثبات شده برخوردار است. اعضای هر دودمان می‌توانند نام‌های نیاکان‌شان را در هر نسل، از سرنیا گرفته تا نیای

www.Booknama.com

کنونی، به زبان آورند. (این به آن معنا نیست که این نام‌هایی که به زبان آورده می‌شوند دقیق‌اند، بلکه تنها این را نشان می‌دهند که آنها فکر می‌کنند که این نام‌ها درست همان نام‌های نیاکان‌شان‌اند). در تورات، دعا برای مردانی که انسان‌های دیگر را پدید آوردند، نشان‌دهندهٔ تباری شجره‌شناختی برای یک دودمان وسیع پدرتباری است که سرانجام، همهٔ کلیمیان و عرب‌ها را دربر می‌گیرد (اقوامی که ابراهیم را نخستین سرنیای مشترک‌شان به شمار می‌آورند).

شکل ۱ـ ۱۵

نمودار یک گروه مادرتبار طی پنج نسل

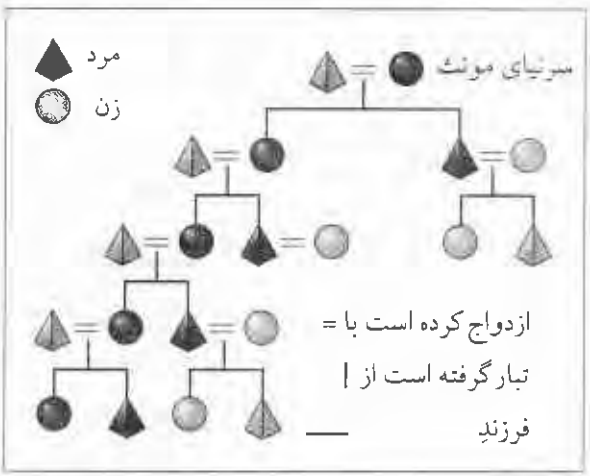

گروه‌های مادرتبار از یک سرنیای مونثِ قابل ردیابی تبار می‌گیرند. تنها فرزندان زن‌های گروه (کروی) به تبار مادری تعلق دارند. بچه‌های مردهای گروه عضو به شمار نمی‌آیند؛ آنها به تبار مادری‌شان تعلق دارند.

www.Booknama.com

کلان دارند. در چنین مواردی، کلان‌ها اعضای بیشتری دارند و در مقایسه با دودمان‌ها، منطقهٔ جغرافیایی وسیع‌تری را دربر می‌گیرند. در برخی از موارد، سرنیای یک کلان به هیچ روی انسان نیست، بلکه یک حیوان یا گیاه است (که **توتم** نامیده می‌شود). این سرنیا چه انسان باشد چه غیرانسان، وحدت اجتماعی و هویت اعضای یک کلان را به گونه‌ای نمادین باز می‌نماید و باعث می‌شود که آنها از گروه‌های دیگر تمایز پیدا کنند.

نظام‌های اقتصادی که معمولاً از سازمان گروه همتبار برخوردارند، عبارت‌اند از: کشاورزی سطحی، شبانی و کشاورزی عمیق که در فصل گذشته دربارهٔشان توضیح دادیم. یک چنین جوامعی گرایش به داشتن چندین گروه همتبار دارند. هر یک از این گروه‌ها ممکن است منحصر به یک دهکده باشند، ولی معمولاً پهنه‌ای فراتر از یک دهکده دارند. به هر یک از شاخه‌های یک گروه همتبار که در یک محل زندگی می‌کنند، گروه همتبار محلی می‌گویند. دو یا چند شاخهٔ محلی از گروه‌های متفاوت همتبار، ممکن است در یک‌دهکده زندگی کنند. گروه‌های همتباری که در یک دهکده یا دهکده‌های متفاوت زندگی می‌کنند، ممکن است از راه زناشویی با یکدیگر اتحادیه‌هایی را تشکیل دهند.

دودمان‌ها، کلان‌ها و قواعد اقامت

همچنان که دیده‌ایم، گروه‌های همتبار برخلاف خانواده‌های هسته‌ای، واحدهای پایدار و با دوامی‌اند که در هر نسلی اعضای تازه‌ای به آن‌ها افزوده می‌شوند. اعضای این گروه‌ها به املاک دودمانی دسترسی دارند و برخی از اعضا باید در این املاک زندگی کنند تا بتوانند آنها را طی نسل‌های پی‌درپی اداره کنند. گروه‌های همتبار برای دوام‌شان دست‌کم به این نیاز دارند که برخی از اعضای‌شان را در خانه و ملک نیاکانی‌شان نگه‌دارند. آسان‌ترین راه برای تحقق این امر، داشتن قاعده‌ای است که مشخص می‌سازد چه کسانی به گروه تعلق دارند و اعضای گروه پس از ازدواج کجا باید زندگی کنند. گروه‌های پدرتبار و مادرتبار و قواعد اقامت پس از ازدواج آنها، این را تضمین می‌کنند که حدود نیمی از بچه‌هایی که در یک نسل به دنیا می‌آیند، خارج از ملک نیاکانی زندگی کنند. اقامت نومکانی که قاعدهٔ زندگی بیشتر آمریکاییان طبقهٔ متوسط است، خارج از

www.Booknama.com

جوامع نوین آمریکای شمالی، اروپای غربی و فرهنگ‌های آمریکای لاتین که از فرهنگ اروپایی سرچشمه گرفته‌اند، چندان رواج ندارد.

شکل ۲ ـ ۱۵

نمودار یک گروه پدرتبار طی پنج نسل

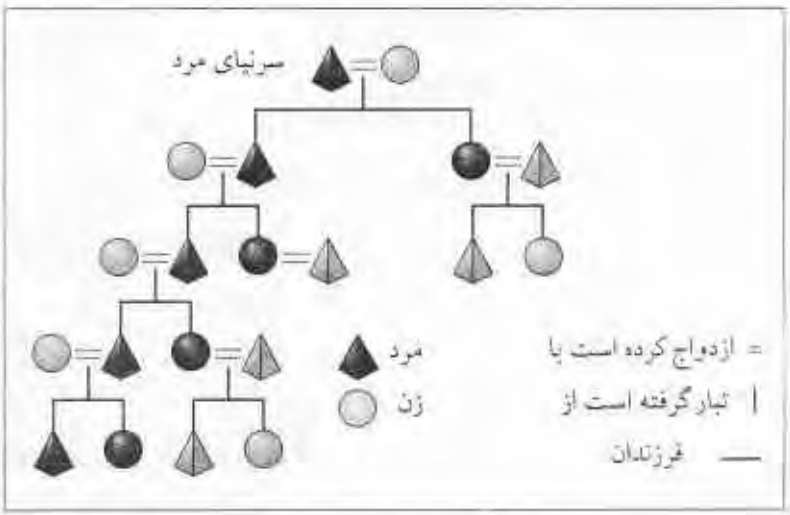

دودمان‌ها برپایهٔ یک تبار شناخته‌شده از یک نیای مشترک شکل می‌گیرند. در یک گروه پدرتبار بچه‌های مردهای گروه (مخروطی) اعضای گروه همتبار به شمار می‌آیند. بچه‌های اعضای زن گروه خارج از گروه محسوب می‌شوند و به گروه پدرتبار پدران‌شان تعلق دارند. در این گروه‌ها برون‌همسری رواج دارد.

www.Booknama.com

آن نوع اقامتی که رواج بسیار بیشتری دارد، پدرمکانی است. در این جا، یک زوج وقتی ازدواج می‌کنند، به اجتماع شوهر می‌روند و بچه‌های‌شان در دهکدهٔ شوهر بزرگ می‌شوند. پدرمکانی با پدرتباری همراه است. این امر معقول به نظر می‌رسد. زیرا حال که قرار است تنها اعضای مرد گروه حقوق‌شان را در ملک نیاکانی اِعمال کنند، بهتر است که در همان ملک بزرگ شوند و پس از ازدواج نیز در همان جا بمانند. این امر تنها در صورتی تحقق می‌یابد که همسران به دهکدهٔ شوهر نقل مکان کنند و نه برعکس.

یک نوع قاعدهٔ اقامت پس از ازدواج که کمتر رواج دارد و غالباً با مادرتباری همراه است، مادرمکانی است. در این جا، زوج ازدواج کرده در اجتماع همسر زندگی می‌کنند و بچه‌های‌شان در دهکدهٔ مادر همسر بزرگ می‌شوند. این قاعده، زنان خویشاوند را با هم نگه می‌دارد. مادرتباری و پدرتباری، هر دو به عنوان قواعد اقامت پس از ازدواج، تک‌مکانی نیز خوانده می‌شوند.

تبار دوخطی

قواعد تباری که تا کنون بررسی کرده‌ایم، برخی آدم‌ها را به عنوان عضو گروه می‌پذیرند و برخی دیگر را خارج از گروه به شمار می‌آورند. قاعدهٔ تک‌خطی تنها از یک خط مردانه یا زنانه استفاده می‌کند. علاوه بر قواعد تک‌خطی، قاعدهٔ تباری دیگری وجود دارد که تک‌خطی نیست بلکه دوخطی است. در این جا نیز مانند هر گروه همتبار، عضویت گروه از طریق تبار گرفتن از یک نیای مشترک مشخص می‌شود. به هر روی، گروه‌های دو خطی به این خاطر از گروه‌های تک‌خطی متفاوت می‌شوند که بچه‌های پسرها یا دخترها را از عضویت گروه خارج نمی‌سازند. در این جا، آدم‌ها می‌توانند گروه همتبارشان را انتخاب کنند (یعنی می‌توانند به گروه پدرِپدر، مادرِپدر، پدرِمادر و یا مادرِمادر بپیوندند). افراد این گروه‌ها، همچنین می‌توانند عضویت‌شان را در یک گروه همتبار تغییر دهند و یا در یک زمان به دو یا چند گروه تعلق داشته باشند.

تبار تک‌خطی با منزلت انتسابی همراه است و تبار دوخطی با منزلت اکتسابی. عضویت بر مبنای تبار تک‌خطی، خود به خودی است و هیچ انتخابی را برنمی‌تابد. در یک جامعهٔ پدرتبار، آدم‌ها به عنوان اعضای گروه پدری‌شان به دنیا می‌آیند و در یک

www.Booknama.com

جامعهٔ مادرتبار، به عنوان اعضای گروه مادری‌شان زاده می‌شوند. آنها در سراسر عمر اعضای همان گروه باقی می‌مانند. ولی تبار دو خطی انعطاف‌پذیری بیشتری را از جهت وابستگی به گروه‌تباری روا می‌دارد.

تا سال ۱۹۵۰، گروه‌های همتبار عموماً تنها یا مادرتبار توصیف می‌شدند و یا پدرتبار. اگر جامعه‌ای گرایش به پدرتباری داشت ولی در ضمن آمادگی پذیرش هر دو تبار را داشت، انسان‌شناسان آن را یک گروه پدرتبار به شمار می‌آوردند و نه یک گروه دوخطی. به رسمیت شناختن تبار دوخطی به عنوان یک مقولهٔ جداگانه، در واقع پذیرش رسمی این واقعیت است که بسیاری از نظام‌های تباری بسیار انعطاف‌پذیرتر از نظام‌های دیگرند.

محاسبهٔ خویشاوندی

انسان‌شناسان علاوه بر بررسی گروه‌های خویشاوندی، به چگونگی محاسبهٔ خویشاوندی نیز علاقه‌مندند، یعنی می‌خواهند بدانند که جامعهٔ مورد بررسی‌شان با چه نظامی روابط خویشاوندی را تعیین می‌کند. یک مردم‌نگار برای بررسی محاسبهٔ خویشاوندی، نخست باید تعیین کند که انواع گوناگون «خویشاوندان» در یک زبان خاص با چه اصطلاح‌هایی مشخص می‌شوند تا بعد بتواند پرسش‌هایی مانند «خویشاوندان شما کیستند؟» را مطرح کند. خویشاوندی نیز مانند نژاد و جنسیت (که در فصل‌های دیگر توضیح داده شدند) یک نوع بر ساختهٔ فرهنگی است. این به آن معنا است که برخی از افراد وابسته به یک شجره، خویشاوند به شمار می‌آیند و برخی دیگر از آنها غیرخویشاوند. یک مردم نگار از طریق پرسش‌گری، روابط خاص شجره‌شناختی میان خویشاوندان و شخصی که آنها را نامگذاری کرده، یا همان خویشتن، را کشف می‌کند. این مردم‌نگار همین‌پرسش‌هارا ازچندین‌آدم‌دیگر محلی می‌پرسد تا پهنه و جهت محاسبهٔ خویشاوندی را در جامعهٔ مورد بررسی به دست آورد. او همچنین باید رابطهٔ میان محاسبهٔ خویشاوندی و گروه‌های خویشاوندی را پیدا کند تا دریابد که آدم‌ها برای برقراری و نگهداری پیوندهای شخصی و پیوستن به گروه‌های اجتماعی، چگونه از خویشاوندی استفاده می‌کنند. در شکل ۳ـ ۱۵، مکعب سیاهی که نشانهٔ «خویشتن»

www.Booknama.com

است، شخصی را نشان می‌دهد که نحوهٔ محاسبهٔ خویشاوندی او مورد بررسی قرار گرفته است.

گونه‌های نَسَب شجره‌ای و اصطلاح‌های خویشاوندی

در این جا می‌توانیم میان اصطلاح‌های خویشاوندی (واژه‌هایی که برای خویشاوندان گوناگون در یک زبان خاص به کار برده می‌شوند) و گونه‌های نَسَب شجره‌ای تفاوت قایل شویم. گونه‌های نسب شجره‌ای با حروف و نمادهایی مشخص می‌شوند که در شکل ۳ـ۱۵ نشان داده شده‌اند. گونهٔ نسب شجره‌ای، رابطهٔ شجره‌ای واقعی (مانند برادرِپدر) را در تقابل با یک اصطلاح خویشاوندی (مانند عمو) نشان می‌دهد.

اصطلاح‌های خویشاوندی ساخت فرهنگی خویشاوندی را در یک فرهنگ معین منعکس می‌کنند. یک اصطلاح خویشاوندی می‌تواند چندین رابطهٔ شجره‌ای را در خود منعکس سازد. برای مثال، در زبان انگلیسی ما اصطلاح Father را اساساً برای یک گونهٔ نَسَبی یعنی همان پدر شجره‌ای به کار می‌بریم، ولی در ضمن آن را می‌توان به پدرخوانده و حتی کشیش نیز اطلاق کرد. اصطلاح پدربزرگ Grand father هم برای پدرِمادر و هم برای پدرِپدر به کار می‌رود. اصطلاح Cousin را برای چندین گونهٔ نَسَبی به کار می‌بریم. حتی اصطلاح خاص first cousin پسر برادرِمادر، دختر برادرِمادر، پسر خواهرِمادر، دختر خواهرِمادر، پسر برادرِپدر، دختر برادرِپدر، پسر خواهرِپدر و دختر خواهرِپدر، را بیان می‌کند. بدین‌سان، با همین یک اصطلاح دست‌کم هشت گونهٔ نسبی شجره‌ای را بیان می‌کنیم.

اصطلاح uncle برادران مادر و پدر و اصطلاح aunt خواهران مادر و پدر را به زبان می‌آورد. ما از این دو اصطلاح برای همسران عمه و خاله‌ها و عمو و دایی‌هایی همخون‌مان نیز استفاده می‌کنیم، زیرا هر دو را یک نوع خویشاوند به شمار می‌آوریم. ما با uncles خواندن آنها، این افراد را از گونهٔ نسبی دیگر که father می‌خوانیم، متمایز می‌کنیم. در بسیاری از جوامع، پدر و برادرِپدر با یک اصطلاح خطاب می‌شوند که دلیل‌اش را بعد توضیح خواهیم داد.

www.Booknama.com

شکل ۳ـ ۱۵

نمادهای خویشاوندی و نشانه‌های گونهٔ نَسَب شجره‌ای

www.Booknama.com

در ایالات متحد و کانادا، خانوادهٔ هسته‌ای همچنان مهم‌ترین گروه مبتنی بر خویشاوندی به شمار می‌آید. این قضیه با وجود افزایش رخداد تک‌والدی، طلاق و زناشویی مجدد، همچنان واقعیت دارد. جداییِ نسبی خانوادهٔ هسته‌ای از گروه‌های خویشاوندی دیگر در میان ملت‌های نوین، تحرک جغرافیایی را در اقتصاد صنعتی همراه با نیروی کار قابل فروش نقدی، منعکس می‌سازد.

برای مردم آمریکای شمال معقولانه این است که میان خویشاوندان وابسته به خانواده‌های هسته‌ای و خویشاوندانی که به این نوع خانواده تعلق ندارند، تفاوت گذارند. ما بیشتر با والدین مان بزرگ می‌شویم تا با عمه‌ها، خاله‌ها، دایی‌ها و عموها. ما والدین‌مان را غالباً بیشتر از خویشاوندانی که ممکن است در شهرهای دیگر زندگی کنند، می‌بینیم. ما از والدین‌مان ارث می‌بریم، همچنان که خاله، عمه، دایی و عموزاده‌ها نیز از والدین خودشان ارث می‌برند. اگر ازدواج‌مان پایدار باشد، فرزندان‌مان را تا زمانی که در خانه باقی مانده باشند، هر روزه می‌بینیم. آنها وارثان ما هستند. ما بیشتر از برادرزاده‌ها و خواهرزاده‌ها، به فرزندان‌مان احساس نزدیکی می‌کنیم.

محاسبهٔ خویشاوندی و اصطلاح‌های آن در آمریکا، این ویژگی‌های اجتماعی را بازتاب می‌کنند. بدین‌سان، اصطلاح uncle دو گونهٔ نَسَبی برادرِمادر و برادرِپدر را از گونهٔ نَسَبی پدر متمایز می‌سازد. به هر روی، این اصطلاح همچنین گونه‌های نسبی را در یک اصطلاح فشرده می‌کند. بدین‌سان که برای برادرِمادر و برادرِپدر که دو گونهٔ نسبی متفاوت‌اند، اصطلاح واحدی را به کار می‌بریم. ما این کار را برای آن انجام می‌دهیم که محاسبهٔ خویشاوندی آمریکایی دو سویه است، یعنی خویشاوندی را هم از پشت مادر و و هم از پشت پدر ردیابی و محاسبه می‌کند. دایی‌ها و عموها برادرانِ پدر و مادر ما به شمار می‌آیند. ما در مورد هر دو دسته از این برادران پدر و مادر یک نوع رابطهٔ خویشاوندی احساس می‌کنیم.

شما می‌توانید با این نوع محاسبه موافق نباشید و بگویید که «من به برادران مادرم بیشتر از برادران پدرم نزدیک‌ام.» این امر امکان دارد. به هر روی، در یکی از نمونه‌های بازنمای دانشجویان آمریکایی، نوعی دو دستگی را می‌توانیم پیدا کنیم که یکی به برادران پشت‌مادری و دیگری به برادران پشت پدری احساس نزدیکی بیشتری می‌کنند.

www.Booknama.com

در این تصویر یک خانوادهٔ هسته‌ای کانادایی متشکل از والدین و فرزندان‌شان را می‌بینید. آنها در نزدیکی مرز آلاسکا زندگی می‌کنند. سازمان خانوادهٔ هسته‌ای با تحرک جغرافیایی همراه است.

در واقعیت امر، یک نوع گرایش به پشت مادری و ترجیح خویشاوندان مادری به خویشاوندان پدری در میان این دانشجویان به چشم می‌خورد. این امر به چند دلیل رخ می‌دهد. هرگاه که بچه‌های امروزی با یک والد بزرگ می‌شوند، به احتمال زیادتر مادر آنها را پرورش می‌دهد تا پدر. وانگهی، حتی اگر ازدواج بدون تغییر باقی ماند، مادر گرایش به این دارد که در امور خانوادگی، از جمله دید و بازدیدها، تعطیلات و روابط گستردهٔ خانوادگی، نقش فعال‌تری داشته باشد. همین امر باعث می‌شود که شبکهٔ نَسَبی مادر قدرت بیشتری پیدا کند و گرایش به پشت مادری دست بالاتری داشته باشد.

خویشاوندی دو سویه به معنای این است که آدم‌ها پیوندهای نسبی از پشت پدر و مادر را به یک‌سان و یا همطراز در نظر می‌گیرند. این دو سویگی در همکنش، زندگی و یا

www.Booknama.com

نزدیکی با خویشاوندان و ارث بردن از آنها، متجلی می‌شود. ما معمولاً از عموها و دایی‌های‌مان ارث نمی‌بریم، ولی اگر چنین موردی پیش آید، در ارث بردن از عموها و دایی‌ها بخت برابر داریم. ما معمولاً با خاله‌ها و عمه‌های‌مان زندگی نمی‌کنیم، اما اگر چنین امری پیش آید، بخت این که با خاله‌ها و یا عمه‌های‌مان زندگی کنیم، برابر است.

اصطلاح‌های خویشاوندی

آدم‌ها در فرهنگ‌های متفاوت روابط نَسَبی را به گونه‌های متفاوت ادراک و تعریف می‌کنند. در هر فرهنگی، اصطلاح‌های خویشاوندی یک نوع نظام طبقه‌بندی، رده‌بندی یا گونه‌شناسی است. این یک نوع رده‌بندی بومی است که آدم‌هایی که چندین نسل در یک جامعهٔ خاص زندگی می‌کنند آن را ساخته و پرداخته می‌کنند. یک نظام طبقه‌بندی بومی بر این پایه استوار است که آدم‌ها شباهت‌ها و تفاوت‌های چیزهای طبقه‌بندی شده را چگونه ادراک می‌کنند. در این بخش، چهار شبوهٔ عمدهٔ طبقه‌بندی نسبی را بر مبنای نسل والدین بررسی می‌کنیم که عبارت‌اند از، خطی، دو شاخهٔ به هم پیوسته، نسلی و دو شاخهٔ دامن‌گستر. ما همچنین لازمه‌های اجتماعی این نظام‌های طبقه‌بندی را بررسی می‌کنیم. (به یاد داشته باشیم که همهٔ این نظام‌ها به نسل والدین ربط دارند.)

در اصطلاح‌شناسی نَسَبیِ مبتنی بر نسل خویشتن، نیز تفاوت‌هایی وجود دارند. این تفاوت‌ها به طبقه‌بندی فرزندان و پسرعموها، دایی‌ها، عمه‌ها و خاله‌ها ارتباط دارند. ما شش نوع از این نظام‌های اصطلاح‌شناسی داریم که عبارت‌اند از نظام اصطلاح‌شناسی اسکیموبی، ایروکوایی، هاوایی، کراو، اُماهایی و سودانی که هر کدام به جامعه‌ای تعلق دارد که آن نظام را به گونه‌ای سنتی به کار می‌برد.

برای هر یک از نظام‌های اصطلاح‌های خویشاوندی مانند خطی، دو شاخهٔ به هم پیوسته و نسلی، تبیین کارکردی داریم. تبیین‌های کارکردی می‌کوشند تا میان رسم‌های خاص مانند کاربرد اصطلاح‌های نسبی و ویژگی‌های دیگر یک جامعه مانند قواعد تبار و اقامت پس از ازدواج، رابطه برقرار سازند. برخی از جنبه‌های یک فرهنگ چنان با هم رابطه دارند که وقتی یکی از آنها تغییر می‌کند، جنبه‌های دیگر نیز به ناگزیر دگرگون

www.Booknama.com

می‌شوند. در مورد برخی از اصطلاح‌شناسی‌ها، لازمه‌های اجتماعی بسیار روشن‌اند.

شکل ۴ـ ۱۵
اصطلاح‌شناسی خویشاوندی خطی

اصطلاح‌های نسبی اطلاعات سودمندی را دربارهٔ الگوهای اجتماعی به دست می‌دهند. هرگاه دو خویشاوند با یک اصطلاح مشخص می‌شوند، می‌توان چنین تصور کرد که آن دو در صفات اجتماعی مهمی مشترک انگاشته می‌شوند. عوامل گوناگونی بر شیوهٔ ادراک، همکنش و طبقه‌بندی خویشاوندان، تأثیرگذارند. برای مثال، آیا برخی از انواع خویشاوندان برحسب رسم با هم زندگی می‌کنند یا جدا؟ جدایی آنها از هم چقدر است؟ آنها چه منافعی از یکدیگر می‌برند و چه الزام‌هایی نسبت به هم دارند؟ آیا آنها به یک گروه همتبار تعلق دارند یا به چند گروه؟ با داشتن چنین پرسش‌هایی در ذهن، از این پس می‌پردازیم به بررسی نظام‌های اصطلاح‌های خویشاوندی.

www.Booknama.com

اصطلاح‌شناسی خطی

نظام طبقه‌بندی خویشاوندی خودمان، نظام خطی نام دارد (نگاه به شکل ۴ـ۱۵). شمارهٔ ۳ و شکل مخروطی نشان‌دهندهٔ اصطلاح uncle اند که هم به برادران پدر اطلاق می‌شود و هم به برادران مادر. نظام اصطلاح‌های خویشاوندی خطی در جوامعی مانند ایالات متحد و کانادا پیدا می‌شود که در آنها خانوادهٔ هسته‌ای مهم‌ترین گروه خویشاوندی به شمار می‌آید.

شکل ۵ ـ ۱۵

تفاوت‌های میان خویشاوندان خطی، جانبی و سببی بر پایهٔ ادراک خویشتن

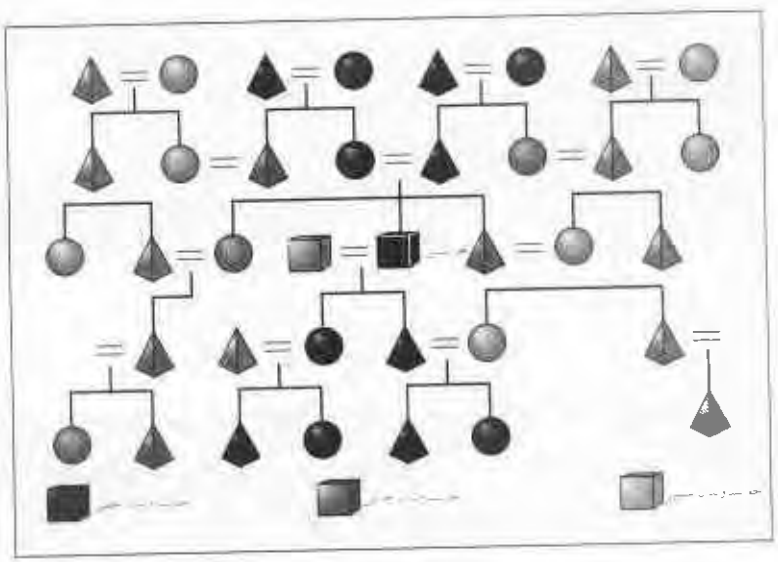

www.Booknama.com

شکل ۶ ـ ۱۵

اصطلاح‌شناسی خویشاوندیِ دو شاخهٔ به هم بسته

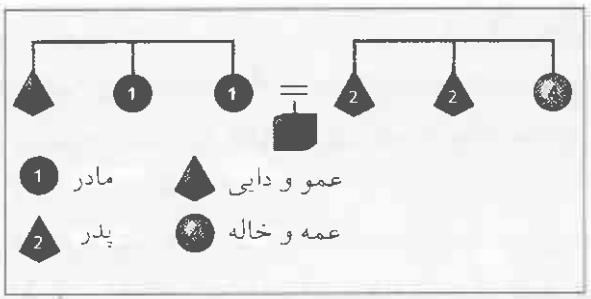

اصطلاح‌شناسی خویشاوندی خطی خویشاوندان خطی را از خویشاوندان جانبی تفکیک می‌کند. یک خویشاوند خطی می‌تواند یک نیا یا بازمانده‌اش و یا هر کسی باشد که در خط مستقیم تباری قرار می‌گیرد، خطی که به یک خویشتن منتهی می‌شود یا از او آغاز می‌گیرد (نگاه کنید به شکل ۵ ـ ۱۵). بنابراین، خویشاوندانِ خطی عبارت‌اند از والدین، پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها و اجداد مستقیم یک شخص. خویشاوندان خطی، فرزندان، نوه‌ها و نتیجه‌ها را نیز دربر می‌گیرند. خویشاوندان جانبی به همهٔ خویشاوندان دیگر اطلاق می‌شود. این خویشاوندان عبارت‌اند از خواهران و برادران، برادرزاده‌ها و خواهرزاده‌ها، عمه‌ها و خاله، دایی‌ها و عموها و فرزندان آنها (نگاه کنید به شکل ۵ ـ ۱۵). خویشاوندان سببی به کسانی گفته می‌شود که از طریق ازدواج در خط مستقیم

www.Booknama.com

(همسر پسر) و یا در خط جانبی (شوهرخواهر) خویشاوند شده باشند.

اصطلاح‌شناسی خویشاوندیِ دو شاخهٔ به هم‌بسته

این نظام اصطلاح‌شناسی خویشاوندی (شکل ۶ ـ ۱۵)، پشتِ مادری را از پشتِ‌پدری جدا می‌سازد و آنها را به دو شاخه تقسیم می‌کند. ولی در ضمن، خواهرانِ‌مادر را با مادر در یک مقوله می‌گذارد و برادرانِ‌پدر را با پدر در یک مقولهٔ دیگر. ولی در این نظام برای برادران مادر و خواهران پدر اصطلاح‌های متفاوتی در نظر گرفته شده است.

آدم‌هایی که این نظام را به کار می‌برند، در جوامعی زندگی می‌کنند که قواعد تباری تک‌خطی (مادرتباری یا پدرتباری) و قواعد اقامت پس از ازدواجِ تک مکانی (پدرمکانی یا مادرمکانی) دارند. هرگاه جامعه‌ای تک‌خطی و تک‌مکانی باشد، منطق

شکل ۷ ـ ۱۵

اصطلاح‌شناسی خویشاوندی نسلی

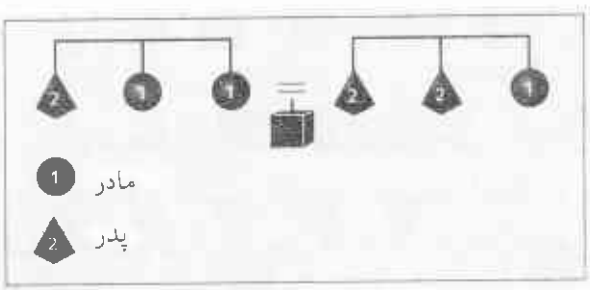

www.Booknama.com

اصطلاح‌شناسی خویشاوندیِ دو شاخهٔ به هم‌بسته، آشکارا روشن است. برای مثال، در یک جامعهٔ پدرتبار، پدر و برادران پدر به یک گروه همتبار تعلق دارند و از یک جنس و نسل واحد می‌باشند. از آن جا که جوامع پدر تبار معمولاً اقامت پدر مکانی دارند، پدر و برادرانش در یک گروه محلی با هم زندگی می‌کنند. چون او و برادرانش در بسیاری از خواص مهم اجتماعی اشتراک دارند، خویشتن، آنها را از جهت احتماعی برابر می‌انگارد و با یک اصطلاح خویشاوندی (۲) آنها را خطاب می‌کند. ولی برادران مادر به گروه همتبار دیگری تعلق دارند و در جای دیگر زندگی می‌کنند؛ به همین دلیل با اصطلاح نَسبی دیگری (۳) مشخص می‌شوند.

حال ببینیم که تکلیف مادر و خواهرانش در یک جامعهٔ پدرتبار، چگونه تعیین می‌شود. آنها نیز به یک گروه همتبار، یک جنس و یک نسل تعلق دارند. آنها غالباً با مردهایی از یک دهکدهٔ دیگر ازدواج می‌کنند و برای زندگی کردن با آنها به همان دهکده می‌روند. این شباهت‌های اجتماعی کاربرد اصطلاح واحد (۱) را در مورد همهٔ آنها تبیین می‌کند.

همین ملاحظات را در مورد جوامع مادرتبار نیز می‌توان به کار بست. جامعه‌ای را در نظر آورید که از دو کلان مادرتبارِ کلاغ‌ها و گرگ‌ها تشکیل شده است. خویشتنِ مورد نظر ما عضو کلان مادرش است که کلاغ‌ها نام دارد. پدر او عضو کلان گرگ است. مادر او و خواهر مادرش اعضای مؤنث کلان کلاغ‌ها و از یک نسل هستند. اگر در این کلان اقامت مادر مکانی وجود داشته باشد که معمولاً در جوامع مادرتبار چنین است، آنها در یک دهکده زندگی خواهند کرد. از آن جا که این دو از جهت اجتماعی بسیار شباهت دارند، خویشتن، آنها را با یک اصطلاح نَسبی (۱) خطاب می‌کند.

به هر روی، خواهران پدر به گروه دیگری که همان گرگ‌ها باشد تعلق دارند؛ آنها در جای دیگری زندگی می‌کنند و اصطلاح نسبی متفاوتی دارند(۴). پدر و برادران پدرِ خویشتن، اعضای مذکر کلان گرگ‌ها و از یک نسل هستند. اگر آنها با زنان یک کلان ازدواج کنند و در یک دهکده زندگی کنند، این امر نیز به شباهت‌های اجتماعی آنها می‌افزاید و اصطلاح نسبی واحد را در مورد آنها بیشتر توجیه می‌کند.

www.Booknama.com

اصطلاح‌شناسی نسلی

اصطلاح‌شناسی خویشاوندی نسلی مانند اصطلاح‌شناسی خویشاوندیِ دو شاخهٔ به هم بسته، اصطلاح واحدی را برای والدین و خواهر و برادرهای‌شان به کار می‌برد، با این تفاوت که یک کاسه کردن در این جا کاملتر است (نگاه کنید به شکل ۷ ـ ۱۵). در اصطلاح‌شناسی نسلی، تنها دو اصطلاح برای نسل والدین وجود دارند. ما می‌توانیم این دو اصطلاح را به «پدر» و «مادر» تقلیل دهیم، ولی معادل دقیق‌تر آنها «عضو مذکر نسل والدین» و «عضو مؤنث نسل والدین» است.

اصطلاح‌شناسی خویشاوندی نسلی میان پشت مادر و پشت پدر تفاوت نمی‌گذارد. این نظام، دو شاخه عمل نمی‌کند و اصطلاح‌های فراگیرتری را برای خویشاوندان تعیین می‌کند. در این نظام، برای پدر، برادرانِ پدر و برادرانِ مادر تنها یک اصطلاح داریم؛ در حالی که در یک جامعهٔ تک‌خطی، این سه گونهٔ نَسَبی هرگز به یک گروه همتبار تعلق ندارند. در این نوع اصطلاح‌شناسی خویشاوندی، برای مادر، خواهران مادر و خواهران پدر نیز یک اصطلاح داریم. در این جا باز هم باید گفت که در یک جامعهٔ تک‌خطی، این سه دسته هرگز اعضای یک گروه به شمار نمی‌آیند.

اصطلاح‌شناسی نسلی منعکس‌کنندهٔ نزدیکی میان خویشتن و خاله‌ها و عمه‌ها و دایی‌ها و عموهایش است، بسیار نزدیک‌تر از رابطه‌ای که میان آنها در آمریکا برقرار است. ما در جامعهٔ خودمان عموها و دایی‌ها را «پدر» و خاله‌ها و عمه‌ها را «مادر» خطاب نمی‌کنیم. اصطلاح‌شناسی نسلی را در فرهنگ‌هایی باید پیدا کرد که در آنها، خویشاوندی بسیار مهم‌تر از آن در جامعهٔ خودمان است و میان پشت پدری و پشت مادری تمایز سفت و سختی گذاشته نمی‌شود.

اصطلاح‌شناسی نَسَبی نسلی باید خاص جوامعی باشد که تبار دو خطی دارند. در چنین محیط‌هایی، عضویت در گروه همتبار، خود به خودی نیست. آدم‌ها می‌توانند گروهی را که به آن می‌پیوندند انتخاب کنند و یا در یک زمان به دو یا چند گروه همتبار تعلق داشته باشند. اصطلاح‌شناسی نسلی در این شرایط به کار می‌آید. کاربرد اصطلاح‌های نسبی صمیمانه، نشان می‌دهد که آدم‌ها در این جوامع روابط شخصی نزدیکی با خویشاوندان هم‌نسل والدین‌شان دارند. آنها در برابر عمه‌ها و خاله‌ها، دایی‌ها

www.Booknama.com

و عموها و والدین خودشان، رفتار مشابهی از خود نشان می‌دهند. خود آنها نیز باید روزی یک گروه همتبار را برای عضویت‌شان انتخاب کنند. وانگهی، در جوامع دو خطی، اقامت پس از ازدواج معمولاً دو مکانی است، به این معنا که زوج ازدواج کرده می‌توانند هم با گروه شوهر و هم با گروه همسر زندگی کنند.

جدول ۴ ـ ۱۵

چهارنوع نظام اصطلاح‌شناسی خویشاوندی با لازمه‌های اقتصادی و اجتماعی آنها

اصطلاح‌شناسی خویشاوندی	گروه نسبی	قاعدهٔ اقامت	اقتصاد
خطی	خانوادهٔ هسته‌ای	نومکانی	جامعه صنعتی و گشت‌زن
دو شاخهٔ به‌هم بسته	گروه همتبار تک‌خطیِ پدرتبار یا مادرتبار	تک مکانی (پدرمکانی یا مادرمکانی)	کشاورزی سطحی، شبانی، کشاورزی عمیق
نسلی	گروه همتبار دو خطی، دسته	دو مکانی	کشاورزی سطحی و عمیق، گشت‌زنی
جانبی دو شاخه	انعطاف‌پذیر	انعطاف‌پذیر	انعطاف‌پذیر

جالب این است که اصطلاح‌شناسی نسلی ویژگی برخی از دسته‌های گشت‌زن، از جمله گروه‌های سانِ صحرای کالاهاری و چندین جامعهٔ بومی آمریکای شمالی است. کاربرد این اصطلاح‌شناسی در میان گروه‌های یاد شده، نشان می‌دهد که میان دسته‌های گشت‌زن و گروه‌های همتبارِ دو خطی شباهت‌هایی وجود دارند. در هر دو این جوامع، آدم‌ها این حق را دارند که گروه خویشاوندی‌شان را به هر دسته‌ای که بخواهند وابسته سازند. گشت‌زنان همیشه با خویشاوندان‌شان زندگی می‌کنند، ولی غالباً وابستگی

www.Booknama.com

دسته‌ای‌شان را تغییر می‌دهند و در نتیجه، یک شخصی ممکن است در سراسر عمر به چند دستهٔ متفاوت تعلق داشته باشد. اصطلاح‌شناسی نسلی در میان گشت‌زنان، درست مانند همین اصطلاح‌شناسی در میان جوامع تولیدکنندهٔ خوراک و دارای تبار دو خطی، به حفظ روابط شخصی نزدیک با خویشاوندان گوناگون نسل والدین کمک می‌کند و خویشتن، سرانجام می‌تواند از یکایک آنها به عنوان نقطهٔ ورود به گروه‌های متفاوت استفاده کند. جدول ۴ ـ ۱۵ انواع گروه‌های نسبی، قاعدهٔ اقامت پس از ازدواج و اقتصاد ملازم با چهار نوع اصطلاح‌شناسی خویشاوندی را مشخص می‌سازد.

اصطلاح‌شناسیِ نظام جانبی دو شاخه

از میان چهار نظام طبقه‌بندی نسبی، اصطلاح‌شناسی خویشاوندی جانبیِ دو شاخه از همه مختص‌تر است. این نظام برای هر یک از شش گونهٔ نَسَبی نسل والدین، اصطلاح جداگانه‌ای دارد (نگاه کنید به شکل ۸ ـ ۱۵). این نوع اصطلاح‌شناسی به اندازهٔ انواع دیگر رواج ندارد. بسیاری از جوامعی که این نظام را به کار می‌برند، در آفریقای شمالی و خاورمیانه قرار دارند و بسیاری از آنها شاخه‌های یک گروه نیاکانی به شمار می‌آیند.

این اصطلاح‌شناسی زمانی به کار می‌آید که یک فرزند والدینی از دو زمینهٔ قومی متفاوت داشته باشد و ناچار باشد اصطلاح‌های خاصی را برای عمه و خاله و دایی و عموهایش به کار برد که از دو زبان متفاوت سرچشمه می‌گیرند. بدین‌سان، اگر شما مادری داشته باشید که اسپانیایی زبان و پدری داشته باشید که انگلیسی زبان باشد، می‌توانید خاله‌های‌تان را «tia» و دایی‌های‌تان را «tio» صدا بزنید، در حالی که «عمه‌ها» و «عموها»ی‌تان را می‌توانید «aunt» و «uncle» خطاب کنید؛ و همچنین می‌توانید مادر و پدرتان را «Mom» و «Pop» صدا بزنید. این نوع خطاب کردن، صورت نوینی از اصطلاح‌شناسی خویشاوندیِ جانبیِ دو شاخه به شمار می‌آید.

www.Booknama.com

شکل ۸ ـ ۱۵

اصطلاح‌شناسی خویشاوندی جانبی دو شاخه

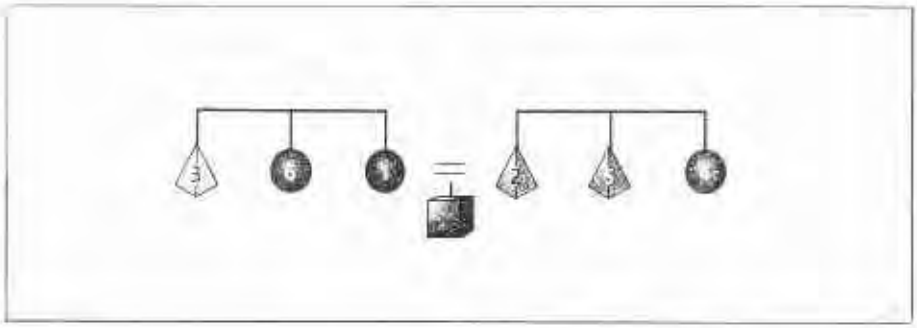

پرسش‌های اساسی

۱ . چراخویشاوندی این قدر برای انسان‌شناسان اهمیت دارد؟ بررسی خویشاوندی چگونه می‌تواند به جز رشتهٔ انسان‌شناسی فرهنگی برای رشته‌های دیگر انسان‌شناسی نیز مفید باشد؟

۲ . شما به چه نوع خانواده‌ای تعلق دارید؟ آیا شما به انواع دیگر خانواده‌های نیز تعلق داشته‌اید؟

۳ . آیا یک جامعه می‌تواند بدون خانوادهٔ هسته‌ای خود را از جهت زیست‌شناختی تولیدمثل کند؟

۴ . در مدت زندگی‌تان چه نوع اقامت‌هایی را انتخاب کرده‌اید؟ به نظر شما، چه عواملی انتخاب نوع اقامت‌تان را در آینده تعیین خواهد کرد؟

۵ . آیا شما به یک گروه نسبی تعلق دارید که یک نسل دوام داشته و یا بیش از یک نسل دوام خواهد آورد؟

www.Booknama.com

۶ . «خانواده» و «ارزش‌های خانوادگی» چه معنایی برای شما دارد؟

۷ . خانواده هسته‌ای علاوه بر جوامع صنعتی در چه جای دیگری اهمیت دارد و دلایل این اهمیت چیست؟

۸ . اصطلاح‌های نسبی شما با اصطلاح‌های کدام یک از جوامع شناخته شده شباهت دارد؟ عجیب‌ترین و نادرترین نوع اصطلاح‌شناسی خویشاوندی کدام است؟

www.Booknama.com

فصل ۱۶

زناشویی

هیچ تعریفی از زناشویی وجود ندارد که چندان فراگیر باشد که بتوان آن را برای همه جوامع بشری در موقعیت‌های گوناگون به کار بست. شناخته‌ترین تعریف زناشویی در محافل انسان‌شناختی، تعریف زیر است:

> زناشویی به پیوند میان یک مرد و یک زن گفته می‌شود که بر اثر آن، کودکانی که این زن به دنیا می‌آورد به عنوان بچه‌های حلال‌زاده و مشروع این دو به رسمیت شناخته شوند (مؤسسهٔ سلطنتی انسان‌شناسی، ۱۹۵۱، ص ۱۱۱).

به دلایل گوناگون، این تعریف اعتبار جهانی ندارد. برای مثال، جوامعی وجود دارند که ازدواج میان دو همجنس را به رسمیت می‌شناسند. همچنین، در بسیاری از جوامع، زناشویی بیش از یک زوج را به هم پیوند می‌دهد. در این جا منظورمان ازدواج با چند نفر است، به گونه‌ای که یک زن می‌تواند با یک گروه از برادران ازدواج کند. این نوع تنظیم زناشویی، چند شوهریِ برادرانه نامیده می‌شود که ویژگی برخی از فرهنگ‌های منطقهٔ هیمالیا است. در اجتماع برزیلی آرِم بِپ، آدم‌ها می‌توانند یکی از انواع گوناگون پیوند زناشویی را برای خود برگزینند. بیشتر آدم‌های این اجتماع به صورت هم‌خانگیِ غیرعرفی که تصویب قانونی ندارد، با هم زندگی می‌کنند. برخی از آنها ازدواج ثبتی می‌کنند که وزارت دادگستری آن را مجاز و قانونی می‌داند. افراد دیگری نیز هستند که با تشریفات و تقدیس مذهبی ازدواج می‌کنند، ولی قانون آن را به رسمیت نمی‌شناسد.

www.Booknama.com

برخی دیگر هم ازدواج مذهبی می‌کنند و هم ازدواج ثبتی. این صورت‌های متفاوت پیوند زناشویی، به شخص اجازه می‌دهد که چندین همسر داشته باشد (همسر غیرعرفی، ثبتی و شرعی، بدون طلاق دادن هیچ یک از آنها).

در سودان، یک زن وابسته به قوم نوئر می‌تواند با زنی دیگر ازدواج کند، البته اگر پدرش تنها دختر داشته و وارث پسری نداشته باشد؛ این وراثت برای ابقای نسل پدرتبار ضرورت دارد. در این وضعیت، پدر می‌تواند از یکی از دخترهایش بخواهد که به جای یک پسر عروسی را برای خود برگزیند. این ازدواج یک رابطهٔ اجتماعی و نمادین به شمار می‌آید و رابطهٔ جنسی در آن هیچ نقشی ندارد. «همسر» می‌تواند با اجازهٔ «شوهر» مونث خود با یک مرد یا چند مرد رابطهٔ جنسی برقرار کند تا آبستن شود. بچه‌هایی که همسر در این رابطه به دنیا می‌آورد، به عنوان فرزندان این شوهر مؤنث و همسرش به رسمیت شناخته می‌شوند. هر چند که شوهر مؤنث والد زیست‌شناختی واقعی فرزندان نیست، ولی از جهت اجتماعی پدر او به شمار می‌آید. آنچه که در این مورد اهمیت دارد، والد بودن اجتماعی است و نه زیست‌شناختی. در این جا باز می‌بینیم که چگونه خویشاوندی از جهت اجتماعی برساخته می‌شود. بچه‌های عروس، فرزندان مشروع «شوهر» مؤنث او شناخته می‌شوند، کسی که هر چند از جهت زیست‌شناختی زن است ولی از نظر اجتماعی مرد به شمار می‌آید و بدین‌سان خط تباری ادامه می‌یابد.

انسان‌شناس بریتانیایی، ادموند لیچ، (۱۹۵۵) هرگز نتوانسته بود به یک تعریف جهانی در مورد ازدواج برسد. به جای آن، او این نظر را مطرح کرد که جوامع گوناگون انواع گوناگونی از حقوق را از طریق نهاد ازدواج به افراد اختصاص می‌دهند. این حقوق از فرهنگی به فرهنگ دیگر تغییر می‌پذیرند و در این راستا هیچ حقی وجود ندارد که چندان فراگیر باشد که بتواند پایه‌ای را برای تعریف زناشویی فراهم سازد.

به نظر لیچ، زناشویی معمولاً و نه همیشه می‌تواند این کارکردها را انجام دهد:

۱. پدر قانونی فرزندان یک زن و مادر قانونی فرزندان یک مرد را تعیین کند.

۲. به یکی از دو طرف ازدواج و یا هر دو آنها حق انحصاری در رابطهٔ جنسی با دیگری اعطا کند.

۳. به یکی از دو طرف یا هر دو طرف، حقوقی در مورد کار دیگری اعطا کند.

www.Booknama.com

۴. به یکی از دو یا هر دو طرف، حقوقی در مورد دارایی دیگری واگذار کند.
۵. مالکیت مشترک یا شراکت در دارایی به نفع فرزندان، ایجاد کند.
۶. یک «رابطهٔ قرابتِ» اجتماعاً مهم میان زن و شوهر و خویشاوندان‌شان برقرار سازد.

زناشویی میان دو همجنس

همجنان که پیش از این یادآور شدیم، زناشویی میان دو همجنس در موقعیت‌های گوناگون تاریخی و فرهنگی رخ داده است. در برخی از فرهنگ‌های آفریقایی، از جمله در قبیلهٔ ایگبو نیجریه و لاودو آفریقای جنوبی، زنها می‌توانند با زنان دیگر ازدواج کنند. در موقعیت‌هایی مانند موقعیت زنان بازاریِ برجسته در آفریقای غربی، که زنها می‌توانند دارایی و ثروت چشمگیری به دست آورند، یک زن می‌تواند زن دیگری را به همسری برگزیند. یک چنین زناشویی، به آن زن برجسته اجازه می‌دهد که جایگاه اجتماعی و اهمیت اقتصادی‌اش را در خانواده، تقویت کند (آمادیوم، ۱۹۸۷).

زنان برجستهٔ بازاری، مانند زنان همین تصویر، در نیجریه ممکن است زنی دیگر را به همسری بگیرند. این نوع ازدواج به زنان ثروتمند اجازه می‌دهد که جایگاه اجتماعی و اهمیت اقتصادی خانوارشان را تقویت کنند.

www.Booknama.com

یکی از مشهورترین نمونه‌های زناشویی دو همجنس، در میان قبیلهٔ آزاند سودان دیده شده است. جنگجویان این قبیله می‌توانند مردهای جوانتر را به عنوان عروس بگیرند و این عروس موظف است به یک جنگجو از جهت جنسی خدمت کند و وظایف خانه‌داری را برایش انجام دهد. این جنگجویان «شیربها»ی عروس مذکرشان را به خانواده‌اش می‌پردازند و با دودمان او رابطهٔ سببی برقرار می‌کنند. هرگاه یک جنگجو از کارافتاده شود و دیگر نتواند نقش خود را به عنوان جنگجو بازی کند، عروس مذکر خود را رها می‌کند و گهگاه با خواهر عروس مذکر پیشین‌اش ازدواج می‌کند. در این زمان، عروس مذکر پیشین وارد ردهٔ جنگجویان می‌شود و عروس مذکر و جوان‌تری را برای خود می‌گیرد. آزاندها که در رابطهٔ جنسی‌شان بسیار انعطاف‌پذیرند، هیچ مشکلی در جابه‌جایی از کارهای هم‌جنس گرایانه به فعالیت‌های ناهم‌جنس گرایانه ندارند (نگاه کنید به موری و روسکو، ۱۹۹۸).

زنا و برون‌همسری

در بسیاری از جوامع غیرصنعتی، جهان اجتماعی یک شخص دو مقولهٔ اصلی را دربر می‌گیرد که یکی خویشاوند و دیگری بیگانه است. زناشویی یکی از شیوه‌های اصلی تبدیل بیگانه به خویشاوند و ایجاد و حفظ اتحادهای شخصی و سیاسی و روابط خویشاوندی سببی است. برون همسری یا همان عرف همسر یا شوهرگزینی از خارج از گروه، ارزش تطبیقی دارد، زیرا آدم‌ها را به شبکهٔ اجتماعی گسترده‌تری پیوند می‌دهد که در هنگام نیاز می‌توان به مراقبت‌ها، کمک‌ها و حمایت‌های آن اتکا کرد.

زنا به روابط جنسی با کسی اطلاق می‌شود که خویشاوند نزدیک انگاشته می‌شود. همهٔ فرهنگ‌ها محرماتی ضد این رابطه دارند. به هر روی، منع رابطهٔ جنسی با خویشاوندان نزدیک گرچه یک پدیدهٔ فرهنگی جهانی است، ولی فرهنگ‌های گوناگون تعریف‌های متفاوتی از زنا دارند. به عنوان نمونه، دلالت‌های تمایز میان دو نوع برادرزاده و خواهرزاده را در نظر داشته باشید که یکی برادرزاده‌ها و خواهرزاده‌های موازی و دیگری متقاطع نامیده می‌شود. بچه‌های دو برادر یا دو خواهر، برادرزاده‌ها و خواهرزاده‌های موازی خوانده می‌شوند و بچه‌های یک برادر و یک خواهر، برادرزاده‌ها

www.Booknama.com

و خواهرزاده‌های متقاطع نام دارند. بچه‌های خواهر مادرتان و بچه‌های برادر پدرتان «cousin»های موازی و بچه‌های خواهر پدرتان و بچه‌های برادر مادرتان «cousin»های متقاطع شما به شمار می‌آیند[1].

اصطلاح نَسَبی آمریکایی cousin میان خویشاوندان موازی و متقاطع فرقی نمی‌گذارد، ولی در بسیاری از جوامع به ویژه دارای تبار تک‌خطی، این تفکیک اساسی است. برای مثال، اجتماعی را در نظر آورید که تنها دو گروه همتبار دارد. نمونهٔ این اجتماع، سازمان معروف به نیمگان است. در این نوع اجتماع تبار به دو شاخه تقسیم می‌شود و هر کسی به یکی از این دو شاخه تعلق دارد. برخی از جوامع نیمگان‌های پدرتبار و برخی دیگر نیمگان‌های مادرتبار دارند.

شکل ۱ـ۱۶

خویشاوندان موازی و متقاطع در یک سازمان نیمگانِ پدرتبار

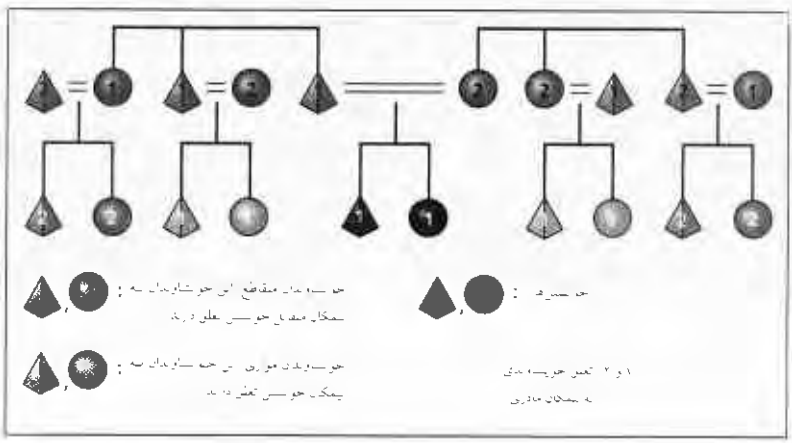

۱ . در زبان فارسی اصطلاح‌های خویشاوندی مشخص و بی‌ابهامِ خاله‌زاده و عموزاده و نیز عمه‌زاده و دایی‌زاده داریم. ـ م.

www.Booknama.com

اگر به شکل‌های ۱ ـ ۱۶ و ۲ ـ ۱۶ نگاه کنید، پی می‌برید که خویشاوندان متقاطع همیشه اعضای نیمگان متقابل‌اند و خویشاوندان موازی همیشه به نیمگان خودتان (یا خویشتن) تعلق دارند. در یک نظام پدرتبار (شکل ۱ـ۱۶) آدم‌ها به‌گروه هـمتبار پـدری تعلق می‌یابند و در یک نظام مادرتبار (شکل ۲ـ۱۶)، افراد خویشاوندی‌شان را از پشت مادر دارند. در این نمودارها می‌بینید که در این نظام، فرزندان خواهر مادرتان و فرزندان برادر پدرتان به گروه شما تعلق دارند. خویشاوندان متقاطع شما، یعنی بچه‌های خواهر پدرتان و فرزندان برادر مادرتان، به نیمگان دیگر تعلق دارند.

شکل ۲ـ۱۶

سازمان نیمگانِ مادرتبار

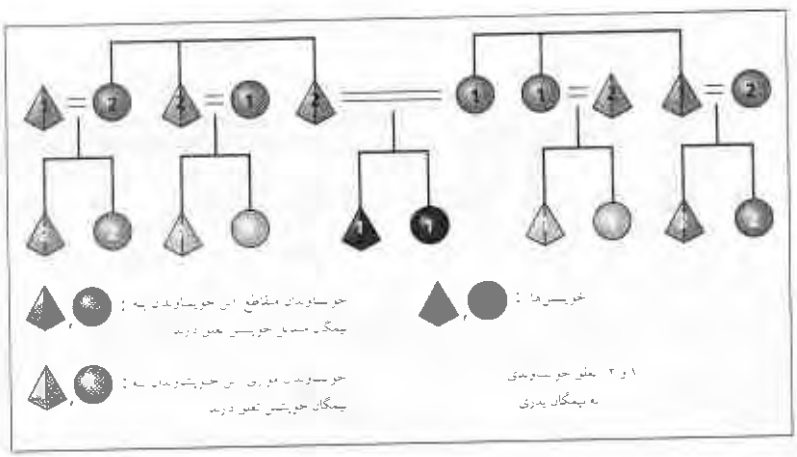

بدین‌سان، خویشاوندان موازی به همان نسل و گروه همتبار خویشتن تعلق دارند و مانند برادران و خواهران خویشتن‌اند. از همین روی، همهٔ آنها با یک اصطلاح برادر یا خواهر خطاب مـی‌شوند. از آنـجا کـه ایـنان خـویشاوندان نـزدیک بـه شـمار مـی‌آیند، خویشاوندان موازی از رابطهٔ جنسی یا زناشویی با یکدیگر منع شده‌اند. این کار زنای با

www.Booknama.com

محارم به شمار می‌آید.

در جوامعی که نیمگان‌های تک‌خطی دارند، خویشاوندان متقاطع به گروه متقابل‌تعلق دارند. رابطهٔ جنسی با خویشاوندان متقاطع زنا به شمار نمی‌آید، زیرا اینها خویشاوندان منع شده محسوب نمی‌شوند. در واقع، در بسیاری از جوامع تک‌خطی، آدم‌ها یا باید با یک خویشاوند متقاطع ازدواج کنند یا باکسی از همان گروه همتبارشان که

در میان قبایل یانومامو برزیل و ونزوئلا (که در این تصویر می‌بینید)، رابطهٔ جنسی و زناشویی با خویشاوندان متقاطع درست است، ولی همین رابطه با خویشاوندان موازی زنا به شمار می‌آید. در تبار تک‌خطی، رابطهٔ جنسی با خویشاوندان متقاطع زنا محسوب نمی‌شود، چون که این خویشاوندان هرگز به گروه همتبار خویشتن تعلق ندارند.

www.Booknama.com

خویشاوند متقاطع محسوب شده باشد. قاعدهٔ تبار تک‌خطی این را تضمین می‌کند که گروه همتبارِ خویشاوند متقاطع هرگز گروه همتبار خودی به شمار آورده نشود. در برون همسریِ نیمگانی، زن و شوهرها باید به نیمگان‌های متفاوت تعلق داشته باشند.

در میان قوم یانوماموی ونزوئلا و برزیل (شنیون، ۱۹۹۷)، مردها با «همسر» نامیدن خویشاوندان متقاطع مؤنث‌شان، نحوهٔ ازدواج آتی‌شان را از پیش تعیین می‌کنند. آنها خویشاوندان متقاطع مذکرشان را «برادرزن» خطاب می‌کنند. زنان یانوماموِ نیز خویشاوندان متقاطع مذکرشان را «شوهر» و خویشاوندان متقاطع مونث‌شان را «خواهرشوهر» صدا می‌زنند. این مردم رابطهٔ جنسی با خویشاوندان متقاطع را درست می‌شمارند، ولی همین رابطه را با خویشاوندان موازی، زنا می‌دانند.

رسمی که بسیار نادرتر از زناشویی با خویشاوندان متقاطع است، این واقعیت را نمودار می‌سازد که آدم‌ها در جوامع متفاوت، خویشاوندان و نیز زنا را به صورت‌های متفاوت مشخص می‌سازند. هرگاه تبار تک‌خطی بسیار نیرومند باشد، والدی که به گروه همتبار خودی تعلق نداشته باشد، خویشاوند به شمار نمی‌آید. بدین‌سان، در یک نظام پدرتبار سخت‌گیر، مادر نه یک خویشاوند نسبی بلکه یک نوع خویشاوند سببی به شمار می‌آید که با یکی از اعضای گروه خویشتن، یعنی پدر، ازدواج کرده است. به همین سان، در یک نظام مادرتبار سفت و سخت، پدر یک خویشاوند نسبی به شمار نمی‌آید، زیرا به گروه همتبار دیگری تعلق دارد.

قوم لاکهِر در آسیای جنوب شرقی نظام پدرتباری سخت‌گیرانه‌ای دارند (لیچ، ۱۹۶۱). با توجه به خویشتن مذکر در شکل ۳ـ۱۶، تصور کنید که اگر پدر و مادر او از هم طلاق بگیرند چه پیش می‌آید. فرض کنیم که هر یک از آنها دوباره ازدواج کند و در ازدواج دوم یک دختر پیدا کند. یک فرد لاکهِر همیشه به گروه پدرش تعلق دارد و همهٔ اعضای گروه او (خویشاوندان پدری‌اش) چندان به هم نزدیک انگاشته می‌شوند که نمی‌توانند با هم زناشویی کنند، زیرا همگی اعضای یک گروه پدرتبار محسوب می‌شوند. از همین روی، خویشتن نمی‌تواند در ازدواج دوم خود با دختر یکی از اعضای نسل پدرش زناشویی کند، درست همچنان که امروزه در آمریکای شمالی ازدواج با برادرخوانده‌ها و خواهرخوانده‌ها ممنوع است.

www.Booknama.com

شکل ۳ـ۱۶

چگونگی عضویت در گروه پدرتبار لاکهر و زنا در میان آنها

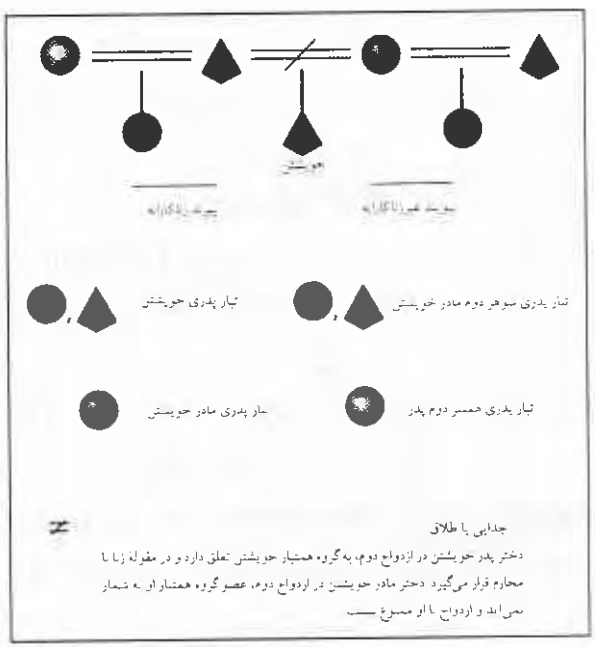

به هر روی، برخلاف جامعهٔ ما که ازدواج همهٔ برادر خوانده‌ها و خواهرخوانده‌ها منع شده است، قوم لاکهر به یک شخص اجازه می‌دهد که با دختر مادرش از یک پدر دیگر ازدواج کند. ازدواج با این دختر ممنوع نیست، چون که او به گروه همتبار پدر خودش تعلق دارد و نه به گروه پدر خویشتن. در میان این قوم، تعریف خویشاوندان ممنوع‌الازدواج و در نتیجه، تعریف زنا، به روشنی آشکار است، تعریفی که از فرهنگی به فرهنگ دیگر تفاوت می‌پذیرد.

www.Booknama.com

ما می‌توانیم این ملاحظات را در مورد جوامع سخت‌گیر مادرتبار نیز به کار بریم. در این جوامع نیز اگر والدین یک شخص طلاق بگیرند و پدر دوباره ازدواج کند، خویشتن می‌تواند با خواهرخوانده‌های پدری‌اش زناشویی کند. ولی برعکس، اگر مادرش دوباره ازدواج کند و از این ازدواج دختری پیدا کند، این دختر خواهر خویشتن انگاشته می‌شود و رابطهٔ جنسی با او ممنوع است. بدین‌سان، فرهنگ‌های مختلف تعریف‌ها و چشمداشت‌های متفاوتی از روابط خویشاوندی دارند، با آن که از جهت ژنتیکی و زیست‌شناختی واقعیت‌های جنسی در جوامع گوناگون یکسان‌اند.

تبیین امر حرام

وحشت غریزی

برای این واقعیت که در همهٔ فرهنگ‌ها زنا ممنوع است، یک تبیین ساده و پذیرفته شدهٔ جهانی وجود ندارد. آیا بررسی رفتار نخستی‌ها قراینی را در این زمینه به دست می‌دهد؟ تحقیق روی نخستی‌ها نشان می‌دهد که میمون‌های بزرگسال مذکر یا بزرگ میمون‌های مونث غالباً از گروهی که در آن زاده شده‌اند بیرون می‌روند (رودیت و همکاران، ۱۹۹۱). این مهاجرت به آنها کمک می‌کند تا فراوانی پیوندهای زناکارانه در میان‌شان کاهش یابد. بدین‌سان، پرهیز انسان‌ها از جفت‌گیری با خویشاوندان نزدیک، بیانگر یک گرایش عام در میان نخستی‌ها است.

یک برهان برای ممنوعیت همه جایی زنا با محارم (هابهاوس، ۱۹۱۵؛ لووی، ۱۹۲۰ و ۱۹۶۱) این است که وحشت از این نزدیکی امری غریزی است و انسان اندیشه گر از جهت ژنتیکی به گونه‌ای برنامه‌ریزی شده است که گرایش به بیزاری از زنا دارد. به هر روی، عمومیت فرهنگیِ این نوع ممنوعیت لزوماً پایهٔ غریزی ندارد. برای مثال، ساختن آتش یک مقولهٔ فرهنگی جهانی است، ولی بی‌گمان قابلیتی نیست که از راه ژن‌ها به انسان‌ها انتقال یافته باشد. وانگهی، اگر آدم‌ها از جفت‌گیری با خویشاوندان همخون واقعاً وحشت غریزی داشته باشند، چه لزومی داشت که زنا با محارم به طور رسمی حرام شناخته شود، چرا که انسان‌ها به خودی خود هرگز دست به این کار نمی‌زدند. به هر روی، همچنان که مددکاران اجتماعی، قضات، روان‌پزشکان و روان‌شناسان می‌دانند،

www.Booknama.com

زنا چندان هم غیرمعمول نیست.

آخرین اعتراض به نظریهٔ وحشت غریزی، این است که چرا در برخی جوامع خویشاوندان متقاطع می‌توانند با هم زناشویی کنند ولی خویشاوندان موازی نمی‌توانند این کار را بکنند. همچنین این نظریه نمی‌تواند به ما بگوید که چرا لاکِهرها با برادرخوانده‌ها و خواهرخوانده‌های مادری‌شان می‌توانند ازدواج کنند ولی با همین افراد در پشت پدری‌شان نمی‌توانند زناشویی کنند. هیچ غریزهٔ شناخته شده‌ای نمی‌تواند میان خویشاوندان موازی و متقاطع تفاوت ایجاد کند.

گونه‌های نَسَبیِ خاصِ مشمول قاعدهٔ ممنوعیت زنا با محارم و خود حرام بودن این عمل، پایه‌ای فرهنگی دارد و نه زیست‌شناختی. حتی در میان نخستی‌های غیرانسان، هیچ گواه روشنی دال بر غریزهٔ ضد زنا پیدا نشده است. پراکندگی از گروه در زمان بزرگسالی، در میان میمون‌های بزرگ از جفت‌گیری‌های زناکارانه جلوگیری نمی‌کند، بلکه تنها از فراوانی آنها می‌کاهد. در میان انسان‌ها، سنت‌های فرهنگی تعیین می‌کنند که رابطهٔ جنسی با کدامیک از خویشاوندان زنا به شمار می‌آید. همین سنت‌های فرهنگی با کسانی که قاعدهٔ منع رابطهٔ جنسی با محارم را زیر پا می‌گذارند، به شیوه‌های متفاوت برخورد می‌کنند. تبعید، زندانی کردن، مجازات مرگ و تهدید به کیفر مابعدطبیعی، برخی از مجازات‌هایی‌اند که برای این افراد در فرهنگ‌های متفاوت تعیین شده‌اند.

نابهنجاری زیست‌شناختی

نظریهٔ دیگر این است که ممنوعیت زنا با محارم برای آن پیدا شده که انسان اولیه پی برده بود که از پیوندهای زناکارانه بچه‌های نابهنجارزاده می‌شوند. (مورگان، ۱۸۷۷، ۱۹۶۳). برای جلوگیری از این قضیه، نیاکان ما زنا را ممنوع کردند. انسان‌هایی که پس از اجرای این ممنوعیت تولید شده بودند، چندان موفق از کار در آمده بودند، که این ممنوعیت در همه جا گسترش پیدا کرد.

شواهد این نظریه کدام‌اند؟ آزمایش‌های آزمایشگاهی روی حیواناتی که سریع‌تر از انسان‌ها تولیدمثل می‌کنند (مانند موش و بشهٔ میوه)، برای بررسی پیامدهای جفت‌گیری درون خانوادگی انجام گرفته‌اند. نتیجهٔ این آزمایش‌ها نشان داده است

www.Booknama.com

در این تصویر یک زن و بچهٔ شش‌انگشتی هندی را می‌بینید. یک چنین ویژگی‌های ژنتیک را در جوامعی می‌توان یافت که سنت درون‌همسری در آنها رواج داشته باشد. با وجود پیامدهای ناخوشایند ازدواج درون‌گروهی، ترجیح یا ممنوعیت آن بر باورداشت‌های خاص فرهنگی مبتنی است و نه بر ملاحظات جهانیِ راجع به تأثیر ناخوشایند آتی زیست‌شناختی آن.

جفت‌گیری برادر و خواهر طی چند نسل، باعث مرگ و میر و کاهش باروری می‌شود. به هر روی، با وجود پیامدهای زیانبار ازدواج منظمِ درون خانوادگی، الگوهای زناشویی انسانی بر پایهٔ باورداشت‌های خاص فرهنگی استوار می‌باشند و نه نگرانی راجع به نابهنجاری زیست‌شناختی در نسل‌های آینده. وحشت غریزی و ترس از نابهنجاری زیست‌شناختی، هیچ کدام نمی‌تواند شیوع رسم ازدواج با خویشاوندان متقاطع را تبیین کند و باز، ترس از نابهنجاری نمی‌تواند این را تبیین کند که چرا همبستری با خویشاوندان موازی و نه خویشاوندان متقاطع، غالباً منع شده است.

www.Booknama.com

میل و کراهت

زیگموند فروید سرشناس‌ترین هوادار این نظریه است که می‌گوید کودکان احساس‌های جنسی در مورد والدین‌شان دارند، ولی سرانجام آنها را سرکوب و رفع می‌کنند. دانشمندان دیگر برای تبیین ممنوعیت زنا با محارم به مقتضیات تربیت کودکان توجه کرده‌اند. برانیسلا و مالینوفسکی بر این باور بود که فرزندان به ویژه در نوجوانی، به گونه‌ای طبیعی به دنبال آن‌اند که احساس‌های جنسی‌شان را متوجه اعضای خانوادهٔ هسته‌ای‌شان سازند، زیرا بین آنها سابقه‌ای از صمیمت و محبت وجود دارد. با این همه، او چنین می‌پنداشت که رابطهٔ جنسی از چنان نیرویی برخوردار است که باید آن را در خانواده مهار کرد. این نوع رابطه نقش‌ها و پیوندهای موجود خانوادگی را تهدید می‌کند و حتی می‌تواند خانواده را نابود سازد. به نظر مالینوفسکی، ممنوعیت زنا با محارم برای این پدید آمد تا احساس جنسی را به خارج از خانواده هدایت کند و در نتیجه، از گسیختگی ساختار و روابط خانوادگی موجود جلوگیری نماید.

نظریهٔ مخالف با نظریهٔ بالا، این است که فرزندان به طبع نباید از جهت جنسی جذب کسانی شوند که با آنها بزرگ شده‌اند (وِستِرْ مارک، ۱۸۹۴). این نظریه با اندیشهٔ وحشت غریزی ارتباط دارد، ولی بدون آن که یک مبنای زیست‌شناختی یا غریزی را در نظر داشته باشد. در این جا این برداشت مطرح است که یک عمر با هم زندگی کردن بدون رابطهٔ جنسی، فکر رابطهٔ جنسی با عضو خانواده را مکروه می‌سازد. این دو نظریهٔ متخالف، به عنوان «میل به همخوابگی با آشنایان» و «کراهت داشتن از همخوابگی با آشنایان» نیز مشخص شده‌اند. یکی از شواهد تأیید کنندهٔ نظریهٔ کراهت، از بررسی یک کیبوتز اسراییلی توسط جوزف شِفِر، (۱۹۸۳) به دست آمده است. او کشف کرد که آدم‌های غیرخویشاوندی که در یک کیبوتز (اجتماع خانگی) پرورش یافته‌اند، از زناشویی با هم پرهیز می‌کنند. آنها گرایش به این دارند که با آدم‌های بیرون از کیبوتز رابطهٔ جنسی برقرار کنند، البته نه به خاطر آن که با یکدیگر رابطهٔ خویشاوندی دارند، بلکه سوابق اقامتی و نقش‌های پیشین آنها باعث شده‌اند که رابطهٔ جنسی و ازدواج آنها با همدیگر برای‌شان لطفی نداشته باشد. با این همه، به این پرسش که آیا کسانی که با هم بزرگ می‌شوند، چه خویشاوند و چه غیرخویشاوند، تمایل جنسی به هم دارند یا نه،

www.Booknama.com

هنوز پاسخ نهایی داده نشده است. معمولاً آنها چنین تمایلی ندارند، ولی گهگاه چنین تمایلی را از خود نشان می‌دهند. زنا با آن که در سراسر جهان ممنوع است، ولی گهگاه اتفاق می‌افتد.

یا بیرون از گروه ازدواج کن یا بمیر

یکی از پذیرفته‌ترین تبیین‌های ممنوعیت زنا با محارم، این است که این ممنوعیت برای آن پدید آمد تا برون‌همسری را تضمین کند و آدم‌ها را وادارد تا با افراد خارج از گروه خویشاوندی‌شان زناشویی کنند (لوی استراوس، ۱۹۴۹، ۱۹۶۹؛ تایلر، ۱۸۸۹؛ وایت، ۱۹۵۹). برابر با این نظر، ممنوعیت زنا با محارم در آغاز تکامل بشر پدید آمد، زیرا از جهت تطبیقی برای انسان سودمند بود. زناشویی با یک خویشاوند نزدیک که هم اکنون با او روابط صلح‌آمیزی داریم، چندان فایده‌ای نمی‌تواند برای ما داشته باشد. برای ما بهتر است که روابط صلح‌آمیز موجودمان را به شبکهٔ گسترده‌تری از گروه‌های دیگر گسترش دهیم.

این نظر بر نقش زناشویی در ایجاد و حفظ اتحادها، تأکید می‌کند. یک گروه از طریق واداشتن اعضایش به ازدواج با افراد خارج از گروه، متحدان خود را افزایش می‌دهد. برعکس، زناشویی درون گروهی یک گروه را از کمک همسایگانش و منابع و شبکه‌های اجتماعی آنها محروم می‌سازد و سرانجام ممکن است باعث نابودی آن گروه شود. قاعدهٔ برون همسری و ممنوعیت زنا با محارم که آن را تقویت می‌کند، به تبیین توفیق تطبیقی انسان کمک می‌کند. برون همسری، گذشته از کارکرد اجتماعی ـ سیاسی‌اش، اختلاط ژنتیکی میان گروه‌ها را تضمین می‌کند و در نتیجه، موفقیت نوع بشر را تداوم می‌بخشد.

درون‌همسری

عرف برون همسری سازمان اجتماعی را به بیرون از گروه سوق می‌دهد، و اتحاد میان گروه‌ها را برقرار و حفظ می‌کند. در نقطهٔ مقابل آن، قاعدهٔ درون‌همسری حکم به همسری یا زناشویی با افراد درون گروه را می‌دهد. هر چند که قواعد رسمی

www.Booknama.com

درون‌همسری کمتر رواج دارند، ولی با این همه، انسان‌شناسان با آنها آشنایی دارند. در واقع، بیشتر جوامع بشری واحدهای درون‌همسراند، هر چند که برای ازدواج با افراد درون گروه معمولاً به یک قاعدهٔ رسمی نیاز ندارند. در جامعهٔ خودمان، طبقات و گروه‌های قومی گروه‌های شِبه درون‌همسراند. اعضای هر گروه قومی یا مذهبی غالباً دوست دارند که فرزندان‌شان از درون گروه خودشان همسر بگیرند، هر چند که بسیاری از آنها چنین کاری را انجام نمی‌دهند. میزان ازدواج با افراد خارج از گروه در میان چنین گروه‌هایی متفاوت است، به گونه‌ای که برخی از گروه‌ها بیشتر از گروه‌های دیگر خود را متعهد به درون‌همسری می‌دانند.

همگون‌همسری به معنای ازدواج با افراد همسان است، مانند ازدواج اعضای یک طبقهٔ اجتماعی با همدیگر. میان جایگاه اقتصادی و آموزش، نوعی همبستگی برقرار است. آدم‌هایی که جایگاه اقتصادی همسانی دارند، گرایش به این دارند که آرزوهای آموزشی مشابهی داشته باشند، در مدرسه‌های یکسانی حضور یابند و خواستار مشاغل همسانی باشند. برای نمونه، آدم‌هایی که در یک دانشگاه خصوصی نخبه‌ای درس می‌خوانند، احتمالاً از زمینه‌های مشابه و چشم‌اندازهای شغلی همانندی برخوردارند. ازدواج همگون همسرانه می‌تواند در جهت تمرکز ثروت در یک طبقهٔ اجتماعی و در نتیجه تقویت نظام قشربندی اجتماعی عمل کند. برای مثال، در ایالات متحد، افزایش اشتغال زنان به ویژه در مشاغل حرفه‌ای اگر همراه با همگون‌همسری باشد، درآمدهای خانوار را در طبقات بالاتر بسیار افزایش می‌دهد. همین الگو یکی از عوامل تشدید اختلاف در درآمد خانوار میان ثروتمندترین دهک‌های بالا و فقیرترین دهک‌های درآمدی در ایالات متحد بوده است.

کاست

شدیدترین نمونهٔ درون‌همسری، نظام کاستی هند است که در سال ۱۹۴۹ به گونه‌ای رسمی لغو شد، هر چند که ساختار و پیامدهای آن همچنان برقرار است. کاست یک گروه قشربندی شده است که اعضایش از آغاز تولد تا پایان عمر به آن وابسته می‌مانند. کاست‌های هندی به پنج مقولهٔ عمده یا وارناگروه‌بندی شده‌اند. هر یک از این

www.Booknama.com

مقولات در رابطه با مقولات دیگر رتبه‌بندی می‌شود و در سراسر هند گسترش دارد. هر وارنایی چندین خرده‌کاست (ژاتی) دارد که دربرگیرندهٔ مجموعهٔ آدم‌هایی از یک منطقه است که می‌توانند با هم زناشویی کنند. همهٔ خرده‌کاست‌های یک کاست در یک منطقهٔ معین، مانند خود کاست‌ها، رتبه‌بندی شده‌اند.

تخصیص شغلی غالباً یک کاست را از کاست دیگر جدا می‌سازد. یک اجتماع ممکن است کاست‌هایی از کارگران کشاورز، بازرگانان، استادکاران، روحانیان و جاروکش‌ها را دربر گیرد. کاست نجس‌ها که در سراسر هند پراکنده‌اند، خرده‌کاست‌هایی را دربر دارد که نیاکان، منزلت آیینی و مشاغل آنها چنان ناپاک انگاشته می‌شوند که آدم‌های وابسته به کاست بالا حتی تماس تصادفی با آنها را آلوده کننده می‌دانند.

این باورداشت که همبستری میان افراد کاست‌های متفاوت به آلودگیِ آیینی اعضای کاست بالاتر می‌انجامد، در حفظ عرف درون‌همسری نقش مهمی داشته است. مردی که با یک زن از کاست پایین‌تر رابطهٔ جنسی داشته باشد، می‌تواند با استحمام و نیایش، پاکی خودش را بازگرداند. ولی برای زنی که با مردی از کاست پایین‌تر همبستری کرده باشد، یک چنین تطهیری وجود ندارد. آلودگی او را نمی‌توان برطرف کرد. از آنجا که زن‌ها بچه به دنیا می‌آورند، یک چنین تفاوت‌هایی پاکی تبار هر کاست و خلوص نیاکانی فرزندان کاست بالا را تضمین می‌کند. هر چند کاست‌های هندی گروه‌های درون‌همسراند، ولی بسیاری از آنها از داخل به چند دودمان برون‌همسر تقسیم می‌شوند. از جهت سنتی این به آن معنا است که هندی‌ها ناچار بودند با عضوی از گروه همتبار دیگر، ولی از کاست خودی، ازدواج کنند.

زنای سلطنتی

زنای سلطنتی با درون‌همسری کاستی همسان است. شناخته‌ترین نمونه‌های این نوع زنا در اینکای پرو، مصر باستان و هاوایی سنتی پیدا شده‌اند. این فرهنگ‌ها به برادر خواهرهای خاندان سلطنت اجازه می‌دادند که با هم زناشویی کنند. در پرو و هاوایی، درون‌همسریِ نخبه‌گرایانه، که نقض قاعدهٔ ممنوعیت زنا با محارم بود که مردمان عامی

www.Booknama.com

شدیدترین نمونهٔ درون‌همسری، نظام کاستی هند است که در ۱۹۴۹ رسماً لغو شد ولی ساختار و پیامدهای آن هنوز برقرار است. در دهکدهٔ گادوادا، کفش دوزها هنوز به سبک سنتی کفش درست می‌کنند. در این تصویر، دِوی‌لال را می‌بینید که نشسته در کنار بچه‌اش مشغول کار است، در حالی که همسرش به آنها نگاه می‌کند. در نظام کاستی سنتی، این کفش‌دوزها از جاروکش‌ها و چرم‌سازها که کارشان بدبو و کثیف انگاشته می‌شود و در دورترین حاشیهٔ دهکده زندگی می‌کنند، جایگاه بالاتری دارند.

در این جوامع رعایت می‌کردند، وسیلهٔ تمایز میان فرمانروایان و رعایا به شمار می‌رفت.

کارکردهای آشکار و پنهان زنای سلطنتی

برای شناخت زناشویی سلطنتی میان برادر و خواهر، بهتر است که کارکردهای

www.Booknama.com

آشکار این رفتار را از کارکردهای پنهان آن تفکیک کنیم. کارکرد آشکارِ این رسم به دلایلی مربوط می‌شود که خود بومیان برای توجیه این رسم دارند. کارکرد پنهان آن تأثیری است که این رسم بر جامعه می‌گذارد، ولی مردم بومی آن را تشخیص نمی‌دهند و حتی ممکن است نتوانند آن را تشخیص دهند.

زنای سلطنتی این تمایز را توضیح می‌دهد. مردم بومی هاوایی و پولینزی به یک نیروی غیرشخصی اعتقاد دارند که مانا نامیده می‌شود. مانا می‌تواند در چیزها و اشخاص وجود داشته باشد؛ در مورد دوم، مانا این اشخاص را از دیگران شاخص می‌سازد و به آنها شخصیتی الهی می‌بخشد. مردم هاوایی بر این باور بودند که هیچ کس به اندازهٔ فرمانروا مانا ندارد. مانا به تبار نیز ارتباط دارد. شخصی که پس از شاه مانایش از همه بیشتر است، فرزند شاه است. شایسته‌ترین همسر برای یک شاه، خواهر تنی او است. به یاد داشته باشیم که زناشویی خواهر و برادر به معنای این نیز بود که وارثان سلطنت نیز می‌بایست سرشار از مانا یا دارای ماهیت الهی باشند. کارکرد آشکار زنای سلطنتی در هاوایی عصر باستان، بخشی از باورداشت‌های فرهنگ هاوایی به مانا و الوهیت بود.

زنای سلطنتی، کارکردهای پنهان یا بازتاب‌های سیاسی نیز داشت. فرمانروای هاوایی و همسرش از یک والدین بودند. از آن جاکه مردم براین اعتقاد بودند که مانا به ارث می‌رسد، فرمانروا و همسرش تقریباً به یک اندازه الهی بودند. وقتی شاه و خواهرش زناشویی می‌کردند، فرزندان آنها بی‌گمان از بیشترین مانا در زمین برخوردار می‌شدند. در این صورت، هیچکس نمی‌توانست به حق فرمانروایی آنها اعتراض داشته باشد. به هر روی، اگر شاه همسری را با مانایی کمتر از خواهرش می‌گرفت، بچه‌های خواهرش که به عقد دیگری درآمده بودند، سرانجام می‌توانستند مشکلاتی را برای سلطنت به بار آورند. هر دو دسته از این فرزندان می‌توانستند ابراز الوهیت کنند و مدعی حق سلطنت شوند. پس، زناشویی سلطنتیِ خواهران و برادران، کشمکش‌ها بر سر جانشینی راکاهش می‌داد و از تعداد مدعیان فرمانروایی می‌کاست. همین قضیه در مورد مصر و برو باستان نیز به اندازهٔ هاوایی عصر باستان مصداق داشت. سلطنت‌های دیگر این مسأله را به صورت دیگری حل می‌کردند. برای مثال، برخی از قواعد جانشینی

www.Booknama.com

مشخص می‌کند که تنها بزرگ‌ترین فرزند (معمولاً پسر) یک شاه حاکم می‌تواند جانشین او شود؛ به این رسم، نخست‌زادگی می‌گویند. معمولاً، فرمانروایان مدعیانی را که با وارث برگزیده رقابت می‌کردند، تبعید می‌نمودند و یا می‌کشتند.

زنای سلطنتی کارکرد اقتصادی پنهانی نیز داشت. اگر شاه و خواهرش حق وراثت ملک نیاکانی را داشتند، ازدواج آنها تعداد وارثان را محدود می‌ساخت و ملک اجدادی‌شان را دست نخورده باقی می‌گذاشت. قدرت غالباً بر پایهٔ ثروت استوار است و زنای سلطنتی در جهت این بود که ثروت سلطنتی را در تبار واحد متمرکز نگهدارد.

زناشویی به عنوان اتحاد گروهی

خارج از جوامع صنعتی، زناشویی غالباً بیشتر نوعی رابطه میان دو گروه است تا دو فرد. ما به زناشویی به عنوان یک قضیهٔ فردی نگاه می‌کنیم. در میان ما هر چند که عروس و داماد معمولاً می‌کوشند تا تأیید والدین‌شان را به دست آورند، ولی تصمیم نهایی (برای با هم زندگی کردن، زناشویی یا طلاق) بر عهده زوجین است. فکر عشق شورانگیز، این رابطهٔ فردی را به گونهٔ نمادین بیان می‌کند.

در جوامع غیرصنعتی، هر چند که عشق شورانگیز نیز می‌تواند وجود داشته باشد، ولی زناشویی یک قضیهٔ گروهی است. آدم‌ها نه تنها همسری را برای خود برمی‌گزینند، بلکه تعهداتی را در قبال خویشاوندان سببی‌شان نیز برعهده می‌گیرند. اگر اقامت پدر مکانی باشد، یک زن ازدواج کرده غالباً اجتماعی را که در آن زاده شده است ترک می‌گوید و بقیهٔ عمرش را باید در دهکدهٔ شوهر و در کنار خویشاوندان او زندگی کند. او همچنین ممکن است حتی بیعت اصلی‌اش را از گروه خودش بردارد و به گروه شوهرش انتقال دهد.

شیربهاء

در جوامع متشکل از گروه‌های همتبار، آدم‌ها نه به تنهایی بلکه با کمک گروه همتبارشان وارد جریان زناشویی می‌شوند. اعضای گروه همتبار غالباً در تهیهٔ شیربهاء مشارکت می‌کنند؛ شیربها به یک هدیهٔ مرسوم گفته می‌شود که شوهر و نَسَب او پیش یا

www.Booknama.com

پس از ازدواج به همسر و نسب او می‌دهند. واژهٔ دیگر برای شیربها، عروس‌بها است، ولی این اصطلاح چندان دقیق نیست، زیرا مردمی که این رسم را دارند معمولاً این مبادله را خرید و فروش نمی‌انگارند. آنها زناشویی را به عنوان یک رابطهٔ بازرگانی میان یک مرد و یک چیز که می‌توان آن را خرید و فروش کرد، تصور نمی‌کنند.

شیربها خسران از دست دادن الفت و کار یک زن را برای گروه عروس، جبران می‌کند. از این مهم‌تر، این رسم بچه‌های زاییده شده از این زن را به عنوان اعضای تمام‌عیار گروه همتبار شوهر در می‌آورد. به همین دلیل است که این رسم را **اولادبها** نیز می‌نامند. علاوه بر خود این زن، فرزندانش نیز به گونهٔ دایم به گروه شوهر انتقال داده می‌شوند. هر نامی که به این رسم بدهیم، یک چنین انتقال ثروت در جریان زناشویی، در گروه‌های پدرتبار رایج است. در جوامع مادرتبار، فرزندان اعضای گروه مادر به شمار می‌آیند و دلیلی برای پرداخت اولادبها وجود ندارد.

جهیزیه یک مبادلهٔ مربوط به زناشویی است که طی آن، گروه همسر هدایای قابل توجهی به خانوادهٔ شوهر می‌دهد. جهیزیه که اشتهارش را از هند دارد، با منزلت پست زنانه همبستگی دارد. زنان به عنوان باری بر دوش خانواده انگاشته می‌شوند. وقتی شوهر و خانواده‌اش همسری را می‌پذیرند، از خانوادهٔ همسر انتظار می‌رود که این مسئولیت اضافی را که برعهدهٔ شوهر و خانواده‌اش گذاشته‌اند، جبران کنند.

هر چند که هند در سال ۱۹۶۱ قانونی را علیه جهیزیهٔ اجباری به تصویب رساند، ولی این رسم همچنان ادامه دارد. اگر جهیزیه ناکافی انگاشته شود، ممکن است عروس با آزار و بدرفتاری خانوادهٔ داماد روبرو شود. خشونت خانگی ناشی از این قضیه، ممکن است چنان بالا گیرد که شوهر یا خانواده‌اش با سوزاندن عروس از طریق ریختن بنزین بر سرش و آتش زدن آن، او را به قتل رسانند. در این جا باید یادآور شد که جهیزیه ضرورتاً به بدرفتاری خانگی نمی‌انجامد. در واقع، قتل‌های مربوط به جهیزیه در هند، پدیده‌ای مربوط به دورهٔ اخیر است. از سوی دیگر، برآورد شده است که میزان قتل‌های زناشویی در ایالات متحد کنونی با رخداد قتل‌های مربوط به جهیزیه در هند برابری می‌کند (نارایان، ۱۹۹۷).

www.Booknama.com

رسم هدیه دادن در جریان زناشویی، در سراسر جهان رواج دارد. در این تصویر، مهمانان در یک مراسم عروسی در وِنژیانگ چین، هدیه‌هایی را عرضه می‌کنند.

ساتی رسمی است که از طریق آن بیوه‌زنان در مراسم تدفین شوهرهای‌شان، داوطلبانه یا به اجبار زنده سوزانده می‌شوند (هاولی، ۱۹۹۳). هر چند که این رسم به خوبی شناخته شده است، ولی بیشتر در ناحیهٔ خاصی از شمال هند و به وسیلهٔ چند کاست کوچک انجام می‌شود. ساتی در سال ۱۸۲۹ ممنوع شد، ولی از آن زمان به بعد نیز همچنان ادامه داشته است. دولت هند ناچار شد که در سال ۱۹۸۷ نیز دوباره آن را ممنوع اعلام کند. جهیزیه و ساتی نمونه‌های برجستهٔ پدرسالاری‌اند که به نظامی سیاسی گفته می‌شود که در آن زنان جایگاه اجتماعی و سیاسی فروپایه‌ای دارند و از حقوق بنیادی بشری برخوردار نیستند.

شیربها بیشتر از جهیزیه در فرهنگ‌های گوناگون رایج است، ولی ماهیت و کمیت اقلام آن متفاوت است. در بسیاری از جوامع آفریقایی، گاو به عنوان شیربها داده

www.Booknama.com

می‌شود، ولی تعداد آن از جامعه‌ای به جامعهٔ دیگر تفاوت می‌پذیرد. هرچه ارزش شیربها بیشتر باشد، زناشویی استوارتر می‌شود. شیربهاء زناشویی را در برابر طلاق بیمه می‌کند.

جامعه‌ای پدرتباری را تصور کنید که زناشویی در آن به انتقال ۲۵ رأس گاو از گروه همتبار داماد به گروه عروس نیاز دارد. فرض کنید که دامادی به نام مایکل که عضو گروه همتبار الف است با عروسی به نام سارا از گروه ب زناشویی می‌کند. خویشاوندان داماد بـه او در تـهیهٔ شـیربها کـمک مـی‌کنند. او بـیشترین کـمک را از خـویشاوندان نـزدیک پدری‌اش، مانند برادر بزرگ‌تر، پدر، عموها و عموزاده‌هایش می‌گیرد.

توزیع گاوها پس از رسیدن به گروه عروس، منعکس کنندهٔ نحوهٔ گردآوری آنـها است. پدر سارا یا عموی بزرگترش در صورت مرده بودن پدر، شیربها را تحویل می‌گیرد. او بیشتر این گله‌ها را برای شیربهای عروسی پسرهایش نگه می‌دارد. به هر روی، به هر کسی که از او انتظار می‌رود در مراسم ازدواج برادران سارا کمک کند، نیز سهمی از این گاوها می‌رسد.

وقتی برادر سارا، دیوید، ازدواج می‌کند، بسیاری از این گاوها به گروه سوم، جیم، می‌رسد که گروه زن دیوید است. از این جا به بعد، این گاوها برای شیربها به گروه‌های دیگر به کار می‌روند. مردها پیوسته از گاو شیربهای خواهرشان برای عروسی خودشان استفاده می‌کنند. پس از ده سال، گاوهایی که مایکل در مراسم عروسی‌اش شیربها داده بود، در منطقهٔ وسیعی مبادله می‌شوند.

در چنین جوامعی، زناشویی به توافق میان گروه‌های همتبار وابسـته است. اگـر سارا و مـایکل بـا وجـود سـعی‌شان نـتوانـند ازدواج مـوفقی داشـته بـاشند، گـروه‌های همتبارشان ممکن است به این نتیجه رسند که ازدواج آنها نمی‌تواند دوام آورد. در این جا آشکار است که زناشویی هم رابطهٔ میان افراد است و هم رابطهٔ بین گروه‌ها. اگـر سـارا دختر کوچک‌تر یا دخترعمویی داشته باشد، دو گروه دخیل در این زناشویی ممکن است توافق کنند که سارا را با این دخترها عوض کنند.

به هر روی، ناسازگاری تهدید عمدهٔ زناشویی در جـوامـع دارای رسـم شـیربها نیست. در این جا نازایی نگرانی مهم‌تری به شمار می‌آید. اگر سارا بچه‌ای به دنیا نیاورد، به معنای آن است که او و گروهش توافق زناشویی میان دو طرف را رعایت نکرده‌انـد.

www.Booknama.com

برای آن که این رابطهٔ زناشویی پایدار بماند، گروه سارا باید زن دیگری را که می‌تواند خواهر کوچک‌ترش باشد برای گروه داماد فراهم کند تا بتواند بچه‌هایی به دنیا آورد. اگر این کار انجام شود، سارا می‌تواند به پیش‌گروهش برگردد یا پیش شوهرش بماند. شاید که او روزی بچه‌دار شود. اگر او کنار شوهرش بماند، شوهرش تعدد زوجات خواهد داشت.

بیشتر جوامع تولیدکنندهٔ غیرصنعتی خوراک، برخلاف جوامع گشت‌زن و ملت‌های صنعتی، **تعدد زوجات** یا چند همسری دارند. چند همسری دو نوع دارد؛ یکی **چندزنی** است که رواج دارد و دیگری **چندشوهری** است که به ندرت پیدا می‌شود. چندزنی وقتی پیش می‌آید که یک مرد بیش از یک زن داشته باشد و چندشوهری وقتی اتفاق می‌افتد که یک زن بیش از یک شوهر داشته باشد. اگر یک زن نازا پس از ازدواج مجدد شوهرش همچنان با او بماند، به خودی خود چندزنی اتفاق می‌افتد. دربارهٔ دلایل چندزنی به جز نازایی، کمی بعد به تفصیل بحث خواهیم کرد.

اتحادهای با دوام

خصلت اتحادبخش زناشویی را با بررسی عملکرد رایج دیگر، که همان تداوم اتحادهای زناشویی حتی پس از مرگ همسر است، می‌توان باز شناخت.

خواهرزن گزینی

اگر سارا در جوانی بمیرد، چه اتفاقی می‌افتد؟ در این صورت، گروه مایکل از گروه سارا درخواست خواهد کرد که جانشینی که غالباً خواهرش است، در اختیارش قرار دهد. این رسم را **خواهرزن گزینی** می‌گویند (به شکل ۴ـ۱۶ نگاه کنید). اگر سارا خواهر نداشته باشد و یا خواهرانش در همین زمان ازدواج کرده باشند، زن دیگری از گروهش می‌تواند جای آنها را بگیرد. مایکل می‌تواند با این زن ازدواج کند، بدون آن که به شیربها نیازی باشد و در نتیجه، اتحاد میان دو گروه ادامه می‌یابد. رسم خواهرزن گزینی هم در جامعهٔ پدرتبار رواج دارد و هم در جامعهٔ مادرتبار. در یک جامعهٔ مادرتبار که اقامت پس از ازدواجِ مادر مکانی داشته باشد، مرد بیوه می‌تواند پس از ازدواج با

www.Booknama.com

خواهر یا یکی از زن‌های تبارمادری همسرش، همچنان درگروه همسر در گذشته‌اش باقی ماند (به شکل ۴ـ۱۶ نگاه کنید).

برادرشوهرگزینی

حال اگر شوهر بمیرد چه پیش می‌آید؟ در بسیاری از جوامع، زن بیوه می‌تواند با برادر شوهرش ازدواج کند. به این رسم، برادرشوهرگزینی می‌گویند (به شکل ۴ـ۱۶ نگاه کنید). این رسم نیز مانند خواهرزن‌گزینی باعث تداوم زناشویی و حفظ اتحاد میان دو گروه همتبار می‌شود. در این جا، یکی از اعضای مذکر گروه شوهر جایگزین او می‌شود. شرایط برادرشوهرگزینی امروزه تا اندازه‌ای دگرگون شده است. در یک بررسی اخیر از جوامع آفریقایی، کشف شده است که در این جا رسم برادرشوهرگزینی هر چند رواج دارد، ولی به ندرت پیش می‌آید که زن بیوه با شوهر تازه‌اش همخوابگی کند. وانگهی، زنان بیوه صرفاً به خاطر این که اجازهٔ ازدواج با برادران شوهران‌شان را دارند، همیشه با آنها ازدواج نمی‌کنند، بلکه غالباً ترجیح می‌دهند که قرارهای دیگری بگذارند (پوتاش، ۱۹۸۶).

طلاق

سهولت طلاق در میان فرهنگ‌های گوناگون تفاوت می‌پذیرد. چه عواملی به نفع و برضد طلاق کار می‌کنند؟ همچنان که دیده‌ایم، لغو زناشویی‌هایی که اتحادهای سیاسی میان گروه‌ها به شمار می‌آیند، بسیار دشوارتر از ازدواج‌هایی‌اند که فردی‌ترند و بیشتر به زن و شوهر و فرزندان‌شان ارتباط دارند. پیش از این گفته‌ایم که شیربهای قابل توجه می‌تواند از میزان طلاق میان افراد بکاهد و ازدواج‌های جایگزین (خواهرزن‌گزینی و برادرشوهرگزینی) نیز در جهت حفظ اتحادهای گروهی کار می‌کنند. طلاق در جامعهٔ مادرتبار بیشتر از جامعهٔ پدرتبار اتفاق می‌افتد. اگر نوع اقامت مادرمکانی باشد، یک زن می‌تواند مردی را که با او سازگاری ندارد به گروه خودش باز گرداند. طلاق در یک جامعهٔ پدرتبار دشوارتر است، به ویژه زمانی که برای تجدید ازدواج شیربهای سنگینی را دوباره باید گردآوری کرد. زنی که اقامت پدرمکانی دارد (یعنی در اجتماع یا خانوار

www.Booknama.com

شکل ۱۶ـ۴

خواهرزن‌گزینی و برادرشوهرگزینی

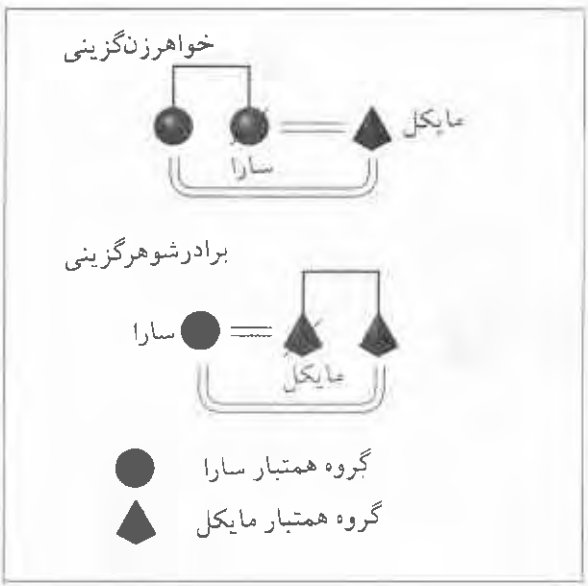

شوهرش باید زندگی کند) از رها کردن شوهرش اکراه دارد، زیرا در این صورت، بچه‌هایش به عنوان اعضای گروه پدرتبار شوهرش باید با پدرشان زندگی کنند و او باید از آنها دل بکند.

عوامل سیاسی و اقتصادی، فراگرد طلاق را دشوار می‌سازند. در میان جوامع گشت‌زن، عوامل گوناگونی به نفع و برضد طلاق کار می‌کنند. در این جا، چه عواملی برضد زناشویی‌های بادوام کار می‌کنند؟ از آن جا که گشت‌زنان معمولاً گروه‌های همتبار ندارند، کارکرد سیاسی اتحاد زناشویی برای آنها کمتر از همین کارکرد در میان تولیدکنندگان خوراک اهمیت دارد. از سوی دیگر، گشت‌زنان معمولاً از کمترین متعلقات مادی برخوردارند. از آن جا که زن و شوهر منابع مشترک قابل توجهی در اختیار ندارند، حل مسألهٔ تقسیم دارایی مشترک پس از جدایی، برای آنها آسان‌تر است. حال ببینیم چه

www.Booknama.com

عواملی به سود پایداری زناشویی در میان آنها عمل می‌کنند؟ در جوامعی که خانواده در سراسر سال واحد مهمی به شمار می‌آید و تقسیم کار در میان آنها مبنای جنسی دارد، پیوندهای میان زن و شوهرها معمولاً با دوام‌ترند. وانگهی، پراکندگی جمعیت دسترسی کمتری را برای انتخاب یک همسر تازه فراهم می‌سازد. به هر روی، در یک جامعهٔ مبتنی بر دستهٔ گشت‌زنان، آدمها همیشه می‌توانند پس از یک ازدواج ناموفق دستهٔ جدیدی را برای ملحق شدن یا باز ملحق شدن پیدا کنند. در جوامع تولیدکنندهٔ خوراک، یک فرد در صورت شکست در ازدواج، همیشه می‌تواند روی ملک گروه همتبارش حساب کند. در یک جامعهٔ پدرتبار، یک زن غالباً می‌تواند پس از طلاق به خانه‌اش برگردد، البته بدون بچه‌هایش. و در یک جامعهٔ مادرتبار، یک مرد می‌تواند چنین کاری را انجام دهد. املاک گروه همتبار از طریق زناشویی انتقال نمی‌یابد، هر چند که اموال منقولی همچون گاو شبربها بی‌گمان انتقال می‌یابد.

در جامعهٔ خودمان، هر چقدر دارایی مشترک قابل توجه‌تر باشد، فراگرد طلاق نیز دشوارتر می‌شود. افزایش اهمیت توافق‌های پیش از ازدواج، نشان می‌دهد که در جامعهٔ خود ما نیز برخی از جنبه‌های ازدواج از عشق شورانگیز اهمیت بیشتری دارند، به ویژه اگر مسایل مادی و مالی قابل توجهی در میان باشد. البته ما متخصصان طلاق و وکلایی داریم که در جوامع غیرصنعتی حضوری ندارند. در این نوع جوامع، متخصصان پیش از ازدواج دخالت می‌کنند، نه پس از طلاق. در این جا این برعهدهٔ واسطه‌های ازدواج است که چنان کارشان را خوب انجام دهند که پیوند زناشویی با طلاق پایان نگیرد.

در جوامع غربی کنونی، ما براین اندیشه تأکید داریم که عشق شورانگیز برای یک زناشویی خوب ضروری است. هرگاه این عشق پایان گیرد، ازدواج نیز ممکن است به پایان رسد. این نیز امکان دارد که اگر حقوق دیگری که با ازدواج همراه است و پیش از این درباره‌اش بحث کردیم الزام‌آور باشند، ازدواج پایدار می‌ماند. پیوندهای اقتصادی و تعهدهای نسبت به فرزندان، همراه با عوامل دیگری چون حساسیت نسبت به افکار عمومی و یا صِرف بی‌حالی، می‌توانند ازدواج را با وجود سست شدن رابطهٔ جنسی، عشق و یا همراهی زن و شوهر، همچنان پابرجا نگهدارند. همچنین، حتی در جوامع مدرن، خانوادهٔ سلطنتی، رهبران و نخبگان دیگر ممکن است زناشویی‌های سیاسی

www.Booknama.com

داشته باشند، درست مانند ازدواج‌های قرارگذاشته در جوامع غیرصنعتی.

طلاق امروزه رایج‌تر از یک نسل یا یک سدهٔ پیش است. در ایالات متحد، آمار طلاق که از سال ۱۸۶۰ در دست است، افزایش مداومی را در میزان طلاق نشان می‌دهد. طلاق معمولاً پس از جنگ افزایش می‌یابد و در دورانی که وضع اقتصادی به وخامت می‌گراید کاهش می‌یابد. ولی هرچه که زنان بیشتری در خارج از خانه اشتغال می‌یابند، وابستگی اقتصادی به شوهر به عنوان نان‌آور خانواده سست‌تر می‌شود؛ همین واقعیت باعث می‌شود که تصمیم به طلاق در زمان روبرو شدن زناشویی با مشکلات عمده، آسان‌تر اتخاذ شود.

جدول ۱ـ۱۶ مبتنی بر دو معیار میزان طلاق است (هیوز، ۱۹۹۶). ستون چپ این جدول میزان طلاق سالیانه در میان هر ۱۰۰۰ تن را در کل جمعیت نشان می‌دهد. ستون راست میزان طلاق سالیانه در هر ۱۰۰۰ زن ازدواج کرده و ۱۵ سال به بالا را نشان می‌دهد که بهترین معیار طلاق است. در هر دو مورد، میزان طلاق در سال ۱۹۹۹ نسبت به سال ۱۹۶۰ بیش از دو برابر شد. توجه داشته باشید که میزان طلاق پس از جنگ جهانی دوم (۱۹۵۰) کمی بالا رفت، ولی یک دههٔ بعد (۱۹۶۰) باز پایین آمد. چشمگیرترین افزایش میزان طلاق در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۸۰ اتفاق افتاد. این میزان از ۱۹۸۰ به بعد رو به کاهش بوده است.

ایالات متحد یکی از بالاترین میزان طلاق را در جهان دارد. علت‌های گوناگونی احتمالاً در این قضیه دخیل‌اند که از میان آنها می‌توان به علل اقتصادی، فرهنگی و مذهبی اشاره کرد. از جهت اقتصادی، درصد زنان شاغل صاحب درآمد در این کشور از غالب ملت‌های دیگر بیشتر است. کار در خارج از خانه، پایهٔ پولی استقلال را برای زنان فراهم می‌سازد و فشارهایی را بر ازدواج و زندگی اجتماعی دو طرف وارد می‌سازد. از نظر فرهنگی، آمریکایی‌ها برای استقلال و صورت مدرن آن، یعنی تحقق نفس، معمولاً ارزش قایل می‌شوند. همچنین، مذهب پروتستانی (در صورت‌های گوناگون آن) رایج‌ترین صورت دین در ایالات متحد است. از میان دو مذهب عمده در ایالات متحد و کانادا (که مذهب کاتولیک بر آن غالب است)، مذهب پروتستانی از جهت تقبیح طلاق از مذهب کاتولیک آسان‌گیرتر است. وانگهی، مفهوم رستگاری در مذهب پروتستانی، بر

www.Booknama.com

جدول ۱ـ۱۶

دگرگونی میزان طلاق (سالیانه) در ایالات متحد، از ۱۹۴۰ تا ۱۹۹۹

سال	میزان طلاق در هر ۱۰۰۰ تن	میزان طلاق در هر ۱۰۰۰ زن ۱۵ سال به بالا
۱۹۴۰	۲	۸/۸
۱۹۵۰	۲/۶	۱۰/۳
۱۹۶۰	۲/۲	۹/۲
۱۹۷۰	۳/۵	۱۴/۹
۱۹۸۰	۵/۲	۲۲/۶
۱۹۹۰	۴/۷	۲۰/۹
۱۹۹۹	۴/۱	۱۹/۵

فرد بیشتر تأکید دارد تا بر خانوار یا خانواده (وبر، ۱۹۰۴، ۱۹۵۸).

(چرلین، ۱۹۹۲) بر پایهٔ مقایسه چهار نسل از زنان آمریکایی که نسل اول آن در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۰۸ و ۱۹۱۲ و نسل آخر در ۱۹۷۰ به دنیا آمده بودند، الگوهای دگرگونی در ازدواج، طلاق و ازدواج دوباره را در ایالات متحد بررسی کرده است. در این بررسی، نشان داده شده است که هر چند در همهٔ این نسل‌ها دگرگونی در میزان نخستین ازدواج اندک بود، ولی احتمال طلاق از نسلی به نسل دیگر به شدت افزایش یافت. احتمال طلاق برای نسل اول ۲۲ درصد بود، ولی همین احتمال در میان زنان متولد ۱۹۷۰، به دو برابر یا ۴۴ درصد رسید. احتمال ازدواج دوباره یا طلاق مجدد نیز در نسل‌های جدید افزایش یافته بود. احتمال طلاق دوم برای قدیمی‌ترین نسل ۲ درصد بود، حال آن که همین احتمال برای زنان متولد ۱۹۷۰، ۱۶درصد شده بود. دگرگونی در میزان طلاق دلالت‌های آشکاری برای زندگی خانوادگی و مراقبت از فرزندان دارد که به برخی از آنها در فصل آخر همین کتاب خواهیم پرداخت.

www.Booknama.com

تعدد زوجات

در جامعهٔ کنونی آمریکای شمالی که طلاق در آن آسان و رایج است، چندهمسری، (ازدواج با بیش از یک تن در زمان واحد) خلاف قانون است. زناشویی در ملت‌های صنعتی، دو فرد را به هم پیوند می‌دهد و گسستن رابطهٔ میان افراد از برهم زدن رابطهٔ میان گروه‌ها، بسیار آسان‌تر است. با رایج‌تر شدن طلاق، مردم آمریکای شمالی، به تک‌همسری زنجیره‌ای روی آورده‌اند، یعنی افراد در زندگی بیشتر از یک همسر دارند ولی قانوناً نمی‌توانند در یک زمان بیشتر از یک همسر داشته باشند. همچنان که پیش از این یادآور شدیم، چندهمسری دو نوع دارد که یکی چندزنی و دیگری چندشوهری است. چندشوهری تنها در چند فرهنگ مرسوم است، به ویژه در میان گروه‌های از مردم تبت، نپال و هند. چندزنی بسیار بیشتر از چندشوهری در جهان رواج دارد.

چندزنی

ما باید میان تأیید اجتماعی تعدد زوجات و فراوانی عملی آن در یک جامعهٔ خاص، تفاوت بنهیم. بسیاری از فرهنگ‌ها بیش از یک همسر داشتن را برای مردان جایز می‌دانند. ولی به هر روی، حتی در آن جایی که چندزنی تشویق می‌شود، نیز بیشتر مردان تک‌همسرند و چندزنی تنها بخشی از ازدواج را در جامعه تشکیل می‌دهد. چرا این امر حقیقت دارد؟

یکی از دلایل این امر نسبت نابرابر دو جنس زن و مرد است. در ایالات متحد، در برابر هر ۱۰۵ مرد ۱۰۰ زن به دنیا می‌آیند. نسبت مردان به زنان در بزرگسالی برابر می‌شود، ولی سرانجام معکوس می‌شود. به طور متوسط، زنان آمریکای شمالی بیشتر از مردها عمر می‌کنند. در بسیاری از جوامع غیرصنعتی نیز نسبت جمعیت بیشتر مردان در برابر زنان، در بزرگسالی معکوس می‌شود.

رسم ازدواج مردان دیرتر از زنان، باعث افزایش چندزنی می‌شود. در میان قوم کانوری نیجریه (کوهن، ۱۹۶۷)، مردها در فاصلهٔ سال‌های ۱۸ و ۳۰ ازدواج می‌کنند و زن‌ها در فاصلهٔ سال‌های ۱۲ و ۱۴. تفاوت سن میان زن و شوهر، موجب می‌شود که

www.Booknama.com

بیوه‌زن‌ها بیشتر از بیوه مردها باشند. بیشتر این بیوه زنان دوباره ازدواج می‌کنند و برخی‌شان به عقد مردهایی درمی‌آیند که ازدواج کرده‌اند. در میان قوم کانوری و جوامع چندزنی دیگر، بیوه‌زنان بخش پرشماری از زنان مشمول تعدد زوجات را تشکیل می‌دهند. در بسیاری از جوامع، از جمله جامعهٔ کانوری، تعداد زنان یکی از شاخص‌های قابلیت تولید خانوار، حیثیت و جایگاه اجتماعی یک مرد به شمار می‌آید. هر چه تعداد زنان بیشتر باشد، کارگران بیشتری نیز در اختیار یک مرد قرار می‌گیرد. قابلیت تولید بیشتر به معنای ثروت بیشتر است و خود همین ثروت به نوبهٔ خود زنان بیشتری را جذب خانوار می‌سازد. زنان و ثروت، حیثیت بیشتری را برای مرد رییس خانوار فراهم می‌سازند.

برای آن که تعدد زوجات برقرار بماند، باید میان زنان موجود و زن تازه‌وارد نوعی توافق ایجاد شود، به ویژه اگر که همگی ناچار باشند در یک خانوار زندگی کنند. در برخی جوامع، زن ارشد از زن دومی می‌خواهد که در کارهای خانگی به او کمک کند. منزلت زن دوم از شأن زن اول پایین‌تر است و زنِ نخست زنِ ارشد یک مرد به شمار می‌آید. زن ارشد گهگاه زن کوچک‌تر را از میان خویشاوندان نزدیکش برای مردش برمی‌گزینند. در میان قوم بِستیلئوی ماداگاسکار، زنان متفاوت یک مرد در دهکده‌های جداگانه‌ای زندگی می‌کنند. زنِ نخست و ارشد که «زن بزرگتر» نام دارد، در همان دهکده‌ای زندگی می‌کند که بهترین شالیزارهای شوهرش در آن جای دارند و او بیشتر وقتش را در آن جا می‌گذراند. در این جامعه، مردها بیشتر وقت‌شان را با زنِ ارشدشان می‌گذرانند، ولی در طول سال گهگاه به زنان دیگرشان نیز سر می‌زنند.

زنان متعدد می‌توانند نقش‌های سیاسی مهمی را در دولت‌های غیرصنعتی بازی کنند. پادشاه مِرینا که بر جامعه‌ای بیش از یک میلیون آدم در بلندی‌های ماداگاسکار فرمانروایی می‌کرد، برای هر یک از ۱۲ زن خود در ولایت‌های مختلف یک کاخ اختصاص داده بود. او در هنگام مسافرت به ولایت‌های تحت قلمروش، در این کاخ‌ها اطراق می‌کرد و وقتش را با زنان ساکن در آنها می‌گذراند. این زن‌ها کارگزاران محلی پادشاه به شمار می‌آمدند و اوضاع ولایت را تحت نظر داشته و به شاه گزارش می‌دادند. پادشاه بوگاندا که رهبر یکی از دولت‌های عمدهٔ اوگاندای پیش از استعمار بود، صد زن

www.Booknama.com

در این تصویر یک مرد کامرونی را با شش زن و ۳۰ بچه‌اش می‌بینید. چرا آدم‌ها چندزنی را برمی‌گزینند؟

داشت که هر یک نمایندهٔ یکی از دودمان‌های ملتش به شمار می‌آمد. هر کسی در قلمرو این شاه خویشاوندی سببی با او داشت و هر یک از دودمان‌ها این بخت را داشت که فرمانروای آینده را از میان خود داشته باشد. این خود راهی بود تا همهٔ مردم در حکومت سهمی داشته باشند.

این مثال‌ها نشان می‌دهند که تبیین واحدی برای چندزنی وجود ندارد. زمینه و کارکرد این رسم، از جامعه‌ای به جامعهٔ دیگر و حتی داخل یک جامعه، تفاوت می‌پذیرند. برخی از مردها چندزن دارند، چون بیوه‌ای را از یک برادر به ارث برده‌اند (برادرشوهرگزینی). مردهای دیگری هستند که به خاطر کسب حیثیت و یا بالا بردن قابلیت تولید خانوار چند زن اختیار می‌کنند. و مردان دیگری نیز هستند که ازدواج با زنان

www.Booknama.com

متعدد را وسیله‌ای سیاسی یا ابزاری برای پیشرفت اقتصادی‌شان می‌دانند. مردها و زن‌هایی که بلند پروازی‌های سیاسی و اقتصادی دارند، دنبال آن اتحادهای زناشویی می‌گردند که درخور هدف‌های‌شان‌اند. در بسیاری از جوامع، از جمله بِستیلئوی مادااگاسکار و ایگبوی نیجریه، زن‌ها ترتیب این ازدواج‌ها را می‌دهند.

برای چندزنی تبیین واحدی وجود ندارد. در این تصویر یک مرد آمریکایی از ایالت یوتا را با زن‌ها و بچه‌های متعددش می‌بینید. برخی از فرقه‌های موجود در ایالات متحد (مانند مورمون‌ها) چندزنی را تشویق می‌کنند (یا می‌کردند)، با آن که این رسم خلاف قانون است.

www.Booknama.com

چندشوهری

رسم چندشوهری کمتر پیدا می‌شود و در شرایط بسیار خاصی به اجرا گذاشته می‌شود. بیشتر جوامع چندشوهری در آسیای جنوبی، از جمله تبت، نپال، هند و سری‌لانکا، قرار دارند. گروه‌های چندشوهر هند در کوهپایه‌های هیمالیای شمال هند زندگی می‌کنند. به آنها پاهاری می‌گویند که به معنای «مردم کوهستان» است. جِرالد بِرمَن (۱۹۶۲، ۱۹۷۵) دو گروه از پاهاری‌ها را بررسی کرده است که یکی در کوهپایه‌های غربی و دیگری در دامنه‌های مرکزی هیمالیا زندگی می‌کنند.

این دو گروه پاهاری از جهت تاریخی و ژنتیکی به هم نزدیک‌اند و به لهجه‌های یک زبان سخن می‌گویند. چندشوهری در میان کوهپایه‌نشینان غربی رواج دارد ولی در دامنه‌های مرکزی اثری از آن دیده نمی‌شود. از آن جاکه میان این دو گروه همانندی‌های فرهنگی و اجتماعی فراوانی، از جمله قشربندی کاستی و دودمان‌های پدرتبار وجود دارند، بِرمن از این در شگفت بود که چرا یک گروه رسم چندشوهری دارد و گروه دیگر این رسم را ندارد.

برمن کشف کرد رسوم زناشویی این کوهپایه‌نشینان از جهت جمعیت‌شناختی با تضادهایی همراه است. نسبت عددی جنس زن و مرد در میان این دو گروه تفاوت دارد. در گروه چند شوهر غربی، کمبود زن وجود داشت (۷۸۹ زن در برابر ۱/۰۰۰ مرد). هر چند دختر بچه‌کشی در این منطقه پیدا نشده است، ولی بی‌توجهی به دختران (که خود نوعی دختربچه‌کشی پنهان به شمار می‌آید) می‌تواند کمبود زنان را تبیین کند (لِوایِن، ۱۹۸۸). در برخی از بخش‌های هیمالیا، رسم فرستادن دختران به دیرهای بودایی، نیز در کمبود زنانِ قابل ازدواج نقش داشته است. در میان پاهاری‌های غربی، چند شوهری غالباً برادرانه بود، یعنی شوهران یک زن برادرهای هم بودند. معمولاً بزرگترین برادر ترتیب ازدواج را می‌داد و در نتیجه، همهٔ برادرانش شوهر قانونی زن ازدواج کرده می‌شدند. برادرهای دیگر نیز می‌توانند زن‌های دیگری را به همسری برگزینند، ولی همهٔ این زن‌ها همسران و همخوابگان همهٔ این برادرها به شمار می‌آمدند. بچه‌هایی که از این زناشویی‌ها پدید می‌آمدند، همهٔ این برادران را «پدر» صدا می‌زدند.

www.Booknama.com

با این همه، در تنظیم‌های زناشویی واقعی در خانوارهای پاهاری‌های غربی، تنوع چشمگیری وجود داشت. در یک دهکده، تنها ۹درصد خانوارها چند شوهری بودند، در حالی که ۲۵ درصد آنها چندزنی و ۳۴ درصد تک همسری بودند. دهکده‌های دیگر انواع ازدواج‌های مختلط چندزنی و چندشوهری داشتند. گوناگونی در نوع زناشویی و ترکیب خانوار، منعکس‌کنندهٔ ثروت خانوار، سن برادران و طلاق بود. ترکیب خانوار تابع یک چرخهٔ تحول‌آمیز بود. برای مثال، یک گروه سه برادری نخستین همسرشان را در سال ۱۹۱۰ گرفته بودند. در سال ۱۹۱۵، آنها همسر دومی را برای گروه اختیار کردند. این قضیهٔ چندشوهری سادهٔ برادرانه را به یک خانوار مختلط چندشوهری و چندزنی تبدیل کرده بود. چند سال بعد، آنها سومین زن و کمی بعد زن چهارم را وارد گروه کردند. یک دهه بعد، یکی از برادران مُرد و دو تن از همسران طلاق گرفته و در جای دیگری ازدواج کردند. در سال ۱۹۵۵، پس از آن که از این خانوار تنها یک شوهر و یک همسر زنده مانده بودند، به ناگزیر خانوار یاد شده تک همسری شده بود.

این نظام زناشویی انعطاف‌پذیر خصلت تطبیقی داشت، زیرا به پاهاری‌های غربی اجازه می‌داد که آدم‌ها و نیروی کارشان را در زمین تحت‌تصرف‌شان پخش کنند. تعداد بزرگسالان فعال در خانوارهای پاهاری غربی، با مزرعهٔ تحت تصرف‌شان متناسب بود. از آن جا که زن‌ها به اندازهٔ مردها کار کشاورزی می‌کردند و وسعت زمین تغییری نمی‌کرد، دو برادر ممکن بود به سه یا چهار همسر نیاز داشته باشند، حال آن که سه یا چهار برادر به بیشتر از یک یا دو زن نیاز نداشتند. تعدد زوجات در خانوارهای بدون زمین معمول نبود، زیرا منابع و نیاز آنها به نیروی کار در پایین‌ترین سطح بود. آدم‌های بدون زمین بیشتر از (۴۳ درصد) زمینداران (۲۶ درصد) تک‌همسر بودند.

برخلاف پاهاری‌های غربی، در میان پاهاری‌های غیرچندشوهر کوهپایه‌های مرکزی، تعداد زن‌ها بیشتر از مردها بود. بیشتر زناشویی‌های آنها (۸۵ درصد) تک‌همسری بودند و تنها ۱۵ درصد آنها چندزنی بودند. با آن که در این جا چندشوهری رسمی وجود نداشت، ولی برادرانی که در شیربهای همدیگر سهیم می‌شدند، می‌توانستند با همسران همدیگر رابطهٔ جنسی داشته باشند. تنها تفاوت این بود که بچه‌های این منطقه تنها یک پدر را به رسمیت می‌شناختند. به هر روی، به خاطر وجود

www.Booknama.com

برادرانی که حقوق جنسی مشترکی داشتند، افرادی که از جهت اجتماعی پدر شناخته می‌شدند، لزوماً پدر حقیقی نبودند.

چند شوهری در بخش‌های دیگر آسیای جنوبی، در واقع نوعی تطبیق فرهنگی با تحرکی بود که مردها بر اثر سفر برای داد و ستد، تجارت و عملیات جنگی داشتند. چند شوهری این را تضمین می‌کرد که در یک محیط مبتنی بر تقسیم کار جنسی، دست‌کم یک مرد برای انجام دادن فعالیت‌های مردانه در خانه باقی بماند. چند شوهریِ برادرانه در زمانی که منابع کمیاب‌اند تمهید مؤثری به شمار می‌آید. برادرانی که منابع (زمین) محدودی دارند، آن را در خانوارهای گستردهٔ چندشوهر یک کاسه می‌کنند. با این رسم، همهٔ آنها می‌توانند تنها یک همسر داشته باشند. چند شوهری تعداد همسران و وارثان را نیز محدود می‌سازد. رقابتِ کمتر میان وارثان، به معنای این است که زمین را می‌توان انتقال داد، بدون آن که چندان قطعه‌قطعه شود.

پرسش‌های اساسی

۱ . سعی کنید تعریفی را برای ازدواج پیدا کنید که همهٔ موارد ذکر شده در این فصل را دربرگیرد. فکر می‌کنید که در این کار با چه مسایلی روبرو خواهید شد؟

۲ . برای همه‌جایی بودن ممنوعیت زنا با محارم، چه تبیین‌هایی در دست داریم؟ کدام یک از این تبیین‌ها را شما ترجیح می‌دهید و چرا آن را ترجیح می‌دهید؟ مسایل موجود برای تبیین ترجیحی شما چه می‌تواند باشد؟

۳ . شیربها چیست؟ نام دیگر آن چیست و چرا این نام به آن داده شده است؟ آیا در جامعهٔ خودمان چیزی شبیه به آن را داریم؟ اگر داریم چرا و اگر نداریم چرا؟

۴ . تفاوت خواهرزن‌گزینی و برادرشوهرگزینی چیست؟ این دو رسم چه وجه مشترکی با هم دارند؟ آیا این رسم‌ها به نظر شما معقول‌اند؟

۵ . میزان بالای طلاق در آمریکای شمالی کنونی را چگونه می‌توانید تبیین کنید؟

www.Booknama.com

۶ . اگر شما مجبور به زندگی در جامعه‌ای بودید که تعدد زوجات داشت، چند زنی را برمی‌گزیدید یا چند شوهری؟ در هر دو صورت چرا؟

۷ . از تفاوت‌های ازدواج میان جامعهٔ صنعتی امروزی و جوامع غیر صنعتی، به چه نتیجه‌گیری‌های عامی می‌توان دست یافت؟

www.Booknama.com

فصل ۱۷

نظام‌های سیاسی

انسان‌شناسان و دانشمندان سیاسی هر دو به نظام‌ها و سازمان‌های سیاسی علاقه‌مندند، ولی رهیافت انسان‌شناسان جنبه‌ای جهانی و تطبیقی دارد. داده‌های انسان‌شناختی تنوع‌هایی اساسی را در قدرت، اقتدار و نظام‌های حقوقی در فرهنگ‌های گوناگون آشکار می‌سازند. (قدرت به توانایی اِعمال ارادهٔ شخصی بر دیگران گفته می‌شود و اقتدار به استفاده از قدرتی اطلاق می‌شود که از جهت اجتماعی تأیید شده باشد).

دهه‌های پیش، انسان‌شناسی به نام اِلمان سِرویس، (۱۹۶۲) چهار نوع یا سطح سازمان سیاسی را به نام دسته، قبیله، ریاست و دولت دسته‌بندی کرد. همچنان که یادآور شدیم، دسته گروه کوچکی است که بر خویشاوندی مبتنی باشد (در این جا، همهٔ اعضای یک گروه با خویشاوندی یا پیوندهای زناشویی با هم رابطه دارند). این سازمان در میان گروه‌های گشت‌زن پیدا می‌شود. قبیله سازمان اجتماعی گروه‌های تولیدکنندهٔ سطحی خوراک (کشاورزان سطحی و شبانان) است. قبیله‌ها در دهکده‌ها و یا گروه‌های همتبار زندگی می‌کنند، ولی از حکومت رسمی و طبقات اجتماعی (قشربندی اجتماعی ـ اقتصادی) برخوردار نیستند. در یک قبیله، وسایل مؤثری برای تحمیل تصمیم‌گیری‌های سیاسی وجود ندارند. ریاست یک نوع سازمان اجتماعی ـ سیاسی است که در حد فاصل قبیله و دولت قرار می‌گیرد. در ریاست‌ها، روابط اجتماعی بیشتر

www.Booknama.com

بر خویشاوندی، زناشویی، تبار، سن، نسل و جنسیت استوار است ـ درست مانند دسته‌ها و قبایل. هر چند که ریاست بر خویشاوندی استوار است، ولی در آن دسترسی انسان‌ها به منابع متفاوت است (در این جا، برخی از آدم‌ها ثروت، حیثیت و قدرتی بیشتر از دیگران دارند) و دارای ساختار سیاسی دایمی است. دولت به یک سازمان سیاسی ـ اجتماعی گفته می‌شود که بر یک ساختار حکومتی رسمی و قشربندی اقتصادی ـ اجتماعی مبتنی است.

بسیاری از انسان‌شناسان به دسته‌بندی سرویس خرده گرفته‌اند و آن را بیش از حد ساده و شسته رفته می‌انگارند، چرا که طیف وسیع و پیچیده‌ای از نظام‌های سیاسی را تنها به چهار مقوله تقلیل داده است. در بحثی که در همین فصل خواهیم داشت، در واقع خواهیم دید که چهار برچسب یاد شده چندان ساده‌اند که نمی‌توان با آنها دامنهٔ کامل پیچیدگی سیاسی را تبیین کرد. برای نمونه، قبیله‌ها در نظام‌ها و نهادهای سیاسی‌شان بسیار با هم تفاوت دارند. با این همه، دسته‌بندی سرویس برچسب‌های حاضر آماده‌ای را فراهم می‌سازد که تفاوت‌های عمده را در سازمان سیاسی جوامع بشری کم و بیش مشخص می‌سازند. برای مثال، سامان سیاسی یا نظام سیاسی در دسته‌ها و قبایل، برخلاف دولت‌ها، پدیدهٔ مستقلی نیست که بتوان آن را از کل سامان اجتماعی جدا کرد. در میان دسته‌ها و قبایل، به سختی می‌توان کنش یا رخدادی را پیدا کرد که تنها سیاسی بوده و متمایز از پدیده‌های اجتماعی دیگر باشد.

مورتون فرید با این تشخیص که سازمان سیاسی گاه تنها جنبه‌ای از سازمان اجتماعی به شمار می‌آید، این تعریف را برای آن به دست داده است:

> سازمان سیاسی ابعادی از سازمان اجتماعی را دربر می‌گیرد که رابطهٔ خاصی با افراد و گروه‌هایی دارند که امور سیاست یا سیاست عمومی را اداره می‌کنند و یا می‌کوشند تا انتصاب یا فعالیت‌های این افراد و گروه‌ها را تحت نظارت‌شان داشته باشند (فرید، ۱۹۶۷ و ص ۲۱ـ۲۰).

این تعریف بی‌گمان فراخور سازمان سیاسی معاصر در آمریکای شمالی است. مصداق «افراد یا گروه‌هایی که امور سیاست عمومی را اداره می‌کنند»، حکومت‌های فدرال، ایالتی یا محلی «شهری»اند. آنهایی که می‌کوشند بر فعالیت‌های گروه‌هایی تسلط

www.Booknama.com

داشته باشند که سیاست عمومی را اداره می‌کنند، همان گروه‌های ذینفع مانند احزاب سیاسی، اتحادیه‌ها، شرکت‌ها، مصرف‌کنندگان، فعالان اجتماعی و گروه‌های مذهبی‌اند.

ولی تعریف فرید قابلیت کاربرد کمتری برای دسته‌ها و قبایل دارد، زیرا در این جا پیدا کردن هرگونه «سیاست عمومی» غالباً بسیار دشوار است. به همین دلیل، من در بحث از تنظیم یا ادارهٔ روابط میان گروه‌ها و نمایندگان‌شان، اصطلاح سازمان اجتماعی ـ سیاسی را ترجیح می‌دهم. تنظیم به معنای عام، فراگردی است که اجازه می‌دهد تا متغیرهای گوناگون در چهارچوب طیف‌های بهنجارشان باقی مانند، انحراف از هنجارها تصحیح شود و در نتیجه، یکپارچگی نظام حفظ گردد. در مورد تنظیم سیاسی، این قضیه پدیده‌هایی چون تصمیم‌گیری و رفع کشمکش را دربر می‌گیرد. بررسی تنظیم سیاسی توجه ما را به کسانی معطوف می‌کند که تصمیم‌ها را می‌گیرند و کشمکش‌ها را برطرف می‌سازند (آیا اینها رهبران رسمی‌اند؟)

گونه‌ها و روندها

بررسی‌های مردم‌نگارانه و باستان‌شناختی در صدها مکان گوناگون، بسیاری از همبستگی‌ها را میان اقتصاد و سازمان اجتماعی و سیاسی آشکار ساخته‌اند. دسته، قبیله، ریاست و دولت، مقوله‌ها یا گونه‌هایی‌اند در چهارچوب نظامی از دسته‌بندی سیاسی ـ اجتماعی. این گونه‌ها با راهبردهای تطبیقی (دسته‌بندی اقتصادی) همبستگی دارند که در فصل «امرار معاش» از آنها صحبت کردیم. برای مثال، گشت‌زنان (یک گونهٔ اقتصادی) گرایش به داشتن سازمان دسته (یک گونهٔ سیاسی ـ اجتماعی) دارند. به همین سان، بسیاری از کشاورزان سطحی و شبانان در جوامع قبیله‌ای (یا از این ساده‌تر، در قبایل) زندگی می‌کنند. اقتصاد جوامع ریاستی غالباً بر کشاورزی سطحی یا کشاورزی عمیق استوار است، ولی برخی از شبانان نیز جوامع ریاستی تشکیل می‌دهند. دولت‌های غیرسنتی معمولاً مبنای کشاورزی دارند.

تولیدکنندگان خوراک غالباً جمعیت‌های بزرگ‌تر و متراکم‌تری را می‌سازند و از اقتصادی پیچیده‌تر از اقتصاد گشت‌زنان برخوردارند. این ویژگی‌ها مسایل تنظیمی تازه‌ای را به بار می‌آورند که باعث روابط و پیوندهای پیچیده‌تری می‌شوند. بسیاری از

www.Booknama.com

روندهای سیاسی ـ اجتماعی درخواست‌های تنظیمی بیشتری را منعکس می‌سازند که با تولید خوراک همراه‌اند. باستان‌شناسان این روندها را در راستای زمان بررسی کرده‌اند ولی انسان‌شناسان فرهنگی همین روندها را در میان گروه‌های معاصر مشاهده کرده‌اند.

دسته‌ها و قبایل

در این فصل به بررسی یک رشته جوامع می‌پردازیم که نظام‌های سیاسی متفاوتی دارند. در مورد هر یک از این جوامع یک رشته پرسش‌های مشترک مطرح است. جامعهٔ مورد بررسی چه نوع گروه‌های اجتماعی دارد؟ آدم‌ها چگونه با این گروه‌ها احساس وابستگی می‌کنند؟ این گروه‌ها چگونه با گروه‌های بزرگتر پیوند می‌خورند؟ این گروه‌ها چگونه خودشان را به همدیگر باز می‌نمایند؟ روابط داخلی و خارجی این گروه‌ها چگونه تنظیم می‌شود؟ ما پاسخ به این پرسش‌ها را با دسته‌ها و قبایل آغاز می‌کنیم و سپس به ریاست‌ها و دولت‌ها می‌پردازیم.

دسته‌های گشت‌زن

در بیشتر جوامع گشت‌زن، تنها دو گروه اهمیت دارند، یکی خانوادهٔ هسته‌ای و دیگری دسته. برخلاف دهکده‌های یکجانشین (که در جوامع قبیله‌ای پیدا می‌شوند) دسته‌ها غبردایمی‌اند. این دسته‌ها به گونه‌ای فصلی و با گردهم آمدن خانواده‌های هسته‌ای شکل می‌گیرند. ترکیب خاص خانواده‌ها در یک دسته، از سالی به سالی دیگر تفاوت می‌پذیرد. در یک چنین محیط، سنگ‌بنای اصلی اجتماعی، روابط شخصی افراد است. برای مثال، زناشویی و خویشاوندی پیوندهایی را میان اعضای دسته‌های متفاوت برقرار می‌سازد. از آنجا که والدین و پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها از دسته‌های مختلفی می‌باشند، یک شخص در بسیاری از این گروه‌های خویشاوندانی برای خود دارد. داد و ستد و دید و بازدید نیز گروه‌های محلی را به هم می‌پیوندند، درست همچنان که خویشاوندیِ ساختگی نیز این کار را می‌کند، مانند نظام همنامیِ قوم سان که در فصل «امرار معاش» از آن سخن گفتیم. به همین سان، مردم اینوایت طرف‌های داد و ستد سنتی در میان دسته‌های گوناگون دارند که با آنها تقریباً مانند برادر رفتار می‌کنند.

www.Booknama.com

دسته‌های گشت‌زن از جهت قدرت و اقتدار بسیار برابری‌گرای‌اند، هر چند که صاحبان استعدادهای خاص از احترام ویژه‌ای برخوردار می‌شوند. برای مثال، آنهایی که می‌توانند خوب برقصند یا بخوانند داستان‌گویان خوبی نیز می‌توانند باشند و این توانایی را دارند که به حالت خلسه روند و با ارواح ارتباط برقرار کنند. رهبران دسته تنها به نام، رهبرند. آنها در میان افراد برابر، نفر نخست به شمار می‌آیند. این رهبران گهگاه اندرزهایی به جمع می‌دهند و تصمیم‌گیری‌هایی می‌کنند ولی به هیچ روی نمی‌توانند تصمیم‌های‌شان را به دیگران تحمیل کنند.

جوامع گشت‌زن از قانون رسمی به معنای یک قاعدهٔ حقوقی با پشتوانهٔ محاکمه و اجرای حکم برخوردار نیستند، ولی روش‌هایی را برای نظارت اجتماعی و حل و فصل دعاوی دارند. فقدان قانون به معنای هرج و مرج تام نیست. قوم ابتدایی اینوایت (هوبل، ۱۹۵۴، ۱۹۶۸) نمونهٔ خوبی از روش‌های حل و فصل دعاوی را در جوامع فاقد دولت به دست می‌دهد. هوبل دربارهٔ قضیهٔ رفع کشمکش در میان قوم ۲۰/۰۰۰ نفرهٔ اینوایت که در ۹/۵۰۰ کیلومتر مربع از منطقهٔ قطب شمال پراکنده‌اند، بررسی کرده است. مهم‌ترین گروه‌های اجتماعی در میان این قوم، خانوادهٔ هسته‌ای و دسته بودند. روابط شخصی، خانواده‌ها و دسته‌ها را به هم پیوند می‌داد. برخی از دسته‌ها سردسته‌ای برای خود داشتند. شمن‌ها (متخصصان روحانی پاره‌وقت) نیز در میان آنها حضور داشتند. ولی به هر روی، این سِمت‌ها قدرت چندانی را به دارندگان‌شان نمی‌بخشید.

شکار و ماهیگیری به وسیلهٔ مردان، اساسی‌ترین فعالیت‌های معیشی اینوایت‌ها به شمار می‌آمدند. خوراک‌های گیاهی متنوع و فراوان در نواحی گرم‌تر که گردآوری آنها کار زنان است، در این منطقهٔ قطبی پیدا نمی‌شوند. مردان اینوایت که در یک محیط سخت سفر زمینی و دریایی می‌کردند، بیشتر از زنان با خطرهای گوناگون روبرو بودند. این نقش سنتی مردانه به بهای جان مردان تمام می‌شد. اگر دختربچه‌کشیِ گهگاهی که فرهنگ اینوایت آن را مجاز می‌دانست در کار نبود، شمار زنان بزرگسال از شمار مردان بسیار پیشی می‌گرفت.

با وجود این وسیلهٔ خشن (و غیرقابل تصور برای ما) تنظیم جمعیت، هنوز هم تعداد زنان بزرگسال از مردان بیشتر بود. همین قضیه به برخی از مردان اجازه می‌داد که

www.Booknama.com

دو یا سه زن داشته باشند. توانایی تأمین بیش از یک زن، به برخی از افرادی که از این توانایی برخوردار بودند مقدار معینی حیثیت می‌بخشید، ولی رشک دیگران را نیز برمی‌انگیخت. (حیثیت، آبرو، احترام یا تأییدی است که برخی از کنش‌ها یا کنش‌های از جهت فرهنگی با ارزش، برای انسان‌ها فراهم می‌کند). اگر به نظر می‌رسید که مردی تنها برای بالا بردن وجاهت خود زنان دیگری را به همسری خود در آورده است، احتمال داشت که یک مرد رقیب یکی از همسرانش را بدزدد. بیشتر دعواها میان مردان و بر سر زنان و به خاطر زن‌دزدی یا زنا بود. اگر مردی پی می‌برد که همسرش بدون اجازهٔ او با کس دیگری روابط جنسی دارد، احساس می‌کرد که در حق او ظلم کردند.

هر چند عقیدهٔ عمومی اجازه نمی‌داد که شوهر از این قضیه چشم‌پوشی کند، ولی او چندین راه در اختیار داشت. او می‌توانست درصدد کشتن دزد همسرش برآید. ولی اگر او را می‌کشت، یکی از خویشاوندان رقیب کشته‌اش بی‌گمان درصدد آن برمی‌آمد که با کشتن او کارش را تلافی کند. هر کشته‌ای کشته‌های بیشتری را در پی می‌آورد، زیرا خویشاوندان دو طرف احساس مسئولیت برای انتقام‌جویی می‌کردند. در این میان، هیچ حکومتی نبود که دخالت کند و این خونخواهی خونین میان خانواده‌ها را متوقف سازد. راه دیگر این بود که فرد رقیب را به نبرد آوازخوانی دعوت کند. در یک اجتماع عمومی، دو طرف آوازهای اهانت‌آمیز برای یکدیگر می‌خواندند. در پایان این مبارزهٔ آوازی، حضار یکی از آنها را برنده اعلام می‌کرد. به هر روی، اگر مرد زن باخته در این مبارزه برنده می‌شد، هیچ تضمینی نبود که زنش به سوی او بازگردد. آن زن می‌توانست تصمیم بگیرد که پیش زن دزد باقی ماند.

بسیاری از اعمالی که امروزه در آمریکای شمالی جنایت به شمار می‌آید، از سوی اینوایت‌ها جنایت انگاشته نمی‌شد. از بچه‌کشی پیش ازاین صحبت کردیم. وانگهی، آدم‌هایی که به خاطر سن و سال یا علیل بودن احساس می‌کردند که دیگر به درد هیچ کاری نمی‌خوردند، ممکن بود خود را بکشند یا از دیگران بخواهند آنها را بکشند. کهنسالان یا معلولانی که آرزوی مردن داشتند، از خویشاوند نزدیکی چون پسرشان می‌خواستند که به زندگی‌شان پایان دهد. این درخواست از خویشاوند نزدیک برای آن ضرورت داشت که تضمین شود که خویشاوندان شخصِ کشته از کشنده انتقام نگیرند.

www.Booknama.com

دزدی، در جوامعی با تفاوت چشمگیر در میزان دارایی، مانند جامعهٔ ما، معمول است، ولی در میان گشت‌زنان معمول نیست. هر فرد اینوایت به منابع مورد نیاز برای ادامهٔ حیات دسترسی داشت. هر مردی می‌توانست شکار و ماهیگیری کند و ابزارهای ضروری برای امرار معاش را در اختیار داشت. هر زنی می‌توانست مواد مورد نیاز برای ساخت پوشاک، تهیهٔ خوراک و انجام دادن کارهای خانگی را به دست آورد. مردان اینوایت حتی می‌توانستند در قلمروهای گروه‌های محلی دیگر نیز شکار و ماهیگیری کنند. مفهوم مالکیت خصوصی زمین یا جانوران، در میان این قوم وجود نداشت. ولی به هر روی، برخی از اقلام خصوصی کوچک به اشخاص خاص تعلق داشتند. در جوامع گوناگون گشت‌زن، این اقلام عبارت‌اند از تیر و کمان، کیسهٔ تنباکو، پوشاک و آرایه‌های شخصی. اینوایت‌ها بر این باور بودند که «منابع طبیعی مجانی و مال همه»اند (هوبل، ۱۹۵۴، ۱۹۶۸). جوامع مبتنی بر دسته معمولاً دسترسی یکسانی به منابع اساسی دارند. اگر کسی چیزی را از دیگری بخواهد، از او درخواست می‌کند و معمولاً به درخواست او پاسخ مثبت داده می‌شود.

کشتکاران قبیله‌ای

قبیله‌ها معمولاً اقتصاد مبتنی بر کشاورزی سطحی یا شبانی دارند و در دهکده‌ها یا گروه‌های همتبار سازمان می‌گیرند. آنها قشربندی سیاسی ـ اجتماعی یا ساختار طبقاتی و حکومت رسمی ندارند. بسیاری از قبایل جنگ‌های کوچک دارند که غالباً به صورت تاخت و تاز به دهکده‌های همدیگر انجام می‌گیرند. قبیله‌ها از مردم گشت‌زن ساز و کارهای تنظیمی کارآمدتری دارند، ولی جوامع قبیله‌ای وسیلهٔ مطمئنی برای تحمیل تصمیم‌گیری‌های سیاسی ندارند. متصدیان اصلی تنظیم اجتماعی، سران دهکده، «بزرگ‌مردها»، سران گروه‌های همتبار، شوراهای دهکده‌ها و رهبران سراسری قبیله‌اند. همهٔ این شخصیت‌ها و گروه‌ها اقتدار محدودی دارند.

کشاورزان سطحی نیز مانند گشت‌زنان معمولاً برابری‌گرای‌اند هر چند که برخی از این جوامع قشربندی جنسی چشمگیری دارند و توزیع منابع، قدرت، حیثیت و آزادی شخصی در میان مردان و زنان نابرابرانه است. دهکده‌های کشاورزان سطحی معمولاً

www.Booknama.com

کوچک‌اند و تراکم جمعیتی بالایی ندارند و آدم‌ها دسترسی آزادانه‌ای به منابع اساسی دارند. سن، جنسیت و ویژگی‌های شخصی است که مشخص می‌کند که آدم‌ها چقدر احترام دارند و چقدر می‌توانند پشتیبانی دیگران را به دست آورند. با افزایش حجم دهکده و تراکم جمعیت، برابری‌گرایی کاهش می‌یابد. دهکده‌های کشاورزان سطحی معمولاً سرکردهٔ مرد دارند و سرکردهٔ زن در میان آنها نادر است.

سرکردهٔ دهکده

یانامامو‌ها (شنبون، ۱۹۹۷) بومیانی آمریکایی‌اند که در جنوب ونزوئلا و نزدیک برزیل زندگی می‌کنند. جامعهٔ قبیله‌ای آنها از ۲۰/۰۰۰ تن آدمی تشکیل شده که در ۲۰۰ تا ۲۵۰ دهکدهٔ پراکنده با جمعیتی ۴۰ تا ۲۵۰ نفره زندگی می‌کنند. آنها کشاورزان سطحی‌اند که شکار و ماهیگیری نیز می‌کنند. محصولات کشاورزی اصلی آنها موز و موز پختنی‌اند. تعداد گروه‌های اجتماعی مهم در میان یانومامو‌ها از همین تعداد در یک جامعهٔ گشت‌زن بیشتر است. آنها خانوادهٔ هسته‌ای، دهکده و گروه‌های همتبار دارند. گروه‌های همتبار آنها پدرتبار و برون‌همسرند و پوششی بیشتر از یک دهکده دارند. شاخه‌های محلیِ دو گروه همتبار متفاوت می‌توانند در یک دهکده زندگی و زناشویی کنند.

همچنان که در بسیاری از جوامع قبیله‌ای دهکده‌نشین مرسوم است، تنها سِمت رهبری در میان یانومامو‌ها سرکردهٔ دهکده است که معمولاً مرد می‌باشد. اقتدار او، مانند اقتدار یک رهبر دستهٔ گشت‌زن، بسیار محدود است. اگر سرکرده‌ای بخواهد کاری انجام گیرد، معمولاً باید با فعالیت نمونه و ترغیب، دیگران را به آن کار هدایت کند. یک سرکرده حق صدور فرمان را ندارد. او تنها می‌تواند با سخنرانی دیگران را برانگیزاند و سعی کند بر عقیدهٔ همگانی نفوذ گذارد. برای مثال، اگر او از مردم بخواهد میدان اصلی دهکده را برای تدارک یک جشن پاک کنند، نخست باید جاروکشی را از خود آغاز کند تا دیگران حساب کار را بکنند و جارو را از دستش بگیرند.

هرگاه کشمکشی در دهکده پیش آید، سرکرده ممکن است به عنوان میانجی فراخوانده شود و به سخنان هر دو طرف گوش فرا دهد. او تنها می‌تواند عقیده و

www.Booknama.com

توصیه‌اش را مطرح سازد و اگر یکی از طرفین دعوا قانع نشده باشد، دیگر کاری از دست این سرکرده برنمی‌آید. او قدرتی برای پشتیبانی از تصمیمش ندارد و به هیچ روی نمی‌تواند کسی را مجازات کند. او نیز مانند رهبر یک دسته، شخص نخست در میان افراد برابر است.

سرکردهٔ یک دهکدهٔ یانومامو باید در بخشندگی از همه پیشی گیرد. از آنجا که او باید بخشنده‌تر از افراد دیگر ساکن دهکده باشد، زمین‌های بیشتری را نیز باید کشت کند. مزرعهٔ او بیشتر خوراک مصرفی جشن‌های دهکده را فراهم می‌سازد. سرکرده در مذاکره با خارجی‌ها، نمایندهٔ دهکده می‌شود. گهگاه، او از دهکده‌های دیگر دیدن می‌کند تا آدم‌هایی را برای جشن در دهکده‌اش دعوت کند.

سرکردهٔ یک دهکدهٔ یانومامو نمایندهٔ اجتماعش در مذاکره با خارجیان است. در این تصویر، یک سرکردهٔ یانومامو را می‌بینید که در یک اعتراض بین‌المللی به جنگل‌زدایی در آمازون شرکت کرده است.

www.Booknama.com

عملکرد یک شخص به عنوان سرکرده بستگی به ویژگی‌های شخصی‌اش و تعداد پشتیبانانی دارد که می‌تواند برای خود به دست آورد. یک سرکردهٔ دهکده به نام کااوبوآوا در دعوای میان یک زن و شوهر پادرمیانی کرد و نگذاشت که شوهر همسرش را بکشد (شنیون، ۱۹۸۳، ۱۹۹۲). او همچنین امنیت مذاکره‌کنندگان دهکده‌ای را که یکی از هم‌دهکده‌هایش می‌خواست جنگی را با آن آغاز کند، تضمین کرد. کااوباوا یک سرکردهٔ بسیار کارآمد بود. او جنگاوری‌اش را در میدان نبرد به اثبات رسانده بود، ولی همچنین خوب می‌دانست که برای پرهیز از ناراحتی دهکده‌نشینان دیگر چگونه از سیاست استفاده کند. هیچ کسی در دهکده نبود که شخصیتی بهتر از او برای سرکردگی داشته باشد. هیچ کسی هم به اندازهٔ او پشتیبان نداشت (زیرا کااوباوا برادران زیادی داشت). در میان یانوماموها رسم بر این بود که اگر گروهی از یک سرکردهٔ دهکده راضی نبود، اعضای آن گروه می‌توانستند دهکده را ترک گویند و دهکدهٔ تازه‌ای را برای زندگی کردن پیدا کنند؛ این اتفاق بارها پیش آمده است.

جامعهٔ یانوماموبا دهکده‌ها و گروه‌های همتبار فراوانش، پیچیده‌تر از یک جامعهٔ مبتنی بر دسته است. آنها همچنین با مسایل تنظیمی بیشتری روبروی‌اند. یک سرکرده گهگاه می‌توانست از یک عمل خشونت‌آمیز خاص جلوگیری کند، ولی حکومتی در کار نبود تا نظم را برقرار نگهدارد. در واقع، تاخت و تاز متقابل میان دهکده‌ها که با کشته شدن مردان و اسیرگرفتن زنان همراه بود، ویژگی برخی از نقاط در قلمرو یانوماموها بود، به ویژه نقاطی که شنیون آنها را بررسی کرده بود (شنیون، ۱۹۹۷).

همچنین باید بر این نکته تأکید کرد که یانوماموها از نفوذ رخدادهای خارجی در امان نیستند، هر چند دهکده‌هایی هنوز وجود دارند که تماسی با جهان خارج ندارند. یانوماموها در قلمرو دو دولت ملی ونزوئلا و برزیل زندگی می‌کنند و جنگ‌هایی که مزرعه‌داران و معدن‌داران برزیلی در خارج از قلمرو آنها راه انداخته‌اند، بیش از پیش زندگی آنها را تهدید می‌کند (شنیون، ۱۹۹۷، فرگوسون، ۱۹۹۵). در دورهٔ هجوم برزیلی‌ها برای یافتن طلا در سال‌های میان ۱۹۸۷ و ۱۹۹۱، به طور متوسط هر روز یک فرد یانومامو براثر حمله‌های خارجی به قتل می‌رسید (جنگ زیست‌شناختی نیز به آنها آسیب می‌رساند، مانند شیوع بیماری‌های ویژهٔ سفیدپوستان که سرخپوستان در برابر

www.Booknama.com

آنها مقاوم نیستند). در سال ۱۹۹۱، حدود ۴۰/۰۰۰ معدن‌دار در سرزمین یانوماموها وجود داشتند. برخی از سرخپوستان مستقیماً به دست این سفیدپوستان کشته می‌شدند. معدن‌داران سفیدپوست بیماری‌های تازه‌ای را برای آنها به ارمغان آوردند و جمعیت بیشتر نیز باعث شده بود که بیماری‌های قدیمی دوباره شیوع پیدا کند. در سال ۱۹۹۱، انجمن انسان‌شناسی آمریکا گزارشی را دربارهٔ بدبختی یانوماموما منتشر کرد (خبرنامهٔ انسان‌شناسی، سپتامبر ۱۹۹۱). ده درصد جمعیت یانوماموهای برزیلی هر ساله می‌مردند و نرخ زاد و ولد آنها به صفر رسیده بود. از آن زمان تا کنون، هر دو دولت ونزوئلا و برزیل در صدد حمایت از آنها برآمدند. رئیس جمهور برزیل قلمرو وسیعی از یانوماموها را برای بیگانگان ممنوع‌الورود ساخت. با این همه، در میانهٔ سال ۱۹۹۲، سیاستمداران محلی، معدن‌داران و مزرعه‌داران بیش از پیش این ممنوعیت را ندیده می‌گرفتند. آیندهٔ یانوماموها همچنان نامطمئن باقی مانده است.

«بزرگ‌مرد»

در بسیاری از نقاط جنوب اقیانوس آرام، به ویژه جزایر ملانزی و گینهٔ نو پاپوا، فرهنگ‌های بومی نوعی رهبر سیاسی دارند که ما آنها را بزرگ‌مرد می‌نامیم. بزرگ‌مرد که همیشه یک مرد است، المثنای تمام‌نمای سرکردهٔ دهکده است، ولی تفاوت بسیار مهمی هم با آن دارد. رهبری یک سرکردهٔ دهکده محدود به داخل یک دهکده است، ولی بزرگ‌مرد در میان چندین دهکده پشتیبانانی دارد. او بدین سان، یک تنظیم کنندهٔ سازمان سیاسی منطقه‌ای است. در این جا، ما گرایشی را در جهت افزایش دامنهٔ تنظیم سیاسی - اجتماعی، از دهکده به منطقه، می‌بینیم.

مردم کاپااوکای پاپوا در ایریان‌جایای اندونزی زندگی می‌کنند که در جزیره گینهٔ نو قرار دارد. لِئوپولد پوس‌پی‌سیلِ، (۱۹۶۳) انسان‌شناس این قوم ۴۵/۰۰۰ نفره را که سیب‌زمینی شیرین می‌کارند و خوک پرورش می‌دهند، به بررسی کشید. اقتصاد این مردم پیچیده‌تر از آن است که بتوان آن را کشاورزی سطحی ساده نامید. فراتر از خانوار، تنها شخصیت سیاسی در میان کاپااوکوها، بزرگ‌مرد است که به زبان محلی تونووی خوانده می‌شود. یک تونووی از طریقِ سخت‌کوشی و انباشتن ثروت به صورت گله‌های

www.Booknama.com

خوک و ثروت‌های بومی دیگر، منزلت‌اش را به دست می‌آورد. ویژگی‌هایی که یک بزرگ‌مرد را از همگنانش متمایز می‌سازند، عبارت‌اند از ثروت، بخشندگی، سخنوری، خوش‌اندامی، دلیری و قدرت‌های مافوق طبیعی. بزرگ‌مردها به خاطر برخی ویژگی‌های شخصی بزرگ‌مرد می‌شوند. آنها بی‌آن که ثروت یا سِمتی را به ارث برده باشند، در طول زندگی منابع‌شان را انباشته می‌کنند.

هر مردی که عزمش را جزم کرده باشد می‌تواند یک بزرگ‌مرد شود، زیرا هر کسی می‌تواند با سخت‌کوشی و انتخاب راه درست ثروت مورد نیاز برای این کار را به دست آورد. در این جا ثروت به خوک‌پروری و داد و ستد موفقیت‌آمیز بستگی دارد. هر شخصی با افزایش گله‌های خوک و کسب حیثیت می‌تواند پشتیبانانی را برای خود به چنگ آورد. او می‌تواند خوک‌هایی را که در مراسم کشتار خوک و توزیع گوشت آنها میان مهمانان باید آماده باشند، تأمین نماید.

در این جا بزرگ‌مرد مزایایی دارد که سرکردهٔ یک دهکدهٔ یانومامو فاقد آنهاست. ثروت این شخص از ثروت همگنانش بیشتر است. پشتیبانان اصلی او که در گذشته نمک‌گیر شدند و در آینده نیز چشمداشت بخشش او را دارند، او را به رهبری می‌پذیرند و به تصمیم‌هایش تن در می‌دهند. این فرد تنظیم‌کنندهٔ مهم رخدادهای منطقه‌ای در زندگی کاپااوکا است. او در تعیین روزهای برگزاری جشن‌ها و بازار نقش تعیین کننده‌ای دارد. او آدم‌ها را تشویق می‌کند که در برگزاری جشن‌هایی که در آنها گوشت خوک و ثروت توزیع می‌شود، از خود مایه گذارند. او ابتکار عمل در طرح‌های اقتصادی را که نیاز به همکاری در سطح یک اجتماع منطقه‌ای دارند، در دست دارد.

یک بزرگ‌مرد کاپااوکا نمونهٔ رهبری در جوامع قبیله‌ای را نیز به دست می‌دهد. در این جوامع، آدم‌هایی که ثروت دارند و می‌خواهند از احترام و پشتیبانی دیگران برخوردار شوند، باید از خودبخشندگی نشان دهند. یک بزرگ‌مرد با هدف ثروت‌اندوزی سخت‌کوشی نمی‌کند. بلکه برای این سخت کار می‌کند تا از طریق بخششِ ثمره‌های کارش ثروت خود را به حیثیت و قدردانی دیگران تبدیل کند. اگر یک بزرگ‌مرد خست از خود نشان دهد، پشتیبانانش را از دست می‌دهد و وجهه‌اش فروکش می‌کند. مردم کاپااوکا از بزرگ‌مردانی که ثروت‌اندوزی می‌کنند، انتقام نیز می‌گیرند.

www.Booknama.com

ثروتمندانی که خودخواه و آزمندند، حتی ممکن است به دست اعضای دیگر اجتماع‌شان به قتل رسند.

شخصیت‌هایی سیاسی چون بزرگ‌مردان، هم در تنظیم رشد جمعیت و هم در هدایت فعالیت‌های پیچیدهٔ اقتصادی نقش بازی می‌کنند. کشاورزان کاپااوکا فنون متفاوتی را برای انواع زمین‌ها به‌کار می‌برند. کشاورزی در دره‌ها که نیاز به زیر و رو کردن خاک پیش از کشت دارد، کشتی است که به نیروی کار و همیاری بیشتر نیاز دارد. کندن نهرهای طولانی آب، حتی از این هم پیچیده‌تر است. کشت وسیع در کاپااوکا، جمعیتی گسترده‌تر و متراکم‌تر از کشاورزی سطحی و ساده‌تر مردم یانومامو را تأمین می‌کند. بدون کشت دسته‌جمعی و تنظیم سیاسی فعالیت‌های پیچیده‌تر اقتصادی، جامعهٔ کنونی کاپااوکا نمی‌تواند ادامه حیات دهد.

سازمان دودمان انشعابی

یک بزرگ‌مرد تنظیم کنندهٔ موقتی امور منطقه‌ای به شمار می‌آید. او می‌تواند پشتیبانانی را در دهکده‌های گوناگون برای تولید و کار در مواقع خاص بسیج کند. صورت دیگر سازمان سیاسی منطقه‌ای، **سازمان دودمان انشعابی** است. این سازمان نشان می‌دهد که ساختار گروه همتبار (که معمولاً پدرتبارانه است) سطوح یا شعبه‌های گوناگونی دارد. بزرگ‌ترین شعبه‌های این سازمان وسیع‌ترین دودمان‌های آن‌اند که نیاکان مشترک‌شان پیشینه‌ای دیرینه دارد و اعضای‌شان در منطقهٔ وسیعی پراکنده‌اند. کوچک‌ترین شعبه‌ها دودمان‌های کم‌جمعیتی‌اند که نیای مشترک‌شان تنها چهار یا پنج نسل پیش در این جا زندگی می‌کرد. اعضای یک دودمان کوچک همگی در یک دهکده زندگی می‌کنند.

قوم نوئرسودان نمونه‌ای از یک سازمان دودمان انشعابی را به دست می‌دهد. همهٔ نوئرها مدعی‌اند که نیای (پدرتبار) مشترکی دارند که از نیاهای اقوام همسایه‌شان مجزا و متفاوت است. این قوم که یکی از جمعیت‌های منطقهٔ درهٔ نیل بالا در شرق آفریقا است، بیش از ۲۰۰/۰۰۰ تن جمعیت دارد که در کشور سودان زندگی می‌کنند. شبانیِ مبتنی بر پرورش گاو، در اقتصاد مختلط و سنتی آنها که کشاورزی سطحی را نیز دربر می‌گیرد، نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. نوئرها چندین نهاد داشتند که ویژهٔ جوامع

www.Booknama.com

قبیله‌ای‌اند، از جمله گروه‌های همتبارِ پدرسالارانه‌ای که در یک ساختار انشعابی تنظیم شده بود. سازمان سیاسی آنها بر قواعد تباری و شجره‌شناختی استوار بود.

در یک چنین جوامع، برادرها به هم بسیار نزدیک‌اند، به ویژه زمانی که پدر آنها هنوز زنده باشد. پس از مرگ پدر خانواده، برادرها معمولاً در همان دهکدهٔ پدری‌شان باقی می‌مانند، ولی یکی از آنها ممکن است سهم خودش را از گلهٔ خانوادگی بردارد و خانوار تازه‌ای را از خود برپا کند. به هر روی، برادران این شخص هنوز هم نزدیک‌ترین همپیمانان او به شمار می‌آیند. او سعی می‌کند در نزدیک‌ترین فاصله با برادرانش زندگی کند. حتی اگر همهٔ برادران در یک دهکده بمانند، برخی از نوه‌ها برای دستیابی به چراگاه‌های تازه از دهکده به جای دیگر می‌روند. به هر روی، هر یک از افراد این خانواده سعی می‌کند تا آن جا که ممکن است به دهکدهٔ پدری‌اش نزدیک بماند و در نزدیک‌ترین فاصله با برادرهایش زندگی کند و به پسرعموهایش نزدیک‌تر از خویشاوندان دورترش باشد.

در سازمان دودمان انشعابی، اصل بنیادی همبستگی این است که هر چه رابطه‌ات با دودمان پدرتبار دیگران نزدیک‌تر باشد، پشتیبانی متقابل بیشتری از آنها دریافت خواهی کرد. هرچه نیای مشترک تو با دیگران دورتر باشد، امکان دشمنی شما با آنها بیشتر می‌شود. تبار انشعابی کشمکش‌ها و راه‌های برطرف کردن آنها را تنظیم می‌کند. اگر میان دو مردی که نیای مشترک زنده‌ای دارند دعوایی رخ دهد، او برای از میان برداشتن کشمکش پا در میانی می‌کند. این نیای زنده که سرکردهٔ گروه همتبار کوچکی است که دو طرف دعوا در آن عضویت دارند، با پشتوانهٔ تهدید به تبعید اقتدارش را در حل و فصل دعوا تقویت می‌کند. ولی اگر نیای مشترک زنده‌ای در میان نباشد، دشمنی خونینی ممکن است گسترش یابد.

کشمکش در میان نوئرها معمولاً بر سرزمین نیست، زیرا هر کسی به عنوان عضو یک گروه همتبار کوچک زمین مورد نیازش را به دست می‌آورد. علت غالب درگیری‌ها زنا است که اگر در این میان کسی زخمی یا کشته شود، دامنهٔ خونخواهی ممکن است گسترش یابد. بهترین راه چاره برای دو طرف دعوا و جلوگیری از خونریزی، این است که هر دو طرف شکایت‌شان را به پیش مرد پوست‌پلنگی برند؛ او از این جهت پوست‌پلنگی

www.Booknama.com

نام گرفته است که پوست‌پلنگ روی شانه‌اش می‌اندازد. مرد پوست‌پلنگی مناسک را رهبری می‌کند ولی نقش مهم‌تر او میانجی‌گری در دعواها است. برای مثال، ریش‌سفیدهای دودمان قاتل ممکن است از مرد پوست‌پلنگی بخواهند که خاندان مقتول را تشویق کند تا چند رأس گاو را به عنوان خون‌بها بپذیرند.

این مرد پوست‌پلنگی یک میانجیگر سنتی در میان نوئرها است. حال به یک میانجی‌گر در جامعهٔ خودتان فکر کنید. آیا اقتدار میانجی‌گر جامعهٔ خودتان از اقتدار این مرد پوست‌پلنگی بیشتر است؟

مرد پوست‌پلنگی قدرتش بستگی به ترغیب دیگران دارد و معمولاً از ملامت کردن دو طرف دعوا پرهیز می‌کند. او نمی‌تواند تصمیم‌هایش را تحمیل کند، ولی از پشتوانهٔ تهدید به کیفر مابعدطبیعی برخوردار است. اگر یکی از طرف‌های دعوا

www.Booknama.com

سرسختی از خود نشان دهد، او می‌تواند با خشم طرف را تهدید به نفرین کند. اگر طرفین دعوا با وجود میانجیگری از کشمکش دست برندارند، مرد پوست‌پلنگی ممکن است آنها را به حال خودشان رها کند.

در مذاکرات رفع مخاصمه، طرفین دعوا، ریش‌سفیدان آنها و خویشاوندان نزدیک‌شان شرکت می‌کنند. پیش از رسیدن به فیصلهٔ دعوا، بحث مفصل و آزادانه‌ای انجام می‌گیرد-دو طرف دعوا به تدریج ممکن است عقیدهٔ جمعی میانجی‌گر و ریش‌سفیدان را بپذیرند. به هر روی، با آن که قابلیت‌های مصالحه‌گرانهٔ مرد پوست‌پلنگی بیشتر از همین قابلیت‌ها در میان مردم یانومامو و اینوایت است، کشمکش‌های خونین در میان نوئرهای بدون دولت هنوز هم وجود دارند.

در سازمان دودمان انشعابی، هیچ کسی از گروه ثابتی از هم‌پیمانان برخوردار نیست. هم‌پیمانان یک شخص ممکن است از دعوایی به دعوایی دیگر تغییر یابند و این امر بستگی به دوری یا نزدیکی شجره‌شناختی دارد. با این همه، اعتقاد به نیای مشترک و توانایی ردیابی آن، به مردم نوئر اجازه می‌داد تا برای جنگ با همسایگان‌شان که از یک چنین نظام تباری برخوردار نبودند، هم دودمان‌های‌شان را در کوتاه‌مدت به گونهٔ مؤثری بسیج کنند. هرگاه که نیاز احساس می‌شد، نوئرها می‌توانستند جبههٔ واحدی را علیه غیرخودی‌هایی که هویت‌های قومی و شجره‌شناختی متفاوتی داشتند، برپا کنند (ساهلین‌ها، ۱۹۶۱). هرگاه که خطر خارجی از میان می‌رفت، نوئرها می‌توانستند به الگوی معمول سازمان اجتماعی محلی برگردند که همراه بود با کشمکش‌های گهگاهی میان دودمان‌های کوچک‌تر.

عرب‌ها نیز مانند نوئرها مدعی‌اند که می‌توانند پدرتباری انشعابی‌شان را از زمان اسماعیل(ع) تا کنون اثبات کنند. برابر با یک ضرب‌المثل عربی، «من و برادرم علیه پسرعمویم. من و برادرم و پسرعمویم علیه عرب‌های دیگر. من، برادرم، پسرعمویم و همهٔ عرب‌های دیگر علیه دیگر مردم جهان» (مِرفی و کَسدان، ۱۹۵۹، ص ۲۰). کلیمی‌ها معتقدند که از تبار اسحاق برادر ناتنی اسماعیل‌اند. کلیمیان و عرب‌ها نیای مشترکی به نام ابراهیم دارند که پدر اسماعیل و اسحاق بود. البته در جهان معاصر، نه سازمان دودمان انشعابی بلکه ساز و کارهای سیاسی مانند حکومت‌های ملی و اتحادهای

www.Booknama.com

منطقه‌ای‌اند که روابط میان عرب‌ها و کلیمی‌ها را تعیین می‌کنند. سازمان اجتماعی نوئرها نیز بر اثر درگیری میان ارتش آزادی‌بخش سودان که نوئرها در آن عضویت دارند و دولت مرکزی سودان در شمال، از هم گسیخته است.

اخوت‌های سراسر قبیله‌ای و رده‌های سنی

دیده‌ایم که یک بزرگ‌مرد می‌تواند به گونه‌ای موقتی آدم‌های دهکده‌های متفاوت را متحد سازد. سازمان دودمان انشعابی بسیج کوتاه‌مدت سراسر یک جامعه علیه تهدید خارجی را امکان‌پذیر می‌سازد. انواع دیگری از پیوندهای سیاسی ـ اجتماعی میان گروه‌های محلی در یک منطقه، نیز وجود دارند. برای نمونه، کِلان غالباً چندین دهکده را در برمی‌گیرد.

خویشاوندی و تبار، پیوندهای اجتماعی مهمی را میان جوامع قبیله‌ای فراهم می‌سازند. اصولی به جز اصل خویشاوندی نیز می‌توانند گروه‌های محلی را به هم پیوند دهند. در یک ملت نوین، اتحادیهٔ کارگری، برادری یا خواهری در سطح ملی، حزب سیاسی و یا وابستگی مذهبی می‌توانند یک چنین پیوند غیرخویشاوندانه‌ای را برقرار سازند. در جوامع قبیله‌ای، گروه‌های غیرخویشاوندِ مبتنی بر اخوت سنی و جنسی، می‌توانند همین کارکرد پیونددهنده را انجام دهند. اخوت‌های مبتنی بر جنس مرد بیشتر از اخوت‌های مبتنی بر جنس زن، رواج دارند.

اخوت‌های سراسر قبیله‌ای

این اخوت‌ها که کل قبیله را درمی‌نوردند و چندین دهکده را به هم پیوند می‌دهند، معمولاً در مناطقی پیدا می‌شوند که دو یا چند فرهنگ با هم تماس منظم دارند. این اخوت‌ها به ویژه در زمانی شکل می‌گیرند که جنگی میان قبایل درمی‌گیرد. از آن جا که اخوت‌های سراسر قبیله‌ای اعضای چندین دهکدهٔ وابسته به یک طایفه را در خود جای می‌دهند، می‌توانند مردان بسیاری از گروه‌های محلی را برای حمله یا انتقام‌جویی علیه قبیله‌ای دیگر بسیج کنند.

در بررسی‌های میان فرهنگیِ گروه‌های غیرخویشاوند، باید میان فرهنگ‌هایی که

www.Booknama.com

محدود به یک دهکده‌اند و فرهنگ‌هایی که چندین گروه محلی را دربر می‌گیرند، تفاوت نهیم. تنها مورد دوم که همان گروه‌های سراسر قبیله‌ای‌اند، در بسیج عمومی نظامی و سازماندهی سیاسی منطقه‌ای اهمیت دارند. خانه‌ها و باشگاه‌های مردان محلی که محدود به دهکده‌های خاصی‌اند، در بسیاری از جوامع کشاورز سطحی واقع در آمریکای جنوبی استوایی، ملانزی و گینهٔ نو پاپوا پیدا شده‌اند. این گروه‌ها می‌توانند فعالیت‌های دهکده‌ای و حتی تاخت و تازهای میان دهکده‌ای را سازماندهی کنند، ولی رهبران آنها به سرکرده‌های دهکده‌ها شباهت دارند و پهنهٔ سیاسی‌شان بیشتر محلی است. در بحث زیر که به بررسی مراحل رشد سازمان اجتماعی ـ سیاسیِ منطقه‌ای می‌پردازیم، با همین گروه‌های سراسر قبیله‌ای کار داریم.

بهترین نمونه‌های اخوت‌های سراسر قبیله‌ای در دشت‌های مرکزی آمریکای شمالی و مناطق استوایی آفریقا پیدا شده‌اند. در سده‌های هجدهم و نوزدهم، جمعیت‌های بومی دشت‌های مرکزی ایالات متحد و کانادا شاهد رشد سریع اخوت‌های سراسر قبیله‌ای بودند. این تحول منعکس‌کنندهٔ نوعی دگرگونی اقتصادی بود که در پی رواج اسب در ایالت‌های میان کوه‌های راکی و رودخانهٔ می‌سی‌سی‌پی توسط اسپانیایی‌ها پدید آمده بود. بسیاری از جوامع سرخپوست دشت‌نشین به خاطر اسب راهبردهای تطبیقی‌شان را دگرگون ساخته بودند. آنها در آغاز، گشت‌زنانی بودند که پای پیاده بوفالو شکار می‌کردند. در مرحلهٔ بعد، اقتصاد مختلطی را که مبتنی بر شکار، گردآوری و کشاورزی سطحی بود، پذیرفتند. سرانجام، آنها به یک اقتصاد بسیار تخصصی‌تر روی آوردند که بر شکار سوارهٔ بوفالو (حتی با تفنگ) مبتنی بود.

در همان زمان که این قبایل دشت‌نشین دستخوش دگرگونی‌های یاد شده بودند، سرخپوستان دیگری نیز شکار سواره را اقتباس کردند و وارد دشت‌ها شدند. گروه‌هایی که می‌کوشیدند ناحیهٔ واحدی را به اشغال‌شان درآورند، با یکدیگر درگیر شدند. در این میان الگویی جنگی شکل گرفت که در چهارچوب آن، اعضای یک قبیله بیشتر به خاطر اسب به قبیله‌ای دیگر یورش می‌بردند. اقتصاد نوین آنها ایجاب می‌کرد که به دنبال گله‌های بوفالو حرکت کنند. در زمستان که بوفالوها پراکنده می‌شدند، قبیله به خانواده‌ها و دسته‌های کوچک تجزیه می‌شد. در تابستان که گله‌های عظیم در دشت‌ها پدیدار

www.Booknama.com

می‌شدند، اعضای قبیله دوباره به هم می‌پیوستند. آنها برای فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی و مذهبی ولی بیشتر به خاطر شکار دسته‌جمعی بوفالو، با هم اردو می‌زدند.

در این راهبرد تطبیقی نوین، تنها دو فعالیت بود که رهبری نیرومندانه را اقتضا می‌کرد. این دو عبارت بودند از، سازماندهی و اجرای تاخت و تاز به اردوهای دشمن (برای گرفتن اسب) و مدیریت شکار تابستانهٔ بوفالو. همهٔ فرهنگ‌های دشتی اخوت‌های سراسر قبیله‌ای و نقش‌های رهبری آنها را برای حفاظت از شکار تابستانه شکل بخشیدند. رهبران شکار را هماهنگ می‌کردند و مراقب بودند که مبادا افرادی با تیراندازی‌های بی‌موقع و اعمال ناشیانه کار شکار را مختل سازند. آنها مجازات‌های شدیدی مانند مصادرهٔ اموال را به متخلفان تحمیل می‌کردند.

برخی از اخوت‌های دشتی، رده‌های سنیِ چند رتبه‌ای بودند. هر رده مردهایی از یک قبیله را دربر می‌گرفت که در یک دورهٔ زمانی معین به دنیا آمده بودند. اعضای هر رده برای خریدن اجازهٔ پذیرش به یک رتبهٔ بالاتر در سلسله مراتب سنی، ناچار بودند که ثروت‌شان را یک کاسه کنند. هر رده رقص‌ها، سرودها، متعلقات و مزایای خاص خود را داشت. بیشتر جوامع دشت‌نشین انجمن‌های رزمی سراسر قبیله‌ای داشتند که مناسک آنها تقویت‌کنندهٔ روحیهٔ جنگاوری بود. همچنان که پیش از این گفتیم، رهبران این انجمن‌ها شکار بوفالو و تاخت و تاز را سازماندهی می‌کردند. آنها همچنین در مورد اختلاف‌های اعضاء در فصل تابستان که بیشترشان در یک جا گرد هم می‌آمدند، میانجی‌گری می‌کردند.

بسیاری از قبیله‌هایی که این راهبرد تطبیق ویژهٔ دشت‌ها را پذیرفته بودند، زمانی گشت‌زن بودند و برای آنها، شکار و گردآوری یک امر فردی و یا چند نفره بود. پیش از این، آنها به عنوان یک واحد اجتماعی سراسری هرگز گرد هم نیامده بودند. سن و جنسیت،به‌عنوان اصول‌اجتماعی که‌با سرعت‌وکارآیی می‌توانستندآدم‌های‌غیرخویشاوند را در گروه‌های سراسر قبیله‌ای به هم پیوند دهند، همیشه در دسترس بودند.

یورش یک قبیله به قبیله‌ای دیگر، (در این جا برای گاو) در آفریقای شرقی و جنوب شرقی نیز رواج داشت و اخوت‌های سراسر قبیله‌ای مانند رده‌های سنی، نیز در میان آنها شکل گرفته بودند. در میان قوم ماسای کنیا، مردهایی که در یک دورهٔ چهارساله

www.Booknama.com

به دنیا آمده بودند با هم ختنه می‌شدند و به یک گروه مبتنی بر ردهٔ سنی با نام خاص تعلق همیشگی پیدا می‌کردند. رده‌های سنی آنها رتبه‌های گوناگونی داشتند که مهم‌ترین آنها رتبهٔ جنگجو بود. اعضای رده‌ای که می‌خواستند وارد رتبهٔ جنگجو شوند، در آغاز توسط اشغال‌کنندگان این رتبه که در نهایت رتبهٔ جنگجو را خالی و ازدواج می‌کردند، از ورود به این رتبه برحذر داشته می‌شدند. اعضای یک رده نسبت به یکدیگر به شدت احساس وفاداری می‌کردند و حتی نسبت به زن‌های همدیگر نیز حق برقراری رابطهٔ جنسی داشتند. زن‌های ماسای سازمان سنی قابل مقایسه با مردها را نداشتند، ولی آنها نیز رتبه‌های سنی به رسمیت شناخته از جهت فرهنگی را دارا بودند؛ این رتبه‌ها عبارت بودند، زن‌های مجرد، ازدواج کرده و یائسه.

برای فهم تفاوت میان ردهٔ سنی و رتبهٔ سنی، به دانشجوی تازه وارد یک دانشکده فکر کنید که تا فارغ‌التحصیلی در آن دانشکده می‌ماند. ردهٔ سنی کل دانشجویان یک دانشکده را در یک سال معین دربر می‌گیرد، ولی دانشجویان سال اول و دوم و سوم و چهارم آن دانشکده در همان سال، رتبه‌های سنی را باز می‌نمایند.

همهٔ فرهنگ‌هایی که رتبهٔ سنی دارند، لزوماً ردهٔ سنی ندارند. جایی که ردهٔ سنی وجود ندارد، مردها غالباً از طریق اجرای یک منسکِ از پیش تعیین شده می‌توانند به گونه‌ای فردی یا جمعی وارد یک رتبهٔ سنی شوند و یا از آن بیرون بروند. رتبه‌هایی که در آفریقا بیشترین رواج را دارند، عبارت‌اند از:

۱. جوانانی که به تازگی مراسم ورود به بزرگسالی را انجام داده‌اند.

۲. جنگاوران.

۳. رتبه‌های مردان بالغی که در حکومت سراسر قبیله‌ای نقش‌های مهم را برعهده دارند.

۴. پیش‌کسوتانی که می‌توانند مسئولیت‌های اجرای مناسک را برعهده گیرند.

در برخی از بخش‌های آفریقای غربی و مرکزی، اخوت‌های سراسر قبیله‌ای جوامعی سری‌اند که تنها از مردها یا زن‌ها تشکیل می‌شوند. این انجمن‌ها، مانند اخوت‌های برادرانه و خواهرانه در دانشگاه‌های ما[1]، مراسم ورود پنهانی دارند. در میان

۱. در بسیاری از دانشگاه‌های آمریکا، انجمن‌هایی سری وجود دارند که مناسک و مراسم خاصی را اجرا می‌کنند و اعضای آن پس از فارغ‌التحصیلی همبستگی‌های‌شان را حفظ می‌کنند ـ م.

www.Booknama.com

قوم مِندِهٔ سیرالئون، جوامع سریِ مردانه و زنانه بسیار با نفوذاند. گروه مردانه رفتار اجتماعی، اصول اخلاقی و دین را به پسرهای نوجوان می‌آموزد و بر فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی سرپرستی می‌کند. نقش‌های رهبری این جوامع سریِ مردانه غالباً رهبری دهکده را تحت شعاع قرار می‌دهند و در اِعمال نظارت اجتماعی، رفع اختلاف‌ها و در امر تنظیم سیاسی قبیله‌ای نقش مهمی دارند. سن، جنسیت و مناسک خاص، نیز مانند تبار می‌توانند اعضای گروه‌های محلی متفاوت را در یک واحد اجتماعی قبیله‌ای به هم پیوند دهند و از این طریق، حس هویت قومی و احساس تعلق به یک سنت فرهنگی را در اعضای‌شان پرورش دهند.

سیاست در اقوام کوچنده

هر چند بسیاری از اقوام شبان، مانند نوئرها و ماسای‌ها، در قبایل زندگی می‌کنند، ولی طیفی از تنوع جمعیتی و اجتماعی ـ سیاسی را می‌توان در زندگی شبانی پیدا کرد. مقایسهٔ جوامع شبانی نشان می‌دهد که با افزایش مسایل تنظیمی، سلسله مراتب‌های سیاسی پیچیده‌تر می‌شوند و در نتیجه، سازمان سیاسی حالت کمتر شخصی و رسمی‌تری پیدا می‌کند و نقش خویشاوندی در آن ضعیف‌تر می‌شود. راهبرد تطبیق شبانی سازمان سیاسی خاصی را ایجاب نمی‌کند. انواع ساختارهای اقتدار، مسایل تنظیمی مختص محیط‌های خاص را رفع و رجوع می‌کنند. برخی از جوامع شبانی گروه‌های قومی خاص و سنتی در میان دولت‌های ملی دارند. وجود این گروه‌ها منعکس‌کنندهٔ نیاز شبانان به همکنش با جمعیت‌های دیگر است، نیازی که راهبردهای تطبیقیِ دیگر کمتر آن را احساس می‌کنند.

پهنهٔ اقتدار سیاسی در میان شبانان، در مناطق جمعیتی پر تراکم، به تناسب افزایش مسایل تنظیمی گسترش می‌یابد. در این جا می‌توانید دو ایل شبان و کوچندهٔ ایرانی به نام‌های باصری و قشقایی را با هم مقایسه کنید (سالزمن، ۱۹۷۴). این دو ایل هر ساله در تابستان از دشتی نزدیک خلیج فارس حیوانات‌شان را به مراتعی در ارتفاع ۵۴۰۰ متری از سطح دریا کوچ می‌دهند. دو ایل باصری و قشقایی همراه با چندین گروه قومی دیگر، راه کوچ واحدی دارند.

www.Booknama.com

استفاده از یک زمین مرتعی در فصول متفاوت، برنامهٔ به دقت تنظیم شده‌ای دارد. حرکت یک گروه قومی با هماهنگی کامل انجام می‌شود. مسیر حرکت تعیین شدهٔ هر گروه قومی، ایل ـ راه نام دارد که به مفهومی مشترک در میان همهٔ کوچندگان ایرانی اطلاق می‌شود. ایل ـ راه هر گروه، همان مسیر مرسوم آنها در زمان و مکان است. مسیر حرکت هر گروه مشخص است و سالیانه تنها می‌تواند در همان مسیر کوچ کند.

هر ایلی رهبر خاصی به نام خان یا ایل‌خان دارد. خان‌باصری که جمعیت کوچک‌تری را رهبری می‌کرد، از رهبر قشقایی که رهبری جمعیت بزرگ‌تری را برعهده داشت، در هماهنگی کوچ ایل‌اش با مسایل کمتری روبرو بود. به همین نسبت، حقوق، مزایا، وظایف و اقتدار خان‌باصری از خان‌قشقایی کمتر بود. با این همه، اقتدار او از اقتدار هر شخصیت سیاسی که تاکنون درباره‌اش بحث کردیم، بیشتر بود. به هر روی، اقتدار خان بیشتر از ویژگی‌های شخصی‌اش سرچشمه می‌گرفت تا رسمیت اجتماعی او؛ به این معنا که، اعضای ایل باصری از خان خاصی پیروی می‌کردند، نه به خاطر سِمت سیاسی‌اش، بلکه به این خاطر که نسبت به او احساس وفاداری شخصی می‌کردند. خان‌باصری متکی به پشتیبانی سران گروه‌های همتبار ایل باصری بود؛ این ایل طبق یک الگوی دودمانیِ تقریباً انشعابی، به چند گروه همتبار تقسیم می‌شد.

در جامعهٔ قشقایی برخلاف ایل باصری، وفاداری و بیعت از شخص به سِمت رهبری انتقال می‌یابد. قشقایی‌ها چندین سطح اقتدار داشتند و رییس‌ها یا خان‌های آنها از قدرت بیشتری برخوردار بودند. ادارهٔ ۴۰۰/۰۰۰ آدم به سلسله مراتب پیچیده‌تری نیاز داشت. در تارک این سلسله مراتب ایلخان جای داشت که با کمک یک معاون کار می‌کرد؛ سران طوایف ایل تحت نظر ایلخان کار می‌کردند و باز زیردست این رؤسای طوایف سران گروه‌های همتبار جای داشتند.

واقعهٔ زیر به خوبی نشان می‌دهد که ساختار اقتدار رهبر قشقایی چگونه شکل گرفته بود. وقوع یک تگرگ برخی از کوچندگان قشقایی را از ملحق شدن به کوچ سالیانه در زمان مقرر باز داشته بود. با آن که همه تشخیص می‌دادند که آنها مسئول این تأخیر نبودند، ایلخان به این گروه تنها برای همان سال مرتع نامناسب‌تری به جای مرتع معمول آنها واگذار کرده بود. کوچندگانی که تأخیر داشتند و قشقایی‌های دیگر این حکم ایلخان

www.Booknama.com

را منصفانه دانستند و به آن اعتراضی نکردند. اقتدار رهبری قشقایی بدین‌سان کوچ سالیانه را تنظیم می‌کرد. خان‌های قشقایی در مورد اختلاف‌های مردم، طوایف ایل و گروه‌های همتبار نیز داوری می‌کردند.

شرایط این دو ایل ایرانی این واقعیت را نشان می‌دهد که شبانی غالباً تنها یکی از انواع فعالیت‌های خاص اقتصادی در چهارچوب دولت‌های ملی و نظام‌های منطقه‌ای به شمار می‌آید. ایل‌های شبان به عنوان بخشی از یک جامعهٔ بزرگ‌تر، پیوسته با گروه‌های قومی دیگر برخورد داشتند. در میان این ملت‌ها، دولت اقتدار نهایی را در اختیار می‌گیرد و به عنوان یک تنظیم‌کنندهٔ سطح بالا می‌کوشد تا کشمکش میان گروه‌های قومی را تخفیف دهد. سازمان دولتی در ایران، نه تنها برای ادارهٔ اقتصاد کشاورزی بلکه برای تنظیم فعالیت‌های گروه‌های قومی در چهارچوب نظام‌های اجتماعی و اقتصادی گسترده‌تر، پدیدار شده بود.

ریاست

پس از بررسی دسته‌ها و قبایل، از این پس می‌پردازیم به صورت‌های پیچیده‌تر سازماندهی اجتماعی ـ سیاسی که ریاست و دولت نام دارند. نخستین دولت‌ها در جهان باستان، حدود ۵/۵۰۰ سال پیش پدیدار شدند. نخستین ریاست‌ها شاید هزار سال پیشتر از این شکل گرفته بودند، ولی شمار اندکی از آنها باقی مانده‌اند. ریاست یک صورت سازمانیِ گذاری بود که در فاصلهٔ تکامل قبایل به دولت‌ها شکل گرفته بود. شکل‌گیری دولت در بین‌النهرین و اطراف آن (عراق و ایران امروزی) آغاز شد. دولت سپس در مصر، درهٔ رودخانهٔ ایندوس در هند و پاکستان و شمال چین پدیدار شد. چند هزار سال بعد، دولت‌ها در دو بخش از نیمکرهٔ غربی، آمریکای مرکزی (مکزیک، گواتمالا و بلیز) آندز مرکزی (پرو و بولیوی)، نیز برپا شدند. دولت‌های اولیه دولت‌های باستانی یا غیرصنعتی نامیده می‌شوند، تا تفاوت آنها با دولت‌های ملیِ صنعتی کنونی مشخص شود. رابرت کارنیرو دولت را این چنین تعریف می‌کند: «یک واحد سیاسی مستقل که اجتماع‌های بسیاری را در قلمروش اداره می‌کند، با یک حکومت مرکزی که قدرت گردآوری مالیات، به کارگیری آدمها برای کار و جنگ و تصویب و اجرای قوانین را

www.Booknama.com

سازمان سیاسی در میان ایل قشقایی که طوایف ترکیب‌کننده‌اش ایل راه و منابع اساسی مشترکی دارند، به خوبی تحول یافته است. در این تصویر، کوچندگان قشقایی را می‌بینید که از رودخانه‌ای عبور می‌کنند.

دارا است» (کارنیرو، ۱۹۷۰، ص ۷۳۳).

ریاست و دولت، مانند بسیاری از مقولاتی که دانشمندان اجتماعی به کار می‌برند، نمونه‌های آرمانی‌اند؛ به این معنا که این اصطلاح‌ها برچسب‌هایی‌اند برای نشان دادن تفاوت‌هایی اجتماعی که در واقعیت امر چندان هم که این برچسب‌ها می‌خواهند نشان دهند، با هم تفاوت ندارند. در واقعیت امر، پیوستاری وجود دارد که از قبیله آغاز می‌شود و پس از ریاست به دولت می‌رسد. برخی از جوامع بسیاری از مختصات

www.Booknama.com

ریاست را دارند، ولی ویژگی‌های قبیله‌ای‌شان را نیز همچنان حفظ کرده‌اند. برخی از جوامع ریاستیِ پیشرفته بسیاری از مختصات دولت‌های باستانی را دارند و در نتیجه، قرار دادن آن در هر یک از دو مقولهٔ ریاست و دولت دشوار است. برخی از انسان‌شناسان (جانسون و اِرل، ۲۰۰۰) با تشخیص این واقعیت، از «ریاست‌های پیچیده» سخن می‌گویند که تقریباً همان دولت‌ها هستند.

نظام‌های سیاسی و اقتصادی در جوامع ریاستی

در بسیاری از مناطق جهان، مانند جزایر کارائیب، پاناما، کلمبیا، بخشی از جنوب شرق ایالات متحد و پولینزی، شکل‌گیری دولت کامل نشد و تنها ریاست در آنها پدیدار شد. در فاصلهٔ پیدایش و گسترش تولید خوراک و توسعهٔ امپراطوری رم، بیشتر اروپا در سطح ریاستی سازمان گرفته بود که پس از سقوط رُم در سدهٔ پنجم میلادی، دوباره به آن بازگشت. جوامع ریاستی فرهنگ‌های خرسنگی اروپا را که در تصویر می‌بینید، پدید آوردند.

بیشتر اطلاعات ما دربارهٔ جوامع ریاستی از پولینزی به دست آمده است. مانند دسته‌ها و قبایل، در این جوامع نیز روابط اجتماعی بر خویشاوندی، زناشویی، تبار، سن، نسل و جنسیت استوار است. خود همین امر تفاوت بنیادی میان ریاست‌ها و دولت‌ها را مشخص می‌سازد. دولت‌ها افراد غیرخویشاوند را گردهم می‌آورند و آنها را وادار می‌سازند که به یک حکومت بیعت کنند.

به هر روی، برخلاف دسته‌ها و قبایل، ریاست‌ها با تنظیم سیاسی دایمی قلمرو تحت ادارهٔشان مشخص می‌شوند. جوامع ریاستی ممکن است هزاران آدمی را که در دهکده‌ها یا آبادی‌های مختلف زندگی می‌کنند، دربر گیرند. تنظیم امور جامعه به دست رییس و دستبارانش انجام می‌گیرد که سمت‌های سیاسی را در اشغال‌شان دارند. یک سِمت، جایگاهی دایمی است که پس از مرگ یا بازنشستگی متصدیِ آن، دوباره باید کسی آن را اشغال کند. از آن جا که سِمت‌ها هیچ وقت بلامتصدی باقی نمی‌مانند، ساختار ریاست نسل‌ها دوام می‌آورد و تنظیم سیاسی دایمی را تضمین می‌کند.

در ریاست‌های پولینزی، رییسها متخصصان سیاسی تمام وقت بودند و امور

www.Booknama.com

جوامع ریاستی فرهنگ‌های خَرسنگی اروپا را در ۵/۰۰۰ سال پیش پدید آوردند که یکی از اشکال آن را در این تصویر می‌بینید. در فاصلهٔ پیدایش و گسترش تولید خوراک و توسعهٔ امپراطوری رم، بیشتر اروپا در سطح ریاستی سازمان گرفته بود که پس از سقوط رُم دوباره به آن بازگشت.

اقتصادی، از تولید گرفته تا توزیع و مصرف، را تنظیم می‌کردند. این رییسان برای تحکیم اقتدارشان اتکا به دین داشتند. آنها با فرمان و برحذر داشتنِ (کاربرد محارم مذهبی) مردم از کشت برخی از محصولات در برخی از زمین‌ها، امر تولید را تنظیم می‌کردند. رییس‌ها توزیع و مصرف محصولات را نیز تنظیم می‌کردند. در برخی از فصول، غالباً در زمان برگزاری منسکی چون مراسم برداشت نخستین محصول، مردم می‌بایست بخشی از خرمن‌شان را از طریق عمال رییس به او واگذار کنند. این سهم از خرمن آن‌قدر دست به دست می‌گشت تا سرانجام به دست رییس برسد. رییس نیز به نوبهٔ خود برای آن که نشان دهد که با خویشاوندانش سهیم است، جشن‌هایی را به هزینهٔ خود برپا می‌سازد که

www.Booknama.com

طی آنها بیشتر آنچه را که از مردم گرفته است به آنها باز می‌گرداند.

یک چنین رفت و برگشت منابع از مردم به رییس و از رییس به مردم، بازتوزیع ریسانه نامیده می‌شود. این نوع بازتوزیع برای خود از جهت اقتصادی مزیت‌هایی دارد. بازتوزیع ریسانه موجب می‌شود که محصولات، کالا یا خدمات مختص مناطق گوناگون، در دسترس همهٔ افراد جامعه قرار گیرد. این نوع بازتوزیع در جلوگیری از خطرهای احتمالی نیز نقش دارد و باعث می‌شود که تولید بیش از سطح معاش فوری مردم انجام شود و کالاهایی که در زمان قحطی کمیاب می‌شوند در یک انبار مرکزی ذخیره گردند (ارل، ۱۹۸۷، ۱۹۹۱). ریاست‌ها و دولت‌های باستانی اقتصاد مشابهی داشتند که غالباً بر کشاورزی عمیق مبتنی بودند و نظام‌هایی از داد و ستد منطقه‌ای را اداره می‌کردند.

منزلت اجتماعی در جوامع ریاستی

منزلت اجتماعی در جوامع ریاستی مبتنی بر ارشدیت تبار بود. از آن جا که رتبه، قدرت، حیثیت و منابع از طریق خویشاوندی و تبار به دست می‌آمدند، رییس‌های پولینزی شجره نامه‌های بسیار طویل داشتند. برخی از این رییس‌ها (بدون برخورداری از خط) می‌توانستند نیاکان‌شان را تا ۵۰ نسل ردیابی کنند. چنین تصور می‌شد که بیشتر آدم‌هایی که در این جامعه زندگی می‌کردند، خویشاوندان هم‌اند. فرض بر این بود که همهٔ مردم از گروهی از نیاکان بنیانگذار تبار گرفته‌اند.

رییس که معمولاً یک مرد بود، می‌بایست ارشدیت تباری‌اش را اثبات کند. درجات ارشدیت در برخی از جزایر با چنان دقتی محاسبه می‌شد که به اندازهٔ آدم‌های موجود رتبه‌های تباری پیدا می‌شد. برای مثال، پسر سوم زیر پسر دوم و پسر دوم زیر پسر نخست رتبه‌بندی می‌شد. فرزندان برادر بزرگ‌تر همگی بالای فرزندان برادر کوچک‌تر رتبه‌بندی می‌شدند. ولی به هر روی، حتی پایین رتبه‌ترین شخص در این جامعه، باز هم خویشاوند رییس به شمار می‌آمد. در یک چنین محیط مبتنی بر خویشاوندی، حتی رییس هم می‌بایست با خویشاوندانش سهیم باشد.

از آن جا که در یک چنین جامعه، هر کسی منزلتی چندان متفاوت از دیگران نداشت، تعیین یک خط فاصل میان نخبگان و مردم عادی بسیار دشوار بود. هر چند

www.Booknama.com

جوامع ریاستی دیگری وجود داشتند که ارشدیت را به گونه‌ای متفاوت محاسبه می‌کردند و شجره‌نامه‌هایی کوتاه‌تر از آنِ پولینزی‌ها داشتند، ولی حساسیت به شجره‌شناسی و ارشدیت و نبودِ شکاف‌های عمیق میان نخبگان و عوام، ویژگی‌های همهٔ جوامع ریاستی به شمار می‌آیند.

نظام‌های منزلی در جوامع ریاستی و دولتی

نظام‌های منزلتی جوامع ریاستی و دولتی همسان‌اند، زیرا هر دو بر یک نوع دسترسی متفاوت به منابع استوارند. این به آن معنا است که برخی از مردها و زن‌ها دسترسی بس بیشتری به قدرت، حیثیت و ثروت دارند. آنها بر منابع اساسی مانند زمین، آب و دیگر وسایل تولید نظارت داشتند. اِرل رییس‌ها را «اشراف نوپایی» می‌داند «که از جهت ثروت و سبک زندگی از مزایایی برخوردارند» (اِرل، ۱۹۸۷، ص ۲۹۰). ولی به هر روی، دسترسی متفاوت به منابع در جوامع ریاستی، هنوز بسیار وابسته به خویشاوندی بود. آدم‌هایی که دسترسی بیشتر به منابع داشتند، معمولاً رییس‌ها و نزدیک‌ترین خویشاوندان و دستیاران‌شان بودند.

دولت‌های باستانی در مقایسه با جوامع ریاستی، خط فاصل مشخص‌تری میان نخبگان و توده‌ها می‌کشیدند و دست کم میان نجیب‌زادگان و عوام تمایز قایل می‌شدند. در این دولت‌ها، به خاطر وجود درون‌همسری طبقاتی، یا همان زناشویی با افراد گروه خودی، پیوندهای خویشاوندی از نجیب‌زادگان به عوام بسط پیدا نمی‌کردند. عوام با عوام ازدواج می‌کردند و نخبگان با نخبگان.

یک چنین تقسیم جامعه به قشرهای مختلف اقتصادی ـ اجتماعی، به هیچ روی در دسته‌ها و قبایل وجود ندارد؛ نظام‌های منزلتی این جوامع بر حیثیت استوارند تا بر دسترسی متفاوت به منابع. تفاوت‌های حیثیتی موجود در دسته‌ها، توانایی‌ها و کیفیت‌های خاص افراد را منعکس می‌سازند. یک شکارچی ماهر احترام ویژه‌ای را در میان همگنانش برمی‌انگیزاند، به شرط آن که بخشندگی نیز داشته باشد. به همین سان، درمان گران، رقصندگان و داستان‌گویان ماهر و یا هرکس دیگری که استعداد یا مهارت مورد تحسین دیگران را داشته باشد، نیز از این احترام برخوردار است.

www.Booknama.com

در قبیله، بخشی از حیثیت به رهبران گروه همتبار، سران دهکده و به ویژه به بزرگ‌مرد می‌رسد که به عنوان یک شخصیت منطقه‌ای، وفاداری و کار دیگران را به سوی خود جلب می‌کند. به هر روی، همهٔ این شخصیت‌ها باید گشاده دست باشند. آنها اگر منابعی (دارایی یا خوراک) بیشتر از دیگران انباشته کنند، باید دیگران را در آن سهیم سازند. از آنجا که در اجتماع قبیله‌ای هر کسی به منابع اساسی دسترسی دارد، طبقات اجتماعیِ مبتنی بر مقادیر نابرابری از منابع، نمی‌تواند وجود داشته باشد.

در بسیاری از قبایل، به ویژه قبایل پدرتبار، مردها حیثیت و قدرتی بیشتر از زنها دارند. نابرابری حقوق جنسی در جوامع ریاستی ممکن است کمتر باشد، زیرا در این جوامع، حیثیت و دسترسی به منابع مبتنی بر ارشدیت تباراند و از این جهت، ممکن است برخی از زنان ارشد از مردان باشند. برخلاف بزرگ‌مردان، رییس‌ها از کار معمولی معاف‌اند و حقوق و مزایایی دارند که برای توده‌ها دسترسی‌ناپذیرند. ولی به هر روی، رییس‌ها نیز مانند بزرگ‌مردان، باید بیشتر ثروتی را که به دست می‌آورند، به مردم باز گردانند.

نظام منزلتی در جوامع ریاستی گرچه بر تفاوت در دسترسی استوار است، ولی با نظام منزلی در دولت‌ها متفاوت است، زیرا در این جوامع اقلیت ممتاز غالباً خویشاوندان و دستیاران رییس‌اند.

به هر روی، این نوع نظام منزلتی چندان دوام نیاورد. رییس‌ها می‌بایست به عملکرد شاهانه روی آورده و سعی کرده باشند پایهٔ خویشاوندی ریاست را سست کنند. در ماداگاسکار، آنها با پایین کشاندن خویشاوندان دورترشان به جایگاه عوام و ممنوع ساختن زناشویی نخبگان با عوام، می‌بایست این کار را انجام داده باشند. (کونگ، ۱۹۸۰). چنین اقدام‌هایی، اگر از سوی جامعه پذیرفته شود، قشرهای اجتماعی جداگانه و یا گروه‌های خویشاوندی را ایجاد می‌کند که در دسترسی به ثروت، حیثیت و قدرت، با هم متفاوت‌اند. (یک قشر، یکی از گروه‌های جامعه است که از جهت منزلت اجتماعی و دسترسی به منابع اساسی با گروه‌های دیگر تفاوت دارد. هر قشری دربرگیرندهٔ هر دو جنس و با سنین متفاوت است). به جریان ایجاد قشرهای اجتماعی جداگانه، قشربندی می‌گویند که پیدایش آن گذار از ریاست به دولت را نشان می‌دهد. وجود و پذیرش

www.Booknama.com

قشربندی، یکی از ویژگی‌های متمایز و اساسی دولت به شمار می‌آید.

ماکس وبر، جامعه‌شناس با نفوذ (۱۹۲۲، ۱۹۶۸) سه بُعد همبستهٔ قشربندی اجتماعی را چنین تعریف کرد:

۱. منزلت اقتصادی یا ثروت که همهٔ دارایی‌های مادی یک شخص را دربر می‌گیرد، از جمله درآمد، زمین و انواع دیگر دارایی.

منزلت اجتماعی در جوامع ریاستی، مبتنی بر ارشدیت تبار است. در نظام جهانی نوین، ارشدیت هنوز ممکن است فراهم آورندهٔ حیثیت باشد، ولی به هر روی باید گفت که تفاوت‌های رییسان و زیردستان‌شان از جهت ثروت و قدرت، غالباً اندک‌اند. در این تصویر، یکی از رییسان کنونی (نفر وسط) جزایر مارکیز پولینزی را می‌بینید. منزلت یک رییس با منزلت یک شاه یا ملکه در جهان امروز چقدر قابل مقایسه است؟

www.Booknama.com

۲ . قدرت یا همان توانایی تحمیل اراده و خواست فرد بر دیگران، پایهٔ منزلت سیاسی است.

۳ . حیثیت که مبنای منزلت اجتماعی است، به حرمت، احترام یا تأیید اعمال، کردارها یا کیفیت‌هایی اطلاق می‌شود که سرمشق انگاشته می‌شوند. حیثیت یا «سرمایهٔ فرهنگی» (بوردیو، ۱۹۸۴) ارج و احترامی را برای آدم‌ها فراهم می‌سازد که غالباً می‌توان آن را به مزیت اقتصادی و سیاسی تبدیل کرد (به جدول ۱ـ۷ نگاه کنید).

جدول ۱ـ۱۷

قشربندی سه‌بُعدی ماکس وبر

ثروت	←	منزلت اقتصادی
قدرت	←	منزلت سیاسی
حیثیت	←	منزلت اجتماعی

این ابعاد وبریِ قشربندی، به درجات متفاوت در جوامع ریاستی پیدا می‌شوند. به هر روی، ریاست از آن تقسیم‌بندی شدید طبقاتی که شاخص دولت‌ها است، برخوردار نیست. ثروت، قدرت و حیثیت در جوامع ریاستی، همگی وابسته به عوامل خویشاوندی‌اند.

در دولت‌های باستانی، برای نخستین بار در تاریخ تحول بشر، تفاوت در ثروت و قدرت و حیثیت، میان سراسر گروه‌های جامعه (قشرهای اجتماعی) که متشکل از زنان و مردان بودند، پدید آمد. هر قشری آدم‌هایی از هر دو جنس و در سنین متفاوت را دربر می‌گرفت. قشر مسلط (برتر یا نخبه) دسترسی بسیار بیشتری به ثروت، قدرت و منابع ارزشمند دیگر داشت. دسترسی اعضای قشر تابع (پست‌تر یا محروم از امتیاز) به منابع، از سوی گروه ممتاز محدود می‌شد.

www.Booknama.com

قشربندی اجتماعی ـ اقتصادی، ویژگی شاخص همهٔ دولت‌ها از باستانی گرفته تا صنعتی است. نخبگان در هر دولتی بر بخش مهمی از وسایل تولید، از جمله زمین، دام، آب، سرمایه، کشتزارها یا کارخانه‌ها، نظارت دارند. آنهایی که در قاعدهٔ هرم سلسله مراتب اجتماعی به دنیا آمده‌اند، بخت‌های کمتری برای تحرک اجتماعی دارند. به خاطر حقوق مالکیت حقوق نخبگان، مردم معمولی دسترسی آزادانه به منابع ندارند. تنها در دولت‌ها است که نخبگان می‌توانند تفاوت ثروت‌شان را با دیگران حفظ کنند. این نخبگان برخلاف بزرگ‌مردها و رییسان، ناچار نیستند که ثروت‌شان را به مردمی برگردانند که با کارشان این ثروت را ایجاد کرده و افزایش داده‌اند.

دولت

در جدول ۲ـ۱۷ اطلاعاتی که تاکنون دربارهٔ دسته‌ها، قبایل، جوامع ریاستی و دولت‌ها داده‌ایم، فهرست شده است. به یاد داشته باشیم که دولت یک واحد سیاسی مستقل با طبقات اجتماعی و یک حکومت رسمی مبتنی بر قانون است. دولت‌ها در مقایسه با دسته‌ها، قبایل و جوامع ریاستی، معمولاً بزرگ و پرجمعیت‌اند. برخی از منزلت‌ها، نظام‌ها و خرده نظام‌ها با کارکردهای تخصصی، در همهٔ دولت‌ها یافت می‌شوند که به قرار زیرند:

۱ ـ نظارت بر جمعیت: تعیین مرزها، تثبیت مقولات شهروندی و سرشماری.

۲ ـ دستگاه قضایی: قوانین، رویه‌های قضایی و قاضیان.

۳ ـ دستگاه انضباطی: نیروهای دایمی ارتشی و انتظامی.

۴ ـ دستگاه مالی: تعیین و اجرای مالیات.

در دولت‌های باستانی، این خرده نظام‌ها با یک نظام حاکم یا حکومت که از کارکنان اداری، نظامی و مذهبی ترکیب می‌شد، انسجام می‌گرفتند (فراید؛ ۱۹۶۰).

نظارت بر جمعیت

هر دولتی برای آن که بداند بر چه کسانی حکومت می‌کند، سرشماری به عمل می‌آورد. دولت‌ها مرزهایی را تعیین می‌کنند که آنها را از جوامع دیگر جدا می‌سازند.

www.Booknama.com

عوامل گمرکی، مأموران مهاجرت و نیروی دریایی و گارد ساحلی مرزها را تحت نظر دارند. حتی دولت‌های غیرصنعتی هم نیروهایی برای حفاظت از مرزها دارند. برای مثال، در دولت باستانی بوگاندا در سواحل دریاچه ویکتوریای اوگاندا، شاه برای فرماندهان نظامی در ایالت‌های دور از مرکز املاکی را اختصاص می‌دهد. این فرماندهان از قلمرو شاه در برابر تجاوز بیگانگان حفاظت می‌کنند.

دولت‌ها از طریق تقسیمات کشوری، یعنی تقسیم کشور به استان، شهرستان، شهر و بخش روستا، جمعیت کشور را تحت نظارت می‌گیرند. کارمندان دون‌پایه جمعیت‌ها و مناطق دورافتاده را اداره می‌کنند.

در جوامع غیردولتی، آدم‌ها با خویشاوندان سَببی، نَسَبی و ساختگی و نیز همسالان‌شان که با آنها روابط شخصی دارند، کار می‌کنند. یک چنین زندگی اجتماعیِ شخصی در سراسر تاریخ بشر وجود داشت، ولی تولید خوراک سرانجام باعث نزول آن شد. پس از گذشت میلیون‌ها سال از تکامل بشر، تنها ۴/۰۰۰ سال طول کشید که جمعیت افزایش یافت و مسایل تنظیمی ناشی از تولید خوراک باعث تبدیل جوامع قبیله‌ای و ریاستی به دولت‌ها شدند. با ظهور سازمان دولتی، نقش همه جانبهٔ خویشاوندی ضعیف شد. گروه‌های همتبار ممکن است به عنوان گروه‌های خویشاوندی همچنان در دولت‌های باستانی باقی مانند، ولی اهمیت پیشین‌شان را در سازماندهی سیاسی از دست می‌دهند.

دولت‌ها تحرک جغرافیایی و تغییر محل سکونت را تقویت می‌کنند و پیوندهای دیرپایی را که میان آدم‌ها، زمین و خویشاوندان برقرار بود، قطع می‌کنند. جابه‌جایی جمعیتی در جهان نوین افزایش یافته است. جنگ، قحطی و جستجوی شغل در فراسوی مرزهای ملی، جریان‌های مهاجرتی را تشدید کرده‌اند. آدم‌هایی که در دولت‌های نوین زندگی می‌کنند، منزلت‌های تازه‌ای برای خودشان یافته‌اند که هم انتسابی‌اند و هم اکتسابی. زمینه‌های قومی، محل تولد یا اقامت، شغل، حزب، مذهب و عضویت در باشگاه‌ها، این منزلت‌ها را مشخص می‌سازند، نه عضویت در یک گروه همتبار یا خانوادهٔ گسترده.

دولت‌ها همچنین با اعطای حقوق و الزام‌های متفاوت به شهروندان و

www.Booknama.com

غیرشهروندان، بر جمعیت‌های‌شان نظارت می‌کنند. تفاوت‌های منزلتی در میان شهروندان نیز رایج است. بسیاری از دولت‌های باستانی حقوق متفاوتی را به نجیب‌زادگان، عوام و بردگان می‌دادند. حقوق نابرابر در جوامع دولتی، در جهان امروز نیز ادامه دارد. در تاریخ اخیر آمریکا و پیش از اعلامیهٔ لغو بردگی، قوانین متفاوتی برای بردگان و مردم آزاد وجود داشت. در مستعمرات اروپایی، دادگاه‌های متفاوتی برای بومیان و اروپاییان وجود داشتند. در آمریکای امروزی، دادگاه‌های نظامی دوشادوش دادگاه‌های غیرنظامی وجود دارند.

دستگاه قضایی

دولت‌ها قوانینی دارند که بر پایهٔ سوابق و مصوبات قانونی استوارند. قوانین را بدون مکتوب کردن و تنها با سنت شفاهی نیز می‌توان حفظ کرد؛ داوران، ریش‌سفیدان و متخصصان دیگر، مسئول یادآوری این قوانین غیرمکتوب‌اند. سنت‌های شفاهی به عنوان ذخایر خِرد قانونی، در برخی از ملت‌هایی که از کتابت برخوردارند، مانند بریتانیا، هنوز هم ادامه دارند. قوانین، روابط میان افراد و گروه‌ها را تنظیم می‌کنند.

بِزه‌ها، همان تخلف از مواد قانونی‌اند که با انواع خاص کیفر روبه رو می‌شوند. به هر روی، یک عمل معین مانند کشتن یک شخص، از جهت قانونی ممکن است به شیوه‌های گوناگونی تعریف شود (مانند قتل غیرعمد، آدم‌کشی قابل توجیه و قتل عمدی). وانگهی، حتی در جامعهٔ کنونی آمریکای شمالی که می‌بایست عدالت بدون توجه به هرگونه تمایز اجتماعی اجرا شود، آدم‌های فقیر غالباً بیشتر از اشخاص ثروتمند تحت تعقیب قرار می‌گیرند.

برای رفع اختلاف‌ها و جلوگیری از بزه‌ها، همهٔ دولت‌ها دادگاه‌ها و قاضیانی دارند. دولت‌های آفریقایی پیش از استعمار دادگاه‌های روستایی، بخشی و منطقه‌ای داشتند به اضافهٔ یک دادگاه عالی که شاه یا ملکه و مشاوران‌شان برپا می‌کردند. بیشتر دولت‌ها دادگاه‌هایی عالی‌تر از سطح محلی دارند که می‌توان در آنها تجدید نظرخواهی کرد، ولی معمولاً اشخاص را تشویق می‌کنند که مسایل را در سطح محلی حل کنند.

یکی از تفاوت‌های نمایان دولت‌ها و جوامع غیردولتی، دخالت دولت‌ها در امور

www.Booknama.com

خانوادگی است. جنبه‌هایی از سرپرستی فرزندان و زناشویی، توسط دولت‌ها وارد حوزهٔ عمومی می‌شوند. حکومت‌ها برای جلوگیری از خون‌خواهی و تحت نظارت گرفتن دعواهای مسبوق به سابقه، وارد عمل می‌شوند. دولت‌ها می‌کوشند تا کشمکش‌های داخلی را فرو نشانند، ولی همیشه در این کار موفق نیستند. حدود ۸۵ درصد درگیری‌های مسلحانهٔ جهان از ۱۹۴۵ تاکنون، درون دولت‌ها رخ داده‌اند، از جمله کوشش‌هایی برای براندازی رژیم حاکم یا کشمکش‌هایی بر سر قضایای قبیله‌ای، مذهبی و قومی. تنها ۱۵درصد درگیری‌ها در فراسوی مرزهای ملی رخ داده‌اند (بارنابی، ۱۹۸۴). شورش، مقاومت، سرکوبی، تروریسم و جنگ‌افروزی همچنان ادامه دارند. در واقع، دولت‌های اخیر برخی از خونین‌ترین اعمال در تاریخ بشر را انجام داده‌اند.

تحمیل انضباط

همهٔ دولت‌ها کارگزارانی برای اِعمال تصمیم‌های قضایی دارند. زندانی کردن به زندان‌بان نیاز دارد و مجازات مرگ به مجری اعدام. کارگزاران دولت متخلفان را جریمه کرده و دارایی‌شان را مصادره می‌کنند. این کارگزاران قدرتی به مراتب مؤثرتر از نفرین مرد پوست‌پلنگی نوئرها را در اختیار دارند.

نگرانی عمدهٔ حکومت، دفاع از سلسله مراتب اجتماعی، دارایی و قدرت قانون است. حکومت، نابسامانی داخلی را با نیروی انتظامی سرکوب می‌کند و با نیروی ارتش از ملت در برابر تهدیدهای خارجی پاسداری می‌کند. دولت‌ها به عنوان صورت تازه‌ای از سازماندهی سیاسی ـ اجتماعی، با جوامع دارای پیچیدگی کمتر در سراسر جهان رقابت موفقیت‌آمیزی داشته‌اند. سازمان نظامی به دولت‌ها کمک می‌کند تا جوامع غیر دولتی همسایه را به اطاعت درآورند، ولی این امر تنها دلیل رواج سازمان دولت نیست. دولت‌ها همچنان که دشواری‌هایی را بر مردم تحمیل می‌کنند، مزایایی نیز در اختیار آنها می‌گذارند. از همه نمایان‌تر، آنها از مردم در برابر بیگانگان محافظت می‌کنند و نظم داخلی را برقرار می‌سازند. دولت‌ها خونخواهی‌هایی را مهار می‌کنند که بلای جان برخی از قبایل مانند یانوماموها و نوئرها بوده‌اند. آنها با پیشبرد آرامش داخلی سطح تولید را بالا می‌برند. اقتصادهای دولتی جمعیت‌های عظیم و متراکمی را تأمین می‌کنند

www.Booknama.com

که با تکیه بر ارتش و استعمارگران درصدد توسعهٔ قلمرو ملی‌اند.

نظام‌های مالی

دولت‌ها برای تأمین فرمانروایان، نجیب‌زادگان، کارکنان، قضات، نیروی نظامی و هزاران متخصص دیگر، به یک نظام مالی نیاز دارند. دولت نیز مانند ریاست در تولید، توزیع و مصرف دخالت می‌کند. دولت‌ها می‌توانند فرمان صادر کنند تا یک ناحیهٔ معین چیزهای خاصی را تولید کند و برخی از فعالیت‌ها را در برخی از نقاط ممنوع سازند. هر چند که دولت‌ها نیز مانند ریاست‌ها بازتوزیع (از طریق مالیاتگذاری) دارند، ولی نقش بخشندگی و سهم‌بری در آنها کاهش یافته است. در مقایسه با جوامع ریاستی، نسبت کمتری از درآمدهای دولتی به مردم برگردانده می‌شود.

در جوامع غیردولتی، رسم بر این است که آدم‌ها با خویشاوندان‌شان سهیم شوند، ولی در دولت‌ها، شهروندان الزام دارند که جور کارمندان و کارکنان دولت را نیز بکشند. آنها باید بخش قابل توجهی از درآمدشان را به دولت اختصاص دهند. دولت بخشی از درآمدهای خود را در جهت خیر و استفادهٔ همگانی هزینه می‌کند و بخشی دیگر را که معمولاً بیشتر است به نخبگان اختصاص می‌دهد.

دولت‌ها آزادی یا آسایش بیشتری را برای مردم به ارمغان نمی‌آورند و مردم در این دولت‌ها معمولاً سخت‌تر از آدم‌ها در جوامع غیردولتی کار می‌کنند. از آنها ممکن است خواسته شود که برای اجرای طرح‌های عظیم ساختمانی و ساختاری مشارکت کنند. برخی از این طرح‌ها، مانند سدها و شبکه‌های آبیاری، ممکن است ضرورت اقتصادی داشته باشند، ولی از مردم برای ساختن پرستشگاه‌ها، کاخ‌ها و مقبره‌ها نیز استفاده می‌کنند.

کار ساختن بناهای عظیم با ریاست‌ها آغاز شد، بدین سان که در این جوامع بناهایی برای اجرای مناسک در مکان‌های مقدس ساخته شده بودند، مانند بناهای خَرسنگی در اروپا، خرپشته‌های جنوب شرق ایالات متحد و پرستشگاه‌هایی در هاوایی (ارل، ۱۹۸۷، ۱۹۹۱). کارگزاران دولتی نیز مانند رییس‌ها از دین برای تحکیم اقتدارشان سود می‌جستند. به گواه شواهد باستان‌شناختی، پرستشگاه‌ها در دولت‌های اولیه فراوان

www.Booknama.com

بودند. حتی در دولت‌های کامل‌تر بعدی، فرمانروایان سعی می‌کردند که از طریق داعیهٔ برخورداری از فرهٔ ایزدی خود را به خدایان پیوند دهند. برخی از این فرمانروایان غلامان یا بردگان را وا می‌داشتند قصرها و مقبره‌های با شکوهی را برای آنها بسازند تا جاودانهٔ تاریخ شوند و یا در آخرت جایگاه رفیعی برای خود فراهم سازند. ساختمان‌های عظیم به عنوان یادآور پایدار حیثیت والای کاهنان و شاهان، به جا مانده‌اند.

بازارها و داد و ستد نیز معمولاً دست‌کم تا اندازه‌ای تحت نظارت دولت‌اند و کارکنان دولتی بر توزیع و مبادلهٔ کالاها نظارت می‌کنند، اوزان و اندازه‌ها را یکنواخت می‌سازند و بر کالاهایی که در داخل و خارج از مرزها جا به جا می‌شوند مالیات می‌بندند. مالیات‌ها حکومت و طبقهٔ حاکم را که از جهت فعالیت‌ها، مزایا، حقوق و وظایف از تودهٔ مردم جدا هستند، تقویت مالی می‌کنند. مالیات‌ها همچنین بسیاری از متخصصان، مانند مدیران، گردآورندگان مالیات، قضات، قانونگذاران، فرماندهان، دانشمندان و روحانیان را نیز تأمین مالی می‌کنند. با رشد دولت‌ها، آن بخش از جمعیت کشور که فارغ از نگرانی معیشی‌اند، افزایش می‌یابد.

در دولت‌های باستانی، نخبگان در مصرف کالاهای تجملی از یکدیگر پیشی می‌گرفتند و جواهرات، خوراک و مشروب خارجی و پوشاک فاخر تنها برای ثروتمندان بود و تنها آنها بضاعت خرید این کالاها را داشتند. از آن جا که روستاییان پیوسته ناچار بودند که تقاضاهای حکومتی را برآورده سازند، از خوراک مناسب محروم مانده بودند. مردم عوام بر اثر جنگ‌های منطقه‌ای که ربطی به نیازهای‌شان نداشت، خانه خراب می‌شدند.

www.Booknama.com

پرسش‌های اساسی

۱ . دلیل استفاده از اصطلاح سازمان «اجتماعی ـ اقتصادی» به جای «سازمان سیاسی» چیست؟

۲ . مردم یانومامو، اینوایت و نوئر را برحسب رده‌بندی اجتماعی ـ سیاسی سروِیس و نیز بر طبق دسته‌بندی مبتنی بر راهبردهای تطبیقی کوئن، طبقه‌بندی کنید.

۳ . قانون چیست؟ آیا نبود قانون ضرورتاً نابسامانی اجتماعی به بار می‌آورد؟

۴ . چه شخصیت‌های مقتدری در دسته‌ها وجود دارند؟ اقتدار این شخصیت‌ها را با اقتدار سرکردهٔ یک دهکدهٔ یانومامو مقایسه کنید. کدامیک از شخصیت‌های مقتدر در جامعهٔ خودتان شما را به یاد این رهبران در جوامع دسته‌ای و قبیله‌ای می‌اندازند؟

۵ . تفاوت‌های میان نقش‌های سیاسی سرکردهٔ دهکده و بزرگ‌مرد کدام‌اند؟ آیا در جامعهٔ خودتان شخصیت‌هایی قابل مقایسه با بزرگ‌مردها دارید؟

۶ . سازمان دودمان انشعابی چه شباهتی با نظام بزرگ‌مردی دارد؟

۷ . اخوت چیست؟ آیا در جامعهٔ خودتان هم چنین سازمانی دارید؟ آیا شما به یکی از این سازمان‌ها تعلق دارید؟

۸ . دربارهٔ رابطهٔ میان تراکم جمعیت و سلسله مراتب سیاسی که در این فصل بحث شده است، چه برداشت‌هایی دارید؟

۹ . شباهت‌ها و تفاوت‌های عمده میان جوامع ریاستی و قبیله‌ای چیستند؟ شما دوست دارید در کدامیک از این جوامع زندگی کنید و دلیل‌تان برای این ترجیح چیست؟

۱۰ . شباهت‌ها و تفاوت‌های عمده میان جوامع ریاستی و دولت‌ها چیستند؟

۱۱ . به نظر شما، باز توزیع چه تفاوتی با مالیاتگذاری دارد؟

۱۲ . مزایا و عدم مزایای دولت از دیدگاه یک شهروند معمولی چیست؟

www.Booknama.com

فصل ۱۸

جنسیت

از آن جا که انسان‌شناسان زیست‌شناسی و نیز جامعه و فرهنگ را بررسی می‌کنند، در بهترین موقعیت برای اظهارنظر دربارهٔ طبیعت (آمادگی‌های زیست‌شناختی) و تربیت (محیط) به عنوان تعیین‌کننده‌های رفتار بشر، قرار دارند. رویکردها، ارزش‌ها و رفتار بشر، نه تنها تحت‌تأثیر آمادگی‌های زیست‌شناختی (که غالباً تشخیص آنها دشوار است) بلکه بر پایهٔ تجربه‌های ما در دورهٔ فرهنگ‌آموزی، شکل می‌گیرند. صفات ما به عنوان آدم‌های بزرگسال، هم از سوی ژن‌های‌مان و هم تحت‌تأثیر محیط‌مان در دورهٔ رشد و تحول، تعیین می‌شوند.

بحث دربارهٔ طبیعت و تربیت، امروزه در عرصه‌های علمی و عمومی ادامه دارد. جبرگرایان زیست‌شناختی براین تصورند که برخی از رفتار و سازمان اجتماعی بشر را زیست‌شناسی تعیین می‌کند؛ البته در مورد مقدار این تأثیر همداستان نیستند. جبرگرایان فرهنگی بیشترِ کوشش‌هایی را که در جهت پیوند دادن رفتار انسان و ژن‌ها انجام می‌گیرند، قانع‌کننده نمی‌دانند. آنها چنین می‌پندارند که توفیق تکاملی انسان به انعطاف‌پذیری و یا توانایی تطبیق به شیوه‌های گوناگون، بستگی دارد. آنها می‌گویند از آن جا که تطبیق انسان به یادگیری فرهنگی بسیار وابسته است، ما می‌توانیم راحت‌تر از گونه‌های جانوری دیگر رفتارمان را تغییر دهیم.

بحث طبیعت و تربیت، در خلال بحث راجع به نقش‌های جنسی و میل جنسی نیز

www.Booknama.com

مطرح می‌شود. مردها و زن‌ها از جهت ژنتیکی با هم تفاوت دارند. زن‌ها دو کروموزوم X دارند و مردها یک X و یک Y. این پدر است که جنسیت بچه را تعیین می‌کند، زیرا تنها او کروموزوم Y را برای انتقال به بچه دارد. مادر همیشه کروموزم X را فراهم می‌کند.

این تفاوت کروموزومی در تفاوت‌های هورمونی و روانی نیز پیدا می‌شود. انسان‌ها از جهت جنسی دوریختی‌اند؛ آنها بسیار بیشتر از برخی از نخستی‌ها، مانند گیبون‌های درخت‌زی، و بسیار کمتر از گوریل‌ها و اورانگ‌اوتان‌ها، دوریختی‌اند. دوریختیِ جنسی به تفاوت‌های زیست‌شناختی مردها و زن‌ها، علاوه بر تفاوت سینه و آلت جنسی، اطلاق می‌شود. مردها و زن‌های انسان نه تنها از جهت ویژگی‌های جنسی اولیه (آلت تناسلی و اندام‌های تولیدمثل) و ویژگی‌های جنسی ثانوی (مانند سینه، صدا و توزیع مو)، بلکه از جهت میانگین وزن، قد، نیرو و طول عمر نیز با هم تفاوت دارند. زن‌ها معمولاً از مردها بیشتر عمر می‌کنند و توانایی تحمل بالایی دارند. در یک جمعیت انسانی، مردها معمولاً بلندقدتر و سنگین وزن‌تر از زن‌ها هستند. البته، از جهت قد، وزن و نیروی جسمانی تداخل‌های چشم‌گیری میان دو جنس به چشم می‌خورند، و دوریختی جنسی در جریان تکامل زیست‌شناختی انسان به گونهٔ چشم‌گیری کاهش یافته است.

به هر روی، این تفاوت‌های زیست‌شناختی و روان‌شناختی تا چه حد می‌باشند؟ این تفاوت‌ها در فرهنگ‌های گوناگون چه تأثیری بر شیوهٔ رفتار زنان و مردان می‌گذارند و با آنها چه برخوردی می‌شود؟ در جناح جبرگرایان فرهنگی، انسان‌شناسان گوناگونیِ چشمگیری را در نقش‌های زنان و مردان در فرهنگ‌های مختلف پیدا کرده‌اند. موضع انسان‌شناختی دربارهٔ نقش‌های جنسی و زیست‌شناسی، می‌تواند به قرار زیر باشد:

> سرشت زیست‌شناختی زن‌ها و مردها را نباید به عنوان عامل محدودکنندهٔ شدید ارگانیسم انسانی، بلکه چونان پایهٔ گسترده‌ای باید دید که انواع ساختارها را می‌توان بر آن بنا کرد (فریدل، ۱۹۵۶، ص ۶).

هر چند که در بسیاری از فرهنگ‌ها، مردها معمولاً گرایش به پرخاشگرتر بودن دارند، ولی بسیاری از تفاوت‌های رفتاری و رویکردی میان دو جنس از فرهنگ برمی‌خیزد، نه از زیست‌شناسی. تفاوت‌های جنسی زیست‌شناختی‌اند، ولی جنسیت به همهٔ ویژگی‌هایی گفته می‌شود که هر فرهنگی در مردها و زن‌های خود القاء می‌کند. به

www.Booknama.com

سخن دیگر، «جنسیت» به برساخت فرهنگی ویژگی‌های مردانه و زنانه اطلاق می‌شود (روزالدو، ۱۹۸۰).

سوزان بورک و کِی‌وارِن (۱۹۸۷) با توجه به «انواع گوناگون و پرمایهٔ برساخت‌های جنسیت» در قلمرو گوناگونیِ فرهنگی، یادآور می‌شوند که تصویرهای یکسان از مردانگی و زنانگی همیشه به کار نمی‌آیند. مارگارت مید نخستین بررسی را دربارهٔ گوناگونی نقش‌های جنسی انجام داد. کتاب او با عنوان جنسیت و خلق و خو در جوامع ابتدایی (۱۹۳۵، ۱۹۵۰)، بر تحقیق میدانی در سه جامعهٔ واقع درگینهٔ نو پاپوا، یعنی آراپش‌ها، موندوگومورها و چامبولی‌ها، استوار بود. دامنهٔ گوناگونی شخصیت مردها و زن‌ها در این سه جامعه، مید را شگفتزده کرده بود. او دریافت که مردها و زن‌های آراپش هر دو به گونه‌ای عمل می‌کردند که آمریکایی‌ها معمولاً از زن‌های‌شان انتظار دارند؛ یعنی به گونهٔ ملایم، مادرانه و پاسخگویانه. برخلاف آنها، مردها و زن‌های موندوگومور، هر دو به گونه‌ای عمل می‌کردند که به اعتقاد او ما از مردهای‌مان انتظار داریم؛ یعنی به گونهٔ خشونت‌آمیز و پرخاشگرانه. مردهای چامبولی «مکار» بودند و به موهای‌شان فر می‌زدند و به خرید می‌رفتند، ولی زن‌های آنها بسیار مدیر و پرتوان بودند و کمتر از مردان به آرایش شخصی‌شان توجه می‌کردند. [بورک و وارن برپایهٔ بررسی موردی اخیرشان دربارهٔ چامبولی‌ها (۱۹۸۷)، هر چند انعطاف پذیری جنسی را پذیرفتند، ولی بسیاری از جزئیات اظهارنظر مید را به چالش کشیدند].

رشتهٔ مطالعات زنان، در انسان‌شناسی به خوبی جا افتاده است (دی لئوناردو، ۱۹۹۱؛ نَش و صَفا، ۱۹۸۶؛ روزالدو، ۱۹۸۰؛ استراتِرن، ۱۹۸۸). انسان‌شناسان دربارهٔ جنسیت در محیط‌های گوناگون فرهنگی به گونه‌ای منظم داده‌های مردم‌نگارانه‌ای را گردآوری کرده‌اند. (بون ویلین، ۲۰۰۱؛ مورگِن، ۱۹۸۹؛ موخوپادیای وهیگینز، ۱۹۸۸؛ پیلاو، ۱۹۹۹؛ وارد، ۱۹۹۶). برپایهٔ این داده‌ها، می‌توان گفت که نقش‌های جنسی برحسب محیط، اقتصاد، راهبرد تطبیقی و نوع نظام سیاسی، تفاوت می‌پذیرند. پیش از بررسی این داده‌های میان فرهنگی، باید برخی از تعریف‌ها را به میان کشید.

نقش‌های جنسی به وظایف و فعالیت‌هایی گفته می‌شود که هر فرهنگ به دو جنس زن و مرد می‌دهد. تصویرهای قالبی جنسی که در ارتباط با نقش‌های جنسی‌اند، به

www.Booknama.com

عقاید راسخ ولی ساده‌انگارانه‌ای گفته می‌شود که دربارهٔ ویژگی‌های زنان و مردان رواج دارند. قشربندی جنسی به توزیع نابرابرانهٔ پاداش‌ها (منابع با ارزش اجتماعی، قدرت، حیثیت و آزادی شخصی) میان زن‌ها و مردها گفته می‌شود، که جایگاه‌های متفاوت آنها را در سلسله مراتب اجتماعی نشان می‌دهد. به گفتهٔ (آن استولر، ۱۹۷۷)، «عوامل تعیین کنندهٔ اقتصادیِ منزلت زنان»، آزادی یااستقلال در نحوهٔارایهٔ کار وبهره‌برداری‌ازثمرات آن و نیز قدرت اجتماعی در جهت نظارت بر زندگی،کار و تولیدات دیگران،رادربر می‌گیرد.

در جوامع فاقد دولت، قشربندی جنسی غالباً در ارتباط با حیثیت، آشکارتر است تا در ارتباط با ثروت. میکله روزالدو، (۱۹۸۰) در بررسی مردم ایلونگوت شمال فیلیپین، به تفاوت‌هایی جنسی اشاره می‌کند که به ارزش‌های فرهنگی مثبتی برمی‌گردند که مردم به ماجراجویی، سفر و دانش دربارهٔ جهان خارجی نسبت می‌دهند. مردهای ایلونگوت که برای بریدن سر دشمنان‌شان به مکان‌های دور می‌رفتند، غالباً بیشتر از زنان سفر می‌کردند. آنها از این طریق دربارهٔ جهان خارج دانش کسب می‌کردند و تجربه‌های خاصی در سفر می‌اندوختند و در بازگشت به اجتماع‌شان، این تجربه‌ها و ماجراها و دانش‌ها را با آب و تاب بیان می‌کردند و در نتیجه، با تحسین مردم روبه‌رو می‌شدند. ولی زن‌های آنان حیثیت کمتری داشتند، زیرا از تجارب خارجی محروم بودند و نمی‌توانستند دستاوردها و دانش‌شان را در این باره به رخ دیگران بکشند. اونگ (۱۹۸۹) بر پایهٔ بررسی روزالدو و یافته‌هایی از دیگر جوامع غیردولتی، می‌گوید که باید میان نظام حیثیتی و قدرت واقعی در یک جامعهٔ معین تمایز نهیم. حیثیت بالای مردان ضرورتاً با قدرت اقتصادی یا سیاسی مردان بر خانواده‌های‌شان همراه نیست.

جنسیت در میان گشت‌زنان

بررسی‌های گوناگون نشان داده‌اند که نقش‌های اقتصادی بر قشربندی جنسی تأثیر می‌گذارند. پِگی سَندِی (۱۹۷۴) دریافته است که قشربندی جنسی کاهش می‌یابد، وقتی که زن‌ها و مردها نقش تقریباً برابری در معیشت داشته باشند. او کشف کرد وقتی که زن‌ها در این قضیه نقشی بسیار بیشتر یا بسیار کمتر از مردها داشته باشند، قشربندی جنسی تشدید می‌شود.

www.Booknama.com

یافتهٔ او بیشتر در مورد تولیدکنندگان خوراک مصداق دارد تا گشت‌زنان. در جوامع گشت‌زن، هرگاه مردها در تأمین خوراک نقشی بسیار بیشتر از زن‌ها داشته باشند، قشربندی جنسی به گونه‌ای نمایان‌تر برقرار می‌شود. این قضیه در مورد اینوایت‌ها و شکارگران و ماهیگیران دیگر شمالی مصداق داشت. برخلاف آن، در میان گشت‌زنان مناطق استوایی و نیمه‌استوایی، کار گردآوری معمولاً خوراکی بیشتر از کار شکار و ماهیگیری فراهم می‌کند. گردآوری عموماً کاری زنانه است. مردها معمولاً تنها شکار و ماهیگیری می‌کنند، ولی زن‌ها قدری ماهیگیری نیز انجام می‌دهند و می‌توانند جانوران کوچک را نیز شکار کنند. هرگاه کار گردآوری اهمیت می‌یابد، منزلت جنسی معمولاً برابرانه‌تر از زمانی است که ماهیگیری و شکار فعالیت‌های عمدهٔ معیشتی‌اند.

زمانی که عرصه‌های خانگی و عمومی به روشنی جدا از هم نیستند، منزلت جنسی برابرانه‌تر است. تمایز شدید میان جهان خانه و جهان بیرون از خانه، دوشاخگی خانگی ـ عمومی یا تضاد خصوصی ـ عمومی نامیده می‌شود. جهان بیرون از خانه، سیاست، داد و ستد، جنگ یا کار را دربر می‌گیرد. غالباً وقتی عرصه‌های خانگی و عمومی به روشنی از هم جدا می‌شوند، فعالیت‌های عمومی حیثیتی بیشتر از فعالیت‌های خانگی پیدا می‌کنند. این امر می‌تواند قشربندی جنسی را تشدید کند، زیرا مردها معمولاً در پهنهٔ عمومی فعالتر از زن‌ها هستند. در همهٔ فرهنگ‌ها، فعالیت‌های زنان بیشتر از فعالیت‌های مردان محدود به خانه‌اند. دلیل دیگر دال بر این که شکارگران و گردآورندگان قشربندی جنسی خفیف‌تری دارند، این است که دوشاخگی خانگی ـ عمومی در میان تولیدکنندگان خوراک شدیدتر است.

تقسیم کار مبتنی بر جنسیت، در همهٔ فرهنگ‌ها پیدا شده است. ولی وظایف خاص واگذار شده به مردان و زنان، از جامعه‌ای به جامعهٔ دیگر تفاوت می‌پذیرند. تولیدکنندگان خوراک غالباً وظایف سخت حمل آب و هیزم و آسیاب کردن غله را به زنان می‌سپارند. در سال ۱۹۶۷، در اتحاد شوروی زن‌ها ۴۷درصد مشاغل کارخانه‌ای و نیز بسیاری از کارهای غیرماشینی را که به کار سخت جسمانی نیاز دارند، انجام می‌دادند. بیشتر کارهای بهداشتی، پزشکی و پرستاری را در شوروی زنان انجام می‌دادند. بسیاری از شغل‌هایی را که در یک جامعه زنان انجام می‌دهند، در جامعهٔ دیگر ممکن است

www.Booknama.com

مردان انجام دهند و برعکس.

برخی از نقش‌ها به جنسیت وابسته‌تر از نقش‌های دیگرند. مردها معمولاً شکارگر و جنگاورند. با توجه به جنگ‌افزارهایی چون نیزه، چاقو و تیر و کمان، مردها جنگندگان بهتری‌اند، زیرا تنومندتر و نیرومندتر از متوسط زنان در هر جامعه‌اند. نقش مردانهٔ شکارگر و جنگاور، گرایش به تحرک بیشتر مردان را نیز بازتاب می‌کند.

در جوامع گشت‌زن، زن‌ها یا آبستن‌اند و یا در بیشتر دوران بچه‌داری به بچه‌های‌شان شیر می‌دهند. در اواخر بارداری و پس از زایمان، حمل بچه تحرک زن‌ها را حتی در امر گردآوری محدود می‌سازد. به هر روی، در میان قوم آگتای فیلیپین (گریفین‌ها، ۱۹۸۵)، زن‌ها نه تنها گردآوری می‌کنند بلکه ضمن به دوش کشیدن بچه‌های‌شان با سگ‌های‌شان شکار نیز می‌کنند. با این همه، با توجه به تأثیرهای بارداری و شیردهی روی حرکت زنان، به ندرت برای زن‌ها امکان‌پذیر است که شکارگر کامل باشند. جنگ هم که به تحرک نیاز دارد، در بیشتر جوامع گشت‌زن و جاهایی که تجارت منطقه‌ای در آنها رشد نکرده است، پیدا نشده است. جنگ و داد و ستد، دو عرصهٔ عمومی‌اند که در نابرابری منزلتی مردها و زن‌ها در میان تولیدکنندگان خوراک نقش دارند.

قوم هوانسیِ سان دامنهٔ تداخل فعالیت‌ها و عرصه‌های نفوذ مردها و زن‌ها را در میان گشت‌زنان نمودار می‌سازد (دِریپر، ۱۹۷۵). نقش‌های جنسی در میان این قوم، به گونهٔ سنتی به هم وابسته بودند. در زمان گردآوری، زن‌ها اطلاعات در مورد شکارها را کشف می‌کردند و به مردها می‌دادند. زن‌ها و مردها مقدار زمان یکسانی را خارج از اردوگاه می‌گذراندند و هیچ کدم بیشتر از سه روز در هفته کار نمی‌کردند. یک سوم تا نیمی از جمعیت دسته در خانه می‌ماندند و بقیه در خارج از اردوگاه کار می‌کردند.

این مردم انجام دادن کار جنس مخالف را عار نمی‌دانستند. مردها غالباً خوراک گردآوری می‌کردند و آب می‌آوردند. اخلاق عمومی حکم می‌کرد که مردها گوشت و زن‌ها میوه‌های گردآوری شده را توزیع و تقسیم کنند. پسران و دختران در سنین متفاوت با هم بازی می‌کردند. پدران در بزرگ کردن بچه‌ها نقش فعالی داشتند. منابع آنها برای همه کافی بود و رقابت و خشونتی بر سر دستیابی به آن در کار نبود. تبادل‌پذیری و به‌هم وابستگی نقش‌ها در گروه‌های کوچک، اهمیت تطبیقی دارد.

www.Booknama.com

در میان گشت‌زنان، به موازات فعالتر شدن نقش مردان در فراهم کردن خوراک، قشربندی جنسی معمولاً افزایش می‌یابد، همچنان که در میان اینوایت‌ها و شکارگران و گردآورندگان دیگر پیدا شده است. در این تصویر، مردان اینوایت را می‌بینید که وقتی نمی‌توانند نهنگ شکار شده را برای سلاخی به ساحل بکشند، پوست و پیه نهنگ را در آب از بدنش جدا می‌سازند.

بررسی میدانی پاتریشیا دِرِیپر از قوم هوآنسی، به ویژه در نشان دادن رابطهٔ میان اقتصاد، نقش‌های جنسی و قشربندی سودمند است، زیرا او هم گشت‌زنان را بررسی

www.Booknama.com

کرد و هم‌گشت‌زنان پیشینی راکه در آن زمان یکجانشین شده بودند. اکنون تنها چندهزار تن هوآنسی الگوی گشت‌زنی سنتی فرهنگ‌شان را دنبال می‌کنند. بیشتر آنها یکجانشین شدند و نزدیک تولیدکنندگان خوراک و مزرعه‌داران زندگی می‌کنند (کِنت، ۱۹۹۲؛ سول‌وِی و لی، ۱۹۹۰).

دریپر هوآنسی‌های یکجانشین را در موهاپا بررسی کرد، دهکده‌ای که آنها در آن گله‌داری می‌کردند، محصول کشت می‌کردند، کار دستمزدی انجام می‌دادند و مقدار کمی هم گردآوری می‌کردند. در این دهکده، نقش‌های جنسی آنها تمایز بیشتری پیدا کرد. به موازات سفر طولانی‌تر مردها، دوشاخگی خانگی ـ عمومی نیز رشد بیشتری کرد. زن‌ها که گردآوری کمتری می‌کردند، بیشتر در خانه‌ها محبوس شده بودند. پسرها توانسته بودند از طریق چوپانی تحرک بیشتری پیدا کنند، حال آن که دخترها تحرک کمتری یافته بودند. جهانِ برابرانه و اشتراکی بیشه‌زارها تحت شعاع مختصات اجتماعی زندگی یکجانشینانه قرار گرفته بود. رتبه‌بندی متفاوت مردان برحسب گله‌ها، خانه‌ها و پسران‌شان، داشت جای سهم‌بری همگانی را می‌گرفت. مردها دیگر به عنوان ارزشمندترین تولیدکننده شناخته شده بودند.

اگر هم که می‌بینیم قدری تسلط مردانه در هر جامعهٔ معاصر کنونی وجود دارد، شاید به خاطر همان دگرگونی‌هایی باشد که باعث شدند یوهانسی‌ها به کار دستمزدی، فروش بازاری و اقتصاد جهانی سرمایه‌داری روی آورند. یک نوع تأثیر متقابل تاریخی میان نیروهای محلی، ملی و بین‌المللی، بر نظام‌های قشربندی جنسی تأثیر گذاشته‌اند (اونگ، ۱۹۸۹). به هر روی، در فرهنگ‌های سنتی گشت‌زنی، برابریگرایی به روابط میان دو جنس نیز گسترش یافته بود. در این فرهنگ‌ها، عرصه‌های اجتماعی، فعالیت‌ها، حقوق و تکالیف مردها و زن‌ها تداخل داشتند. نظام‌های خویشاوندیِ گشت‌زنان به جای عمل کردن به سود پشت‌مادری یا پدری، معمولاً دو سویه بودند. یعنی آدمها می‌توانستند تبارشان را به یکسان هم از پشت مادر و هم پدر احتساب کنند. گشت‌زنان ممکن است با خویشاوندان شوهر یا همسر زندگی کنند، ولی غالباً می‌توانند از این گروه به آن گروه جا به جا شوند.

نکتهٔ آخر در مورد گشت‌زنان این است که عرصهٔ خصوصی و عمومی در میان

www.Booknama.com

آنها کمترین جدایی را دارد، سلسله مراتب اجتماعی در پایین‌ترین سطح است، پرخاشگری و رقابت کمترین نمود را دارد و حقوق، فعالیت‌ها و پهنه‌های نفوذ مردان و زنان با هم تداخل دارند. نیاکان ما تا همین ۱۰/۰۰۰ سال پیش پیوسته با گشت‌زنی زندگی می‌کردند. اگر بخواهیم «طبیعی»ترین صورت جامعهٔ بشری را نشان دهیم، اجتماع گشت‌زن بهترین بازنمای این جامعه است. برخلاف تصویر قالبی مرد غارنشین و گُرز به‌دستی که با گرفتن موی همسرش او را به دنبال خود می‌کشد، برابری جنسیِ نسبی به احتمال زیاد الگوی نیاکانی ما به شمار می‌آید.

جنسیت در میان کشاورزان سطحی

قشربندی و نقش‌های جنسی در میان کشاورزان، برحسب ویژگی‌های اقتصادی و ساختارهای خاص اجتماعی، بسیار تفاوت می‌پذیرند. مارتین و وورهیز (۱۹۷۵) نمونه‌ای از ۵۱۵ جامعهٔ کشاورز سطحی را از سراسر جهان به بررسی کشیدند. آنها به متغیرهای گوناگونی چون تبار و اقامت پس از ازدواج، درصد خوراک فراهم شده از کشاورزی و بهره‌وری مردان و زنان، توجه کردند.

آنها دریافتند که زنان در جوامع کشاورز سطحی تولیدکنندهٔ اصلی‌اند. در ۵۰ درصد این جوامع، زن‌ها بیشتر کارهای کشاورزی را انجام می‌دادند. در ۳۳ درصد این جوامع، نقش مردها و زن‌ها در کار کشاورزی برابر بود. تنها در ۱۷درصد این جوامع، مردها بیشتر کارها را انجام می‌دادند. زن‌ها در جوامع مادرتبار، معمولاً کمی بیشتر از جوامع پدرتبار کار کشاورزی می‌کنند. زن‌ها در جوامع مادرتبار ۶۴ درصد کار کشاورزی سطحی را انجام می‌دهند، حال آن‌که این درصد در جوامع پدرتبار ۵۰ است.

کاهش قشربندی جنسی در جوامع مادرتبارِ مادرمکان

گوناگونی فرهنگ‌ها از جهت منزلت جنسی، به قواعد تبار و اقامت پس از ازدواج بستگی دارد (فریدل، ۱۹۷۵؛ مارتین و وورهیز، ۱۹۷۵). در میان کشاورزان سطحی که مادرتبار و مادرمکان‌اند (یعنی زن و شوهر پس از ازدواج با خویشاوندان زن زندگی می‌کنند و بچه‌های‌شان در دهکدهٔ مادری بزرگ می‌شوند)، منزلت زنان معمولاً بالا

www.Booknama.com

است مادرتباری و مادرمکانی مردهای خویشاوند را به جای انسجام پراکنده می‌سازند. برخلاف آن، پدرتباری و پدرمکانی (یعنی اقامت پس از ازدواج با خویشاوندان شوهر) مردهای خویشاوند را با هم نگه می‌دارد که این خود در زمان جنگ امتیازی به شمار می‌آید. نظام‌های مادرتباری و مادرمکانی معمولاً در جوامعی شکل می‌گیرند که فشار جمعیت بر منابع اساسی حداقل باشد و جنگ رواج نداشته باشد.

بسیاری از شغل‌هایی را که در برخی جوامع مردان انجام می‌دهند، در جوامع دیگر از سوی زنان انجام می‌گیرند و برعکس. در آفریقای غربی، زن‌ها در داد و ستد و کارهای بازاری نقش برجسته‌ای دارند. در این تصویر، زن‌های توگویی را می‌بینید که سرگرم پارچه‌فروشی‌اند.

زن‌ها در جوامع مادرتبار و مادرمکان به دلایل گوناگون معمولاً منزلت بالایی دارند. عضویتِ درگروه همتبار، دستیابی به سمت‌های سیاسی، تخصیص زمین و هویت اجتماعی، همگی از طریق پیوندهای زنانه تحقق می‌یابند. در نِگِری سِمبیلان مالزی (پِلتز، ۱۹۸۸)، مادرتباری به زنان حق وراثت شالیزارهای نیاکانی را می‌داد. مادرمکانی در

www.Booknama.com

میان زنان خویشاوند همبستگی ایجاد می‌کرد. زن‌ها نفوذ چشمگیری فراتر از محدودهٔ خانوار داشتند (سوئیفت، ۱۹۶۳). در این محیط‌های مادرتبارانه، زن‌ها پایهٔ سراسر ساختار اجتماعی‌اند. هر چند اقتدار عمومی ممکن است (یا به نظر می‌رسد) در دست مردان باشد، ولی بیشتر قدرت و تصمیم‌گیری عملاً به زن‌های سالمند تعلق دارد.

زن‌ها در جوامع کشاورز سطحی تولیدکنندگان اصلی‌اند. زن‌هایی مانند این ذرت‌کاران آمریکای جنوبی، بیشتر کارهای کشاورزی را در این جوامع انجام می‌دهند.

انسان‌شناسان هرگز نمونه‌ای از مادرسالاری یا جامعهٔ تحت فرمانروایی زنان، را پیدا نکرده‌اند. با این همه، برخی از جوامع مادرتبار، از جمله جامعهٔ ایروکوا (براون، ۱۹۷۵) که اتحادیه‌ای از قبایل بومی را در ایالت نیویورک تشکیل می‌دادند، نشان می‌دهند که نفوذ سیاسی و آیینی زنان با نفوذ مردان رقابت می‌کند.

گفته‌ایم که در میان گشت‌زنان، که فعالیت‌های زن‌ها و مردها و نیز عرصه‌های

www.Booknama.com

عمومی و خانگی از هم چندان جدا نیستند، منزلت جنسی بسیار برابرانه است. با این همه، قشربندی جنسی با نقش‌هایی کاهش می‌یابد که مردها را از اجتماع محلی دور می‌سازند. اکنون می‌توانیم تعمیم‌های‌مان را روشن سازیم: تضاد شدید میان نقش‌های زنانه و مردانه در داخل اجتماع محلی، قشربندی جنسی را تشدید می‌کند. زمانی که زن‌ها نقش‌های محلی مهم را به عهده می‌گیرند و مردها فعالیت‌هایی را در نظام گسترده‌تر منطقه‌ای دنبال می‌کنند، قشربندی جنسی ممکن است کاهش یابد. برای نمونه، زنان ایروکوایی نقش معیشتی عمده‌ای داشتند، در حالی که مردها برای یک دورهٔ طولانی از خانه دور بودند. در این جا نیز مانند بیشتر جوامع مادرتبار، جنگ داخلی به ندرت پیش می‌آمد. مردهای ایروکوایی تنها با گروه‌های ساکن در دور دست می‌جنگیدند که همین امر آنها را سال‌ها از خانه دور نگه می‌داشت.

مردان ایروکوایی شکار و ماهیگیری می‌کردند، ولی زنان اقتصاد محلی را تحت نظارت داشتند. زنها کمی ماهیگیری و گاه شکار هم می‌کردند، ولی نقش تولیدی اصلی‌شان کشاورزی سطحی بود. زنان مالک زمین‌ها بودند، زیرا آنها را از زنان‌خویشاوندِ تبارمادری‌شان به ارث می‌بردند. زن‌ها بودند که تولید و توزیع خوراک را تحت نظارت داشتند.

زن‌های ایروکوایی با شوهر و بچه‌های‌شان در اقامتگاه‌های خانوادگی واقع در یک خانهٔ دراز اشتراکی زندگی می‌کردند. زن‌هایی که در این خانگاه دراز زاده می‌شدند، سراسر عمر در همان جا می‌ماندند. زن‌های سالمند یا گِیس‌سفیدها بودند که تصمیم می‌گرفتند چه مردهایی می‌توانند به عنوان شوهر در خانهٔ دراز زندگی کنند و نیز می‌توانستند مردهای ناسازگار را از این خانه بیرون کنند. از همین روی، زن‌ها اتحادهای میان گروه‌های همتبار را تحت نظارت داشتند، کاری که در یک جامعهٔ قبیله‌ای از جهت سیاسی بسیار اهمیت دارد.

بدین سان، زن‌های ایروکوایی ادارهٔ امور تولید و توزیع را در دست داشتند. هویت‌اجتماعی،جانشینی‌برای سِمت‌ها و مقام‌های مهم و مالکیت، همگی از پشت زن‌ها انتقال می‌یافتند و زن‌ها بر سیاست و اجرای مناسک تسلط داشتند. قبایل خویشاوند اتحادیهٔ ایروکوایی را تشکیل داده بودند که برای خود رییس‌ها و شوراهایی داشت.

www.Booknama.com

شورایی از رییس‌های مرد عملیات نظامی را اداره می‌کردند، ولی رییس از تبارمادری برگزیده می‌شد. گیس‌سفیدهای هر خانهٔ دراز مردی را به عنوان نماینده نامزد می‌کردند. اگر شورا نخستین نامزد را رد می‌کرد، آن زن‌ها مردهای دیگر را پیشنهاد می‌کردند، تا سرانجام یکی پذیرفته می‌شد. گیس‌سفیدها پیوسته رییس‌ها را زیر نظر داشتند و می‌توانستند آنها را استیضاح کنند. زن‌ها می‌توانستند اعلام جنگ را وتو کنند، از تدارک جنگ جلوگیری کنند و گام‌هایی در راه برقراری صلح بردارند. در امور مذهبی نیز زن‌ها در قدرت شریک بودند. نیمی از دست‌اندرکاران مذهبی زن بودند و گیس‌سفیدان در انتخاب متصدیان دیگر مذهبی نیز نقش داشتند.

کاهش قشربندی جنس در جوامع مادرمدار

نَنسی تَیر (۱۹۸۴) نیز دریافت که ترکیب مسافرت مردان و نقش اقتصادی برجستهٔ زنان، باعث کاهش قشربندی جنسی و بالا رفتن منزلت زنان می‌شود. او این نظر را برپایهٔ بررسی‌اش از سازمان مادرمدارانه (مادر کانون و بدون اقامت شوهر یا پدر در جوارمادر) در برخی از جوامع اندونزی، آفریقای غربی و جزایرکارایب، مطرح ساخت. جوامع مادرمدار لزوماً مادرتبار نیستند. چندتایی از آنها حتی پدرتبارند.

برای مثال، تَیر (۱۹۷۴) مادرمداری را در میان قبیلهٔ ایگبو شرق نیجریه کشف کرد؛ این مردم، پدرتبار، پدرمکان و چندهمسرند (یعنی مردها می‌توانند چندین همسر داشته باشند). هر زنی خانهٔ خاص خود را داشت که با فرزندانش در آن زندگی می‌کرد. زن‌ها محصولاتی را پشت خانه‌های‌شان کشت می‌کردند و مازاد را به فروش می‌رساندند. انجمن‌های زنان بازارهای محلی را اداره می‌کردند، در حالی که مردها داد و ستدهای راه دور را انجام می‌دادند.

در یک بررسی موردی از قبیلهٔ ایگبو، ایفی آمادیوم (۱۹۸۷) یادآور شد که هر دو جنس می‌توانستند نقش‌های جنسی مردانه را انجام دهند. پیش از اعمال نفوذ مسیحیت، زنان و مردان موفق ایگبو از ثروت‌شان برای کسب عنوان و گرفتن همسران استفاده می‌کردند. همسران می‌توانستند شوهران‌شان را (که می‌توانستند هم مرد و هم زن باشند) از کار خانگی خلاص کنند و به آنها کمک نمایند تا ثروت‌اندوزی کنند. شوهران

www.Booknama.com

مؤنث مرد انگاشته نمی‌شدند بلکه زنانگی‌شان را همچنان حفظ می‌کردند. زن‌های ایگبو در گروه‌های زنانه، از جمله گروه دخترانِ هم‌دودمان، همسرانِ هم‌دودمان و یک شورای سراسری زنانه که زن‌های متشخص آن را می‌گرداندند، عرض‌اندام می‌کردند. منزلت بالا و نفوذ زن‌های ایگبو، بر برکناری مردها از امر معیشت محلی و یک نوع نظام بازاری استوار بود که زن‌ها را تشویق می‌کرد از خانه بیرون روند و در توزیع خوراک نقش برجسته‌ای داشته باشند و براثر این دستاوردها، در سیاست نیز اعمال نفوذ کنند.

زن‌ها در جوامع مادرتبارِ مادرمکان منزلت بالایی دارند. عضویت در گروه همتبار، حق دسترسی به سِمت‌ها و زمین‌ها و هویت اجتماعی، از طریق پیوندهای زنانه حاصل می‌شوند. در نِگری سامبیلان مالزی، مادرتباری به زن‌ها اجازه می‌دهد تا شالیزارها را به ارث برند و آنها را قادر می‌سازد تا با جمع زنان خویشاوندشان در یک جا زندگی کنند.

www.Booknama.com

افزایش قشربندی جنسی در جوامع پدرتبار و پدرمکان

قبیلهٔ ایگبو در میان جوامع پدرتبار و پدرمکانی که بیشترشان قشربندی جنسی نمایانی دارند، استثنا به شمار می‌آید. مارتین و وورهیز (۱۹۷۵) فترت مادرتباری و گسترش جوامع پدرتبار و پدرمکان را که بر پدرتباری، پدرمکانی، جنگ و برتری مردها استوارند، به فشار بر منابع مرتبط می‌داند. جوامع کشاورز سطحیِ پدرتبار و پدرمکان مانند یانوماموها، وقتی با کمیابی منابع روبرو می‌شوند، غالباً علیه دهکده‌های دیگر جنگ راه می‌اندازند. از آن جا که رسوم پدرتباری و پدرمکانی مردان خویشاوند را در یک دهکده گرد هم می‌آورد، آنها می‌توانند اتحادهای نیرومندی را برای نبردها پدید آورند. چنین جوامعی معمولاً از دوشاخگی شدید عمومی ـ خانگی برخوردارند و مردهای آنها گرایش به تسلط بر سلسله مراتب حیثیتی دارند. مردها می‌توانند از نقش‌های عمومی‌شان برای جنگ‌افروزی و داد و ستد استفاده کنند و از حیثیت بیشترشان برای تثبیت و تحمیل خفت بر زنان و سرکوبی آنها سود جویند.

بسیاری از جوامع واقع در بلندی‌های گینهٔ نو پاپوا، پدرتبار و پدر مکان‌اند. در این جوامع، زن‌ها کار سخت کشت و عمل‌آوری محصولات معیشتی، پرورش و مراقبت از خوک (حیوان اهلی اصلی و یکی از خوراک‌های مطلوب) و آشپزی خانگی را انجام می‌دهند، ولی از عرصهٔ عمومی برکنارند، زیرا مردها بر این عرصه چیرگی دارند. مردها حتی بر فروش خوک‌ها و کشتار آنها در مناسک، نظارت می‌کنند. مردها محصولات حیثیتی را کشت و توزیع می‌کنند، خوراک را برای جشن‌ها تدارک می‌بینند و قرار ازدواج‌ها را می‌گذارند.

در مناطق پر جمعیت بلندی‌های گینهٔ نو پاپوا، پرهیز از تماس متقابل زن و مرد با فشار شدید بر منابع همراه است (لیندِنبا اوم، ۱۹۷۲). مردها از هرگونه تماس با زن‌ها از جمله رابطهٔ جنسی، می‌هراسند. آنها می‌پندارند که تماس جنسی با زنان، آنها را ضعیف می‌کند. در واقع، مردها هر چیز زنانه را خطرناک و آلاینده می‌انگارند. آنها در خانه‌های مردانه جدا از زنان زندگی می‌کنند و چیزهای آیینی ارزشمندشان را از زنها پنهان می‌دارند. مردها ازدواج را به تأخیر می‌اندازند و برخی‌شان هرگز به زناشویی تن در نمی‌دهند.

www.Booknama.com

در بسیاری از جوامع کارائیب، مانند باهاما، خانگاه‌های زن‌محور و مادرمحور فراوان‌اند. از آن جا که مردهای این جوامع غالباً در سفرند، زن‌ها فعالیت‌های اقتصادی همچون تولید صنایع دستی و فروش آنها را برعهده دارند. در این تصویر یک مغازهٔ زنبیل‌سازی را در ساحل کَت‌آیلند می‌بینید که یک زن آن را اداره می‌کند.

برخلاف جوامع باد شده، در مناطق کم‌جمعیت گینهٔ نو پاپوا، مانند مناطقی که به تازگی مسکونی شده‌اند، هراس از تماس متقابل زن و مرد به چشم نمی‌خورد. در این جوامع، زن‌ها آلاینده انگاشته نمی‌شوند، نزدیکی جنسی میان زن و مرد با ارزش شناخته می‌شود، مردها و زن‌ها با هم زندگی می‌کنند و میزان زاد و ولد بالا است.

جنسیت در میان کشاورزان عمیق

با تحول از کشاورزی سطحی به کشاورزی عمیق، زن‌ها نقش‌شان را به عنوان کشت‌کاران اصلی از دست دادند. برخی از فنون کشاورزی، به ویژه شخم‌زدن، به مردان

www.Booknama.com

واگذار شدند، زیرا میانگین جثه و نیروی مردها از زن‌ها بیشتر است. اگر آبیاری را در نظر نگیریم، شخم زدن نیاز به وجین دایمی را که معمولاً زن‌ها انجام می‌دادند، از میان برداشت.

داده‌های میان فرهنگی، این دگرگونی‌ها در نقش‌های تولیدی را نمودار می‌سازند. در ۵۰ درصد جوامع کشاورزی سطحی بررسی شده، زن‌ها کارگران اصلی بودند، ولی در گروه‌های کشاورز عمیق، این درصد به ۱۵ می‌رسد. در ۸۱ درصد جوامع کشاورز عمیق مردها کار وابسته به معیشت را انجام می‌دهند، حال آن که تنها ۱۷ درصد آنها این کار را در جوامع کشاورز سطحی انجام می‌دهند (مارتین و وورهیز، ۱۹۷۵). نگاه کنید به جدول ۱ـ۱۸.

جدول ۱ـ۱۸

سهم مردها و زن‌ها در تولید در جوامع کشاورز

	کشاورزی سطحی (درصد از ۱۰۴ جامعه)	کشاورزی عمیق (درصد از ۹۳ جامعه)
زن‌ها کشاورزان اصلی‌اند	۵۰	۱۵
مردها کشاورزان اصلی‌اند	۱۷	۸۱
زنها و مردها سهمی برابر دارند	۳۳	۳

با پیدا شدن کشاورزی عمیق، زن‌ها برای نخستین بار در تاریخ دست‌شان از تولید کوتاه شد. شاید این امر منعکس‌کنندهٔ نیاز زنان به نزدیک بودن بیشتر به خانه برای مراقبت از تعداد بیشتر فرزندان بود که مختص این سطح از کشاورزی است، چون این نوع کشاورزی کمتر از کشاورزی نوع پیشین کاربر است. نظام‌های عقیدتی آغاز به این کردند که میان کار فراخانگیِ ارزشمند مردان و نقش خانگی زنان تفاوت نهند و برای کار زنان ارزش کمتری قایل شوند. (فراخانگی به معنای کار خارج از خانه و مربوط به عرصهٔ عمومی است). دگرگونی در خویشاوندی و الگوهای اقامتِ پس از زناشویی، نیز به زنان

www.Booknama.com

آسیب رساند. با پیدایش کشاورزی عمیق، گروه‌های همتبار و تعدد زوجات کاهش یافتند و خانوادهٔ هسته‌ای رواج بیشتری یافت. زنی که اکنون با شوهر و فرزندانش زندگی می‌کرد، از مردان و زنان خویشاوند خود جدا شده بود. در اقتصادهای کشاورزی عمیق، میل جنسی زنان به شدت تحت مراقبت قرار گرفته بود ولی مردها دسترسی بیشتری به طلاق و رابطهٔ جنسیِ فرا زناشویی پیدا کردند که این خود منعکس‌کنندهٔ یک «معیار دوگانه» بود.

با این همه، منزلت زنانه در جوامع کشاورزی عمیق ضرورتاً وخیم نبود. قشربندی جنسی بیشتر با کشاورزی با شخم همراه بود تا با هرگونه کشاورزی عمیق. بررسی‌های نقش‌ها و قشربندی جنسی در فرانسه و اسپانیا (هاردینگ، ۱۹۷۵؛ ریتر، ۱۹۷۵) که کشاورزی مبتنی بر شخم دارند، نشان می‌دهند که مردها تصور می‌کنند که خانه پهنهٔ زنان و مزرعه قلمرو مردان است. ولی یک چنین دوشاخگی، همچنان که بررسی خودم از کشاورزان بِستیلئوی ماداگاسکار نشان می‌دهد، گریزناپذیر نیست.

زن‌های بستیلئو نقش برجسته‌ای در کشاورزی دارند و یک سوم ساعات کار صرف شده در تولید برنج را آنها انجام می‌دهند. آنها وظایف مرسوم‌شان را در تقسیم کار دارند، ولی کارشان فصلی‌تر از کار مردان است.

در این جامعه، هیچ کسی در فصل برگزاری جشن‌های آیینی، یعنی از نیمهٔ ژوئن تا نیمهٔ سپتامبر، کار زیادی برای انجام دادن ندارد، ولی در بقیهٔ سال مردها هر روزه در شالیزارها کار می‌کنند. همکاری زنان در زمان نشا (از نیمهٔ سپتامبر تا نوامبر) و برداشت برنج (از نیمهٔ مارچ تا اوایل مه) رخ می‌دهد. آنها در ماه‌های دسامبر و ژانویه، همراه با دیگر اعضای خانوار هر روزه زمین را وجین می‌کنند. پس از خرمن‌برداری، همهٔ اعضای خانواده در کار خرمن‌کوبی و انتقال برنج به انبار همکاری می‌کنند.

اگر کار سخت روزانهٔ جدا کردن برنج از سبوس از طریق کوبیدن را در نظر گیریم (که بخشی از فرآوری خوراک است و نه تولید)، زن‌ها در این جامعه قدری بیشتر از ۵۰درصد کار لازم برای تولید و فرآوری برنج پیش از پختن، را انجام می‌دهند.

نه تنها نقش اقتصادی برجستهٔ زنان بلکه سازمان اجتماعی سنتی نیز منزلت زنان را در جامعهٔ بستیلئو بالا می‌برد. در این جا، گرچه اقامتِ پس از ازدواج بیشتر پدرمکانی

www.Booknama.com

است، ولی قواعد تباری به زن‌های ازدواج کرده اجازه می‌دهد تا در گروه همتبارشان عضویت خود را حفظ کنند و تعلق شدید به آن داشته باشند. در این جا، خویشاوندی به گونه‌ای وسیع و دو جانبه (از هر دو پشت زن و مرد، مانند آمریکای شمالی کنونی) محاسبه می‌شود، نمونهٔ بستیلئو این تعمیم آیهوا اونگ (۱۹۸۹) را تأیید می‌کند که می‌گوید نظام‌های خویشاوندیِ دوسویه (و مادرتبار)، در ترکیب با اقتصادهای معیشتیِ مبتنی بر نقش‌های مکمل دو جنس در تولید و توزیع خوراک، با کاهش قشربندی جنسی همراه‌اند. این نوع جوامع در میان کشاورزان جنوب آسیا رواج دارند (اونگ، ۱۹۸۹).

مردهای بستیلئو بر وسایل تولید تسلط مطلق ندارند. در این جا، زن‌ها می‌توانند شالیزارها را به ارث برند، ولی بیشتر زنان در هنگام زناشویی سهم‌شان را به برادران‌شان واگذار می‌کنند. گهگاه، یک زن و شوهر مزرعهٔ موروثی زن را کشت می‌کنند، ولی سرانجام مزرعه را به فرزندان‌شان می‌دهند.

مردهای بستیلئو معمولاً مشارکت بیشتری در سیاست دارند، ولی زن‌ها نیز بدون سِمت سیاسی نیستند. زن‌ها محصولات‌شان را در بازار می‌فروشند، گاو می‌خرند، هزینهٔ مراسم را برعهده می‌گیرند و در هنگام پیشکش دادن به ارواح نیاکان از آنها نام برده می‌شود. تدارک ازدواج که یک فعالیت مهم فراخانگی است، بیشتر کار زنان است تا مردان. گهگاه زن‌ها از زنان خویشاوندشان می‌خواهند به همسری پسران‌شان درآیند، نقش‌شان را در زندگی دهکده تقویت می‌کنند و همبستگی زنانهٔ مبتنی بر خویشاوندی را در دهکده تداوم می‌بخشند.

مردم بستیلئو نشان می‌دهند که کشاورزی عمیق لزوماً با قشربندی شدید جنسی همراه نیست. در این جا می‌توان دید که نقش‌های جنسی و قشربندی جنسی نه تنها یک نوع راهبرد تطبیقی را منعکس می‌سازند بلکه متغیرها و ویژگی‌های فرهنگی خاص محیطی را نیز باز می‌نمایند. زن‌های بستیلئو در فعالیت اقتصادی عمدهٔ جامعه‌شان که همان تولید برنج است، همچنان نقش برجسته‌ای را بازی می‌کنند.

دیده‌ایم که پدرمکانی معمولاً با قشربندی جنسی همراه است. ولی به هر روی، برخی از فرهنگ‌هایی که چنین نهادهایی دارند، از جمله فرهنگ بستیلئو و قوم مادر مدار ایگبو شرق نیجریه، مصداق‌هایی مغایر با این تعمیم را نیز عرضه می‌دارند. تنها مردم

www.Booknama.com

ایگبو و بستیلئو نیستند که بازرگان‌های زن دارند. بسیاری از جوامع پدرتبار و دارای رسم تعدد زوجات در غرب آفریقا، نیز زنانی شاغل در بازرگانی دارند. رسم چندزنی حتی می‌تواند به زن‌های علاقه‌مند به تجارت کمک هم بکند، زیرا آنها می‌توانند بچه‌های‌شان را به زن‌های دیگر شوهرشان بسپارند و خودشان کسب و کارشان را دنبال کنند. او در عوض، این خدمت آنها را با پول نقد و یاری‌های دیگر جبران می‌کند.

بررسی‌های نقش‌های جنسی در میان کشاورزان فرانسه و اسپانیا، نشان می‌دهند که این مردم خانه را عرصهٔ زنان و کشتزارها را قلمرو مردان می‌انگارند.

www.Booknama.com

نظام‌های خویشاوندیِ دو سویه در ترکیب با اقتصادهایی معیشی که در آنها دو جنس نقش‌های مکملی را در تولید و توزیع خوراک انجام می‌دهند، قشربندی جنسی را تخفیف می‌دهند. در میان کشاورزان برنج در آسیا، کارهای خانگی که این مرد ایگبویی در فیلیپین انجام می‌دهد، در میان مردها رواج دارند.

پدرسالاری و خشونت

در فصل «زناشویی» یادآور شده بودیم که قتل به خاطر جهیزیه و ساتی (یا بیوه‌سوزی) در هند، مصادیق بارز مردسالاری است. منظور ما از این اصطلاح، نظامی سیاسی است که مردها بر آن فرمان می‌رانند و زن‌ها منزلت اجتماعی و سیاسی فروپایه دارند و از حقوق بنیادی انسان برخوردار نیستند. باربارا میلر (۱۹۹۷) در بررسی غفلت

www.Booknama.com

منظم از زنان، زنها را در مناطق روستایی شمال هند به عنوان «جنسِ در معرض خطر» توصیف کرده است. جوامع مبتنی بر نظام تمام عیار پدرتباری و پدرمکانی که غالباً در جنگ و تاخت و تازهای متقابل‌اند، نمونهٔ پدرسالاری نیز به شمار می‌آیند. شَنیون (۱۹۶۸) مردهای یانوماورا جنگاوران «سرسختی» توصیف کرده است که نقش جنگی مردانه را تعالی می‌بخشند و ارزش زنها را در رابطه با مردان پایین می‌آورند. در چنین محیط‌هایی زنها را می‌توان اسیر گرفت، به آنها تجاوز کرد و یا در تاخت و تازهای میان دهکده‌ای به قتل رساند. از آن جا که در این جوامع به نقش جنگی مردانه بها می‌دهند، مردم گرایش به ترجیح پسرها بر دخترها دارند. این ترجیح در رسم دختربچه‌کشی آشکار می‌شود. برای مثال، اگر بچهٔ اول دختر باشد، ممکن است به قتل رسد. ولی نخستین بچه اگر پسر باشد، به او اجازه داده می‌شود تا زنده بماند. عُرف‌هایی مانند قتل به خاطر جهیزیه، ساتی، دختربچه‌کشی و ختنهٔ زنان، نمایانگر پدرسالاری‌اند که از جوامع قبیله‌ای چون یانوماموگرفته تا جوامع دولتی هند و پاکستان و حتی جوامع غربی معاصر، رواج دارند.

خشونت خانوادگی و بدرفتاری با زنان در خانه مسایلی جهانی‌اند، هر چند که در برخی از محیط‌ها بیشتر از محیط‌های دیگر رواج دارند. دیده‌ایم که قشربندی جنسی در جوامع مادرتبار، مادرمکان و دارای تبار دو سویه که در آنها زنها در اقتصاد و زندگی اجتماعی نقش‌های برجسته‌ای دارند، کاهش می‌یابد. هرگاه زنی در دهکدهٔ خودش زندگی کند، خویشاوندانی را در نزدیکی دارد که می‌توانند از او مراقبت کنند و از منافعش دفاع نمایند. حتی در محیط‌های مبتنی بر پدرمکانی و چندزنی، زنها در دعواهای احتمالی ناشی از شوهران بدرفتار، روی حمایت زنهای دیگر شوهر و پسران‌شان حساب می‌کنند. به هر روی، این محیط‌هایی که فضای امنی را برای زنان فراهم می‌کنند، در جهان امروز روز به روز کمتر می‌شوند. خانواده‌های جدا از هم و صورت‌های اجتماعی پدرتبارانه، به زیان مادرتباری گسترش می‌یابند. بسیاری از ملت‌ها چندزنی را غیرقانونی اعلام کرده‌اند. زنها و مردها خود را بیش از پیش از خویشاوندان گسترده و خانواده‌های مادرزادی‌شان جدا می‌یابند.

خشونت خانگی غالباً با جدایی زنها از پیوندهای حمایت‌کنندهٔ خویشاوندی

www.Booknama.com

همراه است. این قضیه در محیط‌های پدرتبار و پدرمکانی رخ می‌دهد که از یانومامو تا هند و پاکستان و افغانستان و بخش‌های وسیعی از آسیای مرکزی و شمال آفریقا را دربر می‌گیرند. برای نمونه، در پاکستان، ۵۰ درصد قتل‌ها باکشتن زن‌ها به دست شوهران‌شان اتفاق می‌افتد (کانتور، ۱۹۹۶). خشونت خانگی در خانواده‌های هسته‌ای نومکانِ کانادا و ایالات متحد نیز رخ می‌دهد. در کانادا، ۶۲ درصد قتل‌های زنان به دست شوهران‌شان یا هم‌اطاقی‌های‌شان رخ می‌دهند (کانتور، ۱۹۹۱). شهرهاکه روابط شخصی در آنها ضعیف شده و از شبکه‌های خویشاوندی گسترده برخوردار نیستند، پروراننده خشونت خانگی‌اند.

خشونت خانگی یکی از حلقه‌های غالباً همبستهٔ نمودهای پدرسالاری به شمار می‌آید. در جوامع پدرتبار و پدرمکان است که انسان‌شناسان ختنهٔ اجباری زنان و مردان، تاخت و تاز متقابل، ترجیح جنس مرد، دختربچه‌کشی، جهیزیه و سرکوب زنان به وسیلهٔ خانوادهٔ شوهر، را معمولاً می‌یابند. با گسترش جنبش‌های حقوق زنان و حقوق بشر، توجه به خشونت خانگی و بدرفتاری با زنان، افزایش یافته است. در این راستا، قوانینی به تصویب رسیده‌اند و نهادهایی برای جلوگیری از تجاوز به حقوق زنان برپا شده‌اند. به عنوان نمونه، در برزیل، پاسگاه‌هایی پلیس برای زن‌های کتک‌خورده برپا شده است که زن‌ها آنها را اداره می‌کنند و در کانادا و ایالات متحد نیز پناهگاه‌هایی برای زنان قربانی بدرفتاری ساخته شده‌اند. با این همه، نهادهای پدرسالارانه حتی در جهانِ روشن‌اندیشانه‌تر نیز آشکارا ادامه دارند.

جنسیت و جامعهٔ صنعتی

دوشاخگی خانگی ـ عمومی که بیشتر از همه در میان جوامع پدرتبار و پدرمکان و تولیدکنندهٔ خوراک و کشاورزی مبتنی بر شخم توسعه یافت، بر قشربندی جنسی در جوامع صنعتی، از جمله ایالات متحد و کانادا، نیز تأثیر گذاشته است. به هر روی، نقش‌های جنسی در آمریکای شمالی با شتاب دگرگون شده‌اند. این فکر «سنتی» که «جای زن در خانه است»، پس از گسترش صنعت‌گرایی پس از سال ۱۹۰۰، در میان طبقهٔ متوسط و بالای آمریکایی رشد یافت. پیش از این تاریخ، زنان پیشگام در غرب میانه و

www.Booknama.com

غرب، به عنوان کارگران مولد تمام عیار در مزرعه‌داری و صنعت خانگی، شناخته می‌شدند. تحت صنعت‌گرایی، رویکردهای راجع به جنسیت در کار به تناسب طبقه و دین دگرگون شدند. در اوایل رشد صنعت‌گرایی در اروپا، زن‌ها، مردها و کودکان به عنوان کارگران مزدبگیر دسته دسته وارد کارخانه‌ها شدند. بردگان زن و مرد در آمریکا در مزارع پنبه به گونه‌ای طاقت‌فرسا کار می‌کردند. پس از الغای بردگی، زنان آمریکایی آفریقایی تبار در جنوب، همچنان در مزرعه و امور خانگی کار می‌کردند. زن‌های سفیدپوست فقیر در اولین کارخانجات ریسندگی پنبه در جنوب کار می‌کردند. در دهۀ ۱۸۹۰، بیش از یک میلیون زن آمریکایی در کارخانجات کارهای پست، تکراری و غیرماهرانه انجام می‌دادند (مارگولیس، ۱۹۸۴، ۲۰۰۰). زن‌های فقیر و مهاجر و آمریکایی آفریقایی تبار، در سراسر سدۀ بیستم نیز همچنان این کارها را انجام می‌دادند.

پس از سال ۱۹۰۰، مهاجران اروپایی نیروی کار مردانه‌ای را عرضه کردند که دستمزد کمتر از مردهای متولد آمریکا را می‌پذیرفتند. این مردهای مهاجر به مشاغلی کارخانه‌ای روی آورده بودند که پیش از آن‌ها زنان انجام می‌دادند. پس از آن که ابزارهای ماشینی و تولید انبوه نیاز به کار زن‌ها را بیش از پیش کاهش دادند، این عقیده که زن‌ها از جهت زیست‌شناختی برای کار در کارخانه مناسب نیستند، زمینه پیدا کرد (مارتین و وورهیز، ۱۹۷۵).

مَکسین مارگولیس (۱۹۸۴، ۲۰۰۰) نشان داده است که چگونه نقش جنسی در کار، رویکردها و باورداشت‌ها، در پاسخ به نیازهای اقتصادی آمریکا دگرگون شده است. برای نمونه، کمبود مرد در زمان جنگ این فکر را تقویت کرد که کار زنان در خارج از خانه وظیفۀ میهنی زنان است. در دوران دو جنگ جهانی، این عقیده که زن‌ها از جهت زیست‌شناختی برای کار جسمانی مناسب نیستند، ضعیف شد. تورم و فرهنگ مصرفی نیز اشتغال زنان را تشدید کرد. در زمان بالا رفتن قیمت‌ها و یا افزایش تقاضا، دریافتی‌های چندگانه به حفظ سطح زندگی خانوادگی کمک می‌کنند.

افزایش مداوم اشتغال زنان در کارهای دستمزدی از زمان جنگ جهانی دوم تا کنون، دورۀ افزایش زاد و ولدِ پس از جنگ و توسعۀ صنعتی را منعکس می‌کند. فرهنگ سنتی آمریکایی کارهای دفتری، معلمی و پرستاری را مشاغل مناسب برای زن‌ها

www.Booknama.com

می‌دانست. با رشد سریع جمعیت و گسترش کسب و کار در دوران پس از جنگ جهانی دم، تقاضا برای پر کردن این مشاغل توسط زنان به سرعت بالا رفت. کارفرمایان نیز پی برده بودند که پرداخت مزد کمتر به زنان در مقایسه با مزد مردهای از جنگ برگشته، به سود آنها است.

در دوران بیکاری شدید بر نقش زنان در خانه تأکید می‌شد، ولی وقتی مزدها پایین می‌آمد و همزمان تورم هم پیش می‌آمد، اشتغال زنان ممکن بود پذیرفته شود. مارگولیس می‌گوید که دگرگونی در اقتصاد باعث دگرگونی در رویکرد به زنان می‌شود. دگرگونی‌های اقتصادی راه را برای جنبش کنونی زنان هموار کردند، که البته انتشار کتاب بتی فریدان با عنوان راز زنانه در ۱۹۶۳ و پایه‌گذاری سازمان ملی زنان در سال ۱۹۶۶ نیز در این قضیه بی‌تأثیر نبودند. این جنبش به نوبهٔ خود فرصت‌های شغلی را برای زنان گسترش داد و یکی از هدف‌هایش پرداخت برابر برای کار برابر بود. از ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۸، سهم زنان در نیروی کار آمریکا از ۳۸ به بیشتر از ۴۶ درصد رسید. به سخن دیگر، تقریباً نیمی از آمریکاییانی که در خارج از خانه کار می‌کنند، زنان هستند. تقریباً ۶۴ میلیون زن در آمریکا کار دستمزدی انجام می‌دهند، در مقایسه با ۷۴ میلیون مرد که همین نوع کار را انجام می‌دهند. امروزه زن‌ها بیش از نیمی از مشاغل تخصصی (۵۳ درصد) را در آمریکا انجام می‌دهند. برخلاف گذشته، تنها زن‌های مجرد این کارها را انجام نمی‌دهند. جدول ۲ـ۱۸ دربارهٔ افزایش روزافزون اشتغال همسران و مادران آمریکایی، ارقامی را به دست می‌دهد.

توجه کنید که در این جدول، اشتغال دستمزدی مردان متأهل آمریکایی رو به کاهش بوده، در حالی که اشتغال زنان متأهل رو به افزایش بوده است. از ۱۹۶۰ که ۸۹ درصد مردان متأهل در مقایسه با تنها ۳۲ درصد زنان متأهل کار می‌کردند، دگرگونی چشمگیری در رفتار و رویکردها رخ داده است. توجه داشته باشید که در سال ۱۹۹۸، این درصدها به ترتیب به ۷۷ و ۶۱ رسید. برداشت‌های راجع به نقش‌های جنسی زن‌ها و مردها دگرگون شده‌اند. پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌های‌تان را با پدر مادر خودتان مقایسه کنید. برای مادر شما این فرصت وجود دارد که در خارج از خانه کار کند، ولی مادر بزرگ‌تان به احتمال زیاد مادری بود که جایش در خانه بود. پدربزرگ شما در مقایسه با

www.Booknama.com

جدول ۲ـ۱۸

اشتغال دستمزدی مادران، همسران و شوهران آمریکایی، از ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۸

سال	درصد زن‌های شوهردار با بچه‌های زیر ۶ سال	درصد کل زنان متأهل	درصد کل مردان متأهل
۱۹۶۰	۱۹	۳۲	۸۹
۱۹۷۰	۳۰	۴۰	۸۶
۱۹۸۰	۴۵	۵۰	۸۱
۱۹۹۰	۵۹	۵۸	۷۹
۱۹۹۸	۶۴	۶۱	۷۷

پدرتان، به احتمال بیشتر در یک کارخانه کار می‌کرد و عضو یکی از اتحادیه‌های کارگری بود. پدر شما بیشتر از پدربزرگ‌تان در مراقبت از بچه و مسئولیت‌های خانگی سهیم می‌شود. سن ازدواج، هم برای مردها و هم برای زن‌ها بالا رفته است. آموزش دانشگاهی و مدارج حرفه‌ای افزایش یافته‌اند. دگرگونی‌های دیگری نیز در ارتباط با افزایش اشتغال زنان در خارج از خانه، مطرح‌اند.

جدول ۳ـ۱۸ وضعیت اشتغال در ایالات متحد در سال ۱۹۹۷ با توجه به جنسیت، درآمد و نوع شغل را به تفصیل نشان می‌دهد. در این جدول، شکاف درآمدی میان مردان و زنان در بخش فروشندگی از همه بیشتر بود و زنان به طور متوسط ۶۰ درصد فروشندگان مرد دستمزد می‌گرفتند. در مجموع، نرخ درآمد زنان از ۶۸ درصد درآمد مردان در سال ۱۹۸۹ به ۷۴ درصد در سال ۱۹۹۷ رسید.

امروزه مشاغل چندان نیازی به کار جسمانی ندارند. با توجه به این واقعیت که ماشین‌ها کارهای سنگین را انجام می‌دهند، میانگین جثهٔ کوچک‌تر و نیروی کمتر زنان دیگر مانعی سر راه اشتغال آن‌ها برای کارهای کارگری نیست. دلیل اصلی در این مورد

www.Booknama.com

جدول ۳ـ۱۸

درآمدها در ایالات متحد بر حسب جنسیت و نوع شغل در یک سال کار تمام وقت

	درآمد میانهٔ سالیانه		نسبت درآمدهای زن‌ها در برابر مردها	
	زنان	مردان	۱۹۸۹	۱۹۹۷
درآمدهای میانه	۲۴/۹۷۳ دلار	۳۳/۶۷۴ دلار	٪۶۸	٪۷۴
از جهت نوع شغل				
کارهای مدیریت‌اجرایی	۳۳/۰۳۷ دلار	۵۰/۱۴۹ دلار	٪۶۱	٪۶۶
کارهای حرفه‌ای	۳۵/۴۱۷ دلار	۵۰/۴۰۲ دلار	٪۷۱	٪۷۰
فروشندگی	۲۱/۳۹۲ دلار	۳۵/۶۵۵ دلار	٪۵۴	٪۶۰
خدمات	۱۵/۹۶۴ دلار	۲۲/۳۳۵ دلار	٪۶۲	٪۷۱

که امروزه دیگر کارگران زن را در کنار کارگران مرد نمی‌بینیم، این است که نیروی کار ایالات متحد انجام دادن کارهای سنگین کارخانه‌ای را رها کرده است. در دههٔ ۱۹۵۰، دو سوم مشاغل آمریکایی مشاغل یقه تیره بودند، حال آن که امروزه این نسبت کمتر از ۱۵ درصد است. جایگاه این مشاغل در داخل اقتصاد جهانی سرمایه‌داری تغییر کرده است. کشورهای جهان سوم با نیروی کار ارزان‌تر، فولاد، اتومبیل و کالاهای سنگین دیگر را با قیمتی ارزان‌تر از ایالات متحد می‌توانند تولید کنند، حال آن که این کشور در بخش خدمات از دیگران پیشی گرفته است. نظام آموزشی همگانی ایالات متحد نقایص زیادی دارد، ولی باز می‌تواند میلیون‌ها تن را برای مشاغل خدماتی و اطلاعاتی تربیت کند، از فروشندگی گرفته تا اپراتوری کامپیوتر.

www.Booknama.com

زنانه شدن فقر

در نقطهٔ مقابل دستاوردهای اقتصادی بسیاری از زنان در ایالات متحد، فقر زنانه قرار دارد. بسیاری از زنان (و بچه‌های‌شان) در میان مردم فقیر آمریکا، دچار چنین فقری‌اند. از جنگ جهانی دوم تاکنون، روند فقر زنانه در ایالات متحد برقرار بوده است، ولی به تازگی این روند شدت گرفته است. در سال ۱۹۵۹، خانوارهای تحت سرپرستی زنان، تنها یک چهارم خانوارهای فقیر آمریکایی را تشکیل می‌دادند، ولی از آن زمان تا کنون، این رقم بیش از دو برابر شده است. حدود نیمی از زنان فقیر در «مرحلهٔ گذار» قرار دارند. اینها زن‌هایی‌اند که بر اثر رها کردن خانواده از سوی شوهر، ناتوانی جسمی و یا مرگ شوهر، به گونه‌ای موقتی دچار بحران اقتصادی شده‌اند. نیمی دیگر از زنان فقیر به گونه‌ای دایمی‌تر به نظام رفاهی یا دوستان و خویشاوندانی که در نزدیکی‌شان زندگی می‌کنند، وابسته شده‌اند (شافرولم، ۱۹۹۴). فقر زنانه و پیامدهای آن از جهت سطح زندگی و سلامت، حتی در میان مزدبگیران نیز گسترش یافته است. بسیاری از زن‌های آمریکایی با دستمزد پایین و منافع ناچیز، همچنان بیمه وقت کار می‌کنند.

امنیت اقتصادی زوج‌های متأهل بسیار بیشتر از مادران بدون شوهر است. داده‌های جدول ۴ـ۱۸ نشان می‌دهد که میانگین درآمد خانواده‌های زن و شوهری دوبرابر بیشتر از درآمد خانواده‌های تحت سرپرستی یک زن است. درآمد متوسط یک خانواده تحت سرپرستی یک زن در سال ۱۹۹۷، سالیانه ۱۵/۵۳۰ دلار بود. این رقم کمتر از یک سوم درآمد میانهٔ (۵۱/۶۸۱ دلار) یک خانوار زن و شوهری بود.

زنانه شدن فقر روندی نیست که تنها در آمریکای شمالی رخ داده باشد. درصد خانوارهای تحت سرپرستی زنان در سراسر جهان رو به افزایش بوده است. برای نمونه، در اروپای غربی، این درصد از ۲۴ درصد در سال ۱۹۸۰ به ۳۱ درصد در سال ۱۹۹۰ رسید. این رقم از ۲۰ درصد در برخی از کشورهای آسیایی و آسیای جنوب شرقی تا تقریباً ۵۰ درصد در برخی از کشورهای آفریقایی و کارایبی در نوسان است (بوویتچ، ۱۹۹۵).

چرا باید این همه زن در سراسر جهان سرپرست خانوار باشند؟ مردها کجا می‌روند و چرا خانوار را ترک می‌کنند؟ مهاجرت مردان، جنگ داخلی (مردها برای رفتن

www.Booknama.com

به میدان جنگ خانوارشان را ترک می‌کنند)، طلاق، رها کردن خانواده، بیوگی، تشکیل خانواده بدون ازدواج و از همه رایج‌تر، این فکر که مسئولیت در قبال فرزندان از آن زنان است، از جمله علت‌های این رفتار به شمار می‌آید.

جدول ۴ـ۱۸

درآمد میانهٔ سالیانهٔ خانوارهای ایالات متحد برحسب نوع خانوار در سال ۱۹۹۷

	تعداد خانوارها (به نسبت هزار)	درآمد میانهٔ سالیانه به دلار	درصددرآمدمیانه‌در مقایسه‌باخانوارهای زن و شوهری
کل خانوارها	۱۰۲/۵۲۸	۳۷/۰۰۵	۷۲
خانوارهای‌خانوادگی:	۷۰/۸۸۰	۴۵/۳۴۷	۸۸
خانواده‌های زن‌وشوهری	۵۴/۳۱۷	۵۱/۶۸۱	۱۰۰
نان‌آورمرد، بدون‌همسر	۳/۹۱۱	۶۳/۶۳۴	۷۱
نان‌آورزن، بدون‌شوهر	۱۲/۶۵۲	۲۳/۰۴۰	۴۵
خانوارهای‌غیرخانوادگی	۳۱/۶۴۸	۲۱/۷۰۵	۴۲
مرد مجرد	۱۱/۰۱۰	۲۳/۸۷۱	۴۶
زن مجرد	۱۵/۳۱۷	۱۵/۵۳۰	۳۰

خانوارهای تحت سرپرستی زنان در سراسر جهان، از خانوارهای تحت سرپرستی مردان فقیرترند. در یکی از بررسی‌ها، درصد خانواده‌های تک والد فقیر در بریتانیا ۱۸ درصد، در ایتالیا ۲۰ درصد، در سویس ۲۵ درصد، در ایرلند ۴۰ درصد، در کانادا ۵۲ درصد و در ایالات متحد ۶۲ درصد است. بررسی‌هایی که در برزیل، زامبیا و فیلیپین انجام گرفته‌اند، نشان می‌دهند که نرخ بقای کودکان در خانوارهای تحت سرپرستی زنان کمتر از کودکان در خانوارهای تحت سرپرستی مردان است (بووینیچ، ۱۹۹۵).

www.Booknama.com

در ایالات متحد، زنانه شدن فقر مایهٔ نگرانی سازمان ملی زنان شده است. این سازمان در کنار بسیاری از سازمان‌های جدیدتر هنوز وجود دارد. جنبش زنان از جهت پهنه و عضویت، خصلتی بین‌المللی پیدا کرده است و اولویت‌های آن دیگر تنها محدود به قضایای شغلی نیست و قضایای گسترده‌تر اجتماعی جای اولویت‌های پیشین را گرفته است. این قضایا عبارت‌اند از، فقر، بی‌خانمانی، مراقبت بهداشتی از زنان، تأسیس مهدکودک، خشونت خانگی، خشونت جنسی و حقوق توالد (کَلهون، لایت و کِلِر، ۱۹۹۷). این قضایا و قضیه‌های دیگری که به ویژه بر زنان در کشورهای روبه توسعه تأثیر می‌گذارند، در چهارمین کنفرانس جهانی سازمان ملل دربارهٔ زنان که در پکن به سال ۱۹۹۵ برگزار شد، مطرح شده بودند. در این کنفرانس گروه‌هایی از زنان از سراسر جهان شرکت کرده بودند. بسیاری از این گروه‌ها سازمان‌های ملی و بین‌المللی غیردولتی بودند که برای افزایش تولید و دسترسی بیشتر زنان به تسهیلات اعتباری با آنها در سطح محلی همکاری می‌کردند.

بسیاری بر این باورند که یکی از شیوه‌های بهبود موقعیت زنان فقیر، تشویق آنها به سازماندهی است. در برخی از موارد، گروه‌های جدید زنان می‌توانند صورت‌های سنتی سازماندهی زنان را که اکنون از هم گسیخته‌اند، احیا کنند یا خود جای آنها را گیرند. عضویت در یک گروه سازمان یافته به زن‌ها کمک می‌کند تا منابع‌شان را بسیج کنند، تولید را عقلانی سازند و مخاطرات و هزینه‌های ناشی از اعتبارات را کاهش دهند. همچنین، سازماندهی به زن‌ها اجازه می‌دهد تا اعتماد به نفس‌شان را بیشتر کنند و از وابستگی خود به دیگران بکاهند. زنان فقیر در سراسر جهان از طریق این نوع سازماندهی در صددند تا نیازها و اولویت‌های‌شان را تعیین کنند و اوضاع را به گونه‌ای دگرگون سازند که موقعیت اجتماعی و اقتصادی‌شان بهبود یابد.

چه چیز است که تفاوت جنسی را تعیین می‌کند؟

می‌دانیم که نقش‌های جنسی و قشربندی جنسی از فرهنگی به فرهنگی دیگر و از زمانی به زمانی دیگر، به شدت تفاوت می‌پذیرند. در میان بسیاری از گشت‌زنان و کشاورزان مادرتبار، قشربندی جنسی چندان به چشم نمی‌خورد. رقابت بر سر دستیابی

www.Booknama.com

به منابع، به جنگ و عمیق‌تر شدن کشاورزی می‌انجامد. این وضع به سود پدرتباری و پدرمکانی تمام می‌شود. هر چه که زنان در جوامع کشاورزی نقش‌های تولیدی‌شان را بیشتر از دست می‌دهند، دوشاخگی خانگی ـ عمومی و نیز قشربندی جنسی شدت بیشتری می‌گیرد. با پیدا شدن جوامع صنعتی، رویکردها دربارهٔ جنسیت، به نسبت دامنهٔ اشتغال زنان در خارج از خانه، دگرگون می‌شوند. جنسیت پدیده‌ای انعطاف‌پذیر است و در رابطه با عوامل فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دگرگون می‌شود. تغییرپذیری جنسیت در راستای زمان و مکان، باعث می‌شود که در آینده نیز همچنان دستخوش دگرگونی شود. ویژگی‌های زیست‌شناختی دو جنس زن و مرد، چهارچوب تنگی نیست که انسان‌ها را محدود سازد، بلکه مبنای وسیعی را فراهم می‌سازد که انواع ساختارها را می‌توان بر آن بنا کرد.

پرسش‌های اساسی

۱ . آیا کالبدشناسی سرنوشت انسان را تعیین می‌کند؟ چه ویژگی‌هایی از زن‌ها و مردها را می‌شناسید که یکراست به تفاوت‌های زیست‌شناختی دو جنس مرتبط باشند؟ چه نوع ویژگی‌ها هستند که بیشتر از همه تحت تأثیر فرهنگ شکل می‌گیرند؟

۲ . با توجه به جامعهٔ خودتان، یک نمونه از نقش جنسی، تصور قالبی جنسی و قشربندی جنسی را به دست دهید.

۳ . نقش‌های جنسی در میان گشت‌زنان در مقایسه با همین نقش‌ها در ایالات متحد و کانادا، چگونه عمل می‌کنند؟

۴ . آیا ترجیح می‌دهید که در جامعهٔ مبتنی بر مادرتباری و مادرمکانی زندگی کنید یا جامعهٔ پدرتباری و پدرمکانی؟ چرا؟

۵ . آیا زندگی در جامعهٔ مبتنی بر کشاورزی عمیق را دوست دارید یا کشاورزی سطحی؟ چرا؟

۶ . به نظر شما، چه عامل عمده‌ای باعث دگرگونی نقش‌های جنسی در آمریکای شمالی پس از جنگ جهانی دوم بوده است؟

۷ . اگر مجبور بودید که سه عامل تأثیرگذار بر تنوع میان فرهنگ‌ها از جهت نقش‌های جنسی را انتخاب کنید، روی کدام عوامل انگشت می‌گذاشتید؟

www.Booknama.com

فصل ۱۹

دین

آنتونی والاسِ انسان‌شناس دین را چنین تعریف کرده است: «باورداشت و آیینی که با هستی‌ها، قدرت‌ها و نیروهای فراطبیعی سر و کار دارد» (۱۹۶۶، ص ۵). دین را نیز مانند قومیت و زبان می‌توان با تقسیم‌بندی‌های اجتماعی درون جوامع و ملت‌ها و میان آنها، مرتبط دانست. رفتار و باورداشت‌های دینی هم می‌توانند پیونددهنده باشند و هم جداکننده. مشارکت در مناسک مشترک، می‌تواند همبستگی اجتماعی را در میان هواداران یک دین تأیید و حفظ کند. از سوی دیگر، اختلاف‌های مذهبی می‌توانند با دشمنی شدیدی همراه باشند.

انسان‌شناسان هنگام بررسی دین در میان فرهنگ‌ها، نه تنها به نقش‌های اجتماعی دین بلکه به محتوا و ماهیت کنش‌ها، فراگردها و تنظیم‌های مذهبی در میان دینداران و سازمان‌های مذهبی نیز توجه دارند. آنها همچنین به نمودهای کلامیِ باورداشت‌های مذهبی مانند نیایش‌ها، سرودها، اسطوره‌ها، متون و عبارت‌های راجع به آیین‌های اخلاقی و اخلاقیات نیز می‌پردازند.

فراطبیعی به قلمرو خارق‌العاده‌ای اطلاق می‌شود که فراسوی جهان مشاهده‌پذیر جای می‌گیرد، ولی اعتقاد براین است که براین جهان تأثیر می‌گذارد. این قلمرو خصلتی غیرتجربی و رازآمیز دارد و با اصطلاح‌های معمولی توضیح‌پذیر نیست، بلکه آن را باید با «ایمان» پذیرفت. هستی‌های فراطبیعی مانند خدایان، ایزدبانوها و ارواح، به جهان

www.Booknama.com

مادی تعلق ندارند. حتی برخی از نیروهای فراطبیعی که از هستی عینی برخوردارند، نیز وابسته به جهان مادی نیستند. نیروهای مقدس و فراطبیعی دیگر که هستی خاصی ندارند، غیر شخصی‌اند و تنها می‌توان گفت وجود دارند. به هر روی، در بسیاری از جوامع، آدم‌ها بر این باورند که می‌توانند از این نیروها سود برند و آنها را از آن خود سازند و یا این نیروها را بسازند.

دین با این تعریف، در هر جامعهٔ بشری وجود دارد. این یک پدیدهٔ فرهنگی جهان شمول است. ولی باز خواهیم دید که تفکیک میان طبیعی و فراطبیعی همیشه آسان نیست و فرهنگ‌های متفاوت هستی‌های فراطبیعی را به صورت‌های بسیار متفاوت مفهوم‌بندی می‌کنند.

سرچشمه‌ها، کارکردها و نمودهای دین

دین از کی آغاز شد؟ هیچ کس نمی‌تواند با اطمینان بدین پرسش پاسخ گوید. نشانه‌هایی از دین در گورهای نئاندرتالها و دیواره‌های غارهای اروپا دیده شده‌اند که بر آنها نقش‌هایی خورده است که ممکن است نمایانگر شمنها و متخصصان مذهبی باشند. با این همه، هرگونه اظهارنظر دربارهٔ زمان، مکان و چرایی و چگونگی آغاز دین و هر توصیفی از ماهیت آغازین دین، تنها می‌تواند تأمل محض باشد. به هر روی، گرچه این تأملات قطعیتی ندارند، ولی بسیاری از آنها کارکردها و پیامدهای مهم رفتار مذهبی را آشکار ساخته‌اند. نظریه‌های گوناگون راجع به دین را پس از این توضیح می‌دهیم.

جاندارانگاری

بنیانگذار انسان‌شناسی دین، یک انسان‌شناس انگلیسی به نام ادوارد برِنت تایلر (۱۹۵۸-۱۸۷۱) بود. به عقیدهٔ تایلر، دین زمانی آغاز شد که انسان‌ها بر آن شدند تا وضعیت‌ها و رخدادهایی را درک کنند که با تجربهٔ روزانه نمی‌توانستند توضیح دهند. او براین باور بود که نیاکان ما و نیز اقوام غیرصنعتی معاصر، به شدت کنجکاو قضیهٔ مرگ، رویا و خلسه بوده‌اند. انسان‌ها در رؤیاها و خلسه‌های‌شان تصویرهایی را می‌بینند که پس از بیداری و از دست دادن خلسه، از یادشان نمی‌رود.

www.Booknama.com

تایلر به این نتیجه رسید که تلاش برای تبیین رؤیا و خلسه، انسان‌های اولیه را به این باور رساند که دو نوع هستی در جسم انسان جای دارند که یکی در بیداری و دیگری در خواب و خلسه فعال است. گرچه این دو هستی هرگز با هم رو به رو نمی‌شوند، ولی برای هم نقشی حیاتی دارند. وقتی هستی دوم که همان روح است برای همیشه از بدن جدا می‌شود، شخص می‌میرد. مرگ همان رحلت روح است. تایلر از روی واژهٔ لاتینی *anima* که به معنای روح است. اصطلاح آنیمیسم (جاندارانگاری) را برای این نوع باورداشت برگزید. روح یک نوع هستی روحی به شمار می‌آمد؛ آدم‌ها تصویرهای گوناگونی را از رؤیاها و خلسه‌های‌شان ــ یا ارواح دیگر ــ به یاد می‌آوردند. به نظر تایلر، جاندارانگاری نخستین صورت دین بود که بر پایهٔ اعتقاد به هستی‌های روحی استوار شده بود.

به نظر تایلر، دین طی چند مرحله تکامل یافته است؛ این مراحل عبارت‌اند از نخست، جاندارانگاری، دوم، چند خداپرستی (اعتقاد به چندین خدا) و سوم، تک خداپرستی (اعتقاد به خدای یگانه و همه توانمند). تایلر بر این اندیشه بود که از آن جا که دین برای آن پیدا شده بود تا چیزهایی را که انسان درک‌شان نمی‌کرد توضیح دهد، با پیدا شدن تبیین‌های بهتر علمی، دین بایستی افول کند. اکنون ما برای بسیاری از چیزهایی که زمانی دین توضیح‌شان می‌داد، تبیین‌های علمی داریم. با این همه، از آن جا که دین همچنان پابرجای است، باید کاری فراتر از توضیح اسرار انجام داده باشد. پس دین باید کارکردها و معناهای دیگری نیز داشته باشد.

مانا و تابو

گذشته از جاندارنگاری و ــ گهگاه دوشادوش با آن در یک جامعهٔ معین ــ برداشت دیگری از فراطبیعی وجود دارد که به قلمرو یک قدرت یا نیروی غیرشخصیِ بدوی اطلاق می‌شود؛ مردم معتقد به این نیرو تصور می‌کنند که تحت یک شرایط معین می‌توانند آن را تحت نظارت‌شان درآورند. یک چنین مفهومی از امر فراطبیعی، به ویژه در ملانزی واقع در حوزهٔ جنوبی اقیانوس آرام که گینهٔ نو پاپوا و جزایر اطرافش را دربر می‌گیرد، تسلط خاصی دارد. مردم ملانزی به نیروی غیرشخصیِ مقدسی به نام مانا

www.Booknama.com

اعتقاد دارند که در جهان وجود دارد. مانا می‌تواند در آدم‌ها، جانوران، گیاهان و اشیاء جای داشته باشد.

اعتقاد به مانا یا همان نیرو یا قدرت فراطبیعی که انسان‌ها می‌توانند آن را برای برآوردن نیازهای‌شان تغییر جهت دهند، بسیار گسترده است. مانا می‌تواند در انسان‌ها، جانوران گیاهان و چیزهایی چون جمجمه‌ای که در این تصویر در دست یکی از اعضای قبیلهٔ شکارگر ایبان ملانزی می‌بینید، جای داشته باشد. آیا شما هم چیزی را دارید که دربرگیرندهٔ مانا باشد؟

www.Booknama.com

مانای مردم ملانزی با برداشت ما از توفیق یا بخت شباهت دارد. آنها موفقیت را به مانا نسبت می‌دهند و معتقدند که به شیوه‌های گوناگون، از جمله از طریق جادو، می‌توان این نیرو را به دست آورد و یا جهت داد. چیزهایی که از مانا برخوردارند، می‌توانند بخت آدم را دگرگون کنند. برای نمونه، یک طلسم یا تعویذ که به یک شکارگر موفق تعلق دارد، می‌تواند مانای او را به شخص دیگری که آن را به دست آورده و به خود بسته باشد، انتقال دهد. زنی که تخته‌سنگی را در باغش می‌گذارد و سپس می‌بیند که محصولش بسیار بیشتر و مرغوب‌تر شده است، این تغییر را به نیرویی نسبت می‌دهد که در آن تخته‌سنگ جای گرفته است.

اعتقاد به نیروی‌های شبیه مانا، بسیار گسترده است، هر چند که مختصات آموزه‌های مذهبی مربوط به آنها ممکن است تفاوت داشته باشند. برای نمونه، تفاوت میان مانای مردم ملانزی و پولینزی (جزایر واقع در مثلثی که از شمال به هاوایی، از شرق به جزیرهٔ ایستر و از جنوب شرق به زلاندنو محدود است) را در نظر آورید. در ملانزی، هر کسی می‌تواند با بخت خوش و یا تلاش شدید برای دستیابی به مانا، آن را به دست آورد. ولی در پولینزی، مانا بالقوه در دسترس هر کسی نیست، بلکه با سِمت‌های سیاسی پیوستگی دارد. رییس‌ها و نجیب‌زادگان بیشتر از مردم عادی مانا دارند.

در ملانزی، بیشترین مانا را بلندپایه‌ترین رییس‌ها دارند که تماس با آنها برای مردم عادی خطرناک انگاشته می‌شود. مانای رییس‌ها هر کجا که بروند از بدن‌شان تراوش می‌کند. این مانا ممکن است زمینی را که رییس پا بر آن گذاشته باشد آغشته کند و جای پای آنها را برای دیگران خطرناک سازد. مانای رییس‌ها ممکن است در ظروفی که آنها از آن غذا می‌خورند، نفوذ کند. تماس میان رییسان و مردم عادی خطرناک دانسته می‌شد، زیرا این تماس می‌توانست اثری مانند یک شوک الکتریکی داشته باشد. از آن جا که رییسان بلندپایه از مانای فراوانی برخوردار بودند، بدن‌ها و متعلقات آنها تابو به شمار می‌آمدند و به عنوان چیزهای مقدس و تماس ممنوع برای مردم عادی در نظر گرفته می‌شدند. تماس میان یک رییس بلندپایه و مردم عادی ممنوع بود. چون مردم عادی نمی‌توانستند به اندازهٔ خانوادهٔ فرمانروا این جریان مقدس را تاب آورند، اگر اتفاقاً در معرض آن قرار می‌گرفتند، می‌بایست مناسک تطهیر را برگزار کنند.

www.Booknama.com

یکی از نقش‌های دین، تبیین است (هورتون، ۱۹۹۳). اعتقاد به ارواح، اتفاق‌هایی را که در خواب، خلسه و مرگ می‌افتد، تبیین می‌کند. مانای مردم ملانزی تفاوت در درجهٔ موفقیت را که انسان‌ها با تعبیرهای عادی و طبیعی نمی‌توانند آن را درک کنند، تبیین می‌کند. آدم‌ها در شکار، جنگ و باغکاری به خاطر این موفق نمی‌شوند که تنبل، کودن یا بی‌کفایت‌اند، بلکه موفقیت یا عدم موفقیت‌شان از جهان فراطبیعی سرچشمه می‌گیرد.

باورداشت به هستی‌های روحی (جاندارانگاری) و نیروهای فراطبیعی (مانا) با تعریفی که در آغاز این فصل از دین داده‌ایم جور درمی‌آید. بیشتر دین‌ها هم ارواح و هم نیروهای فراطبیعی را دربر دارند. به همین سان، اعتقاد به نیروهای فراطبیعی در میان مردم معاصر آمریکای شمالی، نیز هستی‌ها (خدایان، قدیسان، ارواح و شیاطین) و نیروها (طلسم‌ها، تعویذها، مخدرها و اشیای مقدس) را دربر می‌گیرد.

جادو و دین

جادو به فنونی فراطبیعی اطلاق می‌شود که به نیت رسیدن به هدف‌های خاص انجام می‌گیرند. این فنون عبارت‌اند از، اوراد، دستورعمل‌ها و افسون‌هایی که در جهت جلب نیروهای الهی و یا نیروهای غیرشخصی به کار می‌روند. جادوگران برای تولید یک اثر مطلوب از جادوی تقلیدی برای تقلید آن اثر استفاده می‌کنند. برای مثال اگر جادوگری خواسته باشد شخصی را مصدوم کند یا بکشد، از طریق مجروح کردن یا کشتن تصویر قربانی، تقلید آن کار را انجام می‌دهد؛ مانند سنجاق فروکردن در عروسک‌های تمثیلی که بسیاری از جادوگران برای چنین منظوری انجام می‌دهند. طبق اصل جادوی مُسری، اعتقاد بر این است که برای آسیب رساندن به یک فرد، کافی است که بلایی سر چیزی بیاوریم که آن فرد با آن تماس داشته است. گهگاه، دست‌اندرکاران جادوی مسری اجزائی از بدن قربانی، مانند ناخن یا موی او را تحت‌تأثیر این جادو قرار می‌دهند. به اعتقاد آنها، وردی که بر این اجزای بدن خوانده می‌شود، سرانجام به شخص مورد نظر نیز سرایت خواهد کرد و نتیجهٔ دلخواه را به دست خواهد داد.

ما جادو را در فرهنگ‌هایی با باورداشت‌های مذهبی متفاوت مشاهده می‌کنیم.

www.Booknama.com

جادو می‌تواند با جاندارانگاری، مانا، چند خداپرستی و تک خداپرستی همراه باشد. جادو از جاندارانگاری یا اعتقاد به مانا، نه ساده‌تر است نه ابتدایی‌تر.

اضطراب، نظارت، تسکین

دین و جادو تنها به تبیین امور و کمک به انسان‌ها برای رسیدن به اهداف‌شان، نمی‌پردازند. آنها به قلمرو احساسات انسان نیز وارد می‌شوند. به بیان دیگر، آنها هم نیازهای شناختی انسان‌ها را برآورده می‌سازند و هم نیازهای عاطفی‌شان. برای مثال، باورداشت‌ها و عملکردهای فراطبیعی به انسان‌ها کمک می‌کنند تا اضطراب‌شان را کاهش دهند. فنون جادویی می‌توانند شک‌هایی را برطرف سازند که انسان‌ها در هنگام برخورد با پیامدهایی که فراسوی نظارت‌شان قرار دارند، دچار آنها می‌شوند. به همین سان، دین به انسان‌ها در هنگام رویارویی با مرگ و بحران‌های زندگی کمک می‌کند تا آنها را بهتر تحمل کنند.

هر چند هر جامعه‌ای شگردهایی را برای برخورد با امور روزانه دارد، ولی بر جنبه‌های خاصی از زندگی انسان‌ها چندان نظارتی ندارد. به عقیدهٔ مالینوفسکی، هرگاه آدم‌ها با عدم قطعیت و خطر روبرو می‌شوند، به جادو روی می‌آورند.

> با آن که دانش و علم به انسان کمک می‌کنند و به او اجازه می‌دهند تا به خواسته‌هایش برسد، ولی در نظارت بر بخت، حذف حوادث ناگوار و تضمین قابلیت و کارآیی دست ساخته‌های انسان در جهت برآوردن همهٔ نیازهای عملی، یکسره ناتوان‌اند (مالینوفسکی ۱۹۳۱، ۱۹۷۸، ص ۳۹).

مالینوفسکی پی برده بود که جزیره‌نشینان تروبریاند جادو را در هنگام دریانوردی به کار می‌برند که فعالیتی بس مخاطره‌آمیز است. به نظر او، از آن جا که آدم‌ها نمی‌توانند پدیده‌هایی چون باد، آب و هوا و عرضهٔ ماهی را در نظارت‌شان داشته باشند، به جادو متوسل می‌شوند. آدم‌ها زمانی به جادو دست می‌یازند که ضمن ادامهٔ یک برنامهٔ معین پی می‌برند در دانش یا قدرت نظارت عملی‌شان نوعی کاستی وجود دارد (مالینوفسکی، ۱۹۳۱، ۱۹۷۸).

به نظر مالینوفسکی، جادو برای تثبیت نظارت انسان به کار می‌رود، ولی دین «از

www.Booknama.com

مصایب واقعی زندگی بشری سرچشمه گرفته است» (۱۹۳۱، ۱۳۷۸، ص ۴۵). دین به انسان‌ها به ویژه در هنگام رویارویی با یک بحران، تسکین عاطفی می‌دهد. به نظر مالینوفسکی، دین قبایل ابتدایی بیشتر با سازماندهی، تجدید خاطره و کمک به انسان‌ها در هنگام برخورد با رخدادهای حیاتی چون زایش، بلوغ، ازدواج و مرگ، سروکار دارد.

مناسک

ویژگی‌های گوناگونی مناسک را از انواع رفتار دیگر متمایز می‌سازند. مناسک جنبهٔ رسمی دارند، یعنی با سبک، تکرار شونده و قالبی‌اند. آدم‌ها مناسک را در مکان‌های مقدس خاص و در زمان‌های مشخصی انجام می‌دهند. مناسک دربرگیرندهٔ نمایش‌های خاص و سامانمندی‌اند؛ واژه‌ها و کنش‌های نمایشی نظم و سیاق خاصی دارند که دیری پیش از زمان اجرای آن شکل گرفته‌اند.

این ویژگی‌ها مناسک را به نمایش‌ها نزدیک می‌کنند، ولی با این همه میان این دو تفاوت‌های مهمی وجود دارند. نمایش‌ها با مخاطبان سروکار دارند، نه مشارکت کنندگان. بازیگران نمایش‌ها تنها چیزی را به نمایش می‌گذارند، ولی اجراکنندگان مناسک که گردهمایی‌هایی را ترتیب می‌دهند، در کارشان بسیار جدی‌اند. مناسک اطلاعاتی را دربارهٔ مشارکت کنندگان و سنت‌های‌شان انتقال می‌دهند. مناسک که هرساله و نسل اندر نسل تکرار می‌شوند، پیام‌ها، ارزش‌ها و احساس‌های عملی ماندگاری را متجلی می‌سازند.

مناسک در واقع کنش‌های اجتماعی‌اند. هر چند که به طبع برخی از شرکت‌کنندگان به باورهایی که پشت مناسک قرار دارند بیشتر از دیگران متعهداند ولی از آن جا که شرکت‌کنندگان در یک کنش همگانی مشترک اشتراک دارند، عمل آنها به این معنا است که سامان اجتماعی و اخلاقی مشترکی را قبول دارند که فراتر از جایگاه فردی آنها است.

مناسک‌گذر

همچنان که مالینوفسکی یادآور شده است، جادو و دین می‌توانند اضطراب را

www.Booknama.com

کاهش داده و هراس‌ها را تخفیف دهند. ولی شگفتا، که باورداشت‌ها و مناسک همچنین می‌توانند اضطراب‌ها و نوعی احساس ناامنی و خطر را نیز پدید آورند (رَدکلیف براون، ۱۹۶۲، ۱۹۶۵). اضطراب ممکن است به خاطر وجود مناسک پیش آید. در واقع، مشارکت در یک مَنِسک جمعی ممکن است موجب دلهره شود، ولی کاهش مشترک این دلهره از طریق تکمیل آن منسک، همبستگی شرکت‌کنندگان را تقویت می‌کند.

برای مثال، مناسک گذر که با ختنهٔ دسته‌جمعی نوجوانان همراه است، می‌تواند بسیار دلهره‌آور باشد. سلوکِ مکاشفهٔ سنتی در میان سرخپوستان دشت‌نشین آمریکا، مناسک گذری (رسومی که در هنگام انتقال از یک مرحلهٔ زندگی به مرحلهٔ دیگر انجام می‌گیرد) را نمایش می‌دهد که در سراسر جهان به چشم می‌خورند. در میان این سرخپوستان، یک نوجوان برای انتقال از پسرانگی به مردانگی، به گونه‌ای موقتی از اجتماعش جدا می‌شود. پس از یک دورهٔ جدا زیستن در بیابان که غالباً با روزه گرفتن و مصرف داروی مخدر همراه است، مردجوان شبحی را می‌بیند که از آن پس روح پاسدارش خواهد شد. از آن پس، او به عنوان یک مرد بزرگسال به اجتماعش برمی‌گردد.

مناسک گذر در فرهنگ‌های معاصر، عبارت‌اند از، مراسم پذیرش به یک مذهب، غسل تعمید و مراسم ورود به انجمن‌های برادری. مناسک گذر یا دگرگونی‌هایی در پایگاه اجتماعی، مانند گذر از پسرانگی به مردانگی و از عدم عضویت به عضویت در انجمن‌های خاص، همراه است. در زندگی کاری و شرکتی ما نیز مناسکی برقرار است، مانند مهمانی‌هایی که در هنگام ترفیع و بازنشستگی برگزار می‌شوند. یک منسک گذر به معنای عام آن، هر نوع دگرگونی در مکان، وضعیت، پایگاه اجتماعی و یا سنی را نمودار می‌سازد.

هر منسک گذری سه‌مرحله دارد؛یکی جدایی، دیگری برزخ و سوم بازپیوستگی. در مرحلهٔ نخست، نوجوانان از گروه جدا می‌شوند و از یک مکان یا جایگاه به مکان و جایگاه دیگری انتقال می‌یابند. در سومین مرحله، آنها پس از تکمیل منسک دوباره وارد جامعه می‌شوند. در مرحلهٔ برزخی که دورهٔ میان مرحلهٔ نخست و مرحلهٔ آخر است، شخص بلاتکلیف می‌ماند و احساس می‌کند که حالت و جایگاه پیشین خود را از دست داده است ولی هنوز به مرحلهٔ سوم که مرحلهٔ تثبیت جایگاه نوین است وارد نشده است.

www.Booknama.com

حالت برزخی همیشه ویژگی‌های معینی دارد. آدم‌های قرار گرفته در این مرحله جایگاه اجتماعی مبهمی دارند. آنها از تمایز و چشمداشت‌های عادی جدا افتاده‌اند و خارج از آهنگ معمول زندگی رفتار می‌کنند. انواعی از تضادها حالت برزخی را از زندگی اجتماعی معمولی متفاوت می‌سازد. برای مثال، در میان مردم نِدِمبو زامبیا، یک رییس پیش از تصدی این سمت از نوعی منسک گذر عبور می‌کند. در هنگام گذراندن مرحلهٔ برزخی،جایگاه‌های گذشته‌وآینده‌اش ازاوسلب می‌شودوحتی‌وارونهٔ آن را تجربه می‌کند. او در این مرحله در معرض انواع توهین‌ها، امر و نهی‌ها و تحقیرها قرار می‌گیرد.

برخلاف سلوک مکاشفه و منسک پاگشاییِ نِدِمبو که تجربه‌های فردی‌اند، مناسک گذر غالباً خصلت دسته‌جمعی دارند. افراد گوناگون، مانند پسرانی که باید ختنه شوند، نوواردان انجمن‌های برادری و خواهری، سربازان تازه‌وارد به یک یادگان، فوتبالیست‌های تازه وارد به میدان تمرین فوتبال، راهبه‌های تازه‌وارد به صومعه‌ها، همگی‌شان به صورت گروهی در مناسک گذر شرکت می‌کنند. جدول ۱-۱۹ تضادها و تفاوت‌های مرحلهٔ برزخی و زندگی اجتماعی عادی را نمودار می‌سازد.

از همه چشمگیرتر، جنبهٔ اجتماعیِ برزخ دسته‌جمعی است که کومونیتا نام دارد. در این حالت، نوعی روحیهٔ اجتماعی شدید، احساس همبستگی شدید اجتماعی، برابری و همدلی، برقرار است. آدم‌هایی که حالت برزخی را تجربه می‌کنند، اجتماعی از افراد برابر را می‌سازند. تمایزهای اجتماعی که در گذشته و آینده وجود داشته و خواهند داشت، به گونهٔ موقت فراموش می‌شوند. آدم‌های واقع در مرحلهٔ برزخی یک نوع برخورد و شرایط را تجربه می‌کنند و باید مانند هم عمل کنند. حالت برزخی می‌تواند به گونه‌ای آیینی و نمادین، به صورت وارونهٔ رفتار عادی مشخص شود. برای مثال، در این مرحله محرمات جنسی ممکن است تشدید گردند و یا برعکس، زیاده‌روی جنسی تشویق گردد.

حالت برزخی برای هر نوع منسک گذر اهمیت بنیادی دارد. از این گذشته، در برخی جوامع مانند جوامع خودمان، نمادهای برزخی ممکن است برای متمایز ساختن یک گروه (مذهبی) از گروه دیگر و نیز از کل جامعه، به کار گرفته شوند. یک چنین «گروه‌های همیشه برزخی» (مانند فرقه‌ها، انجمن‌های برادری و کیش‌ها)، بیشتر در

www.Booknama.com

در این تصویر، جزیره‌نشینان تروبریاند را می‌بینید که کرجی سنتی مخصوص داد و ستد کولا، که نوعی نظام مبادلهٔ منطقه‌ای است، را آماده می‌کنند. در زنبیل آن زن کالاهای مورد داد و ستد کولا جای گرفته‌اند و مردها دارند بادبان‌های کرجی را کار می‌گذارند. جادو همیشه با عدم قطعیت همراه است، مانند کرجی‌رانی در آب‌های غیرقابل پیش‌بینی.

جوامع پیچیدهٔ دولت‌های ملی پیدا می‌شوند. ویژگی‌های برزخی همچون تحقیر، فقر، برابری، فرمان‌پذیری، ریاضت جنسی و سکوت، ممکن است برای اعضای هر فرقه یا کیشی لازم باشند. آنهایی که به چنین گروهی می‌پیوندند، قواعد آن را می‌پذیرند. آنها در هنگام گذراندن منسک گذر ــ که در این مورد، یک منسک بی‌پایان است ــ می‌توانند خود را از قید همهٔ تعلق‌های پیشین رها سازند و پیوندهای اجتماعی پیشین‌شان را پاره کنند، از جمله پیوندهایی که با اعضای خانوادهٔشان دارند.

www.Booknama.com

از اعضای این گروه‌ها انتظار می‌رود که هویت‌شان را به عنوان یک عضو گروه از فردیت‌شان بالاتر بدانند. اعضای یک کیش غالباً لباس یکنواخت می‌پوشند. آنها با نشان دادن یک نوع آرایش همگانی مو، مانند سرتراشیده، موی کوتاه یا بلند، می‌کوشند از تمایزهای سنی و جنسی در میان خودشان بکاهند. اعضای کیش دروازهٔ عرش که خودکشی دسته‌جمعی آنها سرفصل عناوین خبری را در سال ۱۹۹۷ به خود اختصاص داده بود، حتی از عقیم شدن نیز استفاده می‌کردند تا هم‌جنسیتی (شباهت میان مردان و

آدم‌های برزخی، مانند این دختران مانجی در گابُن آفریقای غربی، که به گونهٔ موقتی در کلبه‌های قاعدگی محبوس می‌شوند، از چشمداشت‌های عادی بدورند. آنها خارج از آهنگ زندگی رفتار می‌کنند و از تماس‌های اجتماعی عادی برکنارند. انواع تضادها، مانند رنگ بدن‌شان، حالت برزخی را از زندگی اجتماعی معمول مشخص می‌سازد. آخرین تجربهٔ برزخی شما چه بوده است؟

www.Booknama.com

زنان) را در میان خود افزایش دهند. در این کیش‌ها، فرد که در فرهنگ آمریکایی بسیار مهم است، در جمع تحلیل می‌رود. یکی از دلایل وحشت و بدگمانی آمریکاییان از این کیش‌ها، همین امر است. در محیط‌های گوناگون، ویژگی‌های برزخی تمایز یا تقدس گروه‌ها، اشخاص، فضاها و رخدادها را مشخص می‌سازند. نمادهای برزخی موجودیت‌ها و شرایط را خارق‌العاده می‌سازند، یعنی آنها را در خارج و فراسوی مکان اجتماعی عادی و رخدادهای معمول اجتماعی جای می‌دهند.

توتمیسم

مناسک، کارکرد اجتماعی ایجاد همبستگی دایمی یا موقتی را در میان آدم‌ها برعهده دارند و یک نوع اشتراک اجتماعی را پدید می‌آورند. ما این قضیه را در عملکردی به نام توتمیسم نیز می‌بینیم. توتمیسم در دین‌های بومیان استرالیا مهم بوده است. توتم می‌تواند یک حیوان، یک گیاه یا یک عنصر جغرافیایی باشد. در هر قبیله، گروه‌هایی از مردم توتم‌های خاصی دارند. اعضای هر گروه توتمی معتقدند که بازماندگان توتم‌شان هستند. آنها معمولاً حیوان توتم‌شان را نه می‌کشند و نه می‌خورند، ولی سالی یکبار هنگامی که در مراسم مختص توتم شرکت می‌کنند، این ممنوعیت از میان برداشته می‌شود. به اعتقاد آنها، این مناسکِ سالانه برای بقا و باز تولید توتم ضرورت دارد.

توتمیسم از طبیعت به عنوان الگوی جامعه استفاده می‌کند. توتم‌ها معمولاً حیوان‌ها و گیاهانی هستند که بخشی از طبیعت‌اند. انسان‌ها از طریق هم‌پیوستگی توتمی با انواع طبیعی، با طبیعت ارتباط برقرار می‌کنند. از آن جا که هر گروهی تونمی متفاوت از گروه‌های دیگر دارد، تفاوت‌های اجتماعی تضادهای طبیعی را بازتاب می‌کنند. گوناگونی در سامان طبیعی به الگویی برای تنوع در سامان اجتماعی تبدیل می‌شود. به هر روی، با آن که گیاهان و جانوران توتمی جایگاه‌های گوناگونی را در طبیعت اشغال می‌کنند، در سطح دیگری وحدت دارند، زیرا همگی بخشی از طبیعت‌اند. وحدت در سامان اجتماعی بشری از طریق هم‌پیوستگی با سامان طبیعی و تقلید از آن، شدت می‌گیرد (دورکیم، ۱۹۱۲، ۱۹۶۱؛ لوی اشتراوس، ۱۹۶۳؛ ردکلیف براون، ۱۹۶۲، ۱۹۶۵).

www.Booknama.com

جدول ۱ـ۱۹ تضادهای میان حالت برزخی و زندگی اجتماعی عادی

حالت برزخی	زندگی اجتماعی عادی
انتقال	تثبیت
همگونی	ناهمگونی
کمونیتاس	ساختار
بی‌نامی	نام‌ها
عدم مالکیت	مالکیت
عدم منزلت	منزلت
برهنگی یا لباس یکنواخت	پوشش‌های مشخص
خویشتنداری جنسی یا زیاده‌روی جنسی	رابطهٔ جنسی عادی
کمترین تمایزهای جنسی	بیشترین تمایزهای جنسی
عدم رتبه	رتبه
تحقیر	سرافرازی
بی‌توجهی به ظواهر شخصی	توجه به ظواهر شخصی
عدم خودخواهی	خودخواهی
فرمان‌پذیری مطلق	فرمانبرداری از رتبهٔ بالاتر
تقدس	عدم تقدس
آموزش مقدس	دانش فنی
سکوت	گفتار
سادگی	پیچیدگی
پذیرش درد و رنج	پرهیز از درد و رنج

www.Booknama.com

یکی از نقش‌های مناسک و باورداشت‌های مذهبی، تأیید و در نتیجه حفظ همبستگی هواداران یک دین است. توتم‌ها نشانه‌های مقدسی‌اند که هویت مشترک را به گونه‌ای نمادین نشان می‌دهند. این امر نه تنها در مورد بومیان استرالیایی بلکه در میان گروه‌های سرخپوست واقع در کرانهٔ شمالی اقیانوس آرام آمریکای شمالی نیز صحت دارد که ستون‌های توتمی آنها را همه می‌شناسند. پیکره‌های توتمی این سرخپوستان که داستان‌هایی بصری را دربارهٔ نیاکان، جانوران و ارواح بازگو و یادآوری می‌کنند، با تشریفاتی همراه‌اند. آدم‌ها برای گرامی‌داشت توتم‌شان در یک مناسک توتمی گرد هم می‌آیند. در این گردهمآیی، آنها مناسکی را برای حفظ یکپارچگی اجتماعی که توتم بیانگر نمادین آن است، برگزار می‌کنند.

دین و بوم‌شناسی فرهنگی

حوزهٔ دیگری که دین در آن نقش برجسته‌ای را ایفا می‌کند، بوم‌شناسی فرهنگی است. رفتاری که برانگیختهٔ اعتقاد به هستی‌ها، قدرت‌ها و نیروهای فراطبیعی است، می‌تواند به انسان‌ها کمک کند تا در محیط مادی‌شان ادامهٔ حیات دهند. در این بخش، پی می‌بریم که چگونه باورداشت‌ها و مناسک می‌توانند به عنوان بخشی از تطبیق فرهنگی گروه با محیط طبیعی‌اش، کارکرد داشته باشند.

گاو مقدس در هند

مردم هند گاو نر را می‌پرستند، زیرا این گاو تحت حفاظت آیین هندویی آهیشما[1] است، آیینی که مبتنی بر اصل عدم خشونت است و کشتن هر نوع جانوری را منع می‌کند. متخصصان غربی توسعهٔ اقتصادی گهگاه (و به خطا) از این منع کشتار گاو استفاده می‌کنند تا این عقیده را بیان کنند که باورداشت‌های مذهبی می‌توانند مانع تصمیم‌گیری اقتصادی عقلانی شوند. به نظر می‌رسد که نادیده گرفتن گوشت با ارزش گاو به خاطر رعایت سنت‌های فرهنگی یا مذهبی، رفتاری غیرعقلانی است. متخصصان توسعهٔ اقتصادی همچنین براین نظرند که هندی‌ها روش شایستهٔ پرورش گاو را

۱. به احتمال زیاد به معنای ضد خشم. ـ م.

www.Booknama.com

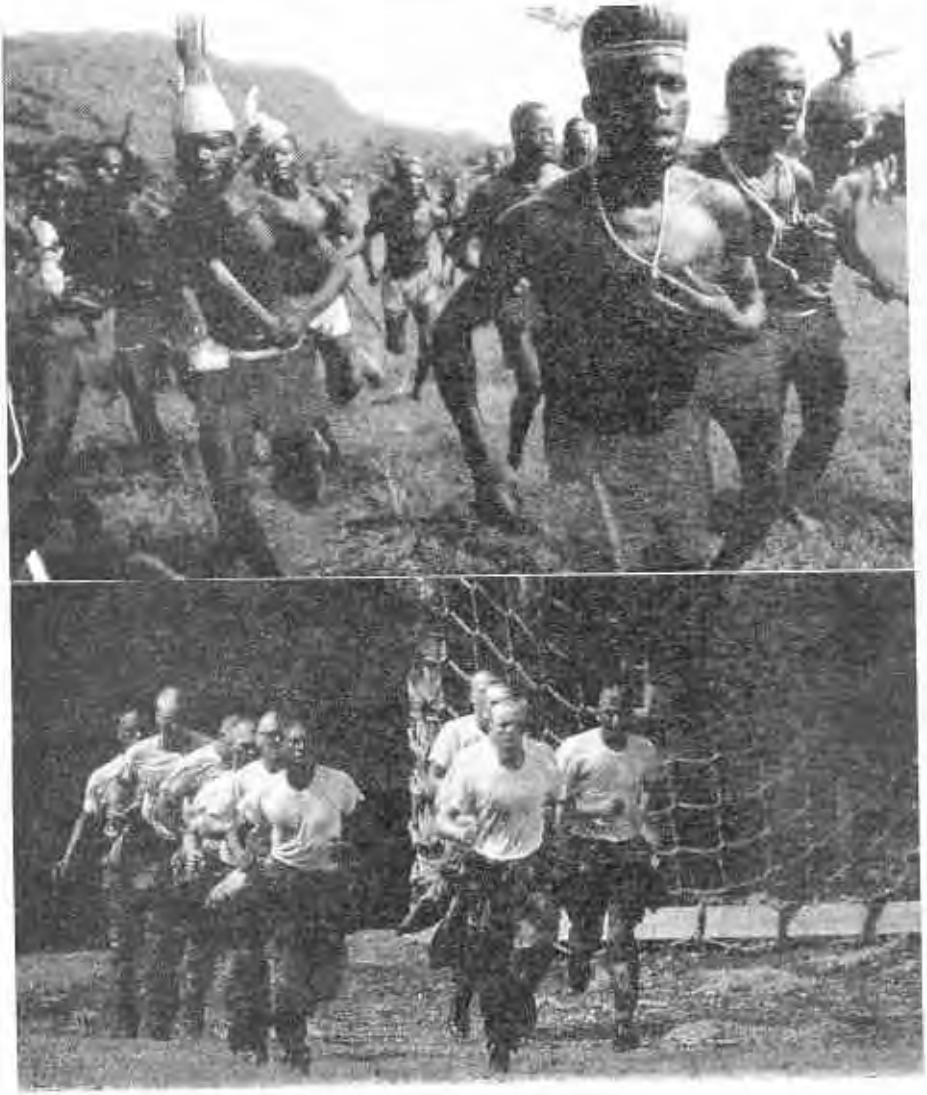

مناسک گذر غالباً دسته‌جمعی‌اند. یک گروه، مانند این نوواردان در توگو و یا آن تازه استخدام‌شدگان در نیروی دریایی آمریکا، به صورت یک واحد جمعی از منسک گذر عبور می‌کنند. این آدم‌های برزخی برخورد و شرایط همسانی را تجربه می‌کنند و مانند هم عمل می‌کنند. آنها از روحیهٔ اجتماعی بسیار شدید و تنگاتنگی برخوردارند و همبستگی اجتماعی یا همدلی بسیار نیرومندی را احساس می‌کنند.

www.Booknama.com

نمی‌دانند. آنها در تأیید نظرشان به گاوهای لاغر مردنی اشاره می‌کنند که در شهر و روستا وِل می‌گردند. غربی‌ها با توسل به فنون دامداری‌شان گاوهای بزرگتری را تولید می‌کنند که شیر و گوشت بیشتری را به دست می‌دهند. برنامه‌ریزان غربی با افسوس می‌گویند هندی‌ها که به فرهنگ و سنت‌شان وابسته‌اند، از توسعهٔ عقلانی سرباز می‌زنند.

به هر روی، این پنداشت‌ها هم قوم‌مدارانه‌اند و هم نادرست. گاو مقدس عملاً نقش تطبیقی مهمی را در اکوسیستم هند ایفا می‌کند، اکوسیستمی که نتیجهٔ یک تکامل چندهزار ساله است (هَریس، ۱۹۷۴، ۱۹۷۸). استفادهٔ دهقانان هندی از گاو برای کشیدن خیش و گاری، بخشی از تکنولوژی کشاورزی هند است. آنها به گاوهای بزرگ و پرخوری که توسعه‌گران اقتصادی، عرضه‌کنندگان گوشت و گاوچرانان آمریکای شمالی ترجیح می‌دهند، نیازی ندارند. همان گاوهای لاغر هندی برای کشیدن خیش و گاری کفایت می‌کنند و در ضمن خوراک‌شان را خارج از خانه‌های مالکان‌شان به دست می‌آورند و در نتیجه، فشار مالی به آنها وارد نمی‌کنند. در غیر این صورت، دهقانان هندی چگونه می‌توانستند با زمین محدود و ذخیرهٔ غذایی ناکافی‌شان گاوهای تنومند پرواری و پر خوراک را تغذیه کنند، بدون آن که از خوراک خودشان بزنند.

هندی‌ها از تپالهٔ گاو برای کود دادن زمین‌های‌شان استفاده می‌کنند. البته همهٔ تپاله‌ها جمع‌آوری نمی‌شوند، زیرا دهقانان نمی‌توانند وقت زیادی را به مراقبت از گاوهای‌شان که رها شده و در برخی از فصول به میل خودشان چرا می‌کنند، اختصاص دهند. در فصل بارانی، بخشی از تپاله‌هایی که گاوها در سراشیبی تپه‌ها به جا می‌گذارند، شسته شده و به مزرعه‌ها سرازیر می‌شود. بدین سان، گاوها به گونه‌ای غیرمستقیم مزارع را کود نیز می‌دهند. وانگهی، در کشوری که سوخت فسیلی در آن کمیاب است، پهن خشک شدهٔ گاو که به کندی و یکنواخت می‌سوزد، سوختی اساسی برای آشپزی است.

برخلاف نظر متخصصان توسعه که سنت گاو مقدس را بی‌فایده می‌انگارند، این سنت برای تطبیق فرهنگی هند بسیار ضروری است. گاو نر لاغر که از جهت زیست‌شناختی با چراگاه کم بازده و یک محیط کم‌برکت سازگاری دارد، برای کشاورزی هند گریزناپذیر است و برای کشاورزان هندی بسیار صرف می‌کند. آیین هندویی آهیمسا از تمامی قدرت یک دین سازمان یافته سود می‌جوید تا نگذارد یک منبع با ارزش حتی

www.Booknama.com

در روزگار نیاز شدید نابود شود.

نظارت اجتماعی

پژوهش‌های میان فرهنگی تصویرهای گوناگون و گویایی را دربارهٔ تصورات راجع به نمودها و کارکردهای دین به دست داده‌اند. دین برای افراد معنا دارد. دین به انسان‌ها کمک می‌کند تا خود را با گرفتاری‌ها و فجایع زندگی سازگار سازند و به آنها این امید را می‌دهد که اوضاع بهبود خواهد یافت. زندگی می‌تواند از طریق شفای روحی یا تولد دوباره تغییر شکل دهد. گنهکاران می‌توانند توبه کنند و رستگار شوند و یا همچنان گناه کنند و به لعنت دچار آیند. اگر مؤمنان نظامی از پاداش‌ها و کیفرهای مذهبی را ملکهٔ ذهن سازند، دین آنها به وسیلهٔ نیرومندی برای نظارت بر باورداشت‌ها و رفتارهای‌شان و نیز آموزش فرزندان آنها تبدیل می‌شود.

بسیاری از آدم‌ها برای آن به فعالیت مذهبی می‌پردازند که باور دارند این فعالیت‌ها تأثیرگذارند. دعاها مستجاب می‌شوند و ایمان شفا می‌دهد. گهگاه مجاب ساختن مومنان به این که اعمال مذهبی تأثیرگذارند، چندان وقتی نمی‌گیرد. بسیاری از سرخپوستان در جنوب غرب اوکلاهمای آمریکا به درمانگران مذهبی بهای گزافی می‌پردازند، نه تنها برای آن که از این طریق در مورد امور غیرقطعی احساس بهتری پیدا می‌کنند، بلکه باور دارند که درمانگری مذهبی کارساز است (لَسیتر، ۱۹۹۸). هر ساله هزاران برزیلی کلیسایی را در شهر سالوادور زیارت می‌کنند. آنها نذر می‌کنند که در صورت درمان شدن در این کلیسا، بهای آن را بپردازند. برای آن که نشان داده شود این نذر و نیازها کارگر واقع شده‌اند، هزاران عکس از آدم‌هایی که از این طریق درمان شده‌اند و تصویرهای نقص عضو پیشین آنها زینت‌بخش کلیسا شده‌اند.

دین از طریق یک نیروی مقدس تأثیر می‌گذارد. دین همچنین از طریق رخنه در درون انسان‌ها و برانگیختن عواطف آنها، مانند شادی، خشم و حقانیت‌شان، تأثیرگذار می‌شود. امیل دورکیم (۱۹۱۲-۱۹۶۱) که یک نظریه‌پرداز اجتماعی برجستهٔ فرانسوی و پژوهشگر دین بود، «شور»ی جمعی را توصیف کرد که در محیط‌های مذهبی می‌تواند پدید آید. در این هنگام، انسان‌ها به ادراک ژرفی از شادی، معنا، تجربه، مراقبه و تعلق

www.Booknama.com

مشترک می‌رسند و به دین‌شان احساس پایبندی می‌کنند.

قدرت دین بر کنش تأثیر می‌گذارد. هرگاه که دین‌ها با هم برخورد می‌کنند، می‌توانند همزیستی مسالمت‌آمیز به بار آورند و یا برعکس، تفاوت‌های‌شان مبنایی برای دشمنی، ناهماهنگی و حتی جنگ می‌شوند. شور مذهبی مسیحیان یا صلیبیان را به مقابله با بی‌دینان (غیرمسیحیان) کشانده و مسلمانان را به جهاد و جنگ مقدس برضد نامسلمانان برانگیخته است. در سراسر تاریخ، رهبران سیاسی از دین برای پیشبرد و توجیه نظرها و سیاست‌های‌شان سود جسته‌اند.

گاونر در هند تحت حفاظت آیین آهیشما قرار دارد؛ این آیین که بر اصل عدم خشونت استوار است، کشتن هرگونه جانور را منع می‌کند. این آیین هندویی از قدرت یک دین سازمان یافته استفاده می‌کند تا نگذارد که یک منبع با ارزش حتی در روزگار نیاز شدید نابود شود. شما چه نوع تابوی پرهیز از آزار حیوانات را رعایت می‌کنید؟ آیا سرچشمهٔ این تابو مذهبی است یا غیرمذهبی؟

www.Booknama.com

هم‌چنین از دین برای بسیج جامعه یا بخش‌هایی از جامعه برضد گروه‌های خاص استفاده شده است. تبعیض براساس دین، مضمون آشنایی در تاریخ ملی و جهان به شمار می‌آید. رهبران مذهبی چگونه می‌توانند اجتماع‌ها را بسیج کنند و از این طریق پشتیبانی برای سیاست‌های‌شان فراهم سازند؟ ترغیب، یکی از این راه‌ها است و روش دیگر تلقین نفرت و هراس است. اتهام‌های جادوگری را در نظر بیاورید. شکار جادوگران از طریق ایجاد فضایی از خطر و نامنی در سطحی فراتر از تعقیب کسانی که هدف احتمالی این شکارند، می‌تواند به وسیلهٔ مؤثری برای نظارت اجتماعی تبدیل شود. هیچ کسی نمی‌خواهد کجرو به نظر آید و به جادوگری متهم شود. در جوامع دولتی، شکار جادوگران آدم‌هایی را هدف می‌گیرد که می‌توان آنها را متهم و مجازات کرد، بدون آن که هیچ بختی برای دفاع از خود داشته باشند. در جنون بزرگ تعقیب جادوگران در اروپا در سده‌های پانزده، شانزده و هفده، بیشتر اتهام‌ها و محکومیت‌ها بر ضد زن‌های بینوایی صورت گرفته بود که از کمترین پشتیبانی اجتماعی برخوردار بودند.

اتهام‌های جادوگری غالباً به افرادی زده می‌شود که در حاشیهٔ اجتماع قرار دارند و یا غیرعادی‌اند. برای نمونه، در میان مردم بتسیلئوی ماداگاسکار که اقامت پدرمکانی را پس از ازدواج ترجیح می‌دهند، مردهایی که در خانهٔ همسر یا دهکدهٔ مادرشان زندگی می‌کنند، در واقع نوعی هنجار فرهنگی را زیرپا می‌گذارند. از آن جا که این افراد موقعیت اجتماعی نابهنجاری دارند، کمترین رفتار غیرمعمول (مانند تا دیروقت شب بیدار ماندن) از سوی آنها کافی است تا جادوگر نامیده شوند و در نتیجه دیگران از آنها دوری گزینند. در اجتماع‌های قبیله‌ای و دهقانی، آدم‌هایی که از جهت اقتصادی خارج از خط‌اند، به ویژه اگر به نظر رسد که به هزینهٔ دیگران زندگی می‌کنند، متهم به جادوگری می‌شوند و در نتیجه، با طرد اجتماعی یا مجازات روبرو می‌شوند. در این مورد، اتهام جادوگری به نوعی مکانیسم همسطح‌سازی تبدیل می‌شود که در واقع رسم یا عرفی اجتماعی است که در جهت کاستن از اختلاف ثروت عمل می‌کند. در نتیجهٔ این مکانیسم، افراد خارج از خط با هنجارهای اجتماع همساز می‌شوند که این خود نوعی نظارت اجتماعی به شمار می‌آید.

دین‌ها برای تضمین رفتار شایسته، پاداش‌هایی را به دست می‌دهند. مانند

www.Booknama.com

عضویت در اجتماع مذهبی؛ همچنین ادیان کیفرهایی را نیز ارائه می‌کنند، مانند خطر طرد شدن یا تکفیر. «خداوند است که می‌دهد و هم اوست که می‌ستاند». بسیاری از ادیان به زندگیِ همراه با تقوا پاداش می‌دهند و کیفرهایی را نیز برای زندگی گنهکارانه تعیین می‌کنند. سلامتی جسمانی، ذهنی، اخلاقی و روحی شما، اکنون و برای همیشه، ممکن است به باورداشت‌ها و رفتارتان بستگی داشته باشد. برای مثال، مردم بِتسیلئوی ماداگاسکار براین باورند که اگر شما به نیاکان به اندازهٔ کافی توجه نداشته باشید، آنها ممکن است فرزندان‌تان را از چنگ‌تان در بیاورند.

دین‌های سازمان یافتهٔ رسمی که معمولاً در جوامع دولتی پیدا می‌شوند، غالباً اصول و قواعدی اخلاقی را برای راهنمایی رفتار توصیه می‌کنند. ده فرمان کلیمی ممنوعیت‌هایی را علیه کشتن، دزدی، زنا و بدرفتاری‌های دیگر می‌نهد. گناهان در واقع همان تخلف از نواهی مذهبی است، همچنان که بزه‌ها تخلف از قوانین غیرمذهبی به شمار می‌آیند. برخی از قواعد (مانند ده فرمان) رفتارهایی را منع و نهی می‌کنند، در حالی که قواعد دیگری هستند که رفتارهایی را توصیه می‌کنند. برای مثال قانون طلایی مسیحیت، این راهنمایی مذهبی است که با دیگران چنان رفتار کن که دوست داری آنها با تو رفتار کنند. قواعد اخلاقی در واقع شیوه‌های نگهداشت نظم و ثبات‌اند. قواعد واصول اخلاقی پیوسته در مواعظ مذهبی، توضیح‌المسایل‌ها و نظایر آن تکرار می‌شوند. این قواعد در ذهن و جان مؤمنان خانه می‌کنند. آنها رفتار مؤمنان را راهنمایی می‌کنند و در صورت عدم پیروی از آنها، پشیمانی، احساس گناه، شرم و نیاز به بخشودگی، مکافات و عدم آمرزش را به بار می‌آورند.

دین‌ها از طریق تأکید بر ماهیت موقتی و گذرای زندگی در جهان مادی، نیز بر مؤمنان نظارت اجتماعی می‌کنند. آنها پاداش‌ها و یا کیفرهایی را در جهان دیگر (مسیحیت) و یا تناسخ (هندوییسم و بوداییسم) بشارت می‌دهند. این باورداشت‌ها به تقویت وضع موجود کمک می‌کنند. آدم‌ها از آن جا که در صورت پیروی از راهنماهای مذهبی می‌توانند زندگی بهتری را در جهان دیگر یا زندگی بعدی چشم داشته باشند، آنچه را که هم اکنون دارند بهتر می‌پذیرند. در نظام پیشین بردگی در جنوب آمریکا، ارباب‌ها به بردگان بخش‌هایی از کتاب مقدس مانند داستان یعقوب را که بر تسلیم و رضا

www.Booknama.com

تأکید دارند، می‌آموختند. ولی به هر روی، بردگان به داستان‌های موسی(ع)، سرزمین موعود و رهایی بیشتر توجه می‌کردند.

انواع دین

دین یک پدیدهٔ جهانی است، ولی در ضمن، دین‌ها بخش‌هایی از فرهنگ‌های خاص نیز به شمار می‌آیند و تفاوت‌های فرهنگی در باورداشت‌ها و عملکردهای مذهبی پیوسته نمود دارند. برای مثال، دین‌های جوامع قشربندی شدهٔ دولتی با دین‌های فرهنگ‌های فاقد تضادهای مشخص اجتماعی و تفاوت‌های قدرت، تفاوت دارند.

والاس (۱۹۶۶) با در نظر گرفتن فرهنگ‌های گوناگون، چهارگونه دین را باز شناخته است که عبارت‌اند از دین‌های شمنی، اجتماعی، خدایانی و تک‌خداپرستانه (به جدول ۲ـ۱۹ نگاه کنید). شمن‌ها برخلاف کشیشان و کاهنان، کارکنان مذهبی تمام وقت نیستند بلکه شخصیت‌های مذهبی پاره‌وقتی‌اند که میان مردم و هستی‌ها و نیروهای فراطبیعی میانجی می‌شوند. همهٔ فرهنگ‌ها متخصصان دارویی ـ جادویی ـ مذهبی دارند. شمن اصطلاح عامی است برای درمانگران (پزشکان جادوگر)، میانجیان، احضارکنندگان ارواح، ستاره‌بینان، کف‌بینان و پیشگویان دیگر. والاس دین‌های شمنی را از همه بیشتر در جوامع گشت‌زن، به ویژه در نواحی نزدیک به قطب شمال، مانند جامعهٔ اینوایت و مردم بومی سیبری، پیدا کرده است.

شمن‌ها گرچه متخصصان نیمه‌وقت‌اند، ولی غالباً به گونه‌ای نمادین از طریق به خود نسبت دادن جنسیت یا نقش جنسی متفاوت و مبهم، خودشان را از مردم عادی جدا می‌سازند. (در دولت‌های ملی، کشیشان، راهبان و باکره‌های مقدس با در پیش گرفتن تجرد و پاکدامنی، شبیه همین کار را انجام می‌دهند). پوشیدن لباس جنسی مبدل، یکی از شیوه‌های نمود ابهام جنسی است. در میان قوم چوک‌چی سیبری (بوگوراس، ۱۹۰۴) که جمعیت‌های ساحل‌نشین آن ماهیگیری می‌کنند و گروه‌های دور از ساحل آنها شکار می‌کنند، شمن‌های مرد پوشش، طرز صحبت کردن و آرایش و سبک موی زنان را تقلید می‌کنند. این شمن‌ها مردهای دیگر را به شوهری و همبستری می‌گیرند و به خاطر تخصص فراطبیعی و درمانگرانهٔشان احترام مردم را به خود جلب می‌کنند. برعکس،

www.Booknama.com

جدول گونه‌شناسی ادیان براساس طبقه‌بندی آنتونی والاس

نوع دین	نوع عمل‌کننده	مفهوم فراطبیعی	نوع جامعه
تک خداپرستی	کشیش‌ها و روحانیان	هستی برین	دولت‌ها
خدایانی	کاهنان	خدایان سلسله مراتبی با نیروهای الهی قدرتمند.	ریاست‌ها و دولت‌های باستانی
اجتماعی	متخصصان پاره‌وقت؛ رخدادهای اجتماعی مانند مناسک‌گذر.	نیروهای الهی گوناگون، نوعی نظارت بر طبیعت.	قبایل تولید کنندهٔ خوراک
شمنی	شمن = عمل‌کنندهٔ پاره‌وقت	نمادهای مذهبی گیاهی و جانوری	دسته‌های گشت‌زن

شمن‌های زنِ آنها از مردها تقلید می‌کنند و زن‌هایی را به همسری می‌گیرند.

در میان قبیلهٔ سرخپوست کراو در آمریکای شمالی، برخی کارهای مناسکی به بِرداچه‌ها اختصاص داده شده‌اند؛ اینها مردانی‌اند که نقش مردانهٔ شکار، هجوم و جنگاوری را رها می‌کنند و جنسیت خاصی را به خود نسبت می‌دهند. این واقعیت که برخی مناسک اصلی را تنها بِرداچه‌ها می‌توانند برگزار کنند، جایگاه معمول و همیشگی آنها را مشخص می‌سازد (لووی، ۱۹۳۵).

دین‌های اجتماعی علاوه بر شمن‌ها مناسک اجتماعی خاصی مانند مراسم خرمن‌برداری و مناسک گذر دارند. هر چند که دین‌های اجتماعی متخصصان مذهبی تمام وقت ندارند، ولی به خدایان گوناگونی (**چندخداپرستی**) باور دارند که بر جنبه‌هایی از طبیعت نظارت دارند. گرچه برخی از اقوام شکارگر و گردآورنده، مانند جوامع توتمی استرالیا، دین‌های اجتماعی دارند، ولی این گونه دین بیشتر مختص جوامع کشاورز است.

www.Booknama.com

دین‌های خدایانی که با سازمان دولتی و قشربندی نمایان اجتماعی پدیدار می‌شوند، از متخصصان مذهبی تمام وقت یا همان کاهنان حرفه‌ای برخوردارند. کهانت نیز مانند خود دولت، سازمانی سلسله مراتبی و دیوانسالارانه دارد. نمونهٔ این نوع دین و خدایان آن را می‌توان در کوه اُلیمپوس جایگاه خدایان باستانی یونان پیدا کرد. دین‌های خدایانی چند خداپرستانه‌اند. این دین‌ها خدایان انسان‌ریختی دارند که کارکردهای خاصی دارند، مانند خدایان عشق، جنگ، دریا و زمین. مجموعه‌ای از خدایان گوناگون (مجمع هستی‌های فراطبیعی) بر ادیان بسیاری از دولت‌های ملیِ غیرصنعتی، مانند آزتکهای مکزیک، بسیاری از سلطنت‌های آفریقایی و آسیایی و رم و یونان باستان تسلط دارند. گونهٔ چهارم مورد نظر والاس، یعنی **تک‌خداپرستی**، نیز از کهانت و مفهوم قدرت الهی برخوردار است، ولی امر فراطبیعی را به صورت دیگری در نظر می‌گیرد. در تک‌خداپرستی، همهٔ پدیده‌های فراطبیعی نمودهای یک هستی برینِ یکتا، ابدی، همه‌چیزدان، همه‌توان و همه جا حاضر، به شمار می‌آیند.

دین در دولت‌ها

رابرت بِلاه (۱۹۷۸)، اصطلاح «دینِ دنیاگریز» را برای توصیف بیشتر صورت‌های مسیحیت از جمله پروتستانتیسم، ابداع کرد. نخستین دین‌های دنیاگریز در تمدن‌های باستانی به همراه کتابت و کهانت تخصصی پدید آمدند. این دین‌ها به خاطر آن این چنین نامگذاری شده‌اند که گرایش به طرد جهان طبیعی (دنیوی، مادی و عادی) و تأکید بر قلمرو فراتری از واقعیت (مقدس و متعالی) دارند. در این نوع دین، عرش خداوندی قلمروی از اخلاق برین را دربر می‌گیرد که انسان‌ها تنها می‌توانند آرزوی دسترسی به آن را داشته باشند. رستگاری از طریق درآمیختن با امر طبیعی، تنها هدف این نوع دین است.

ارزش‌های مسیحی

مفهوم‌های رستگاری و آخرت بر ایدئولوژی‌های مسیحی تسلط دارند. بیشتر انواع پروتستانتیسم ساختار سلسله مراتبیِ دین‌های یکتاپرستانهٔ پیشین، از جمله

www.Booknama.com

کاتولیسیسم رمی، را ندارند. در این نوع مذاهب که نقش کشیش یا روحانی کمتر شده است، رستگاری یکراست در دسترس افراد قرار گرفته است. پروتستان‌ها با هر جایگاه اجتماعی دسترسی بی‌میانجی با امر فراطبیعی دارند. تأکید فردگرایانهٔ پروتستانتیسم با نظام سرمایه‌داری و فرهنگ آمریکایی بسیار سازگار است.

نظریه‌پرداز اجتماعی، ماکس وبر در کتاب تأثیرگذارش با عنوان اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری (۱۹۰۴، ۱۹۵۸)، گسترش سرمایه‌داری را با ارزش‌های اعلام شده از سوی نخستین بنیانگذاران مذهب پروتستان، مرتبط دانست. وبر پروتستان‌های اروپایی (و در نهایت، بازماندگان آمریکایی‌شان) را از جهت مالی موفق‌تر از کاتولیک‌ها می‌دانست. او این تفاوت را به ارزش‌هایی نسبت داده بود که مذاهب‌شان بر آنها تأکید داشتند. به نظر وبر، کاتولیک‌ها به شادمانی و امنیت فوری بیشتر توجه داشتند. به اعتقاد او، پروتستان‌ها ریاضت پیشه‌تر، کارآفرین‌تر و آینده‌نگرتر بودند.

به گفتهٔ وبر، سرمایه‌داری به این نیاز داشت که رویکردهای سنتی دهقانان کاتولیک جای‌شان را به ارزش‌هایی دهند که با اقتصاد صنعتیِ مبتنی بر انباشت سرمایه همخوانی داشته باشند. پروتستانتیسم بر سخت‌کوشی، زندگی صرفه‌جویانه و سودجویی ارزش ویژه‌ای می‌نهاد. نخستین پروتستان‌ها موفقیت روی زمین را نشانهٔ لطف خداوند و رستگاری احتمالی می‌دانستند. برابر با برخی اصول پروتستانی، افراد می‌توانند با انجام دادن کارهای خوب لطف خداوند را شامل حال‌شان سازند. برخی دیگر از فرقه‌های پروتستانی بر تقدیر تأکید داشتند و معتقد بودند که تنها معدودی از افراد فناپذیر برای زندگی سرمدی برگزیده شده‌اند و آدم‌ها نمی‌توانند سرنوشت مقدر شدهٔ‌شان را دگرگون سازند. به هر روی، توفیق مادی که با سخت‌کوشی به دست آمده باشد، می‌تواند نشانهٔ نیرومندی بر این باشد که مقدر شده این توفیق‌یافتگان رستگار شوند.

وبر همچنین استدلال می‌کرد که سازماندهی کسب و کار عقلانی به این نیاز دارد که تولید صنعتی از خانه و استقرار در جوامع روستایی رهایی یابد. پروتستانتیسم با تأکید بر فردگرایی، یک چنین جدایی را امکان‌پذیر ساخت؛ این تنها افراد، و نه خانواده‌ها یا خانوارها، هستند که می‌توانند رستگار شوند و یا نشوند. جالب این است که با آن که در

www.Booknama.com

گفتمان کنونی آمریکا راجع به ارزش‌های خانوادگی، میان دین و اخلاق خانوادگی معمولاً پیوندی برقرار است، ولی خانواده برای پروتستان‌های اولیهٔ مورد نظر وبر نقش درجهٔ دوم داشت. در آن زمان، خدا و فرد بر هستی برین تسلط داشتند.

البته امروزه در آمریکای شمالی و نیز در سراسر جهان، آدم‌هایی که به بسیاری از دین‌های دیگر وابسته‌اند و جهان‌بینی‌های متفاوتی دارند، نیز سرمایه‌داران موفقی‌اند. وانگهی، تأکید اولیهٔ پروتستانی بر شرافت و سخت‌کوشی غالباً با ترفندهای اقتصادی امروزی چندان ارتباطی ندارند. با این همه، نمی‌توان انکار کرد که تأکید پروتستانتیسم بر فردگرایی با جدایی از زمین و خویشاوندی که لازمهٔ صنعت‌گرایی بود، همخوانی داشت. همین ارزش‌ها در زمینهٔ مذهبیِ بسیاری از آمریکاییان کنونی هنوز هم پابرجا باقی مانده‌اند.

دین در آمریکای شمالی امروز

امروزه پروتستانتیسم همچنان دین مسلط بر ایالات متحد است. جمعیت پروتستان آمریکا قدری کمتر شده و از ۶۷ درصد در سال ۱۹۶۷ به ۵۹ درصد در ۱۹۹۸ کاهش یافت (نگاه کنید به جدول ۳-۱۹). ولی در این هر دو سال معیار، شمار پروتستان‌ها بر کاتولیک‌ها که یک چهارم جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند، برتری چشمگیری داشت. برعکس، در کانادا، کاتولیک‌ها از پروتستان‌ها بیشترند. ولی در هر دو کشور، مهاجرت به ویژه از آسیا و عضویت در مقولات مذهبی «دیگر»، افزایش یافته است؛ این رقم در ایالات متحد از تنها ۲ درصد در ۱۹۶۷ به ۵ درصد در ۱۹۹۸ رسید.

دین‌های سازمان یافته و کلیساها در ایالات متحد و کانادا، علاوه بر مسیحیت، کلیمیت، بودایی‌گری، اسلام و هندوییسم را نیز دربر می‌گیرد. به هر روی، مسیحیت در هر دو این کشورها دست بالا دارد و بیش از ۸۰ درصد جمعیت را دربر می‌گیرد. دین‌های سازمان یافتهٔ دیگر در کانادا، به ترتیب جمعیت عبارت‌اند از مذهب ارتودوکس شرقی (۱/۴ درصد)، کلیمیت (۱/۲ درصد)، اسلام (۹دهم درصد)، بودایی‌گری (۶دهم درصد)، هندوییسم (۶دهم درصد) و سیک (۵دهم درصد). در ایالات متحد، چنین ارقام درصدبندی شده‌ای در دست نیست، ولی این دین‌ها به ترتیب جمعیت عبارت‌اند

www.Booknama.com

از، کلیمیت، مذهب ارتودوکس شرقی، اسلام، بودایی‌گری، هندوییسم و سیک.

جدول ۳ـ۱۹

ترکیب مذهبی (درصدها) جمعیت ایالات متحد در ۱۹۶۷ و ۱۹۹۸ و کانادا در سال‌های ۱۹۸۱ و ۱۹۹۱

	ایالات متحد		کانادا	
	۱۹۶۷	۱۹۹۸	۱۹۸۱	۱۹۹۱
پروتستان	۶۷	۵۹	۴۱	۳۶
کاتولیک	۲۵	۲۷	۴۷	۴۶
کلیمی	۳	۲	۱	۱
دین‌های دیگر	۳	۵	۳	۴
نامشخص	۲	۷	۷	۱۲

در هر دو کشور یاد شده تنوع منطقه‌ای چشمگیری در وابستگی مذهبی و عضویت کلیسایی به چشم می‌خورد. در کانادا، ولایت کِبک بیشتربن جمعیت کاتولیک را دارد. در ایالات متحد، جمعیت کلیمی که ۲درصد جمعیت ملی را تشکیل می‌دهند، بیشتر در شهر و ایالت نیویورک تجمع یافته‌اند. مردم ایالت‌های جنوب و غرب میانه (۷۳ درصد) بیشتر از مردم غرب آمریکا (۵۱ درصد) به کلیسا یا معبدی وابسته‌اند (به جدول ۴ـ۱۹ نگاه کنید). به هر روی، میزان حضور عملی مردم در کلیسا، در سراسر کشور همانند است. مسیحی‌ترین ایالت آمریکا یوتا است که جمعیت آن حدود ۸۰ درصد مسیحی‌اند و بیشتر مورمون‌ها در آنجا زندگی می‌کنند. پس از این ایالت، داکوتای شمالی قرار دارد که تقریباً ۷۶ درصد جمعیت آن مسیحی‌اند. غیرمذهبی‌ترین ایالت آمریکا، نِوادا است که تنها یک سوم جمعیت آن به یک مجمع مذهبی تعلق دارند.

وابستگی مذهبی با سن نیز دگرگون می‌شود (به جدول ۴ـ۱۹ نگاه کنید). آدم‌های مسن‌تر بیشتر از مردم کم‌سال‌تر به یک مجمع مذهبی تعلق دارند. نسبت وابستگی

www.Booknama.com

مذهبی در میان افراد ۱۸ تا ۲۹ سال در ایالات متحد ۶۳ درصد است، در حالی که این نسبت در میان آدم‌های بالای ۵۰ سال ۷۳ درصد است. این تفاوت احتمالاً هم به تأثیر نسلی و هم به تأثیر سنی ارتباط دارد. به این معنا، که آدم‌های مسن‌تر به دو دلیل وابستگی مذهبی بیشتری دارند، یکی برای آن که در زمانهٔ مذهبی‌تری در تاریخ آمریکا پرورش یافته‌اند و دیگری به این خاطر که وقتی انسان‌ها به پایان حیات نزدیک‌تر می‌شوند به آخرت بیشتر فکر می‌کنند و بیشتر به دنبال تسلی مذهبی‌اند.

جدول ۴ـ۱۹

وضعیت عضویت آمریکاییان در کلیسا و کنیسه (درصدها)

برحسب گروه سنی و منطقه در سال ۱۹۹۷

گروه سنی	درصد
۱۸ـ۲۹	۶۳
۳۰ـ۴۹	۶۶
۵۰ و بالاتر از آن	۷۳
منطقه:	
شمال	۷۰
غرب میانه	۷۳
جنوب	۷۳
غرب	۵۱

دین و دگرگونی

بنیادگرایان به نظم مبتنی بر هواداری سرسختانه به معیارها، باورها، قواعد و رسوم سنتی علاقه‌مندترند. بنیادگرایان مسیحی و اسلامی دگرگونی را تشخیص می‌دهند ولی از آن بیزارند و می‌کوشند آن را از میان بردارند، هر چند که در عمل در همین دگرگونی سهیم‌اند. در یک فراگرد جهانی، مذاهب نوین کلیساهای جا افتاده را به چالش

www.Booknama.com

می‌کشند. در ایالات متحد، مبلغان تلویزیونی مسیحی و محافظه‌کار به سخن‌پراکنان و عقیده‌سازان با نفوذی تبدیل شده‌اند. در آمریکای لاتین، پروتستانتیسم انجیلی[1] میلیون‌ها مؤمن کاتولیک را به مذهب خود جلب کرده است.

دین به نگهداشت نظم اجتماعی کمک می‌کند، ولی در ضمن می‌تواند نه تنها وسیله‌ای برای تغییر بلکه برانگیزانندهٔ انقلاب نیز باشد. برای مثال، رهبران مذهبی در واکنش به تسخیر کشور و سلطهٔ بیگانه، غالباً در صدد دگرگونی یا احیای جامعه برمی‌آیند. آیت‌الله‌های ایرانی از طریق یک «انقلاب اسلامی» شور مذهبی را در جهت ایجاد همبستگی ملی و دگرگونی‌های ریشه‌ای بسیج کردند. ما چنین جنبش‌هایی را جنبش‌های بومی‌گرایانه با تجدید حیات کننده می‌نامیم (لینتون، ۱۹۴۳؛ والاس، ۱۹۵۶).

جنبش‌های تجدید حیات‌کننده

جنبش‌های تجدید حیات کننده جنبش‌هایی اجتماعی‌اند که در زمانه‌های دگرگونی رخ می‌دهند؛ در این دوران رهبرانی مذهبی پدیدار می‌شوند که در صدد دگرگونی یا احیای جامعه برمی‌آیند. مسیحیت خود در آغاز به صورت یک جنبش تجدید حیات کننده پدیدار شد. حضرت مسیح یکی از چندین پیامبرانی بود که آموزه‌های مذهبی نوینی را موعظه می‌کرد، آن هم در زمانی که بخش‌های مهمی از خاورمیانه تحت چیرگی امپراطوری رم بود. زمان او، دورهٔ ناآرامی اجتماعی بود و یک نیروی بیگانه بر سرزمین مسیح(ع) فرمان می‌راند. او الهام‌بخش یک دین نو، بادوام و عمده‌ای بود، هر چند که معاصران او چندان موفق نبودند.

دینِ دریاچهٔ شکیل حدود سال ۱۸۰۰ در میان سرخپوستان ایروکوای ایالت نیویورک (والاس، ۱۹۷۰) پدیدار شد. دریاچهٔ شکیل که بنیانگذار این جنبش تجدید حیات کننده بود، رهبر یکی از قبایل ایروکوایی بود. مردم ایروکوا به خاطر پشتیبانی‌شان از بریتانیا برضد مستعمره‌نشینان آمریکایی (و نیز به دلایل دیگر) صدمه دیده بودند. پس‌از پیروزی مستعمره‌نشینان آمریکا و موجی از مهاجرت سفیدپوستان به سرزمین بومی این سرخپوستان، آنها در مناطق استحفاظی کوچک پراکنده شدند. آنها که از

[1]. یکی از فرقه‌های مسیحی که به نوعی بنیادگرایی در دین مسیحیت اعتقاد دارد. ـ م

www.Booknama.com

کشاورزی سطحی سنتی و شکار در سرزمین بومی‌شان محروم مانده بودند، به مشروب‌خواری شدید روی آورده و به جان هم افتاده بودند.

درياچهٔ شکیل مشروب‌خوار بزرگی بود که ناگهان آغاز به دیدن پیک‌های آسمانی کرد. این پیک‌های روحانی به او هشدار داده بودند که اگر مردم ایروکوا روش‌های زندگی‌شان را دگرگون نسازند، نابود خواهند شد. آنها طرحی را برای تطبیق با نظم نوین به او ارایه کردند. در این طرح، جادوگری، نزاع و مشروب‌خواری می‌بایست از میان برداشته شوند. ایروکوایی‌ها می‌بایست فنون مزرعه‌داری اروپایی را تقلید کنند، فنونی که برخلاف کشاورزی سطحی و سنتی ایروکوایی، بر کار مردها بیشتر تأکید داشتند تا بر کار زنان. درياچهٔ شکیل این را موعظه می‌کرد که ایروکوایی‌ها باید خانه‌های دراز اشتراکی و گروه‌های مبتنی بر مادرتباری‌شان را رها کنند و به ازدواج‌های پایدارتر و خانوارهای انفرادی‌تر روی آورند. آموزش‌های درياچهٔ شکیل کلیسا و دین نوینی را پدید آورد که هنوز در نیویورک و اُنتاریو هوادارانی برای خود دارد. این جنبش تجدید حیات کننده به مردم ایروکوا کمک کرد تا خود را با یک محیط دگرگون شده تطبیق داده و در نتیجه ابقا شوند. آنها سرانجام میان همسایگان غیرسرخپوست‌شان به عنوان کشاورزان خانوادگی موفق اعتباری را به دست آوردند.

درآمیختگی‌ها

نمودهای مذهبی، به ویژه در جهان امروز، در نتیجهٔ درآمیختگی نیروهای فرهنگی محلی، منطقه‌ای، ملی و بین‌المللی پدید می‌آیند. درآمیختگی‌ها، آمیزه‌های فرهنگی‌اند از جمله ترکیب‌های مذهبی که در اثر فرهنگ‌پذیری و مبادلهٔ عناصر فرهنگی در زمانهٔ تماس مستقیم فرهنگ‌ها، پدیدار می‌شوند. نمونهٔ این درآمیختگی مذهبی آمیزه‌ای است که از ترکیب قدیسان آفریقایی و سرخپوست با قدیسان کاتولیک و نیروهای الهی و وودونِ کارائیب یا کیش‌های «وودو»، پدید آمد. این آمیزه را در کیش سانتریای کوبا و کاندومبله که یک کیش آفریقایی ـ برزیلی است، نیز می‌توان یافت. نمونهٔ دیگر این درآمیختگی، ترکیب باورداشت‌های ملانزیایی و مسیحی است که در کیش‌های کالا دیده می‌شود.

www.Booknama.com

کیش‌های کالا مانند دین درباجهٔ شکیل که پیش از این درباره‌اش سخن گفتیم، جنبش‌های تجدید حیات کننده به شمار می‌آیند. این جنبش‌ها زمانی پدیدار می‌شوند که بومیان تماس‌های منظمی با جوامع صنعتی پیدا می‌کنند ولی ثروت، تکنولوژی و سطح زندگی آنها را ندارند. برخی از این جنبش‌ها می‌کوشند چیرگی اروپاییان و ثروت آنها را تبیین کنند و با تقلید رفتار اروپایی و ساخت نمادهای سبک زندگی دلخواه، به گونه‌ای جادویی توفیق همانندی را به دست آورند. کیش‌های درآمیختهٔ کالا در ملانزی و گینهٔ نو پاپوا، آیین مسیحیت را با باورداشت‌های بومی در می‌آمیزند. آنها نام‌شان را از تأکید خاصی که بر کالای مورد نظرشان دارند، یعنی همان نوع کالاهایی که بومیان تخلیهٔ آنها را از کشتی‌ها و هواپیماهای باری دیده‌اند، می‌گیرند.

در یکی از نخستین کیش‌های کالا، اعضای کیش بر این باور بودند که ارواح مردگان با یک کشتی وارد سرزمین بومیان می‌شوند. این ارواح کالاهای ساخته شدهٔ اروپایی را برای بومیان به ارمغان می‌آورند و همهٔ سفیدها را خواهند کشت. بیشتر کیش‌های جدیدتر هواپیماها را جایگزین کشتی‌ها کرده‌اند (وُورزلی، ۱۹۵۹، ۱۹۸۵). بسیاری از این کیش‌ها عناصری از فرهنگ اروپایی را به عنوان چیزهای مقدس مورد استفاده قرار داده‌اند، به این دلیل که چون اروپاییان از این چیزها استفاده می‌کنند و ثروتمند شده‌اند، پس باید «راز کالا» را خوب بدانند. بومیان با تقلید از چگونگی استفاده و برخورد اروپاییان با این کالاها، امیدوارند دانش سری مورد نیاز برای دستیابی به این کالاها را به دست آورند.

برای مثال، از آن جا که بومیان دیده‌اند اروپاییان به پرچم‌ها و تیر پرچم‌ها احترام می‌گذارند، اعضای یکی از این کیش‌ها تیر پرچم‌ها را پرستش می‌کنند. آنها براین باور بودند که تیر پرچم‌ها برج‌های مقدسی‌اند که پیام‌های میان زندگان و مردگان را رد و بدل می‌کنند. بومیان دیگر باندهای موقت پرواز می‌ساختند تا هواپیماهای حامل خوراک‌های کنسرو شده، رادیوهای قابل حمل، پوشاک، ساعت‌های مچی و موتورسیکلت‌ها را تشویق به فرود کنند. آنها نزدیک این باندها مترسک‌هایی از برج مراقبت، هواپیما، و رادیوها می‌ساختند و طی یک تلاش جادویی سعی می‌کردند از داخل قوطی‌های کنسرو تماس رادیویی با خدایان برقرار کنند.

www.Booknama.com

برخی از پیامبرانِ کیش‌های کالا اعلام کرده بودند که موفقیت از طریق وارونهٔ چیرگی اروپاییان و انقیاد بومیان فرا خواهد رسید. آنها چنین موعظه می‌کردند که روزی که بومیان با کمک خداوند، مسیح(ع) یا نیاکان بومی ورق را به سود خودشان برگردانند، نزدیک شده است. در آن روز، پوست بومیان سفید و پوست اروپاییان تیره خواهد شد و اروپاییان دچار مرگ شده یا کشته خواهند شد.

کیش‌های کالا به عنوان جنبش‌های مذهبیِ درآمیخته، باورداشت‌های بومی را با اعتقادهای مسیحی درمی‌آمیزند. اسطوره‌های ملانزیایی از نیاکانی سخن می‌گفتند که پوست می‌اندازند و به هستی‌های قدرتمندی تبدیل می‌شوند و یا از مردگانی صحبت می‌کردند که به زندگی برگشته بودند. مبلغان مذهبی مسیحی که از اواخر سدهٔ نوزدهم در ملانزی بودند، نیز از رستاخیر سخن می‌گفتند. اشتغال ذهنی این کیش‌ها به کالا، با نظام‌های سنتی بزرگ‌مرد ملانزیایی نیز ارتباط دارد. در فصل «نظام‌های سیاسی» دیدیم که یک بزرگ‌مرد ملانزیایی می‌بایست سخاوتمند باشد. آدم‌هایی که با بزرگ‌مرد کار می‌کردند، به او در انباشتن ثروت کمک می‌کردند، ولی سرانجام او هم ناچار بود که جشنی را برپا کند و همهٔ ثروتش را در این جشن بذل و بخشش کند.

مردم ملانزی بر پایهٔ تجربه‌ای که از نظام‌های بزرگ‌مردی داشتند، براین باور بودند که همهٔ آدم‌های ثروتمند سرانجام باید ثروت‌شان را پخش کنند. آنها دهه‌ها بود که در جلسات تبلیغ مسیحی شرکت می‌کردند و در کشتزارهای بزرگ اروپاییان کار می‌کردند. با این تجربه و آشنایی، آنها از اروپاییان انتظار داشتند که مانند بزرگ‌مردان خودشان ثمرهٔ کارشان را به آنها برگردانند. هنگامی که اروپاییان از توزیع ثروت و یا حتی از آشنایی بومیان به راز تولید و توزیع کالاهای شان سرباز زدند، کیش‌های کالا ساخته و پرداخته شدند.

اروپاییان نیز مانند بزرگ‌مردان خیره‌سر، در صورت لزوم می‌بایست از طریق مرگ با آدم‌های دیگر هم‌سطح شوند. با این همه، بومیان وسایل مادی برای انجام دادن آنچه را که برحسب سنت‌های‌شان می‌بایست انجام دهند، در اختیار نداشتند. آنها که از سلاح‌های کارآمد استعمارگران برخوردار نبودند، به هم‌سطح‌سازی جادویی متوسل شده بودند. آنان از هستی‌های فراطبیعی درخواست می‌کردند که یاری‌رسانی کنند و

www.Booknama.com

بزرگ‌مرد اروپایی را بکشند و یا گوشمالی‌اش دهند و ثروتش را بازتوزیع کنند.

کیش‌های کالا واکنش‌های مذهبی به بسط اقتصاد سرمایه‌داری جهانی به شمار می‌آیند. به هر روی، این نوع بسیج‌های مذهبی پیامدهای سیاسی و اقتصادی داشتند. مشارکت در کیش‌های کالا مبنایی را برای مصالح و فعالیت‌های مشترک مردم ملانزی فراهم ساخت و راه را برای احزاب سیاسی و تشکیل سازمان‌هایی برمبنای منفعت اقتصادی، هموار نمود. مردم ملانزی که پیش از این با فاصلهٔ جغرافیایی و تفاوت در زبان و رسوم از هم جدا مانده بودند، به عنوان اعضای کیش‌های مشترک و پیروی از پیامبران واحد، آغاز به تشکیل گروه‌های بزرگتر کردند. کیش‌های کالا راه را برای کنش سیاسی بومیان هموار ساختند و آنها از طریق همین کنش‌ها سرانجام توانستند خودمختاری‌شان را دوباره به دست آورند.

یک عصر جدید

از جملهٔ دگرگونی‌های مذهبی که در آمریکای شمالی امروزی رخ داد، تضعیف دین‌های سازمان‌یافتهٔ رسمی و پیدایش نوعی دنیاگرایی است. از سال ۱۹۶۷ تا ۱۹۹۸، شمار آمریکاییانی که قایل به هیچ نوع ترجیح مذهبی نبودند، از ۲ درصد به ۷ درصد رسید. همین رقم در کانادا از سال ۱۹۸۱ تا ۱۹۹۱ از ۷ به ۱۲ درصد رسید (نگاه کنید به جدول ۳ـ۱۹). نمی‌توان گفت که بی‌دینان و «انسانگرایانِ دنیوی مسلک» فقط کمی مایهٔ نگرانی محافظه‌کاران مذهبی‌اند، چراکه آنها وجود دارند و سازمان‌یافته هم هستند. آنها نیز مانند گروه‌های مذهبی از انواع رسانه‌های چاپی و اینترنتی برای برقراری ارتباط میان خودشان استفاده می‌کنند. همچنان که بوداییان از نشریات ویژه‌ای برای تبلیغ دین‌شان استفاده می‌کنند، انسانگرایان دنیوی مسلک نیز از مجلات و فصل‌نامه‌های خاصی به عنوان نشریهٔ بین‌المللی برای تبلیغ نظرهای‌شان سود می‌جویند. آنها بر ضد دین سازمان‌یافته و «اظهار نظرهای جزمی» آن و نیز علیه «نظرهای تاریک‌اندیشانهٔ» رهبران مذهبی که تصور می‌کنند با توسل به متون مقدس «می‌توانند ما را از نظرهای خداوند مطلع سازند»، سخن‌پراکنی می‌کنند.

www.Booknama.com

در این تصویر، اعضای وابسته به یک کیش کالا را در ملانزی می‌بینید. پسران و مردان با تقلید از سربازان استعماری بریتانیا، نیزه بردوش گام برمی‌دارند. آیا در جامعهٔ خودتان چیزی را می‌توانید سراغ کنید که شما را به یاد یک کیش کالا بیندازد؟

هر چند که به نظر می‌رسد جامعه ما دنیوی‌تر می‌شود، ولی برخی از آدم‌های طبقهٔ متوسط در جستجوی معنایی برای زندگی حتی به احضار روح نیز روی آورده‌اند. جهت‌گیری‌های روحی پایهٔ جنبش‌های نوپدید اجتماعی را می‌سازند. برخی از سفیدپوستان برای ایجاد دین‌های عصر جدید از نمادها، زمینه‌ها و عملکردهای مذهبی سرخپوستان و در استرالیا از بومیان استرالیایی، سود جسته‌اند. بسیاری از بومیان به کاربرد دارایی‌ها و مکان‌های مقدس‌شان به وسیلهٔ این گروه‌ها به شدت اعتراض کرده‌اند.

www.Booknama.com

جنبش‌های مذهبی نوپدید سرچشمه‌های گوناگونی دارند. برخی از این جنبش‌ها تحت‌تأثیر مسیحیت و برخی تحت نفوذ دین‌های شرقی (آسیایی) و برخی دیگر از صوفیگری و روح‌گرایی الهام گرفته‌اند. دین همچنین با علم و تکنولوژی نیز همراهی می‌کند. برای مثال، جنبش رالیان که یک گروه مذهبی تمرکز یافته در سوییس و مونترال است، همسانه‌سازی (شبیه‌سازی) را به عنوان راهی برای دستیابی به «زندگی جاودانه»، تشویق می‌کند. آنها معتقدند که نیرویی فرازمینی به نام «الوهیم» تمامی حیات بر روی زمین را به گونه‌ای ساختگی آفریده است. این گروه شرکتی تأسیس کرده که به زوج‌های نازا و هم‌جنس‌گرا این فرصت را ارایه می‌کند که بچه‌ای همسانه‌سازی شده از یک زوج یا زوجه داشته باشند (نشریهٔ مرکز مشاوران اونتاریو در مورد بردباری مذهبی، ۱۹۹۶).

در ایالات متحد، شناسایی رسمی یک دین، حداقل احترام و مزایای ویژه‌ای چون معافیت از مالیات بردرآمد و دارایی، به آن دین می‌دهد (البته تا زمانی که به فعالیت سیاسی نپردازد). ولی همهٔ جنبش‌های مذهبی شناسایی رسمی پیدا نمی‌کنند. برای مثال، دین علمی در آمریکا به عنوان یک کلیسا به رسمیت شناخته شده ولی در آلمان شناسایی رسمی نشده است. در ۱۹۹۷، ایالات متحد علیه تعقیب دینداران علمی به وسیلهٔ مقامات آلمانی به عنوان نوعی «نقض حقوق بشر»، اعتراض کرد. مقامات آلمانی در مقابل به این نوع حمایت آمریکا به شدت اعتراض کردند و دین علمی را جنبش سیاسی غیرمذهبی و خطرناکی توصیف کردند که در آلمان سی تا هفتاد هزار عضو دارد.

مناسک دنیوی

در پایان این بحث، باید قبول کنیم که تعریف ما از دین در آغاز این فصل اشکال‌هایی دارد. نخستین اشکال این است که اگر دین را با ارجاع به هستی‌ها، قدرت‌ها و نیروهای فراطبیعی تعریف کنیم، پس رفتار مناسک گونه‌ای را که در محیط‌های دنیوی مسلکان رخ می‌دهد، چگونه باید طبقه‌بندی کرد؟ برخی از انسان‌شناسان معتقدند که هم مناسک مقدس و هم مناسک دنیوی وجود دارند. مناسک دنیوی رفتار رسمی، ثابت، قالبی، جدی و تکراری و مناسکِ گذاری را دربر می‌گیرند که در محیط‌های غیرمذهبی رخ می‌دهند.

www.Booknama.com

پرسش دوم: اگر تمایز میان فراطبیعی و طبیعی به گونه‌ای قابل تفکیک در جامعه‌ای وجود نداشته باشد، چگونه می‌توان گفت که چه چیز مذهبی هست و چه چیز مذهبی نیست؟ برای مثال مردم بِتسیلئوی ماداگاسکار جادوگران و نیاکانِ درگذشته را آدم‌هایی می‌انگارند که در جهان عادی نقش‌هایی را بازی می‌کنند. به هر روی، قدرت‌های سری آنها به طریق تجربی قابل اثبات نیستند.

پرسش سوم: رفتاری که مناسب موقعیت‌های مذهبی انگاشته می‌شوند، از فرهنگی به فرهنگ دیگر بسیار تفاوت دارد. یک جامعه ممکن است شوریدگی سرمستانه را بهترین نشانهٔ ایمان بینگارد، در حالی که جامعه‌ای دیگر ممکن است برای سکوت حرمت قایل باشد. در این صورت، چگونه می‌توان گفت که کدامیک از این دو رفتار «مذهبی‌تر» است؟

زیارت جهانِ والت‌دیزنی

در آخرین بخش این فصل به برخی از رهیافت‌هایی می‌پردازیم که انسان‌شناسان برای تحلیل و تفسیر رفتار مذهبی به کار می‌برند، البته با ارجاع به یک مثال آشنا و آشکارا غیرمذهبی. رفتار غیرمذهبی ممکن است تقارن‌های آشکاری با رفتار مذهبی داشته باشد. برخی از ویژگی‌های زیارت مذهبی را می‌توان در رفتار کسانی دید که به بازدید جهان والت‌دیزنی می‌روند. جهان والت دیزنی در فلوریدا و دیزنی‌لند در کالیفرنیا، دو «زیارتگاه» در ایالات متحد به شمار می‌آیند. این کانون‌های دیدار دسته‌جمعی موفقیت‌شان را تنها مدیون سرگرمی‌هایی که عرضه می‌دارند نیستند، بلکه این موفقیت از چندین سال برنامه‌ریزی قبلی سرچشمه می‌گیرد که بیشتر از پنجاه سال است که بر آمریکاییان تأثیر داشته است. پدیده‌های دیزنی از فیلم‌ها، برنامه‌های تلویزیونی و کانال‌های تلویزیونی کابلی گرفته تا موسیقی‌های برادوی، کارتون‌ها، برنامه‌های کمدی، اسباب‌بازی‌ها و فروشگاه‌ها و پارک‌های خاص، عوامل مهمی در فرهنگ‌آموزی آمریکاییان به شمار می‌آیند.

دین‌های بسیاری از فرهنگ‌ها بر جایگاه‌ها و زیارتگاه‌های مقدس تأکید دارند. زنان نازا در ماداگاسکار با ریختن خون یک خروس در برابر نمادهای سنگی رَجولیت،

www.Booknama.com

تقاضای باروری می‌کنند. توتم‌های استرالیایی به جایگاه‌های مقدسی وابسته‌اند که در اساطیر آنها هستی‌های توتمی نخستین بار از آن جا از زیرزمین بیرون آمده بودند. در میان قبیلهٔ جی‌اوگاندا (گالیور، ۱۹۶۵، ۱۹۷۴)، بیشه‌زارهای مقدس میان کلان‌های پراکنده وحدت ایجاد می‌کنند. زایران در زیارتگاه‌هایی چون لورد در فرانسه و فاطوما در پرتغال که به کاتولیسیسم وابسته‌اند، دنبال درمان‌های معجزآسا می‌گردند. در ناحیهٔ خشک سِراتو واقع در جنوب شرق برزیل، هزاران زایر هر ساله در شانزدهم آگِست به زیارت یک مجسمهٔ چوبی در یک غار می‌روند. به همین سان، در طول سال هزاران خانوادهٔ آمریکایی با صرف مقادیر قابل توجهی از وقت و پول و تلاش، سفری طولانی می‌کنند تا دیزنی‌لند و جهان والت‌دیزنی را تجربه کنند.

الکساندر مورِ انسان‌شناس که اکنون در کالیفرنیای جنوبی کار می‌کند ولی در آن زمان در دانشگاه فلوریدا بود، طی یک صحبت مرا به این فکر انداخت که جهان والت‌دیزنی با کانون‌های دیگر زیارت مذهبی بسیار شباهت دارد. او یادآور شده بود که جهان والت‌دیزنی مانند زیارتگاه‌های دیگر یک کانون درونی مقدس و یک قلمرو بیرونی غیرمذهبی‌تر دارد. در این جهان، حوزهٔ درونی و مقدس به درستی «قلمرو جادویی» نامیده شده است.

مسل‌ها، رستوران‌ها و جایگاه‌های چادرزدن، در جادهٔ دسترسی به جهان والت‌دیزنی قرار گرفته‌اند و هر چه به آن نزدیک می‌شویم تراکم بیشتری پیدا می‌کنند. شما از طریق یک «خیابان مخصوص» به جهان دیزنی وارد می‌شوید. در این مرحله یا می‌توانید قلمرو جادویی را برای بازدید انتخاب کنید و یا از یک راه فرعی به پارک جانوران و یا استودیوهای متروگلدین مایر دیزنی برسید. تحلیل ما تنها به قلمرو جادویی مربوط می‌شود.

مسافران با رانندگی از درون ساختمانی که مانند یک جایگاه عوارضی است، وارد یک توقفگاه بسیار بزرگ می‌شوند. بخش‌هایی از این توقفگاه اسم‌های توتم مانند همچون مینی، گوفی، پلوتو و چیپ ان دال دارند که البته هر ردیفی شمارهٔ خاص خود را دارد. مأمورانی که لباسی یکنواخت دارند رانندگان را به جایگاه‌های توقف هدایت می‌کنند و مواظب‌اند که جایگاه‌ها به ترتیب پر شوند. همین که بازدیدکنندگان از

www.Booknama.com

اتومبیل‌های‌شان بیرون می‌آیند، به سوی واگن‌های برقی روباز هدایت می‌شوند. برای آن‌که مبادا آنها جای اتومبیل‌های توقف شدهٔشان را فراموش کنند، در هنگام سوار شدن به این واگن‌ها به آنها گفته می‌شود که اسم توتمی جایگاه‌ها را که در حال حاضر پاسدار اساطیری اتومبیل‌های‌شان به شمار می‌آیند، به یاد داشته باشند. بسیاری از این مسافران نخستین دقایق واگن‌سواری را صرف تکرار و یادآوری نام و شمارهٔ جایگاه‌های توقف اتومبیل‌های‌شان می‌کنند. پس از پیاده شدن از واگن، بازدیدکنندگان با عجله به سمت غرفه‌های خرید بلیط ورودی به قلمرو جادویی و جاذبه‌های هیجان‌انگیز آن می‌روند. آنها سپس از طریق ورودی‌های گردان پشت غرفه‌های بلیط‌فروشی سوار بر قطارهای تک‌خطی سریع‌السیر می‌شوند و سرانجام وارد قلمرو جادویی می‌شوند.

در این قطارها که فاصلهٔ میان حوزه‌های خارجی و دنیوی و قلمرو جادویی را طی می‌کنند، زایران دیزنی‌لند با شرکت‌کنندگان در مناسک گذر شباهت‌های خاصی پیدا می‌کنند (مناسک گذر می‌تواند به هرگونه گذار مکانی، سنی و اجتماعی اطلاق شود). زایران دیزنی هنگامی که سوار بر واگن‌ها هستند، مانند همهٔ کسانی که در حال گذار از یک مکان دنیوی به یک مکان مقدس (قلمرو جادویی)اند، بسیاری از ویژگی‌های برزخی را از خود نشان می‌دهند. مانند دوره‌های برزخی در مناسک دیگر گذار، مسافران واگون همهٔ ممنوعیت‌هایی را که در نقاط دیگر والت‌دیزنی رعایت می‌شوند، به صورتی شدیدتر اعمال می‌کنند. در نقاط بیرونی و دنیوی دیزنی‌ورلد و حتی در خود قلمرو جادویی، بازدیدکنندگان می‌توانند سیگار بکشند و غذا بخورند و در نقاط دنیوی آنها حتی می‌توانند نوشابه‌های الکلی بنوشند و پا برهنه راه روند، ولی همهٔ این کارها در واگن ممنوع‌اند. زایران سوار بر واگن مانند مسافران راهی مناسک، به گونهٔ موقت نظارت بر سرنوشت‌شان را رها می‌کنند. آنها گله‌وار به طرف واگن‌ها رانده می‌شوند و از زمان و مکان عادی خارج می‌شوند. در این زمان، نمایزهای اجتماعی ناپدید می‌شوند و همه در یک سطح برابر قرار می‌گیرند. همین که واگن حرکتش را آغاز می‌کند، صدایی غیرشخصی زایران را برای وقایعی که پیش خواهد آمد آماده می‌سازد و آنها را با فرهنگ و معیارهای جهان والت‌دیزنی آشنا می‌کند.

نمادهای باززایش در پایان این دورهٔ برزخی، نمونهٔ بارز دوره‌های برزخی‌اند.

www.Booknama.com

نماد باززایش، جنبه‌ای از این واگن‌سواری به شمار می‌آید. همین که واگن در جهت هتل اقامتی مسافران سرعت می‌گیرد، مسافران دیوارنگارهٔ بزرگی را روبروی‌شان می‌بینند و سپس از میان آن عبور می‌کنند. درست پیش از آن که مسافران واگن به هتل برسند و پس از مرئی شدن آشکار ساختمان هتل، آنها نماد اصلی جهان والت‌دیزنی، یعنی قصر سیندرلا، را می‌بینند. پیدا شدن ناگهانی منظرهٔ کامل قلمرو جادویی از درون یک دیوارنگارهٔ بزرگ، را می‌توان به عنوان نوعی شبیه‌سازیِ باززایش در نظر گرفت.

درون قلمرو جادویی

همین که واگن به ایستگاه قلمرو جادویی می‌رسد، دورهٔ گذار پایان می‌یابد. از این پس، مسافران به حال خود رها می‌شوند. آنها کمی بعد وارد قلمرو جادویی و خیابان اصلی آن می‌شوند.

خود قلمرو جادویی آدم را به مقایسه با زیارتگاه‌ها و مناسک فرا می‌خواند. مسافران به طور ضمنی موافقت می‌کنند که یک اجتماع موقتی را بسازند و طی چند ساعت یا چند روز قوانین یکسانی را رعایت کنند، تجربه‌های یکسانی داشته باشند و مانند هم رفتار کنند. آنها در منزلت اجتماعی زایر سهیم می‌شوند، ساعت‌ها در صف انتظار می‌ایستند و در ماجراهای یکسانی شرکت می‌کنند. همچنان که می‌دانید، بسیاری از انسان‌شناسان می‌گویند که یکی از کارکردهای اجتماعی مهم مناسک، بازتأیید و در نتیجه حفظ همبستگی میان اعضای یک مجمع مذهبی است. ویکتور ترنر (۱۹۷۴) گفته است که برخی از مناسک مردم نِدِمبو رامبیا کارکرد یادآوری دارند (یعنی مردم را وادار می‌سازند که برخی امور را به یاد داشته باشند). اعتقاد زنان ندمبو به این که براثر تأثیر ارواح زنان مردهٔ تبارمادری‌شان ممکن است بیمار شوند، آنها را به شرکت در مناسکی وامی‌دارد که نیاکان‌شان را به یادشان می‌آورد.

همین استنباط را می‌توان در مورد جهان والت دیزنی نیز به عمل آورد. اسامی مکان‌های بخش‌های اصلی قلمرو جادویی، رییس جمهورهای در گذشته (نیاکان ملی ما) و تاریخ آمریکا را به یادمان می‌آورد. در این جهان، گذشته، حال و آینده، کودکی و بزرگسالی، امور واقعی و غیرواقعی کنار هم می‌نشینند و به هم پیوند می‌خورند. بسیاری

www.Booknama.com

از ماجراها، سواری‌ها، به ویژه سوار شدن بر ترن‌های هوایی، را می‌توان با مناسک اضطراب‌انگیز در محیط‌های مذهبی مقایسه کرد. وقتی زایران والت‌دیزنی درمی‌یابند که پس از یک سواری با سرعت حدود ۱۶۰ کیلومتر در ساعت سالم باقی مانده‌اند، اضطراب‌شان زایل می‌شود.

می‌توان این پرسش را مطرح کرد که اگر فردی از یک جامعهٔ غیرصنعتی شاهد ماجراهای جهان والت‌دیزنی باشد، به ویژه آنهایی که مبتنی بر توهّم‌اند، چه نظری دربارهٔ آن خواهد داشت؟ در بسیاری از جوامع غیرصنعتی، جادوگران آدم‌های واقعی‌اند و بخشی از واقعیت به شمار می‌آیند و نه توهّم. دهقانان در بسیاری از کشورها به جادوگران، آدم‌های گرگ مانند و موجودات شریرِ شبگرد اعتقاد دارند. برای چنین شاهدی درک این قضیه دشوار است که چرا آمریکاییان داوطلبانه سوار بر گردونه‌هایی می‌شوند که برای ایجاد عدم اطمینان و وحشت طراحی شده‌اند.

ساختار و جاذبه‌های قلمرو جادویی به گونه‌ای طراحی شده‌اند که یک رشته خاطره‌ها و ارزش‌های آمریکایی را بازنمایی، یادآوری و تصدیق کنند. در سالن رییس جمهوری‌های میدان آزادی، زایران آدمک‌های متحرک، گویا و زنده‌مانندی از رییس جمهوری‌های آمریکا را در جوی از سکوت و احترام می‌بینید. قلمرو جادویی، مانند مناسک تانزانیایی، نه تنها رییس جمهورها و تاریخ آمریکا را به یادمان می‌آورند بلکه شخصیت‌های ادبیات کودکان مانند تام سایر را نیز نشان می‌دهد. البته همچنین به شخصیت‌های کارتونی برمی‌خوریم که به صورت آدم‌های ملبس به لباس این شخصیت‌ها در قلمرو جادویی گشت می‌زنند و با کودکان عکس می‌گیرند.

هم‌نشینی گذشته، اکنون، آینده و توهّم، به گونه‌ای نمادین ابدیت را باز می‌نماید. این هم‌نشینی چنین القا می‌کند که ملت، مردم، مهارت تکنولوژیک، باورداشت‌ها، اسطوره‌ها و ارزشهای ما آمریکاییان پایدار خواهند ماند. تبلیغات دیزنی از خود جهان والت‌دیزنی استفاده می‌کند تا نشان دهد که خلاقیت آمریکایی همراه با مهارت فنی چه دستاوردهایی می‌تواند داشته باشد. به دانشجویان تاریخ آمریکا گفته می‌شود که نیاکان ما چگونه توانستند سرزمین نوینی را از دل یک محیط وحشی پدید آورند. به همین سان، والت دیزنی به صورت شخصیتی اسطوره‌ای نموده می‌شود که توانسته جهانی را از دل

www.Booknama.com

یک آشوب، یعنی جهان ساختارگرفته‌ای را از بطن آشوب توسعه نیافتهٔ سرزمین مرکزی فلوریدا، پدید آورد.

چند پیوند دیگر را نیز می‌توان میان جهان والت‌دیزنی و نمادها و زیارتگاه‌های مذهبی و شبه‌مذهبی پیدا کرد. نیرومندترین نماد جهان والت‌دیزنی، قلعهٔ سیندرلا است که خندقی دور آن کشیده شده که زایران با انداختن سکه در آن می‌توانند برای خود آرزو کنند. در نخستین دیدارم از قلمرو جادویی، با شگفتی کشف کردم که این قلعه برای جهان والت‌دیزنی کارکردی نمادین مانند علامت تجارتی دارد. چند مغازه در طبقهٔ همکف و رستورانی در طبقهٔ دوم به روی عامهٔ مردم باز بودند، ولی ورود به بقیهٔ ساختمان قلعه ممنوع بود. در هنگام تفسیر قلعهٔ سیندرلا، یک سخنرانی را به یاد آوردم که سِر ادموند لیچ انسان‌شناس بریتانیایی در سال ۱۹۶۷ انجام داده بود. او در این سخنرانی یادآور شده بود که ملکهٔ الیزابت در هنگام اعطای عنوان شوالیه‌گری (سِر) به او برخلاف تصورات قالبی، از شاهان، به جای آن که روی تخت سلطنت نشسته باشد در مقابل آن ایستاده بود. به گمان لیچ، ارزش بنیادی تخت سلطنت بازنمایی و عینیت‌بخشیِ چیزی پایدار ولی انتزاعی بود که همان حق فرمانروایی پادشاه بریتانیا است. به همین سان، مهم‌ترین جنبهٔ قصر سیندرلا، خاصیت نمادین آن است. این نماد، بر جنبه‌های ابدی آفریده‌های دیزنی، به گونه‌ای عینی مهر تأیید می‌زند.

تشخیص دین

برخی از انسان‌شناسان چنین می‌اندیشند که مناسک را می‌توان با عواطف خاص، نیت‌های غیرفایده‌گرایانه و هویت فراطبیعی‌شان، از رفتارهای دیگر متمایز ساخت. به هر روی، انسان‌شناسان دیگری هستند که تعریف گسترده‌تری از مناسک می‌کنند. و آرِنز در تفسیر بازی فوتبال (۱۹۸۱) یادآور شد که یک رفتار می‌تواند همزمان جنبه‌های دنیوی و مقدس داشته باشد. در یک سطح، فوتبال «تنها یک ورزش» است ولی در سطح دیگر یک منسک جمعی است. به همین سان، جهان والت‌دیزنی که یک پارک تفریحی است، در یک سطح، یک جای دنیوی و غیرمذهبی است، ولی در سطحی دیگر، برخی از ویژگی‌های یک مکان مقدس را از خود نشان می‌دهد.

www.Booknama.com

در مبحث دین تطبیقی، این قضیه مایهٔ شگفتی نیست. جامعه‌شناس و انسان‌شناس فرانسوی، امیل دورکیم (۱۹۱۲، ۱۹۶۱)، دیری پیش از این یادآور شده بود که تقریباً هر چیزی از یک امر متعالی گرفته تا یک چیز مسخره، در برخی از جوامع، مقدس انگاشته شده‌اند. تفاوت میان مقدس و نامقدس، به کیفیت‌های ذاتی نمادهای مقدس ربطی ندارد. برای مثال، در توتمیسم بومیان استرالیا، موجودات غیر خارق‌العاده‌ای چون مرغابی، قورباغه، خرگوش و کرم حشره مقدس‌اند، حال آن که نمی‌توان گفت که کیفیت‌های ذاتی این موجودات برانگیزانندهٔ احساس مذهبی وابسته به آنها هستند. اگر قورباغه و کرم حشره می‌توانند در یک سطح مقدس جای گیرند، چرا فراآورده‌های یک فرهنگ مردم‌پسند و تجاری نتوانند به این جایگاه دست یابند؟

بسیاری از آمریکاییان براین باورند که تفریح و دین دو قلمرو جدا از هم‌اند. برپایه تحقیق‌های میدانی من در برزیل و ماداگاسکار و مطالعاتم دربارهٔ جوامع دیگر، چنین اعتقاد دارم که این جدایی هم قوم‌مدارانه و هم نادرست است. مراسم مردم ماداگاسکار که در گورستان برگزار می‌شود، در زمان‌هایی اتفاق می‌افتد که زندگان و مردگان از نو شادمانه به هم می‌پیوندند؛ در این مراسم، آدم‌ها مست می‌شوند و تا خرخره می‌خورند و از آسان‌گیری جنسی برخوردار می‌شوند. شاید جنبه‌های ناشاد، جدی، ریاضت‌مندانه و اخلاق‌گرایانهٔ بسیاری از رخدادهای مذهبی در ایالات متحد، باعث شده باشد که ما تفریح را در خارج از قلمرو دین بجوییم. آمریکایی‌ها در زمینه‌های آشکارا غیرمذهبی مانند پارک‌های تفریحی، کنسرت‌های موسیقی راک و رخدادهای ورزشی، همان چیزی را می‌جویند که اقوام دیگر در مناسک، باورداشت‌ها و مراسم مذهبی می‌یابند.

www.Booknama.com

پرسش‌های اساسی

۱ . تعریفی که از دین در آغاز این فصل به دست دادیم، چه اشکال‌هایی دارد؟

۲ . کارکردهای تبیینی، عاطفی و اجتماعی دین کدام‌اند؟ آیا شما فکر می‌کنید که می‌توان دین را بر حسب کارکردهایش در نظر گرفت؟

۳ . شما در چه مَنسک مذهبی تاکنون شرکت داشته‌اید؟ آیا از یک منسک غیرمذهبی نیز تجربه‌ای دارید؟

۴ . یکی از مناسک‌گذاری را که شما یا دوستان‌تان در آن شرکت داشته‌اید توصیف کنید. آیا این منسک با الگوی سه مرحله‌ای توصیف شده در این متن مطابقت دارد؟

۵ . از سه منسک‌گذاری که در جامعهٔ خودتان رخ می‌دهد، نام برید.

۶ . کارکردهای بوم‌شناختی دین را با ذکر مثال توصیف کنید.

۷ . دو شیوه‌ای که دین از طریق آنها نظارت اجتماعی را اعمال و حفظ می‌کند، کدام‌اند؟

۸ . براساس اطلاعاتی که دارید، مثال‌هایی را دربارهٔ جنبش‌های تجدید حیات کننده، دین‌های نوین و یا کیش‌های برزخی به دست دهید.

۹ . شمن‌ها چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با کشیش‌ها دارند؟ آیا در جامعهٔ شما شمن وجود دارد؟ شمن‌های جامعهٔ شما چه کسانی هستند؟

۱۰ . آیا شما در مناسک غیرمذهبی از همان نوعی که در پایان این فصل توصیف کردیم، شرکت داشته‌اید؟

www.Booknama.com

فصل ۲۰

هنرها

بسیاری از فرهنگ‌ها واژه‌ای برای «هنر» ندارند. با این همه، آدم‌ها در هر کجا که باشند، حتی با آن که ممکن است چنین واژه‌ای را نداشته باشند، ولی از تجربهٔ زیبایی‌شناختی یا همان شناخت و ادراک زیبایی، هماهنگی و التذاذ در مورد چیزها و رویدادهایی که کیفیت‌های خاصی دارند، بی‌بهره نیستند. مردم بامانای مالی برای آن چیزی که توجه آدم‌ها را جلب می‌کند، به چشم می‌نشیند و فکر آدم را به سوی خود می‌کشد، واژه‌ای (مانند «هنر») دارند (ازرا، ۱۹۸۶). واژه‌ای که مردم یوروبای نیجریه برای هنر دارند، یا همان اُنا، بر طرح‌های روی اشیاء، خود آثار هنری و هنر آفرینندگان چنین طرح‌ها و آثار، دلالت می‌کند. پسوند اُنا پشت نام‌های دو دودمان چرمکارِ اُتونیس اُنا و اوسیس اُنا، بر هنر دلالت می‌کند (آدِه پگبا، ۱۹۹۱).

در فرهنگ لغت، هنر به عنوان «کیفیت، تولید، بیان یا قلمرو هر چیز زیبا یا خارق‌العاده و آن دسته چیزهایی که تابع معیارهای زیبایی‌شناختی‌اند» تعریف شده است (واژه‌نامهٔ رَندُم هاوس، ۱۹۸۲، ص ۷۶). در همین فرهنگ، زیبایی‌شناسی «کیفیت‌های ادراک شده در آثار هنری.... حالت‌های ذهنی و عاطفی در رابطه با ادراک زیبایی»، (ص۲۲) تعریف شده است. به هر روی، این نیز امکان دارد که اثر هنری که توجه‌مان را به خود جلب می‌کند، اندیشه‌های ما را به سوی خود می‌کشد و برای ما خارق‌العاده است، برای بیشتر آدم‌هایی که آن اثر را می‌بینند زیبا انگاشته نشود. تابلوی مشهور پابلو پیکاسو (گوئرنیکا) که جنگ داخلی اسپانیا را به تصویر می‌کشد. با آن که به عنوان تصویر

www.Booknama.com

یک ضحنه ممکن است زیبا به نظر نیاید، ولی بی‌گمان تکان‌دهنده است و از همین روی، یک کار هنری است.

جورج میلز (۱۹۷۱) یادآور می‌شود که در بسیاری از فرهنگ‌ها، نقش هنردوست فاقد تعریف است زیرا در آن فرهنگ‌ها هنر به عنوان یک فعالیت جداگانه در نظر گرفته نمی‌شود. ولی این امر سبب نمی‌شود که افراد از برخورد با چیزها ورویدادهایی که ما آنها را ادراک زیبایی می‌خوانیم، متأثر نگردند. در جامعهٔ خودمان، نقش تعریف شده‌ای برای هنرشناسان و گردآورندگان آثار هنری و جایگاهی به نام موزه وجود دارد که این نوع آدم‌ها گهگاه می‌توانند با تمایلات هنری‌شان در آن جا تنها بمانند.

«هنرها» عبارتنداز هنرهای تجسمی، ادبیات (شفاهی و کتبی)، موسیقی و هنرهای نمایشی. این نمودهای آفرینش انسانی، گهگاه فرهنگ نمایشی نامیده می‌شوند. آدم‌ها در رقص، موسیقی، آواز، نقاشی، مجسمه‌سازی، سفالگری، پوشیدنی‌ها، داستان‌گویی، نظم، نثر، نمایشنامه‌نویسی و طنز، به گونه‌ای خلاقانه ابراز وجود می‌کنند.

در این فصل، ما نمی‌خواهیم بررسی منظمی از همهٔ هنرها و یا حتی هنرهای عمده به دست دهیم. به جای آن، در این جا می‌کوشیم تا موضوع‌ها و قضایایی را بررسی کنیم که عموماً به فرهنگ نمایشی ارتباط دارند. در این جا «هنر» تنها هنرهای تجسمی نیست، بلکه هر نوع هنری را دربر می‌گیرد. به سخن دیگر، دراین مبحث، هنر هم به موسیقی و داستان اطلاق می‌شود و هم به نقاشی و مجسمه‌سازی.

چیزهایی که از جهت زیبایی‌شناختی خوشایندند، با حواس ادراک می‌شوند. معمولاً، وقتی به هنر می‌اندیشیم، چیزی را در ذهن داریم که می‌توان آن را دید یا شنید. ولی دیگرانی نیز هستند که از هنر تعریف گسترده‌تری می‌کنند؛ هنر از دیدگاه آنها، چیزهایی را دربر می‌گیرد که می‌توان آنها را بویید (عطرها و خوشبوها)، چشید (خوراک‌های لذید) و یا لمس کرد (پوشیدنی‌های آراسته و زیبا). هنر چقدر باید ماندگار باشد؟ هنرهای تجسمی و نوشتنی از جمله تصنیف‌های موسیقی، ممکن است سده‌ها دوام داشته باشند. آیا یک رخداد درخور توجه، مانند یک جشن، که به هیچ روی جاودانه نیست، مگر در یادها، می‌تواند یک اثر هنری باشد؟

www.Booknama.com

هنر و دین

برخی از قضایایی که در بحث دین مطرح شد، در مورد هنر نیز مصداق دارد. هم در تعریف دین و هم در تعریف هنر، امر «خارق‌العاده» ذکر شده است. همچنان که پژوهشگران دین می‌توانند میان امر مقدس (مذهبی) و امر نامقدس (دنیوی) تمایز قایل شوند، به همین سان، پژوهشگران هنر نیز می‌توانند میان امر هنری و امر عادی تفکیک قایل شوند.

همچنان که دربرخورد با یک امر مقدس رویکرد یا رفتار خاصی را در نظر می‌گیریم، آیا در تجربهٔ یک کار هنری نیز می‌توانیم امر مشابهی را در نظر داشته باشیم؟ به عقیدهٔ ژاک ماکِهٔ انسان‌شناس، یک کار هنری چیزی است که تأمل ما را برمی‌انگیزد و تحت‌تأثیرمان قرار می‌دهد. یک اثر هنری ما را به توجه و تأمل وامی‌دارد. ماکِه بر اهمیت شکل یک اثر در تولید یک چنین تأمل هنری تأکید می‌ورزد. ولی پژوهشگران دیگری نیز هستند که علاوه بر شکل بر احساس و معنا نیز تأکید می‌کنند. تجربهٔ هنری احساس‌هایی همچون مبهوت شدن و نیز تحسین توازن و هماهنگی در شکل یک اثر را دربر می‌گیرد.

یک چنین رویکرد هنری را می‌توان با یک رویکرد مذهبی ترکیب کرد و در نتیجه آن را تقویت نمود. کارهای هنریِ بسیاری در ارتباط با دین انجام شده‌اند. بسیاری از برجسته‌ترین آثار هنری و موسیقی غربی از مذهب الهام گرفته‌اند و یا در خدمت دین به کار رفته‌اند؛ یک دیدار از کلیسا و یا یک موزهٔ بزرگ، می‌تواند این نکته را اثبات کند. باخ و هَندِل به خاطر موسیقی کلیسایی‌شان مشهورند و میکل آنژ به خاطر نقاشی‌ها و پیکرتراشی‌های مذهبی‌اش. ساختمان‌ها (کلیساها و کلیساهای جامع)یی که موسیقی مذهبی در آن‌ها اجرا می‌شود و هنرهای تجسمی به نمایش گذاشته می‌شوند، خودشان می‌توانند آثار هنری باشند. برخی از بزرگترین دستاوردهای معماری هنر غرب، همان بناهای مذهبی‌اند. کلیسای نوتردام پاریس یکی از این نمونه‌ها است.

هنر را می‌توان در فضای باز و عمومی یا در محیط‌های خاصِ مسقف مانند تئاتر، سالن کنسرت و یا موزه‌ها، اجرا کرد یا به نمایش گذاشت. درست همچنان که کلیساها وجه نمایز دین‌اند، موزه‌ها و تئاترها نیز هنر را از جهان عادی متمایز می‌سازند و

www.Booknama.com

تماشاگران را به یک جای خاص دعوت می‌کنند. ساختمان‌هایی که به هنرها اختصاص داده شده‌اند، به ایجاد فضای هنری کمک می‌کنند. معماری خاص یک ساختمان می‌تواند این نکته را مشخص سازد که در داخل آن کارهای هنری عرضه می‌شوند.

محیط‌های مناسک و تشریفات و نیز هنر، ممکن است موقتی یا دایمی باشند. جوامع دولتی ساختمان‌های مذهبی دایمی مانند کلیساها و معابد دارند. به همین سان، جوامع دولتی می‌توانند ساختمان‌هایی را به هنرها نیز اختصاص دهند. جوامع غیردولتی معمولاً از یک چنین بناهای متمایز و دایمی برخوردار نیستند. در این نوع جوامع، دین و هنر در «فضای باز» به نمایش گذاشته می‌شوند. با این همه، در دسته‌ها و قبایل، محیط‌های مذهبی را می‌توان بدون بناهای خاص پدید آورد. به همین سان، یک فضای هنری را نیز می‌توان بدون موزه‌ها خلق کرد. در این جوامع، در زمان‌های خاصی از سال، یک فضای معمولی را می‌توان به نمایش یک هنر تجسمی یا اجرای موسیقی اختصاص داد. چنین مواقعی معمولاً با زمان اجرای تشریفات مذهبی مصادف می‌شود. در واقع، در میان قبایل، اجراهای هنری و مذهبی غالباً درهم آمیخته‌اند. برای مثال، رقصندگان با نقاب‌ها و لباس‌های خاص، ارواح را نمایش می‌دهند. مناسک گذر غالباً با موسیقی، رقص، آواز، تزیین بدن و جلوه‌های دیگر فرهنگ نمایشی همراه است.

در فصل «امرار معاش» به رسم پوتلاچ در میان قبایل ساحل شمال اقیانوس آرام در آمریکای شمالی اشاره‌ای کردیم. (ارنا گونتر ۱۹۷۱) نشان می‌دهد که چگونه شکل‌های هنری گوناگون در میان این قبایل ترکیب می‌شوند تا جنبه‌های نمایشی رسم پوتلاچ ساخته و پرداخته شوند. در میان این مردم، اعتقاد براین است که در فصل زمستان ارواح به فضا رخنه می‌کنند. رقصندگان با نقاب‌ها و لباس‌های مخصوص این ارواح را باز می‌نمایند. آنها برخورد ارواح با انسان‌ها را که بخشی از اسطوره‌های پیدایش دهکده‌ها، دودمان‌ها و تبارها به شمار می‌آید، به گونه‌ای نمایشی نشان می‌دهند. در برخی از نواحی، رقصندگان الگوهای پیچیده‌ای از طراحی رقص را طرح‌ریزی می‌کنند. اعتبار این رقصندگان با تعداد آدم‌هایی که در هنگام رقص از آنها سرمشق می‌گیرند، اندازه‌گیری می‌شود.

هنر در هر جامعه‌ای به خاطر منظورهای زیبایی‌شناختی و نیز مذهبی پدید

www.Booknama.com

می‌آید. به نظر شیلدکراوت و کایم (۱۹۹۰)، معمولاً به غلط چنین فرض می‌شود که هنر غیرغربی نوعی پیوند خاص با مناسک دارد. ولی هنر غیرغربی هرچند ممکن است پیوندی با دین داشته باشد، ولی همیشه چنین پیوندی برقرار نیست. غربی‌ها نمی‌خواهند این اندیشه را بپذیرند که در جوامع غیرغربی نیز مانند جوامع غربی هنر به خاطر هنر می‌تواند وجود داشته باشد. در میان غربی‌ها این گرایش وجود دارد که فردیّتِ هنرمندان غیرغربی و علاقه‌شان به نمایش خلاقانه را ندیده گیرند. به عقیدهٔ ایسیدور اوک پِه وو (۱۹۷۷) که یک متخصص در ادبیات شفاهی است، پژوهشگران غربی می‌خواهند در همهٔ هنرهای سنتی آفریقایی عنصر دینی را پیدا کنند. حتی زمانی که هنر در خدمت دین است، باز هم جا برای بیان خلاقانهٔ فردی باقی می‌ماند. برای نمونه، در هنرهای شفاهی، مخاطبان به طرز بیان و اجرای هنرمندان بسیار بیشتر توجه دارند تا به خدای خاصی که هنرمند از آن سخن می‌گوید.

مکان نمایش هنر

ارزش زیبایی‌شناختی، یکی از شیوه‌های تشخیص هنر است. شیوهٔ دیگر، در نظر گرفتن جای نمایش هنر است. جاهای خاصی که ما هنر را در آنها می‌یابیم، عبارت‌اند از موزه‌ها، سالن‌های موسیقی، اپراها و تئاترها. اگر چیزی در موزه یا محیط هنری دیگری که اجتماعاً پذیرفته شده است به نمایش گذاشته شود، تنها چیزی که به ذهن ما متبادر می‌شود این است که آن چیز یک پدیدهٔ هنری است. ولی اتخاذ تصمیم در این مورد که یک چیز به عنوان یک کار هنری پذیرفته شود، ممکن است سیاسی و محل اختلاف باشد. در جامعهٔ خودمان، موزه‌ها هم معیارهای اجتماع را رعایت می‌کنند وهم خلاقانه و ابداعی بودن آثار به نمایش گذاشتهٔ هنرمندان. هر چند که در جوامع قبیله‌ای معمولاً موزه‌ای وجود ندارد، ولی آنها جاهای خاصی را برای اجرای نمایش هنرمندانه در نظر می‌گیرند. برای مثال، در میان بومیان تیوی شمال استرالیا، جای جداگانه‌ای وجود دارد که در آن تیرهای تزیینی ویژهٔ تدفین ساخته می‌شوند.

آیا با دیدن یک اثر هنری می‌توانیم هنرمندانه بودن آن را تشخیص دهیم؟ در تعریف هنر گفتیم که یک کار هنری باید زیبا و از اهمیتی بیشتر از یک چیز معمولی

www.Booknama.com

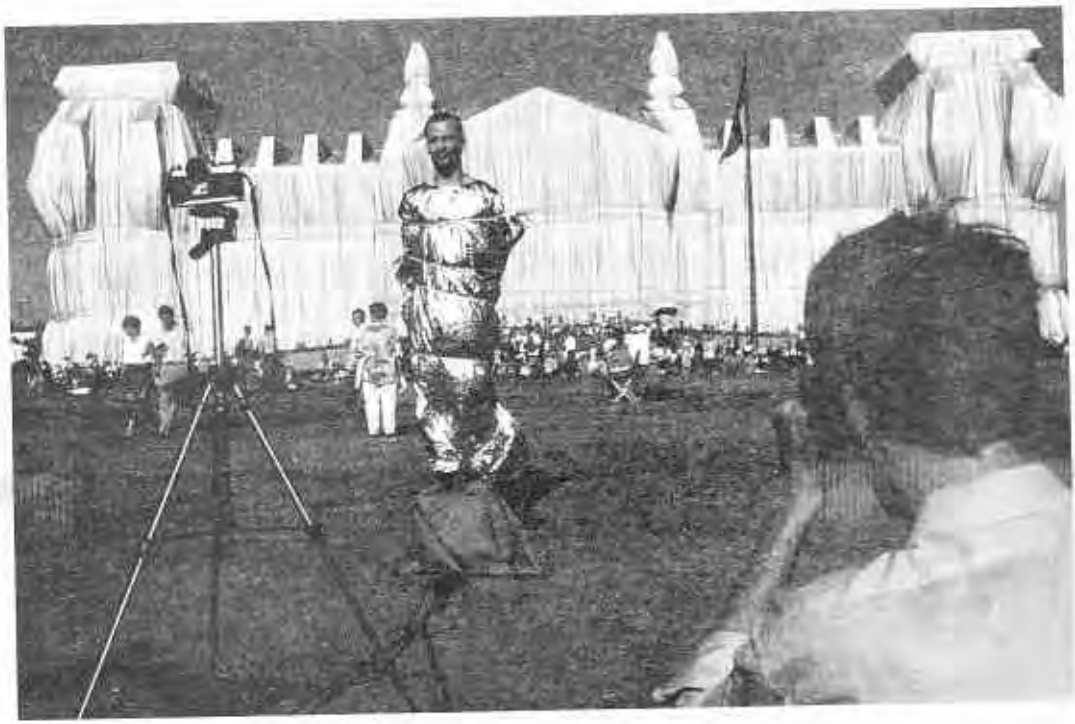

این عکس که از برلین آلمان گرفته شده، هنر در هنر را به نمایش می‌گذارد. در قسمت عقب این تصویر، هنرمند تجربی، کریستو، ساختمان مجلس قانون‌گذاری یا رایشتاک آلمان را با روپوشی پوشانده است. در جلوِ تصویر، بازدیدکنندگان سرگرم گرفتن عکس یادگاری‌اند. یک مرد خود را با زرورق پوشانده و روی یک جعبهٔ پوشیده از یک پارچهٔ سبز ایستاده است.این مرد و رایشتاکِ پارچه‌پیچیده در این عکس به عنوان یک هنر نو ترکیب شده‌اند. آیا شما فکر می‌کنید که این عکس یک اثر هنری است؟

برخوردار باشد. ولی آیا زیبایی از دیدگاه تماشاگر نیست؟ آیا تماشاگران واکنش‌های متفاوتی نسبت به هنر نشان نمی‌دهند؟ حال که پذیرفتیم مناسک دنیوی نیز وجود دارد، آیا نمی‌توان گفت که هنر معمولی نیز وجود دارد؟ مرز میان هنر و غیرهنر، چندان

www.Booknama.com

مشخص نیست. هنرمند آمریکایی اندی وارهول آوازه‌اش را از این کار دارد که توانسته از ترکیب قوطی‌های سوپ آماده، با تشتک‌های بسته‌بندی و تصویرهای مریلین مونرو یک اثر هنری بسازد. بسیاری از هنرمندان امروزی مانند کریستو در تصویر زیر، کوشیده‌اند تا مرز تمایز میان هنر و زندگی عادی را با تبدیل امور روزمره به آثار هنری، از میان بردارند.

آیا چیزی که تولید انبوه یا صنعتی شده باشد، می‌تواند یک اثر هنری باشد؟ بسیاری از تصاویری که در یک مجموعه با نسخه‌های متعدد چاپ می‌شوند، بی‌گمان می‌توانند آثار هنری باشند. مجسمه‌هایی که از گل رس ساخته شده و با فلز گداخته‌ای چون مفرغ در یک کوره پخته می‌شوند، نیز هنر به شمار می‌آیند. ولی چگونه می‌توان تشخیص داد که یک فیلم سینمایی اثر هنری است؟ آیا فیلم جنگ ستارگان یا همشهری کِین یک اثر هنری است؟ آیا وقتی که یک کتاب جایزهٔ ملی کتاب را می‌برد، بلافاصله منزلت والای هنر را پیدا می‌کند؟ چه نوع جوایزی می‌توانند یک اثر را تبدیل به یک کار هنری بکنند؟ آیا چیزهایی مانند ماشین تحریر اُلیوِتی را که به قصد یک کار هنری ساخته نشده‌اند، می‌توان با گذاشتن در یک موزه مانند موزهٔ هنرهای معاصر نیویورک، تبدیل به یک کار هنری کرد؟ ژاک ماکِه (۱۹۸۶) میان چیزهایی که «هنر از طریق استحاله»اند و چیزهایی که به قصد اثر هنری ساخته شده‌اند و او آنها را «هنر به قصد هنر» می‌نامد، تفاوت قایل می‌شود.

در جوامع دولتی ما به منتقدان، داوران و متخصصان هنر مراجعه می‌کنیم تا به ما بگویند که چه چیز هنر است و چه چیز هنر نیست. در یکی از نمایشنامه‌های اخیر که عنوانش هنر است، سه دوست دربارهٔ تابلوی نقاشی تمام سفیدی که یکی از آنها خریده است با هم جر و بحث می‌کنند. آنها نیز مانند بیشتر آدم‌ها دربارهٔ تعریف و ارزش یک کار هنری همداستان نیستند. یک چنین تفاوت در ارزیابی، در جوامع معاصر که هنرمندان و منتقدان متخصص در آنها وجود دارند و از تنوع فرهنگی گسترده‌ای برخوردارند، بسیار رواج دارد. ما انتظار داریم که در جوامع یکدست‌تر و کمتر قشربندی شده، با معیارهای یکنواخت‌تر و همداستانی بیشتری در این زمینه روبرو شویم.

نسبی‌اندیشی فرهنگی ایجاب می‌کند که از کاربرد معیارهای خودمان دربارهٔ فرآورده‌های فرهنگ‌های دیگر پرهیز کنیم. درست است که مجسمه یک هنر به شمار

www.Booknama.com

در این تصویر که از پنوم پن کامبوج در سال ۱۹۸۸ گرفته شده است، هنرمندی را می‌بینید که روی کف یک معبد بودایی نشسته و در حالی که اطرافش را مجسمه‌های تکمیل شدهٔ بودا پر کرده‌اند، سرگرم کنده‌کاری یک مجسمه بودا است.

می‌آید، ولی لزوماً چنین نیست. پیش از این با این نظر مخالفت کردیم که هنر غیرغربی همیشه یک نوع پیوند با دین دارد. نمونهٔ کالاباری که در زیر از آن بحث خواهیم کرد، نقطهٔ مقابل نظر یاد شده را به دست می‌دهد و ثابت می‌کند که مجسمهٔ مذهبی همیشه هنر به شمار نمی‌آید.

در میان مردم کالاباری جنوب نیجریه، مجسمه‌های چوبی نه برای دلایل زیبایی‌شناختی بلکه به عنوان «خانه‌ها»ی ارواح کنده‌کاری می‌شوند (هورتون، ۱۹۶۳).

www.Booknama.com

این مجسمه‌ها برای نظارت بر ارواح در دین کالاباری، به کار گرفته می‌شوند. آنها این مجسمه‌ها را که جای ارواح‌اند در یک مکان مذهبی می‌گذارند تا ارواح را به جای گرفتن در آنها ترغیب کنند. در این جا، مجسمه‌سازی نه به خاطر هنر بلکه به عنوان وسیله‌ای برای هدایت نیروهای روحی انجام می‌گیرد. مردم کالاباری معیارهایی برای کنده‌کاری این مجسمه‌ها دارند، ولی زیبایی یکی از این معیارها نیست. یک مجسمه باید چندان کامل باشد که بتواند روح مربوطه را بازنمایی کند. کنده‌کاری‌هایی که ناقص پنداشته شوند، از سوی اعضای وابسته به کیش رد می‌شوند. کنده‌کاران همچنین باید کارشان را بر الگوهای پیشین استوار کنند. ارواح خاص تصویرهای خاص خودشان را دارند. اگر یک مجسمهٔ کنده‌کاری شده از تصویر پیشین یک روح تفاوت داشته و یا به روح دیگری شباهت داشته باشد، ساختن آن خطرناک انگاشته می‌شود. ارواح رنجیده خاطر ممکن است در صدد تلافی برآیند. مجسمه‌سازان تا زمانی که معیارهای کامل بودن و تصویرهای تثبیت شده را رعایت کنند، آزادند که هنرنمایی کنند. ولی این تصویرها به جای آن که زیبا انگاشته شوند، چندش‌آور در نظر گرفته می‌شوند و نه به دلایل هنری بلکه به خاطر مقاصد مذهبی تراشیده می‌شوند. به همین دلایل، شاید این مجسمه‌ها را نباید به عنوان هنر طبقه‌بندی کرد.

هنر و فردیت

از آنهایی که روی هنر غیرغربی کار می‌کنند انتقاد شده است که فرد را نادیده می‌گیرند و بیشتر بر خصلت و زمینهٔ اجتماعی آن تأکید می‌ورزند. زمانی که اشیاءِ هنری آفریقا یا گینهٔ‌نو یاپوا در موزه‌ها به نمایش گذاشته می‌شوند، معمولاً تنها نام یک قبیله یا اهداکنندهٔ غربی آن ذکر می‌شود و نه نام هنرمند یا هنرمندانی که این کارهای هنری را آفریده‌اند؛ توگویی افراد متخصص در جوامع غیرغربی وجود ندارند. در این جا این گونه برداشت می‌شود که هنر پدیده‌ای دسته‌جمعی است، در حالی که گاه این گونه است و گاه چنین نیست.

تا اندازه‌ای می‌توان گفت که تولید هنر جمعی در جوامع غیرغربی بیشتر از ایالات متحد و کانادا است. به نظر هَکِت (۱۹۹۶)، این اجتماع‌ها و گروه‌ها هستند که از کارهای

www.Booknama.com

هنری آفریقایی لذت می‌برند، انتقاد می‌کنند و به کارشان می‌برند و نه افراد، زیرا این امتیاز تنها به افراد تعلق ندارد. یک هنرمند آفریقایی در فراگرد کار خلاقانه‌اش بیشتر از هنرمندان فردی جامعهٔ ما از اجتماع خود تأیید می‌گیرد. در جامعهٔ ما، این تأیید معمولاً بسیار دیرتر و پس از تکمیل یک اثر هنری پیش می‌آید و نه در زمان تولید که هنوز می‌توان آن را تغییر داد.

پاول بوهانان (۱۹۷۱)، ضمن تحقیق میدانی‌اش در میان قبیلهٔ تیو نیجریه، به این نتیجه رسید که در بررسی درست هنر در این جامعه، باید توجه کمتری به هنرمندان و توجه بیشتر به منتقدان هنری و فرآورده‌های هنری به عمل آورد. در این جا متخصصان هنری انگشت شمار بودند و معمولاً از انجام دادن کار هنری در ملأعام پرهیز می‌کردند. ولی هنرمندان متوسط در میان جمع کار می‌کردند و معمولاً اظهارنظرهای تماشاگران (منتقدان) را می‌شنیدند. یک هنرمند برپایهٔ اظهارنظرهای انتقادی غالباً طرحش یا کنده‌کاری در دست‌اش را تغییر می‌داد. هنرمندان تیو از طریق دیگری نیز کار اجتماعی و غیرفردی انجام می‌دادند. گهگاه، وقتی که یک هنرمند کارش را کنار می‌گذاشت هنرمند دیگری آن را برمی‌داشت و شروع به کار کردن روی آن می‌کرد. مردم تیو آن پیوندی را که ما میان افراد و کار هنری‌شان برقرار می‌کنیم، درست تشخیص نمی‌دهند. به نظر بوهانان، هر آدم تیوی آزاد بود که بداند چه چیز را دوست دارد و اگر توانست آن را بسازد. ولی اگر نتوانست، یک یا چند نفر دیگر از همگنانش می‌توانستند به او کمک کنند تا به مقصود خود برسد.

در جوامع غربی، هنرمندان گوناگون (نقاش‌ها، مجسمه‌سازان، بازیگران و موسیقی‌دانان کلاسیک وراک) به خاطر سنت‌شکنی و ضداجتماعی بودن شهرت دارند. در جوامعی که معمولاً انسان‌شناسان آنها را بررسی می‌کنند، پذیرش اجتماعی ممکن است مهم‌تر باشد. با این همه، هنرمندان فردی مشهور در جوامع غیرغربی نیز وجود دارند. اعضای دیگر اجتماع و شاید خارجی‌ها نیز این افراد را به خاطر هنرشان می‌شناسند. کار هنری آنها حتی ممکن است در نمایش‌ها و اجراهای ویژه، از جمله در تشریفات، هنرهای کاخی و رویدادهای مهم، به کار بسته شود.

یک کار هنری تا چه اندازه می‌تواند از هنرمند سازنده‌اش جدا باشد؟ فیلسوفان

www.Booknama.com

هنر عموماً کارهای هنری را به عنوان پدیده‌های مستقل و جدا از آفریننده‌های‌شان در نظر می‌گیرند (هاپالا، ۱۹۹۸). هاپالا برخلاف این معتقد است که هنرمندان و کارهای‌شان از هم جدایی‌ناپذیرند. «یک هنرمند با آفریدن یک کار هنری هویت هنرمندانه‌ای برای خودش ایجاد می‌کند. او دقیقاً خودش را در اجزای هنرش می‌آفریند و در آثاری که می‌آفریند وجود دارد». با این تعبیر، پیکاسو پیکاسوهای گوناگونی را می‌آفریند و از طریق آثار هنری‌اش و در آنها وجود دارد.

گهگاه، فرد هنرمندی که مسئول یک کار هنریِ ماندگار است، کمتر شناخته و تشخیص داده شده است. احتمال بیشتر دارد که ما نام هنرمند خوانندهٔ آوازهایی که بیشتر ما به یاد داریم و شاید می‌خوانیم، بدانیم ولی آهنگساز آنها را نشناسیم. در موارد دیگر، فرد هنرمند را تشخیص نمی‌دهیم، زیرا یک کار هنری به گونه‌ای دسته‌جمعی ساخته و پرداخته شده است. ساخت یک هرم یا کلیسای جامع را به چه کسی باید نسبت داد؟ آیا این شخص باید معمار سازندهٔ این ساختمان‌ها باشد، یا فرمانروا یا رهبری که این کار را سفارش داده و یا سر استادی که طرح این ساختمان‌ها را تکمیل کرده است؟ پس یک چیز زیبا می‌تواند برای همیشه مایهٔ لذت بردن باشد، حتی اگر برای آفریننده‌اش اعتباری قایل نباشیم.

اثر هنری

برخی هنر را به عنوان صورتی از آزادی نمایشی می‌انگارند که به تخیل و نیاز انسان به آفریدن و نمایشی عمل کردن، آزادی عمل می‌بخشد. حال واژهٔ اُپرا را در نظر آورید. این واژه جمع اُپوس به معنای یک کار است. هنر دست‌کم برای هنرمند آن، یک کار به شمار می‌آید، البته یک کار خلاقانه. در جوامع غیردولتی، هنرمندان ممکن است برای خوردن ناچار به شکار، گردآوری، گله‌داری، ماهیگیری یا کشاورزی باشند، ولی با این همه فرصت آن را می‌یابند که روی هنرشان کار کنند. ولی در جوامع دولتی، هنرمندان دست‌کم به عنوان متخصص شناخته شده‌اند، یعنی افراد صاحب حرفه‌ای که شغل هنرمندانهٔ موسیقی‌دان، نویسنده و بازیگر را برای خود برگزیده‌اند. اگر آنها بتوانند با هنرشان امرار معاش کنند، می‌توانند به عنوان آدم‌های حرفه‌ای تمام وقت‌شان را به هنر

www.Booknama.com

اختصاص دهند. اگر نتوانند، نیمه‌وقت کار هنری می‌کنند، ضمن آن که از فعالیت دیگری امرار معاش می‌کنند. گهگاه هنرمندان در گروه‌های حرفه‌ای مانند اصناف قرون وسطایی و یا اتحادیه‌های معاصر به هم می‌پیوندند. اتحادیهٔ بازیگران در نیویورک، یک صنف امروزی است که برای حفاظت از منافع اعضای هنرمندش ساخته و پرداخته شده است.

برای ساختن یک اثر هنری، دقیقاً چقدر باید کار کرد؟ در نخستین روزهای امپرسیونیسم در فرانسه، بسیاری از متخصصان نقاشی‌های کلاودمونه و همکارانش را آن قدر طرح‌واره و خلق‌الساعه می‌انگاشتند که نمی‌توانستند آنها را هنر راستین بنامند. در آن زمان، هنرمندان و منتقدان جا افتاده به سبک‌های کارگاهی رسمی‌تر و کلاسیک‌تر خو کرده بودند. امپرسیونیست‌های فرانسوی نام‌شان را از طرح‌ها یا امپرسیون‌های‌شان از محیط‌های طبیعی و اجتماعی گرفته بودند. آنها از اختراع‌های تکنولوژیک، به ویژه دسترسی‌پذیری رنگ‌روغن‌های تیوپی، سود جسته بودند تا تخته نقاشی‌ها، سه‌پایه‌ها و بوم‌های‌شان را به فضای باز برند. آنها در این فضای باز تصویرهایی از نور و رنگ متغیر را گرفته و ثبت کرده‌اند؛ همان‌هایی که امروزه به دیوار بسیاری از موزه‌ها آویزان‌اند و اکنون به عنوان هنر کاملاً به رسمیت شناخته شده‌اند. ولی پیش از آن که امپرسیونیسم به عنوان یک «مکتب» هنری به رسمیت شناخته شود، منتقدان آثار امپرسیونیستی را به عنوان کارهای خام و کامل نشده در نظر می‌گرفتند. از جهت معیارهای اجتماعی، نخستین نقاشی‌های امپرسیونیستی با همان ارزیابی‌های تندی روبرو شده بودند که کنده‌کاری‌های چوبی کاملاً خام و ناقصِ ارواح در میان مردم کالیباری، که پیش از این درباره‌اش بحث کردیم.

یک هنرمند یا جامعه چگونه می‌تواند دربارهٔ کامل بودن یک اثر هنری تصمیم بگیرد؟ در مورد انواع آشنای هنر، مانند نقاشی یا موسیقی، جامعه معمولاً معیارهایی دارد که بر پایهٔ آنها می‌تواند داوری کند که یک اثر هنری آیا کامل یا کاملاً تحقق یافته است یا نه. برای مثال، بیشتر آدم‌ها در مورد این که یک نقاشی تمام سفید می‌تواند یک کار هنری باشد، شک دارند. معیارهای هنری ممکن است به گونه‌ای غیررسمی یا به وسیلهٔ متخصصانی چون منتقدان هنری، در جامعه حفظ شوند. انجام فعالیت خلاقانه و مبدعانه ممکن است برای هنرمندان سرکش و سنت‌شکن دشوار باشد، ولی مانند

www.Booknama.com

امپرسیونیست‌ها، آنها نیز ممکن است سرانجام موفق شوند. برخی از جوامع گرایش به این دارند که به سازشکاری و یا مهارت هنرمند در الگوها و فنون سنتی پاداش دهند، ولی برخی جوامع دیگر بریدن از گذشته یا بدعت‌گذاری را تشویق می‌کنند.

هنر، جامعه و فرهنگ

هنر پیشینه‌ای دست‌کم سی هزار ساله دارد و از دورهٔ فرازین دیرینه سنگی در اروپای غربی آغاز گرفت (چوکنی و دیگران، ۱۹۹۷). نقاشی‌های دیوارهٔ غار که شناخته‌ترین نمونهٔ هنر دورهٔ فرازین دیرینه سنگی‌اند، در واقع از زندگی عادی و فضای اجتماعی روزمره جدا شده بودند. این تصویرها در غارهای واقعی و در عمق دل زمین نقاشی شده بودند. این تصویرها شاید به عنوان اجزائی از نوعی منسک‌گذار و بدور از جامعه نقش بسته بودند. اشیای هنری قابل حمل که با استخوان و عاج ساخته شده بودند و نیز سوت‌سوتک‌ها و فلوت‌ها که وسایل موسیقی بودند، نیز بیان هنری را در این دوره تأیید می‌کنند.

هنر معمولاً از نقاشی‌های غار جنبه‌ای عمومی‌تر دارند. هنر نوعاً در جامعه نمایش داده، ارزیابی شده و تحسین می‌شود. هنر تماشاگران یا مخاطبانی برای خود دارد و تنها برای هنرمند نیست.

موسیقی‌شناسی قومی به بررسی مقایسه‌ای موسیقی در سراسر جهان و موسیقی به عنوان جنبه‌ای از فرهنگ و جامعه اطلاق می‌شود. بدین سان، رشتهٔ موسیقی‌شناسی قومی موسیقی را به انسان‌شناسی پیوند می‌زند. بخش موسیقایی این رشته به بررسی و تحلیل خود موسیقی و وسایل آفرینش آن می‌پردازد. بخش انسان‌شناختی این رشته موسیقی را به عنوان شیوه‌ای برای کشف یک فرهنگ و تعیین نقشی که موسیقی در تاریخ و زمان معاصر در یک جامعه ایفا می‌کند و ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی خاصی که بر چگونگی آفرینش و اجرای موسیقی تأثیر می‌گذارند، در نظر می‌گیرد.

موسیقی‌شناسی قومی موسیقی غیرغربی، سنتی و بومی و حتی موسیقی مردم‌پسندانهٔ زمان معاصر را از یک چشم‌انداز فرهنگی بررسی می‌کند. برای این کار باید تحقیق میدانی یا بررسی دست اول از صورت‌های خاص موسیقی، کارکردهای

www.Booknama.com

اجتماعی و معناهای فرهنگی آن در جوامع خاص، انجام داد. موسیقی‌شناسان قومی با موسیقی‌دان‌های محلی مصاحبه می‌کنند و کار آنها را در میدان تحقیق ضبط می‌کنند و دربارهٔ محل ساخت وسایل موسیقی، اجراها و اجراکنندگان موسیقی در یک جامعهٔ معین، اطلاعاتی را گردآوری می‌کنند. امروزه با توجه به پدیدهٔ جهانی شدن، فرهنگ‌های گوناگون و سبک‌های موسیقی متفاوت با یکدیگر روبرو می‌شوند و درهم می‌آمیزند. این نوع موسیقی که پهنهٔ گسترده‌ای از وسایل و سبک‌های فرهنگی را دربر می‌گیرد و موسیقیِ ترکیبی جهانی نامیده می‌شود، یکی دیگر از موضوع‌هایی است که موسیقی‌شناسی قومی معاصر به آن می‌پردازد.

موسیقی را که غالباً در گروه‌ها اجرا می‌شود، می‌توان یکی از اجتماعی‌ترین هنرها به شمار آورد. حتی پیانونوازان و ویلون‌نوازان برجسته غالباً همره با ارکسترها یا خوانندگان می‌نوازند. آلن مریم (۱۹۷۱) شرح می‌دهد که چگونه مردم قبیلهٔ باسونجی در ایالت کاسایی کنگو سه ویژگی را برای تشخیص موسیقی از صداهای دیگر که به عنوان «سروصدا» طبقه‌بندی می‌شوند، باز می‌شناسند. ویژگی نخست این است که موسیقی همیشه به انسان‌ها ارتباط دارد. صداهای برآمده از موجودات غیرانسانی مانند پرندگان و حیوانات، موسیقی به شمار نمی‌آیند. دوم، صداهای موسیقی باید سازمان‌یافته باشند. ضربه‌ای که به یک طبل نواخته می‌شود موسیقی نیست ولی ضربات هماهنگ و الگودار چند طبال، موسیقی به شمار می‌آید. سوم، موسیقی باید تداوم داشته باشد. حتی اگر چند طبل همزمان به صدا درآیند، نتیجه‌اش موسیقی به شمار نمی‌آید. صدای هماهنگ طبالان باید چندان ادامه یابد تا نوعی الگوی موسیقی پدید آید. پس، به نظر مردم بوسانجی، موسیقی پدیده‌ای ذاتاً فرهنگی (کاملاً انسانی) و اجتماعی (وابسته به همکاری) است.

اصطلاح هنر، موسیقی و ادبیات «عامیانه» که در اصل برای هنر روستایی اروپایی ساخته شده بود، با فرهنگ نمایشی مردم عادی در تقابل با هنر «والا» یا «کلاسیک» نخبگان اروپایی، سروکار دارد. وقتی موسیقی عامیانهٔ اروپایی اجرا می‌شود (به تصویر صفحهٔ بعد متن نگاه کنید)، ترکیبی از لباس‌ها، موسیقی و غالباً آواز و رقص دست به دست هم می‌دهند تا چیزی را دربارهٔ فرهنگ و سنت محلی بیان کنند. گردشگران و

www.Booknama.com

خارجی‌های دیگر زندگی روستایی و «عامیانه» را بیشتر برحسب چنین اجراهایی ادراک می‌کنند و خود اعضای اجتماع روستایی نیز غالباً از چنین اجراهایی استفاده می‌کنند تا فرهنگ محلی و سنت‌های‌شان را برای خارجی‌ها نشان داده و به نمایش گذارند.

در این تصویر، موسیقی‌دانان محلی اسلوونی با لباس‌های محلی‌شان در یکی از میدان‌های محلی ویلون می‌نوازند. فکر می‌کنید که آنها برای لذت چه کسی این موسیقی را اجرا می‌کنند؟ امروزه، این نوع اجراها گردشگران و نیز مردم محلی را به خود جذب می‌کنند.

هنر چیزهایی را دربارهٔ تداوم و دگرگونی بیان می‌کند. هنر می‌تواند از سنت پاسداری کند، حتی زمانی که هنر سنتی از محیط (روستایی) اصلی‌اش جدا شده باشد. همچنان که در فصل «تبادل فرهنگی و بقا» خواهیم دید، فرآورده‌ها و تصویرهای

www.Booknama.com

خلاقانهٔ فرهنگ‌های عامیانه، روستایی و غیرغربی، از طریق رسانه‌ها و گردشگری، بیش از پیش گسترش می‌یابند و به بازارها راه می‌یابند. در نتیجه، بسیاری از غربی‌ها امروزه «فرهنگ» را برحسب مجموعه‌ای از لباس‌های رنگارنگ، موسیقی، رقص و زیورها و سبک‌های خاص آرایش مو، در نظر می‌گیرند.

امروزه بسیاری از فیلم‌های مردم‌نگارانه با موسیقی و غالباً با ضربه‌های طبل آغاز می‌شوند. مردمی که در آنها نمایش داده می‌شوند، موجوداتی بسیار مذهبی‌اند. در این نوع فیلم‌ها ما با همان فرض قابل انتقادی روبرو می‌شویم که می‌گوید هنر در جوامع غیرصنعتی با دین ارتباط دارد. پیام معمولاً بدون قصد قبلی این فیلم‌ها، این است که مردم غیرغربی بیشتر وقت‌شان را به پوشیدن جامه‌های رنگارنگ، آوازخوانی، رقص و اجرای مناسک مذهبی می‌پردازند. چنین تصویرهایی اگر به افراط کشانده شوند، فرهنگ را به عنوان پدیده‌ای تفریحی و در نهایت غیرجدی نشان می‌دهند و نه به عنوان چیزی که مردم عادی در زندگی روزانهٔشان و زمانی که جشن ندارند با آن زندگی می‌کنند.

هنر به عنوان صورتی از ارتباط میان هنرمند و اجتماع یا مخاطبان، نیز در جامعه کارکرد دارد. به هر روی، گهگاه میان هنرمند و مخاطبان میانجیانی نیز قرار می‌گیرند. برای نمونه، بازیگران هنرمندانی‌اند که آثار و اندیشه‌های هنرمندان دیگر (نویسندگان و کارگردانان) را به صورت نمایش‌هایی که مخاطبان می‌بینند و تحسین می‌کنند، باز می‌نمایند. موسیقی‌دانان علاوه بر ساخته‌های خودشان ساخته‌های آدم‌های دیگر را نیز می‌نوازند. طراحان رقص بر پایه موسیقیِ ساخته شده به وسیلهٔ دیگران، الگوهای رقص را برنامه‌ریزی و هدایت می‌کنند و سپس رقصندگان آنها را برای تماشاگران به اجرا می‌گذارند.

هنر چگونه ارتباط برقرار می‌کند؟ ما باید بدانیم که یک هنرمند چه چیزی را می‌خواهد انتقال دهد و مخاطبان چه واکنشی در برابر آن نشان می‌دهند. مخاطبان هنر غالباً مستقیماً با هنرمند ارتباط برقرار می‌کنند. برای نمونه، اجراکنندگان زنده تأیید مستقیم تماشاگران را به دست می‌آورند، همچنان که نویسندگان و کارگردانان با مشاهدهٔ اجرای کارشان نیز با همین تأیید روبرو می‌شوند. هنرمندان دست‌کم نوعی تنوع را در

www.Booknama.com

پذیرش هنرشان انتظار دارند. در جوامع معاصر که هنرمندان بیش از پیش با گوناگونی مخاطبان روبرو می‌شوند، واکنش‌های یکنواخت کمیاب‌اند. هنرمندان کنونی مانند بازرگانان، به خوبی آگاهند که مخاطبان ویژهٔ آنها چه کسانی‌اند. بخش‌های خاصی از جمعیت صورت‌های ویژه‌ای از هنر را احتمالاً بیشتر از بخش‌های دیگر جامعه تحسین می‌کنند.

هنر می‌تواند انواع گوناگونی از پیام‌ها را انتقال دهد. هنر می‌تواند یک درس اخلاقی بدهد یا داستانی هشدارآمیز را بازگو کند. هنر می‌تواند درس‌هایی را بیاموزد که هنرمند یا جامعه خواهانش است. درست مانند مناسک که اضطراب را برمی‌انگیزد و سپس تخلیه می‌کند، تنش و رفع آن در صحنه‌های نمایش، نیز می‌تواند تخلیهٔ روانی و رهایی شدید عاطفی در مخاطبان ایجاد کند. هنر می‌تواند عواطف را برانگیزد، بخنداند یا بگریاند و شاد یا افسرده سازد. هنر هم می‌تواند به عقل و هم می‌تواند به عواطف ما توسل جوید. ما از یک کار هنری که خوب ساخته شده و خوب و متوازن اجرا شده باشد، احساس سرخوشی می‌کنیم.

هنر می‌تواند خودآگاهانه خصلت اجتماعی داشته باشد. هنر می‌تواند احساس اجتماع را بیان کند و با نوعی هدف‌های سیاسی توجه مردم را به قضایای اجتماعی جلب کند. هنر غالباً برای یادآوری و دوام ساخته می‌شود. هنر نیز مانند یک مراسم می‌تواند کارکرد تقویت حافظه را انجام دهد و مردم را به یادآوری فرا خواند. هنر مانند نمایش یادبودی که در تصویر صفحهٔ قبل می‌بینید، ممکن است برای این ساخته و پرداخته شود که افراد یا رویدادهایی را به یاد مردم آورد، مانند همه‌گیری ویروس ایدز که در بسیاری از نقاط جهان بسیار مرگبار بوده است.

نقش اجتماعی هنر چیست؟ هنر تا چه حد باید در خدمت جامعه باشد؟ آیا هنر باید معیارهای اجتماع را بازتاب کند و یا از آنها انتقاد نماید؟ دیده‌ایم که هنر به عرصهٔ سیاسی نیز وارد شده است. امروزه هیچ مدیر موزه‌ای نیست که بدون نگرانی از دلخوری بخش‌های سیاسی سازمان‌یافتهٔ جامعه، نمایشگاهی را برپا کند. ایالات متحد صحنهٔ نبرد لیبرال‌ها و محافظه‌کاران بر سر نحوهٔ اختصاص بودجه به هنرها است. از هنرمندان به این دلیل انتقاد می‌شود که از جامعه دور افتاده‌اند، تنها برای خودشان و یا

www.Booknama.com

برای نخبگان کار می‌کنند و از ارزش‌های زیبایی‌شناختی متعارف و سنتی جدا مانده‌اند و ارزش‌های مردم عادی را به ریشخند گرفته‌اند.

انتقال فرهنگی هنر

از آن جا که هنر بخشی از فرهنگ است، قدردانی از هنرها بستگی به زمینهٔ فرهنگی دارد. کافی است نگاهی به سیمای شگفت‌زدهٔ گردشگران ژاپنی بیندازیم که در یک موزهٔ غربی می‌کوشند تا آنچه را که دیده‌اند به تفسیر کشند. برعکس، صورت و معنای مراسم چای ژاپنی برای یک شاهد خارجی نیز به همین سان مایهٔ شگفتی است. لذت بردن از هنر، باید یاد گرفته شود. این جزئی از فرهنگ‌آموزی و نیز آموزش رسمی است. رابرت لِیتون (۱۹۹۱) می‌گوید که هر چقدر هم که امکان وجود اصولی جهانی برای بیان زیبایی‌شناختی مطرح باشند، باز هم باید گفت که این اصول در فرهنگ‌های گوناگون به صورت‌های گوناگون پیاده می‌شوند.

لذت بردن زیبایی‌شناختی بستگی به نوعی زمینهٔ فرهنگی دارد. آدم‌هایی که با یک نوع موسیقی آشنایی دارند، از برخی مقام‌ها و الگوهای آهنگین خوش‌شان می‌آید، حال آن که آدم‌های دیگری هستند که از این مقام‌ها و آهنگ‌ها خوش‌شان نمی‌آید. مَک آلستر (۱۹۵۴) در بررسی موسیقی قبیلهٔ سرخپوست ناواهو دریافت که این موسیقی فرهنگ کلی آن زمانه را به سه شیوهٔ اصلی منعکس می‌کند. نخست، فردگرایی که یکی از ارزش‌های بنیادی فرهنگ ناواهو به شمار می‌آید. در این جا فرد است که تصمیم می‌گیرد با دارایی‌اش چکار کند، حال می‌خواهد این دارایی مادی باشد یا دانش، افکار و یا آوازها. دوم، مک‌آلستر پی برده بود که نوعی محافظه‌کاری عام ناواهویی به موسیقی نیز بسط پیدا می‌کند. مردم ناواهو موسیقی بیگانه را خطرناک می‌انگاشتند و به عنوان یک جزء بیگانه با فرهنگ‌شان رد می‌کردند. (این نکتهٔ دوم دیگر صحت ندارد، زیرا اکنون دسته‌های موسیقی راک ناواهویی برنامه اجرا می‌کنند). سوم، بر شکل مناسبی که موسیقی باید داشته باشد، عموماً تأکید می‌شود. به اعتقاد این مردم، شیوهٔ درستی برای خواندن هرگونه آواز وجود دارد.

آدم‌ها یاد می‌گیرند که به انواع خاصی از موسیقی گوش کنند و از صورت‌های

www.Booknama.com

لذت بردن از هنر را باید یاد گرفت. در این تصویر سه پسر را می‌بینید که از دیدن نقاشی «پاریس در یک روز بارانی» در مؤسسهٔ هنر شیکاگو به هیجان آمده‌اند. جای گرفتن هنر در موزه‌ها چه تأثیری بر تحسین یک اثر هنری می‌گذارد؟

هنری خاصی لذت برند، درست همچنان که یاد می‌گیرند یک زبان بیگانه را بشنوند و از معانی آن سر در آورند. پاریسی‌ها برخلاف لندنی‌ها و نیویورکی‌ها، نمایش‌های موزیکال را نمی‌پسندند. نمایش موزیکال بینوایان با آن که ریشه‌های فرانسوی دارد، هر چند که در لندن و نیویورک و بسیاری از شهرهای جهان گل کرد، ولی در پاریس با شکست روبرو شد. شوخی نیز که نوعی هنر شفاهی است، به زمینه و محیط فرهنگی بستگی دارد. آنچه که در یک فرهنگ بامزه است ممکن است در فرهنگ دیگر چنین نباشد. هرگاه یک

www.Booknama.com

نکتهٔ خنده‌دار تأثیری بر مخاطبان نمی‌گذارد، یک آمریکایی می‌تواند بگوید که «شما می‌بایست در آن زمان در آن جا بوده باشید تا برای‌تان این نکته لطف داشته باشد». لطیفه‌ها نیز مانند داوری‌های زیبایی‌شناختی، بستگی به محیط دارد.

در سطح کوچک‌تری از فرهنگ، برخی سنت‌های هنرمندانه را می‌توان به داخل خانواده‌ها انتقال داد. برای مثال، در بالی، خانواده‌هایی از کنده‌کاران، موسیقی‌دان‌ها، رقصندگان و صورتک‌سازان وجود دارند. در میان قبیلهٔ یوروبای نیجریه، دو خانوادهٔ

در این عکس که در جزیرهٔ سنت پاول ساحل دریای برینگ آلاسکا گرفته شده، یک داستان‌گوی سنتی آلوتی را می‌بینید که برای بازگویی داستانش برای آلوتی‌های نوجوان از نوعی طبل یا دف استفاده می‌کند. داستان‌گویان جامعهٔ شما چه کسانی هستند؟ فنون و سبک‌های داستان‌گویی آنها چه تفاوتی با فن نشان داده در این تصویر دارند؟

www.Booknama.com

بزرگ چرم‌کار وجود دارند که کارهای چرمی تزیینی مهم مانند تاج شاه و کیف‌ها و دستبندهای روحانیان را انجام می‌دهند. هنر نیز مانند حرفه‌های دیگر، غالباً در خانواده‌ها «جریان» دارد. برای نمونه، خانوادهٔ باخ نه تنها یوهان سباستیان باخ بلکه آهنگ‌سازان و موسیقی‌دان‌های سرشناس دیگری را نیز از خود بیرون داد.

در فصل ۱ یادآور شده بودیم که رهیافت انسان‌شناسی به هنر با تأکید علوم انسانی سنتی بر «هنرهای زیبا» و نمایش‌های نخبگان، تفاوت دارد. انسان‌شناسی تعریفِ «با فرهنگ» را به فراسوی معنای نخبگانهٔ هنر و فرهنگِ «والا» بسط می‌دهد. از دیدگاه انسان‌شناسان، هر کسی از طریق فرهنگ‌آموزی فرهنگ پیدا می‌کند. پذیرش بیش از پیشِ تعریف انسان‌شناختی فرهنگ در دانشگاه‌ها، به گسترش دامنهٔ بررسی علوم انسانی از محدودهٔ هنرهای زیبا و هنر نخبگان به هنر مردم‌پسندانه و عامیانه و نمایش‌های خلاقانهٔ توده‌ها و فرهنگ‌های گوناگون، کمک کرده است.

در بسیاری از جوامع، اسطوره‌ها، افسانه‌ها، قصه‌ها و هنر داستان‌گویی نقش مهمی را در انتقال فرهنگ و حفظ سنت برعهده دارند. همچنان که در بسیاری از نقاط آفریقای غربی دیده شد، سنت‌های شفاهی در غیاب کتابت می‌توانند جزئیات تاریخ و شجره‌شناسی قومی را حفظ کنند. صورت‌های هنری غالباً با هم می‌آیند. برای مثال، موسیقی و داستان‌گویی می‌توانند با هم باشند (همچنان که در تصویر صفحهٔ قبل دیدیم) درست همچنان که در فیلم‌ها و سینما می‌بینیم.

کودکان در چه سنی می‌توانند یادگیری هنرها را آغاز کنند؟ در برخی از فرهنگ‌ها، آنها خیلی زود این کار را شروع می‌کنند. عکس‌های قسمت بالا و پایین صفحهٔ بعد را در مقابل هم قرار دهید. در عکس پایینی یک کلاس آموزش ویولون را در کشور کره و در عکس بالایی یک بومی استرالیایی را می‌بینید که سرگرم دمیدن یک بوق سنتی در برابر کودکان است. صحنهٔ کره‌ای آموزش رسمی موسیقی را نشان می‌دهد که معلمان سعی می‌کنند به کودکان نشان دهند که چگونه می‌توان ویولون نواخت. عکس استرالیایی صحنهٔ محلی غیررسمی‌تری را نشان می‌دهد که در آن کودکان بیشتر تماشاچی‌اند تا نوآموز. احتمالاً، کودکان کره‌ای نه لزوماً به خاطر نیاز و خواست تجلّی طبع هنرمندانه‌شان، بلکه به اصرار والدین‌شان در صدد یاد گرفتن هنر ویولون‌نوازی

www.Booknama.com

برآمده‌اند. گهگاه، مشارکت کودکان در هنرها یا ورزش‌ها، نمونهٔ بارز فرهنگ‌آموزی تحمیلی است. این آموزش نه به خواست کودکان بلکه به اصرار والدین‌شان انجام می‌گیرد. در ایالات متحد، اجراهای هنری و ورزشی که معمولاً در مدارس انجام می‌گیرند، عنصر اجتماعی شدید و غالباً رقابت‌آمیز دارند. کودکان همراه با همسالان‌شان برنامه اجرا می‌کنند و در این بین، باد می‌گیرند که چگونه با هم رقابت کنند، حال این رقابت بر سر پیشتاز شدن در ورزش‌ها باشد یا بر سر نشستن در صندلی جلوی یک گروه موسیقی.

در این تصویر یک بومی استرالیایی را می‌بینید که سرگرم دمیدن در یک ساز بادی بوق مانند است، در حالی که کودکانی دورش را گرفته‌اند، این وسیلهٔ موسیقی جدا از جامعه نیست و ساختن و به صدا درآوردن آن به مهارت‌های سنتی نیاز دارد.

www.Booknama.com

در این تصویر یک کلاس آموزش ویلون را می‌بینید که گروه بزرگی از کودکان چهارسالهٔ کره‌ای را در یک کلاس آموزش موسیقی نشان می‌دهد.

شغل هنرمندانه

در جوامع غیرغربی، هنرمندان معمولاً متخصصان نیمه‌وقت‌اند. ولی در جوامع دولتی راه‌های بیشتری برای هنرمندان است تا کارشان را به صورت تمام‌وقت انجام دهند. تعداد مشاغل مربوط به «هنر و اوقات فراغت» در جوامع معاصر به ویژه در آمریکای شمالی، بسیار افزایش یافته است. بسیاری از جوامع غیرغربی نیز زمینه‌هایی را برای حرفه‌های تمام وقت هنری فراهم می‌سازند. برای نمونه، کودکی که در یک خانواده با دودمان خاص زاده شده باشد، پس از چندی درمی‌یابد که چاره‌ای جز کارکردن در چرم‌کاری یا بافندگی ندارد. برخی جوامع به خاطر هنرهای خاصی چون رقص، کنده‌کاری روی چوب و بافندگی شناخته شده‌اند.

www.Booknama.com

این نیز ممکن است که یک شخص برای یک کار هنرمندانه ساخته شده باشد. برخی افراد ممکن است کشف کنند که یک نوع استعداد خاص هنری دارند و در محیطی قرار گیرند که این استعداد را تشویق کند. راه‌های شغلی گوناگون برای هنرمندان، معمولاً با آموزش و شاگردی ویژه‌ای همراه‌اند. این راه‌ها در جوامع پیچیده بیشتر وجود دارند. در مقایسه با جوامع قبیله‌ای و مبتنی بر دسته، در جوامع پیشرفتهٔ امروزی راه‌های شغلی تخصصی بیشتری برای فعالیت هنری وجود دارند، زیرا در جوامع نخست هنر نمایشی از زندگی روزانه چندان جدا نیست.

هنرمندان اگر که بخواهند تمام وقت‌شان را به فعالیت آفرینشگرانه اختصاص دهند، باید تأمین داشته باشند. آنها می‌توانند این تأمین را از خانواده یا دودمان‌شان به دست آورند، اگر که تخصص هنری اختصاص به گروهای خویشاوندی داشته باشد. جوامع دولتی غالباً حامیانی برای هنرها دارند. اعضای طبقهٔ نخبه معمولاً از راه‌های گوناگون هنرمندان با استعداد و مشتاق، همچون نقاشان، موسیقی‌دانان یا مجسمه‌سازان درباری یا کاخی را حمایت می‌کنند. در برخی موارد، یک شغل هنرمندانه ممکن است مستلزم وقف تمام وقت زندگی به هنر مذهبی باشد.

گودال و کوس (۱۹۷۱) ساخت تیرهای تزیینی سرِ مزار، در میان مردم تیو در شمال استرالیا را بررسی کرده‌اند. هنرمندان تیرساز سرِ مزار باید به گونه‌ای موقتی از نقش‌های دیگر اجتماعی معاف شوند تا بتوانند خود را وقف کارشان کنند. پس از یک مرگ، از این هنرمندان رسماً درخواست می‌شود که برای مرده تیرِ مزار بسازند. آنها ضمن کار، از تلاش برای معاش روزانه معاف می‌شوند. اعضای دیگر جامعه موافقت می‌کنند که از آنها حمایت کنند. این حامیان مواد کمیاب مورد نیاز برای کار این هنرمندان را فراهم می‌کنند. تیر مزارسازان در محلی نزدیک مزار و دور از دیگران زندگی می‌کنند تا وقفه‌ای در کارشان پیش نیاید.

هنر معمولاً به عنوان کاری که خصلت عملی و عادی ندارد. تعریف شده است. هنر بستگی به استعداد دارد که امری فردی است، ولی این استعداد باید در مسیرهایی سوق داده و چنان شکل گرفته شده باشد که مورد تأیید اجتماع باشد. استعداد و تولید هنرمندانه خواه ناخواه هنرمند را از نیاز عملی به تلاش برای معاش معاف می‌سازد. این

www.Booknama.com

قضیه که چگونه باید از هنرمندان و هنرها حمایت کرد، بارها مطرح شده است. همهٔ ما این عبارتِ «هنرمندی که جان می‌کند»، را شنیده‌ایم. ولی جامعه چگونه باید از هنرها حمایت کند؟ اگر دولت یا دین از هنر حمایت کند، معمولاً انتظار جبران را نیز دارد. خواه ناخواه نوعی محدودیت برای «آزادی» عمل هنرمند وجود دارد. حمایت‌گری خاص از هنرمندان، ممکن است به آفرینش آثاری هنری بینجامد که به نمایش عام در نیایند. هنرهایی را که نخبگان سفارش می‌دهند، غالباً تنها در خانه‌های خصوصی نمایش داده می‌شوند و تنها پس از مرگ صاحبان‌شان از موزه‌ها سر در می‌آورند. هنر سفارشی کلیسا ممکن است به مردم نزدیک‌تر باشد. در مورد نمایش‌های هنریِ فرهنگ مردمی که به قصد استفادهٔ عامه و نه نخبگان برگزار می‌شوند، در فصل «تبادل فرهنگی و بقا» بحث خواهیم کرد.

تداوم و دگرگونی

هنرها دگرگونی می‌پذیرند، هر چند که برخی از صورت‌های هنری چند هزار سال دوام آورده‌اند. هنر غار دیرینه سنگیِ فرازین که ۳۰/۰۰۰ سال باقی مانده است، خود نوعی نمود بسیار تکامل یافتهٔ خلاقیت بشری و نمادگرایی بود که بی‌گمان تاریخ تکاملی درازی را پشت سر گذاشته بود. بناهای ماندگار همراه با مجسمه‌ها، برجسته‌کاری‌ها، سفالینه‌های تزیینی، کتابچه‌های موسیقی، ادبیات و نمایشنامه‌هایی از تمدن‌های باستانی باقی مانده‌اند.

کشورها و فرهنگ‌ها به خاطر خدمات خاص‌شان، از جمله خدمات هنری، شناخته می‌شوند. مردم بالی به خاطر رقص، ناواهوها برای نقاشی‌های شنی و زیورآلات و بافندگی و فرانسوی‌ها به خاطر هنر آشپزی‌شان معروف‌اند. ما هنوز هم سوگ‌نامه‌ها و کمدی‌های یونانی و نیز نمایشنامه‌های شکسپیر و میلتون را در دانشکده می‌خوانیم و از کارهای میکل‌آنژ بازدید می‌کنیم. تئاتر یونانی یکی از ماندگارترین هنرها به شمار می‌آید. گفته‌های آخیلوس، سوفوکلس، اورپیدس و آریستوفانِس به قالب نوشته درآمده و همچنان زنده مانده‌اند. ای بسا آفرینش‌ها و اجراهای بزرگی که در دورهٔ ماقبل کتابت شکل گرفته‌اند و اکنون نشانی از آنها در دست نیست.

www.Booknama.com

تئاتر یونان باستان هنوز هم در سراسر جهان به اجرا گذاشته می‌شود. نمایشنامه‌های این دوره در کلاس‌های دانشگاهی خوانده می‌شوند، در فیلم‌ها نمایش داده می‌شوند و در آتن و نیویورک به صورتی زنده به نمایش درمی‌آیند. در جهان امروز، هنرهای نمایشی بخشی از صنعت بزرگ «هنرها و اوقات فراغت» به شمار می‌آیند. این هنرها صورت‌های هنری غربی و غیرغربی را در یک شبکهٔ جهانی که هم بُعد زیبایی‌شناختی و هم بُعد تجارتی دارد، به هم پیوند می‌دهند. برای نمونه، سنت‌های موسیقیایی و آلات موسیقی غیرغربی مانند بوق استرالیایی که در صفحات پیشین نشان دادیم، جدا از نظام جهانی مدرن عمل نمی‌کنند. پیش از این نشان دادیم که موسیقی‌دانان محلی برای خارجیان، از جمله گردشگرانی که بیش از پیش از دهکده‌های‌شان دیدار می کنند، برنامه اجرا می‌کنند. همچنین، وسایل موسیقی «قبیله‌ای» مانند بوق استرالیایی، امروزه به سراسر جهان صادر می‌شوند. دست‌کم یک فروشگاه در آمستردام هلند، تنها کالایی را که می‌فروشد همین بوق است. در بسیاری از فروشگاه‌های سیار هنرهای «سنتی» جهان، وسایل موسیقی از صد کشور جهان سوم به چشم می‌خورند. از کالایی شدن هنر غیر غربی و استفادهٔ امروزی از این هنرها برای تقویت و باز تعریف هویت‌های گروهی، در فصل «تبادل فرهنگی و بقا» بیشتر بحث خواهیم کرد.

دیده‌ایم که هنرها معمولاً با چند رسانه اجرا می‌شوند. با توجه به غنای جهان رسانه‌ای امروزی، این خصلت چند رسانه‌ای حتی بیشتر از پیش نمایان شده است. همچنان که مواد غذایی و طعم‌های گوناگون از سراسر جهان در غذاهای مدرن ترکیب شده‌اند، عناصری از فرهنگ‌ها و دوره‌های مختلف نیز در هنر و اجرای هنری معاصر درهم تنیده شده‌اند.

ارزش‌های فرهنگی در نتیجهٔ آزمایشگری، ابداع و نوآوری، دگرگون می‌شوند. ولی آفرینشگری می‌تواند بر سنت نیز استوار باشد. به یاد داشته باشیم که مردم ناواهو می‌توانند هم فردگرا باشند و هم محافظه‌کار و دربند شکل هنری درست. در برخی از موارد و فرهنگ‌ها، برای هنرمندان لزومی ندارد که هم آفرینش‌گر باشند و هم متبکر. آفرینش‌گر می‌تواند به صورت‌های گوناگون در یک شکل سنتی بیان شود. برای هنرمندان همیشه ضرورت ندارد که در کارشان اعلام کنند که از گذشته جدا شده‌اند.

www.Booknama.com

هنرمندان غالباً به گذشته وفادارند و به جای طرد کارهای پیشینیان‌شان، خودشان را ادامه دهندهٔ کار هنرمندان گذشته می‌دانند و کارشان مبتنی بر سنت گذشتگان است.

پرسش‌های اساسی

۱ . یک پدیدهٔ نمایشی را در نظر گیرند که آن را هنر می‌انگارید ولی شأن آن به عنوان هنر قابل بحث است. چگونه می‌توانید دیگری را قانع کنید که این یک نوع هنر است؟ انتظار دارید که چه نوع استدلال‌هایی علیه موضع شما مطرح شوند؟

۲ . یک اثر یا اجرای موسیقی را در نظر آورید که آن را هنر می‌انگارید، ولی شأن آن به عنوان هنر قابل بحث است. چگونه می‌توانید دیگری را قانع کنید که آن یک نوع هنر است؟ انتظار دارید که چه نوع استدلال‌هایی علیه موضع شما مطرح شوند؟

۳ . آخرین بار در کجا از هنر دیدن کردید؟ در چه نوع محیطی این هنر قرار داشت؟ آدم‌ها برای لذت بردن به آنجا می‌رفتند و یا به دلایل دیگر؟

۴ . بر پایهٔ تجربهٔ خودتان، بگویید که هنرها چگونه می‌توانند برای تحکیم دین به کار بسته شوند؟

۵ . آیا می‌توانید به یک بحث سیاسی راجع به هنر یا هنرها فکر کنید، مواضع متفاوت مطرح شده در این بحث چه بودند؟

۶ . آیا جامعه باید از هنرها حمایت کند؟ چرا آری و چرا نه؟ در صورت آری بودن، چگونه این حمایت اعمال می‌شود؟

www.Booknama.com

فصل ۲۱

نظام جهانی مدرن

با آن که تحقیق میدانی در اجتماع‌های کوچک ویژگی انسان‌شناسی است، ولی امروزه گروه‌های منزوی را به سختی می‌توان پیدا کرد. فرهنگ‌های به راستی منزوی شاید هرگز وجود نداشته‌اند. هزاران سال است که گروه‌های انسانی در تماس با یکدیگر بوده‌اند. جوامع محلی همیشه در نظام بزرگ‌تری که امروزه ابعاد جهانی یافته است، اشتراک داشته‌اند. ما این نظام را نظام جهانی مدرن می‌نامیم، به این معنا که در جهانی زندگی می‌کنیم که ملت‌های آن از جهت اقتصادی و سیاسی به هم وابسته‌اند.

شهر، ملت و جهان بیش از پیش به اجتماعات محلی رخنه می‌کنند. امروزه اگر انسان‌شناسی خواسته باشد یک جامعهٔ کاملاً منزوی را بررسی کند باید به بلندی‌های گینهٔ نو پاپوا و یا به اعماق جنگل‌های استوایی آمریکای جنوبی سفر کند. حتی در این مکان‌ها نیز یک انسان‌شناس احتمالاً با مبلغان مذهبی یا کاوشگران روبرو خواهد شد. در استرالیای امروزی، گوسفندان در مالکیت آدم‌های‌اند که به زبان انگلیسی صحبت می‌کنند و این گوسفندان در جاهایی چرا می‌کنند که در گذشته جایگاه اجرای مراسم توتمی بودند. حتی در مناطق پرت افتاده‌تر استرالیا، برخی از بازماندگان توتم‌پرستان پیشین ممکن است سرگرم کار در ساخت فیلمی هالیوودی باشند. امروزه در مرکز یک منطقهٔ دور افتاده مانند ماداگاسکار، یک هتل هیلتون برپا شده و در یک شاهراه اسفالته یک راه خروجی به دهکدهٔ ماهیگیری آرِمبه در برزیل باز شده است که از سال ۱۹۶۲ سرگرم بررسی آن بوده‌ام. نظام جهانی مدرن از کی و چگونه آغاز گرفته است؟

www.Booknama.com

این نظام جهانی و روابط میان کشورها در چهارچوب آن، به وسیلهٔ نظام سرمایه‌داری جهانی شکل گرفته است. نظریهٔ نظام جهانی را می‌توان به تاریخ‌نگار اجتماعی فرانسوی به نام فِرنان بِرودِل نسبت داد. او در کتاب سه جلدی‌اش به نام تمدن و سرمایه‌داری از سدهٔ پانزدهم تا سدهٔ هجدهم (۱۹۸۱)، استدلال می‌کند که جامعه از اجزائی ترکیب شده است که در یک نظام به هم وابسته روی هم سوار می‌شوند. جوامع، خرده‌نظام‌های متعلق به نظام‌های بزرگتری‌اند که نظام جهانی بزرگترین آن است.

پیدایش نظام جهانی

پس از آن که اروپاییان سوار کشتی‌های بزرگ شدند و اقتصاد تجاری فرا اقیانوسی را به راه انداختند، مردم سراسر جهان تحت نفوذ اروپا درآمدند. در سدهٔ پانزدهم، اروپا تماس منظمی با آسیا، آفریقا و سرانجام قارهٔ آمریکا برقرار کرد. نخستین سفر کریستوف کلمب از اسپانیا به باهاما و جزایر کارائیب در سال ۱۴۹۲، به زودی با سفرهای بیشتری دنبال شد. این سفرها راه را برای تبادل عمده‌ای از آدم‌ها، منابع، بیماری‌ها و اندیشه‌ها باز کردند و قاره‌های اروپا و آمریکا برای همیشه با هم پیوند یافتند. اروپایی‌ها به رهبری اسپانیا و پرتغال بومیان آمریکا را تسخیر کردند (برخی‌شان را به بردگی گرفتند)، منابع طلا و نقرهٔ آنها را استخراج کردند و سرزمین‌هاشان را به استعمار خود درآوردند.

پیش از این، در اروپا نیز مانند سراسر جهان، مردم روستایی اساساً برای رفع نیازهای‌شان تولید می‌کردند، بدین‌سان که خوراک‌شان را خود کشت می‌کردند و از فرآورده‌های محلی پوشاک، فرش و ابزارهای‌شان را می‌ساختند. تولیدِ فراتر از نیازهای فوری، تنها برای پرداخت مالیات‌ها و خرید اقلامی تجاری مانند نمک و آهن انجام می‌گرفت. تا سال ۱۶۵۰، رژیم خوراکی انگلیسی‌ها مانند همین رژیم در بیشتر نقاط جهان، مبتنی بر مواد نشاسته‌ای تولید شده در محل بود (مینتز، ۱۹۸۵). ولی در ۲۰۰ سال پس از این تاریخ، انگلیسی‌ها به مصرف‌کنندگان بزرگ کالاهای وارداتی تبدیل شدند. یکی از قدیمی‌ترین و محبوب‌ترین کالاهای وارداتی، شکر بود (مینتز، ۱۹۸۵).

نیشکر نخستین بار در گینهٔ نو پاپوا کشت شد و همچنین نخستین بار در هند فرآوری شد. پس از آن که شکر از راه خاورمیانه و مدیترانهٔ شرقی به اروپا رسید، از آنجا

www.Booknama.com

به وسیلهٔ کریستف کلمب به قارهٔ آمریکا رفت (مینتز، ۱۹۸۵). آب و هوای برزیل و جزایر کارائیب برای پرورش نیشکر بسیار مساعد بود و اروپاییان در این نقاط مزارع بزرگ نیشکر را برای برآوردن تقاضای رو به رشد جهانی آن برپا کردند. همین امر به توسعهٔ اقتصاد کشاورزی مبتنی بر محصول واحد قابل فروش منجر شد، یعنی همان نظامی که به تولید تک محصولی معروف شده است.

نظام جهانی مدرن بر پایهٔ اقتصاد جهانی سرمایه‌داری استوار است. در این تصویر یک کارخانهٔ موتور سیکلت‌سازی هوندا را در بانکوک تایلند می‌بینید که بزرگ‌ترین کارخانهٔ موتور سیکلت‌سازی جهان است. آیا هوندا یک شرکت تایلندی است؟ فکر می‌کنید که این موتورها در کجا به فروش می‌روند؟

www.Booknama.com

تقاضا برای شکر در یک بازار بین‌المللی روبه رشد، رشد تجارت برده در آن سوی اقیانوس اطلس و اقتصاد کشاورزی مبتنی بر کار بردگان را در قارهٔ آمریکا، موجب شد. در سدهٔ هجدهم، تقاضای روزافزون انگلیسی‌ها به پنبهٔ خام، باعث استقرار سریع آنها در جنوب شرق ایالات متحد کنونی و پیدایش نوع دیگری از نظام تولید تک محصولی و مبتنی بر کار بردگان در این نقاط شد. پنبه نیز مانند شکر، یک قلم محصول اساسی بود که به رشد نظام جهانی کمک کرد.

جیرگی روزافزون تجارت باعث پیدایش اقتصاد جهانی سرمایه‌داری شد (والرشتاین، ۱۹۸۲). این نظام واحد جهانی تولید را به فروش یا مبادله اختصاص داد، با این هدف که به جای برآوردن نیازهای داخلی بیشترین سود را به بار آورد. سرمایه به ثروت یا منابعی گفته می‌شود که با هدف تولید سود و در کسب و کار سرمایه‌گذاری شده باشد. ویژگی شاخص سرمایه‌داری، جهت‌گیری اقتصادیِ معطوف به بازار جهانی برای سود است.

داعیهٔ اساسی نظریهٔ نظام جهانی این است که یک نظام اجتماعی مشخص و مبتنی بر تفاوت‌های ثروت و قدرت، فراتر از دولت‌ها و ملت‌های خاص عمل می‌کند. این نظام با یک رشته روابط اقتصادی و سیاسی شکل گرفته است که از سدهٔ شانزدهم، همان زمانی که قارهٔ اروپا تماس منظم با قارهٔ آمریکا پیدا کرد، بیشتر نقاط جهان تحت‌تأثیر آن بوده‌اند.

به نظر والِرشتاین (۱۹۸۲)، ملت‌های درون این نظام جهانی از جهت قدرت اقتصادی و سیاسی در سه جایگاه متفاوت قرار گرفته‌اند: جایگاه کانونی، پیرامونی و نیمه پیرامونی. این نظام کانون یا هسته‌ای جغرافیایی دارد که جایگاه مسلط در نظام جهانی را به خود اختصاص می‌دهد؛ نیرومندترین و قدرتمندترین ملت‌ها در این جایگاه جای دارند. در میان ملت‌های کانونی، «پیچیدگی فعالیت‌های اقتصادی و سطح انباشت سرمایه، از همهٔ ملت‌های دیگر بیشتر است» (تامپسون، ۱۹۸۳، ص ۱۲). ملت‌های کانونی با برخورداری از تکنولوژی‌ها و وسایل تولید ماشینی، کالاهای مبتنی بر تکنولوژی بالا و سرمایه‌بر را تولید می‌کنند. بیشتر این تولیدات به ملت‌های کانونی دیگر صادر می‌شوند، ولی برخی از آنها به ملت‌های پیرامونی و نیمه‌پیرامونی نیز راه می‌یابند. به عقیدهٔ آریگی

www.Booknama.com

(۱۹۹۴)، ملت‌های کانونی سودآورترین فعالیت‌ها، به ویژه نظارت بر فعالیت‌های مالی جهانی، را در انحصار خود دارند.

ملت‌های نیمه پیرامونی و پیرامونی، که با آن چه که معمولاً جهان سوم نامیده می‌شود مطابقت تقریبی دارند، از قدرت، ثروت و نفوذ کمتری برخوردارند. ملت‌های نیمه پیرامونی در حد واسط ملت‌های کانونی و پیرامونی جای دارند. ملت‌های نیمه پیرامونیِ کنونی صنعتی شده‌اند. آنها نیز مانند ملت‌های کانونی کالاهای صنعتی صادر می‌کنند، ولی از قدرت و چیرگی اقتصادی ملت‌های کانونی بی‌بهره‌اند. برای مثال، برزیل که یک ملت نیمه پیرامونی به شمار می‌آید، به نیجریه خودرو و به ایالات متحد عصارهٔ آب پرتقال، موتور خودرو و قهوه صادر می‌کند.

فعالیت‌های اقتصادی در ملت‌های پیرامونی کمتر متکی به ماشین‌آلات‌اند و این ملت‌ها بیشتر از ملت‌های نیمه پیرامونی از کار انسانی استفاده می‌کنند. این ملت‌ها مواد خام و کالاهای کشاورزی را برای صدور به ملت‌های کانونی و نیمه پیرامونی تولید می‌کنند. به هر روی، در جهان امروزی، صنعتی شدن حتی به ملت‌های پیرامونی نیز رسیده است. رابطهٔ میان ملت‌های کانونی و پیرامونی، اساساً استثماری است. داد و ستد و اشکال دیگر روابط اقتصادی میان ملت‌های کانونی و پیرامونی، معمولاً به سود سرمایه‌داران در ملت‌های کانونی و به زیان ملت‌های پیرامونی عمل می‌کنند (شَنیون، ۱۹۹۶).

صنعتی شدن

در سدهٔ هجدهم، صحنه برای انقلاب صنعتی، یا همان تبدیل شکل تاریخیِ جوامع «سنتی» به «مدرن» از طریق صنعتی شدن اقتصاد، آماده شده بود. صنعتی شدن به سرمایه برای سرمایه‌گذاری نیاز داشت. نظام جا افتادهٔ تجارت فراقیانوسی، این سرمایه را از برکت سودهای هنگفتی که این نوع تجارت ایجاد کرده بود، فراهم ساخته بود. آدم‌های ثروتمند به دنبال فرصت‌های سرمایه‌داری می‌گشتند و سرانجام آنها را در ماشین‌آلات و موتورهای محرک آن پیدا کردند. صنعتی شدن، سطح تولید را هم در مزرعه و هم در کارگاه افزایش داده بود، همچنان که سرمایه و نوآوری علمی محرک

www.Booknama.com

اختراعات بودند.

صنعتی شدن در اروپا توسعه یافت و نظام خانگیِ (صنعت روستایی یا نظام صنعت دستی) تولید کارگاهی را پشت سر گذاشت و سرانجام جای آن را گرفت. در این نظام خانگی، کارفرمایانِ سازمانده مواد خام را به کارگران در خانه‌های‌شان می‌رساندند و محصولات تمام شده را از آنها تحویل می‌گرفتند. این کارفرما که حوزهٔ عملیاتش تنها چند دهکده بود، مالک مواد خام بود، دستمزد کارگر را می‌داد و بازاریابی می‌کرد.

علت‌های انقلاب صنعتی

انقلاب صنعتی در تجارت محصولات پنبه‌ای، آهنی و سفالی آغاز شد. این محصولات کالاهای مصرفی گسترده‌ای بودند که ساخت آنها را می‌شد به حرکات یکنواخت ساده‌ای که ماشین‌آلات می‌توانستند انجام دهند، واگذار کرد. زمانی که کار ساخت از خانه به کارخانه انتقال یافت و در آنجا ماشین‌آلات جای کاردستی را گرفتند، جوامع کشاورز به جوامع صنعتی تکامل یافتند. همین که کارخانه‌ها کالاهای اساسی ارزان را تولید کردند، انقلاب صنعتی باعث یک افزایش چشمگیر در تولید شد. صنعتی شدن به رشد شهرنشینی کمک کرد و یک نوع شهر جدید را به بار آورد که در آن، کارخانه‌ها در جاهایی که سوخت و نیروی کار ارزان بودند، تنگ هم جا گرفته بودند.

انقلاب صنعتی در انگلستان آغاز شد نه در فرانسه. چرا؟ فرانسوی‌ها برخلاف انگلیسی‌ها، ناچار نبودند که نظام تولید خانگی‌شان را با صنعتی شدن تغییر شکل دهند. فرانسه که جمعیت‌اش در اواخر سدهٔ هجدهم دو برابر جمعیت انگلستان بود، در برابر نیاز افزایش یافته به محصولات، به سادگی می‌توانست نظام خانگی تولید را به کارگاههای خانگی جدید گسترش دهد. فرانسوی‌ها می‌توانستند بدون نوآوری تولیدشان را افزایش دهند و به جای پذیرش یک نظام تازه همان نظام موجودشان را گسترش دهند. ولی انگلستان که کارگر کمتری داشت، برای برآوردن تقاضای روزافزون‌اش به اقلام مصرفی در داخل کشور و مستعمرات، ناچار به صنعتی شدن بود.

www.Booknama.com

از تولید کننده تا مصرف کننده در نظام‌جهانی مدرن. عکس بالا که در جمهوری دومینیکن گرفته شده، کار شدید مورد نیاز برای استخراج شکر با استفاده از یک دستگاه افشرندهٔ دستی، را نشان می‌دهد. در عکس پایینی، یک خانوادهٔ طبقهٔ متوسط انگلیسی را می‌بینید که از چای عصرانه‌ای که با شکر وارداتی شیرین شده است لذت می‌برند. کدام یک از مواد صبحانهٔ شما وارداتی است؟

www.Booknama.com

جمعیت بریتانیا در سدهٔ هجدهم (به ویژه پس از سال ۱۷۵۰) دو برابر شد و در فاصلهٔ سال‌های ۱۸۰۰ تا ۱۸۵۰ نیز دوباره به همین سان افزایش یافت. این انفجار جمعیتی مصرف را بسیار افزایش داد، ولی کارفرمایان بریتانیایی نمی‌توانستند این تقاضای افزایش یافته را با روش‌های تولید سنتی برآورده سازند. این انفجار جمعیت آزمایشگری، نوآوری و دگرگونی سریع تکنولوژیک را تشدید کرد.

صنعتی شدن انگلستان مبتنی بر مزایای ملی در زمینهٔ منابع طبیعی بود. این کشور از جهت ذغال سنگ و سنگ آهن قوی بود و از راه‌های آبی قابل کشتیرانی و سواحلی آسان گذر برخورداری داشت. انگلستان یک ملت جزیره‌نشین دریانورد بود که در تقاطع راه‌های دریایی بین‌المللی قرار داشت. این موقعیت به انگلستان جایگاه مطلوبی برای ورود مواد خام و صدور کالاهای ساخته شده بخشیده بود. عامل دیگر مؤثر در رشد صنعتی انگلستان، این واقعیت بود که بیشتر امپراطوری استعماری سدهٔ هجدهم انگلستان به وسیلهٔ خانواده‌های مستعمره‌نشین انگلیسی اشغال شده بود که در تلاش برای پیاده کردن تمدن اروپایی در قارهٔ آمریکا، به کشور مادری‌شان نظر داشتند. این مستعمرات مقادیر هنگفتی از اقلام تولید انگلیس را خریداری می‌کردند.

همچنین استدلال شده است که ارزش‌های فرهنگی و دین خاصی در صنعتی شدن نقش داشتند. بسیاری از اعضای طبقهٔ متوسط نوظهور انگلیسی پروتستان‌های دو آتشه بودند. باورداشت‌ها و ارزش‌های این طبقه، صنعت، صرفه‌جویی، نشر دانش نوین، قدرت ابتکار و اشتیاق به پذیرش دگرگونی را تشویق می‌کردند (وبر، ۱۹۰۴؛ ۱۹۵۸). دربارهٔ اندیشه‌های وبر راجع به ارزش‌های پروتستانی و سرمایه‌داری در فصل «دین» بحث کرده‌ایم.

قشربندی

صنعتی شدن چندین پیامد اقتصادی و اجتماعی را با هم به بار آورد. درآمد سرانهٔ ملی انگلستان در فاصلهٔ سال‌های ۱۷۰۰ و ۱۸۱۵، سه برابر شده و در سال ۱۹۳۹ بیش از ۳۰ برابر شده بود. گرچه سطح معیارهای آسایش بالا رفته بود ولی تنعم، برابرانه توزیع نشده بود. در آغاز، کارگران کارخانه مزدی بالاتر از افراد شاغل در نظام خانگی

www.Booknama.com

می‌گرفتند. ولی بعد، کارخانه‌داران آغاز به استخدام کارگر در جاهایی کردند که سطح زندگی در آنها پایین بود و نیروی کار (از جمله نیروی کار کودکان و زنان) نیز ارزان بود.

با رشد شهرهای کارخانه‌ای و صنعتی، مصایب اجتماعی نیز افزایش یافته بود، درست مانند اوضاعی که چارلز دیکنز در رمان روزگار سخت توصیف کرد. کثافت و دود شهرهای سدهٔ نوزدهم را آلوده ساخته بودند. تراکم جمعیت در خانه‌ها و نیز آلودگی بهداشتی افزایش یافته بود؛ تسهیلات آب و فاضلاب و دفع زباله کافی نبود و نرخ بیماری و مرگ و میر بالا رفته بود. این همان جهانی بود که فریاد منتقدان اجتماعی همچون مارکس را بلند کرده بود.

در نظام تولید صنعت دستی یا خانگی، یک فردِ کارراه‌انداز مواد خام را به کارگران در خانه‌های‌شان می‌رساند و محصولات ساخته شدهٔ آنها را تحویل می‌گیرد. زندگی و کار خانگی درهم تنیده بودند، همچنان که در این خانهٔ انگلیسی می‌بینید. آیا معادلی امروزی را می‌توان برای نظام تولید خانگی پیدا کرد؟

www.Booknama.com

قشربندی صنعتی

نظریه‌پردازان اجتماعی، کارل مارکس و ماکس وبر، بر نظام‌های قشربندیِ ملازم با صنعتی شدن، تأکید داشتند. مارکس بر پایهٔ مشاهداتش از انگلستان و تحلیل سرمایه‌داری صنعتی در سدهٔ نوزدهم (مارکس و انگلس، ۱۸۴۸، ۱۹۷۶)، قشربندی اجتماعی ـ اقتصادی را به صورت انشقاق شدید و صریح میان دو طبقهٔ متخالف بورژوازی (سرمایه‌داران) و پرولتاریا (کارگران فاقد مالکیت) در نظر می‌گرفت. طبقهٔ بورژوازی ریشه در فعالیت‌های مخاطره‌آمیز بازرگانی در آن سوی دریاها و اقتصاد جهانی سرمایه‌داری داشت، که ساختار اجتماعی اروپای شمال غربی را دگرگون ساخته و یک طبقهٔ بازرگان ثروتمند را پدید آورده بود.

صنعتی شدن، تولید را از مزارع و دهکده‌ها به کارخانه‌هایی کشاند که در آنها نیروی ماشینی در دسترس بود و کارگران را می‌شد برای به کار انداختن ماشین‌آلات سنگین دور هم جمع کرد. بورژوازی مالک کارخانه‌ها، معادن، کشتزارهای وسیع و دیگر وسایل تولید بود. طبقهٔ کارگر یا پرولتاریا از آدم‌هایی تشکیل می‌شد که ناچار به فروش نیروی کارشان برای ادامهٔ حیات بودند. با زوال تولید معیشتی و پیدایش مهاجرت شهری و امکان عدم اشتغال، بورژوازی میان کارگران و وسایل تولید قرار گرفت.

صنعتی شدن، فراگرد پرولتاریا شدن را که همان جدایی کارگران از وسایل تولید است، شدت بخشید. بورژوازی همچنین بر وسایل ارتباطی، مراکز آموزش و نهادهای اساسی دیگر تسلط یافت. مارکس دولت ملی را ابزار سرکوبی و دین را به عنوان ابزاری برای منحرف ساختن توده‌ها و نظارت بر آنها می‌دانست.

آگاهی طبقاتی (بازشناخت منافع جمعی و احساس تعلق شخصی به یک گروه اقتصادی)، یکی از عناصر تعیین‌کنندهٔ نظر مارکس راجع به طبقه بود. او بورژوازی و پرولتاریا را دو جناح اقتصادی ـ اجتماعی با منافع اساساً متخالف می‌دانست. مارکس طبقات را نیروهای جمعی قدرتمندی می‌دانست که می‌توانستند توان‌های انسانی را برای تأثیر در مسیر تاریخ بسیج کنند. کارگران با قدرت یافتن از طریق تجربهٔ جمعی، می‌بایست سازمان‌هایی را برای حفاظت از منافع‌شان و افزودن سهم‌شان از سودهای صنعتی، برپا کنند.

www.Booknama.com

چارلز دیکنز در چندین کتاب، از جمله روزگار سخت، مصایبی اجتماعی را که بلای جان شهرهای انگلیسی شده بود، توصیف کرد. این عکس که در سال ۱۸۹۵ گرفته شد و اتفاقاً با عنوان روزگار سخت منتشر شد، یک کارگر اخراج شده را نشان می‌دهد که در کنار تختی که خانواده‌اش در آن خوابیده‌اند، نشسته است. دیکنز چه نوع مصایب اجتماعی را توصیف می‌کرد؟ آیا شهرها هنوز هم چنین مسایلی را دارند؟

کارگران در واقع چنین کاری را انجام دادند. در سدهٔ نوزدهم، اتحادیه‌های کارگری و احزاب سوسیالیست برای بیان یک روحیهٔ ضد سرمایه‌دارانه پدیدار شدند. دلواپسی‌های جنبش کارگری انگلیس، خارج ساختن کودکان از کارخانجات و محدود کردن ساعات کاری بود که طی آن زنان و کودکان می‌توانستند کار کنند. سیمای قشربندی

www.Booknama.com

در ملت‌های اصلی صنعتی، به تدریج شکل گرفت. از یک سوی، سرمایه‌داران بر تولید نظارت می‌کردند و از سوی دیگر، کارگران سازمان می‌گرفتند تا دستمزدهای بهتر و شرایط کار مطلوب‌تری را برای خودشان فراهم کنند. در سال ۱۹۰۰، بسیاری از حکومت‌ها قوانین کارخانه‌ای و برنامه‌های رفاه اجتماعی داشتند. به موازات رشد جمعیت، سطح زندگی توده‌ها در میان ملت‌های کانونی نیز بالا رفت.

نظام جهانی نوین سرمایه‌داری تفاوت میان کسانی که مالک وسایل تولیدانـد و آنهایی که این مالکیت را ندارند، حفظ می‌کند. تقسیم‌بندی طبقاتی به دو طبقهٔ سرمایه‌دار و کارگرِ بدون سرمایه، اکنون ابعاد جهانی یافته است. با این همه، نظام‌های نوین قشربندی به این سادگی و دو شاخه نیستند. این نظام‌ها (به ویژه در ملت‌های کانونی و نیمه‌کانونی) طبقهٔ متوسطی از کارگران ماهر و حرفه‌ای را نیز دربر می‌گیرند. گِرهارد لِنسکی (۱۹۶۶) استدلال می‌کند که برابری اجتماعی در میان جوامع صنعتی گرایش به افزایش دارد. در میان این جوامع، توده‌ها دسترسی بیشتری به منافع اقتصادی و قدرت سیاسی پیدا کرده‌اند. طرح نظری لنسکی که همان انتقال قدرت سیاسی به توده‌ها است، رشد طبقهٔ متوسطی را بازتاب می‌کند که دو قطبی شدن طبقات مالک و کارگر را کاهش می‌دهد. تکثیر مشاغل طبقهٔ متوسط، فرصت‌هایی را برای تحرک اجتماعی فراهم می‌سازد. نظام قشربندی بیش از پیش پیچیده‌تر می‌شود (گیدِنز، ۱۹۷۳).

ماکس وبر در انتقاد از مارکس به خاطر نظر بسیار ساده و صرفاً اقتصادی‌اش راجع به قشربندی، سه بُعد را برای قشربندی اجتماعی در نظر گفت: ثروت (منزلت اقتصادی) قدرت (منزلت سیاسی) و حیثیت (منزلت اجتماعی). گرچه همچنان که وبر نشان داده است، ثروت، قدرت و حیثیت، اجزای جداگانهٔ رتبه‌بندی اجتماعی‌اند، ولی هر سه گرایش به همبستگی دارند. وبر همچنین براین باور بود که هویت‌های اجتماعیِ مبتنی بر قومیت، دین، نژاد، ملیت و ویژگی‌های دیگر، می‌توانند طبقه (هویت اجتماعی مبتنی بر منزلت اقتصادی) را تحت شعاع قرار دهند. نظام جهانی مدرن، علاوه بر تضادهای طبقاتی، با گروه‌های منزلتی چون گروه‌های قومی و مذهبی و ملی نیز شکاف می‌پذیرد (شَنون، ۱۹۹۶). کشمکش‌های طبقاتی معمولاً در چهارچوب ملت‌ها رخ می‌دهند و ملی‌گرایی از همبستگی طبقاتی جهانی به ویژه میان کارگران صنعتی جلوگیری کرد.

www.Booknama.com

کارل مارکس (۱۸۸۳ ـ ۱۸۱۸) در سال ۱۸۶۰

ماکس وبر (۱۹۲۰ـ۱۸۶۴).

آیا وبر نظر مارکس دربارهٔ قشربندی را بهبود بخشید؟

www.Booknama.com

هر چند طبقهٔ سرمایه‌دار در بیشتر کشورها چیرگی سیاسی دارد، ولی رهبران ملت‌های کانونی به نفع خودشان دیدند که به پرولتاریا اجازهٔ سازماندهی و تقاضا کردن دهند. ثروت روزافزون، اعطای دستمزدهای بالاتر را برای ملت‌های کانونی آسان‌تر ساخته است (هایکینز و والرشتاین، ۱۹۸۲). به هر روی، بهبود سطح زندگی کارگران در ملت‌های کانونی، بدون نظام جهانی مدرن نمی‌توانست رخ دهد. اضافه درآمدی که از ملت‌های پیرامونی سرچشمه می‌گیرد، به سرمایه‌داران ملت‌های کانونی اجازه می‌دهد تا ضمن حفظ سودهای‌شان تقاضاهای کارگران را نیز برآورده سازند. دستمزدها و سطح زندگی در میان ملت‌های پیرامونی، بسیار پایین‌تر است. نظام قشربندی جهانی کنونی تضاد نمایانی را میان سرمایه‌داران و کارگران در ملت‌های کانونی از یک سوی و کارگران در ملت‌های پیرامونی از سوی دیگر، نشان می‌دهد.

فقر در میان ملت‌های پیرامونی

در پی گسترش اقتصاد سرمایه‌داری جهانی، مردم ملت‌های پیرامونی به وسیلهٔ زمینداران بزرگ و به خاطر منافع مؤسسات کشت و صنعت، از زمین‌های‌شان بیرون رانده شدند. یکی از نتایج این وضع، افزایش فقر، از جمله کمبود خوراک است. آدم‌های از جاکنده نمی‌توانند برای خرید خوراکی که دیگر آنها راکشت نمی‌کنند، درآمد کافی به دست آورند.

کشور بنگلادش برخی از علت‌های فقر و کمبود غذایی را در جهان سوم نشان می‌دهد. در این کشور آب و هوا، خاک و دسترسی به آب، برای کشاورزی پُر بازده مساعد است. در واقع، بنگلادش پیش از ورود بریتانیا در سدهٔ هجدهم (در آن زمان بنگال نام داشت) یک صنعت محلی پر رونق بافته‌های پنبه‌ای داشت. هر چند که در آن زمان هم نوعی قشربندی وجود داشت، ولی روستاییان به اندازه‌ای که خوراک کافی به دست آورند زمین داشتند. زمین نه در مالکیت شخصی بود و نه بخشی از اقتصاد بازاری. فرمانروایی استعماری بریتانیا اوضاع را تغییر داد. انگلیسی‌ها کشاورزی محصولات فروشی را برای صادرات تشویق کردند و زمین را به یک کالای قابل خرید و فروش تبدیل کردند.

www.Booknama.com

قشربندی پیچیده‌تر، در نتیجهٔ استعمار و پیوند تنگاتنگ با اقتصاد جهانی سرمایه‌داری پدید آمد. دهقانان بنگلادشی به تدریج زمین‌های‌شان را از دست دادند. یک بررسی که در سال ۱۹۷۷ انجام شد (بادلی، ۲۰۰۰)، نشان می‌دهد که گروه کوچکی از آدم‌های ثروتمند بیشتر زمین‌ها را به مالکیت خود درآورده بودند. یک سوم خانوارها زمینی از آن خود نداشتند. فقر چهره‌اش را در کمبودهای غذایی نشان داد. بسیاری از آدم‌های بی‌زمین به عنوان کشاورز سهم‌بر کار می‌کردند و زمین‌داران دست‌کم نیمی از محصولات را بابت سهم‌شان از آنها می‌ستاندند. به دهقانان بابت محصولات‌شان پول کمی می‌دادند، ولی آنها ناچار بودند برای خرید کالاهای موردنیازشان پول بیشتری بپردازند.

زنان کارگر در کارخانجات مالزی

امواج پی در پی ادغام در نظام جهانی، مالزی را که یکی دیگر از مستعمرات پیشین بریتانیا بود، نیز درنوردید. مالزی شاهد داد و ستد دریایی، فتح و سرریز سرمایهٔ بریتانیایی و چینی و مهاجرت از چین و هند شده بود. اکنون قرن‌ها است که مالزی بخشی از نظام جهانی بوده است. به تازگی، حکومت مالزی برای کشاندن روستاییان به درون نظام جهانی، صنعت صادراتی را تقویت کرد. این کار در واکنش به ناخرسندی روستاییان از فقر و بی‌زمینی انجام گرفت؛ هر ساله ۱۰/۰۰۰ خانوار از زمین‌هاشان بیرون رانده می‌شوند. شرکت‌های فراملیتی فعالیت‌های کارخانه‌ایِ کاربر را در روستاهای مالزی برپا کردند.

صنعتی شدن مالزی بخشی از یک راهبرد جهانی است. شرکت‌های ملت‌های کانونی که مرکزشان در ژاپن، اروپای غربی و ایالات متحد است، برای گریز از هزینه‌های روزافزون نیروی کار، کارخانجات کاربرشان را به کشورهای پیرامونی انتقال می‌دهند. مالزی اکنون صدها شرکت وابسته به ژاپن و ایالات متحد دارد که بیشتر پوشاک، مواد غذایی و قطعات الکترونیک می‌سازند. در کارخانه‌های الکترونیک مناطق روستایی مالزی، هزاران زن جوان از خانواده‌های روستایی سرگرم مونتاژ میکروچیپ و قطعات ریز دیگر موردنیاز برای ترانزیستورها و وسایل مشابه‌اند. آیهوا اونگ (۱۹۸۷) در مورد

www.Booknama.com

کارگران کارخانجات مونتاژ الکترونیک در ناحیه‌ای که ۸۵ درصد کارگران را دختران ازدواج نکرده از دهکده‌های اطراف تشکیل می‌دادند، یک بررسی انجام داد.

اونگ دریافت که انضباط کارخانه‌ای و روابط اجتماعی آن با زندگی اجتماعی سنتی آشکارا در تضاد بودند. پیش از این، چرخه‌های کشاورزی و تبارهای روزانه و نه سهمیه‌های تولید و نوبت‌های کاری، اقتصاد روستایی و زندگی اجتماعی را شکل می‌بخشید. در گذشته، روستانشینان کار خودشان را بدون رییس‌ها برنامه‌ریزی می‌کردند و انجام می‌دادند. ولی در کارخانجات، زن‌ها ناچار شده بودند که با یک برنامهٔ کاری سفت و سخت و تحت مراقبت دایمی مردان کار کنند.

در این جا، روابط تولید کارخانه بر مبنای یک نوع سلسله مراتب، اشل حقوقی و تقسیم کار مبتنی بر قومیت و جنسیت، تنظیم شده بود. مردهای ژاپنی در بالاترین سطح مدیریت جای داشتند و مردهای چینی کارهای مهندسی و نظارت تولید را انجام می‌دادند. مردهای مالزیایی نیز به عنوان ناظران نیروی کار که از کارگران زن نیمه ماهر و خانواده‌های فقیر روستایی و غیروابسته به اتحادیه تشکیل می‌شد، فعالیت می‌کردند.

کارخانجات ژاپنی در روستاهای مالزی پدرسرورانه عمل می‌کردند. مدیران ژاپنی به والدین روستایی اطمینان می‌دادند که از دختران کارگر مانند دختر خودشان مراقبت می‌کنند. شعبه‌های شرکت‌های ژاپنی در خارج از ژاپن، برخلاف شرکت‌های آمریکایی، بسیار می‌کوشیدند تا روابط خوب‌شان را با پیران روستایی حفظ کنند. مدیریت برای مراسم روستایی هزینه می‌کرد، در اجتماع‌های روستایی کارگران شرکت می‌کرد و از والدین در محیط کارخانه پذیرایی می‌کرد. در عوض پیران روستایی برای مدیران ژاپنی منزلت بالایی قایل بودند. آنها در ترغیب زنان جوان به پذیرش کار در کارخانه و ادامهٔ آن، با مدیران همکاری می‌کردند.

در این جا، انضباط، سخت‌کوشی و فرمان‌برداری که ارزش‌های کارخانه‌ای‌اند، در مدارس محلی آموزش داده می‌شوند و روپوش‌های یکنواخت دختران در محیط مدارس، آنها را برای پوشیدن لباس کار یکنواخت کارخانه آماده می‌سازد. زنان روستایی معمولاً تیم تنه‌ها و شارونگ‌های راحت و مواج می‌پوشند و راحتی‌های چوبی به پا می‌کنند، ولی در کارخانه باید از روپوش‌های تنگ و دستکش‌های لاستیکی سنگینی

www.Booknama.com

استفاده کنند که احساس می‌کنند در آنها معذب و مقیداند.

بر هم سوار کردن قطعات الکترونیک به کار دقیق و متمرکزی نیاز دارد. کار توان‌فرسا، فرساینده، تحلیل‌برنده و غیرانسانی در این کارخانه‌ها، همان جدایی کار فکری و دستی را نشان می‌دهد که مارکس در توضیح ویژگی کار صنعتی توصیف کرد. یکی از این زنان کارگر درباره رییس‌هایش چنین می‌گوید: «آنها شیرهٔ جان ما را می‌کشند، گویی که فکر نمی‌کنند ما هم انسان هستیم» (اونگ، ۱۹۸۷، ص ۲۰۲). کار در این کارخانه‌ها با توجه به دستمزدهایی پایین، عدم امنیت شغلی و سهم‌خواهی خانواده‌ها، پاداش مالی قابل توجهی نیز برای زنان کارگر ندارد. زن‌های جوان معمولاً چند سال بیشتر کار نمی‌کنند. سهمیه‌های تولید، سه نوبت کار روزانه، اضافه‌کاری و تحت مراقبت بودن، باعث فرسایش ذهنی و جسمی آنها می‌شود. یکی از واکنش‌های زنان در برابر انضباط کارخانه و روابط اجتماعی تولید، تسخیر روح است که اونگ آن را به عنوان اعتراض ناخودآگاه کارگران به انضباط کاری و مراقبت مردان از محیط صنعتی در نظر می‌گیرد. گهگاه این تسخیر شکل هیستری جمعی را به خود می‌گیرد. یک بار، این ارواح همزمان به ۱۲۰ کارگر هجوم آورده بودند. آدم‌های ببرنما برای انتقام‌جویی به خاطر ساخت کارخانه روی گورستان‌های محلی پدیدار می‌شوند. زمینِ بی‌حرمت شده و ارواح بیرون آمده از قبرها به کف کارخانه هجوم می‌برند. نخست،زنان ارواح را می‌بینند و سپس بدن‌های‌شان مورد هجوم آنها قرار می‌گیرد. در نتیجهٔ این حمله، زنان خشن می‌شوند و با جیغ بد و بیراه می‌گویند. آدم‌های ببرنما و انتقام‌جو زنان را به هق‌هق، قهقهه و جیغ کشیدن می‌اندازند. کارخانه‌ها برای مقابله با تسخیر ارواح، دارو پزشکان محلی را استخدام می‌کنند تا با قربانی کردن مرغ و بز ارواح را دفع کنند. این راه حل مدت زمانی تأثیر می‌گذارد، ولی باز تسخیر ادامه می‌یابد. زنان کارخانه به عنوان ظرف‌های بیان خشم ارواح انتقامجو و نامرادی‌های خودشان، پیوسته عمل می‌کنند.

اونگ استدلال می‌کند که تسخیر روح نوعی خشم را بیان می‌کند که روابط تولیدی سرمایه‌دارانه باعث آن شده و نیز مقاومت در برابر آن را باز می‌نماید. ولی او در ضمن یادآور می‌شود که کارگران زن با درگیر شدن در این نوع شورش، از رویارویی مستقیم با ریشهٔ درماندگی‌شان خودداری می‌کنند. اونگ چنین نتیجه می‌گیرد که تسخیر

www.Booknama.com

روح هر چند خشم سرکوفتهٔ کارگران را بیان می‌کند، ولی در دگرگون ساختن شرایط کار در کارخانه نقش چندانی ندارد. راهکارهای دیگری چون پیوستن به اتحادیه‌های کارگری، تأثیر بیشتری دارند. تسخیر روح حتی می‌تواند به نگهداشت شرایط فعلی نابرابری و انسان‌زدایی کمک کند، زیرا به عنوان دریچهٔ اطمینانی برای تنش‌های انباشته عمل می‌کند.

نظام‌های طبقاتی باز و بسته

نابرابری‌هایی که در ساختار جوامع دولتی عجین‌اند؛ گرایش به پایداری در نسل‌های پی در پی دارند. میزان پایداری یا ناپایداری این نابرابری‌ها، معیاری برای تشخیص باز بودن یا بسته بودن نظام قشربندی جامعه و سهولت یا عدم سهولت تحرک اجتماعی در آن است. در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری، قشربندی به صورت‌های مختلفی چون نظام‌های کاستی، بردگی و طبقاتی خود را نشان می‌دهد.

نظام کاستی یک نظام قشربندی بسته و موروثی است که غالباً به وسیلهٔ دین اعمال می‌شود. منزلت اجتماعیِ سلسله مراتبی از آغاز تولد به افراد داده می‌شود، چندان که آدم‌ها در جایگاه اجتماعی والدین‌شان حبس می‌شوند. خطوط کاستی به روشنی مشخص شده‌اند و آنهایی که می‌کوشند از این خطوط عبور کنند با مجازات‌های قانونی و مذهبی روبرو می‌شوند.

مشهورترین نظام کاستی جهان را در دین هندوییسم در هند سنتی می‌توان یافت. همچنان که گارگان (۱۹۹۲) توصیف کرد، با وجود الغای رسمی نظام کاستی در سال ۱۹۴۹، قشربندی مبتنی بر کاست، همچنان در هند نوین اهمیت دارد. حدود ۵ میلیون بزرگسال و ۱۰ میلیون کودک در هند، کارگرانِ تعهد سپرده‌اند. این آدم‌ها در بندگی مطلق زندگی می‌کنند و برای بازپرداخت بدهی‌های واقعی یا خیالی‌شان کار می‌کنند. بیشتر این آدم‌ها افرادکاست‌نجس‌اند که به‌عنوان فقیرترین‌و بی‌قدرت‌ترین اشخاص در کف سلسله مراتب کاستی جای دارند. برخی از خانواده‌ها چندین نسل دربند تعهد بوده‌اند؛ آدم‌ها در بندگی زاده می‌شوند، زیرا والدین یا پدربزرگ‌های‌شان آنها را پیش از تولد فروخته‌اند. کارگرانِ تعهد سپرده در معادن سنگ، آجرپزی و کشتزارهای برنج جان می‌کَنند.

www.Booknama.com

به محض آن که این تعهد برقرار می‌شود، دیگر به سختی می‌توان از آن فرار کرد. کارِ تعهد سپرده غیرقانونی است، ولی با وجود احکام دادگاهی و کوشش‌هایی که برای جلوگیری از آن به عمل می‌آید، این نوع کار ادامه دارد. مددکاران اجتماعی از دادگاه‌ها فرمان رهایی کارگران از کار تعهد سپرده را می‌گیرند، ولی کارگزاران و پلیس محلی این حکام را ندیده می‌گیرند. کارگزاران معادن سنگ و کوره‌پزی با وعده‌های فریبندهٔشان

تقسیم کار در مناطق روستایی هند بر کاست و جنسیت مبتنی است. در این عکس، یک زن روستایی را در شمال هند می‌بینید که تپاله‌های خشک شده را برای سوخت جهت آشپزی کُپه می‌کند. در هر یک از سطوح کاستی، زنان هندی معمولاً بیشتر از مردان کاست‌شان کارهای پست انجام می‌دهند. واژهٔ هندی برای کاست، جاتی به معنای نوع است. بسیاری از هندیان می‌گویند که تنها دو جاتی وجود دارد: زن‌ها و مردها. آنها می‌دانند که قشربندی جنسی پا به پای قشربندی کاستی وجود دارد.

www.Booknama.com

آدم‌های وابسته به کاست نجس را همچنان به کار تعهد سپرده سوق می‌دهند. آدم‌هایی هستند که برای بازپرداخت وام‌هایی که هرگز نمی‌توان آنها را تماماً پرداخت کرد، به بندگی کشیده می‌شوند. بدین شیوه، نظام کاستی به عنوان یک نظام قشربندی اجتماعی و اقتصادیِ بسیار تضییق‌آمیز، همچنان ادامه دارد.

نظام کاست گونهٔ دیگر، آپارتهاید است که تا همین اواخر در آفریقای جنوبی وجود داشت. در این نظامِ سلسله مراتبی که قانوناً حفظ شده بود، سیاهان سفیدان و آسیایی‌ها محلات، مدارس، قوانین و مجازات‌های خاص و نابرابرانهٔ خودشان را داشتند.

در نظام بردگی که غیرانسانی‌ترین و خفت‌بارترین صورت قشربندی است، با آدم‌ها همچون اموال برخورد می‌شد. در تجارت برده‌ای که در دو سوی اقیانوس اطلس رواج داشت، با میلیون‌ها انسان به عنوان کالا برخورد می‌شد. نظام‌های کشت وسیع در جزایر کارائیب، جنوب شرق ایالات متحد و برزیل، بر کار تحمیلی بردگان استوار بودند. بردگان بر وسایل تولید هیچ اختیاری نداشتند. آنها از این جهت مانند پرولترها بودند. ولی پرولترها دست‌کم از جهت قانونی آزاد به شمار می‌آمدند. آنها برخلاف بردگان در مورد انتخاب محل کار، ساعات کار، انتخاب کارفرما و نحوهٔ خرج کردن دستمزدهای‌شان، از نوعی اختیار برخوردار بودند. برخلاف پرولترها، بردگان ناچار بودند که به میل ارباب‌های‌شان زندگی و کار کنند. بردگان به عنوان انسان‌های پست‌تر، از حقوق قانونی برخوردار نبودند. آنها را می‌شد در بازار خرید و فروش کرد؛ خانواده‌های‌شان از هم جدا بودند. بردگان چیزی برای فروش نداشتند؛ حتی نیروی کارشان را نیز نمی‌توانستند بفروشند. بردگی شدیدترین، تحمیلی‌ترین و بدرفتارانه‌ترین صورت نابرابری قانونی است.

تحرک عمودی به دگرگونی نزولی یا صعودی در منزلت اجتماعی شخص اطلاق می‌شود. یک نظام طبقاتیِ به راستی باز، تحرک اجتماعی را تسهیل می‌کند. در یک چنین نظام، دستاورد و شایستگی فردی است که رتبهٔ اجتماعی شخص را تعیین می‌کند. در این نظام، آدم‌ها می‌توانند بر پایه تلاش‌های‌شان منزلت شایستهٔ‌شان را در سلسله مراتب اجتماعی به دست آورند. در این جا منزلت انتسابی (زمینهٔ خانوادگی، قومیت، جنسیت

www.Booknama.com

بردگی، شدیدترین، تحمیلی‌ترین و بدرفتارانه‌ترین صورت نابرابری قانونی به شمار می‌آید. گرچه پرولترها نیز مانند این «بردگان سفید در انگلستان» اختیاری بر وسایل تولید نداشتند، ولی دست کم محل کارشان را تا اندازه‌ای خودشان تعیین می‌کردند. پرولترها چه تفاوت‌های دیگری با بردگان دارند؟

www.Booknama.com

و دین) اهمیت کمتری دارد. نظام‌های طبقاتی باز خطوط طبقاتی سفت و سختی ندارند و از طیف گسترده‌ای از جایگاه‌های منزلتی برخوردارند.

ملت‌های صنعتی کانونی در مقایسه با دولت‌های غیرصنعتی و ملت‌های نیمه پیرامونی و پیرامونی کنونی، معمولاً از نظام‌های طبقاتی بازتری برخوردارند. در جوامع صنعتی، ثروت تا اندازه‌ای مبتنی بر درآمد یا همان دستمزدها و یا حقوق افراد است. اقتصاددانان این نوع عواید را درآمد مبتنی برکار می‌نامند و در نقطهٔ مقابل، عواید مبتنی بر بهره، سود سهام، اجاره و سودهای دیگر را درآمد مبتنی بر مالکیت یا سرمایه می‌نامند.

حتی در میان ملت‌های صنعتی پیشرفته، قشربندی بیشتر بر ثروت (سرمایه‌گذاری، مالکیت، تصرف و نظایر آن) استوار است تا بر درآمد. در سال ۱۹۹۷، یک پنجم خانواده‌های آمریکایی که در قاعدهٔ هرم جای داشتند، ۴/۲ درصد کل درآمد ملی را به دست می‌آوردند، حال آن که یک پنجم قرار گرفته در رأس هرم، ۴۲/۷ درصد درآمد ملی را به خود اختصاص داده بودند. (خلاصهٔ آماری ایالات متحد در سال ۱۹۹۹، ص ۴۷۹، جدول ۷۵۱). ولی اگر به جای درآمد ثروت را در نظر گیریم، این تضاد بسیار شدیدتر می‌شود: ۱ درصد خانواده‌های آمریکایی یک سوم ثروت ملی را در دست دارند (گلهون، لایت و کِلِر، ۱۹۹۷).

نظام جهانی امروزی

اقتصاد جهانی حتی می‌تواند در چهارچوب ملت‌های کانونی نیز مناطق پیرامونی ایجاد کند، مانند مناطق روستایی در جنوب آمریکا. نظریهٔ نظام جهانی بر وجود یک فرهنگ جهانی تأکید می‌کند. این نظریه بر تماس‌ها و پیوندهای تاریخی و نیز بر تفاوت‌های قدرت میان مردم محلی و نیروهای بین‌المللی تأکید می‌ورزد. نیروهای عمدهٔ تأثیرگذار بر همکنش فرهنگی طی ۵۰۰ سال گذشته، تهاجم بازرگانی، سرمایه‌داری صنعتی و تفاوت قدرت میان مردم مستعمرات و ملت‌های کانونی بوده‌اند (والرشتاین، ۱۹۸۲، ۲۰۰۰؛ وولف، ۱۹۸۲). صنعتی شدن نیز مانند همان کاری که شکل‌گیری دولت در گذشته انجام داده بود، مشارکت محلی در شبکه‌های گسترده‌تر را تشدید کرد. به عقیدهٔ

www.Booknama.com

بادلی (۲۰۰۰)، گسترش بی‌وقفه (چه در جمعیت و چه در مصرف)، ویژگی شاخص نظام‌های اقتصادی صنعتی است. دسته‌ها و قبایل، نظام‌های کوچک، خود بسنده و معیشی بودند. ولی برخلاف آنها، اقتصادهای صنعتی، بزرگ و بسیار تخصیص یافته‌اند و در آنها، مناطق محلی محصولات تولیدی‌شان را خود مصرف نمی‌کنند و مبادلات بازاری بر پایهٔ سود به عنوان انگیزهٔ اصلی بر آنها حاکم است (بادلی، ۲۰۰۰).

پس از سال ۱۸۷۰، تولیدکنندگان اروپایی جستجوی هماهنگی را برای یافتن بازارهای مطمئن در آسیا، آفریقا و نواحی کم توسعه‌یافتهٔ دیگر، آغاز کردند. همین فراگرد باعث پیدایش امپریالیسم اروپایی در آفریقا، آسیا و اقیانوسیه شد. امپریالیسم (که استعمار معادل نزدیک آن است) به سیاست بسط فرمانروایی یک ملت یا امپراطوری، مانند امپراطوری بریتانیا، به ملت‌های دیگر و گرفتن و نگهداشتن مستعمرات خارجی اطلاق می‌شود. استعمار به معنای تسلط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بر یک سرزمین و مردمش توسط یک قدرت بیگانه برای یک دورهٔ طولانی است. تهاجم امپریالیستی اروپا به کمک حمل و نقل بهبود یافته‌ای صورت گرفته بود که می‌توانست نواحی تازهٔ بسیار وسیعی را به آسانی در دسترس قرار دهد. اروپاییان همچنین نواحی وسیعی از زمین‌های غیرمسکونی یا با سکونت پراکنده در اعماق شمالی و جنوب آمریکا و نیز استرالیا را مستعمره ساختند. مستعمرات جدید خریدار انبوه کالاهای کانون‌های صنعتی بودند و در عوض، گندم، پنبه، پشم، گوشت گاو و گوسفند و چرم را به این کانون‌ها صادر می‌کردند. بدین سان، دومین مرحلهٔ استعمار (نخستین مرحله در قارهٔ آمریکا پس از کریستف کلمب اتفاق افتاده بود) آغاز شد؛ در این مرحله، ملت‌های اروپایی از سال ۱۸۷۵ تا ۱۹۱۴ بر سر مستعمرات به رقابت افتادند؛ فراگردی که یکی از علت‌های عمدهٔ جنگ جهانی نخست بود.

صنعتی شدن در فراگردی که تا امروز ادامه دارد، به بسیاری از ملت‌های جهان گسترش یافت (به جدول ۱-۲۱ نگاه کنید). در سال ۱۹۰۰، ایالات متحد تبدیل به یک ملت کانونی در چهارچوب نظام جهانی شد. این کشور از جهت تولید آهن، زغال‌سنگ و پنبه از بریتانیا پیشی گرفت. طی چند دهه (۱۹۰۰-۱۸۶۸) ژاپن از یک کشور قرون وسطایی تولیدکنندهٔ صنایع دستی به یک ملت صنعتی تبدیل شد، در سال ۱۹۰۰ یک

www.Booknama.com

کشور نیمه پیرامونی شد و سرانجام، در سال‌های میان ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۰ به صورت یک ملت کانونی درآمد.

صنعتی شدن در سدهٔ بیستم، صدها صنعت نو و میلیون‌ها شغل جدید را پدید آورد. تولید غالباً فراتر از تقاضای موجود افزایش یافت. این امر باعث ایجاد راهبردهایی

جدول ۲ـ۲۱

مصرف انرژی در محیط‌های گوناگون

نوع جامعه	مصرف سرانهٔ کیلوکالری در هرروز
دسته‌ها و قبایل	۴/۰۰۰ ـ ۱۲/۰۰۰
دولت‌های ماقبل صنعتی	حداکثر ۲۶/۰۰۰
دولت‌های صنعتی اولیه	۷۰/۰۰۰
آمریکاییان در ۱۹۷۰	۲۳۰/۰۰۰
آمریکاییان در ۱۹۹۰	۲۷۵/۰۰۰

جدول ۱ـ۲۱

صعود و افول ملت‌ها در چهارچوب نظام جهانی

از پیرامونی تانیمه پیرامونی	از نیمه پیرامونی تا کانونی	ازکانونی به‌نیمه‌پیرامونی
ایالات متحد (۱۸۶۰ـ۱۸۰۰)	ایالات متحد (۱۹۰۰ـ۱۸۶۰)	اسپانیا (۱۷۰۰ـ۱۶۲۰)
ژاپن (۱۹۰۰ـ۱۸۶۸)	ژاپن (۱۹۷۰ـ۱۹۴۵)	
تایوان (۱۹۸۰ـ۱۹۴۹)	آلمان (۱۹۰۰ـ۱۸۷۰)	
کرهٔ جنوبی (۱۹۸۰ـ۱۹۵۳)		

www.Booknama.com

چون تبلیغات برای فروش فرآورده‌های صنعتی شد. تولید انبوه، فرهنگ مصرفِ هر چه بیشتر را پدید آورد، فرهنگی که برای مصرف تظاهرآمیز و زیاده‌خواهی ارزش قایل می‌شود (وِبلِن، ۱۹۳۴). بادلی مصرف بیش از اندازه را چنین تعریف می‌کند: «مصرف در یک منطقهٔ معین فراتر از نرخ‌هایی که منابع طبیعیِ حاصل از فراگردی طبیعی اجازه می‌دهد، تا اندازه‌ای که استواری درازمدت فرهنگ آن منطقه در خطر افتد» (۱۹۸۵، ص ۳۹).

صنعتی شدن باعث رویگردانی از اتکا به منابع تجدیدپذیر و کاربرد سوخت‌های فسیلی شد. انرژی سوخت‌های فسیلی که طی میلیون‌ها سال ذخیره شده است، برای تأمین سطحی از مصرف که پیش از این ناشناخته بود و شاید نتوان آن را حفظ کرد، به سرعت رو به زوال می‌رود (بادلی، ۲۰۰۰). جدول ۲ـ۲۱ مصرف انرژی را در انواع گوناگون فرهنگ نمودار می‌کند. آمریکاییان مصرف‌کننده‌ترین منابع تجدیدناپذیر در سطح جهان‌اند. آمریکاییان به طور متوسط، روزانه ۲۷۵/۰۰۰ کیلو کالری مصرف می‌کنند که ۳۵ برابر بیشتر از میانگین مصرف در میان گشت‌زنان و قبایل است که روزانه تنها ۸/۰۰۰ کیلو کالری مصرف می‌کنند. از سال ۱۹۰۰ تاکنون، مصرف سرانهٔ انرژی در ایالات متحد سه برابر شد. در این مدت، مصرف کلی انرژی در این کشور نیز سی برابر شد.

تباهی صنعتی

امروزه صنعتی شدن به جهان سوم نیز رسیده است. اکنون کارِ کارخانه‌ای ویژگی بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین، آفریقا، اقیانوس آرام و آسیا شده است. یکی از پیامدهای گسترش صنعتی شدن، نابودی اقتصادها، محیط زیست‌ها و جمعیت‌های بومی بوده است.

دو سدهٔ پیش، که صنعتی شدن در مرحلهٔ رشد بود، ۵۰ میلیون آدم در فراسوی کشورهای پیرامونی، هنوز در دسته‌ها، قبایل و جوامع ریاستیِ از جهت سیاسی مستقل زندگی می‌کردند. این جوامع غیردولتی که نواحی وسیعی را در اشغال‌شان داشتند، گرچه یکسره منزوی نبودند، ولی تنها به گونه‌ای حاشیه‌ای تحت تأثیر دولت‌های ملی و

www.Booknama.com

اقتصاد جهانی سرمایه‌داری بودند. در سال ۱۸۰۰، دسته‌ها، قبایل و جوامع ریاستی نیمی از جهان و ۲۰ درصد جمعیت آن را در اختیار داشتند (بادلی، ۱۹۸۸). از آن پس، صنعتی شدن این توازن را به سود دولت‌ها به هم زد.

صنعتی شدن «یک فراگرد جهانی است که همهٔ تطبیق‌های فرهنگی پیشین را نابود کرد و یا تغییر داد و به انسانیت چنان قدرتی بخشیده است که نه تنها می‌تواند خودش را به عنوان یک نوع نابود سازد، بلکه می‌تواند نابودی بسیاری از انواع دیگر را نیز شتاب بخشد و فراگردهای زیست‌شناختی و زمین‌شناختی را نیز دگرگون سازد» (بادلی، ۱۹۸۵، ص ۴). قوم‌کشی، نسل‌کشی و بوم‌کشی، پیامدهای منفی دیگر نظام صنعتی جهانیِ رو به گسترش به شمار می‌آیند. نسل‌کشی به معنای نابودی جسمانی گروه‌های قومی از طریق کشتار، جنگ و انتقال بیماری‌ها است. هرگاه گروه‌های قومی باقی مانند ولی فرهنگ نیاکانی‌شان از بین برود و یا به شدت تغییر یابد، قوم‌کشی پیش می‌آید. بوم‌کشی به معنای نابودی اکوسیستم‌های محلی است.

در همان زمان که دولت‌های صنعتی جوامع غیردولتی را فتح و ضمیمه می‌کردند و به اصطلاح آنها را «توسعه» می‌بخشیدند، نسل‌کشی در یک سطح وسیع اتفاق افتاده بود. بادلی (۱۹۸۸) برآورد می‌کند که در سال‌های میان ۱۸۰۰ و ۱۹۵۰، به طور متوسط سالانه ۲۵۰/۰۰۰ آدم بومی از بین رفته بودند. از جمله علت‌های این نابودی، بیماری‌های خارجی (که بومیان در برابر آن هیچ مقاوم نبودند)، جنگ، بردگی، تصرف عدوانی زمین و صورت‌های دیگر سلب مالکیت و فقیر شدن بودند.

گروه‌های بومی در قالب دولت‌های ملی به صورت اقلیت‌های قومی ترکیب شده‌اند. برخی از این گروه‌ها توانسته‌اند جمعیت‌شان را بازتولید کنند. بسیاری از اقوام بومی با وجود از دست دادن فرهنگ‌های نیاکانی‌شان به درجات گوناگون (قوم‌کشی جزئی)، باقی مانده‌اند و هویت قومی‌شان را حفظ کرده‌اند.

در جهان امروز، حدود ۲۰۰ میلیون فرد قبیله‌ای زندگی می‌کنند که بیشترشان عضو قبیله‌های فتح شده‌اند. تنها تعداد انگشت‌شماری از اقوام مستقل قبیله‌ای باقی مانده‌اند. در آغاز تولید خوراک در ۱۰/۰۰۰ سال پیش، جمعیت جهان حدود ۷۵ میلیون تن بود. این جمعیت به حدود ۱۵۰/۰۰۰ دسته و قبیلهٔ مستقل تعلق داشتند (بادلی،

www.Booknama.com

تکنولوژی صنعتی در سراسر جهان رو به گسترش است. در این عکس که در بنگالور هند گرفته شده، زنان جوان از روی یک تخته مدار اصول الکتریسیته را یاد می‌گیرند. این عکس دربارهٔ مشارکت این دختران در نظام جهانی نوین چه چیزی را می‌گوید؟

کوپسامیکای رومانی آلوده‌ترین شهر جهان است. دوده‌های کارخانه روی صورت، خوراک و ریه‌های این پسران جوان جا خوش کرده‌اند. این نوع تباهی زیست‌محیطی چه نامی دارد؟

www.Booknama.com

۱۹۸۸). امروزه بسیاری از بازماندگان این قبایل، به صورت اقوام استعمار شده‌ای زندگی می‌کنند که از جهت فرهنگی متمایز و خودآگاه‌اند و بسیاری از آنها آرزومند خودمختاری‌اند. این مردم که ساکنان اصلی سرزمین‌های‌شان‌اند، اقوام بومی نامیده می‌شوند. بادلی (۱۹۸۸) می‌گوید که این گروه‌ها معمولاً از ادغام در دولت‌های ملی خودداری می‌کنند. آنها از این می‌ترسند که چنین ادغامی که معمولاً آنها را به طبقات فقیر تبدیل می‌سازد، به اُفت کیفیت زندگی‌شان بینجامد.

بسیاری از ملت‌های کنونی از فراگرد تهی شدنِ هرچه بیشتر منابع در اروپا و ایالات متحد طی انقلاب صنعتی، سخن می‌گویند. به هر روی، خوشبختانه جهان امروز

اقوام بومی برای بقا و حفظ هویت قومی‌شان روش‌های گوناگونی را ابداع کرده‌اند. برای نمونه، سرخپوستان نیسگای کانادا از تصویب قوانین برای بقای فرهنگی‌شان سود جسته‌اند. در چهارم آگوست ۱۹۹۸، همچنان که در این عکس نشان داده شده است، جمعیت ۵/۵۰۰ نفری قبیلهٔ نیسگای کانادا از حقوق ملکی و خودفرمانی در سرزمین کوهستانی ناهموارشان واقع در بریتیش کلمبیا برخوردار شدند.

www.Booknama.com

از سازمان‌های پاسدار محیط زیست برخوردار است که در نخستین سده‌های انقلاب صنعتی وجود نداشتند. جهان مدرن با توجه به همکاری‌ها و قوانین ملی و بین‌المللی، ممکن است است بتواند از درس‌های تلخ گذشته سود جوید.

پرسش‌های اساسی

۱ . طبق نظریهٔ نظام جهانی، جوامع گوناگون در واقع خرده‌نظام‌های نظام‌های بزرگتر از خود به شمار می‌آیند که نظام جهانی بزرگترین آنها است. نظام‌های گوناگونی را که شما در سطوح گوناگون در آن مشارکت دارید، کدام‌اند؟

۲ . اقتصاد جهانی سرمایه‌داری چیست؟ آیا این اقتصاد جهانی از ابعاد سیاسی نیز برخوردار است؟ این ابعاد چیستند؟

۳ . دو نمونه از هر یک از ملت‌های کانونی، نیمه پیرامونی و پیرامونی را به دست دهید. آیا هر ملتی می‌تواند از یک رده مانند ردهٔ نیمه پیرامونی به ردهٔ بالاتر کانونی انتقال یابد و برعکس؟ آخرین ملتی که این انتقال را به خود دیده است، کدام است؟

۴ . چگونه قشربندی اجتماعی در جوامع صنعتی با گذشت زمان تغییر کرده است؟ به مقایسهٔ لندن در دههٔ ۱۸۵۰ (دورهٔ دیکنز و مارکس) و لندن امروزی فکر کنید. یا ساختار طبقاتی ایالات متحد در دههٔ ۱۹۳۰ را با قشربندی اجتماعی ـ اقتصادی کنونی آن مقایسه کنید.

۵ . سه علت را برای انقلاب صنعتی نام برید. آیا این علت‌ها امروزه در همه جای جهان تکرار می‌شوند؟

۶ . پرولتر شدن چگونه کار انسانی را دگرگون ساخت؟ آیا هیچیک از کارهای شما خصلت پرولتری یافته است؟

۷ . نظر مارکس و وبر دربارهٔ قشربندی چه تفاوت‌هایی با هم دارند؟ کدام یک از آنها به نظر شما درست‌تر است؟ چرا؟

۸ . نظام طبقاتی جامعهٔ شما چقدر باز است؟ دلایل بسته یا باز بودن آن را توضیح دهید.

www.Booknama.com

۹ . فکر می‌کنید اگر جهان سوم وجود نداشت، نظام طبقاتی در کشورهای پیشرفتهٔ صنعتی چه تفاوتی پیدا می‌کرد؟

۱۰ . پیامدهای مثبت و منفی صنعتی شدن را با چند مثال توضیح دهید.

www.Booknama.com

فصل ۲۲

استعمار و توسعه

در فصل پیش دیدیم که پس از سال ۱۸۷۰ اروپا جستجوی هماهنگی را برای پیدا کردن بازار در آسیا و آفریقا آغاز کرد. این فراگرد به شکل‌گیری امپریالیسم اروپایی در آفریقا، آسیا و اقیانوسیه انجامید. امپریالیسم (اصطلاح استعمار نزدیک‌ترین معادل آن است) به سیاست بسط فرمانروایی یک ملت یا امپراطوری، مانند امپراطوری بریتانیا، به ملت‌های دیگر و گرفتن و نگهداشت مستعمرات خارجی اطلاق می‌شود. استعمار به تسلط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی یک سرزمین و مردم آن توسط یک قدرت بیگانه در یک زمان طولانی گفته می‌شود.

امپریالیسم

سابقهٔ امپریالیسم به دولت‌های اولیه، مانند دولت مصر در جهان کهن و دولت اینکاها در قارهٔ آمریکا، می‌رسد. اسکندر یک امپراطوری یونانی را برپا کرد و جولیوس سزار و جانشینانش امپراطوری رم را در جهان باستان گسترش دادند. همین اصطلاح در مورد نمونه‌های اخیر، مانند امپراطوری‌های بریتانیا، فرانسه و اتحاد شوروی نیز به کار رفته است.

اگر که امپریالیسم تقریباً به اندازهٔ خود دولت قدمت دارد، پدیدهٔ استعمار را نیز می‌توان در دولت باستانی فنیقی که ۳۰۰۰ سال پیش مستعمراتی را در کرانه‌های مدیترانهٔ شرقی برپا کرده بود، ردیابی کرد. یونانی‌ها و رمی‌های باستان استعمارگران حریص و نیز امپراطوری‌سازان برجسته‌ای بودند. استعمار نوین با «عصر اکتشاف»

www.Booknama.com

آمریکا از سوی اروپا و باز شدن راه دریایی به شرق دور، آغاز شد. پس از سال ۱۴۹۲، دولت‌های اروپایی آغاز به برپایی مستعمرات در خارج از اروپا کردند. در آمریکای جنوبی، کشور پرتغال فرمانروایی برزیل را به دست آورد. اسپانیایی‌ها که نخستین فاتحان آزتک‌ها و اینکاها بودند، قارهٔ آمریکا را به گونه‌ای وسیع کشف کردند. آنها به دنبال تصرف جزایر کارائیب، مکزیک و بخش‌های جنوبی ایالات متحد کنونی و نیز استعمار آمریکای مرکزی و جنوبی بودند. در جایی که امروز آمریکای لاتین نامیده می‌شود، به ویژه در مناطقی که ریاست‌ها (کلمبیا و ونزوئلا) و دولت‌ها (مکزیک، گواتمالا، پرو و بولیوی)ی بومی وجود داشتند، جمعیت‌های وسیع و متراکمی زندگی می‌کردند. جمعیت امروزی آمریکای لاتین هنوز هم درآمیختگی اقوام و فرهنگ‌ها را طی نخستین مرحلهٔ استعمار، منعکس می‌کند. در شمال مکزیک، جمعیت‌های بومی کوچک‌تر و پراکنده‌تر بودند. این نوع درآمیختگی در آمریکای لاتین، حتی از ایالات متحد و کانادا نیز نمایان‌تر است.

شورش‌ها و جنگ‌های استقلال‌خواهانه در میان ملت‌های آمریکایی، به نخستین مرحلهٔ استعمار اروپایی در سدهٔ نوزدهم پایان بخشید. استقلال برزیل از پرتغال در سال ۱۸۲۲ اعلام شد. در ۱۸۵۲، بیشتر مستعمرات اسپانیا استقلال سیاسی یافتند. اسپانیا تا سال ۱۸۹۸ همچنان فرمانروای کوبا و فیلیپین بود، ولی مستعمرات دیگرش را در قارهٔ آمریکا پیش از این تاریخ از دست داده بود.

استعمار بریتانیا

استعمار بریتانیا در راستای جستجوی منابع و بازارها رشد کرد. امپراطوری بریتانیا در اوج خود در سال ۱۹۱۴، در یک پنجم سطح زمین گسترش داشت و بر یک چهارم جمعیت جهان فرمانروایی می‌کرد. بریتانیا نیز مانند بسیاری از ملت‌های اروپایی دیگر، استعمار دو مرحله‌ای داشت. نخستین مرحله با سفرهای بریتانیاییان در دورهٔ ملکه الیزابت در سدهٔ شانزدهم آغاز شد. در سدهٔ هفدهم، بریتانیا بیشتر سواحل شرقی شمال آمریکا، حوزهٔ سنت لاورنس کانادا، جزیره‌هایی در کارائیب، ملت‌هایی برده‌خیز در آفریقا و منافعی در هند را به دست آورده بود. بریتانیا در اکتشاف قارهٔ آمریکا، با

www.Booknama.com

اسپانیا، پرتغال، فرانسه و هلند، سهیم بود. بریتانیا مکزیک را همراه با آمریکای مرکزی و جنوبی به اسپانیا و پرتغال واگذار کرده بود. در پایان جنگی شش ساله در سال ۱۷۶۳، فرانسه ناچار به عقب‌نشینی از بیشتر خاک کانادا و هند شد، نقاطی که بیش از آن بر سر آن با بریتانیا رقابت داشت.

انقلاب آمریکا به نخستین مرحلهٔ استعمار بریتانیا پایان داد. دومین مرحلهٔ استعمار بریتانیا که طی آن «خورشید هرگز در این امپراطوری غروب نمی‌کرد»، بر پایهٔ دستاوردهای مرحلهٔ نخست آغاز شد. استقرار بریتانیایی‌ها در استرالیا، از ۱۷۸۸ آغاز شد ولی پس از ۱۸۱۵ شدت گرفت. بریتانیا در سال ۱۸۱۵ آفریقای جنوبی را از دست هلندی‌ها بیرون آورد. استقرار انگلیسی‌ها در سنگاپور به سال ۱۸۱۹، پایگاهی را برای شبکهٔ تجاری بریتانیا فراهم آورده بود که تا جنوب آسیا و سواحل چین گسترش داشت. در این زمان، امپراطوری‌های رقیب سنتی بریتانیا، به ویژه اسپانیا، به شدت کوچک‌تر شده بودند. جایگاه بریتانیا به عنوان قدرت امپریالیستی برتر جهان و بزرگ‌ترین ملت صنعتی دنیا، چالش‌ناپذیر شده بود. بیشتر جهان آن زمان تحت چیرگی قدرت بازرگانی، مالی و دریایی بریتانیا درآمده بود.

در میانهٔ سدهٔ نوزدهم، بریتانیا تقریباً بر همهٔ خاک هند تسلط یافته بود و از سال ۱۸۵۸، این سرزمین به دست نایب‌سلطنهٔ انگلستان اداره می‌شد. هلندی‌ها همین نوع سلطه را در اندونزی به دست آورده بودند که در آن زمان مجمع‌الجزایر هند شرقی هلند نامیده می‌شد. در ۱۸۹۳، فرانسوی‌ها فرمانروای هندوچین (لائوس، کامبوج و ویتنام) شدند. در ۱۸۸۵، کنفرانس برلین آفریقا را میان چندین ملت اروپایی تقسیم کرد. بریتانیایی‌ها بیشتر آفریقای شرقی و جنوبی و نیز بخش‌های قابل توجهی از آفریقای غربی را از آن خود ساختند. فرانسوی‌ها بر مناطق استوایی آفریقا و نیز ماداگاسکار و بیشتر آفریقای شمالی تسلط یافتند. سرزمین کنگو به بلژیک رسید. آلمانی‌ها کرانه‌های آفریقایی اقیانوس اطلس و اقیانوس هند را به دست آوردند. پرتغال سلطه‌اش را از سواحل آنگولا و موزامبیک به درون این سرزمین‌ها گسترش داد.

بریتانیا در دورهٔ ویکتوریایی (۱۹۰۱-۱۸۷۳) تصرف سرزمین‌ها و کسب امتیازهای بازرگانی تازه را ادامه داد. بنجامین دیزراییلی نخست وزیر ملکهٔ ویکتوریا

www.Booknama.com

سیاستی خارجی را به اجرا گذاشت که با عبارتِ «بار مسئولیت بر دوش نژاد سفید» معروف شده بود. در این نوع سیاست، اقوام تابع امپراطوری بریتانیا را قادر به ادارهٔ خودشان در نظر نمی‌گرفتند و به همین دلیل، برای متمدن و مسیحی ساختن آنها به راهنمایی بریتانیا نیاز بود. این آموزهٔ پدروارانه و نژادپرستانه در خدمت مشروع ساختن تصرف سرزمین‌ها و تسلط بر آنها توسط بریتانیا در مناطق گوناگون آفریقا و آسیا، به کار می‌رفت.

در اوج استعمار بریتانیا در سال ۱۹۱۴، جنبش‌های ملیتگرایانه در بسیاری از مستعمرات آغاز شده بودند. ولی چندی پس از جنگ جهانی نخست، (۱۹۱۸-۱۹۱۴) وسعت امپراطوری بریتانیا بیشتر شد. بریتانیا در عمل به «قیم» مستعمرات پیشین آلمان و عثمانی در آفریقا و خاورمیانه تبدیل شده بود. در سال ۱۹۳۱، بریتانیا به همراه سرزمین‌های خودفرمان کانادا، استرالیا، نیوزیلند، آفریقای جنوبی و دولت آزاد شدهٔ ایرلند، «ملت‌های مشترک‌المنافع» را تشکیل دادند. این سرزمین‌ها واحدهای خودمختارِ برابر با بریتانیا به شمار می‌آمدند.

پس از جنگ جهانی دوم، امپراطوری بریتانیا بر اثر جنبش‌های استقلال‌طلبانهٔ ملی فرو پاشید. هند در سال ۱۹۴۷ و ایرلند در سال ۱۹۴۹ به استقلال رسیدند. در اواخر دههٔ ۱۹۵۰، روند استعمارزدایی در آفریقا و آسیا شدت گرفت. امروزه، پیوندهایی که میان انگلستان و مستعمرات پیشین وجود دارند، بیشتر جنبهٔ زبانی و فرهنگی دارند تا سیاسی.

استعمار فرانسوی

استعمار فرانسه نیز دو مرحله داشت. مرحلهٔ نخست در اوایل دههٔ ۱۶۰۰ آغاز شد. دومین مرحله در اواخر سدهٔ نوزدهم شکل گرفت. در مرحلهٔ نخست، استعمار فرانسوی به صورت عام‌تر امپریالیسم اروپایی رخ داده بود و به دنبال گسترش صنعتی شدن و جستجو برای بازارهای تازه، مواد خام و کارگرِ ارزان پدید آمده بود. به هر روی، استعمار فرانسوی برخلاف استعمار بریتانیایی که با انگیزهٔ سود گسترش یافته بود، با کمک دولت، کلیسا و نیروهای مسلح برپا شده بود، نه منافع بازرگانی. پیش از انقلاب

www.Booknama.com

سال ۱۷۸۹ فرانسه، مبلّغان مسیحی، کاشفان و بازرگانان فرانسوی نفوذ فرانسه را گسترش داده بودند. آنها پایگاه‌هایی را در کانادا، ایالت لوئیزیانا و چندین جزیره کارائیب و نیز بخش‌هایی از هند، برای فرانسه برپا کرده بودند؛ البته این بخش‌های آخری به همراه کانادا در سال ۱۷۶۳ به بریتانیا واگذار شده بودند. در سال ۱۸۱۵، تنها جزایر شکرخیز هند غربی و چند پایگاه پراکنده در آسیا و فرانسه تحت تسلط فرانسه باقی مانده بودند (هاروی، ۱۹۸۰).

پایه‌های مرحلهٔ دوم امپراطوری فرانسه میان سال‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۷۰ پی‌ریزی شده بودند. فرانسه الجزایر و بخشی از هندوچین را تصرف کرد. فرانسه نیز مانند بریتانیا سوار بر موجی از امپریالیسم نوین پس از سال ۱۸۷۰ شد. در ۱۹۱۴، امپراطوری فرانسه بر چهار میلیون مایل مربع و جمعیتی حدود ۶۰ میلیون تسلط یافت. در سال ۱۸۹۳، فرمانروایی فرانسوی بر هندوچین تکمیل شد و تونس و مراکش را نیز تحت‌الحمایهٔ خود قرار داد.

فرانسویان نیز مانند انگلیسی‌ها، بی‌گمان در مستعمرات‌شان منافع بازرگانی چشمگیری داشتند، ولی باز هم مانند انگلیسی‌ها به دنبال عظمت و حیثیت بین‌المللی نیز بودند. فرانسویان نیز رسالت تمدن‌ساز برای خود قایل بودند، مانند انگلیسی‌ها که «بار مسئولیت تمدنی» را بر دوش خود احساس می‌کردند. هدف آنها استقرار فرهنگ، زبان و دین فرانسوی یا همان کاتولیسیسم در سراسر مستعمرات‌شان بود.

فرانسویان از دو نوع فرمانروایی استعماری استفاده می‌کردند. یکی فرمانروایی غیرمستقیم از طریق رهبران بومی و ساختارهای سیاسی جا افتاده در مناطق برخوردار از سابقهٔ طولانی سازماندهی دولتی، مانند مراکش و تونس، بود. دیگری فرمانروایی مستقیم کارگزاران فرانسوی در بسیاری از مناطق آفریقا بود. در این مناطق، فرانسوی‌ها ساختارهای حکومتی نوین را برای تسلط بر قبایل و فرهنگ‌های پراکنده‌ای که بسیاری از آنها پیش از آن فاقد دولت بودند، تحمیل می‌کردند. امپراطوری فرانسه نیز مانند امپراطوری بریتانیا، پس از جنگ جهانی دوم تجزیه شد. فرانسه جنگ‌های طولانی و سرانجام بیهوده‌ای را برای نگهداشت امپراطوری خود در هندوچین و الجزایر انجام داد.

www.Booknama.com

استعمار و هویت

بسیاری از اصطلاح‌های سیاسی و اجتماعی که امروز بر سر زبان‌هاست، پیش از استعمار معناهای کنونی‌شان را نداشتند. کشورهای کامل همراه با گروه‌های اجتماعی و تقسیم‌بندی‌های داخلی‌شان، از اختراع‌های استعماری بوده‌اند. برای مثال، در غرب آفریقا، منطق جغرافیایی ایجاب می‌کند که چندین کشور همجوار (توگو، غنا، ساحل عاج، گینه، گینهٔ بیسائو، سیرالئون و لیبریا) در داخل یک کشور واحد ادغام شوند. ولی به جای آن، این کشورها به خاطر اختلاف‌های زبانی، سیاسی و اقتصادی که استعمار تشدیدشان کرده بود، از هم جدا گشته‌اند.

در ماداگاسکار، سرشماری‌های استعمارگران فرانسوی یک رشته گروه‌های قومی را از هم تفکیک کرد که پیش از آن چندان از هم متمایز نبودند. پیش از فرمانروایی فرانسه، دولت بومی مِرینا بیشتر این جزیره را فتح کرده و امپراطوری خودش را برپا ساخته بود. دولت مِرینا نیز هویت‌هایی قومی را ایجاد کرده بود که پیش از آن وجود نداشتند. اصطلاح بِستیلئو که به معنای «جمعیتِ شمارناشدنی» است، برای ارجاع به جمعیت وسیعی که در جنوب یک رودخانه زندگی می‌کردند، ساخته و پرداخته شده بود. پس از سال ۱۸۲۰، به ضرب سرشماری و اسناد رسمی، «بستیلئو» به تدریج معنای یک گروه قومی را به خود گرفت. به همین سان، قوم مَحافلی در جنوب غرب ماداگاسکار با فشار مدیریت استعماری فرانسه و به تازگی به وسیلهٔ حکومت ملی، به صورت یک گروه قومی درآمد. ولی به گفتهٔ کارل اِگرت (۱۹۸۸)، مردم موسوم به محافلی این اصطلاح را برای خودشان به کار نمی‌برند و از ریشه و معنای آن هیچ خبری ندارند.

بسیاری از گروه‌های قومی و «قبایل»، ساخته و پرداختهٔ استعمارند. برای نمونه، قوم سوکومای تانزانیا، نخستین قبیله‌ای بود که از سوی حکومت استعماری ثبت شده بود. سپس، مبلغان مسیحی زمانی که کتاب مقدس و متون مذهبی دیگر را ترجمه می‌کردند، یک رشته لهجه‌های پراکنده را به صورت زبان واحد سوکومایی یکنواخت کردند. از آن پس، همین مبلغان کتاب مقدس را از طریق این زبان در مدارس میسیونری به بومیان و بیگانگان اروپایی و افرادی که به زبان سوکومایی صحبت نمی‌کردند، تعلیم

www.Booknama.com

دادند. با گذشت زمان، زبان یکنواخت شدهٔ سوکومایی همراه با قومیت سوکومایی شکل گرفتند.

در رواندا و بوروندی، مانند بیشتر نقاط شرق آفریقا، کشاورزان و شبانان در یک منطقه زندگی می‌کنند و به زبان واحدی سخن می‌گویند. از جهت تاریخی، آنها در جهان اجتماعی واحدی سهیم بوده‌اند، هر چند که سازمان اجتماعی‌شان «بسیار سلسله مراتبی» و تقریباً «کاست‌گونه» است (مَلکی، ۱۹۹۵، ص ۲۴). آنها گرایش به این داشته‌اند که شبانان قوم توتسی را برتر از قوم کشاورز هوتو بینگارند. توتسی‌ها نجیب‌زادگان و هوتوها عوام انگاشته می‌شدند. ولی زمانی که استعمارگران بلژیکی کارت شناسایی را در رواندا توزیع می‌کردند، تنها آدم‌هایی را که بیشتر از ده گاو داشتند، توتسی تشخیص داده بودند و صاحبان دام‌های کمتر را به عنوان هوتو ثبت کرده بودند. سال‌ها بعد در زمان کشتارهای جمعی رواندا در سال ۱۹۹۴، از همین ثبت نام‌های دلبخواهانهٔ استعماری برای تشخیص هویت قومی به طور منظم استفاده شد.

بررسی‌های پسااستعماری

رشته‌های بررسی‌های پسا استعماری، در انسان‌شناسی، تاریخ و ادبیات، از سال ۱۹۷۰ تاکنون اهمیت یافته است. پسا استعماری به بررسی همکنش‌های میان ملت‌های اروپایی و جوامعی اشاره دارد که آنها استعمار کرده‌اند (بیشتر پس از سال ۱۸۰۰). در سال ۱۹۱۴، امپراطوری‌هایی که پس از جنگ جهانی دوم فرو پاشیدند، بر بیش از ۸۵ درصد جهان فرمانروایی می‌کردند. اصطلاح «پسااستعماری» برای توصیف نیمهٔ دوم سدهٔ بیستم، یعنی دورهٔ پس از استعمار، نیز به کار رفته است. حتی از این هم عام‌تر، این اصطلاح را برای نشان دادن موضعی علیه امپریالیسم و اروپامداری نیز می‌توان به کار بست.

مستعمرات پیشین (پسا مستعمرات) را می‌توان به کشورهای استعمارگرنشین، غیراستعمارگرنشین و مختلط تقسیم‌بندی کرد. کشورهای استعمارگرنشین مانند استرالیا و کانادا، جمعیت وسیعی از استعمارگران را همراه با جمعیت بومیِ پراکنده‌تر در اختیار دارد. کشورهای هند، پاکستان، بنگلادش، سریلانکا، مالزی، اندونزی، نیجریه، سنگال،

www.Booknama.com

ماداگاسکار و جامائیکا، نمونه‌هایی از کشورهای غیراستعمارگرنشین به شمار می‌آیند. همهٔ این کشورها جمعیت‌های بومی چشمگیر و ساکنان اروپایی به نسبت اندکی دارند. کشورهای آفریقای جنوبی، زیمبابوه، کنیا و الجزیره، کشورهای مختلط به شمار می‌آیند. این کشورها با وجود جمعیت بومی به نسبت بزرگ، اقامتگاه‌های اروپایی نیز دارند. فکر می‌کنید که قضایای نژادی، قومی و زبانی در کشورهای استعمارگرنشین چه تفاوت‌هایی با همین قضایا در کشورهای غیراستعمارگرنشین و مختلط دارند؟

در سال ۱۸۹۳، تمام هندوچین تحت تسلط فرانسه درآمد. در این عکس تاریخی که در سال ۱۹۲۰ گرفته شد، یک مرد فرانسوی را می‌بینید که در یک ریکشا نشسته است. این نوع وسیلهٔ حمل و نقل چه حقیقتی را دربارهٔ استعمار به شما می‌گوید؟

www.Booknama.com

با توجه به تجارب متفاوت این کشورها، «پسااستعماری» اصطلاح چندان دقیقی نیست. برای مثال، ایالات متحد از سوی اروپای‌ها استعمار شده و برای استقلال خود از بریتانیا جنگ کرده است. آیا این کشور یک کشور پسااستعماری است؟ ولی با توجه به جایگاه ابرقدرتی کنونی و رفتار این کشور با بومیان آمریکایی (که گهگاه استعمار داخلی نامیده می‌شود) و ضمیمه ساختن بخش‌های دیگری از جهان به خود، معمولاً این کشور را پسااستعماری در نظر نمی‌گیرند. تحقیق دربارهٔ کشورهای پسااستعماری اکنون رونق دارد و در این زمینه انواع بررسی‌ها دربارهٔ روابط قدرت در محیط‌های گوناگون صورت می‌گیرند. شکل‌گیری امپراطوری‌ها، تأثیر استعمار و دولت‌های پسااستعماری امروزی، از جمله موضوع‌های قابل بررسی در این رشته به شمار می‌آیند.

برخی از مسایل عامی که در بررسی‌های پسا استعماری مطرح می‌شوند، از این قرارند: استعمار چه تأثیری بر مردم مستعمرات و استعمارگران آنها داشته است؟ قدرت‌های استعماری چگونه توانستند بیشتر بخش‌های جهان را تحت چیرگی‌شان درآورند؟ مردم مستعمرات چگونه در برابر تسلط استعماری مقاومت کردند؟ استعمار بر فرهنگ‌ها و هویت‌های قومی چه تأثیر داشته است؟ جنسیت، نژاد و طبقه در محیط‌های استعماری و پسااستعماری چه کارکردی داشته‌اند؟ نظام‌های آموزشی استعماری بر کشورهای پسااستعماری چه تأثیری گذاشته‌اند؟ در ارتباط با ادبیات، آیا نویسندگان پسااستعماری برای دسترسی به مخاطبان گسترده‌تر، باید از زبان‌های استعماری مانند انگلیسی و فرانسوی استفاده کنند و یا برای مخاطب قرار دادن مردم این کشورها باید به زبان بومی‌شان بنویسند؟ سرانجام، آیا صورت‌های نوپدید امپریالیسم، مانند توسعه و جهانی شدن، جانشین صورت‌های قدیم می‌شوند؟

توسعه

در جریان انقلاب صنعتی، یکی از برداشت‌های فکری نیرومند این بود که صنعتی شدن فراگرد سودمندی از توسعه و پیشرفت طبیعی به شمار می‌آید. بسیاری از اقتصاددانان هنوز هم می‌پندارند که صنعتی شدن تولید و درآمد را افزایش می‌دهد. آنها بر آن‌اند که در کشورهای جهان سوم (رو به توسعه) فراگردی از توسعهٔ اقتصادی را

www.Booknama.com

همانند فراگردی که نخستین بار به‌گونه‌ای خودجوش در سدهٔ نوزدهم در بریتانیا رخ داد، به وجود آورند. توسعهٔ اقتصادی عموماً هدفش تغییر جهت مردم از اقتصاد معیشتی به اقتصاد مبتنی بر محصولات قابل فروش و در نتیجه، افزایش مشارکت مردمان بومی در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری است.

در این عکس که در باشگاه اسب‌سواری نایروبی کنیا گرفته شده، چه بقایایی از استعمار را می‌بینید؟ این عکس چه واقعیتی را برای شما بازگو می‌کند؟

پیش از این دیدیم که بریتانیا عبارت «بار مسئولیت تمدنی سفیدپوستان» را برای توجیه تهاجم امپریالیستی‌اش به کار می‌برد. فرانسه نیز مدعی بود که در مستعمرات خود مأموریت تمدن‌ساز را انجام می‌دهد. هر دو این داعیه‌ها فلسفهٔ دخالت‌جویانه‌ای را نشان

www.Booknama.com

می‌دهند که برای بیگانگان این توجیه ایدئولوژیک را فراهم می‌سازد تا بومیان را در جهت‌های خاصی سوق دهند. طرح‌های توسعهٔ اقتصادی نیز فلسفه‌های دخالت‌جویانه‌ای دارند. جان بادلی (۱۹۸۸) استدلال می‌کند که اعتقاد بنیادی پشت این نوع دخالت‌ها ــ چه از سوی استعمارگران و چه از سوی مبلغان مذهبی، حکومت‌ها و برنامه‌ریزان توسعه ــ برای مدت ۱۰۰ سال تغییری نکرده است. آن اعتقاد این است که صنعتی شدن، نوسازی، غربی‌سازی و فردگرایی، پیشرفت‌های انقلابی مطلوبی‌اند و طرح‌های توسعه‌ای که این پیشرفت‌ها را تشدید می‌کنند، در درازمدت به سود بومیان تمام خواهند شد. فلسفهٔ دخالت‌جویانه در شدیدترین صورت آن، خردمندی مفروض استعمارگرانِ روشن‌اندیش و برنامه‌ریزان جهان نخست را در نقطهٔ مقابل پنداشت محافظه‌کاری، جهل یا «کهنه‌پسندیِ» بومیانِ «عقب‌مانده»، قرار می‌دهد.

انسان‌شناسان با چنین نظرهایی موافق نیستند. ما می‌دانیم که هزاران سال است که دسته‌ها و قبایل توانسته‌اند «به گونهٔ معقولانه‌ای از خود مراقبت کنند» (بادلی، ۱۹۸۸، ص ۹۳). در واقع، آنها به خاطر نیازهای کم‌انرژی‌برشان، توانسته‌اند از منابع‌شان بهتر از ما استفاده کنند. بسیاری از مسایلی که امروزه مردم جهان با آنها روبروی‌اند، از موقعیت‌شان در دولت‌های ملی و وابستگی روزافزون‌شان به اقتصاد پولی جهانی سرچشمه می‌گیرند.

گهگاه هم که بومیان به تغییر بی‌علاقه نشان می‌دهند، برای آن نیست که بیهوده محافظه‌کارند، بلکه به خاطر آن است که گروه‌های ذینفع آنها با اصطلاحات مخالفت می‌کنند. بسیاری از حکومت‌های جهان سوم به تغییر دادن شرایط اجتماعی ـ اقتصادی در کشورهای‌شان علاقه‌ای ندارند. تلاش برای ایجاد «انقلاب سبز» در جاوه که در زیر مورد تحلیل قرار گرفته است، این وضعیت را روشن می‌سازد. مقاومت نخبگان در برابر اصلاحات ارضی، واقعیتی در سراسر جهان سوم به شمار می‌آید. میلیون‌ها آدم در مستعمرات و ملت‌های توسعه نیافته این درس تلخ را فراگرفته‌اند که اگر درآمدهای‌شان را افزایش دهند، مالیات‌ها و اجاره‌های‌شان نیز افزایش خواهد یافت.

هرگاه که صاحبان منافع خارجی به استثمار منابع در سرزمین‌های قبیله‌ای دست می‌زنند، میان حکومت‌ها و بومیان غالباً کشمکش‌هایی رخ می‌دهد. حکومت‌های جهان

www.Booknama.com

سوم که با کسری بودجه و قروض خارجی روبروی‌اند، می‌کوشند تا آن جا که ممکن است ثروت‌های سرزمین تحت حکومت‌شان را بدوشند. با همین هدف است که دخالت جهانی در امور مردم بومی و اکوسیستم‌های‌شان از طریق برنامه‌های توسعهٔ اقتصادی مانند ساختن شاهراه‌ها، استخراج معادن، طرح‌های برق‌آبی، مزرعه‌داری، چوب‌بری، کشاورزی تجاری و استعمار برنامه‌ریزی شده، انجام می‌گیرد (بادلی، ۱۹۸۸).

مردم‌نگاران که مردم بومی را در سطح محلی بررسی می‌کنند، دربارهٔ تأثیر طرح‌های توسعهٔ ملی و بین‌المللی که به نیت «بهره‌برداری» انجام می‌گیرند، نظر منحصر به فردی دارند. تحقیق در سطح محلی، نارسایی‌های اقدام‌هایی را که اقتصاددانان به منظور توسعه و سلامت اقتصادی ملت‌های توسعه‌نیافته انجام می‌دهند، غالباً آشکار می‌سازد. برای مثال، درآمد سرانه و تولید ناخالص ملی، توزیع ثروت را در نظر نمی‌گیرد. زیرا این دو نرخ که یکی سرانه و دیگری کلی است، ممکن است بالا روند، ولی در ضمن دارا داراتر شود و ندار ندارتر.

امروزه بسیاری از مؤسسات حکومتی، گروه‌های بین‌المللی، سازمان‌های غیردولتی و بنیادهای خصوصی به عوامل اجتماعی محلی و بُعد فرهنگی توسعهٔ اقتصادی توجه نشان می‌دهند. تخصص انسان‌شناختی در برنامه‌ریزی توسعهٔ اقتصادی اهمیت دارد، زیرا مسایل اجتماعی می‌تواند حتی خیرخواهانه‌ترین طرح‌ها را با شکست روبرو سازد. یکی از بررسی‌ها نشان می‌دهد که از میان ۵۰ طرح توسعهٔ اقتصادی، تنها ۲۱ طرح بوده‌اند که توفیق داشته‌اند (لانس و مَک‌کِنان، ۱۹۷۵). ناسازگاری‌های اجتماعی و فرهنگی، عامل شکست بسیاری از این طرح‌ها بوده‌اند.

برای مثال، یک بررسی انسان‌شناختی دربارهٔ یک طرح توسعهٔ یک میلیون دلاری در ماداگاسکار، دلایل گوناگونی را برای شکست این طرح آشکار ساخته است. این طرح را بانک جهانی در اواخر دههٔ ۱۹۶۰ برنامه‌ریزی و تأمین اعتبار کرده بود. هدف این طرح، زهکشی و آب‌رسانی به یک دشت وسیع به منظور افزایش تولید برنج بود. یکی از هدف‌های این طرح، افزایش تولید از طریق استفاده از ماشین‌آلات کشاورزی و کشت دو نوبتی هر ساله در یک قطعه زمین بود. به هر روی، برنامه‌ریزان چندین عامل، از جمله دسترسی‌ناپذیری وسایل یدکی و سوخت ماشین‌آلات، را ندیده گرفته بودند. طراحان

www.Booknama.com

این واقعیتِ کاملاً شناخته شده از سوی انسان‌شناسان را نیز نادیده گرفته بودند که در بیشتر فرهنگ‌های جهان کشت عمیق همیشه با جمعیت‌های متراکم همراه بوده است. اگر ماشین از کار کردن بیفتد، آدم‌هایی باید در محل وجود داشته باشند تا کار آن ماشین را انجام دهند. ولی تراکم جمعیت در منطقهٔ اجرای طرح (۱۵ تن در یک کیلومتر مربع)، پایین‌تر از آن بود که بدون ماشین‌آلات جدید کشت عمیق انجام گیرد.

برنامه‌ریزان این طرح می‌بایست دانسته باشند که نیروی کار و ماشین‌آلات مورد نیاز طرح در دسترس نبودند. وانگهی، بسیاری از مردم محلی به گونه‌ای قابل فهم با این طرح مخالف بودند، زیرا زمین‌های نیاکانی‌شان را به بیگانگان واگذار می‌کرد. (متأسفانه، این اتفاق معمولاً در طرح‌های توسعه اتفاق می‌افتد.) بسیاری از دریافت کنندگانِ حق بهره‌برداری از زمین، اعضای وابسته به نخبگان منطقه‌ای و ملی بودند. آنها از نفوذشان استفاده می‌کردند تا زمین‌هایی را که برای کشاورزان فقیر در نظر گرفته شده بودند، به چنگ آورند. این طرح دچار مسایل فنی نیز بود. در این طرح از یک شرکت خارجی برای کندن کانال‌های آبیاری استفاده شده بود، ولی آنها این کانال‌ها را پایین‌تر از سطح زمین‌های زیر کشت کنده بودند و در نتیجه، آب نمی‌توانست به آسانی در سطح کشتزارها جریان یابد.

اگر انسان‌شناسان با مشورت کشاورزان محلی در برنامه‌ریزی و اجرا و نظارت بر این طرح همکاری می‌کردند، میلیون‌ها دلار می‌توانست بسیار عاقلانه‌تر از این هزینه شود. به حکم عقل، متخصصانی همچون انسان‌شناسان که با زبان و رسوم یک کشور آشنا هستند، بهتر از کسانی که این آشنایی را ندارند می‌توانند چشم‌اندازهای توفیق یک طرح را در آن کشور ارزیابی کنند. به همین دلیل است که انسان‌شناسان بیش از پیش در سازمان‌هایی کار می‌کنند که در پیشبرد، مدیریت و ارزیابی برنامه‌هایی که بر زندگی انسان تأثیر گذارند، فعال‌اند.

انسان‌شناسی کاربردی که در فصل بعدی بیشتر به آن خواهیم پرداخت، به کاربرد چشم‌اندازها، نظریه‌ها، روش‌ها و داده‌های انسان‌شناختی به منظور تشخیص، ارزیابی و حل مسایل اجتماعی، می‌پردازد. انسان‌شناسی توسعه، شاخه‌ای از انسان‌شناسی کاربردی است که بر قضایای اجتماعی و بُعد فرهنگی توسعهٔ اقتصادی تأکید دارد. انسان‌شناسان

www.Booknama.com

توسعه تنها به این اکتفا نمی‌کنند که سیاست‌های توسعهٔ برنامه‌ریزی شده از سوی دیگران را به اجرا گذارند، بلکه خود در برنامه‌ریزی و راهنمایی سیاست‌های توسعه نقش بازی می‌کنند.

انسان‌شناسان توسعه غالباً با تنگناهای اخلاقی روبروی‌اند. احترام ما به تنوع فرهنگی غالباً نقض می‌شود، زیرا اقدام‌هایی که در جهت گسترش صنعت و تکنولوژی

یک بررسی انسان‌شناختی دربارهٔ یک طرح کشت آبیاری شدهٔ برنج در ماداگاسکار، دلایل شکست این طرح را پیدا کرده است. اگر ماشین‌ها از کار بیفتند، آدم‌هایی باید وجود داشته باشند که کار آن را انجام دهند، مانند این زنان بستیلیویی که به صورت سنتی سرگرم نشاکاری‌اند.

www.Booknama.com

انجام می‌گیرند، ممکن است با دگرگونی‌های عمیق فرهنگی همراه باشند. کمک‌های خارجی معمولاً در نقاطی پیاده می‌شوند که مردم‌شان با بیشترین نیاز و رنج دست و پنجه نرم می‌کنند. ولی این کمک‌ها صرف اولویت‌های سیاسی، اقتصادی و استراتژیکی می‌شوند که رهبران ملی و گروه‌های ذینفعِ قدرتمند آنها را تعیین می‌کنند. منافع برنامه‌ریزان همیشه با بهترین مصالح مردم محلی همخوانی ندارند. هر چند که هدف بیشتر طرح‌های توسعه بالا بردن کیفیت زندگی است، ولی بر عکس سطح زندگی مردم در مناطق اجرای این طرح‌ها غالباً نزول می‌کند.

طرح کشت الیاف کنف در برزیل

یکی از موارد زیانبار بودن طرح توسعه با وجود نیت خیر، طرح کشت الیاف کنف در منطقهٔ خشک شمال‌غرب برزیل به نام سِراتو است. طرح توسعهٔ یاد شده در این منطق، وابستگی مردم به اقتصاد جهانی را افزایش داده، اقتصاد معیشتی محلی را تخریب کرده و سلامتی اهالی را تهدید کرده و توزیع درآمد را نابرابرانه‌تر ساخته است. تا سال ۱۹۵۰، اقتصاد سِراتو بر مبنای تولید ذرت، لوبیا، نشاستهٔ مانیوک و محصولات معیشتی دیگر استوار بود. این منطقه چراگاه گاو، گوسفند و بز نیز بود. در بیشتر سال‌ها، دهقانان با محصولات‌شان امرار معاش می‌کردند. ولی هر ده سال یک بار یک خشکسالی بزرگ برداشت محصول را به شدت کم می‌کرد و مردم را وامی‌داشت تا برای پیدا کردن شغل به مناطق ساحلی مهاجرت کنند. دولت برزیل برای توسعهٔ شمال غرب کشور و کاستن پیامدهای ناگوار خشکسالی، دهقانان منطقه را به کاشتن الیاف گیاهی کنف که از آن طناب ساخته می‌شد و قابل فروش نقدی در بازار بود، تشویق کرد.

برای آماده ساختن کنف جهت صادرات، تدارکاتی در منطقه ضروری بود. در سراسر سراتو، مراکزی برای نصب ماشین‌های ساقه‌زنی و وسایل خشک کردن آب و بقایای دیگر برگ الیاف و به دست آوردن کنف خالص، برپا شده بودند. این ماشین آلات بسیار گران بودند و کشاورزان خرده‌پا بضاعت خرید آنها را نداشتند و در نتیجه، ناچار بودند که از ماشین‌هایی که در مالکیت نخبگان بود استفاده کنند.

دسته‌های کوچکی از کارگران متصدی ساقه‌زنی بودند. در این صنعت دو کار بود

www.Booknama.com

که بسیار دشوار بود و تنها مردهای بزرگسال می‌توانستند آنها را انجام دهند. یکی کار کسی که برگ الیاف را به خورد ماشین می‌داد. این کار بسیار توان‌فرسا و خطرناک بود، زیرا ماشین مکشی قوی داشت و ممکن بود که انگشتان کارگر را لای دندانه‌های ماشین له کند. کار دیگر، پاک کردن زواید الیافی بود که زیر ماشین جمع می‌شد و می‌بایست قبل از خوراندن برگ‌های تازه در ماشین، جمع‌آوری شود.

دانیل گراس انسان‌شناس پیامدهای تولید الیاف کنف را برای مردم سراتو، به بررسی کشید (۱۹۷۱). بیشتر تولیدکنندگان آدم‌هایی بودند که بیشتر زمین‌های‌شان را به تولید این محصول قابل فروش اختصاص داده بودند و کشت معیشی‌شان را یکسره ترک کرده بودند. از آن جا که چهار سال طول می‌کشید تا این محصول به رشد برسد، کشاورزان می‌بایست تا زمان آماده شدن برداشت محصول‌شان به عنوان کارگر روی ماشین‌های ساقه‌زن کار دستمزدی بکنند. در زمان برداشت، آنها غالباً متوجه می‌شدند که قیمت کنف در بازار جهانی کمتر از قیمت آن در زمان کاشت محصول شده است. وانگهی، همین که گیاه کاشته می‌شد، چنان ریشهٔ محکمی در زمین می‌دواند که دیگر بازگشت به کشت معیشی برای کشاورزان امکان‌ناپذیر بود. زمین و مردم سراتو اسیر کشت الیاف کنف شده بودند.

بارا آندِروود که یک متخصص تغذیه است، با گراس همراه شده بود تا پیامدهای اقتصادی نوپدید کشت این محصول را بر مردم محل بررسی کند. مردم برای آن که زنده بمانند، باید به اندازهٔ کافی کالری مصرف کنند تا کالری‌هایی را که در فعالیت روزانه از دست می‌دهند جبران نمایند. گراس انرژی صرف شده در دو کار مهم این صنعت را برای کارگران مربوط محاسبه کرد که در یکی روزانه به طور میانگین ۴/۴۰۰ و در دیگری ۳/۶۰۰ کالری صرف می‌شد. او سپس رژیم غذایی خانوارهای تحت سرپرستی هر مرد کارگر را بررسی کرد. این دو گروه کارگر یکی معادل ۳/۶۵ دلار در هفته و دیگری ۳/۲۵ دلار درآمد داشتند. خانوار کارگر خوراک‌دهندهٔ ماشین ساقه‌زنی تنها شامل او و همسرش می‌شد. ولی کارگر آشغال‌جمع‌کن پای ماشین یک زن آبستن و چهار فرزند سه، پنج، شش و هشت ساله داشت. کارگر اولی اگر همهٔ درآمدش را خرج خوراک می‌کرد، می‌توانست روزانه دست‌کم ۷/۱۰۰ کالری برای خودش و زنش فراهم کند که

www.Booknama.com

سهم خودش ۴/۴۰۰ کالری مورد نیاز خودش می‌شد و ۲/۷۰۰ کالری هم برای زنش می‌ماند که چندان هم بد نبود.

ولی خانوار کارگر آشغال‌جمع‌کن بداقبال‌تر بود. او اگر ۹۵ درصد درآمد ناچیز روزانه‌اش را صرف خوراک می‌کرد، تنها می‌توانست برای خودش، همسرش و همهٔ چهار بچه‌ای روزانه تنها ۹/۴۰۰ کالری فراهم کند. از این مقدار، او خودش برای جبران انرژی از دست رفته می‌بایست ۳/۶۰۰ کالری را مصرف کند تا بتواند سر کار برود. به همسرش ۲/۲۰۰ کالری می‌رسید و بچه‌هایش از سوءتغذیه رنج می‌بردند.

در این عکس، کارگران برزیلی را در حال بار زدن کنف می‌بینید.

www.Booknama.com

سوءتغذیهٔ درازمدت در وزن بدن فرزندان کارگران نیز تأثیر گذاشته بود. وزن بدن این کودکان نسبت به وزن معیار کودکان همسان‌شان پایین‌تر بود. هر چه این سوءتغذیه طولانی‌تر می‌شد، شکاف میان کودکان دارای رژیم غذایی نامناسب و کودکان برخوردار از رژیم غذایی عادی، بیشتر می‌شد. بزرگ‌ترین کودک کارگر آشغال‌جمع‌کن که هشت سال داشت و به طبع از سوء تغذیهٔ طولانی‌تری رنج می‌برد، در مقایسه با کودکان کوچک‌تر، کمترین وزن را نسبت به وزن معیار داشت.

فرزندان این کارگران کمتر غذا می‌خوردند تا برای پدرشان حداقل خوراک لازم برای ادامهٔ کار فراهم گردد، آن هم برای دستمزدی که برای تغذیهٔ اعضای خانوار هیچ کافی نبود. ولی کودکان محلی غیرکشاورز و اهل کسب و صاحبان ماشین‌های ساقه‌زنی وضع تغذیه‌شان بهتر بود؛ سوءتغذیه در میان آنها آن‌قدر وخیم نبود. سرانجام، باید گفت که تغذیهٔ کارگران کشت صنعتی الیاف کنف، بدتر از آن کشاورزان سنتی در سراتو بود. آدم‌هایی که پیش از ورود این کشت به منطقه به بزرگسالی رسیده بودند، در مقایسه با آدم‌هایی که پس از این قضیه به این سن رسیده بودند، وزن عادی‌تری داشتند.

این بررسی برای درک مسایلی که امروز بسیاری از مردم دچارش‌اند، مهم است. رویگردانی از اقتصاد معیشتی و روی آوردن به یک اقتصاد پولی، نه رژیم غذایی بهتری را برای مردم به ارمغان آورد و نه اوقات فراغت بیشتر. در این راستا، تنها توانگران توانگرتر شدند و نیازمندان نیازمندتر. طرح‌های توسعهٔ اقتصادی که بد و بدون حساسیت به مسایل اجتماعی برنامه‌ریزی شده باشند، غالباً چنین پیامدهای منفی و پیش‌بینی نشده‌ای دارند.

انقلاب سبز در جاوه

ریچارد فرانکِ انسان‌شناس (۱۹۷۷)، مانند گراس در برزیل، بررسی مستقلی را دربارهٔ شکاف میان هدف‌ها و نتایج در یک طرح جهت پیشبرد دگرگونی اجتماعی و اقتصادی در جاوهٔ اندونزی، به عمل آورد. متخصصان و برنامه‌ریزان در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ چنین می‌پنداشتند که اگر کشاورزان خرده‌پا از تکنولوژی نوین استفاده کنند و محصولات متنوع‌تری را تولید کنند، زندگی‌شان بهبود خواهد یافت. رسانه‌ها کشت

www.Booknama.com

جدول ۱ ـ ۲۲

سوء تغذیه در میان فرزندان یک مرد کنف‌کار برزیلی

	کالری‌ها		
سن فرزند	حداقل نیاز روزانه	اختصاص واقعی کالری روزانه	درصد وزن بدن نسبت به‌وزن معیار
۸	۲۱۰۰	۱/۱۰۰	۶۲
۶	۱۷۰۰	۹۰۰	۷۰
۵	۱۷۰۰	۹۰۰	۸۵
۳	۱۳۰۰	۷۰۰	۹۰

انواع گونه‌های جدید و پر بازده گندم، ذرت و برنج را تبلیغ می‌کردند. از این گونه‌های تازه به همراه کودهای شیمیایی، آفت‌کش‌ها و فنون نوین کشت، به عنوان پایهٔ یک انقلاب سبز، تحسین می‌شد. از این انقلاب انتظار می‌رفت که عرضهٔ جهانی خوراک را افزایش دهد و در نتیجه، رژیم غذایی و شرایط زندگی قربانیان فقر، به ویژه در مناطق پرجمعیت و دچار کمبود زمین، را بهبود بخشد.

این انقلاب سبز از جهت اقتصادی موفق بود، زیرا توانسته بود عرضهٔ جهانی خوراک را افزایش دهد. بذرهای جدید گندم و برنج، تولید محصول را در بسیاری از کشورهای جهان سوم دو برابر و حتی سه برابر کرده بودند. به برکت همین انقلاب، قیمت جهانی خوراک در دههٔ ۱۹۸۰ بیست درصد کاهش یافته بود (اِستیونس، ۱۹۹۲). ولی بنا به تجربهٔ جاوه، پیامدهای اجتماعی این انقلاب همان‌هایی نبودند که هواداران آن در نظر داشتند.

جاوه بذرهایی از یک گونهٔ ژنتیک ترکیبی تایوان و اندونزی به نام IR ـ ۸ به دست

www.Booknama.com

آورده بود، که به گونه‌ای «معجزآسا» پر محصول بود. این بذر ترکیبی می‌توانست سطح برداشت در یک مزرعه را دست‌کم ۵۰ درصد افزایش دهد. حکومت‌های سراسر آسیای جنوبی، از جمله اندونزی، کشت این نوع بذر را که با کود شیمیایی و آفت‌کش همراه بود، تشویق می‌کردند.

جزیرهٔ جاوه اندونزی که یکی از پرجمعیت‌ترین نقاط جهان است (بیش از ۲/۰۰۰ تن در هر کیلومتر مربع) مساعدترین نقطه برای پیاده کردن انقلاب سبز به شمار می‌رفت. برداشت کل محصولات کشاورزی جاوه برای تأمین حداقل نیازهای خوراکی روزانهٔ مردم (۲/۱۵۰ کالری و ۵۵ گرم پروتئین) کفایت نمی‌کرد. در سال ۱۹۶۰، کشاورزی در جاوه تنها توانسته بود سرانهٔ ۱/۹۵۰ کالری و ۳۸ گرم پروتئین به مردم عرضه کند. در سال ۱۹۶۷، همین رقم ناکافی هم تا حد سرانهٔ ۱/۷۵ کالری و ۳۳ گرم پروتئین کاهش یافت. آیا این بذر برنج معجزآسا می‌توانست با افزایش ۵۰ درصدی برداشت محصول، این روند را معکوس سازد؟

جاوه از جهت سابقهٔ قشربندی اقتصادی ـ اجتماعی و استعمار، با بسیاری از ملت‌های دیگر توسعه نیافته همانند است. تضادهای بومی از جهت ثروت و قدرت، با استعمار هلند شدیدتر شده بودند. هر چند که اندونزی در سال ۱۹۴۹ استقلال سیاسی‌اش را از هلند به دست آورد، ولی قشربندی داخلی آن همچنان ادامه یافت. امروزه تضاد میان ثروتمندان (کارکنان دولت، بازرگانان و زمین‌داران بزرگ) و مستمندان (دهقانان خرده‌پا)، حتی در اجتماع‌های کوچک کشاورز نیز وجود دارد. همین قشربندی در زمان اجرای انقلاب سبز، مسایلی را پدید آورد.

در سال ۱۹۶۳، دانشکدهٔ کشاورزی دانشگاه دولتی اندونزی برنامه‌ای را به اجرا گذاشت که طبق آن، دانشجویان این دانشکده می‌بایست برای زندگی کردن به دهکده‌ها بروند. آنها با کشاورزان سر مزارع کار کردند و ضمن یاد گرفتن متقابل از کشاورزان، دانش خودشان را در فنون نوین کشاورزی در اختیار آنها قرار دادند. این برنامه موفق از کار درآمده بود. برداشت در دهکده‌های تحت‌تأثیر این برنامه پنجاه درصد افزایش یافته بود. این برنامه که از سوی وزارت کشاورزی هدایت می‌شد، در ۱۹۶۴ گسترش یافت و ۹ دانشگاه و ۴۰۰ دانشجو به آن ملحق شدند. این برنامه‌های دخالت‌گرانه در برخی نقاط

www.Booknama.com

موفق شده و در برخی نقاط دیگر با شکست روبرو شده بودند. کارگزاران این طرح‌ها در مناطق عدم موفقیت این طرح، دریافته بودند که توسعهٔ اقتصادی نه تنها به دگرگونی تکنولوژیک بلکه به دگرگونی سیاسی نیز نیاز دارد. دانشجویان فعال در این طرح با چشمان‌شان دیده بودند که چگونه گروه‌های ذینفع در برابر تلاش‌های دهقانان جهت بهبود وضع‌شان، مقاومت می‌کردند. یک بار وقتی مقامات محلی بار کود شیمیایی به مقصد مزارع دهقانان را دزدیده بودند، آنها با این تهدید که قضیه را به مقامات بالاتر گزارش خواهند داد، توانسته بودند بار سرقت شده را برگردانند.

ترکیب این الگوهای کاری تازه و کنش سیاسی به نتایج امیدبخشی انجامید، چنان که در سال‌های ۶۶-۱۹۶۵ قیامی را برضد حکومت برانگیخت. در کودتای نظامی پس از این قیام، رییس جمهور اندونزی، سوکارنو برکنار شد و جایش را به رییس جمهور سوهارتو داد که تا ۱۹۹۸ بر کشور فرمان راند. اقدام برای افزایش تولید کشاورزی پس از قدرت گرفتن سوهارتو دوباره آغاز شد. ولی این بار، حکومت این وظیفه را به شرکت‌های بین‌المللی ژاپنی، آلمانی و سوییسی واگذار کرد، نه دانشجویان و دهقانان. این شرکت‌های صنعتی می‌بایست بذر معجزآسا و بذرهای پر محصول دیگر، کودها و آفت‌کُش‌ها را عرضه می‌کردند. کشاورزان بومی که انقلاب سبز را پذیرفته بودند، می‌توانستند از وام‌هایی استفاده کنند که به آنها اجازه می‌داد تا در دورهٔ کوتاه پیش از برداشت، خوراک و نیازهای ضروری دیگرشان را خریداری کنند.

انقلاب سبز در جاوه، به زودی با دشواری‌هایی روبرو شد. یکی از آفت‌کُش‌ها که هرگز در جاوه آزمایش نشده بود، باعث مرگ ماهی‌ها در کانال‌های آبیاری شد و در نتیجه یکی از منابع مهم پروتئین را در منطقه نابود کرد. یکی از مؤسسات توسعه کلاهبردار از کار در آمد و برای آن شکل گرفته بود تا به کارکنان دولتی و نظامیان سود رساند.

انقلاب سبز جاوه در سطح دهکده نیز با مسایلی روبرو شده بود، زیرا صاحبان منافع ریشه‌دار در آن کارشکنی می‌کردند. در این جا رسم بر این بود که کشاورزان از طریق اشتغال‌های موقتی و قرض گرفتن از دهکده‌نشینان ثروتمندتر پیش از خرمن‌برداری، خانواده‌های‌شان را سیر می‌کردند. کشاورزان پس از گرفتن وام، مجبور

www.Booknama.com

بودند با دستمزدهایی بسیار کمتر از نرخ بازار آزاد برای وام‌دهندگان‌شان کار کنند. ولی وام‌های کم بهرهٔ شرکت‌های خارجی وابستگی دهقانان را به دهکده‌نشینان ثروتمند کمتر ساخت و در نتیجه حامیان محلی آنها را از کار ارزان قیمت محروم کرد.

بسیاری از حکومت‌های آسیایی کشت گونه‌های جدید برنج را که با کاربرد کودهای شیمیایی و آفت‌کُش‌ها همراه است، در پیش گرفته‌اند. این دگرگونی‌ها چه هزینه‌ها و مزایایی را دربر دارند؟ در این عکس، زنان ویتنامی را در یک مؤسسهٔ تحقیقاتی برنج می‌بینید.

www.Booknama.com

کارکنان محلی هر چند که رسماً مسئول پخش اطلاعات دربارهٔ نحوهٔ کار این برنامهٔ کشاورزی بودند، ولی در عمل نمی‌گذاشتند که این اطلاعات به روستاییان برسد. دهکده‌نشینان ثروتمند نیز به صورتی ظریف‌تر از مشارکت روستاییان در طرح جلوگیری می‌کردند: آنها به شک دربارهٔ کارآیی فنون جدید و خردمندانه بودن وام‌های دولتی با وجود در دسترس بودن وام دهندگان آشنای محلی، دامن می‌زدند. دهقانان وقتی با این فکر روبرو شده بودند که در صورت شکست این نوآوری تولیدی گرسنگی خواهند کشید، از دست زدن به این نوع مخاطره خودداری می‌کردند، که واکنشی قابل فهم بود.

در نتیجهٔ این طرح، تولید افزایش یافت، ولی این دهکده‌نشینان ثروتمند بودند، نه کشاورزان خرده‌پا، که از مزایای انقلاب سبز سود برده بودند. در یک دهکدهٔ ۱۵۱ خانواری تنها ۲۰ درصد از خانوارها در این طرح مشارکت کرده بودند. ولی از آن جا که این ۲۰ درصد از ثروتمندترین خانوارها بودند و بیشتر زمین‌ها را در اختیار داشتند، ۴۰ درصد زمین‌های محلی زیر کشت نظام جدید درآمد. برخی از زمین‌داران بزرگ به زیان دهقانان از مزایای انقلاب سبز سود برده بودند. آنها قطعه زمین‌های کوچک دهقانان را می‌خریدند و در آنها از ماشین‌آلات کم‌کاربری چون ماشین‌های شالی‌کوبی و تراکتور استفاده می‌کردند. در نتیجه، فقیرترین دهقانان هم وسیلهٔ امرار معاش‌شان، یعنی زمین، و هم فرصت‌های کاری محلی را از دست داده بودند. تنها راه نجات آنها مهاجرت به شهرها بود که در آنها انبوه رو به رشد کارگران غیرمتخصص دستمزدهای پایین موجود را پایین‌تر آورده بودند.

در یک نظر تکمیلی راجع به پیامدهای اجتماعی انقلاب سبز، آن اِستولِر (۱۹۷۷) بر جنسیت و قشربندی تأکید کرد. او با این ادعای اِستِربوسروپ (۱۹۷۰) مخالف بود که می‌گفت استعمار و توسعه از طریق پشتیبانی از کشاورزی تجاری و دور راندن زنان از این کار، خواه ناخواه به زن‌های جهان سوم بیشتر از مردهای آن آسیب می‌رساند. استولر پی برده بود که انقلاب سبز به برخی از زن‌ها اجازه داده بود تا در برابر زنان دیگر و مردان، قدرت به دست آورند. زن‌های جاوه‌ای یک گروه همگون نبودند بلکه از جهت طبقاتی تنوع داشتند. استولر کشف کرده بود که سود و زیان انقلاب سبز برای زنان، به پایگاه آنها در ساختار طبقاتی بستگی داشت. منزلت زنان زمیندار بالاتر رفته بود، زیرا زمین‌های

www.Booknama.com

بیشتر و به طبع نیروی کار بیشتری از زنان فقیر را در اختیار گرفته بودند. اقتصاد نوین به زن‌های ثروتمندتر سودهای بیشتری بخشید، که آنها این سودها را در تجارت به کار بسته بودند. به هر روی، زن‌های فقیر پا به پای مردهای فقیر از افول فرصت‌های اقتصاد سنتی آسیب دیده بودند. با این همه، وضع زن‌های فقیر از مردهای فقیر بهتر بود، زیرا برخلاف زن‌ها، این مردها به جز کار کشاورزی به هیچ کار دیگری دسترسی نداشتند.

این بررسی‌ها دربارهٔ پیامدهای محلی انقلاب سبز، مانند تحلیل گراس دربارهٔ طرح کشت الیاف کنف در برزیل، نتایجی را آشکار می‌سازند که با آن نتایجی که سیاستگزاران، برنامه‌ریزان و رسانه‌ها پیش‌بینی کرده بودند، تفاوت داشتند. در این جا نیز با پیامدهای قصد ناکرده و ناخوشایند طرح‌های توسعه‌ای روبرو می‌شویم که تقسیم‌بندی‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را ندیده می‌گیرند. تکنولوژی نوین هر چقدر هم که نویدبخش باشد، لزوماً به آنهایی که باید از این تکنولوژی سود برند، کمک نمی‌کند. اگر منافع ریشه‌دار در این امر دخیل باشد، این تکنولوژی می‌تواند به آدم‌ها آسیب زند. طرح‌های دانشجویی دهقانی جاوه در دههٔ ۱۹۶۰ به خاطر آن موفق بودند که دهقانان نه تنها به تکنولوژی بلکه به نفوذ سیاسی نیز نیاز دارند که دانشجویان در اختیارشان گذاشته بودند. برنامه‌های بلند پروازانهٔ توسعه در برزیل و جاوه، هر چند که برای تخفیف فقر طراحی شده بودند، ولی در عمل آن را افزایش دادند. در نتیجهٔ این طرح‌ها، دهقانان از اتکا بر تولید معیشی‌شان باز ماندند و به یک مشغلهٔ آسیب‌پذیرتر که همان فروش نقدی نیروی کار است، وابسته شدند. تولید کشاورزی معطوف به سود، مبتنی بر ماشین‌آلات و وابسته به مواد شیمیایی شد. با افزایش پیوستگی‌ها به نظام جهانی، اقتصاد محلی رو به ضعف گذاشت. با افزایش تولید، ثروتمندان ثروتمندتر و فقیران فقیرتر شدند.

عدالت

امروزه هدف اعلام شدهٔ بیشتر سیاست‌های توسعه، تقویت عدالت است. عدالتِ بیشتر به معنای فقر کمتر و توزیع ثروت برابرانه‌تر است. به هر روی، اگر هدف این طرح‌ها افزایش عدالت باشد، باید از پشتیبانی حکومت‌های هوادار اصلاحات

www.Booknama.com

برخوردار باشند. آدم‌های ثروتمند و قدرتمند معمولاً در برابر طرح‌هایی که منافع ریشه‌دارشان را تهدید می‌کند، مقاومت می‌کنند.

برخی از انواع طرح‌های توسعه، به ویژه طرح‌های آبیاری، بیشتر از طرح‌های دیگر گرایش به گسترش نابرابری در ثروت دارند، یعنی تأثیر منفی بر عدالت می‌گذارند. توزیع نابرابرانهٔ منابع (به ویژه زمین) در آغاز کار، غالباً مبنایی برای انحراف از هدف‌های طرح می‌شود. تأثیر اجتماعی تکنولوژی جدید معمولاً شدیدتر است، زیرا بر کیفیت زندگی و عدالت اثر منفی می‌گذارد، به ویژه زمانی که این تکنولوژی به دست ثروتمندان به کار برده و هدایت می‌شود، همچنان که در انقلاب سبز جاوه دیدیم.

بسیاری از طرح‌های ماهیگیری نیز نتایج منفی برای عدالت داشته‌اند. در منطقه باهیای برزیل (کُتک، ۱۹۹۹) مالکانِ قایق‌های بادبانی (و نه افراد بدون قایق) وام‌هایی گرفتند تا قایق‌های‌شان را مجهز به موتور کنند. آنها برای باز پرداخت وام‌های‌شان، درصد سهم صیدشان را از ماهی‌های صید شده توسط ماهیگیرانی که از قایق‌های آنها استفاده می‌کردند، افزایش دادند. پس از چند سال، آنها از افزایش سودهای‌شان برای خرید قایق‌های بزرگ‌تر و گران‌تر استفاده کردند. نتیجهٔ این وضع، پیدایش یک نوع قشربندی بود که در پی آن، گروهی از آدم‌های ثروتمند در داخل اجتماعی که پیش از این برابریگرا بود، پدید آمدند. این رخداد باعث تضعیف ابتکار فردی شد و توسعهٔ بیشتر صنعت ماهیگیری را با اشکال مواجه ساخت. با گران‌تر شدن قایق‌ها، جوان‌های بلندپروازی که زمانی می‌توانستند روی شغل ماهیگیری حساب کنند، دیگر نمی‌توانستند هیچ راهی برای قایق‌دار شدن پیدا کنند. برای پرهیز از این نتایج، مؤسسات اعتباردهنده به جای دادن وام به ماهیگیران صاحب قایق و جا افتاده، می‌بایست در پی تقویت مالی جوانان کوشای ماهیگیر باشند.

انتقادهای انسان‌شناسان جهان‌سومی

در جهان پسا استعماری، انسان‌شناسانِ وابسته به ملت‌های صنعتی به انتقادهای همکاران جهان‌سومی‌شان توجه نشان داده‌اند. برای نمونه، انسان‌شناس اخیر مکزیکی، گیلر موباتالا (۱۹۶۶)، به برخی «پنداشت‌های محافظه‌کارانه و اساساً قوم‌مدارانهٔ»

www.Booknama.com

انسان‌شناسی کاربردی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ در آمریکای لاتین، اعتراض کرده است. او به تأکید به شدت روانشناختی برخی از بررسی‌های انسان‌شناختی، انتقاد کرده است. به عقیدهٔ او، این نوع بررسی‌ها بر رویکردها و باورداشت‌های راجع به بهداشت و تغذیه، بیش از اندازه تأکید می‌ورزند و به عوامل مادی بهداشت نامناسب و سوءتغذیه به اندازهٔ کافی توجه نشان نمی‌دهند. مسألهٔ دیگری که او یادآوری کرد، سوء استفاده از نسبی‌اندیشی فرهنگی از سوی برخی از انسان‌شناسان است. باتالا اشکال این محققان را در این می‌داند که از دخالت در اوضاع اجتماعی مردم مورد بررسی‌شان خودداری می‌کنند، زیرا داوری و تشویق به دگرگونی را برای انسان‌شناسان درست نمی‌بینند.

باتالا نظریه علمیِ چندگانه را که بنا بر آن هر رویداد اجتماعی علت‌های کوچک بی‌شمار و گوناگون دارد، انتقاد کرده است. این نوع نظریه نابرابری‌های عمدهٔ اجتماعی و اقتصادی را هدف‌های مورد حملهٔ خود نمی‌انگارد. او همچنین به برخی از انسان‌شناسان به خاطر در نظر گرفتن اجتماع‌ها به عنوان واحدهای دربسته ایراد گرفته است، زیرا به نظر او، دگرگونی‌های سطح محلی همیشه در یک محیط بزرگ‌تر مورد پذیرش یا مخالفت قرار گرفته‌اند. به نظر باتالا، انسان‌شناسان کاربردی باید به محیط‌های منطقه‌ای، ملی و بین‌المللی توجه بیشتری نشان دهند. سرانجام، او به این خاطر هم به انسان‌شناسان غربی انتقاد کرد که آنها می‌پندارند اشاعهٔ مهارت‌های فنی و تجهیزات جهان نخست، مهم‌ترین فراگرد دخیل در دگرگونی به شمار می‌آیند.

البته باتالا نمی‌گفت که تمامی انسان‌شناسی کاربردی دچار این نقایص است. به هر روی، بسیاری از انتقادهای او درست بوده‌اند و دانشمندان اجتماعی جهان سوم با نظر او موافق‌اند. این دانشمندان همچنین به انسان‌شناسی آمریکا به خاطر پیوندهای موجود میان برخی از انسان‌شناسان آمریکایی با موسسات حکومتی نیز انتقاد دارند، زیرا به نظر آنها، این مؤسسات دربند منافع اساسی مردم نیستند.

در سال ۱۹۷۱، انجمن انسان‌شناسی آمریکا، کمی به خاطر انتقاداتی چون انتقادهای بالا و قدری به خاطر نگرانی دربارهٔ همکاری برخی از انسان‌شناسان با سیا در دورهٔ جنگ ویتنام، قواعد اخلاقی موسوم به «اصول مسئولیت حرفه‌ای» را تصویب کرد. در آخرین تجدیدنظر دربارهٔ این قواعد (۱۹۹۷)، یادآوری شده است که انسان‌شناسان

www.Booknama.com

نسبت به رشتهٔ پژوهشی‌شان، جامعه و فرهنگ گسترده‌تر و نیز نوع بشر، انواع دیگر و محیط زیست، تعهداتی دارند. هدف از این قواعد، ارایهٔ راهنماها و پیشبرد آموزش و بحث دربارهٔ انسان‌شناسیِ اجتماعاً مسئول، از بعد دانشگاهی و نیز کاربردی است.

راهبردهایی برای نوآوری

انسان‌شناسان توسعه که نگران قضایای اجتماعی و بُعد فرهنگی توسعهٔ اقتصادی‌اند، باید با مردم محلی همکاری نزدیک داشته باشند و خواست‌ها و نیازهای آنها را در جهت تغییر مورد ارزیابی قرار دهند و در این راستا به آنها کمک کنند. مردم محلی نیازهای راستین بسیاری دارند که باید برآورده شوند و پول‌ها را نباید برای تأمین اعتبار طرح‌های توسعه‌ای هزینه کرد که در یک منطقه مناسب نیستند، ولی برای منطقه‌ای دیگر ضروری‌اند و یا در هیچ کجا ضرورتی ندارند. انسان‌شناسی توسعه باید تناسب طرح‌های توسعه را برای مناطق گوناگون ارزیابی کند. طرح‌هایی که برای مشورت با مردم محلی اولویت قایل می‌شوند و به نیازهای اعلام شدهٔ آنها واکنش نشان می‌دهند، باید مشخص شوند. پس از آن، انسان‌شناسان توسعه می‌توانند روی این قضیه کار کنند که از بُعد اجتماعی چه شیوه‌هایی برای پیاده کردن این طرح‌ها مناسب‌اند.

با بررسی مقایسه‌ای طرح توسعهٔ روستایی که در سراسر جهان به اجرا درآمده‌اند، پی برده‌ام که طرح‌های توسعهٔ اقتصادیِ سازگار با وضعیت فرهنگی، از جهت مالی دو برابر طرح‌های فاقد این نوع سازگاری، توفیق داشته‌اند. یافته‌های من نشان می‌دهند که کاربرد تخصص انسان‌شناسی کاربردی در برنامه‌ریزی و تضمین سازگاری فرهنگی، مقرون به صرفه است. طرح‌های توسعه برای آن که بیشترین مزایای اقتصادی و اجتماعی را داشته باشند، باید:

۱. از جهت فرهنگی سازگار باشند،

۲. پاسخگوی نیازهای ادراک شده در محل باشند،

۳. در طراحی و پیاده کردن دگرگونی‌هایی که بر زندگی مردم محلی تأثیر می‌گذارند، باید زنان و مردان محلی را شرکت دهند،

۴. از سازمان‌های سنتی باید استفاده کنند و

www.Booknama.com

۵. انعطاف‌پذیر باشند.

نوآوری افراطی

در بررسی مقایسه‌ای من، طرح‌های مناسب و موفق از توهّم نوآوری افراطی (دگرگونی بیش از اندازه) به دور بوده‌اند. باید انتظار داشت که مردم در برابر طرح‌های توسعه‌ای که دگرگونی‌های عمده‌ای را در زندگی روزانهٔشان به بار می‌آورند، به ویژه طرح‌هایی که در مشاغل معیشی اختلال ایجاد می‌کنند، مقاومت از خود نشان دهند. مردم معمولاً خواستار آن نوع دگرگونی‌اند که بر اثر آن، آنچه را که دارند از دست ندهند. انگیزه‌های تغییر رفتار، معمولاً از فرهنگ سنتی و نگرانی‌های کوچک زندگی روزانه سرچشمه می‌گیرند. ارزش‌های روستایی به اندازهٔ ارزش‌هایی چون «یاد گرفتن یک شیوهٔ بهتر زندگی»، «پیشرفت کردن»، «بالا بردن دانش فنی»، «بهبود کارآیی» و یا «اقتباس فنون نوین»، انتزاعی نیستند. (این عبارت‌ها نمونه‌های فلسفهٔ دخالت‌آمیز را نشان می‌دهند). برخلاف آنها، هدف‌های روستاییان، هدف‌هایی زمینی و خاص‌اند. مردم می‌خواهند از قطعه زمین کشاورزی‌شان محصول بیشتری برداشت کنند، منابع بیشتری را برای برگزاری یک مراسم گردآوری کنند، بچه‌های‌شان را روانهٔ مدرسه کنند و یا برای پرداخت به موقع مالیات پول نقد به اندازهٔ کافی داشته باشند. هدف‌ها و ارزش‌های تولیدکنندگان معیشی با هدف‌ها و ارزش‌های آدم‌هایی که برای پول نقد تولید می‌کنند تفاوت دارند، درست همچنان که فلسفه‌های دخالت‌جویانهٔ برنامه‌ریزان توسعه نیز با فلسفهٔ آنها تفاوت دارند. نظام‌های ارزشیِ متفاوت مردم محلی، را باید در هنگام برنامه‌ریزی طرح‌های توسعه در نظر داشت.

در بررسی مقایسه‌ای من، طرح‌های ناموفق معمولاً آنهایی بودند که از جهت اقتصادی و فرهنگی مناسب نبودند. برای نمونه، انتظار می‌رفت که یک طرح اجرا شده در آسیای جنوبی که کشت پیاز و فلفل را افزایش داده بود، با نظام موجود و کاربرِ کشت برنج تطابق داشته باشد. کشت این محصولات قابل فروش، در منطقه مرسوم نبود. این طرح با اولویت‌های تولید محصول و مصالح دیگر کشاورزان، تناقض داشت. در ضمن، اوج کار در تولید پیاز و فلفل با اوج کار برای کشت برنج که کشاورزان به آن اولویت

www.Booknama.com

می‌دادند، مصادف شده بود.

در سراسر جهان، مسایل ناشی از طرح‌های توسعه از توجه ناکافی به فرهنگ محلی و در نتیجه ناسازگاری با آن، سرچشمه می‌گیرند. یک طرح ساده‌انگارانه و ناسازگار دیگر، طرحی در اتیوپی بود که همراه با نوآوری افراطی بود. توهم عمده در این طرح، از تلاش برای تبدیل شبانان کوچنده به کشاورزان یکجانشین، سرچشمه می‌گرفت. در این طرح، کشاورزان تجاری خارجی می‌بایست بیشتر سرزمین شبانان را تصاحب کنند. از شبانان محلی انتظار می‌رفت که یکجانشین شده و به کار کشاورزی بپردازند. این طرح به جای کمک به مردم بومی، به خارجیان ثروتمند یاری رسانده بود. برنامه‌ریزان طرح ساده‌انگارانه انتظار داشتند که شبانان شیوهٔ زندگی کهن نیاکانی‌شان را واگذارند و به کار چند برابر سخت‌تر کشت برنج و پنبه‌چینی بپردازند. در یک طرح افراطی و از مرکز برنامه‌ریزی شده و ناسازگار فرهنگی، قرار است بزرگ‌ترین سد جهان در یکی از مناطق چین برپا شود. این طرح که بدون هرگونه مشورت با مردم محلی و توجه به نیازها و خواست‌های آنها انجام می‌گیرد، ممکن است با مقاومت نیرومندی از سوی مردم محلی روبرو شود.

همانندپنداری

توهّم **همانندپنداری** به این گرایش اطلاق می‌شود که «کشورهای کم‌توسعه‌یافته» را همانندتر از آنچه که در واقع هستند، در نظر گیریم. بنگاه‌های توسعه غالباً گوناگونی فرهنگی (برای مثال، میان برزیل و بوروندی) را ندیده می‌گیرند و رهیافت یکنواختی را برای برخورد با اجتماع‌های گوناگون اتخاذ می‌کنند. بسیاری از طرح‌هایی که این تنوع فرهنگی را نادیده می‌گیرند، کوشیده‌اند تا مفاهیم ناسازگار مالکیت و واحدهای اجتماعی نامناسب را به مردم تحمیل کنند. طرح‌های اجتماعی غلط، غالباً واحدهای تولیدی فردگرایانه‌ای را در نظر دارند که تحت مالکیت خصوصی یک فرد یا یک زوج قرار دارند و یک خانوادهٔ هسته‌ای آن‌ها را اداره می‌کند و یا تعاونی‌هایی که کم و بیش مبتنی بر الگوهای بلوک شرق سابق و کشورهای سوسیالیستی می‌باشند.

www.Booknama.com

طرح‌های توسعه برای آن‌که بیشترین مزایا را داشته باشند، باید از جهت فرهنگی سازگار بوده و به نیازهای مورد درخواست مردم برای تغییر پاسخ‌گو باشند. این طرح‌ها چه شرایط دیگری را باید داشته باشند؟ در این عکس یک مزرعهٔ کلم‌کاری را در زامبیا می‌بینید که بر پایهٔ سازمان اجتماعی سنتی اجرا می‌شود.

هدف طرح‌های توسعه غالباً ایجاد ثروت نقدیِ فردی از راه صادرات است. این هدف با گرایش دسته‌ها و قبایل به سهیم بودن در منابع و وابستگی به اکوسیستم‌های محلی و منابع تجدیدپذیر، مغایرت دارد. برنامه‌ریزان توسعه عموماً بر مزایایی که به افراد می‌رسد تأکید دارند، در حالی که آنها باید به تأثیر طرح‌های توسعه بر اجتماع‌ها، بیشتر توجه داشته باشند تا بر افراد.

یکی از نمونه‌های نامتناسب الگوهای اروپایی ـ آمریکایی که بر فرد و خانوادهٔ هسته‌ای تأکید دارند، طرحی در غرب آفریقا است که برای ناحیه‌ای طراحی شده که در آن خانوادهٔ گسترده واحد اجتماعی بنیادی بود. این طرح با وجود طراحی اجتماعی نادرست آن با موفقیت روبرو شده بود، زیرا شرکت‌کنندگان در طرح از شبکه‌های

www.Booknama.com

در این عکس، روستاییان چینی را می‌بینید که نظاره‌گر بنای یک سد بزرگ‌اند.

خانوادهٔ گستردهٔ سنتی‌شان برای جذب مشارکت‌کنندگانِ بیشتر، استفاده کرده بودند. سرانجام، دو برابر آدم‌هایی که طرح پیش‌بینی کرده بود، از این طرح سود برده بودند، زیرا اعضای خانوادهٔ گسترده به منطقهٔ پیاده شدن طرح سرازیر شده بودند. در این جا، مردم محلی طرحی را که به آنها تحمیل شده بود، با پیروی از اصول جامعهٔ سنتی‌شان تعدیل کرده بودند.

دومین الگوی بیگانهٔ قابل تردیدی که در راهبرد توسعه رواج دارد، طرح تعاونی است. در بررسی مقایسه‌ای طرح‌های توسعهٔ روستایی، تعاونی‌های جدید بسیار ناموفق بودند. تنها تعاونی‌هایی موفق شده بودند که توانسته بودند از نهادهای اجتماعی محلی موجود استفاده کنند. این موفقیت از یک قاعدهٔ عام‌تر ناشی می‌شود: گروه‌های مشارکت‌کننده در طرح هنگامی از بیشترین کارآیی بهره می‌برند که بر پایهٔ یک سازمان اجتماعی سنتی و با بر یک همانندی اقتصادی ـ اجتماعی میان اعضاء استوار باشند.

www.Booknama.com

الگوهای اجتماعی بیگانه، از مزرعهٔ مبتنی بر خانوادهٔ هسته‌ای گرفته تا تعاونی‌ها، همگی سابقهٔ بدی در توسعه دارند. در این جا به یک الگوی دیگری نیاز است که همان استفادهٔ بیشتر از الگوهای اجتماعی جهان سومی در طرح‌های توسعهٔ جهان سوم می‌باشد. این الگو از واحدهای اجتماعی سنتی، مانند کلان، دودمان و گروه‌های خویشاوندی گستردهٔ دیگر در آفریقا، اقیانوسیه و بسیاری از ملت‌های دیگر که زمین‌ها و منابعی را به گونهٔ اشتراکی در اختیار دارند، استفاده می‌کند. انسانی‌ترین و سودبخش‌ترین راهبرد برای دگرگونی، این است که طرح اجتماعی برای نوآوری را بر صورت‌های اجتماعی سنتی در مناطق مورد هدف، استوار کنیم.

الگوهای جهان سومی

بسیاری از حکومت‌ها، صادقانه و یا در واقعیت امر، پایبند بهبود زندگی شهروندان‌شان نیستند. دخالت قدرت‌های بزرگ نیز حکومت‌ها را واداشته است که از تصویب اصلاحات موردنیاز خودداری کنند. در جوامع بسیار قشربندی شده مانند آمریکای لاتین، ساختار طبقاتی بسیار انعطاف‌ناپذیر است. حرکت افراد به درون طبقهٔ متوسط، دشوار است. بالا بردن سطح زندگی طبقهٔ پایین نیز در کل دشوار است. در این ملت‌ها از دیرباز حکومت در اختیار رهبران ضد دموکراتیک و گروه‌های ذینفع قدرتمندی بوده است که معمولاً با اصلاحات مخالف‌اند (این نوع حکومت‌ها در دورهٔ جنگ سرد غالباً از سوی ایالات متحد حمایت می‌شدند).

به هر روی، در میان برخی از ملت‌ها، حکومت‌ها بیشتر به عنوان کارگزار مردم عمل می‌کنند. نمونهٔ این نوع ملت‌ها، ماداگاسکار است. مانند بسیاری از نواحی آفریقا، در ماداگاسکار نیز یک دولت پیش استعماری پیش از فتح آن به دست فرانسه در ۱۸۹۵، شکل گرفته بود. پیش از پیدایش دولت، مردم ماداگاسکار، یا مالاگاسی‌ها، در گروه‌های تباری سازمان گرفته بودند. تبار مِرینا، یا همان ایجادکنندگان دولت عمدهٔ پیش استعماری ماداگاسکار، گروه‌های تباری را در ساختار دولت سنتی عجین کرده و اعضای گروه‌های مهم را مشاوران شاه ساخته بودند و بدین‌سان به آنها در حکومت اقتدار بخشیده بودند. دولت مرینا برای مردم تحت فرمانروایی خود اقدام‌هایی انجام داده بود. این دولت

www.Booknama.com

مالیات‌هایی را گردآوری کرد و نیروی کار لازم برای طرح‌های خدمات عمومی را سازمان داد. در عوض آن، منابعی را میان کشاورزان نیازمند توزیع کرد. همین دولت از مردم خویش در برابر جنگ و برده‌گیری حفاظت کرد و به آنها اجازه داد تا در صلح و امنیت مزارع برنج‌شان را کشت کنند. حکومت شبکه‌های آبیاری را برای کشت برنج نگهداری می‌کرد و فرصت کارمند دولت شدن را برای جوانان بلند پرواز کشاورز، از طریق سخت‌کوشی و تحصیل، فراهم ساخته بود.

جنگل‌زدایی یک تهدید جهانی به شمار می‌آید. در این عکس، راهبان بودایی تایلندی یک جنگل در معرض خطر را با تن‌های‌شان محاصره کرده‌اند تا از نابودی آن جلوگیری کنند. از چه راه‌های دیگری می‌توان از جنگل‌زدایی جلوگیری کرد؟

در سراسر تاریخ دولت مرینا و همچنین دولت نوین ماداگاسکار، روابط نیرومندی میان فرد، گروه تباری و دولت سنتی برقرار بوده است. اجتماع‌های محلی مالاگاسی که اقامت در آن‌ها بر پایهٔ نسب استوار است، از اجتماع‌های جاوه یا آمریکای لاتین منسجم‌تر و هماهنگ‌ترند. ماداگاسکار در سال ۱۹۶۰ استقلال سیاسی‌اش را از

www.Booknama.com

فرانسه به دست آورد. هنگامی که نخستین بار در سال‌های ۶۷ـ۱۹۶۶ در آن جا بررسی کردم، این کشور هر چند که هنوز از جهت اقتصادی به فرانسه وابسته بود، ولی حکومت نوین آن متعهد شده بود که با اجرای یک نوع طرح توسعهٔ اقتصادی توانایی مردم را در جهت تغذیهٔ خودشان افزایش دهد. سیاست این حکومت بر افزایش تولید برنج و محصولات معیشتی تأکید داشت، نه بر محصولات نقدی. وانگهی، اجتماع‌های محلی که از الگوهای تعاونی سنتی برخوردار بودند و بر پایهٔ خویشاوندی و تبار همبستگی داشتند، به عنوان شریک در فراگرد توسعه در نظر گرفته می‌شدند، نه به عنوان مانع بر سر راه آن.

گروه‌تباری، به یک معنا، با توسعهٔ ملیِ برابرانه، از پیش سازگاری دارد. در ماداگاسکار، اعضای گروه‌های تباری محلی، بنا بر رسم، منابع‌شان را روی هم

در این عکس زنان بنگلادشی را می‌بینید که در نشست هفتگی بازپرداخت وام به بانک اعتباری گرامین که از سوی زن‌ها اداره می‌شود، سرگرم شمردن پول‌اند. گروه‌های دخیل در توسعه در صورتی کارآیی دارند که بر پایهٔ سازمان اجتماعی سنتی و یا همانندی اقتصادی ـ اجتماعیِ اعضای‌شان استوار باشند.

www.Booknama.com

می‌گذارند تا خرج تحصیل اعضای بلندپروازشان را فراهم کنند. این زن‌ها و مردها پس از فارغ‌التحصیل شدن، جایگاه‌های تضمین شدهٔ اقتصادی در میان ملت پیدا می‌کنند. آنها نیز به نوبهٔ خود اعضای خویشاوندشان را در مزایای جایگاه‌های نوین‌شان سهیم می‌کنند. برای مثال آنها به خویشاوندان روستایی‌شان کمک می‌کنند و برای تحصیل به آنها در خانه‌های‌شان جا می‌دهند و کمک‌شان می‌کنند تا شغلی را به دست آورند.

به نظر می‌رسد که حکومت‌های ماداگاسکار در پایبندی به توسعهٔ اقتصادی دموکراتیک، عموماً با مردم‌شان سهیم بوده‌اند. این امر شاید به خاطر آن باشد که کارگزاران حکومت ریشه‌ای روستایی دارند و پیوندهای شخصی نیرومندی با روستاییان دارند. برخلاف آنها، در کشورهای آمریکای لاتین، نخبگان و طبقهٔ پایین معمولاً ریشه‌های متفاوتی دارند و از طریق خویشاوندی، تبار یا زناشویی پیوندهای نیرومندی با هم ندارند.

یک طرح اجتماعی کارآمد برای نوآوری، می‌تواند گروه‌ها و نهادهای موجود مانند گروه‌های تباری در آفریقا و اقیانوسیه، را در طرح دخیل نماید. در این صحنه که از بالی اندونزی گرفته شد، از یک نظام سنتی برنامه‌ریزی و مدیریت که متعلق به معابد و کاهنان هندو است، برای توسعهٔ کشاورزیِ سازگار با وضعیت فرهنگی، استفاده شده است.

www.Booknama.com

وانگهی، جوامع برخوردار از سازمان گروه‌تباری، با فرضی که بسیاری از دانشمندان اجتماعی و اقتصاددانان در ذهن دارند، همخوانی ندارند. برخلاف فرض آنها، در میان ملت‌هایی که به اقتصاد سرمایه‌داری جهانی وابستگی بیشتری پیدا کرده‌اند، صورت‌های بومی سازمان اجتماعی لزوماً به سازمان خانوادهٔ هسته‌ای، روابط غیرشخصی و از خودبیگانگی تبدیل نمی‌شوند. گروه‌های تباری با روحیهٔ اشتراکی سنتی و همبستگی جمعی‌شان، می‌توانند نقش تعیین کننده‌ای در توسعهٔ اقتصادی داشته باشند.

توسعهٔ واقع‌بینانه با تغییر موافق است ولی با نوآوری افراطی موافق نیست. بسیاری از دگرگونی‌ها، اگر هدف‌شان حفظ نظام‌های محلی ضمن بهبود آنها باشد، امکان‌پذیرند. طرح‌های موفق توسعهٔ اقتصادی به الگوهای فرهنگی محلی احترام می‌گذارند و یا دست‌کم به آنها حمله نمی‌کنند، توسعهٔ کارآمد بر پایهٔ عرف‌های فرهنگی و ساختارهای اجتماعی بومی استوار است.

www.Booknama.com

پرسش‌های اساسی

۱ . چه نوع گوناگونی از جهت قومی در میان همکلاسی‌های خود می‌بینید؟

۲ . آیا ایالات متحد و کانادا هر دو کشورهای پسااستعماری‌اند؟

۳ . آیا موردی را اخیراً سراغ دارید که یک ملت کانونی مانند ایالات متحد، در امور ملت دیگری دخالت کرده باشد؟ فلسفه توجیهی برای این عمل دخالت‌جویانه چه بوده است؟

۴ . پیامدهای عدالت‌آمیز طرح کشت کنف در برزیل و انقلاب سبز در جاوه را توصیف کنید. آیا فکر می‌کنید که بیشتر طرح‌های توسعه نتایج همسانی داشته‌اند؟ آیا توصیف انقلاب سبز جاوه با آنچه که پیش از این دربارهٔ این انقلاب شنیده بودید، همخوانی دارد؟

۵ . طرحی را برای توزیع برابرانهٔ کامپیوترها در نظام دانشگاهی طراحی کنید. چه نوع مخالفت‌هایی را با این طرح انتظار دارید؟ حامیان شما چه کسانی خواهند بود؟

۶ . آیا می‌توانید دلایل مناسبی را برای شبانان پیدا کنید تا به کارکشاورزی روی آورند؟ چگونه می‌توانید یک چنین دگرگونی را محقق سازید؟ آیا فکر می‌کنید که در این کار موفق خواهید شد؟ آیا یک فلسفهٔ دخالت‌جویانه در پشت این تفکر شما وجود ندارد؟

۷ . با چه شیوه‌هایی توسعهٔ اقتصادی می‌تواند تأثیر متفاوتی بر زن‌ها و مردها داشته باشد؟

۸ . در تاریخ اخیر کشورتان، نمونه‌ای از یک پیشنهاد و یا خط مشی را به دست دهید که به خاطر نوآوری افراطی با شکست روبرو شده باشد.

۹ . در تاریخ اخیر کشورتان، نمونه‌ای از یک پیشنهاد یا سیاست را به دست دهید که به علت تفاوت قایل نشدن میان گروه‌های اجتماعی موفق نشده باشد.

۱۰ . فرض کنید که می‌خواهید یک نوع دگرگونی رخ دهد. چه گروه‌های را برای تحقق این دگرگونی بسیج می‌کنید؟ نقش‌های این گروه‌ها از آغاز تا پایان چه باید باشند؟

www.Booknama.com

فصل ۲۳

تبادل فرهنگی و بقا

در این کتاب بسیاری از جنبه‌های مشارکت فزایندهٔ فرهنگ‌های محلی را در نظام‌های بزرگ‌تر منطقه‌ای، ملی، استعماری و جهانی بررسی کرده‌ایم. از دههٔ ۱۹۲۰، انسان‌شناسان دگرگونی‌هایی را بررسی کرده‌اند که از تماس جوامع صنعتی و غیرصنعتی سرچشمه می‌گیرند. بررسی‌های راجع به «دگرگونی اجتماعی» و «فرهنگ‌پذیری»، فراوان‌اند. مردم‌نگاران بریتانیایی و آمریکایی به ترتیب از این اصطلاح‌ها برای توصیف یک فراگرد واحد استفاده کرده‌اند. فرهنگ‌پذیری به دگرگونی‌هایی گفته می‌شود که از تماس دست اول و مداوم میان گروه‌ها پدید می‌آیند که در نتیجهٔ آن، الگوهای فرهنگی یک گروه یا هر دو گروه تماس، دگرگون می‌شوند.

تماس و تسلط

فرهنگ‌پذیری با اشاعه یا وام‌گیری فرهنگی که بدون تماس دست اول رخ می‌دهد، تفاوت دارد. برای نمونه، بیشتر مردم آمریکای شمالی که ساندویچ سوسیس («فرانکفورتر») می‌خورند، هرگز فرانکفورت را ندیده‌اند و همچنین آمریکاییانی که اتومبیل تویوتا دارند و خوراک ژاپنی سوشی می‌خورند، نیز هیچ گاه از ژاپن دیدن نکرده‌اند. هر چند که اصطلاح فرهنگ‌پذیری را می‌توان به هر یک از موارد تماس و دگرگونی فرهنگی اطلاق کرد، ولی این اصطلاح بیشتر برای توصیف **غربی‌سازی** یا همان تأثیر تهاجم غرب بر فرهنگ‌های بومی، به کار رفته است. بدین سان، بومیانی که از

www.Booknama.com

فروشگاه‌های سبک غربی لباس می‌خرند و می‌پوشند، زبان‌های هندواروپایی را یاد می‌گیرند و در واقع رسوم غربی را اقتباس می‌کنند، آدم‌های فرهنگ پذیرفته نامیده می‌شوند. فرهنگ‌پذیری هم می‌تواند داوطلبانه باشد و هم تحمیلی.

در فصل «قومیت» همین کتاب دیده‌ایم که یک گروه مسلط گهگاه ممکن است بکوشند فرهنگ برخی از گروه‌های قومی را نابود سازند (قوم‌کشی) و یا آنها را وادار سازند که فرهنگ مسلط را اقتباس کنند (همرنگ‌سازی تحمیلی). گهگاه این کار با ممنوع ساختن عرف‌های مذهبی بومی یا منع کاربرد زبان بومی و یا اعمال مجازات‌هایی علیه این رفتار، همراه است.

درجات متفاوتی از نابودی، انقیاد، مقاومت، ابقا، سازگاری و تعدیل فرهنگ‌های بومی، ممکن است در نتیجهٔ تماس دو قوم پدید آید. در نابودکننده‌ترین برخوردهای میان قومی، فرهنگ‌های بومی و تحت سلطه با امحاء روبرو می‌شوند. در مواردی که تماس میان جوامع بومی و بیگانگان قدرتمندتر به نابودی می‌انجامد، موقعیتی که ویژگی عصر استعماری و توسعه‌طلبانه است، نخستین تماس غالباً با «مرحلهٔ تکان‌دهنده» همراه است (بادلی، ۱۹۸۸). در این موارد، بیگانگان به مردم بومی حمله کرده و از آنها بهره‌کشی می‌کنند. این نوع استثمار ممکن است با مرگ و میر وسیع، اختلال در معیشت، تجزیهٔ گروه‌های نَسَبی، آسیب دیدن نظام‌های حمایت اجتماعی و برانگیختن جنبش‌های مذهبی نوپدید، مانند کیش‌های کالا که در فصل «دین» بررسی کردیم، همراه باشد. در مرحلهٔ تکان‌دهنده، سرکوبی اجتماعی ممکن است با استفاده از نیروی نظامی انجام گیرد. این نوع عوامل ممکن است فروپاشی فرهنگی یک گروه (قوم‌کشی) و یا انهدام جسمانی آن (نسل‌کشی) را به دنبال آورد.

بیگانگان غالباً می‌کوشند تا سرزمین و فرهنگ بومی را با الگوی خودشان بازسازی کنند. استعمارگران سیاسی و اقتصادی کوشیده‌اند در سرزمین‌ها، آدم‌ها و فرهنگ‌های مردم فتح شده و وابسته، طرح دیگری دراندازند و معیارهای فرهنگی خودشان را بر آنها تحمیل کنند. برای مثال، هدف بسیاری از طرح‌های توسعهٔ کشاورزی، این است که تا آن جا که امکان دارد جهان را شبیه ایالت آیوای آمریکا کنیم و مزرعه‌داری مکانیزه و مالکیت خانوادهٔ هسته‌ای را در سراسر جهان پیاده سازیم، با وجود این واقعیت

www.Booknama.com

که این گونه الگوها ممکن است برای محیط‌های خارج از سرزمین‌های مرکزی آمریکای شمالی مناسب نباشند.

توسعه و محیط‌زیست‌گرایی

امروزه غالباً، شرکت‌های بین‌المللی که مراکزشان در ملت‌های کانونی جای دارند و نه حکومت‌های این ملت‌ها، باعث دگرگونی ماهیت اقتصادهای جهان سوم می‌شوند. به هر روی، خود این ملت‌های کانونی نیز گرایش به تأیید فعالیت‌های اقتصادی غارتگرانه و مبتنی بر کار و مواد خام ارزان در خارج از ملت‌های کانونی مانند برزیل دارند، جایی که در آن توسعهٔ اقتصادی در نابودی محیط زیست نقش داشته است.

در همین زمان، محیط‌زیست‌گرایانِ وابسته به ملت‌های کانونی بیش از پیش از حفاظت محیط‌زیست در دیگر نقاط جهان دفاع می‌کنند. برای مثال، نابودی زیست‌محیطی جنگل‌های آمازون در کانون توجه محیط‌زیست‌گرایان جهان قرار گرفته است. با این همه، بسیاری از برزیلی‌ها گلایه می‌کنند که شمالی‌ها از نیازهای جهانی و نجات آمازون سخن می‌گویند، حال آن که پیش از آن خودشان جنگل‌های‌شان را به خاطر رشد اقتصادی جهانِ نخست نابود ساخته بودند. احمدِ اکبر (۱۹۹۲) چنین نتیجه می‌گیرد که ملت‌های غیرغربی به اخلاق زیست‌محیطی غربی شک دارند و پیام زیست‌محیطی غربیان را یک نوع پیام امپریالیستی جدید می‌انگارند. «این پیشنهاد غربی‌ها که مردم چین باید از وسیلهٔ آسایشی مانند یخچال به خاطر نجات لایهٔ اوزون صرف‌نظر کنند، مایهٔ پوزخند آنها شده است» (احمد، ۱۹۹۲، ص ۱۲۰).

در فصل گذشته گفتیم که طرح‌های توسعه اگر خواسته باشند مفاهیم مالکیت و واحدهای تولیدی بیگانه با فرهنگ بومی را جایگزین صورت‌های بومی سازند، معمولاً با شکست روبرو خواهند شد. راهبردی که صورت‌های بومی را در خود جای دهد، از توهم‌های نوآوری افراطی و همانند پنداری کارآمدتر است. همین قضیه در مورد فلسفهٔ دخالت‌جویانه‌ای که خواستار تحمیل اخلاق زیست‌محیطی جهانی بدون توجه کافی به گوناگونی فرهنگی و خودمختاری بومی باشد، نیز صادق است. کشورها و فرهنگ‌ها

www.Booknama.com

دولت اندونزی با نیروی نظامی، سرکوبی اجتماعی، تعقیب و شکنجهٔ مسیحیان تیمور شرقی، این منطقه را ضمیمهٔ خود ساخته بود.

ممکن است در برابر فلسفه‌های دخالت‌جویانه‌ای که هدف‌شان توسعه یا هواداری از محیط‌زیست با معیارهای جهانی است، مقاومت کنند.

اگر طرح‌های توسعه مردمان بومی و محیط‌زیست‌های‌شان را تهدید کنند، برخورد فرهنگ‌ها در ارتباط با محیط‌زیست ممکن است پیش آید. صدها گروه قومی در سراسر جهان، از جمله سرخپوستان کایاپو برزیل و قبیلهٔ کالولی در گینهٔ نوپاپوا، مورد تهدید طرح‌ها و اقدام‌هایی چون سدسازی یا جنگل‌زدایی تجاری قرار گرفته‌اند که سرزمین‌های آنها را تهدید به نابودی می‌کنند.

دومین برخورد فرهنگ‌ها در ارتباط با محیط‌زیست، زمانی پیش می‌آید که یک برنامهٔ خارجی مردم بومی را تهدید می‌کند. اقوام بومی ممکن است بر اثر طرح‌های زیست‌محیطی که هدف‌شان نجات سرزمین‌های این اقوام است، در عمل مورد تهدید

www.Booknama.com

قرار گیرند. گهگاه خارجی‌ها از مردم محلی انتظار دارند بسیاری از فعالیت‌های مرسوم اقتصادی و فرهنگی‌شان را رها کنند، بدون آن که جایگزین‌ها، گزینه‌ها و یا مشوق‌هایی برای حفظ گونه‌های در معرض خطر به آنها ارایه شود. رهیافت مرسوم برای حفاظت از محیط‌زیست، دسترسی محدود به مناطق حفاظت شده، استخدام محیط‌بانها و مجازات متخلفان است.

مشکلات وقتی پیش می‌آیند که برنامهٔ خارجی جای نظام بومی را می‌گیرد. طرح‌های حفاظت از محیط‌زیست نیز مانند طرح‌های توسعه، ممکن است از مردم بخواهند که شیوه‌های عملکرد مرسوم‌شان را برای نسل‌های آینده تغییر دهند، آن هم نه به خاطر هدف‌های محلی بلکه برای هدف‌های برنامه‌ریزان. شگفتا که اقدام‌های خیرخواهانهٔ حفاظتی، نیز به اندازهٔ طرح‌های توسعه‌ای که خواستار دگرگونی‌های ریشه‌ای بدون دخیل ساختن مردم محلی در برنامه‌ریزی و اجرای سیاست‌های تأثیرگذار بر زندگی آنها می‌باشند، می‌توانند بدون هرگونه حساسیت به فرهنگ محلی انجام گیرند. هرگاه که از مردم محلی درخواست می‌شود که پایهٔ معیشت‌شان را رها سازند، معمولاً مقاومت می‌کنند.

نمونهٔ این نوع مقاومت از سوی مردی مشاهده شده است که در حاشیهٔ جنگلی حفاظت شده در جنوب شرق ماداگاسکار زندگی می‌کند. او سال‌ها است که به شالیزارها و مراتع خود در داخل منطقهٔ حفاظت شده، اتکا دارد. اکنون بنگاه‌های خارجی سعی می‌کنند او را وادار نمایند تا به خاطر حفاظت از محیط‌زیست زمین خود را رها کند. این مرد یک درمانگر ـ جادوگرِ سنتی ثروتمند است. او که چهار زن و یک دو جین بچه و بیست رأس گاو دارد، کشاورز بلندپرواز، سخت‌کوش و مولدی است. این مرد با در اختیار داشتن پول، حمایت اجتماعی و اقتدار فراطبیعی، مقاومت مؤثری را علیه بارکبانی که می‌کوشید او را وادار به ترک مزارعش کند، به راه انداخته است. او ادعا می‌کند که هم اکنون بخشی از زمین خود را واگذار کرده و منتظر است که در عوض آن کشتزارهایی را تحویل گیرد. مؤثرترین مقاومت او جنبه‌ای فراطبیعی داشته است. مرگ پسر محیط‌بان به قدرت جادویی این جادوگر نسبت داده شده بود. از آن پس، محیط‌بانِ پسرمرده از پی‌گیری اقدام‌های تحمیلی‌اش کوتاه آمده است.

www.Booknama.com

با توجه به تهدید جهانی گوناگونی زیستی توسط جنگل‌زدایی، طرح راهبردهای کارآمد حفاظت از جنگل‌ها، اهمیت حیاتی دارد. اعمال قوانین ممکن است جنگل‌زدایی تجاری راکه با پاک‌سوزی و پاک‌تراشی انجام می‌گیرد، کاهش دهد. ولی خود مردم محلی نیز از زمین‌های جنگلی‌شان درست استفاده نمی‌کنند. چالش انسان‌شناسان کاربردیِ علاقه‌مند به حفظ محیط‌زیست، این است که حفاظت از جنگل‌ها را برای آدم‌هایی همچون جادوگر ـ درمانگرِ مادگاسکاری، جذاب سازند. راهبردهای کارآمد حفاظتی نیز مانند برنامه‌های توسعه، باید به رسوم، نیازها و انگیزه‌های مردمی که در مناطق حفاظت شده زندگی می‌کنند، توجه نشان دهند. حفاظت به همکاری محلی وابسته است. همچنان که در مورد آن مرد ماداگاسکاری دیدیم، پارک‌بان‌ها باید برای ارضای او و آدم‌های دیگری که از طرح‌های حفاظتی تأثیر می‌پذیرند، از طریق انعطاف در مرزبندی، مذاکره و جبران مافات، تلاش بیشتری بکنند. برای اِعمال حفاظت (یا توسعهٔ) کارآمد، باید راهبردهایی را طراحی کرد که از جهت فرهنگی سازگار باشند. مؤسسات توسعه و نیز سازمان‌های غیردولتی، اگر بخواهند بدون ملاحظهٔ عرف‌ها، رسوم، قواعد، قوانین، باورداشت‌ها و ارزش‌های مردم تحت‌تأثیر طرح‌های توسعه هدف‌های‌شان را تحمیل کنند، موفق نخواهند شد.

دگرگونی مذهبی

ایندیانا جونز که نقش یک انسان‌شناس ماجراجو را در فیلم حمله کنندگان کشتی نوح گمشده بازی می‌کند، با آدم‌کشی مسلح به قداره روبرو می‌شود. این فرد خاورمیانه‌ای حرکاتی را از خود به نمایش می‌گذارد که مهارتش را در کاربرد یک سلاح سنتی نشان می‌دهد. جونز که تحت‌تأثیر این نمایش قرار می‌گیرد، همچنان که تماشاگران نیز این تهدید را تصدیق می‌کنند، هفت‌تیرش را بیرون می‌آورد و با شلیک یک گلوله آن مرد را می‌کشد.

www.Booknama.com

در این عکس، مصرف‌کنندگان چینی را در یکی از بزرگ‌ترین مراکز خرید آسیا در منطقهٔ پودونگ چین، می‌بینید. اگر مردم چین به سطحی معادل سطح مصرف ایالات متحد برسند، پیامدهای زیست‌محیطی آن چه خواهد بود؟

این صحنه نکته‌ای را دربارهٔ تسلط و گوناگونی فرهنگی، رویارویی میان‌قومی، نظام جهانی، مقاومت و بقا، بیان می‌کند. مرد خاورمیانه‌ایِ قداره در دست را می‌توان به عنوان نماد فرهنگ سنتی در برابر نظام جهانی در نظر گرفت. نباید فراموش کرد که انسان‌شناسان نیز کارگزاران نظام جهانی‌اند. یک سدهٔ پیش، انسان‌شناسان معمولاً به دنبال بازرگانان (مبلغان اقتصادی) وارد می‌شدند، ولی در همین زمان، آنها با مبلغان مذهبی و غالباً در رقابت با آنها نیز وارد صحنه می‌شدند. مبلغان مسیحی برای «نجات روح‌ها» وارد می‌شدند و انسان‌شناسان برای نجات فرهنگ‌ها، ولی همهٔ آنها حضور غربی‌ها را در میان بومیان به نمایش می‌گذاشتند.

www.Booknama.com

تبلیغ مذهبی می‌تواند به قوم‌کشی کمک کند، زیرا در این راستا، باورداشت‌ها و عرف‌های غربیان جایگزین باورداشت‌ها و عرف‌های بومیان می‌شوند. گهگاه، یک ایدئولوژی مذهبی نوپدید بومی که با فرهنگ غربی سازگارتر است، جای یک دین غربی و رسوم وابسته به آن را می‌گیرد. یکی از نمونه‌های این قضیه، دین دریاچهٔ شکیل (توصیف شده در فصل دین) است که موجب شد سرخپوستان ایروکوایی فنون کشاورزی اروپایی را تقلید کنندو کار مردانه را بر کار زنانه ترجیح دهند. در نتیجهٔ این نهضت، ایروکوایی‌ها خانه‌های دراز اشتراکی‌شان را رها کردند و به جای گروه‌های مادرتبارانه خانوارهای هسته‌ای را برگزیدند. آموزش‌های دریاچهٔ شکیل باعث پیدایش یک کلیسا و دین نو شد. این جنبش احیاکننده به مردم ایروکوایی کمک کرد تا در یک محیط به شدت دگرگون شده ادامهٔ حیات دهند، بدون آن که قوم‌کشی شدیدی رخ داده باشد.

دریاچهٔ شکیل یک فرد بومی بود که دین تازه‌ای را بر پایهٔ الگوهای غربی بر پا کرد. ولی مبلغان مذهبی عموماً دین‌های بزرگ جهانی مانند مسیحیت و اسلام را نمایندگی می‌کنند. تبلیغ مذاهب مسیحی کاتولیک و پروتستان، حتی در دورترین نقاط جهان همچنان ادامه دارد. برای مثال پروتستانتیسم انجیلی در کشورهای پرو، برزیل و نقاط دیگر آمریکای لاتین، رو به گسترش است. این فرقهٔ پروتسان با مذهب کاتولیک که غالباً از رمق افتاده است و کشیشان اندکی دارد و گاه بیشتر به عنوان مذهب زنانه نگریسته می‌شود، رقابت می‌کند.

گهگاه، ایدئولوژی سیاسی یک دولت ملی در برابر دین سنتی قد علم می‌کند. کارگزاران امپراطوری شوروی سابق کاتولیسیسم، کلیمیت و اسلام را تضعیف می‌کردند. حاکمان شوروی در آسیای میانه مسجدهای مسلمانان را نابود می‌کردند و از عبادت مذهبی جلوگیری می‌کردند. ولی از سوی دیگر، حکومت‌ها غالباً از قدرت‌شان برای پیشرفت یک دین استفاده می‌کنند که نمونه‌های آن اسلام در ایران و سودان است.

در سال ۱۹۸۹، یک حکومت نظامی قدرت را در سودان به دست گرفت. این حکومت بی‌درنگ مبارزه‌ای را برای تبدیل این کشور ۳۵ میلیونی، که سه چهارم آن مسلمان است، به یک ملت اسلامی آغاز کرد. سودان یک نوع سیاست امپریالیسم

www.Booknama.com

مذهبی، زبانی و فرهنگی را در پیش گرفت. دولت اسلامی سودان بر آن شد تا اسلام و زبان عربی را بر مردم غیرمسلمان جنوب تحمیل کند. جنوب سودان که منطقهٔ مسیحیت و ادیان قبیله‌ای بود، یک دهه در برابر حکومت مرکزی مقاومت کرد. حکومت جدید علیه غیرمسلمانان جنوب اعلام جهاد کرد. این حکومت رهبران کاتولیک را تحت تعقیب قرار داد، ارتش، ادارات دولتی، قوهٔ قضاییه و نظام آموزشی غیراسلامی را تصفیه کرد. دانش‌آموزان جنوبی مجبور شده بودند که به زبان عربی که برای‌شان بیگانه بود امتحان پس دهند (هِجز، ۱۹۹۲).

مقاومت و بقا

نظام‌های سلطه، از سیاسی و اقتصادی گرفته تا فرهنگی و مذهبی، در کنار ابعاد آشکارشان جنبه‌های بی‌سروصداتر و کتمان شده‌تری را نیز دربر دارند. در بررسی نظام‌های سلطه، باید به آن چیزهایی توجه داشت که پشت سطح رفتار آشکار و عمومی پنهان شده‌اند. مردم ستمدیده ممکن است ظاهراً انقیادشان را بپذیرند، حتی اگر در خفا به آن اعتراض داشته باشند. جیمز اسکات (۱۹۹۰) از اصطلاح **روایت آشکار** برای توصیف همکنش‌های آشکار و عمومی میان سلطه‌گران و ستمدیدگان و از اصطلاح **روایت پنهان** برای توصیف انتقاد از قدرت در پشت صحنه، به گونه‌ای که صاحبان قدرت نمی‌توانند آن را ببینند، استفاده می‌کند.

در صحنهٔ آشکار، نخبگان و سرکوب شدگان هر دو آداب روابط قدرت را رعایت می‌کنند. سلطه‌گران به صورت سروران متفرعن عمل می‌کنند، حال آن که تابعان‌شان از خود خضوع و خشوع نشان می‌دهند. آنتونیو گرامشی (۱۹۷۱) مفهوم تفوق را برای توصیف نظام اجتماعی قشربندی شده‌ای به کار برد که در آن، تابعان با درونی ساختن ارزش‌های فرمانروایان‌شان و «طبیعی» انگاشتن سلطه، با انقیاد سازش می‌کنند (تقدیر چنین اقتضا می‌کند!) به عقیدهٔ (پیر بوردیو، ۱۹۷۷، ص ۱۶۴)، هر نظم اجتماعی می‌کوشد تحکم (از جمله سرکوب)اش را طبیعی جلوه دهد. همهٔ ایدئولوژی‌های تفوق، تبیین‌هایی را در این باره که چرا نظم موجود به نفع همگان است، به دست می‌دهند. غالباً وعده‌هایی داده می‌شوند (اگر صبور باشید، اوضاع بهبود خواهد یافت). گرامشی و

www.Booknama.com

دیگران از مفهوم تفوق برای تبیین علت سازگاری مردم حتی بدون اعمال زور، استفاده می‌کنند.

هم بوردیو (۱۹۷۷) و هم میشل فوکو (۱۹۷۹) می‌گویند که تسلط بر اذهان مردم بسیار آسانتر و کارآمدتر از چیرگی بر بدن‌های آنها است. وانگهی، جوامع صنعتی غالباً به جای خشونت شدید جسمانی صورت‌های پنهانی‌تر نظارت اجتماعی را طرح‌ریزی کرده‌اند. این صورت‌ها عبارتنداز، انواع شگردهای ترغیب و اداره‌کردن مردم و نیز سنود و ثبت باورداشت‌ها، فعالیت‌ها و تماس‌های آنها.

تفوق یا درونی ساختن ایدئولوژی مسلط، یکی از راه‌های درهم شکستن مقاومت است. شیوهٔ دیگر، این است که افراد تحت سلطه را قانع کنیم که آنها سرانجام قدرت را به دست خواهند گرفت، همچنان که هر نسل جوانی خوب به یاد می‌آورد که چگونه اجازه دادند که بزرگ‌ترها بر آنها تسلط یابند. راه دیگر درهم شکستن مقاومت، جداسازی افراد تحت سلطه ضمن نظارت رفتار آنها از نزدیک است. مانند آنچه که در زندان‌های امروزی می‌گذرد. فوکو (۱۹۷۹) در هنگام توصیف جریان نظارت بر کار زندانیان، می‌گوید که حبس انفرادی یکی از شیوه‌های کارآمد تسلیم‌سازی آدم‌ها در برابر اقتدار است.

سلاح‌های ضعیفان

در موقعیت‌هایی که به نظر تفوق‌آمیز می‌نمایند، غالباً مقاومتِ فعالانه نیز رخ می‌دهد، ولی این مقاومت به جای آن که جمعی و مبارزه‌جویانه باشد، فردی و زیر جلی است. اِسکات (۱۹۸۵) از کشاورزان مالای اندونزی، که در میان آنها کار میدانی انجام داده بود، به عنوان نمونهٔ کنش‌های مقاومت محدود، که خود آنها را «سلاح‌های ضعیفان» می‌نامد، یاد می‌کند. این کشاورزان برای مقاومت در برابر پرداخت عشریهٔ اسلامی (مالیات شرعی)، از یک روش غیرمستقیم استفاده کردند. آنها می‌بایست یک دهم محصول برنج‌شان را به کارگزاران دولت در محل بدهند تا به مرکز ایالت فرستاده شود. نظراً، این عشریه می‌بایست به صورت خدمات نیکوکارانهٔ دولتی به آنها برگشت داده شود، ولی این نوع برگشت هرگز پیش نیامد. آنها به صورت شورش، تظاهرات یا

www.Booknama.com

فرهنگ‌ها برای برجسته ساختن رخدادهای همه جایی چرخهٔ زندگی، همچون زایش، بلوغ، زناشویی، بچه‌دار شدن و مرگ، مناسکی را به اجرا می‌گذارند. ولی فرهنگ‌های خاص در این مورد که کدام یک از این رخدادها شایستهٔ جشن خاصی است، با یکدیگر تفاوت دارند. مقایسه کنید مهمانی عروسی پرهزینه مردم بای چین (تصویر بالا) را با خاکسپاری پر رنگ و پرشمار مردم کواتزال تِنگا در بلندی‌های غرب گواتمالا. چه رخدادی در فرهنگ شما با مفصل‌ترین جشن همراه است؟

www.Booknama.com

در ایالات متحد و کانادا، چند فرهنگ‌گرایی بیش از پیش اهمیت می‌یابد. به ویژه در شهرهای بزرگی چون تورنتو، که در این تصویر می‌بینید، آدم‌هایی با زمینه‌های گوناگون در نمایشگاه‌ها و جشنواره‌های قومی حضور می‌یابند و خوراک‌های قومی می‌خورند. نمودهای دیگر چند فرهنگ‌گرایی را در جامعهٔ خودتان توضیح دهید.

نسل کشی، نابودی عمدی یک گروه از طریق کشتار جمعی است. در جولای سال ۱۹۹۶، ۳۱۲ تن از توتسی‌ها در یکی از اردوگاه‌های پناهندگان به دست شورشیان هوتو کشته شدند. در این تصویر می‌بینیم که قربانیان در همان اردوگاه دفن شده‌اند.

www.Booknama.com

میمون‌های بزرگ مانند این شامپانزده‌های کنگویی، از نظام‌های ندایی برای ارتباط در محیط طبیعی‌شان استفاده می‌کنند. نظام‌های صوتی آنها شمار محدودی از اصوات را دربر می‌گیرد که تنها در برخورد با محرک‌های خاص محیط به زبان آورده می‌شوند.

دودمان‌ها بر پایهٔ یک تبار شناخته شده از یک نیای مشترک شکل می‌گیرند. در یک گروه پدرتبار بچه‌های مردهای گروه (مخروطی) اعضای گروه همتبار به شمار می‌آیند. بچه‌های اعضای زن گروه خارج از گروه محسوب می‌شوند و به گروه پدرتبار پدرانشان تعلق دارند. در این گروه‌ها برون‌همسری رواج دارد.

www.Booknama.com

این درخت خانوادگیِ مادرزبان هندواروپایی است. همهٔ این زبان‌ها را می‌توان به یک زبان مادر نسبت داد. مادر زبان هندواروپایی بیش از ۶/۰۰۰ سال پیش رواج داشت. این مادرزبان به لهجه‌هایی تقسیم شد که سرانجام تبدیل به زبان‌های جداگانه شدند، که خود این زبان‌های به زبان‌هایی چون لاتینی و ژرمانی باستان تحول یافتند که نیای بسیاری از زبان‌ها همریشهٔ امروزی‌اند. زبان مادری شما به چه شاخه‌ای از این درخت خانوادگی تعلق دارد؟

www.Booknama.com

بیشتر جوامع بشری در این باره که یک زوج پس از ازدواج کجا باید زندگی کنند، عقیدهٔ مشترکی دارند؛ به این امر قاعدهٔ اقامت پس از ازدواج می‌گویند. قاعدهٔ رایج، پدرمکانی است که طبق آن، یک زوج باید با خویشاوندان شوهر زندگی کنند و بچه‌ها باید در اجتماع پدرشان بزرگ شوند. در تصویر بالا، یک عروسی سنتی کره‌ای را می‌بینید. عروس در کجاوه‌ای که چهار نفر آن را حمل می‌کنند و به داماد تعلق دارد، به اقامتگاه شوهر می‌رود. در تصویر پایین که یک عروس را در اسلواکی نشان می‌دهد، زنان جهیز عروس را به خانهٔ داماد می‌برند.

www.Booknama.com

بومیان دشت‌های بزرگ آمریکای شمالی در آغاز پای‌پیاده و با تیر و کمان بوفالو شکار می‌کردند. رواج اسب و تفنگ، الگویی از تاخت و تاز و جنگ سواره را در میان آنها پدید آورد. بر پایهٔ این تصویر، فکر می‌کنید که این دگرگونی چه پیامدهایی را در پی داشت؟

در میان ماساهای کنیا، مردهایی که در یک دورهٔ چهارساله به دنیا می‌آیند، با هم ختنه می‌شوند. آنها در سراسر زندگی‌شان به یک ردهٔ سنی با نام خاص تعلق می‌یابند. رده‌های سنی رتبه‌هایی‌را درون خوددارند که‌مهم‌ترین آنهارتبهٔ جنگجو است. در این تصویر اعضای وابسته به رتبهٔ سنی جنگجو را می‌بینید که با گروهی از دختران وابسته به یک رتبهٔ سنی پایین‌تر می‌رقصند. آیا معادل رده‌ها یا رتبه‌های سنی را در جامعهٔ خودمان نیز می‌توانیم پیدا کنیم؟

www.Booknama.com

قلمرو گوناگونی فرهنگی، ساخت‌های اجتماعی و نمودهای متفاوتی از نقش‌های جنسی را دربر می‌گیرد، از جمله نقشی که این رقصندگان مرد در جامعهٔ بورو رو به نمایش می‌گذارند.

www.Booknama.com

شمن یکی از کهن‌ترین حرفه‌های جهان است. دین‌های شمنی معمولاً در میان گشت‌زنان پیدا می‌شوند. این شمن متعلق به‌قوم‌سان (آدم سمت چپ)، در هنگام درمان دچار خلسه شده است.

www.Booknama.com

مشکی

در این عکس که در ۱۳ اکتبر ۱۹۹۶ گرفته شده است، مراسم یادبود قربانیان ایدز را در شهر واشینگتن می‌بینید که با پوششی از تصاویر روی فرشی لحافی برگزار شد. هنری که در این عکس نشان داده شد، چه کارکردی را برعهده دارد؟

www.Booknama.com

یکی از کارهای انسان‌شناسان کاربردی، فعالیت در امور پزشکی قانونی است. در این عکس، انسان‌شناسی را سرگرم کار در مؤسسهٔ پزشکی قانونی انسان‌شناختی در گواتمالا می‌بینید.

www.Booknama.com

در آتن یونان، تئاتر یونان باستان برای تماشاگران امروزی به اجرا گذاشته می‌شود. تئاتر یک تجربهٔ چند رسانه‌ای است با ترکیبی از ویژگی‌های سمعی و بصری و موسیقی.

www.Booknama.com

ترکیبی از شگردهای کهنه و نو، از جمله بازی عروسکی، در این صحنهٔ نمایشی به چشم می‌خورد. تصویرهای نمایش داده شده در این عکس از چه عوامل هنرمندانه‌ای تأثیر پذیرفته‌اند؟

www.Booknama.com

در برخی از بخش‌های گینهٔ نو پاپوا، نظام پدرتباری و پدرمکانی بازتاب‌های اجتماعی شدیدی دارد. مردها که زن‌ها را خطرناک و آلاینده می‌دانند در خانه‌های مردانه گرد هم می‌آیند (مانند خانهٔ در تصویر که نزدیک رودخانهٔ سپیک قرار دارد). آنها در این خانه‌ها اشیاءِ آیینی ارزشمندشان را از زن‌ها پنهان نگه می‌دارند.

www.Booknama.com

در این تصویر زنان گشت زن قوم سان را در حاشیهٔ صحرای کالاهاری می‌بینید که سرگرم گردآوری مواد خوراکی خودروانند.

www.Booknama.com

در این تصویر یک زن و دو دختر بچهٔ افغانستانی را در شهر مزارشریف روبروی یک مغازه لباس عروس فروشی می‌بینید.

www.Booknama.com

در این تصویر، مردم جزایر تروبریاند را در یک بازار محلی می‌بینید.

www.Booknama.com

اعتراض، در برابر این مالیات تحمیلی مقاومت نکردند، بلکه به جای آن از روش زیرکانه که مبتنی بر مقاومت‌های محدود بود، استفاده کردند. برای نمونه، کشاورزان این منطقه مساحت زمین‌شان را اعلام نمی‌کردند و دربارهٔ مقدار محصول‌شان اطلاع دروغ می‌دادند. آنها سعی می‌کردند به هر ترتیب که شده مالیات کمتری بپردازند و یا شالی‌ها را خیس کرده و با سنگ‌ریزه و گل تحویل دهند تا وزن بیشتری داشته باشند. به خاطر همین نوع مقاومت، تنها ۱۵ درصد این مالیات در عمل پرداخت شده بود (اسکات، ۱۹۹۰، ص ۸۹).

مردم تحت سلطه انواع روش‌های مقاومت آشکار را نیز به کار می‌برند، ولی معمولاً به صورت مبدل. ناخرسندی را می‌توان در مناسک عمومی، یا به زبان استعاره و یا با تعبیرهای خوشایند و افسانه‌های عامیانه، بیان کرد.

هرگاه به ستمدیدگان اجازهٔ گردهمایی داده شود، احتمال زیاد دارد که آنها در این موقعیت مقاومت آشکار از خود نشان دهند. در چنین موقعیت‌هایی، روایت پنهان ممکن است به گونه‌ای علنی افشاء شود. آدم‌ها در این جا می‌بینند که دیگرانی که تماس مستقیم با آنها نداشته‌اند در آرزوها و هراس‌های‌شان سهیم‌اند. ستم‌دیدگان ممکن است از تأثیر دیداری و عاطفی جمعیت و ناشناختگی آن، نیرو و شهامت بگیرند. نخبگان که این خطر را احساس می‌کنند، معمولاً از این گردهمایی‌های همگانی جلوگیری می‌کنند. آنها می‌کوشند تا تعطیلات، خاکسپاری‌ها، رقص‌ها، جشن‌ها و موقعیت‌های دیگری را که ممکن است ستمدیدگان را متحد سازند، محدود کنند. به همین دلیل، در دورهٔ پیش از جنگ داخلی آمریکا، در مناطق جنوبی ایالات متحد گردهمایی بیش از پنج برده ممنوع بود، مگر آن که سفیدپوستی در میان آنها باشد.

عوامل مزاحم شکل‌گیری اجتماع، مانند جدایی جغرافیایی، زبانی و قومی، نیز از مقاومت جلوگیری می‌کنند. برای همین است که مالکان کشتزارهای جنوب در ایالات متحد به دنبال بردگانی بودند که زمینه‌های فرهنگی و زبانی متفاوتی داشته باشند. ولی با وجود اقدام‌هایی که برای اختلاف‌اندازی در میان بردگان انجام می‌شد، بردگان باز هم مقاومت می‌کردند و فرهنگ، قواعد زبانی و بینش مذهبی خاص خودشان را پرورش می‌دادند. ارباب‌های آنها آن بخش‌هایی از انجیل را به بردگان می‌آموختند که بر سازش

www.Booknama.com

تأکید داشتند، ولی آنها داستان موسی، سرزمین موعود و رهایی را انتخاب می‌کردند. سنگ بنای دین بردگان، فکر تغییر وضعیت و شرایط حاکم بر سیاهان و سفیدها بود. بردگان از طریق خرابکاری و فرار، به مقاومت مستقیم نیز می‌پرداختند. در بسیاری از مناطق آمریکا، سیاهان توانسته بودند اجتماع‌های آزادی را در تپه‌ها و مناطق دور افتادهٔ دیگر برپا کنند (پرایس، ۱۹۷۳).

کارناوال به خاطر پوشش مبدل و ناشناختگی آدم‌های شرکت‌کننده در آن، موقعیتی عالی را برای بیان صحبت‌هایی ایجاد می‌کند که در حالت عادی اجازهٔ بیان به آنها داده نمی‌شود. این عکس یک کارناوال را در ترینیداد نشان می‌دهد که چنین موقعیتی را برای شرکت‌کنندگان فراهم می‌سازد. آیا در جامعهٔ شما چیزی مانند کارناوال وجود دارد؟

www.Booknama.com

در برخی مواقع، مانند جشن‌ها و کارناوال‌ها، و نیز در برخی جاها، مانند بازارها، روایت‌های پنهان مقاومت به بیان علنی گرایش پیدا می‌کردند. کارناوال به خاطر پوشش ناشناخته‌اش، برای بیان گفته‌ها و اظهارنظرهای ضدتفوقی که در شرایط عادی نمی‌شود بیان کرد، فرصت بی‌نظیری را فراهم می‌سازد. (این گفتمان ضدتفوق، گفته‌ها، ایما و اشاره‌ها و نیز کنش‌ها را دربر می‌گیرد). کارناوال‌ها از طریق اظهار گستاخی، رقص، پرخوری و عملیات جنسی، آزادی را جشن می‌گیرند (داماتا، ۱۹۹۱). کارناوال به صورت تخلیهٔ بازی‌گوشانهٔ ناامیدی‌های انباشته در هر سال نیز می‌تواند، عمل کند. با گذشت زمان، کارناوال به یک انتقاد هر ساله و نیرومند سلطه و تهدیدی برای نظم مستقر، تبدیل می‌شود (گیلمور، ۱۹۸۷). دیکتاتور اسپانیا، فرانسیسکو فرانکو، که تشخیص داده بود آزادی عمل تشریفاتی می‌تواند به یک مبارزه‌جویی سیاسی تبدیل شود، کارناوال را غیرقانونی اعلام کرده بود.

به گفتهٔ میخائیل باختین (۱۹۸۴)،در اروپای قرون وسطی، بازار بهترین مکان برای به چالش کشیدن ایدئولوژی مسلط بود. ناشناختگی جمعیت و تجارت، آدم‌ها را در موقعیت برابر قرار می‌داد. کبکبه و دبدبه‌ای که ارباب‌ها و کشیش‌ها داشتند، در بازار کارآیی نداشت. بعدها در اروپا، روایت پنهان مقاومت در بارها، میخانه‌ها، مسافرخانه‌ها، کاباره‌ها، آبجوفروشی‌ها و عرق‌فروشی‌ها، نیز جنبه‌ای علنی پیدا کرد. این مکان‌ها مردمی را پرورش می‌دادند که طی بازی‌ها، آوازخوانی‌ها، قمار، کفرگویی و نافرمانی، با فرهنگ رسمی مقابله می‌کردند. در این جاها، آدم‌ها در فضایی از آزادی ناشی از تاثیر الکل، با یکدیگر ملاقات می‌کردند. هم کلیسا و هم دولت، این فعالیت‌ها را به عنوان اعمال براندازانه تقبیح می‌کردند.

امپریالیسم فرهنگی

امپریالیسم فرهنگی به گسترش یا پیشرفت یک فرهنگ به زیان فرهنگ‌های دیگر و یا تحمیل آن بر فرهنگ‌های دیگر، اطلاق می‌شود. در نتیجه، کشورها یا فرهنگ‌هایی که از نفوذ اقتصادی و سیاسی بیشتری برخوردارند، فرهنگ‌های کم‌نفوذتر را تغییر می‌دهند، جای آنها را می‌گیرند و یا آنها را نابود می‌سازند. فرانکو دیکتاتور اسپانیا نوعی

www.Booknama.com

مبارزهٔ فرهنگی امپریالیستی را به منظور ریشه‌کنی فرهنگ، زبان و دین منطقهٔ باسک دنبال کرد، همچنان که دولت اسلامی سودان نیز همین نوع سیاست فرهنگی امپریالیستی را با ابعاد مذهبی و زبانی علیه غیرمسلمانان پیاده کرد. در هر دو مورد یاد شده مقاومتی مسلحانه در برابر این امپریالیسم فرهنگی شکل گرفت.

برخی از صورت‌های امپریالیسم فرهنگی، ظریف‌ترند و یک نوع مغزشویی درازمدت را در نظر دارند. در امپراطوری استعماری فرانسه، کودکان بومی تاریخ، زبان و فرهنگ فرانسوی را از کتاب‌هایی درسی که به همان شکل در فرانسه نیز تدریس می‌شدند، یاد می‌گرفتند. بومیان تاهی‌تی، مالزی، ویتنام و سنگال، زبان فرانسوی را از روخوانی کتاب‌هایی یاد می‌گرفتند که دربارهٔ «نیاکان ما، گُلها[1]» صحبت می‌کردند.

تکنولوژی نوین، به ویژه رسانه‌های همگانی، تا چه حد می‌تواند عامل امپریالیسم فرهنگی باشد؟ برخی از مفسران تکنولوژی نوین را پاک‌کنندهٔ تفاوت‌های فرهنگی می‌دانند، زیرا محصولات یکنواخت این تکنولوژی به دست آدم‌های بیشتری در سراسر جهان می‌رسد. ولی برخی دیگر این نقش را برای تکنولوژی نوین قایل می‌شوند که به گروه‌های اجتماعی (فرهنگ‌های محلی) اجازه می‌دهد که خودشان را نشان دهند و باقی بمانند (مارکوس و فیشر، ۱۹۹۹). برای مثال، رادیو و تلویزیون، پیوسته رخدادهای محلی (جشن‌ها و مراسم آنها) را در معرض توجه گروه گسترده‌تری قرار می‌دهد. رسانه‌های آمریکای شمالی در برانگیختن انواع فعالیت‌های محلی نقش دارند. به همین سان، در برزیل، عرف‌ها، جشن‌ها و اجراهای محلی بر اثر نفوذ نیروهای خارجی، از جمله رسانه‌های همگانی و گردشگری، دستخوش تغییر شده‌اند.

در شهر آرِم بِپ برزیل، پوشش تلویزیونی باعث تقویت مشارکت در اجرای یک نمایش سنتی سالیانه به نام چِگان‌سا شده است. این یک نوع رقص نمایشی ماهیگیران است که کشف برزیل به وسیلهٔ پرتغال را به نمایش می‌گذارد. رقصندگان آرِم‌بِپی برای اجرای چگان‌سا در برابر دوربین‌های تلویزیونی برای یک برنامهٔ تلویزیونی که اجراهای سنتی از بسیاری از اجتماع‌های روستایی را برعهده دارد، به پایتخت برزیل سفر کرده‌اند.

یکی از برنامه‌های تلویزیون ملی برزیل به نام فانتاستیکو که در یکشنبه شبها

۱. نیاکان اصیل ملت فرانسه. ـ م.

www.Booknama.com

نمایش داده می‌شود، در مناطق محلی بسیار طرفدار دارد، زیرا رخدادهای محلی را به نمایش می‌گذارد. اکنون در بسیاری از شهرک‌های واقع در کرانهٔ رودخانهٔ آمازون، مراسم محلی سالیانه برای پخش تلویزیونی بیش از پیش به اجرا گذاشته می‌شود. برای مثال، در شهرک آمازونی پارانتینز، برای فوج گردشگرانی که با قایق به این جا وارد می‌شوند، یک برنامهٔ ویدیویی از جشن محلی و سالیانهٔ بومبامِئوبوی در هر روزی از سال نمایش داده می‌شود. در این جشن که با پوشش خاصی برگزار می‌شود، از گاوبازی تقلید می‌شود. در این نوع برنامه‌ها که در آنها اجتماع‌های محلی حفظ و احیاء می‌شوند، نمایش مراسم سنتی برای اجرای تلویزیونی و گردشگران، بیش از پیش افزایش یافته است.

تلویزیون برزیل با افزایش محبوبیت تعطیلاتی چون کارناوال و کریسمس، نقش تبلیغ سنت‌های محلی را از «بالا به پایین» ایفا کرده است. تلویزیون به گسترش ملی کارناوال به فراسوی مراکز شهری سنتی آن، کمک کرده است. با این همه، واکنش‌های محلی به پخش تلویزیونی سراسری کارناوال و دم و دستگاه آن (رژه‌ها، لباس‌ها و رقص پرحرارت آن) واکنش‌های ساده و یکنواخت به محرک‌های خارجی به شمار نمی‌آیند.

برزیلی‌های محلی به جای اقتباس مستقیم کارناوال، به شیوه‌های مختلف در برابر آن واکنش نشان می‌دهند. آنها غالباً کارناوال را به صورت اصلی‌اش اجرا نمی‌کنند، بلکه جشن‌های محلی‌شان را به گونه‌ای تعدیل می‌کنند که با تصاویر کارناوال همخوانی داشته باشند. در برخی از محل‌ها، کارناوال را اصلاً قبول ندارند. نمونهٔ این انکار، شهر آرِم‌بپ است که در آن جا کارناوال هرگز مهم نبوده است، شاید به خاطر آن که روز مرسوم کارناوال در هر سال به روز برگزاری جشن اصلی محلی بسیار نزدیک است، جشنی که در ماه فوریه به افتخار فرانسیس، قدیس آسی‌سی برگزار می‌شود. در گذشته، روستاییان بضاعت برگزاری هر دو جشن را نداشتند. امروزه، مردم آرم‌بپ نه تنها کارناوال را قبول ندارند، بلکه با جشن اصلی خودشان هم بیش از پیش مخالفت می‌کنند. آنها از این واقعیت بیزارند که فرانسیس قدیس به یک رویداد «بیگانگان» تبدیل شده است، زیرا همین رویداد است که هزاران گردشگر را هر ساله در ماه فوریه به آرم‌بپ می‌کشاند. روستاییان فکر می‌کنند که منافع تجاری و خارجیان، قدیس‌شان را مصادره کرده‌اند.

امروزه بسیاری از مردم آرم‌بپ در مخالفت با این روندها، می‌گویند که جشن‌های

www.Booknama.com

سنتی ماه ژوئن را که به افتخار جان قدیس، پیتر قدیس و آنتونی قدیس برگزار می‌شوند، دوست دارند و در آنها بیشتر شرکت می‌کنند. در گذشته، این جشنها در سطحی کوچک‌تر از جشن فرانسیس قدیس برگزار می‌شدند. ولی امروزه مردم آرم‌بب این جشنها را با حدت و شور تازه‌ای برگزار می‌کنندو بدین سان، در برابر بیگانگان و جشن‌های واقعی و تلویزیونی‌شان واکنش نشان می‌دهند.

ساخت و بازساخت فرهنگ

هر نوع تصویر تلویزیونی، مانند تصویر تلویزیونی کارناوال، را می‌توان بر حسب ماهیت و تأثیرهای آن تحلیل کرد. همچنین این تصویر را به عنوان متن هم می‌توان تحلیل کرد. ما معمولاً متن را یک متن درسی مانند همین کتاب می‌انگاریم. ولی این اصطلاح معنای عام‌تری دارد. انسان‌شناسان اصطلاح متن را برای هر چیز «قرائت»پذیر و قابل تفسیر که معنایی برای خواننده‌اش داشته باشد، به‌کار می‌برند. بدین معنا، لزومی ندارد که یک متن به صورت نوشته باشد. این اصطلاح را در مورد یک فیلم، یک تصویر و یا یک رویداد مانند کارناوال، نیز می‌توان به کار بست. برزیلی‌هایی که در کارناوال شرکت می‌کنند، آن را به عنوان یک متن «قرائت» می‌کنند. این «قرائت کنندگان» معانی و احساس‌های خاص خودشان را از رخدادها، تصاویر و فعالیت‌های کارناوال به دست می‌آورند. این معانی و احساس‌ها ممکن است با معانی و احساس‌هایی که آفرینندگان متن، مانند حامیان رسمی کارناوال، در نظر داشتند متفاوت باشند. («قرائت» و معنای مورد نظر آفرینندگان یا آن قرائتی را که نخبگان معنای درست و مقصود متن می‌انگارند، می‌توان قرائت تفوق‌آمیز نامید).

«قرائت کنندگانِ» پیام‌های رسانه‌ای پیوسته از متن معانی خاص‌شان را تولید می‌کنند. آنها ممکن است با معناهای تفوق‌آمیز متن مخالفت کنند و یا به جنبه‌های غیرتفوق‌آمیز متن توجه نشان دهند. ما همین فراگرد را در میان بردگان آمریکایی مشاهده کردیم، وقتی که آنها داستان توراتی موسی و رهایی را بر درس‌های تفوق‌آمیز سازش و فرمان‌برداری که ارباب‌های‌شان به آنها یاد می‌دادند، ترجیح داده بودند.

www.Booknama.com

فرهنگ مردم‌پسند

جان فیسک در کتابش با عنوان فهم فرهنگ مردم‌پسند (۱۹۸۹)، استفادهٔ افراد از فرهنگ مردم‌پسند را یک کنش خلاقانه می‌داند؛ (در واقع، این نوع استفاده را نوعی «قرائت» اصیل یک متن می‌انگارد). برای مثال، به نظر او، فیلم جنگ ستارگان برای هر یک از بینندگان آن معنای متفاوتی دارد. به گفتهٔ فیسک، «معناهایی که من از یک متن استنباط می‌کنم، زمانی برایم مطبوع خواهند بود که احساس کنم این معناها مال من‌اند و به زندگی روزانهٔ من به شیوه‌ای عملی و مستقیم ارتباط دارند» (۱۹۸۹، ص ۵۷). هر یک از ما می‌توانیم مجلات، کتاب‌ها، موسیقی، تلویزیون، فیلم‌ها، مشاهیر و فرآورده‌های دیگر فرهنگ مردم‌پسند را «قرائت» کنیم.

افراد برای بیان مقاومت‌شان، از فرهنگ مردم‌پسند نیز استفاده می‌کنند. آدم‌ها از طریق استفاده از فرهنگ مردم‌پسند، می‌توانند در برابر روابط قدرت نابرابرانه‌ای که در خانواده، محیط کار و در کلاس درس با آن روبرو می‌شوند، به گونه‌ای نمادین مقاومت کنند. گروه‌هایی که احساس می‌کنند قدرت ندارند و ستم‌دیده‌اند، می‌توانند برای بیان ناخرسندی و مقاومت‌شان، از فرهنگ مردم‌پسند (از موسیقی رَپ گرفته تا کمدی) استفاده کنند.

بومی‌سازی فرهنگ مردم‌پسند

برای درک دگرگونی فرهنگی، مهم است تشخیص دهیم که می‌توان معنا را به گونه‌ای محلی ساخت. آدم‌ها معانی و ارزش‌های خاص خودشان را به متن‌ها، پیام‌ها و فرآورده‌هایی که دریافت می‌کنند، نسبت می‌دهند. این معانی زمینه‌ها و تجربه‌های فرهنگی آنها را بازتاب می‌کنند. زمانی که نیروهای برخاسته از کانون‌های جهانی وارد جامعه‌های تازه می‌شوند، ساخت بومی پیدا می‌کنند، یعنی برای سازگاری با فرهنگ محلی، در محل تعدیل می‌شوند. این قضیه در مورد نیروهای فرهنگی متفاوتی چون خوراک سریع، موسیقی، سبک‌های خانه‌سازی، علم، تروریسم، جشن‌ها و نهادها و اندیشه‌های سیاسی، به یکسان صادق است.

نوع پذیرش فیلم رَمبو در استرالیا، نمونه‌ای از این قضیه را نشان می‌دهد که

www.Booknama.com

در سراسر امپراطوری استعماری فرانسه، به کودکان بومی از طریق خواندن کتاب‌هایی راجع به «نیاکان ما؛ گلها»، زبان فرانسوی یاد داده می‌شد. در این اواخر، شهروندان فرانسوی در برابر آنچه که خودشان «امپریالیسم فرهنگی» آمریکایی می‌انگارند، انتقاد یا مقاومت کرده‌اند؛ یکی از نمادهای برجستهٔ این امپریالیسم، دیزنی‌لند اروپایی بوده است.

چگونه فرهنگ مردم‌پسند می‌تواند بومی شود. مایکلز (۱۹۸۶) دریافت که فیلم رمبو در میان بومیان صحراهای واقع در مرکز استرالیا بسیار محبوب است و آنها از این فیلم معناهای خاص خودشان را برداشت می‌کنند. «قرائت» آنها از این فیلم با آنچه که سازندگان فیلم در نظر داشتند و با قرائت بیشتر بینندگان آمریکای شمالی، متفاوت بوده است. بومیان استرالیایی رمبو را به عنوان نمایندهٔ جهان سوم در نبرد با طبقهٔ افسران سفیدپوست در نظر می‌گرفتند. این نوع قرائت بومی احساس‌های منفی آنها را در برابر

www.Booknama.com

پدرمآبی سفیدپوستان و روابط نژادی موجود، بیان می‌کند. آنها همچنین تصور می‌کردند که میان رمبو و زندانیانی که او می‌خواست آزادشان کند، نوعی روابط قبیله‌ای و پیوندهای نَسَبی وجود دارد. همهٔ این برداشت‌ها با توجه به تجربه‌های بومیان، معنا دارند. نسبت بومیان استرالیایی در زندان‌های استرالیا، بیشتر از اقوام دیگر است. محتمل‌ترین فردی که می‌تواند این زندانیان را آزاد سازد، می‌بایست کسی باشد که با آنها پیوند نَسَبی داشته باشد. این نوع قرائت رمبو از معناهایی سرچشمه می‌گیرد که از این متن استنباط می‌شود، نه این که خود متن چنین قرائتی را القاء کرده باشد (فیسک، ۱۹۸۹).

نظام جهانی تصاویر

همهٔ فرهنگ‌ها تخیل را در قالب‌های گوناگون رؤیاها، خیال‌پردازی‌ها، آوازها، اسطوره‌ها و داستان‌ها، بیان می‌کنند. ولی امروزه، بسیار بیش ازگذشته، آدم‌های بیشتری در مکان‌های بسیار بیشتری طیف وسیع‌تری از زندگی‌های «امکان‌پذیر» را تصور می‌کنند. یکی از عوامل مهم این دگرگونی، رسانه‌های همگانی‌اند که مجموعهٔ غنی و پیوسته متغیری از زندگی‌های امکان‌پذیر را باز می‌نمایند. ایالات متحد به عنوان یک کانون‌رسانه‌ای، با کانادا، ژاپن، اروپای غربی، برزیل، مکزیک، نیجریه، مصر، هند و هنگ‌کنگ، پیوند یافته است.

رسانهٔ همگانی الکترونیک، مانند رسانه‌های چاپی که قرن‌ها این کار را انجام داده‌اند، نیز می‌تواند درگسترش و حتی ایجاد هویت‌های ملی و قومی نقش داشته باشد. تلویزیون و رادیو، مانند رسانه‌های چاپی، می‌توانند فرهنگ‌های کشورهای گوناگون را در داخل مرزهای‌شان اشاعه دهند و بدین سان به هویت فرهنگیِ ملی آنها برجستگی بخشند. برای مثال، میلیون‌ها برزیلی که پیش از این (به دلیل دوری جغرافیایی یا بی‌سوادی) از رخدادها و خبرهای شهری و ملی برکنار بودند، امروزه از طریق شبکه‌های تلویزیونی در یک نظام ارتباط ملی مشارکت می‌کنند.

بررسی‌های میان فرهنگی اعتقاد قوم‌مدارانهٔ آمریکایی را دربارهٔ تماشای تلویزیون در کشورهای دیگر نقض می‌کنند. این تصور غلط در ذهن آمریکاییان وجود

www.Booknama.com

دارد که برنامه‌های آمریکایی خواه‌ناخواه بر فرآورده‌های تلویزیونی محلی غلبه خواهند کرد. اگر رقابت تلویزیونی محلی جذاب باشد، این امر رخ نخواهد داد؛ برای نمونه، در برزیل، محبوب‌ترین شبکهٔ تلویزیونی (تی. وی. گلوبو) بیشتر بر تولید محلی اتکا دارد. واردات تلویزیونی آمریکایی، در برزیل بینندگان اندکی دارند. مردم‌پسندترین برنامهٔ تلویزیونی برزیل، سریال‌های ساخت محلی به نام تله‌نوولا است که به سریال‌های عامه‌پسند آمریکایی شباهت دارد. تلویزیون گلوبو هر شب برای بیشترین و علاقه‌مندترین جمعیت تماشاگران جهان (۶۰ تا ۸۰ میلیون بیننده در سراسر برزیل) برنامه پخش می‌کند. برنامه‌هایی که این جمعیت را به خود جلب می‌کنند، برزیلی و برای برزیلی‌ها ساخته شده‌اند. بدین سان، تلویزیون برزیل نه فرهنگ آمریکای شمالی بلکه فرهنگ ملی سراسر برزیلی را پخش می‌کند. برنامه‌های تلویزیونی برزیلی در سطح بین‌المللی نیز قدرت رقابت دارند. این برنامه‌ها به بیش از ۱۰۰ کشور در آمریکای لاتین، اروپا، آسیا و آفریقا صادر می‌شوند.

این قضیه را می‌توان این‌گونه تعمیم داد که هر جا که برنامه‌های محلی مناسب در دسترس باشند، برنامه‌هایی که با فرهنگ بومی بیگانه‌اند، موفق نخواهند بود. تجربهٔ بسیاری از کشورها این نکته را تأیید می‌کند. برنامه‌های ملی در ژاپن، مکزیک، هند، مصر و نیجریه، بسیار محبوب‌اند. در یک بررسی که در اواسط دههٔ ۱۹۸۰ انجام گرفت، ۷۵ درصد تماشاگران نیجریه‌ای برنامه‌های محلی را ترجیح می‌دادند. تنها ۱۰ درصد بینندگان برنامه‌های وارداتی را ترجیح می‌دادند و ۱۵ درصد بقیه نیز هر دو نوع برنامه را تماشا می‌کردند. برنامه‌های محلی در نیجریه برای آن موفق بوده‌اند که این برنامه‌ها «سرشار از لحظه‌های روزمره‌ای‌اند که بینندگان می‌توانند خودشان را در آنها بیابند. این نمایش‌های تلویزیونی به دست خود نیجریه‌ای‌ها ساخته می‌شوند» (گِری، ۱۹۸۶). سی میلیون تماشاگر نیجریه‌ای یکی از محبوب‌ترین سریال‌های بومی به نام مدیر مدرسهٔ دهکده را هر هفته می‌دیدند. این برنامه ارزش‌های روستایی را در برابر چشمان شهری‌هایی قرار داد که ریشه‌های روستایی‌شان را فراموش کرده بودند (گِری، ۱۹۸۶).

رسانه‌های همگانی همچنین می‌توانند در حفظ هویت‌های قومی و ملی در میان مردمی که در خارج از مرزهای ملی‌شان زندگی می‌کنند، نقش بازی کنند. گروه‌هایی که

www.Booknama.com

از کشورهای‌شان خارج می‌شوند، می‌توانند از طریق رسانه‌ها تماس با یکدیگر و نیز با سرزمین مادری‌شان را حفظ کنند. خارج‌نشینان (آدم‌هایی که از سرزمین اصلی و نیاکانی‌شان خارج شده‌اند) بازار رسانه‌ها، ارتباطات و خدمات مسافرتی را که هدف‌شان جلب مخاطبان قومی، ملی یا مذهبی خاص است، گسترش داده‌اند. برای مثال، کانال اف. بی. اس در ویرجینیا، در ازای دریافت مبلغی، بیش از ۳۰ ساعت برنامهٔ هفتگی در اختیار گروه‌های مهاجر در پایتخت ایالات متحد می‌دهد تا برنامه‌هایی را به زبان خودشان پخش کنند. برای نمونه، تلویزیون سومالی، یک برنامهٔ نیم ساعته است که ۵/۰۰۰ بینندهٔ سومالیایی دارد. آنها هر هفته از طریق این برنامه می‌توانند پرچم

تجارت و رسانه‌ها علاقه‌مندی به فرآورده‌های کشورهای دیگر را در سراسر جهان افزایش داده‌اند. در این عکس، یک مرد آلمانی را می‌بینید که یک عروسک باربی آمریکایی را به دوش گرفته و از یک مرکز خرید خارج می‌شود.

www.Booknama.com

آیاتی از قرآن مجید با تصاویری از مساجد سراسر جهان پخش می‌شود. (و بدین‌سان، این برنامه در ایجاد یک هویت اسلامی فراملی نیز نقش بازی می‌کند). پیش از این، در یک بخش سرگرم‌کننده، رقص‌ها و موزیک بومی سومالیایی نیز پخش می‌شد. پس از رخداد جنگ داخلی در سومالی به سال ۱۹۹۲، این برنامهٔ سرگرم کننده جایش را به برنامه‌ای داده بود که تصاویری از کودکان گرسنه و روستاهای سوخته را پخش می‌کرد. تلوبزیون سومالی آگهی‌های ترحیم، گردهمایی‌ها و برنامه‌ای به نام «سومالی امروز» را پخش می‌کند که در آن با دیپلومات‌ها، وکیلان سومالیایی و کارکنان آژانس‌های مسافرتی دربارهٔ نرخ بلیط هواپیما مصاحبه می‌شود. مهمانان این برنامه از قبایل و خاندان‌های گوناگون سومالیایی‌اند. تلویزیون سومالی به یک حلقهٔ پیوند حیاتی میان سومالیایی‌های مهاجر و سرزمین مادری‌شان، تبدیل شده است (نیویورک تایمز، ۱۸ دسامبر ۱۹۹۲).

فرهنگ مصرفی فراملی

علاوه بر رسانه‌های الکترونیک، نیروی فراملی اساسی دیگر، سرمایهٔ مالی است. شرکت‌های چندملیتی و شرکت‌های تجاری دیگر برای سرمایه‌گذاری و جلب سود به فراسوی مرزهای ملی نگاه می‌کنند. همچنان که آرجون آپادورای، (۱۹۹۱، ص ۱۹۴) می‌گوید، «پول، کالاها و اشخاص، هر یک دیگری را در سراسر جهان پیوسته دنبال می‌کنند». امروزه ساکنان بسیاری از اجتماع‌های آمریکای لاتین به پول‌های نقد خارجی که از کارگران مهاجر بین‌المللی‌شان می‌رسد، وابسته‌اند. همچنین، اقتصاد ایالات متحد بیش از پیش تحت نفوذ سرمایهٔ خارجی، به ویژه از بریتانیا، کانادا، آلمان، هلند و ژاپن، قرار گرفته است. وابستگی اقتصاد آمریکا به نیروی کار خارجی، هم از طریق مهاجرت کارگران و هم از راه صدور مشاغل، نیز افزایش یافته است.

فرهنگ جهانی کنونی با ورود و خروج آدم‌ها، تکنولوژی، سرمایهٔ مالی، اطلاعات، تصاویر و ایدئولوژی، کار می‌کند (آپادورای، ۱۹۹۰). فعالیت تجاری، تکنولوژی و رسانه‌ها، اشتیاق به کالاها و تصاویر خارجی را در سراسر جهان افزایش داده‌اند. همین امر دولت‌های ملی، از جمله کشورهای «پشت پردهٔ آهنین» را وادار به پذیرش فرهنگ مصرفی جهانی کرده است. امروزه، تقریباً هر کسی در این فرهنگ

www.Booknama.com

مشارکت دارد. کم هستند آدم‌هایی که تی‌شرت‌های تبلیغ‌کنندهٔ فرآورده‌های غربی را هرگز ندیده باشند. آهنگ‌های ضبط شدهٔ ستاره‌های آمریکایی و بریتانیایی موسیقی راک در خیابان‌های ریودوژانیرو به گوش می‌رسند، همچنان که رانندهای تاکسی از تورنتو گرفته تا ماداگاسکار، نوارهای لامبادای برزیلی را در تاکسی‌های‌شان پخش می‌کنند. کشاورزان و اعضای قبایل در نظام جهانی نوین مشارکت دارند، نه تنها به خاطر آن که آنها هم وابسته به پول نقد شده‌اند، بلکه برای این که سرمایه‌داری جهانی فرآورده‌ها و تصاویر آنها را نیز از آن خود ساخته است (روت، ۱۹۹۶). محصولات بومی آنها نیز کالاهای تجاری شده‌اند. وانگهی، اقوام بومی برای تصاویر و فرآورده‌های‌شان از طریق برنامه‌های تلویزیونی همچون بقای فرهنگی، بازاریابی می‌کنند.

پیوندها

پیوندها در نظام نوین جهانی گسترش یافته‌اند و مرزها و تمایزهای کهن کمرنگ شده‌اند. آپادورای، (۱۹۹۰، ص ۱) جهان امروز را یک «نظام همنکش‌گرِ فرامحلی» می‌داند که «بسیار جدید» است. آدم‌ها به عنوان پناهنده، مهاجر، گردشگر، زایر، مبلغ مذهبی، کارگر، بازرگان، کارگزار توسعه، کارمند سازمان‌های غیردولتی، سیاستمدار، سرباز، ورزشکار یا چهره‌های تلویزیونی، بسیار بیشتر از گذشته مسافرت می‌کنند.

در فصل‌های گذشته دیدیم که گشت‌زنان و شبانان معمولاً نیمه کوچنده یا کاملاً کوچنده‌اند. ولی امروز پهنهٔ تحرک انسان به گونهٔ نمایانی گسترش یافته است. مهاجرت فراملی چندان اهمیت یافته است که بسیاری از روستاییان مکزیکی «بیشتر خویشاوندان و دوستان مهم‌شان صدها یا هزاران کیلومتر دورتر از آدم‌های دوروبرشان زندگی می‌کنند» (راوز، ۱۹۹۱). بیشتر مهاجران پیوندهای‌شان را با سرزمین بومی‌شان (از طریق تلفن، بازدید، پول فرستادن و دیدن برنامه‌های تلویزیونی قومی) حفظ می‌کنند. آنها به یک معنا، چند محلی زندگی می‌کنند، یعنی در یک زمان در مکان‌های متفاوت به سر می‌برند. برای مثال، دومینیکنی‌های نیویورک به این معروف شده‌اند که میان دو جزیره، یعنی مَنهَتَن و جمهوری دومینیکن، زندگی می‌کنند (گِرَس ماک و پِسا، ۱۹۹۱). بسیاری از دومینیکنی‌ها، به گونه‌ای موقتی به ایالات متحد مهاجرت می‌کنند و هر زمان که پول

www.Booknama.com

کافی برای تغییر سبک زندگی‌شان پیدا می‌کنند به جزایر کارائیب برمی‌گردند.

آدم‌های متحرک

با توجه به این همه آدم‌های «متحرک»، واحد بررسی انسان‌شناسان از اجتماع محلی به خارج‌نشینان یا شاخهٔ خارج‌نشین اقوام بومی در نقاط مختلف جهان، گسترش یافته است. انسان‌شناسان بیش از پیش بازماندگان روستاییان مهاجری را بررسی می‌کنند که از نقاط روستایی به مناطق شهری و در دو سوی مرزهای ملی در حرکت‌اند. در نشست سالیانهٔ انجمن انسان‌شناسی آمریکا در شیکاگو به سال ۱۹۹۱، رابرت کِمپرِ انسان‌شناس یک رشته سخنرانی دربارهٔ تحقیق میدانی و مردم‌نگارانهٔ درازمدت را سازمان داده بود. تحقیق درازمدت خود او دربارهٔ یکی از دهکده‌های مکزیک بود که دهه‌ها ادامه داشت. به هر روی، مجموعهٔ داده‌های او اکنون نه تنها مردم این دهکده، بلکه بازماندگان آنها را در سراسر جهان نیز دربر می‌گیرد (یکی از این‌ها در ۱۹۹۰ به آلاسکا نیز رسیده بود). کمپر برای مشاهدهٔ برخی از آنها بخشی از وقت خود را به بازدید از شیکاگو اختصاص داده بود که نسل تازه‌ای از این روستازادگان محله‌ای را در آن جا به خود اختصاص داده بودند. در جهان امروز که آدم‌ها جا به جا می‌شوند، سنت‌ها و انسان‌شناسان‌شان را نیز همراه‌شان حرکت می‌دهند.

پسامدرنیته زمانه و موقعیت کنونی ما را توصیف می‌کند. در جهانِ پیوسته متغیر امروزی، آدم‌های متحرک یاد گرفته‌اند که در هر مکان و محیطی هویت‌های چندگانه‌ای را برای خود حفظ کنند. پسامدرن در عام‌ترین معنای آن، به درآمیختگی و فروپاشی قواعد، مقولات، تمایزها و مرزهای تثبیت شده اطلاق می‌شود. این واژه از پسامدرنیسم برگرفته شده است که به یک سبک و نهضتی در معماری گفته می‌شود که از دههٔ ۱۹۷۰ آغاز شده و جای مدرنیسم را گرفته است. معمار پسامدرن قواعد، نظم هندسی و سخت‌گیری‌های مدرنیسم را رد کرده است. از ساختمان‌های مدرن توقع داریم که طراحی روشن با کارکردهای مشخص داشته باشند. ولی طراحی پسامدرن «شلوغ‌تر» و بازی گوشانه‌تر است. این نوع طراحی برآمیزه‌ای از سبک‌های متعلق به زمان‌ها و مکان‌های متفاوت، از جمله سبک‌های مردم‌پسندانه و قومی و فرهنگ‌های غیرغربی،

www.Booknama.com

تکیه دارد. پسامدرنیسم «ارزش» هنری را به فراسوی صورت‌های فرهنگی کلاسیک، نخبه و غربی، بسط می‌دهد. امروزه اصطلاح پسامدرن برای توصیف تحولات قابل مقایسه در موسیقی، ادبیات و هنرهای تجسمی نیز به کار برده می‌شود. پسامدرنیته جهانی را توصیف می‌کند که در آن، معیارها، تضادها، گروه‌ها، مرزها و هویت‌های مرسوم، از حالت دربستگی درمی‌آیند، به هم می‌رسند و از هم پاشیده می‌شوند.

جهانی شدن، ارتباط میان فرهنگی از جمله سفر و مهاجرت، را تشدید می‌کند و از این طریق، آدم‌ها را از جوامع گوناگون در تماس مستقیم قرار می‌دهد. امروزه جهان از هر زمان دیگری یکپارچه‌تر شده است. با این همه، از هم پاشیدگی نیز در پیرامون ما به چشم می‌خورد. ملت‌ها تجزیه می‌شوند (مانند یوگوسلاوی و اتحاد شوروی)، همچنان که بلوک‌های سیاسی (مانند ملت‌های پیمان ورشو) و ایدئولوژی‌ها (مانند کمونیسم) نیز فرو می‌پاشند. مفهوم «جهان آزاد» بی‌اعتبار شده است، زیرا این مفهوم تنها در نقطهٔ مقابل گروهی از «ملت‌های دربند» معنا داشت؛ اصطلاح ملت‌های دربند را ایالات متحد و هم‌پیمان‌های آن در مورد امپراطوری شوروی پیشین به کار می‌بردند که اکنون بیشتر معنایش را از دست داده است.

در همین زمان، انواع تازه‌ای از واحدهای سیاسی و قومی نیز پدیدار شده‌اند. در برخی موارد، فرهنگ‌ها و گروه‌های قومی در انجمن‌های گسترده‌تری به هم پیوند خورده‌اند. اکنون یک نوع هویت سراسری سرخپوستی بیش از پیش قوت گرفته است و یک نوع جنبش بین‌المللی قبیله‌ای نیز فعال شده است. در ژوئن ۱۹۹۲، کنفرانس جهانی اقوام بومی در ریودوژانیرو و همزمان با کنفرانس سازمان ملل متحد دربارهٔ محیط‌زیست و توسعه، تشکیل شد. در این کنفرانس، علاوه بر دیپلمات‌ها، روزنامه‌نگاران و هواداران محیط‌زیست، ۳۰۰ تن از نمایندگان جوامع گوناگون قبیله‌ای که در جهان نوین باقی مانده‌اند، از لاپلند گرفته تا مالی، نیز حضور داشتند (بروک، ۱۹۹۲).

موقعیت‌های پسامدرن

انسان‌شناسان بیش از پیش چیزی را تجربه می‌کنند که می‌توان آن را «موقعیت‌های پسامدرن در نظام جهانی» نامید. برخی از زنده‌ترین موقعیت‌های

www.Booknama.com

پسامدرنی که خودم تجربه کردم، برمی‌گردد به شهر آمبالاوائو در ماداگاسکار. در سال‌های ۱۹۶۶ و ۱۹۶۷، من و همسرم خانه‌ای در این شهر که در جنوب ماداگاسکار قرار دارد، کرایه کردیم. ما تعطیلات آخر هفته را که از روستاهای میدان تحقیق‌مان برمی‌گشتیم، در آن شهر می‌گذراندیم.

فعالیت در جهت کمک به ابقای فرهنگ‌های گوناگون بومی، به یک جنبش قبیله‌ای بین‌المللی تبدیل شده است. در ژوئن ۱۹۹۲، کنفرانس جهانی اقوام بومی در ریودوژانیرو تشکیل شد. در این کنفرانس، علاوه بر دیپلومات‌ها، روزنامه‌نگاران و هواداران محیط زیست، ۳۰۰ تن از نمایندگان قبایل گوناگونی که در جهان نوین باقی مانده‌اند، نیز حضور داشتند.

www.Booknama.com

در ۱۹۶۶، ماداگاسکار از فرانسه مستقل شده بود، ولی شهرهایش هنوز بیگانگانی را در خود جای داده بودند که یادآور استعمار بودند. در شهر آمبالاوائو، علاوه بر ما، دست کم ده دوازده عامل نظام جهانی، از جمله یک بازرگان لباس‌فروش هندی، چند خواربارفروش هندی و چند تا آدم فرانسوی، نیز زندگی می‌کردند. یکی از فرانسویان برای کمک به توسعهٔ صنعت تنباکو، به عنوان مشاور در آن جا کار می‌کرد. دو جوان فرانسوی نیز در مدرسهٔ آنجا تدریس می‌کردند.

یکی از این فرانسویان به نام نوئل مدیر دبیرستان آن جا بود. او نزدیک یک خانوادهٔ سرشناس محلی زندگی می‌کرد (همان خانواده‌ای که از ما در دهکدهٔ نیاکانی‌اش که میدان تحقیق‌مان بود، حمایت می‌کرد). از آن جا که نوئل غالباً با تحقیر از زبان مالاگاسی صحبت می‌کرد، از این که دیدم دارد از یکی از دختران جوان این خانوادهٔ ماداگاسکاری دلبری می‌کند، تعجب کرده بودم. این دختر نامش لِنور و خواهر لِئون بود، معلم مدرسه‌ای که بعدها یکی از نزدیک‌ترین دوستان من شده بود. من و همسرم در دسامبر ۱۹۶۷ شهر آمبالاوائو را ترک کردیم، حال آن‌که نوئل و دیگر عاملان نظام جهانی در آن جا باقی مانده بودند.

هر یک از سفرهای دوباره‌ام به ماداگاسکار، موقعیت‌های پسامدرنی را دربر داشته است، یعنی با آدم‌ها و فرآورده‌های متحرکی در محیط‌های چندفرهنگی و غیرمترقبه‌ای روبرو شده بودم. پس از سفر ۱۹۶۷، در فوریهٔ ۱۹۸۱ بازدید کوتاهی از ماداگاسکار داشتم و چند روزی را در شهر آنتاناناریور، پایتخت ماداگاسکار، به سر بردم. در آن جا پس از یک شورش داخلی و اعلام منع آمد و شد شبانه، مجبور شده بودم که شب‌ها را در هتل تازه‌ساز هیلتون بگذرانم. در این هتل، گروهی از خلبانان میگ روسی (با همسران‌شان) نیز زندگی می‌کردند که برای آموزش ماداگاسکاری‌ها جهت دفاع از جزیرهٔشان که در اقیانوس هند موقعیت استراتژیکی داشت، آمده بودند. بعدها به جنوب ماداگاسکار برای دیدن لئون، دوست معلم‌ام که زادگاهش آمبالاوائو بود و به یک سیاستمدار برجسته‌ای تبدیل شده بود، رفتم. متأسفانه، او برای شرکت در یک برنامهٔ سه ماههٔ آموزشی به مسکو رفته بود.

سفر بعدی‌ام به ماداگاسکار، در تابستان ۱۹۹۰ اتفاق افتاده بود. در این زمان، یک

www.Booknama.com

موقعیت پسامدرن دیگر برایم رخ داد که ملاقات با امیلی، دختر ۲۲ سالهٔ لئون ولنور، بود که در ۱۹۶۷ شاهد رابطهٔ عاشقانهٔ آنها بودم. یکی از عمه‌های امیلی او را برای دیدنم به هتلم در آتلانتاریوو آورده بود. امیلی برای بررسی بازاریابی، قصد داشت از چندین شهر در ایالات متحد بازدید کند. او را بار دیگر در گینزویل فلوریدا دیدم که داشت دوره‌ای را در کالج سانتافه می‌گذراند. وقتی که داشتم با او در یک رستوران مکزیکی ناهار می‌خوردم، یک کار چوبی را که از ماداگاسکار آورده بود، به من فروخت. امیلی از من و همسرم خواسته بود که به او در بازاریابی صنایع دستی چوبی کمک کنیم. سرانجام، او از پدرش که هرگز ندیده بودش، از ما پرس و جو کرد. امیلی به ما گفت که چندین نامه برای پدرش به فرانسه فرستاده بود، ولی هرگز جوابی از او دریافت نکرده بود.

بازماندگان شهرک روستایی آمبالاوائو، اکنون در سراسر جهان زندگی می‌کنند. امیلی که بچهٔ دوران استعمار بود، دو عمه در فرانسه داشت که با مردهای فرانسوی ازدواج کرده بودند و یک عمهٔ دیگر که به عنوان یک دیپلومات در آلمان زندگی می‌کرد. اعضای خانوادهٔ او که با وجود سرشناس بودن در منطقه چندان هم ثروتمند نبودند، به روسیه، کانادا، ایالات متحد، فرانسه، آلمان و آفریقای غربی سفر کرده بودند. از اعضای خانوادهٔ خودتان و یا همکلاسی‌های‌تان، چند تن را می‌شناسید که چنین موقعیت متحرکی داشته باشند؟

پرسش‌های اساسی

۱ . آیا شما شخصاً موقعیتی را مشاهده و تجربه کرده‌اید که مستلزم فرهنگ‌پذیری باشد؟

۲ . آیا می‌توانید برخی از اظهارنظرهایی را که در این کتاب دربارهٔ راهبرد محیط زیست‌گرایانه شده‌اند به رخدادهای جامعهٔ خودتان نسبت دهید؟

۳ . از همکنش خودتان با والدین یا معلم‌های‌تان، برای توضیح تفاوت میان روایت پنهان و آشکار، استفاده کنید.

۴ . اگر می‌خواستید آشکارا در برابر چیزی مقاومت کنید، چگونه عمل می‌کردید و چرا؟

www.Booknama.com

۵ . آیا شما رسانه‌های همگانی را ابزارهای امپریالیسم فرهنگی می‌دانید؟ در مورد اینترنت چطور؟ چرا؟

۶ . آیا در نوعی نظام جهانی تصاویر مشارکت دارید؟ آیا تصویرهایی که با آنها سروکار دارید، بیشتر تصویرهای ملی‌اند یا بیگانه و یا بین‌المللی؟

۷ . از رسانه‌ها چگونه استفاده می‌کنید؟ آیا برنامه یا گروهی است که معنای خاصی برای شما داشته باشد؟ چگونه می‌شود که معنای شما از یک برنامه یا گروه با معنای فرد دیگر از همین برنامه تفاوت پیدا می‌کند. اگر کسی دربارهٔ معنای خاص‌تان از این برنامه سؤال کند، ناراحت می‌شوید؟

۸ . از میان جریان‌های جهانی سیال دنیای کنونی، آدم‌ها، تکنولوژی، سرمایهٔ مالی، اطلاعات و ایدئولوژی، کدام یک را مهم‌تر از همه می‌انگارید و چرا؟

۹ . سه صورت معنی‌دار از پیوندهای موجود در جهان امروز را نام ببرید. این پیوندها چگونه بر شما تأثیر می‌گذارند؟

۱۰ . آیا اکنون به‌گونه‌ای چند محلی زندگی می‌کنید و آیا هرگز این نوع زندگی را تجربه کرده‌اید؟ چگونه؟

۱۱ . تفاوت میان پسامدرنیته و پسامدرنیسم چیست؟ آیا در زندگی‌تان موقعیت‌های پسامدرنی را که در کتاب توضیح داده شد، هرگز تجربه کرده‌اید؟

www.Booknama.com

فصل ۲۴

انسان‌شناسی کاربردی

انسان‌شناسی می‌تواند از طریق تشویق به گرامی‌داشتن گوناگونی فرهنگی، قوم‌مداری را تخفیف دهد. این نقش آموزشی و سعهٔ صدردهندهٔ انسان‌شناسی، بر دانش، ارزش‌ها و رویکردهای آدم‌های آشنا با این رشته تأثیر می‌گذارد. اکنون به این پرسش می‌پردازیم: انسان‌شناسی در تشخیص و حل مسایل ناشی از جریان‌های معاصرِ دگرگونی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، چه خدمتی می‌تواند بکند؟

تاکنون، انسان‌شناسان سه موضع متفاوت را دربارهٔ کاربرد انسان‌شناسی و به کار بستن آن در تشخیص و حل مسایل اجتماعی، اتخاذ کرده‌اند. آدم‌هایی که نظر برج عاج‌نشینی را پذیرفته‌اند، می‌گویند که انسان‌شناسان باید از مسایل عملی پرهیز کنند و بر تحقیق، انتشار کتاب و آموزش تأکید نمایند. موضع دوم، همان است که رالف پَدینگتون آن را نظر دوری‌گزینانه نامیده است. طرفداران این نظر معتقدند که انسان‌شناسان باید در اجرای سیاست‌ها کمک کنند، ولی هرگز سیاستی را اتخاذ یا انتقاد نکنند. طبق این نظر، «ارزش‌داوریِ» شخصی را باید از تحقیق علمی کاملاً دور نگهداشت. نظر سوم، طرفداری است. هواداران این نظر می‌گویند، از آن جا که انسان‌شناسان در مسایل انسانی و دگرگونی اجتماعی تخصص دارند و درست به خاطر این که آنها ارزش‌های فرهنگی را بررسی می‌کنند، می‌شناسند و احترام می‌گذارند، باید سیاست‌های تأثیرگذار بر مردم را تعیین کنند. برابر با این نظر، انسان‌شناسان کاربردی باید:

۱. نیازهای به دگرگونی را که مردم محلی ادراک می‌کنند، تشخیص دهند،

www.Booknama.com

۲. برای طراحی یک دگرگونی مناسب فرهنگی و اجتماعی، باید با همین مردم محلی همکاری کنند،

۳. از آدم‌های محلی در برابر طرح‌های توسعهٔ زیانبار حفاظت کنند.

من هم به همراه بسیاری از انسان‌شناسان دیگر، نظر طرفداری را قبول دارم. من هم این عقیده را دارم که برای پیشنهاد و ارزیابی رهنمون‌های جامعه، هیچ کس با صلاحیت‌تر از متخصص انسان‌شناسی نیست. انسان‌شناسان برای آن که طرفداران کارآمدی باشند، باید نظرهای‌شان را برای سیاستگذاران و عموم مردم به روشنی، سنجیده و با قدرت ارایه کنند. بسیاری از انسان‌شناسان هم اکنون به عنوان مفسر اجتماعی، حل کنندهٔ مسایل، سیاستگزار، مشاور و ارزیاب، خدمت می‌کنند. ما نظرهای سیاستگزارانهٔ‌مان را در نشریات و سخنرانی‌ها و نیز از طریق انجمن‌های حرفه‌ای مانند جامعهٔ انسان‌شناسی کاربردی و انجمن ملی انسان‌شناسان عملی، بیان می‌کنیم.

همچنان که در فصل ۱ گفتیم، حرفه‌ای‌ترین سازمان انسان‌شناسی، یعنی انجمن انسان‌شناسی آمریکا، با قبول این نکته که انسان‌شناسی از دو بعد دانشگاهی ـ نظری و عملی یا کاربردی برخوردار است، نقش خدمت‌رسانی عمومی‌اش را به گونه‌ای رسمی پذیرفته است. انسان‌شناسی کاربردی به کاربرد چشم‌اندازها، نظریه‌ها، روش‌ها و داده‌های انسان‌شناختی جهت تشخیص، ارزیابی و حل مسایل اجتماعی، می‌پردازد. به گفتهٔ اِرو چَمبِرز؛ (۱۹۸۷، ص ۳۰۹)، انسان‌شناسی کاربردی «یک رشتهٔ تحقیقی است که به روابط میان دانش انسان‌شناختی و کاربردهای آن در عرصهٔ خارج از انسان‌شناسی، می‌پردازد».

همچنان که پیش از این یادآور شدیم، انسان‌شناسان کاربردی یا عملی به دو گروه حرفه‌ای مهم تقسیم می‌شوند. گروه قدیمی‌تر، جامعهٔ مستقل انسان‌شناسی کاربردی است که در سال ۱۹۴۱ پایه‌گذاری شد. گروه دوم، انجمن ملی کاربرد انسان‌شناسی است که به عنوان یکی از واحدهای انجمن انسان‌شناسی آمریکا در ۱۹۸۳، بنیان گذاشته شد. بسیاری از انسان‌شناسان در هر دو گروه یاد شده عضویت دارند. انسان‌شناسان عملی (به گونه‌ای منظم یا گهگاهی، تمام وقت یا پاره‌وقت) برای مشتریان غیر دانشگاهی کار می‌کنند. حکومت‌ها، بنگاه‌های توسعه، انجمن‌های قبیله‌ای و قومی، گروه‌های ذینفع،

www.Booknama.com

شرکت‌ها و بنگاه‌های خدمات اجتماعی و آموزشی، مشتری‌های آنها به شمار می‌آیند. انسان‌شناسان کاربردی برای گروه‌هایی کار می‌کنند که برنامه‌هایی را با هدف تأثیرگذاری بر شرایط اجتماعی انسان‌ها، ارایه، مدیریت و ارزیابی می‌کنند. پهنهٔ انسان‌شناسی کاربردی، بررسی دگرگونی و توسعه در خارج از کشور و مسایل اجتماعی و سیاست‌ها در آمریکای شمالی است.

زمانی بود ــ به ویژه در دههٔ ۱۹۴۰ ــ که بیشتر انسان‌شناسان بر کاربرد دانش‌شان تأکید داشتند. در زمان جنگ جهانی دوم، انسان‌شناسان آمریکایی فرهنگ ژاپنی و آلمانی را «از دور» بررسی می‌کردند تا بتوانند رفتار دشمنان ایالات متحد را پیش‌بینی کنند. پس از این جنگ، آمریکایی‌ها از انسان‌شناسی کاربردی در منطقهٔ اقیانوس آرام استفاده کردند تا همکاری بومیان این منطقه را برای اجرای سیاست‌های آمریکا به دست آورند.

انسان‌شناسی کاربردی نوین از این جهت با شکل سابق آن تفاوت دارد که در گذشته بیشتر در جهت تحقق هدف‌های رژیم‌های استعماری کار می‌کرد. نگرانی اصلی انسان‌شناسی در بریتانیا (در زمینهٔ استعمار) و ایالات متحد (در زمینهٔ سیاست برخورد با بومیان آمریکا)، قضیهٔ کاربرد بود. پیش از پرداختن به انسان‌شناسی کاربردی نوین، بهتر است به برخی از خطرهای انسان‌شناسی قدیم اشاره کنیم.

مالینوفسکی (۱۹۲۹) در زمینهٔ امپراطوری بریتانیا، به ویژه مستعمرات آفریقایی آن، پیشنهاد می‌کند که «انسان‌شناسی عملی» (او این اصطلاح را برای انسان‌شناسی کاربردیِ استعماری به کار می‌برد) باید بر غربی‌سازی و اشاعهٔ فرهنگ اروپایی در جوامع قبیله‌ای، تأکید داشته باشد. او بر این نظر بود که انسان‌شناسان باید از سیاست دوری گزینند و به جای آن، بر واقعیت‌ها و فراگردها تأکید ورزند. به هر روی، او در این ضمن، نظرهای سیاسی‌اش را نیز اعلام می‌داشت، زیرا نه با مشروعیت استعمار مخالفت می‌کرد، و نه با نقش انسان‌شناسان در ایجاد این مشروعیت مخالف بود. برای نمونه، مالینوفسکی کمک کردن به رژیم‌های استعماری، را از طریقِ بررسی نحوهٔ تصرف و استفادهٔ بومیان از زمین و این که چقدر از زمین را بومیان باید نگهدارند و چقدر از آن را اروپاییان، هیچ کار بدی نمی‌دانست. نظرهای مالینوفسکی پیوستگی تاریخی

www.Booknama.com

انسان‌شناسی، به ویژه در اروپا، با استعمار را نمودار می‌سازند (ماکِت، ۱۹۶۴).

انسان‌شناسان استعماری، همانند المثناهای نوین‌شان، با مسایلی روبروی‌اند که از ناتوانی آنها در تعیین سیاست‌ها و یا تأثیر بر آنها و دشواری انتقاد از برنامه‌هایی که در آنها مشارکت دارند، سرچشمه می‌گیرند. سازمان‌های حرفه‌ای انسان‌شناسی با تعیین قواعد اخلاقی و کمیته‌های اخلاقی، به برخی از این مسایل رسیدگی کرده‌اند. همچنین، به گفتهٔ تایس (۱۹۹۷)، امروزه در آموزش انسان‌شناسی کاربردی، توجه به این نوع قضایای اخلاقی بسیار مهم است.

انسان‌شناسی دانشگاهی و کاربردی

انسان‌شناسی کاربردی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ از بین نرفت، ولی پس از جنگ جهانی دوم، این انسان‌شناسی دانشگاهی بود که بیشترین رشد را داشت. دورهٔ افزایش زاد و ولد که از ۱۹۴۶ آغاز شد و در ۱۹۵۷ به اوج رسید، گسترش نظام آموزشی آمریکایی و در نتیجه، افزایش مشاغل دانشگاهی را به دنبال آورد. دانشکده‌های چهار سالهٔ جدید گشایش یافتند. درس انسان‌شناسی به یکی از درس‌های اساسی این دانشکده‌ها تبدیل شد. در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، بیشتر انسان‌شناسان آمریکایی استادان دانشگاه بودند، هر چند که برخی از آنها هنوز همچنان در مؤسسه‌ها و موزه‌ها کار می‌کردند.

این دورهٔ انسان‌شناسی دانشگاهی، تا اوایل دههٔ ۱۹۷۰ ادامه یافت. به ویژه در دروهٔ جنگ ویتنام، دانشجویان دورهٔ کارشناسی به کلاس‌های انسان‌شناسی روی آورده بودند تا دربارهٔ فرهنگ‌های جهان سوم اطلاعاتی را به دست آورند. دانشجویان بیشتر به ملت‌های آسیای جنوب شرقی که فرهنگ‌های‌شان بر اثر جنگ دچار گسیختگی شده بود، علاقه‌مند شده بودند. بسیاری از انسان‌شناسان به بی‌توجهی نمایان ابرقدرت‌ها به ارزش‌ها، رسوم، نظام‌های اجتماعی و زندگی مردم جهان سوم، اعتراض داشتند.

در دههٔ ۱۹۷۰ و پس از آن، گرچه بیشتر انسان‌شناسان هنوز در دانشگاه‌ها کار می‌کردند، ولی انسان‌شناسان دیگری نیز بودند که در سازمان‌های بین‌المللی، دولت‌ها، شرکت‌ها، بیمارستان‌ها و مدارس فعال بودند. روی آوردن به کاربرد انسان‌شناسی، حتی

www.Booknama.com

به گونهٔ جزئی، به نفع این حرفه تمام شده بود. همین امر انسان‌شناسان راواداشته بود که به ارزش اجتماعی گسترده‌تر و دلالت‌های تحقیق‌شان توجه کنند.

نظریه و عمل

یکی از با ارزش‌ترین ابزارهای انسان‌شناسی کاربردی، روش مردم‌نگارانه بود. مردم‌نگاران جوامع را به صورت دست اول بررسی می‌کنند، با آنها زندگی می‌کنند و از مردم عادی چیز یاد می‌گیرند. همچنان که در فصل ۲ دیدیم، مردم نگاران از مشاهدهٔ مشارکت‌آمیز استفاده می‌کنند و برای فهم اندیشه و رفتار بومی، در رخدادهای مورد بررسی‌شان مشارکت می‌کنند. فنون مردم‌نگارانه، انسان‌شناسان کاربردی را در داخل و خارج از کشور هدایت می‌کنند.

مشارکت کنندگان دیگرِ «متخصص» در دگرگونی اجتماعی، ممکن است به صحبت کردن با کارکنان دولتی، خواندن گزارش‌ها و نسخه‌برداری از آمارها اکتفا کنند. ولی انسان‌شناسان کاربردی نیاز به این دارند که «با مردم محلی» به نوعی حشر و نشر داشته باشند. ما می‌دانیم که مردم باید در دگرگونی‌های تأثیرگذار بر خودشان نقش فعالی داشته باشند و «مردم» اطلاعاتی دارند که «متخصصان» فاقد آن‌اند.

نظریهٔ انسان‌شناختی، یعنی همان یافته‌ها و تعمیم‌های شاخه‌های مختلف این رشته، نیز انسان‌شناسی کاربردی را هدایت می‌کند. چشم‌انداز کل‌گرایانهٔ انسان‌شناسی، یعنی علاقهٔ همه جانبه به زیست‌شناسی، جامعه، فرهنگ و زبان جامعهٔ مورد بررسی، اجازه می‌دهد که بسیاری از قضایای تأثیرگذار بر مردم مورد ارزیابی قرار گیرد. چشم‌انداز نظام دار انسان‌شناسی، این نکته را تشخیص می‌دهد که دگرگونی‌ها در خلأ رخ نمی‌دهند. یک طرح یا برنامه همیشه تأثیرهای چندگانه‌ای دارد که برخی از آنها پیش‌بینی نشده‌اند. برای نمونه، بسیاری از طرح‌های توسعه که به نیت افزایش بهره‌وری از طریق آبیاری اجرا شده‌اند، با ایجاد آبراهه‌های مولد بیماری، به سلامت عمومی آسیب رسانده‌اند. نمونهٔ آمریکاییِ پیامدهای نیت ناشده، برنامه‌ای است که هدفش افزایش علاقه مندی معلمان به تفاوت‌های فرهنگی بود، ولی در عمل منجر به یک تصور قالبی قومی شد (کلاینفلد، ۱۹۷۵). بیشتر از همه، دانش‌آموزان بومی آمریکایی از

www.Booknama.com

اظهارنظرهای مکرر معلمان دربارهٔ میراث سرخپوستی‌شان، دلخور شده بودند. این دانش‌آموزان خود را از همکلاسان‌شان جدا احساس می‌کردند و این نوع توجه معلمان به قومیت‌شان را قیم‌وارانه و اهانت‌آمیز می‌انگاشتند.

نظریه به عمل کمک می‌کند و کاربرد نیز نظریه را برمی‌انگیزد. مقایسهٔ سیاست‌ها و طرح‌های دگرگونی اجتماعی، فهم ما را از رابطهٔ علت و معلولی بالا می‌برد. ما از این طریق، به تعمیم‌های جدیدی دربارهٔ دگرگونی فرهنگی، علاوه بر تعمیم‌های کشف شده در فرهنگ‌های سنتی و باستانی، می‌رسیم.

انسان‌شناسی کاربردی و شاخه‌های انسان‌شناسی

انسان‌شناسان کاربردی از هر چهار شاخهٔ انسان‌شناسی بیرون می‌آیند. انسان‌شناسان زیستی در امور بهداشت همگانی، تغذیه، مشاورهٔ ژنتیک، اپیدمیولوژی، کهن‌سالی و بیماری روانی کار می‌کنند. آنها از دانش کالبدشناسی و فیزیولوژی انسانی‌شان برای بهبود معیارهای امنیت خودرو و طراحی هواپیماها و فضاپیماها استفاده می‌کنند. در کارهای پزشکی قانونی، انسان‌شناسان زیستی به نیروی پلیس در شناسایی بقایای اسکلت کشته شدگان کمک می‌کنند. این نوع انسان‌شناسان با تحلیل مدارک جسمانی، صحنهٔ جنایت را بازسازی می‌کنند.

یکی از مهم‌ترین نقش‌های انسان‌شناسان کاربردی مربوط است به بررسی‌های راجع به جایگاه‌های تاریخی و پیش از تاریخی که با سدسازی، شاهراه‌سازی و طرح‌های دیگر دولتی مورد تهدید قرار می‌گیرند. انسان‌شناسان فرهنگیِ کاربردی گهگاه با باستان‌شناسان همکاری کاربردی می‌کنند تا مسایل انسانیِ ناشی از دگرگونی را ارزیابی کنند و تعیین نمایند که چگونه می‌توان این مسایل را کاهش داد.

انسان‌شناسان فرهنگی با مددکاران اجتماعی، کارگزاران شرکت‌ها، متخصصان تبلیغات، کارگران کارخانه، پرستاران، پزشکان، پیری‌شناسان، متخصصان بیماری‌های روانی، کارکنان مدارس و متخصصان توسعهٔ اقتصادی همکاری می‌کنند. انسان‌شناسیِ زبان‌شناختی، به ویژه زبان‌شناسان اجتماعی، به امر آموزش کمک می‌کنند. در یک جامعهٔ بیش از پیش چند فرهنگی که جمعیت آن با بسیاری از زبان‌ها و لهجه‌ها رشد

www.Booknama.com

می‌کنند، شناخت تفاوت‌های زبانی اهمیت دارد. از آن جا که تفاوت‌های زبانی بر تکالیف درسی بچه‌ها و نمره دادن معلمان تأثیر می‌گذارند، بسیاری از دانشسراهای تربیت معلم به درس‌هایی در زمینهٔ زبان‌شناسی اجتماعی نیاز دارند.

انسان‌شناسی و آموزش

رشتهٔ انسان‌شناسی و آموزش، به بررسی انسان‌شناختی در کلاس‌های درس، خانه‌ها و محلات می‌پردازد. در این زمینه، برخی از جالب‌ترین تحقیق‌ها در کلاس‌های

در زمینهٔ مدیریت منابع فرهنگی و قضایایی چون گردشگری در جایگاه‌های باستانی، مانند این جایگاه متعلق به تمدن مایا، انسان‌شناسان فرهنگیِ کاربردی می‌توانند با باستان‌شناسان همکاری کنند.

www.Booknama.com

درس انجام گرفته‌اند. در این بررسی‌ها، انسان‌شناسان همکنش‌های میان معلمان، دانش‌آموزان، اولیا و بازدیدکنندگان را بررسی می‌کنند. در یکی از تحقیق‌های راجع به کلاس‌های دبستانی آمریکا (۱۹۵۵)، نشان داده شد که دانش‌آموزان چگونه سازگاری و رقابت با همشاگردی‌های‌شان را یاد می‌گیرند. انسان‌شناسان محقق این طرح، همراه دانش‌آموزان از کلاس‌های درس به خانه‌ها و محلات‌شان رفتند و دریافتند که دانش‌آموزان مخلوقاتی فرهنگی‌اند که فرهنگ‌آموزی و رویکردهای‌شان نسبت به آموزش، به محیطی تعلق دارد که خانواده و همبازی‌ها را نیز دربر می‌گیرد.

زبان‌شناسان اجتماعی و انسان شناسان فرهنگی، در امر بررسی آموزش دوشادوش هم کار می‌کنند، برای مثال، آنها در بررسی دانش‌آموزان پورتوریکویی دورهٔ راهنمایی در یکی از مراکز شهری میدوِست، همکاری کردند (هیل ـ بِرنِت، ۱۹۷۸). انسان‌شناسان در کلاس‌های درس، محلات و خانه‌ها، برخی از برداشت‌های غلط معلمان را افشا کردند. برای نمونه، معلمان به غلط می‌پنداشتند که اولیای پورتوریکویی برای امر آموزش ارزشی کمتر از غیر اسپانیایی‌زبانان قایل‌اند، حال آن که در یک مصاحبهٔ مفصل با این اولیاء، آشکار شد که آنها برای آموزش بیشتر از دیگران ارزش قایل‌اند.

محققان طرح یاد شده پی بردند که برخی از عملکردها از تحصیل مناسب اسپانیایی زبان‌ها جلوگیری می‌کنند. برای نمونه، اتحادیهٔ معلمان و شورای آموزش، زبان انگلیسی را به عنوان زبان خارجی اسپانیایی زبان‌ها تعیین کرده بود. به هر روی، آنها نتوانسته بودند معلمان دو زبانه‌ای را برای کار کردن با دانش‌آموزان اسپانیایی زبان فراهم کنند. مسئولان مدرسه به همهٔ دانش‌آموزانی (از جمله غیراسپانیایی زبان‌ها) که نمرات پایین در خواندن داشتند و دچار مسایل رفتاری بودند، تکلیف کرده بودند که در درس زبان انگلیسی به عنوان یک زبان خارجی شرکت کنند.

این سیاست مصیبت‌بار آموزشی، معلمی را که هیچ اسپانیایی نمی‌دانست، دانش‌آموزانی که انگلیسی‌شان چندان خوب نبود و گروهی از دانش‌آموزان انگلیسی‌زبانی که در خواندن و مسایل رفتاری مشکل داشتند، دور هم گرد آورده بود. دانش‌آموزان اسپانیایی زبان نه تنها در خواندن بلکه در همهٔ درس‌های دیگر نیز از

www.Booknama.com

دانش‌آموزان دیگر عقب افتاده بودند. اگر یک معلم اسپانیایی زبان نخست با آنها در دروس علوم، ریاضی و علوم اجتماعی کار می‌کرد و سپس آنها را به کلاس‌های تدریس همین دروس به زبان انگلیسی می‌فرستادند، این دانش‌آموزان دست‌کم می‌توانستند در این درس‌ها از دیگران عقب نمانند.

مصداق بارز نقش مثبت زبان‌شناسان اجتماعیِ کاربردی در امر آموزش، را یکی از رخدادهای اتفاق افتاده در شهر «آن آربُر» میشیگان، نشان داده است. در سال ۱۹۷۹، والدین بسیاری از دانش‌آموزان سیاه‌پوست مدرسهٔ ابتدایی دکتر مارتین لوترکینگ که دانش‌آموزان سفیدپوست در آن اکثریت داشتند، از شورای آموزشی این مدرسه شکایت کردند. آنها ادعا کرده بودند که فرزندان‌شان در کلاس‌های درس با تبعیض زبانی روبرو شده‌اند.

بچه‌های سیاهپوست این مدرسه در خانه‌های‌شان با لهجهٔ خاص خودشان انگلیسی صحبت می‌کردند. بیشتر آنها به خاطر بزرگ شدن با این لهجهٔ سیاهپوستی، در مدرسه با تکالیف درسی‌شان مشکل پیدا کرده بودند. به برخی از آنها برچسب «ناقص از جهت یادگیری» زده شده بود و به کلاس‌های درمانی جهت آمادگی برای خواندن فرستاده شده بودند. (تصور کنید که این برچسب چه لطمه‌ای به هویت شخصیتی آنها می‌زند).

والدین این دانش‌آموزان سیاهپوست و وکلای‌شان، می‌گفتند که این کودکان نقص یادگیری ذاتی ندارند، بلکه تنها همهٔ آن چیزهایی را که معلمان‌شان می‌گویند، نمی‌فهمند. معلم‌های آنها هم همیشه حرف‌های‌شان را نمی‌فهمیدند. وکیلان دانش‌آموزان استدلال می‌کردند که زبان معیار انگلیسیِ معلمان را همهٔ دانش‌آموزان ممکن است خوب ندانند ولی این دلیل بر ضعف ذاتی آنها در یادگیری نیست.

وکیل این دانش‌آموزان چندین زبان‌شناس اجتماعی را برای شهادت به نفع آنها، به دادگاه آورد. ولی شورای مدرسه حتی نتوانسته بود یک زبان‌شناس واجد شرایط را پیدا کند تا این نظر آنها را اثبات کند که هیچ گونه تبعیض زبانی در کار نبود.

دادگاه سرانجام به نفع دانش‌آموزان رأی صادر کرد و دستور داد که معلمان این مدرسه باید یک دورهٔ کامل یک ساله را بگذرانند تا دانش‌شان دربارهٔ لهجه‌های غیرمعیار

www.Booknama.com

بهبود یابد. قاضی دادگاه قبول نکرد که معلمان باید لهجهٔ این دانش‌آموزان را یاد بگیرند و به دانش‌آموزان هم اجازه نداد که تکالیف‌شان را به لهجهٔ خاص خودشان انجام دهند. هر چند که مدرسه همچنان اجازه یافته بود که به بچه‌ها بـه زبـان مـعیار درس دهـد، ولی معلمان و دانش‌آموزان هر دوشان موظف شده بودند یاد بگیرند که چگونه تفاوت‌های زبانی میان لهجه‌های متفاوت‌شان را تشخیص دهند. در پایان آن سال، بیشتر معلمان در مصاحبه با روزنامهٔ محلی گفته بودند که دورهٔ آموزشی‌شان به آنها کمک کرده بود.

در یک جمعیت متکثر و چند فرهنگی، معلمان باید نسبت به تفاوت‌های زبانی و فرهنگی حساس و آگاه باشند. در این نوع جوامع، از بچه‌ها باید چنان محافظت کرد که از زمینهٔ قومی و زبانی‌شان علیه آنها استفاده نشود وگرنه، تنوع اجتماعی به عنوان ناتوانی در یادگیری تلقی خواهد شد.

این بچه‌های که در یک آلونک در پورتو پرنس هائیتی زندگی می‌کنند، سرگرم یادگرفتن دروس ابتدایی‌اند. این کلاس با کلاس‌های کشورتان چه تفاوت‌هایی دارد؟ آیا فکر می‌کنید که ایـن تفاوت‌ها در نحوهٔ تحقیق شما در هائیتی تأثیر می‌گذارند؟

www.Booknama.com

انسان‌شناسی شهری

تا سال ۲۰۰۵، ۸۵ درصد جمعیت جهان را ملت‌های رو به توسعه تشکیل خواهند داد، حال آن که این رقم در ۱۹۹۲، ۷۷ درصد بوده است (استیونس، ۱۹۹۲). راه‌حل‌های مسایل جهانی در آیندهٔ نزدیک، بیش از پیش به فهم زمینه‌های فرهنگیِ غیرغربی بستگی خواهند داشت. سریع‌ترین نرخ‌های رشد جمعیت در شهرهای جهان سوم اتفاق می‌افتد. در سال ۱۹۰۰، در جهان تنها ۱۶ شهر بیش از یک میلیون جمعیت داشتیم، ولی امروز ۳۰۰ شهر بالای این جمعیت داریم. در سال ۲۰۲۵، ۶۰ درصد جمعیت جهان شهرنشین خواهند بود، حال آن که این درصد در سال ۱۹۹۰، ۳۷ درصد بود (استیونس، ۱۹۹۲). مهاجران روستایی غالباً به آلونک‌های شهری روی می‌آورند و در آن جاها در آلونک‌های فاقد خدمات رفاهی و تسهیلات بهداشتی همگانی زندگی می‌کنند. اگر این روند همچنان ادامه یابد، جمعیت شهری باز هم افزایش خواهد یافت و تراکم آدم‌ها در آلونک‌ها، با افزایش میزان بزهکاری و آلودگی آب، هوا و صوت همراه خواهد شد. این مسایل در کشورهای کمتر توسعه‌یافته بیشترین شدت را خواهد داشت. تقریباً ۹۷ درصد افزایش پیش‌بینی شدهٔ جمعیت، در کشورهای رو به توسعه رخ خواهد داد؛ آفریقا به تنهایی ۳۴ درصد این افزایش را خواهد داشت (لویس، ۱۹۹۲). افزایش جهانی جمعیت، از طریق مهاجرت بین‌المللی، همچنان بر نیمکرهٔ شمالی تأثیر خواهد گذاشت.

شهری در برابر روستایی

رابرت رِدفیلد انسان‌شناس که نخستین محقق شهرنشینی در جهان سوم بود، با تشخیص این واقعیت که شهر یک محیط اجتماعی بسیار متفاوت از یک دهکدهٔ قبیله‌ای یا روستایی است، بر تضادهای میان زندگی شهری و روستایی تأکید کرده بود. او اجتماع‌های روستایی را که روابط اجتماعی‌شان بر پایهٔ تماس رودررو است، متضاد با شهرها می‌دانست که در آنها روابط غیرشخصی بر بیشتر جنبه‌های زندگی مردم حاکم است. ردفیلد (۱۹۴۱) پیشنهاد کرده بود که شهرنشینی را باید در راستای یک پیوستار روستایی ـ شهری مورد بررسی قرار داد. او تفاوت‌ها در ارزش‌ها و روابط اجتماعی را در

www.Booknama.com

چهار نقطهٔ این پیوستار ترسیم کرد. ردفیلد در شبه‌جزیرهٔ یوکاتان مکزیک، یک اجتماع سرخپوستی دورافتاده‌ای را که مردم آن به زبان مایایی صحبت می‌کردند، با یک دهکدهٔ کشاورز روستایی، یک شهر ولایتی و یک پایتخت بزرگ مقایسه کرد. چندین بررسی در آفریقا و آسیا تحت تأثیر این نظر ردفیلد انجام گرفته‌اند که می‌گوید شهرها کانون‌هایی به شمار می‌آیند که نوآوری‌های فرهنگی از طریق آنها به مناطق قبیله‌ای و روستایی گسترش می‌یابند.

سریع‌ترین رشد جمعیت جهان در شهرهای جهان سوم، مانند کوالالامپور مالزی، رخ می‌دهد. در این عکس بچه‌های شهری کوالالامپور را می‌بینید که در حوض روبه‌روی برج‌های دوقلوی پتروناس آب‌بازی می‌کنند. فکر می‌کنید والدین این بچه‌ها چه کسانی‌اند؟

www.Booknama.com

در میان هر ملتی، شهری‌ها و روستایی‌ها نظام‌های اجتماعی متفاوتی دارند. با این همه، همزمان با حرکت آدم‌ها، فرآورده‌ها و پیام‌ها از جایی به جایی دیگر، اشاعهٔ فرهنگی نیز رخ می‌دهد. در این فراگرد، روستاییان عرف‌ها و باورداشت‌های روستایی را به شهرها می‌آورند و از سوی دیگر، الگوهای شهری را به روستاها می‌برند. تجربه‌ها و صورت‌های اجتماعی مناطق روستایی، بر تطبیق مهاجران روستایی با زندگی شهری تأثیر می‌گذارند. برای مثال، اصول سازمان قبیله‌ای، از جمله تبار مشترک، به مهاجران روستایی شهرهای آفریقایی مکانیسم‌هایی تطبیقی می‌بخشد که روستاییان مهاجر آمریکای لاتین فاقد آن‌اند. جماعت روستایی تبار شهرها نهادهای تازه‌ای را برای برآوردن نیازهای خاص شهری‌شان ساخته و پرداخته می‌کنند (میچل، ۱۹۶۶). در فصل «استعمار و توسعه»، نمونه‌ای از ادغام منظم صورت‌های اجتماعی بومی (یعنی، همان گروه‌های تباری) در برنامه‌ها و سیاست‌های معطوف به دگرگونی در نواحی روستایی، را توضیح دادیم. همین راهبرد را در مورد برنامه‌های شهری نیز می‌توان به کار بست. رهیافت انسان‌شناسی کاربردی در برنامه‌ریزی شهری، را می‌توان با تشخیص گروه‌های اجتماعی اساسی در محیط شهری آغاز کرد. انسان‌شناس پس از تشخیص این گروه‌ها، باید بفهمد که مردم مورد بررسی چه دگرگونی‌هایی را خواستارند و نیازهای آنها را برای مؤسسات اعتباردهنده توضیح دهد. نقش بعدی او باید همکاری با مؤسسات و مردم مورد بررسی باشد تا تضمین شود که دگرگونی به درستی اجرا شده و با آنچه که مردم در آغاز می‌خواستند تطابق دارد. انسانی ترین و کارآمدترین راهبرد دگرگونی این است که طراحی اجتماعی برای نوآوری را بر صورت‌های اجتماعی سنتیِ منطقهٔ مورد هدف استوار سازیم، حال می‌خواهد این طرح‌ها روستایی باشند یا شهری.

گروه‌های شهری آفریقایی عبارت‌اند از، انجمن‌های قومی، گروه‌های شغلی، باشگاه‌های اجتماعی، گروه‌های مذهبی و جمعیت‌های ویژهٔ خاکسپاری. آفریقایی‌های شهری از طریق عضویت در این گروه‌ها، از شبکه‌های گستردهٔ تماس‌ها و حمایت‌های شخصی برخوردار می‌شوند. انجمن‌های قومی یا «قبیله‌ای» در غرب و شرق آفریقا رواج دارند (بانتون، ۱۹۵۷). این گروه‌ها همچنین پیوندهای‌شان را با هم حفظ می‌کنند، از خویشاوندان‌روستایی‌شان حمایت مالی، و برای آنها سرپناه شهری فراهم می‌کنند.

www.Booknama.com

روستاییانی که در شهر «به سر می‌برند»، مانند این بازرگان ماسایی کنیا، غالباً به روستای‌شان سر می‌زنند و اخبار و هدایایی را برای خویشاوندان روستایی‌شان به ارمغان می‌آورند. روستانشینان از چه راه‌های دیگری دربارهٔ زندگی شهری اطلاعات به دست می‌آورند؟

ایدئولوژی این انجمن‌ها، همان ایدئولوژی یک گروه خویشاوندیِ گسترده است. اعضای این انجمن همدیگر را «برادر» و «خواهر» صدا می‌زنند. همچنان که در یک خانوادهٔ گسترده رسم است، اعضای ثروتمند به خویشاوندان فقیرشان کمک می‌کنند. هرگاه اعضاء با هم درگیری پیدا می‌کنند، گروه به عنوان داور در میان آنها عمل می‌کند. رفتار ناشایست یک عضو می‌تواند منجر به طرد او از انجمن شود که برای مهاجری که در یک شهر ناهمگون قومی زندگی می‌کند، گران تمام می‌شود.

شهرهای نوین آمریکای شمالی نیز انجمن‌های قومیِ مبتنی بر خویشاوندی

www.Booknama.com

دارند. نمونهٔ این انجمن‌ها، یک انجمن در لوس‌آنجلس است که بزرگ‌ترین اجتماع مهاجران ساموایی در ایالات متحد به شمار می‌آید (۱۲/۰۰۰ عضو). ساموایی‌های لوس‌آنجلس در برخورد با مسایل شهری نوین، بر پایهٔ نظام سنتی ماتای عمل می‌کنند (ماتای به معنای رییس است. امروزه از این اصطلاح برای ادای احترام به بزرگ‌ترها استفاده می‌شود). در سال ۱۹۹۲، یک افسر پلیس سفیدپوست دو برادر غیرمسلح ساموایی را با تیر زد و کشت. زمانی که قاضی اتهام‌ها علیه آن افسر را وارد ندانست، رهبرای محلی برای آرام کردن جوان‌های خشمگین (که آنها هم مانند دیگر گروه‌های قومی لوس‌آنجلس دار و دسته‌ای تشکیل داده بودند) از نظام ماتای استفاده کردند. رهبران و بزرگ‌ترهای خاندان نشستی با حضور بیشتر اعضای اجتماع خود تشکیل دادند و از اعضای جوانان خواستار بردباری شدند.

ساموایی‌های لوس‌آنجلس از نظام قضایی آمریکا نیز استفاده کردند. آنها یک دعوای مدنی علیه افسر مورد اتهام تشکیل دادند و به وزارت دادگستری ایالات متحد فشار آوردند تا برای حفظ حقوق مدنی آنها اقدام کند (میدان، ۱۹۹۲). یکی از نقش‌های انسان‌شناسان کاربردی، کمک به این نوع گروه‌ها در برخورد با نهادهای بزرگتر شهری، مانند مؤسسات حقوقی و خدمات اجتماعی، است که مهاجران تازه وارد ممکن است با آنها آشنا نباشند.

انسان‌شناسی پزشکی

انسان‌شناسی پزشکی هم جنبهٔ دانشگاهی و نظری دارد و هم جنبهٔ کاربردی و عملی. این رشته انسان‌شناسان زیستی و نیز اجتماعی ـ فرهنگی را دربر می‌گیرد. در این فصل، از انسان‌شناسی پزشکی به خاطر دلالت‌های فراوان آن صحبت می‌شود. انسان‌شناسان پزشکی این نوع مسایل را مورد بررسی قرار می‌دهند: چه نوع بیماری‌هایی جمعیت‌های متفاوت را تهدید می‌کنند؟ زمینهٔ اجتماعی بیماری‌ها چیست؟ چگونه می‌توان به گونه‌ای مؤثر و از جهت فرهنگی مناسب، با بیماری برخورد کرد؟

این رشتهٔ رو به رشد، محیط و دلالت‌های اجتماعی ـ فرهنگیِ بیماری‌ها و ناخوشی‌ها را درنظر می‌گیرد. بیماری به تهدیدی اطلاق می‌شود که بر پایهٔ تشخیص

www.Booknama.com

علمی، توسط یک باکتری، ویروس، قارچ، انگل یا عوامل بیماری‌زای دیگر، سلامتی انسان را در خطر قرار می‌دهد. ناخوشی به وضعیت بد سلامتی اطلاق می‌شود که خود شخص آن را ادراک یا احساس می‌کند. تحقیق میان فرهنگی نشان می‌دهد که ادراک‌های ناخوشی و تندرستی همراه با تهدیدهای مسایل مربوط به تندرستی، بر ساخته‌های فرهنگی‌اند. گروه‌های قومی و فرهنگ‌های متفاوت، ناخوشی‌ها، عوارض و علت‌های متفاوتی را تشخیص می‌دهند که از نظام‌های متفاوت مراقبت بهداشتی و شیوه‌های گوناگون علاج، سرچشمه گرفته‌اند.

انجمن‌های مبتنی بر خویشاوندی، به کاهش فشار زندگی شهری بر مهاجران، کمک می‌کنند. در لوس‌آنجلس، جوانان متعلق به زمینه‌های متفاوت قومی، مانند این جوانان کامبوجی‌تبار، دار و دسته‌هایی را برای خودشان تشکیل داده‌اند. اگر شما یک انسان‌شناس کاربردی بودید و می‌خواستید برنامه‌ای را برای این محله طراحی کنید، چه نقشی را برای این نوع دار و دسته‌ها قایل بودید؟

www.Booknama.com

بیماری‌ها نیز در میان فرهنگ‌ها تفاوت می‌پذیرند. گشت‌زنان سنتی و باستانی، به خاطر کم‌شمار بودن، تحرک و انزوای نسبی‌شان از گروه‌های دیگر، بیشترِ بیماری‌های عفونی واگیرنده‌ای را که بر جوامع کشاورز و شهری تأثیر می‌گذارند، نداشتند. (کوهِن و آرمِلاگوس، ۱۹۸۴). بیماری‌های واگیرنده مانند وبا، تیفوئید و طاعون خیارکی، در جمعیت‌های متراکم کشاورز و شهری بیداد می‌کنند. شیوع مالاریا، به رشد جمعیت و جنگل‌زدایی نسبت داده شده است که خود این امر از عوارض تولید خوراک بوده است.

برخی از بیماری‌ها با توسعهٔ اقتصادی گسترش می‌یابند. بیماری انگلی بیلارزیا (کرم کبد) شاید یکی از خطرناک‌ترین عفونت انگلی باشد که تاکنون شناخته شده است؛ این بیماری بسیار سریع گسترش می‌یابد. بیلارزیا به وسیلهٔ حلزون‌هایی که در استخرها، دریاچه‌ها و آبراهه‌ها زندگی می‌کنند منتشر می‌شود و معمولاً در نتیجهٔ طرح‌های آبیاری پدید می‌آید. یک بررسی که در دهکدهٔ دلتای نیل مصر انجام گرفته است (فاروق، ۱۹۶۶)، نقش فرهنگ (مذهب) را در گسترش بیماری بیلارزیا نمودار می‌سازد. این بیماری در میان مسلمانان بیشتر از مسیحیان رواج دارد، زیرا برای مسلمانان واجب است که پیش از نماز سنت وضو را به جا آورند که لازمه‌اش آب کشیدن دست و پا است. نقش انسان‌شناسی کاربردی در کاهش این بیماری، این است که بررسی شود آیا بومیان رابطهٔ میان عامل ناقل (یعنی حلزون‌های موجود در آب) و بیماری را تشخیص می‌دهند یا نه. اگر این تشخیص در میان بومیان وجود نداشته باشد، چنین اطلاعی را می‌توان با استفاده از گروه‌های فعال و مدارس پخش کرد. بر اثر اشاعهٔ جهانی رسانه‌های همگانی الکترونیک، اطلاع‌رسانی همگانی و مناسب از جهت فرهنگی امکان‌پذیر شده و در نتیجه، آگاهی در مورد این نوع بیماری‌ها افزایش یافته و رفتارهایی که پیامدهای بهداشت همگانی دارند، تغییر یافته‌اند.

در شرق آفریقا، بیماری ایدز و بیماری‌های مقاربتی دیگر در مسیر بزرگراه‌ها، به خاطر تماس جنسی راننده‌های کامیون مرد با زنان روسپی، گسترش یافته‌اند. یک نوع بیماری مقاربتی دیگر نیز در شهرها، اتراق‌گاه‌های کارگری و معادن از این طریق، گسترش یافته است که مردهای جوانی که از مناطق روستایی برای کار به اینجا می‌آیند با روسپیان رابطهٔ جنسی برقرار می‌کنند. شهرها نیز جایگاه‌های اصلی انتقال بیماری‌های

www.Booknama.com

مقاربتی در اروپا، آسیا، و شمال و جنوب قارهٔ آمریکا، به شمار می‌آیند.

نوع و وقوع بیماری در میان جوامع مختلف تفاوت دارند و فرهنگ‌های متفاوت ناخوشی را به صورت‌های متفاوتی تفسیر می‌کنند و به شیوه‌های متفاوتی با آن برخورد می‌کنند. معیارهای تشخیص بدن‌های بیمار و سالم، بر ساخته‌هایی فرهنگی‌اند که در زمان‌ها و مکان‌های متفاوت تغییر می‌پذیرند. با این همه، همهٔ جوامع بشری چیزی را

بیلارزیا (کرم کبد) یکی از خطرناک‌ترین و سریع‌الرشدترین بیماری عفونی انگلی است که تا کنون شناخته شده است. این بیماری به وسیلهٔ حلزون‌هایی که در استخرها، دریاچه‌ها و آبراهه‌ها (غالباً آبراهه‌هایی که در نتیجهٔ طرح‌های آبیاری پدید می‌آیند) زندگی می‌کنند، منتشر می‌شود. در این تصویر یکی از آبراهه‌های ایجاد شده به وسیلهٔ یک طرح آبیاری را در مصر می‌بینید. به عنوان یک انسان‌شناس کاربردی، برای کاهش رشد این بیماری عفونی چه کاری را باید انجام دهید؟

www.Booknama.com

دارند که جورج فاستر و باربارا اندرسون (۱۹۷۸) آن را «نظام‌های نظری بیماری» می‌نامند که معمولاً برای تشخیص، دسته‌بندی و تبیین ناخوشی به کار می‌روند. به نظر فاستر و اندرسون (۱۹۷۸)، سه نظریهٔ بنیادی دربارهٔ علت‌های ناخوشی وجود دارد که عبارت‌اند از، نظریهٔ شخص‌گرایانه، طبیعت‌گرایانه و عاطفه‌گرایانه. نظریه‌های بیماریِ شخص‌گرایانه، ناخوشی را به عاملان غالباً خبیثی چون جادوگران، ارواح یا ارواح نیاکانی نسبت می‌دهند. نظریه‌های بیماری طبیعت‌گرایانه، ناخوشی را تبیین غیرشخصی می‌کنند. یکی از نمونه‌های این نوع نظریه، پزشکی غربی یا پزشکی مبتنی بر علوم طبیعی است که هدفش این است که ناخوشی را به عواملی نسبت دهد که از جهت علمی ثابت شده که هیچ گونه سوءنیت شخصی نسبت به قربانیان‌شان ندارند. برای همین است که پزشکی غربی ناخوشی را به ارگانیسم‌ها (یعنی، باکتری‌ها، ویروس‌ها، قارچ‌ها یا انگل‌ها)، حوادث و یا مواد سمی نسبت می‌دهد. یکی دیگر از نظام‌های طبیعت‌گرایانهٔ قومی ـ پزشکی، باعث کمبود سلامتی را عدم تعادل مایعات بدن می‌دانند. بسیاری از فرهنگ‌های لاتینی، خوراک‌ها، نوشیدنی‌ها و شرایط زیست‌محیطی را به «سرد» و «گرم» طبقه‌بندی می‌کنند. مردم وابسته به این فرهنگ‌ها معتقدند که به خاطر خوردن یا نوشیدن مواد گرم و سرد با هم و یا در شرایط نامناسب، ناخوش می‌شوند. برای مثال، به نظر آنها آدم نباید پس از یک حمام گرم چیز سرد بخورد و یا در هنگام قاعدگی (که یک وضعیت «گرم» به شمار می‌آید) نباید آناناس (که یک میوهٔ «سرد» به شمار می‌آید) بخورد.

نظریه‌های بیماری عاطفه گرایانه فرض را بر این می‌گیرند که تجربه‌های عاطفی باعث ناخوشی می‌شوند. برای مثال، مردم آمریکای لاتین بیماری را به سوستو یا ضعف روح نسبت می‌دهند و معتقدند که اضطراب یا وحشت، علت ناخوشی است. نشانه‌های این نوع ناخوشی، رخوت، سردرگمی و حواس‌پرتی است. البته روانکاوی نوین نیز بر نقش عواطف در تندرستی جسمانی و روانی تأکید می‌ورزد.

همه جوامع بشری نظام‌های مراقبت از تندرستی دارند. این نظام‌ها، باورداشت‌ها، رسوم، متخصصان تندرستی و شگردهایی را دربر دارند که هدف‌شان تضمین تندرستی و جلوگیری، تشخیص و درمان ناخوشی است. نظریهٔ علیت ناخوشی هر جامعه، برای درمان اهمیت دارد. اگر که ناخوشی علت شخص‌گرایانه داشته باشد، شمن‌ها و

www.Booknama.com

متخصصان جادویی ـ مذهبی می‌توانند درمانگران خوبی برای این ناخوشی باشند. این نوع متخصصان به شگردهای (سِری و عملی) گوناگون متوسل می‌شوند که در آنها مهارت تخصصی دارند. یک شمن با تحریک بازگشت روح به بدن، می‌تواند ضعف روح را درمان کند. شمن‌ها در هنگام زایمان‌های دشوار، از ارواح درخواست می‌کنند به کانال زایمان زائو بروند تا نوزاد را هدایت به بیرون رفتن از این کانال کنند و در نتیجه کار زایمان آسان‌تر شود (لِوی اشتراوس، ۱۹۶۷). یک شمن همچنین می‌تواند با باطل کردن یک نفرین یا بیرون راندن ماده‌ای که یک جادوگر وارد بدن کرده است، سرفهٔ شدید را درمان کند.

هر فرهنگی متخصصان ویژه‌ای برای مراقبت از تندرستی دارد. علاوه بر شکارگر و گردآورنده، حرفهٔ درمانگر بی‌گمان یکی از «کهن‌ترین حرفه‌های جهان» به شمار می‌آید. نقش درمانگر برخی ویژگی‌های مشترک در سراسر جهان دارد (فاستر و اندرسون، ۱۹۷۸). برای مثال، درمانگران معمولاً از طریق فراگرد انتخابی که فرهنگ آن را تعیین می‌کند (تشویق والدین، وراثت، مکاشفه یا آموزش‌های الهام گرفته در خواب) و تعلیم دیدن (شاگردی زیردست یک شمن و یا حضور در یک مکتب پزشکی)، صاحب این حرفه می‌شوند. سرانجام، باید گفت که یک درمانگر به وسیلهٔ درمانگران مسن‌تر واجد شرایط اعلام می‌شود و به یک مقام حرفه‌ای دست می‌یابد. بیماران مهارت‌های درمانگری را که در هنگام ناخوشی به او مراجعه می‌کنند و عملش را جبران می‌کنند، باور دارند.

نظام‌های غیرغربی (پزشکی سنتی) درس‌هایی را برای ارایه به پزشکی غربی دارند. برای مثال، درمانگران سنتی ممکن است در درمان برخی از صورت‌های بیماری روانی از روانکاوان نوین موفق‌تر باشند. نظام‌های غیرغربی می‌توانند بیماری روانی را با علت‌هایی تبیین کنند که تشخیص و مقابله با آنها آسان‌تر است. شاید بیرون راندن روح از یک بدن تسخیر روح شده، آسان‌تر و کم زیان‌تر از رفع عقدهٔ اودیپ از طریق یک تحلیل روانکاوانهٔ فرویدی باشد.

دلیل دیگر موفقیت درمان غیرغربی، ممکن است این باشد که تشخیص و درمان بیماری روانی در حضور گروه‌های منسجم و با حمایت کامل خویشاوندان بیمار،

www.Booknama.com

انجام‌می‌شود. درمان معمولاً با اجرای یک منسک پرشور اجتماعی انجام می‌گیرد که در آن، درمانگر نخست خود ناخوشی بیمار را می‌گیرد و سپس آن را دفع می‌کند (لوی استراوس، ۱۹۶۷). برخلاف آن، در مؤسسات روانی نوین هیچ‌گونه پیوند اجتماعی وجود ندارد که بیماران را به همدیگر و یا به پزشکان و پرستاران مرتبط سازد. در این جا، ناخوشی تنها به عنوان مشکل فردی بیمار در نظر گرفته می‌شود. استفاده از داروهای روان درمانی برای درمان و مهار اختلال‌های روانی، بیش از پیش و غالباً به‌گونه‌ای مؤثر، رواج یافته است. ولی در بیماری‌های شدید روانی، درمان یک بیمار در محیطی از

در این عکس، یک بهداشت‌کار روستایی را می‌بینید که طرز استفاده از یک وسیلهٔ ضد آبستنی را برای دو زن روستایی در بنگلادش توضیح می‌دهد. شما برای افزایش استفاده از این وسیله در مناطق شیوع ویروس ایدز، چه نوع عملی را انجام می‌دادید؟

www.Booknama.com

خودبیگانه و منزوی و بدون هرگونه تماس فرد بیمار با جامعه انجام می‌گیرد، برخلاف نظام‌های سنتی که این نوع درمان با مشارکت گروهی در یک منسک همگانی انجام می‌پذیرد.

تفاوت میان پزشکی علمی و پزشکی رایج غربی، را نباید با تعصب قوم‌مدارانه ندیده گرفت. بسیاری از روش‌های پزشکی رایج غربی، با وجود پیشرفت‌های تحقق یافته در آسیب‌شناسی، میکروب‌شناسی، بیوشیمی، جراحی، تکنولوژی تشخیص و کاربردی آنها، توجیه منطقی یا واقعی ندارند. تجویز بیش از اندازهٔ داروهای آرام‌بخش، جراحی‌های غیرضروری و رابطهٔ غیرشخصی و نابرابرندهٔ بیمار و پزشک، عناصر قابل تردید نظام‌های پزشکی غرب به شمار می‌آیند. همچنین، مصرف بیش از اندازهٔ آنتی‌بیوتیک‌ها، چه برای انسان‌ها و چه برای حیوانات، جهان را با انفجار مقاومت در برابر ارگانیسم‌های ریز روبرو ساخته که سلامتی دراز مدت همگانی را در سراسر جهان به خطر انداخته است.

در این عکس یک شفادهنده مالزیایی را در هنگام کار می‌بینید. این کار شما را به یاد چه چیزی می‌اندازد؟

www.Booknama.com

با این همه، پزشکی علمی از بسیاری جهات بر درمان قبیله‌ای برتری دارد. هر چند داروهایی چون گنه‌گنه، کوکا[1]، تریاک، اِفِدرین و راوُلفیا[2] در جوامع غیرصنعتی کشف شده‌اند، ولی امروزه هزاران داروی مؤثر برای درمان انواع بیماری‌ها در دسترس‌اند. مراقبت‌های پیش‌گیرانه از تندرستی، در سدهٔ بیستم بهبود یافته‌اند. روش‌های جراحی امروزی از روش‌های جوامع سنتی بسیار امن‌تر و کارآمدترند.

پزشکی علمی چه تفاوت‌هایی با پزشکی رایج غربی دارد؟ درمانگاه‌هایی مانند این درمانگاه قبیلهٔ ماسایی کنیا، آنتی‌بیوتیک‌ها، جراحی‌های کوچک و داروهای پیشگیرانه را در اختیار مردم قرار می‌دهند. آیا داروهایی که در این درمانگاه به کار می‌روند، با نظام تندرستی بومی ناسازگارند؟

۱ـ نوعی گیاه طبیعی که از آن مواد آرام‌بخش مانند مورفین می‌گیرند. ـ م.

۲ـ نوعی گیاه سمی که از آن استفادهٔ پزشکی می‌شود. ـ م.

www.Booknama.com

ولی صنعتی شدن مسایل خاص خود را نیز برای تندرستی انسان به بار می‌آورد. عوامل تنش‌زای جدید مانند سر و صدا و آلودگی آب و هوا، تغذیهٔ نامناسب، ماشین‌آلات خطرناک، کار غیرشخصی، تنها ماندن، فقر، بی‌خانمانی و استفادهٔ نادرست از منابع، از جملهٔ این مسایل به شمار می‌آیند. مسایل تندرستی در ملت‌های صنعتی، تنها به عوامل بیماری ارتباط ندارند، بلکه عوامل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نیز به همان اندازه در ایجاد مسایل تندرستی نقش دارند. برای نمونه، امروزه در شمال آمریکا، فقر در انواع بیماری‌ها دخیل است. ورم مفاصل، ناراحتی‌های قلبی، انواع کمردرد و آسیب‌های شنوایی و بینایی، به فقر ارتباط دارند. هچنین، فقر یکی از عوامل گسترش بیماری‌های عفونی است.

انسان‌شناسان پزشکی که به عنوان متخصصان فرهنگی در برنامه‌های بهداشت همگانی کار می‌کنند، باید به نظریه‌های بومی دربارهٔ طبیعت، علت‌ها و درمان ناخوشی، توجه نشان دهند. دخالت‌های موفقیت‌آمیز بهداشتی را نمی‌توان به آسانی بر اجتماع‌های بشری تحمیل کرد. این دخالت‌ها باید با فرهنگ‌های محلی سازگاری داشته باشند و مردم محلی باید آنها را بپذیرند. در هر کجا که پزشکی غربی وارد می‌شود، مردم ضمن پذیرش روش‌های نوین معمولاً بسیاری از روش‌های کهن‌شان را حفظ می‌کنند. درمانگران بومی می‌توانند برخی از ناخوشی‌ها (مانند تسخیر روح) را درمان کنند، ضمن آن که پزشکان نوین به معالجهٔ بیماری‌های دیگر می‌پردازند. اگر در درمان یک بیمار، از هر دو تخصص بومی و نوین استفاده شود و در نتیجه، آن بیمار بهبود یابد، باید برای درمانگر بومی، اگر نه بیشتر از پزشک امروزی، دست کم به همان اندازهٔ او اعتبار قایل شد.

درمانِ شخصی‌تر ناخوشی که از رابطهٔ اجتماعی غیرغربی درمانگر - بیمار تقلید می‌کند، شاید بتواند به نظام‌های درمان‌غربی استفاده رساند. پزشکی غربی گرایش به این داشته است که میان علیت زیست‌شناختی و علیت روان‌شناختی مرز عبورناپذیری کشد. ولی نظریه‌های غیرغربی معمولاً این تمایز شدید را قبول ندارند و این را تشخیص می‌دهند که عدم‌تندرستی علت‌های درهم‌تنیدهٔ جسمانی، عاطفی و اجتماعی دارد. تقابل بدن و ذهن، بخشی از طبقه‌بندی عامیانهٔ غربی به شمار می‌آید، نه طبقه‌بندی علمی

www.Booknama.com

درمانگران غیرغربی غالباً عوارض را درمان می‌کنند و به دنبال علت‌ها نیستند. هدف آنها که غالباً به نتیجه می‌رسد، نوعی درمان فوری است. درمانگران بومی غالباً در آن نوع مسایل تندرستی موفق‌اند که پزشکی علمی آنها را عوارض روانی (سایکو سوماتیک) می‌انگارد (نه یک بیماری یا ناخوشی) و محتاج به درمان نمی‌بیند، بدون آن که احساس‌های خود بیمار را در نظر گیرد. نظام‌های پزشکی غیرغربی به ما می‌گویند که بیماران را می‌توان به عنوان هستی‌های کلی و تفکیک‌ناپذیر به گونه‌ای مؤثر معالجه کرد و از هر گونه روش ترکیبی که مفید از کار درآید استفاده می‌کنند. امروزه در آمریکای شمالی رشته‌ای به نام پزشکی کل‌گرایانه داریم که بسیار رشد دارد.

انسان‌شناسی و شرکت‌های تولیدی

کارول تیلور (۱۹۸۷) دربارهٔ ارزش یک «انسان‌شناس مقیم» در یک سازمان بزرگ و پیچیده مانند بیمارستان یا یک شرکت تولیدی، بحث می‌کند. در سازمانی که اطلاعات و تصمیم‌گیری‌ها از طریق یک سلسله مراتب خشک جریان می‌یابند، یک انسان‌شناس مشاور و غیروابسته به این سلسله مراتب می‌تواند مانند یک آدم استثنایی و تیزبین عمل کند. اگر به این انسان‌شناس اجازه داده شود که در هر سطحی از سلسله مراتب با انواع کارکنان آزادانه صحبت کند و کار آنها را مشاهده نماید، او می‌تواند دربارهٔ اوضاع و مسایل سازمانی به چشم‌انداز بی‌همتایی دست یابد. برای همین است که شرکت‌های صاحب تکنولوژی برتر، مانند زیراکس، آی‌بی‌ام و اپل، انسان‌شناسانی را برای ایفای نقش‌های گوناگون استخدام کرده‌اند. انسان‌شناسان با از نزدیک مشاهده کردن چگونگی کاربرد فرآورده‌های کامپیوتری از سوی کاربران، در طراحی فرآورده‌هایی که بیشتر باب طبع کاربران‌اند، با مهندسان همکاری می‌کنند.

چندین سال است که انسان‌شناسان از مردم‌نگاری برای بررسی محیط‌های شرکتی استفاده کرده‌اند. برای مثال، در تحقیق مردم‌نگارانه دربارهٔ یک کارخانهٔ اتومبیل‌سازی، کارگران، مدیران و مدیران اجرایی را می‌توان به عنوان سه مقولهٔ متفاوت اجتماعی در نظر گرفت که در یک نظام اجتماعی مشترک مشارکت دارند. هر یک از این گروه‌ها رویکردها، ارزش‌ها و الگوهای رفتاری ویژه‌ای دارند. این ویژگی‌ها از طریق یک

www.Booknama.com

نوع فرهنگ‌آموزیِ خُرد انتقال می‌یابند؛ در این فراگرد، آدم‌ها نقش‌های خاصی را در یک نظام اجتماعی محدود یاد می‌گیرند. ماهیت فارغ از تعلق کار مردم‌نگاری، انسان‌شناس را در موضع یک شاهد بی‌طرف کارِ هر یک از این گروه‌ها، از گروه کارگری گرفته تا مدیر، قرار می‌دهد. افراد هر یک از این گروه‌ها، هم یک فرد دارای دیدگاه شخصی‌اند و هم یک آفریدهٔ فرهنگی‌اند که چشم‌اندازی مشترک با دیگر اعضای گروه دارند. انسان‌شناسان کاربردی به عنوان «واسطه‌هایی فرهنگی» عمل می‌کنند که هدف‌های مدیران و یا نگرانی‌های کارگران را برای گروه‌های دیگر تبیین می‌کنند.

در یک شرکت تولیدی، ویژگی‌های اصلی انسان‌شناسی عبارت‌اند از:

۱. مردم‌نگاری و مشاهده به عنوان شیوه‌های گردآوری داده‌ها،

۲. ورزیدگیِ میان فرهنگی و

۳. تأکید برگوناگونی فرهنگی.

چشم‌انداز میان فرهنگی وقتی مطرح می‌شود که شرکت خواسته باشد بداند که چرا ملت‌های دیگر بهره‌وری بیشتر یا کمتر از ملت ما دارند. دلایل تفاوت در بهره‌وری، دلایل فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی‌اند. انسان‌شناسان برای پیدا کردن این تفاوت‌ها، باید بر ویژگی‌های اساسی سازمان تولید تأکید کنند. از طریق کار مردم‌نگارانه در محیط کار، یعنی از نزدیک مشاهده کردن کارگران و مدیران در حین انجام کار، به تفاوت‌های ظریف و بالقوه مهمی می‌توان دست یافت.

کار حرفه‌ای در انسان‌شناسی

بسیاری از دانشجویان دانشگاه‌ها انسان‌شناسی را جالب می‌بینند و آن را رشتهٔ اصلی‌شان قرار می‌دهند. ولی والدین یا دوستان‌شان ممکن است با این پرسش که «با انتخاب این رشته چه نوع شغلی را به دست خواهی آورد؟»، او را دلسرد کنند. مقصود ما از این مبحث، در واقع پاسخ دادن به همین پرسش است. نخستین گام در راه پاسخ‌دهی به این پرسش، مطرح کردن یک پرسش عام‌تر دیگر است: «مگر رشته‌های دیگر دانشگاه به چه دردتان می‌خورد؟» پاسخ پرسش دوم باید این باشد: «اگر به اندازهٔ کافی تلاش، فکر و برنامه‌ریزی نکنیم، هیچ یک از این رشته‌ها به دردمان نخواهد خورد». یکی از

www.Booknama.com

بررسی‌های راجع به فارغ‌التحصیلان دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه میشیگان، نشان داد که تعداد اندکی از آنها مشاغلی داشتند که با رشتهٔ اصلی‌شان آشکارا ارتباط داشت. پزشکی، حقوق و بسیاری از حرفه‌های دیگر به درجه‌های تحصیلی بالاتری نیاز دارند. هر چند که بسیاری از دانشکده‌ها در رشته‌های مهندسی، بازرگانی، حسابداری و مددکاری اجتماعی درجهٔ کارشناسی می‌دهند، ولی برای به دست آوردن بهترین مشاغل در این رشته‌ها، غالباً به مدرک کارشناسی ارشد نیاز است. انسان‌شناسان نیز برای یافتن اشتغال پردرآمد در دانشگاه‌ها، موزه‌ها و یا انسان‌شناسی کاربردی، به مدارک دانشگاهی بالاتر، به ویژه دکترا، نیاز دارند.

در این بحث، روی سخن ما بیشتر با آن دسته از دانشجویان دورهٔ کارشناسی است که می‌خواهند انسان‌شناسی را به عنوان رشتهٔ اصلی انتخاب کنند، نه دانشجویانی که از هم اکنون به فکر گرفتن مدارک دانشگاهی بالاتر در رشتهٔ انسان‌شناسی‌اند، هر چند که این صحبت‌ها برای آنها هم بی‌فایده نیست. تحصیل در علوم انسانی، از جمله انسان‌شناسی، می‌تواند مبنای بسیار خوبی را برای موفقیت در بسیاری از حرفه‌ها فراهم کند. یک بررسی اخیر دربارهٔ زنان مدیر، نشان داده است که بیشتر این مدیران رشتهٔ اصلی‌شان نه بازرگانی بلکه علوم اجتماعی یا انسانی بوده است. آنها تازه پس از فارغ‌التحصیل شدن از دورهٔ کارشناسی علوم انسانی، به تحصیل در رشتهٔ بازرگانی پرداختند و در رشتهٔ مدیریت بازرگانی مدرک کارشناسی ارشد گرفتند. این زنان مدیر احساس می‌کردند که وسعت آموزش‌های دورهٔ کارشناسی‌شان در موفقیت کاری‌شان نقش داشته است. فارغ‌التحصیلان دورهٔ کارشناسی انسان‌شناسی برای ادامهٔ تحصیل به رشته‌های پزشکی، حقوق و بازرگانی می‌روند و در بسیاری از حرفه‌هایی که غالباً ارتباط چندان آشکاری با انسان‌شناسی ندارند، موفق می‌شوند.

وسعت رشتهٔ انسان‌شناسی دانش و چشم‌اندازی را فراهم می‌کند که در بسیاری از کارها سودمند است. برای نمونه، داشتن مدرک کارشناسی در رشتهٔ انسان‌شناسی به اضافهٔ مدرک کارشناسی ارشد در رشتهٔ بازرگانی، به آدم برای کار در امور بازرگانی بین‌المللی آمادگی بسیار خوبی را می‌دهد. به هر روی، افراد جویای شغل باید کارفرمایان‌شان‌را مجاب‌کنند که‌از«مجموعهٔ مهارت‌های» خاص و با ارزشی برخوردارند.

www.Booknama.com

گستردگی موضوع، شاخص رشتهٔ انسان‌شناسی است. انسان‌شناسان آدم‌ها را از جهت فرهنگی، زیست‌شناختی و زبان‌شناختی، در راستای زمان و مکان، در ملت‌های توسعه یافته و توسعه نیافته و نیز در محیط‌های اجتماعی ساده و پیچیده، بررسی می‌کنند. بیشتر دانشکده‌ها درس‌هایی از انسان‌شناسی دارند که فرهنگ‌ها را با هم مقایسه می‌کنند و نیز درس‌های دیگری که بر مناطق خاصی از جهان، مانند آمریکای لاتین، آسیا و مناطق بومی آمریکای شمالی تأکید می‌ورزند. دانشی که از این درس‌ها دربارهٔ مناطق جغرافیایی جهان حاصل می‌شود، می‌تواند در بسیاری از مشاغل سودمند افتد. چشم‌انداز مقایسه‌ای انسان‌شناسی، تأکید قدیمی آن بر جهان سوم و گرامی‌داشت سبک‌های متنوع زندگی توسط آن، بر روی هم مبنای بسیار مؤثری را برای اشتغال در کشورهای خارج فراهم می‌سازند.

حتی برای کارکردن در آمریکای شمالی، تأکید انسان‌شناسی بر فرهنگ، ارزشمند است. ما هر روزه چیزهایی را دربارهٔ تفاوت‌های فرهنگی و مسایل اجتماعی می‌شنویم که حل آنها به یک دیدگاه چند فرهنگی و توانایی تشخیص و برخورد مسالمت‌آمیز با تفاوت‌هایی قومی نیاز دارد. حکومت، مدارس و شرکت‌های خصوصی، پیوسته با آدم‌هایی سروکار دارند که از طبقات اجتماعی، گروه‌های قومی و زمینه‌های قبیله‌ای متفاوتی برخاسته‌اند. پزشکان، وکیلان، مددکاران اجتماعی، کارکنان پلیس، قضات، معلمان و دانش‌آموزان و دانشجویان، اگر تفاوت‌های اجتماعی آدم‌ها را در یک جهان چند قومی تشخیص دهند، بهتر می‌توانند کارشان را انجام دهند.

حال اگر خواسته باشید درجه‌ای بالاتر از کارشناسی در انسان‌شناسی بگیرید، چه اتفاقی خواهد افتاد. گرچه برخی از انسان‌شناسان عملی با درجهٔ کارشناسی ارشد هم می‌توانند مشاغلی را پیدا کنند، ولی برای دستیابی به اشتغال پردرآمدتر، مدرک دکترا در رشتهٔ انسان‌شناسی از همه کارسازتر است. بیشتر آدم‌هایی که درجهٔ دکترا در رشتهٔ انسان‌شناسی دارند، معمولاً به عنوان استاد در دانشگاه‌ها اشتغال پیدا می‌کنند و یا در موزه‌ها شغل به دست می‌آورند. در این زمینه، امروزه وضع دارد تغییر می‌کند. انجمن انسان‌شناسی آمریکا تخمین زده است که در آینده دست کم نیمی از دارندگان مدرک دکترای انسان‌شناسی شغلی در دانشگاه‌ها نخواهند یافت. یکی از دلایل این تغییر این

www.Booknama.com

است که دستیابی به مشاغل دانشگاهی دشوارتر شده و تعداد این مشاغل نیز چندان افزایش نیافته است. دلیل دیگر این است که تعداد دارندگان مدرک دکترای انسان‌شناسی بیشتر از تعداد مشاغل موجود دانشگاهی افزایش داشته است. آخرین دلیل این است که بسیاری از دارندگان مدرک دکترای انسان‌شناسی در واقع فعالیت کاربردی را بر کار دانشگاهی ترجیح داده‌اند. به هر دلیل، در این هیچ شکی نیست که در آینده انسان‌شناسان بیشتری به فعالیت کاربردی خواهند پرداخت.

یکی از جاهایی که انسان‌شناسان مشغول به کار خواهند شد، شرکت‌های تولیدی است. برخورداری انسان‌شناسان از چشم‌انداز میان فرهنگی و تأکید آنها بر گوناگونی فرهنگی، باعث شده است که برخی از شرکت‌های آمریکای شمالی به استخدام آنها علاقه‌مند شوند. شرکت‌های آمریکایی که معمولاً به سلسله مراتب بسیار اهمیت می‌دهند، با استفاده از تأکید مردم‌نگارانه بر رفتار آدم‌ها در محیط اجتماعی روزانهٔشان، بهتر می‌توانند ریشه‌های اجتماعی بسیاری از مسایل مبتلابه شرکت‌های آمریکایی را تشخیص دهند. توجه به بُعد اجتماعی فعالیت تولیدی، بیش از پیش می‌تواند اهمیت پیدا کند. مدیران بیش از پیش این نکته را تشخیص می‌دهند که در بالا بردن بهره‌وری، روابط انسانیِ درست به اندازهٔ پیش‌بینی‌های اقتصادی اهمیت دارد. امروزه، انسان‌شناسانِ کاربردی شیوه‌هایی را برای به کارگیری مؤثرتر کارکنان و افزایش رضایت شغلی، طراحی می‌کنند.

همچنین، انسان‌شناسان کاربردی به بومیانی که در معرض تهدیدهای نظام‌های خارجی‌اند، کمک می‌کنند. هر جا که بزرگراه‌ها و تأسیسات برق‌رسانی مرزهای قبیله‌ای را درمی‌نوردند، جهان «نوین» با ادعاهای ارضی تاریخی و سنت‌های بومی برخورد پیدا می‌کند. پیش از صدور اجازه برای بسط نظام خدمات اجتماعی به درون زمین‌های بومی، یک بررسی انسان‌شناختی غالباً ضروری انگاشته می‌شود.

از آن جا که ساختمان‌سازی، سدسازی و دریاچه‌های پشت سد ممکن است به جایگاه‌های باستان‌شناختی آسیب زنند، رشته‌هایی چون مدیریت منابع فرهنگی برای جلوگیری از این نوع آسیب‌ها شکل گرفته‌اند. چون که دولت‌ها قوانینی را برای حفاظت از جایگاه‌های تاریخی و ماقبل تاریخی رعایت می‌کنند، امروزه بسیاری از مؤسسات

www.Booknama.com

دولتی، شرکت‌های مهندسی و ساختمان‌سازی، مشاغلی را برای افرادی برخوردار از زمینهٔ انسان‌شناختی فراهم کرده‌اند.

شناخت سنت‌ها و باورداشت‌های گروه‌های اجتماعی گوناگون یک ملت نوین، برای برنامه‌ریزی و اجرای برنامه‌های تأثیرگذار بر این گروه‌ها، مهم است. توجه به زمینهٔ اجتماعی و مقولات فرهنگی، به تضمین رفاه گروه‌های قومی، اجتماع‌ها و محلات کمک می‌کند. تجربهٔ به دست آمده در زمینهٔ دگرگونی اجتماعیِ برنامه‌ریزی شده، چه در مورد سازماندهی اجتماعی در آمریکای شمالی و چه در مورد رشد اقتصادی در خارج از آمریکا، نشان می‌دهد که پیش از اجرای یک طرح یا خط مشی، یک بررسی اجتماعی مناسب باید انجام گیرد. اگر مردم محلی خواهان دگرگونی باشند و آن دگرگونی با سبک زندگی و سنت‌های‌شان سازگار باشد، دگرگونی مزبور موفق‌تر، سودمندتر و کم‌هزینه‌تر خواهد بود. برای حل یک مسأله واقعی اجتماعی، نه تنها یک راه حل انسانی‌تر بلکه مقرون به صرفه‌تری نیز وجود دارد.

برخی از مؤسساتی که در خارج از کشور کار می‌کنند، برای آموزش انسان‌شناختی ارزش خاصی قایل‌اند. مؤسسات دیگری نیز هستند که به دنبال کارکنانی می‌گردند که مهارت‌های ویژه‌ای داشته باشند، بدون آن که به زمینه‌های دانشگاهی خاص‌شان توجهی نشان دهند. مؤسسهٔ آمریکایی توسعهٔ بین‌المللی و وزارت کشاورزی ایالات متحد، از جمله مؤسسات دولتی‌اند که انسان‌شناسان را استخدام می‌کنند. این سازمان‌ها انسان‌شناسان را به عنوان مشاور تمام وقت یا پاره‌وقت استخدام می‌کنند.

انسان‌شناسان در حوزه‌های به شدت گوناگون، مهارت‌شان را به کار می‌برند. آنها در معاملات شرکتی حضور می‌یابند، دگرگونی‌های سازمانی را پیشنهاد و اجرا می‌کنند و به عنوان یک شاهد متخصص گواهی می‌دهند. انسان‌شناسان همچنین برای شرکت‌های داروسازی نیز کار می‌کنند، شرکت‌هایی که می‌خواهند بدانند میان داروهای سنتی و غربی چه تعارض‌هایی می‌تواند وجود داشته باشد و یا می‌خواهند به گونه‌ای برای فرآورده‌های‌شان در محیط‌های جدید بازاریابی کنند که از جهت فرهنگی مناسب باشد. انسان‌شناسان دیگری نیز هستند که به اقوام بومی کمک می‌کنند تا در زمانی که درمان‌ها و داروهای سنتی‌شان توسط شرکت‌های داروسازی به فروش می‌رسند، سهمی از سود

www.Booknama.com

این شرکت‌ها را به دست آورند.

افراد برخوردار از زمینه‌های انسان‌شناختی، در بسیاری از رشته‌ها موفق عمل می‌کنند. وانگهی، حتی اگر شغل با انسان‌شناسی به معنای رسمی و آشکار آن هیچ ارتباطی نداشته باشد، نمی‌توان این واقعیت را انکار کرد که انسان‌شناسی در هر زمان که با همنوعان دیگرمان کار می‌کنیم، همیشه سودمند است. برای بیشتر ماها، این امر به معنای آن است که در هر روزی از زندگی‌مان به انسان‌شناسی نیاز داریم.

تداوم گوناگونی

انسان‌شناسی در پیشبرد برداشت انسانی‌تری از دگرگونی اجتماعی که ارزش گوناگونی فرهنگی را پاس می‌دارد، نقش تعیین کننده‌ای ایفا می‌کند. وجود انسان‌شناسی خود گواهی است بر نیاز مداوم به شناخت همانندی‌ها و تفاوت‌های اجتماعی و فرهنگی. انسان‌شناسی به ما می‌آموزد که واکنش‌های تطبیقی انسان‌ها می‌توانند انعطاف‌پذیرتر از واکنش‌های انواع جانوری دیگر باشند، زیرا وسایل تطبیقی اصلی ما خصلتی اجتماعی ـ فرهنگی دارند. به هر روی، صورت‌های فرهنگی، نهادها، ارزش‌ها و رسوم گذشته، همیشه بر تطبیق بعدی ما تأثیر می‌گذارند، گوناگونی را همچنان حفظ می‌کنند و به کنش‌ها و واکنش‌های گروه‌های گوناگون بی‌همتایی خاصی می‌بخشند. بیایید با تکیه بر شناخت و آگاهی از مسئولیت‌های حرفه‌ای‌مان، کاری کنیم که انسان‌شناسی که همان بررسی نوع بشر است، انسانی‌ترین رشتهٔ علوم اجتماعی باقی ماند.

پرسش‌های اساسی

۱ . با توجه به سه نظریه‌ای که در آغاز این فصل مطرح کردیم، چه موضعی را در انسان‌شناسی کاربردی می‌پسندید؟

۲ . محیطی را که به عنوان انسان‌شناس می‌خواهید در آن کار مردم‌نگاری و مشاهده انجام دهید، توصیف کنید. چه روش‌های تحقیقی دیگری را علاوه بر مردم‌نگاری و مشاهده، می‌توانید در

www.Booknama.com

این محیط به‌کار بندید؟

۳ . کلاس‌های دورهٔ دبستان و دبیرستان را به یاد آورید و به آن فکر کنید. آیا در این کلاس‌ها قضایای اجتماعی وجود داشتند که مورد علاقهٔ یک انسان‌شناس باشند؟ چه مسایلی را در این کلاس‌ها می‌توانید تصور کنید که یک انسان‌شناس می‌توانست آنها را حل کند؟ چگونه؟

۴ . سود و زیان‌های پزشکی غربی در مقایسه با پزشکی قبیله‌ای، چیستند؟ آیا موقعیتی را می‌توانید تصور کنید که در آن، یک درمانگر قبیله‌ای از یک درمانگر غربی کارآمدتر باشد؟

۵ . مسأله‌ای را در یک محیط شهری تصور کنید که حل آن به یک انسان‌شناس کاربردی نیاز داشته باشد. فکر می‌کنید که این انسان‌شناس چگونه باید برای حل این مسأله اقدام کند؟

۶ . یک شرکت را که خوب می‌شناسید در نظر آورید. انسان‌شناسی کاربردی چگونه می‌تواند به این شرکت کمک کند تا کارکرد بهتری داشته باشد؟ یک انسان‌شناس کاربردی چگونه می‌تواند اطلاعاتی را گردآوری کند که بر پایهٔ آنها پیشنهادهایی را جهت بهبود کار این شرکت ارایه نماید؟

www.Booknama.com

واژه‌نامه
فارسی به انگلیسی

آبیاری سطلی	Pot irrigation
آزمایشگری	Experimentation
آزمون معیار	Standard test
آفرینش‌گرایی	Creationism
آواشناسی	Phonethics
آیش محدود	Sectorial fallowing
ابداع	Invention
ابداع جداگانه	Indipendent invention
ابدیت احساساتی	Romanticized timelessness
ابزارهای قلوه‌سنگی	Pebble tools
ابطال	Falsification
اجتماع خیالی	Imagined communality
اخوت	Sodality
اخوت سراسر قبیله‌ای	Pantribal sodality
استادکار	Artisan
استخوان‌شناسی	Osteology
اشاعه	Diffusion
اصلحیت	Fitness
اصلحیت فراگیر	Inclusive fitness
اقتصاد عمودی	Vertical economy
اکتسابی	Achived
اکنونِ مردم‌نگارانه	Ethnographic present
الگوی استقرار	Settlement pattern
انتخاب جهتدار	Directional selection
انتسابی	Ascribed

انتقال فرهنگی	Cultural transmission
انجمن، پیوستگی	Association
انسان اندیشه‌گر	Homo sapiens
انسان اندیشه‌گر دیرین	Archaic homo sapiens
انسان راست‌قامت	Homo erectus
انسان‌ریخت	Anthropomorphic.
انسان‌شناس تجربی	Experimental anthropologist
انسان‌شناس تفسیری	Interpretive anthropology
انسان‌شناس کاربردی	Applied Anthropology
انسان‌شناسی	Anthropology
انسان‌شناسی باستان‌شناختی	Archaeological anthropology
انسان‌شناسی بوم‌شناختی	Ecological anthropology
انسان‌شناسی پزشکی	Medical anthropology
انسان‌شناسی تجربی	Experimental anthropology
انسان‌شناسی توسعه	Developement anthropology
انسان‌شناسی جسمانی	Phisical anthropology
انسان‌شناسی جنایی	Forensic anthropology

www.Booknama.com

انسان‌شناسی روان‌شناختی	Psychological anthropology
انسان‌شناسی زبان‌شناختی	Linguistic anthropology
انسان‌شناسی زیست‌شناختی	biological anthropology
انسان‌شناسی عمومی	General anthropology
انسان‌شناسی فرهنگی	Cultural anthropology
انسان‌گونه	Anthropoid
انسان‌نما	Hominoide
انسان نوین	Modern man
انسانواره	Hominide
انشعابی	Segmentary
انقلاب طیف وسیع	Broad spectrum revolution
انگیزش	Motivation
اولادبها	Progeny price
ایزدبانو	Goddess
بازپیوستگی	Incorporation
بازتوزیع	Redistribution
بازتوزیع ریسانه	Chiefly redistribution
بازنما	Representative
بازنمایی	Representation
باستان‌شناسی پیمانکاری	Contract archaeology
بافرهنگ	Cultured
باورداشت	Belief
ببر و بسوز	Slash-and-burn
بچه‌کشی	Infanticide
برابریگرا	Egalitarian
برادرشوهرگزینی	Levirate
بررسی نظامدار	Systematic survery
برزخی	Liminality

برساخته	Construct
برگه مصاحبه	Interview schedule
برون‌همسری	Exogamy
بزرگ‌مرد	Bigman
بزه	Crime
بوم‌شناسی فرهنگی	Cultural ecology
بوم‌کُشی	Ecocide
بومی‌سازی	Indigenization
بومی‌گرایی	Nativism
بهگزینی (انتخاب) طبیعی	Natural selection
به‌هم‌پیوسته	Merging
پاتیل ذوب	Melting-pot
پاسخگو	Respondent
پاگشایی	Initiation
پدرمکان	Patrilocal
پرسش دنباله‌دار	Follow-up question
پرورش	Nurture
پزشکی کُل‌گرایانه	Holistic medicine
پسااستعماری	Postcolonial
پسامدرنیته	Postmodernity
پنجه‌گیری	Grasping
پنجه‌نوردی	Knuckle-walking
پهنهٔ زیست	Biosphere
پیدایش نوع	Speciation
پیشامدرن	Premodern
پیشامد ژنتیکی	Genetic drive
پیشداوری	Prejudice
پیوستار	Continum
پیوستار کِشت	Cultivation continum
تاریخ قومی	Ethnohistory
تاریخگذاری قطعی	Absolute dating
تاریخگذاری نسبی	Relative dating
تبار	Descent
تبارپست	Hypodescent

www.Booknama.com

تبار تک‌خطی	Unilineal descent
تبار دوخطی	Ambilineal descent
تبار مقرر شده	Stipulated descent
تبعیض رویکردی	Attitudinal discrimination
تبیین	Explanation
تحرک عمودی	Vertical mobility
تحقیق پیمایشی	Survey research
تحقیق درازآهنگ	Longitudinal research
تربیت	Nurture
تشریفات افزایش	Ceremonies of increase
تصور قالبی	Stereotype
تصویرنگاری	Pictography
تعدد زوجات	Plural marriage
تفسیرگرا	Interpretivist
تفوق	Hegemony
تکامل	Evolution
تکامل‌گرا	Evolutionist
تکامل همگرا	Convergent evolution
تک‌خداپرستی	Monotheism
تک‌مکانی	Unilocal
تک‌واژه	Morphem
تک‌واژه‌نامه	Lexicon
تک‌همسری زنجیره‌ای	Serial monogamy
تمایز منزلتی	Status distinction
توازن گسسته	Punctuated equilibrium
تولید خوراک	Food Production
جابه‌جایی زبانی	Linguistic displacement
جامعهٔ تکثرگرا	Plural society
جاندارانگاری	Animism
جانورشناسی	Zoology
جبرگرایی زیست‌شناختی	Biological determinism
جبرگرایی فرهنگی	Cultural determinism
جریان ژنی	Gene flow

جفت کمینه	Minimal pair
جنبش تجدید حیات‌کننده	Revitalization movement
جنسیت	Gender
جنگل‌زدایی	Deforestation
جهانی شدن، جهانی‌سازی	Globalization
جهش	Mutation
چرخهٔ زندگی	Life cycle
چشم‌انداز میان‌فرهنگی	Cross-cultural perspective
چشمداشت	Expectation
چند خداپرستی	Polytheism
چندزنی	Polygyny
چندشوهری	Polyandry
چندشوهری برادرانه	Fraternal polyandry
چندفرهنگ‌گرایی	Multiculturalism
چندمحلی	Multilocally
چندهمسری	Polygamy
چهاردست و پایی	Quadropedal
حرام	Taboo
حرکت‌شناسی	Kinetics
حقوق تملک فرهنگی	intelectual property rights
حقوق فرهنگی	Cultural rights
حیثیت	Prestige
خاستگاه	Origin
خانوادهٔ تک‌والد	Single-parent family
خانوادهٔ گسترده	Extended family
خانوادهٔ گستردهٔ پدرمکان	Patrilocal extended family
خانوادهٔ مادرزادی	Family of orientation
خانوادهٔ مختلط	Blended family
خانوادهٔ هسته‌ای	Nuclear family
خانوادهٔ همسری	Family of procreation

www.Booknama.com

Collateral household	خانوار جانبی
Subdiscipline	خُردرشته
Subculture	خرده‌فرهنگ
Subcast	خُرده‌کاست
Subsystem	خرده‌نظام
Gene pool	خزانهٔ ژنی
Lineal	خطی
Trance	خلسه
Sororate	خواهرزن‌گزینی
Affinials	خویشاوندان سببی
Cross cousin	خویشاوند متقاطع
Parallel cousin	خویشاوند موازی
Bilateral kinship	خویشاوندی دوسویه
Fictive kinship	خویشاوندی ساختگی
Ego	خویشتن
Ethnomedicine	دارویزشکی قومی
Female-infanticide	دختربچه‌کُشی
Rrturn on labor	درآمد مبتنی بر کار
Return on property	درآمد مبتنی بر مالکیت
Syncretism	درآمیختگی
Arboreal	درخت‌نشینی
Curer	درمانگر
Endogamy	درون‌همسری
Universal grammar	دستور جهانی
Band	دسته
Indipendent assortment	دسته‌بندی مستقل
Transformation	دگردیسی
Transformism	دگردیسی‌گرایی
Secularism	دنیاگرایی
Bipedal	دوپایی
Lineage	دودمان
Mesolithic	دورهٔ میانه‌سنگی
Sexual dimorphism	دوریختی جنسی
Bilingualism	دوزبانگی
Bilateral	دوسویه
Domestic-public dichotomy	دوشاخگی خانگی ـ عمومی
Bifurcate	دوشاخه
Bifurcate Colateral	دوشاخهٔ جانبی
Diglossa	دوگویشی
Primary state	دولت ابتدایی
Nation-state	دولت ملی
Ambilocal	دومکانی
Paleoanthropology	دیرین‌انسان‌شناسی
Paleoecology	دیرین‌بوم‌شناسی
Paleontologist	دیرین‌شناس
Paleolithic	دیرینه‌سنگی
Upper Paleolithic	دیرینه‌سنگی فرازین
Communal religion	دین اجتماعی
Olympian religion	دینِ خدایانی
World rejecting religion	دین دنیاگریز
Scientology	دین علمی
Random genetic drift	رانش ژنتیکی تصادفی
Adaptive strategy	راهبرد تطبیقی
Rank	رتبه
Taxonomy	رده‌بندی
Native taxonomy	رده‌بندی بومی
Age grade	ردهٔ سنی
Peasant	رعیت
Learned behavior	رفتارآموخته
Interethnic relations	روابط میان‌قومی
Genealogical method	روش شجره‌شناختی
Attitude	رویکرد
Superimposition	روی هم‌بودگی
Chiefdom	ریاست
Ranked chiefdom	ریاست رتبه‌بندی شده
Garbology	زباله‌شناسی

www.Booknama.com

Gestural language	زبان ایمایی
Sociolinguist	زبان‌شناس اجتماعی
Sociolinguistics	زبان‌شناسی اجتماعی
Historical linguistics	زبان‌شناسی تاریخی
Descriplive linguistics	زبان‌شناسی توصیفی
Spoken language	زبان گفتاری
Proto-language	زبان مادر
Sign language	زبان نشانه‌ای
Written language	زبان نوشتاری
Daughter languages	زبان‌های همریشه
Terrestrial	زمین‌زی
Infraorder	زیرتررده
Sociobiology	زیست‌شناسی اجتماعی
Habitat	زیستگاه
Population genetics	ژنتیک جمعیتی
Heterozygote	ژن ناهمگون
Structure	ساختار
Ethnic-salad	سالادقومی
Order	سامان
Ethnoastronomy	ستاره‌شناسی قومی
cultural shock	سردرگمی فرهنگی
Life history	سرگذشت
Capital-intensive	سرمایه‌بر
Social fund	سرمایهٔ اجتماعی
Ceremonial fund	سرمایهٔ تشریفاتی
Symbolic capital	سرمایهٔ نمادین
Apical ancestor	سَرنیا
Elite level	سطح نخبگان
Arbitrary levels	سطوح دلبخواه
Pottery	سفالگری ـ سفالینه
Settlement hierarchy	سلسله‌مراتب سکونتی
Office	سِمت
Sharing	سهم‌بری
Negroid	سیه‌فام

Subspecies	شاخه‌های نوعی
Pastoralism	شبانی
Predation	شکاریگری
Flotation	شناورسازی
Town	شهرک
Bridewealth	شیربهاء
Morphology	صَرف
Nature	طبیعت
Bride price	عروس‌بها
Commoner	عوام
Westernization	غربی‌سازی
Extra domestic	فراخانگی
Superfamily	فراخانواده
Translocal	فرامحلی
Transnational	فراملی
Hypothesis testing	فرضیه‌آزمایی
Visual predation hypothesis	فرضیهٔ شکاریگری بصری
Ideal culture	فرهنگ آرمانی
Enculturation	فرهنگ‌آموزی
Microenculturation	فرهنگ‌آموزیِ خُرد
Acculturation	فرهنگ‌پذیری
Folklore	فرهنگ عامه
Polpular culture	فرهنگ مردم‌پسند
Expressive culture	فرهنگ نمایشی
Real culture	فرهنگ واقعی
Cultivated	فرهیخته
Metallurgy	فلزکاری
Unilineal rule	قاعدهٔ تک‌خطی
Stratum	قشر
Kingdom	قلمرو
Ethnology	قوم‌شناسی
Ethnocide	قوم‌کُشی
Ethnocentrism	قوم‌مداری

www.Booknama.com

Ethnicity	قومیت
Manifest function	کارکرد آشکار
Latent function	کارکرد پنهان
Field work	کارمیدانی
Anatomy	کالبدشناسی
Birth canal	کانال زایمان
Sharecropper	کشاورز سهم‌بر
Slash and burn cultivation	کشاورزی ببر و بسوز
Horticulture	کشاورزی سطحی
Intensive agriculture	کشاورزی عمیق
Terracing	کِشت پلکانی
Holism	کُل‌گرایی
Transhumance	کوچ عمودی
Nomadism	کوچندگی
Nomadic	کوچنده
Cult	کیش
Cargo cult	کیش‌کالا
Tourism	گردشگری
Kinship group	گروه خویشاوندی
Ethnic group	گروه قومی
Primary group	گروه نخستین
Kin group	گروه نَسَبی
Troop	گروهه
Descent group	گروه همتبار
Statement	گزاره
foraging	گشت‌زنی
Speech	گفتار
Herding	گله‌داری
Variation	گوناگونی
Ethnobotany	گیاه‌شناسی قومی
Stratigraphy	لایه‌نگاری
Verbal	لفظی
Dialect	لهجه

Matrilineal	مادرتبار
Proto-indo-European (PIE)	مادر زبان هندواروپایی
Matrifocal	مادرمدار
Matrilocal	مادرمکان
Intervillage exchange	مبادلهٔ میان‌دهکده‌ای
Text	متن
Environmentalism	محیط‌زیست‌گرایی
Ethnography	مردم‌نگاری
Reflexive ethnography	مردم‌نگاری بازاندیشانه
Dialogic ethnography	مردم‌نگاری گفتگویی
Salvage ethnography	مردم‌نگاری نجات‌بخش
Social circumscription	مرزبندی اجتماعی
Farming	مزرعه‌داری
Flooded field	مزرعهٔ غرقابی
Key consultant	مشاور اصلی
Cultural consultant	مشاور فرهنگی
Participant observation	مشاهدهٔ مشارکت‌آمیز
Unstructured interview	مصاحبهٔ بدون ساختار
Structured interview	مصاحبهٔ ساختارمند
Catastrophism	مصایب‌گرایی
Ethnosemantics	معناشناسی قومی
Semantics	معنی‌شناسی
Leveling mechanism	مکانیسم همسطح‌سازی
Periphery nations	ملت‌های پیرامونی
Semiperiphery nations	ملت‌های نیمه‌پیرامونی
Nationality	ملیت
Nationalism	ملیتگرایی

www.Booknama.com

Rites of passage	مناسک گذر
Status	منزلت
Incest taboe	منع زنا با محارم
Ethnomusicology	موسیقی‌شناسی قومی
Intercommunity	میان‌اجتماعی
Cross-cultural	میان‌فرهنگی
Interethnic	میان‌قومی
Interracial	میان‌نژادی
Interglacial	میان‌یخبندان
Ape	میمون بزرگ، بزرگ‌میمون
Prosimian	میمونک
Prosimianlike	میمونک‌واره
Profane	نامقدس
Noble	نجیب‌زاده
Syntax	نحو
Elite	نخبگان
Primogeniture	نخست‌زادگی
Primate	نخستی
Primatology	نخستی‌شناسی
Invironmental racism	نژادپرستی زیست‌محیطی
Kin	نَسَب
Cultural relativism	نسبی‌اندیشی فرهنگی
Linguistic relativity	نسبیت زبانی
Genocide	نسل‌کشی
Generational	نسلی
Hyraulic system	نظام آبی
Vocal system	نظام صوتی
Farming system	نظام مزرعه‌داری
Call system	نظام نِدایی
Ivory tower view	نظر برج عاج‌نشینی
Schizoid view	نظر دوری‌گزینانه
Advocacy view	نظر طرفداری
Personalistic disease theories	نظریه‌های بیماری شخص‌گرایانه
Naturalistic disease theories	نظریه‌های بیماری طبیعت‌گرایانه
Emotionalistic disease theories	نظریه‌های بیماری عاطفه‌گرایانه
Multivariate theory	نظریهٔ چندعاملی
Arboreal theory	نظریهٔ درختزی
Gender role	نقش جنسی
Sampling	نمونه‌گیری
Ideal type	نمونهٔ آرمانی
Random sample	نمونهٔ تصادفی
Overinnovation	نوآوری افراطی
Recombination	نوترکیبی
Neolocality	نومکانی
Extralinguistic forces	نیروهای فرازبانی
Moiety	نیمگان
Phonem	واج
Phonology-phonemics	واج‌شناسی
Gesture unit	واحد ایمایی
Focal vocabulary	واژگان کانونی
Ethnogaphic realism	واقع‌گرایی مردم‌نگارانه
Heredity	وراثت
Phenotypical	ویژگی عارضی
Universal Traits	ویژگی‌های جهانی
Undifferentiation	همانندپنداری
Analogy	همانندی
Overlap	همپوشی
Correlate	همپیوند
Androgyny	هم‌جنسیتی
Assimilation	همرنگی، همرنگ‌سازی

www.Booknama.com

Homology	هم‌ریختی
Peaceful coexistence	همزیستی مسالمت‌آمیز
Cloning	همسانه(شبیه)سازی
Interaction	همکنش
Social interaction	همکنش اجتماعی
Interactive	همکنشگر
Homogeneous	همگون
Homogamy	همگون‌همسری
Uniformitarianism	همنواخت‌گرایی
Omnivorous	همه‌چیزخوار
Reciprocity	همیاری
Balanced reciprocity	همیاری سر به سر
Negative reciprocity	همیاری منفی
Generalized reciprocity	همیاری نامحدود
Integration	یکپارچگی
Sedentary	یکجانشین
Sedentism	یک‌جانشینی

www.Booknama.com

واژه‌نامه
انگلیسی به فارسی

Absolute dating	تاریخگذاری قطعی
Acculturation	فرهنگ‌پذیری
Achived	اکتسابی
Adaptive strategy	راهبرد تطبیقی
Advocacy view	نظر طرفداری
Affinials	خویشاوندان سببی
Age grade	ردهٔ سنی
Ambilineal descent	تبار دوخطی
Ambilocal	دومکانی
Analogy	همانندی
Anatomy	کالبدشناسی
Androgyny	هم‌جنسیتی
Animism	جاندارانگاری
Anthropoid	انسان‌گونه
Anthropology	انسان‌شناسی
Anthropomorphic	انسان‌ریخت
Ape	میمون بزرگ، بزرگ‌میمون
Apical ancestor	سَرنیا
Applied Anthropology	انسان‌شناسی کاربردی
Arbitrary levels	سطوح دلبخواه
Arboreal	درخت‌نشینی
Arboreal theory	نظریهٔ درختزی
Archaic homo sapiens	انسان اندیشه‌گر دیرین
Artisan	استادکار
Archaeological anthropology	انسان‌شناسی باستان‌شناختی
Ascribed	انتسابی
Assimilation	همرنگی، همرنگ‌سازی
Association	انجمن، پیوستگی
Attitude	رویکرد
Attitudinal discrimination	تبعیض رویکردی
Balanced reciprocity	همیاری سر به سر
Band	دسته
Belief	باورداشت
Bifurcate	دوشاخه
Bifurcate Colateral	دوشاخهٔ جانبی
Bigman	بزرگ‌مرد
Bilateral	دوسویه
Bilateral kinship	خویشاوندی دوسویه
Bilingualism	دوزبانگی
Biosphere	پهنهٔ زیست
Bipedal	دوپایی
Birth canal	کانال زایمان
Blended family	خانوادهٔ مختلط
Bride price	عروس‌بها
Bridewealth	شیربهاء
Biological anthropology	انسان‌شناسی زیست‌شناختی

www.Booknama.com

Biological determinism	جبرگرایی زیست‌شناختی
Broad spectrum revolution	انقلاب طیف وسیع
Call system	نظام ندایی
Capital-intensive	سرمایه‌بر
Cargo cult	کیش‌کالا
Catastrophism	مصایب‌گرایی
Ceremonial fund	سرمایهٔ تشریفاتی
Ceremonies of increase	تشریفات افزایش
Chiefdom	ریاست
Chiefly redistribution	بازتوزیع رییسانه
Cloning	همسانه(شبیه)سازی
Collateral household	خانوار جانبی
Contract archaeology	باستان‌شناسی پیمانکاری
Commoner	عوام
Communal religion	دین اجتماعی
Construct	برساخته
Continum	پیوستار
Convergent evolution	تکامل همگرا
Correlate	همپیوند
Creationism	آفرینش‌گرایی
Crime	بزه
Cross cousin	خویشاوند متقاطع
Cross-cultural	میان‌فرهنگی
Cross-cultural perspective	چشم‌انداز میان‌فرهنگی
Cult	کیش
Cultivated	فرهیخته
Cultivation continum	پیوستار کِشت
Cultural anthropology	انسان‌شناسی فرهنگی
Cultural consultant	مشاور فرهنگی
Cultural determinism	جبرگرایی فرهنگی
Cultural ecology	بوم‌شناسی فرهنگی
Cultural relativism	نسبی‌اندیشی فرهنگی
Cultural rights	حقوق فرهنگی
cultural shock	سردرگمی فرهنگی
Cultural transmission	انتقال فرهنگی
Cultured	بافرهنگ
Curer	درمانگر
Daughter languages	زبان‌های همریشه
Deforestation	جنگل‌زدایی
Descent	تبار
Descent group	گروه همتبار
Developement anthropology	انسان‌شناسی توسعه
Descriptive linguistics	زبان‌شناسی توصیفی
Dialect	لهجه
Dialogic ethnography	مردم‌نگاریِ گفتگویی
Diffusion	اشاعه
Diglossa	دوگویشی
Directional selection	انتخاب جهتدار
Domestic-public dichotomy	دوشاخگی خانگی ـ عمومی
Ecocide	بوم‌کُشی
Ecological anthropology	انسان‌شناسی بوم‌شناختی
Egalitarian	برابریگرا
Ego	خویشتن
Elite	نخبگان
Elite level	سطح نخبگان
Enculturation	فرهنگ‌آموزی
Endogamy	درون‌همسری
Environmentalism	محیط‌زیست‌گرایی
Environmental racism	نژادپرستی زیست‌محیطی

www.Booknama.com

Farming	مزرعه‌داری
Farming system	نظام مزرعه‌داری
Female-infanticide	دختربچه‌کُشی
Fictive kinship	خویشاوندی ساختگی
Field work	کارمیدانی
Fitness	اصلحیت
Flooded field	مزرعهٔ غرقابی
Flotation	شناورسازی
Focal vocabulary	واژگان کانونی
Folklore	فرهنگ عامه
Follow-up question	پرسش دنباله‌دار
Food Production	تولید خوراک
Forensic anthropology	انسان‌شناسی جنایی
Foraging	گشت‌زنی
Fraternal polyandry	چندشوهری برادرانه
Garbology	زباله‌شناسی
Gender	جنسیت
Gender role	نقش جنسی
Gene flow	جریان ژنی
Gene pool	خزانهٔ ژنی
Genealogical method	روش شجره‌شناختی
General anthropology	انسان‌شناسی عمومی
Generalized reciprocity	همیاری نامحدود
Generational	نسلی
Genetic drive	پیشامد ژنتیکی
Genocide	نسل‌کشی
Gestural language	زبان ایمایی
Gesture unit	واحد ایمایی
Globalization	جهانی شدن، جهانی‌سازی
Goddess	ایزدبانو
Grasping	پنجه‌گیری
Habitat	زیستگاه
Hegemony	تفوق
Herding	گله‌داری

نظریه‌های بیماری عاطفه‌گرایانه	Emotionalistic disease theories
گروه قومی	Ethnic group
سالادقومی	Ethnic-salad
قومیت	Ethnicity
ستاره‌شناسی قومی	Ethnoastronomy
گیاه‌شناسی قومی	Ethnobotany
قوم‌مداری	Ethnocentrism
قوم‌کُشی	Ethnocide
واقع‌گرایی مردم‌نگارانه	Ethnographic realism
اکنون مردم‌نگارانه	Ethnographic present
مردمنگاری	Ethnography
تاریخ قومی	Ethnohistory
قوم‌شناسی	Ethnology
دارو‌پزشکی قومی	Ethnomedicine
درمان‌پزشکی قومی	Ethnomedicine
موسیقی‌شناسی قومی	Ethnomusicology
معناشناسی قومی	Ethnosemantics
تکامل	Evolution
تکامل‌گرا	Evolutionist
برون‌همسری	Exogamy
چشمداشت	Expectation
آزمایشگری	Experimentation
انسان‌شناسی تجربی	Experimental anthropology
تبیین	Explanation
فرهنگ نمایشی	Expressive culture
خانوادهٔ گسترده	Extended family
فراخانگی	Extradomestic
نیروهای فرازبانی	Extralinguistic forces
ابطال	Falsification
خانوادهٔ مادرزادی	Family of orientation
خانوادهٔ همسری	Family of procreation

www.Booknama.com

Heredity	وراثت
Heterozygote	ژن ناهمگون
Historical linguistics	زبان‌شناسی تاریخی
Holism	کُل‌گرایی
Holistic medicine	پزشکی کل‌گرایانه
Hominide	انسانواره
Hominoide	انسان‌نما
Homo erectus	انسان راست‌قامت
Homo sapiens	انسان اندیشه‌گر
Homogamy	همگون‌همسری
Homogeneous	همگون
Homology	هم‌ریختی
Horticulture	کشاورزی سطحی
Hypodescent	تبارپست
Hypothesis testing	فرضیه‌آزمایی
Hyraulic system	نظام آبی
Ideal culture	فرهنگ آرمانی
Ideal type	نمونهٔ آرمانی
Imagined communality	اجتماع خیالی
Incest taboo	منع زنا با محارم
Inclusive fitness	اصلحیت فراگیر
Incorporation	بازپیوستگی
Indigenization	بومی‌سازی
Indipendent assortment	دسته‌بندی مستقل
Indipendent invention	ابداع جداگانه
Infanticide	بچه‌کشی
Infraorder	زیرتررده
Initiation	پاگشایی
Integration	یکپارچگی
Intensive agriculture	کشاورزی عمیق
Interpretive anthropology	انسان‌شناسی تفسیری
intelectual property rights	حقوق تملک فرهنگی

Interaction	همکنش
Interactive	همکنشگر
Intercommunity	میان‌اجتماعی
Interethnic	میان‌قومی
Interethnic relations	روابط میان‌قومی
Interglacial	میان‌یخبندان
Interpretivist	تفسیرگرا
Interracial	میان‌نژادی
Interview schedule	برگه مصاحبه
Intervillage exchange	مبادلهٔ میان‌دهکده‌ای
Invention	ابداع
Ivory tower view	نظر برج عاج‌نشینی
Key consultant	مشاور اصلی
Kin	نَسَب
Kin group	گروه نَسَبی
Kinetics	حرکت‌شناسی
Kingdom	قلمرو
Kinship group	گروه خویشاوندی
Knuckle-walking	پنجه‌نوردی
Latent function	کارکرد پنهان
Learned behavior	رفتارآموخته
Levirate	برادرشوهرگزینی
Leveling mechanism	مکانیسم همسطح‌سازی
Lexicon	تک‌واژه‌نامه
Life cycle	چرخهٔ زندگی
Life history	سرگذشت
Liminality	برزخی
Lineage	دودمان
Lineal	خطی
Linguistic anthropology	انسان‌شناسی زبان‌شناختی
Linguistic displacement	جابه‌جایی زبانی
Linguistic relativity	نسبیت زبانی

www.Booknama.com

Longitudinal research	تحقیق درازآهنگ
Manifest function	کارکرد آشکار
Matrifocal	مادرمدار
Matrilineal	مادرتبار
Naturalistic disease theories	نظریه‌های بیماری طبیعت‌گرایانه
Patrilocal extended family	خانوادهٔ گستردهٔ پدرمکان
Peaceful coexistence	همزیستی مسالمت‌آمیز
Proto-indo-European (PIE)	مادر زبان هند و اروپایی
Matrilocal	مادرمکان
Medical anthropology	انسان‌شناسی پزشکی
Melting-pot	پاتیل ذوب
Merging	به‌هم‌پیوسته
Mesolithic	دورهٔ میانه‌سنگی
Metallurgy	فلزکاری
Microenculturation	فرهنگ‌آموزیِ خُرد
Minimal pair	جفت کمینه
Modern man	انسان نوین
Moiety	نیمگان
Monotheism	تک‌خداپرستی
Morphem	تک‌واژه
Morphology	صَرف
Motivation	انگیزش
Multiculturalism	چندفرهنگ‌گرایی
Multilocally	چندمحلی
Multivariate theory	نظریهٔ چندعاملی
Mutation	جهش
Nation-state	دولت ملی
Nationalism	ملیتگرایی
Nationality	ملیت
Native taxonomy	رده‌بندی بومی
Nativism	بومی‌گرایی
Natural selection	بهگزینی (انتخاب) طبیعی
Nature	طبیعت
Negative reciprocity	همیاری منفی
Negroid	سیه‌فام
Neolocality	نومکانی
Noble	نجیب‌زاده
Nomadic	کوچنده
Nomadism	کوچندگی
Nuclear family	خانوادهٔ هسته‌ای
Nurture	تربیت
Office	سِمت
Olympian religion	دینِ خدایانی
Omnivorous	همه‌چیزخوار
Order	سامان
Origin	خاستگاه
Osteology	استخوان‌شناسی
Overinnovation	نوآوری افراطی
Overlap	همپوشی
Phisical anthropology	انسان‌شناسی جسمانی
Psychological anthropology	انسان‌شناسی روان‌شناختی
Paleoanthropology	دیرین‌انسان‌شناسی
Paleoecology	دیرین‌بوم‌شناسی
Paleolithic	دیرینه‌سنگی
Paleontologist	دیرین‌شناس
Participant observation	مشاهدهٔ مشارکت‌آمیز
Pantribal sodality	اخوت سراسر قبیله‌ای
Parallel cousin	خویشاوند موازی
Pastoralism	شبانی
Patrilocal	پدرمکان
Peasant	رعیت
Pebble tools	ابزارهای قلوه‌سنگی

www.Booknama.com

Periphery nations	ملت‌های پیرامونی
Personalistic disease theories	نظریه‌های بیماری‌شخص‌گرایانه
Phenotypical	ویژگی عارضی
Phonem	واج
Phonethics	آواشناسی
Phonology-phonemics	واج‌شناسی
Pictography	تصویرنگاری
Plural marriage	تعدد زوجات
Plural society	جامعهٔ تکثرگرا
Polpular culture	فرهنگ مردم‌پسند
Polyandry	چندشوهری
Polygamy	چندهمسری
Polygyny	چندزنی
Polytheism	چند خداپرستی
Population genetics	ژنتیک جمعیتی
Postcolonial	پسااستعماری
Postmodernity	پسامدرنیته
Pot irrigation	آبیاری سطلی
Pottery	سفالگری ـ سفالینه
Predation	شکارگری
Prejudice	پیشداوری
Premodern	پیشامدرن
Prestige	حیثیت
Primary group	گروه نخستین
Primary state	دولت ابتدایی
Primate	نخستی
Primatology	نخستی‌شناسی
Primogeniture	نخست‌زادگی
Profane	نامقدس
Progeny price	اولادبها
Prosimian	میمونک
Prosimianlike	میمونک‌واره
Proto-language	زبان مادر
Punctuated equilibrium	توازن گسسته
Quadropedal	چهاردست و پایی
Random genetic drift	رانش ژنتیکی تصادفی
Random sample	نمونهٔ تصادفی
Rank	رتبه
Ranked chiefdom	ریاست رتبه‌بندی شده
Real culture	فرهنگ واقعی
Reciprocity	همیاری
Recombination	نوترکیبی
Redistribution	بازتوزیع
Relative dating	تاریخگذاری نسبی
Representation	بازنمایی
Representative	بازنما
Respondent	پاسخگو
Reflexive ethnography	مردم‌نگاری بازاندیشانه
Return on property	درآمد مبتنی بر مالکیت
Revitalization movement	جنبش تجدید حیات‌کننده
Rites of passage	مناسک گذر
Romanticized timelessness	ابدیت احساساتی
Rrturn on labor	درآمد مبتنی بر کار
Sampling	نمونه‌گیری
Salvage ethnography	مردم‌نگاری نجات‌بخش
Schizoid view	نظر دوری‌گزینانه
Scientology	دین علمی
Secorial fallowing	آیش محدود
Secularism	دنیاگرایی
Sedentary	یکجانشین
Sedentism	یکجانشینی
Segmentary	انشعابی
Semantics	معنی‌شناسی

www.Booknama.com

Subcast	خُرده‌کاست
Subculture	خرده‌فرهنگ
Subdiscipline	خُردرشته
Subspecies	شاخه‌های نوعی
Subsystem	خرده‌نظام
Superfamily	فراخانواده
Superimosition	روی هم‌بودگی
Survey research	تحقیق پیمایشی
Symbolic capital	سرمایهٔ نمادین
Syncretism	درآمیختگی
Syntax	نحو
Systematic survey	بررسی نظامدار
Taboo	حرام
Taxonomy	رده‌بندی
Terracing	کِشت پلکانی
Terrestrial	زمین‌زی
Text	متن
Tourism	گردشگری
Town	شهرک
Trance	خلسه
Transformation	دگردیسی
Transformism	دگردیسی‌گرایی
Transhumance	کوچ عمودی
Translocal	فرامحلی
Transnational	فراملی
Troop	گروهه
Undifferentiation	همانندپنداری
Uniformitarianism	همنواخت‌گرایی
Unilineal descent	تبار تک‌خطی
Unilineal rule	قاعدهٔ تک‌خطی
Unilocal	تک‌مکانی
Universal Traits	ویژگی‌های جهانی
Unstructured interview	مصاحبهٔ بدون ساختار
Semiperiphery nations	ملت‌های نیمه‌پیرامونی
Serial monogamy	تک‌همسری زنجیره‌ای
Settlement hierarchy	سلسله‌مراتب سکونتی
Settlement pattern	الگوی استقرار
Sexual dimorphism	دوریختی جنسی
Sharecropper	کشاورز سهم‌بر
Sharing	سهم‌بری
Sign language	زبان نشانه‌ای
Single-parent family	خانوادهٔ تک‌والد
Slash-and-burn	ببر و بسوز
Slash and burn cultivation	کشاورزی ببر و بسوز
Social circumscription	مرزبندی اجتماعی
Social fund	سرمایهٔ اجتماعی
Social interaction	همکنش اجتماعی
Sociobiology	زیست‌شناسی اجتماعی
Sociolinguist	زبان‌شناس اجتماعی
Sociolinguistics	زبان‌شناسی اجتماعی
Sodality	اخوت
Sororate	خواهرزن‌گزینی
Speciation	پیدایش نوع
Speech	گفتار
Spoken language	زبان گفتاری
Standard test	آزمون معیار
Statement	گزاره
Status	منزلت
Status distinction	نمایز منزلتی
Stereotype	تصور قالبی
Stipulated descent	تبار مقرر شده
Stratigraphy	لایه‌نگاری
Stratum	قشر
Structure	ساختار
Structured interview	مصاحبهٔ ساختارمند

www.Booknama.com

Universal grammar	دستور جهانی
Upper Paleolithic	دیرینه‌سنگی فرازین
Variation	گوناگونی
Verbal	لفظی
Vertical economy	اقتصاد عمودی
Vertical mobility	تحرک عمودی
Visual predation hypothesis	فرضیهٔ شکاریگری بصری
Vocal system	نظام صوتی
Westernization	غربی‌سازی
World rejecting religion	دین دنیاگریز
Written language	زبان نوشتاری
Zoology	جانورشناسی

www.Booknama.com

Conrad Phillip Kottak

ANTHROPOLOGY

The Exploration of Human Diversity

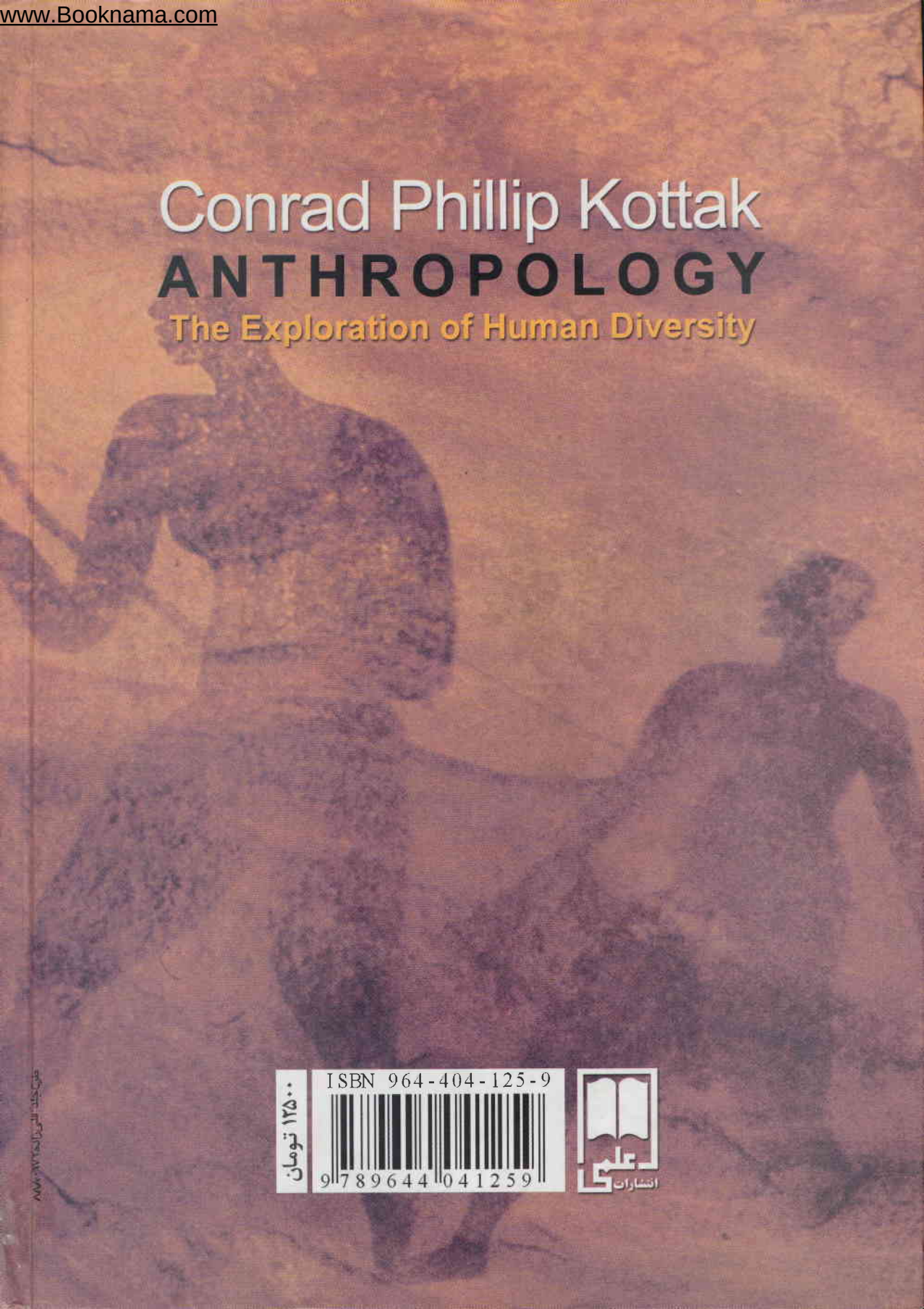

ISBN 964-404-125-9

۱۲۵۰۰ تومان

9 789644 041259

انتشارات علمی